ترجمه تفسیر روایی

جلد پنجم

البرهان

علامه سید هاشم بحرانی

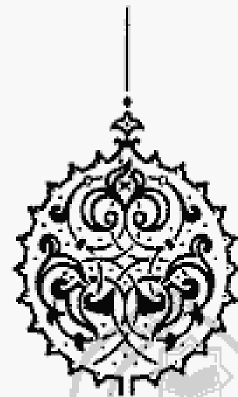
متوفی ۱۱۰۷ هجری قمری

با مقدمه ابوالحسن عاملی نباطی فتونی

از مشاهیر قرن دوازدهم هجری

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا

کتاب صبح



بسم الله
الرحمن
الرحيم

ترجمه تفسیر روایی البرهان

علامه سید هاشم بحرانی

متوفی ۱۱۰۷ هجری قمری

جلد پنجم : سوره های یونس، هود، یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل و اسراء

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علي گنجیان و دکتر صادق خورشا

(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

کتاب صبح

سرشناسه : بحرانی، هاشم بن سلیمان، - ۱۱۰۷ق.
عنوان قراردادی : البرهان فی تفسیرالقرآن .فارسی
مرآةالانوار و مشکاةالاسرار فی تفسیرالقرآن .فارسی
عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر روایی البرهان / نویسنده هاشم بحرانی؛ مترجمان رضا ناظمیان، علی گنجیان و صادق خورشا.
مشخصات نشر : تهران: کتاب صبح: نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور، ۱۳۸۸ -
مشخصات ظاهری : ج.
شابک : ۱۶۰۰۰۰ ریال : دوره : ۲-۲۲-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۱۹۵۰۰ ریال :
ج.۱ : ۵-۲۱-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ج.۲: ۹-۲۳-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ؛
ج.۳: ۳-۲۵-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ج.۴: ۰-۲۶-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸
ج.۵: ۷-۲۷-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : ج.۲ (چاپ اول: ۱۳۸۸) (فیپا).
یادداشت : ج.۳ و ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فیپا).
یادداشت : کتابنامه.
مندرجات : ج.۱. مقدمه تفسیر البرهان/ تالیف ابو الحسن‌ابن‌محمدطاهر عاملی‌بناطی‌فتونی.- ج.۲. سوره حمد و بقره.- ج.۳. البرهان فی تفسیرالقرآن/ تالیف هاشم‌بن‌سلیمان بحرانی.- ج.۴. انعام، اعراف، انفال و توبه / موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۲ق.
شناسه افزوده : ناظمیان، رضا، ۱۳۴۱ -، مترجم / شناسه افزوده : گنجیان خناری، علی، ۱۳۴۷ -، مترجم
شناسه افزوده : خورشا، صادق، ۱۳۲۳ -، مترجم / شناسه افزوده : شریف، ابو الحسن بن محمدطاهر، - ۱۱۳۸ق. .
مرآةالانوار و مشکاةالاسرار فی تفسیرالقرآن
شناسه افزوده : نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور

نام کتاب : ترجمه تفسیر روایی البرهان
جلد پنجم: سوره های یونس، هود، یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل و اسراء
مؤلف: علامه سید هاشم بحرانی
مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا
ناشر: کتاب صبح با همکاری نهاد کتابخانه های عمومی سراسر کشور
نوبت چاپ: دوم ۱۳۸۹ همراه با ویرایش و صفحه آرایی جدید
شمارگان: ۴۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اسوه
شابک: ۷-۲۷-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره: ۲-۲۲-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸

کتاب صبح: تهران ـ سهروردی شمالی ـ خیابان خرمشهر ـ شماره ۱۴ ـ طبقه دوم
صندوق پستی: ۱۵۸۱۵/۳۵۹۴ تلفن: ۸۸۵۰۱۳۳۰ ـ ۰۹۱۹۶۱۴۸۳۰۶
www.ketabroom.ir
Email:ketabesobh@gmail.com

قیمت : ۱۸۰۰۰۰ ریال قیمت دوره ۹ جلدی: ۱۶۰۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

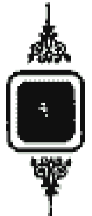

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



سوره یونس

سوره یونس مکی است، به جز آیه‌های ۴۰ و ۹۴، ۹۵ و ۹۶ که مدنی هستند. تعداد آیه‌های این سوره ۱۰۹ و بعد از سوره اسراء نازل شده است.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



فضیلت و ثواب قرائت سوره یونس

۱) ابن بابویه: با سند خود از فُضیل رَسّان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر کس سوره یونس را هر دو ماه یا سه ماه، یک بار تلاوت کند، نباید از آن بترسد که در شمار جاهلان باشد، و روز قیامت از مقرّبان خواهد بود.[۱]

عیّاشی از فُضَیل رَسّان همین حدیث را عیناً از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است.[۲]

۲) از اَبان بن عثمان، از محمد، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: بخوان. عرض کردم: چه چیز را بخوانم؟ فرمود: سوره هفتم را بخوان.[۳]

گفت: در پی سوره می گشتم. فرمود: سوره یونس را بخوان. پس شروع به خواندن آن کردم تا به این آیه رسیدم: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ وَلاَ يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلاَ ذِلَّةٌ»[۴] [برای کسانی که کار نیکو کرده‌اند، نیکویی (بهشت) و زیاده (بر آن) است؛ چهره‌هایشان را غباری و ذلّتی نمی‌پوشاند.] سپس فرمود: بس است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: در شگفتم چگونه مویم سپید نمی‌شود، وقتی که قرآن می‌خوانم.

۳) در کتاب خواصّ القرآن از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را تلاوت کند، به تعداد جمعیتی که یونس علیه السلام

۱- ثواب الأعمال، ص ۱۳۵

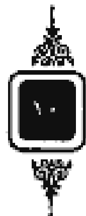
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۷، ح ۲

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۷، ح ۱

۴- یونس/۲۶

را تکذیب کرده و یا تصدیق نمودند، به او اجر و پاداش می‌دهند و هر کس این سوره را بنویسد و در منزلش نگه دارد و اسم همه افراد آن خانه را که دردی داشته باشند، بر آن بخواند، دردشان درمان می‌شود و هر کس آن را در تشتی گذاشته و با آبی پاک آن را بشوید و با آن خمیر درست کند و سپس نان بپزد و نام مظنونان (به دزدی) را بر آن بخواند و به هر فردی، تکّه‌ای از آن نان بدهد و متّهم اصلی آن را بخورد، هرگز توانایی بلعیدن آن تکّه نان را نداشته و به سرقت، اعتراف خواهد نمود.





تفسیر سوره یونس

بسم الله الرحمن الرحيم

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۱) أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ (۲)،

[الف لام راء این است آیات کتاب حکمت آموز * آیا برای مردم شگفت‌آور است که به مردی از خودشان وحی کردیم که مردم را بیم ده و به کسانی که ایمان آورده‌اند، مژده ده که برای آنان نزد پروردگارشان سابقه نیک است؟ *]

۱) ابن بابویه گفته است: ابو الحسن محمد بن هارون زنجانی نقل کرده است: یکی از روایاتی را که علی بن احمد بغدادی وَرّاق برایم نوشت، این بود که مُعاذ بن مُثَنّی عنبری گفت: عبد الله بن اسماء روایت کرد که جُوَیریه به نقل از سُفیان بن سعید ثَوری گفته است: به جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (امام صادق) علیهم السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! معنای «الر» چیست؟ فرمود: معنایش این است که منم خدای بسیار مهربان و رئوف.[۱]

۲) علی بن ابراهیم گفته است: «الر»، از جمله حروف مقطّعه قرآن است که بر اسم اعظم دلالت می‌کند. اگر پیامبر صلّی الله علیه و آله یا امام علیه السلام، این حروف را کنار هم گذاشته و با آنها دعا کنند، دعایشان مستجاب می‌شود. سپس فرمود: «أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ» منظور، رسول خدا صلّی الله علیه و آله است که «أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ

۱- معانی الاخبار، ص ۲۲، ح ۱.

رَبِّهِمْ».[1]

۳) عیّاشی به نقل از یونُس و او نیز به نقل از دیگری که نامش را ذکر کرده است، در تفسیر آیه «وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُواْ» گفت: منظور، «ولایت» است.[2]

۴) یونس بن عبد الرحمن از امام صادق علیه السلام روایت کرد که در تفسیر آیه: «وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ» فرمود: مقصود، ولایت است.[3]

۵) ابراهیم بن عمر به نقل از کسی که نامش را ذکر کرده، روایت کرد که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ» فرمود: مقصود، رسول خدا صلّی الله علیه و آله است.[4]

۶) علی بن ابراهیم از پدرش و او از حمّاد بن عیسی به نقل از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که در تفسیر آیه «قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ» فرمود: منظور، رسول خدا صلّی الله علیه و آله است.[5]

۷) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عُمَر یَمانی و او نیز از کسی که نامش را ذکر کرده است، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که در تفسیر آیه «وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ» فرمود: مقصود، رسول خدا صلّی الله علیه و آله است.[6]

۸) همچنین به نقل از او، از حسین بن محمّد، از مُعَلّی بن محمّد، از محمد بن جمهور، از یونس نقل شده که گفته است: یک راوی در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام برایم روایت کرده است که در تفسیر آیه «وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ» فرمود: مقصود، امیر مؤمنان علیه السلام است.[7]

۹) طبرِسی آورده است که گفته شده معنای «قَدَمَ صِدْقٍ»، شفاعت محمد

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۷، ح ۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۷، ح ۴.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۷، ح ۵.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۹.
۶- کافی، ج ۸، ص ۳۶۴، ح ۵۵۴.
۷- کافی، ج ۱، ص ۳۴۹، ح ۵.

صلّی الله علیه و آله در روز قیامت است. طبرسی گفته است که این حدیث از امام صادق علیه السلام روایت شده است.[1]

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الأَمْرَ مَا مِن شَفِيعٍ إِلاَّ مِن بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ (۳)﴾

[پروردگار شما آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید. سپس بر عرش استیلا یافت. *]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد محمد، از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند خوبی را در روز یکشنبه خلق کرده و این چنین نبوده که بدی را قبل از خوبی آفریده باشد. در روز یکشنبه و دوشنبه زمین را آفرید، در روز سه‌شنبه خوردنی‌های آن را آفرید و در روز چهارشنبه و پنجشنبه آسمان‌ها را پدید آورد و در روز جمعه خوردنی‌های آن را. به همین خاطر است که پروردگار متعال فرموده است: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ».[2]

۲) عیّاشی از ابو جعفر به نقل از شخصی دیگر از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، بنابراین شش روز از هر سال کاهش پیدا کرده است.[3]

۳) صبّاح بن سَیابه از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند تعداد ماه‌ها را دوازده ماه قرار داد که مجموعاً سیصد و شصت روز می‌باشد. سپس شش روز از آن مدّت را نگه داشت و آسمان‌ها و زمین را آفرید و از همین جاست که ماه‌ها کوتاه شده است.[4]

۴) جابر از امام صادق علیه السلام و ایشان به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام

۱- مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۵۳.
۲- فرقان/۵۹ و سجده/ ۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۷.

می‌فرماید: خدایی که یادش بزرگ و نامش مقدّس است، زمین را پیش از آسمان آفرید. سپس به عرش تکیه فرمود و به تدبیر امور پرداخت. معنی کلمه «استوی» ان شاء الله در سوره طه خواهد آمد.[1]

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵)﴾

[اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد، و برای آن منزل‌هایی معین کرد تا شماره سال‌ها و حساب را بدانید. خدا این‌ها را جز به حق نیافریده است. نشانه‌ها (ی خود) را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان می‌کند.*]

۱) ابن بابویه از محمد به موسی بن متوکّل- که خداوند از او خشنود باد- روایت کرده که محمد بن ابی عبد الله کوفی به نقل از موسی بن عمران نَخَعی، از عمویش حسین بن زید، از اسماعیل بن مُسلِم، از ابی نُعَیم بلخی، از مُقاتِل بن حَیّان، از عبد الرّحمن بن ابی ذر، از ابوذر غِفاری- که خدایش بیامرزد- روایت کرده که گفته است: دست پیامبر صلّی الله علیه و آله را گرفته بودم و با هم راه می‌رفتیم و من خورشید را می‌نگریستم تا آن که پنهان شد. گفتم: رسول خدا! خورشید کجا پنهان می‌شود؟

فرمود: در آسمان، بعد از هر آسمانی به آسمانی دیگر تا به بالاترین آسمان، آسمان هفتم می‌رسد و زیر عرش مستقر می‌شود و به سجده می‌افتد و همراه با او فرشتگان موکّل خورشید نیز سجده می‌کنند. سپس خورشید می‌گوید: پروردگارا! فرمانم بده که از کجا برآیم، از سمت مشرق یا از سوی مغرب؟ به همین خاطر خداوند فرموده است: «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»[2] [و خورشید به (سوی) قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است.] این آیه، قدرت تدبیر خداوند متعال را که به همه چیز عالم است، بیان می‌کند. سپس

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۸.
۲- یس/۳۸

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: آن گاه جبرئیل پیراهنی از جنس نور عرش به اندازه ساعات روز و بلندی آن در تابستان و کوتاهی‌اش در زمستان یا چیزی ما بین آن دو در فصل بهار و پاییز می‌آورد. سپس فرمود: خورشید آن پیراهن را می‌پوشد، همان طور که شما لباستان را می‌پوشید و سپس خورشید در آن لباس روانه فضای آسمان می‌شود تا از محل برآمدنش طلوع نماید. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: گویا من می‌بینم که خورشید بعدها به مدت سه روز محبوس گشته و بر تَنش لباس نور پوشیده نخواهد شد و به او دستور داده می‌شود که از سمت مغرب بر آید و به همین سبب خداوند متعال این چنین فرموده است: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿﴾ وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ»[1] [آن گاه که خورشید به هم درپیچد ﴿﴾ و آنگه که ستارگان همی‌تیره شوند] ماه نیز همین طور بر می‌آید و مسیرش را در کرانه آسمان می‌پیماید و غروب می‌کند و به سوی آسمان هفتم بالا می‌رود و زیر عرش سجده می‌نماید، سپس جبرئیل لباسی را از نور عرش به او می‌دهد و به همین سبب است که خداوند فرموده است: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُوراً» ابوذر - که خدایش بیامرزد- می‌گوید: سپس من به همراه رسول خدا به گوشه‌ای رفتیم و نماز مغرب را به جا آوردیم.[2]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن محمّد، از علی بن عباس، از علی بن حمّاد، از عمرو بن شِمر، از جابر، از امام صادق علیه السلام درباره این گفته خدای متعال «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى»[3] [سوگند به اختر (= قرآن) چون فرود می‌آید] فرمود: یعنی قسم می‌خورم به زمانی که محمد جان به جان آفرین تسلیم نماید. «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ»[4] [(که) یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده] آن گاه که اهل بیتش را بر دیگران برتری می‌دهد. «وَمَا غَوَى ﴿﴾ وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى»[5] [و نه در نادانی مانده ﴿﴾ و از سر هوس سخن نمی‌گوید] آیه می‌فرماید: حضرت محمد صلّی الله علیه و آله هنگامی که راجع به ارجحیّت اهل بیتش صحبت می‌کند، تابع هوای نفسش نیست؛

۱- تکویر/۱و۲
۲- ابن بابویه، کتاب توحید، ص ۲۸۰، ح ۷
۳- نجم/۱
۴- نجم/۲
۵- نجم/۳

زیرا که خداوند متعال می‌فرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»[1] [این سخن به جز وحی‌ای که وحی می‌شود، نیست] خداوند متعال به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله فرمود: «قُل لَّوْ أَنَّ عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ»[2] [بگو: اگر آن چه را با شتاب خواستار آنید، نزد من بود، قطعاً میان من و شما کار به انجام رسیده بود و خدا به (حال) ستمکاران داناتر است] و آن حضرت فرمود: اگر مأمور شوم آن چه را که در دلهایتان نسبت به من پنهان کرده‌اید و خواهان تعجیل مرگ من هستید تا بعد از من به اهل بیتم ستم کنید، به اطلاعتان برسانم، چونان کسی خواهد بود که خداوند متعال درباره او فرمود: «كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّا أَضَاءتْ مَا حَوْلَهُ»[3] [مثل آنان همچون مثل کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد] می‌فرماید: زمین با نور محمد صلّی الله علیه و آله روشن می‌شود، همان طور که با نور آفتاب روشن می‌گردد. خداوند محمد صلّی الله علیه و آله را به خورشید و جانشین او را به ماه تشبیه کرده است و این همان معنای گفتار خداوند تبارک و تعالی است که فرموده است: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاء وَالْقَمَرَ نُوراً» [خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد] و یا آنجا که فرمود: «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»[4] [و خورشید به (سوی) قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است] و یا این گفته خدای متعال: «ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لاَّ يُبْصِرُونَ»[5] [خدا [خدا نورشان را بُرد و در میان تاریکی‌هایی که نمی‌بینند، رهایشان کرد] که معنایش این است که: محمّد صلّی الله علیه و آله رحلت می‌نماید و تاریکی آشکار می‌شود و مردم، فضیلت اهل بیت او را ندیدند و این تفسیر همان گفته پروردگار متعال است که فرمود: «وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لاَ يَسْمَعُواْ وَتَرَاهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ»[6] [و اگر آنها را به (راه) هدایت فرا خوانید، نمی‌شنوند و آنها را می‌بینی که

۱- نجم/۴
۲- انعام/۵۸
۳- بقره/۱۷
۴- یس/۳۸
۵- بقره/۱۷
۶- اعراف/۱۹۸

که به سوی تو می‌نگرند، در حالی که نمی‌بینند]

۳) وی با سند خود از سهل بن زیاد، از علی بن حسّان، از علی بن ابی نَوار، از محمد بن مُسلِم نقل کرده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! چرا گرمای خورشید از ماه بیشتر است؟ فرمود: خداوند آفتاب را از نور آتش و صفای آب آفرید. یک لایه از این و یک لایه از آن و وقتی که هفت لایه گشت، لباسی از آتش بر آن پوشانید. بعد از آن بود که حرارتش شدیدتر از ماه شد. عرض کردم: فدایت شوم! ماه چطور؟ فرمود: خداوندی که یادش بلندمرتبه است، ماه را از تابش نور آتش و صفای آب آفرید. یک لایه از این و یک لایه از آن و زمانی که هفت لایه شد، لباسی از آب بر آن پوشانید و از آن به بعد ماه سردتر از خورشید شد.[1] ابن بابویه این حدیث را در خصال به نقل از محمد بن حسن، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از عیسی بن محمد، از علی بن مَهزیار، از ابو ایّوب، از محمد بن مسلم آورده و گفته است: به امام صادق علیه السلام گفتم و سپس این حدیث را آورده است.[2]



﴿إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ (٦)﴾

[به راستی در آمد و رفت شب و روز و آن چه خدا در آسمان‌ها و زمین آفریده، برای مردمی که پروا دارند، دلایلی (آشکار) است *]

۱) زَمَخشَری در ربیع الابرار از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آن کس که قرآن را می‌داند، اگر از علم نجوم بهره‌ای ببرد و چیزی فرا گیرد، ایمان و یقین او بیشتر خواهد شد. سپس آیه «إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» را تلاوت نمود.[3]

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۴۱، ح ۳۳۲
۲- خصال، ص ۳۵۶، ح ۳۹
۳- ربیع الابرار، ج ۱، ص ۱۱۷

﴿إِنَّ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُواْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّواْ بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (۷)﴾

[کسانی که امید به دیدار ما ندارند و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند و کسانی که از آیات ما غافلند *]

۱) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «إِنَّ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءَنَا» گفته است: یعنی ایمانی به آن ندارند و درباره «وَرَضُواْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّواْ بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ» گفته است: آیات، امیر مؤمنان و امامان علیه السلام هستند و دلیل آن هم سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام است که فرمود: پروردگار، آیه‌ای بزرگتر از من ندارد.[1]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن ابی عُمَیر یا کسی دیگر از محمد بن فُضَیل، از ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که به ایشان عرض کردم: فدایت شوم! شیعیان درباره معنای آیه «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ»[2] [درباره چه چیز از یکدیگر می‌پرسند * از آن خبر بزرگ] سؤال دارند.

فرمود: تفسیر آن نزد من است. اگر بخواهم به اطلاعشان می‌رسانم و اگر نخواهم نمی‌رسانم. سپس فرمود: اما معنای آن را به تو می‌گویم. عرض کردم: معنای «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ» چیست؟ فرمود: این آیه راجع به امیر مؤمنان- که درود خدا بر ایشان باد- است. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمود: خداوند متعال، آیه‌ای بزرگتر از من و خبری مهم‌تر از من ندارد.[3]

ان شاء الله تعالی تفسیر کلمه آیات به ائمه علیهم السلام را در آخر این سوره در آیه «قُلِ انظُرُواْ مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ»[4] [بگو: بنگرید که در آسمان‌ها و زمین چیست] خواهیم آورد.

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۹
۲- نبأ/۱و۲
۳- کافی، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۳
۴- به هنگام تفسیر آیه ۱۰۱ این سوره

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (٩) دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلاَمٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٠) وَلَوْ يُعَجِّلُ اللهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُم بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (١١)».

[کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پروردگارشان به پاس ایمانشان آنان را هدایت می‌کند به باغ‌های (پر ناز و) نعمت که از زیر (پای) آنان نهرها روان خواهد بود (در خواهند آمد) *نیایش آنان در آن جا، سُبحانَکَ اللّهُمَّ (=خدایا! تو پاک و منزّهی) و درودشان در آن جا، سلام است و پایان نیایش آنان این است که الحَمدُ لله رَبِّ العالَمین (=ستایش ویژه پروردگار جهانیان است) * و اگر خدا برای مردم به همان شتاب که آنان در کار خیر می‌طلبند در رساندن بلا به آنها شتاب می‌نمود، قطعاً اَجَلشان فرا می‌رسید. پس کسانی را که به دیدار ما امید ندارند، در طغیانشان رها می‌کنیم تا سرگردان بمانند*]

١) ابن بابویه گوید: علی بن عبد الله ورّاق و محمد بن احمد سِنانی و علی بن احمد بن محمد به روایت ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریای قَطّان به نقل از بکر بن عبد الله بن حبیب و او نیز به روایت تمیم بن بهلول، از پدرش، از جعفر بن سلیمان بصری، از عبد الله بن فضل هاشمی گوید: از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام درباره معنای این آیه سؤال کردم: «مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا»[1] [خدا هر که را راهنمایی کند، او راه یافته است و هر که را بی راه گذارد، هرگز برای او یاری راهبر نخواهی یافت] فرمود: خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت، ستمگران را از منزلگاه ارج و کرامت خود محروم می‌سازد و اهل ایمان و درستکاران را به بهشت هدایت می‌فرماید؛ همان طور که خداوند متعال فرموده است: «وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»[2] [و ستمگران را بی راه می‌گذارد، و خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد] و همچنین فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ

١- کهف/١٧
٢- ابراهیم/٢٧

النَّعِیمِ».[1]

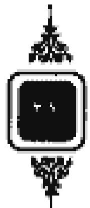
۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمد بن اسحاق مدنی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: تفسیر این آیه را از رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسیدند: «یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْداً»[2] [(یاد کن) روزی را که پرهیزکاران را به سوی (خدای) رحمان، گروه گروه محشور می‌کنیم] فرمود: ای علی! «وفد» جز به شکل گروهی و کاروان نیست. آنان مردانی هستند که از خدای ترسیدند و خداوند متعال نیز آنان را دوست داشته و از خاصّان خود قرارشان داد و از اعمالشان خشنود گشت و آنان را پرهیزکاران نامید. سپس حضرت محمد صلّی الله علیه و آله به ایشان فرمود: ای علی! قسم به خدایی که دانه را رویانید و موجودات را آفرید، پرهیزکاران از قبرهایشان بیرون می‌آیند، در حالی که فرشتگان با شتران بهشتی که بر آنها رحل‌های طلایی آراسته شده با دُرّ و یاقوت و روپوش‌هایی از دیبای ضخیم و حریر نازک قرار دارد و افسارهای آنها از گل ارغوان بافته شده است، به پیشواز می‌آیند. پرهیزکاران بر آنها سوار گشته و به سوی محشر پرواز می‌کنند، در حالی که هزار فرشته از جلو و سمت راست و چپ، آنان را همراهی می‌کنند تا آنان به بزرگ‌ترین دروازه بهشت برسند.

در ورودی بهشت درختی است که از سایه هر برگ آن هزار کس بهره‌مند شود. در سمت راست درخت، چشمه‌ای هست که پاک کننده و طاهر است. پرهیزکاران را از آب آن چشمه به مقداری که سیراب شوند، می‌نوشانند و خداوند به وسیله آن، دل‌هایشان را از حسد پاک کند و موی بدن‌شان را بزداید و به همین جهت است که خداوند فرموده است: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً»[3] [و پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان می‌نوشاند] از همان چشمه پاک کننده و مطهِّر. سپس حضرت محمد صلّی الله علیه و آله فرمود: بعد به سوی چشمه دیگری در سمت چپ آن درخت روی می‌آورند و در آن غسل می‌کنند. این چشمه همان آب حیات است و بعد از آن دیگر نمی‌میرند. سپس فرمود: آن گاه آنان در مقابل عرش

۱- کتاب توحید از ابن بابویه، ص ۲۴۱، حدیث ۱
۲- مریم/۸۵
۳- انسان/۲۱

نگه داشته می‌شوند، در حالی که برای همیشه از آفت و بیماری و گرما و سرما در امان هستند. حضرت فرمود: خداوند متعال خطاب به فرشتگانی که پرهیزکاران را همراهی می‌کنند، می‌فرماید: اولیا مرا به بهشت ببرید و آنان را در محشر با دیگر خلایق متوقف نکنید. من قبلاً از آنان خشنود گشته‌ام و رحمتم را بر آنان واجب گردانیدم. مگر می‌شود آنان را در محشر در کنار کسانی قرار دهم که در کنار حسنات، سیّئات هم دارند؟! حضرت فرمود: پس فرشتگان آنها را به سوی بهشت هدایت می‌کنند.

راوی، این حدیث بلند را خوب و دقیق بیان کرد تا آن که در پایان روایت گفت: سپس امام صادق علیه السلام فرمود: اما بهشت‌های نامبرده شده در قرآن عبارتند از: بهشت «عَدن»، بهشت «فردوس»، بهشت «نعیم» و بهشت «مَأوی».[نیز] فرمود: خداوند متعال باغ‌های دیگری دارد که این بهشت‌ها را در برگرفته‌اند و فرد مؤمن هر باغی را که دوست داشته باشد و یا به آن تمایل نشان دهد، خواهد داشت و هر طور که دلش بخواهد در آن‌ها متنعّم و برخوردار خواهد بود. در آن جا فرد مؤمن، هر وقت چیزی را اراده کند، تنها به مجرّد خواستن، خواهش او برآورده شود و کافیست بگوید: پروردگارا! تو پاک و منزّهی «سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ» پس به محض این که این جمله را بگوید، خادمان بهشت، بدون آن که او چیزی را از آن‌ها درخواست نماید و یا آنان را به انجام کاری فرمان دهد، هر آن چه را میل کرده را در اختیارش قرار می‌دهند. به همین خاطر است که خداوند فرموده است: «دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلاَمٌ» منظور، خادمان بهشتند که به اهل ایمان، سلام می‌دهند. [نیز] فرمود: «وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» یعنی مؤمنان زمانی این جمله را می‌گویند که از لذّت‌هایی چون آمیزش، غذا و نوشیدنی بهره‌مند می‌شوند و بعد از فارغ شدن از این امور، سپاس خدای تعالی را به جای می‌آورند.[1] این حدیث طولانی است و ما این وصف را ان شاء الله تعالی هنگام تفسیر آیه «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْداً» [روزی را که پرهیزکاران را به سوی (خدای) رحمان، گروه گروه محشور می‌کنیم] که از سوره



۱- کافی، ج ۸، ص ۹۵، ح ۶۹

مریم است، مجدّداً خواهد آمد.[1]

۳) ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلَویْه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از ابو الحسن علی بن حسین برقی، از عبد الله بن جَبَله، از معاویة بن عَمّار، از حسن بن عبد الله، از پدرش، از جدّش حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که فرمود: شخصی یهودی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسید: مفهوم «سُبحانَ الله، و الحمدُ لله، وَ لاَ إله إلاَّ الله، وَ اللهُ أکبر» چیست؟ حضرت محمد صلّی الله علیه و آله فرمودند: خداوند متعال می‌دانست که فرزندان آدم ذات مقدّسش را تکذیب می‌کنند و باورش ندارند. به همین جهت فرمود: سبحان الله (پاک و منزه است ذات پروردگار). به این خاطر که ذات حق را از آن چه که راجع به او می‌گویند، مبرّا داند. اما الحَمدُ لله به این خاطر بود که می‌دانست بندگان، شکر نعمت الهی را به‌جای نمی‌آورند. پس خود را قبل از آنان ستود و این عبارت سرآغاز هر سخنی است؛ چرا که اگر این نمی‌بود، خدای متعال هرگز احدی را از نعمت‌ها برخوردار نمی‌ساخت. امّا منظور از لا إلهَ إلاّ الله همان وحدانیّت ذات اوست و خداوند، اعمال بندگان را جز با ایمان به این عبارت نمی‌پذیرد که همان کلمه تقوا است و در روز قیامت با همین باور، کردار افراد را می‌سنجند. جمله الله اکبر، ارزشمندترین تعابیر است و محبوب‌ترین آنها نزد پروردگار. معنایش این است که در هستی، چیزی بزرگتر از من (خداوند متعال) وجود ندارد، و نماز بدون ذکر آن ارزشمند نیست؛ چرا که نماز، اظهار کرامت و بزرگی خداوند است و الله اکبر، نشانه بزرگی خداست.

شخص یهودی گفت: ای محمد! راست گفتی، پس پاداش گوینده‌اش چیست؟

فرمود: اگر بنده‌ای بگوید: «سبحان الله»، همه موجوداتی که زیر عرش هستند، در تسبیح کردن با او همساز شوند و تکرار کنند و به گوینده‌اش ده برابر آن، اجر داده شود و وقتی که بگوید: «الحَمدُ لله»، خداوند او را از نعمت دنیا و آخرت بهره‌مند سازد. این جمله همان تعبیری است که بهشتیان به هنگام ورود به بهشت بیان می‌کنند و از همه جملاتی که در دنیا می‌گفتند، دست برمی‌دارند و فقط الحَمدُ

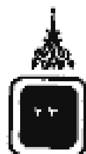
۱- به هنگام تفسیر آیه ۸۵ سوره مریم

لله را بر زبان می‌آورند و به همین سبب است که خدای متعال می‌فرماید: «دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» [هر کس جمله] «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ» را بر زبان جاری سازد، پاداشش بهشت خواهد بود و خداوند متعال خود فرموده است که: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»[1] [مگر پاداش احسان، جز احسان است؟] مفهوم آیه این است که پاداش گفتن «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ» چیزی جز بهشت نیست. شخص یهودی گفت: راست گفتی ای محمّد.[2] همین حدیث را شیخ مفید در اختصاص، ذکر کرده است.[3]

۴) عیّاشی از زید شحّام، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: از ایشان معنای تسبیح را پرسیدم، فرمود: تسبیح، نامی از نام‌های خدای متعال است و ذکر اهل بهشت.[4]

۵) شیخ مفید در کتاب اختصاص با سند خود از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از جدّش حسین بن علی بن ابی طالب، از حضرت محمد صلّی الله علیه و آله، گفتگویی طولانی میان پیامبر و فرد یهودی را روایت کرده که آن یهودی سؤال‌های گوناگونی از پیامبر صلّی الله علیه و آله پرسیده است و ایشان جواب داده‌اند. از جمله این که حضرت فرمود: اگر بنده‌ای بگوید: «سبحان الله»، هر آنچه در زیر عرش است همراه او تسبیح می‌گویند و گوینده آن ده برابر آنچه گفته است، اجر می‌بیند و وقتی که بگوید: «الحمد لله»، خداوند او را از همه نعمت‌های دنیا برخوردار می‌نماید تا آن که در آخرت نیز غریق نعیم آخرتش نماید. الحمد لله همان جمله‌ای است که بهشتیان به هنگام ورود به بهشت می‌گویند و از میان عبارات اهل دنیا، فقط «الحمد لله» بر زبان آنان می‌آید. از این روست که خداوند فرموده است: «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ».[5]

۶) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ» گفته است: اگر پروردگار متعال در آوردن شرّ تعجیل



۱- الرحمن/ ۶۰

۲- امالی، ص ۱۵۷، حدیث ۱

۳- اختصاص، ص ۳۴

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۹

۵- اختصاص، ص ۳۴

می‌کرد، آن طوری که مردمان در خواستن خیر عجله دارند، بی‌تردید همه مردمان هلاک گشته و نابود می‌شدند[1]

﴿وَإِذَا مَسَّ الإِنسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِداً أَوْ قَائِماً فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَّسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (١٣)﴾

[و چون انسان را آسیبی رسد، ما را به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده می‌خواند و چون گرفتاریش را برطرف کنیم، چنان می‌رود که گویی ما را برای گرفتاریی که به او رسیده، نخوانده است. این گونه برای اسرافکاران آن چه انجام می‌دادند، زینت داده شده است ﴾]

۱) علی بن ابراهیم در بیان معنی «دَعَانَا لِجَنبِهِ» می‌گوید: این حال بیماری است که توان نشستن ندارد. اما معنی «أَو قَاعِداً» حال بیماری است که توانایی بلند شدن را ندارد و «أَو قَائِماً» این جمله بیان حال فرد سالم است. اما در بیان معنی «فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ» یعنی می‌رود و فراموش می‌کند «كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَّسَّهُ».[2]

﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (١٣) ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلاَئِفَ فِي الأَرْضِ مِن بَعْدِهِم لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (١٤) وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاء نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (١٥) قُل لَّوْ شَاء اللّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلاَ أَدْرَاكُم بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِّن قَبْلِهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (١٦)﴾

[و قطعاً نسل‌های پیش از شما را هنگامی که ستم کردند به هلاکت رساندیم

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۰

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۰

و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند. و(لی) بر آن نبودند که ایمان بیاورند. این گونه مردم بزهکار را جزا می‌دهیم * آن گاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم تا بنگریم چگونه رفتار می‌کنید * و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، آنان که به دیدار ما امید ندارند، می‌گویند: قرآن دیگری جز این بیاور یا آن را عوض کن. بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم، جز آن چه را که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم * بگو: اگر خدا می‌خواست آن را بر شما نمی‌خواندم و (خدا) شما را بدان آگاه نمی‌گردانید. قطعاً پیش از (آوردن) آن، روزگاری در میان شما به سر برده‌ام. آیا فکر نمی‌کنید؟ *]

۱) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ» گفته است: منظور از «قرون» قوم عاد و ثمود و کسانی‌اند که خداوند هلاک‌شان کرده است. بعد فرمود: «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلاَئِفَ فِي الأَرْضِ مِن بَعْدِهِم لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» یعنی تا ببینیم و نظر را به جای رؤیت به کار گرفت.

علی بن ابراهیم در ادامه می‌گوید: معنای آیه «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاء نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَى إِلَيَّ» این است که قریش به رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفتند: قرآنی غیر از این بیاور؛ زیرا این قرآن را تحت تأثیر آموزه‌های یهود و نصاری می‌خوانی. خداوند فرمود: «قل» بگو به آنان «لَّوْ شَاء اللّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلاَ أَدْرَاكُم بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ» یعنی این که من چهل سال قبل از بعثت در میان شما بودم و در این مدّت راجع به آیات قرآن سخنی به زبان نیاوردم تا آن که قرآن به من وحی شد.۱

۲) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «أَوْ بَدِّلْهُ» می‌گوید: حسن بن علی، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابو سفاتج، از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه «ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ» گفته است که منظور، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است. «قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاء نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۰

يُوحَى إِلَيَّ»، يعني درباره علی بن ابی طالب امیر مؤمنان علیه السلام.[1]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از احمد بن حسین، از عمر بن یزید، از محمد بن جمهور، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر نقل کرده است که می‌گوید: از امام صادق علیه السلام معنای آیه «ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَـٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ» پرسیدم. فرمود: گفتند: یا آن که علی را تغییر بده.[2]

۴) عیاشی از ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَـٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ» فرمود: آنان گفتند: اگر ابو بکر یا عمر جایگزین علی علیه السلام شوند، از محمد تبعیّت و پیروی خواهیم کرد.[3]

۵) از ابو سفاتج، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه «ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَـٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ» فرمود: منظور، امیر مؤمنان علی علیه السلام است.[4]

۶) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پیوسته رسول خدا صلّی الله علیه و آله این آیه را می‌خواند: «إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» تا آن که سوره فتح نازل شد و رسول خدا صلّی الله علیه و آله دیگر آن سخن را تکرار نکرد.[5]

«وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۹)».

[و مردم جز یک امّت نبودند. پس اختلاف پیدا کردند و اگر وعده‌ای از جانب پروردگارت مقرر نگشته بود، قطعاً در آن چه بر سر آن با هم اختلاف

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۰

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۳۷

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۱۰

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۱۱

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۱۲

می کنند، میانشان داوری می‌شد *]

۱) علی بن ابراهیم گفته است: قبیله قریش بت پرست بودند و می‌گفتند: ما تنها به این خاطر بت‌ها را عبادت می‌کنیم که موجب هر چه نزدیکتر شدن ما به خداوند شود؛ چرا که ما توانایی پرستش خدا را نداریم. امّا خداوند بهانه‌شان را نپذیرفت و فرمود: محمدا! به آنان بگو: «أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لاَ يَعْلَمُ» یعنی «لیس یعلم» (نمی‌داند). به این ترتیب، حرفی را جایگزین حرف دیگری قرار داد و معنا چنین می‌شود: و پروردگار متعال، شریکی ندارد که پرستیده شود. امّا در توضیح آیه «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلاَّ أُمَّةً وَاحِدَةً» علی بن ابراهیم می‌گوید: یعنی دارای یک مذهب بودند «فَاخْتَلَفُواْ وَلَوْلاَ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» یعنی خداوند قبلاً می‌دانست که آنان با یکدیگر اختلاف پیدا خواهند کرد. به همین جهت پیامبران و بعد از آنان امامان را برگزید و اگر چنین نمی‌کرد، بی‌تردید مردم به هنگام پیش آمدن اختلافات نابود می‌شدند.[1]

«وَيَقُولُونَ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّهِ فَانْتَظِرُواْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ (۲۰)»

[و می‌گویند: چرا معجزه‌ای از جانب پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ بگو: غیب فقط به خدا اختصاص دارد. پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم]

۱) ابن بابویه به نقل از علی بن احمد دقّاق - که خدایش از او خشنود باد- گفته است که: محمد بن ابی عبد الله کوفی از موسی بن عمران نَخَعی، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن ابی حمزه، از یحیی بن ابی القاسم نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ »[2] [الف لام میم * این است کتابی که در (حقّانیّت) آن هیچ تردیدی نیست (و) مایه هدایت تقوا پیشگان است * آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۰

۲- بقره/۱ ـ ۳

آن چه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند] سؤال کردم. در جواب فرمودند: مقصود از با تقوایان در این آیه، شیعیان علی علیه السلام هستند و «غیب»، حضرت قائم علیه السلام است و دلیل من بر این گفتار، آیه «وَيَقُولُونَ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّهِ فَانْتَظِرُواْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ» است.

۲) ابن بابویه با سند خود از محمد بن مسعود نقل کرده است که ابو صالح خَلَف بن حَمّاد کَشّی، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن، از احمد بن محمد ابی نصر روایت کرده است که امام رضا علیه السلام فرمود: چه نیکوست صبر و انتظار فرج کشیدن! مگر این گفته خداوند متعال را نشنیده‌ای که فرمود: «وَارْتَقِبُواْ إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ»؟[1] [و انتظار بَرید که من (هم) با شما منتظرم] پس بر شما باد شکیبایی؛ چرا که گشایش و فَرَج تنها به وقت یأس و ناامیدی پدید آید و مردمان پیشین شکیباتر و صبورتر از شما بودند.[2]

۳) ابن بابویه با سند خود از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که از ایشان درباره فَرَج سؤال کردم. فرمود: پروردگار متعال می‌فرماید: «فَانتَظِرُوا إِنّي مَعَكُم مِنَ المُنتَظِرِينَ».[3]

﴿فَلَمَّا أَنجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنفُسِكُم مَّتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَينَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۳)﴾

[پس چون آنان را رهانید، ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند. ای مردم! سرکشی شما فقط به زیان خود شماست. شما بهره زندگی دنیا را (می‌طلبید). سپس بازگشت شما به سوی ما خواهد بود. پس شما را از آن چه انجام می‌دادید، با خبر خواهیم کرد.]

۱) عیّاشی به نقل از منصور بن یونس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سه عمل است که به انجام دهنده‌اش برمی‌گردد: عهد و پیمان‌شکنی، ستم و تجاوز و مکر و نیرنگ. پروردگار فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا

۱- هود/۹۳

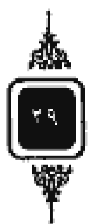
۲- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۸۵، ح ۵

۳- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۸۴، ح ۴

بَغْيُكُمْ عَلَى أَنفُسِكُم».[1]

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۴)﴾

[در حقیقت، مَثَل زندگی دنیا بسان آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم، پس گیاه زمین از آن چه مردم و دام‌ها می‌خورند با آن درآمیخت، تا آن گاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان (ویرانی) ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است. این گونه نشانه‌های (خود) را برای مردمی که اندیشه می‌کنند به روشنی بیان می‌کنیم. *]



۱) علی بن ابراهیم به نقل از پدرش، از محمد بن فضیل، از پدرش به نقل از امام صادق علیه السلام آورده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم! با خبر شدیم که آل جعفر دارای یک پرچم است و عبّاسیان دو پرچم دارند. آیا شما از این موضوع، چیزی می‌دانید؟ فرمود: آل جعفر نه به دنبال چیزی است و نه تمایل به دست آوردن چیزی دارد. امّا عبّاسیان دارای حکومتی دیرپایند که در آن نا آشنایان را مقرّب خویش نموده و خویشاوندان را از خود دور می‌کنند. حکومتشان به سخت‌گیری است و هیچ گونه نرمشی در آن نیست، تا آن زمان که از مکر الهی احساس امنیّت کنند و از انتقام او ایمن شوند. آن وقت است که چنان نهیبی بر سرشان فرود آید که دیگر هدفی باقی نمی‌ماند تا آنان به خاطر آن گرد آیند و دیگر مردانی باقی نخواهند ماند تا از آنان حمایت کنند و این همان تفسیر آیه «حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا» می‌باشد.

از امام باقر علیه السلام پرسیدم: فدایت شوم! این موضوع چه وقتی رخ

۱- هود/۹۳

خواهد داد؟ فرمود: وقتش برای ما هم مشخص نشده. ولی بدان، ما هرگاه راجع به موضوعی سخنی بگوییم و خبری در باره آن دهیم، قطعی است. در این صورت باید بگویید: خدا و رسولش راست گفتند و اگر خلاف آن رخ داد، بگویید: خدا و رسولش راست گفتند و در این صورت اجر و پاداش شما دو چندان خواهد بود. اما اگر فقر و تهیدستی و نداری بالا گرفت و مردم همدیگر را ناشناس تلقّی کردند، در این حالت شبانه‌روز منتظر وقوع بدترین مجازات‌ها و عقوبت‌ها باشید.

گفتم: فدایتان گردم! ما با مفهوم فقر و تهیدستی و نداری آشنایی داریم، اما این که مردم یکدیگر را ناآشنا تلقّی کنند، چه صیغه‌ای است؟ فرمود: شخص محتاج جهت رفع حاجتش نزد همنوع خود می‌رود، اما او با آن روی گشاده همیشگی با او برخورد نمی‌کند، بلکه به گونه دیگری با او سخن می‌گوید که سابقه ندارد.[1]

۲) عیّاشی به نقل از فضل بن یسار می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم! سخنانی به میان می‌آید که مثلاً آل جعفر دارای پرچمی و بیرقی است و فلان گروه و جماعت نیز دارای بیرق و پرچمی‌اند. آیا چنین قضیه‌ای پایه و اساس دارد؟

فرمود: راجع به آل جعفر چنین چیزی اصلاً موضوعیّت ندارد؛ اما درباره پرچم بنی فلان باید گفت آنان حکومتی دیرپا دارند و در آن افراد گمنام را مقرّب خود قرار داده و نزدیکان را از خود می‌رانند.

ماندگاری حکومتشان به سخت‌گیری است و نرمشی در کارشان نیست. در دایره حکومتی آنان خبری از حضور نیک مردان نیست، بلکه خوبان در این حکومت هر لحظه در ترس و وحشت به سر می‌برند و مصائب از این خانواده دور می‌شود تا این که فکر می‌کنند از نیرنگ الهی در امانند و از عذاب خداوند، ایمن هستند و گمان می‌کنند آرامش و امنیّت برقرار گشته است؛ اما ناگهان نهیب و بانگی هولناک بر سرشان فرود آید که هیچ فریادرسی نیست که به آنان گوش فرا دهد و یا مانع از هم پاشیدگی آنان شود و این همان معنای آیه است که فرمود: «حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلاً أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالأَمْسِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۱

هان ای مردمان! آگاه باشید و بدانید که هر گروه ستمگری، بازماندگانی دارد، مگر آل فلان که بعد از هلاکشان کسی از آنان باقی نماند. گفتم: فدایت شوم! آیا واقعاً کسی از آنان باقی نمی‌ماند؟ فرمود: چرا می‌ماند، امّا خون ما را می‌ریزند و به خاطر ظلم و ستمی که در حقّ ما و در حقّ شیعیان ما مرتکب می‌شوند، بازمانده‌ای از آنان باقی نمی‌ماند؛ زیرا هر کس که به ما و شیعیانمان ستم کند، بی‌شک از نسل آن‌ها کسی باقی نخواهد ماند.[1]

قبلاً در آیه «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» [پس چون آن چه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند، درهای هر چیزی (از نعمتها) را بر آنان گشودیم] که از سوره انعام است، حدیثی در همین زمینه ذکر شد.[2]

۳) محمد بن یعقوب به نقل از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش، همه اینها از حسن بن محبوب، از عبد الله بن غالب اسدی، از پدرش، از سعید بن مسیّب نقل کرده‌اند که علی بن حسین علیه السلام مردم را روزهای جمعه در مسجد رسول خدا نصیحت و موعظه کرده و از دنیا برحذر می‌داشت و به امور اخروی ترغیب می‌فرمود. سخنان ایشان، حفظ و نوشته شده است. ایشان می‌فرمود: ای مردم! (ادامه حدیث تا آن جا که می‌فرماید:) ای بندگان خدا! از خدا بترسید و تقوای الهی پیشه کنید و بدانید که خداوند متعال فریبندگی‌های دنیا و امور زودگذر آن را برای هیچ یک از اولیاء خود نپسندیده است و آنان را به دنیا و فریبایی ظاهر خوشایند آن تشویق ننموده و دنیا و اهل دنیا را فقط به این خاطر آفریده است که آنان را بیازماید تا معلوم گردد چه کسی نیکوتر برای آخرتش تلاش می‌نماید.

به خداوند متعال قسم که مثال‌های زیادی برای شما زده است و نشانه‌های روشن برای مردمی که عقلشان را به کار می‌گیرند، بیان نموده است و هیچ تحولی جز به مشیّت الهی رخ نمی‌دهد. پس در امور زودگذر دنیا که خداوند دستور کناره‌گیری از آن‌ها را صادر کرده است، زهد پیشه کنید؛ زیرا خداوند که فرموده‌اش حق است، می‌فرماید: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۱۴

۲- منظور آیه ۴۴ سوره انعام است.

نَبَاتُ الأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالأَنْعَامُ حَتَّىَ إِذَا أَخَذَتِ الأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَآ أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلاً أَوْ نَهَاراً فَجَعَلْنَاهَا حَصِيداً كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» پس ای بندگان خدا! از جمله مردمی باشید که می‌اندیشند، و به دنیا تکیه ننمایید؛ چرا که خداوند تعالی به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله فرمود: «وَلاَ تَرْكَنُواْ إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»[۱] [و به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل مشوید که آتش (دوزخ) به شما می‌رسد] به فریبندگی‌های دنیا و هر آن چه در آن است، چونان کسی که دنیا را منزلگه آرامش و خانه همیشگی خود برمی‌گزیند، تکیه ندهید؛ چرا که دنیا منزلی موقّت و مکان رحیل و کوچ است و جولانگاه عمل کردن. پس قبل از آن که روزهایش سپری گردد، کارهای شایسته را توشه راه خود قرار دهید؛ پیش از آن که پروردگار متعال فرمان ویرانی آن را صادر کند؛ زیرا همان کسی دنیا را ویران می‌کند که آن را ساخت و خودش می‌داند که چه کسی وارث آن خواهد بود و من از خداوند می‌خواهم که ما و شما را در برگرفتن توشه زهد و تقوا در این دنیا یاری کند. خداوند متعال ما و شما را از تارکان و دوری گزیدگان فریبندگی‌های دنیا قرار داده و از کسانی قرار دهد که به اجر و ثواب اخروی، گرایش دارند؛ چرا که ما متعلّق به او هستیم و به سوی او می‌رویم و درود و سلام بر محمّد پیامبر صلّی الله علیه و آله و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.[۲]

«وَاللهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۲۵)»

[و خدا (شما را) به سرای سلامت فرا می‌خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند]

۱) ابن بابویه نقل می‌کند که علی بن عبد الله ورّاق به نقل از سعد بن عبد الله، از عباس بن سعد ازرق- که از عامّه بوده- از عبد الرّحمن بن صالح، از شریک بن عبد الله، از علاء بن عبد الکریم روایت کرده که از امام باقر علیه السلام شنیدم در تفسیر آیه «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلاَمِ» می‌فرمود: معنی سلام همان خداوند تبارک

۱- هود/۱۱۳

۲- کافی، ج ۸، ص ۷۵، ح ۲۹

و تعالی است و منزلش همان بهشتی است که برای اولیای خود خلق کرده است.[1]

۲) ابن بابویه از ابو الحسن احمد بن محمد بن صقر صائغ به نقل از موسی بن اسحاق قاضی، از ابو بکر بن ابی شیبه، از جریر بن عبد الحمید، از عبد العزیز بن رُفَیع، از ابن ظَبیان، از ابن عباس روایت کرده است که: منظور از «دار السلام»، همان بهشت است و بهشتیان از همه آفات و عیوب و بیماری‌ها و دردها مصون هستند. همچنین از پیری و مرگ و دگرگونی‌ها در امانند. بهشتیان، مردمی گرامی و عزیز هستند که هرگز خوار نشوند؛ عزیزان ارجمندی هستند که هرگز ذلیل نشوند و بی‌نیازهایی‌اند که هرگز محتاج و فقیر نگردند؛ سعادتمندانی هستند که بیچاره نمی‌شوند؛ شادمانانی هستند که هیچ گاه غمگین نشوند و مردم زنده‌ای‌اند که هرگز نمی‌میرند. آنان در کاخ‌هایی از مروارید و مرجان به سر می‌برند و درهای آنها به سوی عرش خدای رحمان گشوده شده است. «وَالْمَلاَئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ ﴿ سَلاَمٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»[2]-[3] [(همان) بهشت‌های عدن که آنان با پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان که درستکارند در آن داخل می‌شوند و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی‌آیند ﴿ (و به آنان می‌گویند:) درود بر شما به (پاداش) آن چه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای]

۳) ابن شهر آشوب از علی بن عبد الله بن عباس، از پدرش و از زید، فرزند امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلاَمِ» فرمود: منظور از دارالسلام، بهشت است و در آیه: «وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» مقصود از صراط مستقیم، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.[4]

«لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ وَلاَ يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلاَ ذِلَّةٌ أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٢٦)».

۱- معانی الاخبار، ص ۱۷۶، ح ۲

۲- رعد/۲۳ و ۲۴

۳- معانی الاخبار، ص ۱۷۶، ح ۱

۴- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۷۴

[برای کسانی که کار نیکو کرده‌اند، نیکویی (بهشت) و زیاده (بر آن) است. چهره‌هایشان را غباری و ذلّتی نمی‌پوشاند. اینان اهل بهشتند (و) در آن جاودانه خواهند بود. *]

۱) شیخ در کتاب امالی می‌گوید: ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان- که خدایش بیامرزد- روایت کرد که ابو الحسن علی بن محمد بن حُبَیش کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبد الله بن محمد بن عثمان، از علی بن محمد بن ابی سیف، از فُضَیل خُدَیج، از ابو اسحاق همدانی نقل کرد که امام علی علیه السلام وقتی محمد بن ابی بکر را به ولایت مصر گمارد، برای او نامه‌ای نوشت و به او فرمان داد که آن را بر مردم مصر بخواند. در این نامه آمده است: خداوند متعال فرموده است: «لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ» مقصود از «حسنی»، همان بهشت است و منظور از «زیاده»، همین دنیاست.[1]

۲) علی بن ابراهیم از ابو جارود نقل کرده است که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ» فرمود: حسنی یعنی بهشت، اما زیادت یعنی دنیا. آن چه خداوند در دنیا به نیکوکاران عطا بفرماید، در آخرت آن را محاسبه نمی‌کند و پاداش و ثواب دنیا و آخرت را توأمان و با هم به آنان می‌دهد و به بهترین وجهی پاداش اعمالشان را در دنیا و آخرت به آنان ارزانی می‌دارد. پروردگار متعال فرموده است: «وَ لا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّةٌ أُولَـئِكَ أَصْحَابُ الجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».[2]

۳) طبرسی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: زیادت، آن دسته از نعمت‌هایی است که خداوند در دنیا آنها را به نیکوکاران ارزانی داشته و در روز قیامت آن را به حساب نمی‌آورد.[3]

۴) از امام علی علیه السلام نقل است: زیادت، خانه‌ای است از جنسِ مروارید که چهار در دارد.[4]

۵) در نهج البیان از علی بن ابراهیم به نقل از امام علی علیه السلام روایت

۱- امالی، ج ۱، ص ۲۵ و امالی مفید، ص ۲۶۲، ح ۳
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۲
۳- مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۷۹
۴- مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۷۹

شده است که: زیادت، هبه و عطای خدای متعال است و در توضیح معنای آیه: «وَلاَ یَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلاَ ذِلَّةٌ» فرمود: قَتَر، گرسنگی و نداری است و ذلّت، ترس و بیم است.[1]

۶) محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از منصور بن یونس، از محمد بن مروان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر چیزی یا پیمانه دارد یا وزن، به جز اشک که قطره‌ای از آن قدرت دارد دریاهای آتش را خاموش کند. اگر چشم پر از اشک گردد، روی صاحب اشک نه بینوایی و فقر بیند و نه خواری و ذلّت، و آن هنگام که اشک سرازیر گردد، خداوند متعال آتش را بر صاحب آن چهره حرام گرداند و اگر کسی به خاطر امّت و ملّتی گریه کند، بی‌تردید خداوند بر آن امّت، رحم و شفقت می‌آورد.[2]

۷) محمد بن یعقوب از گروهی از شیعیان، از سهل بن زیاد، از ابن فضّال، از ابی جمیله و منصور بن یونس، از محمد بن مروان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: همه چشم‌ها در روز قیامت گریانند، جز آن چشمی که از ترس خدا گریسته باشد و هر چشمی از اشک پر شود و از ترس خدای متعال باشد، خداوند متعال سایر اعضای بدن او را بر آتش حرام خواهد نمود و اگر چشم از اشک پُر گردد و به سوی گونه‌ها سرازیر شود، آن چهره هرگز فقر و ذلّت را به خود نخواهد دید. هر چیزی پیمانه یا وزنی دارد، جز اشک؛ چرا که خداوند متعال با کمترین مقدار آن، دریاهای آتش را فرو نشانده و خاموش می‌کند و هرگاه بنده‌ای در میان امّتی گریه کند، خداوند متعال همه آن ملّت را به خاطر گریه آن بنده، مورد لطف و رحمت خویش قرار می‌دهد.[3]

۸) عیاشی از فضیل بن یسار نقل کرده است که: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هرگاه دو چشم بنده پُر از اشک گردد، خداوند آتش جهنم را بر بدن او حرام می‌کند و اگر به خاطر ترس

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۲
۲- کافی، ج ۱، ص ۳۴۹، ح ۱
۳- کافی، ج ۲، ص ۳۴۹، ح ۲

از خدا اشکی از چشم جاری شود، آن چهره هرگز فقر و خواری را نخواهد دید.[1]

۹) محمد بن مروان به نقل از کسی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر چیزی وزن و ثوابی دارد، مگر اشک که یک قطره آن، دریاهای آتش را خاموش می‌کند و هرگاه چشمان کسی پر از اشک شود پروردگار، آتش جهنم را بر بدن او حرام می‌کند و زمانی که اشک او بر گونه‌هایش جاری شود، آن صورت، روی فقر و خواری را نخواهد دید و هرگاه بنده‌ای به خاطر امّتی گریه کند، خداوند به آن امّت، رحم خواهد نمود.[2]

«وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷)»

[و کسانی که مرتکب بدی‌ها شده‌اند (بدانند که) جزای (هر) بدی مانند آن است و خواری آنان را فرو می‌گیرد. در مقابل خدا، هیچ حمایتگری برای ایشان نیست. گویی چهره‌هایشان با پاره‌ای از شب تار پوشیده شده است. آنان همدم آتشند، که در آن جاودانه خواهند بود]

۱) علی بن ابراهیم از ابو جارود نقل کرده است که: امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه **«وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ»** فرمود: منظور، بدعت آورندگان و شبهه‌افکنان و بردگان هوی و هوس هستند که خداوند متعال رویشان را سیاه می‌کند و این چنین با خدا دیدار می‌کنند. خداوند می‌فرماید: **«كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا»** پروردگار در روز قیامت روی آنان را سیاه می‌کند و لباس ذلّت و خواری بر تنشان می‌پوشاند. خداوند می‌فرماید: **«أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»**.[3]

۲) محمد بن یعقوب با سند از یحیی حلبی، از مثنی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه **«كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا»** فرموده است: شب که فرا می‌رسد، تاریکی و سیاهی در درون

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۱۵
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۰، ح ۱۶
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۲

خانه بیشتر از بیرون می‌شود و به همین خاطر، چهره اینان هر لحظه سیاه‌تر می‌شود و بر سیاهی آن افزوده می‌شود.[1]

۳) عیاشی از ابو بصیر نقل کرده است که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «کَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا» فرمود: به وقت شب، تاریکی و سیاهی داخل خانه نسبت به خارج منزل بیشتر است. حکایت این اشخاص نیز این چنین است و روی‌هایشان هر دم سیاه و سیاه‌تر می‌شود.[2]

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ (۲۸) فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ (۲۹) هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۳۰) قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَن يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۱)﴾

[و (یاد کن) روزی را که همه آنان را گرد می‌آوریم. آن گاه به کسانی که شرک ورزیده‌اند می‌گوییم: شما و شریکانتان بر جای خود باشید. پس میان آنها جدایی می‌افکنیم. و شریکان آنان می‌گویند: در حقیقت، شما ما را نمی‌پرستیدید. * و گواهی خدا میان ما و میان شما بس است. به راستی ما از عبادت شما بی‌خبر بودیم. * آن جاست که هر کسی آن چه را از پیش فرستاده است، می‌آزماید و به سوی خدا، مولای حقیقی خود بازگردانیده می‌شوند و آن چه به دروغ برمی‌ساخته‌اند از دستشان به در می‌رود. * بگو: کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد؟ یا کیست که حاکم بر گوش‌ها و دیدگان است؟ و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد؟ و کیست که کارها را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: خدا. پس بگو: آیا پروا نمی‌کنید؟ *]

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۵۲، ح ۳۵۵
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۰، ح ۱۷

۱) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُواْ مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَشُرَكَآؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ» گفته است: خداوند متعال آتشی را بر می‌افروزد و آن را میان کافران و مؤمنین می‌پراکند و در توضیح آیه «وَرُدُّواْ إِلَى اللَّهِ مَوْلاَهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ» یعنی دروغ‌ها و افتراهایی که بسته بودند، خنثی و باطل می‌شود و در باره «قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ والأَبْصَارَ وَمَن يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيَّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ الأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلاَ تَتَّقُونَ * فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاَلُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ * كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُواْ أَنَّهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ * قُلْ هَلْ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ * قُلْ هَلْ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّيَ إِلاَّ أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إَنَّ الظَّنَّ لاَ يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلَيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ * وَمَا كَانَ هَـذَا الْقُرْآنُ أَن يُفْتَرَى مِن دُونِ اللَّهِ وَلَـكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لاَ رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُواْ مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ *»[1] [این است خدا، پروردگار حقیقی شما، و بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟ پس چگونه (از حق) بازگردانیده می‌شوید؟* این گونه سخن پروردگارت بر کسانی که نافرمانی کردند به حقیقت پیوست، (چرا) که آنان ایمان نمی‌آورند.*بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز کند سپس آن را برگرداند؟ بگو: خداست که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را برمی‌گرداند. پس چگونه (از حق) بازگردانیده می‌شوید؟* بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟ بگو: خداست که به سوی حق رهبری می‌کند. پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است، مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه (خود) هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟*و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند (ولی) گمان به هیچ وجه (آدمی را) از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند. آری، خدا به آن چه می‌کنند داناست*و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر خدا (و) به دروغ

۱- یونس/۳۸

ساخته شده باشد، بلکه تصدیق (کننده) آن چه پیش از آن است می‌باشد و توضیحی از آن کتاب است، که در آن تردیدی نیست، (و) از پروردگار جهانیان است.* یا می‌گویند: آن را به دروغ ساخته است؟ بگو: اگر راست می‌گویید، سوره ای مانند آن بیاورید و هر که را جز خدا می‌توانید، فراخوانید.*] گفت: این آیات از محکمات است.[1]

﴿قُلْ هَلْ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّيَ إِلاَّ أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۵)﴾

[بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟ بگو: خداست که به سوی حق رهبری می‌کند. پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است، مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن که (خود) هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟*]



۱) محمد بن یعقوب از گروهی از شیعیان، از احمد عبد الله، از عمرو بن عثمان، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرموده است: امیر مؤمنان علیه السلام راجع به موضوعی، قضاوتی کرد که بی‌سابقه بود و اولین قضاوت او پس از رحلت رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود. ماجرا از این قرار بود که بعد از رحلت حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و رسیدن خلافت به ابو بکر، مردی را آوردند که شرب خمر کرده بود. ابو بکر به او گفت: آیا شراب نوشیده‌ای؟ مرد گفت: آری. ابو بکر پرسید: تو که می‌دانی نوشیدن شراب، حرام است، چرا شراب نوشیدی؟! آن مرد گفت: من در حالی مسلمان شدم که خانه‌ام در میان خانه‌های مردمی بود که شراب می‌نوشیدند و آن را حلال می‌دانستند و اگر می‌دانستم خوردن آن حرام است، حتماً دوری می‌کردم. امام فرمود: ابو بکر رو به سوی عمر کرد و گفت: ای ابا حفص! راجع به این مرد، چه حکمی می‌دهی؟ عمر گفت: موضوع پیچیده‌ای است. اما ابو الحسن، علی از عهده آن بر می‌آید. ابو بکر کسی را صدا زد و گفت: پسرا! برو و علی را به این جا دعوت

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۴

کن. عمر گفت: نه، برای شنیدن قضاوت، باید به در خانه قاضی رفت. پس آن مرد شراب خوار را در حالی که سلمان فارسی آنان را همراهی می‌کرد، به خانه علی علیه السلام آوردند و داستان آن مرد را برای او بیان کردند و آن مرد نیز ماجرای خود را برای علی علیه السلام بازگو کرد. پس علی علیه السلام به ابو بکر گفت: او را همراه با کسی به محل تجمّع و نشست‌های مهاجران و انصار بفرست، پس اگر کسی آیه تحریم شراب را بر او خوانده باشد، باید بیاید و علیه این مرد شهادت دهد؛ ولی اگر آیه تحریم بر او خوانده نشده باشد، او گناهی ندارد. ابو بکر همین خواسته و گفته علی علیه السلام را انجام داد و کسی علیه آن مرد، شهادت نداد و ابو بکر او را آزاد ساخت. پس سلمان فارسی به علی علیه السلام گفت: راهنمایی‌شان کردی؟ علی علیه السلام فرمود: من فقط خواستم مضمون این آیه را در مورد خودم و آنان، تأکید کنم:[1] «**أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّيَ إِلاَّ أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ**».

سید رضی این حدیث را در کتاب خصائص به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.[2]

۲) محمد بن یعقوب از ابو محمد قاسم بن علاء- که خدایش بیامرزد- با سند، از عبد العزیز بن مسلم، از امام رضا علیه السلام نقل کرد که در حدیثی چنین فرموده است: خداوند متعال به پیامبران و ائمه علیهم السلام توفیق داده و از خزانه دانش و حکمت خویش چنان به آنان ارزانی می‌دارد که به هیچ کس چنین نمی‌کند و در نتیجه دانش آنان فوق علم مردم زمانه ایشان است. این معنا در این آیه وارد شده است: «**أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّيَ إِلاَّ أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ**»[3] این حدیث طولانی است و ما در تفسیر آیه «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» [و پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند و آنان اختیاری ندارند] از سوره قصص به طور کامل آن را نقل کرده‌ایم.[4]

۱- کافی، ج ۷، ص ۲۴۹، ح ۴
۲- خصائص امیر المؤمنین، ص ۸۱
۳- کافی، ج ۱، ص ۱۵۷، ح ۱
۴- آیه‌های ۶۸ و ۶۹ از سوره قصص

۳) از محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضّال و حجّال، از ثعلبة بن میمون، از عبد الرحمن بن مَسلَمه حریری نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: وقتی ما با خصم می‌گوییم که دو فریاد کوبنده رخ خواهد داد، مخالفان، ما را توبیخ و سرزنش کرده و در اعتراض می‌گویند: اگر چنین شود از کجا معلوم که کدام فریاد بر حق است و کدام فریاد بر باطل؟! امام صادق علیه السلام فرمود: پاسخ شما به آنان چیست؟ گفتم: جوابی به آنها نمی‌دهیم. فرمود در جواب آنها بگویید: وقتی آن دو فریاد کوبنده رخ دهد، هر کسی که از قبل به آن ایمان داشته، بر حق است. خداوند نیز فرموده است: **«أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّيَ إِلاَّ أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»**.[1]

۴) محمد بن یعقوب از ابو علی اشعری، از محمد از ابن فضّال و حجّال، از داود بن فرقد نقل کرده که: این حدیث را از فردی از گروه عِجلیّه[2] شنیده است که: منادی در آغاز روز صدا می‌زند که فقط فلانی پسر فلانی و پیروانش هستند که رستگارند و در پایان روز بانگ می‌زند و می‌گوید: تنها عثمان و پیروانش رستگارند. آن مرد عجلی می‌پرسد: بالاخره نفهمیدیم چطور می‌شود راست را از دروغ تشخیص داد؟ امام علیه السلام فرمود: هر آن کس که قبل از بانگ برآوردن به او ایمان آورده باشد، راستگوست و باید او را تأیید کرد. خداوند متعال نیز فرموده است: **«أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّيَ إِلاَّ أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»**.[3]

۵) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید و او از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از حارث بن مغیره، از میمون بان[4] نقل می‌کند که: در خیمه امام صادق علیه السلام بودم، وی دامن

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۰۸، ح ۲۵۲

۲- عجلیّه، گروهی از غُلات (غلوکنندگان) هستند که از پیروان عُمیر بن بیان عجلی‌اند. «معجم الفِرَق الاسلامیة ص ۱۷۰»

۳- کافی، ج ۸، ص ۲۰۹، ح ۲۵۳

۴- میمون بان یکی از معدود یاران امامان سجاد، باقر و صادق علیهم السلام است. مراجعه شود به رجال طوسی ص ۳۱۷

خیمه را برگرفت و کنار زد و فرمود: حقانیت ما در خلافت بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روشن‌تر از این خورشید بود. سپس در ادامه فرمود: ندا دهنده‌ای از آسمان بانگ برمی‌آورد که: فقط فلانی پسر فلانی امام است و نام او را می‌برد و شیطان- که خداوند او را لعنت کند- از زمین بانگ برمی‌آورد. همان‌طور که در لیلة العقبه بر رسول بانگ برآورد.[1]

۶) ابن بابویه از پدرش، از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از جعفر بن بشیر، از هشام بن سالم، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: منادی به نام قائم علیه السلام بانگ برمی‌آورد. پرسیدم: آیا خواص، مخاطب اویند یا همگان؟ فرمود: فراخوانی است عمومی که هر ملّتی با زبان خودش، آن را می‌شنود. گفتم: اگر به صراحت نام او بر زبان آورده می‌شود، پس چگونه است که با قائم علیه السلام مخالفت می‌کنند؟ فرمود: شیطان نمی‌گذارد. او نیز بانگ برمی‌آورد و مردم را به شک و تردید می‌اندازد.[2]

۷) ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلویه- که خدایش بیامرزد- از محمد بن ابو القاسم، از محمد بن علی کوفی، از پدرش، از ابو مغرا، از معلّی بن خُنیس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: صدای جبراییل از آسمان و صدای شیطان از زمین خواهد آمد، ولی شما صدای اول را تبعیت کنید و شما را برحذر می‌دارم از آن که تابع صدای دوم باشید. مبادا که فریب او را بخورید.[3] مؤلّف گوید: روایات درباره دو ندا دهنده فراوان وارد شده و ابن بابویه در آخر کتاب «کمال الدین و تمام النّعمة»[4] و محمد بن ابراهیم نعمانی در آخر کتاب «الغیبة»[5]، بخشی از آنها را ذکر کرده‌اند. تعدادی از این روایات را ان شاء الله در تفسیر آیه «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» [اگر بخواهیم معجزه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم تا در برابر آن گردنهایشان خاضع گردد] در سوره

۱- کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۵۸۹، باب ۵۷، ح ۴
۲- کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۵۹۰، باب ۵۷، ح ۶
۳- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۹۱، باب ۵۷، ح ۱۳
۴- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۸۸، باب ۵۷
۵- کتاب الغیبة، ص ۱۷۷

شعراء[1] خواهیم آورد.

۸) محمد بن ابراهیم نعمانی از احمد بن محمد بن سعید، از علی بن حسن تَیمُلی، از پدرش، از محمد بن خالد، از ثعلبة بن میمون، از عبد الرحمن مَسلَمه حریری نقل کرده است که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم ما را سرزنش و توبیخ کرده و می‌گویند: اگر این دو بانگ برآورده شود، حق و باطل آنها از کجا فهمیده می‌شود؟ امام فرمود: شما چه پاسخی به آنان می‌دهید؟ گفتم: پاسخی به آنان نمی‌دهیم. امام فرمود: به آنان بگویید: هر کسی که پیش از وقوع این بانگ، به وقوع آن ایمان داشته برحق است. خداوند متعال نیز می‌فرماید: «**أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّيَ إِلاَّ أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ**».[2]

۹) عیاشی از عمرو بن ابو القاسم روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که نام اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله را ذکر می‌کرد. سپس این آیه را تلاوت نمود «**أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّيَ إِلاَّ أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ**» پس گفتیم: خدا به شما خیر و برکت دهد، شخص مورد نظر آیه کیست؟ امام فرمود: به ما گفته‌اند که مقصود، علی علیه السلام است.

۱۰) علی بن ابراهیم از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «**أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّيَ إِلاَّ أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ**» فرمود: مصداق از «**مَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ**»، محمد صلّی الله علیه و آله و آل محمد صلّی الله علیه و آله هستند که پس از او می‌آیند. اما منظور از «**مَّن لاَّ يَهِدِّيَ إِلاَّ أَن يُهْدَى**»، مخالفانِ اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله اعم از قریش و دیگران هستند.[3]

بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۳۹) وَمِنهُم مَّن يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُم مَّن لاَّ يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ

۱- هنگام تفسیر آیه ۴ سوره شعراء

۲- کتاب الغیبة، ص ۱۷۰

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۲

بِالْمُفْسِدِينَ (٤٠) وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنتُم بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا
بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ (٤١) وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ
(٤٢) وَمِنْهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ (٤٣) إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ
النَّاسَ شَيْئًا وَلَٰكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (٤٤) وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ
النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (٤٥) وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ
بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ (٤٦).

[بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است. کسانی (هم) که پیش از آنان بودند، همین گونه (پیامبرانشان را) تکذیب کردند. پس بنگر که فرجام ستمگران چگونه بوده است. * و از آنان کسی است که بدان ایمان می‌آورد و از آنان کسی است که بدان ایمان نمی‌آورد و پروردگار تو به (حال) فسادگران داناتر است.* و اگر تو را تکذیب کردند، بگو: عمل من به من اختصاص دارد و عمل شما به شما اختصاص دارد؛ شما از آن چه من انجام می‌دهم غیر مسؤولید و من از آن چه شما انجام نمی‌دهید غیر مسؤولم. * و برخی از آنان کسانی‌اند که به تو گوش فرا می‌دهند. آیا تو کران را هر چند در نیابند شنوا خواهی کرد؟ * و از آنان کسی است که به سوی تو می‌نگرد. آیا تو نابینایان را هر چند نبینند هدایت توانی کرد؟ * خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند، لیکن مردم خود بر خویشتن ستم می‌کنند. * و روزی که آنان را گرد می‌آورد، گویی جز به اندازه ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند. با هم اظهار آشنایی می‌کنند. قطعاً کسانی که دیدار خدا را دروغ شمردند، زیان کردند و (به حقیقت) راه نیافتند. * و اگر پاره‌ای از آن چه را که به آنان وعده می‌دهیم به تو بنمایانیم، یا تو را بمیرانیم (در هر دو صورت) بازگشتشان به سوی ماست. سپس خدا بر آنچه می‌کنند گواه است. *]

۱) علی بن ابراهیم در توضیح آیه: «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ» روایت می‌کند که: یعنی تأویل آن برای ایشان نیامده است و نیز در توضیح آیه‌ی «كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» می‌گوید: این آیه درباره رجعت است که آنان، تکذیب کردند و گفتند رجعتی در کار نخواهد بود. سپس خداوند فرمود:

«وَمِنهُم مَّن يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُم مَّن لاَّ يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ».[1]

۲) علي بن ابراهيم از ابو جارود نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَمِنْهُم مَّن لاَّ يُؤْمِنُ بِهِ» فرمود: آنان ابتدا دشمنان محمد صلّی الله علیه و آله هستند و بعد از ایشان، دشمنان اهل بیت اویند. «وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ» منظور از فساد، نافرمانی از خدا و رسول خداست.[2]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یونس، از ابو یعقوب اسحاق بن عبد الله، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند متعال دو آیه از قرآن را مختص بندگانش قرار داده تا آن چه را که نمی‌دانند، نگویند و آن چه را که به آن علم ندارند، تکذیب نکنند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يَقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ»[3] [آیا از آنان پیمان کتاب (آسمانی) گرفته نشده که جز به حق نسبت به خدا سخن نگویند؟] و نیز این آیه را: «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ».[4]

۴) سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدّرجات به نقل از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از زراره روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره موضوعات مهمی چون مسئله رجعت و مسائل مشابه آن سؤال کردم. در جواب فرمود: هنوز وقت آن چه که درباره‌اش می‌پرسید، نرسیده است و خداوند متعال فرموده: «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ».[5]

۵) عیاشی از مسعدة بن صدقه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: از ایشان درباره مسائل مهمی که پیشامد خواهد کرد، ولی هنوز رخ نداده است، پرسیده شد. ایشان در جواب فرمود: هنوز زمان پرده برداشتن از این مطالب، نرسیده است و سپس این آیه را تلاوت نمود: «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۲
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۳
۳- اعراف/۱۶۹
۴- کافی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۸
۵- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۴

يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ».[1]

۶) از حمران نقل شده است که: از امام باقر علیه السلام راجع به مسائل مهمی از جمله «رجعت» و غیره پرسیدم. فرمود: زمان سخن گفتن درباره مسائلی که از من سؤال می‌کنید، فرا نرسیده است و خداوند متعال در این مورد فرموده است: «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ».[2]

۷) از ابو سفاتج نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: در قرآن دو آیه است که به مردم اختصاص دارد و آن این که آن چه را نمی‌دانند، نگویند. خداوند متعال فرمود: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يِقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ» [آیا از آنان پیمان کتاب (آسمانی) گرفته نشده که جز به حق نسبت به خدا سخن نگویند؟] و در دیگر آیه فرمود: «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ».[3]

۸) از اسحاق بن عبد العزیز نقل است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند دو آیه از قرآن را به این امّت اختصاص داده است تا آن چه را که نمی‌دانند، نگویند و تکذیب نکنند. سپس این دو آیه را تلاوت فرمود: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ» [آیا از آنان پیمان کتاب (آسمانی) گرفته نشده] و همچنین آیه «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ».[4]

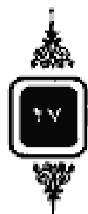
۹) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ» تا جمله «وَمَا كَانُواْ مُهْتَدِينَ» روایت کرده که حضرت فرمود: این آیه از آیات محکمات قرآن است. سپس پروردگار فرمود: «وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ» ای محمد! «بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ» مثل مسئله رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام «أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ» قبل از پیش آمدن این مسائل «فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ».[5]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۰، ح ۱۹
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۰، ح ۲۰
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۰، ح ۲۱
۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۲۲
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۳

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۴۷)»

[و هر امتی را پیامبری است. پس چون پیامبرشان بیاید، میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود. *]

۱) عیاشی از جابر و او از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که از ایشان درباره تفسیر آیه «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ» سئوال کردم. فرمود: تفسیر باطنی آن این است که: هر صد سال در میان امت اسلام، فرستاده‌ای از آل محمد صلّی الله علیه و آله ظهور می‌کند که به مردمان همان قرن، اختصاص دارد. این فرستادگان، همان اولیاء و همان رسولان هستند[1] و در توضیح آیه « فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ» فرمود: معنایش این است که پیامبران به عدل و قسط حکم می‌کنند و قضاوت می‌کنند. «وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ» همان‌طوری که خداوند فرموده است.



ترجمه تفسیر روایی البرهان

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۴۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۵۰) أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۱) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۲) وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۳) وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۵۴)»

[بگو: برای خود زیان و سودی در اختیار ندارم، مگر آن چه را که خدا بخواهد. هر امتی را زمانی (محدود) است. آن گاه که زمانشان به سر رسد، پس نه ساعتی (از آن) تأخیر کنند و نه پیشی گیرند.* بگو: به من خبر دهید اگر عذاب او شب یا روز به شما در رسد، بزهکاران چه چیزی از آن به شتاب می‌خواهند؟* سپس آیا هنگامی که (عذاب بر شما) واقع شد، اکنون به آن ایمان آوردید، در

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۲۲

حالی که به (آمدن) آن شتاب می‌نمودید؟ * پس به کسانی که ستم ورزیدند گفته شود عذاب جاوید را بچشید. آیا جز به (کیفر) آن چه به دست می‌آوردید، جزا داده می‌شوید؟* و از تو خبر می‌گیرند: آیا آن راست است؟ بگو: آری! سوگند به پروردگارم که آن قطعاً راست است، و شما نمی‌توانید (خدا را) درمانده کنید.* و اگر، برای هر کسی که ستم کرده است، آن چه در زمین است می‌بود، قطعاً آن را برای (خلاصی و) بازخرید خود می‌داد و چون عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان دارند، و میان آنان به عدالت داوری شود و بر ایشان ستم نرود. *]

۱) عیاشی از حُمران نقل کرده که از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «إِذَا جَاء أَجَلُهُمْ فَلاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ» پرسیدم. فرمود: منظور، اجل افرادی است که در شب قدر، نامشان در اختیار فرشته مرگ قرار گرفته است.[۱]

در تفسیر آیه «ثُمَّ قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسمًّى عِندَهُ» که در آغاز سوره‌ی انعام قرار دارد، روایاتی در همین باره ذکر شد.[۲]

۲) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا» فرمود: یعنی عذابش شب یا روز واقع شود. «مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ» این عذابی است که در آخر الزمان بر بدکاران امّت اسلام «اهل قبله» که نزول چنین عذابی را بر خودشان باور ندارند، نازل می‌شود.[۳]

۳) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُم بِهِ» روایت کرده است که: یعنی آن وقت رجعت را باور می‌کنید؟ و به آنان گفته می‌شود: «أ الآن» به امیر مؤمنان علیه السلام ایمان می‌آورید؟ «و قد کنتم به» قبل از این «تَسْتَعْجِلُونَ» «ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ» در حق آل محمد صلی الله علیه و آله «ذُوقُواْ عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاَّ بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ» سپس فرمود: «وَيَسْتَنبِئُونَكَ» ای محمد صلی الله علیه و آله! اهالی مکه در مورد علی علیه السلام «أَحَقٌّ هُوَ» یعنی علی علیه السلام امام است؟ «قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ» او امام است.[۴]

۴) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۲۴

۲- به هنگام تفسیر آیه دوم سوره انعام گفته شده است.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۳

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۳

جوهری، از فردی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان در توضیح آیه «وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ» فرمود: یعنی نظر شما راجع به علی علیه السلام چیست؟ «قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنتُمْ بِمُعْجِزِينَ».[1]

۵) عیاشی از یحیی بن سعید، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام در تفسیر آیه «وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ» روایت کرد که فرمود: ای محمد! اهالی مکه از تو راجع به علی بن ابی طالب علیه السلام می‌پرسند: آیا او امام است؟ «قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ».[2]

۶) ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ» پرسید و آن حضرت فرمود: آنها از محمد صلی الله علیه و آله می‌پرسند: ای محمد! آیا علی جانشین و وصی تو است؟ بگو: آری، قسم به خداوند که او جانشین من است.[3]

۷) علی بن ابراهیم در باره این آیه، روایت کرده است که: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ» آل محمد و حق‌شان را «فِي الْأَرْضِ» همگی و تماماً «لَافْتَدَتْ بِهِ» در آن هنگام یعنی به هنگام رجعت.[4]

۸) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» گفته است: محمد بن جعفر از محمد بن احمد، از احمد بن حسین، از صالح بن ابو حماد، از حسن بن موسی خشاب، از کسی، از حماد بن عیسی، از کسی که خبر را برای او روایت کرده، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که وقتی از ایشان پرسیده شد: کتمان کردن پشیمانی در حالی که آنان در عذاب بودند، چه سودی به حالشان داشت؟ فرمود: ملامت دشمنان را ناخوش داشتند.[5]

۹) عیاشی از حماد بن عیسی، از کسی که خبر را روایت کرده، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که درباره آیه «وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ» از

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۵۶، ح ۸۷
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۲۵
۳- مناقب، ج ۳، ص ۶۱، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۶۷ و ۳۶۳ و ۳۶۴
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۳
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۳

ایشان پرسیدند و ادامه روایت.[1]

«أَلا إِنَّ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَالأَرْضِ أَلا إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۵۵) هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۵۶) يا أَيُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ وَهُدىً وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۵۷) قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ (۵۸)».

[بدانید که در حقیقت، آن چه در آسمانها و زمین است از آن خداست. بدانید که در حقیقت، وعده خدا حق است، ولی بیشتر آنان نمی‌دانند. * او زنده می‌کند و می‌میراند و به سوی او بازگردانیده می‌شوید. * ای مردم! به یقین، برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی، و درمانی برای آن چه در سینه‌هاست، و رهنمود و رحمتی برای گروندگان (به خدا) آمده است. * بگو: به فضل و رحمت خداست که (مؤمنان) باید شاد شوند و این از هر چه گرد می‌آورند بهتر است. *]

۱) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «أَلا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَلاَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَـكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ * هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» روایت کرده که این آیه از آیات محکمات است و درباره آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» روایت کرده که منظور از موعظه و شفاء، رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن هستند. سپس در ادامه گفت: «قل» یعنی ای محمد! به آنان بگو: «بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ» فرمود: منظور از فضل، رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقصود از رحمته، امیر مؤمنان علیه السلام است. «فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُواْ» فرمود: یعنی این که شیعیان ما باید شادی کنند و خوشحال شوند. «هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا» این بهتر از طلاها و نقره‌هایی است که به دشمنانمان داده شده است.[2]

۲) عیاشی از سکونی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام نقل کرده که فرموده است: مردی نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله از سینه درد

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۲۶
۲- تفسیر قمی، ج ۱ ص ۳۱۳

شکایت کرد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: از قرآن شفای دردت را بطلب؛ زیرا پروردگار می‌فرماید: «وَشِفَاء لِّمَا فِي الصُّدُورِ».[1]

۳) اصبغ بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرد که در تفسیر آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُواْ» فرمود: شیعیان ما بایستی خوشحال باشند؛ زیرا این از طلاها و نقره‌هایی که به دشمنان ما عطا شده است، بهتر است.[2]

۴) ابو حمزه نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: معنی و تفسیر آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُواْ هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» چیست؟ فرمود: اقرار به نبوّت محمد صلی الله علیه و آله و اقتدا کردن به امیر المؤمنین علیه السلام که این از همه دارایی اینان در دنیا، بیشتر و بهتر است.[3]

۵) محمد بن یعقوب به نقل از تعدادی از شیعیان، از احمد بن محمد، از عمر بن عبد العزیز، از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که تفسیر آیه‌ی «قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُواْ هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» را از حضرت پرسیدم. فرمود: ولایت محمد و آل محمد بهتر است از آن چه که آنان از دنیایشان جمع‌آوری می‌کنند.[4]

۶) ابن بابویه به نقل از علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از جدش احمد بن ابی عبید الله برقی، از پدرش محمد بن خالد، به نقل از سهل بن مرزبان فارسی، به نقل از محمد بن منصور، از عبد الله بن جعفر، از محمد بن فیض بن مختار، از پدرش، از امام باقر علیه السلام و ایشان، از پدرش علیه السلام و آن حضرت، از جدش علیه السلام روایت کرده است که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بر مرکبی از شهر بیرون می‌رفت و علی بن ابی طالب علیه السلام نیز با پای پیاده همراه ایشان می‌رفت. حضرت محمد صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای ابو الحسن! یا بر مرکب سوار می‌شوی یا آن که به شهر باز می‌گردی؛ زیرا خداوند متعال به من فرمان داده که هرگاه من بر مرکب سوار بودم، تو نیز باید سواره باشی و اگر من پیاده راه رفتم، تو نیز پیاده

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۱۳۲ ح ۲۷
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۱۳۲ ح ۲۸
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۱۳۲ ح ۲۹
۴- کافی، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۵۵

باشی و اگر نشستم، تو نیز بنشینی؛ مگر آن زمان که بخواهی حدّی از حدود الهی را اجرا کنی و برای انجام آن چاره‌ای جز نشستن و برخاستن نداشته باشی. خداوند هر فضیلتی به من عطا فرموده، مانند آن را نیز به تو داده است. نبوّت و رسالت را به من اختصاص داد و تو را جانشین و وصی من قرار داد. تویی که حدود الهی را به پا می‌داری و مسائل دشوار آن را به انجام می‌رسانی و به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به پیامبری برانگیخت، آن کس که منکر تو باشد، به من ایمان نیاورده و آن که با تو مخالفت کند و حقّ تو را نشناسد، به من اقرار نکرده و آن کس که به تو کفر ورزد، به من ایمان نیاورده است. فضل و دانش تو از من است و فضل من از خداوند است و خداوند این مهم را در آیه: «قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُواْ هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» تأیید نموده است. پس فضل خداوند، همان نبوّت پیامبرتان و رحمت او، ولایت علی بن ابی طالب است. «فبذلک» یعنی به نبوّت و ولایت. «فَلْيَفْرَحُواْ» یعنی شیعیان باید شادمانی کنند. «هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» یعنی از هر مال و اموال و اولادی که مخالفان شیعه در دنیا جمع‌آوری می‌کنند، بهتر است. ای علی! به خدا قسم، تو آفریده نشده‌ای، مگر آن که خداوند را عبادت کنی و به وسیله تو ارزش‌های دینی شناسانده شود و کژی‌های راه، اصلاح گردد. هر کس که تو را از دست دهد، گمراه گردد و آن کس که به تو و ولایت تو رهنمون نگردد، هرگز به سوی خداوند هدایت نشود. خداوند نیز در این زمینه می‌فرماید: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»[1] [و به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود.] یعنی به ولایت تو رهنمون شود. خداوند تبارک و تعالی به من فرمان داده که حقوقی را که برای خود واجب می‌دانم، برای تو نیز واجب بدانم و حق تو بر هر کس که به من ایمان آورد، واجب است. اگر تو نبودی، حزب خدا شناخته نمی‌شد. به وسیله توست که دشمنان خدا معرّفی و شناخته می‌شوند و اگر کسی با محبت و ولایت تو به دیدار خدای متعال نرود، دست خالی، خداوند را ملاقات کرده است. پروردگار متعال بر من آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ» [ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن.] را نازل

۱- طه/۸۲

فرمود که منظور از آن، ولایتِ تو بود. و فرمود: «وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»[1] [و اگر چنین نکنی، پیامش را نرسانده‌ای.] اگر من آن چه را که به انجام دادنش مأمور بودم، انجام نمی‌دادم، بی‌شک، تلاش و عملم باطل می‌شد و هر کس که بدون محبّت و ولایت تو، خدا را ملاقات کند، اعمالش باطل می‌گردد. این وعده‌ای است که من می‌دهم و بی‌تردید، عملی خواهد شد. من جز آن چه که خداوند تبارک و تعالی فرموده است، نمی‌گویم و هر آن چه را که می‌گویم، بی‌شک از جانب خدای متعال است که راجع به تو نازل کرده است.[2]

۷) طبرسی نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: فضل خداوند همان رسول خداست و رحمت پروردگار، همان علی بن ابی طالب است- که صلوات خدا بر او باد.[3]

۸) شیخ در امالی نقل می‌کند که: ابو عمر از احمد و او نیز از یعقوب بن یوسف بن زیاد روایت کرده که نصر بن مُزاحِم از محمد بن مروان، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرد که منظور از «بفضل الله»، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و «و برحمته»، علی علیه السلام است.[4]

۹) ابن فارس از ابن عباس نقل می‌کند که: منظور از آیه « قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُواْ هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» فضل خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و رحمت او، علی علیه السلام است.[5]

«قُلْ أَرَأَيْتُم مَّا أَنزَلَ اللّهُ لَكُم مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُم مِّنْهُ حَرَامًا وَحَلاَلاً قُلْ آللّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللّهِ تَفْتَرُونَ (۵۹)»

[بگو: به من خبر دهید، آن چه از روزی که خدا برای شما فرود آورده (چرا) بخشی از آن را حرام و (بخشی را) حلال، گردانیده‌اید، بگو: آیا خدا به شما اجازه

۱- مائده/ ۶۷

۲- امالی صدوق، ص ۳۹۹، ح ۱۳

۳- مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۰۱

۴- امالی، ج ۱، ص ۲۶۰

۵- روضة الواعظین، ص ۱۱۹

داده یا بر خدا دروغ می‌بندید؟ *]

۱) علی بن ابراهیم روایت می‌کند که مقصود از این آیه، همان است که اهل کتاب، آن را حلال یا حرام دانستند؛ زیرا می‌فرماید: «وَقَالُواْ مَا فِي بُطُونِ هَـٰذِهِ الأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا»۱ [و گفتند: آن چه در شکم این دام‌هاست، اختصاص به مردان ما دارد و بر همسران ما حرام شده است] و همچنین فرمود: «وَجَعَلُواْ لِلّهِ مِمِّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالأَنْعَامِ نَصِيبًا»۲ [و (مشرکان،) برای خدا از آن چه از کشت و دام‌ها که آفریده است سهمی گذاشتند] خداوند متعال به آنان اعتراض نمود و فرمود: «قُلْ ءَآللّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللّهِ تَفْتَرُونَ».

«وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِن قُرْآنٍ وَلاَ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاَّ كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الأَرْضِ وَلاَ فِي السَّمَاء وَلاَ أَصْغَرَ مِن ذَلِكَ وَلا أَكْبَرَ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۶۱)»

[و در هیچ کاری نباشی و از سوی او (=خدا) هیچ (آیه‌ای) از قرآن نخوانی و هیچ کاری نکنید، مگر این که ما بر شما گواه باشیم آن گاه که بدان مبادرت می‌ورزید. و هم وزن ذره‌ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست، و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن چیزی نیست، مگر این که در کتابی روشن (درج شده) است.]

۱) علی بن ابراهیم روایت می‌کند که خطاب آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله است: «وَلاَ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاَّ كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا» حضرت فرمود: هر وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت می‌فرمود به شدّت می‌گریست. عبارت «وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ» یعنی وقتی که به کاری خواه خیر و یا شرّ مشغول باشی. «وَمَا يَعْزُبُ عَن رَّبِّكَ» یعنی از خدا پنهان نیست. «مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الأَرْضِ وَلاَ فِي السَّمَاء وَلاَ أَصْغَرَ مِن ذَلِكَ وَلا أَكْبَرَ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ».۳

۱- انعام/۱۳۹

۲- انعام/۱۳۶

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۴

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (٦٢) الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (٦٣) لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (٦٤)﴾.

[آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند* همانان که ایمان آورده و پرهیزکاری ورزیده‌اند. * در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است. وعده‌های خدا را تبدیلی نیست؛ این همان کامیابی بزرگ است. *]

۱) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از سهل بن زیاد، از ابن فضال، از علی بن عُقبه و او از پدرش روایت کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای عقبه! خداوند متعال در روز قیامت هیچ عقیده ای را از بندگانش نمی‌پذیرد، مگر این باور و عقیده‌ای که شما بر آن هستید و اگر کسی بخواهد چیزی را ببیند که چشمش روشن شود و شادمان گردد، فقط باید جانش به این جا برسد و سپس به رگ گردن اشاره فرمود و تکیه داد. معلّی همراه من بود. او به من علامت داد که از امام علیه السلام بپرسم: منظورشان چه بود؟ گفتم: ای فرزند رسول خدا! وقتی جان او به رگ گردن برسد (آخرین مرحله از قبض روح) چه چیزی را می‌بیند؟ چندین بار این سؤال را تکرار کردم و گفتم: چه چیزی را می‌بیند؟ ایشان هر بار در پاسخ من فقط می‌فرمود: می‌بیند. بالأخره امام علیه السلام نشست و فرمود: ای عقبه! عرض کردم: بله، امر بفرمایید تا اطاعت کنم. فرمود: گویا تا پاسخت را نگیری، دست بردار نیستی! گفتم: آری، چنین است ای فرزند رسول خدا! من پیرو دین و آیین شما هستم و به شما عقیده دارم و نگران از دست رفتن دینم هستم. ای فرزند رسول خدا! من که نمی‌توانم هر وقت که بخواهم خدمت شما بیایم (و سؤالاتم را بپرسم)! و سپس گریه کردم و دل امام علیه السلام به حال من سوخت و فرمود: به خدا قسم آن دو را می‌بیند. گفتم: پدر و مادرم فدایت باد! آن دو نفر چه کسانی هستند؟ فرمود: ای عقبه! آن دو نفر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند و هیچ مؤمنی از دنیا نمی‌رود، مگر آن که آن دو را می‌بیند. پرسیدم: اگر چشم مؤمن به آن دو بیفتد، آیا به این دنیا برمی‌گردد؟ فرمود: نه، اگر به آنها نگاه کند، دنیا از مقابل چشمانش محو می‌شود. پرسیدم: آیا چیزی

به او می‌گویند؟ فرمود: بله، هر دو بر مؤمن وارد می‌شوند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای سر او می‌نشینند و علی علیه السلام در کنار پاهای او. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله با صورت به روی او خم می‌شود و می‌فرماید: ای ولی خدا! تو را مژده و بشارت باد که منم رسول خدا صلی الله علیه و آله و من برای تو از همه آن چه را که در دنیا به جای گذاشتی بهترم. سپس رسول صلی الله علیه و آله از جایش بلند می‌شود و علی علیه السلام می‌آید و به روی او خم می‌شود و می‌گوید: ای ولی خدا! به تو مژده می‌دهم که من علی بن ابی طالبم همان کسی که تو [او] را دوست می‌داشتی. تردید نداشته باش که برای تو نافع خواهم بود. سپس فرمود: آن چه گفتم در کتاب خدای متعال وجود دارد. عرض کردم: فدایت گردم! در چه قسمتی از کتاب الهی آمده است؟ فرمود: در سوره یونس در همین آیه: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَياةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ لاَ تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».[1]

۲) محمد بن یعقوب با سند خود، از ابان بن عثمان، از عُقْبه روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام شنید که فرمود: وقتی که جان آدمی به لبش برسد، می‌بیند. عرض کردم: فدایت شوم! چه چیزی می‌بیند؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌بیند و رسول خدا به او می‌گوید: من رسول خدایم. خوشحال باش و تو را مژده باد. سپس علی بن ابی طالب علیه السلام را مشاهده می‌کند. حضرت نیز به او می‌گوید: منم علی بن ابی طالب. کسی که تو به او محبت می‌ورزیدی. صد البته که من امروز تو را سود خواهم بخشید. به ایشان عرض کردم: آیا کسی هست که این حالت و موضوع را مشاهده کند و سپس به دنیا بازگردد؟ فرمود: خیر، وقتی این حالت را مشاهده می‌کند دیگر برای همیشه می‌میرد. امام از این سخن من در شگفت شد و آن را گران دانست.[2]

۱- کافی، ج۳، ص ۱۲۸، ح ۱

۲- مجلسی- که خدایش بیامرزد- در توضیح «و أعظم ذلک» (آن را گران دانست) می‌گوید: احتمال دارد که این جمله، سخن امام باشد و منظور از آن این است که فرد میت، این دیدار را موضوعی بزرگ می‌بیند یا این جمله، سخن راوی باشد که در این صورت مراد این است که: امام از این سخن من درباره بازگشت مرده به دنیا پس از دیدن حضرت رسول (ص) و حضرت علی علیه السلام، تعجب کرد. البته این معنا، مناسب‌تر است. «بحار الأنوار، ج ۶ ص ۲۹۴»

همین موضوع در قرآن است، در آیه «الَّذِینَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَياةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ لاَ تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»[1].

۳) محمد بن عیسی از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابو جمیله، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: درباره تفسیر آیه «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَياةِ الدُّنْيَا» برایم توضیح بفرمایید. فرمود: این همان رؤیا و خواب خوبی است که مؤمن در این دنیا دیده است و در این دنیا به او بشارت و مژده داده شده است.[2]

۴) ابن بابویه در یک حدیث مرسل، نقل کرده است: مردی بادیه نشین که دارای ابهت و زیبایی بود، خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! در باره تفسیر آیه «الَّذِينَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَياةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ». توضیح بفرمایید. فرمودند: اما جمله «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَياةِ الدُّنْيَا» همان خواب و رؤیای خوش (صادقانه) است که مؤمن در خواب آن را می‌بیند و به آن مژده داده می‌شود. اما جمله «فِي الآخِرَةِ» بشارت دادن به مؤمن، هنگام مرگ است که در وقت مردن به او چنین مژده داده می‌شود که خداوند، تو و کسی که تو را تا قبر می‌رساند، آمرزیده است.[3]

۵) شیخ مفید در کتاب امالی نقل کرده است که ابو عبید الله محمد بن عمران مرزبانی از محمد بن احمد کاتب، از ابن ابی خَیْثمه، از عبد الله بن داهِر،[4] از اعمش، از عبایه اسدی، از ابن عباس- که خدایش بیامرزد- روایت کرده است که: از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام درباره تفسیر آیه «أَلا إِنَّ أَوْلِيَاء اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ» سئوال شد که اولیا چه کسانی هستند؟ امیر مؤمنین علیه السلام فرمود: ایشان جماعتی هستند که در عبادت خداوند متعال اخلاص داشتند. زمانی که دیگر مردمان به ظاهر دنیا توجه می‌کردند، آنان به باطن آن توجه داشتند و آن زمان که دیگران به امور زودگذر دنیا فریفته شده بودند، اینان عواقب و

۱- کافی، ج ۳، ص ۱۳۳، ح۸.

۲- کافی، ج ۳، ص ۱۳۳، ح۸.

۳- من لایحضره الفقیه: ج ۱، ص ۷۹، ح ۳۵۶، الدر المنثور ج ۴، ص ۳۷۵.

۴- ابن داهر: وی عبد الله بن داهر بن یحیی رازی احمری، از پدرش، از اعمش نقل حدیث کرده و احمد بن ابی خیثمه نیز از او نقل حدیث کرده است. تاریخ بغداد ج ۹، ص ۴۵۳.

سرانجام امور را مدّ نظر داشتند و به همین خاطر چیزهایی را که می‌دانستند آنان را رها خواهد کرد، ترک کردند و چیزهایی را که می‌دانستند موجب مرگ آنان خواهد شد، از بین بردند. سپس فرمود: ای که خود را سرگم دنیا کرده‌ای و بر ریسمان‌های آن می‌دوی! در ساختن آن چه که ویرانه خواهد شد، تلاش می‌کنی. مثل این که مرگ پدران و اجدادت را در تلاش برای آبادی این دار فنا و ویرانه خانه ندیده‌ای؟! و یا این که خوابگاه فرزندانت را که زیر سنگ و خاک، مدفون است فراموش کرده‌ای؟!

چند تن از آنان را با دو دست خود پرستاری و تیمار کرده و سعی داشتی حال آنان را بهبود ببخشی. از پزشکان خواستی که برای آنان نسخه‌ای بنویسند و به خاطر آنان، سرزنش و شماتت دوستان را به جان خریدی؛ اما دارایی‌ها و توانایی‌های تو سودی برایشان نداشت و داروی تو نیز در آنان کارگر نمی‌افتد.[1]

۶) عیاشی از عبد الرحمن بن سالم أشَلّ، از یکی از فقها روایت کرد که: امیر مؤمنان علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «**أَلا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ**». سپس پرسید: آنان، ما هستیم و هر کَسی که بعد از ما از ما تبعیّت و پیروی کند. هم خوشا به حال ما و خوشا به سعادت آنان، البته بیشتر برای آنان مایه خشنودی و سعادت است. گفته شد: ای امیر مؤمنان! منظور شما این که بیشتر برای آنان مایه خشنودی و سعادت است، چیست؟ مگر ما و آنان هم عقیده نیستیم؟ فرمود: خیر، آنها چیزهایی را تحمّل کردند که شما تحمّل نکردید و چندان بردباری نمودند که شما نداشتید.[2]

۷) بُرَید عِجلی از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: در کتاب علی بن الحسین علیه السلام دیدیم که آن حضرت در توضیح آیه «**أَلا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ**» چنین فرمود: اگر واجبات الهی را به جا آورند و به سنّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله عمل نموده و از محارم الهی دوری گزینند و جلوه‌های فریبنده دنیا را ترک گویند و به آن چه نزد خداست، رغبت داشته باشند و به دنبال کسب روزی حلال باشند و با کسب روزی حلال، قصد فخر فروشی و

۱- امالی مفید: ص، ۸۶ ح۲
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۲، ح۳۰.

زیاده‌خواهی را نداشته باشند و حقوقی که بر گردن آنهاست را ادا نمایند، خداوند به کسب و کارشان برکت می‌دهد و به خاطر آن چه برای آخرتشان، پیش فرستاده‌اند به آنان ثواب داده می‌شود.[1]

۸) عبد الرَّحیم از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر کدام از شما زمانی که جانش به لب برسد، فرشته مرگ بر او فرود می‌آید و خطاب به او می‌گوید: هر آن چه را که امیدش را داشتی به تو داده شد و از هر آن چه که می‌ترسیدی، ایمن گشتی و از بهشت تا منزل او دری گشوده می‌شود و به او گفته می‌شود: به منزلت در بهشت نگاه کن. ببین همراهان و رفقایت در این جا رسول خدا صلّی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین علیهم السلام هستند که مصداق همین آیه است که فرمود: «الَّذِینَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ لاَ تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».[2]

۹) از عُقبَة بن خالد نقل است که گفت: من و معلّی خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم؛ فرمود: ای عقبه! خداوند متعال در روز قیامت آیینی و مذهبی جز مذهب شما را قبول نمی‌کند و میان هر یک از شما و بین دیدن آن چه که موجب خوشحالی او گردد، فاصله‌ای جز رسیدن جان به این جا طول نخواهد کشید. سپس حضرت با دست به سمت رگ گردن اشاره کرد و آن گاه به پهلو به چیزی تکیه نمود.

معلّی به من اشاره کرد که از او بپرس. پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! اگر جانش به این جا برسد، چه چیزی می‌بیند؟ فرمود: می‌بیند. من چندین بار این سؤال را تکرار کردم و گفتم چه چیزی می‌بیند؟ سرانجام فرمودند: ای عُقبه! عرض کردم: بله، امر بفرمایید. فرمود: گویا تا پاسخت را نگیری دست بردار نیستی؟ گفتم: چنین است، ای فرزند رسول خدا! صلی الله علیه و آله. من فقط پیرو آیین و دین شما هستم و نگران از دست رفتن دینم هستم. ای فرزند رسول خدا! من که نمی‌توانم هر زمان اراده کنم به حضورتان برسم. سپس گریستم و ایشان دلش به حال من سوخت و فرمود: به خدا قسم، آن دو را خواهد دید. عرض کردم: پدر و

۱- تفسیر عیاشی، ج۲، ص ۱۳۲، ح ۳۰

۲- تفسیر عیاشی، ج۲، ص ۱۳۳، ح ۳۱

مادرم فدایتان باد! آن دو نفر کیستند؟

فرمود: آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند. هیچ انسانی مؤمنی از دنیا نمی‌رود، مگر آن که آن دو را می‌بیند.

عرض کردم: اگر مؤمن به آن دو نگاه کند، به دنیا باز می‌گردد؟ فرمود: خیر، همه چیز از جلوی چشمانش عبور می‌کند. به ایشان عرض کردم: فدایتان گردم! آیا چیزی به او می‌گویند؟ فرمود: آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام، با همدیگر بر مؤمن وارد می‌شوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله، کنار سر او و علی علیه السلام کنار پاهایش می‌نشینند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله با صورت روی او خم می‌شود و می‌فرماید: ای ولی خدا! تو را مژدگانی باد که من رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و من برای تو از هر آن چه در دنیا از خود به جای گذاشته‌ای بهترم.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله از جایش بلند می‌شود و علی علیه السلام می‌آید بر روی او خم می‌شود. او می‌گوید: ای ولی خدا! به تو بشارت می‌دهم که من علی بن ابی طالب علیه السلام هستم که تو او را دوست می‌داشتی و صد البته من امروز برای تو نافع خواهم بود. امام صادق علیه السلام فرمود: آگاه باشید که این در کتاب خدا آمده است. پرسیدم: فدایتان گردم! در کدام قسمت از کتاب خدا آمده است؟ فرمود: در سوره یونس آیه «الَّذِينَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ لاَ تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».[1]

۱۰) از ابو حمزه ثمالی نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: به وقت مرگ، با انسان چه رفتاری می‌شود؟ فرمود: ای ابو حمزه! به خدا قسم میان هر یک از شما و آن چه که موجب خوشحالی و شادمانی‌تان می‌شود، فاصله‌ای جز به اندازه رسیدن جان به این جا وجود ندارد. سپس با دست به رگ گردن اشاره فرمود و گفت: ای ابو حمزه! می‌خواهی تو را بشارت دهم؟ عرض کرد: بلی، فدایتان گردم!

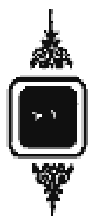
فرمود: آدم محتضر که در این وضعیت به سر می‌برد، رسول خدا صلّی الله

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۳۳

علیه و آله همراه با علی علیه السلام بر بالین او حاضر شوند و در همین حال رسول خدا صلّی الله علیه و آله کنار سر او می‌نشیند و به او می‌فرماید: مرا می‌شناسی؟ من رسول خدایم. به سوی ما بیا که آن چه را در پیش روی خواهی داشت بهتر از آن چیزی است که بر جای گذاشته‌ای. هم اکنون از آن چه که مایه بیمناکی تو بود، ایمن گشتی و به آن چه که امید داشتی یکباره و غافلگیرانه می‌رسی. ای روح! به سوی بخشش خدا و خشنودی اش روانه شو.

حضرت علی علیه السلام نیز جملاتی همانند جملات رسول خدا صلّی الله علیه و آله را به او می‌فرماید. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابو حمزه! می‌خواهی به تو بگویم که این مفاهیم در کدام سوره از کتاب خدا آمده است؟ در آیه «الَّذِينَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ»[1] ادامه آیه.

۱۱) سُلَیم بن قیس هلالی می‌گوید: از علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم: خداوند متعال به شما عزت بدهد! اگر کسی خداوند متعال را دیدار کند، در حالی که مؤمن بوده، امامش را شناخته و مطیع او باشد، آیا اهل بهشت خواهد بود؟ فرمود: آری، اگر با خدا ملاقات نماید، از جمله کسانی خواهد بود که خدا درباره آنان فرمود «الَّذِين آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ»[2] [و کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند.] «الَّذِينَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ»، «الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ»[3] [کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند.] گفتم: پس مؤمنانی که خدا را ملاقات می‌کنند در حالی که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند، چه حکمی دارند؟ فرمود: این به مشیّت و اراده خدا بستگی دارد؛ اگر آنها را عذاب کند، به خاطر گناهانشان است و اگر از آنان درگذرد، به خاطر مرحمت و لطفش است. گفتم: آیا خداوند فرد مؤمن را وارد دوزخ می‌کند؟ فرمود: بله؛ زیرا چنین کسانی از آن دسته از مؤمنانی نیستند که خداوند ولیّ آنان است؛ زیرا مؤمنانی که خداوند خود فرموده که ولیّ آنان است، کسانی هستند که نه ترسی دارند و نه اندوهگین‌اند. آنان مؤمنانی‌اند که از خدای می‌ترسند و کسانی هستند که کارهای



۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۴، ح ۳۴.
۲- بقره/۲۵
۳- انعام/۸۲

شایسته انجام می‌دهند و کسانی‌اند که ایمان خود را به ظلم و ستم نیالوده‌اند.[1]

۱۲) ابن شهر آشوب به نقل از زُرَیق، از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا»، گفته است که آن حضرت فرمود: معنایش این است که هنگام مرگ، مژده‌ی ورود به بهشت را به او می‌دهند؛ یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام.[2]

۱۳) طبرسی در تفسیر آیه «لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَفِی الآخِرَةِ» به نقل از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: منظور از بشارت و مژده دادن، رؤیاهای صادقانه در دنیا است که یا مؤمن برای خود می‌بیند یا دیگران برای او می‌بینند و یا آن که منظور، بشارت به بهشت در آخرت است. به این صورت که فرشتگان به هنگام خارج شدن آنان از قبر و حتی در قیامت، لحظه به لحظه به آنان بشارت می‌دهند.

طبرسی سپس می‌گوید: این خبر در حدیثی مرفوع از پیامبر نیز روایت شده است.[3]

۱۴) در کتاب نهج البیان در تأیید همین معنا به نقل از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرموده‌اند: این مژده، همان خواب صادقانه است که مؤمن آن را می‌بیند و در روز قیامت، بهشت است و نعمت‌هایی که خداوند متعال برای مؤمن به وقت مرگ، تدارک دیده است و در این زمینه خداوند فرموده است: «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِکَةُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُواْ الْجَنَّةَ»[4] [همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند، می‌ستانند (و به آنان) می‌گویند: درود بر شما باد! به (پاداش) آن چه انجام می‌دادید به بهشت درآیید] و این برخورداری در بهشت به صورت ابدی و جاودانه خواهد بود.

۱۵) طبرسی در توضیح «أَوْلِیاءَ الله» از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آنان کسانی هستند که (واجبات) الهی را به جا آوردند و به سنت رسول خدا پایبند بودند. از محارم الهی پرهیز کردند و از امور زودگذر این

۱- کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۸۸.

۲- مناقب، ج ۳، ص ۲۲۳

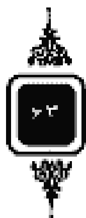
۳- مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۰۵

۴- نحل/۳۲

دنیا دوری جستند و به آن چه نزد خداست، رغبت نشان دادند. برای معاش، حلال خدا را کسب کردند و در آن به دنبال فخر فروشی و زیاده خواهی نبودند. سپس آن را در زمینه حقوقی که به گردنشان بود، هزینه کردند. چنین انسان‌هایی کسانی هستند که خداوند متعال به کسب و درآمدشان برکت می‌بخشد و به خاطر آن چه که برای آخرت انجام دادند به آنان ثواب می‌دهد.[1]

۱۶) علی بن ابراهیم در توضیح این آیه روایت کرده است که مفهوم مژده در زندگانی دنیا، همان رؤیای صادق است که مؤمن آن را می‌بیند و در آخرت و هنگام مرگ، همان بهشت است.

خداوند نیز در این زمینه فرموده است: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُواْ الْجَنَّةَ». سپس فرمود: معنای «لاَ تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللّهِ» این است که هیچ تغییری در امامت راه ندارد، و دلیل این که منظور از «کَلِمات»، امامت است، این آیه کریمه است «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»[2] [و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرده باشد که آنان (به توحید) بازگردند] منظور از کلمه، «امامت» است.[3]



﴿وَلاَ يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٦٥) أَلا إِنَّ لِلّهِ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ شُرَكَاء إِن يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ (٦٦) هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُواْ فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (٦٧) قَالُواْ اتَّخَذَ اللّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ إِنْ عِندَكُم مِّن سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتقُولُونَ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ (٦٨) قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ لاَ يُفْلِحُونَ (٦٩) مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُواْ يَكْفُرُونَ (٧٠) وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ

۱- مجمع البیان، ج ۵ ص ۲۰۵.

۲- زخرف/ ۲۸.

۳- تفسیر قمی ج ۱ ص ۳۱۴.

لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ (۷۱)،

[سخن آنان تو را غمگین نکند، زیرا عزت همه از آن خداست او شنوای داناست. * آگاه باش که هر که (و هر چه) در آسمان‌ها و هر که (و هر چه) در زمین است از آن خداست. و کسانی که غیر از خدا شریکانی را می‌خوانند، (از آنها) پیروی نمی‌کنند. اینان جز از گمان پیروی نمی‌کنند و جز گمان نمی‌برند. * اوست کسی که برای شما شب را قرار داد تا در آن بیارامید و روز را روشن (گردانید). بی گمان، در این (امر) برای مردمی که می‌شنوند نشانه‌هایی است.* گفتند: خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است. منزه است او. او بی‌نیاز است. آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است از آن اوست. شما را بر این (ادّعا) حجتی نیست. آیا چیزی را که نمی‌دانید، به دروغ بر خدا می‌بندید؟ * بگو: در حقیقت کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند.* بهره‌ای (اندک) در دنیا (دارند). سپس بازگشتشان به سوی ماست. آن گاه به (سزای) آن که کفر می‌ورزیدند، عذاب سخت به آنان می‌چشانیم. * و خبر نوح را بر آنان بخوان. آن گاه که به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر ماندن من (در میان شما) و اندرز دادن من به آیات خدا، بر شما گران آمده است (بدانید که من) بر خدا توکل کرده‌ام. پس (در) کارتان با شریکان خود همداستان شوید، تا کارتان بر شما ملتبس ننماید. سپس در باره من تصمیم بگیرید و مهلتم ندهید.*]

۱) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «وَلاَ يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» تا جمله «بِمَا كَانُواْ يَكْفُرُونَ» گفته است که این آیه، از آیات محکمات است.

اما جمله «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ» محمد صلّی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داده است و فرموده: «نَبَأَ نُوحٍ» داستان و خبر نوح را بخوان، «إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُم مَّقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُواْ أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءكُمْ» همان کسانی که می‌پرستید «ثُمَّ لاَ يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً» اندوهگین نشوید «ثُمَّ اقْضُواْ إِلَيَّ» یعنی مرا نفرین کنید «وَلاَ تُنظِرُونِ».[1]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۵.

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِ رُسُلاً إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ (٧٤)».

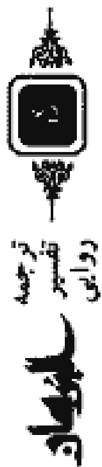
[آن گاه، پس از وی رسولانی را به سوی قومشان برانگیختیم و آنان دلایل آشکار برایشان آوردند؛ ولی ایشان بر آن نبودند که به چیزی که قبلاً آن را دروغ شمرده بودند، ایمان بیاورند. این گونه ما بر دل‌های تجاوزکاران مُهر می‌نهیم]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عُقبه، از عبد الله بن محمد جعفی، از عُقبه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال مخلوقات را آفرید و هر آن که را دوست داشت از آن چه که دوست داشت، آفرید و کسانی را که دوست داشت، از گِل بهشت آفرید و آفرینش آن که را که ناخوش داشت از جنس آن چیزی را که دوست نداشت قرار داد و آنان را که نفرت داشت از گِل و سرشت آتش آفرید و سپس همه آنها را در سایه‌ها برانگیخت.

من گفتم: سایه چیست؟ فرمود: مگر تو متوجّه سایه‌ات در زیر تابش آفتاب نشده‌ای که به ظاهر، چیزی هست، ولی واقعاً چیزی نیست؟! سپس از میان آنان پیامبران را مبعوث گردانید و آنها مردم را به پذیرش و ایمان به پروردگار متعال فرا خواندند و خداوند نیز در همین زمینه فرموده است: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»[1] [و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را خلق کرده، مسلّماً خواهند گفت: خدا] سپس از آنان خواست که به پیامبران ایمان آورند. گروهی پذیرفتند و بعضی منکر آنان گشتند. سپس آنان را به پذیرش ولایت ما فراخواندند و به خداوند قسم، کسانی که محبت الهی در سرشت آنان بود، ولایت ما را قبول کردند و آنان که نفرت در سرشت آنان بود، منکر ولایت شدند و آیه «فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ» به این مسئله اشاره دارد.

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: تکذیب (ما) از همین جا آغاز گشت.[2]

این حدیث را ابن بابویه در کتاب «عِلَل» به نقل از پدرش، از سعد بن عبد الله، از



۱- زخرف/ ۸۷.

۲- کافی، ج ۲، ص ۸، ح ۳.

احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل بزیع همراه با باقی سند و متن، روایت کرده است.[1]

۲) عیاشی از زُراره و حُمران از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: خداوند متعال، مخلوقات را در حالی که سایه بودند آفرید. سپس فرستاده‌اش حضرت محمدصلّی الله علیه و آله را برانگیخت و گروهی به او ایمان آوردند و گروهی او را تکذیب نمودند. سپس وی را در میان جماعت و گروه دیگری مبعوث نمود. آنان که در جهان سایه‌ها ایمان آورده بودند، به او ایمان آوردند و آنان که در آن هنگام او را انکار کرده بودند، منکر او شدند و خداوند نیز فرموده است: «فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ».[2]

۳) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه «ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِ رُسُلاً إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَآؤُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ» فرمود: خداوند متعال پیامبران را به سوی مردم فرستاد، در حالی که آن مردم در پشت پدران و سینه مادران بودند. پس آن دسته از مردمی که در آن حالت، پیامبران را تصدیق نمودند، بعد از آن نیز ایشان را تصدیق کردند و گروهی که در آن شرایط، پیامبران را تکذیب نمودند، بعد از آن نیز چنین کردند.

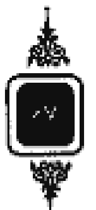
۴) عبد الله بن محمد جُعفی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پروردگار متعال، مخلوقاتش را آفرید. هر آن که را دوست داشت، از آن چه را که دوست داشت، آفرید و کسانی را که دوست داشت از گِل و سرشتی از بهشت آفرید و آفرینش آن کسانی را که ناخوش داشت، از جنس آن چیزی که دوست نداشت، قرار داد و آنان را که نفرت داشت از سرشت آتش آفرید. بعد همه آنها را در سایه‌ها برانگیخت. گفتم: سایه‌ها دیگر چیست؟ فرمود: مگر تو متوجه سایه‌ات در زیر تابش آفتاب نشده‌ای که به ظاهر چیزی به نظر می‌آید ولی چیزی نیست؟! سپس از میان آنان پیغمبرانی را برانگیخت تا مردم را به ایمان به خداوند دعوت کنند؛ در نتیجه گروهی پذیرفتند و گروهی منکر شدند. سپس مردم را به پذیرش ولایت ما دعوت کرد. به خداوند قسم، آنان که محبت الهی در سرشتشان بود،

۱- علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۴۴، باب ۹۷، ح ۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۵، ح ۳۷.

ولایت ما را پذیرفتند و کسانی که نفرت در سرشتشان بود، منکر آن شدند و آیه «فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ» به همین موضوع اشاره می‌کند. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: تکذیب امام از همین جا آغاز گشت.[1]

﴿وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ (٨٤) فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٨٥) وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (٨٦)﴾

[و موسی گفت: ای قوم من! اگر به خدا ایمان آورده‌اید و اگر اهل تسلیم‌اید، بر او توکل کنید. * پس گفتند: بر خدا توکل کردیم. پروردگارا! ما را برای قوم ستمگر (وسیله) آزمایش قرار مده. * و ما را به رحمت خویش از گروه کافران نجات ده.*]



۱) علی بن ابراهیم از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در تفسیر آیه «وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُواْ إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ» فرمود: فرعونیان، قوم موسی را به بردگی گرفته بودند و به آنها می‌گفتند: اگر اینان نزد خداوند ارج و ارزشی می‌داشتند- آن‌طوری که خود می‌گویند و ادعا می‌کنند- ما بر آنان غالب نمی‌گشتیم. موسی علیه السلام به قومش گفت: «يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُواْ إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ».[2]

۲) عیاشی به نقل از زراره و حُمران و محمد بن مُسلم، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در تفسیر آیه «رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»، فرمودند: آنان را بر ما مسلّط مگردان که آنان را توسط ما آزمایش کنی.[3]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۵، ح ۳۷.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۵، ح ۳۸.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۸۷)﴾

[و به موسی و برادرش وحی کردیم که شما دو تن برای قوم خود در مصر خانه‌هایی ترتیب دهید و سراهایتان را رو به روی هم قرار دهید و نماز برپا دارید و مؤمنان را مژده ده.]

۱) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «وَاجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً»، روایت کرده است که حضرت فرمود: منظور از «بیوت»، بیت المقدس است.[۱]

۲) و نیز او از محمد بن جعفر، از جعفر بن محمد بن مالک، از عبّاد بن یعقوب، از محمد بن یعقوب، از ابو جعفر احول، از منصور، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زمانی که بنی اسراییل از یاغیان و سرکشان قوم خود ترسیدند، خداوند متعال به موسی علیه السلام و هارون علیه السلام وحی کرد که: «أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً» یعنی به آنها دستور داده شد که در منازلشان نماز بخوانند.[۲]

۳) ابن بابویه از علی بن حسین بن شاذویه مؤدب و جعفر بن مسرور- که خدایشان بیامرزد- نقل کرد که محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریّان بن صلت روایت کرده است که: امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون که در آن جماعتی از دانشمندان و فقیهان و متکلّمان نیز حضور داشتند، حاضر شد؛ دانشمندان از امام علیه السلام در مورد تفاوت میان عترت و امّت و فضیلت و برتری عترت پرسیدند و امام علیه السلام به دوازده مورد از قرآن اشاره فرمود که در آن راجع به تفسیر برگزیدگان آمده بود تا به این جا رسید که: محمد صلّی الله علیه و آله همه مردم به جز عترت را از مسجد بیرون کرد. مردم راجع به دلیل این رفتار با هم سخن گفتند و عباس نیز سؤال کرد و پرسید: ای رسول خدا! چرا به علی اجازه ماندن در مسجد را دادی و ما را بیرون کردی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من به او اجازه ماندن در مسجد را

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۵.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۵.

ندادم و شما را بیرون نکردم، بلکه خداوند متعال چنین کرد. به این ترتیب، معنای حدیث منقول از حضرت محمد صلّی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام نیز روشن می‌شود، آن جا که فرمود: ای علی! تو برای من چنان هستی که هارون برای موسی بود. دانشمندان پرسیدند: این موضوع در کجای قرآن آمده است؟ امام رضا علیه السلام فرمود: آن را در قرآن به شما نشان دهم و برایتان بخوانم؟ گفتند: بله، نشان بده. فرمود: آیه «وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً» در این آیه، منزلت و شأن هارون نسبت به موسی و همچنین حضرت علی علیه السلام نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است و با این وصف، در فرمایشات رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل آشکاری بر آن چه می‌گوییم وجود دارد، آن جا که فرمود: ورود به این مسجد در حالت جُنُب، برای محمد و آل او جایز است.

دانشمندان گفتند: ای ابو الحسن! فقط شما اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله هستید که می‌توانید این چنین توضیح بدهید و مطلب را بیان کنید. حضرت فرمود: مگر کسی می‌تواند این موضوع را انکار کند، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: من شهر دانشم و علی در آن است. پس هر آن که قصد آمدن به این شهر را کند، باید از در آن وارد شود و با توجه به توضیح و شرحی که درباره فضیلت، دانش، مجد و بزرگواری، پیشی جستن و سبقت و برگزیدگی و پاکی گفتم، شکی باقی نخواهد ماند که جز معاندان خدای متعال، کسی منکر اهل بیت نخواهد بود.[1]

۴) عیاشی از ابو رافع روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم سخنرانی کرد و از جمله فرمود: ای مردم! پروردگار به موسی و هارون فرمان داد که خانه‌هایی را برای قوم خویش در مصر بسازند و به آن دو دستور داد که جز هارون و خانواده‌اش، افراد جُنُب، حق ندارند در این دو مسجد، بیتوته کنند و زنان نیز حق ورود به این دو مکان را ندارند و بدانید که منزلت علی برای من، همچون منزلت هارون و فرزندانش برای موسی است.

پس حلال نیست (حق ندارد) که کسی در مسجد من، با زنش نزدیکی کند و

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۷، باب ۲۳، ح ۱.

جز علی و فرزندانش، افراد جُنُب، حق ندارند در آن بیتوته کنند و هر کسی این سخن را نمی‌پسندد، راهی این جا شود و با دستش، راه شام را نشان داد.[1]

۵) ابن مَغازلی شافعی در کتاب مناقب، حدیثی را از مخالفان مذهب شیعه نقل کرده و آن را به حذیفة بن اُسید غِفاری به صورت مرفوع نسبت داده و گفته است: هنگامی که یاران رسول خدا از مکه به مدینه آمدند، جایی برای بیتوته کردن و شب را به صبح رساندن نداشتند، به همین دلیل در مسجد بیتوته کرده و محتلم می‌شوند. رسول خدا به آنان گفت: شب را در مسجد بیتوته نکنید که محتلم می‌شوید. اصحاب، خانه‌هایی را در اطراف مسجد ساختند و درهای آن را رو به سوی مسجد قرار دادند. پیامبر صلّی الله علیه و آله، معاذ بن جبل را نزد آنان فرستاد. او نیز ابو بکر را فراخواند و به او گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به تو فرمان می‌دهد درِ منزلت را که به مسجد باز می‌شود، مسدود کنی و از مسجد خارج شوی. ابو بکر گفت: روی چشم، و درِ خانه‌اش را بست و از مسجد خارج شد. سپس معاذ نزد عمر آمده و به او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو دستور می‌دهد آن درِ خانه‌ات را که به مسجد باز می‌شود، مسدود کنی و به مسجد، راه نداشته باشی.

عمر گفت: من مطیع خداوند و رسولش هستم. اما به خاطر اشتیاقی که به خدا دارم می‌خواهم پنجره بزرگی (خوخه)[2] به طرف مسجد داشته باشم. معاذ، خواسته عمر را به رسول خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ کرد. سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله، معاذ را نزد عثمان فرستاد و رقیه (دختر پیامبر صلی الله علیه و آله) نیز در کنار او بود. عثمان گفت: روی چشم، و در خانه‌اش را مسدود کرد و از مجسد بیرون آمد. سپس معاذ را نزد حمزه فرستاد و او نیز در را مسدود کرد و گفت: از دستور خدا و رسولش پیروی می‌کنم. اما علی علیه السلام تردید داشت و نمی‌دانست آیا از جمله کسانی است که در مسجد می‌ماند یا باید خارج شود؟ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله، خانه‌ای را در مسجد و در میانِ خانه‌های خود،

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۵، ح ۳۹.

۲- خوخه: دری کوچک، همچون پنجره‌ای بزرگ است و معمولاً میان دو خانه قرار می‌گیرد و بر آن نیز دری هست «النهایة، ج ۲ ص ۸۶» و نیز گفته‌اند خوخه، دری کوچک در وسط دری بزرگ است که حائل دو خانه قرار می‌گیرد «المعجم الوسیط، ماده خوخ».

برای او ساخته بود. پیامبر به او فرمود: تو در همان جا ساکن باش که هم پاکی و هم پاکی آور. این گفته‌ی پیامبر صلّی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام به گوش حمزه رسید و به پیامبر صلّی الله علیه و آله گفت: ای محمد! چگونه است که ما را از مسجد بیرون می‌کنی، ولی نوجوانان عبدالمُطَّلِب را باقی می‌گذاری؟!

پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: اگر اختیار داشتم، جز شما هیچ کس را در این جا نگاه نمی‌داشتم. به خدا سوگند، این خدا بود که این حق را به علی داد. اما به تو مژده می‌دهم که تو جایگاه والایی نزد خدا و رسول او داری (لطف خدا شامل حال تو خواهد شد). پیامبر صلّی الله علیه و آله چنین مژده‌ای را به او داد و حمزه در جنگ احد به شهادت رسید. از همین رو، برخی از آنان نسبت به علی علیه السلام حسادت ورزیده و بر او خشم گرفتند و برتری و فضیلت علی علیه السلام بر آنان و دیگر یاران پیامبر صلّی الله علیه و آله روشن گشت. پیامبر صلّی الله علیه و آله وقتی چنین دید، به سخنرانی پرداخت و فرمود: برخی از این که من علی را در مسجد سکونت داده‌ام خشمگین گشته‌اند. به خدا قسم که من آنان را اخراج نکرده و او را سکونت نداده‌ام. پروردگار متعال به موسی و برادرش چنین وحی کرد: «أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُواْ الصَّلَاةَ» و به موسی فرمان داد که کسی در مسجدش سکونت نکند و نکاح و آمیزش ننماید. افراد جُنُب، جز هارون و خانواده‌اش به آن وارد نشوند. جایگاه و منزلت علی علیه السلام نسبت به من، چونان منزلت هارون به موسی است. او با آن که از پدرم نیست، اما برادر من است. جز علی و خانواده‌اش، برای هیچ کس، حلال نیست (حق ندارد) که در مسجد من با زنان نزدیکی کند و هر کسی این سخن را نمی‌پسندد، راهی این جا شود و با دستش، راه شام را نشان داد.[۱]

۶) در کتاب مناقب ابن مَغازلی شافعی این حدیث مرفوع، به عَدی بن ثابت نسبت داده شده است که گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله از خانه به سمت مسجد بیرون آمد و فرمود: خداوند به پیامبرش، موسی وحی کرد که مسجد پاکی را برای من بساز که جز تو و هارون و دو پسر هارون در آن سکونت نکنند و خداوند به من نیز وحی کرد که مسجد پاکی را بنا کنم که جز من و علی و فاطمه و دو پسر

۱- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۲۶، ح ۳۰۳.

علی علیهم السلام کسی در آن سکونت نکند.[1]

«وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالاً فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّواْ عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلاَ يُؤْمِنُواْ حَتَّى يَرَوُاْ الْعَذَابَ الأَلِيمَ (۸۸) قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلاَ تَتَّبِعَآنِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ (۸۹)».

[و موسی گفت: پروردگارا! تو به فرعون و اشرافش در زندگی دنیا زیور و اموال داده‌ای. پروردگارا! تا (خلق را) از راه تو گمراه کنند. پروردگارا! اموالشان را نابود کن و آنان را دل‌سخت گردان که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند.* فرمود: دعای هر دوی شما پذیرفته شد. پس ایستادگی کنید و راه کسانی را که نمی‌دانند پیروی مکنید.*]

۱) علی بن ابراهیم روایت کرده است که امام علیه السلام در تفسیر آیه «وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً» فرمود: یعنی حکومت و ملک به او داده‌ای «وَأَمْوَالاً فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّواْ عَن سَبِيلِكَ» یعنی مردم را با پول و هدیه چنان می‌فریبد که خودش را بپرستند و تو را نپرستند. «رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» یعنی نابود کن مال و ثروتش را «وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلاَ يُؤْمِنُواْ حَتَّى يَرَوُاْ الْعَذَابَ الأَلِيمَ» پروردگار متعال فرمود: «قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلاَ تَتَّبِعَآنِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ» یعنی راه فرعون و طرفداران او را پی نگیرید و آن راه نروید.[2]

۲) امام حسن عسکری علیه السلام در روایتی فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در حدیثی طولانی بیان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای معجزه‌هایی چون موسی علیه السلام است. امام فرمود: همان طوری که اموال و ثروت قوم فرعون نابود گشت، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز همین ماجرا برای کسی اتفاق افتاد. داستان آن از این قرار است که

۱- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۲۵، ح ۳۰۱.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۵.

پیرمردی فرتوت همراه با پسرش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند. پیرمرد گریه می‌کرد و می‌گفت: رسول خدا! من این پسر را که نوزادی بیش نبود، تغذیه کردم و آن هنگام که کودکی خام بود، او را تربیت کرده و پرورش دادم. با ثروت و مالم او را بسیار کمک کردم تا روی پای خود ایستاد و مستقل شد و مالش رو به فزونی نهاد؛ اما نیروی من رو به ضعف نهاد و ثروتم در راه او هدر رفت و هم اکنون به حدّی از ناتوانی رسیده‌ام که مشاهده می‌فرمایید. حال، مرا خانه‌نشین کرده و از دادن نانِ بخور و نمیر به من دریغ می‌کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن جوان فرمود: جواب تو چیست؟ عزض کرد: رسول خدا! من چیزی بیش از تأمین مخارج خود و خانواده‌ام ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیرمرد فرمود: تو چه می‌گویی؟ پیرمرد گفت: رسول خدا! او دارای انبارهایی از گندم و جو و خرما و کشمش است. وی همچنین کیسه‌ها و انبان‌هایی از درهم و دینار دارد. او بی‌نیاز و ثروتمند است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن پسر فرمود: تو چه می‌گویی؟ پاسخ داد: رسول خدا! من آن چه را که او می‌گوید، ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جوان! از خدا بترس و به پدرت که در حق تو احسان و نیکی کرده، برس و به او نیکی کن تا خداوند در حقت، احسان و محبت فرماید.

پسر گفت: من چیزی ندارم. رسول خدا فرمود: بسیار خوب، ما به جای تو حق و حقوق او را در این ماه می‌پردازیم. اما از ماه بعد تو حقش را بپرداز. رسول خدا صلی الله علیه و آله به أسامه دستور داد که: به این پیرمرد صد درهم بده تا در طول یک ماه هزینه خود و زن و بچه‌اش را تأمین کند و اسامه چنین کرد. در آغاز ماهِ بعد، پیرمرد و جوان، نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله آمدند.

جوان گفت: من چیزی ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو دارای ثروت هنگفتی هستی، اما همین امروز فقیر و ذلیل خواهی شد، حتی فقیرتر از این پیرمرد که پدر توست و چیزی از ثروتت برایت باقی نخواهد ماند.

جوان راه خود را گرفت و رفت. ناگهان همسایگان انبارهایش، نزد او آمده و گفتند: انبارهایت را از این جا منتقل کن و به جای دیگر ببر.

وقتی به سراغ انبارهایش آمد، دید همه گندم و جو و خرما و کشمش‌هایش فاسد گشته و گندیده است. همسایگان تلاش می‌کردند آنها را از مجاورت خود

دور کنند.

آن جوان، کارگران زیادی را با هزینه‌ای هنگفت اجیر کرد و آن انبارها را به بیرون شهر منتقل کرد. سپس خواست مزد کارگران را از کیسه‌های حامل درهم و دینار بپردازد، اما ناگهان دید که همه ثروتش، تبدیل به سنگ‌ریزه شده است. کارگران حق خود را مطالبه کردند و او هر آن چه از لباس و فرش و خانه داشت را فروخت تا حق آنان را پرداخت کند و سرانجام تهیدست شد و چنان فقیر و ذلیل ماند که نمی‌توانست قوت و غذای روزمره خود را به دست آورد.

چندی بعد، بدنش رنجور و بیمار گشته و سخت ضعیف و لاغر شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای کسانی که پدر و مادرانتان را اذیت و آزار می‌دهید! پند بگیرید و بدانید همان طور که تمامی اموال و ثروت این جوان در دنیا از دست رفت و نابود شد، همه مقامات مهیا شده برای او در بهشت، به پایین‌ترین مراتب جهنم، تبدیل شده است.



امام عسکری علیه السلام در ادامه فرمود: نظیر چنین داستانی برای علی بن ابی طالب علیه السلام نیز رخ داده است:

مردی از دوستداران امام علیه السلام در شام به ایشان نامه نوشت: ای امیر مؤمنان! اگر بخواهم با فرزند و عیال نزد شما بیایم، سخت است و اگر رهایشان کنم، بیم جانشان را دارم و نسبت به دارایی‌هایم نیز دریغ دارم و می‌ترسم آنها را این جا رها کنم. از سوی دیگر، دوست دارم به شما بپیوندم و در رکاب شما باشم و محضر شما را کسب کنم؛ لطفاً مرا راهنمایی کنید.

علی علیه السلام این نامه را برای او فرستاد:

اهل و عیالت را جمع کن و مال و ثروتت را نزد آنها بگذار. بر محمد صلی الله علیه و آله و آل پاکش درود فرست و همه را به خدا واگذار کن و سپس چنین بگوی: پروردگارا! اینها ودیعه‌ای است که به فرمان بنده و ولیّ تو علی بن ابی طالب، آنها را نزد تو می‌گذارم. آن گاه برخیز و نزد من بیا. آن مرد نیز چنین کرد و چون به معاویه خبر رسید که آن مرد به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام گریخته است، فرمان داد که خانواده‌اش را اسیر کرده و به بردگی ببرند و اموال او را غارت کنند.

وقتی مأموران معاویه رفتند تا حکم او را اجرا نمایند، خداوند متعال خانواده

او را به خانواده معاویه و اطرافیان او و نیز خانواده و اطرافیان یزید، شبیه کرد و وقتی با مأموران معاویه روبرو شدند، گفتند: ما این اموال را تصرّف کرده‌ایم و از آن ماست و عیال آن مرد را نیز به بردگی گرفته و برای فروش به بازار گسیل داشته‌ایم. وقتی مأموران با این صحنه مواجه می‌شدند از آنان دست برمی‌داشتند و خداوند چنان نمود که خانواده و عیال آن مرد می‌دانستند که شبیه عیال معاویه و نزدیکان یزید گشته‌اند؛ اما نگران مال و ثروت خود بودند که نکند دزدان، آنها را به سرقت ببرند. خداوند مال و ثروت آنان را تبدیل به مار و عقرب نمود. به طوری که هرگاه دزدان می‌خواستند از آن بردارند، گزیده می‌شدند و نیش می‌خوردند و در نتیجه، گروهی از دزدان می‌مردند و گروهی دیگر سخت، ضعیف و لاغر می‌شدند.[1]

۳) محمد بن یعقوب با سند خود از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: فاصله زمانی میان سخن پروردگار متعال «قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا» و گرفتار شدن فرعون، چهل سال بود.[2]

۴) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سَکونی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: موسی علیه السلام دعا می‌کرد و هارون علیه السلام آمین می‌گفت و فرشتگان نیز آمین می‌گفتند. سپس خداوند متعال فرمود: «قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا» و هر کسی که در راه خدا مبارزه کند، دعایش استجابت خواهد شد، همان‌طوری که دعای شما در روز قیامت استجابت خواهد گشت.[3]

۵) عیّاشی از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: فاصله زمانی میان سخن پروردگار متعال: «قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا» و گرفتار شدن فرعون، چهل سال بود.[4]

۶) شیخ مفید در کتاب اختصاص نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام در توضیح آیه «قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا» فرمود: فاصله زمانی میان آیه «قَدْ أُجِيبَت

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۴۲۱، ح۲۸۸ و ۲۸۹.
۲- کافی، ج ۲، ص ۳۵۵، ح ۵.
۳- کافی، ج ۲، ص ۳۷۰، ح ۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۴۰.

دَعْوَتُكُمَا» و گرفتاری فرعون، چهل سال بود.[1]

۷) طبرسی به نقل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: فرعون بعد از این دعا، چهل سال باقی ماند.[2]

«وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۰) آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۹۱) فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (۹۲)»

[و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم. پس فرعون و سپاهیانش از روی ستم و تجاوز آنان را دنبال کردند تا وقتی که در شُرُف غرق شدن قرار گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن که فرزندان اسرائیل به او گرویده‌اند نیست و من از تسلیم‌شدگانم. * اکنون در حالی که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تباهکاران بودی. * پس امروز تو را با زره (زرین) خودت به بلندی (ساحل) می‌افکنیم تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند، عبرتی باشد و بی‌گمان بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافلند.*]

۱) علی بن ابراهیم از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که در توضیح آیه «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا»، «وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» فرمود: بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: موسی از خدا بخواه که ما را از این وضعیتی که در آن هستیم، برهاند و فرجی حاصل کند. موسی علیه السلام دعا کرد و خداوند متعال به او وحی فرمود که شبانه آنان را از مصر بیرون ببر.

موسی علیه السلام گفت: خدایا! دریا، پیش روی آنهاست. خداوند فرمود: حرکت کن. من به دریا دستوری می‌دهم که مطیع تو باشد و برای تو باز شود.

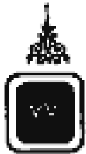
۱- اختصاص: ص ۲۶۶.

۲- مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۲۱.

موسی بنی اسراییل را از سرزمین مصر بیرون برد و فرعون، آنان را تعقیب کرد و نزدیک بود به آنان برسد. بنی اسراییل فرعون و لشکرش را می‌دیدند که بر آنان سایه افکنده‌اند. موسی خطاب به دریا گفت: بر من گشوده شو. دریا گفت: من آن نیستم که بتوانم چنین کنم. بنی اسراییل به موسی گفتند: ما را فریب داده و در هلاکت انداختی. ای کاش ما را به حال خودمان وا می‌گذاشتی و فرعونیان به بردگیمان می‌گرفتند و از شهر مصر بیرون نمی‌آمدیم تا این چنین کشته شویم. موسی گفت: هرگز چنین نخواهد شد؛ زیرا که پروردگار با من است و مرا هدایت خواهد کرد.

کارها و رفتاری که عوام قوم موسی انجام می‌دادند بر او سخت گران آمد. به او می‌گفتند:

فرعونیان دارند به ما می‌رسند و تو می‌پنداشتی دریا بر ما گشوده می‌شود و به راهمان ادامه می‌دهیم و پیش می‌رویم؟ اما همین فرعون و قومش که به ما ستم‌ها روا کرده و در حقمان زشتی‌ها مرتکب شده‌اند، دارند به ما نزدیک می‌شوند. موسی با پروردگار خود به راز و نیاز پرداخت و خداوند به او وحی می‌کرد: «أَنِ اضْرِب بِّعَصَاکَ الْبَحْرَ»[1] [با عصای خود بر این دریا بزن] موسی عصایش را به دریا زد و دریا شکافته شد و موسی و همراهان حرکت کردند و از دریا گذشتند و فرعونیان از راه رسیدند. وقتی چشمشان به دریا افتاد، به فرعون گفتند: از آن چه می‌بینی در شگفت نمی‌شوی؟ در جواب گفت: گشوده شدن دریا، کار من است. فرعونیان، حرکت کرده و به درون دریا رفتند و چون به وسط دریا رسیدند، خداوند به دریا فرمان داد و دریا به هم آمد، همه فرعونیان را غرق کرد و آن هنگام که فرعون در آستانه غرق شدن قرار گرفت چنین گفت: «قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلِـهَ إِلاَّ الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» و خداوند (در جواب او) می‌فرماید: «آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» یعنی تو از عصیانگران بودی «فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ» تمامی فرعونیان در دریا غرق گشتند و دیگر هیچ کسی آنان را ندید. فرعونیان از دریا به جهنم سقوط کردند. خداوند، فقط بدن فرعون را بیرون کشید و به ساحل افکند تا مردم او را ببینند و بشناسند و برای آیندگان، مایه عبرتی باشد و



ترجمه تفسیر روایی البرهان

۱- شعراء/۶۳.

هیچ کس در هلاک شدن او تردید نکند؛ چرا که مردم، فرعون را خدا می‌پنداشتند. از همین روی، خداوند، او را به صورت لاشه‌ای افتاده بر ساحل، به مردم نمایاند تا مایه پند و عبرت‌پذیری نسل‌های بعد باشد.

و خداوند می‌فرماید: «وَإِنَّ كَثِيراً مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ».[1]

۲) علی بن ابراهیم نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: از زمانی که خداوند، فرعون را غرق کرد، جبرئیل همواره اندوهگین و محزون، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسید و چون خداوند به او دستور داد تا این آیه را بر رسول خدا نازل کند: «آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» خندان و خوشحال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. رسول خدا به او گفت: تا کنون هر وقت که نزد من می‌آمدی، اندوه و غم را در چهره‌ات مشاهده می‌کردم.

جبرئیل گفت: آری، ای محمد! هنگامی که خداوند فرعون را غرق می‌کرد، فرعون گفت: ایمان آوردم که هیچ خدایی جز آن که بنی اسراییل به او ایمان آوردند، وجود ندارد و من نیز از جمله ایمان‌آورندگانم.

من مقداری گِل سیاه بدبویی را برگرفته و آن را در دهانش نهادم و به او گفتم: تو که تا کنون، عصیانگر بودی و از عاملان فساد و تباهی به شمار می‌رفتی، اینک ایمان آوردی؟!

من این کار را بدون فرمان خداوند، با فرعون انجام دادم، چرا که ترسیدم خداوند به او ترحم کرده و مرا به خاطر رفتاری که با او انجام دادم، عذاب کند؛ اما حالا که چنین شد و خداوند به من فرمان داد تا آن چه را به فرعون گفتم برای تو بیان کنم، دلم آرام گرفت و دانستم که آن رفتار من با فرعون، مورد رضای خداوند قرار گرفته است و در مورد آیه «فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ» امام علیه السلام فرمود: موسی به بنی اسراییل خبر داد که خداوند فرعون را غرق ساخته است، اما آنان حرف او را باور نکردند. پس خداوند به دریا فرمان داد که او را به ساحل دریا بیفکند تا مردم، جنازه او را ببینند.[2]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۶.

۳) ابن بابویه از عبد الواحد بن عبدوس[1] نیشابوری عطار- که خدایش بیامرزد- از علی بن محمد بن قُتیبه نیشابوری، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از ابراهیم بن محمد همدانی نقل کرد که گفت: به ابو الحسن، امام رضا علیه السلام عرض کردم: چرا خداوند متعال فرعون را غرق نمود در حالی که به او ایمان آورده و به وحدانیّت خداوند اعتراف نموده بود؟!

امام علیه السلام فرمود: فرعون، وقتی ایمان آورد که قدرت (عذاب) را دید و چنین ایمانی پذیرفته نیست و این حکم خداوند درباره گذشتگان و آیندگان است. خداوند متعال فرموده است: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ»[2] [پس چون سختی (عذاب) ما را دیدند، گفتند: فقط به خدا ایمان آوردیم و به آن چه با او شریک می‌گردانیدیم، کافریم. * (ولی) هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند دیگر ایمانشان برای آنها سودی نداشت. سنت خداست که از (دیرباز) در باره بندگانش چنین جاری شده و آن جاست که ناباوران زیان کرده‌اند.]

و نیز فرمود: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا»[3] [روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت (پدید) آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی‌بخشد.] و همچنین در باره فرعون فرمود: «حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلَـهَ إِلاَّ الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» و به فرعون گفته شد: «آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ * فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً». و فرعون، سر تا پا مسلّح بود و حتی لباسی از آهن به تن داشت.

زمانی که غرق شد، خداوند بدن او را در زمین بلندی افکند تا برای آیندگان، پند و اندرز باشد تا مردم ببینند با وجود این که لباسی آهنین و سنگین به

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲- غافر/۸۴-۸۵.

۳- انعام/۱۵۸.

تن داشته در این مکان بلند افتاده است؛ زیرا با چنین لباس سنگینی می‌بایست در آب فرو می‌رفت نه این که از آب بالا بیاید و بر روی تپه بیفتد و همین، خود، نشانه و آیتی بود.

خداوند متعال به دلیل دیگری فرعون را غرق کرد و آن این که چون به آستانه غرق شدن رسید، از موسی علیه السلام درخواست کمک کرد و از خدا کمک نخواست و خداوند به او وحی کرد که: تو توان آن را نداری که به فریاد فرعون برسی؛ زیرا که تو او را نیافریده‌ای. اگر از من درخواست کمک می‌کرد، البته به فریادش می‌رسیدم.[1]

۴) ابن بابویه از حاکم ابو محمد جعفر بن نُعیم بن شاذان نیشابوری- که خدایش بیامرزد- از عمویش ابو عبد الله محمد بن شاذان، از فضل بن شاذان، از محمد بن ابی عُمَیر نقل کرده است که به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: درباره فرموده خداوند متعال به موسی و هارون برایم توضیح بدهید: «اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»[2] [به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته * و با او سخنی نرم گویید، شاید که پند پذیرد یا بترسد] حضرت فرمود: جمله «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا» یعنی او را با کنیه‌اش صدا زده و به او بگویید: ابو مصعب، چرا که نام فرعون، ابو مصعب ولید بن مصعب بود. اما جمله «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» را خداوند، فقط به این دلیل فرمود تا موسی را برای رفتن نزد فرعون تشویق کند، در حالی که خوب می‌دانست که فرعون نه اهل ترس از خداست و نه اهل تذکر و یاد آوری، مگر آن هنگام که غضب و خشم الهی را مشاهده کند. مگر این آیه را نشنیده‌ای که خداوند فرمود: «حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلَـهَ إِلاَّ الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» اما پروردگار ایمان آوردنش را نپذیرفت و فرمود: «آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ».[3]

۵) همچنین از ابن بابویه، از احمد بن حسن قَطّان، از حسن بن علی سُکَّری، از محمد بن زکریا جوهری، از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش، از سفیان بن

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۳، باب ۳۲، ح ۱.
۲- طه/۴۳-۴۴.
۳- علل الشرائع، ج ۱، ص ۸۶، باب ۵۶، ح ۱.

سعید روایت کرده است که گفته است: از امام جعفر صادق علیه السلام ـ به خدا سوگند و همان طوری که از نامش پیداست، راستگو بود ـ شنیدم که می‌فرمود: ای سفیان! بر تو باد بر تقیّه کردن؛ چرا که تقیّه سنت و روش ابراهیم خلیل علیه السلام است. خداوند به موسی علیه السلام و هارون علیه السلام فرمود: «اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» [به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته * و با او سخنی نرم گویید، شاید که پند پذیرد یا بترسد.] خداوند در این آیه به آن دو می‌فرماید: او را با کنیه‌اش صدا زنید و به او بگویید: ای ابو مصعب! رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه عازم سفر می‌شد، ناشناس می‌رفت و می‌فرمود: پروردگار به من فرمان داده که با مردم مدارا کنم، همان طوری که فرموده که واجبات را به جا آورم و خداوند متعال او را به تقیّه عادت داده بود و به وی فرمود: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ * وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ».[1] [و نیکی با بدی یکسان نیست. (بدی را) با آن چه خود بهتر است، دفع کن. آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد *و این (خصلت) را جز کسانی که شکیبا بوده‌اند، نمی‌یابند و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ نخواهد یافت.]

ای سفیان! هر کس در دین خدا تقیّه کند، بر بلندترین و بالاترین درجه عزت بنشیند و بدان که عزّت و ارزش فرد مؤمن به حفظ زبانش است و هر آن که اختیار زبان خود را نداشته باشد، پشیمان خواهد شد. سفیان گوید: به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا رواست که خداوند متعال بندگانش را به آن چه که وجود خارجی ندارد، تطمیع کند؟ فرمود: نه. گفتم: پس چطور خدای متعال به موسی علیه السلام و هارون علیه السلام فرموده: «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» [شاید که پند پذیرد یا بترسد]، در حالی که می‌دانست او نه متذکّر می‌شود و نه می‌ترسد؟ فرمود: فرعون هم متذکّر شده و هم ترسیده بود، اما در لحظه مشاهده غضب الهی، یعنی لحظه‌ای که دیگر ایمان آوردن سودی نمی‌بخشید. مگر این گفته خداوند متعال را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ الَّذِي

---

۱ – فصّلت/۳۴ـ۳۵.

آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» و خداوند متعال ایمان او را نپذیرفت و به او فرمود: «آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ * فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً» می‌فرماید: تو را به یک مکان مرتفع و بلند پرت می‌کنیم تا برای مردمی که بعد از تو می‌آید، نشانه و پندی باشی.[1]

۶) عیاشی از ابن ابی عمیر، از کسی در حدیثی مرفوع نقل کرده است: وقتی موسی علیه السلام وارد دریا شد، فرعون و سپاهش به دنبال آنان وارد شدند؛ اما اسب فرعون ترسید وارد دریا شود؛ پس جبرییل علیه السلام سوار بر مادیانی[2] در مقابل او نمایان گشت و اسب فرعون با دیدن آن مادیان به دنبال او رفت و فرعون وارد دریا گشت و همراه با لشکرش غرق شدند.[3]

۷) شیخ مفید در اختصاص به نقل از عبد الله بن جُندُب، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیشاپیش لشکر فرعون متشکل از هشتصد هزار نفر بود و قسمت عقب آن یک میلیون سپاهی حضور داشت.

حضرت در ادامه فرمود: وقتی موسی علیه السلام وارد دریا شد، فرعون هم به همراه لشکریانش وارد شدند؛ اما اسب فرعون ترسید که به دریا داخل شود. پس حضرت جبراییل سوار بر مادیانی در مقابل او نمایان شد و وقتی که اسب فرعون، مادیان را دید، به دنبال او رفت و فرعون همراه با یارانش وارد دریا گشته و همگی غرق شدند.[4]

ان شاء الله علاوه بر آن چه که این جا آمد، در مورد این داستان، احادیث و روایاتی در سوره شعراء خواهد آمد.

«وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۹۳)».

[به راستی ما فرزندان اسرائیل را در جایگاه(های) نیکو منزل دادیم و از

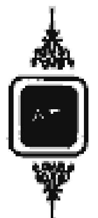
۱- معانی الأخبار، ص ۳۸۵، ح ۲۰.
۲- الرَّمَكَة: اسب مادیان که برای زاد و ولد، نگهداری می‌شود (المعجم الوسیط، مادة رمک).
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۴۱.
۴- اختصاص شیخ مفید، ص ۲۶۶.

چیزهای پاکیزه به آنان روزی بخشیدیم. پس به اختلاف نپرداختند، مگر پس از آن که علم برای آنان حاصل شد. همانا پروردگار تو در روز قیامت در باره آن چه بر سر آن اختلاف می‌کردند، میانشان داوری خواهد کرد.*]

۱) علی بن ابراهیم گفت: آنان را به مصر برگرداند و فرعون غرق شد.[۱]

﴿فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۹۴)﴾

[و اگر از آن چه به سوی تو نازل کرده‌ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب (آسمانی) می‌خواندند، بپرس. قطعاً حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است. پس زنهار از تردیدکنندگان مباش]



۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از عمرو بن سعید راشدی، از ابن مُسکان به نقل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: وقتی رسول خدا در شب معراج به آسمان عروج کرد، خداوند جایگاه و منزلت بلند و والایی که علی علیه السلام نزد خداوند دارد را به او وحی کرد و وقتی به بیت المعمور برگشت و خداوند همه پیامبران را نزد او جمع کرد و پشت سرش نماز خواندند، در روح و جان رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به منزلت و جایگاه والای علی علیه السلام و عظمت او چیزی پدید آمد. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ» یعنی از پیامبران بپرس؛ چرا که خداوند، هر آن چه در کتاب تو نازل کرده است از فضل و کرم خود برای آنان نیز نازل کرده است. «لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ»[۲] [و از کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند، مباش که از زیانکاران خواهی بود] امام صادق علیه السلام می‌فرماید: به خدا قسم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله نه هرگز شک نمود و نه چیزی را سئوال کرد.[۳]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۷.
۲- یونس/ ۹۵.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۷.

۲) ابن بابویه به نقل از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از علی بن عبد الله، از بکر بن صالح، از ابو الخیر، از محمد بن حسّان، از محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل داری، از محمد بن سعید اِذخِری- که از جمله مقربان و یاران موسی بن محمد علی الرضا علیه السلام بود- که موسی به او خبر داد که یحیی بن اکثم به او نامه نوشت و در آن راجع به برخی از مسائل سؤال کرد. از جمله این که: در باره تفسیر آیه «فَإِن کُنتَ فِی شَکٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکَ» پرسید که مخاطب این آیه کیست؟

اگر مخاطب آیه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد، آیا مفهوم آن این نیست که حضرت صلی الله علیه و آله در آن چه که خداوند به او وحی نموده، شک و تردید کرده است؟ و اگر مخاطب غیر از محمد صلی الله علیه و آله باشد؛ بنابراین مفهوم آن این است که قرآن بر فرد دیگری به غیر از محمد صلی الله علیه و آله نازل گشته است؟ موسی گفت: از برادرم علی بن محمد علیهما السلام، درباره این موضوع سئوال کردم.

ایشان فرمود: «فَإِن کُنتَ فِی شَکٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکَ» مخاطب این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و او هیچ شک و شبهه‌ای نسبت به آن چه خداوند نازل فرمود، نداشته است. اما افراد نادان گفتند: چطور است که خداوند، پیامبری از فرشتگان را مبعوث نمی‌کند؟ زیرا محمد صلی الله علیه و آله تفاوتی با دیگر انسان‌ها در خوردن و نوشیدن و بازار رفتن ندارد.

خداوند به پیامبرش وحی کرد که: «فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکَ» با حضور این مردم نابخرد و نادان، از اهل کتاب بپرس که آیا قبل از تو، خداوند پیامبری را برانگیخته که غذا نخورده و در بازار راه نرفته باشد؟ پس تو نیز مانند آنان هستی. بعد فرمود: «فَإِن کُنتَ فِی شَکٍّ» و حضرت تردیدی نداشت، اما برای آن که در برخورد با آنان، انصاف را نگه داشته باشد، چنین فرمود. همان طوری که خداوند فرمود «فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَأَنفُسَنَا

وأنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»[1] [بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک خود را و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم. سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم] و اگر می‌فرمود: بیایید مباهله کنیم و لعنت خداوند را بر شما قرار دهیم، چنین مباهله‌ای را نمی‌پذیرفتند و خداوند می‌دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله مسؤولیتش را انجام می‌دهد و دروغگو نیست. همچنین پیامبر دانست که پروردگار در آنچه که می‌فرماید راستگوست؛ امّا دوست داشت خودش به این نتیجه برسد و انصاف دهد.[2]

۳) ابن بابویه از محمد بن حسن، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر[3] در حدیثی مرفوع از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده است که در باره این آیه «فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ» فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من تردیدی ندارم و سؤالی هم نمی‌پرسم.[4]

۴) عیاشی از محمد بن سعید اسدی نقل کرده است که: موسی بن محمد بن رضا علیه السلام روایت کرده که یحیی بن اکثم به او نامه‌ای نوشت و در آن درباره برخی از مسائل سؤال کرد. از جمله این که پرسید: درباره آیه «فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ» چه می‌گویند؟ مخاطب این آیه چه کسی است؟ اگر مخاطب پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، آیا مفهومش این نیست که ایشان در وحی الهی شک کرده است؟ و اگر مخاطب غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ بنابراین قرآن بر فرد دیگری غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است؟

موسی گفت: از برادرم پاسخ این سؤال را پرسیدم. فرمود: در آیه «فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ» مخاطب آیه،

۱- آل عمران/۶۱.

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۵۶، باب ۱۰۷، ح ۱.

۳- وی ابراهیم بن عمر بن کیسان صنعانی یمانی ابو اسحاق است که از امام باقر و صادق علیهما السلام حدیث روایت می‌کند. او شیعه امامی و جزو افراد مورد اعتماد است (دائرة المعارف اعلمی، ج ۲، ص ۱۲۰)

۴- علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۵۷، باب ۱۰۷، ح ۲.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد و ایشان نسبت به آن چه خداوند نازل کرد، تردیدی نداشت.

اما مردم نادان گفتند: چگونه است که خداوند، پیامبری از فرشتگان برای ما مبعوث نکرده است؟ این پیامبر، هیچ تفاوتی با دیگران در نیازمندی به خوراک و آشامیدنی و راه رفتن در بازار ندارد. در نتیجه خداوند به پیامبرش وحی فرمود: «فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ» در حضور همین افراد نادان از آنان سؤال کن: آیا پروردگار قبل از تو، پیامبری را برانگیخته که غذا نخورده باشد و آب ننوشیده باشد و در بازار، راه نرفته باشد؟ تو نیز همانند آنان هستی، و فرمود: «فإن كُنتَ في شَكٍّ» و ایشان تردیدی نداشت، اما برای آن بود که با آنان مماشات کند. همان‌طوری که خطاب به آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةَ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»[1] [بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک خود را و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم] و اگر می‌فرمود: بیایید مباهله کنیم و لعنت خدا را بر شما بگذاریم، برای مباهله نمی‌آمدند و خداوند می‌دانست که پیامبر، رسالت خود را انجام می‌دهد و دروغگو نیست. همچنین پیامبر دانست که خداوند در آنچه که می‌گوید صادق است؛ اما دوست داشت خودش به این نتیجه برسد و انصاف دهد.[2]

۵) از عیاشی از عبد الصمد بن بشیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه «فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ» فرمود: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج برده شد و از راز و نیاز با خداوند، فارغ شد به بیت المعمور- که خانه‌ای در آسمان چهارم است و در موازات کعبه قرار دارد- باز گردانده شد. خداوند همه پیامبران و رسولان و فرشتگان را جمع نمود و به جبرییل فرمان داد که اذان و اقامه بگوید، سپس رسول خدا پیش آمد و نماز را اقامه کرد و بعد از پایان نماز، خداوند به او

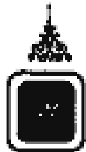
۱- آل عمران/ ۶۰.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۴۲.

چنین وحی فرمود: «فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءكَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ».[1]

۶) ابن شهر آشوب آورده است: از امام باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه «فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ» سؤال شد. آن حضرت پاسخ داد: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: وقتی به آسمان چهارم برده شدم، جبرییل اذان و اقامه گفت و همه پیامبران و صدّیقان و شهیدان و فرشتگان را جمع نمود. سپس من جلو رفتم و نماز را با حضور آنان اقامه کردم و وقتی بازگشتم. جبرییل به من گفت: به اینان بگو که به چه چیزی شهادت می‌دهید؟ گفتند: گواهی می‌دهیم که هیچ معبودی جز خداوند وجود ندارد و تو (محمد صلی الله علیه و آله) رسول خدایی و علی علیه السلام، امیر مؤمنان است.[2]

۷) در (تفسیر ثعلبی) و (اربعین خطیب) با سند خود از حسین بن محمد دینوری، از علقمه، از ابن مسعود، از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده است که ایشان فرمود: وقتی در شب معراج به آسمان برده شدم، همراه با جبرییل به آسمان چهارم رسیدیم. در آن جا خانه‌ای از یاقوت سرخ مشاهده کردم. جبرییل گفت: این همان بیت المعمور است که خداوند آن را پنجاه هزار سال پیش از آسمان‌ها و زمین آفرید. سپس فرمود: ای محمد! برخیز و نماز بپا دار، و همه پیامبران را جمع کرد و من نماز را با آنان اقامه کردم. وقتی نماز را سلام دادم، فرشته‌ای از طرف پروردگار نزد من آمد و گفت: ای محمد! پروردگار به تو سلام می‌دهد و به تو می‌گوید: از پیامبران بپرس که قبل از مبعوث شدن تو، من آنان را برای چه امری مبعوث گردانم؟ حضرت این سؤال را از آنان پرسید. گفتند: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام.[3]



«وَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِ اللّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۹۵)»

[و از کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند، مباش که از زیانکاران خواهی

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۷، ح ۴۳.

۲- این حدیث را در مناقب شهرآشوب نیافتیم.

۳- ینابیع المودّة، ص ۸۲.

بود.*]

۱) ابن شهر آشوب از ابو القاسم کوفی در تفسیر آیه «وَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ» فرمود: منظور از آیات در این جا، اوصیای متقدّم و متأخّر هستند.[۱]

﴿إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ (۹۶) وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الأَلِيمَ (۹۷)﴾.

[در حقیقت کسانی که سخن پروردگارت بر آنان تحقق یافته ایمان نمی‌آورند.* هر چند هر گونه آیتی برایشان بیاید تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند.*]

۱) علی بن ابراهیم گفت: یعنی آنانی که امیر مؤمنان علیه السلام را انکار کردند و در باره «حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ» فرمود: ولایت بر آنان عرضه شد، ولی آنان به ولایت ایمان نیاوردند. همان ولایتی که خداوند بر آنان واجب کرده بود تا به آن ایمان آورند.[۲]

﴿فَلَوْلاَ كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلاَّ قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ (۹۸)﴾.

[چرا هیچ شهری نبود که (اهل آن) ایمان بیاورد و ایمانش به حال آن سود بخشد، مگر قوم یونس که وقتی (در آخرین لحظه) ایمان آوردند عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم و تا چندی آنان را برخوردار ساختیم.]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان، از معروف بن خَرّبوذ، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند متعال، مالک بادهای رحمت و بادهای عذاب است. اگر اراده

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۵۳.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۷

فرماید، عذاب را مبدّل به رحمت می‌کند؛ اما هرگز رحمت را به عذاب مبدّل نخواهد ساخت و نیز فرمود: زیرا اقوامی که او را اطاعت کردند، هرگز عذاب نکرده است؛ در حالی که اطاعت ایشان از خداوند بر آنان سنگینی می‌کرد. فقط وقتی آنان را عذاب نمود که از طاعت او روی برگردانده و سرپیچی کردند.

امام علیه السلام در ادامه فرمود: پروردگار با قوم یونس نیز چنین نمود. زمانی که ایمان آوردند، آنان را مورد لطف و رحمت قرار داد؛ در حالی که قبلاً حکم عذاب را بر آنان حتمی و مقدّر ساخته بود؛ اما بعد آنان را با رحمت خویش مورد لطف قرار داد و عذاب مقدّر شده بر آنان را مبدّل به رحمت کرد. عذاب را که بر آنان فرود آمده و آنان را فرا گرفته بود، برداشت؛ چرا که اظهار ایمان کرده و به درگاه خداوند تضرّع و زاری نمودند.[1]

۲) ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش، از ابو بصیر نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم به چه دلیلی خداوند متعال عذاب را که بر قوم یونس مسلّط کرده بود، از آنان برداشت؟ چرا چنین کاری را نسبت به دیگر ملت‌ها و اقوام انجام نداد؟ فرمود: زیرا در علم خداوند، چنین بود که به خاطر توبه آنان، عذاب را از ایشان برخواهد داشت.

اما این موضوع را به یونس خبر نداد؛ زیرا خدای تعالی اراده فرمود یونس علیه السلام در شکم ماهی به عبادت او مشغول باشد و به همین خاطر، سزاوار ثواب و پاداش الهی گردد.[2]

۳) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از حسن بن علی بن فضّال، از ابو مَغرا حُمید بن مُثنّی عِجلی، از سماعه نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند متعال عذاب حتمی را از هیچ قومی برنداشت مگر قوم یونس. پرسیدم: آیا عذاب آنان حتمی شده بود؟ فرمود: بلی، آنان با دستان خود به عذاب

۱- کافی، ج ۸، ص ۹۲، ح ۶۴

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۸۷، باب ۶۶، ح ۱

رسیده بودند. گفتم: چطور چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: در علم خداوند که هیچ کس به آن دسترسی ندارد، آمده بود که خداوند، عذاب را از آنان برخواهد داشت.[1]

۴) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: خداوند عذاب را جز از قوم یونس از هیچ قوم دیگری برنداشت. یونس آنان را به اسلام فرا می‌خواند و آنها نمی‌پذیرفتند. پس یونس خواست آنان را نفرین کند. در میان قوم یونس، دو مرد بودند که یکی دانشمند بود و دیگری زاهد. اسم یکی از آنها تنوخا و نام دیگری، روبیل بود. مرد عابد به یونس می‌گفت که مردمت را نفرین کن و مرد دانشمند او را از آن کار باز می‌داشت و می‌گفت: آنان را نفرین مکن که خداوند دعای تو را در هدایت آنان استجابت خواهد کرد. خداوند هلاکت و نابودی بندگانش را دوست ندارد. اما یونس گفته عابد را پذیرفت و سخن عالم را رد کرد و آنان را نفرین نمود. خداوند متعال به یونس وحی نمود که در فلان سال و فلان ماه و فلان روز، عذاب بر آنان فرو می‌آید.

زمانی که وقت عذاب نزدیک شد، یونس به همرا مرد عابد از میان آنان بیرون رفت و مرد دانشمند در میان آنان باقی ماند. در همان روز، عذاب نازل شد. مرد دانشمند به مردم گفت: ای مردم! به درگاه خداوند ناله کنید و از او درخواست کمک کنید. امید است به شما رحم کرده و عذاب را از شما بردارد.

مردم گفتند: چگونه این کار را انجام دهیم؟ گفت: جمع شوید و از شهر خارج شده و به سمت بیابان بروید. مادران را از بچه‌ها و شتران را از کرّه‌هایشان و گاوها را از گوساله‌ها و گوسفندان را از برّه‌هایشان جدا کرده و سپس گریه کنید و دعا نمایید. مردم از شهر بیرون رفتند و چنان کردند و ناله سرداده و گریستند؛ در نتیجه خداوند، آنان را مورد رحمت قرار داد و عذاب را از آنان برداشت.

خداوند متعال، عذابی که بر آنان فرستاده شده بود و به آنان نزدیک شده بود را بر کوه‌ها پراکنده ساخت. یونس آمد تا ببیند خداوند چگونه آن مردم را به هلاکت رسانیده است، اما دید که کشاورزان مشغول زراعت در زمین‌های

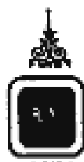
۱– علل الشرایع، ج ۱، ص ۹۷، باب ۶۶، ح ۱

خویش‌اند. یونس به آنان گفت: بر سر قوم یونس چه آمد؟ آنان در پاسخ یونس که او را نمی‌شناختند، گفتند: یونس، مردمش را نفرین کرد و پروردگار، نفرین او را استجابت کرد و عذاب را بر آنان فرو فرستاد؛ اما آنان جمع شده و گریستند و خداوند به آنان رحم نمود و عذاب را از آنان برداشت و آن را بر کوه‌ها پراکنده نمود؛ اما مردم هم اکنون، دنبال یونس می‌گردند تا او را یافته و ایمان آورند.

یونس غضبناک راه خود را پیش گرفت و رفت- همان‌طور که خداوند متعال داستانش را بیان فرموده است- تا آن که به ساحل دریا رسید، ناگهان دید که کشتی، بارگیری کرده و آماده حرکت است. یونس از آنان درخواست کرد که او را با خود ببرند. آنان نیز او را سوار کردند. وقتی به میانه دریا رسیدند، خداوند ماهی بزرگ (نهنگی) را به سمت آنان فرستاد و از سمت جلو، مانع ادامه حرکت کشتی شده و آن را متوقف کرد. یونس به ماهی نگاه کرد و وحشت کرد و به قسمت عقب کشتی رفت. ماهی هم به همان سمت رفته و دهانش را گشود. مسافران کشتی بیرون آمده و گفتند: بایستی در بین ما گناهکار و عصیانگری وجود داشته باشد! با تیرکمان قرعه‌کشی کردند[1] و قرعه به نام یونس درآمد. همان طوری که خداوند در قرآن نیز فرمود: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ»[2] [پس (سرنشینان) با هم قرعه انداختند و (یونس) از باختگان شد] پس مسافران کشتی، او را به دریا انداختند. نهنگ، او را بلعید و به داخل آب برد.

فردی یهودی از امیر مؤمنان علیه السلام درباره زندانی پرسید که زندانی خود را در چهار گوشه دنیا گردانده است؛ آن زندان کدام است؟ امام پاسخ داد: مردی یهودی! آن زندانی که همراه با زندانیش، چهار گوشه زمین را گردید، همان نهنگی بود که یونس در شکمش محبوس گشته بود و ابتدا وارد دریای سرخ شد و سپس به دریای مصر (نیل) و بعد به دریای طبرستان (خزر) وارد شده، بعد به دجله فرو رفت.

آن گاه همراه با یونس به زیرزمین رفت تا به قارون رسید و قارون در روزگار موسی هلاک شده بود و خداوند فرشته‌ای را مأمور او ساخته بود تا هر

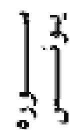


۱- تساهموا: با تیرکمان قرعه‌کشی و مسابقه دادند «المعجم الوسیط، مادة سهم».
۲- الصّافّات/۱۴۱.

روز به اندازه قامت یک انسان او را به داخل زمین فرو ببرد. یونس در شکم نهنگ مشغول تسبیح خداوند و طلب استغفار بود که قارون صدای او را شنید و به فرشته‌ای که مأمور او بود، گفت: به من مهلت بده. من صدای سخن آدمی را می‌شنوم. خداوند به آن فرشته وحی کرد که به وی مهلت ده. پس فرشته این امکان را برایش فراهم کرد. قارون به یونس گفت: تو کیستی؟ گفت: من آن گناهکار و خطاکار، یونس فرزند مَتّی هستم. قارون پرسید: موسی بن عمران که برای رضای خدا به شدت خشمگین می‌شد، کارش به کجا رسید؟ گفت: دور باد! درگذشت. قارون گفت: هارون بن عمران، آن مرد بسیار مهربان و بخشنده نسبت به مردمش، چه بر سر او آمد؟ گفت: درگذشت. گفت: کَلثَم، دختر عمران که برای من نامیده شده بود، چه شد؟ گفت: دور باد! از خاندان عمران، هیچ کس باقی نمانده است. قارون گفت: دریغ و افسوس بر آل عمران. سپس قارون از مجالی که خدا به او داده بود، تشکر کرد. پس خداوند به آن فرشته دستور داد که شکنجه و عذاب را در مسافت زمانی دنیا از او بردارد و تا ابتدای قیامت، عذاب از او برداشته شد.



زمانی که یونس این موضوع را دید، در آن تاریکی‌ها فریاد برآورد که هیچ معبودی جز تو نیست. تو پیراسته و منزه هستی. من جزو ستمکاران بوده‌ام. خداوند، دعای او را استجابت کرد و به نهنگ فرمان داد که او را از دهانش بیرون افکند، و نهنگ یونس را- در حالی که پوست و گوشت نداشت- در کنار ساحل دریا از دهان بیرون افکند. پس خداوند، درختی از کدو را در کنار او رویاند تا بر سرش سایه بیندازد و از اشعه خورشید به دور باشد و او نیز سپاس خدای به جای آورد. بعد خداوند به آن درخت فرمان داد که از یونس، فاصله بگیرد. پس آفتاب بر او تابید و یونس شروع به بی‌تابی کرد. خداوند به او وحی کرد: تو که طاقت دمی درد کشیدن را نداری، چگونه به جان صد هزار نفر یا حتی بیشتر، رحم نکردی؟ یونس گفت: خدایا! از درگاه تو طلب بخشش می‌کنم. خداوند، بدن یونس را به او بازگرداند و او نزد قوم خود رفت و آنان به او ایمان آوردند. این آیه به این موضوع اشاره دارد: «فَلَوْلاَ كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلاَّ قَوْمَ يُونُسَ لَمَّآ آمَنُواْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الخِزْيِ فِي الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ» گفته‌اند که یونس ۹ ساعت



در شکم نهنگ باقی ماند.[1]

۵) علي بن ابراهيم در روايت ابو جارود از امام باقر عليه السلام نقل کرده است که: یونس علیه السلام سه روز در شکم نهنگ ماند و در آن تاریکی‌های سه‌گانه، تاریکی شکم نهنگ، تاریکی شب و تاریکی دریا، صدا می‌زد که خداوندا! هیچ معبودی جز تو نیست؛ منزه و پاکی و من از جمله ستمکارانم. پروردگار، دعایش را پذیرفت و استجابت کرد و نهنگ او را بیرون آورده، بعد به سمت ساحل کشانده و به آن جا پرتاب کرد. سپس خداوند در کنار او درخت کدو رویاند و یونس آن را می‌مکید و در حالي که موی بدنش ریخته و پوستش نازک شده بود، از سایه درخت و برگ آن استفاده می‌نمود.

یونس تسبیح خدای می‌گفت و او را شب و روز یاد می‌کرد و زمانی که نیرومند گشت و توانست روی پای خود بایستد، خداوند کِرمی را فرستاد و ریشه کدو را خورد. پس درخت، پژمرده شده و خشک گشت. این مسئله بر یونس گران آمد و غمگین گشت. پس خداوند به او وحی کرد: یونس، چرا غمگینی؟ عرض کرد: خداوندا! بر درختی که به کار من می‌آمد و سودم می‌رساند، کِرمی را مسلّط ساختی که موجب شده خشک شود. خداوند فرمود: یونس! آیا به خاطر درختی که آن را نکاشته‌ای و به آن آب نداده‌ای و وقتی از آن بی‌نیاز شوی، برایت مهم نیست که بخشکد، غمگین شده‌ای، اما به خاطر صد و چند هزار انسان غمگین نشدی و خواهان عذاب آنان شدی؟ بدان که مردم نینوا ایمان آورده و راه تقوا پیشه کرده‌اند. به سوی آنان برگرد.

یونس به سوی قوم خود روانه گشت و همین که به آن جا نزدیک شد، خجالت کشید وارد شهر شود. به چوپانی که با او روبرو شده بود، گفت: برو، مردم نینوا را با خبر کن و به آنان بگو: یونس آمده است. چوپان گفت: دروغ می‌گویی؟ شرمت نمی‌آید؟ یونس در دریا غرق گشت و کارش تمام شد. یونس گفت: اگر گوسفندانت به سخن درآیند و بگویند من یونس هستم، می‌پذیری؟ چوپان گفت: آری. یونس گفت: پروردگارا! این گوسفند را به سخن وادار تا گواهی دهد که من یونس‌ام. گوسفند زبان باز کرد و به چوپان گفت که وی یونس است.

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۸



وقتی که چوپان نزد قوم یونس آمد و آنان را از ماجرا باخبر ساخت، او را دستگیر نموده و می‌خواستند او را بزنند. چوپان گفت بر آن چه که می‌گویم شاهد آشکار و گواه روشنی دارم. گفتند: چه کسی است که شهادت دهد؟ گفت: این گوسفند گواهی می‌دهد. پس گوسفند گواهی داد که چوپان، راستگو است و خداوند یونس را به آنان بازگردانده است. قوم یونس از شهر بیرون آمده و به جستجوی او پرداختند. او را یافتند و به شهر آوردند و به او ایمان آوردند و ایمان‌شان نیز نیکو بود. خداوند آنان را تا مدتی، یعنی تا زمان مرگ برخوردار نمود و آنان را از عذاب رهانید.[1]

۶) عیاشی از ابو عُبَیده حَذّاء، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که شنیدم ایشان می‌فرمود: در نوشته‌ای از امیر مؤمنان علیه السلام دیدیم که فرموده بود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد، جبرییل علیه السلام به او گفته که خداوند، یونس بن متّی علیه السلام را در سی سالگی در میان قومش به پیامبری برگزید. یونس مردی بود که خشمگین می‌شد و نسبت به قومش کم صبر و بی‌حوصله بود و با آنان مدارا نمی‌کرد. وی از عهده بار سنگین رسالت و وقار نبوت و مسؤولیت‌های آن بر نمی‌آمد و زیر بار گران این مسؤولیت‌ها خُرد شد، همچون شتر جوان که طاقت بار سنگین را ندارد.

وی سی و سه سال در میان قومش ماند و آنان را به ایمان به خداوند و باور داشتن وی فرا خواند؛ اما جز دو نفر کسی از قوم او ایمان نیاورد. نام یکی از آن دو نفر، روبیل و دیگری تنوخا بود. روبیل از خانواده علم و نبوّت و حکمت بود و از دوستان قدیمی یونس بن متّی- قبل از برگزیده شدن به نبوّت- به شمار می‌رفت. اما تنوخا، مردی بینوا و عابد و زاهد بود که دائم در عبادت به سر می‌برد و از دانش و حکمت، بهره‌ای نداشت. روبیل یک گله گوسفند داشت و روزگار خود را با آن سپری می‌کرد و تنوخا به بیابان می‌رفت و هیزم جمع می‌کرد و بر سر می‌نهاد و از دسترنج خود زندگی می‌کرد.

روبیل به خاطر دانش و حکمت و رفاقت دیرینه‌ای که با یونُس داشت، از منزلت و جایگاه ویژه‌ای نزد یونُس برخوردار بود؛ ولی تنوخا چنین جایگاهی

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۰

نداشت. زمانی که یونس دید قومش دعوت او را نمی‌پذیرند و به او ایمان نمی‌آورند، دلتنگ شد و چون دید که تاب و تحمّل این قضیه را ندارد، شکایت به درگاه خدا برد و با خداوند چنین گفت: خداوندا! مرا در سی‌سالگی به نبوّت برانگیختی. من در میان آنان ماندم و آنها را دعوت کردم تا به تو ایمان آورند و رسالت مرا تصدیق کنند. سی و سه سال آنها را از عذاب و انتقام تو ترساندم، اما ایشان مرا تکذیب کرده و ایمان نیاوردند. پیامبری را منکر شدند و رسالتم را به تمسخر گرفتند و تهدیدم کردند و نزدیک بود مرا بکشند. پس ای خدا! عذابت را بر آنان نازل فرما؛ چرا که اینان جماعتی‌اند که ایمان نمی‌آورند. امام می‌فرماید: خداوند به یونس وحی کرد که در میان قومت زن حامله، جنین و نوزاد، پیرمرد سالخورده، زن ناتوان و مرد مستضعف و ذلیل شده وجود دارند و من حاکمی دادگرم و رحمت من بر خشمم پیشی می‌گیرد و کودکان را به خاطر گناه بزرگان، عذاب نمی‌کنم ــ و آنان ای یونس ــ بندگان من، آفریده‌هایم و مخلوقاتم در شهرها و آبادیها و بندگان تحت تکفّل من هستند. دوست دارم به آنان فرصت بدهم و با آنان مدارا کنم و منتظر بازگشت و توبه آنان هستم. تنها به این خاطر تو را در میان قومت برانگیختم تا از آنان بسیار مواظبت کنی و به آنان به خاطر صله رحم که بدان سخت محتاجند، محبّت نمایی و با مهر و رأفت پیامبرگونه، به آنان فرصت بدهی و با بردباری نبوت، با آنان شکیبایی نمایی و با آنان چونان طبیب معالجی باشی که آگاه به درمان درد است؛ اما تو با آنان کنار نیامدی و با مدارا دلشان را به دست نیاوردی و با آنان با سیاست پیامبرگونه برخورد نکردی و با بدبینی و بی‌صبری‌ات از من درخواست می‌کنی که آنان را عذاب کنم. بنده‌ام، نوح با قومش صبورتر، همراه‌تر و بردبارتر و در پذیرش عذر، تواناتر از تو بود. به همین خاطر هر زمان که به خاطر من خشم می‌گرفت، من نیز غضب می‌کردم و هر وقت مرا فرا می‌خواند، جوابش می‌دادم.

یونس گفت: پروردگارا! من تنها به خاطر تو بر آنان خشم گرفتم و تنها به این سبب آنان را نفرین کردم که از فرمان تو سرپیچی کردند. پس تو را به عزتت قسم می‌خورم، هرگز به آنان مهربانی و عطوفت نشان ندهم و بعد از آن که کفر ورزیدند و مرا تکذیب نمودند و نبوّتم را منکر شدند، دیگر نگاهی دلسوزانه به آنان نیندازم. پس عذابت را بر آنان فرو فرست؛ زیرا که آنان هرگز ایمان نخواهند آورد.

پس خداوند فرمود: ای یونس! تعداد آنان صد هزار نفر، بلکه بیشتر است. آنان بندگان من هستند. سرزمین مرا آباد می‌کنند. بندگان مرا به دنیا می‌آورند و محبتم در حق آنان را به این شکل نشان می‌دهم که با توجه به شناختی که از تو و آنان دارم، شکیبایی کرده و فرصتشان دهم و تدبیر و ارزیابی من با دانش و ارزیابی تو متفاوت است.

ای یونس! تو پیامبری و من خداوند دانایم. دانش من درباره آنان، ریشه در علم غیب من دارد که منتهای آن ناپیداست؛ اما آگاهی تو در باره آنان، امری است ظاهری که باطنی ندارد. یونس! خواسته تو را در باره فرو فرستادن عذاب بر آنان پذیرفتم، اما بدان که این کار، نه مقام تو را نزد من افزون می‌سازد و نه شأن تو را بالا می‌برد. عذاب در ماه شوال، روز چهارشنبه و نیمه ماه، بعد از طلوع آفتاب بر آنان فرود خواهد آمد. آنان را از این موضوع باخبر ساز.

امام علیه السلام فرمود: این موضوع، یونس را خوشحال کرد و باعث ناراحتی او نشد و نمی‌دانست که چه عاقبتی در پیش خواهد بود. یونس نزد تنوخای عابد رفت و خبر نزول عذاب الهی بر قومش را در آن روز به اطلاع او رسانید و به او گفت: روانه شو تا به آنان بگویم که خداوند فرو فرستادن عذاب را به من وحی نمود. تنوخا گفت: رهایشان کن که در مستی و گناه و معصیتشان به سر ببرند تا خداوند متعال، آنان را عذاب کند.



یونس به او گفت: به دیدن روبیل برویم و با او مشورت کنیم. زیرا او مردی دانا و حکیم و از اهل بیت نبوّت علیه السلام است. آن دو نزد روبیل رفتند و یونس به او خبر داد که خداوند به او وحی کرده که قومش را در وسط ماه شوال، در روز چهارشنبه، بعد از طلوع خورشید، عذاب خواهد کرد.

یونس به روبیل گفت: نظرت چیست؟ با ما بیا تا مردم را از ماجرا با خبر سازیم. روبیل به یونس گفت: همانند پیامبری دانا و فرستاده‌ای حکیم، بار دیگر نزد پروردگارت بازگرد و از خداوند متعال درخواست کن که عذاب را از آنان بردارد؛ زیرا او بی‌نیاز از شکنجه آنان است. او محبت و مدارای با بندگانش را دوست دارد و این درخواست، نه ضرری به تو می‌رساند و نه موجب کاهش منزلت تو نزد خداوند می‌گردد و امید است که قوم تو بعد از کفر و ناسپاسی و انکاری که مرتکب شده‌اند، روزی باز دوباره ایمان بیاورند. پس آنان را مهلت بده و شکیبا باش و در

برابر آنان، بردباری کن.

تنوخا به او گفت: وای بر تو روبیل! این چه مشورت و پیشنهادی است که به یونس می‌دهی؟ بعد از آن که آنان به خداوند کفر ورزیده و پیامبرش را منکر گشته و او را تکذیب نمودند و او را از خانه‌اش اخراج کردند و،حتی تصمیم گرفتند او را سنگسار کنند، او چنین کند؟! روبیل به تنوخا گفت: خاموش شو! تو مردی عابد هستی، هیچ دانشی نداری. سپس روی به سوی یونس نهاده و گفت: یونس به من بگو، آیا می‌دانی اگر خداوند عذاب را بر قومت نازل گرداند، آیا همه آنان را هلاک خواهد گردانید یا برخی از ایشان را هلاک می‌کند و گروهی را باقی خواهد گذاشت؟

یونس به او گفت: البته که همه آنان را به هلاکت خواهد رساند. من از خداوند همین را خواسته‌ام و تاکنون نسبت به ایشان احساس ترحم نداشته‌ام تا با پروردگار، مطرح نموده و از درگاهش درخواست نمایم که عذاب را از آنان برگرداند. روبیل به او گفت: یونس! آیا می‌دانی اگر خدا، عذاب را بر آنان نازل کند و آنان آن را حس کنند، ممکن است به درگاهش توبه نمایند و طلب بخشش و استغفار کنند و خداوند به ایشان رحم کند؟ چرا که وی ارحم الراحمین است و عذاب از آنان برداشته شود، بعد از آن که تو از طرف پروردگار به آنان خبر داده‌ای که روز چهارشنبه، عذاب بر آنان نازل می‌شود و بدین ترتیب در نزد آنان به عنوان فردی دروغگو، شناخته شوی؟ تنوخا به او گفت: وای بر تو ای روبیل! گنده‌تر از دهانت صحبت می‌کنی! پیامبر خدا به تو می‌گوید که خداوند متعال به او وحی کرده که عذاب بر آنان نازل خواهد شد و سخن خداوند را رد می‌کنی و در سخن خداوند و پیامبرش، تردید می‌کنی؟! برو که تمامی اعمال تو باطل گشت.

روبیل به تنوخا گفت: دیدگاهت بی‌بنیان و سست است. سپس رو به یونس کرد و گفت: اگر وحی نازل شده و همان‌طور که خداوند به تو وحی کرده، عذاب بر آنان فرود آید و یقیناً قول خداوند، حق است، می‌دانی که همه قوم تو هلاک خواهند شد و روستای آنان ویران می‌شود و اگر چنین شود، فکر نمی‌کنی که خداوند، نامت را از فهرست پیامبران خط بزند و رسالت تو را باطل کند و تو در زمره ضعفای مردم قرار گیری که به وسیله تو، صد هزار نفر یا بیشتر، هلاک شوند؟ اما یونس سفارش او را نپذیرفت و همراه تنوخا به سوی قومش روانه شدند تا به



اطلاعشان برساند که پروردگار به او وحی نموده که روز چهارشنبه ماه شوال و در نیمه ماه، بعد از طلوع آفتاب، عذاب را بر شما نازل خواهد کرد. اما مردم سخنان او را نپذیرفتند و او را تکذیب کردند و او را از شهرشان با خشونت هر چه تمام‌تر اخراج نمودند. یونس همراه با تنوخا از شهر بیرون رفتند و در فاصله نه چندان دوری از شهر اتراق کردند و منتظر عذاب شدند.

اما روبیل همراه با قومش در شهرشان ماندند تا آن گاه که ماه شوال فرا رسید. روبیل بر سر کوهی رفته و با بانگ بلند فریاد برآورد که: من روبیل هستم؛ دلم به حال شما می‌سوزد؛ نسبت به شما مهربانم؛ این ماه شوال است که بر شما وارد گشته و یونُس، پیامبرتان، فرستاده‌ی پروردگارتان به شما خبر داد که پروردگار به او وحی نمود که عذاب در ماه شوّال در نیمه ماه، در روز چهارشنبه بعد از برآمدن آفتاب، نازل خواهد شد و هرگز خداوند آن چه را به پیامبرانش وعده داده است، خلف وعده نمی‌کند. پس ببینید چه چاره‌ای می‌توانید بیندیشید؟ سخنان روبیل آنان را ترسانید و به او گفتند: روبیل، تو چه پیشنهادی به ما می‌دهی؟ تو مردی دانشمند و حکیمی، هنوز هم باور ما این است که تو نسبت به ما مهربان و دلسوز هستی. ما پیشنهاد تو را به یونس درباره خودمان شنیده‌ایم و از آن آگاهیم. به ما دستور بده و رأی خودت را برایمان بازگو کن.

روبیل به آنان گفت: به نظرم می‌رسد و پیشنهاد می‌کنم که هنگامی که سپیده در روز چهارشنبه، در نیمه ماه دمید، نوزدان را از مادرهایشان دور کرده و در پایین این کوه درمسیر دره‌ها قرار دهید و همه زنان و همه چهارپایان را از بچه هایشان جدا کنید و در دامنه کوه نگه دارید. همه این کارها را قبل از برآمدن آفتاب انجام دهید و همین که دیدید باد زردی از مشرق رو به سوی شما آمد، از کوچک و بزرگ، تا آن جا که می‌توانید، فریاد و بانگ ضجّه و ناله را بلند کرده و به درگاه خداوند، تضرّع و زاری کنید و توبه نمایید و از درگاهش، طلب غفران کنید. سرهایتان را به سوی آسمان بالا ببرید و بگویید: پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم؛ پیامبرت را تکذیب نمودیم. به خاطر گناهانمان به درگاهت بازگشته و توبه کردیم. اگر تو ما را نبخشی و مورد عنایت و رحمت قرار ندهی، البته که از دسته خسارت دیدگان و شکنجه شدگان خواهیم بود. دست از گریه برندارید و از فریاد برآوردن، تضرّع به درگاه خدا و توبه کردن، دست نکشید تا خورشید، در ورای

حجاب، پنهان شود یا خداوند، پیش از آن، عذاب را از شما بردارد.

نظر همه مردم بر این قرار گرفت که آن چه را که روبیل به آنان پیشنهاد داده بود، انجام دهند و هنگامی که روز چهارشنبه‌ای که منتظر وقوع عذاب در آن بودند، فرا رسید، روبیل از شهر دور شد، به طوری که فریادشان را می‌شنید و اگر عذاب، نازل می‌شد، آن را می‌دید. وقتی سپیده صبح روز چهارشنبه دمید، قوم یونُس آن چه را که روبیل به آنان فرمان داده بود، به جا آوردند و هنگامی که خورشید برآمد، بادی زرد و تاریک، غُرّنده و پُرصدا و زوزه‌کشان پیش آمد. به محض آن که مردم، باد را دیدند، جیغ و داد و گریه و فریاد و تضرّع آنان به درگاه پروردگار برخاست و به سوی خدا توبه کردند و طلب استغفار نمودند. کودکان با سر و صدا فریاد برآورده و مادرهایشان را می‌خواستند و برّه‌های تازه به دنیا آمده حیوانات، سر و صدا راه انداخته، پستان مادرشان را می‌طلبیدند. دیگر حیوانات نیز فریاد برآورده، خواستار چرا بودند. مدتی در چنین وضعی بودند و از طرفی، یونُس و تنوخا، سر و صدا و فریادشان را می‌شنیدند و از خداوند می‌خواستند که عذاب آنها را شدیدتر کند. امّا از سوی دیگر، روبیل در جای خودش مانده بود و صدای فریادشان را می‌شنید و آن چه را که فرود می‌آمد را از خداوند درخواست می‌کرد که عذاب را از آنان بردارد.

زمانی که آفتاب غروب کرد و درهای آسمان گشوده شد و خشم پروردگار متعال فروکش کرد و خداوند به آنان رحم نمود، دعایشان را مستجاب کرد و توبه آنان را پذیرفت و از لغزش آنان درگذشت. خداوند به اسرافیل وحی کرد که میان قوم یونس فرود آید؛ چرا که آنان به درگاه من، ناله و زاری کردند و استغفار نمودند. من نیز آنان را مورد لطف و رحمت خودم قرار دادم و توبه ایشان را پذیرفتم؛ زیرا که منم آن خدای بسیار توبه‌پذیر مهربان که سریعاً توبه بنده توبه‌کننده از گناهان را می‌پذیرم. بنده و فرستاده‌ام یونس، خواستار نزول عذاب بر قومش بوده است و من عذاب را بر آنان نازل کردم؛ چرا که به وفای بر عهد، شایسته‌ترینم و آنان را عذاب نمودم؛ اما یونس وقتی که این درخواست را از من داشت، شرط نکرد که من عذاب را بر آنان بفرستم و هلاک‌شان گردانم [ای اسرافیل!] بر آنان فرود آی و عذاب را از آنان دور گردان.

اسرافیل عرض کرد: پرودگارا! عذابت به نزدیکی کتف‌های آنان رسیده و

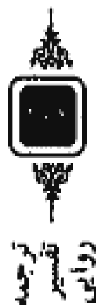
نزدیک است آنان را به هلاکت برساند. من دارم می‌بینم که عذاب فرا گیر شده و بر آنان نازل گشته است، پس چگونه این عذاب را دور کنم؟ خداوند فرمود: این چنین نیست. من به فرشتگانم دستور داده‌ام که عذاب را از آنان بردارند و تا اراده من به آنان نرسد، عذاب را بر آنان نازل نمی‌کنند. پس ای اسرافیل! بر آنان فرود آی و عذاب را از آنان برگردان و آن را بر کوه‌های سرکش و بلند و مشرف بر دیگر کوه‌ها و در قسمت‌هایی که چشمه‌ها جوشان می‌گردند و سیل‌ها جریان می‌یابند، فرو آور و رام و مطیعشان بگردان و چندان نرمشان گردان تا به آهنی جامد تبدیل شوند. اسرافیل فرود آمد و بال‌هایش را پَراکند و با بال‌هایش عذاب را براند و آن را به کوه‌هایی فرستاد که خداوند به او امر کرده بود. امام صادق علیه السلام فرمود: منظور همان کوههایی است که هم اکنون در منطقه موصل قرار دارد. وقتی قوم یونس دیدند عذاب از آنان برداشته شده، از بالای کوه، رو به سوی منازل‌شان فرود آمدند و همسران و فرزندان و اموالشان به آنان پیوستند و خدای را به خاطر برداشتن عذاب، سپاس گفتند.

یونس و تنوخا، روز پنج‌شنبه را در همان جایی که بودند به صبح رساندند و تردیدی نداشتند که عذاب الهی بر آن قوم، نازل شده و همه را به هلاکت رسانده است. آن دو، روز پنج‌شنبه وقتی همه سر و صداها خاموش شد، هنگام طلوع آفتاب به طرف شهر رفتند تا ببینند چه بر سر مردم آمده است. چون به شهر رسیدند با خارکنان و خرکچیان و چوپانان و گوسفندان آنان روبرو شدند و دیدند مردم شهر با خیالی آسوده به زندگی خود ادامه می‌دهند. یونس رو به تنوخا کرده و گفت: ای تنوخا! وحی به من دروغ گفت و وعده من به مردم نیز دروغ از آب درآمد. حال که وحی به من دروغ گفت[1]، به عزت پروردگارم قسم که قوم من، هیچگاه روی مرا نخواهند دید. پس در حالی که به خاطر پروردگارش خشمگین بود[2]، سر به بیابان نهاده و گریخت و برای آن که مبادا یکی از افراد قومش، او را ببینند و به او بگوید:

۱- مرحوم مجلسی در توضیح جمله «بعد ما کذبنی الوحی» گفته است: یعنی به اعتقاد بحار، ج ۱۷، ص ۳۹۹.

۲- مرحوم مجلسی در توضیح این جمله «مغاضبا لربّه» گفته است: به خاطر پروردگارش بر قوم خود، خشمگین بود، یعنی خشم یونس به خاطر خدا بود، نه از روی هوا و هوس، یا آن که به خاطر خلف وعده‌ای که صورت گرفت از تکذیب قومش می‌ترسید. بحار، ج ۱۷، ص ۳۹۹.

ای دروغگو! به صورت ناشناس به سمت دریای «ایله» فرار کرد. از همین رو بود که خداوند متعال فرمود: «وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ»[1] [و ذو النون را (یاد کن) آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم] تنوخا به شهر بازگشت و با روبیل برخورد کرد و روبیل به او گفت: تنوخا، کدام یک از آن دو دیدگاه، صواب بود و سزاوار بود از آن پیروی شود؟ نظر من یا نظر تو؟ تنوخا به او گفت: البته که نظر تو درست‌تر بود. تو براساس حکمت و دانش، رأی دادی. تنوخا به او گفت: من می‌پنداشتم که به خاطر زهد و عبادت و فضیلت اعمال عبادی‌ام از تو برتر هستم، امّا فضیلت و برتری تو به خاطر علم و دانشی که داری، آشکار شد؛ دانشی که خداوند به تو عطا کرده است وقتی با عبادت همراه می‌شود، از زهد و عبادتِ بدون دانش، بهتر است. پس همراه با یکدیگر نزد قوم خویش رفتند و در میان آنان به سر بردند. اما یونس درحالی که به خاطر خدا، خشمگین گشته بود، سرگردان شد. پس این آیه از قرآن به داستان یونس، اشاره دارد. آن جا که می‌فرماید: «فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ»[2] [پس ایمان آوردند و تا چندی برخوردارشان کردیم] ابو عبیده گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: یونس چه مدت از قومش دور بود تا آن که با نبوّت و رسالت خود، نزد آنان بازگشت و به او ایمان آوردند و او را تصدیق کردند؟ فرمود: چهار هفته. هفت روز از این چهار هفته در دریا بود، هفت روز دیگر در مسیر بازگشت به سوی قومش. از امام علیه السلام پرسیدم: منظور از این هفته‌ها، چند ماه است یا چند روز یا چند ساعت؟ امام فرمود: ای ابو عبیده! عذاب، در روز چهارشنبه، نیمه شوّال بر آنان نازل شد و همان روز نیز برطرف شد و یونس با عصبانیت، روز پنج‌شنبه به راه افتاد. هفت روز در راه رسیدن به دریا بود و هفت روز در شکم نهنگ ماند و هفت روز در آن صحرا، زیر آن درخت بود و هفت روز نیز در راه بازگشت به سوی قومش بود؛ بنابراین، رفت و برگشت او مسیری بیست و هشت روزه بوده است. سپس نزد قومش آمد و آنان نیز به او ایمان آورده و او را تصدیق نمودند و از او پیروی کردند. از همین روست که خداوند متعال فرموده است: «فَلَوْلاَ كَانَتْ قَرْيَةٌ



ترجمه تفسیر روایی البرهان

۱- انبیاء/۸۷.

۲- صافات/۱۴۸.

آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلاَّ قَوْمَ يُونُسَ لَمَّآ آمَنُواْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الخِزْيِ».[1]

۷) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زمانی که عذاب بر قوم یونس سایه افکند، آنان خدای را فراخواندند و او عذاب را از آنها برداشت. پرسیدم: چطور ممکن است؟ فرمود: در علم خداوند، مسجّل بود که عذاب را از آنان برمی‌دارد.[2]

۸) ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی که قوم یونس، او را آزار دادند، آنان را نفرین کرد و اولین روز بعد از نفرین، چهره‌هایشان زرد شد و در روز دوم، سیاه روی شدند. سپس فرمود: خداوند به آنان وعده کرده بود که عذاب، آنان را فرا خواهد گرفت. عذاب، آنان را فراگرفت و چنان نزدیک بود که با نیزه‌های خود آن را می‌گرفتند؛ بنابراین زنان و فرزندانشان و گاوها و گوساله‌هایشان را از هم جدا کردند و لباس‌های خشن و پشمینه پوشیدند و بر گردن‌هایشان ریسمان نهادند و بر سر خویش خاکستر ریختند و به درگاه خداوند، ضجّه و ناله سردادند و گفتند: به خدای یونس ایمان آوردیم.

سپس امام علیه السلام فرمود: خداوند، عذاب را از آنان برطرف نمود و به سوی کوه‌های «آمِد»[3] سوق داد. یونس در حالی شب را به صبح رسانید که فکر می‌کرد قومش هلاک گشته‌اند، اما دید که همگی در سلامتند. پس خشمگین شد و همان طور که خداوند فرموده: «مغاضباً» از شهر خارج شد تا این که سوار بر کشتی شد که دو مرد بر آن سوار بودند. کشتی دچار توفان شد و کشتیبان گفت: ای مردم! در کشتی من کسی است که تحت تعقیب است. یونس گفت: آن فرد، منم و برخاست تا خود را به دریا بیافکند و چشمش به آن نهنگ که دهانش را بازکرده بود، افتاد. یونس از آن ترسید و آن دو مرد او را گرفتند و به او گفتند: تو تنهایی و ما دو نفر هستیم، پس بیا قرعه‌کشی کنیم. چون قرعه‌کشی کردند، نام یونس بیرون آمد. در آن دوران، رسم بر آن بود که اگر سه بار، نام کسی بیرون می‌آمد به هیچ وجه اشتباه نبود. بنابراین یونس، خود را در دریا انداخت و نهنگ، او را بلعید.

۱- تفسیر عباشی، ج ۲، ص ۱۳۷، ح ۴۴.
۲- عیاشی، ج ۲، ص ۱۴۳، ح ۴۵.
۳- آمِد: شهری کهن و مستحکم که از بزرگترین شهرهای دیار بکر و مهم‌ترین و پرآوازه‌ترین آن منطقه به شمار می‌آید. «معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۶»

نهنگ، او را در هفت دریا چرخاند تا به دریای آتشین که قارون در آن شکنجه شده بود، رسید. قارون، صدایی شنید و از فرشته، عامل صدا را جویا شد. فرشته به او خبر داد که او یونس است و خداوند، او را در شکم ماهی، زندانی کرده است. قارون به فرشته گفت: به من اجازه می‌دهی تا با او سخن بگویم؟ فرشته به او اجازه داد. قارون به یونس گفت: بر سر موسی بن عمران، آن که به خاطر خداوند غضب می‌کرد، چه آمد؟ یونس به اطلاع او رسانید که موسی درگذشته است. قارون گریست و پرسید: آن بنده بسیار مهربان و عطوف نسبت به قومش یعنی هارون بن عمران چه شد؟ یونس گفت: او نیز مرده است. قارون گریست و به شدت بی‌تابی کرد. آن گاه در باره خواهرش «کَلثَم» ـ که نام قارون بر او بود ـ پرسید: گفت: او نیز مرده است. قارون گفت: ای افسوس و دریغ به حال آل عمران! فرمود: پس خداوند به آن فرشته که موکّل او بود وحی کرد: شکنجه را از او بردارید.[1]



۹) مَعْمَر به نقل از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی خداوند به یونس فرمان داد که نزول عذاب الهی را به قومش خبر دهد، او نیز آنان را از آن آگاه ساخت و عذاب بر آنان سایه افکند. پس میان خود و فرزندان و چهارپایان و کرّه‌هایشان جدایی افکندند. بعد به درگاه خداوند ناله زده و بی‌تابی نمودند. پروردگار نیز عذاب را از آنان برداشت و یونس با خشم و عصبانیت رفت و نهنگ او را بلعید و او را در هفت دریا چرخاند.

به امام علیه السلام عرض کردم: چه مدت در شکم ماهی ماند؟ فرمود: سه روز، سه روز در شکم نهنگ ماند. بعد او را به بیرون پرتاب کرد در حالی که موی او و پوست تنش ریخته بود. خداوند درخت کدویی را در کنار او رویانید تا بر او سایه افکند. وقتی یونس، نیروی خود را بازیافت، آن درخت به تدریج خشک شد.

یونس گفت: ای خدای من! آن درختی که بر من سایه افکنده بود، خشک شده است. خداوند به او وحی کرد: ای یونس! برای خشک شدن درختی که بر تو سایه انداخته بی‌تابی می‌کنی، ولی به خاطر عذاب شدن صد هزار نفر انسان و یا بیشتر، بی‌تابی نمی‌کنی؟![2] إن شاء الله در این مورد روایاتی در سوره انبیا و سوره

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص۱۴۴، ح ۴۶.
۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۴۷

صافات ذکر خواهد شد.

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۹۹) وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۰)»

[و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً هر که در زمین است، همه آنها یکسر ایمان می‌آوردند. پس آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که بگروند؟* و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد و (خدا) بر کسانی که نمی اندیشند، پلیدی را قرار می‌دهد.]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند به پیامبرش فرمود: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» یعنی اگر خداوند می‌خواست که مردم را مجبور به ایمان آوردن کند، این کار را انجام می‌داد.[1]

۲) ابن بابویه گفت: تمیم بن تمیم قرشیّ، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی در مسائلی که مأمون با امام رضا علیه السلام مطرح کرده، آورده است که: از جمله موضوعاتی که مأمون مطرح کرد، این بود که به امام گفت: معنای آیه «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمود: پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی علیه السلام، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مسلمانان به حضرت محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: اگر برخی از مردم را که توانایی مسلمان کردن آنان را داشتی، به پذیرش دین اسلام مجبور می‌کردی، تعدادمان زیادتر می‌شد و بر دشمنان نیز چیره می‌گشتیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من کسی نیستم که خداوند متعال را با بدعتی

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۰

ملاقات کنم که به من در آن زمینه دستوری نداده است و من کسی را به کاری وادار نمی‌کنم. پس خداوند تبارک و تعالی این آیه را بر ایشان نازل فرمود: « وَلَوْ شَاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَن فِي الأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ * وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ» به شیوه وادار کردن و مجبور ساختن در دنیا، همان طوری که روز قیامت به وقت مشاهده هراس و وحشت آن روز، ایمان می‌آورند و اگر من با اجبار، آنان را به وادی ایمان می‌کشاندم، دیگر سزاوار اجر و ثواب و ستایش من نبودند. من می‌خواهم که با اختیار و انتخاب خودشان ایمان آورند، نه به اجبار و اضطرار تا آنکه مستحق تقرّب به درگاه و عزّت و احترام و جاودانگی در بهشت شوند. «أَفَأَنتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ».

اما آیه: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ» به معنای تحریم (اجبار کردن) ایمان بر او نیست، بلکه مفهومش آن است که ممکن نیست مؤمن شود، مگر به اذن پروردگار. اجازه دادن خداوند به معنی فرمان دادن ایشان است و آن، زمانی است که مکلّف و معبّد باشد. اما مفهوم مجبور کردن نفس انسانها به ایمان آوردن، زمانی است که تکلیف و تعبّد از آنها برداشته شده باشد. مأمون گفت: ای ابو الحسن! گره از کارم گشودی. خداوند، گره از کارت بگشاید.[1]



۳) عیاشی به نقل از علی بن عقبه، از پدرش، گفته است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: این امر خویش را به خدا بسپارید و به مردم، اتّکا نکنید؛ چرا که هر آن چه که مربوط به خدا باشد از آن خداست و هر آن چه که مربوط به مردم باشد، البته که تا خدا صعود نمی‌کند و به او نمی‌رسد. درباره دین خود با مردم به دشمنی نپردازید؛ زیرا که دل‌ها را بیمار می‌کند. خداوند به پیامبرش فرمود: ای محمد! «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»[2] [در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند و او به راه‌یافتگان داناتر است] و فرمود: «أَفَأَنتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ» مردم را به حال خودشان واگذارید؛ زیرا مردم، ایمان و باورشان را از یکدیگر می‌ستانند، اما شما آن را از

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۲۳، باب ۱۱، ح ۳۳

۲- قصص/۵۶

رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام گرفته‌اید که این دو، با هم یکسان نیستند. من از پدرم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند اگر مقدّر فرموده باشد که بنده‌ای وارد دین اسلام شود، ورود او سریع‌تر از بازگشت پرنده به لانه‌اش خواهد بود.[1]

۴) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از علی بن محمد، از سهل بن زیاد ابی سعید، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مُسکان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پلیدی همان تردید و شک است؛ قسم به خداوند که ما هرگز در مورد پروردگارمان شک نخواهیم کرد.[2] همچنین از وی روایت شده است که از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین ابن سعید از نضربن سُوَید، از یحیی بن عمران حلبی، از ایوب بن حرّ و عمران بن علی حلبی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است.[3]

۵) محمد بن حسن صفار از محمد بن خالد طیالسی، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که: پلیدی، همان شک است و ما هرگز در دین خود، شک نمی‌کنیم.[4] ان شاء الله تعالی در این زمینه، روایات بیشتری در تفسیر آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».[5] [خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] می‌آوریم.

﴿قُلِ انظُرُواْ مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ (۱۰۱)﴾.

[بگو: بنگرید که در آسمان‌ها و زمین چیست؟ (ولی) نشانه‌ها و هشدارها،

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۴۸.
۲- کافی، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۱.
۳- کافی، ج ۱، ص ۲۲۸، ح ۱.
۴- بصائر الدرجات، ص ۲۰۲، باب ۱۱، ح ۱۳.
۵- به وقت تفسیر آیه ۳۳، سوره احزاب.

گروهي را که ایمان نمی‌آورند، سود نمی‌بخشد.]

۱) محمد بن یعقوب از حسن بن محمد، از معلّی بن محمّد بن عبد الله، از احمد بن هلال، از اُمیّة بن علی، از داود رقّی نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: «وَمَا تُغْنِي الآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ». حضرت فرمود: آیات، آل محمد صلی الله علیه و آله هستند. بیم دهندگان، پیامبرانند- که درود خدا بر همه آنان باد.[1] این حدیث را علی بن ابراهیم عیناً با همین سند و همین متن، در تفسیر خود روایت کرده است.[2]

۲) از محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبد الله بن یحیی کاهلی نقل شده که گفت: تفسیر این آیه را از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «وَمَا تُغْنِي الآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ» فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج برده شد، جبرئیل، بُراق را آورد و پیامبر بر آن سوار شد و به بیت المقدس رفت و در آن جا با همه برادران پیامبر خود دیدار کرد و چون از معراج بازگشت به اصحابش گفت: من همین امشب به بیت المقدس رفتم و بازگشتم. جبرییل برای من براق را آورد و من سوار آن شدم. نشانه معراجم هم این است که بر کاروان ابو سفیان که در کنار چشمه بنی فلان توقف کرده بود، گذر کردم. آنان شتر قرمزی را گم کرده بودند و همه مردم به دنبال آن شتر می‌گشتند. آنان به یکدیگر گفتند: او به شام رفته و بازآمده است و باید سرعت زیادی داشته باشد. شما شام را دیده‌اید و آن جا را می‌شناسید. از محمّد صلی الله علیه و آله درباره بازارهای آن جا، دروازه‌های آن جا و بازرگانان شام بپرسید. پس آنان گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! شام چطور بود؟ بازارهایش چگونه بود؟ امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به گونه‌ای بود که اگر درباره چیزی از او می‌پرسیدند و جواب آن را نمی‌دانست، بر او سخت و گران بود و این سنگینی را می‌شد در چهره ایشان دید. در همین حال که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بود، ناگهان جبرییل نازل شد و گفت: ای رسول خدا! این شام است که در مقابل توست. رسول خدا نگاه کرد و دید که شام با دروازه‌ها و بازارها و



۱- کافی، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۱

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۱

بازرگانانش در مقابل چشمان او قرار گرفته است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کجاست آن کسی که در باره شام از من سؤال کرد؟ خدمت ایشان عرض کردند که فلانی و فلانی. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله هر سؤالی را که آن دو داشتند جواب داد، اما از بین آنها جز عده اندکی، کسی به رسول خدا ایمان نیاورد و این آیه، توضیح آن است «وَمَا تُغْنِي الآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ» سپس امام صادق علیه السلام فرمود: پناه می‌بریم به خداوند از این که به خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله ایمان نداشته باشیم. ما به خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله ایمان آوردیم.[1]

۳) عیاشی از عبد الله بن یحیی کاهلی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج برده شد، جبرییل، براق را آورد و ایشان بر آن سوار شد و به بیت المقدس رفت و با پیامبران، دیدار کرد. سپس بازگشت و به یارانش چنین فرمود: من امشب به بیت المقدس رفتم و با برادران پیامبرم دیدار کردم. اصحاب گفتند: ای رسول خدا! شما چطور امشب از بیت المقدس آمده‌اید؟ رسول خدا فرمود: جبرییل، براق را آورد و من سوار آن شدم و به معراج رفتم. نشانه رفتن من به معراج همین است که (گذرم به) بر کاروان ابو سفیان که بر چشمه بنی فلان توقف داشتند، افتاد. در حالی که آنان شتری را گم کرده بودند و دنبال آن می‌گشتند. امام علیه السلام می‌فرماید: آن جماعت به یکدیگر گفتند: او باید خیلی سریع باشد. شما که به شام رفته و آن را می‌شناسید، از محمد درباره بازارها و دروازه‌ها و بازرگانان شام بپرسید. امام علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند و گفتند: شام و بازارهای آن چگونه بود؟ و رسول خدا به گونه‌ای بود که اگر درباره چیزی از او می‌پرسیدند و جواب آن را نمی‌دانست، بر او سخت و گران بود و این سنگینی را می‌شد در چهره ایشان دید. در همین حال که پیامبر چنین بود، ناگهان جبرییل نازل شد و گفت: ای رسول خدا! این شام است که در مقابل توست. رسول خدا نگاه کرد و دید که شام با دروازه‌ها و بازارها و بازرگانانش در مقابل چشمان او قرار گرفته است. پس فرمود: آن کسی که در باره شام سؤال می‌کرد، کجا رفته است؟ از پیامبر صلی



۱- کافی، ج ۸، ص ۳۶۴، ح ۵۵۵

الله علیه و آله سؤال کردند که: خانه فلانی و مکان فلانی در کجای شام واقع شده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله جواب همه سؤالات آنان را داد، اما از آن جمع جز عده‌ای اندک به رسول خدا ایمان نیاوردند. این آیه تفسیر همین موضوع است «وَمَا تُغْنِي الآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ» ما به خداوند پناه می‌بریم از این که به خداوند و رسول او ایمان نیاوریم. به خدا و رسول او ایمان آوردیم.[1]

﴿فَهَلْ يَنتَظِرُونَ إِلاَّ مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْاْ مِن قَبْلِهِمْ قُلْ فَانتَظِرُواْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ (۱۰۲)﴾.

[پس آیا جز مانند روزهای کسانی را که پیش از آنان درگذشتند، انتظار می‌برند؟ بگو: انتظار برید که من (نیز) با شما از منتظرانم.]

۱) عیاشی از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که از ایشان درباره موضوع فرج پرسیدم. فرمودند: مگر نمی‌دانی که انتظار فرج، بخشی از فرج است؟ و خداوند نیز فرموده است: «فَانتَظِرُواْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ».[2]

﴿ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُواْ كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنجِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلاَ أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۴) وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۵) وَلاَ تَدْعُ مِن دُونِ اللّهِ مَا لاَ يَنفَعُكَ وَلاَ يَضُرُّكَ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِّنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۶) وَإِن يَمْسَسْكَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلاَ كَاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلاَ رَآدَّ لِفَضْلِهِ يُصَيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۰۷) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءكُمُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَاْ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۴۹

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۴۶، ح ۵۰.

عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ (۱۰۸) وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۱۰۹)»

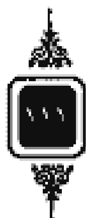
[سپس فرستادگان خود و کسانی را که گرویدند، می‌رهانیم؛ زیرا بر ما فریضه است که مؤمنان را نجات دهیم.* بگو: ای مردم! اگر در دین من تردید دارید، پس (بدانید که من) کسانی را که به جای خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم، بلکه خدایی را می‌پرستم که جان شما را می‌ستاند و دستور یافته‌ام که از مؤمنان باشم * و (به من دستور داده شده است) که به دین حنیف روی آورم و زنهار از مشرکان مباش * و به جای خدا چیزی را که سود و زیانی به تو نمی‌رساند، مخوان که اگر چنین کنی در آن صورت قطعاً از جمله ستمکارانی * و اگر خدا به تو زیانی برساند، آن را برطرف‌کننده‌ای جز او نیست و اگر برای تو خیری بخواهد، بخشش او را ردکننده‌ای نیست. آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌رساند و او آمرزنده مهربان است. * بگو: ای مردم! حق از جانب پروردگارتان برای شما آمده است. پس هر که هدایت یابد به سود خویش هدایت می‌یابد و هر که گمراه گردد به زیان خود گمراه می‌شود و من بر شما نگهبان نیستم * و از آن چه بر تو وحی می‌شود، پیروی کن و شکیبا باش تا خدا (میان تو و آنان) داوری کند و او بهترین داوران است *]

۱) عیاشی از مَصقَلة طَحّان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مانعی ندارد که گواهی دهید آنانی که بر اسلام بوده‌اند و مرده‌اند بهشتی‌اند؛ زیرا پروردگار می‌فرماید: «كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنجِ الْمُؤْمِنِينَ».[1]

۲) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «قل» گفته بود: ای محمد! بگو: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ» این آیه جزء آیات محکمات است. سپس فرمود: اما این آیه: «وَلَا تَدْعُ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِّنَ الظَّالِمِينَ» این آیه، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است و مقصود از آن، مردم‌اند. سپس فرمود: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۴۶، ح ۵۱

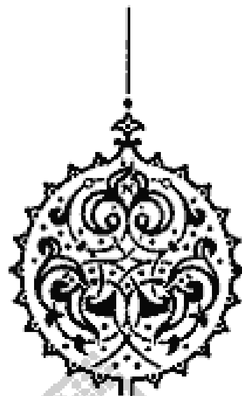
وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَاْ عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ»؛ يعنى من وكيل و نماينده شما نيستم كه مواظب رفتارتان باشم؛ من تنها وظيفه دارم شما را به سوى خداوند فرا بخوانم. سپس فرمود: «وَاتَّبِعْ» اى محمّد! «وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ».[1]





١- تفسير قمى، ج ١، ص ٣٢١


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



سوره هود

سوره هود مکّی است، به جز آیات ۱۲، ۱۷، ۱۱۴، که مدنی هستند. تعداد آیات این سوره ۱۲۳ و بعد از سوره یونس نازل شده است.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

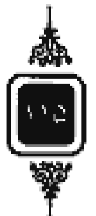
فضیلت و ثواب قرائت سوره هود

۱) ابن بابویه از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: هرکس این سوره را در روز جمعه بخواند، خداوند او را در روز قیامت در جرگه پیامبران و همراه آنان محشور خواهد کرد و در آن روز چون کسی خواهد بود که مرتکب گناهی نشده است.[1]

۲) عیاشی از ابن سنان، از جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کس سوره هود را در هر جمعه قرائت کند، خداوند او را در زمره مؤمنان و پیامبران محشور کرده و حساب بر او آسان خواهد شد و در روز قیامت چونان کسی که هیچ گناهی مرتکب نشده است، برانگیخته می‌شود.[2]

۳) در کتاب خواص القرآن به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: هر کس این سوره را بخواند، به تعداد افرادی که به هود و پیامبران ایمان آورده و یا آنان را تکذیب کرده‌اند، اجر و پاداش داده خواهد شد و در روز قیامت، در رتبه شهیدان بوده و محاسبه‌ای آسان خواهد داشت.

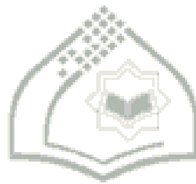
۴) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر کسی این سوره را بر روی پوست آهو بنویسد و همراه خود ببرد، خداوند به او قدرت و نصرت عطا خواهد فرمود و اگر صد کس با او بجنگند، البته وی بر آنها چیره شده و مغلوبشان نماید و اگر بر سرشان فریاد برآورد، شکست خورده و مقهورش گردند و هر کس که او را ببیند، از وی بترسد.







۱- ثواب الأعمال، ص ۱۳۵
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۴۹، ح ۱


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی





تفسیر سوره هود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

«الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (١) أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ
إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (٢) وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُم مَّتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ
مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (٣)
إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٤) أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا
حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (٥) وَمَا مِن
دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (٦)»

[الف لام راء کتابی است که آیات آن استحکام یافته. سپس از جانب حکیمی آگاه به روشنی بیان شده است * که جز خدا را نپرستید. به راستی من از جانب او برای شما هشداردهنده و بشارتگرم * و این که از پروردگارتان آمرزش بخواهید. سپس به درگاه او توبه کنید (تا این که) شما را با بهره‌مندی نیکویی تا زمانی معین بهره‌مند سازد و به هر شایسته نعمتی از کرم خود عطا کند و اگر رویگردان شوید، من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم. * بازگشت شما به سوی خداست و او بر هر چیزی تواناست. * آگاه باشید که آنان دل می‌گردانند (و می‌کوشند) تا (راز خود را) از او نهفته دارند. آگاه باشید آن گاه که آنان جامه‌هایشان را بر سر می‌کشند (خدا) آن چه را نهفته و آن چه را آشکار می‌دارند، می‌داند؛ زیرا او به اسرار سینه‌ها داناست * و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر (این که) روزیش بر عهده خداست و (او) قرارگاه و محل مردنش را می‌داند. همه (اینها) در کتابی روشن (ثبت) است. *]

۱) ابن بابویه از سُفیان بن سعید ثَوری در معنی آیه «الر» به نقل از امام صادق علیه السلام گفت: معنای این آیه آن است که منم خدای رئوف.[۱]

۲) علی بن ابراهیم گفته است: «الَر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» یعنی از جانب خداوند متعال است. «أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ * وَأَنِ اسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُم مَّتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ» این آیه در زمره آیات محکمات است.[۲]

۳) علی بن ابراهیم از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در معنای آیه «الَر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» فرمود: منظور، قرآن است و «مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» یعنی از جانب خداوند دانا و آگاه است و اما «أَنِ اسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ» یعنی شما ای مؤمنان! «وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ» منظور از این آیه، علی بن ابی طالب است.[۳]

۴) ابن شهر آشوب در روایتی از امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ» فرمود: منظور از آن، علی بن ابی طالب علیه السلام است.[۴]

۵) از طریق مخالفان: ابن مردویه با سند خود از ابن عباس روایت کرده است که مقصود از آیه «وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ» علی بن ابی طالب علیه السلام است.[۵]

۶) علی بن ابراهیم در باره آیه: «وَإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنِّيَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ» گفته است: منظور از آن، دود و فریاد است. سپس در توضیح آیه: «أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُواْ مِنْهُ» گفته است: خداوند متعال می‌فرماید: تنفری را که نسبت به امام علی علیه السلام در دل دارند، پنهان می‌کنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نشانه منافق، اظهار نفرت و بغض نسبت به علی علیه السلام است. برخی اشخاص در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله ظاهراً نسبت به علی

۱- معانی الأخبار، ص ۲۲، ح ۱
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۲
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۲
۴- مناقب ج ۳، ص ۸۹، شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۲۷۱، ح ۳۶۷
۵- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۱

علیه السلام ابراز محبت می‌کردند و کینه او را در دل پنهان می‌کردند.

سپس فرمود: «أَلا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ» چرا که هر وقت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره فضایل علی علیه السلام گفتگو می‌کرد و صحبتی به میان می‌آورد و یا آن که آیاتی را که پروردگار متعال در شأن او نازل کرده بود تلاوت می‌نمود، آن منافقان، لباس‌هایشان را می‌تکاندند و سپس برمی‌خاستند. خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ» یعنی هنگامی که برخاستند، «انه علیمٌ بذات الصدور».[1]

۷) محمد بن یعقوب با سند خود از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از سَدیر، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: جابر بن عبد الله برای من روایت کرد که مشرکان وقتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در اطراف کعبه گذر می‌کردند، سر و سینه‌شان را پایین می‌انداختند ـ اینگونه ـ و سر خود را در لباسهایشان پنهان می‌کردند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را نبیند. سپس خداوند این آیه را نازل کرد: «أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُواْ مِنْهُ أَلا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ».[2]



۸) عیاشی از سَدیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جابر بن عبد الله برایم روایت کرد که مشرکان هر وقت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذر می‌کردند، سر و سینه‌هایشان را پایین می‌انداختند ـ اینگونه ـ و سر خود را در لباس پنهان می‌کردند تا پیامبر آنها را نبیند. در نتیجه، خداوند این آیه را نازل فرمود: «أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ» تا «وَمَا يُعْلِنُونَ».[3]

۹) طبرسی از امام زین العابدین علیه السلام، از امام باقر علیه السلام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که «یَثنَونَی» بر وزن «یفعَوعَل» است.[4]

۱۰) علی بن ابراهیم در توضیح و تفسیر آیه «وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي الأَرْضِ إِلاَّ عَلَى اللّهِ رِزْقُهَا» می‌گوید: مقصود آن است که پروردگار متعال، روزی مخلوقاتش را تضمین کرده است و اما جمله «و یعلم مستقرها» یعنی محلی را که شب هنگام

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۲.

۲- کافی، ج ۸ ص ۱۴۴، ح ۱۱۵.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۴۹، ح ۲.

۴- مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۲۲.

در آن مأوی می‌گیرند را می‌داند و «و مستودعها» یعنی آن جایی که در آن می‌میرند.[1]

۱۱) عیاشی از محمد بن فضیل، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی صحرانشین، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من دارای چند پسر و دختر، برادر و خواهر، پسر زاده و دختر زاده، برادر زاده و خواهر زاده هستم. درآمدمان خیلی کم است. ای رسول خدا! اگر صلاح می‌دانید، در حقّ ما دعا کنید تا شاید پروردگار متعال، فرج و گشایشی در روزی ما قرار دهد. سپس شروع به گریستن کرد. دل مسلمانان به حال او سوخت و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي الأَرْضِ إِلاَّ عَلَى اللهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» و گفت: هر کسی که مسئولیّت تأمین معاش این همه دهان را که خداوند، روزی آنها را تضمین کرده است، بپذیرد، خداوند متعال، رزق و روزی را همچون جویی پرآب بر او می‌ریزد. اگر کم بدهد، کم خواهد داد و اگر بسیار بدهد، بسیار خواهد داد. امام علیه السلام فرمود: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آن مرد دعا کرد و مسلمانان به او کمک کردند.

راوی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: کسی برایم نقل کرد که در زمان خلافت عُمَر همان مرد را دیده و احوال او را جویا شد و او پاسخ داده است که: از جمله بهترین کسانی هستم که خداوند، مال حلالی را در اختیارم گذاشته است و از همه آنها ثروتمندترم.[2]

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَلَئِن قُلْتَ إِنَّكُم مَّبْعُوثُونَ مِن بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷)».

[و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۴۹، ح ۳.

آب بود تا شما را بیازماید که کدام‌یک نیکوکارترید و اگر بگویی: شما، پس از مرگ برانگیخته خواهید شد. قطعاً کسانی که کافر شده‌اند، خواهند گفت: این (ادعا) جز سحری آشکار نیست.]

۱) عیاشی از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند متعال خیر و نیکی را روز یکشنبه آفرید و چنین نبود که شر را پیش از خیر بیافریند. روز یکشنبه و دوشنبه زمین ها را خلق کرد و روز سه‌شنبه، خوردنی‌های آن را آفرید. روز چهارشنبه آسمان‌ها و روز پنجشنبه و جمعه خوردنی‌های آن را خلق کرد و آیه «**خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ**» به این موضوع اشاره دارد. به همین خاطر یهودیان روز شنبه را تعطیل کرده و از کار دست کشیدند.[1] محمد بن یعقوب این حدیث را با سند خود از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و ما آن را در آغاز سوره یونس آوردیم و إن شاء الله تعالی در دیگر سوره‌ها نیز خواهد آمد.

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن حسین، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از عبد الرحمن بن کثیر، از داود بن رقّی نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره تفسیر آیه «**كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ**» سؤال کردم، فرمود: نظر آنان در این زمینه چیست؟ عرض کردم، می‌گویند: عرش بر روی آب بود و پروردگار بالای عرش! امام فرمود: دروغ گفتند. هر کسی که چنین پنداری داشته باشد، خداوند را بر روی چیزی قرار داده و او را به صفت مخلوق، توصیف نموده است و لازمه چنین پنداری آن است که چیزی که خدا را حمل می‌کند، قوی‌تر از او باشد.

عرض کردم: فدایتان شوم! این موضوع را برایم توضیح دهید. فرمود: خداوند، پیش از آن که آسمان یا زمین، جنّ یا انس، خورشید یا ماه را بیافریند، دین و علم خود را بر روی آب قرار داد و زمانی که خواست مخلوقات را بیافریند، آنان را در مقابل و حضور خویش پراکنده ساخت و پرسید: خدای شما کیست؟ اولین کسانی که سخن آغاز کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام بودند، عرض کردند: خداوندا! تو پروردگار مایی. پس خداوند، علم و دین را به آنان تحویل داد. سپس به فرشتگان فرمود: اینان

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۴

حاملان دین و علم من و امنای من در میان بندگان هستند و آنان مسئولند. آن گاه به فرزندان آدم گفت: به ربوبیّت خداوند اعتراف کنید و ولایت و طاعت این افراد را بپذیرید.

آنان گفتند: پروردگارا! بله، ما اقرار کردیم. خداوند به فرشتگان گفت: گواه و شاهد باشید. فرشتگان عرض کردند: ما گواه و شاهدیم تا مبادا فردا بگویند: ما از این موضوع اطّلاعی نداشتیم و غافل بودیم یا بگویند: قبلاً پدران و آباء و اجداد ما شرک ورزیدند و ما نسل‌های بعد از آنان هستیم؛ بنابراین پروردگارا! آیا ما را به خاطر خطایی که باطل کنندگان انجام داده‌اند، به هلاکت می‌رسانی؟ سپس امام علیه السلام خطاب به داود گفت: ای داود! ولایت ما در این میثاق (عهد) که از آنان گرفته شده، حتمی و مورد تأکید است.[1]

این حدیث را ابن بابویه در کتاب «توحید» این چنین روایت کرده است: علی بن احمد بن محمد بن عمران بن دقّاق نقل می‌کند که می‌گوید: محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی روایت کرد که جُدعان بن نصر ابو نصر کِندی از سهل بن زیاد آدمی، از حسن بن محبوب، از عبد الرحمن بن کثیر، از داود رقّی نقل کرده است که از امام صادق در باره تفسیر آیه «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» پرسیدم. فرمود: نظر آنان در این زمینه چیست؟ و بقیه حدیث را نقل کرد.[2]

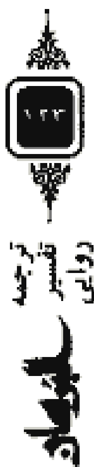
۳) و نیز محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علاء بن رَزین، از محمد بن مسلم و حجّال از علاء، از محمد بن مسلم نقل کرده است که امام باقر علیه السلام به من فرمود: همه چیز آب بود و عرش پروردگار بر روی آب قرار داشت، پس خداوند متعال، آب را فرمان داد که چون آتش شعله‌ور گردد و چنان شد و سپس به آتش دستور داد تا خاموش گردد و در پی خاموشی آتش، دودی برخاست و خداوند از آن دود، آسمان‌ها را آفرید و زمین را از خاکستر آن آتش، خلق کرد.

سپس آب و آتش و باد با هم درگیر شده و خصومت کردند. آب می‌گفت: من ارتش و سرباز بزرگتر پروردگارم. و آتش می‌گفت: بزرگترین ارتش خداوند

۱- کافی، ج ۱، ص، ۱۰۳.
۲- توحید، ص ۳۱۹، ح ۱.

منم. باد می‌گفت: من بزرگترین ارتش و سرباز الهی هستم. سپس خدا به باد وحی فرمود و گفت: بزرگترین لشکر من تویی.[1]

۴) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از مِنقَری، از سُفیان بن عُیَینه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» آن حضرت فرمود: منظورش این نیست که هر که عملش بیشتر باشد، بلکه عمل درست‌تر مهم است و عمل، زمانی درست است که به خاطر ترس از خداوند باشد و با نیتی صادقانه انجام شود. سپس فرمود: پایمردی و دوام کار درست تا زمان اتمام آن کار، از خود عمل، دشوارتر است و عمل خالص آن است که توبه جز از خداوند، از هیچ کس به خاطر انجام آن کار، توقع ستایش نداشته باشی و نیّت هر کسی از نفس آن عمل، بهتر است. بدان که نیت کردن، همان عمل است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»[2] [بگو: هر کس بر حسب ساختار (روانی و بدنی) خود عمل می‌کند.] یعنی بر نیت خود.[3]



۵) ابن بابویه از عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش روایت کرده است که وی نیز از احمد بن علی انصاری، از ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی نقل کرده است که مأمون عباسی از امام رضا علیه السلام درباره تفسیر آیه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» پرسید و امام علیه السلام فرمود: پروردگار متعال، تخت و آب و فرشتگان را قبل از آسمان‌ها و زمین آفرید و فرشتگان، بر اساس وجود خودشان و عرش و آب به وجود خداوند متعال استدلال می‌کردند. سپس پروردگار، عرش را بر روی آب قرار داد تا به این وسیله، قدرتش را به فرشتگان نشان بدهد و نیز فرشتگان بدانند که او بر انجام هر کاری تواناست. سپس خداوند عرش را با قدرتش بالا برد و آن را مافوق آسمان‌های هفت‌گانه قرار داد و سپس در حالی که بر عرش مستولی بود، آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و می‌توانست در یک چشم بر هم زدن آنها را بیافریند؛ امّا پروردگار متعال آن را در شش روز آفرید تا به ملائکه نشان دهد که

۱- کافی، ج ۳، ص ۱۵۳، ح ۱۴۲ و ص ۹۵، ح ۶۸.

۲- اسراء/۸۴.

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۳، ح ۴.

چگونه آنها را اندک اندک آفرید تا با خلق تدریجی مخلوقات، به وجود خداوند متعال، استدلال شود.

خداوند، عرش را به خاطر نیازمندی به آن نیافرید؛ زیرا او از عرش و همه مخلوقات خود، بی‌نیاز است و نمی‌توان او را به قرار گرفتن بر روی عرش، توصیف نمود؛ زیرا جسم نیست و بسیار منزه است از این که به اوصافی توصیف شود که مخلوقات خدا با آنها توصیف می‌شوند؛ اما در باره آیه «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» خداوند متعال مخلوقاتش را آفرید تا آنان را با مکلّف ساختن به انجام طاعت و عبادتش بیازماید، نه بنا به تجربه کردن و آزمودن آنها؛ زیرا که خداوند همیشه به همه چیز آگاه و داناست. پس مأمون گفت: ای ابو الحسن! گره از کار من گشودی. خداوند، گره از کارت بگشاید.[1]

۶) و نیز گفت: محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که خدایش بیامرزد- از محمد بن حسن صفّار، از علي بن اسماعیل، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابو طُفیل، از امام باقر علیه السلام، از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که فرمود: عرش، چهارمین چیزی بود که خداوند متعال آفرید، پیش از آفریدن آن جز هوا، قلم و نور، چیز دیگری را نیافریده بود. سپس عرش را از نورهای مختلف آفرید؛ از جمله آنها، نور سبز بود که سبزی، از آن، رنگ سبز به خود گرفت و نور زرد که زردی، از آن زرد شد و رنگ قرمز که سرخي از اوست و نور سفید که نور الأنوار است و روشنایی روز از اوست.

سپس آن را هفتاد طبقه قرار داد. ضخامت هر طبقه عرش از بالا تا پایین، یکسان است و تمامی این طبقه‌ها با صداهای مختلف و زبان‌های گویا و روشن به تنزیه و تسبیح و حمد پروردگار مشغول هستند و اگر به زبانی از آن زبان‌ها اجازه داده شود که چیزی را به گوش آن چه که در زیر آن است برساند، بی‌تردید موجب انهدام کوه‌ها، شهرها و قلعه‌های مستحکم می‌شود و آب دریاها فرو می‌رود و همه چیز نابود می‌شود. عرش، هشت رکن دارد و بر هر رکنی از آن، تعداد زیادی فرشته وجود دارند که تعداد آنها را جُز خدای متعال کسی نمی‌داند و آنان شبانه روز، بدون هیچ سستي و خستگی به تسبیح خداوند مشغولند و اگر چیزی از آن چه که بالای

۱- عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲۳، باب ۱۱، ح ۱۱.

اوست احساس کند، به اندازه چشم به هم‌زدنی، تحمّل حضور آن را نخواهد داشت. میان او و احساس، جبروت و عظمت و کبریا و قدس و رحمت و سپس علم وجود دارد و پس از این دیگر سخنی نمی‌توان گفت.[1]

۷) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند تبارک و تعالی همان‌طور که خود، ذاتش را وصف کرده می‌باشد. عرش او بر آب، و آب بر هواست، و هوا جریان ندارد.[2]

۸) محمّد بن عمران عجلی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: وقتی که بنا به فرموده پروردگار همه جا آب بود «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» خانه کعبه در کجا قرار داشت؟ فرمود: کعبه [همچون] مرواریدی سفید بود.[3]

۹) از علی، امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که از وی پرسیدند: مدّت زمانی که عرش الهی - قبل از آفرینش آسمان و زمین - بر روی آب بوده چقدر بوده است؟ فرمود: می‌توانی حساب کنی؟ گفت: آری. فرمود: اگر از مشرق زمین تا مغرب و از زمین تا آسمان‌ها، دانه خردل باشد و با همه ناتوانی تو، به تو تکلیف کنند که خردل‌ها را دانه به دانه از مشرق به مغرب، حمل کنی تا آخرین دانه خردل نیز تمام شود، یک چهارم از یک دهم از مجموع هفتاد هزار جزء، مدت ماندگاری عرش بر روی آب، پیش از آفرینش زمین و آسمان خواهد بود. سپس امام علیه السلام فرمود: من، فقط برای تو یک مثال زدم.[4] و ان شاء الله تعالی علاوه بر آن چه که در این جا ذکر کردیم در سوره طه در تفسیر آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» مطالبی را در این خصوص، خواهیم آورد.[5]

وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸) وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا

۱- توحید، ص ۳۲۴، ح ۱
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۵
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۶
۴- ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۳۵.
۵- هنگام تفسیر آیه ۵ سوره طه.

مِنهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ (۹) وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي
إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (۱۰) إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۱)»

[و اگر از جانب خود رحمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از وی سلب کنیم، قطعاً نومید و ناسپاس خواهد بود * و اگر پس از محنتی که به او رسیده نعمتی به او بچشانیم، حتماً خواهد گفت: گرفتاری‌ها از من دور شد. بی‌گمان او شادمان و فخرفروش است * مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته کرده‌اند (که) برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ خواهد بود. *]

۱) محمد بن ابراهیم نعمانی گفت: احمد بن محمد بن سعید از حمید بن زیاد، از علی بن صباح، از ابو علی حسن بن محمد حَضرَمی، از جعفر بن محمد، از ابراهیم بن عبد الحمید، از اسحاق بن عبد العزیز، از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» فرمود: منظور از عذاب، قیام قائم علیه السلام است و مقصود از «أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ»، تعداد افراد خاصی در جنگ بدر است که این تعداد، اصحاب او هستند.[۱]

۲) علی بن ابراهیم به نقل از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف، از حسان، از هاشم بن عمار، از پدرش که از جمله یاران امام علی علیه السلام بود، از امام علی علیه السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ» فرمود: منظور از آن جماعت اندک، یاران امام زمان علیه السلام است که سیصد و چند نفر هستند.[۲]

۳) علی بن ابراهیم می‌گوید: در قرآن کلمه امّت به چند وجه آمده است: گاهی به معنی مذهب است، مانند آیه: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»[۳] [مردم امتی یگانه بودند] یعنی بر یک آئین و مذهب بودند و گاه به معنای گروهی از مردم است، مانند آیه: «وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ»[۴] [گروهی از مردم را بر آن یافت که (دام-های خود را) آب می‌دادند] یعنی گروهی از مردم.

۱- غیبة، ص ۱۶۰.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۴.
۳- بقره/۲۱۳
۴- قصص/۲۳

و گاه به معنای یک فرد است که خداوند او را یک امّت نامیده است، مانند آیه: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلّهِ حَنِيفًا»[1] [به راستی ابراهیم پیشوایی مطیع خدا (و) حقگرای بود] دیگر معنای اُمّت، همه انواع حیوان است، مانند آیه: «وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلاَّ خلاَ فِيهَا نَذِيرٌ»[2] [و هیچ امتی نبوده مگر اینکه در آن هشدار دهنده‌ای گذشته است] و معنای دیگر این کلمه، امّت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله است، مانند آیه: «كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهَا أُمَمٌ»[3] [بدین گونه تو را در میان امتی که پیش از آن امت‌هایی روزگار به سر بردند فرستادیم] که منظور، امّت صلی الله علیه و آله محمد می‌باشد.

و مفهوم دیگر امّت، وقت و زمان است، مانند آیه: «وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ»[4] [و آن کس از آن دو (زندانی) که نجات یافته و پس از چندی (یوسف را) به خاطر آورده بود] یعنی بعد از زمانی و نیز مانند «إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» یعنی زمان محدود. دیگر معنای امت، همه مخلوقات می‌باشد، مانند آیه: «وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ»[5] [و هر امتی را به زانو در آمده می‌بینی، هر امتی به سوی کارنامه خود فراخوانده می‌شود] و نیز آیه: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لاَ يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ وَلاَ هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ»[6] [و (یاد کن) روزی را که از هر امتی گواهی برمی‌انگیزیم، سپس به کسانی که کافر شده‌اند، رخصت داده نمی‌شود و آنان مورد بخشش قرار نخواهند گرفت] و مانند آن فراوان است.[7]

۴) عیاشی از ابان بن مسافر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در تفسیر آیه «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» فرمود: یعنی به تعداد افراد حاضر در جنگ بدر است. «لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلاَ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ»

۱- نحل/۱۲۰
۲- فاطر/۲۴
۳- رعد/۳۰
۴- یوسف/۴۵
۵- جاثیة/۲۸
۶- نحل/۸۴
۷- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۴

فرمود: منظور، عذاب است.[1]

۵) از عبد الأعلی حَلَبی روایت شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: یاران قائم علیه السلام سیصد و چند نفر هستند و به خدا سوگند، آنان همان امت معدودی هستند که خداوند در کتابش به آنان اشاره فرمود: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» و فرمود: آنان چونان تکه‌های[2] ابر پاییزی در یک لحظه نزد او حضور می‌یابند.[3]

۶) از حسین، از خزّاز، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» فرمود: منظور، قائم علیه السلام و یارانش است.[4]

۷) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از منصور بن یونس، از اسماعیل بن جابر، از ابو خالد، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که تفسیر آیه «فَاسْتَبِقُواْ الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللّهُ جَمِيعًا»[5] [پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید. هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را (به سوی خود باز) می‌آورد] فرمود: منظور از خیرات، ولایت است و منظور از «أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللّهُ جَمِيعًا» یاران قائم علیه السلام هستند که سیصد و ده نفر و اَندی مرد هستند، و به خدا قسم آنان همان امت معدود هستند و در ادامه فرمود: به خدا قسم، در یک لحظه چونان تکه‌های ابر پاییزی، گرد می‌آیند.[6]

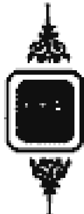
۸) طبرسی می‌گوید: منظور از «أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» یاران مهدی علیه السلام در آخر الزمان هستند که سیصد و ده نفر و اَندی مرد می‌باشند؛ یعنی به تعداد مردمی که در جنگ بدر حضور داشتند و در یک لحظه چونان تکه‌های ابر پاییزی جمع می‌شوند. طبرسی می‌گوید: این حدیث از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۷.
۲- قَزَع، تکه‌های نازک ابر را گویند «صحاح، ماده قزع».
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۱، ح ۹.
۵- بقره/۱۴۸.
۶- کافی، ج ۸، ص ۳۱۳، ح ۴۸۷، ینابیع المودّة، ص ۴۲۱.

السلام نیز روایت شده است.[1]

۹) شرف الدین نجفی که روایتش با آن چه محمد بن جُمهور روایت کرده، مطابقت می‌کند، از حماد بن عیسی، از جریر، از برخی از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ». فرمود: منظور از عذاب، حضرت قائم علیه السلام است که ایشان بر دشمنان همچون عذاب خواهند بود. «أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» کسانی هستند که همراه با او قیام می‌کنند و تعدادشان به اندازه افراد جنگ بدر است.[2]

۱۰) علی بن ابراهیم: خداوند می‌فرماید: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» اگر چه ما آنان را در این دنیا تا زمان قیام قائم علیه السلام بهره‌مند کرده‌ایم، اما آنان را بازگردانده و عذاب می‌کنیم، «لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ» یعنی می‌گویند: آیا قائم قیام نخواهد کرد و خروج نمی‌نماید؟ این جمله را به استهزاء می‌گویند. به همین خاطر، پروردگار فرموده است: «أَلاَ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ».[3]



۱۱) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «وَلَئِنْ أَذَقْنَا الإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ * وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاء بَعْدَ ضَرَّاء مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي» آورده است: اگر خداوند بنده‌اش را برخوردار و بی‌نیاز کند و سپس فقیر شود، دچار ناامیدی و بی‌تابی می‌شود و اگر خداوند این حالات را از وی بردارد، خوشحال می‌شود و می‌گوید: بدی‌ها از من رخت بر بست «إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ» سپس فرمود:«إِلاَّ الَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ» فرمود: یعنی در سختی‌ها شکیبایی ورزند و در راحتی و رفاه، کارهای شایسته انجام دهند.[4]

۱- مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۴۶، و ینابیع المودة، ص ۴۲۴.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۳.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۳.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۴.

«فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَن يَقُولُواْ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنتَ نَذِيرٌ وَاللّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۲)»

[و مبادا تو برخی از آن چه را که به سویت وحی می‌شود، ترک گویی و سینه‌ات بدان تنگ گردد که می‌گویند: چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده یا فرشته‌ای با او نیامده است؟ تو فقط هشداردهنده‌ای و خدا بر هر چیزی نگهبان است. *]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از عمار بن سُوَید نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در تفسیر آیه «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَن یَقُولُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْهِ کَنزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَکٌ». فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در محلی به نام «قُدَید»[1] اتراق کرد، به علی علیه السلام فرمود: ای علی! من از پروردگارم درخواست کردم که میان من و تو، ولایت ایجاد کند، چنین کرد. خواستم که بین من و تو، عهد اخوّت ببندد، پس چنین کرد و درخواست کردم که تو را جانشین من کند، پس چنین کرد.

سپس دو مرد از قریش گفتند: به خدا قسم، یک پیمانه خرما در مشکی پوسیده و کهنه نزد ما دوست داشتنی‌تر است از آن چه که محمد از خداوند طلب کرده است. بهتر نبود که محمد از خدایش، فرشته‌ای را درخواست می‌نمود که او را در مبارزه با دشمنانش، کمک می‌کرد و یا گنجی را می‌خواست که با آن از فقر رهایی می‌یافت؟! قسم به خدا که او(پیامبر) هرچه از علی می‌خواست، علی اجابت می‌کرد- خواه آن چیز، حق باشد، خواه باطل. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ» به «إِنَّمَا أَنتَ نَذِیرٌ وَاللّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ».[2]

۲) علی بن ابراهیم نقل کرده که پدرم به نقل از نضر بن سُوَید، از یحیی

۱- قُدَید، محلی نزدیک مکه است، معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۱۳.
۲- کافی، ج ۸، ص ۳۸۷، ح ۵۷۲.

حلبی، از ابن مُسکان، از عمارة بن سوید، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: دلیل نزول این آیه، آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی از شهر بیرون رفت و به علی علیه السلام فرمود: ای علی! من امشب از خداوند خواستم که تو را وزیر من قرار دهد، پس چنین کرد، از او درخواست کردم که تو را وصی من قرار دهد، چنین کرد. درخواست نمودم که تو را جانشین من در میان امتم قرار دهد، پس چنین کرد.

در این بین یکی از صحابه گفت: قسم به خدا که یک پیمانه خرما در مشکی پوسیده برای من محبوب‌تر از چیزی است که محمد از خدایش درخواست کرده است؛ چرا محمد از خداوند درخواست نکرد فرشته‌ای را برای او بفرستد تا او را یاری کند یا ثروتی را درخواست نکرد تا فقرش را برطرف سازد؟! قسم به خدای که محمد هرگز از علی درخواستی نکرد- خواه حق یا باطل- مگر آن که علی درخواست او را اجابت کرد. به همین خاطر، خداوند این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد: «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَن يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»[1]

۳) شیخ در امالی خود این حدیث را روایت کرده و گفته است: ابو عبد الله محمد بن محمد، از ابو حفص عمر بن محمد معروف به ابن زیّات، از ابو علی بن همّام اسکافی، از عبد الله بن جعفر حمیری، از عبد الله بن مغیره، از ابن مُسکان، از عمار بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به جایی به نام «قُدَیْد» رسید به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای علی! من از پروردگار درخواست کردم ولایت را میان من و تو قرار دهد، پس چنین کرد. از او خواستم که پیمان اخوت میان من و تو انجام دهد، چنین کرد. و خواستم که تو را جانشین و وصی من قرار دهد، چنین کرد.

پس کسی از حاضران گفت: به خدا قسم، یک پیمانه خرما در مشکی پوسیده، بهتر از آن چیزی است که محمد درخواست نموده است. چرا از درگاه خداوند درخواست نکرد که فرشته‌ای را به کمک او بفرستد تا او را در مبارزه با

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۵

دشمن یاری کند یا گنجی را درخواست نکرد که در رفع فقر به کمک او برسد؟ به خدا قسم که محمد صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام درخواست کمکی- چه در حق و یا باطل - نکرد، مگر آن که علی خواسته او را برآورده ساخت.

در نتیجه این آیه نازل شد: «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَن یَقُولُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْهِ کَنزٌ أَوْ جَاء مَعَهُ مَلَکٌ إِنَّمَا أَنتَ نَذِیرٌ وَاللّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ».[1]

این حدیث را شیخ مفید در امالی نقل کرده و گفته است: ابو حفص عمر بن محمد معروف به ابن زیّات- که خدایش بیامرزد- این حدیث را نقل کرده است؛ و این حدیث را همراه با بقیه سند و متن آن آورده است، فقط در آخر سند از ابن مُسکان، از عمر بن یزید، از امام صادق علیه السلام[2] نقل کرده و حدیث را تا آخرش همان‌طوری که در امالی شیخ آمده، آورده است.

۴) عیاشی از عمار بن سُوَید نقل کرده است که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَن یَقُولُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْهِ کَنزٌ أَوْ جَاء مَعَهُ مَلَکٌ». فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکانی به نام قُدَید فرود آمد به علی علیه السلام فرمود: از خداوند درخواست کردم که میان من و تو ولایت را ایجاد کند، خداوند چنین کرد، از خداوند خواستم که بین من و تو عهد اخوّت ایجاد کند، او نیز چنین کرد و از او درخواست کردم که تو را وصی من قرار دهد، و خداوند چنین کرد.

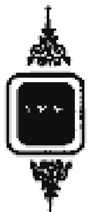
در این لحظه مردی از قریش گفت: «به خداوند سوگند که یک پیمانه خرما در مشکی پوسیده نزد ما محبوب‌تر است از آن چه که محمد از خداوند درخواست نموده است. چرا محمد از خداوند نخواست که فرشته‌ای را به کمک او بفرستد تا او را بر دشمنان، یاری دهد یا گنجی را نطلبید تا او را بر فقر یاری کند»؟!

به خدا قسم، محمد از علی کمکی- حتی در باطل- نخواست، مگر آن که او را اجابت کرد. در نتیجه خداوند این آیه را نازل فرمود: «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَن یَقُولُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْهِ کَنزٌ أَوْ جَاء مَعَهُ مَلَکٌ

۱- امالی طوسی، ج ۱، ص ۱۰۶

۲- امالی مفید، ص ۲۷۹، ح ۵

إِنَّمَا أَنتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخر نمازش و با صدای بلند به طوری که مردم آن را می‌شنیدند این چنین برای امیر مؤمنان علیه السلام دعا می‌نمود: خداوندا! محبّت علی را در دل مؤمنان و هیبت و عظمت او را در دل منافقان قرار ده. خداوند این آیه را نازل کرد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً * فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً»[1] [کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به زودی (خدای) رحمان برای آنان محبتی (در دل‌ها) قرار می‌دهد. * در حقیقت ما این (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را بدان نوید و مردم ستیزه‌جو را بدان بیم دهی.] منظور، بنی امیّه است. فردی گفت: به خدا قسم، یک پیمانه خرما در مُشکی پوسیده و کهنه برای من محبوب‌تر است از آن چه محمد از پروردگارش درخواست کرد. چرا محمد از خدا درخواست نکرد فرشته‌ای را به کمک او بفرستد تا او را یاری کند یا گنجی را نطلبید تا او را از فقر برهاند؟!



پس خداوند در منزلت علی علیه السلام ده آیه از سوره هود را نازل فرمود که با «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ» آغاز می‌شد و تا «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ» ولایت علی علیه السلام «قُلْ فَأْتُواْ بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ» تا «فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُواْ لَكُمْ» در شأن ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بود. اما آیه «فَاعْلَمُواْ أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَن لاَّ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ»[2] در مورد علی علیه السلام و ولایت اوست.

«مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا» یعنی فلانی و فلانی «نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا»[3] «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ» منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله است. «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» منظور، امیر مؤمنان علیه السلام است. «وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً»[4] اشاره به ولایت علی علیه السلام در کتاب موسی علیه السلام است.

«أُوْلَـئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلاَ تَكُ فِي

۱- مریم/۹۶ـ ۹۷.
۲- هود/۱۳ـ۱۴.
۳- هود/۱۵.
۴- هود/۱۷.

مِرْيَةٍ مِنْهُ» که درباره ولایت علی علیه السلام نازل شده است «إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَبِّکَ».... «وَيَقُولُ الأَشْهَادُ». منظور، ائمه علیهم‌السلام هستند. «هَـؤُلاء الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى رَبِّهِمْ»[1] تا جمله «و هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ».[2]ـ[3]

۵) از جابر بن ارقم، از برادرش زید بن ارقم روایت شده است که گفت: جبرییل روح الأمین خبر ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را در شب «عرفه» به رسول اکرم صلی الله علیه و آله داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این خبر دلتنگ شد، به این جهت که می‌ترسید منافقان و دروغگویان، او را تکذیب کنند. پس رسول صلی الله علیه و آله به این خاطر، جماعتی را که من نیز در میان آنان بودم، به حضور خود فراخواند تا با آنان در آن مورد به رایزنی و مشورت بپردازد و این که آیا آن را در مراسم حج اعلام کند [یا نه]؟ ما نمی‌دانستیم چه بگوییم.

و حضرت محمد صلی الله علیه و آله گریه کرد و جبرییل به ایشان عرض کرد: آیا به خاطر فرمان الهی بی‌تابی می‌کنی و ناراحت هستی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه، هرگز ـ ای جبرییل ـ اما خداوند خودش خوب می‌داند که من از دست قریش چه رنج‌ها کشیده‌ام. آن زمان که رسالت مرا نپذیرفتند و پروردگار به من فرمان مبارزه و جهاد با آنان را صادر فرمود و لشکریانی از آسمان به کمک فرستاد تا یاریم کنند. پس این جماعت با این اوصاف چطور ممکن است به ولایت علی پس از وفات من اقرار کرده و آن را بپذیرند؟!

پس جبرییل از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و این آیه نازل شد: «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُكَ».[4]

۶) ابن بابویه در امالی نقل می‌کند که: پدرم از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از خلف بن حماد اسدی، از ابو حسن عبدی، از اعمش، از عبایة بن ربعی، از عبد الله بن عباس نقل کرده است که: شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آسمان عروج کرد، جبرییل او را به رودخانه‌ای برد که

۱- هود/۱۷ـ۱۸.

۲- هود/۲۴.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۱، ح ۱۱.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۱، ح ۱۰.

به آن، رود نور گفته می‌شد. در قرآن نیز به آن در آیه «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ»[1] [و تاریکی‌ها و روشنایی را پدید آورد] اشاره شده است و زمانی که به آن رودخانه رسید، جبرییل به ایشان عرض کرد: ای محمد! با توکّل بر خدا از این رودخانه عبور کن که خداوند دیدگانت را نورانی فرماید و روبرویت را فراخ گرداند؛ چرا که از این رودخانه احدی عبور نکرده، نه فرشته‌ای مقرب و نه پیامبری مُرسَل. اما من روزی یک بار در آن فرو می‌روم و از آن بیرون می‌آیم. بال‌هایم را که تکان می‌دهم، از هر قطره‌ای که از بال‌هایم می‌چکد، خداوند تبارک و تعالی از آن، فرشته مقربی را می‌آفریند که بیست هزار صورت و چهل هزار زبان دارد و هر زبانی به لهجه و لحنی سخن می‌گوید که دیگری آن را نمی‌فهمد.

پس رسول خدا از آن رودخانه عبور کرد و از حجاب‌هایی گذشت که تعداد آنها پانصد حجاب بود و فاصله هر حجابی تا حجاب دیگر، پانصد سال بود. سپس جبرییل عرض کرد: ای محمد! پیش بیا. محمد فرمود: ای جبرییل! چرا تو مرا همراهی نمی‌کنی؟ جبرییل گفت: من اجازه عبور از این مکان را ندارم.



پس رسول خدا تا آن جا که توانست پیش رفت و سخنان و کلمات خداوند متعال را شنید که می‌فرمود: من محمودم و تو محمد. نام تو از نام من گرفته شده است. هر کس که با تو پیوند داشته باشد، من نیز با وی پیوند دارم و هر آن که از تو جدا شود، من نیز از او جدا می‌شوم. نزد بندگانم برو و بزرگواری مرا در حق خویش به اطلاع آنان برسان و بگو: من پیامبری را مبعوث نکرده‌ام، مگر آن که برای او وزیری برگزیده ام. تو پیامبر من هستی و علی وزیر توست.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از معراج بازگشت، دوست نداشت چیزی از آن موضوع را با مردم در میان بگذارد، مبادا او را متهم سازند؛ چرا که عرب‌ها تازه از جاهلیت فاصله گرفته بودند. از آن موضوع شش روز گذشت و خداوند آیه «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَى إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ» را نازل کرد.

باز رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بروز نداد و صبر کرد تا هشت روز از آن ماجرا گذشت و پروردگار متعال آیه «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن

۱- انعام/۱.

رَبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»[1] [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می‌دارد.] را نازل کرد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این پیام تهدیدی است همراه با ترسانیدن؛ بنابراین باید دستور خدا را اجرا کنم. پس اگر مردم مرا متّهم کنند و تکذیبم نمایند، بهتر از آن است که خداوند، مرا در دنیا و آخرت به گونه‌ای دردناک مجازات کند. راوی گوید: جبرییل به علی علیه السلام به عنوان امیر مؤمنان سلام کرد. پس علی علیه السلام خطاب به رسول خدا گفت: ای رسول خدا! صدا و گفتار را می‌شنوم اما کسی را نمی‌بینم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! این جبرییل است. از طرف خداوند آمده است تا به آن چه که به من وعده فرموده، عمل نماید. سپس حضرت محمد صلی الله علیه و آله به تک تک یارانش دستور داد به علی علیه السلام به عنوان امیر مؤمنان درود بگویند. سپس فرمود: ای بلال! فردا همه مردم را صدا بزن و بگو جز افراد مریض هیچ کس حق ندارد در منزل بماند و همه در غدیر خم جمع شوند. وقتی روز بعد فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با گروهی از یاران به سوی غدیر رفت و حمد خداوند را به جای آورد و او را ستود. سپس فرمود: ای مردم! پروردگار، مرا برای انجام رسالت و مسئولیتی سوی شما فرستاد و من از ترس این که شما مرا متهم کنید و دروغگو بدانید، آن را در سینه پنهان کردم و درمانده شدم تا آن که خداوند با فرستادن آیات، پیاپی مرا ترسانید. به همین خاطر تکذیب شما را بسی آسان‌تر از مجازات و عقوبت الهی دانستم.

خداوند متعال مرا به معراج برد و سخنانی با من در میان گذاشت و به من فرمود: ای محمد! من محمودم و تو محمد. نامت را از اسم خودم برگرفتم. پس هر که به تو بپیوند، من نیز به او می‌پیوندم و هر که از تو جدا شود، من نیز از او جدا خواهم شد. بر بندگانم فرود آی و بزرگواری و کرامت مرا نسبت به خودت به اطلاع آنان برسان و این که من کسی را به پیامبری مبعوث نگردانیدم، مگر آن که برای او وزیری انتخاب نمودم؛ تو پیامبر من هستی و علی وزیر تو است.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و آن

۱- مائده/۶۷.

را بالا برد، به‌طوری که مردم سفیدی زیر بغل آن دو را که قبلاً دیده نشده بود، مشاهده کردند. سپس فرمود: خداوند تبارک و تعالی، مولای من است و من مولای مؤمنانم. پس هر که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست. خدایا! هر کس ولایت علی را پذیرفت، تو نیز مولای او باش و هر کس با علی دشمنی ورزید، تو نیز دشمن او باش و هر که او را یاری کرد، یاورش باش و هر که ترک یاوری او نمود، تو نیز رهایش کن. سپس شکّاکان و منافقان و آنان که در دلشان بیماری و دروغ بود، گفتند: برائت و بیزاری می‌جوییم به درگاه خدا نسبت به آن چه محمد گفت؛ این سخنان، قطعی و جدّی نیست و ما راضی نیستیم که علی، وزیر او باشد. چنین انتخابی از سر تعصّب انجام شده است.

پس سلمان و مقداد و ابوذر و عمّار بن یاسر گفتند: ما آن منطقه را ترک نکرده بودیم که آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلَامَ دِينًا»[1] [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم.] بی تردید خدا آمرزنده و مهربان است] نازل شد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله سه بار آن را تلاوت نموده و سپس فرمود: کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و خشنودی خداوند، با مبعوث گشتن و ارسال من به سوی شما با ولایت پس از خودم، یعنی علی بن ابی طالب تکمیل گشت.[2]

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (١٣) فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (١٤)».

[یا می‌گویند: این (قرآن) را به دروغ ساخته است. بگو: اگر راست می‌گویید ده سوره برساخته شده مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که را می‌توانید فرا خوانید. * پس اگر شما را اجابت نکردند، بدانید که آن چه نازل شده است به علم

۱- مائده/۳.

۲- امالی، ص ۲۹۰، ح ۱۰.

خداست و این که معبودی جز او نیست. پس آیا شما گردن می‌نهید؟ *]

در آیه پیشین، تفسیر ده آیه از این سوره، به نقل از امام صادق علیه السلام گفته شد، یعنی تا آیه «هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ» پس به همان تفسیر، مراجعه شود.

۱) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «أَمْ يَقُولُونَ» تا «صَادِقِينَ» از حضرت نقل کرده است که فرمود: این گفتار آنان است که خداوند در مورد ولایت علی علیه السلام چیزی به محمد صلی الله علیه و آله نگفته است، بلکه محمد از جانب خود چنین می‌گوید: پس پروردگار متعال فرمود: «فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُواْ لَكُمْ فَاعْلَمُواْ أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللّهِ» یعنی این آیات از جانب خداوند، در باره ولایت امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده است.[1]

«مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لاَ يُبْخَسُونَ (۱۵) أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ إِلاَّ النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (۱۶)»

[کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند (جزای) کارهایشان را در آن جا به طور کامل به آنان می‌دهیم و به آنان در آن جا کم داده نخواهد شد. * اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نخواهد بود و آن چه در آن جا کرده‌اند، به هدر رفته و آن چه انجام می‌داده‌اند، باطل گردیده است. *]

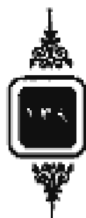
۱) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه «مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لاَ يُبْخَسُونَ * أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ إِلاَّ النَّارُ» گفته است: هر کس کار نیکی را انجام دهد بر این اساس که خداوند در همین دنیا پاداش وی را بدهد، خداوند اجرش را در دنیا می‌دهد؛ ولی در آخرت، آتش از آن او خواهد بود.[2]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن محمد قاسانی،

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۵

همگی از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داودِ منقری، از سُفیان بن عُیَینه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی از پدرم بعد از تمام شدن وقوف در عرفات پرسید: آیا خداوند، دعای همه این مردم را اجابت می‌کند؟ پدرم فرمود: هر کس که در این صحرا توقف نماید، خداوند او را بیامرزد، خواه مؤمن باشد یا کافر. با این وصف آمرزیده شدگان در سه مرتبه قرار دارند و سپس آن سه مرتبه را نام برد و در مرتبه سوم گفت: کافری که در این جا حضور یابد، یعنی برای زینت زندگی دنیا حضور یافته که خداوند تمامی گناهانی را که مرتکب شده می‌آمرزد. به شرط آن که در مابقی عمرش از کفر و شرک، توبه کند. اما اگر توبه نکند، پروردگار، مزدش را کامل به او عطا می‌فرماید و او را از اجر حضور در این مکان، محروم نمی‌گرداند؛ چرا که خود فرموده است: «مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لاَ يُبْخَسُونَ * أُولَـئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ إِلاَّ النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ»[1] و ما این حدیث را به‌طور کامل در تفسیر آیه «فَإِذَا قَضَيْتُم مَّنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُواْ اللّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءكُمْ»[2] [و چون آداب ویژه حج خود را به جای آورید، همان گونه که پدران خود را به یاد می‌آورید] آوردیم.



۳) عیاشی از عمار بن سُوید نقل کرده است که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا» منظور، فلانی و فلانی است. و «نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ».[3]

أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إَمَامًا وَرَحْمَةً أُوْلَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلاَ تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يُؤْمِنُونَ (۱۷).

[آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از

۱- کافی، ج ۴، ص ۵۲۱، ح ۱۰.

۲- در تفسیر آیات ۲۰۰ ـ ۲۰۲، از سوره بقره.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۱، ح ۱۱.

(خویشان) او پیرو آن است و پیش از وی (نیز) کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است (دروغ می‌بافد)؟ آنان (که در جستجوی حقیقت‌اند) به آن می‌گروند و هر کس از گروه‌های (مخالف) به آن کفر ورزد، آتش وعده‌گاه اوست؛ پس در آن تردید مکن که آن حق است (و) از جانب پروردگارت (آمده است)، ولی بیشتر مردم باور نمی‌کنند.]

۱) علی بن ابراهیم گوید: پدرم از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از ابو بصیر و فُضَیل، از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: منظور از آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ» رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و ترتیب آیه چنین بوده است: «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ اماما و رحمة وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى أُوْلَـئِكَ يُؤْمِنُونَ» آنان در گردآوری قرآن، این تقدیم و تأخیر را در آیه انجام داده‌اند.[1]

۲) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی، از احمد بن عمر حلاّل نقل کرده است که گوید: از امام رضا علیه السلام در باره معنی آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» سؤال کردم. فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام شاهد و گواهی است از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف پروردگار دارای بیّنه و دلیل آشکاری است.[2]

۳) محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین، از عبد الله بن حماد، از ابو جارود، از اصبغ بن نُباته نقل کرده که گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: اگر من به قدرت برسم و حکم و قضاوت از آنِ من باشد، در میان یهودیان، براساس تورات و در میان مسیحیان براساس انجیل و در میان پیروان زبور با زبور و در میان پیروان قرآن، با قرآن، قضاوت می‌کنم، به طوری که مورد قبول ذات حق بوده و واضح و روشن باشد.

به خدا قسم که تک تک آیات قرآن را، خواه در شب یا در روز نازل شده باشد، می‌شناسم و می‌دانم در باره چه کسی است.

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۵.
۲- کافی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۳

در باره هر کسی از قریشیان که تیغ سلمانی بر سرش کشیده شده باشد (به بلوغ رسیده باشد) در قرآن، آیه‌ای هست که او را به بهشت یا جهنم، سوق می‌دهد. در این هنگام فردی برخاست و پرسید: ای امیر مؤمنان چه آیه‌ای در باره خودت نازل شده است؟ فرمود: مگر این آیه را نشنیده‌ای «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»؟ رسول خدا دلیل آشکار و بیّنه‌ای از جانب خدا داشت و من شاهد صدق ادعای او هستم و در پی او آیات را تلاوت می‌کنم.[1]

۴) شیخ در امالی با سند خود از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که امام علیه السلام در روز جمعه‌ای بر روی منبر سخنرانی می‌کرد و می‌فرمود: قسم به خدایی که شکافنده دانه و آفریننده مردم است، اگر آیه‌ای از کتاب خداوند، راجع به کسی از قریش که تیغ بر سر کشیده، فرود آمده باشد، من می‌دانم، همان‌طوری که خود آن شخص را می‌شناسم.

در این میان، کسی برخاست و پرسید: آیه‌ای که در باره خودت نازل شده کدام است؟ امام علیه السلام فرمود: حالا که پرسیدی خوب گوش کن و بفهم و ضرورتی ندارد که از دیگران در این زمینه سؤال کنی؛ آیا تو تا کنون سوره هود را خوانده‌ای؟ آن مرد گفت: آری، ای امیر مؤمنان! امام علیه السلام فرمود: آیا این آیه را نیز شنیده‌ای که در آن خداوند می‌فرماید «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»؟ عرض کرد: آری. امام علیه السلام فرمود: آن که بر بیّنه و دلیل آشکار از جانب خدا بود، محمد صلی الله علیه و آله است و آن شاهدی که گواه اوست و از خود اوست، من هستم، من علی بن ابی طالب هستم و به خدا قسم که من همان گواه هستم بر پیامبرش و من از او هستم.[2]

۵) نیز از شیخ در امالی نقل شده است که: عده‌ای از ابو مفضّل، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن همدانی در کوفه، از محمد بن مفضّل بن ابراهیم بن قیس اشعری، از علی بن حسان واسطی، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام، از امام زین العابدین علیه السلام، از امام حسن علیه السلام نقل کردند که در یک خطبه طولانی

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۳۶، باب۹، ح ۲.

۲- امالی، ج ۱، ص ۳۸۱.

که در حضور معاویه ایراد کرد، فرمود: ای جماعت! من می‌گویم و شما که دل و گوش دارید، آن را بشنوید و به خاطر بسپارید. ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را با اسلام عزیز کرد. ما را برگزید و انتخاب نمود و پلیدی را از ما دور کرده و ما را به خوبی تطهیر کرد و پلیدی که همان تردید و شک باشد را از ما زدود. ما در ذات پروردگار متعال و دین او هرگز تردید نمی‌کنیم. خداوند ما را از هرگونه نقصان و عیب، پاک گردانده و بر ما منت نهاده و از زمان حضرت آدم، وجود ما پاک و مطهر بوده است.

مردم هرگز به دو دسته تقسیم نشده‌اند، مگر آن که خداوند، ما را در بهترین آن دو گروه قرار داده است. پس مسائل طی شد و روزگاران گذشت تا آن که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث گردانیده و او را به رسالت برگزید و قرآن را بر او نازل کرد. سپس خداوند به محمد فرمان داد که مردم را به اسلام فرا بخواند و پدر من اولین کسی بود که دعوت خدا و رسولش را پذیرفت.

وی اولین کسی بود که به اسلام ایمان آورد و خدا و رسولش را تصدیق کرد و خداوند در کتابی که آن را بر پیامبرش نازل کرد، چنین فرمود: «**أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ**» بنابراین رسول خدا بر دلیل آشکار از جانب پروردگار است و پدرم که به دنبال ایشان می‌آید، گواه بر رسالت ایشان است. شیخ در ادامه، این خطبه طولانی را آورده است.[1]

۶) شیخ مفید در امالی نقل کرده است که ابو الحسن علی بن بلال مُهلّبی از علی بن عبد الله بن اسد اصفهانی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از اسماعیل بن ابان، از صباح بن یحیی بن مزنی، از اعمش، از منهال بن عمرو، از عبّاد بن عبد الله نقل می‌کند که: مردی در حضور امیر مؤمنان علیه السلام برخاست و از او پرسید: ای امیر مؤمنان! درباره آیه «**أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ**» توضیح بفرمایید. امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل آشکاری از جانب خدا داشت و من گواه او هستم و به خداوندی که جان من در دست اوست، هر فرد از قریش که تیغ سلمانی بر سرش رسیده باشد (به بلوغ رسیده باشد)، پروردگار در باره وی آیه‌ای یا بخشی از قرآن را نازل کرده است.

۱- امالی طوسی، ج ۲، ص ۱۷۴، ینابیع المودة، ص ۱۳۶، باب ۹، ح ۲.

قسم به خدایی که جان من در دست اوست، همین که بدانید پروردگار در حق أهل بیت و از زبان پیامبر امّی‌اش چه دیدگاهی داشته و چه حکمی فرموده، برای من دوست داشتنی‌تر است از این که دشتی پر از طلا داشته باشم. به خدا قسم، مَثَل ما در این امت چون کشتی نوح و همچون «باب الحطّة» در بنی اسراییل است.[1]

۷) سلیم بن قیس: و از کتاب او از قیس بن سعد بن عُباده[2] نسخه برداری کردم که قیس در گفتگو با معاویه چنین گفت: بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله دار فانی را وداع گفت، انصار نزد پدرم آمدند و گفتند: ما با سعد بیعت می‌کنیم. سپس قریش آمده و به بهانه حمایت از علی علیه السلام و اهل بیتش با ما درگیر شدند. به جان خودم قسم می‌خورم که هیچ یک از انصار و یا قریش و یا عرب و عجم، حقی در خلافت ندارند و نمی‌توانند با علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندانش شریک باشند. این سخنان، معاویه را به خشم آورد و گفت: ای فرزند سعد! این حرف‌ها را از چه کسی گرفته‌ای و آن را از چه کسی روایت می‌کنی و از که شنیده‌ای؟ آیا آنها را پدرت به تو گفته و به نقل از او روایت می‌کنی؟ قیس گفت: من این سخنان را از کسی که از پدرم برایم عزیزتر و بهتر است و حقش بر من از پدرم نیز بیشتر است، گرفته‌ام.

معاویه گفت: او کیست؟ گفت: وی علی بن ابی طالب علیه السلام، عالم ربّانی این امت و صدّیق و فاروق (جدا کننده حق از باطل) آن است. همان کسی که خداوند متعال در منزلت او آیه «قُلْ کَفَی بِاللَّهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ»[3] [بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و

۱- امالی مفید، ص ۱۴۵، حدیث ۵.

۲- قیس بن سعد بن عبادة بن دُلیم انصاری خزرجی مدنی، شخصی فاضل و از تابعین است. او ثقه بوده و از یاران و خواص علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندش امام حسن علیه السلام می‌باشد. در جنگ صفّین، همراه علی علیه السلام بود و در مقدمه لشکر اما حسن علیه السلام در مدائن؛ فرماندهی ۱۲ هزار کس را بر عهده داشت و به هنگام صلح امام حسن با معاویه به مدینه برگشت و در سال ۶۰ هجری قمری در آنجا وفات یافت. دائرة المعارف اعلمی، ج ۱۴، ص ۴۲۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۹۵.

۳- رعد/۴۳.

شما گواه باشد] را نازل کرد. خداوند متعال هر آیه‌ای را که در شأن و منزلت او نازل شده است، بیان فرموده است.

معاویه گفت: صدّیق امت اسلام، ابو بکر و فاروق آن عمر است و آن که همه علوم نزد اوست، عبد الله بن سلام است.[1]

قیس گفت: شایسته‌ترین فرد به این صفات و سزاوارترین انسان به این اوصاف همان کسی است که خداوند در منزلت او آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» نازل کرده و کسی است که پروردگار در شأن و مقام او آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»[2] [(ای پیامبر) تو فقط هشدار دهنده‌ای و برای هر قومی رهبری است] و کسی که رسول خدا در روز غدیر خم او را به جانشینی خود منصوب نمود و در باره‌اش گفت: هر کسی که من از او به خودش شایسته‌ترم، بداند که علی از خودش به او شایسته‌تر است. در غزوه تبوک راجع به او گفت: نسبت تو به من مانند نسبت و منزلت هارون، نسبت به موسی است، جز آن که بعد از من هیچ پیامبری نخواهد بود.[3]

۸) عیاشی از بُرید بن معاویه عجلی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: منظور از آن که از جانب خداوند بیّنه و دلیل آشکاری دارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسی که بعد از او آیات را تلاوت نموده، گواه او، امیر مؤمنان علیه السلام و سپس اوصیای او یکی بعد از دیگری می‌باشند.[4]

۹) جابر بن عبد الله بن یحیی روایت کرده است که از علی علیه السلام شنیده است که می‌فرمود: پروردگار متعال درباره هر یک از افراد قریش، یک آیه یا دو آیه در قرآن نازل کرده است. در این میان فردی پرسید: ای امیر مؤمنان! درباره

۱- عبدالله بن سلام بن حارث اسرائیلی انصاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله است. هنگامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به مدینه مشرف شدند، اسلام آورد. نام او در جاهلیت حصین بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را عبد الله نامید. در جنگ صفین با شمشیری چوبین شرکت داشت و سپس جنگ را رها کرد. وی در مدینه اقامت داشت و در سال ۴۳ هجری درگذشت. اسد الغابة، ج ۳، ص ۱۷۶، اصابه، ج ۲، ص ۳۲۰.

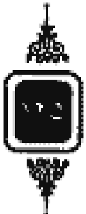
۲- رعد/۷.

۳- کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۱۸۶.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۲ ح ۱۲.

خودت چه آیه‌ای نازل شده است؟ فرمود: آیا آیه‌ای که در سوره هود آمده را نخوانده‌ای؟ «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»، محمد صلی الله علیه و آله بر بینه و دلیل آشکاری از جانب خداست و من همان شاهد بر او هستم.[1]

۱۰) در کشف الغمّة: عبّاد بن عبد الله اسدی نقل می‌کند که شنیدم علی علیه السلام بر منبر چنین می‌فرمود: خداوند متعال درباره هر فردی از قبیله قریش یک یا دو آیه فرو فرستاده است. مردی که در پایین منبر نشسته بود، از او پرسید: راجع به خودت چه آیه‌ای نازل شده است؟ علی علیه السلام خشم گرفت و فرمود: اگر در حضور این همه گواه و شاهد از من چنین سؤالی را نمی‌پرسیدی، چیزی به تو نمی‌گفتم. وای بر تو باد! مگر سوره هود را نخوانده‌ای؟ سپس علی علیه السلام آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» را تلاوت کرد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دلیل و گواه روشن، و من همان شاهدی هستم که از او هستم.[2]



۱۱) و نیز از کشف الغمّه: ابن عبّاس در توضیح آیه مذکور نقل می‌کند که: شاهد، علی علیه السلام است که به رسالت محمّد صلی الله علیه و آله گواهی داد و علی علیه السلام از محمد صلی الله علیه و آله است.[3]

۱۲) ابن شهر آشوب از طبری با سند خود از جابر بن عبد الله، از علی علیه السلام و نیز اصبغ و امام زین العابدین علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که امام علی علیه السلام فرمود: «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ» رسول خداست و «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ» من هستم.[4]

۱۳) از حافظ ابی نعیم به سه طریق نقل شده که گفت: شنیدم که علی علیه السلام می‌فرمود: آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دلیل آشکاری از طرف خداوند بود و من، شاهد بودم.[5]

۱۴) حماد بن سلمه به نقل از ثابت، از انس درباره آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ

ترجمه تفسیر روایی البرهان

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۳، ح ۱۳.
۲- کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۱۵.
۳- کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۰۷.
۴- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۸۵.
۵- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۸۵.

مِّن رَّبِّهِ» گفته است که: وی رسول خدا صلی الله علیه و آله است و «يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» علي بن ابی طالب علیه السلام است. به خدا قسم، علی علیه السلام، زبان رسول خدا بود.[1]

۱۵) کتاب فصیح الخطیب: ابن کوّاء از علی علیه السلام پرسید و گفت: راجع به خودت، خداوند چه آیه‌ای نازل کرده است؟ فرمود: آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ». زاذان نیز حدیثی همانند این را روایت کرده است.[2]

۱۶) ثعلبی از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس در مورد آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ» نقل کرده است که ابن عباس گفت: وی رسول خداست و «يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» شاهد، علی علیه السلام است. قاضی ابو عمر و عثمان بن احمد و ابو نصر قشیری در کتاب خود همین حدیث را روایت کرده‌اند. فلکی مفسر، همین حدیث را از مجاهد و از عبد الله بن شدّاد، روایت کرده است.[3]

۱۷) از طریق مخالفان: ابن مغازلی شافعی در تفسیر آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» می‌گوید: علی علیه السلام گفته است: رسول خدا صلیّ الله علیه و آله بر دلیل آشکار از جانب خدا بوده و من شاهد اویم. به دنبال او آمده و پیرو او هستم.[4]

۱۸) ابن مغازلی شافعی با سند خود از علی بن عابس روایت کرده و گفته است: من و ابو مریم نزد عبد الله بن عطا بودیم. ابو مریم گفت: حدیثی را که از امام باقر علیه السلام برایم نقل کردی برای علی بن عابس بیان کن. گفت: نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم که ابن عبد الله بن سلاّم بر ما گذر کرد.

من گفتم: فدایتان گردم! آیا این پسر همان کسی است که «علم الکتاب» نزد اوست؟ فرمود: نه. اما آن که «علم الکتاب» نزد اوست، سرورتان علی بن ابی طالب علیه السلام است که در شأن او آیاتی از کتاب خداوند متعال نازل شده است. مانند «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»[5] [و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما

۱- مناقب شهر آشوب، ج ۳، ص ۸۵.
۲- مناقب شهر آشوب، ج ۳، ص ۸۶.
۳- مناقب شهر آشوب، ج ۳، ص ۸۶.
۴- مناقب مغازلی، ص ۲۳۶، ح ۳۱۸.
۵- رعد/۴۳.

گواه باشد] و «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَة مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» و «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»[1] [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست] و مانند این آیات.[2]

۱۹) موفق بن احمد در توضیح آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَة مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» به نقل از ابن عباس گفته که: وی علی بن ابی طالب علیه السلام است. اولین کسی که به رسالت محمد صلی الله علیه و آله گواهی داد و او از خانواده محمد صلی الله علیه و آله است.[3]

۲۰) ثعلبی در تفسیر خود در حدیثی مرفوع به نقل از ابن عباس می‌گوید: آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَة مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» در خصوص علی علیه السلام است.[4]

۲۱) ثعلبی با سند خود از شعبی در حدیثی مرفوع و طولانی به نقل از علی علیه السلام روایت می‌کند که علی علیه السلام فرمود: پروردگار متعال در پاره هر فردی از قریش یک آیه یا دو آیه نازل فرمود. مردی به علی علیه السلام گفت: درباره خودت چه آیه‌ای نازل شده است؟ فرمود: مگر این آیه سوره هود را نخوانده‌ای؟! «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ».[5]

۲۲) ابو بکر بن مَردویَه گفته است: ابو بکر احمد بن محمد سَری بن یحیی تمیمی، از منذر بن محمد بن منذر به نقل از پدرش، از عمویش حسین بن سعید بن ابی جهم، از پدرش، از ابان بن تغلب، از مسلم نقل کرده است که گفت: از ابوذر و مقداد بن اسود و سلمان فارسی شنیدم که می‌گفتند: نزد رسول خدا نشسته بودیم و جز ما کسی نبود. ناگهان سه دسته از مهاجرانی که در جنگ بدر شرکت داشتند، وارد شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امت من بعد از من به سه دسته تقسیم می‌شوند: گروه اهل حق که باطلی با آن در نمی‌آمیزد. مَثَل آنان چون طلا می‌ماند، هر چقدر آن را در آتش افکنی، مرغوبیت و پاکی آن بیشتر می‌شود و رهبر و امام آنها این است و به یکی از آن سه نفر اشاره کرد. او همان کسی است که

۱- مائده/۵۵.
۲- مناقب مغازلی، ص ۲۶۲، ح ۳۵۸.
۳- مناقب خوارزمی، ص ۱۹۷.
۴- مناقب شهرآشوب، ج ۳، ص ۸۶.
۵- تفسیر طبری، ج ۱۲، ص ۱۱.

خداوند در قرآن با او به عنوان امام و رحمت یاد کرده است و دسته اهل باطل که حقی در آنان نیامیزد. مثل آنان چون ناخالصی آهن ماند که هر چقدر آن را در آتش بیافکنی ناخالصی آن بیشتر می‌شود و امامشان این است و به یکی از آن سه نفر اشاره فرمود. دسته سوّم، دسته گمراهان هستند که میان دسته اول و دوم، مردّد هستند. نه به این طرف تمایل دارند و نه به آن طرف متمایلند و امام آنان، این است و به یکی از آن سه نفر اشاره کرد.

راوی گوید: من از آنان پرسیدم گروه حق و امام آنها کیست؟ گفتند: رهبر گروه حق، علی بن ابی طالب علیه السلام، امام متقیان است. اما از نام بردن دو نفر بعدی خودداری کردند و هر چه تلاش کردم که آنان، اسم دو نفر بعدی را ذکر کنند، موفق نشدم.

این حدیث را موفق بن احمد، بزرگترین خطیب خوارزم روایت کرده است. ابو فرج معافی- که همان شیخ بخاری است- نیز این حدیث را روایت کرده است.

۲۳) ابن مغازلی شافعی در حدیثی مرفوع به نقل از عباد بن عبد الله می‌گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: من همه آیات قرآن را می‌دانم که چه وقت و در باره چه کسی نازل شده است. درباره هر یک از مردان قریش آیه‌ای در قرآن نازل شده است که او را به بهشت یا جهنّم سوق می‌دهد.

در این میان، مردی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! درباره خودت چه آیه‌ای نازل شده است؟ علی علیه السلام فرمود: اگر این سئوال را در حضور جمع نمی‌کردی، هرگز پاسخت را نمی‌دادم. مگر تو آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» را نخوانده‌ای؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بیّنه و دلیل آشکاری از جانب خدا بود و من نیز آن شاهدم که از اویم.[۱]

در کتاب حِبَری نیز چنین حدیثی نقل شده است. در کتاب «رموز الکنوز» از رَسعَنی نیز چنین نقل شده است.[۲]

۲۴) محمد بن یعقوب با سند خود از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام، از امام علی علیه السلام نقل کرده است که در خطبه‌ای فرمود: خداوند در قرآن

۱- مناقب، ص ۲۳۶، ح ۳۱۸.

۲- تفسیر حبری، ص ۲۷۶، ح ۳۶.

فرمود «مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»[1] [هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت، خدا را فرمان برده و هر کس رویگردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم] خداوند در این آیه اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله را هم سنگ اطاعت از خود و سرپیچی از فرمان ایشان را برابر با عصیان خود دانسته است. و همین، دلیل بر اختیاراتی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله عطا فرموده است و گواهی است بر این که چه کسی از وی تبعیت و پیروی کرده و چه کسانی سرپیچی کرده‌اند. خداوند متعال این موضوع را در چند جا از قرآن کریم اشاره فرموده است. خداوند متعال برای تشویق تبعیّت و پیروی از او و ترغیب به تصدیق و پذیرش دعوت پیامبرش فرموده «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»[2] [بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید] پس پیروی از محمد صلی الله علیه و آله همان محبت خداوند است و خشنودی رسول خدا صلی الله علیه و آله برابر با آمرزش گناهان و نهایت سرفرازی و پیروزی و وجوب بهشت خواهد بود و سرپیچی و تمرّد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و روی بر تافتن از ایشان برابر با مخالفت با امر پروردگار و خشم و غضب و دوری از رحمت وی و سکونت در آتش خواهد بود و خداوند فرموده: «وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ»؛ یعنی کسی که رسول خدا را انکار نماید و از فرامین وی سرپیچی کند.[3] حدیثی با همین مضمون به نقل از عیاشی و به نقل از امام صادق علیه السلام در توضیح آیه «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ»[4] [و مبادا تو برخی از آن چه را که به سویت وحی می‌شود، ترک گویی] ذکر شد که باید به آن مراجعه شود.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ (۱۸)﴾

[و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بندد؟ آنان بر

۱- نساء/ ۸۰.
۲- آل عمران/ ۳۱.
۳- کافی، ج ۸، ص ۲۶، ح ۴.
۴- هود/ ۱۲.

پروردگارشان عرضه می‌شوند]

۱) عیاشی از ابو عبیده نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام در باره تفسیر آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَـٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ» تا «يَبْغُونَهَا عِوَجًا»[1] فرمود: [آن را کج می‌شمارند] یعنی می‌خواهند راه خداوند را به انحراف بکشانند و آن را با تأویل و تفسیر، تحریف می‌کنند و با همان ویژگی انحراف از راه راست، به توصیف آن می‌پردازند.[2]

۲) عیاشی در حدیثی به نقل از حضرت محمد صلی الله علیه و آله آورده است: خداوند متعال پنج چیز را بر بندگانش واجب گردانیده است. آنان چهار چیز را انجام داده و یک مورد را رها کردند. پرسیدند: آن چهار چیز چیست؟ فرمود: نماز و زکات و حج و روزه. پرسیدند: پس آن یکی که رهایش کردند، چه بود؟ فرمود: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. پرسیدند: آیا این مسئله را خداوند واجب گردانیده است؟ فرمود: بلی، و آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» و آیات بعد را تلاوت فرمود.[3]

«وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۸) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۱۹) أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ (۲۰) أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۱)».

[و گواهان خواهند گفت: اینان بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند. هان لعنت خدا بر ستمگران باد! * همانان که (مردم را) از راه خدا باز می‌دارند و آن را کج می‌شمارند و خود آخرت را باور ندارند * آنان در زمین، درمانده‌کنندگان

۱- هود/۱۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۳، ح ۱۴، حاشیه (۲) چاپ اعلمی.
۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۹۹.

(خدا) نیستند و جز خدا دوستانی برای آنان نیست. عذاب برای آنان دو چندان می‌شود. آنان توان شنیدن (حق را) نداشتند و (حق را) نمی‌دیدند * اینانند که به خویشتن زیان زده و آن چه را به دروغ برساخته بودند، از دست داده‌اند.*]

۱) عیاشی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَيَقُولُ الأَشْهَادُ» نقل کرده است که فرمود: منظور از «اشهاد»، ائمه علیهم السلام هستند: «هَـٰؤُلاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ».[1]

۲) علی بن ابراهیم در توضیح آیه: منظور از «اشهاد»، ائمه علیهم السلام هستند و منظور از آیه «أَلاَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» یعنی آنانی که به حق محمد و آل محمد ستم کردند. سپس فرمود: و جمله «الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا» یعنی مانع از استمرار راه خدا می‌شوند که همانا امامت می‌باشد.

«وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا» یعنی آن را تحریف کرده و معنای دیگری از آن می‌جویند. سپس فرمود: اما معنی جمله «مَا كَانُواْ يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ»؛ یعنی آنان حتی تحمل شنیدن نام امیر مؤمنان علیه السلام را هم ندارند. سپس فرمود: اما مفهوم جمله «أُولَـٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ»؛ یعنی باطل شده‌اند. «عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ»؛ یعنی در روز قیامت، کسی را که به جز امیر مؤمنان علیه السلام، می‌دانستند، باطل خواهد شد.[2]

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُواْ إِلَى رَبِّهِمْ أُوْلَـٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۳).

[بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و (با فروتنی) به سوی پروردگارشان آرام یافتند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه خواهند بود. *]

۱) علی بن ابراهیم: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُواْ إِلَى رَبِّهِمْ»

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۱، ح ۱۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۶.

یعنی در مقابل خداوند متعال، تواضع و خشوع نموده و او را پرستیدند.[1]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین من مختار، از زید شحّام، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که به ایشان عرض کردم: شخصی بین ما است به نام کُلَیب که هر چیزی از شما اهل بیت برای او نقل شود، می‌گوید: من تسلیم هستم و ما به این خاطر او را «کلیب تسلیم» نامیده‌ایم. راوی می‌گوید: امام علیه السلام بر وی رحمت فرستاد. سپس فرمود: آیا می‌دانید تسلیم چیست؟ ما خاموش گشتیم. امام علیه السلام فرمود: قسم به خداوند که معنای تسلیم شدن، همانا خشوع و تواضع در مقابل خداوند است و خداوند فرموده است: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُواْ إِلَى رَبِّهِمْ».[2]

۳) سعید بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو اسامه زید شحّام، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که به خدمت ایشان عرض کردم: فردی نزد ماست به نام کلیب که هر چیزی از شما نقل شود، می‌گوید: من تسلیم هستم. به همین خاطر ما او را «کلیب تسلیم» نامیده‌ایم. راوی می‌گوید: امام علیه السلام بر وی رحمت فرستاد و فرمود: آیا می‌دانید تسلیم چیست؟ ما خاموش گشتیم. امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم، تسلیم همان خضوع و خشوع است و خداوند فرمود: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُواْ إِلَى رَبِّهِمْ».[3]

۴) عیاشی از ابو اسامة نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی نزد ماست به نام کلیب. هر چیزی از شما برسد، او می‌گوید: من تسلیم هستم. به همین خاطر ما او را «کلیب تسلیم» نامیده‌ایم. راوی گوید: امام علیه السلام بر وی رحمت فرستاد و سپس فرمود: آیا می‌دانید تسلیم چیست؟ ما ساکت ماندیم. امام فرمود: به خدا قسم تسلیم یعنی خضوع و خشوع و این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُواْ إِلَى رَبِّهِمْ»[4] کشّی از علی بن

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۶.
۲- کافی، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۳.
۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۷۵.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۳، ح ۱۵.

اسماعیل، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو اسامه نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی نزد ماست به نام کلیب و هرگاه از شما چیزی نقل می‌شود، می‌گوید: من تسلیم هستم. و حدیث را ذکر نمود.[1]

«مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ (٢٤) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (٢٥) أَن لاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللهَ إِنِّيَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ (٢٦) فَقَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلاَّ بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلاَّ الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ (٢٧) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّيَ وَآتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِندِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (٢٨) وَيَا قَوْمِ لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالاً إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلَى اللهِ وَمَا أَنَاْ بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُواْ إِنَّهُم مُّلاَقُو رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (٢٩) وَيَا قَوْمِ مَن يَنصُرُنِي مِنَ اللهِ إِن طَرَدتُّهُمْ أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ (٣٠) وَلاَ أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَآئِنُ اللهِ وَلاَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلاَ أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلاَ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ اللهُ خَيْرًا اللهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ (٣١)».

[مثل این دو گروه چون نابینا و کر (در مقایسه) با بینا و شنواست. آیا در مثل یکسانند؟ پس آیا پند نمی‌گیرید؟ * و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم (گفت): من برای شما هشداردهنده‌ای آشکارم * که جز خدا را نپرستید؛ زیرا من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم. * پس سران قومش که کافر بودند، گفتند: ما تو را جز بشری مثل خود نمی‌بینیم و جز (جماعتی از) فرومایگان ما آن هم نسنجیده نمی‌بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد و شما را بر ما امتیازی نیست، بلکه شما را دروغگو می‌دانیم. * گفت: ای قوم من! به من بگویید اگر از طرف پروردگارم حجتی روشن داشته باشم و مرا از نزد خود رحمتی بخشیده باشد که بر

١- رجال کشی، ص ٣٣٩، ش ٦٢٧.

شما پوشیده است، آیا ما (باید) شما را در حالی که بدان اکراه دارید به آن وادار کنیم؟ * و ای قوم من! بر این (رسالت) مالی از شما درخواست نمی‌کنم. مزد من جز بر عهده خدا نیست و کسانی را که ایمان آورده‌اند، طرد نمی‌کنم. قطعاً آنان پروردگارشان را دیدار خواهند کرد، ولی شما را قومی می‌بینم که نادانی می‌کنید. * و ای قوم من! اگر آنان را برانم چه کسی مرا در برابر خدا یاری خواهد کرد؟ آیا عبرت نمی‌گیرید؟ * و به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا پیش من است و غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم که من فرشته‌ام و در باره کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می‌نگرد، نمی‌گویم خدا هرگز خیرشان نمی‌دهد. خدا به آن چه در دل آنان است، آگاه‌تر است. (اگر جز این بگویم) من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود. *]

۱) علی بن ابراهیم: منظور، مؤمنان و کافران است و منظور از آیه «وَمَا نَرَاکَ اتَّبَعَکَ إِلاَّ الَّذِینَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِیَ الرَّأْیِ»، یعنی فقیران و مستمندان و بینوایان هستند که ما آنان را «بادی الرأی» می‌بینیم. سپس فرمود: اما آیه «فَعُمِّیَتْ عَلَیْکُمْ» اخبار: یعنی بر شما مشتبه گشته، به طوری که دیگر آنها را نمی‌دانید و نمی‌فهمید. و «یَا قَوْمِ لا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مَالاً إِنْ أَجْرِیَ إِلاَّ عَلَی اللّهِ وَمَآ أَنَاْ بِطَارِدِ الَّذِینَ آمَنُواْ إِنَّهُم مُّلاَقُو رَبِّهِمْ» یعنی فقیرانی که به نبی اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورده‌اند. سپس فرمود: اما آیه «وَیَا قَوْمِ مَن یَنصُرُنِی مِنَ اللّهِ إِن طَرَدتُّهُمْ أَفَلاَ تَذَکَّرُونَ * وَلاَ أَقُولُ لَکُمْ عِندِی خَزَآئِنُ اللّهِ وَلاَ أَعْلَمُ الْغَیْبَ وَلاَ أَقُولُ إِنِّی مَلَکٌ وَلاَ أَقُولُ لِلَّذِینَ تَزْدَرِی أَعْیُنُکُمْ» یعنی مردمی که شما به آنها با دیده تحقیر نگاه می‌کنید. «لَن یُؤْتِیَهُمُ اللّهُ خَیْراً اللّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِی أَنفُسِهِمْ إِنِّی إِذاً لَّمِنَ الظَّالِمِینَ»۱ و در توضیح آیه ۲۴، حدیثی در باره آیه «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ»آمده است.

﴿وَلاَ یَنفَعُکُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَکُمْ إِن کَانَ اللّهُ یُرِیدُ أَن یُغْوِیَکُمْ هُوَ رَبُّکُمْ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۳۴)﴾

[و اگر بخواهم شما را اندرز دهم، در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۶.

گذارد، اندرز من شما را سودی نمی‌بخشد. او پروردگار شماست و به سوی او باز گردانیده می‌شوید.]

۱) عیاشی از ابن ابی نصر بزنطی، از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: پروردگار متعال در باره نوح علیه السلام فرمود: «وَلاَ يَنفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ اللّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ» یعنی فرموده همه چیز به دست خداوند است، اگر بخواهد هدایت و یا گمراه می‌کند.[1]

۲) از ابن طفیل، از امام باقر علیه السلام، از پدرش علیه السلام در توضیح آیه «وَلاَ يَنفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ» فرمود که: این آیه درباره عبّاس نازل شده است.[2] به امید خدای متعال، حدیثی مسند درباره آیه «وَمَن كَانَ فِي هَـذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى» خواهیم گفت.[3]

۳) علی بن ابراهیم با سند خود از ابی طُفیل، از علی بن حسین امام سجاد علیه السلام نقل کرده که در تفسیر آیه «وَلاَ يَنفَعُكُمْ نُصْحِي» فرمود: این آیه درباره عباس نازل شده است.[4]

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَاْ بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرَمُونَ (۳۵)»

[یا (در باره قرآن) می‌گویند: آن را بربافته است. بگو: اگر آن را به دروغ سر هم کرده‌ام، گناه من بر عهده خود من است، ولی من از جرمی که به من نسبت می‌دهید، برکنارم.]

۱) شیبانی در نهج‌البیان به نقل از مقاتل گفته که: کافران مکه گفتند: محمد، قرآن را به دروغ به خدا نسبت می‌دهد. وی چنین حدیثی را به نقل از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نیز نقل کرده است.

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۳، ح ۱۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۴، ح ۱۷.
۳- به هنگام تفسیر آیه ۷۲ سوره اسراء.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۳.

﴿وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلاَّ مَن قَدْ آمَنَ فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
(٣٦) وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلاَ تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ (٣٧)
وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلأٌ مِّن قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِن تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ
كَمَا تَسْخَرُونَ (٣٨) فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (٣٩)
حَتَّى إِذَا جَاء أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلاَّ مَن سَبَقَ
عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ (٤٠) وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللهِ مَجْرَاهَا
وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ (٤١) وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ
وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَّعَنَا وَلاَ تَكُن مَّعَ الْكَافِرِينَ (٤٢) قَالَ سَآوِي إِلَى جَبَلٍ
يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاء قَالَ لاَ عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللهِ إِلاَّ مَن رَّحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ
مِنَ الْمُغْرَقِينَ (٤٣) وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءكِ وَيَا سَمَاء أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاء وَقُضِيَ الأَمْرُ
وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْداً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٤٤) وَنَادَى نُوحٌ رَّبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ
ابُنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (٤٥) قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ
أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلاَ تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ
الْجَاهِلِينَ (٤٦) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلاَّ تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي
أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ (٤٧) قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلاَمٍ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِّمَّن
مَّعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (٤٨) تِلْكَ مِنْ أَنبَاء الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا
كُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلاَ قَوْمُكَ مِن قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (٤٩)﴾.

[و به نوح وحی شد که از قوم تو، جز کسانی که (تاکنون) ایمان آورده‌اند هرگز (کسی) ایمان نخواهد آورد. پس از آن چه می‌کردند، غمگین مباش. * و زیر نظر ما و (به) وحی ما کشتی را بساز و در باره کسانی که ستم کرده‌اند با من سخن مگوی؛ چرا که آنان غرق شدنی‌اند. * و (نوح) کشتی را می‌ساخت و هر

بار که اشرافی از قومش بر او می‌گذشتند او را مسخره می‌کردند، می‌گفت: اگر ما را مسخره می‌کنید ما (نیز) شما را همان گونه که مسخره می‌کنید، مسخره خواهیم کرد. * به زودی خواهید دانست چه کسی را عذابی خوار کننده در می‌رسد و بر او عذابی پایدار فرود می‌آید. * تا آن گاه که فرمان ما در رسید و تنور فوران کرد، فرمودیم در آن (کشتی) از هر حیوانی یک جفت با کسانت، مگر کسی که قبلاً در باره او سخن رفته است و کسانی که ایمان آورده‌اند، حمل کن و با او جز (عده) اندکی ایمان نیاورده بودند. * و (نوح) گفت: در آن سوار شوید. به نام خداست، روان شدنش و لنگر انداختنش. بی گمان پروردگار من آمرزنده مهربان است. * و آن (کشتی)، ایشان را در میان موجی کوه آسا می‌برد و نوح پسرش را که در کناری بود بانگ در داد: ای پسرک من! با ما سوار شو و با کافران مباش. * گفت: به زودی به کوهی پناه می‌جویم که مرا از آب در امان نگاه می‌دارد. گفت: امروز در برابر فرمان خدا هیچ نگاهدارنده‌ای نیست، مگر کسی که (خدا بر او) رحم کند و موج میان آن دو حایل شد و (پسر) از غرق شدگان گردید. * و گفته شد: ای زمین! آب خود را فرو بر و ای آسمان! (از باران) خودداری کن و آب فرو کاست و فرمان گزارده شده و (کشتی) بر جودی قرار گرفت و گفته شد: مرگ بر قوم ستمکار. * و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت: پروردگارا! پسرم از کسان من است و قطعاً وعده تو راست است و تو بهترین داورانی. * فرمود: ای نوح! او در حقیقت از کسان تو نیست. او (دارای) کرداری ناشایسته است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه. من به تو اندرز می‌دهم که مبادا از نادانان باشی. * گفت: پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی، از زیانکاران باشم. * گفته شد: ای نوح! با درودی از ما و برکت‌هایی بر تو و بر گروه‌هایی که با تواند، فرود آی و گروه‌هایی هستند که به زودی برخوردارشان می‌کنیم. سپس از جانب ما عذابی دردناک به آنان می‌رسد. * این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. پیش از این نه تو آن را می‌دانستی و نه قوم تو. پس شکیبا باش که فرجام (نیک) از آن تقواپیشگان است. *]

۱) ابن بابویه می‌گوید: پدرم- که خداوند از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از علی بن مَهْزِیار، از احمد

بن حسن میثمی، از کس دیگری که نامش را آورده، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: نام نوح علیه السلام، عبد الغفّار بود و تنها به این سبب نوح نامیده شده که برای قومش نوحه و زاری می‌کرد.[1]

۲) از ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از سعد بن جناح، از برخی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اسم نوح علیه السلام، عبد الملک بوده و فقط به این خاطر نوح نامیده شد که پانصد سال گریه کرد.[2]

۳) از ابن بابویه به نقل از پدرش- که خداوند از وی خشنود باد- از محمد بن یحیی عطّار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اُورَمَه، از کسی که نامش را برده، از سعید بن جناح، از فرد دیگری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اسم نوح، عبدالأعلی بود و تنها به این سبب نوح نامیده شد که پانصد سال گریست.[3]

۴) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر هَمْدانی- که خدایش بیامرزد- نقل کرده است که علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش، از عبد السلام بن صالح هروی، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که از ایشان پرسیدم: به چه دلیلی خداوند متعال در زمان نوح علیه السلام همه اهل دنیا را غرق نمود، در حالی که در بین آنها کودک و بی‌گناه نیز وجود داشت؟

فرمود: در میان آنان کودکی وجود نداشت؛ زیرا خداوند متعال، صلب مردان و رَحِم زنان قوم نوح را به مدت چهل سال عقیم کرد و در این مدت، نسل آنان منقطع شد. پس آن زمان که غرق گشتند، کودکی در میان آنها نبود و ذات باری تعالی کسی نیست که با عذاب و غضب خود افرادی را به هلاکت برساند که گناهی مرتکب نشده باشند؛ اما سایر افراد قوم نوح به این خاطر غرق شدند که نوح علیه السلام را تکذیب نمودند و بقیه نیز به تکذیب تکذیب کنندگان خشنود شده بودند و

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص ۴۱، باب ۲۰، ح ۱.
۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۴۱، باب ۲۰، ح ۲.
۳- علل الشرائع، ج ۱، ص ۴۱، باب ۲۰، ح ۳.

هر که در امری حضور نداشته اما به آن خشنود باشد، چونان کسی است که مرتکب آن گشته و گواه بر آن بوده است.[1]

۵) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از کس دیگری، از وشّاء، از علی بن ابی حمزه نقل کرده است که: امام رضا علیه السلام به من فرمود: کشتی نوح از طرف خداوند مأموریت داشت که دور خانه خدا، همان جا که زمین غرق شده بود، طواف کند. سپس در موسم مِنا، به مِنا آمد و سپس بازگشت؛ زیرا از جانب خدا فرمان داشت. آن گاه دور خانه خدا به طواف نساء مشغول گشت.[2]

۶) محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از حسن بن صالح، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که می‌فرماید: شنیدم که امام باقر علیه السلام برای عطا حدیث می‌گوید، از جمله آن که می‌فرمود: درازای کشتی نوح هزار و دویست ذراع بود و پهنای آن هشتصد ذراع. بلندی آن به سوی آسمان دویست ذراع بود. کشتی، خانه خدا را طواف کرده و بین صفا و مروه نیز هفت بار سعی نمود و سپس بر کوه جُودی مستقر شد.[3]

۷) از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از هشام خراسانی، از مفضل بن عمر نقل کرده است که می‌گوید: در آن ایام که ابو العباس سفّاح[4] به کوفه آمده بود، در کوفه در محضر امام صادق علیه السلام بودم.

هنگامی که به محلّه کُناسه[5] رسیدیم، امام علیه السلام فرمود: عمویم زید را درست همین جا و در این محله به دار آویختند. سپس به راهش ادامه داده تا به بازار روغن فروشان که در آخر بازار چراغ‌سازها واقع شده بود، رسیدند. از مرکب

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص ۴۳، باب ۲۳، ح ۱.
۲- کافی، ج ۴، ص ۲۱۲، ح ۲.
۳- کافی، ج ۴، ص ۲۱۲، ح ۲.
۴- ابو العباس عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطّلب ملقب به سفّاح اولین خلیفه عباسیان است. وی به سال ۱۰۴ ه.ق در شهر «شراة» به دنیا آمد و همانجا پرورش یافت. به سال ۱۳۲ ه.ق خلافت را عهده‌دار و در سال ۱۳۶ ه.ق وفات یافت. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۲۳ و تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۴۶.
۵- کُناسه: محلّه مشهوری در کوفه است. معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۸۱.

خود پیاده شده و به من فرمود: از مرکبت فرود آی که مسجد کوفه برای اولین بار در این محل بنا نهاده شده و آدم علیه السلام بنیان‌گذار آن است و من خوش ندارم که سوار بر مرکب به آن وارد شوم. راوی گوید: من از امام علیه السلام پرسیدم: پس چه کسی نقشه و محل آن را تغییر داد؟ امام علیه السلام فرمود: نخستین بار پس از آدم علیه السلام، طوفان زمان نوح علیه السلام بود که موجب جابجا شدن و تغییر مکان مسجد کوفه شد. بعد از آن هم یاران کسری و نعمان بن ماء السماء[1] آن را تغییر دادند و بعدها هم زیاد بن ابی سفیان، جای آن را عوض کرد.

من پرسیدم: بنابراین قدمت شهر کوفه و مسجد کوفه به روزگار نوح علیه السلام بر می‌گردد؟ فرمود: آری، ای مفضل! و بدان که منزل نوح علیه السلام و مردم و قوم او در دهکده‌ای در فاصله یک منزل از رودخانه فرات و در غرب کوفه واقع شده بود و حضرت نوح علیه السلام مردی بود که به نجّاری مشغول بود و خداوند متعال او را به پیامبری انتخاب نمود.

امام در ادامه فرمود: نوح اولین انسانی است که کشتی ساخت و آن را به آب انداخت و روی آب حرکت کرد. وی در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال باقی ماند. در این مدت آنان را به سوی خداوند متعال فرا می‌خواند اما آنان او را مسخره می‌کردند.

وقتی نوح علیه السلام این چنین دید، آنها را نفرین کرد و فرمود: «رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»[2] [پروردگارا! هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار * چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می‌کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزایند] سپس خداوند به نوح وحی کرد که کشتی را تا آن جا که می‌توانی بزرگ بساز و در کار ساخت آن تعجیل کن. وی ساخت کشتی را با دستان خود و در مسجد کوفه شروع کرد و چوب و الواح آن را از جاهای دور به آنجا منتقل می‌ساخت تا بالاخره ساختن آن را به اتمام رسانید.

۱- نعمان بن منذر لخمی، ابو قابوس از مشهورترین شاهان حیره در عصر جاهلی بود. حکومت آنها تابع ایرانیان بوده و خسرو پرویز او را در اواخر حکومت خویش معزول و به خانقین تبعید کرد، در آنجا زندانی گشته و به سال ۱۵ ه.ق درگذشت. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲- نوح/۲۶_۲۷.

مفضّل گفت: سخنان امام صادق علیه السلام به وقت نیمروز تمام شد. از سرجایش برخاسته و نماز ظهر و عصر را خواند. سپس از مسجد بیرون آمد و متوجه سمت چپ گشته و با دست، محلّه «داریّین» یعنی محلّه «دار بن حکیم» که امروزه «محلّه فرات» نامیده می‌شود را نشان داد.

و به من فرمود: ای مفضّل! درست همین جا، بت‌های قوم نوح یعنی یَغُوث، یَعوق و نَسر، گذاشته شده بود. سپس به راه خود ادامه داده و بر مرکب خود سوار شد، من پرسیدم: فدایتان گردم! در چه مدت زمانی، نوح، کشتی خود را ساخت و از ساخت آن فارغ شد؟ فرمود: در دو مرحله. عرض کردم: این دو مرحله چند سال طول کشید؟ فرمود: هشتاد سال.

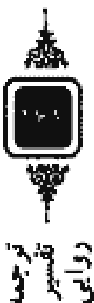
گفتم: عامه می‌گویند نوح علیه السلام کشتی را در پانصد سال ساخت. فرمود: این چنین نیست. مگر خداوند نفرموده «وَوَحْيِنَا»؟ به ایشان عرض کردم: معنی فرموده پروردگار متعال در آیه «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ» را برایم توضیح دهید که چیست؟ در چه مکانی رخ داد و چگونه پیش آمده است؟

فرمود: تنور در منزل یک پیرزن با ایمانی در پشت قبله سمت راست مسجد کوفه بود. پرسیدم: الآن این مکان کجا واقع شده است؟ فرمود: اکنون در زاویه باب الفیل است. گفتم: خروج آب از همان تنور آغاز شد؟

فرمود: بلی، پروردگار متعال دوست داشت که آیه و نشانه‌ای را به قوم نوح نشان دهد. سپس بعد از آن پروردگار تبارک و تعالی، باران بسیار فراوانی بر آنان فرستاد و فرات نیز لبریز از آب شد و همه چشمه‌ها پر از آب گشتند و بدین وسیله خداوند همه کافران را غرق کرد و نوح علیه السلام و آنانی که با او در کشتی بودند را نجات داد. گفتم: چه مدت زمانی نوح در کشتی ماند تا آب‌ها فرو نشست و نوح علیه السلام از کشتی پیاده شد؟

فرمود: نوح هفت شبانه روز در کشتی ماند و یک هفته خانه خدا را طواف نمود. سپس بر کوه جودی یا همان فرات کوفه، مستقر گشت. به ایشان عرض کردم: مسجد کوفه قدیمی است؟

فرمود: بلی، و همین مسجد محل نماز خواندن پیامبران بوده و رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی که به معراج برده شد، جبرییل به او عرض کرد: ای محمد! این جا، مسجد پدرت، آدم علیه السلام و مصلاّی پیامبران است. تو نیز فرود



آی و در این مسجد نماز بخوان. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و در مسجد کوفه نماز خواند. سپس جبرییل او را به آسمان برد.[1]

۸) از محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از ابو حمزه ثمالی، از ابو رزین اسدی، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمود: وقتی نوح علیه السلام از ساختن کشتی فارغ شد، وعده‌ای که میان او و خداوند در نابودی قومش وجود داشت، آن بود که آب از تنور، فواره بزند. این تنور در خانه زنش فواره زد و زن نوح گفت: آب از تنور جوشید. نوح علیه السلام به سمت تنور رفت و آن را مهر و موم کرد. سپس آب از جوشش ایستاد و نوح علیه السلام هر آن که را خواست، سوار کشتی کند، وارد کشتی کرد و آنانی را که می‌خواست سوار نکند، اخراج کرد. بعد سراغ مهر تنور رفت و آن را برداشت و خداوند متعال در این مورد می‌فرماید: «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ * وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ * وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ»[2] [پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم * و از زمین چشمه‌ها جوشانیدیم تا آب (زمین و آسمان) برای امری که مقدر شده بود به هم پیوستند * و او را بر (کشتی) تخته‌دار و میخ‌آجین سوار کردیم] امام علیه السلام فرمود: نوح، کشتی خود را در وسط مسجد شما نجّاری کرد و مساحت آن هفتصد ذراع کمتر از مسجد کوفه بود.[3]

۹) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی علیه السلام، از یکی از یارانش، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: همسر نوح نزد وی آمده و او مشغول ساختن کشتی بود و به نوح گفت: آب از تنور جوشیدن گرفته است. نوح، شتابان سوی تنور آمد و درپوش را بر آن نهاد و آن را با خاتم خود مُهر کرد. سپس آب از جوشش ایستاد. وقتی نوح کار ساخت کشتی را به سرانجام رسانید، سراغ مُهر آمده و آن را شکست و درپوش را برداشت و آب از تنور فواره زد.[4]

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۷۹، ح ۴۲۱.
۲- قمر/۱۱ـ۱۳.
۳- کافی، ج ۸، ص ۲۸۱، ح ۴۲۲.
۴- کافی، ج ۸، ص ۲۸۲، ح ۴۲۳.

۱۰) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از اسماعیل جعفی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آیین و دین شریعتِ نوح آن بود که خداوند متعال به یگانگی و اخلاص پرستیده شود و همتایان کنار زده شوند که این همان فطرتی است که خداوند، مردم را براساس آن آفریده است و از نوح علیه السلام و دیگر پیامبران، پیمان گرفته که خداوند تبارک و تعالی را بپرستند و چیزی را شریک او ندانند. به نماز و امر به نیکی و نهی از زشتی و توجه به حلال و حرام، فرمان داده است و بر نوح علیه السلام، احکام حدود و واجبات مواریث را واجب نگردانید. پس شریعت نوح، چنین بود و او نُهصد و پنجاه سال در میان قوم خود باقی ماند و آنان را به صورت پنهانی و آشکارا به آیین خود فرا می‌خواند و هنگامی که آنان امتناع ورزیده و سرپیچی نمودند، گفت: خدایا من شکست خورده‌ام.[۱] پس تو مرا یاری بده. و خداوند متعال به او وحی کرد که: «أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلاَّ مَن قَدْ آمَنَ فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ» به همین خاطر نوح علیه السلام گفت: «وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّارًا»[۲] [و جز پلیدکار ناسپاس نزایند] و خداوند تبارک و تعالی و متعال به نوح وحی کرد: «أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ»[۳]ـ[۴] [زیر نظر ما و (به) وحی ما کشتی را بساز].



۱۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همه آنها از حسن بن علی، از عمر بن ابان، از اسماعیل جعفی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی که نوح علیه السلام، هسته درخت را کاشت، قومش بر او گذر کردند و شروع به خندیدن و مسخره نمودن او کردند و می‌گفتند: نوح، نشسته و نهال می‌کارد. تا این که آن نهال به درخت خرمای قطور و بسیار بلندی تبدیل شد. نوح آن را بُرید و تراشید، آن وقت گفتند: نوح نجّار شده است. سپس چوب‌ها را روی هم نهاده و با آنها کشتی ساخت. قومش بر او عبور کردند و شروع به خندیدن و تمسخر او کرده و می‌گفتند: نوح در این بیابان پهناور و دشت خدا می‌خواهد دریانورد شود. تا آن که نوح ساخت کشتی را به

۱- اقتباس از سوره قمر، آیه: ۱۰.

۲- نوح/۲۷.

۳- مومنون/۲۷.

۴- کافی، ج ۸، ص ۲۸۲، ح ۴۲۴.

پایان رساند.[1]

۱۲) محمد بن یعقوب از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از اسماعیل جعفی و عبد الکریم بن عمرو، و عبد الحمید بن دیلم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: نوح علیه السلام، هشت جفت حیوانی که خداوند متعال آنها را در قرآن نام برده، در کشتی سوار نمود: «ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الأُنثَيَيْنِ»[2] [هشت زوج (آفرید و بر شما حلال کرد) از گوسفند دو تا و از بز دو تا. بگو: آیا (خدا) (نرهای آنها) را حرام کرده یا ماده را یا آن چه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟ اگر راست می‌گویید از روی علم به من خبر دهید * و از شتر دو و از گاو دو. بگو: آیا (خدا) نرهای آنها را حرام کرده یا ماده‌ها را یا آنچه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟] بنابراین دو نوع گوسفند سوار کرده بود. یک جفت، گوسفند اهلی که تربیت شده دست مردم بود و یک جفت دیگر که وحشی بودند و در کوهستان می‌زیستند و خداوند صید و شکار آنها را حلال کرده بود.

دو نوع بُز نیز سوار کرده بود که یک جفت، اهلی بوده و به دست مردم تربیت شده بود و یک جفت دیگر بُزهای وحشی بود که در صحرا به سر می‌بردند. دو نوع شتر نیز سوار نمود که یک جفت شتر اهلی خراسانی و یک جفت وحشی عربی بود. از جنس گاو نیز دو جفت با خود برد که یک جفت آن اهلی پرورش یافته دست آدم‌ها بود و جفت دیگر آن گاو وحشی بود. از هر نوع پرنده مفید وحشی و اهلی نیز با خود همراه ساخت و سپس زمین زیر آب رفت و غرق شد.

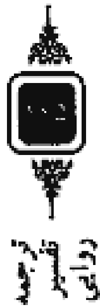
۱۳) شیخ کلینی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از داود بن ابی یزید، از فردی که نام او را برده، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ارتفاع آب از هر کوه و هر دشت، پانزده ذراع، بلندتر بود.[3]

۱۴) شیخ طوسی با سند خود از ابو القاسم جعفر بن محمد، از محمد بن عبد

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۸۳، ح ۴۲۵.
۲- انعام/۱۴۳_۱۴۴.
۳- کافی، ج ۸، ص ۲۴۷، ح ۲۴۸.

الله جعفر حِمیَری، از پدرش، از محمد بن حسین ابی خطّاب، از محمد بن سنان، از محمد بن عمر جُعفی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال به نوح علیه السلام وحی کرد و سپس حدیث قبلی را ذکر کرد. راوی در این حدیث می‌گوید: سپس امام صادق علیه السلام به باب کوفه در وسط مسجد کوفه وارد شد و فرمود: پروردگار در همین جا به زمین فرمود: «ابْلَعِي مَاءَكِ» پس زمین از مسجد کوفه شروع به فرو بردن آب نمود، همان‌طوری که جوشیدن آن از همین جا بود و گروهی که همراه نوح علیه السلام در کشتی بودند، پراکنده شدند.[1]

۱۵) ابن بابویه از پدرش- که خداوند او را بیامرزد- نقل می‌کند که محمد بن یحیی عطّار از محمد بن احمد بن یحیی، از موسی بن عمر، از جعفر بن محمد بن یحیی، از غالب، از حمران، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ» فرمود: تعداد آنها هشت بود.[2]



۱۶) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدایش بیامرزد- نقل می‌کند که علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش، از عبد السلام بن صالح هروی، از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: وقتی نوح از کشتی پیاده شد، او و فرزندان و پیروانش که مجموعاً هشتاد نفر بودند، همان‌جایی که فرود آمده بودند، آبادی بنا کردند و آن را «ثمانین» نامیدند؛ چرا که تعداد آنها هشتاد نفر بود.[3]

۱۷) ابن بابویه از پدرش سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی وشاء، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پدرم، موسی کاظم علیه السلام به نقل از پدرش، امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال به نوح علیه السلام وحی کرد که: ای نوح! «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» زیرا پسرش با او مخالف می‌کرد و آنانی که از وی اطاعت و تبعیت می‌کردند را در زمره اهل او به شمار می‌آورد.

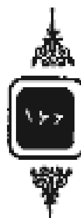
راوی می‌گوید: امام علیه السلام از من پرسید: آیه راجع به نوح را چگونه تلاوت می‌کنید؟ من پاسخ دادم: مردم به دو شکل، قرائت می‌کنند: اول «إِنَّهُ عَمَلٌ

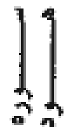
۱- تهذیب، ج ۶، ص ۲۲، ح ۵۱.
۲- معانی الاخبار، ص ۱۵۱، ح ۱.
۳- علل الشرائع، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱.

غَيْرُ صَالِح» و وجه دوم آن «إِنَّهُ عَمِلَ غَيْرَ صَالِحٍ[1]».

امام فرمود: اشتباه می‌کنند که چنین تلاوت می‌کنند. وی پسر نوح علیه السلام است، ولی وقتی که خداوند تبارک و تعالی دید که او با دین نوح مخالفت می‌کند، رابطه‌ی فرزندی‌اش را نفی کرد.[2]

۱۸) علی بن ابراهیم به نقل از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح به مدت سیصد سال قومش را به سوی خداوند متعال دعوت کرد، اما اجابتش نکردند. پس خواست که آنها را نفرین کند، اما ناگهان به وقت برآمدن آفتاب با دوازده هزار قبیله از قبایل فرشتگان آسمان دنیا برخورد کرد که از بزرگان و عظمای فرشته‌ها بودند. نوح به آنان گفت:





۱- ابوعلی طبرسی در مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۸۳ گفته است: هرکس آیه را «إِنَّهُ عملٌ غیرُ صالحٍ» بخواند، معنایش چنین می‌شود که: درخواست تو ای نوح درباره چیزی که از روی علم نیست، درخواست و عملی ناپسند است. و احتمال دارد ضمیر «إنه» به معنای آیه «ارکب معنا و لاتَکُن مَعَ الکافرینَ» برگردد که در این صورت معنای آیه این چنین می‌شود: بودن تو با کافران و تمایل تو بر بودن با آنها و این که با ما سوار بر کشتی نمی‌شوی و به جمع ما نمی‌پیوندی، عملی ناشایست است. و جایز است که ضمیر انّه، متعلق به پسر نوح باشد. گویا این که وی بنیان‌گذار منش و کاری ناشایست است، همان طوری که هر چیزی می‌تواند منشأ پیدایش هرچیز دیگری به خاطر فراوانی و کثرت آن چیز، باشد. مثلاً در عربی می‌گویند: «شعر یعنی زهیربن ابی سلمَی». و یا ممکن است مراد آن باشد که وی دارای عملی ناشایست است و مضاف را که کلمه «ذو- صاحبان»بوده، حذف کرده‌اند. هر کس که آیه را «إِنَّه عَمِلَ غَیرَ صالحٍ» تلاوت کند در مفهوم و معنا مانند قرائت کسی خواهد بود که خوانده «إِنَّه عَمَلٌ غیرُ صَالحٍ» که ضمیر را به پسر نوح ارجاع و عودت داده است؛ بنابراین، این دو قرائت در معنا، متفق و متحدند، هرچند که در لفظ با هم تفاوت داشته باشند. آن دسته از کسانی که چنین قرائتی را ضعیف می‌شمرند، چنین استدلال می‌کنند که چون عرب نمی‌گوید: «هُوَ یَعمَلُ غیرَ حسنٍ» (او کار ناشایستی انجام می‌دهد)؛ بنابراین نمی‌تواند بگوید: «عَمِلَ غیرَ حَسَنٍ» (کاری ناشایست انجام داد). در پاسخ آنها می‌گوییم: زمانی که معنا، روشن و واضح باشد، عرب‌ها صفت را جایگزین موصوف می‌کنند و می‌گویند: «قد فَعَلتَ صَوَاباً، و قُلتَ حَسَناً» به این معنا که «فَعلتَ فعلاً حَسناً» (کار خوبی انجام دادی) و «قُلتَ قولاً حسناً» (یعنی سخنی و گفتاری نیکو گفتی) عمربن ابی ربیعه «شاعر عصر جاهلی» گفته است:

«أَیُّهَا القائلُ غیرَ الصواب أَخِّرِ النُّصحَ وَ أَقِلِلْ عِتَابی»

(ای آن که ناشایست و ناصواب سخن می‌گویی! نصیحت را به زمانی دیگر واگذار و کمتر ملامتم کن.)

۲- عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۲، باب ۳۲، ح ۳۰.

شما کیستید؟ گفتند: ما دوازده هزار قبیله از قبایل فرشته‌های آسمان دنیاییم و مسیر ضخامت آسمان دنیا که به اندازه‌ی پانصد سال است و از آسمان دنیا تا دنیا نیز پانصد سال دیگر است را پیموده‌ایم.

ما به وقت طلوع آفتاب، بیرون آمدیم و هم اکنون با تو روبرو گشته‌ایم. از تو درخواست می‌کنیم که قومت را نفرین نکنی. نوح گفت: سیصد سال به آنان مهلت می‌دهم. وقتی ششصد سال کامل گشت و آنان ایمان نیاوردند، خواست آنها را نفرین کند، ناگهان با دوازده هزار قبیله از قبایل فرشتگان آسمان دوم مواجه شد. نوح علیه السلام گفت: شما کیستید؟

گفتند: ما دوازده هزار قبیله از قبایل فرشتگان آسمان دوم هستیم. ضخامت آسمان دوم به اندازه مسافت پانصد سال است و از آسمان دوم تا آسمان دنیا، به اندازه‌ی پانصد سال دیگر و ضخامت آسمان دنیا نیز پانصد سال است و از آسمان دنیا تا دنیا نیز پانصد سال است.



ما به هنگام طلوع آفتاب به راه افتاده‌ایم و به وقت چاشت با تو مواجه شده‌ایم تا از تو بخواهیم که قومت را نفرین نکنی. نوح گفت: سیصد سال دیگر نفرین را به تأخیر می‌اندازم.

وقتی که نهصد سال مهلتشان به سر آمد و باز ایمان نیاوردند، خواست که نفرینشان کند. پس خداوند متعال آیه «أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلاَّ مَن قَدْ آمَنَ فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ» را نازل کرد.

نوح عرض کرد: «رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا».[1] [پروردگارا! هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار *چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می‌کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزایند]

سپس خداوند به وی فرمان داد که نهال خرما بکارد. نوح آمد که درخت بکارد و در این هنگام قومش بر او می‌گذشتند و او را مسخره کرده و به او می‌خندیدند و می‌گفتند: پیرمردی که نهصد سال دارد، نهال می‌کارد! و نوح را با سنگ می‌زدند. وقتی که از این تاریخ پنجاه سال بگذشت و درخت خرما تنومند و

۱- نوح/۲۷-۲۶.

مُحکم گشت، پروردگار فرمان به قطع کردن آن را داد. قوم نوح، دوباره او را مسخره کردند و می‌گفتند: درخت خرما رسیده است! و پروردگار نیز چنین فرمود: «وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلأٌ مِّن قَوْمِهِ سَخِرُواْ مِنْهُ قَالَ إِن تَسْخَرُواْ مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» پروردگار به نوح فرمان داد که کشتی را بسازد و به جبرییل فرمان داد که نزد او برود و به او یاد بدهد که چگونه کشتی را بسازد و او طول کشتی را هزار و دویست ذراع و عرض آن را هشتصد ذراع و ارتفاع آن را هشتاد ذراع اندازه‌گیری کرد.

نوح عرض کرد: پروردگارا! چه کسی در ساخت آن به من در این اندازه‌ها کمک می‌کند؟ خداوند به او وحی کرد که در میان قومت فریاد بزن که هر کس در ساخت کشتی به من یاری برساند و بخشی از آن را نجاری کند، وزن هر آنچه نجاری کرده نقره و طلا به او می‌دهیم. پس نوح در میان قومش بانگ برآورد، اما باز قومش او را مسخره کرده و گفتند: نوح می‌خواهد دریانوردی را در خشکی شروع کند.[1]

۱۹) علی بن ابراهیم از پدرش، از صفوان، از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زمانی که خداوند اراده فرمود، قوم نوح را هلاک بگرداند، رَحِم زنانشان را به مدت چهل سال عقیم کرد و در نتیجه در این مدت نوزادان در میان آنها به دنیا نیامد. هنگامی که نوح، ساخت کشتی را به سرانجام رسانید، خداوند به او فرمان داد که با لهجه سریانی موجودات را به سمت کشتی فرا بخواند. پس همه حیوان‌ها و درندگان گردآمدند و نوح از هر حیوانی، دو جفت در کشتی سوار کرد و تعداد مردمی که از سراسر دنیا به وی ایمان آورده بودند، هشتاد نفر بودند.

پس خداوند متعال فرمود «احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلاَّ مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ» نوح ساختن کشتی را در مسجد کوفه انجام می‌داد و در آن روزی که پروردگار خواست آنان را هلاک بگرداند، همسر نوح علیه السلام در آن قسمت از مسجد کوفه که به «فار التَّنُّور» نامیده می‌شود، نان می‌پخت. حضرت نوح برای هر یک از انواع حیوانات، جای مشخصی

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۶.

را در نظر گرفت و غذای مورد نیاز آنها را فراهم کرد. زمانی که آب از تنور فوران زدن گرفت، همسر نوح، فریاد برآورد و نوح علیه السلام سر رسیده و بر روی تنور، درپوشی گلین نهاد و آن را مُهر کرد تا آن که همه حیوانات را بر کشتی سوار کرد.

سپس به سمت تنور آمده و مهر را شکست و درپوش گِلی را برداشت و خورشیدگرفتگی رخ داد و از آسمان، آبی فراوان باریدن گرفت. باران، قطره قطره نمی‌بارید، بلکه فرو می‌ریخت. و چشمه‌های زمین جوشیدن گرفت و خداوند متعال نیز فرموده است: «وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ * وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ»[1] [و از زمین چشمه‌ها جوشانیدیم تا آب (زمین و آسمان) برای امری که مقدر شده بود به هم پیوستند * و او را بر (کشتی) تخته‌دار و میخ‌آجین سوار کردیم.]

و خداوند متعال فرمود: «ارْكَبُواْ فِيهَا بِسْمِ اللّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا» [در آن سوار شوید. به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش].

«مجراها» یعنی مسیرش و «مرساها»، به معنی محلّ توقف کشتی است. سپس کشتی چرخید و حرکت کرد. نوح علیه السلام پسرش را اُفتان و خیزان دید، به او گفت: «يَا بُنَيَّ ارْكَب مَّعَنَا وَلاَ تَكُن مَّعَ الْكَافِرِينَ».

پسر گفت: «سَآوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ».

نوح گفت: «لاَ عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ إِلاَّ مَن رَّحِمَ».

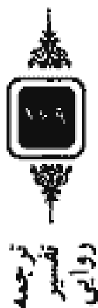
سپس نوح گفت: «رَبِّ إِنَّ ابُنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ».

خداوند متعال فرمود: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلاَ تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» سپس نوح همان‌طور که خداوند از قول او نقل فرموده بود، گفت: «رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلاَّ تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ».

سپس همان‌طوری که پروردگار فرموده است: «حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ».

امام صادق علیه السلام فرمود: کشتی چرخید و موج آن را پیش برد تا به

۱- قمر/۱۳ـ۱۲.



مکه رسید و در خانه طواف نمود و غیر از خانه خدا، همه دنیا زیر آن رفت به همین خاطر است که کعبه را «بیت العتیق» نامیده‌اند، زیرا از غرق شدن، رها گشته است.

باران به مدت چهل روز از آسمان می‌بارید و از زمین نیز چشمه‌ها می‌جوشید تا آن که کشتی بر روی آب قرار گرفت و آسمان هم چنان به شدت می‌بارید. نوح دستانش را به سوی آسمان بالا برد و عرض کرد: پروردگارا! دیگر بس است. سپس خداوند به زمین دستور داد تا آب را ببلعد. خداوند در قرآن فرموده است: «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي» یعنی از باریدن باز ایست. «وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ» پس زمین آب‌ها را بلعید و سپس آبی که از آسمان باریده بود، خواست که در زمین فرو رود، اما زمین از قبول آن سرباز زد و گفت: پروردگار متعال فقط از من خواسته که آب خودم را ببلعم. به همین روی، آب آسمان بر روی زمین باقی ماند و کشتی نوح بر روی کوه جودی که کوهی بزرگ در موصل است، قرار گرفت. سپس خداوند، جبرییل را مأمور کرد تا آب‌های روی زمین را به سمت دریاهای اطراف دنیا براند و خداوند، این آیه را بر نوح، نازل کرد: «يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلاَمٍ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِّمَّن مَّعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ».

پس نوح همراه با هشتاد نفر در موصل از کشتی پیاده شدند و شهر ثمانین (هشتاد) را ساختند. نوح، دختری داشت که همراه وی سوار کشتی شده بود و نسل مردم از طریق او افزایش یافت. پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد فرموده است: نوح علیه السلام یکی از والدین است. و خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «تِلْكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلاَ قَوْمُكَ مِن قَبْلِ هَـذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ».[1]

۲۰) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عثمان احمر، از موسی بن أُکَیل نُهَیری، از علاء بن سَیابه، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که در تفسیر آیه «وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ» فرمود: وی پسر نوح نبود، بلکه فرزند همسرش بود که به لهجه قبیله طَیِّئ بیان شده

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۸.

و آنان به پسرِ همسر می‌گویند: ابنه.

پس نوح گفت: «رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلاَّ تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ».[1]

۲۱) محمد بن عبد الله جعفر حمیری با سند خود از بکر بن محمد نقل می‌کند که وی گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ» یعنی پسر همسرش که زبان قبیله طیّئ است.[2]

۲۲) ابن بابویه در کتاب الفقیه با سند خود از کثیر نواء، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امام علیه السلام فرمود: نوح در روز اول ماه رجب سوار بر کشتی شد و به همراهانش دستور داد تا آن روز را روزه بگیرند و نوح گفت: هر کس که آن روز را روزه بگیرد، آتش به اندازه یک سال از او دور می‌شود.[3]

شیخ در امالی می‌گوید: پدرم از محمد بن محمد از ابو القاسم جعفر بن محمد- که خدای او را بیامرزد- از محمد بن حسن بن مَتّ جوهری، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از احمد بن محمد ابن ابی نصر بَزَنطی، از ابان بن عثمان، از کثیر نواء، از امام جعفر صادق علیه السلام همین حدیث را عیناً نقل کرده است، با این تفاوت که کلمه آتش را به صورت مفرد آورده است.[4] (به جای نیران، کلمه نار آمده است).

۲۳) عیاشی از اسماعیل جُعفی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شریعت نوح علیه السلام آن بود که خداوند به یگانگی و اخلاص و بی‌همتایی پرستیده شود. چیزی که فطرت همه نوع بشر بر آن قرار گرفته است. همچنین خداوند او را به نماز و امر و نهی و حلال و حرام دستور داده بود، اما احکام حدود و ارث و میراث را بر او واجب نکرده بود. این شریعت نوح بود و او نهصد و پنجاه سال در میان قومش ماند و آنان را به صورت آشکار و پنهان، به پرستش خدا فرا می‌خواند.

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۹.
۲- قرب الإسناد، ص ۲۰.
۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۵.
۴- امالی، ج ۱، ص ۴۳.

و هنگامی که از قبول دعوت او امتناع ورزیده و سرپیچی کردند، عرض کرد: پرودگارا! شکست خورده‌ام. پس تو یاریم کُن. پروردگار به او وحی کرد «أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلاَّ مَن قَدْ آمَنَ فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ» و به همین خاطر نوح عرض کرد: «وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّارًا»[1] [و جز پلیدکار ناسپاس نزایند]. خداوند به او وحی کرد: «أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ».[2]ـ[3] [زیر نظر ما و (به) وحی ما کشتی را بساز]

۲۴) از مفضّل بن عمر روایت شده است که گفت: وقتی علی بن عباس سفّاح به کوفه آمد، من همراه امام صادق علیه السلام بودم و هنگامی که به محلّه کُناسه رسیدم به سمت چپش نگاه کرد و فرمود: ای مفضّل! دقیقاً در همین جا عمویم زید- که خدای رحمتش کند- به دار آویخته شد. سپس به راهش ادامه داد تا آن که به محله روغن فروشان رسیدیم که آخر محله چراغ سازان بود. امام علیه السلام از مَرکب پایین آمد و به من فرمود: از مرکبت پیاده شو، زیرا اولین مسجد کوفه که حضرت آدم آن را بنا کرد در این جا قرار داشت و من دوست ندارم سواره، وارد این مکان مقدّس شوم.

من عرض کردم: چه کسی آن را خراب کرد؟ فرمود: ابتدا توسط توفان تغییر یافت و سپس یاران کسری و نعمان بن منذر و پس از آن زیاد بن ابی سفیان، آن را تغییر دادند.

عرض کردم: فدایتان شوم! مگر شهر کوفه و مسجد آن در زمان نوح وجود داشته است؟ فرمود: بله، ای مفضّل! و خانه نوح و قوم او در یک دهکده در کنار فرات، آن جا که به بخش غربی کوفه منتهی می‌شود، واقع شده بود و فرمود: نوح، مردی نجّار بود. سپس خداوند او را به رسالت برگزید.

نوح اولین کسی بود که کشتی ساخت که روی آب حرکت می‌کرد. او نهصد و پنجاه سال در میان قومش بود و آنان را به هدایت فرا می‌خواند، اما آنان بر او گذر کرده و مسخره‌اش می‌کردند. وقتی چنین رفتار زشتی را از آنان دید، آنان را

۱- نوح/۲۷.

۲- مؤمنون/ ۲۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۴، ح ۱۸.

نفرین کرد و عرض کرد: «لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً * إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً»[1] [هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار * چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می‌کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزایند] فرمود: خداوند به وی وحی کرد که: ای نوح! کشتی را بساز و ظرفیت آن را افزایش بده و در ساخت آن زیر نظر ما و در سایه‌ی وحی شتاب کن.

پس نوح، کار ساختن کشتی را با دستان خود در مسجد کوفه آغاز کرد و با آوردن چوب از جاهای دور، کشتی را ساخت.

مفضل می‌گوید: هنگام زوال خورشید، سخنان امام صادق علیه السلام قطع شد و امام علیه السلام برخاست و نماز ظهر و سپس نماز عصر را خواند و از مسجد بیرون آمد و راهی سمت چپ و با دست به محل منزل «داریّین» که در محلّه «دار ابن حکیم» واقع شده است و امروزه به محل «فرات» مشهور است، اشاره کرد و به من فرمود: ای مفضّل! بت‌های قوم نوح یعنی «یَغوث، و یَعوق، و نَسر»، درست در همین جا قرار گرفته بود. سپس امام علیه السلام حرکت کرد و بر مرکب سوار شد. من عرض کردم: فدایتان شوم، چقدر طول کشید که نوح، کشتی را بسازد؟ فرمود: آن را در دو مرحله ساخت. پرسیدم: هر مرحله چقدر طول کشید؟ فرمود: هشتاد سال. عرض کردم: عامّه می‌گویند، ساخت کشتی، پانصد سال به طول انجامیده است. امام فرمود: نه، چنین نیست. چگونه این ممکن است در حالی که خداوند می‌فرماید: «وَ وَحیِنا».[2]

۲۵) عیسی بن عبد الله علوی از پدرش نقل می‌کند که طول کشتی، چهل و چهار و ضخامت آن، چهل بوده و طبقه‌بندی شده بود. نوح دو نگین داشت که یکی در طول روز، نور خورشید را منعکس می‌نمود و آن دیگری به وقت شب، نور مهتاب را می‌تاباند و بدین‌وسیله مسافران کشتی وقت نماز را تشخیص می‌دادند. نوح علیه السلام استخوان‌های حضرت آدم را در کشتی با خود داشت و وقتی از کشتی پیاده شد، قبر آدم را در زیر مناره‌ای که در مسجد مِنا قرار داشت، حفر کرد.[3]

۱- نوح/۲۷-۲۶

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۴، ح ۱۹.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۵، ح ۲۰.

۲۶) مفضّل روایت می‌کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در آیه «حَتّٰى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ» این تنور، کدام تنور است؟ محل آن کجا و چگونه بوده است؟

فرمود: تنور همان جا بود که برای تو گفتم. عرض کردم: آیا شروع بیرون آمدن آب از آن جا بوده است؟ فرمود: بلی، خداوند دوست داشت که قدرت خود را به قوم نوح نشان بدهد. پس بارانی سیل‌آسا برایش فرستاد، به‌طوری که فرات، لبریز از آب شد و چشمه‌ها پُرآب شدند. خداوند، قوم نوح را غرق کرد و نوح را به همراه کسانی که در کشتی بودند، نجات بخشید.

به امام علیه السلام عرض کردم: نوح و همراهانش چه مدت در کشتی ماندند تا آب‌ها فروکش کرد و سپس از آن پیاده شدند؟ فرمود: هفت شبانه روز در کشتی ماندند و کشتی، خانه خدا را طواف نمود و آن گاه بر کوه جودی نشست که فرات کوفه است. عرض کردم: آیا مسجد کوفه، قدیمی است؟ فرمود: آری، مسجد کوفه، مصلّای پیامبران است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا نماز خواند و جبرییل او را از همان جا سوار بر بُراق نمود تا به بیت المقدس ببرد. وقتی به دار السلام، یعنی پشت کوفه رسید، جبرییل به حضرت گفت: ای محمد! این جا مسجد پدرت، آدم و مصلّای پیامبران است. پس از براق پیاده شو و در آن جا نماز بخوان. رسول خدا پیاده شد و در آن جا نماز خواند. سپس او را به بیت المقدس برد و در آن جا نماز خواند و آن گاه او را به آسمان برد.[1]

۲۷) از حسن بن علی علیه السلام، از یکی از یارانش، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: وقتی نوح مشغول ساختن کشتی بود، همسرش نزد او آمد و به نوح گفت: از آن تنور آب خارج می‌شود. نوح شتابان به سمت تنور رفت و درپوشی را روی آن نهاد و آن را با مُهر خود، مهر و موم کرد و آب، یخ بست. وقتی نوح ساخت کشتی را به پایان رسانید، سراغ مُهر خود آمده و آن را شکست و دریچه را برداشت. پس آب فوران کرد.[2]

۲۸) ابو عبیده حَذّاء از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: مسجد

۱- تفسیرعیاشی، ج ۲، ص ۱۵۶، ح ۲۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۶، ح ۲۲.

کوفه همان جایی است که تنور فواره زد و کشتی ساخته شد. مسجد کوفه، مرکز بابل و مجمع پیامبران بوده است.[1]

۲۹) سلمان فارسی از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که در حدیثی مفصّل در فضیلت مسجد کوفه فرمود: در این مسجد، کشتی نوح ساخته شد و تنور، فواره زد و خانه و مسجد نوح در آن جا قرار داشت و در گوشه سمت راست مسجد، تنور فواره زد.[2]

۳۰) از اعمش، حدیثی مرفوع از امام علی علیه السلام نقل شده است که در توضیح آیه «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ» فرمود: قسم به خدا که این تنور، تنور پخت نان نبوده است. سپس با دست، خورشید را نشان داد و فرمود: طلوع خورشید بوده است.[3]

۳۱) اسماعیل بن جابر جُعفی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام کشتی را در مدت صد سال ساخت. سپس خداوند به وی فرمان داد که از هر حیوانی دو جفت برگیرد و بر آن سوار کند، همان هشت جفت حیوانی که گوشت آنها حلال است و حضرت آدم علیه السلام آنها را از بهشت بیرون آورد تا غذای نسل‌هایی باشد که پس از آدم در زمین، زندگی کردند. حضرت نوح علیه السلام نیز این حیوانات را برای تأمین معیشت نسل‌های پس از خود قرار داد؛ زیرا زمین، غرق می‌شد و هیچ چیز جز همان افراد و حیواناتی که در کشتی بودند، بر روی زمین باقی نمی‌ماند.

امام فرمود: نوح، همان هشت جفت را که خداوند در قرآن به آنها اشاره کرده است، سوار بر کشتی نمود: «وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»[4] [و برای شما از دامها هشت قسم پدید آورد] «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ * وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ»[5] [از گوسفند دو تا و از بز دو تا. بگو: آیا (خدا)

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲،ص۱۵۷، ح ۲۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۲۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۲۵.
۴- زمر / ۶.
۵- انعام/ ۱۴۳ـ ۱۴۴.

نرهای (آنها) را حرام کرده یا ماده را یا آن چه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟ اگر راست می‌گویید از روی علم به من خبر دهید * و از شتر دو، و از گاو دو]؛ بنابراین از جنس گوسفند، دو جفت بود؛ یک نوع گوسفند که اهلی و دست پرورده انسان‌ها بودند و یک جفت گوسفند که وحشی بوده و در کوهستانها زندگی می‌کردند و صید آنها برای انسانها حلال بود. از جنس بزغاله نیز دو نوع بود؛ یک جفت بزغاله اهلی و دست پرورده انسانها، و یک جفت بز کوهی که وحشی بودند. از گاو هم دو جفت بود؛ یک جفت که دست پرورده آدم‌ها بود و یک جفت دیگر که گاو وحشی بودند. از شتر نیز دو جفت بود؛ یک جفت، شتر خراسانی و یک جفت شتر عربی. از میان پرندگان نیز وحشی و اهلی را برگزید و سپس، زمین غرق شد.[1]

۳۲) ابراهیم به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام، سگ را در کشتی سوار نمود، اما ولد الزنا (حرام‌زاده) را سوار نکرد.[2]

۳۳) عبید الله حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سزاوار است که شهادت و گواهی فرد زنازاده پذیرفته نشود و امامت مردم را به عهده نگیرد. نوح چنین آدم‌هایی را بر کشتی سوار نکرد، در حالی که سگ و خوک را با خود برد.[3]

۳۴) حُمران از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ» فرمود: تعداد ایمان آورندگان، هشت نفر بود.[4]

۳۵) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ» فرمود: در زبان قبیله طیّیء، «أبنه» با فتحه همزه یعنی پسر همسر.[5]

۳۶) موسی از علاء بن سَیابه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۲۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۸، ح ۲۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۸، ح ۲۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۸، ح ۲۹.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۸، ح ۳۰.

در تفسیر آیه «وَنَادَیٰ نُوحٌ ابْنَهُ» فرمود: او پسر نوح نیست، بلکه پسر همسرش است. در زبان قبیله طَیِّیء به پسر همسر، «ابنه» می‌گویند. نوح گفت: «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِکَ» «أَنْ أَسْأَلَکَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلاَّ تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ».[1]

۳۷) زُراره به نقل از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه‌ای که به نقل از نوح علیه السلام است: «يَا بُنَيَّ ارْكَب مَّعَنَا» فرمود: مقصود، پسر نوح نیست. گفتم: نوح گفته: پسرم. فرمود: نوح این موضوع را نمی‌دانسته که چنین گفته است.[2]

۳۸) ابراهیم بن علاء از راویان مختلف، از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل کرده که در تفسیر آیه «يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءکِ وَيَا سَمَاء أَقْلِعِي» فرمود: زمین گفت: من مأمور شدم که فقط آب خودم را ببلعم، و دستور ندارم که آب آسمان را هم ببلعم. فرمود: پس زمین، آب خودش را بلعید و آب آسمان باقی ماند و به دریایی تبدیل شد که پیرامون دنیا قرار گرفت.[3]

۳۹) عبد الرحمن بن حجّاج از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه «يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءکِ» فرمود: به زبان هندی نازل شده؛ یعنی بنوش.[4]

۴۰) در روایت عبّاد از امام صادق علیه السلام آمده است که «يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءکِ» به زبان حبشی است.[5]

۴۱) حسن بن صالح از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از پدرم شنیدم که با عطا صحبت می‌کرد و می‌فرمود: درازی کشتی نوح هزار و دویست ذراع و پهنای آن هشتصد ذراع و ارتفاع آن هشتاد ذراع بود، هفت بار دور خانه خدا طواف کرد و سعی میان صفا و مروه را هفت بار انجام داد و سپس بر کوه جودی قرار گرفت.[6]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۸، ح ۳۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۸، ح ۳۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۸، ح ۳۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۹، ح ۳۴.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۹، ح ۳۴.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۹، ح ۳۵.

۴۲) مفضّل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که منظور از جودی در آیه «اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ» همان فرات کوفه است.[1]

۴۳) ابو بصیر از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای ابا محمد! خداوند به کوه‌ها وحی کرد که در توفان، کشتی نوح را بر روی یکی از شما قرار می‌دهم، اما کوه‌ها گردن فرازی کرده و تکبر نمودند. اما کوهی در منطقه شمال در شهر موصل که به آن جودی می‌گویند، فروتنی نمود. پس کشتی نوح در جریان توفان بر همه کوه‌ها گذر کرد تا به کوه جودی رسید و در آن جا مستقر گشت و نوح به زبان سریانی گفت: «بارات قنی، بارات قنی.» راوی گفت: به خدمت امام علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم! معنای این سخن چیست؟ فرمود: پروردگارا! سر و سامان بده، سروسامان بده.[2]

۴۴) از ابو بصیر از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام در کشتی بود، و تا زمانی که خدا اراده کرد در آن جا ماند. کشتی از طرف خداوند مأموریت داشت و نوح نیز آن را به حال خود رها کرد. سپس خداوند به کوه‌ها وحی کرد که: من می‌خواهم کشتی بنده‌ام نوح را بر روی یکی از شما قرار دهم، اما همه کوه‌ها جز کوه جودی (کوهی در موصل) گردن فرازی کرده و تکبّر نمودند، در نتیجه کشتی نوح روی کوه جودی پهلو گرفت، و نوح علیه السلام در این هنگام گفت: «ربّ اتقن» که به زبان عربی چنین می‌شود: «ربّ أصلح» پروردگارا! سر و سامان بده.[3]

۴۵) کثیر نَواء از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح صدای کشیده شدن کشتی را بر روی کوه جودی شنید و نگران شد. پس سر خود را از پنجره کشتی بیرون آورد، دست به سوی آسمان برده و با انگشت اشاره کرد و گفت: «یَا رحمانُ أتقِن» که تأویل آن چنین است: پروردگارا! احسان کن.[4]

۴۶) عبد الحمید بن ابی دیلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۹، ح ۳۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۹، ح ۳۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۳۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۳۹.

که فرمود: وقتی که نوح سوار بر کشتی شد، ندا آمد که: دور باد گروه ستمگران.[1]

۴۷) از حسن بن علی وشاء نقل شده است که گفت: شنیدم امام رضا علیه السلام می‌فرمود: امام صادق علیه السلام فرموده است: پروردگار به نوح علیه السلام فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» زیرا پسر نوح با وی مخالف بود و پیروانش را در زمره اهل خود به شمار آورد.

سپس گفت: امام علیه السلام از من پرسید: این آیه را که در مورد نوح است، چگونه قرائت می‌کنند؟ عرض کردم: مردم آن را به دو شکل قرائت می‌کنند: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» و « إِنَّهُ عَمِلَ غَيْرَ صَالِحٍ» امام فرمود: دروغ گفتند. او پسرش بود ولی وقتی با دین او مخالفت کرد، خداوند، او را از نوح دور نمود.[2]

وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ (۵۰) يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۵۱) وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (۵۲) قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (۵۳).

[و به سوی (قوم) عاد برادرشان هود را (فرستادیم. هود) گفت: ای قوم من خدا را بپرستید، جز او هیچ معبودی برای شما نیست، شما فقط دروغ پردازید * ای قوم من! برای این (رسالت) پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم. پاداش من جز برعهده کسی که مرا آفریده است، نیست. پس آیا نمی‌اندیشید؟ * و ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید (تا) از آسمان بر شما بارش فراوان فرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید و تبهکارانه روی بر مگردانید * گفتند: ای هود! برای ما دلیل روشنی نیاوردی و ما برای سخن تو دست از خدایان خود برنمی‌داریم و تو را باور نداریم *]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۴۰.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۴۱.

۱) ابن شهر آشوب می‌گوید: به امام زین العابدین گفتند که جدّ تو می‌فرمود: برادرانمان به ما ستم کردند. فرمود: مگر این آیه را نخوانده‌ای که فرمود: «وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا» داستان او هم مانند آنان است. خداوند، او و همراهانش را نجات داد و قوم عاد را با آن بادِ عقیم نابود گرداند.[1]

۲) علی بن ابراهیم گوید: امام فرمود: سرزمین قوم عاد در بیابان بود که از سمت شرق به طرف أجفُر[2]، چهار منزل فاصله دارد. آنان دارای کشت و زراعت و درختان خرمای بسیاری بودند، عمرهای طولانی و قامت‌های بلند داشتند، اما بت می‌پرستیدند. به همین خاطر خدا در میان آنان هود را به پیامبری برگزید تا آنها را به اسلام دعوت کرده و همتایی برای او قائل نشده و او را بی‌همتا بدانند. اما قوم عاد، زیر بار نرفته و به هود ایمان نیاوردند و هود را آزار دادند.

از این رو، به مدت هفت سال از آسمان باران نبارید تا آن که دچار قحطی شدند. هود کشاورز بود و کشتزار خود را آبیاری می‌کرد. گروهی به آستانه منزل او آمده و سراغش را گرفتند. زنی یک چشم و سپید موی از منزل بیرون آمد و گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما از سرزمین فلان هستیم و دچار قحطی و خشکسالی شده‌ایم. نزد هود آمده‌ایم تا از او درخواست کنیم تا از درگاه پروردگار درخواست نماید که بر ما باران ببارد و سرزمین‌مان حاصلخیز گردد. آن زن گفت: اگر دعای هود مستجاب می‌شد، برای خودش دعا می‌کرد؛ چرا که همه کشت او به خاطر بی‌آبی سوخته و از بین رفته است. گفتند: وی هم اکنون کجاست؟ گفت: الان در فلان جاست. آنان نزد هود آمدند و گفتند: پیامبر خدا! خشکسالی و قحطی سرزمین ما را فرا گرفته و از آسمان بارانی نباریده است. از خداوند درخواست کن که سرزمین ما حاصلخیز گشته و باران ببارد. هود آماده نماز خواندن شد و نماز به جای آورد و برای آنان دعا کرد و به آنان گفت: به شهر و دیار خود برگردید که آسمان شهرتان بارانی شده و سرزمینتان حاصلخیز گشته است. گفتند: ای پیامبر خدا! ما موضوعی عجیب و غریب دیدیم.

گفت: چه دیدید؟ گفتند: در خانه تو زنی با یک چشم کور و موهایی سپید

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۱۸.

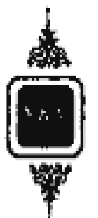
۲- أجفُر: جایی میان فَید و خُزَیمیّة است. «معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۰۲»

دیدیم که از ما پرسید: شما کیستید و چه می‌خواهید؟ گفتیم: خدمت هود پیامبر رسیده‌ایم تا برایمان دعا کند و باران بگیرد. او گفت: اگر هود، دعا کننده بود، برای خودش دعا می‌کرد؛ زیرا مزرعه‌اش از بی‌آبی سوخته است.

هود گفت: وی همسر من است و من از پروردگار برای او طول عمر درخواست می‌کنم. گفتند: چگونه است که برای او دعا می‌کنی؟ هود گفت: خداوند، انسان مؤمنی را نیافریده، مگر آن که دشمنی دارد که او را اذیت می‌کند و آن زن، دشمن جان من است. و اگر دشمن من از زیردستان و نزدیکان من باشد، بهتر از آن است که دشمن من کسی باشد که بر من مسلط باشد.

هود در میان قوم خود ماند و آنان را به ایمان به خداوند دعوت می‌کرد و از پرستش بت‌ها نهی می‌کرد تا آن که سرزمین آنها حاصلخیز شده و خداوند بر آنان باران بارید و در این باره، خداوند در قرآن فرموده است: «وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُم مِّدْرَاراً وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلاَ تَتَوَلَّوْاْ مُجْرِمِينَ» اما آنان همان طوری که پروردگار سخن آنها را نقل کرده است، گفتند: «يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ» و هنگامی ایمان نیاوردند، خداوند بر آنان بادی بسیار تند و سرد فرو فرستاد که خداوند در سوره قمر به آن اشاره فرموده است: «كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ * إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ»[1] [عادیان به تکذیب پرداختند، پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من * ما بر (سر) آنان در روز شومی به طور مداوم تندبادی توفنده فرستادیم] و در سوره حاقّه چنین فرموده است: «وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ * سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُوماً»[2] [و اما عاد به (وسیله) تندبادی توفنده سرکش هلاک شدند * (که خدا) آن را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان بگماشت. در آن (مدت) مردم را فرو افتاده می‌دیدی، گویی آنها تنه‌های نخل‌های میان تهی‌اند] ماه به مدت هفت شب و هشت روز به وسیله ستاره زحل (کیوان) به نحوست (طالع نحس) افتاده بود.

۳) علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم از ابن ابی عُمیر، از عبد الله بن سنان، از



۱- قمر/۱۸_۱۹.

۲- حاقة/۶_۷.

معروف بن خرّبوذ، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: باد عقیم از زیر زمین‌های هفت‌گانه بیرون می‌آید. تاکنون جز برای قوم عاد که خداوند بر آنان خشم گرفت، از زمین‌های هفتگانه، چیزی بیرون نیامده است. خداوند به نگهبانان دستور داد که از آن باد به اندازه پهنای یک انگشتر درآورند، اما آن باد، سر از اطاعت نگهبانان پیچید و نافرمانی کرد و به جهت شدت خشمی که بر قوم عاد گرفته بود، به اندازه سوراخ بینی گاوی بیرون آمد. نگهبانان به درگاه خداوند تضرع کردند و گفتند: پروردگارا! این باد بر ما عصیان می‌کند و می‌ترسیم بی‌گناهانِ خلق تو و آبادگران زمین تو را هلاک گرداند.

پس پروردگار متعال جبرییل را مأمور نمود تا آن باد را با بال خود به همان مکانی که بود برگرداند و به او گفت: همان کاری را انجام بده که به آن مأمور شدی. پس آن باد بازگشت و کاری که به آن مأمور بود، انجام داد و قوم عاد و کسانی که در کنار آنان بودند را هلاک گردانید.

۴) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان، از معروف بن خرّبوذ، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: باد عقیم، باد عذاب است. هیچ یک از ارحام و گیاهان را باقی نمی‌گذارد. آن بادی است که از زیر هفت زمین (زمین‌های هفتگانه) بیرون می‌آید و تا کنون جز برای قوم عاد، هنگامی که خداوند بر آنان خشم گرفت، از این زمین‌ها، بادی خارج نشده است. و حدیث قبلی را همان طور که بیان شد با تغییری جزیی در برخی از الفاظ ذکر کرده است.[1]

﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٥٦)﴾

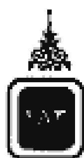
[در حقیقت من بر خدا، پروردگار خودم و پروردگار شما توکل کردم. هیچ جنبنده‌ای نیست، مگر این که او مهار هستی‌اش را در دست دارد. به راستی، پروردگار من بر راه راست است]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۱.

۱) عیاشی از ابو مَعمَر سعدی نقل می‌کند که علی بن ابی طالب علیه السلام در تفسیر آیه: «إِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ» فرمود: یعنی خداوند بر حق است و نیکی را با خوبی و بدی را با بدی، پاداش می‌دهد و خداوند سبحان هر که را بخواهد، می‌بخشد و از وی در می‌گذرد.۱

«وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ (٦١)»

[و به سوی (قوم) ثمود، برادرشان صالح را (فرستادیم). گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید. برای شما هیچ معبودی جز او نیست. او شما را از زمین پدید آورد و در آن شما را استقرار داد. پس، از او آمرزش بخواهید، آن گاه به درگاه او توبه کنید، که پروردگارم نزدیک (و) اجابت‌کننده است]



۱) عیاشی از مفضّل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: امام زین العابدین علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بود که فردی از اهالی کوفه به او گفت: آیا علی علیه السلام گفته است: برادرانمان به ما ستم کردند؟ امام زین العابدین علیه السلام به او فرمود: ای بندهٔ خدا! آیا این آیه را در کتاب خدا نخوانده‌ای که فرمود: «وَإِلَی عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً»۲ [و به سوی عاد، برادرشان هود را (فرستادیم)] و خداوند قوم عاد را هلاک کرد و هود علیه السلام را نجات داد و یا آیه «وَإِلَی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا» را نشنیده‌ای که خداوند قوم ثمود را نابود گردانید و حضرت صالح علیه السلام را نجات داد؟!

۲) یحیی بن مُساور هَمْدانی از پدرش نقل کرده است: مردی از اهالی شام خدمت امام زین العابدین علیه السلام رسید و عرض کرد: تو علی بن حسین هستی؟ فرمود: آری. عرض کرد: پدر تو بود که مؤمنان را می‌کشت. علی بن حسین علیه السلام گریه کرد و سپس چشمانش را پاک کرد و فرمود: وای بر تو! چطور ادعا می‌کنی که پدرم مؤمنان را کشت؟! عرض کرد: خود ایشان فرموده است که:

۱- کافی، ج ۸، ص ۹، ح ۶۴.
۲- أعراف/۶۵ و هود/۵.

برادران ما به ما ستم کردند، ما نیز به خاطر ظلم آنها با آنان جنگیدیم.[۱]

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو باد! مگر قرآن را نخوانده‌ای؟! عرض کرد: چرا می‌خوانم. امام فرمود: خداوند فرموده است: «وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا»[۲] [و به سوی (اهل) مدین برادرشان، شعیب را (فرستادیم)] و «وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا» آیا پیامبران، برادران دینی امّت خود بودند یا برادران عشیره‌ای (نسبی) آنان؟ عرض کرد: نه، آنان برادران قوم خودشان بودند.

امام علیه السلام فرمود: پس، اینان نیز برادران عشیره‌ای (نسبی) آنان هستند، نه برادران دینی. آن مرد عرض کرد: گره از کارِ من گشودی. خداوند از کارِ تو گره‌گشایی کند.[۳]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرییل چگونگی هلاک قوم صالح علیه السلام را سئوال کرد. جبرییل گفت: صالح در شانزده سالگی در میان قوم خود به پیامبری مبعوث شد، در میان آنان بود تا به سن صد و بیست سالگی رسید، اما مردم، دعوت او را استجابت نمی‌کردند. آنان هفتاد بت داشتند که آنها را به جای خداوند متعال می‌پرستیدند.

وقتی صالح چنان دید، به قومش گفت: ای قوم! من در سن شانزده سالگی در میان شما به پیامبری برگزیده شدم. هم اکنون صد و بیست ساله شده‌ام، و دو پیشنهاد به شما می‌دهم: اگر چیزی خواستید، می‌توانید از من درخواست کنید تا از پروردگارم بخواهم و همین حالا درخواست شما را اجابت کند، و اگر بخواهید درخواست شما را با خدایان شما مطرح می‌کنم، پس اگر درخواستم را اجابت نمایند من از میان شما خواهم رفت؛ زیرا هم من از دست شما خسته شده‌ام و هم شما از دست من خسته شده‌اید.

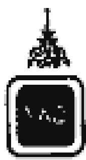
گفتند: ای صالح! [با این سخنت] انصاف به خرج دادی. پس روزی را قرار گذاشتند تا برای انجام درخواست خود از شهر بیرون بروند. جبرییل در ادامه گفت:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۱، ح ۴۳

۲- اعراف/۷۵. هود/۸۴. عنکبوت/۳۶.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴، ح ۵۳.

قوم صالح، بت‌هایشان را بر دوش گرفته، از شهر بیرون رفتند. سپس نوشیدنی‌ها و غذاهایی را که با خود آورده بودند، خوردند و وقتی تمام شد، صالح را خواستند و به او گفتند: صالح درخواستت را به خدایان ما بگو. صالح: به بزرگترین بت اشاره کرده و گفت: نام این بت چیست؟ گفتند: فلان. صالح گفت: چرا جواب نمی‌دهد؟ گفتند: دیگر بتان را بطلب. صالح همه بت‌ها را با نام ذکر کرد و پاسخی دریافت ننمود. قوم صالح رو به بت‌ها کرده و به آنها گفتند: چرا خواسته صالح را برآورده نمی‌کنید؟ باز پاسخی نشنیدند. پس به صالح گفتند: مدتی ما را با خدایانمان تنها بگذار و از ما دور شو. سپس از بساط عیش و نوش خود دور گشته، لباس‌هایشان را بیرون آوردند و در خاک غلتیدند و خاک بر سر افکندند و خطاب به بت‌هایشان گفتند: اگر امروز خواسته صالح را برآورده نسازید و او را اجابت نکنید، او ما را رسوا خواهد کرد. آن گاه صالح را طلبیدند و گفتند: ای صالح! خواسته‌ات را به آنان بگو. صالح، آنان را خواند، اما پاسخی ندادند.



صالح به آنان گفت: ای قوم! قسمت عمده روز به پایان رسیده و فکر نمی‌کنم خدایان شما بتوانند خواسته مرا اجابت کنند، پس شما از من چیزی بخواهید تا با خداوند خویش در میان بگذارم و بلافاصله خواسته شما را برآورده کند. پس هفتاد تن از بزرگان و صاحب نظران به نمایندگی از قوم پیش آمده و گفتند: ای صالح! ما درخواستمان را مطرح می‌کنیم و اگر پروردگارت اجابت کرد، پیرو تو می‌شویم و خواسته‌هایت را اجابت می‌کنیم و تمامی اهالی شهر با تو بیعت می‌کنند. صالح به آنان گفت: هر آنچه را که می‌خواهید، درخواست کنید.

گفتند: با هم به سمت این کوه برویم. کوه در نزدیکی آنان بود. صالح همراه آنان به سوی کوه روانه شد، وقتی به کوه رسیدند، گفتند: ای صالح! از خدای خویش بخواه که برای ما از این کوه در همین لحظه ماده شتری سرخ و بور، پُر کُرک بیرون آور که ده ماهه حامله باشد و فاصله میان دو پهلویش یک میل باشد. صالح به آنان گفت: چیزی از من خواستید که بر من گران و سخت است، اما بر پروردگارم که عزیز و متعال و قادر است، آسان است.

جبرییل گفت: صالح، آن را از پروردگار متعال درخواست کرد. آن کوه چنان شکافی برداشت که از شنیدن صدای آن نزدیک بود عقل از سرشان بپَرد. سپس کوه چونان زنی که درد زایمان می‌گیرد، لرزیدن گرفت و سر شتر از شکاف

کوه بیرون آمد، مردمان را غافلگیر و مبهوت ساخت و به محض این که سرش به طور کامل از کوه بیرون آمد، شروع کرد به نشخوار کردن، و سایر اعضای بدنش نیز از کوه خارج شد و بر روی زمین ایستاد. وقتی قوم صالح این صحنه را دیدند، به صالح گفتند: پروردگار تو چقدر سریع، خواسته‌ات را اجابت کرد! حالا از او درخواست کن که کُره‌اش را نیز از شکم شتر بیرون آورد. صالح از پروردگار درخواست نمود و شتر، کُره‌اش را زایید و کُره، شروع به خزیدن به دور شتر کرد. پس صالح به قوم خود گفت: آیا چیز دیگری مانده که درخواست کنید؟

گفتند: خیر، با هم به سوی آنان برویم تا هر آن چه را که دیدیم به آنها بگوییم و به تو ایمان آورند. جبرییل گفت: پس برگشتند، اما هنوز آن هفتاد نفر به قومشان نرسیده بودند که شصت و چهار نفر از آنان، رأی خود را عوض کردند و گفتند: این کار صالح، جادوگری و دروغ است. سپس جبرییل گفت: آنان به قوم رسیدند و آن شش نفر گفتند: صالح بر حق است و آن جمع گفتند: [او] دروغگو است و[آن کارش] جادوگری است. جبرییل گفت: با همین بی‌ایمانی بازگشتند و از آن شش نفر، یک نفر در شک افتاد و از جمله کسانی بود که شتر را پی کردند. ابن محبوب گوید: این روایت را با سعید بن یزید که از دوستان و شیعیان بود، در میان گذاشتم. وی به من گفت: کوهی که شتر از میان آن بیرون آمده را در شام دیده است. و نیز گفت: دیدم که پهلوی شتر، کوه را تراشیده است؛ زیرا جای پهلوی شتر در کوه، با آن فاصله دارد.[1]

۴) شیخ کلینی از علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسن بن عبد الرحمن، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که به ایشان عرض کردم: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ * فَقَالُوا أَبَشَراً مِنَّا وَاحِداً نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذاً لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ * أَؤُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ»[2] [قوم ثمود هشدار دهندگان را تکذیب کردند * و گفتند: آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟ در این صورت ما واقعاً در گمراهی و جنون خواهیم بود * آیا از میان ما (وحی) بر او القا شده است؟ (نه) بلکه او دروغگویی گستاخ است]

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۸۵، ح ۲۱۳.
۲- قمر/۲۳-۲۵.

فرمود: این از جمله مسائلی بود که با آن صالح را تکذیب نمودند. خداوند هرگز قومی را هلاک نمی‌کند، مگر آن که قبل از آن، پیامبری را در میان آنها برانگیزد، تا با آنان اتمام حجّت کند. پس صالح را در میان قومش برگزید و او آنها را به سوی خداوند دعوت کرد؛ اما آنان دعوت او را اجابت نکردند و از آن سرپیچی کردند و به او گفتند: هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر آن که از داخل این صخره، شتری حامله بیرون آوری. قوم صالح آن صخره را احترام کرده و آن را می‌پرستیدند و آغاز هر سال در پای آن قربانی می‌کردند و دور هم جمع می‌شدند. به صالح گفتند: اگر همان طوری که ادعا می‌کنی پیامبر و رسول خدا هستی، از خدایت بخواه که برای ما از دل این صخره صاف، شتری حامله بیرون آورد، و خداوند با همان اوصافی که آنها درخواست کرده بودند، شتر را بیرون آورد.

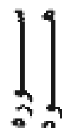
سپس خداوند تبارک و تعالی به صالح وحی فرمود که: ای صالح! به قومت بگوی: خداوند مقرر فرموده که یک روز این شتر از آب چشمه بنوشد و یک روز شما از آن بنوشید. وقتی نوبت شتر می‌شد تا آب بنوشد، همه روز را آب می‌نوشید و قوم صالح شیر او را می‌دوشیدند. در آن روز، کوچک و بزرگ از شیر شتر می‌آشامیدند. فردای روز بعد، سر چشمه می‌رفتند و از آب آن می‌آشامیدند و شتر در آن روز از آب نمی‌نوشید و تا زمانی که خداوند اراده کرد، اوضاع به همین منوال بود.

سپس آنان از فرمان خدا سرپیچی کردند و با هم به رایزنی پرداخته و گفتند: این شتر را پِی کنید و از شرّش خلاص شوید. ما دوست نداریم یک روز آبشخور از آنِ ما باشد و دیگر روز از آنِ شتر. بعد گفتند: هر کسی مسؤولیّت کشتن شتر را بپذیرد، ما بابت آن هر چقدر مزد بطلبد به او خواهیم پرداخت. مردی سرخ روی، بور و چشم آبی، زنازاده، بی اصل و نسب، که «قُدار» نام داشت و از بدبختان روزگار بود و برای قومش بدیُمن بوده و نحسی می‌آورد، این مسؤولیت را پذیرفت و قوم صالح نیز اجر و مزدی برای او تعیین کردند.

هنگامی که شتر به سمت چشمه‌ای که آب از آن می‌نوشید، می‌رفت، آن مرد اجازه داد تا آب بیاشامد و به هنگام بازگشت شتر، بین راه در کمین او نشست و با شمشیرش ضربه‌ای به او زد که کاری نبود و عمل نکرد. سپس ضربه دیگری به شتر زد و آن را کشت. شتر از پهلو به زمین افتاد و بچه‌اش گریخت و از کوه بالا رفت و

سه بار به سوی آسمان ضجّه زد. قوم صالح آمدند و همگان ضربه‌ای به آن شتر وارد ساختند و بعد گوشتش را بین خود تقسیم کردند و کوچک و بزرگ از آن خوردند. وقتی صالح متوجه این موضوع شد، نزد آنان آمد و گفت: ای قوم! چرا این کار را کردید؟ آیا از فرمان خدا سرپیچی نمودید؟ خداوند تبارک و تعالی به صالح وحی کرد: قوم تو طغیان کرده و به ستم برخاستند و شتری را که من به عنوان دلیل و حجت برایشان فرستاده بودم و برای آنان ضرری نداشته و بیشترین سود را به آنان می‌رساند، کشتند. پس به آنان بگو: تا سه روز دیگر عذاب را بر آنان فرو می‌فرستم، اگر توبه کرده و برگردند، توبه آنان را قبول می‌کنم، و عذاب را باز می‌دارم و اگر توبه نکنند و بازنگردند، عذاب را در روز سوم بر آنان فرود خواهم آورد. صالح نزد آنان آمده به آنها گفت: ای مردم! من پیامبر خدا هستم که بر شما مبعوث شده‌ام. خداوند می‌فرماید: اگر توبه کنید و برگردید و طلب آمرزش کنید، شما را می‌بخشم و توبه شما را می‌پذیرم. وقتی صالح این خبر را با آنان در میان گذاشت، آنها بیش از پیش متمرد و پلید گشتند و گفتند: ای صالح! اگر راست می‌گویی، آن چه را که به ما وعده می‌دهی، عملی کن.





صالح گفت: ای مردم! فردا وقتی از خواب برخیزید، چهره‌هایتان زرد می‌شود و در روز دوم، سرخ می‌گردد و روز سوم سیاه می‌شود و همین که صبح روز اول فرا رسید، چهره آنان زرد شد و نزد یکدیگر می‌رفتند و به هم می‌گفتند: آن چه که صالح می‌گفت بر سرتان آمد. اما سرکشان قوم می‌گفتند: سخنان صالح را نمی‌شنویم و گفتار او را باور نداریم، هرچند که بزرگ باشد. با فرا رسیدن روز دوم، روی آنان سرخ شد و نزد همدیگر رفته و گفتند: ای جماعت! آن چه صالح می‌گفت بر سرتان آمد. اما عصیانگران گفتند: اگر همه ما هم کشته شویم، حرف‌های صالح را قبول نداریم و دست از عبادت خدایانی که پدرانمان آنها را می‌پرستیدند، برنمی‌داریم.

بنابراین آنان توبه نکرده و بازنگشتند و هنگامی که روز سوم از راه رسید، چهره‌هایشان سیاه شد و نزد یکدیگر رفته و گفتند: ای مردم! آن چه که صالح می‌گفت بر سرتان آمده است، اما دوباره تمرّدکنندگان و عصیانگران گفتند: آن چه که صالح می‌گفت بر سرمان آمده است. به هنگام نیمه شب، جبرییل به سراغ آنان رفت و چنان بر سر آنان فریاد کشید که پرده گوش آنها دریده شد و دلشان را

شکافت و جگرشان را پاره کرد. آن مردم در طول آن سه روز می‌دانستند که عذاب، نازل خواهد شد؛ بنابراین از قبل، حنوط کرده و کفن خود را آماده کرده بودند.

در یک چشم بر هم زدن، همگی آنان از کوچک و بزرگ، هلاک شدند. همه حیوانات آنان نیز اعم از پرنده و چرنده به هلاکت رسیدند. آنان در سرزمین و خوابگاه‌های خود مردند. سپس خداوند، همراه با بانگی هولناک، آتشی را از آسمان بر آنان فرو فرستاد و همه آنها را سوزاند. این بود داستان قوم صالح.[1] در سوره اعراف، حدیث ابو حمزه به نقل از امام باقر علیه السلام از طریق عیاشی در توضیح معنای آیه آمده است.



وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ
حَنِيذٍ (۶۹) فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا
أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ (۷۰) وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ
يَعْقُوبَ (۷۱) قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۲)
قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۷۳) فَلَمَّا
ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ (۷۴) إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ
أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (۷۵) يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ
مَرْدُودٍ (۷۶) وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ
(۷۷) وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي
هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۸) قَالُوا
لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ (۷۹) قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۸۷، ح ۲۱۴.

إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ (۸۰) قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ
اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ
الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (۸۱) فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ
مَّنضُودٍ (۸۲) مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (۸۳).

[و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند، سلام گفتند، پاسخ داد: سلام. و دیری نپایید که گوساله‌ای بریان آورد * و چون دید دست‌هایشان به غذا دراز نمی‌شود، آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت. گفتند: مترس، ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم * و زن او ایستاده بود. خندید. پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم * (همسر ابراهیم) گفت: ای وای بر من! آیا فرزند آورم با آن که من پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است؟ واقعاً این چیز بسیار عجیبی است *گفتند: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان (رسالت) باد. بی‌گمان، او ستوده‌ای بزرگوار است. * پس وقتی ترس ابراهیم زایل شد و مژده (فرزنددار شدن) به او رسید، در باره قوم لوط با ما (به قصد شفاعت) چون و چرا می‌کرد * زیرا ابراهیم بردبار و نرمدل و بازگشت‌کننده (به سوی خدا) بود * ای ابراهیم! از این (چون و چرا) روی برتاب که فرمان پروردگارت آمده و برای آنان عذابی که بی بازگشت است، خواهد آمد. * و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند به (آمدن) آنان ناراحت، و دستش از حمایت ایشان کوتاه شد و گفت: امروز روزی سخت است * و قوم او شتابان به سویش آمدند و پیش از آن کارهای زشت می‌کردند. (لوط) گفت: ای قوم من! اینان دختران منند. آنان برای شما پاکیزه‌ترند. پس از خدا بترسید و مرا در کار مهمانانم رسوا مکنید. آیا در میان شما آدمی عقل‌رس پیدا نمی‌شود؟ * گفتند: تو خوب می‌دانی که ما را به دخترانت حاجتی نیست و تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم. * (لوط) گفت: کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جستم.* گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توییم. آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت. پس، پاسی از شب گذشته خانواده‌ات را حرکت ده و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد، مگر زنت که آن چه به ایشان رسد به او (نیز)

خواهد رسید. بی‌گمان، وعده‌گاه آنان صبح است. مگر صبح نزدیک نیست؟ * پس چون فرمان ما آمد آن (شهر) را زیر و زبر کردیم و سنگ‌پاره‌هایی از (نوع) سنگ گلهای لایه لایه بر آن فرو ریختیم. * (سنگهایی) که نزد پروردگارت نشان‌زده بود. و (خرابه‌های) آن از ستمگران چندان دور نیست. *]

۱) شیخ کلینی از محمد بن یحیی، از احمد بن عیسی، از ابن فضّال، از داود بن فَرقَد، از ابو یزید حمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال چهار فرشته را برای نابودی قوم لوط فرستاد: جبرییل و میکاییل و اسرافیل و کروبیل علیهم السلام . پس آنان، دستار بر سر، بر ابراهیم گذر کرده و به او سلام دادند، اما او آنها را نشناخت و دید که چهره و ظاهری نیکو دارند و با خود گفت: جز خودم نباید کسی به اینان خدمت کند. ابراهیم، مردی مهمان‌نواز بوده و بنابراین گوساله‌ای چاق و فربه را برای آنان کباب کرد. وقتی کاملاً آماده شد، آن را نزد میهمانان گذاشت. دید که آنان به غذا دست نمی‌زنند.

از آنان دلگیر شد و وجودش را ترس فرا گرفت. هنگامی که جبرییل متوجه این موضوع شد، دستار را از سر و روی خود برداشت و ابراهیم او را شناخت و به او گفت: خودت هستی؟! جبرییل گفت: آری، و ساره همسر ابراهیم نزد آنان آمد. جبرییل به او مژده ولادت اسحاق و پس از آن یعقوب را به او داد. آن گاه ساره آن چه را که خداوند به نقل از او در قرآن بیان کرده را گفت و فرشتگان همان پاسخی که قرآن نقل کرده است، به او دادند.

ابراهیم به فرشتگان گفت: به چه منظوری آمده‌اید؟ گفتند: مأموریت ما نابودی قوم لوط است. ابراهیم گفت: اگر در میان آنها صد فرد مؤمن باشد، باز هم آنان را هلاک می‌کنید؟ جبرییل گفت: نه.

گفت: اگر پنجاه نفر باشد چه؟ جبرییل گفت: نه. گفت: اگر سی نفر باشد چه؟ گفت: نه. گفت: اگر بیست نفر باشد چه؟ گفت: نه. گفت: اگر ده نفر باشد چه؟ گفت: نه. گفت: اگر پنج نفر باشد چه؟ گفت: نه. گفت: اگر یک نفر مؤمن در میان آنها باشد چه؟ گفت: نه. ابراهیم گفت: در میان آنان لوط حضور دارد. گفتند: ما خوب می‌دانیم که چه کسی در میان آنان است و او را همراه با خانواده‌اش نجات خواهیم داد، البته به جز همسرش که در زمره بدکاران است. سپس فرشتگان رفتند. راوی گوید: امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: من از آیه شریفه «يُجَادِلُنَا فِي

قَوْمِ لُوطٍ» چنین می‌فهمم که ابراهیم در پی نجات دادن قوم لوط از عذاب بود.

پس فرشتگان نزد لوط آمدند و او در نزدیکی شهر در مزرعه‌اش مشغول کار بود، و در حالی که دستار بر سر و صورت داشتند به او سلام دادند. وقتی دید که چهره و ظاهری نیکو دارند و با دستار و لباس‌های سفید آمده‌اند به آنها گفت: به منزل برویم؟ گفتند: آری. پس لوط از جلو می‌رفت و فرشتگان پشت سر او می‌رفتند. لوط از این که آنان را به منزل دعوت کرده پشیمان شد و با خودش گفت: این چه کاری بود که کردم؟ آنان را پیش قوم خودم آوردم. من که قوم خودم را می‌شناسم.

بنابراین رو به فرشتگان کرد و گفت: شما بر بدترین و شرورترین مردمان وارد خواهید شد. جبرییل به فرشتگان دیگر گفت: عجله‌ای برای عذاب کردن آنان نیست. صبر کنید تا آن که لوط سه بار علیه آنها شهادت بدهد. جبرییل گفت: این یک بار. سپس لوط ساعتی قدم زد و رو به فرشتگان نموده و گفت: شما نزد بدترین مخلوقات خدا آمده‌اید. جبرییل گفت: این دومین بار. سپس لوط راهش را پی گرفت و رفت و وقتی که به ورودی شهر رسید رو به آنان کرده و گفت: شما نزد بدترین و شرورترین قوم خداوند آمده‌اید. جبرییل گفت: این بار سوم.

سپس لوط وارد شهر شد و آنان نیز با او داخل شدند تا آن که وارد منزل شدند. همین که چشم همسر لوط به آنان افتاد و سیمای نیکوی آنان را دید، به پشت بام رفته و دست زد، اما قوم لوط نشنیدند. پس دود به راه انداخت. وقتی که قوم لوط دود را دیدند، شتابان به سوی منزل لوط آمدند تا به در منزل او رسیدند. زن لوط نزد آنان آمده و گفت: گروهی خانه ما هستند که من زیباتر از آنان را هرگز ندیده‌ام. پس قوم لوط به سمت در آمدند تا وارد منزل لوط شوند.

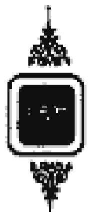
وقتی لوط متوجه آنها شد، برخاست و نزد آنها رفت و به آنان گفت: ای قوم! «فَاتَّقُواْ اللّهَ وَلاَ تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ» سپس گفت: «هَـؤُلاء بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» و همه آنها را به انجام کار حلال فراخواند، اما آنان گفتند: «لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ» لوط به آنها گفت: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ» راوی گوید: جبرییل گفت: ای کاش لوط می‌دانست که چه نیروی عظیمی همراه خود دارد. اما آنان بر لوط غلبه کرده و وارد خانه لوط شدند. جبرییل بر لوط، بانگ زد و به او گفت: ای لوط! بگذار داخل

شوند. وقتی داخل منزل لوط شدند، جبرییل انگشتش را به سوی آنان دراز کرد و چشمانشان از بین رفت و این همان چیزی است که خداوند فرمود: «فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ»[1] [پس فروغ دیدگانشان را ستردیم]

آن گاه جبرییل لوط را صدا زده و به او گفت: «إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ» جبرییل به لوط گفت: ما مأمور نابودی آنها هستیم. لوط گفت: ای جبرییل! شتاب کن. جبرییل گفت: «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ» جبرییل به لوط دستور داد که او و همراهانش، جز همسرش از شهر بیرون بروند و سپس آن شهر را با بال‌هایش از هفت طبقه زمین برکند و آن را بالا برد، به طوری که اهالی آسمان دنیا، زوزه سگان و بانگ خروسان آن شهر را می‌شنیدند. سپس آن را واژگون ساخت و بر آن شهر و اطراف آن باران سنگی از گل جویده شده فرو ریخت.[2]

۲) از شیخ کلینی، از شیعیان، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن سعید، از زکریا بن محمد، از پدرش، از عمرو، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: قوم لوط از جمله بهترین اقوامی بودند که خدا آفریده بود، اما شیطان آن خواسته زشت و سخت را از آنان خواست. از جمله خوبی‌ها و فضایل آنان این بود که وقتی برای کار کردن به بیرون از شهر می‌رفتند، به صورت دسته جمعی راهی می‌شدند و زنان در منزل می‌ماندند. شیطان پیوسته آنها را تعقیب می‌کرد، و وقتی از محل کارشان برمی‌گشتند، زحمت آنها را خراب کرده و از بین می‌برد؛ بنابراین به همدیگر گفتند: بیایید در کمین کسی که کار ما را خراب می‌کند، بایستیم.. وقتی در کمین نشستند، دیدند که تخریب کننده متاع آنان، پسری به غایت زیباست. به او گفتند: تو هستی که پی‌درپی، متاع ما را تخریب می‌کنی.

بنابراین تصمیم گرفتند او را بکشند. آن شب، او را نزد مردی گذاشتند. شب هنگام، جوان زیبا فریاد آورد. مرد به او گفت: چرا فریاد می‌کنی؟ گفت: پدرم مرا روی شکم خود می‌خواباند. مرد به او گفت: بیا و روی شکم من بخواب. پس پیوسته مرد را می‌مالید تا به او یاد داد که خودش این کار را انجام دهد. پس برای



۱- قمر/۳۷.

۲- کافی، ج ۸، ص ۳۲۷، ح ۵۰۵.

اولین بار این کار را ابلیس به او یاد داده و برای بار دوم خود او با ابلیس چنین کرد. سپس پنهانی از میان آنان بیرون آمد و گریخت. صبح که شد، آن مرد آن چه را که با غلام کرده بود به آنان خبر داد و دیگر مردان نیز از آن کار لذت بردند، در حالی که قبلاً چنین عملی را نمی‌دانستند. پس آنقدر به این کار ادامه داده و در آن غوطه‌ور شدند که دیگر، مردان به مردان بسنده می‌کردند. آن گاه در کمین رهگذران نشستند و با آنان نیز همان کار را می‌کردند، به‌طوری که دیگر مردمان از رفتن به آن شهر، اجتناب می‌کردند. بعدها آنان زنان‌شان را رها کرده و به پسران روی آوردند. شیطان وقتی که دید کارش را در میان مردان به خوبی انجام داده به سراغ زنان آمد و خود را به شکل زنی درآورد و به آنان گفت: مردانتان به هم مشغولند. گفتند: آری، ما این را می‌دانیم و دیده‌ایم. با این حال، لوط آنان را موعظه و نصیحت می‌کرد، ولی ابلیس چنان آنان را اغوا کرد و فریب داد که زنان نیز به یکدیگر بسنده کردند.

زمانی که حجت بر آنان تمام شد، خداوند جبرییل و میکاییل و اسرافیل را در پوشش پسرانی جوان که قبا بر تن داشتند فرستاد و به آنان، مأموریت داد و آنان نزد لوط که مشغول شخم زدن بود رفتند. لوط به آنان گفت: کجا می‌خواهید بروید؟ من هرگز پسرانی زیباتر از شما ندیده‌ام! گفتند: ما فرستادگان سرورمان به رئیس و بزرگ این شهر هستیم. لوط گفت: آیا به سرورتان خبر نرسیده که مردم این شهر چه کاری انجام می‌دهند؟ ای فرزندان من! به خدا قسم، مردم این شهر مردان را می‌گیرند و با آنها کاری می‌کنند که خون از آنان بیرون بیاید. آنان گفتند: سرورمان به ما دستور داده که از وسط این شهر بگذریم. لوط گفت: من از شما خواسته‌ای دارم.

گفتند: چه خواسته‌ای داری؟ گفت: تا تاریک شدن هوا در اینجا صبر کنید. راوی گوید: آنان در آن جا نشستند و لوط دخترش را به منزل فرستاد و به او گفت: برای این مردان مقداری نان و برای من مَشکی آب بیاور و برای آن که از سرما در امان باشند، برای آنان روانداز هم بیاور. زمانی که دختر رفت، در آن دشت، باران باریدن گرفت و لوط با خود گفت: الان است که سیل این جوانان را با خود ببرد. به آنان گفت: بلند شوید تا برویم. وقتی به شهر رسیدند، لوط در کنار دیوار راه می‌رفت و جبرییل و میکاییل و اسرافیل در وسط گذرگاه راه می‌رفتند.

لوط به آنان گفت: پسران من، از این جا که من می‌روم راه بروید. آنان گفتند: سرورمان به ما دستور داده که در وسط جاده راه برویم. لوط تاریکی شب را برای مخفی نگه داشتن آن جوانان غنیمت می‌شمرد. ابلیس آمد و از آغوش زنی، کودکی را گرفته و در چاه خانه لوط افکند. در نتیجه همه اهالی شهر فریاد کنان خود را به در خانه لوط رسانیدند، و همین که چشمان‌شان به آن پسران در خانه لوط افتاد، گفتند: ای لوط! تو نیز به کار ما دست زده‌ای. لوط گفت: اینان میهمان من هستند. پس مرا نزد میهمانانم بی‌آبرو و رسوا نکنید.

گفتند: آنها سه پسرند، یکی را برای خودت بردار و دو تا را به ما بده. راوی گوید: لوط میهمانان را داخل حجره برد و به آنان گفت: ای کاش خانواده‌ای داشتم تا از شما در مقابل اینان دفاع می‌کردند و مانع آنها می‌شدند. راوی گوید: قوم لوط به سوی در خانه لوط هجوم آوردند و آن را شکستند و لوط را به گوشه‌ای انداختند. سپس جبرییل به لوط گفت: «إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَن يَصِلُوا إِلَيْکَ» آن گاه جبرییل، مشتی از خاک صحرا را برگرفت و آن را به صورت آنان پاشید و گفت: زشت باد این چهره‌ها! در نتیجه تمامی اهل شهر کور شدند و لوط به آنان گفت: ای فرستادگان پروردگار! خداوند در مورد اینان چه حکمی صادر کرده است؟ گفتند: خداوند به ما دستور داده که سحرگاهان آنان را نابود کنیم. لوط گفت: من از شما درخواستی دارم. گفتند: چه درخواستی داری؟ گفت: درخواست می‌کنم که همین لحظه آنها را نابود کنید؛ چرا که من می‌ترسم خداوند به آنان مهلتی بدهد. آنان گفتند: ای لوط! «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ» برای کسی که بخواهد انتقام بگیرد. پس تو دخترانت را بردار و برو و زنت را بگذار.

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند لوط را بیامرزد. اگر می‌دانست که در حجره، چه کسانی نزد او هستند، البته متوجه می‌شد که پیروز است. آن جایی که لوط می‌گوید: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ» چه رکنی و چه تکیه‌گاهی قوی‌تر و محکم‌تر از جبرییل و همراهان او! و خداوند متعال خطاب به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ» یعنی ستمگران امت تو نیز اگر کردار قوم لوط را مرتکب شوند، این عذاب از آنان دور نیست. هر کس اصرار بر کار قوم لوط داشته باشد، نمی‌میرد، مگر آن که مردان را

به انجام آن کار با خود دعوت کند.[1]

۳) محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن ابی حمزه، از یعقوب بن شعیب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره سخن لوط علیه السلام که گفته است: «هَـٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» فرمود: به آنان گفته که با زنان ازدواج کنید و همبستر شوید.[2]

۴) و نیز از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن سعید، از محمد بن سلیمان، از میمون البان نقل کرده است که می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که آیاتی از سوره هود تلاوت شد. وقتی به آیه «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ * مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ» رسید، امام فرمود: هر که بمیرد و بر عمل قوم لوط (لواط) اصرار داشته باشد، حتماً با همان سنگی که قوم لوط به وسیله آن سنگسار شدند، سنگسار شده و کشته می‌شود. امّا اَحَدی از مردم آن سنگ را نمی‌بیند.[3]

۵) شیخ با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از موسی بن عبد الملک و حسین بن علی بن یقطین و موسی بن عبدالملک و او از شخص دیگری روایت می‌کند که از امام رضا علیه السلام در باره نزدیکی مرد با زنش از دُبر پرسیدم. امام فرمود: یک آیه از کتاب خدا آن را حلال گردانید. همان جا که لوط گفته است «هَـٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» و این در حالی است که لوط می‌دانسته قومش خواهان فَرج زن نبوده‌اند.[4]

۶) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از ابی عمیر، از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرد که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ» فرمود: منظور از آیه آن است که حیض شد.[5]

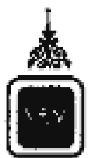
۷) علی بن ابراهیم می‌گوید: حسن بن مهزیار از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یکی از شیعیان به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۴، ح ۵.
۲- کافی، ج ۵، ص ۵۴۸، ح ۷.
۳- کافی، ج ۵، ص ۵۴۸، ح ۹.
۴- تهذیب، ج ۷، ص ۴۱۴، ح ۱۶۵۹.
۵- معانی الأخبار، ص ۲۲۴، ح ۱.

خداوند بعد از لوط هر پیامبری را که مبعوث گردانید، او را در میان قومش عزیز و ارجمند کرد.[1]

۸) همچنین از وی، از محمد بن جعفر، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبد الله بن قاسم، از صالح، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره کلمه «قوّه» در این سوره و این آیه از قرآن فرمود: منظور از قوت، حضرت قائم عجل الله فرجه الشریف است و منظور از «رُكْنٍ شَدِيدٍ» سیصد و سیزده تن می‌باشد.[2]

۹) همچنین از وی روایت شده که گفته است: پدرم از سلیمان دیلمی، از ابو بصیر نقل کرد که امام صادق علیه السلام در توضیح آیه «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ * مُّسَوَّمَةً» فرمود: هر کس از دنیا برود و عمل قوم لوط را حلال بشمارد، خداوند وی را با همان سنگ‌هایی که قوم لوط را با آنها نابود ساخت، می‌میراند. اما مردم متوجّه آن نمی‌شوند.[3]



۱۰) عیاشی از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که امام فرمود: خداوند متعال هنگامی که عذاب قوم لوط را حتمی و مقدر فرمود، دوست داشت به جای آن به ابراهیم فرزندی دانا بدهد که با داشتن آن فرزند، ابراهیم علیه السلام عذابی را که قوم لوط به آن دچار شدند را فراموش کند؛ بنابراین خداوند متعال فرشتگانی را شبانه نزد ابراهیم علیه السلام فرستاد که مژده تولد اسـماعیل را به او بدهند، اما ابراهیم از حضور آنان ترسید و فکر کرد که آنها دزد هستند. و هنگامی که فرشته‌ها متوجه نگرانی و پریشانی او شدند. «فَقَالُواْ سَلامًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ * قَالُواْ لاَ تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ عَلِيمٍ»[4] [هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند (ابراهیم) گفت: ما از شما بیمناکیم * گفتند: مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می‌دهیم] امام باقر علیه السلام فرمود: مقصود از غلام علـیم (پسری دانا)، همان حضـرت اسماعیل از همسرش هاجر است. ابراهیم علیه السلام به فرشته‌ها گفت: «أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَن مَّسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ * قَالُواْ

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۵.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۶.

۴- حجر /۵۲ـ۵۳.

بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ»[1] [گفت: آیا با این که مرا پیری فرا رسیده است، بشارتم می‌دهید؟ به چه بشارت می‌دهید؟ *گفتند: ما تو را به حق بشارت دادیم. پس از نومیدان مباش] ابراهیم به آنان گفت: «فَما خَطبکم» بعد از مژده دادن «قَالُواْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ»[2] [گفتند: ما به سوی گروه مجرمان فرستاده شده‌ایم.] منظور، قوم لوط است که مردمی بدکار بودند و خداوند می‌خواست آنها را از عذاب و خشم خود بترساند. امام باقر علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام گفت: «إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ»[3] [گفت: لوط (نیز) در آن جاست. گفتند: ما بهتر می‌دانیم چه کسانی در آن جا هستند. او و کسانش را جز زنش] «إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ»[4] [جز زنش را که مقدر کردیم او از بازماندگان (در عذاب) باشد] زمانی که خداوند متعال آنها را عذاب کرد، فرشته‌هایی را نزد ابراهیم فرستاد تا مژده ولادت اسحاق را به او داده و نابودی قوم لوط را به او تسلیت گویند.

پروردگار متعال در این باره فرموده است: «وَلَقَدْ جَاءتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُـشْرَى قَالُواْ سَلاَمًا قَالَ سَلاَمٌ» یعنی افرادی ناشناس «فَمَا لَبِثَ أَن جَاء بِعِجْلٍ حَنِيذٍ» یعنی گوشت تازه گوساله که به خوبی کباب شده باشد «فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُواْ لاَ تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ * وَامْرَأَتُهُ قَآئِمَةٌ». امام باقر علیه السلام فرمود: منظور از زنی که ایستاده بود، ساره است. «فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمِن وَرَاء إِسْحَقَ يَعْقُوبَ» پس ساره خندید، یعنی از سخن آنان در شگفت شد. و در روایتی از امام صادق علیه السلام در باره عبارت «فضحکت» آمده است؛ یعنی حیض شد و گفت: «يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَاْ عَجُوزٌ وَهَـذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَـذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ» تا جمله «حمیدٌ مجیدٌ».

وقتی فرشته‌ها به ابراهیم مژده دادند که صاحب فرزندی اسحاق نام، خواهد شد، ترس او برطرف شد و شروع به راز و نیاز با خدا نمود و از خدا خواست تا از عذاب قوم لوط درگذرد. خداوند متعال در پاسخ به درخواست و مناجات ابراهیم

۱- حجر/۵۴ـ۵۵.
۲- حجر/۵۸.
۳- عنکبوت/۳۲.
۴- حجر/۶۰.

فرمود: «يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ» یعنی این عذاب، حتمی است و حتماً همین امروز بعد از طلوع آفتاب، فرود خواهد آمد و «غیر مردود».[1]

۱۱) ابو یزید حمّار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند متعال برای هلاک کردن قوم لوط چهار فرشته را مأمور نمود که عبارتند از: جبرییل و میکاییل و اسرافیل و کروبیل. آنها که سر و روی خود را با دستار پوشیده بودند، نزد ابراهیم علیه السلام آمدند و به او سلام دادند؛ اما او آنها را نشناخت، ولی متوجه شد که آنان دارای ظاهر و سیمایی نیکو هستند.

ابراهیم که فرد مهمان‌نوازی بود، با خود گفت: خودم بایست به این جماعت خدمت کنم؛ بنابراین برخاست و برای آنان گوساله‌ای را کباب نموده و گذاشت تا خوب پخته شود. سپس آن را نزد فرشته‌ها آورد و در مقابل آنها گذاشت، اما دید که دستشان به کباب نزدیک نمی‌شود. از کار آنان سر در نیاورد و ترس و وحشت بر او مستولی شد. وقتی جبرییل متوجه این موضوع شد، دستار را از رویش برگرفت و کنار زد و ابراهیم او را شناخت و به او گفت: این خودت هستی؟ جبرییل گفت: آری. بعد از آن همسرش ساره آمد و جبرییل مژده تولد اسحاق و بعد از وی یعقوب را به ساره داد. آن گاه ساره جملاتی را که در قرآن آمده، مطرح نمود و فرشته‌ها نیز آن جواب‌ها را به او دادند.

ابراهیم علیه السلام گفت: برای انجام چه کاری آمده‌اید؟ گفتند: آمده‌ایم که قوم لوط را نابود و هلاک کنیم.

ابراهیم علیه السلام به آنها گفت: حتی اگر در میان قوم لوط صد انسان با ایمان هم پیدا شود، آنها را به هلاکت می‌رسانید؟ جبرییل گفت: نه. ابراهیم علیه السلام گفت: اگر سی نفر باشند چه؟ جبرییل گفت: نه. گفت: اگر بیست نفر باشند؟ گفت: نه. گفت: اگر ده نفر باشند؟ گفت: نه. گفت: اگر پنج نفر باشند؟ گفت: خیر. گفت: اگر تعداد مؤمنین یکی باشد؟ گفت: نه. ابراهیم علیه السلام گفت: خوب در میان آن قوم، لوط حضور دارد. فرشته‌ها گفتند: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۱، ح ۴۴،۴۵.

إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ»[1] [ما بهتر می‌دانیم چه کسانی در آن جا هستند. او و کسانش را جز زنش که از باقی ماندگان (در خاکستر آتش) است] سپس از نزد ابراهیم رفتند.

امام حسن بن علی علیه السلام فرموده است: آنچه من از این آیه در می‌یابم این است که او می‌خواست آنان هلاک نشوند. و پروردگار نیز فرموده است: «يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ» [در باره قوم لوط با ما (به قصد شفاعت) چون و چرا می‌کرد.] عبد الله بن هلال، مشابه این حدیث را از امام صادق علیه السلام روایت کرده و این چند جمله را به آن افزوده است: ابراهیم علیه السلام به آنها گفت: بفرمایید بخورید. گفتند: تا بهای این غذا را نگویی، از آن نمی‌خوریم. ابراهیم علیه السلام گفت: بهای غذایم این است که وقتی شروع به خوردن می‌کنید، بگویید «بسم الله» و وقتی دست کشیدید، بگویید «الحمدُ لِلّهِ». امام فرمود: در این هنگام جبرییل رو به یارانش که مجموعاً چهار فرشته بودند و جبرییل رئیس آنان بود، کرده و گفت: پروردگار متعال حق دارد که او را خلیل و دوست خود برگزینند.[2]

۱۲) عبد الله بن سنان روایت کرده که تفسیر این آیه را از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ» فرمود: یعنی گوساله‌ای کباب شده و خوب پخته شده.[3]

۱۳) فضل بن ابی قره روایت می‌کند که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام وحی کرد که تو به زودی صاحب فرزندی خواهی شد. ابراهیم علیه السلام این موضوع را به ساره خبر داد. ساره گفت: مگر ممکن است من که عجوز و پیر گشته‌ام، بچه‌دار شوم؟! پس خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که ساره بچه‌دار خواهد شد، ولی به خاطر پاسخی که وی به خدا داده است، فرزندانش چهارصد سال عذاب می‌کشند. امام علیه السلام فرمود: وقتی مدت عذاب الهی بر فرزندان یعقوب به درازا کشید، آنها چهل صبح را به درگاه خداوند ناله و گریه سر دادند و سپس خداوند به موسی و هارون

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۲، ح ۴۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۴۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۴۸.

وحی کرد که آنها را از شرّ فرعون برهاند؛ بنابراین صد و هشتاد سال از مدت عذاب‌شان کاست.

راوی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: شما نیز اگر چنین کنید، و به درگاه حق تضرع و زاری کنید، خداوند در کار ما گشایشی قرار می‌دهد (فرج ما را می‌رساند) اما اگر چنین نکنید، این دوره، کامل خواهد شد.[1]

۱۴) ابو عبیده از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام بر گروهی گذر کرد و به آنها سلام داد. آنان در پاسخ سلام او گفتند: و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه. امیر المؤمنین علیه السلام به آنها فرمود: در پاسخ سلام ما، بیش از آنچه پیامبران، خطاب به پدرمان ابراهیم گفتند، نگویید. آنان چنین گفتند: «رحمتُ الله و برکاته علیکم اهل البیت إنه حمید مجید» (سلام و رحمت خداوند و برکاتش بر شما اهل بیت باد، خداوند متعال ستوده و با عظمت است) گفته است: حسن بن محمد این حدیث را عیناً روایت کرده است، جز آن که گفته آن چه فرشتگان به هنگام سلام دادن به پدرمان ابراهیم گفته‌اند.[2]

۱۵) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل، از ابی عبیده حذاء، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: امیر مؤمنان علی علیه السلام بر گروهی گذشت و به آنها سلام داد. آنها در پاسخ سلامش چنین گفتند: و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه (سلام و رحمت الهی و برکات و غفران و آمرزش پروردگار بر شما باد) پس امیر مؤمنان علیه السلام به آنان فرمود: در وقت سلام دادن به ما بیش از آن چه که پیامبران به ابراهیم علیه السلام گفته‌اند، نگویید.

آنها این چنین به ابراهیم علیه السلام سلام می‌دادند: «رحمتُ الله و برکاتُهُ علیکم اهل البیت»[. (سلام و رحمت پروردگار و برکاتش بر شما اهل بیت باد.)][3]

۱۶) عیاشی از عبد الرحمن، از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إنَّ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۴۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۵۰.
۳- کافی، ج ۲، ص ۴۷۲، ح ۱۳.

إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» فرمود: منظور از اوّاه بودن ابراهيم عليه السلام آن است كه بسيار دعا كننده بود. اين حديث را عيناً زراره و حُمران و محمد بن مسلم از امام باقر عليه السلام و امام صادق عليه السلام روايت مى‌كنند.

۱۷) محمد بن يعقوب از على بن ابراهيم، از پدرش، از حماد بن عيسى، از حَريز، از زراره، از امام باقر عليه السلام روايت كرده است كه منظور از أوّاه، آن است كه بسيار دعا مى‌كرد.[۱]

۱۸) عياشى از ابو بصير، از امام باقر عليه السلام يا امام صادق عليه السلام روايت كرده است كه ابراهيم عليه السلام راجع به قوم لوط بسيار بحث كرد و گفت: «إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا»[۲] [گفت: لوط (نيز) در آن جاست. گفتند: ما بهتر مى‌دانيم چه كسانى در آن جا هستند.] امّا ابراهيم دست بردار نبود و اصرار مى‌كرد، و جبرييل وقتى چنان ديد به او گفت «يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ».[۳]

۱۹) ابو زيد حمّار از امام صادق عليه السلام روايت كرده است كه فرمود: خداوند متعال براى هلاكت و نابودى قوم لوط چهار فرشته، يعنى جبرييل و ميكاييل و اسرافيل و كروبيل را فرستاد. آنها پيش لوط آمدند و وى مشغول كشاورزى در نزديكى آبادى بود. فرشته‌ها در حالى كه دستار بر سر داشتند، به او سلام كردند. وقتى لوط آنها را مشاهده كرد، مردمى خوش سيما را ديد كه لباس‌ها و دستارهايى سفيد داشتند. لوط به آنها گفت: منزل برويم؟

گفتند: آرى. لوط جلو افتاد و فرشتگان به دنبال او راه افتادند. اما لوط از اين كه پيشنهاد رفتن به منزل خود را به آنها داده بود، پشيمان شد و با خود گفت: اين چه كارى بود كه من كردم؟ من آنان را به سوى جماعت و قومى مى‌برم كه خوب آنان را مى‌شناسم. سپس رو به فرشته‌ها كرد و به آنها گفت: شما نزد بدترين و شرورترين مردم خواهيد رفت. جبرييل نيز گفت: در نابودى اين قوم هيچ عجله‌اى نكن، تا آن كه لوط سه بار عليه آنها گواهى دهد.

۱- كافى، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۱.
۲- عنكبوت/۳۲.
۳- تفسير عياشى، ج ۲، ص ۱۶۴، ح ۵۲.

سپس گفت: این یک بار شهادت. سپس ساعتی گذشت و لوط دوباره رو به فرشتگان نموده و گفت: شما نزد بدترین و شرورترین مردم می‌روید. جبرییل گفت: این دومین شهادت لوط. سپس به راهشان ادامه دادند و زمانی که به دروازه شهر رسیدند، لوط رو به آنان کرده و گفت: شما دارید به سوی بدترین و شرورترین مخلوقات می‌روید. جبرییل گفت: این هم سومین گواهی لوط بر ضد قومش. سپس لوط وارد شهر شد و آنان نیز همراه او وارد شدند و به منزل رسیدند و وارد شدند. وقتی زن لوط آنها را مشاهده کرد، دید که مردمی خوش سیما و خوش لباس هستند.

آن گاه روی پشت بام رفته و دست زد. اما آنان صدای دست زدن او را نشنیدند. سپس دود راه انداخت. وقتی قوم لوط، دود را دیدند، شتابان خود را به منزل لوط رساندند. زن لوط از پشت بام پایین آمده و نزد قوم لوط رفت و گفت اکنون مهمانانی خوش سیما و خوش لباس نزد لوط حضور دارند که من تاکنون چنین مردان زیبایی ندیده‌ام. قوم لوط به آستانه منزل لوط آمدند تا وارد شوند. وقتی لوط دید که دارند وارد خانه‌اش می‌شوند، از جایش برخاست تا در مقابل آنان بایستد و به آنها گفت: «فَاتَّقُواْ اللّهَ وَلاَ تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ» سپس گفت: «هَـؤُلاء بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» لوط از آنان خواست که عمل حلال را انجام دهند. اما قومش در جواب او گفتند: «مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ». لوط به آنها گفت: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ».

امام صادق علیه السلام فرمود: جبرییل گفت: ای کاش می‌دانست که چه قدرت عظیمی در اختیار دارد. امام علیه السلام فرمود: قوم لوط بر او غلبه کردند و وارد خانه‌اش شدند. جبرییل بر سر لوط بانگ برآورده و به او گفت: ای لوط! بگذار که وارد شوند. وقتی وارد خانه لوط شدند، جبرییل با انگشت به سوی آنان اشاره کرد و آنها کور شدند و خداوند در این باره فرموده است: «فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ»[1] [پس فروغ دیدگانشان را ستردیم] سپس جبرییل، لوط را صدا زد و گفت: «إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُواْ إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ». جبرییل به لوط گفت: ما

۱- قمر/۳۷.

مأمور به هلاکت رساندن قوم تو هستیم. لوط گفت: ای جبرییل! در این کار شتاب کن.

جبرییل به وی گفت: «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ» پس به او فرمان داد که از شهر بیرون برود. لوط و همراهانش به جز همسرش از شهر بیرون رفتند. سپس جبرییل شهر را با بال‌هایش از هفت طبقه زمین برکند و بالا برد، به طوری که اهالی آسمان دنیا صدای زوزه سگان و بانگ خروس‌های شهر لوط را شنیدند. سپس جبرییل، شهر را واژگون کرد و بر آن شهر و اطراف آن، بارانی از سنگ و گِل بارید.[1]

۲۰) ابو بصیر از امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی جبرییل، همراه با دیگر فرشته‌ها به قصد نابودی آن قوم، نزد لوط حضور یافت، قوم او شتابان به سراغ او آمدند. حضرت فرمود: لوط دست بر در خانه‌اش نهاده و آنان را سوگند می‌داد که: «اتَّقُواْ اللَّهَ وَلاَ تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي»، «قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ»[2] [گفتند: آیا تو را (از مهمان کردن) مردم بیگانه منع نکردیم؟] سپس پیشنهاد ازدواج با دختران خود را به آنها داد.

آنها گفتند: «مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ». لوط گفت: آیا در میان شما حتی یک جوانمرد پیدا نمی‌شود؟ امام فرمود: آنها زیر بار نرفتند. لوط گفت: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ» امام علیه السلام فرمود: این در حالی بود که جبرییل نظاره‌گر آنها بود و گفت: ای کاش لوط می‌دانست که چه قدرتی در اختیار دارد. سپس لوط را فرا خواند. لوط نزد جبرییل آمد. قوم لوط در منزل او را گشوده و وارد شدند. جبرییل با دست اشاره‌ای کرد و آنان کور شدند. در حالی که با دستان خود دیوار را لمس می‌کردند، از خانه لوط بیرون رفتند و قسم می‌خوردند که اگر تا فردا زنده بمانند، احدی از خانواده لوط را زنده نخواهند گذاشت.

امام علیه السلام فرمود: وقتی جبرییل به لوط گفت: «إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ» لوط به او گفت: جبرییل هرچه زودتر کار این قوم را یکسره کن. جبرییل گفت: باشد.

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۵۳.
۲- حجر/ ۷۰.

سپس جبرییل گفت: ای لوط! تو و فرزندانت از این شهر بیرون بروید تا وقتی که به فلان جا برسید. لوط به جبرییل گفت: الاغ‌های من بسیار ناتوان هستند. جبرییل گفت: پس هر چه زودتر از شهر بیرون بروید.

پس لوط به همراه خانواده‌اش از شهر کوچ کردند. هنگام سحر، جبرییل به سوی آن شهر فرود آمد و دو بالش را زیر شهر قرار داد و آن را برداشته و شهر را بر سر اهالی آن واژگون کرد. سپس آنان را با سنگ‌هایی گِلین سنگسار نمود. همسر لوط نیز با شنیدن صدای وحشتناک ویرانی شهر، هلاک شد.[1]

۲۱) صالح بن سعد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ» فرمود: منظور از قوت در این آیه، حضرت حجت صاحب الزمان علیه السلام است و غرض از رکن شدید، سیصد و سیزده نفر یار او می‌باشند.[2]

۲۲) حسین بن علی بن یقطین روایت کرده است که از امام رضا علیه السلام در مورد نزدیکی کردن مرد با زن از دُبُر پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: یک آیه در قرآن به نقل از لوط آن را حلال دانسته است. [و آن] آیه «هَـٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» می‌باشد؛ زیرا لوط به خوبی می‌دانست آن قوم خواستار فرج زنان نبوده‌اند.[3]

۲۳) ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرییل چگونگی و دلیل نابودی و هلاک قوم لوط را سؤال کرد. جبرییل گفت: ای محمد! قوم لوط مردم روستایی بودند که مدفوع را از خود نمی‌شستند و خود را از جنابت پاکیزه نمی‌کردند. نسبت به غذا بسیار بخیل و تنگ‌نظر بودند. لوط به مدت سی‌سال در میان آنان بود و فقط در بین آنها بود و هرگز یکی از ایشان نبود. او خویشاوند و فامیلی در میان آنها نداشت. لوط آنان را به اطاعت از امر خدا و ایمان به او و پیروی از فرامین الهی فرا می‌خواند و آنها را از ارتکاب زشتی‌ها نهی و به انجام اوامر و طاعت خداوند تشویق می‌کرد، اما آنها

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۵، ح ۵۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۵، ح ۵۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۶، ح ۵۶.

دعوتش را نپذیرفتند و او را پیروی نکردند.

پروردگار متعال زمانی که خواست آنها را عذاب کند، پیامبرانی را به سوی آنان فرستاد تا آنها را بیم داده و با آنان اتمام حجت کند؛ ولی زمانی که از فرمان خدا سرپیچی کردند، خداوند فرشتگانی را به شهر و دیار آن قوم فرستاد تا مردمان مؤمن را از آن جا بیرون ببرند و وقتی در آن شهر تنها یک خانواده را مؤمن دیدند، آنان را از آن شهر بیرون بردند. و به لوط گفتند: «أسر بأهلک» همین امشب از این شهر کوچ کن. «بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلاَ يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ وَامْضُواْ حَيْثُ تُؤْمَرُونَ»[1] [پس پاسی از شب (گذشته) خانواده‌ات را حرکت ده و (خودت) به دنبال آنان برو و هیچ یک از شما نباید به عقب بنگرد و هر جا به شما دستور داده می‌شود بروید] وقتی که شب به نیمه رسید، لوط همراه با دخترانش از شهر بیرون رفتند. همسرش نافرمانی کرد و به نزد قوم لوط رفته و به آنان خبر داد که لوط دخترانش را از شهر بیرون برده است.

وقتی سپیده دمید، من (جبرییل) از جانب عرش الهی مورد خطاب قرار گرفتم که: ای جبرییل! امروز از طرف خداوند، عذاب کردن قوم لوط محتوم گشت؛ بنابراین در سرزمین قوم لوط و اطراف آن فرود آی، و آن را از روی زمین برکن و به سوی آسمان بردار. سپس همان جا آن را نگه دار تا دستور واژگون کردن آن از سوی خدا صادر شود، و تنها یک منزل را بگذار که سالم بماند (منزل لوط) تا عبرت و آیتی باشد برای کسانی که از این سرزمین عبور می‌کنند و گذرشان به آن جا می‌افتد.

من بر آن سرزمین فرود آمدم و با بال راستم قسمت شرق شهر و اطراف آن را برداشته و با بال چپم جانب غرب و اطراف آن را گرفتم و آن را ای محمد! از هفت طبقه زیرزمین برکندم و تنها یک خانه را باقی نهادم که برای مردمانی که بعدها از آن جا عبور می‌کنند، پند و عبرتی باشد. سپس آن شهر را با پرهای کوچک بالم به سوی آسمان بلند کردم و آن را در آسمان نگه داشتم، به طوری که اهالی آسمان دنیا بانگ خروس‌های آن شهر و پارس سگ‌های آن جا را شنیدند. و به محض این که آفتاب طلوع کرد، از طرف عرش الهی ندا آمد که: ای جبرییل! این

۱- حجر /۶۵.

شهر را بر سر مردم جنایتکارش واژگون کن. من آن را واژگون کردم، به طوری که روی آن در زیر و زیر آن در رو قرار گرفت و خداوند بر سر آن قوم، سنگ‌هایی گِلین و نشانه‌دار از جانب خود، فرو ریخت و آنان را سنگسار کرد. ای محمد! بدان که این چنین عذاب کردنی از ستمگران امت تو به دور نیست.

امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرییل پرسید: ای جبرییل! سرزمین قوم لوط کجا واقع شده است؟ شهر آنها در چه سرزمینی قرار گرفته است؟ گفت: آن زمان که نابود شدند، سرزمین‌شان در محل کنونی دریاچه طبریه[1] که هم اکنون بخشی از شام است، واقع شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای جبرییل! وقتی آن روستا را واژگون کردی، دیدی که آن روستا و مردمان آن در کدام قسمت از زمین افتاد؟ گفت: ای محمد! آن شهر بعد از واژگون شدن به صورت کومه‌هایی از خاک در جایی میان مصر و شام افتاد و در دریا فرو ریخت.[2]





۲۴) علی بن حمزه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَن یَصِلُوا إِلَیْکَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّیْلِ» فرمود: امیر المؤمنین این آیه را چنین تلاوت می‌فرمود[3]: با افزودن کلمه مُظلماً.

۲۵) میمون بان نقل می‌کند که نزد امام صادق علیه‌السلام بودم که کسی آیاتی را از سوره هود تلاوت می‌کرد، وقتی به آیه «وَأَمْطَرْنَا عَلَیْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّیلٍ مَّنضُودٍ * مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّکَ وَمَا هِیَ مِنَ الظَّالِمِینَ بِبَعِیدٍ» رسید، امام فرمود: هر کس تا لحظه مرگ بر عمل لواط اصرار داشته باشد، مرگش فرا نخواهد رسید، مگر به وسیله همان سنگی که قوم لوط به وسیله آن سنگسار شدند، و در اثر همان سنگ هلاک خواهد شد و هیچ کس آن(سنگ) را نمی‌بیند.[4]

۲۶) سکونی از امام باقر علیه السلام، از پدرش امام سجاد علیه السلام

۱- دریاچه طبریه برکه‌ای است که در میان کوه‌ها واقع شده است و مازاد آب رودخانه‌های زیادی به آن می‌ریزد و شهر طبریه بر آن اشراف دارد و اکنون بخشی از کشور اردن است. «معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۵۱، ج ۴، ص ۱۷»

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۶، ح ۵۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۸، ح ۵۸.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۸، ح ۵۹.

روایت کرده است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی که قوم لوط مرتکب اعمال قبیح خود شدند، زمین به درگاه پروردگار زاری کرده و گریست، به طوری که اشکش به آسمان رسید و آسمان نیز آن قدر گریه کرد تا اشک او به عرش خدا رسید. پس خداوند به آسمان دستور داد که سنگسارشان کن و به زمین فرمان داد آنها را در خود فرود بر.[1]

۲۷) ابن بابویه با سند خود از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: لوط جمله «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ» را تنها به این سبب گفته است که در آرزوی داشتن توانایی حضرت قائم علیه السلام بوده و منظورش از «رُكْنٍ شَدِيدٍ» هم این بوده که آرزوی قدرت و توانایی یاران حضرت را داشته است؛ زیرا هر یک از اصحاب امام زمان علیه السلام به اندازه چهل مرد قوی قدرت دارند و قلب هر کدام از آنها از آهن محکم‌تر است و اگر بر کوه‌ها گذر کنند، کوه‌ها منهدم شده و از هم می‌پاشند و تا وقتی رضای خدای متعال را به دست نیاورند، دست از جهاد بر نمی‌دارند و شمشیرهایشان را در نیام، نمی‌گذارند.[2]

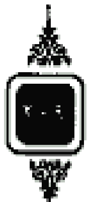
۲۸) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه «وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ» فرمود: منظور از «يُهْرَعُونَ»، شتاب می‌کردند و به سوی او می‌دویدند است؛ و اما معنی «مسومة» یعنی نقطه‌دار است.[3]

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ (۸۴) وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵) بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۸۶) قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۸، ح ۶۰.
۲- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، باب ۵۸، ص ۶۱۰، ح ۲۶.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۶ـ ۳۳۷.

الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (۸۷) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا
وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي
إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۸۸) وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا
أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ (۸۹) وَاسْتَغْفِرُوا
رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (۹۰) قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ
فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (۹۱) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ
عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۹۲) وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا
عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا
إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ (۹۳) وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ
ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۹۴) كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ
ثَمُودُ (۹۵) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۹۶) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ
فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (۹۷) يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ
الْمَوْرُودُ (۹۸) وَأُتْبِعُوا فِي هَٰذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ (۹۹) ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ
الْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ (۱۰۰) وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ
عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ
(۱۰۱)».

[و به سوی (اهل) مدین برادرشان شعیب را (فرستادیم). گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید. برای شما جز او معبودی نیست و پیمانه و ترازو را کم مکنید. به راستی شما را در نعمت می‌بینم. و(لی) از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم * و ای قوم من! پیمانه و ترازو را به داد تمام دهید و حقوق مردم را کم مدهید و در زمین به فساد سر برمدارید * اگر مؤمن باشید، باقیمانده (حلال) خدا برای شما بهتر است و من بر شما نگاهبان نیستم * گفتند: ای شعیب! آیا نماز تو به تو



دستور می‌دهد که آن چه را پدران ما می‌پرستیده‌اند رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم؟ راستی که تو بردبار فرزانه‌ای. * گفت: ای قوم من! بیندیشید، اگر از جانب پروردگارم دلیل روشنی داشته باشم و او از سوی خود روزی نیکویی به من داده باشد (آیا باز هم از پرستش او دست بردارم؟) من نمی‌خواهم در آن چه شما را از آن باز می‌دارم با شما مخالفت کنم (و خود مرتکب آن شوم). من قصدی جز اصلاح (جامعه) تا آن جا که بتوانم، ندارم و توفیق من جز به (یاری) خدا نیست. بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازمی‌گردم. * و ای قوم من! زنهار تا مخالفت شما با من، شما را بدان جا نکشاند که (بلایی) مانند آن چه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به شما (نیز) برسد، و قوم لوط از شما چندان دور نیست. * و از پروردگار خود آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید که پروردگار من مهربان و دوستدار (بندگان) است. * گفتند: ای شعیب! بسیاری از آن چه را که می‌گویی نمی‌فهمیم، و واقعاً تو را در میان خود ضعیف می‌بینیم، و اگر عشیره تو نبود، قطعاً سنگسارت می‌کردیم، و تو بر ما پیروز نیستی. * گفت: ای قوم من! آیا عشیره من پیش شما از خدا عزیزتر است که او را پشت سر خود گرفته‌اید (و فراموشش کرده‌اید؟) در حقیقت پروردگار من به آن چه انجام می‌دهید، احاطه دارد. * و ای قوم من! شما بر حسب امکانات خود عمل کنید، من (نیز) عمل می‌کنم. به زودی خواهید دانست که عذاب رسوا کننده بر چه کسی فرود می‌آید و دروغگو کیست و انتظار برید که من (هم) با شما منتظرم. * و چون فرمان ما آمد، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی از جانب خویش نجات دادیم و کسانی را که ستم کرده بودند، فریاد (مرگبار) فرو گرفت، و در خانه‌هایشان از پا درآمدند. * گویی در آن (خانه‌ها) هرگز اقامت نداشته‌اند. هان، مرگ بر (مردم) مدین، همان گونه که ثمود هلاک شدند. * و به راستی موسی را با آیات خود و حجتی آشکار، * به سوی فرعون و سران (قوم) وی فرستادیم، ولی (سران) از فرمان فرعون پیروی کردند و فرمان فرعون صواب نبود. * روز قیامت پیشاپیش قومش می‌رود و آنان را به آتش درمی‌آورد، و (دوزخ) چه ورودگاه بدی برای واردان است. * و در این دنیا و روز قیامت به لعنت بدرقه شدند و چه بد عطایی نصیب آنان می‌شود. * این از خبرهای آن شهرهاست که آن را بر تو حکایت می‌کنیم. بعضی از آنها (هنوز) بر

سر پا هستند و (بعضی) بر باد رفته‌اند. * و ما به آنان ستم نکردیم، ولی آنان به خودشان ستم کردند. پس چون فرمان پروردگارت آمد، خدایانی که به جای خدا (ی حقیقی) می‌خواندند، هیچ به کارشان نیامد و جز بر هلاکت آنان نیفزود. *]

۱) علی بن ابراهیم گفته است: خداوند شعیب را در میان مردم شهر مدین که یک آبادی در مسیر شام است، برانگیخت، اما مردم آن جا به او ایمان نیاوردند و خداوند سخن آنان با شعیب را در این آیه بیان فرمود: «یَا شُعَیْبُ أَصَلاَتُکَ تَأْمُرُکَ أَن نَّتْرُکَ مَا یَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَن نَّفْعَلَ فِی أَمْوَالِنَا مَا نَشَاء إِنَّکَ لَأَنتَ الْحَلِیمُ الرَّشِیدُ».

آنان به شعیب گفتند: شکی نیست که تو نابخرد و نادانی؛ و خداوند تبارک و تعالی در آیه «إِنَّکَ لَأَنتَ الْحَلِیمُ الرَّشِیدُ» کنایه آنان را به پیامبر بیان کرده است. پروردگار متعال قوم شعیب را تنها به خاطر خیانت در وزن و کَیْل به هلاکت رسانید. و فرمود: «یَا قَوْمِ أَرَأَیْتُمْ إِن کُنتُ عَلَیَ بَیِّنَةٍ مِّن رَّبِّی وَرَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِیدُ أَنْ أُخَالِفَکُمْ إِلَی مَا أَنْهَاکُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِیدُ إِلاَّ الإِصْلاَحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِیقِی إِلاَّ بِاللّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَإِلَیْهِ أُنِیبُ». علی بن ابراهیم در ادامه حدیث آورده است: سپس شعیب، سرنوشت دیگر اقوام را برای مردم مدین، متذکر شده و آنان را نسبت به آن چه که بر سر دیگر ملت‌های گذشته رفته، هشدار داده و آنان را ترسانده است و فرمود: «وَیَا قَوْمِ لاَ یَجْرِمَنَّکُمْ شِقَاقِی أَن یُصِیبَکُم مِّثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنکُم بِبَعِیدٍ»، «یَا شُعَیْبُ مَا نَفْقَهُ کَثِیرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاکَ فِینَا ضَعِیفًا» زیرا که چشمان شعیب ضعیف شده بود. «وَلَوْلاَ رَهْطُکَ لَرَجَمْنَاکَ وَمَا أَنتَ عَلَیْنَا بِعَزِیزٍ» تا جمله «إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ» یعنی شما نیز منتظر باشید. پس پروردگار متعال صَیحه‌ای (فریاد بلندی) را بر آنان فرستاد و همگی هلاک شدند. پروردگار متعال در این باره فرموده است: «وَلَمَّا جَاء أَمْرُنَا نَجَّیْنَا شُعَیْبًا وَالَّذِینَ آمَنُواْ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مَّنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِینَ ظَلَمُواْ الصَّیْحَةُ فَأَصْبَحُواْ فِی دِیَارِهِمْ جَاثِمِینَ * کَأَن لَّمْ یَغْنَوْاْ فِیهَا أَلاَ بُعْدًا لِّمَدْیَنَ کَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ».[1]

۲) عیاشی به نقل از احمد بن محمد عیسی، از یکی از اصحاب خود، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که در باره آیه «إنی أراکم بخیر» فرمود: قیمت

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۸.

کالاهای آنان پایین بود.[1]

۳) محمد بن فضیل از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند: از ایشان در باره انتظار پرسیدم. فرمود: مگر نمی‌دانی که انتظار فَرَج، خود، بخشی از فَرَج است؟ سپس فرمود: پروردگار تبارک و تعالی فرموده است: «وَارْتَقِبُواْ إِنِّی مَعَكُمْ رَقِيبٌ».[2]

۴) ابن بابویه می‌گوید: مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی- که خدایش بیامرزد- گفته است: محمد بن مسعود از ابو صالح خلف بن احمد کشّی، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که امام رضا علیه السلام فرمود: صبر و شکیبایی و انتظار فرج چه نیک است! آیا این فرموده پروردگار متعال را نشنیده‌ای که «وَارْتَقِبُواْ إِنِّی مَعَكُمْ رَقِيبٌ» و «فَانتَظِرُواْ إِنِّی مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ»[3] [پس منتظر باشید که من (هم) با شما از منتظرانم]؛ بنابراین بر شما باد بر صبر و شکیبایی؛ زیرا که فرج و گشایش تنها به دنبال یأس و ناامیدی می‌آید، و بدانید مردمی که قبل از شما بوده‌اند، از شما شکیباتر و صبورتر بوده‌اند.[4]

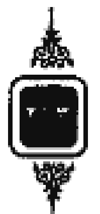
۵) ابن بابویه از علی بن ورّاق و محمد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن محمد- که خدایشان بیامرزد- از ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از جعفر بن سلیمان بصری، از عبد الله بن فضل هاشمی نقل می‌کند که: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: معنی این تعبیر الهی و آیه قرآنی چیست؟ «وَمَا تَوْفِيقِی إِلاَّ بِاللّهِ» و همچنین فرموده پروردگار متعال: «إِن يَنصُرْكُمُ اللّهُ فَلاَ غَالِبَ لَكُمْ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِی يَنصُرُكُم مِّن بَعْدِهِ»[5] [اگر خدا شما را یاری کنید، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد؛ و اگر دست از یاری شما بردارد، چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد؟]

امام فرمود: هر وقت بنده‌ای اوامر و فرامین الهی را انجام داده و اطاعت نماید، آن کار او مطابق فرمان خداوند متعال است و در این صورت است که چنین

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۸، ح ۶۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۸، ح ۶۲.
۳- اعراف/۷۱، یونس/۱۰۲.
۴- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۸۵، باب ۵۵.
۵- آل عمران/۱۶۰.

بنده‌ای «مُوَفَّق» (توفیق یافته) نامیده می‌شود. و هر زمانی که چنین بنده‌ای بخواهد معصیت و گناهی را مرتکب شود، پروردگار متعال میان او و آن معصیت‌ها مانعی ایجاد کرده و آن بنده نیز مرتکب گناه نمی‌شود و آن را ترک می‌کند و بنده با توفیق الهی موفق به ترک گناه می‌گردد. و هر وقتی که خداوند میان بنده و انجام معاصی مانعی ایجاد نکند و بنده را به حال خود واگذار کند تا آن را مرتکب گردد، در این صورت خداوند وی را یاوری نکرده و او را نصرت نداده و توفیق را نیز نصیب او نگردانیده است.[1]

۶) علی بن ابراهیم: سپس پروردگار متعال حکایت موسی را بیان فرموده و گفته است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُواْ أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ * يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ * وَأُتْبِعُواْ فِي هَـذِهِ لَعْنَةً» منظور، هلاک و نابودی و غرق شدن است. «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ» یعنی روز قیامت، خداوند متعال عذاب را به آنان می‌بخشد و عطا می‌فرماید. پس به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ذَلِكَ مِنْ أَنبَاء الْقُرَى» یعنی اخبار آن شهرها و روستاها. «نقصّه علیک» ای محمد! «مِنْهَا قَآئِمٌ وَحَصِيدٌ * وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَـكِن ظَلَمُواْ أَنفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ مِن شَيْءٍ لِّمَّا جَاء أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ» یعنی جز گمراهی و ضلالت چیزی بر آنان نیفزود.[2]



۷) عیاشی از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان آیه «مِنْهَا قَآئِمٌ وَحَصِيدٌ». «أیکونُ الحصیدُ إلاّ بالحدید».[3] قرائت کرده است و سپس فرمود: ای ابو محمد! درو کردن جز با وسیله‌ای آهنی نخواهد بود. و در روایتی دیگر فرمود: «مِنْهَا قَآئِمٌ وَحَصِيدٌ» مگر می‌شود درو کردن و نابود کردن کافران جز به وسیله‌ای آهنی باشد؟[4]

۱- توحید، ص ۲۴۱، ح ۱.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۸، ح ۶۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۹، ح ۶۴.

﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ (۱۰۳)﴾

[قطعاً در این (یادآوری‌ها) برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد عبرتی است. آن (روز) روزی است که مردم را برای آن گرد می‌آورند، و آن (روز) روزی است که (جملگی در آن) حاضر می‌شوند]

۱) علی بن ابراهیم: یعنی پیامبران و رسولان الهی علیه آنان گواهی می‌دهند.[۱]

۲) ابن بابویه، از پدرش، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی و محمد بن علی بن محبوب، از محمد بن عیسی بن عبید، از صفوان بن یحیی، از اسماعیل بن جابر، از برخی از شیعیان که مورد ثقه او بوده‌اند، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ» فرمود: منظور از روز مشهود، همان روز عرفه است و مقصود از روز مجموع که مردم در آن جمع می‌گردند، روز قیامت است.[۲]

۳) ابن بابویه از محمد بن حسن، از حسن بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از محمد بن هاشم، از فردی که از امام باقر علیه السلام روایت کرده گفته است که: اَبرش کلبی از ایشان (علیه السلام) پرسید: مفهوم آیه «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ»[۳] [و به گواه و مورد گواهی] چیست؟

امام باقر علیه السلام از او پرسید: در باره معنی این آیه به تو چه گفته‌اند؟ عرض کرد: گفته‌اند: منظور از شاهد، روز جمع است و مقصود از مشهود، روز عرفه است. امام باقر علیه السلام فرمود: آنچنان که آنان گفته‌اند، نیست، بلکه منظور از شاهد، روز عرفه و مقصود از مشهود، روز قیامت است. مگر تو قرآن را مطالعه نکرده‌ای و نخوانده‌ای؟! خداوند متعال می‌فرماید: «ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ»[۴].

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۹.
۲- معانی الأخبار، ص ۲۹۸، ح ۱.
۳- بروج/۳.
۴- معانی الأخبار، ص ۲۹۹، ح ۵.

۴) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه «ذَلِکَ یَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِکَ یَوْمٌ مَّشْهُودٌ» فرمود: منظور از آن روز، روز قیامت است و همان روز وعده داده شده است.[1]

«یَوْمَ یَأْتِ لاَ تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلاَّ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَسَعِیدٌ (۱۰۵) فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُواْ فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِیهَا زَفِیرٌ وَشَهِیقٌ (۱۰۶) خَالِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیدُ (۱۰۷) وَأَمَّا الَّذِینَ سُعِدُواْ فَفِی الْجَنَّةِ خَالِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّکَ عَطَاء غَیْرَ مَجْذُوذٍ (۱۰۸)»

[روزی (است) که چون فرا رسد، هیچ کس جز به اذن وی سخن نگوید. آن گاه بعضی از آنان تیره‌بختند و (برخی) نیکبخت * و اما کسانی که تیره بخت شده‌اند، در آتش، فریاد و ناله‌ای دارند * تا آسمان‌ها و زمین برجاست در آن ماندگار خواهند بود، مگر آن چه پروردگارت بخواهد؛ زیرا پروردگار تو همان کند که خواهد * و اما کسانی که نیکبخت شده‌اند تا آسمان‌ها و زمین برجاست در بهشت جاودانند، مگر آن چه پروردگارت بخواهد (که این) بخششی است که بریدنی نیست *]

۱) حسین بن سعید اهوازی در کتاب زهد از نظر بن سوید، از دُرُست، از ابو جعفر احول، از حُمران نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به ما گفته‌اند که روزی خواهد آمد که در جهنم بسته می‌شود. فرمود: نه، به خداوند قسم که جهنم همیشگی و جاودانه است.[2]

گفتم: «خَالِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّکَ»؟ امام علیه السلام فرمود: این آیه راجع به کسانی است که از آتش جهنم خارج می‌شوند و بیرون می‌روند.[3]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۹، ح ۶.
۲- کتاب زهد، ص ۹۸، ح ۲۶۵.
۳- کتاب زهد، ص ۹۵، ح ۲۵۶.

۲) از حسین بن سعید اهوازی روایت شده است که: فضاله از قاسم بن برید، از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره جهنمیان پرسیدم. ایشان فرمود: پدرم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: جهنمیان از دوزخ بیرون می‌آیند و به چشمه‌ای در درب ورودی بهشت که چشمه زندگی نام دارد، می‌رسند. از آب آن چشمه بر روی بدن افراد پاشیده می‌شود. پس آنان چونان کشت و زرع، گوشت و پوست و استخوان‌هایشان برمی‌گردد و بر بدن آنها می‌روید.[۱]

۳) و نیز از وی، از فضالة بن ایوب، از عمر بن ابان، از ادیم برادر ایوب، از حمران نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آنان می‌گویند: تعجب نکنید از این که گروهی می‌پندارند که خداوند، گروه و قومی را از جهنم بیرون آورده و آنان را در زمره بهشتیان و اولیای خداوند قرار می‌دهد.

امام فرمود: مگر این جماعت، این آیه را نخوانده‌اند «وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ»[۲] [و غیر از آن دو (باغ)، دو باغ (دیگر نیز) هست] این بهشت غیر از بهشت موعود و جهنمی به غیر از جهنم وعده داده شده است. آنها با اولیای خدا هم مسکن و همسایه نیستند. به خدا سوگند که میان این دو گروه، به اندازه یک منزل، فاصله وجود دارد. اما به خداوند سوگند که من در این زمینه نمی‌توانم سخن بگویم. مسئله آنان از حلقه، تنگ‌تر است و قائم چون قیام کند، از همین گروه آغاز می‌کند.[۳]

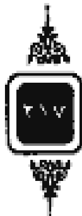
۴) و نیز از وی، از فضاله، از عمر بن ابان نقل شده است که از امام صادق علیه السلام درباره کسانی که در روز قیامت وارد دوزخ می‌شوند و سپس از دوزخ خارج شده و بعد به بهشت وارد شوند، پرسیدم. فرمود: اگر مایل باشی در این باره آن چه را که پدرم می‌فرمود، برایت بازگو می‌کنم. فرمود: برخی از آتش بیرون آورده می‌شوند، بعد از آن که گداخته شده بودند. سپس آنها را روانه رودخانه‌ای در آستانه بهشت می‌کنند که به آن رودخانه «حیات» می‌گویند. سپس از آب آن چشمه بر روی جسم آنان پاشیده می‌شود و بی‌درنگ، گوشت‌ها و خون‌ها و موی‌هایشان

۱- کتاب زهد، ص ۹۵، ح ۲۵۶.
۲- رحمان/۶۲.
۳- کتاب زهد، ص ۹۵، ح ۲۵۷.

می‌روید.[1]

۵) و نیز از وی، از حسین بن سعید، از فضاله، از عمر بن ابان نقل شده است که می‌گوید: شنیدم امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره جهنمی‌ها می‌فرمود: آنان به سبب گناهان خود وارد جهنم شده‌اند و با عفو و بخشش پروردگار متعال از آن خارج می‌شوند.[2]

۶) و نیز از حسین بن سعید اهوازی، از عثمان بن عیسی، از ابن مُسکان، از ابو بصیر نقل کرده است که می‌گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: گروهی با آتش سوزانده می‌شوند تا به صورت گداخته در می‌آیند و شفاعت به داد آنها خواهد رسید و بعد از شفاعت، آنان را روانه رودخانه‌ای می‌کنند که از تراوش بهشتیان است. آنان در همان رودخانه، غسل می‌کنند و در نتیجه گوشت و پوست و خون‌شان می‌روید و اثر آتش از روی بدن‌شان می‌رود و وارد بهشت می‌شوند و با نام جهنمی در بهشت ندا داده می‌شوند و همگی خدا را می‌خوانند و از پروردگار متعال درخواست می‌کنند که: خدایا این نام را از ما محو کن. حضرت فرمود: و آن نام از آنان محو می‌شود. سپس امام فرمود: ای ابو بصیر! دشمنان علی علیه السلام در جهنم جاودانه خواهند بود و شفاعت شامل حالشان نمی‌شود.[3]





۷) و نیز از وی، از فضاله، از ربعی، از فُضیل، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آخرین فردی که از جهنم خارج می‌شود، فردی است که به او هَمّام می‌گویند. او ندا می‌دهد که ای خدای من! ای بسیار دلسوز و مهربان! ای بسیار منت گذارنده![4]

۸) حسین بن سعید از محمد بن ابی عُمیر از عبد الرحمن بن حجّاج، از احول، از حمران نقل کرده است که وی گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: کفار و مشرکان، موحّدان و یکتاپرستان را در جهنم می‌بینند و به آنها می‌گویند: می‌بینیم که توحید و یگانه‌پرستی شما هیچ دردی را از شما دوا نکرد و ما و شما یکسان هستیم. در این لحظه خداوند متعال به آنها توجه فرموده و به

۱- کتاب زهد، ص ۹۶، ح ۲۵۸

۲- کتاب زهد، ص ۹۶، ح ۲۵۹

۳- کتاب زهد، ص ۹۶، ح ۲۶۰

۴- کتاب زهد، ص ۹۶، ح ۲۶۱

فرشته‌ها می‌گوید: شفاعت کنید. سپس فرشته‌ها برای هر کس که خداوند خواسته شفاعت می‌طلبند و پروردگار متعال از مؤمنان نیز می‌خواهد تا شفاعت کنند، به طوری که شفاعت پروردگار متعال همه آنان را فرا می‌گیرد. پروردگار متعال فرموده است: من ارحم الراحمین هستم. با رحمت و مهربانی من از جهنم بیرون روید. پس آن مردم چونان پروانه‌ها خارج می‌شوند.[1]

۹) عیاشی از زراره نقل کرده و گفته است: از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدا «وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُواْ فَفِي الْجَنَّةِ» تا آخر این دو آیه، پرسیدم. امام فرمود: این دو آیه راجع به جهنمیان و بهشتیان است که در دوزخند، ولی جاودانه در دوزخ نیستند و امید است خداوند بزرگ آنها را از جهنم خارج کند. ای زراره! نپنداری که من چنین می‌پندارم و ادعا می‌کنم.[2]

۱۰) حُمران نقل کرده است که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! آیه «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّكَ» در باره دوزخیان است و همین آیه «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّكَ» در باره بهشتیان نیز هست، نظر شما چیست؟ امام فرمود: بله، اگر بخواهد برای آنان، دنیایی قرار می‌دهد و آنان را باز می گرداند ولی نخواسته است.

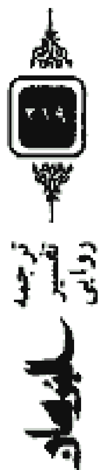
سپس در مورد آیه «خالدین فیها مادامت السماوات و الارض الا ماشاء ربک» از امام پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: این آیه در مورد کسانی است که از دوزخ خارج می شوند.[3]

۱۱) از ابو بصیر روایت شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام توضیح آیه «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ» را خواستم. فرمود: استثنای این آیه در باره دوزخیان است و در ذکر اهل بهشت، استثنا وجود ندارد. «وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُواْ فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّكَ عَطَاء غَيْرَ مَجْذُوذٍ»[4] و در روایت دیگری از حماد از حریز از امام صادق علیه السلام روایت شده است که

۱- کتاب زهد، ص ۹۶، ح ۲۶۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۰، ح ۹۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۰، ح ۹۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۰، ح ۶۹.

عبارت «عَطَاء غَيْرَ مَجْذُوذٍ» را «عَطَاء غَيْرَ مَجْدُودٍ» با حرف دال تلاوت فرمود.[1]

۱۲) از مسعد بن صدقه روایت شده است که امام صادق علیه السلام داستان بهشتیان و دوزخیانی را که خداوند از ایشان پیمان گرفته، بیان فرمود و در اوصاف بهشتیان فرمود: برخی از آنان با خداوند دیدار کرده و در محضر او حضور می‌یابند در حالی که گواهان صدق پیامبران خدایند. سپس امام علیه السلام اوصاف آنان را ذکر کرد تا به این جمله رسید که: سپس در بیان پروردگار راجع به بهشتیان و دوزخیان حرف استثناء آمده است و آن که از علم تفسیر اطلاعی ندارد و نسبت به آن جاهل است، اظهار داشته است که: این ادات استثنا، در بیان پروردگار متعال، در باره کسی است که وارد بهشت و دوزخ گشته است، چرا که هر دو گروه بهشتی و دوزخی از آن جا خارج می‌شوند. و بهشت و دوزخ، باقی می‌ماند در حالی که هیچ کس در این دو مکان نیست. اما برداشت چنین اشخاصی و تفسیر آنها غلط و کذب است و منظور خداوند متعال از این استثنا، آن است که همه فرزندان آدم و فرزندان جانّ، در این دنیا بر روی زمین هستند و آسمان‌ها بر آنان سایه می‌افکنند، پس اوست که مؤمنان را منتقل می‌کند تا آن که به ولایت شیاطین یعنی آتش درمی‌آورد و این همان مفهومی است که خداوند راجع به دوزخیان و بهشتیان به آن اشاره فرموده است: «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» یعنی در این دنیا نه در روز قیامت. ذات باری‌تعالی هرگز بهشتیان را از بهشت بیرون نمی‌کند، هم چنان که هرگز همه دوزخیان را از دوزخ، خارج نمی‌کند؛ بنابراین چنین امری اصلاً ممکن نیست، چرا که خداوند در قرآن فرموده است: «مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا»[2] [در حالی که جاودانه در آن (بهشت) ماندگار خواهند بود] در این آیه کریمه کسی را استثنا نکرده است. همچنین امام باقر علیه السلام فرمود: هر که در ولایت آل محمد علیهم السلام وارد گردد، داخل بهشت خواهد شد، و هر آن کس که در ولایت دشمنان آنها وارد گردد، دوزخی خواهد شد؛ و این همان مفهومی است که خداوند متعال از استثنا در خروج



۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۰، ح ۷۰.

۲- کهف / ۳.

از بهشت و آتش و ورود به بهشت، قصد کرده است.[1]

۱۳) ابن بابویه از حسین بن یحیی از ضُریس بَجَلی، از پدرش، از ابو جعفر محمد بن عماره سُکری سریانی، از ابراهیم بن عاصم در شهر قزوین، از عبد الله بن هارون کرخی، از ابو جعفر احمد بن عبد الله بن زید بن سلّام بن عبد الله، از ابو عبد الله بن زید، از پدرش زید بن سلّام، از پدرش سلّام بن عبد الله از عبد الله بن سلّام غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: آیا پروردگار متعال مردمی را بدون دلیل عذاب خواهد نمود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پناه می‌برم به خدای متعال.

پرسیدم: بنابراین فرزندان افراد مشرک، در بهشت خواهند بود یا در جهنم؟ فرمود: خداوند به آنان سزاوارتر است. آن گاه که روز قیامت به پا شود، و خداوند تبارک و تعالی خلایق را برای قضاوت و داوری در باره آنان گرد آورد، فرزندان مشرکان را می‌آورد و خطاب به آنان می‌فرماید: ای بندگان و کنیزان من! خدای شما کیست؟ دین‌تان چیست؟ و برای امروزتان چه چیزی و چه کرداری آورده‌اید؟ حضرت فرمود: آنها می‌گویند: خدایا، پروردگارا، تو ما را آفریدی، و تو ما را میراندی، به ما زبانی ندادی که با آن سخن بگوییم و گوش هم نداشتیم که بشنویم و کتابی نداشتیم که آیین تو را در آن بخوانیم و رسولی هم نداشتیم تا از او تبعیت کنیم، خدایا ما هیچ علمی و دانشی جز آن چه که خود به ما آموختی نداریم.

پس خداوند تبارک و تعالی به آنها می‌گوید: بندگان من! اگر به شما فرمانی دهم، به آن عمل خواهید کرد؟ می‌گویند: پروردگارا! ما مطیع فرمان تو هستیم. خداوند به آتشی که فَلَق نامیده می‌شود و بدترین عذاب آتش جهنم است، دستور می‌دهد که از جای بسیار تاریک و ظلمانی خود در حالی که به غل و زنجیر بسته شده است، بیرون آید و خداوند متعال به وی فرمان می‌دهد که یک بار به چهره خلایق بدمد، و او می‌دمد، اما از سختی و شدت دمیدن او، آسمان‌ها تکه‌تکه می‌شود و ستارگان محو گشته، دریاها یخ می‌بندد و کوه‌ها نابود گشته و همه چشم‌ها کور می‌شود و تمامی موجودات باردار، سقط جنین می‌کنند و کودکان در روز قیامت از ترس و وحشت این آتش، پیر می‌شوند. سپس خداوند متعال به

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۹، ح ۶۶.

کودکان افراد مشرک دستور می‌دهد که خود را در آن آتش افکنند و هر کدام از آنان که مقرر شده، خوشبخت باشند، خود را در آن آتش انداخته و آتش بر آنان سرد و خنک می‌شود، همان طور که آتش بر ابراهیم، سرد و خنک شد، اما آن دسته از کودکانی که در علم پروردگار، مقرر شده که بدبخت و سیاه روز باشند، خود را در آن آتش نمی‌افکنند؛ بنابراین خداوند به آن آتش فرمان می‌دهد که آن کودکان را به خاطر تمرّد از دستور الهی و امتناع کردن از ورود به آتش برگیرد.

و به این ترتیب، آنان نیز در ورود جهنم، پیرو نیاکان خویش خواهند شد. خداوند متعال در این آیه به همین موضوع اشاره فرموده است: «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ* فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّكَ عَطَاء غَيْرَ مَجْذُوذٍ»[1]



۱۴) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه «يَوْمَ يَأْتِ لاَ تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلاَّ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا» گفته است: این، حکایت آنان است در آتش دنیا و قبل از آن که قیامت برپا شود «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ» و در توضیح آیه «وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا» فرمود: یعنی در بهشت‌های دنیوی که روح انسان‌های مؤمن به آن جا منتقل می‌شود. «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّكَ عَطَاء غَيْرَ مَجْذُوذٍ» یعنی آنان در دنیا برخوردار شده و از نعمت‌های آخرت نیز بهره‌مند خواهند شد و این نعمت‌های دنیوی به نعمت‌های اخروی پیوند خواهد خورد و این پاسخ آن دسته از منکرانی است که منکر عذاب قبر و ثواب و عقاب دنیا در عالم برزخ قبل از وقوع روز قیامت هستند.[2]

۱- توحید، ص ۳۹۰، ح ۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۹.

﴿وَإِنَّ كُلاًّ لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱۱) فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلاَ تَطْغَوْاْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۲)﴾

[و قطعاً پروردگارت (نتیجه) اعمال هر یک را به تمام (و کمال) به آنان خواهد داد چرا که او به آن چه انجام می‌دهند آگاه است* پس همان گونه که دستور یافته‌ای، ایستادگی کن و هر که با تو توبه کرده (نیز چنین کند) و طغیان مکنید که او به آن چه انجام می‌دهید، بیناست]

۱) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه «وَإِنَّ كُلاًّ لَّمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ» فرمود: در روز قیامت جزای کردارشان را به طور کامل خواهند دید. سپس به پیامبرش فرمود: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلاَ تَطْغَوْاْ» یعنی در دنیا، سرکشی نکنید.[1]

﴿وَلاَ تَرْكَنُواْ إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلِيَاء ثُمَّ لاَ تُنصَرُونَ (۱۱۳)﴾

[و به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل مشوید که آتش (دوزخ) به شما می‌رسد و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود و سرانجام یاری نخواهید شد]

۱) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از سهل بن زیاد در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «وَلاَ تَرْكَنُواْ إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» فرمود: منظور حکایت انسانی است که نزد حاکم ستمگر آمده و ماندگاری حاکمیت او را دوست دارد، با این طمع که حاکم دست در کیسه پول خود کرده و مقداری پول به وی بدهد.[2]

۲) علی بن ابراهیم: منظور از «رکون»، مودت، نصیحت و اطاعت کردن است.[3]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۹.

۲- کافی، ج ۵، ص ۱۰۸، ح ۱۲.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۹.

۳) عیاشی از برخی از شیعیان نقل کرده که یکی از اصحاب ما از حضرت درباره آیه «وَلاَ تَرْكَنُواْ إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» پرسید، حضرت فرمود: منظور، پیروان ما هستند که گفتار و کردار حاکمان جور و ستم را تأیید می‌کنند.[1]

۴) عثمان بن عیسی از کسی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که امام در تفسیر آیه «وَلاَ تَرْكَنُواْ إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» فرمود: خداوند، مجازات تکیه کردن به ظالمان را جاودانگی در آتش قرار نداده است، ولی فرموده است در آتش افکنده خواهید شد، پس به ظالمان تکیه و اعتماد نکنید.[2]

﴿وَأَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ (۱۱۴)﴾

[و در دو طرف روز (=اول و آخر آن) و نخستین ساعات شب نماز را برپا دار؛ زیرا خوبی‌ها بدی‌ها را از میان می‌برد این برای پندگیرندگان پندی است]

۱) شیخ با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از حماد بن عیسی، از حریز از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که از ایشان در باره نمازهای واجب پرسیدم و ایشان فرمود: نمازهای واجب پنج نماز است که در شب و روز باید اقامه شود.

پرسیدم: آیا خداوند متعال آنها را نام برده و در قرآن آنها را بیان فرموده است؟ فرمود: آری، خداوند متعال به پیامبرش فرموده است: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ»[3] [و در دو طرف روز (=اول و آخر آن) و نخستین ساعات شب نماز را برپا دار] منظور از دلوک خورشید، زوال آن است و بین زوال آفتاب تا نیمه شب چهار نماز قرار دارد که خداوند متعال همه آنها را به اسم گفته و زمان آنها را بیان فرموده است. منظور از «غَسَقِ اللَّيْلِ» نیمه شب است. سپس

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۰، ح ۷۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۰، ح ۷۲.

۳- اسراء/ ۷۸.

خداوند فرمود: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا»[1] [و (نیز) نماز صبح را زیرا نماز صبح همواره (مقرون با) حضور (فرشتگان) است]. و این هم اشاره به پنجمین نماز واجب است.

و باز فرموده است: «وَأَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ» که منظور از طرفین، نماز مغرب و نماز صبح است. و «وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ» که مقصود، نماز عشاء است و فرمود: «حَافِظُواْ عَلَى الصَّلَوَاتِ والصَّلاَةِ الْوُسْطَى صلاة لعصر وَقُومُواْ لِلّهِ قَانِتِينَ»[2] [بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید و خاضعانه برای خدا به پا خیزید]. فرمود: این آیه در روز جمعه در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر بود، نازل شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این نماز، قنوت خواند و قنوت را در سفر و حضر قرار داد، ولی برای کسی که در سفر نیست، دو رکعت افزود. این دو رکعتی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای غیر مسافر در روز جمعه افزوده، جایگزین دو رکعت خطبه نماز همراه امام جماعت شده است؛ بنابراین هر کسی که روز جمعه، نماز عصر را بدون حضور در جماعت، اقامه کند، باید آن را چهار رکعت، مانند نماز ظهر در سایر ایام هفته بخواند.[3]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از فضل بن عثمان مرادی نقل کرده است که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار موقعیت است که اگر شخصی در این چهار موقعیت قرار بگیرد، متضرر نخواهد شد، مگر این که کسی باشد که باید هلاک شود؛ آن موقعیت‌ها از این قرار است: این که بنده خدا، قصد انجام کار نیکی را داشته باشد و هر چند آن را انجام ندهد، پروردگار متعال به خاطر نیت نیک او، حسنه‌ای را برای او به ثبت می‌رساند و اگر به آن عمل کند، پروردگار، ده حسنه برای او می‌نویسد و اگر قصد انجام کار بدی را داشته باشد، اگر آن را انجام ندهد، چیزی به حساب او نوشته نمی‌شود؛ اگر آن را مرتکب شود،

۱- بقره/ ۲۳۸.

۲- اسراء/ ۷۸.

۳- تهذیب، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۹۵۴.

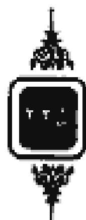
ثبت کردن آن، هفت ساعت به تأخیر می‌افتد و فرشته موکل بر انجام کارهای خوب به فرشته موکل بر کارهای زشت که در سمت چپ انسان قرار دارد، می‌گوید: در ثبت آن شتاب مکن، به این امید که به دنبال آن کار بد، کار خوبی انجام دهد که موجب محو شدن آن بدی گردد؛ زیرا خداوند متعال فرموده است: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ».

و یا ممکن است آن فرد از خداوند طلب آمرزش کند، اگر بگوید: استغفرالله الذی لا اله الا هو، عالم الغیب و الشهادة، العزیز الحکیم، الغفور الرحیم، ذا الجلال و الاکرام و اتوب الیه، گناهی برای او نوشته نمی‌شود، و اگر آن هفت ساعت بگذرد از آن زمان و در پی آن کاری خوب انجام ندهد و یا طلب استغفار نکند، فرشته موکل بر حسنات به فرشته موکل بر سیئات می‌گوید: کار این بدبخت محروم را ثبت کن.[1]

۳) و نیز از محمد بن یعقوب، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از کس دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در توضیح آیه «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» فرمود: نمازهایی که انسان با ایمان در شب برپا می‌دارد، موجب از بین رفتن گناهانی خواهد بود که در طول روز مرتکب شده است.[2]

۴) ابن بابویه از پدرش- که خدای او را بیامرزد- از علی بن ابراهیم، از پدرش از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» فرمود: نمازهایی که فرد مؤمن در شب اقامه می‌کند، موجب از بین رفتن گناهانی خواهد بود که در طول روز انجام داده است.[3]

۵) ابن بابویه از پدرش، از محمد بن یحیی، از حسین بن اسحاق تاجر، از علی بن مهزیار، از کس دیگری، از حارث بن احول صاحب طاق، از جمیل بن صالح روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: مردم، تو را در باره خودت،



۱- کافی، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۴.

۲- کافی، ج ۳، ص ۲۶۶، ح ۱۰.

۳- علل الشرایع، ج ۳، ص ۶۲، باب ۸۴، ح ۷.

فریب ندهند؛ زیرا مجازات گناهانت را خودت تحمل خواهی کرد نه آنان. روز خویش را به فلان کار و فلان کار تلف مکن، چرا که کسانی هستند که مراقب کارهای تو هستند. من هرگز ندیده‌ام که برای از بین بردن و محو کردن یک گناه بزرگ و قدیمی، چیزی مؤثرتر و سریعتر از کار خوب، وجود داشته باشد. انجام هر کار خوبی را هرگز کوچک مشمار؛ چرا که فردا، همان کار نیک را خواهی دید که موجب خوشحالی و مسرّت تو خواهد شد و هرگز کار زشت و شرارت را کوچک مشمار؛ چرا که فردا همان کار را خواهی دید و باعث ناراحتی و ناخوشایندی تو خواهد شد، پروردگار متعال فرموده است: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ»[1]. این حدیث را شیخ مفید در امالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.[2]

۶) ابن بابویه از محمد بن حسن از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر، در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام، روایت کرده است که در باره آیه «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» فرمود: یعنی نمازی که مؤمن در شب اقامه می‌کند، موجب از بین رفتن گناهانی می‌شود که در روز مرتکب شده است.[3]

۷) حسین بن سعید در کتاب زهد از فضالة بن ایوب، از عبد الله بن یزید، از علی بن یعقوب نقل کرده که گفته است: امام صادق علیه السلام به من فرمود: مردم، تو را در باره خودت فریب ندهند؛ زیرا مجازات گناهانت را خودت تحمل خواهی کرد نه آنان. روز خویش را به فلان کار و فلان کار تلف مکن؛ چرا که کسانی هستند که مراقب کارهای تو هستند. هر کار نیکی هرچند که کم باشد را اندک مشمار؛ زیرا فردایی خواهد آمد و تو خواهی دید که آن عمل نیک، موجب مسرّت و شادی تو می‌شود. هرگز کار زشت را هرچند که ناچیز باشد، اندک ندان؛ چرا که فردایی خواهد آمد و تو مشاهده خواهی کرد که آن شرّ اندک، باعث ناراحتی تو

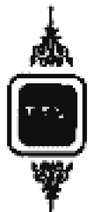
۱- ثواب الاعمال، ص ۱۶۴، اختصاص، ص ۲۳۱.

۲- ثواب الاعمال، ص ۷۰.

۳- امالی، ص ۶۷، ح ۳.

خواهد شد. نیکی کن، زیرا هیچ چیزی به اندازه کار خوب نمی‌تواند گناه قدیم را با این سرعت و قدرت از بین ببرد و محو کند. خداوند متعال فرموده است: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ»[1]

۸) شیخ در امالی گفته است: ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان- که خدایش بیامرزد- از ابو الحسن علی بن محمد بن حُبَیش کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبد الله بن محمد بن عثمان، از علی بن محمد بن ابو سعید، از فضیل بن جعد، از ابو اسحاق همدانی نقل کرده که گفته است: زمانی که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، محمد بن ابی بکر را به ولایت مصر و شهرهای مصر منصوب نمود، نامه‌ای به او نوشت و به او دستور داد تا آن نامه را برای اهالی مصر قرائت کند و به توصیه‌هایی که در آن نامه آمده، عمل کند. آن نامه چنین بود:



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از بنده خدا امیر مؤمنان علی بن ابی طالب به مردم مصر و محمد بن ابی بکر. سلام علیکم! حمد و سپاس خدایی راست که هیچ معبودی جز او وجود ندارد. اما بعد... تو را به مسئولیت‌ها و سرنوشتی که در پیش خواهی داشت، سفارش کرده و از تو می‌خواهم که تقوای الهی را رعایت کنی؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»[2] [هر کسی در گرو دستاورد خویش است] و فرموده است: «وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»[3] [و خداوند شما را از (عقوبت) خود می‌ترساند و بازگشت (همه) به سوی خداست] و فرموده است: «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»[4] [پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید* از آن چه انجام می‌دادند].



بندگان خدا! بدانید پروردگار متعال از شما راجع به کارهای کوچک و بزرگی

۱- کتاب الزهد، ص ۱۶، ح ۳۱.

۲- مدثّر / ۳۸.

۳- آل عمران / ۲۸.

۴- حجر / ۹۳-۹۲.

که انجام داده‌اید، سؤال می‌کند؛ بنابراین اگر خداوند، ما را عذاب کند، به این خاطر است که ما بیشتر ستم روا داشته‌ایم و اگر از ما در گذرد و عفو نماید، به این دلیل است که او ارحم الراحمین است.

بندگان خدا! نزدیک‌ترین حالت بنده خدا به مغفرت و رحمت، زمانی است که با اطاعت کردن از فرامین خدا، برای خدا کار کند و خلوص خود را با توبه کردن نشان دهد. بندگان خدا! به تقوای الهی پایبند باشید؛ زیرا که تقوا همه خیرات را در خود جمع می‌کند و در غیر تقوای الهی هیچ خیری وجود ندارد. با تقوا، چندان خیر و نیکی به دست می‌آید که با غیر آن، هرگز در دنیا و آخرت، میسر نخواهد شد. پروردگار متعال فرموده است: «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْاْ مَاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ قَالُواْ خَيْراً لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ»[1] [و به کسانی که تقوا پیشه کردند گفته شود: پروردگارتان چه نازل کرد؟ می‌گویند: خوبی برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند (پاداش) نیکویی است و قطعاً سرای آخرت بهتر است و چه نیکوست سرای پرهیزکاران].

بندگان خدا! بدانید مؤمن به خاطر دست یافتن به یکی از این سه پاداش، تلاش می‌کند: یا برای دست یابی به خیر دنیا که در این صورت خداوند متعال پاداش او را در همین دنیا به وی می‌دهد، خداوند متعال به حضرت ابراهیم فرمود: «وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»[2] [و در دنیا پاداشش را به او بخشیدیم و قطعاً او در آخرت (نیز) از شایستگان خواهد بود]. اما هر کس برای رضای خدای متعال تلاش کند، خداوند اجر دنیا و آخرت را به وی می‌دهد و بارهای سنگینی را در دنیا و آخرت از دوش او برمی‌دارد. خداوند متعال فرموده است: «يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ»[3] [ای بندگان من که ایمان آورده‌اید از پروردگارتان پروا بدارید. برای کسانی که در این دنیا خوبی کرده‌اند

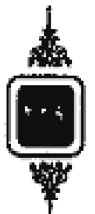
۱- نحل/ ۳۰.

۲- عنکبوت/ ۲۷.

۳- زمر/ ۱۰

نیکی خواهد بود و زمین خدا فراخ است. بی‌تردید شکیبایان پاداش خود را بی‌حساب (و) به تمام خواهند یافت].

بنابراین هر آن چه را که خداوند در این دنیا به آنان ارزانی داشته، در روز قیامت آنها را نادیده گرفته و به حساب نخواهد آورد؛ چرا که خود فرموده است: «لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ»[1] [برای کسانی که کار نیکو کرده‌اند نیکویی (بهشت) و زیاده (بر آن) است] مقصود از کلمه «حسنی» در این آیه، بهشت است و غرض از «زیادة» دنیا است و یا آن که تلاش برای به دست آوردن خیر آخرت است؛ زیرا پروردگار متعال با هر حسنه‌ای، یک سیئه را از او می‌زداید و خداوند فرموده است: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ». تا آن وقت که روز قیامت بشود، نیکی‌های آن محاسبه گردد و سپس خداوند متعال برای هر نیکی و حسنه‌ای ده برابر تا هفتصد برابر به او پاداش خواهد داد. خداوند متعال فرموده است: «جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا»[2] [(این است) پاداشی از پروردگار تو عطایی از روی حساب] و فرموده است: «فَأُوْلَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ»[3] [پس برای آنان دو برابر آن چه انجام داده‌اند پاداش است و آنها در غرفه‌ها(ی بهشتی) آسوده خاطر خواهند بود] پس ای بندگان خدا! خداوند شما را بیامرزد، به چنین چیزی تمایل داشته باشید و به خاطر آن تلاش کنید و دیگران را به انجام آن تشویق نمایید و بدانید که انسان‌های باتقوا به خیر امروز و فردا دست خواهند یافت. آنها با مردم دنیا در دنیای آنها شریکند، اما اهل دنیا در آخرت با آنها شریک نیستند؛ خداوند هر آن چه را که در این دنیا لازم دارند و موجب بی‌نیازی آنان می‌گردد، بر آنها حلال گردانیده و خود فرموده است: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِيَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِي لِلَّذِينَ آمَنُواْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»[4] [(ای پیامبر)! بگو:



۱- یونس/ ۲۶.

۲- نباء/ ۳۶.

۳- سبأ/ ۳۷.

۴- اعراف/ ۳۲.

زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و (نیز) روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است؟! بگو: این (نعمت‌ها) در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و روز قیامت (نیز) خاص آنان می‌باشد. این گونه آیات (خود) را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان می‌کنیم] پرهیزکاران در این دنیا در بهترین مکان‌ها سکونت نموده و بهترین خوراکی را استفاده می‌کنند و با مردم دنیا در خوردنی‌ها شریکند و همراه آنان از خوب‌ترین خوردنی‌ها بهره‌مند می‌شوند و از بهترین نوشیدنی‌ها می‌نوشند و بهترین لباس‌ها را می‌پوشند و در بهترین جاهایی که دیگران ساکنند، سکونت دارند و با بهترین زنان ازدواج می‌نمایند و بر بهترین مرکب‌ها سوار می‌شوند؛ بنابراین افراد باتقوا در بهره‌مندی از لذاید دنیا با دیگران شریکند و فردای قیامت در جوار رحمت پروردگار از همه چیز برخوردار خواهند شد. هر آن چه که از درگاه او آرزو کنند،آرزوهایشان را برآورده می‌کند و دستِ رد بر سینه آنان نخواهد زد و آنان را از همه لذایذ برخوردار می‌کند. پس ای بندگان خدا! هر کس که عقلی داشته باشد به چنین برخورداری‌هایی اشتیاق نشان می‌دهد و با ترس از خداوند، برای رسیدن به آنها تلاش می‌کند و لا حول و لا قوّة الا بالله.



ای بندگان خدا! اگر تقوا پیشه کرده و حق پیامبر صلی الله علیه و آله را راجع به اهل بیتش علیهم السلام مراعات نمایید، خداوند را به بهترین شکل عبادت کرده‌اید و وی را به بهترین وجه، یاد نموده و به والاترین روی، سپاس گذاشته و بهترین نوع شکیبایی و تشکر را اختیار نموده و بهترین نوع تلاش را انجام داده‌اید، هرچند که دیگران نمازشان بیشتر و طولانی‌تر و روزه‌هایشان بیشتر [از شما] باشد؛ اما شما در نزد خدا باتقواتر از ایشان هستید و برای صاحبان امر علیهم السلام، خالص‌ترید. ای بندگان خدا! از مرگ و سکرات آن برحذر باشید و خود را برای مواجهه با آن به خوبی آماده سازید؛ زیرا که مرگ، شما را با فرمانی بزرگ غافلگیر خواهد کرد، یا با خیری شما را روبرو خواهد کرد که هرگز شرّی با آن همراه نخواهد بود و یا با شرّی که خیری آن را همراهی نخواهد کرد. بنابراین چه کسی به بهشت، نزدیک‌تر از کسی است که برای بهشت تلاش می‌کند و چه کسی با دوزخ، فاصله کمتری دارد از کسی که برای رسیدن به آن می‌کوشد؟ بی‌تردید، هیچ روحی از بدن جدا نمی‌شود، مگر آن که می‌داند سرنوشت او به سوی کدام یک از این دو منزلگه- بهشت یا دوزخ- منتهی می‌شود. آیا از جمله دشمنان خداوند است یا از

اولیای الهی؟ پس اگر از اولیای خدا باشد، درهای بهشت به روی او باز می‌شود و راه‌های بهشت در برابر او گسترش می‌یابد و شخص آن چه را که خدا برای او تدارک دیده، می‌بیند، پس خیالش آسوده می‌گردد و بارهای سنگین از دوش او برداشته می‌شود. اما اگر از دشمنان خداوند باشد، درهای جهنم به روی او گشوده می‌شود و راه‌های دوزخ در برابرش گسترده می‌شود و آن چه را که خدا برای او در جهنم تدارک دیده است، می‌بیند؛ وی به پیشواز ناملایمات رفته و همه شادی‌ها را فرو گذاشته است. همه این مسائل به وقت مرگ رخ می‌دهد و انسان با چشم یقین همه آنها را می‌بیند. خداوند متعال در این باره فرموده است:

«اَلَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلاَمٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُواْ الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»[1] [همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند می‌ستانند (و به آنان) می‌گویند: درود بر شما باد به (پاداش) آن چه انجام می‌دادید، به بهشت درآیید] و می‌فرماید: «اَلَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوُاْ السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ* فَادْخُلُواْ أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ»[2] [همانان که فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالی که بر خود ستمکار بوده‌اند پس از در تسلیم درمی‌آیند (و می‌گویند) ما هیچ کار بدی نمی‌کردیم. آری خدا به آن چه می‌کردید، داناست* پس از درهای دوزخ وارد شوید و در آن همیشه بمانید و حقّا که چه بد است جایگاه متکبران!]



ای بندگان خدا! بدانید که از مرگ، گریزی نیست، پس پیش از فرا رسیدن آن، ساز و برگ آن را فراهم کنید. شما طعمه‌های مرگ هستید و بدانید که همیشه در تعقیب شماست، اگر منتظر او باشید، شما را فرا چنگ خواهد آورد و اگر از دست مرگ فرار کنید به شما خواهد رسید. مرگ از سایه به شما نزدیک‌تر است. مرگ به پیشانی شما بسته شده است و دنیا پشت سر شما پیچیده می‌شود؛ بنابراین همیشه به یاد مرگ باشید. خصوصاً آن وقت که امیال نفسانی و شهوانی گریبان شما را می‌گیرد. مرگ، بهترین پند دهنده و موعظه‌گر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله یاران خویش را بارها به یادآوری مرگ توصیه می‌کرد و می‌فرمود: همیشه به یاد

۱- نحل/ ۳۲.

۲- نحل/ ۲۹-۲۸.

مرگ باشید، زیرا مرگ، ویران‌کننده لذت‌هاست و شما را از تمایلات نفسانی محروم می‌کند.

ای بندگان خدا! قبر، برای کسی که آمرزیده نمی‌شود از مرگ، سخت‌تر است. بنابراین از تنگی و فشار قبر و تاریکی و غربت آن بپرهیزید. قبر هر روز می‌گوید: من خانه غربت، خانه خاک، خانه تنهایی و خانه کرم‌ها و حشرات هستم. قبر ممکن است بوستانی از باغ‌های بهشت باشد یا چاله‌ای از چاه‌های جهنم. وقتی انسان مؤمن مدفون می‌شود، زمین خطاب به او می‌گوید: خوش آمدی! تو از جمله کسانی هستی که دوست داشتم بر روی من گام بردارد. وقتی مسئولیت تو را عهده‌دار شوم، خواهی دید که چگونه با تو رفتار خواهم کرد. پس مقابل روی او تا چشم کار می‌کند فراخ و گسترده می‌شود و چون انسان کافر، دفن شود، زمین خطاب به او می‌گوید: خوش نیامدی، تو از جمله انسان‌هایی بودی که نفرت داشتم بر روی من گام بردارد. چون مسئولیت تو را عهده‌دار شوم، خواهی دید چگونه با تو رفتار خواهم کرد. پس او را در آغوش می‌گیرد به گونه‌ای که دنده‌های او به یکدیگر می‌چسبد. منظور از زندگی سخت و تنگی که خداوند دشمن خویش را از آن برحذر داشته، همان عذاب قبر است. خداوند متعال بر انسان کافر نود و هفت اژدهای بزرگ مسلط می‌گرداند که گوشت بدن او را می‌خورند و استخوان‌هایش را خرد می‌کنند و تا روز قیامت همواره نزد او آمد و شد می‌کنند و اگر تنها یکی از آن اژدهاها در روی زمین بدمد، کشت و زرعی بر روی زمین نمی‌روید.

ای بندگان خدا! جان‌های ناتوان شما و بدن‌های لطیف شما که با کمترین آسیب آزرده می‌شود، تاب و تحمل چنین عذاب‌هایی را ندارد. پس اگر می‌خواهید به فریاد بدن و روح خود در آن چه که تاب و تحملش را ندارند، برسید، بیایید و به آن چه خداوند دوست دارد عمل کنید و آن چه را که ناخوش دارد، رها سازید.

ای بندگان خدا! حوادث بعد از رستاخیز از مصیبت‌های قبر سخت‌تر است. در آن روز کودکان پیر، و پیران از خود بیخود و جنین، سقط می‌شود و هر شیر دهنده‌ای از نوزاد خود غافل می‌گردد. روز قیامت، روزی بسیار عبوس و سخت است و شرّ آن فراگیر است. بی‌تابی و وحشت آن روز، فرشتگان بی‌گناه را نیز به ترس و خوف می‌افکند. آسمان‌های هفت‌گانه و کوه‌های بلند و زمین پهناور به خود می‌لرزند و آسمان شکافته گردد و فرو ریزد. چهره آسمان تغییر می‌کند و به هیأت

پوست دباغی شده درمی‌آید و کوه‌هایی که سخت و مستحکم بودند به تله‌ای خـاک و خاکستر مبدل می‌شوند. در آن روز در صور دمیده مـی‌شـود و بـه جـز گـروه و جماعتی که خداوند اراده فرموده، همه خلائقی که در آسمان‌ها و زمین وجود دارند، هراسان و بی‌تاب می‌شوند. پس در این روز، حال کسی که با گوش و چشم و زبان و دست و پا و فرج و شکم خود، گناه کرده چگونه خواهد بود، اگـر خداونـد او را نیامرزد و به او رحم نیاورد. زیرا که چنین انسانی به سمت و سویی غیر از رحمـت الهی و غفران او می‌رود، به سوی آتشی که عمق آن بسیار زیاد و حرارت آن بسیار سخت، نوشیدنی آن چرک و خون و عذاب آن هر لحظه تازه می‌شـود و پوشـش و لباس آن آهنی است و گریزی از تحمل شکنجه و عذاب آن نیـسـت؛ سـاکن در آن آتش، مرگ ندارد و عذاب آن سست نمی‌شود. خانه‌ای است که رحمـت در آن راه ندارد و کسی نیست که به فریاد اهالی آن گوش فرا دهد.

بندگان خدا! بدانید، با وجود اینها، رحمت خدا شامل همه بندگان خواهد شـد. بهشتی که گستره آن به پهناوری آسمان‌ها و زمین است و بـرای باتقوایـان تـدارک دیده شده است. در چنین بهشتی هرگز اثری از شرّ و بدی وجـود نـدارد. لذایـذ آن ملال‌آور نیست و جمع آن از هم نپاشد و ساکنان آن در جوار خدای رحمان هستند. غلمان- جوانان – در آن جا با جـام‌هـایی طلایـی کـه میـوه و ریحـان اسـت بـه خدمتگزاری بهشتیان برمی‌خیزند.

ای محمد بن ابی بکر! بدان که من به تـو ولایـت کشـور مصـر را دادم. راوی، حدیث را تا آخر آن بیان کرد.[1]

این حدیث را شیخ مفید در امالی آورده و چنین گفته است: ابو الحسـن علـی بن محمد بن حبیش، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسـحاق ابـراهیم بـن محمـد ثقفی، از عبد الله بن محمد بن عثمان، از علی بن محمد بن سعید، از فضیل بن جعـد، از ابو اسحاق همدانی روایت کرده و گفته است: هنگامی که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام محمد بن ابی بکر را به عنوان والی مصر و شهرهای آن برگزیـد، نامه‌ای به او نوشت و از او خواست تا آن نامه را برای اهالی آن جـا بخوانـد و بـه توصیه‌هایی که وی در آن نامه به محمد بن ابی بکر کرده است، عمل شود. آن نامـه

۱- امالی، ج ۱، ص ۲۴.

چنین شروع می‌شود: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ... و حدیث را تا آخر آن ذکر کرده است.[1]

۹) و نیز از او با سند از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه که «إِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ» فرمود: نماز شب گناهان روز را از بین می‌برد.[2]

۱۰) عیاشی از حریز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «أَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَیِ النَّهَارِ» منظور از دو طرف روز، نماز صبح و نماز مغرب است و منظور از«زُلَفًا مِّنَ اللَّیْلِ» ، نماز آخر شب یعنی نماز عشا است.[3]

۱۱) ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که شنیدم می‌فرمود: علی علیه السلام در میان مردم حضور یافت و پرسید: کدام آیه از آیات قرآن، امیدبخش‌تر است؟ عده‌ای گفتند: «إِنَّ اللّهَ لاَ یَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن یَشَاءُ»[4] [مسلّماً خدا این را که به او شرک ورزیده شود، نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد، می‌بخشاید] امام فرمود: آیه نیکویی است، اما آن آیه امیدبخش نیست. کس دیگری گفت آیه «یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ»[5] است. [ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید، از رحمت خدا نومید مشوید] امام فرمود: این نیز آیه خوبی است، ولی امیدبخش‌ترین نیست. فرد دیگری گفت: آیه «وَالَّذِینَ إِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُواْ اللّهَ فَاسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ»[6] است [و آنان که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند] امام فرمود: این آیه نیز آیه خوبی است، اما آیه

۱- امالی، ص ۲۶۰، ح ۳.

۲- امالی، ج ۱، ص ۳۰۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۰، حدیث ۷۳.

۴- نساء/ ۴۸ و ۱۱۶.

۵- زمر/ ۵۳.

۶- آل عمران/ ۱۳۵.

مدنظر من نیست. راوی گوید: سپس مردم سکوت کردند و امام علیه السلام فرمود: ای مسلمانان! جواب دیگری ندارید؟ گفتند: به خدا قسم، چیزی برای گفتن نداریم. امام علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: امیدبخش‌ترین آیه قرآن کریم، آیه «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ» و تمامی آیه را تلاوت کرده و به من فرمود: ای علی! قسم به آن خدایی که مرا به حق، بشارت دهنده و بیم‌دهنده، مبعوث گردانید، هر کس از جای خویش برخیزد به این نیت که وضو بسازد، همه گناهان او بریزد و آن گاه که با دل و روی خویش رودرروی پروردگار بایستد، نماز تمام نکرده همه گناهانش بخشوده شود و چونان نوزاد معصومی شود که از مادر زاییده شده است و اگر در میان دو نماز کار نیکی انجام دهد، اجر و مزد دوچندان ببیند تا آن که نمازهای پنج گانه را برشمرد و سپس فرمود: ای علی! جایگاه نمازهای پنج گانه برای امت من چونان جوی آبی است که بر در منزل آنها روان است. به نظر شما اگر کسی که بدنش چرکین و آلوده است، روزی پنج بار در این جوی، خود را بشوید، آیا چرک و آلودگی در بدن او باقی خواهد ماند؟

به خدا قسم، حکایت نمازهای پنج گانه و امت من نیز چنین است.[1]

۱۲) ابراهیم کرخی روایت می‌کند که نزد امام صادق علیه السلام بودم که خادمی بر او وارد شد. امام علیه السلام به او فرمود: فلانی! کی آمدی؟ او پاسخی نداد و ساکت شد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: تو از این جا و آن جا آمدی، خوب نگاه کن که روزت را چگونه سپری می‌کنی و به چه کارهایی مشغولی؟ چرا که همیشه فرشته‌ای بر تو موکّل است و تمامی کارهایت را ضبط می‌کند. بنابراین هیچ عمل زشتی را کوچک نشمار؛ چرا که سرانجام روزی برایت ناخوشایند خواهد بود و هیچ کار خوبی را کوچک ندان؛ زیرا که هیچ چیزی چون کار نیک، مطلوب نبوده و نتیجه‌بخش نیست. کار نیک، گناهان بزرگ و کهنه را زائل و نابود می‌کند. پروردگار متعال در قرآن فرموده است: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ». سپس فرمود: نماز شب، گناهان روز را از بین می‌برد و فرمود: هر زشتی

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۱، ح ۷۴.

را که مرتکب شده‌اید، محو می‌کند.[1]

۱۳) ابراهیم بن عمیر در حدیثی مرفوع به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «أَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ». فرمود: نماز مؤمن در شب، زایل کننده و از بین برنده گناهان او در روز خواهد بود.[2]

۱۴) سماعة بن مهران می‌گوید: مردی از منطقه جبال از امام صادق علیه السلام در باره مال و ثروتی که شخص از حاکمان جور دریافت می‌کند و با آن صدقه می‌دهد و صله رحم خویشاوندان را به جا می‌آورد تا خداوند زشتی رفتاری که مرتکب شده را ببخشد، سؤال کرد و این آیه را می‌خواند که «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» امام صادق علیه السلام فرمود: گناه، گناه دیگر را از بین نمی‌برد، اما کار نیک، گناهان را از بین می‌برد. سپس فرمود: اگر مال حلالی مخلوط به مال حرامی شود و در هم آمیزد به طوری که حلال و حرام از هم شناخته نشود، در این صورت اشکالی نخواهد داشت.[3]

۱۵) و نیز از وی از مفضل بن سوید روایت شده است که امام علیه السلام فرمود: مالی را که به دست آوردی به دقت بنگر و آن را به برادرانت باز گردان؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ».

مفضل گوید: به جای برادرم در دیوان محاسبات کار می‌کردم. از امام صادق علیه السلام پرسیدم: فدایت شوم! شما می‌دانید که من با حاکمان همکاری می‌کنم، خواستم نظر شما را بدانم؟ فرمود: ای کاش این کار را نمی‌کردی.[4]

۱۶) مفضل بن مزید کاتب نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام نزد من آمد و من مأموریت داشتم که هدایایی را برای بنی هاشم از بیت المال جدا کنم. مشغول کارم بودم که ناگهان متوجه شدم امام علیه السلام بالای سر من ایستاده است. پس

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۲، ح ۷۵.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۲، ح ۷۶.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۶، ح ۷۷.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۲، ح ۷۸.

با شوق به سوی ایشان پریدم. امام از من پرسید که چه مأموریتی در باره آنان- بنی‌هاشم- به من واگذار شده است. من نامه را به ایشان دادم. امام علیه السلام فرمود: در این نامه هیچ حق و حقوقی برای اسماعیل - برادر حضرت- نگاشته نشده است؟ عرض کردم: تنها همین اسم‌ها به من داده شده است. سپس از ایشان پرسیدم: فدایتان گردم! همکاری من با این قوم را چگونه می‌بینید و چه نظری دارید؟ امام علیه السلام به من فرمود: به مالی که به دست می‌آوری دقت کن و آن را به برادرانت باز گردان؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»[1].

۱۷) ابراهیم کرخی گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهالی مدینه به حضور ایشان آمد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: فلانی از کجا آمده‌ای؟ وی خاموش بود. امام صادق علیه السلام فرمود: از فلان جا و فلان جا آمده‌ای، غرضت طلب معاش نیست و قصد آخرت هم نداری، خوب بنگر که روز و شبت را به چه اموری می‌گذرانی و بدان که همراه تو فرشته‌ای است بزرگوار که موکل توست و آن چه را که انجام می‌دهی، ضبط می‌کند و بر رازی که از مردم پنهان می‌کنی، آگاه است؛ پس شرم کن و هیچ زشتی را کوچک مشمار؛ زیرا همین بدی کوچک، روزی باعث ناخرسندی تو خواهد شد و هیچ کار خوبی را کوچک نشمار، هرچند که به نظر تو کوچک آید؛ زیرا روزی خواهد آمد و تو را شادمان خواهد کرد. بدان که کار خوب، جبران‌کننده گناه بزرگ و کهنه و فراموش شده‌ای خواهد بود که شخص انجام داده است. این کار خوب، آن گناه را حذف کرده و از بین می‌برد و محو می‌سازد؛ البته پس از آن که گناه، آسیب خود را رسانده است. و پروردگار نیز چنین فرموده است: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ»[2].

۱۸) ابن خراش از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در تفسیر آیه «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» فرمودند: نماز شب، تمام گناهان روز را از بین می‌برد.[4]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۲، ح ۷۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۳، ح ۸۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۳، ح ۸۰.

«فَلَوْلاَ كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُوْلُواْ بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الأَرْضِ إِلاَّ قَلِيلاً مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مَا أُتْرِفُواْ فِيهِ وَكَانُواْ مُجْرِمِينَ(۱۱۶)».

[پس چرا از نسل‌های پیش از شما خردمندانی نبودند که (مردم را) از فساد در زمین باز دارند، جز اندکی از کسانی که از میان آنان نجاتشان دادیم و کسانی که ستم کردند به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند، رفتند و آنان بزهکار بودند]

۱) فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیر خود در حدیثی معنعن از زید بن علی علیه السلام در توضیح آیه «فَلَوْلاَ كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُوْلُواْ بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الأَرْضِ إِلاَّ قَلِيلاً مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مَا أُتْرِفُواْ فِيهِ وَكَانُواْ مُجْرِمِينَ» فرمود: این گروه از میان ما قیام می‌کند، و مَثَل ما چونان امت‌های پیشین است که قبل از ما بوده‌اند، گروهی کشته می‌شوند و بقیه آنها زنده می‌مانند تا بالأخره روزی آن امر را احیا کنند.[۱]

۲) و نیز از وی نقل شده است که جعفر بن محمد فزاری در حدیثی مُعَنْعَن از زید بن علی علیه السلام روایت می‌کند که در توضیح آیه «فَلَوْلاَ كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ» فرمود: این آیه در باره ما نازل شده است.[۲]

«وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ(۱۱۷)».

[و پروردگار تو (هرگز) بر آن نبوده است که شهرهایی را که مردمش اصلاحگرند، به ستم هلاک کند]

۱) طبرسی در مکارم الاخلاق در حکایت موعظه حضرت محمد صلی الله علیه و آله به ابن مسعود می‌گوید که: حضرت به ابن مسعود فرمود: ای ابن مسعود! نسبت به مردم، انصاف داشته باش، خیرخواه امت باش و به آنان رحم کن. اگر چنین کردی وقتی خداوند بر اهالی شهری که تو میان آنها زندگی می‌کنی، خشم گیرد و بخواهد آنان را عذاب کند، به تو نظر می‌افکند و به خاطر تو آنان را مورد

۱- تفسیر فرات، ص ۶۳.

۲- تفسیر فرات، ص ۶۳.

رحمت خویش قرار می‌دهد. خداوند متعال فرمود: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ».

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸) إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۱۹) وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۱۲۰) وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ (۱۲۱) وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۲۲) وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۲۳)﴾

[و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً همه مردم را امت واحدی قرار می‌داد، در حالی که پیوسته در اختلافند* مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است و وعده پروردگارت (چنین) تحقق پذیرفته است (که) البته جهنم را از جن و انس یکسره پر خواهم کرد* و هر یک از سرگذشتهای پیامبران (خود) را که بر تو حکایت می‌کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم و در اینها حقیقت برای تو آمده و برای مؤمنان اندرز و تذکری است* و به کسانی که ایمان نمی‌آورند بگو: بر حسب امکانات خود عمل کنید که ما (هم) عمل خواهیم کرد* و منتظر باشید که ما (نیز) منتظر خواهیم بود* و نهان آسمان‌ها و زمین از آن خداست و تمام کارها به او بازگردانده می‌شود؛ پس او را پرستش کن و بر او توکل نمای و پروردگار تو از آن چه انجام می‌دهید، غافل نیست]

۱) علی بن ابراهیم: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً» یعنی آنان را بر یک مذهب قرار می‌داد. «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ* إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ».[۱]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۹.

۲) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، از ابو عبیده حذاء نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام راجع به توانایی‌ها و گفتار مردم سؤال کردم، امام در جواب من این آیه را تلاوت کرد: «وَلاَ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ* إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» و فرمود: ای عبیده! مردم در ارائه رأی صائب و نظر صحیح با یکدیگر متفاوتند و همگی هلاک می‌شوند. راوی گفت: من به ایشان عرض کردم: پس این آیه چه می‌شود؟ «إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّكَ» فرمود: آنان شیعیان ما هستند و خداوند از روی رحمت خویش آنان را آفریده است، چرا که می‌فرماید: «وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» یعنی به جهت اطاعت از امام، و رحمتی که خداوند می‌فرماید: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»[۱] [و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است] منظور، علم امام علیه السلام است و علم او که همه چیز را در بر گرفته است از علم خداوند گرفته شده است، آنان شیعیان ما هستند.

سپس فرمود: «فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ»[۲] [و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزکاری می‌کنند] یعنی [پرهیز از] ولایت غیر امام و طاعت او، سپس فرمود: «يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ»[۳] [او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند] منظور از آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و وصی علیه السلام و حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است. «يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ»[۴] [آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد] «وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ»[۵] [و از کار ناپسند باز می‌دارد] مقصود از منکر کسی است که فضیلت امام را انکار می‌کند.

«وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ»[۶] [و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال] که منظور گرفتن

۱- اعراف/ ۱۵۶.

۲- اعراف/ ۱۵۶.

۳- اعراف/ ۱۵۷.

۴- اعراف/ ۱۵۷.

۵- اعراف/ ۱۵۷.

۶- اعراف/ ۱۵۷.

دانش از اهلش می‌باشد «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ»[1] [و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند] مقصود از خبائث، گفتار کسی است که مخالفت می کند. «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ»[2] [و از (دوش) آنان] مقصود گناهانی است که قبل از شناخت امام در آنها بسر می‌بردند. «وَالأَغْلاَلَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» [قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد] مقصود از اغلال، گفتارها و سخنانی است که بدان دستور داده نشده بودند، مثل رها کردن بیان فضایل امام، و هنگامی که متوجه فضیلت امام گشتند، خداوند متعال گناهانشان را زدود و کلمه «اصر» یعنی گناه و جمع آن «آصار» است.

سپس آنان را به مؤمنان منسوب کرده و فرمود: «فَالَّذِينَ آمَنُواْ»[3] [پس کسانی که به او ایمان آوردند] یعنی به امام ایمان آوردند و «وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِيَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»[4] [و بزرگش داشتند و یاریش کردند و از نوری نوری که با او نازل شده است، پیروی کردند. آنان همان رستگاران‌اند]

مقصود، کسانی هستند که از پرستش بت‌ها و طاغوت‌ها دوری گزیده‌اند و منظور از جبت (بت) و طاغوت فلانی و فلانی و فلانی هستند. و مقصود از اطاعت آن است که مردم مطیع این سه نفر شدند. سپس فرمود: «وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا»[5] [پیش از آن که شما را عذاب در رسد و دیگر یاری نشوید، به سوی پروردگارتان بازگردید] و سپس آنان را پاداش داده و فرموده است: «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَياةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ»[6] [در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است] امام معصوم علیه السلام به آنان بشارت قیام و ظهور حضرت قائم علیه السلام، کشتن دشمنان آنان و نجات در روز قیامت را می‌دهد و این که به حضور حضرت

---

۱ - اعراف / ۱۵۷.

۲- اعراف / ۱۵۷.

۳- اعراف / ۱۵۷.

۴- اعراف / ۱۵۷.

۵- زمر / ۵۴.

۶- یونس / ۶۴.

محمد صلی الله علیه و آله می‌رسند و در کنار حوض کوثر با او خواهند بود.[۱]

۳) و نیز از وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمر، از عبد الله بن سنان نقل شده است که امام صادق علیه السلام راجع به تفسیر آیه «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ* إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ»، فرمود: مردم امتی واحد بودند. سپس خداوند، پیامبران را برانگیخت تا با آنان اتمام حجت کند.[۲]

ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که خدای از او خشنود باد- از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد الله بن سنان نقل می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیده شد... و همین حدیث را نقل کرد.[۳]

۴) و نیز از وی از محمد بن احمد شیبانی- که خداوند از او خشنود باد- از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش، از ابو بصیر نقل است که گفته است: از امام صادق علیه السلام در باره معنی آیه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»[۴] [و جن جن و انس را نیافریدم، جز برای آن که مرا بپرستند] پرسیدم و ایشان فرمود: آنان را آفرید تا به عبادت خود فرمان دهد. راوی گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به تفسیر آیه «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ* إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ» سؤال کردم وایشان فرمود: خداوند بندگانی را آفرید تا اعمالی را انجام دهند که مستوجب لطف و رحمت او گردند و سپس به آنان رحمت آورد.[۵]

۵) علی بن ابراهیم از ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آنان پیوسته در امر دین با هم اختلاف دارند، مگر آن کس که خداوند به او رحم کند و منظور از آنان آل محمد علیهم السلام و پیروان آنها هستند و خداوند

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۵۵، حدیث ۸۳.

۲- کافی، ج ۸، ص ۳۷۹، ح ۵۷۳.

۳- علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۶، باب ۹۹، ح ۲.

۴- ذاریات/ ۵۶.

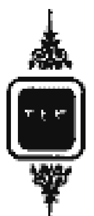
۵- علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴، باب ۹، ح ۱۰.

می‌فرماید: «وَلِذَٰلِکَ خَلَقَهُمْ» یعنی اهل رحمت که در امر دین با هم اختلافی ندارند.[1]

۶) عیاشی از عبد الله بن سنان نقل می‌کند که گفته است: از امام صادق علیه السلام در باره توضیح و تفسیر آیه «وَلَوْ شَاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ* إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّکَ» فرمود: مردمان، امتی واحد بودند و خداوند متعال پیامبران را برانگیخت تا با آنان اتمام حجت کند.[2]

۷) عبد الله بن غالب از پدرش از کسی نقل می‌کند که از امام سجاد علیه السلام در باره معنی آیه «وَلَا یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ» پرسیدم و ایشان فرمود: منظور از آنان مخالفان ما در میان مسلمانان هستند و همه مخالفان ما در دین خودشان نیز با هم در اختلافند. اما این که فرموده است: «إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَٰلِکَ خَلَقَهُمْ»، منظور از آنها، شیعیان ما و مؤمنان هستند که به همین خاطر خداوند آنها را از گل پاک آفریده است. مگر گفتار حضرت ابراهیم علیه السلام را نشنیده‌ای که فرمود: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُم بِاللَّهِ»[3] [پروردگارا! این (سرزمین) را شهری امن گردان و مردمش را هر کس از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد] مقصود حضرت ابراهیم، ما و دوستان و شیعیان ما و پیروان وصیّ او بوده است. نیز فرمود: «وَمَن کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ»[4] [هر کس کفر بورزد اندکی برخوردارش می‌کنم، سپس او را با خواری به سوی عذاب آتش (دوزخ) می‌کشانم] به خدا سوگند که منظور از کافران، کسانی از امت ابراهیم علیه السلام هستند که منکر وصیّ او بوده و از وی پیروی نکرده‌اند و به خدا سوگند که وضعیت این امت نیز همین است.[5]

۸) یعقوب بن سعید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که از ایشان در



ترجمه تفسیر روایی البرهان

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۳، ح ۸۲.

۳- بقره/ ۱۲۶.

۴- بقره/ ۱۲۶.

۵- تفسیر عیاشی، ۲، ص ۱۷۳، ح ۸۲.

باره معنای آیه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»[1] [و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند] پرسیدم که معنای آن چیست؟ فرمود: آنان را برای عبادت آفریده است. راوی گوید: به ایشان عرض کردم پس معنی آیه «وَلاَ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ* إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ» چیست؟ فرمود: این آیات بعد از آن آیات نازل شده است.[2]

۹) سعید بن مسیب از علی بن حسین علیه السلام در باره معنای آیه «وَلاَ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ* إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ» سؤال کرد، فرمود: منظور از ایشان شیعیان مؤمن ما هستند، به همین دلیل خداوند آنها را از گل پاک آفرید. مگر این دعای ابراهیم علیه السلام را نشنیده‌ای که[به درگاه خداوند متعال] عرض کرد: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَداً آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُم بِاللّهِ»[3] [پروردگارا! این (سرزمین) را شهری امن گردان و مردمش را هر کس از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد] منظور حضرت ابراهیم علیه السلام، ما و دوستان و شیعیان ما و پیروان وصیّ او بوده است.

«وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ»[4] [هر کس کفر بورزد، اندکی برخوردارش می‌کنم، سپس او را با خواری به سوی عذاب آتش (دوزخ) می‌کشانم] به خدا سوگند که منظور از ایشان کسانی از امت ابراهیم علیه السلام هستند که منکر وصیّ او بوده و از وی پیروی نکرده‌اند و به خدا سوگند که وضعیت این امت نیز همین است.[5]

۱۰) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّکَ لأَمْلأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» فرمود: منظور کسانی هستند که بدبختی و تیره‌روزی، پیشتر بر آنان نوشته شده است و این سخن درباره آنان صادق است که آنان برای آتش

۱- ذاریات/ ۵۶.

۲- تفسیر عیاشی، ۲، ص ۱۷۴، ح ۸۳.

۳- بقره/ ۱۲۶.

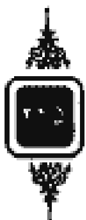
۴- بقره/ ۱۲۶.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۴، ح ۸۴.

آفریده شده‌اند و نیز این جماعت همان دسته‌ای هستند که خداوند درباره آنـان بـه حق فرمود که هرگز ایمان نمی‌آورند.

علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال پیامبرش را مـورد خطـاب قـرار داد و فرمود: «وَكُلاًّ نَّقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَاء الرُّسُلِ» یعنی اخبار آنها را «مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ» یعنی در قرآن و در این سوره که شامل اخبار و اطّلاعـاتی درباره پیامبران و هلاکت دیگر امت‌ها مـی‌باشـد. سـپس فرمـود: «وَقُل لِّلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ اعْمَلُواْ عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ» یعنـی شـما را مجـازات خـواهیم کـرد «وَانتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ* وَلِلّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»[1]

فصلی در معنای توکّل



ترجمه تفسیر روایی البرهان

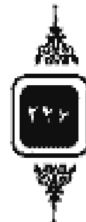
ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش در حدیثی مرفوع از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: جبرئیل نـزد نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله رسید و گفت: ای رسول خـدا! پروردگـار متعـال مـرا همراه با هدیه‌ای نزد تو فرستاده است که قبل از تو آن را به هیچ کس نـداده اسـت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گفتم: چـه هدیـه‌ای اسـت؟ گفـت: صـبر و چیزی بهتر از آن. گفتم: آن چیست؟ گفت: قناعت و چیز دیگری بهتر از آن. گفـتم: آن چیست؟ گفت: خشنودی و رضا و چیزی از آن بهتر. گفتم: آن چیسـت؟ گفـت: زهد و چیزی بهتر از آن. گفتم: آن چیست؟ گفـت: اخـلاص و چیـزی بهتـر از آن. گفتم: آن چیست؟ گفت: یقین و بهتر از آن. گفتم: آن چیست ای جبرئیل؟ گفت: آن چه که باعث رسیدن به همه اینها می‌شود، توکّل بر خداوند متعال است. رسول خـدا صلی الله علیه و آله فرمود: پرسیدم منظور از توکّل بر خدای متعال چیست؟ جبرئیل گفت: آگاهی به این نکته که مخلوق نمی‌تواند ضرر یا نفعی برساند، هـم چنـان کـه نمی‌تواند عطا کند یا مانع برخورداری از عطا شود و نیز این که از مخلوقات، ناامیـد شود؛ پس هر گاه بنده خدا به چنین مقامی برسد، برای کسی جز خدا کار نمی‌کند و

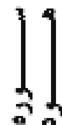
---

۱ - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۰.

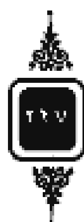
امیدی جز به خداوند ندارد و جز از او از کسی نمی‌هراسد و جز خداوند از هیچ کس چشمداشتی ندارد؛ معنای توکّل این است.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: به جبرئیل گفتم: معنای صبر چیست؟ گفت: شکیبایی آن است که همان طور که به وقت شادمانی و راحتی صبر می‌کنی، در سختی‌ها نیز صبور باشی و همان طور که به وقت بی‌نیازی شکیبایی می‌کنی، در فقر نیز شکیب ورزی و هم چنان که به وقت سلامتی بردباری می‌کنی به وقت بلا و مصیبت نیز صبور و بردبار باشی و این که بنده به هنگام مصیبت و بلا، شکایت خویش را نزد مخلوقات خدا نبرد. پرسیدم: تفسیر قناعت چیست؟ گفت: هرچه از دنیا نصیب او گشت قانع باشد، به چیز اندک قناعت ورزد و ناچیز را نیز سپاسگزار باشد. پرسیدم: تفسیر رضا چیست؟ گفت: رضا آن است که اگر از دنیا کام گرفت و یا از آن محروم ماند، بر خداوندگار خویش خشم نگیرد و تلاش اندک را برای خود نپسندد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! تفسیر زهد چیست؟ گفت: زاهد هر آن که را خالق، دوست داشته باشد، دوست دارد و هر که را خالق، دشمن بدارد، دشمن می‌دارد؛ از حلال دنیا دوری کرده و به حرام آن چشم ندارد، چرا که باید نسبت به حلال دنیا، حساب پس دهد و نسبت به حرام آن، عقوبت و مجازات شود و همان طور که نسبت به خود ترحم می‌کند، نسبت به همه مسلمانان ترحم ورزد، از سخن بیهوده دوری کند، هم چنان که از لاشه مرده‌ای که بوی گندش به اوج رسیده دوری می‌کند، از مال فانی دنیا و زینت آن اجتناب کند، همان طور که از آتشی که ممکن است او را فرا گیرد، دوری می‌کند و نیز آرزوهایش را کوتاه نماید، چنان که گویی اجل وی فرا رسیده و در مقابل چشمان اوست. گفتم: ای جبرئیل! مفهوم اخلاص چیست؟ گفت: انسان مخلص کسی است که از دیگران چیزی را درخواست نمی‌کند، تا آن که آن را به دست آورد و اگر آن را به دست آورد به همان خشنود و راضی گردد و اگر چیزی از آن باقی ماند، آن را در راه خدا ببخشد؛ زیرا هر کس چیزی را از مخلوق درخواست نکند، بی‌تردید، عبودیت پروردگار متعال را پذیرفته است و اگر چیزی را یافت و راضی شد، در حقیقت از پروردگار متعال راضی شده است و خداوند نیز از او راضی است و هر زمان که برای رضای خداوند چیزی را ببخشد، در واقع وی در اوج اعتماد و یقین به خدای متعال است. گفتم: یقین چه تفسیری دارد؟ گفت: فرد با یقین کسی است





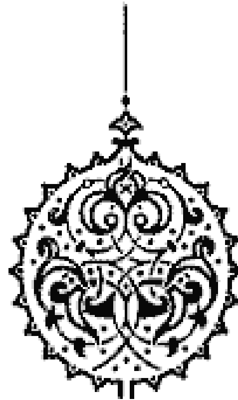
که چنان برای خدا تلاش می‌کند که گویی او را می‌بیند، چرا که اگر وی نتواند خـدا را ببیند، البته که خداوند او را می‌بیند و این که به یقین بداند آن چـه بـه او رسـیده است، بی‌گمان به او اختصاص داشته و جز او نصیب هیچ کس نبوده است و آن چه به او نرسیده است، بی‌گمان برای او مقدّر نبوده است. اینها همه، شاخه‌های توکّـل و گذرگاه رسیدن به زهد است.[1]





۱- معانی الاخبار، ص ۲۶۰، ح ۱.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



سوره یوسف

سوره یوسف مکّی است، چز آیه‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۷ که مدنی هستند. این سوره دارای ۱۱۱ آیه می‌باشد و بعد از سوره هود نازل شده است


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فضیلت و ثواب قرائت سوره یوسف

۱) ابن بابویه با سند خود از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس سوره یوسف را در هر روز یا در هر شب، قرائت کند، خداوند در روز قیامت او را با زیبایی روی یوسف علیه السلام محشور می‌گرداند و به ترس و وحشت روز قیامت دچار نمی‌شود و از جمله بندگان شایسته و صالح خداوند خواهد بود. سپس فرمود: سوره یوسف در تورات نیز آمده است.[۱]

۲) عیاشی به نقل از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که شنیدم می‌فرمود: هر کس سوره یوسف را روز یا شب قرائت کند، خداوند در روز قیامت او را با زیبایی روی یوسف محشور می‌گرداند و به ترس و وحشتی که مردم در روز قیامت دچار می‌شوند، دچار نخواهد شد و همسایگان او در آن روز بندگان شایسته خدا خواهند بود. سپس فرمود: یوسف از بندگان شایسته خدا بود و از این که در دنیا، زناکار یا بدکار باشد،مصون نگاه داشته شد.[۲]

۳) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زنان را در اتاق‌ها ی مشرف بربیرون مسکن ندهید و نوشتن را به آنان نیاموزید و سوره یوسف را تعلیم ندهید، بلکه بافتن با دوک و سوره نور را به آنها آموزش دهید.[۳]

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۳۵.

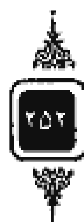
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۷، ح ۱.

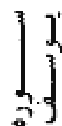
۳- کافی، ج ۵، ص ۵۱۶، ح ۱.

۴) و نیز وی از تعدادی از شیعیان، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، در حدیثی مرفوع از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: به زنان، سوره یوسف را آموزش ندهید و آن را برای آنها نخوانید که در آن فتنه‌ها هست، بلکه به آنها سوره نور را بیاموزید؛ زیرا در این سوره، پندها و موعظه‌های بسیاری وجود دارد.[1]

۵) مجمع البیان: از حضرت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: به بردگان خود سوره یوسف را بیاموزید، چرا که هر مسلمانی این سوره را تلاوت کند و یا آن را به خانواده و زیردستان خود بیاموزد، خداوند تبارک و تعالی سکرات مرگ و هراس آن را بر وی آسان خواهد نمود و چنان قدرتی به او عطا می‌کند که هیچ مسلمانی نتواند نسبت به او حسد ورزد.[2]

۶) از خواص القرآن در سوره یوسف: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس این سوره را در ورقی بنویسد و آن را سه روز در منزل قرار دهد، سپس آن را برگرفته و در دیواری در خارج از منزل، مدفون سازد، بعد از مدتی بسیار کوتاه، فرستاده سلطان، او را برای خدمت کردن در دربار، فرامی‌خواند و به فرمان و لطف پروردگار متعال، نیازهایش را برآورده کند. از همه اینها بهتر، آن است که سوره یوسف را بنویسد و در ظرف آبی بگذارد و سپس آن را بنوشد؛ زیرا در این صورت، خداوند روزی او را فراخ گرداند و به لطف پروردگار متعال، بخت به او روی کند.





۱- مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۵۴.

۲- کافی، ج ۵، ص ۵۱۶، ح ۲.

تفسیر سوره یوسف

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

«الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (١) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٢) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (٣)».

[الف لام راء این است آیات کتاب روشنگر* ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم باشد که بیندیشید* ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعاً پیش از آن از بی‌خبران بودی]

۱) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه «الر تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ» فرمود: یعنی برای آن که بیندیشید. سپس خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را خطاب کرده و فرموده است: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِینَ»[1]

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (٤) قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (٥) وَكَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۱.

نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ (٦) لَّقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ (٧) إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ
أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (٨) اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ
أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (٩) قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا
تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ (١٠) قَالُوا يَا أَبَانَا
مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (١١) أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ
لَحَافِظُونَ (١٢) قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَن تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ
غَافِلُونَ (١٣) قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ (١٤) فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ
وَأَجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (١٥)
وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ (١٦) قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا
فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ (١٧) وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ
قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (١٨)
وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَٰذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ
عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (١٩) وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (٢٠)
وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَٰلِكَ
مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٢١) وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ (٢٢) وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ
قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (٢٣) وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا
أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (٢٤)

وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ
بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۵) قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَن نَّفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ
مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۶) وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ
قُدَّ مِن دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۷) فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِن
كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (۲۸) يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ
الْخَاطِئِينَ (۲۹) وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا
لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۳۰) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً
وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ
وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (۳۱) قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ
وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ
الصَّاغِرِينَ (۳۲) قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ
أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ (۳۳)».

[(یاد کن) زمانی را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر! من (در خواب) یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم (آنها) برای من سجده می‌کنند* (یعقوب) گفت: ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند. زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است* و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند، همان گونه که قبلاً بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرد. در حقیقت پروردگار تو دانای حکیم است * به راستی در (سرگذشت) یوسف و برادرانش برای پرسندگان عبرت‌هاست* هنگامی که (برادران او) گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما که جمعی نیرومند هستیم، دوست‌داشتنی‌ترند. قطعاً پدر ما در گمراهی آشکاری است* (یکی گفت:) یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید تا توجه پدرتان معطوف شما گردد و پس

از او مردمی شایسته باشید* گوینده‌ای از میان آنان گفت: یوسف را مکشید. اگـر کاری می‌کنید او را در نهانخانه چاه بیفکنید تا برخی از مسـافران او را برگیرنـد* گفتند: ای پدر! تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی، در حالی کـه ما خیرخواه او هستیم* فردا او را با ما بفرست تا (در چمن) بگردد و بازی کنـد و ما به خوبی نگهبان او خواهیم بود* گفت: این که او را ببرید سخت مرا انـدوهگین می‌کند و می‌ترسم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد * گفتند: اگـر گـرگ او را بخورد با این که ما گروهی نیرومند هستیم در آن صـورت مـا قطعـاً (مردمـی) بی‌مقدار خـواهیم بـود* پـس وقتـی او را بردنـد و همداسـتان شـدند تـا او را در نهانخانه چاه بگذارند (چنین کردند) و به او وحی کردیم که قطعاً آنـان را از ایـن کارشان در حالی که نمی‌دانند با خبر خواهی کرد* و شامگاهان گریـان نـزد پـدر خود (باز) آمدند * گفتند: ای پدر! ما رفتیم مسابقه دهیم و یوسف را پیش کالای خود نهادیم. آن گاه گرگ او را خورد، ولی تو ما را هر چند راسـتگو باشـیم بـاور نمی‌داری* و پیراهنش را (آغشته) به خونی دروغـین آوردنـد. (یعقـوب) گفـت: (نه) بلکه نفس شما کاری (بد) را برای شما آراسـته اسـت. اینـک صـبری نیکـو (برای من بهتر است) و بر آن چه توصیف می‌کنید. خدا یاری‌ده است* و کاروانی آمد. پس آب‌آور خود را فرستادند و دلوش را انداخت، گفت: مژده این یـک پسـر است و او را چون کالایی پنهان داشتند و خدا به آن چه می‌کردند دانا بـود * و او را به بهای ناچیزی، چند درهم فروختند و در آن بی‌رغبت بودند* و آن کـس کـه او را از مصر خریده بود، به همسرش گفت: نیکش بدار شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی اختیار کنیم و بدین گونه ما یوسف را در آن سـرزمین مکانـت بخشیدیم تا به او تأویل خوابها را بیاموزیم و خدا بر کار خویش چیره اسـت، ولـی بیشتر مردم نمی‌دانند* و چون به حد رشد رسید، او را حکمت و دانش عطا کردیم و نیکوکاران را چنین پاداش مـی‌دهـیم* و آن (بـانو) کـه وی در خانـه‌اش بـود، خواست از او کام گیرد و درها را (پیاپی) چفت کرد و گفت: بیـا کـه از آن تـوام. (یوسف) گفت: پناه بر خدا. او آقای من است. به من جای نیکـو داده اسـت. قطعـاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند* و در حقیقت (آن زن) آهنـگ وی کـرد و (یوسـف نیز) اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کـرد. چنـین (کـردیم) تـا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم، چرا که او از بندگان مخلص مـا بـود* و آن

دو به سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند و (آن زن) پیراهن او را از پشت بدرید و در آستانه در آقای آن زن را یافتند. آن گفت: کیفر کسی که قصد بد به خانواده تو کرده چیست؟ جز این که زندانی یا (دچار) عذابی دردناک شود؟* (یوسف) گفت: او از من کام خواست و شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد اگر پیراهن او از جلو چاک خورده، زن راست گفته و او از دروغگویان است* و اگر پیراهن او از پشت دریده شده، زن دروغ گفته و او از راستگویان است* پس چون (شوهرش) دید پیراهن او از پشت چاک خورده است، گفت: بی‌شک این از نیرنگ شما (زنان) است که نیرنگ شما (زنان) بزرگ است* ای یوسف! از این (پیشامد) روی بگردان و تو (ای زن) برای گناه خود آمرزش بخواه که تو از خطاکاران بوده‌ای* و (دسته‌ای از) زنان در شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود کام خواسته و سخت خاطرخواه او شده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم* پس چون (همسر عزیز) از مکرشان اطلاع یافت، نزد آنان (کسی) فرستاد و محفلی برایشان آماده ساخت و به هر یک از آنان (میوه و) کاردی داد و (به یوسف) گفت: بر آنان درآی. پس چون (زنان) او را دیدند، وی را بس شگرف یافتند و (از شدت هیجان) دست‌های خود را بریدند و گفتند: منزه است خدا این بشر نیست، این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست* (زلیخا) گفت: این همان است که درباره او سرزنشم می‌کردید. آری من از او کام خواستم و(لی) او خود را نگاه داشت و اگر آن چه را به او دستور می‌دهم، نکند قطعاً زندانی خواهد شد و حتماً از خوارشدگان خواهد گردید* (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آن چه مرا به آن می‌خوانند و اگر نیرنگ آنان را از من بازنگردانی، به سوی آنان خواهم گرایید و از (جمله) نادانان خواهم شد]

۱) علی بن ابراهیم، از محمد بن جعفر، از محمد بن احمد، از علی بن احمد، از کسی دیگر از منقری، از عمرو بن شمر، از اسماعیل سُدّی، از عبد الرحمن بن سابط قُرَشی، از جابر بن عبد الله انصاری در تفسیر آیه «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» و در ذکر نام ستارگان گفت: این ستاره‌ها عبارتند از: ستاره طارق و حوبان و ذیال و ذو الکتفین و وثاب و قابس و عَمودان و فلیق و مُصبح و صَرح و فروع و ضیاء و نور که مقصود از ضیاء و نور دو ستاره

خورشید و ماه است و همه این ستارگان در آسمان دنیا هستند.[1]

۲) و نیز از وی روایت شده است که در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: تأویل خواب یوسف آن بود که حاکم مصر خواهد شد و پدر و مادر و برادرانش بر وی وارد می‌شوند. اما منظور از خورشید، مادر یوسف، راحیل و منظور از ماه، حضرت یعقوب علیه السلام است. اما یازده ستاره، برادران اویند و هنگامی که بر یوسف وارد شدند و نگاهشان به یوسف افتاد، سجده شکر خدای یگانه را به جای آوردند و آن سجده برای رضای خدا بود.[2]

۳) ابن بابویه از محمد بن موسی بن متوکل- که خدایش بیامرزد- از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ثمالی روایت کرده که گفته است: در روز جمعه‌ای نماز صبح را همراه با امام سجّاد علیه السلام در مدینه خواندیم و امام بعد از اقامه نماز صبح و نافله صبح[3] از جایش برخاست و به سوی منزلش روانه شد و من نیز او را همراهی می‌کردم. در منزل، کنیزکی سکینه نام را صدا زده و به او فرمود: هر گدایی که امروز به در خانه من آمد به او غذا دهید، چرا که امروز، روز جمعه است. من عرض کردم: هر کس گدایی کند که مستحق نیست! امام فرمود: ای ثابت! می‌ترسم بعضی از کسانی که به گدایی می‌آیند، مستحق باشند و ما آنان را از خود برانیم، در نتیجه به همان مصیبتی دچار بشویم که یعقوب و بچه‌های او به آن مبتلا شدند. بنابراین همه گدایان را امروز طعام و غذا بدهید،حتماً این کار را بکنید. سپس فرمود: یعقوب هر روز گوسفندی را سر می‌برید و گوشت آن را به نیازمندان صدقه می‌داد و خود و زن و فرزندانش نیز از آن می‌خوردند. روزی گدایی مؤمن، روزه‌دار و مستحق- که نزد خداوند، قرب و منزلتی داشت و غریب بود- عصر یک روز جمعه، نزدیک افطار از در منزل یعقوب عبور می‌کرد. از آنان درخواست کمک نمود و چنین ندا داد: به من گدای عابر غریب گرسنه از باقیمانده غذاهایتان، طعام دهید. وی این

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۱.

۳- سبحه: به معنای نماز تطوع است «معجم الوسیط، ماده سبح»

جمله را چندین بار در آستانه منزل یعقوب تکرار کرد. آنها با آن که صدایش را می‌شنیدند اما حق او را ندیده گرفتند و گفتار او را باور نداشتند و زمانی که دانست آنان او را اطعام نمی‌کنند و از ایشان مأیوس شد و شب همه جا را فرا گرفت، استرجاع[1] گفت و اشک ریخت و قصه گرسنگی‌اش را با خداوند تبارک تعالی در میان گذاشت و شب را با شکم گرسنه به روز رسانید. او روز بعد هم روزه گرفت و با گرسنگی و شکیبایی و حمد و ستایش خداوند متعال صبح خود را آغاز کرد. اما یعقوب و خانواده یعقوب با شکم سیر خوابیدند و شب را به صبح رساندند، در حالی که از غذای شب پیش، مقدار زیادی مانده بود. سپس امام در ادامه فرمود: خداوند متعال در صبحگاه همان شب به یعقوب وحی کرد که: ای یعقوب! بنده‌ام را آن چنان ذلیل کردی که خشم مرا باعث شدی و بدان سبب مستوجب آن هستی که از جانب من تأدیب شوی و بلا و مصیبت و عقوبت بر تو و خانواده‌ات فرود آید. ای یعقوب! محبوب‌ترین پیامبران من و گرامی‌ترین آنها نزد من کسی است که به بندگان بینوای من رحم کرده و آنان را به خودش نزدیک کند و به آنان غذا دهد و پناهگاه آنان باشد. ای یعقوب! چرا به بنده من «ذمیال» که در عبادت، کوشا و بر کمترین از این دنیا قانع است و شب گذشته، هنگام افطار به عنوان فقیری بر آستانه خانه‌ات وارد شد و بانگ برآورد که به من گدای غریب، عابر و قانع رحم کنید، رحمت نیاوردی؟ شما چیزی برای خوردن به او ندادید، پس او انّا لله و انّا الیه راجعون گفت و اشک ریخت و به درگاه من شکوه آورد و تا صبح با شکم خالی خوابید و حمد مرا به جای آورد و روز بعد را نیز روزه گرفت؛ اما تو ای یعقوب! همراه با فرزندانت با شکم سیر، شب را به صبح رساندید با آن که غذای اضافی نیز داشتید.

ای یعقوب! مگر نمی‌دانی که مجازات و بلای من زودتر از دشمنانم به دوستانم می‌رسد؟ و این از روی لطف و عنایت من به دوستان است وگرنه دشمنانم را به تدریج به آتش انتقام می‌سوزانم. به عزت و جلالم سوگند که بر تو بلا نازل خواهم کرد و تو و فرزندانت را هدف تیر مصیبت قرار داده و با عقوبت خویش، مجازات خواهم کرد. پس به سرنوشتی که من بر شما رقم خواهم زد، راضی باشید و خود را

۱- استرجع: قال انّا لله و انّا الیه راجعون.

برای مصیبت آماده کنید.

راوی گوید: به امام سجاد علیه السلام عرض کردم: فدایتان بشوم، یوسف کی آن خواب را دید؟ امام فرمود: در همان شبی که یعقوب و فرزندانش شب را با شکم سیر گذراندند، اما «ذمیال» با شکم گرسنه خوابید، و وقتی یوسف آن خواب را دید و صبح آن را با پدرش یعقوب در میان گذاشت، یعقوب با شنیدن خواب یوسف ناراحت شده و اندوه او هم چنان ادامه داشت، تا آن که خداوند متعال به او وحی کرد که آماده بلا شود. یعقوب به یوسف گفت: خوابت را با برادرانت در میان مگذار، زیرا می‌ترسم که با تو نیرنگ کنند؛ اما یوسف خوابش را از برادرانش پنهان نکرد و آن را برای آنان بیان کرد.

امام سجاد علیه السلام فرمود: اولین بلایی که یعقوب و خانواده‌اش به آن دچار شدند، حسادت برادران نسبت به یوسف بود، آن زمانی که از او حکایت خواب را شنیدند؛ بنابراین دلهره و نگرانی یعقوب نسبت به یوسف بیشتر شدو ترسید هشداری که خداوند در آمادگی برای مواجهه بلا به او وحی کرده بود، دقیقاً درباره یوسف باشد؛ بنابراین دل مشغولی او نسبت به یوسف در میان فرزندانش بیشتر شد و هنگامی که برادران یوسف متوجه احترام زیاد یعقوب به وی شدند و دیدند که او یوسف را بر آنان ترجیح می‌دهد، این مسئله بر آنان گران آمده و بدین‌سان بلا از جانب آنها آغاز شده و با هم توطئه علیه یوسف را آغاز کرده و گفتند: «لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * اقْتُلُواْ يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُواْ مِن بَعْدِهِ قَوْماً صَالِحِينَ» یعنی بعد از آن عمل توبه می‌کنید، و بنابراین به یعقوب گفتند: «يَا أَبَانَا مَا لَكَ لاَ تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ * أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَداً يَرْتَعْ» یعقوب گفت: «إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَن تَذْهَبُواْ بِهِ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» این موضوع باعث شد که یعقوب همواره مواظب یوسف باشد تا بلای الهی بر یوسف نازل نشود، چرا که محبت خاصی به او داشت و یوسف در دل پدر از منزلت ویژه‌ای برخوردار بود. امام علیه السلام فرمود: قدرت الهی و قضا و فرمان نافذ او راجع به یعقوب و یوسف و برادرانش موجب شد یعقوب نتواند آن بلا را از خود و پسرش و سایر فرزندانش دور کند. پس یوسف را همراه آنان فرستاد، در حالی که آن را ناخوش داشته و هر لحظه منتظر نازل شدن بلایی بر پسرش یوسف بود. وقتی یوسف و



برادرانش از خانه خارج شدند، یعقوب به سرعت خود را به آنها رسانید و یوسف را از برادرانش گرفته و در آغوش کشید و گریست و سپس او را به آنها سپرد. آنان شتابان او را بردند، مبادا یعقوب، یوسف را از آنها گرفته و با آنان همراه نکند. هنگامی که او را به نقطه‌ای دوردست و پردرخت بردند، با هم گفتند: سر وی را می‌بریم و آن را زیر درختی می‌افکنیم تا گرگ، شبانه او را بخورد. برادر بزرگ آنها گفت: «لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» پس او را به سوی چاه برده و او را در آن انداختند. آنها تصور می‌کردند که یوسف در چاه غرق می‌شود. وقتی یوسف به قعر چاه رسید برادرانش را صدا زده و گفت: پسران رومین! سلام مرا به یعقوب برسانید. وقتی برادران صدای او را شنیدند به یکدیگر گفتند: از این جا تکان نمی‌خورید تا وقتی که مطمئن شوید وی مرده است. برادران یوسف همان جا ماندند تا آن که از زنده ماندن او ناامید شدند «وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ * قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ» همین که یعقوب این سخنان را از پسرانش شنید، استرجاع گفت و گریست و به یاد وحی الهی و آمادگی برای بلا افتاد؛ بنابراین صبر پیشه کرد و به استقبال آن بلای سخت رفته و به آنها گفت: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا» سنت خداوند متعال چنین نیست که قبل از آن که تأویل خواب راستین یوسف را نشان دهد، گوشت یوسف را به گرگ بسپارد. ابو حمزه ثمالی گوید: سخنان امام سجاد در همین جا به پایان رسید.[1]

۴) شیخ ابراهیم بن ابراهیم اوسی[2] نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: تو با این همه قدرت آیا هرگز خسته و ناتوان شده‌ای؟ گفت: آری! ای محمد! سه بار چنین شده است؛ اولین بار، روزی بود که ابراهیم به آتش افکنده شد و خداوند به من وحی فرمود که: ابراهیم را دریاب! به عزت و جلالم قسم، اگر ابراهیم قبل از رسیدن تو به آتش برسد، نام تو را از دیوان فرشته‌ها محو خواهم کرد. من به سرعت به سوی ابراهیم روانه شدم و میان آتش و آسمان به او

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۱، باب ۴۱، ح ۱.

۲- وی عمر بن ابراهیم انصاری اوسی نویسنده کتاب «زهر الکمام» در بیان داستان یوسف است، «کشف الظنون، ج ۲، ص ۹۶۱».

رسیدم گفتم: ای ابراهیم! آیا به کمک من نیازمندی؟ ابراهیم گفت: به خداوند نیازمند هستم، اما به تو هرگز!

دومین بار زمانی بود که خداوند به ابراهیم دستور داد که پسرش اسماعیل را قربانی کند. در این هنگام، خداوند به من دستور داد که اسماعیل را دریاب، قسم به عزت و جلالم اگر چاقو قبل از رسیدن تو حلقوم اسماعیل را ببرد، نامت را از دیوان فرشته‌ها محو خواهم کرد. پس شتابان خود را رسانیده و چاقو را در دستان او واژگون کرده و برای او قربانی بردم.

سومین بار زمانی بود که یوسف را در چاه انداختند. خداوند متعال به من وحی فرمود که: ای جبرئیل! یوسف را دریاب! زیرا قسم به عزت و جلالم اگر یوسف قبل از رسیدن تو به داخل چاه بیافتد، نام تو را از دیوان فرشتگان محو خواهم کرد. پس خیلی سریع فرود آمده و او را در بین آسمان و زمین نجات دادم و او را سالم بر روی تخته سنگی که در قعر چاه بود نهادم و همان جا بود که احساس خستگی کردم، چرا که آن چاه، جایگاه مارها و افعی‌های زهرآگین بود و همین که آن مارها متوجه حضور یوسف در آن جا شدند، به یکدیگر گفتند: مبادا حرکت کنید و از جا بجنبید، زیرا پیامبر بزرگوار میهمان ماست و پای در آستان ما نهاده است. پس هیچ یک از مارها از لانه‌اش بیرون نیامد. اما افعی‌ها از لانه بیرون آمدند و خواستند او را نیش بزنند، ولی من بانگی بر سر آنان کشیدم که گوش‌های آنها را تا روز قیامت کر کرد.



ابن عباس می‌گوید: زمانی که یوسف علیه السلام سالم در قعر چاه فرود آمد و خیالش از شر مارهای موذی، راحت شد، برادرانش را صدا می‌زد و می‌گفت: هر کس قبل از مرگش وصیتی دارد و وصیت من به شما این است که وقتی از این جا به شهر باز می‌گردید، به یاد تنهایی من باشید و هر وقت احساس امنیت کردید، به یاد ترس و وحشت من بیافتید و اگر غذایی خوردید، به فکر گرسنگی من باشید و اگر آبی نوشیدید، به یاد تشنگی من باشید و اگر با جوانی روبرو شدید، به یاد جوانی من بیافتید.

جبرئیل به یوسف گفت: ای یوسف! این حرف‌ها را کنار بگذار و از این سخنان دست بکش! و مشغول دعا شو! و بگو: ای خدایی که برطرف کننده اندوهی، ای خدایی که اجابت کننده هر دعایی، ای ترمیم کننده هر شکسته‌ای، ای خدایی که

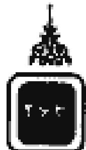
در هر آزمایش، حضور داری، ای همدم هر فرد تنها، ای همدم هر غریب، ای آن که در مناجات حضور داری، بـه حـق کلمـه توحیـد «لا إلـه إلّـا انـت» از درگاهـت درخواست می‌کنم که در کار من گشایش و فرج و برون رفت، قـرار دهـی و در دل من محبت خویش را بگذاری تا من جز یاد تو هیچ همّ و غمّ و دغدغـه‌ای نداشـته باشم. به لطف و عنایتت، ای مهربان‌ترین مهربانان. فرشتگان گفتند: پروردگـارا! مـا صدای راز و نیاز و دعایی می‌شنویم. صدا، صدای پیامبری است و دعا، دعای یـک نبی است. خداوند تعالی به آنها وحی فرمود که: این صدای پیامبرم، یوسف اسـت و سپس خداوند متعال به جبرئیل وحی کرد کـه نـزد یوسـف بـرود و بـه او بگویـد: «لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ».

از ابن عباس در باره عهدی که یعقوب از فرزندانش گرفت، سؤال کردنـد و او جواب داد: یعقوب به پسرانش گفت: فرزندان مـن! اگـر پسـرم یوسـف را بـه مـن برگردانید که هیچ، اما اگر بازنگردانید از پیامبر امّی که در آخر الزمان می‌آید، بـری خواهید شد. وی دارای امتی است که به سوی حق هدایت می‌شوند و عـدالت را بـا حق برقرار می‌کنند. آنان معتقد به آن سخن ارزشمند و عظیم هستند که از آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر است و آن این است که: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله علـیّ ولـیّ الله، پیامبری که دارای شتر و عصا است و خداوند او را «حبیب» نامید. رویی چون ماه دارد و پیشانی چون ستاره درخشـان، صـاحب حـوض و کـوثر اسـت و مقـام مشهود. پسرعمویی دارد که نامش حیدر است. او همسر دخترش و جانشین وی در میان امتش است. او علی بن ابی طالب علیه السلام است. اگر در مورد فرزنـدم بـه من خیانت کنید، هنگام قیامت که به حضـور او مـی‌رویـد، از شـما روی برخواهـد تافت. پسران یعقوب گفتند: بله، می‌دانیم. یعقوب گفـت: «فَاللّـهُ خَيْـرٌ حَافِظًـا وَهُـوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»[1] [پس خدا بهترین نگهبان است و اوست مهربانترین مهربانان]

پسرانش نیز گفتند: آری چنین است. «فَاللّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ».

از ابن عباس سؤال شد: بـرادران یوسـف چگونـه یوسـف را شـناختند؟ گفـت: در پیشانی وی نشانه‌ای وجود داشت که یعقوب و اسحاق و ساره نیز همین علامـت را داشتند که یک خال بود. وقتی یوسف بر برادرانش وارد شد و تاج شاهی خود را از

۱- یوسف/ ۶۴.



سر برگرفت، دارای بوی عنبرین بود و آنان آن رایحه را استشمام کردند و او را از طریق آن، شناختند.

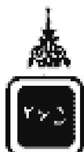
۵- برمی‌گردیم به حدیث ابو حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام

ابو حمزه می‌گوید: وقتی فردای آن روز، صبحگاهان خدمت ایشان رسیدم به او عرض کردم که: فدای شما گردم! دیروز با من صحبت از یعقوب و فرزندان وی کردید و سپس آن را قطع فرمودید. داستان برادران یوسف و خود یوسف بعد از آن ماجرا چگونه شد؟ امام علیه السلام فرمود: آنان صبح روز بعد با هم گفتند: برویم ببینیم چه بر سر یوسف آمده است، مرده است یا زنده است؟ وقتی سر چاه رسیدند، کنار آن چاه، قافله‌ای را دیدند که خادم خود را فرستاده بودند تا آب از چاه بیرون بکشد. خادم به محض این که سطل را از چاه برمی‌گیرد، ناگهان می‌بیند که پسرکی خود را به سطل آویخته است؛ بنابراین به همراهانش می‌گوید: «يَا بُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَامٌ» وقتی او را از چاه بیرون آوردند، برادران یوسف نزد آنها آمده و گفتند: این پسر، برده ماست و دیروز در این چاه افتاده است و امروز آمده بودیم که او را از چاه بیرون آوریم. به این ترتیب، آنها یوسف را از کاروانیان گرفتند و او را به گوشه‌ای بردند و به یوسف گفتند: یا پیش این کاروانیان می‌گویی که تو برده مایی و ما تو را به آنها می‌فروشیم و یا آن که تو را می‌کشیم. یوسف به آنان گفت: مرا نکشید و هر چه دوست دارید، انجام دهید. پس او را به نزد کاروانیان آوردند و گفتند: کدام یک از شماها این برده را از ما خریداری می‌کند؟ فردی از کاروان او را از آنان به بیست درهم خریداری کرد. برادران یوسف به مبلغی که آن مرد به آنها داد، قانع شدند. آن مرد، یوسف را از صحرا به مصر برد و به پادشاه مصر فروخت و خداوند فرموده است: «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا».

ابو حمزه می‌گوید: به امام سجاد علیه السلام عرض کردم: آن روزی که برادران، یوسف را در چاه انداختند، یوسف پسری چند ساله بود؟ فرمود: نه سال داشت. عرض کردم: آن وقت فاصله میان خانه یعقوب و مصر چقدر بود؟ فرمود: مسیر دوازده روز سفر. سپس فرمود: یوسف زیباترین انسان دوران خود بود و وقتی به سنین جوانی رسید، همسر پادشاه مصر از او خواست که با وی مرتکب فحشا شود. اما یوسف به او گفت: از شر کردار تو به خداوند متعال پناه می‌برم. من از

خانواده‌ای هستم که زنا نمی‌کنند. آن زن درها را بر روی خود و یوسف بست و به او گفت: نترس و خود را بر روی یوسف افکند. یوسف خود را از دست او رهانید و به سوی در گریخت، در را باز کرد و آن زن به او رسید و پیراهنش را از پشت گرفت و آن را از تن یوسف بیرون آورد. اما یوسف در همان حال که پیراهنش در دست او بود، گریخت «وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاء مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوَءاً إِلاَّ أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

امام فرمود: پادشاه مصر می‌خواست یوسف را به شدت شکنجه کند. اما یوسف به او گفت: قسم به خدای یعقوب، من هرگز نسبت به زن تو قصد بدی نداشته‌ام، بلکه این او بود که از من می‌خواست مرتکب فحشا شوم. اگر می‌خواهی از این کودک بپرس که کدام یک از ما دو نفر از دیگری خواسته که فحشا مرتکب شود. امام فرمود: در خانه آن زن، کودکی وجود داشت که متعلق به خویشاوندی بود که برای دیدار آنها آمده بودند. پروردگار، آن نوزاد را به سخن گفتن درآورد تا میان آنها قضاوت کرده و موضوع را فیصله دهد. پس آن نوزاد گفت: پادشاها! به پیراهن یوسف نگاه کن، اگر از جلو پاره شده باشد، این یوسف است که قصد فحشا داشته است، اما اگر پیراهنش از پشت، پاره شده باشد، پس این همسر تو است که مرتکب فحشا شده است. وقتی که پادشاه، سخن آن نوزاد و آن چه را که بیان کرد، شنید، سخت ناراحت و اندوهگین شد. پیراهن یوسف را نزد او آوردند. وقتی دید که از پشت، پاره شده است به همسرش گفت: «إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ» و به یوسف گفت: «أَعْرِضْ عَنْ هَـذَا» نباید کسی از تو چیزی در این مورد بشنود. اما یوسف آن را کتمان نکرد و در شهر پخش شد و تا آن که زنان شهر گفتند: «امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ» این سخنان به گوش همسر پادشاه مصر رسید. پس افرادی را به دنبال آن زنان فرستاد و برای آنان مهمانی تدارک دید و برای هر یک از آنها یک میوه ترنج (بالنگ) و چاقویی آورد و به یوسف گفت که: «اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ» و گفتند آن چه را که گفتند. همسر پادشاه مصر به آنان گفت: «فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ» این همان کسی است که به خاطر عشق به او، مرا ملامت می‌کردید. امام در ادامه فرمود: آن زنان از نزد همسر پادشاه بیرون آمدند و هر کدام مخفیانه و بدون این که دیگری بداند، پیغامی به یوسف فرستادند و خواهان ملاقات با او بودند که یوسف همه آنها را رد کرد و گفت: «وَإِلاَّ



تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَأَکُن مِّنَ الْجَاهِلِینَ» و خداوند کید و مکر آنها را از او دور کرد. وقتی موضوع یوسف و همسر پادشاه و زنان مصر در بین مردم شایع شد و بعد از آن که پادشاه مصر، سخنان آن کودک را شنید، تصمیم گرفت یوسف را زندانی کند. بنابراین او را به زندان انداخت. همراه با یوسف، دو جوان، وارد زندان شدند. داستان آنان با داستان یوسف، پیوندی دارد و آن را حکایتی است که خداوند متعال آن را در قرآن بیان فرموده است. سپس سخنان امام سجاد علیه السلام به پایان رسید.[1]

۶) ابن بابویه روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: یوسف در دوازده سالگی وارد زندان شد و دوازده سال در آن جا ماند و بعد از خروج از زندان، هشتاد سال عمر کرد. بنابراین، او صد و بیست سال عمر کرده است.[2]

۷) عیاشی از مسعدة بن صدقه نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم فرمود: به خدا قسم من با بعضی از فرزندانم تظاهر به محبت می کنم، او را بر روی رانم می‌نشانم و به او محبت بیشتری می‌کنم و از او بیشتر سپاسگزاری و قدردانی می کنم، در حالی که این محبت حق یکی دیگر از فرزندانم است، اما به خاطر ترسیدن از حسادت دیگر فرزندان نسبت به او و این که مبادا آن چه برادران یوسف به یوسف کردند، نسبت به او انجام دهند، [من چنین محبتی را به او ابراز نمی کنم]. پروردگار متعال سوره یوسف را به همین خاطر نازل فرمود که عبرت باشد و ما نسبت به همدیگر حسادت نورزیم، همان طور که برادران یوسف به او رشک ورزیده و در حقش ستم کردند. بنابراین خداوند این سوره را به عنوان لطف و رحمتی در حق دوستان ما و علاقه‌مندان به ما و کسانی که منکر دشمنان ما هستند، قرار داد. هم چنان که این سوره حجت و برهانی است علیه آنها که با ما جنگ و عداوت و دشمنی دارند.[3]

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۳، باب ۴۱، ح ۱.

۲- امالی صدوق، ص ۲۰۸.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۷، ح ۲.

۸) زراره از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پیامبران پنج نوعند. برخی از آنها فقط صدایی را چون صدای زنجیر می‌شنوند. پیام خداوند را می‌گیرند؛ برخی از پیامبران هستند که خداوند، پیام خویش را وقتی در خوابند به آنان می‌دهد، مانند یوسف و ابراهیم، و برخی فرشته وحی را می‌بینند و برخی دیگر نیز هستند که پیام خداوند در دل‌شان افتاده و در گوش آنان باقی می‌ماند.[۱]

۹) ابو خدیجه از مردی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: یعقوب تنها به این خاطر به درد دوری از یوسف مبتلا گشت که روزی گوسفند چاقی را قربانی کرده بود و مردی به نام بقوم که از نزدیکان او بود و آهی در بساط نداشت و چیزی را نمی‌یافت تا روزه خود را با آن افطار کند، نزد او آمد، اما یعقوب او را نادیده گرفت و غذایی به او نداد، پس به غم یوسف و فراق او گرفتار شد. بعد از این ماجرا بود که یک منادی از طرف یعقوب، هر روز صبح بانگ برمی‌آورد و می‌گفت: هر کس روزه نیست، ناهار سر سفره یعقوب حضور یابد و به هنگام شب می‌گفت: هر کس که امروز روزه‌دار بوده، شام میهمان یعقوب است.[۲]

۱۰) از ابو حمزه ثمالی نقل است که می‌گوید: همراه با امام سجاد علیه السلام در صبح جمعه‌ای نماز را در مسجد مدینه اقامه کردیم. بعد از نماز، خادمه‌اش که سکینه نام داشت را صدا زد و به او فرمود: هر نیازمندی که امروز در خانه مرا زد، به او غذا بدهید، چرا که امروز روز جمعه است. من عرض کردم: فدایتان شوم، هر کس که گدایی می‌کند که مستحق نیست! فرمود: ای ثابت! می‌ترسم تعدادی از اشخاصی که به گدایی به در خانه ما می‌آیند مستحق باشند و ما آنان را از خود برانیم و دچار همان مصیبتی شویم که یعقوب و اهل بیت او به آن دچار شدند؛ بنابراین به آنان غذا بدهید، به آنان غذا بدهید.

سپس فرمود: یعقوب هر روز گوسفندی را ذبح می‌کرد و از گوشت آن به مستمندان صدقه می‌داد و خود و خانواده‌اش از آن می‌خوردند. روزی گدایی مؤمن، عابد و زاهد و روزه‌دار و مستحق که نزد خداوند متعال نیز قرب و منزلتی داشت و غریب هم بود در غروب روز جمعه‌ای به وقت افطار از مقابل خانه یعقوب گذر کرد

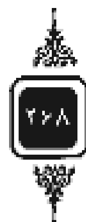
۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۷، ح ۳.

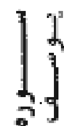
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۸، ح ۴.

و از آنها درخواست کمک نمود و از آنان خواست تا از باقیمانده غذایشان به او بدهند تا روزه خود را باز کند. او این جملات را بارها در مقابل خانه یعقوب، تکرار کرد، اما آنان با آن که صدایش را می‌شنیدند، حقش را نادیده گرفتند و گفتارش را باور نکردند و آن مرد، هنگامی که دانست آنان به او غذایی نمی‌دهند و از ایشان مأیوس شد و شب همه جا را فرا گرفت، استرجاع «إنّا لله و إنّا إلیه راجعون» گفت و گریه کرد و حکایت گرسنگی‌اش را با خداوند متعال در میان گذاشت و شب را با شکم گرسنه به صبح رسانید. او روز بعد را روزه گرفت و با شکمی گرسنه اما صبورانه و سپاسگزار از لطف خداوند، روز خود را آغاز نمود.

اما یعقوب و خانواده‌اش با شکم سیر خوابیدند و شب را به صبح رساندند در حالی که از غذای شب گذشته، مقدار زیادی مانده بود.

امام در ادامه فرمود: خداوند متعال در صبحگاه همان شب به یعقوب وحی کرد که: ای یعقوب! بنده‌ام را آن چنان ذلیل کردی که خشم مرا برانگیختی و به همین خاطر، مستوجب آن شدی که از سوی من، ادب شوی و بلا و مجازات من بر تو و فرزندانت فرود آید. ای یعقوب! محبوب‌ترین پیامبران و گرامی‌ترین آنها نزد من، کسی است که به بندگان بینوای من ترحم کرده و آنان را به خود نزدیک کرده و آنان را اطعام کند و پناهگاه آنان باشد. ای یعقوب! چرا به بنده‌ام «ذمیال» که در عبادت، کوشا و از دنیا به کمترین، قانع بود و شب گذشته به وقت افطار، به عنوان فقیری در درگاه خانه‌ات حضور یافت و بانگ برآورد که به من گدای غریب، عابر قانع، رحم کنید، رحم نکردید و چیزی برای خوردن به او ندادید تا آن که او استرجاع گفته و گریه کرد و شکوه‌اش را به درگاه من آورد و تا صبح با شکم گرسنه خوابید و حمد مرا به جای آورد. او روز بعد را هم روزه گرفت. اما تو ای یعقوب! همراه با فرزندانت با شکم سیر، شب را به صبح رساندی با وجود این که غذای اضافی برای آن فقیر نیز داشتید.





ای یعقوب! مگر نمی‌دانستی مجازات و بلای من زودتر از دشمنان من به دوستانم می‌رسد؟ و این نیز از روی لطف و عنایت من به اولیا و دوستانم می‌باشد. از سوی دیگر، انتقام من از دشمنانم، تدریجی است. به عزت و جلالم سوگند که بلای خویش را بر تو فرود خواهم آورد و تو و فرزندانت را به مصیبت‌ها مبتلا کرده و با مجازات خود، تو را ادب خواهم کرد. آماده بلای من شوید و به قضای من،

خشنود و به مصیبت‌هایی که در راه است، شکیبا باشید.

ابو حمزه گوید: من به امام سجاد علیه السلام عرض کردم: یوسف چه وقتی آن خواب را دید؟ فرمود: در همان شبی که یعقوب و فرزندانش شب را با شکم سیر گذراندند، اما «ذمیال» با شکم گرسنه خوابید. وقتی یوسف آن خواب را دید، صبح هنگام، آن را با پدرش در میان گذاشت. یعقوب که به او وحی رسیده بود آماده بلا و مصیبت شود، با شنیدن خواب یوسف، به غم و اندوه گرفتار شد و به یوسف گفت: خوابت را با برادرانت در میان مگذار؛ زیرا می‌ترسم که با تو نیرنگ کنند و دسیسه‌ای برای تو بچینند. اما یوسف، خواب خویش را از برادرانش پنهان نکرد و آن را برای آنان بازگو کرد.

امام سجاد علیه السلام فرمود: اولین بلایی که یعقوب و خانواده‌اش به آن دچار شدند، حسادت برادران نسبت به یوسف بود، آن گاه که داستان خواب یوسف را از او شنیدند.- حضرت فرمود: - از آن پس، عطوفت و عنایت یعقوب نسبت به یوسف دو چندان شد و ترسید هشداری که خداوند در مورد آمادگی برای مواجهه با بلا به او وحی نموده است، دقیقاً درباره یوسف بوده باشد؛ بنابراین در میان فرزندانش دل مشغولی او نسبت به یوسف شدت یافت. هنگامی که برادران یوسف، متوجه احترام زیاد یعقوب به او شدند و دیدند که وی یوسف را بر آنان ترجیح می‌دهد، بر آنان گران آمده و بدین سان بلای مذکور از جانب آنان آغاز شد و دسیسه چینی را آغاز کرده و گفتند: «لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ* اقْتُلُواْ يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُواْ مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» یعنی بعد از این کار توبه کنید. در این هنگام به یعقوب گفتند: «يَا أَبَانَا مَا لَكَ لاَ تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ» «أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ». یعقوب گفت: «إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَن تَذْهَبُواْ بِهِ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» زیرا یعقوب می‌ترسید که بلای خداوند بر او، درباره یوسف باشد؛ چرا که با توجه به علاقه شدیدی که به یوسف داشت، زمینه برای فرود آمدن بلا بر یوسف کاملاً آماده بود.

امام علیه السلام فرمود: قدرت و قضای الهی، فرمان نافذ او درباره یعقوب و یوسف و برادرانش سیطره یافت و یعقوب نتوانست آن بلا را از خود دور کند، پس برخلاف میل و اراده خویش، یوسف را به آن سپرد و با نگرانی منتظر بود که

یوسف، هدف بلای الهی قرار گیرد، چرا که یوسف در دل پدر، جایگاه ویژه‌ای داشت. وقتی یوسف همراه برادران از خانه بیرون رفت، یعقوب به سرعت خود را به آنها رسانید و یوسف را از برادران گرفته و به سینه خود چسبانید و در آغوش کشید و گریست و سپس بر خلاف میل و اراده خود، آنان شتابان او را بردند مبادا یعقوب، یوسف را از آنها باز پس گیرد و دیگر به آنان نسپارد. هنگامی که به نقطه دوری رسیدند، او را به منطقه‌ای پردرخت بردند و با هم گفتند: سر او را می‌بُریم و او را زیر درختی می‌افکنیم تا شب هنگام، گرگ، او را بخورد. بزرگ‌ترین برادر گفت: «لاَ تَقْتُلُواْ يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ». پس او را به سوی چاه بردند و در قعر چاه انداختند. آنان فکر می‌کردند یوسف در چاه غرق می‌شود. وقتی یوسف به قعر چاه رسید، برادرانش را صدا زد و گفت: پسران رومین! سلام مرا به یعقوب برسانید. وقتی برادران، صدای او را شنیدند به یکدیگر گفتند: تا زمانی که از مرگ او مطمئن نشده‌ایم، نباید از این جا برویم. حضرت فرمود: برادران یوسف همان جا ماندند تا آن که از زنده بودن او ناامید شدند. «وَجَاؤُواْ أَبَاهُمْ عِشَاء يَبْكُونَ* قَالُواْ يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ» همین که یعقوب این سخنان را از پسرانش شنید، استرجاع گفته و گریست و به یاد وحی الهی و آمادگی برای مواجهه با بلا افتاد. پس صبر پیشه کرد و خود را به این آزمایش الهی سپرد و به آنان گفت: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» سنت خداوند متعال چنین نیست که پیش از آن که تأویل رؤیای صادقه یوسف را نشان دهد، گوشت یوسف را به گرگ بسپارد. ابو حمزه گوید: در همین جا سخنان امام سجاد علیه السلام به پایان رسید.[۱]

۱۱) مِسمَع ابو سیّار از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: هنگامی که یوسف در چاه افتاد، جبرئیل نزد او فرود آمد و به او گفت: ای جوان! در این جا چه می‌کنی؟ چه کسی تو را به قعر این چاه افکنده است؟ یوسف گفت: به خاطر قرب و منزلتی که نزد پدرم داشتم، برادرانم به من حسادت ورزیدند و مرا در قعر این چاه افکندند. جبرئیل به او گفت: دوست داری از این چاه، بیرون آیی؟ یوسف گفت: این قدرت خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب است که می‌تواند مرا از این چاه

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۹، ح ۵.

برون آورد.

جبرئیل به یوسف گفت: خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب به تو می‌گوید: بگو: پروردگارا! حمد و سپاس از آن توست، هیچ معبودی جز تو که بر همه منت می‌نهی نیست، تو آفریننده آسمان‌ها و زمین هستی و دارای شکوه و عظمت و جلال، از پیشگاه تو درخواست می‌کنم که بر محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام درود بفرستی و مرا از این حالت برهانی و در کار من، گشایشی قرار دهی و از جایی که در گمان من نیست، به من روزی رسانی. یوسف این دعا را گفت و در همان روز، خداوند. گره از کار او گشود و وی را از تاریکی چاه نجات بخشید و از فریب و نیرنگ آن زن رهانید و سلطنت مصر را به گونه‌ای به او داد که به هیچ روی به گمان او نمی‌رسید.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: و از جایی که به گمان من می‌رسد و آن جا که در گمان من نمی‌گنجد، به من روزی می‌دهی.[1]

۱۲) زید شحّام از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَـٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» فرمود: در آن وقت یوسف، هفت ساله بود.[2]

۱۳) جابر بن عبد الله انصاری در توضیح آیه «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» گفته است: امام در وجه تسمیه ستاره‌ها فرمود: نام آن ستاره‌ها عبارتست از: طارق، حوبان، امان، ذو کتاف، وابس، وثاب، عروان، فلیق، فصیح، صرح، فروغ، و ضیا و نور، که منظور از دو اسم ضیا و نور، خورشید و ماه است و همه این ستارگان بر آسمان احاطه دارند.[3]

۱۴) ابو جمیله از مردی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی پیراهن یوسف را برای یعقوب آوردند گفت: خدایا! این چه گرگ مهربانی بوده که پیراهن را پاره نکرده است. امام علیه السلام فرمود: بر روی لباس، لکه

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۱، ح ۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۱، ح ۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۲، ح ۹.

خون وجود داشت.

۱۵) ابو حمزه ثمالی می‌گوید: سخنان امام سجاد علیه السلام در همین جا پایان پذیرفت و من صبح روز بعد خدمت امام علیه السلام رسیدم و به ایشان عرض کردم: فدایتان گردم! شما دیروز داستان یعقوب و پسرانش را برای من می‌گفتید و سخنان خود را ناتمام گذاشتید. از آن پس، چه ماجرایی برای یوسف رخ داد؟

امام علیه السلام فرمود: آنان صبح روز بعد با هم گفتند: برویم ببینیم بر سر یوسف چه آمده است؟ مرده است یا زنده؟ وقتی به نزدیکی چاه رسیدند، در کنار چاه کاروانی را دیدند که خادم خود را فرستاده بودند تا با سطل، آب از چاه بیرون بکشد. همین که خادم، سطل را کشید، ناگهان پسری را دید که خود را به سطل آویخته است، پس به همراهانش گفت: «یَا بُشْرَیٰ هَذَا غُلَامٌ» وقتی او را از آن چاه بیرون آورد، برادران یوسف نزد آنان آمده و گفتند: این پسر، برده ماست و دیروز در این چاه افتاده است و ما امروز آمده بودیم تا او را از چاه بیرون آوریم. به این ترتیب، آنان یوسف را از کاروانیان گرفته و به گوشه‌ای بردند و به او گفتند: یا پیش این کاروانیان می‌گویی که تو برده ما هستی و ما تو را به آنها می‌فروشیم و یا آن که تو را می‌کشیم. یوسف به آنان گفت: مرا نکشید، هر کاری که می‌خواهید، انجام بدهید.

پس او را نزد کاروانیان آورده و گفتند: آیا در میان شما کسی هست که این برده را از ما خریداری کند؟ فردی از کاروانیان او را به قیمت بیست درهم خرید و برادران یوسف به مبلغی که آن فرد به آنها داد، قانع شدند؛ زیرا ارزشی برای یوسف، قائل نبودند. خریدار، یوسف را با خود به سرزمین مصر برد و به پادشاه مصر فروخت. خداوند متعال در این باره فرموده است: «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا»[1] [و آن کس که او را از مصر خریده بود به همسرش گفت: نیکش بدار شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی اختیار کنیم].

۱۶) حسن از مردی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۲، ح ۱۰.

درباره آیه: «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ» فرمود: مبلغی که او را فروختند، بیست درهم بود.[1]

۱۷) از امام رضا علیه السلام همین حدیث روایت شده و این جمله به آن افزوده شده است: بَخْس به معنای کم کردن و کاستن است و قیمت سگ شکاری است و اگر کشته شود، دیه آن بیست درهم است.[2]

۱۸) عبد الله بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: یوسف نزد پدر و مادرش عزیز و گرامی بود، تا آن که به بردگی برده شد و به کمترین و نازل‌ترین قیمت فروخته شد؛ اما خداوند متعال از این امر دریغ نورزید که او را به جایی برساند که پادشاه شود.[3]

۱۹) ابن حصین از امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ» فرمود: تعداد آن درهم‌ها هجده درهم بود.[4]

۲۰) با همین سند از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: تعداد آن درهم‌ها بیست درهم بود که قیمت یک سگ شکاری است که کشته شود و کلمه بَخس به معنای نقص و کاستن است.[5]

۲۱) ابو حمزه ثمالی می‌گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: روزی که یوسف به چاه افکنده شد، چند ساله بود؟ فرمود: هفت ساله بود.

عرض کردم: مسافت میان منزل یعقوب تا مصر در آن روز چقدر بود؟ فرمود: فاصله مسیر پیمودن هیجده روز بود.

امام فرمود: یوسف زیباترین انسان زمانه خود بود. وقتی به سن جوانی رسید، همسر پادشاه از او درخواست کرد که مرتکب فحشا شود، اما یوسف به او گفت: به خداوند پناه می‌برم! من از خانواده‌ای هستم که زنا نمی‌کنند. سپس آن زن، همه

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۱۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۱۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۱۳.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۱۴.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۱۴.

درها را بر روی خود و یوسف بست و به یوسف گفت: نترس، و آن گاه خود را بر روی یوسف افکند. یوسف از دست او فرار کرد و به سمت در گریخت و در را باز کرد. همسر پادشاه یوسف را دنبال کرد و پیراهن او را از پشت گرفت و به طرف خود کشید و یوسف در همان حال که پیراهنش در دست همسر پادشاه بود، گریخت.[1]

۲۲) برخی از یاران ما از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: هنگامی که آن زن خواست با یوسف درآویزد و یوسف نیز بر آن شد، به یوسف گفت: همان جایی که هستی، بمان. یوسف گفت: چرا؟ گفت: می‌خواهم روی بت را بپوشانم تا ما را نبیند. یوسف خدا را در همین حین به یاد آورد و یقین پیدا کرد که خداوند متعال او را می‌بیند، پس از چنگ او گریخت.[2]

۲۳) محمد بن قیس از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که شنیدم امام می‌فرمود: زمانی که یوسف بند شلوارش را می‌گشود، تصویر یعقوب در حالی که انگشتش را می‌گزید در مقابلش مجسم شد که به او چنین می‌گفت: یوسف! و یوسف گریخت، سپس امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که من هرگز عورت پدرم را ندیده‌ام و پدرم هرگز عورت جدّم را ندیده است و جدّم نیز عورت پدرش را هرگز ندیده است- سپس امام فرمود: یوسف در حالی که انگشت خود را به دندان می‌گزید از جا جهید و گریخت و آب از انگشت شست پایش خارج شد.[3]

۲۴) یکی از یاران ما از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت از من پرسید: مردم در باره آیه «لَوْلَا أَن رَّأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ» چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند که: یوسف، یعقوب را دید که انگشتش را می‌گزید. امام فرمود: خیر، چنان که ایشان می‌گویند، نیست. عرض کردم: پس یوسف چه چیزی را دید؟ فرمود:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۱۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۴، ح ۱۷.

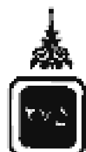
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۴، ح ۱۸. (همان گونه که در مقدمه متذکر شدیم چون مرحوم بحرانی در صدد جمع آوری همه روایات بوده است، برخی از روایات نامعتبر نظیر همین روایت را نیز ذکر کرده است. اما همان گونه که می بینیم بلافاصله با ذکر روایت بعدی نشان داده است که این روایت اعتبار ندارد. ناشر)

زمانی که آن زن خواست با یوسف درآویزد و یوسف نیز بر آن شد، آن زن به سوی بتی که در خانه نگه می‌داشت، رفت و لباسی را روی آن انداخت. یوسف به او گفت: چرا چنین کردی؟ زن گفت: لباسی را بر روی آن انداختم، شرم دارم از این که ما را ببیند. یوسف گفت: تو از این بتی که نه می‌بیند و نه می‌شنود، شرم می‌کنی، پس چگونه من از پروردگارم شرم نکنم؟![1]

۲۵) عمر بن ابراهیم اوسی آورده است که از حضرت محمد رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده است که: مکر زنان از مکر شیطان بزرگ‌تر است؛ زیرا خداوند فرموده است: «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»[2] [نیرنگ شیطان (در نهایت) ضعیف است]

۲۶) برگردیم به روایت ابو حمزه ثمالی: یوسف در همان حال که پیراهنش در چنگ همسر پادشاه بود، گریخت «وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلاَّ أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» امام علیه السلام فرمود: پادشاه مصر می‌خواست یوسف را شکنجه کند، اما یوسف به او گفت: به خدای یعقوب قسم می‌خورم که من هرگز نسبت به همسر تو قصد بدی نداشته‌ام، بلکه این همسر تو بود که از من می‌خواست مرتکب فحشا شوم؛ از این کودک بپرس که کدام یک از ما دو نفر، این خواسته ناشایست را از دیگری خواسته است. امام فرمود: در خانه آن زن، نوزادی در گهواره وجود داشت که مادرش از خویشاوندان آن زن بود و برای دیدن بستگان به آن جا آمده بود. پادشاه گفت: این، کودکی بیش نیست و نمی‌تواند حرف بزند. یوسف گفت: با او سخن بگو که خداوند، زبان او را به کلام می‌گشاید. پادشاه با کودک سخن گفت و خداوند با قدرت لایزال خویش، او را به نطق درآورد و به پادشاه گفت: ای پادشاه! به پیراهن نگاه کن، اگر پیراهن از جلو پاره شده باشد، یوسف از او خواسته تا مرتکب این عمل ناشایست شود، اما اگر از پشت پاره شده باشد، پس این همسر توست که خواسته با یوسف درآویزد و یوسف راست گفته و این زن، از دروغگویان است.

وقتی پادشاه سخن آن نوزاد را شنید و به داستان او گوش سپرد، سخت



۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۵، ح ۱۹.

۲- نساء/ ۷۶.

ناراحت و پریشان شد و دستور داد تا پیراهن را بیاورند. وقتی پیراهن یوسف را نزد او آوردند و دید که از پشت، پاره شده است، به همسرش گفت: «إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ» و به یوسف گفت: «أَعْرِضْ عَنْ هَذَا» نباید در این مورد، کسی از تو چیزی بشنود. اما یوسف آن را کتمان نکرد و این ماجرا را در شهر پخش کرد. به طوری که برخی از زنان شهر گفتند: «امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ» این سخنان به گوش همسر پادشاه رسید و آنان را به یک مهمانی دعوت کرد و برای آنان مجلس و غذایی تدارک دید و برای هر کدام از آنان، میوه ترنج (بالنگ) و چاقویی آورد و به یوسف گفت: «اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ».

و گفتند آن چه را که گفتند. پس همسر پادشاه به آنان گفت: «فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ» یعنی به خاطر عشق و دوستی با او. سپس امام فرمود: آن زنان از نزد همسر پادشاه بیرون آمدند و هر کدام از آنان مخفیانه و به دور از چشم همسران خود برای یوسف، پیغام فرستادند و خواستار ملاقات با او شدند. اما یوسف، دعوت همه آنان را رد کرد و گفت: «رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ» زمانی که ماجرای یوسف و همسر پادشاه و زنان مصر در شهر شایع شد، پادشاه با توجه به سخنانی که از نوزاد شنیده بود، بر آن شد تا یوسف را به زندان بیافکند. همین کار را نیز کرد و یوسف را به زندان انداخت. همزمان با زندانی شدن یوسف، دو جوان دیگر نیز وارد زندان شدند. داستان آنان و داستان یوسف را خداوند در کتاب خویش بیان کرده است.

ابو حمزه گوید: سپس سخنان امام سجاد علیه السلام در همین جا به پایان رسید.[1]

۲۷) علی بن ابراهیم گفت: پدرم از عمرو بن شهر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از جمله اخبار یوسف، آن است که وی یازده برادر ناتنی و یک برادر تنی داشت که نامش بنیامین بود و یعقوب، اسرائیل خدا بود. اسرائیل خدا یعنی بنده مخلص خدا. یعقوب، فرزند اسحاق پیامبر بود که او نیز پسر ابراهیم، خلیل الله بود. یوسف در نه سالگی آن خواب را دید و آن را با

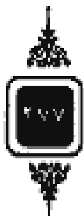
۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۲، ح ۲۰.

پدرش در میان نهاد. یعقوب به او گفت: «يَا بُنَيَّ لاَ تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُواْ لَكَ كَيْداً» یعنی علیه تو، مکر و حیله می‌کنند. یعقوب به یوسف گفت: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ».

یوسف، زیباترین مردم زمانه خود بود، یعقوب، او را دوست داشت و او را بر دیگر فرزندان خود ترجیح می‌داد. به همین دلیل، برادرانش به او حسادت کردند و در جمع خودشان، سخنانی را گفتند که خداوند متعال، آن را نقل کرده است: «إِذْ قَالُواْ لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلاَلٍ مُّبِينٍ» بنابراین تصمیم به کشتن یوسف گرفتند و گفتند: او را می‌کشیم تا پدرمان فقط به ما توجه کند و به ما تعلق داشته باشد. لاوی گفت: نباید او را بکشیم، بلکه باید او را از مقابل دیدگان پدر مخفی کنیم و با او تنها شویم. خداوند، سخن آنان را چنین نقل کرده است: «يَا أَبَانَا مَا لَكَ لاَ تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ* أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَداً يَرْتَعْ» یعنی به چوپانی گوسفندان بیاید «وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» بنابراین خداوند، این جملات را بر زبان یعقوب، جاری ساخت: «إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَن تَذْهَبُواْ بِهِ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» آنان، همان طور که خداوند تبارک و تعالی فرموده است، گفتند: «لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذاً لَّخَاسِرُونَ» و مقصود از عُصبه (گروه)، یک جماعت ده تا سیزده نفره است. «فَلَمَّا ذَهَبُواْ بِهِ وَأَجْمَعُواْ أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ» یعنی آن چه را که می‌خواستند با او انجام دهند، به اطلاع‌شان می‌رسانی.[1]

۲۸) و نیز گفته است: در روایت ابو جارود به نقل از امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ» آمده است که حضرت فرمود: متوجه نمی‌شوند که تو، یوسف هستی. جبرئیل نزد یوسف آمد و این خبر را به او داد.[2]

۲۹) علی بن ابراهیم: لاوی گفت: «أَلْقُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ» بنابراین یوسف را لبه چاه، نزدیک کردند و به او گفتند: پیراهنت





۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۲.

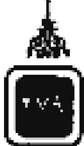
را از تن درآر. او گریست و گفت: ای برادران من! لباس را از تن من بیرون نیاورید. یکی از برادران، به روی او چاقو کشید و او را تهدید کرد و گفت: اگر پیراهنت را از تن بیرون نیاوری، تو را می‌کشیم. یوسف، پیراهن را از تن بیرون آورد و سپس، او را با سطل به درون چاه فرستادند و از او دور شدند.

یوسف در چاه گفت: ای خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب! بر ناتوانی و بیچارگی و سن کم من، رحمت آور. کاروانی از اهالی مصر در آن جا فرود آمده مردی را فرستادند تا برای کاروانیان، از آن چاه، آب بکشد. وقتی آن مرد، سطل خود را در چاه انداخت، یوسف، خود را به سطل آویخت و آنان، سطل را به همراه یوسف بیرون کشیدند و دیدند که پسری بسیار خوش سیما و ماه طلعت، از چاه بیرون آمد، پس دَوان دَوان نزد ارباب خود رفتند و گفتند: مژده بدهید که پسری پیدا کرده‌ایم؛ او را از چاه بیرون می‌آوریم و می‌فروشیم و پولش را سرمایه می‌کنیم. این خبر به گوش برادران یوسف رسید و آنان بلافاصله، نزد کاروانیان آمده و گفتند: این، برده ماست. سپس به یوسف گفتند: اگر اقرار نکنی که برده ما هستی، بی‌گمان تو را خواهیم کشت. کاروانیان به یوسف گفتند: چه می‌گویی؟ یوسف گفت: راست می‌گویند، من برده آنان هستم. کاروانیان گفتند: او را به ما می‌فروشید؟ گفتند: آری. پس آنها به این شرط که یوسف را به مصر ببرند، او را فروختند. «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُواْ فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ» امام فرمود: بهایی که برای یوسف پرداخته شد، هجده درهم بود. یوسف برای برادرانش ارزشی نداشت، چنان که خداوند متعال فرموده است: «كَانُواْ فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ».[1]

۳۰) علی بن ابراهیم گفته است: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل کرده است که امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ» فرمود: بهایی که یوسف را به آن فروختند، بیست درهم بود- بَخْس به معنای کاستی و نقص است- ارزش سگ شکاری، اگر کشته می‌شد، بیست درهم بود.

۳۱) و نیز گفته است: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَجَآؤُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ» نقل شده است که فرمود: آنان بزغاله (یک

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۲.



ساله‌ای) را بر روی پیراهن یوسف، ذبح کردند.[1]

۳۲) علی بن ابراهیم گفت: برادران یوسف به خانه برگشتند و گفتند: سراغ پیراهن یوسف می‌رویم و آن را به خون، آغشته می‌کنیم و به پدرمان می‌گوییم: گرگ او را خورده است.

وقتی چنین کردند، لاوی به آنان گفت: ای جماعت! مگر ما فرزند یعقوب، اسرائیل خدا، فرزند اسحاق، پیامبر خدا و فرزند ابراهیم، خلیل الله نیستیم؟ فکر می‌کنید خداوند، این رفتار ما را از پیامبرانش، پنهان می‌کند؟ گفتند: پس چاره چیست؟ گفت: برمی‌خیزیم و غسل می‌کنیم و نماز جماعت می‌خوانیم و به درگاه خداوند زاری می‌کنیم و درخواست می‌کنیم که آن را از پیامبرش مخفی کند؛ چرا که خداوند، بخشنده و بزرگوار است. پس برخاستند و غسل کردند. در سنت ابراهیم و اسحاق و یعقوب، نماز جماعت، با حضور حداقل یازده نفر تشکیل می‌شد. یکی از این یازده نفر، امام جماعت می‌شد و دیگران، پشت سر او نماز می‌خواندند، گفتند: اکنون که ما، ده نفر هستیم و امام نداریم، چه کنیم؟ لاوی گفت: پروردگار را امام جماعت خود قرار می‌دهیم. پس نماز خوانده و به درگاه پروردگار، تضرع کرده و گریستند و گفتند: پروردگارا! این کار ما را بپوشان. سپس «وَجَاؤُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ» در حالی که پیراهن آغشته به خون را همراه خود داشتند «قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ» یعنی مسابقه دویدن گذاشته بودیم «وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لِّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ * وَجَآؤُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» سپس یعقوب گفت: آن گرگ، چقدر نسبت به یوسف، درنده و خشمگین و نسبت به پیراهنش، چه مهربان و دلسوز بوده است! یوسف را خورده، اما پیراهن او را پاره نکرده است.

فرمود: یوسف را به مصر بردند و او را به عزیز فروختند. عزیز مصر به همسرش گفت: «لاِمْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ» یعنی جایگاه و منزلت او را نکو دار، «عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا» عزیز مصر، فرزندی نداشت، پس یوسف را گرامی داشته و او را بزرگ کردند. وقتی یوسف به سن بلوغ رسید، زن عزیز مصر، عاشق او شد. یوسف به قدری زیبا بود که چشم هر زنی به او می‌افتاد، عاشق او می‌شد؛ هر مردی

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۳.

هم که او را می‌دید، به او علاقه‌مند می‌شد. روی یوسف، چونان ماه شب چهارده بود. همسر عزیز مصر از وی درخواست کرد که پرده عصمت خویش بدرد و با او درآویزد. خداوند در این باره فرمود: «وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لاَ يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» همسر عزیز، پیوسته در کار خدعه و نیرنگ بود و در گوش یوسف می‌خواند تا این که به موقعیت مناسب رسید؛ خداوند فرمود: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلاَ أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» پس همسر عزیز برخاست و درها را قفل کرد و چون خواستند چنان کنند، یوسف چهره یعقوب را در گوشه‌ای از آن خانه دید که انگشت در دهان می‌گزید و می‌گفت: ای یوسف! تقدیر آسمانی تو آن است که در زمره پیامبران باشی، اما اکنون بر آنی تا در زمین، از جمله زناکاران شمرده شوی؟! پس یوسف دریافت که خطا کرده است.[1]

۳۳) شیخ در امالی، با سند خود در باره این آیه که خداوند از قول یعقوب، نقل می‌کند: «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» روایت کرده است که حضرت فرمود: بدون هر گونه گله و شکایت.[2] مؤلف گوید: در کتاب امالی، پیش از این حدیث، حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است.

۳۴) ابن بابویه گفته است: احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مُکَتِّب و علی بن عبد الله ورّاق - که خداوند از آنان خشنود باد - گویند: علی بن ابراهیم بن هاشم، از قاسم بن محمد برمکی، از ابو صلت هروی نقل کرده که گفته است: هنگامی که مأمون، دانشمندان مسلمان و دیگر دانشمندان ادیان یهودی و مسیحی و مجوس و صائبی‌ها (ستاره‌پرستان) و دانشمندان سایر مذاهبی که حرفی برای گفتن داشتند را جمع کرد تا با امام رضا مناظره کنند، هر کدام که موضوعی را مطرح می‌کرد، امام، او را با دلیل و برهان قانع می‌کرد و سر جایش می‌نشاند؛ گویی سنگ در دهانش می‌نهاد. در این میان، علی بن محمد بن جهم برخاست و از امام پرسید: ای فرزند رسول خدا! آیا به عصمت پیامبران، اعتقاد داری؟ فرمود: بلی. پس گفت: نظر شما درباره این فرموده خداوند متعال راجع به

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲- امالی، ج ۱، ص ۳۰۰

حضرت یوسف چیست؟ «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا» امام فرمود: درباره این فرموده پروردگار در باره یوسف «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا» باید گفت که آن زن، قصد معصیت داشت و یوسف بر آن بود تا اگر او را به فحشا مجبور کند، آن زن را به قتل برساند؛ زیرا گناه رابطه بین آن دو، بسیار بزرگ بود. پس خداوند، یوسف را از قتل و ارتکاب فحشا رهانید. خداوند در این مورد فرمود: «كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» که مقصود از واژه «سوء» قتل است و منظور از «فحشاء» زنا است.[1]

۳۵) و نیز ابن بابویه نقل کرده است که تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی- که خداوند از او خشنود باد- گوید: پدرم از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم، نقل می‌کند که: در مجلس مأمون حضور یافتم، علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز آن جا بود. مأمون از وی پرسید: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، مگر شما نمی‌گویید: همانا پیامبران، معصومند؟ فرمود: بله. و راوی، همان حدیث را نقل کرد تا آن جا که مأمون گفت: در باره آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَن رَّأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ» نظرت چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمود: البته که آن زن خواست تا با یوسف درآویزد. یوسف نیز اگر برهان پروردگار خویش را نمی‌دید، اراده می‌کرد تا با آن زن، درآویزد. هم چنان که او چنین بود؛ اما یوسف، معصوم بود و معصوم، قصد گناه نکرده و مرتکب فحشا نمی‌شود. پدرم از پدرش، امام صادق علیه السلام روایت کرد که: آن زن قصد کرد که آن کار را بکند، ولی یوسف، قصد کرد که مرتکب آن کار ناشایست نشود. پس مأمون گفت: ای ابو الحسن! خداوند به تو خیر دهد.[2]

۳۶) و نیز ابن بابویه از پدرش- که خداوند او را بیامرزد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، محمد بن سنان، از خلف بن حماد، از کسی، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که در توضیح آیه «كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۱، باب ۱۴، ح ۱.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۹، باب ۱۵، ح ۱.

وَالْفَحْشَاء» فرمود: یعنی مانع شدیم که در زنا وارد شود.[1]

۳۷) و نیز ابن بابویه با سند خود از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» فرموده است: همسر عزیز به سوی بت رفت و لباسی بر روی آن افکند. یوسف از او پرسید: چرا چنین کردی؟ آن زن گفت: خجالت می‌کشم که این بت، ما را ببیند. یوسف به او گفت: تو از چیزی که نه می‌شنود و نه می‌بیند، نه درک دارد و نه می‌خورد و نه می‌نوشد، شرم می‌کنی؛ اما من از کسی که انسان را آفریده و به او تعلیم داده است، شرم نکنم؟! و این تفسیر همین آیه است که خداوند فرموده است: «لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ».[2] این حدیث با اندکی اختلاف در صحیفه امام رضا علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نقل شده است.

۳۸) ابن بسطام در کتاب طب الائمة علیهم السلام از محمد بن قاسم بن منجاب، از خلف بن حماد، از عبد الله بن مسکان، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام نقل کرد که پروردگار متعال فرمود: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء» مقصود از کلمه «سوء» در این آیه، زنا است.[3]

۳۹) ابن بابویه از پدرش - که رحمت خدا بر او باد - از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از احمد بن هلال، از محمد بن سنان، از محمد بن عبد الله بن رباط، از محمد بن نعمان احول، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره این گفته خداوند: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» فرموده است: مقصود از «أَشُدَّهُ» یعنی به سن هیجده سالگی رسید و «استوی» یعنی ریش درآورد.[4]

۴۰) علی بن ابراهیم، از پدرش، از برخی از شیعیان در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که می‌فرماید: زمانی که همسر عزیز قصد یوسف

۱- معانی الاخبار، ص ۱۷۲، ح ۱.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۹، باب ۳۱، ح ۱۶۲.

۳- طب الائمة، ص ۵۵.

۴- معانی الاخبار، ص ۲۲۶، ح ۱.

کرد و یوسف نیز قصد وی نمود، آن زن برخاست و به سوی بتی که در خانه نگه می‌داشت، رفت و ملحفه‌ای را روی آن انداخت. یوسف به او گفت: چرا چنین می‌کنی؟ گفت: لباسی را روی صورت این بت انداختم که ما را نبیند؛ زیرا از او خجالت می‌کشم. یوسف به او گفت: تو از بتی که نه می‌بیند و نه می‌شنود، شرم داری و من از پروردگارم شرم نکنم؟! پس از جا پرید و شروع به دویدن کرد. آن زن نیز به دنبال او دوید. در همین حال، عزیز مصر، آنان را دید. خداوند متعال، این حکایت را چنین بیان فرموده است: «وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ» پس زن عزیز، پیش دستی کرده و به عزیز گفت: «مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلاَّ أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» یوسف به عزیز گفت: «هِيَ رَاوَدَتْنِي عَن نَّفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا» در این جا، خداوند متعال به یوسف الهام فرمود که به پادشاه بگوید: از این نوزاد که در گهواره است، بپرس؛ چرا که این کودک، گواهی خواهد داد که این زن، مرتکب فحشا شده است. پس عزیز، ماجرا را از آن کودک پرسید. خداوند، زبان کودک را در گهواره به نفع یوسف گشود تا بگوید: «إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الكَاذِبِينَ * وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِن الصَّادِقِينَ» و زمانی که پادشاه دید که پیراهن یوسف از پشت پاره شده است، به همسر گفت: «إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ» و بعد به یوسف گفت: «أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ» این خبر در مصر شایع شد و زنان مصر، شروع به نقل این ماجرا در هر کوی و برزن کرده و همسر عزیز را به خاطر کارش ملامت و سرزنش می‌کردند و او را به زشتی یاد نمودند؛ که خداوند متعال سخنان آنان را در این آیه نقل فرموده است: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا».[1]

(۴۱) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه: «قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» فرمود: عشق به یوسف، او را از مردم، غافل کرده بود و نمی‌توانست به چیزی غیر او فکر کند. منظور از «حجاب» همان شغاف است و «شغاف» یعنی حجاب و پرده قلب.[2]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۴.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۵.

۴۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: سخنان زنان مصر به گوش همسر عزیز رسید و بلافاصله، افرادی را به دنبال زنان مسئولان و بزرگان مصر فرستاد و آنان را در خانه خود جمع کرد و مجلسی را تدارک دید و به هر یک از زنان، بالنگ و چاقویی داد و به آنان گفت: میوه قاچ کنید. سپس به یوسف که در اتاقی دیگر بود، گفت: نزد آنان درآی؛ و یوسف از آن اتاق بیرون آمد و وقتی چشم زنان به یوسف افتاد، دستان خود را بریدند و سخنانی را گفتند که خداوند تبارک و تعالی، آن را حکایت کرده است: «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً» یعنی بالنگ، «وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلاَّ مَلَكٌ كَرِيمٌ» پس همسر عزیز گفت: «فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ» یعنی در عشق او، «وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ» یعنی از او درخواست کرده‌ام «فَاسَتَعْصَمَ» اما او نپذیرفته است. سپس گفت: «وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ» همین که یوسف، آن روز را به شب رسانید، همه زنانی که او را در آن مجلس دیده بودند، یوسف را به خود فراخواندند. از این رو، یوسف به ستوه آمده و گفت: «رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ» یعنی مکر و حیله آن زنان «أَصْبُ إِلَيْهِنَّ» به آنان متمایل می‌شوم. پس همسر عزیز فرمان داد تا او را حبس کنند و به این ترتیب، یوسف به زندان افتاد.[1]



ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُا الآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ ﴿٣٥﴾ وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانَ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾ قَالَ لاَ يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلاَّ نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَن يَأْتِيكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُم بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٧﴾ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَآئِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَن نُّشْرِكَ

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۵.

بِاللهِ مِن شَيْءٍ ذَلِكَ مِن فَضْلِ اللهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ
يَشْكُرُونَ (٣٨) يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (٣٩) مَا تَعْبُدُونَ
مِن دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ
أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ (٤٠) يَا صَاحِبَيِ
السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِن رَّأْسِهِ قُضِيَ
الأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ (٤١) وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ
الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ (٤٢) وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ
يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلاَتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ
إِن كُنتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ (٤٣) قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلاَمٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الأَحْلاَمِ بِعَالِمِينَ (٤٤) وَقَالَ
الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ (٤٥) يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا
فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلاَتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي
أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (٤٦) قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِي
سُنبُلِهِ إِلاَّ قَلِيلاً مِّمَّا تَأْكُلُونَ (٤٧) ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ
إِلاَّ قَلِيلاً مِّمَّا تُحْصِنُونَ (٤٨) ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ (٤٩)
وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللاَّتِي
قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (٥٠) قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن
نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا
رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (٥١) ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللهَ لاَ يَهْدِي
كَيْدَ الْخَائِنِينَ (٥٢) وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ
رَّحِيمٌ (٥٣) وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ

أَمِينٌ (٥٤) قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (٥٥) وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَن نَّشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (٥٦)».

[آن گاه پس از دیدن آن نشانه‌ها به نظرشان آمد که او را تا چندی به زندان افکنند* و دو جوان با او به زندان درآمدند. (روزی) یکی از آن دو گفت: من خویشتن را (به خواب) دیدم که (انگور برای) شراب می‌فشارم و دیگری گفت: من خود را (به خواب) دیدم که بر روی سرم نان می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند. به ما از تعبیرش خبر ده که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم* گفت: غذایی را که روزی شماست برای شما نمی‌آورند، مگر آن که من از تعبیر آن به شما خبر می‌دهم، پیش از آن که (تعبیر آن) به شما برسد. این از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است. من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرتند، رها کرده‌ام* و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی نموده‌ام. برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم. این از عنایت خدا بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند* ای دو رفیق زندانیم! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟* شما به جای او جز نام‌هایی (چند) را نمی‌پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر (حقانیت) آنها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست؛ دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند* ای دو رفیق زندانیم! اما یکی از شما به آقای خود باده می‌نوشاند و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرندگان از (مغز) سرش می‌خورند. امری که شما دو تن از من جویا شدید، تحقق یافت* و (یوسف) به آن کس از آن دو که گمان می‌کرد خلاص می‌شود، گفت: مرا نزد آقای خود به یاد آور و(لی) شیطان، یادآوری به آقایش را از یاد او برد. در نتیجه چند سالی در زندان ماند * و پادشاه (مصر) گفت: من (در خواب) دیدم هفت گاو فربه است که هفت (گاو) لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و (هفت خوشه) خشکیده دیگر ای سران قوم! اگر خواب تعبیر می‌کنید در باره خواب من به من نظر دهید* گفتند: خواب‌هایی است پریشان و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم* و آن کس از آن دو (زندانی) که نجات یافته و پس از چندی (یوسف را) به خاطر آورده بود، گفت: مرا به (زندان) بفرستید تا

شما را از تعبیر آن خبر دهم* ای یوسف ای مرد راستگوی! در باره (این خواب که) هفت گاو فربه هفت (گاو) لاغر آنها را می‌خورند و هفت‌خوشه سبز و (هفت خوشه) خشکیده دیگر به ما نظر ده تا به سوی مردم برگردم شاید آنان (تعبیرش را) بدانند* گفت: هفت سال پی در پی می‌کارید و آن چه را درویدید جز اندکی را که می‌خورید، در خوشه‌اش واگذارید* آن گاه پس از آن هفت سال سخت می‌آید که آن چه را برای آن (سال‌ها) از پیش نهاده‌اید جز اندکی را که ذخیره می‌کنید، همه را خواهند خورد* آن گاه پس از آن سالی فرا می‌رسد که به مردم در آن (سال) باران می‌رسد و در آن آب میوه می‌گیرند* و پادشاه گفت: او را نزد من آورید. پس هنگامی که آن فرستاده نزد وی آمد (یوسف) گفت: نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که حال آن زنانی که دست‌های خود را بریدند چگونه است؟ زیرا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است* (پادشاه) گفت: وقتی از یوسف کام (می) خواستید چه منظور داشتید؟ زنان گفتند: منزه است خدا، ما گناهی بر او نمی‌دانیم. همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد. من (بودم که) از او کام خواستم و بی‌شک او از راستگویان است* (یوسف گفت) این (درخواست اعاده حیثیت) برای آن بود که (عزیز) بداند من در نهان به او خیانت نکردم و خدا نیرنگ خائنان را به جایی نمی‌رساند* و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا رحم کند؛ زیرا پروردگار من آمرزنده مهربان است* و پادشاه گفت: او را نزد من آورید تا وی را خاص خود کنم. پس چون با او سخن راند گفت: تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی* (یوسف) گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانا هستم * و بدین گونه یوسف را در سرزمین (مصر) قدرت دادیم که در آن هر جا که می خواست، سکونت می‌کرد. هر که را بخواهیم به رحمت خود می‌رسانیم و اجر نیکوکاران را تباه نمی‌سازیم]

۱) علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در توضیح آیه «ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُاْ الآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ» فرمود: منظور از این آیات، گواهی آن نوزاد، پیراهن از پشت پاره شده و نیز دویدن یوسف و همسر عزیز تا رسیدن به در است؛ به طوری که صدای کشیده شدن یوسف، توسط همسر عزیز، از پشت در شنیده می‌شد. وقتی یوسف از خواسته او



سر باز زد، از شوهرش مصرّانه درخواست نمود که او را زندانی کند و سرانجام، یوسف زندانی شد. «وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانَ» یعنی دو غلام پادشاه بودند. یکی از آنان نانوا بود و دیگری ساقی پادشاه، و آن کس که دروغ گفته بود و خواب ندیده بود، همان نانوا بود.[1]

۲) به حدیث علی بن ابراهیم بازگشت، گفت: پادشاه مصر، دو نفر را مأمور یوسف کرد تا مواظب او باشند، وقتی با او وارد زندان شدند، به او گفتند: شغل تو چیست؟ گفت: خواب‌گذار (مفسّر خواب) هستم. یکی از آن دو مأمور، خوابی دید که خداوند متعال در قرآن به آن اشاره فرموده است: «أعصر خمراً» یوسف در تأویل خواب او گفت: از زندان، خارج می‌شوی و ساقی پادشاه خواهی شد و شأن و منزلت تو نزد او بالا می‌رود. «وَقَالَ الآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ» در حالی که وی چنین خوابی را ندیده بود. یوسف به او گفت: مفهوم خواب تو آن است که پادشاه، تو را می‌کشد و به دار می‌آویزد و پرندگان از سر تو می‌خورند. آن مرد خندید و گفت: من خوابی ندیده‌ام. اما یوسف، چنان که پروردگار متعال از او نقل می‌کند، گفت: «يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْراً وَأَمَّا الآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِن رَّأْسِهِ قُضِيَ الأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ» امام صادق علیه السلام در توضیح آیه «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» فرمود: یوسف بر سر بالین بیماران، حضور می‌یافت و بینوا و محتاج را سرپرستی می‌کرد و نیاز زندانیان را برآورده می‌ساخت. وقتی شخصی که در خواب دیده بود ساقی پادشاه می‌شود، خواست از زندان بیرون برود، یوسف به او گفت: «اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ» اما همان طور که خداوند در قرآن فرموده: «فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ».[2]

۳) علی بن ابراهیم گفته است: حسن بن علی از پدرش، از اسماعیل بن عمر، از شُعَیب عَقَرقُوفی، از امام صادق علیه السلام، روایت کرده است که فرمود: جبرئیل نزد یوسف آمد و به او گفت: پروردگار عالمیان به تو درود می‌فرستد و از تو می‌پرسد: چه کسی تو را در قالب زیباترین مخلوقات قرار داد؟ امام علیه السلام فرمود: یوسف فریادی کشید و گونه بر خاک نهاد و گفت: تو، ای پروردگار! سپس

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۵.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۵.

جبرئیل گفت: خداوند می‌گوید: چه کسی تو را از میان فرزندان یعقوب، محبوب دل پدر کرد؟ امام فرمود: پس یوسف فریادی کشید و روی بر خاک نهاد و گفت: تو، ای پروردگار! جبرئیل گفت: خداوند می‌گوید: وقتی تو را به اعماق چاه انداختند و اطمینان داشتی که خواهی مرد، چه کسی تو را نجات داد؟ حضرت فرمود: پس یوسف، فریاد زد و گونه بر خاک نهاد و سپس گفت: تو ای پروردگار. فرمود: پس خداوند، تو را مجازات می‌کند؛ چرا که از دیگری کمک خواستی «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ».[1]

امام علیه السلام می‌فرماید: وقتی مدت زندانی شدن به سر آمد و خداوند به وی اجازه داد تا برای درخواست گشایش دعا کند، یوسف چهره بر خاک نهاد و گفت: پروردگارا! اگر چه گناهانم موجب بی‌آبرویی من نزد تو شده است، اما به آبرویی که پدران صالح من، همانند ابراهیم و اسحاق و یعقوب، نزد تو دارند، از درگاهت درخواست می‌کنم که مرا از این وضع برهانی؛ و خداوند نیز گره از کار او گشود.

به امام عرض کردم: فدایتان شوم! ما هم می‌توانیم با همین عبارات دعا کنیم؟ حضرت فرمود: این گونه دعا کنید: «اللهم ان کان ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک، فانّی أتوجه الیک بنبیک، نبی‌الرحمة، محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلام». [پروردگارا! اگر چه گناهان من باعث بی‌آبرویی من نزد شما شده است، ولی به آبروی پیامبرت، پیامبر رحمت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین وامامان علیه السلام، روی به درگاه تو می‌آورم].

۴) علی بن ابراهیم علیه السلام گوید: سپس پادشاه خوابی دید و به وزیرانش گفت: من در خواب دیدم که «سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ» یعنی هفت گاو لاغر اندام، و نیز در خواب دیدم: «سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ» و امام صادق علیه السلام به جای کلمه «سنبلات» سنابل تلاوت فرمود. سپس پادشاه مصر گفت: «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ» اما آنها نتوانستند خواب او را تأویل کنند. پس همان مردی که در کنار پادشاه ایستاده بود

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۵.

به یاد خوابی که دیده بود، افتاد و بعد از هفت سال، یوسف را به یاد آورد. و خداوند فرموده است: «وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ» یعنی بعد از گذشت این مدت «أَنَا أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ» پس نزد یوسف آمد و گفت: «أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ».

یوسف گفت: «تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ» یعنی سنبله‌ها را نکوبید؛ چرا که در طول این هفت سال، گندیده و فاسد می‌شود، ولی اگر داخل خوشه خود بماند، فاسد نخواهد شد. «ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ» یعنی هفت سال، قحطی سختی پدید می‌آید و در این هفت سال، آن چه را که در هفت سال گذشته انبار کرده‌اید، می‌خورید. امام صادق علیه السلام فرمود: آیه، این گونه نازل شده است: «ما قربتم لهن»[1] [آن را که نزدیک کردید برای سال‌های قحط و تنگی].

«ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ» یعنی باران برایشان می‌بارد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مردی نزد امام علی علیه السلام، این آیه را تلاوت کرد: «ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ» یعصرون را به صورت فعل معلوم خواند. امام فرمود: وای بر تو باد! چه چیزی را می‌فشرند؟ آیا انگور می‌فشارند و خمر می‌گیرند؟ آن مرد به امام علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان! این آیه را چگونه بخوانم؟ حضرت فرمود: این گونه نازل شده است: «وَفِيهِ يُعْصَرُونَ»[2] یعنی پس از این سال‌های گرسنگی، باران بر مردم ببارد. دلیل این قرائت، این آیه مبارکه است که می‌فرماید: «وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا»[3] [و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم]

پس آن مرد نزد پادشاه برگشت و آن چه را که یوسف به او گفته بود، به اطلاع پادشاه رسانید. پادشاه گفت: «ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى

۱- به مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۰۶، نگاه کنید.

۲- امام صادق علیه السلام و اعرج و عیسی بن عمر (یعصرون) تلاوت می‌کردند، با ضم حرف «ی» و فتح «صاد» و حمزه و کسایی و خلف «تَعصرون» با فتح «ت» و کسر «ص» قرائت می‌کردند؛ اما بقیه قاریان با حرف «ی» قرائت کردند. «مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۰۷».

۳- نبأ/ ۱۴.

رَبِّکَ» یعنی نزد پادشاه برگردد «فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللاَّتِی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلِیمٌ» پادشاه، آن زنان را فراخواند و از آنها پرسید: «مَا خَطْبُکُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ یُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَیْهِ مِن سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِیزِ الآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَاْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِینَ* ذَلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ وَأَنَّ اللّهَ لاَ یَهْدِی کَیْدَ الْخَائِنِینَ» یعنی امروز دیگر همچون گذشته، نسبت دروغ به او نمی‌دهم. سپس گفت: «وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» یعنی به بدی و زشتی، فرمان می‌دهد «إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّیَ» پادشاه گفت: «ائْتُونِی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی» و وقتی چشمش به یوسف افتاد «قَالَ إِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَیْنَا مِکِینٌ أَمِینٌ» پس هر چه می‌خواهی، به من بگو «قَالَ اجْعَلْنِی عَلَى خَزَآئِنِ الأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ» یعنی انبارهای گندم و مخازن آن را به من بسپار؛ و شاه نیز مسئولیت آنها را به یوسف داد. خداوند در این باره فرمود: «وَکَذَلِکَ مَکَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الأَرْضِ یَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَیْثُ یَشَاءُ».[1]

۵) طبرسی در کتاب نبوت با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن بنت الیاس گفته است: شنیدم که امام رضا علیه السلام می‌فرمود: یوسف به کار جمع‌آوری آذوقه مشغول شد و در طول آن هفت سال حاصلخیز و پربار، غذای زیادی جمع‌آوری کرد و در انبارها قرار داد. وقتی آن هفت سال گذشت و هفت سال قحطی فرا رسید، اقدام به فروختن آذوقه و طعام کرد. در سال اول قحطی، غذا را قیمت درهم و دینارها می‌فروخت؛ به طوری که همه درهم و دینار مصریان به خزانه یوسف سرازیر شد. در سال دوم، غذا را به قیمت زیورآلات و جواهر می‌فروخت؛ به طوری که همه جواهرات و زیورآلات مصریان به خزانه یوسف، سرازیر شد. در سال سوم، یوسف غذا را به بهای چهارپایان و گاو و گوسفند می‌فروخت. بدین سان، تمامی چهارپایان مصر و اطراف آن به تملّک یوسف درآمد. در سال چهارم، غذا را به بهای کنیزکان و بردگان می‌فروخت و بدین سان، تمامی کنیزان و بردگان مصر و اطراف آن به تملّک یوسف درآمدند. او در سال پنجم، غذا را به بهای خانه و املاک فروخت و همه خانه‌ها و املاک مصر و اطرافش در زمره ما یملک یوسف درآمد. در سال ششم، در مقابل غذا، مزرعه و

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۷.

آب خریداری کرد و به این ترتیب، همه مزارع و آب‌های مصر و اطرافش به تملّک یوسف درآمد. در سال هفتم، غذا را به بهای آزادی مردمان فروخت؛ به طوری که دیگر در مصر و اطراف آن، انسان آزاد و برده‌ای نبود، مگر این که به تملک یوسف درآمده بود. بدین‌سان، یوسف، مالک جان و مال و بردگان آنان شد و مردم می‌گفتند: ما ندیده‌ایم و نشنیده‌ایم که خداوند به هیچ پادشاهی، به اندازه یوسف، سیاست و دانش و تدبیر داده باشد.

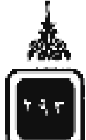
سپس یوسف به پادشاه گفت: پادشاها! نظر شما راجع به این که سلطنت مصر و اطراف آن را به من بسپاری و زمام اختیار آن را در کف من بنهی، چیست؟ اکنون رأی خود را به ما بگو؛ من، امور مصریان را از آن روی سامان ندادم که آن را ویران کنم و آنان را از بلا نجات ندادم تا خود، بلای جان آنان شوم. این پروردگار متعال بود که آنان را به دست من نجات داد. پادشاه گفت: هر طوری که خودت می‌خواهی، رفتار کن؛ رأی، رأی توست. یوسف گفت: پادشاها! خداوند و شما را به گواهی می‌گیرم که من همه مردم مصر را از نوع بردگی، آزاد کرده و اموال و بردگان‌شان را به آنها پس دادم و ای پادشاه به شما نیز انگشتر و تاج و تخت را باز پس دادم، به این شرط که منش مرا در حکومت اتخاذ کرده و جز با مشورت من، حکم نفرمایی. پادشاه به یوسف گفت: برای من، بسی مایه مباهات و افتخار خواهد بود که به راهی جز راه تو نروم و جز به فرمان و مشورت تو حکم نرانم؛ اگر تو نبودی، مرا قدرت انجام چنین اقداماتی نبود و هیچ‌گاه به چنین سمت و سویی رهنمون نمی‌شدم. تو حکومت مرا چنان عزیز و پایدار ساختی که کسی را یاری دستیابی به آن نیست. من گواهی می‌دهم که هیچ معبودی، جز الله نیست، یکی است و شریکی ندارد و تو رسول خدایی؛ پس در اجرای مسئولیتی که به تو داده‌ام، بکوش که تو را نزد ما جایگاهی ویژه و مقامی سترگ است.

۶) ابن بابویه در کتاب الغیبة[1] در حدیثی مسند، روایت کرده است که: در کشور حبشه، تخته سنگی پیدا شد که نوشته‌ای بر آن حک شده بود. اسقف آن را خواند و آن را به زبان حبشی تفسیر کرد، سپس به زبان عربی برگردانده شد و دیدند که در آن نوشته شده است: من ریّان بن دومغ هستم. از ابو عبد الله مدینی

۱- مقصود از کتاب «الغیبة» کتاب کمال الدین و تمام النعمة است.

معنای ریّان را پرسیدند و این که «ریّان» کیست؟ وی گفت: نام پدر عزیز و پادشاه مصر در زمان یوسف پیامبر، ریّان بن دومغ بوده است. عمر عزیز مصر، هفتصد سال و پدرش ریّان هزار و هفتصد سال و عمر دومغ، سه هزار سال بود.

با ترجمه آن سنگ نبشته، دریافتند که در آن آمده است: من ریّان بن دومغ هستم. در جستجوی سرچشمه و منبع رود بزرگ نیل بودم که یکباره، سرچشمه آن را یافتم. وقتی از منزل بیرون آمدم، چهارصد هزار نفر با من بود؛ هشتاد سال راه رفتیم تا آن که به تاریکی‌ها و دریایی که به همه دنیا احاطه دارد، رسیدیم. در آن جا نیل را دیدم که این دریای پهناور و محیط به دنیا را قطع می‌کرد و از آن می‌گذشت. من هیچ روزنه‌ای برای بیرون رفتن از آن نداشتم. یاران و همراهانم از پا درآمدند. چهار هزار نفر بیشتر برایم نمانده بود. ترسیدم که سلطنت و حکومت من از بین برود و نابود شود؛ بنابراین به مصر برگشتم و اهرام و برانی (پستو) را ساختم و دو هرم خاص را بنا کردم و گنجینه‌ها و ذخایر خود را در آن نهادم و در این باره شعری گفته‌ام.



– اشعار زیادی را ذکر می‌کند که این چند بیت، از آن جمله است:

من صاحب اهرام و مالک سرتاسر سرزمین مصر هستم. من سازنده پستوها و درگاه‌های آن هستم.

قدرت و توانایی دست‌ها و نیروی تدبیرم را در این اهرام نقش کردم، به طوری که با گذشت روزگاران کهنه نمی‌شود و ویران نمی‌گردد.

گنج‌هایی بزرگ و شگفت‌هایی در این اهرام وجود دارد. روزگار را فجایعی بزرگ و یورش‌هایی سخت است. قفل‌های من و شگفتی‌های هنر و صنعت مرا ولیّ پروردگارم خواهد گشود و برملا خواهد ساخت، کسی که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد.

ظهور او در گوشه‌ای از خانه خدا خواهد بود و جهان را گریزی نیست از آن که نام او را به تارک جهان بنگارد و عظمت و بلندمرتبگی او را فریاد کند.

ابن بابویه گوید: ابو الجیش خُمارَوَیه بن احمد بن طولون می‌گوید: تردیدی نیست که این خصال و ویژگی‌ها را فقط در قائم آل محمد علیهم السلام می‌توان

یافت. سپس تخته سنگ را به مکان خود بازگرداندند.[1]

۷) عیاشی از محمد بن مروان از کسی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یوسف به خواستگاری زنی زیباروی رفت، آن زن در پاسخ به خواسته یوسف گفت: غلام پادشاه به خواستگاری دختری همچون من آمده است؟ امام فرمود: سپس یوسف، آن دختر را از پدرش خواستگاری کرد. پدرش گفت: دخترم، خودش تصمیم می‌گیرد و هر چه بگوید، همان است. امام فرمود: پس آن دختر را از خداوند، خواستگاری کرد، خداوند به او وحی کرد که: او را به همسری تو درآوردم.

آن گاه یوسف، کسی را نزد آن زن فرستاد و پیام داد که می‌خواهم به دیدار شما بیایم. آن زن پیغام فرستاد که: به دیدن ما بیا. چون یوسف به خانه درآمد، خانه به نور یوسف، روشن شد. آن زن گفت: او فقط می‌تواند یک فرشته بزرگوار خداوند باشد. یوسف، آب طلبید. آن زن برخاست تا کاسه، پر آب کند و او را آب بنوشاند. یوسف خواست که کاسه آب را از دست او بگیرد که آن زن، دهان خویش را به یوسف سپرد. یوسف به او می‌گفت: صبر کن، شتاب مکن. حضرت فرمود: و یوسف با آن زن ازدواج کرد.[2]

۸) عباس بن هلال گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: زندانبان به یوسف می‌گفت: من واقعاً تو را دوست دارم! یوسف به او گفت: چنین مگو؛ زیرا عمه‌ام مرا دوست داشت و تهمت سرقت به من زد، پدرم مرا دوست داشت و برادرانم بر من رشک بردند و مرا فروختند، همسر عزیز مصر مرا دوست داشت و به زندانم افکند.[3]

۹) ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: جبرئیل در زندان، نزد یوسف آمد و به او گفت: به دنبال هر نماز واجبی این جملات را بگو: «اللهم اجعل لی فرجاً و مخرجاً، و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب»

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۰، باب ۵۴، ح ۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۶، ح ۲۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۶، ح ۲۱.

[پروردگارا! برای من گشایش و گریزی از سختی‌ها قرار بده و از آن جا که در گمانم می‌گنجد و از آن جا که در گمانم نمی‌آید، به من روزی رسان].[1]

۱۰) طِربال از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امام فرمود: زمانی که پادشاه مصر دستور داد تا یوسف را زندانی کنند، خداوند تفسیر خواب را به یوسف الهام کرد و یوسف، خواب زندانی‌ها را برای آنان تعبیر می‌کرد. همان روزی که یوسف به زندان افتاد، دو جوان دیگر نیز به زندان افتادند و چون شب را به صبح رساندند، به یوسف گفتند: ما خوابی دیده‌ایم، تعبیر آن را برای ما بگو. یوسف گفت: چه خوابی دیده‌اید؟ یکی از آن دو گفت: خواب دیدم که بر روی سرم، نان داشتم و پرندگان از آنان می‌خوردند. دیگری گفت: من در خواب دیدم که برای پادشاه شراب می‌ریزم. یوسف تعبیر خواب آن دو را چنان که در قرآن کریم آمده است، تأویل کرد؛ سپس به آن شخصی که فکر می‌کرد نجات خواهد یافت، گفت: نزد اربابت، مرا یاد کن! امام علیه السلام فرمود: یوسف به درگاه خداوند تضرع نکرد و از وی کمک نخواست، به همین خاطر، پروردگار فرموده است: «فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ».



امام علیه السلام می‌فرماید: خداوند در همان لحظه به یوسف وحی کرد که: ای یوسف! چه کسی آن خواب را که دیده بودی، به تو نشان داد؟ چه کسی تو را نزد پدرت محبوب ساخت؟ عرض کرد: تو، ای پروردگار! خداوند فرمود: چه کسی آن کاروان را به سوی تو گسیل داشت؟ عرض کرد: تو، ای پروردگار! خداوند فرمود: چه کسی به تو آن دعا را یاد داد تا با خواندن آن، از آن چاه برهی؟ عرض کرد: تو، ای پروردگار من! خداوند فرمود: چه کسی تو را از حیله و مکر زنان رهانید و نجات بخشید؟ عرض کرد: تو، ای خداوند من! خداوند فرمود: چه کسی زبان نوزاد را برای بیان بی‌گناهی تو به نطق درآورد؟ عرض کرد: تو، ای خدای من! خداوند فرمود: چه کسی نیرنگ همسر عزیز و زنان مصر را از تو برطرف کرد؟ عرض کرد: تو، ای پروردگار! خداوند فرمود: چه کسی تعبیر خواب را به تو الهام کرد؟ یوسف عرض کرد: تو، ای پروردگار من! خداوند فرمود: پس چگونه از دیگران دادرسی خواستی و دست به دامان من نشدی؟! چرا به درگاه من به دادخواهی نیامدی تا تو

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۷، ح ۲۲.

را از زندان بیرون آورم و به سراغ یکی از بندگان من رفتی و به او امید بستی تا در نزدیکی از بندگان من، که مرگ و زندگی‌اش در قبضه من است، از تو یاد کند و تو را یاری نماید، ولی به درگاه من آواز ندادی و داد نخواستی؟! اکنون به خاطر این گناه، چند سال در زندان بمان؛ چرا که برای رهایی خود، بنده‌ای را به سوی بنده دیگر فرستاده‌ای.[1]

۱۱) ابن ابی عمیر می‌گوید: ابن ابی حمزه گفته است که: یوسف ۲۰ سال را در زندان گذراند.[2]

۱۲) سماعه: در توضیح این آیه: «اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ» گفت: منظور از «ربّک» عزیز مصر بوده است.[3]

۱۳) ابن ابی یَعفور از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که در توضیح آیه: «قَالَ الآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً» فرمود: یعنی ظرف بزرگی پر از نان، بالای سر داشتم و پرندگان از آن می‌خوردند.[4]

۱۴) یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند به یوسف فرمود: مگر من همان خدایی نیستم که تو را محبوب پدرت کردم و در میان مردم، تو را زیبایی بخشیدم؟! مگر من همان خدای تو نیستم که کاروان را به سوی تو رهنمون شدم و تو را نجات داده و از چاه بیرون آوردم؟! مگر من همان پروردگار تو نیستم که تو را از دست کید و مکر زنان رهانیدم؟! چه چیز تو را واداشت که دل از من برگیری و بنده مرا فراخوانی و از او درخواست کمک کنی؟! پس به خاطر این درخواست، چند سال را در زندان بمان![5]

۱۵) عبد الله بن عبد الرحمن از کسی که نامش را ذکر کرده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زمانی که یوسف به آن جوان گفت: مرا نزد

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۷، ح ۲۳.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۷، ح ۲۳.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۷، ح ۲۴.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۷، ح ۲۵.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۸، ح ۲۶.

پادشاه یاد کن، جبرئیل نزد او آمد و در اعماق زمین، زمین هفتم را گشود و به یوسف گفت: نگاه کن! چه می‌بینی؟ یوسف گفت: سنگ کوچکی را می‌بینم. جبرئیل سنگ را شکافت و گفت: اکنون چه می‌بینی؟ یوسف گفت: کرم کوچکی می‌بینم. جبرئیل پرسید: روزی دهنده این کرم کیست؟ گفت: خداوند تبارک و تعالی. جبرئیل گفت: پروردگارت می‌گوید: من این کرم را در دل آن سنگ و در عمق زمین هفتم، فراموش نمی‌کنم؛ چگونه فکر کردی تو را فراموش خواهم کرد که به آن جوان گفتی: مرا نزد سرورت، یاد کن؟! به خاطر همین گفتار، بایستی چند سال در زندان بمانی. امام علیه السلام فرمود: در این هنگام، یوسف گریه کرد، او چنان می‌گریست که دیوارها نیز با او می‌گریستند. امام فرمود: یوسف آن چنان گریه می‌کرد که موجب ناراحتی زندانیان شد؛ پس با آنان قرار گذاشت که یک روز گریه کرده و دیگر روز، سکوت اختیار کند. وضعیت روحی یوسف در آن روز که سکوت اختیار می‌کرد، بدتر از روز دیگر بود.[1]





۱۶) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که هیچ کس چون این سه کس- آدم و یوسف و داود- گریه نکرده است. پرسیدم: گریه آنان چگونه بود؟ فرمود: آدم وقتی از بهشت رانده شد، گریست. آدم، چنان بلند قامت بود که سرش در دری از درهای آسمان بود و آن چنان گریست که موجب آزار اهالی آسمان شد. آنان به درگاه خداوند شکایت بردند و خداوند، قامت آدم را کوتاه کرد. اما داود، آنقدر گریه کرد که گیاهان از گریه او به هیجان آمدند. داود، چون آه می‌کشید و نفسی برمی‌آورد، اشک‌های او گیاهان را می‌سوزاند. اما یوسف وقتی زندان بود بر پدرش یعقوب گریه می‌کرد و زندانیان از گریه‌های او به ستوه آمدند و یوسف با آنان قرار گذاشت که یک روز گریه کند و روز دیگر ساکت بماند.[2]

۱۷) شعیب عقرقوفی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل، نزد یوسف آمد و به او گفت: ای یوسف! خداوند عالمیان به تو سلام می‌رساند و از تو می‌پرسد: چه کسی تو را خوش‌سیماترین بنده خود آفرید؟ امام

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۸، ح ۲۷.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۸، ح ۲۸.

علیه السلام فرمود: یوسف بانگ برآورد و روی بر خاک نهاد و عرض کرد: تو، ای خدای من! سپس گفت: خداوند از تو می‌پرسد: چه کسی تو را در نزد پدر، محبوب‌تر از برادرانت قرار داد؟ امام علیه السلام فرمود: یوسف فریادی کشید و صورت بر خاک نهاد و عرض کرد: تو، ای پروردگار من! سپس گفت: خداوند از تو می‌پرسد: آن گاه که در چاه افتادی و مطمئن بودی که هلاک خواهی شد، چه کسی تو را از چاه بیرون آورد؟ امام علیه السلام فرمود: یوسف بانگ برآورد و روی بر خاک نهاده و عرض کرد: تو، ای خدای من! سپس جبرئیل گفت: از این روی که به غیر خداوند استغاثه جسته‌ای، خداوند برای تو مجازاتی در نظر گرفته است.

بنابراین، چند سال در این زندان بمان. وقتی آن مدت سر آمد، خداوند به یوسف اجازه داد تا برای گشایش کار خویش دعا کند. یوسف روی بر خاک گذاشته و عرض کرد: پروردگارا، اگر گناهان و خطاهایم، مرا در نزد تو بی‌آبرو کرده است، من به آبروی پدران صالح و شایسته‌ام: ابراهیم و اسحاق و یعقوب، از درگاهت درخواست می‌کنم که مرا از این وضع، برهانی. پس خداوند دعای او را پذیرفت و در کارش گشایش ایجاد کرد.

راوی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! آیا ما می‌توانیم این گونه دعا کنیم؟ امام علیه السلام فرمود: این چنین دعا کنید: خداوندا، اگر گناهان و خطاهایم مرا نزد تو بی‌آبرو کرده است، به آبروی پیامبرت، پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام روی به درگاه تو می‌آورم.[1]

۱۸) یعقوب بن یزید در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» نقل کرده است که فرمود: یعنی هفت سال در آن زندان ماند.[2]

۱۹) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: فاطمه سلام الله علیها، در خواب دید که گویا حسن و حسین علیهما السلام ذبح شده‌اند یا کشته شده‌اند، پس این خواب، او را اندوهناک ساخت و آن را با رسول خدا صلی الله

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۹، ح ۲۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۹، ح ۳۰.

علیه و آله در میان گذاشت. حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: ای خـواب! بلافاصله «خواب» در مقابل حضرتش نمایان شد. حضرت محمد صلی الله علیـه و آله فرمود: تو این مصیبت را به فاطمه سلام الله علیها نمایانده‌ای؟ خواب گفت: خیر، ای رسول خدا. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به خواب‌های پریشان گفت: ای خواب‌های پریشان! شما این بلا را به فاطمه سلام الله علیها نمایانده‌اید؟ گفتنـد: آری، ای رسول خدا. فرمود: از چه روی، چنین کرده‌ای؟ گفت: می‌خواسـتم فاطمـه را غمگین کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمـه سـلام الله علیهـا فرمـود: شنیدی! چیز مهمی نبوده است.[1]

۲۰) ابان از محمد بن مسلم، از امام باقر یا صادق علیهمـا السـلام نقـل کـرده است که یکی از آن دو فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر من به جای یوسف بودم، وقتی که پادشاه مصر کسی را دنبال او فرستاد تا خوابش را تعبیر کند، با او سخنی نمی‌گفتم، بلکه شرط می‌کردم که مرا از زندان بیـرون آورد. مـن از صبر و شکیبایی یوسف درباره همسر پادشاه مصر، در شگفتم؛ او آنقدر صبر کرد که خداوند، حقانیت او را به اثبات رسانید.[2]

۲۱) ابن ابی یعفور روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم کـه آیـه «سَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ» را «سبعِ سنابلِ خضر» تلاوت می‌فرمود.[3]

۲۲) حفص بنٍ غیاث از امام صادق علیه السلام نقل کـرده اسـت کـه فرمـود: سال‌های قحطی دوران یوسف فرا رسیده بود و مردم بـه گرانـی و افـزایش قیمـت، دچار شده بودند و یوسف راضی نبود که حتی یک نفر، کالایی به قیمت گران بخرد. امام می‌فرماید: بازرگانانی نزد یوسف آمده و گفتند: به مـا بفـروش. یوسـف گفـت: بخرید. گفتند: به فلان قیمت می‌خریم. گفت: اشکالی ندارد، ببرید. سپس دستور داد تا کالای آنها را وزن کردند و آنان بارشان را برداشته و رفتند تا آن کـه وارد شـهر خود شدند و در آن جا با گروهی بازرگان مواجه شدند. آنها گفتند: کالاهایتان را به

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۹، ح ۳۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۰، ح ۳۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۰، ح ۳۳.

چه قیمتی خریدید؟ گفتند: به بهای چنین و چنان، و بهـای آن را دوچنـدان گفتنـد. امام علیه السلام فرمود: آن جماعت بازرگان، نزد یوسف آمده و به او گفتند: بـه مـا بفروش، یوسف گفت: بخرید، چگونه می‌خرید؟ گفتند: همان گونه که چنین و چنـان (به فلان قیمت) فروختی، به ما نیز بفروش. یوسف گفت: چنان که می‌گویید، نیست، اما بارهایتان را برگیرید و ببرید.

آنان بار خود را برگرفته و رفتند و وارد شـهر شـدند و بـا جماعـت دیگـری روبرو شدند. آن جماعت از ایشان پرسیدند: چگونه خریده‌ایـد؟ گفتنـد: بـه قیمـت فلان و فلان، و قیمت را دو چندان گفتند. امام فرمود: این گرانی بر مردم، گران آمد و گفتند: ما را هم با خود ببرید تا از او خریداری کنیم. حضرت فرمـود: پـس نـزد یوسف آمدند و گفتند: به ما بفروش. یوسف گفت: بخرید. گفتند: به همان قیمتی کـه به دیگران فروخته‌ای، از تو می‌خریم. یوسف گفت: به چه قیمتی فروخته‌ام؟ گفتنـد: به قیمت فلان و فلان. یوسف گفت: چنان که می‌گوییـد، نیسـت، امـا کالاهایتـان را برگیرید. امام علیه السلام فرمود: این گروه نیز کالای خـود را برگرفتـه و بـه شـهر بازگشتند و ماجرا را به مردم خبر دادند و با خود گفتند: بیایید همـان طـور کـه در گرانی کالا به یوسف، دروغ گفتیم، ایـن بـار در ارزانـی کـالا بـه او دروغ بگـوییم. حضرت فرمود: پس نزد یوسف رفته و به او گفتند: به مـا بفـروش. گفـت: بخریـد. گفتند: به همان قیمت که به دیگران فروخته‌ای، از تو می‌خریم. گفت: به چه قیمتـی فروخته‌ام؟ گفتند: به فلان قیمست، و قیمـت را کاسـتند. یوسـف گفـت: چنـین کـه می‌گویید، نیست، ولی با این حال، کالای خود را برگیرید.

آنان کالاها را برگرفتند و به شهر رفتند. مردم با آنـان مواجـه شـده و از آنهـا پرسیدند: به چه قیمتی خریده‌اید؟ گفتند: به قیمت فـلان، و قیمـت اصـلی را پنجـاه درصد، کاهش دادند. پس دیگران گفتند: برویم از یوسف، خریداری کنیم. پس نـزد یوسف رفته و به او گفتند: به ما بفروش. یوسف گفت: بخرید. گفتند: به همان قیمتی که به دیگران فروختی، می‌خریم. یوسف گفت: چگونه فروختم؟ گفتنـد: بـه قیمـت فلان و پنجاه درصد از قیمت قبلی را کاهش دادند. یوسف گفت: چنین که می‌گویید، نیست، ولی کالایتان را برگیرید. آن جماعت تاجر، پیوسته نزد او رفته و در کـاهش قیمت دروغ می‌بافتند تا آن که قیمت کالاها چنان کاهش یافت که بـه همـان بهـای

اولیه رسید، چنان که خدا اراده کرد.[1]

۲۳) محمد بن علی صیرافی از کسی از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرموده است: «عَامٌ فِیهِ یُغَاثُ النَّاسُ وَفِیهِ یُعْصَرونَ» با ضم یاء، به معنای یُمطَرون (باران بر آنان می‌بارد) و سپس فرمود: مگر این سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای که فرمود: «وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا»[2-3] [و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم]

۲۴) علی بن معمر از پدرش، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان آیه «عَامٌ فِیهِ یُغَاثُ النَّاسُ وَفِیهِ یُعْصَرونَ» به ضمّ یاء تلاوت کرد و سپس فرمود: آیا این سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای که فرموده است: «وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاء ثَجَّاجًا».[4]

۲۵) از سماعه نقل است که می‌گوید: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در توضیح آیه «ارْجِعْ إِلَى رَبِّکَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ» فرمود: منظور از «ربّک» عزیز مصر است.

۲۶) حسن بن موسی گفت: یاران ما روایت کرده‌اند که مردی به امام رضا علیه السلام عرض کرد: خداوند به شما خیر بدهد! چگونه پذیرفتی که در کنار مأمون به چنین جایگاهی برسی؟ گویی آن مرد، انتظار پذیرش ولایت عهدی مأمون از سوی امام رضا علیه السلام را نداشته است.

امام رضا در پاسخ وی فرمود: فلانی! کدام یک بهترند! پیامبر یا وصیّ او؟ عرض کرد: البته که پیامبر بهتر است. امام علیه السلام فرمود: مسلمان بهتر است یا مشرک؟ پاسخ داد: طبعاً، مسلمان بهتر است. امام علیه السلام فرمود: عزیز (عزیز مصر) مشرک بود و یوسف، پیامبر خدا بود؛ مأمون مسلمان و من، وصی هستم. یوسف از عزیز درخواست کرد که به وی حکومت بدهد، حتی به او گفت: مسئولیت

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۰، ح ۳۴.

۲- نبأ/ ۱۴.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۱، ح ۳۵.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۱، ح ۳۶.

امور خزائن زمین را به من واگذار کن که من، حـافظ و دانـا هسـتم؛ حـال آن کـه مأمون، مرا مجبور به این کار کرد. راوی گویـد: امـام دربـاره آیـه «حَفِـيظٌ عَلِـيمٌ» فرمود: منظور این است که «آن چه که در اختیار دارم را حفاظت می‌کنم و بـه هـر زبانی آگاهم».[1]

۲۷) سلیمان از سفیان نقل کرد که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگـر کسی از خود، تعریف و تمجید کند، اشکالی دارد؟ امـام فرمـود: آری، مگـر آن کـه مجبور شود، مگر سخن یوسف را نشـنیده‌ای: «اجْعَلْنِـي عَلَـى خَـزَآئِنِ الأَرْضِ إِنِّـي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» و سخنی که بنده صالح خدا گفته است: «أَنَاْ لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ»[2-3] [برای شما خیر خواهی امینم].

۲۸) ابن بابویه از محمد بن حسن- که خدایش بیامرزد- از سعد بـن عبـد الله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از شریف بن سابق تفلیسی، از فضل بن ابی قرّه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در توضیح گفته یوسـف در قـرآن کـه می‌گوید: «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَآئِنِ الأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» فرمود: از آن چه در اختیار دارم، حفاظت می‌کنم و به همه زبان‌ها آشنا هستم.[4]

۲۹) و نیز از ابن بابویه است که می‌گوید: مظفر بـن جعفـر بـن مظفـر علـوی سمرقندی- که خدایش از وی خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی از پدرش نقل کرده که محمد بن نصیر از حسن بن موسی، به نقل از کسی، از امام رضا روایت می‌کند که کسی از وی پرسید: خداوند به شما خیر بدهد، چگونه پذیرفتی که در کنار مأمون به چنین جایگاهی برسی؟ گـویی آن مـرد، انتظـار پـذیرش ولایـت عهدی مأمون از سوی امام رضا علیه السلام را نداشـته اسـت. حضـرت در پاسـخ فرمود: فلانی! کدام یک بهترند: پیامبر یا وصیّ او؟ عرض کرد: البته که پیـامبر بهتـر است. امام فرمود: مسلمان بهتر است یا مشرک؟ پاسخ داد: طبعاً مسلمان بهتر اسـت.

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۱، ح ۳۸ و ۳۹.

۲- اعراف/ ۶۸.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۲، ح ۴۰.

۴- علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۵۲، باب ۱۰۵، ح ۴.

امام فرمود: عزیز مصر، مشرک بود و یوسف، پیامبر خدا؛ مأمون مسلمان است و من وصی هستم. یوسف از عزیز مصر درخواست کرد که به وی حکومت بدهد و حتی این را هم گفت: که «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» و حال آن که مأمون مرا در پذیرش ولایتعهدی، مجبور ساخته است. راوی گوید: امام علیه السلام در توضیح آیه «حَفِيظٌ عَلِيمٌ» فرمود: مقصود این است که از آن چه در اختیارم هست، حفاظت کرده و به هر زبانی آگاهم.[1]

۳۰) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدایش بیامرزد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از ریان بن صلت، نقل کرده که می‌گوید: بر امام رضا علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! مردم در مورد شما بر این اعتقادند که با وجود آن که اظهار می‌فرمایید تارک دنیا و زاهد هستید، ولایتعهدی مأمون را پذیرفته‌اید؟! امام علیه السلام فرمود: خداوند خودش به خوبی می‌داند که من این امر را ناخوش داشتم، ولی زمانی که بین پذیرش ولایتعهدی و کشته نشدن، مخیر شدم و باید یکی را انتخاب می‌کردم، به ناچار، پذیرش ولایتعهدی را بر مرگ، ترجیح دادم. وای بر آنان باد، مگر نمی‌دانند که یوسف، پیامبر و رسول خدا بود، ولی هنگامی که ضرورت او را به پذیرش مسئولیت خزانه‌داری عزیز واداشت، به عزیز گفت: «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَآئِنِ الأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» و ضرورت مرا وادار کرد که ولایتعهدی مأمون را با آن که آن را ناخوش می‌داشتم، بپذیرم، چرا که در آستانه مرگ، قرار داشتم؛ وانگهی من به گونه‌ای به این منصب، وارد شدم که گویی از آن خارج می‌شوم. پس شکوه به درگاه خداوند متعال می‌برم، که اوست فریادرس.[2]

﴿وَجَاء إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُواْ عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ(۵۸) وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ أَلاَ تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَاْ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ(۵۹) فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلاَ كَيْلَ لَكُمْ عِندِي وَلاَ تَقْرَبُونِ (۶۰) قَالُواْ سَنُرَاوِدُ عَنْهُ

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۵۰، باب ۴۰، ح ۱.

۲- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۵۰، باب ۴۰، ح ۲.

أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ (٦١) وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انقَلَبُوا
إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (٦٢) فَلَمَّا رَجِعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ
مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (٦٣) قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَى
أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (٦٤) وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا
بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا
وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ (٦٥) قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي
بِهِ إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (٦٦) وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا
مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنكُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ إِنِ
الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (٦٧) وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ
أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغْنِي عَنْهُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ
لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٦٨) وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ
قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٦٩) فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي
رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (٧٠) قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِم مَّاذَا
تَفْقِدُونَ (٧١) قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (٧٢) قَالُوا تَاللَّهِ
لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (٧٣) قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ
(٧٤) قَالُوا جَزَاؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (٧٥) فَبَدَأَ
بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ
أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (٧٦)
قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ
مَّكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (٧٧) قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا

نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ(۷۸) قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلاَّ مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ إِنَّآ إِذًا
لَّظَالِمُونَ(۷۹) فَلَمَّا اسْتَيْأَسُواْ مِنْهُ خَلَصُواْ نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُواْ أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ
عَلَيْكُم مَّوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الأَرْضَ حَتَّىَ يَأْذَنَ لِي
أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ(۸۰) ارْجِعُواْ إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُواْ يَا أَبَانَا إِنَّ
ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلاَّ بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ(۸۱) وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا
وَالْعِيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ(۸۲)»

[و برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند. (او) آنان را شناخت، ولی آنسان او را نشناختند* و چون آنان را به خواروبارشان مجهز کرد، گفت: برادر پدری خـود را نزد من آورید، مگر نمـی‌بینیـد کـه مـن پیمانـه را تمـام مـی‌دهـم و مـن بهتـرین میزبانانم* پس اگر او را نزد من نیاوردید، برای شما نزد من پیمانه‌ای نیست و بـه من نزدیک نشوید* گفتند: او را با نیرنگ از پدرش خواهیم خواست و محققاً ایـن کار را خواهیم کرد* و (یوسف) به غلامان خود گفـت: سـرمایه‌هـای آنـان را در بارهایشان بگذارید؛ شاید وقتی به سوی خانواده خود برمی‌گردنـد، آن را بازیابنـد. امید که آنان بازگردند* پس چون به سوی پدر خود بازگشتند، گفتنـد: ای پـدر! پیمانه از ما منع شد؛ برادرمان را با ما بفرست تا پیمانـه بگیـریم و مـا نگهبـان او خواهیم بود* (یعقوب) گفت: آیا همان گونه که شما را پـیش از ایـن بـر بـرادرش امین گردانیـدم، بـر او امـین سـازم؟ پـس خـدا بهتـرین نگهبـان اسـت و اوسـت مهربان‌ترین مهربانان* و هنگـامی کـه بارهـای خـود را گشـودند، دریافتنـد کـه سرمایه‌شان بدان‌ها بازگردانیده شده است. گفتند: ای پدر! (دیگر) چه می‌خـواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما بازگردانیده شده است. قوت خانواده خـود را فـراهم و برادرمان را نگهبانی می‌کنیم و (با بردن او) یک بار شتر می‌افزاییم و این (پیمانـه اضافی نزد عزیز) پیمانه‌ای ناچیز است* گفت: هرگز او را با شما نخـواهم فرسـتاد تا با من با نام خدا پیمان استواری ببندید که حتماً او را نزد من باز آورید، مگر آن که گرفتار (حادثه‌ای) شوید. پس چون پیمان خود را با او استوار کردند، (یعقوب) گفت: خدا بر آن چه می‌گوییم وکیل است* و گفت: ای پسران من (همـه) از یـک دروازه (به شهر) در نیایید، بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید و من (بـا ایـن



سفارش) چیزی از (قضای) خدا را از شما دور نمی‌توانم داشت. فرمان جز برای خدا نیست، بر او توکل کردم و توکل‌کنندگان باید بر او توکل کنند* و چون همان گونه که پدرشان به آنان فرمان داده بود، وارد شدند (این کار) چیزی را در برابر خدا از آنان برطرف نمی‌کرد، جز این که یعقوب نیازی را که در دلش بود برآورد و بی‌گمان او از (برکت) آن چه بدو آموخته بودیم دارای دانشی (فراوان) بود، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند* و هنگامی که بر یوسف وارد شدند برادرش (بنیامین) را نزد خود جای داد (و) گفت: من برادر تو هستم. بنابراین از آن چه (برادران) می‌کردند، غمگین مباش* پس هنگامی که آنان را به خواروبارشان مجهز کرد، آبخوری را در بار برادرش نهاد. سپس (به دستور او) نداکننده‌ای بانگ درداد: ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید* (برادران) در حالی که به آنان روی کردند، گفتند: چه گم کرده‌اید* گفتند: جام شاه را گم کرده‌ایم و برای هر کس که آن را بیاورد، یک بار شتر خواهد بود و (متصدی گفت) من ضامن آنم* گفتند: به خدا سوگند، شما خوب می‌دانید که ما نیامده‌ایم در این سرزمین فساد کنیم و ما دزد نبوده‌ایم* گفتند: پس اگر دروغ بگویید، کیفرش چیست* گفتند: کیفرش (همان) کسی است که (جام) در بار او پیدا شود، پس کیفرش خود اوست. ما ستمکاران را این گونه کیفر می‌دهیم* پس (یوسف) به (بازرسی) بارهای آنان پیش از بار برادرش پرداخت. آن گاه آن را از بار برادرش (بنیامین) درآورد. این گونه به یوسف شیوه آموختیم (چرا که) او در آیین پادشاه نمی‌توانست برادرش را بازداشت کند، مگر این که خدا بخواهد (و چنین راهی بدو بنماید) درجات کسانی را که بخواهیم بالا می‌بریم و فوق هر صاحب دانشی، دانشوری است* گفتند: اگر او دزدی کرده پیش از این (نیز) برادرش دزدی کرده است. یوسف این (سخن) را در دل خود پنهان داشت و آن را برایشان آشکار نکرد (ولی) گفت: موقعیت شما بدتر (از او) ست و خدا به آن چه وصف می‌کنید، داناتر است* گفتند: ای عزیز! او پدری پیر سالخورده دارد؛ بنابراین یکی از ما را به جای او بگیر که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم* گفت: پناه به خدا که جز آن کس را که کالای خود را نزد وی یافته‌ایم، بازداشت کنیم؛ زیرا در آن صورت قطعاً ستمکار خواهیم بود* پس چون از او نومید شدند، رازگویان کنار کشیدند. بزرگشان گفت: مگر نمی‌دانید که پدرتان با نام خدا پیمانی استوار از شما گرفته است و قبلاً (هم) درباره یوسف

تقصیر کردید؛ هرگز از این سرزمین نمی‌روم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است* پیش پدرتان بازگردید و بگویید: ای پدر! پسرت دزدی کرده و ما جز آن چه می‌دانیم گواهی نمی‌دهیم و ما نگهبان غیب نبودیم* و از (مردم) شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم، جویا شو و ما قطعاً راست می‌گوییم]

۱) به روایت علی بن ابراهیم برگردیم، و می‌گوید: یوسف دستور داد که انبارهای گندم و غلات را با تخته سنگ بسازند و داخل آن را با آهک، گل اندود کردند؛ سپس دستور داد تا در سراسر کشور مصر، مزارع گندم و غلات، درو شود و به هر فردی، سهمیه مشخصی داده شده و باقی مانده را در خوشه‌ها نگه دارند و آن را نکوبند و در انبارها و سیلوها ذخیره سازند. او این کار را هفت سال انجام داد.

زمانی که سال‌های قحطی فرا رسید، خوشه‌های گندم و غلات را از انبارها بیرون کشید و به هر قیمت که می‌خواست، می‌فروخت. فاصله محل اقامت یوسف تا پدرش یعقوب، هجده روز بود. آنها در یک بادیه زندگی می‌کردند؛ مردم برای تهیه غذا و آذوقه از جاهای دور و نزدیک به سوی مصر می‌آمدند. یعقوب و فرزندانش در بادیه‌ای به سر می‌بردند که در آن جا درخت مُقل[1] «درخت نخل دَوم» فراوان بود، برادران یوسف از میوه آن درخت می‌چیدند و به مصر می‌بردند تا با آن آذوقه و غذایی برای خود تهیه کنند. یوسف، خودش مسئولیت خرید و فروش را برعهده داشت. وقتی برادران بر او وارد شدند، آنان را شناخت، اما آنها یوسف را نشناختند. قرآن کریم نیز در این آیه به این موضوع اشاره فرموده است: «وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ* وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ» به آنها کالا فروخت و به وقت وزن کردن کالا، به آنان محبت کرد و پرسید: شماها که هستید؟ گفتند: ما پسران یعقوب، فرزند اسحاق، فرزند ابراهیم خلیل الله هستیم، همان خلیل الله که نمرود، او را در آتش انداخت، اما وی نسوخت و خداوند، آتش را بر او خنک نمود و آسیبی به ابراهیم نرسید. یوسف گفت: پدر شما در چه حالی است؟ گفتند: وی، پیرمردی فرتوت و ضعیف است. یوسف پرسید: آیا شما برادر دیگری هم دارید: گفتند: یک برادر ناتنی از سوی پدر



۱ – مقل، درختی است که میوه آن «دَوْم» است و از گروه نخل‌ها می‌باشد. این درخت در صعید مصر و کشورهای عربی یافت می‌شود. «صحاح، ماده مقل؛ معجم الوسیط، ماده دوم»

داریم، نه از سوی مادر. یوسف گفت: وقتی دوباره پیش من برگشتید، او را با خود بیاورید. و خداوند نیز در این باره فرموده است: «ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُم مِّنْ أَبِيكُمْ أَلاَ تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَاْ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ* فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلاَ كَيْلَ لَكُمْ عِندِي وَلاَ تَقْرَبُونِ* قَالُواْ سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ».

سپس یوسف به کارگرانش گفت: کالاهایی که این جماعت برای خرید اجناس با خود آورده‌اند را به خودشان بازگردانید و آنها را در میان بارهایشان بگذارید، تا زمانی که به خانه‌های خود باز می‌گردند و متوجه این موضوع می‌شوند، دوباره نزد ما باز گردند. و پروردگار نیز فرموده است: «وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُواْ بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انقَلَبُواْ إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» یعنی به این امید که برگردند «فَلَمَّا رَجِعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُواْ يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» یعقوب گفت: «هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلاَّ كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ* وَلَمَّا فَتَحُواْ مَتَاعَهُمْ وَجَدُواْ بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ» در بارهایی که با خود به مصر برده بودند «قَالُواْ يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي» یعنی دیگر چه می‌خواهیم؟ «هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ». یعقوب گفت: «لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلاَّ أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ» یعقوب گفت: «اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ» پس فرزندان از حضور یعقوب، بیرون رفتند و یعقوب به آنان گفت: «يَا بَنِيَّ لاَ تَدْخُلُواْ مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُواْ مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنكُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ وَلَمَّا دَخَلُواْ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغْنِي عَنْهُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ إِلاَّ حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ».[1]

۲) ابن بابویه در کتاب «فقیه» در حدیثی مرسل از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»[2] [و مؤمنان باید تنها بر

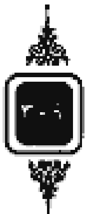
۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۴.

۲- ابراهیم/ ۱۳.

خدا توکل کنند] فرمود: مقصود از متوکلون، کشاورزان هستند.[1]

۳) عیاشی از ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: قلمروی حکومت یوسف، کشور مصر و صحراهای آن بود و از آن محدوده، خارج نبود.[2]

۴) ابو بصیر می‌گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: وقتی یعقوب، یوسف را از دست داد، به تدریج، غم و اندوه او در فراق یوسف، افزون شد و آنقدر گریست که چشمانش از اندوه، سفید شده و به فقر و بیچارگی گرفتار آمد. یعقوب، سالی دو بار برای خانواده‌اش از مصر، آذوقه و گندم تهیه می‌کرد؛ یک بار در فصل تابستان و بار دیگر در فصل زمستان. یعقوب، برخی از پسرانش را با مقدار ناچیزی کالا، همراه با کاروانی روانه مصر کرد، و این، زمانی بود که عزیز مصر، حکمرانی را به یوسف داده بود. وقتی برادران بر یوسف وارد شدند، یوسف، آنان را شناخت، اما آنها یوسف را به خاطر عظمت و شکوه حکومت و سلطنتش نشناختند. یوسف به برادران گفت: زود باشید کالاهایتان را قبل از همراهانتان تحویل دهید، و به مأمورانش گفت: بار این افراد را هر چه سریع‌تر آماده سازید و وقتی کار شما تمام شد، کالاهایی را که با خود آورده‌اند، در لابه‌لای بارهایشان جا دهید و نگذارید آنها متوجه این موضوع بشوند. و مأموران یوسف چنین کردند.



سپس یوسف به برادران گفت: به من خبر داده‌اند که شما دارای دو برادر ناتنی هستید، بگویید چه بر سر آنها آمده است؟ گفتند: برادر بزرگتر را گرگ خورد، اما برادر کوچکتر را نزد پدرش که او را سخت دوست دارد و او را با کسی همراه نمی‌کند و به او بسیار ملاطفت می‌کند، گذاشته‌ایم. یوسف گفت: دوست دارم دفعه بعد که برای بردن آذوقه به مصر می‌آیید، وی را با خود بیاورید. «فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلاَ كَيْلَ لَكُمْ عِندِي وَلاَ تَقْرَبُونِ* قَالُواْ سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ» وقتی نزد یعقوب برگشتند و کالاهایشان را باز کردند، متوجه شدند که کالایی را که برای خرید اجناس به مصر برده بودند، در میان بارهایشان نهاده شده است؛ پس گفتند: «يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا» و به ما باری داده شده است که از بار شتر، افزون‌تر است. «فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۶۰، ح ۷۰۳.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۲، ح ۴۱.

إِلاَّ كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِن قَبْلُ» و شش ماه بعد، زمانی که نیاز به تهیه آذوقه داشتند، یعقوب، آنان را همراه با اندک کالایی، روانه مصر کرد و این بار، بنیامیل را نیز با آنان فرستاد و از آنان پیمان الهی گرفت که بنیامیل را بازگردانند، مگر آن که هیچ یک باز نیایند. پسران یعقوب، همراه با کاروانیان راهی مصر شده و نزد یوسف رفتند. یوسف پرسید: بنیامیل، شما را همراهی کرده است؟ گفتند: آری، او اکنون در میان کاروانیان است. یوسف گفت: او را نزد من بیاورید. برادران، بنیامیل را نزد یوسف- که در کاخ شاهی بود- آوردند. یوسف گفت: بنیامیل را به تنهایی وارد کنید. مأموران یوسف، او را تنها به حضور یوسف آوردند. یوسف، بنیامیل را در آغوش کشید و گریست و به او گفت: منم برادرت یوسف، نگران رفتار من با برادران مباش و آن چه را که میان من و تو گذشت، کتمان کن و غم به دل راه مده و خوف مکن. سپس بنیامیل را نزد برادران برد و به مأموران خود دستور داد، کالاهایی را که با خود آورده‌اند، تحویل دهند و هر چه سریع‌تر گندم آنها را بار کرده و وزن کنند و وقتی کار با گندم‌ها تمام شد، پیمانه را در بار بنیامیل جاسازی کنند؛ و مأموران یوسف نیز چنین کردند.

برادران یوسف همراه با کاروانیان به راه خود ادامه دادند و رفتند، اما یوسف و مأمورانش آنان را دنبال کرده و بر آنان بانگ زدند و گفتند: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ* قَالُواْ وَأَقْبَلُواْ عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقِدُونَ* قَالُواْ نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاء بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَاْ بِهِ زَعِيمٌ* قَالُواْ تَاللّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ* قَالُواْ فَمَا جَزَآؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ* قَالُواْ جَزَآؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ» گفت: «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاء أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَاء أَخِيهِ» «قَالُواْ إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ». یوسف به آنان گفت: از سرزمین ما بیرون روید «قَالُواْ يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا» و از ما پیمان الهی گرفته که او را نزد پدر برگردانیم «فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» اگر این رفتار را با ما انجام دهی؟ «قَالَ مَعَاذَ اللّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلاَّ مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ» برادر بزرگ گفت: تا زمانی که پدرم به من اجازه نداده و یا خداوند، راجع به من دستور و حکمی صادر نکند، من این مکان را ترک نخواهم کرد.

برادران یوسف راه خود را پی گرفته و بر یعقوب وارد شدند. یعقوب از پسرانش پرسید: پس بنیامیل کجاست؟ گفتند: بنیامیل، پیمانه شاهی را دزدید و

پادشاه هم او را به خاطر دزدی پیمانه گروگان گرفت و هم اکنون نزد پادشاه زندانی است. پدر! اگر به ما اعتمادی نداری، از مردم آن جا و یا قافله‌ای که در آن بودیم، سؤال کن تا تو را به حقیقت ماجرا آگاه سازند. یعقوب استرجاع گفت و گریه کرد و اندوهش افزوده شد، به طوری که پشتش خمیده گشت.[1]

ابو حمزه از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که ایشان «بنیامین» می‌فرمودند نه «بنیامیل».

۵) ابان بن احمر به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی برادران یوسف نزد او آمدند و بنیامین نیز آنان را همراهی می‌کرد، یوسف برای آنان سفره غذا تدارک دیده و گفت: هر دو نفر از شما که مادرتان یکی است با هم سر یک خوان بنشینند. همگی چنان کردند و برادرش بنیامین تنها ماند. یوسف به او گفت: تو چرا با یکی از برادران بر سر یک سفره نمی‌نشینی؟ بنیامین گفت: در میان آنان، هیچ کدام از طرف مادر، برادر من نیست. یوسف پرسید: آیا تو از طرف مادر، برادری داری که این جماعت بر آنند که گرگ او را خورده است؟ گفت: آری. یوسف گفت: بنشین و با من غذا بخور. برادران چون این صحنه را دیدند، از خوردن دست کشیدند و گفتند: ما دنبال سربلندی و عزت خود هستیم، اما خواست خدا چیزی دیگری است. گویا خداوند، فقط می‌خواهد پسران یامین را در مرتبه‌ای بالاتر از ما قرار دهد.

گوید: وقتی آماده رفتن به دیار خود شدند و بارهایشان بسته شد، یوسف فرمان داد که پیمانه را در بار بنیامین بگذارند. وقتی کاروان برادران یوسف از آن دیار رفتند، منادی یوسف بانگ برآورد که: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» وقتی آنان متوجه صدا شدند، برگشتند و گفتند: «مَّاذَا تَفْقِدُونَ* قَالُواْ نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاء بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَاْ بِهِ زَعِيمٌ* قَالُواْ تَاللّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ* قَالُواْ فَمَا جَزَآؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ* قَالُواْ جَزَآؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ» مقصودشان، همان قانونی بوده که در میان خود آنها اجرا می‌شده است؛ یعنی اگر شیء دزدیده شده را نزد هر کس پیدا می‌کردند، او را به زندان می‌انداختند. «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاء أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَاء أَخِيهِ» برادران

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۲، ح ۴۲.

یوسف گفتند: «إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ».

حسن بن علی وشاء گوید: شنیدم امام رضا علیه السلام می‌فرمود: مقصودشان از شیء سرقت شده، کمربند بوده است. وقتی یوسف و بنیامین غذایشان را خوردند، یوسف از بنیامین پرسید: به خاطر فقدان برادرات چقدر غمگین و اندوهناک بودی؟ گفت: صاحب ده پسر هستم و نام هر ده‌تای آنها را از نام یوسف گرفته‌ام. امام فرمود: یوسف از بنیامین پرسید: اگر تو اندوه یوسف را داشتی، این گونه با زنان ازدواج نمی‌کردی! بنیامین جواب داد: ای عزیز! من پدر پیر و صالح و کهنسالی دارم که به من گفت: فرزندم! همسر گزین و ازدواج کن، امید است خداوند به تو فرزندی بدهد که ذکر خداوند و جمله «لا اله الا الله» را زنده کرده و وجودش برای اهل زمین ارزشمند باشد.

ابو محمد عبد الله بن محمد گفت: این بخش، از حدیث امام رضا علیه السلام گرفته شده است.[1]

۶) علی بن مهزیار از برخی از شیعیان از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یوسف برای برادرانش غذایی فراهم کرد. وقتی آنان در نزد او حاضر شدند، یوسف گفت: کسانی که از طرف مادری با هم برادرند، بر سر یک خوان بنشینند. امام فرمود: پس همه نشستند و فقط بنیامین، سرپا ایستاده بود. یوسف به او گفت: تو چرا نمی‌نشینی؟ بنیامین جواب داد: شما گفتید آنان که از طرف مادر با هم برادرند سر یک سفره بنشینند و من در میان آنان، برادری از طرف مادر ندارم. یوسف گفت: تو از طرف مادر، برادری نداشته‌ای؟ بنیامین به او گفت: چرا. یوسف گفت: چه به سرش آمده است؟ بنیامین گفت: اینان می‌پندارند که گرگ او را خورده است. یوسف از بنیامین پرسید: تا چه اندازه از فقدان برادرت ناراحت هستی؟ بنیامین گفت: صاحب یازده پسر شده‌ام و نام تک‌تک آنان را از نام یوسف گرفته‌ام. یوسف به او گفت: ولی می‌بینم که زنان را در آغوش کشیده و صاحب فرزندان زیادی شده‌ای! بنیامین پاسخ داد: پدری صالح و نیکوکار دارم که به من گفت: ازدواج کن و همسر گزین که امید است خداوند متعال، فرزندانی به تو بدهد که با تنزیه و تسبیح خدای متعال، زمین را سنگین نمایند. یوسف به بنیامین گفت:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۴، ح ۴۴.

بیا و با من بر سر سفره بنشین. برادران یوسف گفتند: خداوند، یوسف و برادرش را ترجیح داده است؛ نگاه کنید، حتی شاه مصر نیز بنیامین را بر سر سفره خود نشاند.[1]

۷) جابر بن یزید از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که خدمت ایشان عرض کردم: فدایتان شوم! چرا امیر مؤمنان، امیر مؤمنان نامیده شد؟ فرمود: زیرا که آذوقه‌ای که امام به آنان می‌دهد، دانش است؛ مگر این سخن خداوند را نشنیده‌ای «نَمِيرُ أَهْلَنَا».[2]

۸) ابو بصیر روایت می‌کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: آن کس که تقیه ندارد، هیچ خیر و برکتی در او نیست؛ این یوسف است که فرموده: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» در حالی که آنان چیزی را ندزدیده بودند.[3]

۹) ابو بصیر گفته است: نزد امام صادق علیه السلام بودم که کسی پرسید: سالم بن حفصه از شما روایت می‌کند که شما به هفتاد گونه سخن می‌گویید و می‌توانید از همه آنها روزنه‌ای پیدا کنید و بیرون آیید.

امام علیه السلام فرمود: سالم چه توقعی از من دارد؟ مثل این که می‌خواهد برای صدق ادعایم فرشته‌ها را به زمین بیاورم؛ به خدا قسم، پیامبران نیز در اثبات خود فرشتگان را به گواهی نیاورده‌اند. حضرت ابراهیم فرمود: «إِنِّي سَقِيمٌ»[4] [من کسالت دارم] و به خدا قسم مریض نبود، اما دروغ هم نگفت؛ همو فرمود: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ»[5] [بلکه آن را این بزرگ‌ترشان کرده است] و این بت بزرگ نبود که آن بلا را بر سر بت‌ها درآورد، با این وصف ابراهیم دروغ نگفت. یوسف گفت: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» به خدا سوگند که آنها چیزی ندزدیده بودند و یوسف هم دروغ نگفت.[6]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۵، ح ۴۵.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۵، ح ۴۶.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۵، ح ۴۷.

۴- صافات/ ۸۹.

۵- انبیا/ ۶۳.

۶- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۶، ح ۴۹.

۱۰) شیعه‌ای از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که توضیح آیه «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» در سوره یوسف را از امام صادق علیه السلام پرسیدم. امام فرمود: آنان یوسف را از پدر دزدیدند. مگر ندیدی وقتی کاروانیان و برادران یوسف با صدای منادی، برگشته و به سوی او روی آوردند و از منادی پرسیدند: دنبال چه می‌گردید؟ چه چیزی گم کرده‌اید؟ آنان گفتند: پیمانه پادشاه گم شده است و دنبال آن می‌گردیم؛ و نگفتند: شما کاروانیان دزد هستید؛ بنابراین در این جا نیز مقصود، این است که شما یوسف را از پدرش دزدیدید.[1]

۱۱) ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که شنیدم امام علیه السلام می‌فرمود: مقصود از «صُوَاعَ الْمَلِكِ» جامی بود که با آن می‌نوشید.[2]

۱۲) محمد بن ابی حمزه از کسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امام در توضیح عبارت «صُوَاعَ الْمَلِكِ» فرمود: صواع یوسف، پیاله‌ای طلایی بود. امام علیه السلام فرمود: وقتی یوسف چیزی را با آن وزن و پیمانه می‌کرد، با صدایی رسا و خوب می‌گفت: خداوند، خیانتکاران را لعنت کند، با پیمانه به بندگان خدا خیانت نکنید.[3]

۱۳) اسماعیل بن همام نقل می‌کند که امام رضا علیه السلام در توضیح آیه «إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ» فرمود: اسحاق پیامبر، کمربندی داشت که از پیامبران و بزرگان به او ارث رسیده بود. آن کمربند را عمه یوسف نزد خود نگه می‌داشت. روزی، یوسف نزد عمه‌اش- که یوسف را بسیار دوست می‌داشت- رفته بود و یعقوب کسی را به دنبال یوسف فرستاد که: یوسف را نزد پدرش برگردان، دوباره او را نزد تو می‌فرستم.

عمه یوسف به یعقوب پیغام داد که بگذار امشب، یوسف پیش من بماند؛ دوست دارم او را ببویم و فردا صبح، او را نزد تو می‌فرستم. صبح روز بعد، عمه یوسف کمربند را برداشته و به کمر یوسف بست و روی آن نیز پیراهنی بر تن یوسف

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۶، ح ۵۰.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۶، ح ۵۱.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۶، ح ۵۲.

پوشانید و یوسف را نزد پدرش فرستاد، سپس گفت: کمربندش به سرقت رفته است. دیدند، کمربند بر تن یوسف است؛ و در آن زمان رسم چنین بود که هر وقت کسی چیزی می‌دزدید، آن شخص به عنوان گروگان به صاحب شیء مسروقه داده می‌شد؛ بنابراین عمه، یوسف را گرفت و نزد خود نگه داشت.[1]

۱۴) حسن بن علی وشاء روایت کرده است که از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: در دوران حکومت بنی اسرائیل، اگر کسی چیزی را می‌دزدید، خود دزد به عنوان برده به جای شیء دزدیده شده نگه داشته می‌شد. یوسف در دوران خردسالی نزد عمه‌اش بود و عمه، او را دوست می‌داشت. اسحاق، کمربندی داشت که یعقوب آن را می‌پوشید و آن کمربند نزد خواهرش (عمه یوسف) نگهداری می‌شد. یعقوب، کسی را نزد خواهرش فرستاد تا یوسف را از نزد عمه‌اش بیاورد. عمه یوسف از این بابت اندوهگین شد و گفت: بگذار نزد من بماند، بعداً خودم او را نزد شما می‌فرستم. عمه وقتی خواست یوسف را نزد یعقوب بفرستد، کمربند را برداشت و به کمر یوسف بست و آن را زیر لباس قرار داد. وقتی یوسف، نزد پدر بازگشت، عمه گفت که کمربند دزدیده شده است. و یوسف را تفتیش نمود و کمربند را در کمر او یافت. به همین خاطر است که وقتی یوسف، پیمانه را در بار بنیامین گذاشت و پرسید که: کیفر کسی که پیمانه، نزد او پیدا شود چیست؟ برادران گفتند: خود دزد، کیفر دزدی خویش است و باید سنتی که در میان بنی اسرائیل، حاکم بوده است، درباره این دزد نیز اعمال شود. یوسف، پیش از آن که بار بنیامین را بگردد، به سراغ بار برادران رفت، ولی سرانجام، آن را از بار برادرش بیرون آورد. از همین روست که برادران یوسف گفتند: «إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ» منظورشان دزدیدن کمربند بود. «فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ» از حسن بن علی وشاء از امام رضا علیه السلام نیز عیناً چنین حدیثی نقل شده است.[2]

۱۵) حسین بن ابو علاء، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت، برخی از ویژگی‌های پسران یعقوب را ذکر کرده و فرموده است: آنان به وقت خشم، چنان خشمگین می‌شدند که از شدت غضب، از پوست تن آنان، خون

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۶، ح ۵۳.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۷، ح ۵۴.

زرد می‌چکید؛ آنان به یوسف گفتند: ما، برادران را به جای بنیامین گرو بگیر، ولی یوسف، همان کسی را گرفت که پیمانه نزد او یافت شده بود.[1]

۱۶) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی برادران یوسف از برادرشان ناامید شدند و دل کندند، یهودا که برادر بزرگترشان بود، گفت: «لَنْ أَبْرَحَ الأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» امام فرمود: یهودا نزد یوسف برگشت و راجع به بنیامین با وی به سخن پرداخت. جرّ و بحث یهودا با یوسف بالا گرفت و یهودا عصبانی شد و هر وقت عصبانی می‌شد تار مویی که بر شانه‌اش بود، سیخ می‌شد و از آن خون جاری می‌گشت. امام علیه السلام می‌فرماید: یوسف، پسری خردسال داشت که با اناری از جنس طلا، بازی می‌کرد، وقتی یهودا بر سر بنیامین با یوسف، جرّ و بحث می‌کرد، یوسف آن انار طلایی را به سوی یهودا غلتاند و کودک، چهار دست و پا رفت تا انار را بگیرد؛ و چون یهودا، کودک را لمس کرد، آرام گرفت. سپس کودک، نزد یوسف بازگشت. یهودا دوباره، بحث درباره برادرش را با یوسف آغاز کرد. این بحث به اوج خود رسید و یهودا عصبانی شد و آن مویی که بر شانه‌اش بود، راست شد و خون از آن بیرون آمد، در این لحظه، یوسف، انار را از کودک گرفت و آن را به سمت یهودا غلتاند و دوباره کودک، چهار دست و پا به سوی یهودا رفت تا انارش را بگیرد، یهودا دوباره با لمس کودک آرام شد و گفت: با ما در این خانه، یکی از فرزندان یعقوب وجود دارد. امام فرمود: در این هنگام یوسف به آنان گفت: «هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ»[2-3] [آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید].

۱۷) هشام بن سالم به نقل از امام صادق علیه السلام آورده است که: وقتی یوسف، بنیامین را دستگیر کرد، برادرانش نزد او آمدند و به او گفتند: یکی از ما را به جای او گروگان بگیر، در حالی که از فرط خشم از بدنشان خون زرد جاری بود

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۷، ح ۵۵.

۲- یوسف / ۸۹.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۸، ح ۵۶.

و پی در پی می‌گفتند: یک نفر از ما را به جای بنیامین دستگیر کن؛ ولی وقتی یوسف آن را نپذیرفت و از نزد او رفتند، یهودا خطاب به سایر برادران گفت: یادتان هست که با یوسف چه کردید؟ «فَلَنْ أَبْرَحَ الأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ».

امام فرمود: پس از آن، برادران یوسف نزد پدر برگشتند و یهودا در مصر باقی ماند. امام فرمود: سپس یهودا نزد یوسف برگشت و با یوسف در باره بنیامین صحبت کرد و جرّ و بحث آن دو بالا گرفت، یهودا خشمگین شد. بر دوش او مویی وجود داشت که هر وقت خشمگین می‌شد، آن موی بر بدنش سیخ می‌شد و پیوسته از آن، خون جاری بود تا وقتی که یکی از فرزندان یعقوب، او را لمس می‌کرد و در این صورت قطع می‌شد.

امام علیه السلام فرمود: یوسف، کودکی داشت که اناری از جنس طلا در دست داشت و در برابر یوسف، با آن انار طلایی بازی می‌کرد. هنگامی که یوسف دید، یهودا خشمگین شده و آن موی، سیخ شده و از آن خون می‌ریزد، انار را از کودک گرفت و به سمت برادرش یهودا غلتاند. کودک به سوی انار رفت که آن را برگیرد و دست کودک، بدن یهودا را لمس کرد. امام فرمود: در این وقت خشم یهودا فروکش کرد. امام فرمود: یهودا پریشان شد و کودک با انار به سمت پدرش یوسف برگشت. باز میان یوسف و یهودا جرّ و بحث بالا گرفت و یهودا خشم گرفت و آن موی راست گشت و باز خونریزی از آن موی آغاز شد. وقتی یوسف متوجه موضوع شد، بار دیگر انار را از دست کودک گرفته و به سمت یهودا غلتاند و کودک به دنبال گرفتن انار سینه‌خیز رفت. دوباره دست کودک، بدن یهودا را لمس کرد و خشم او آرام گرفت. امام علیه السلام فرمود: یهودا گفت: در این خانه کسی از فرزندان یعقوب هست. و این موضوع سه بار تکرار شد.[۱]

۱۸) به روایت علی بن ابراهیم باز می‌گردیم: برادران یوسف همراه با بنیامین از شهر خود به سوی مصر رفتند؛ اما در بین راه، بنیامین، نه با برادرانش غذا می‌خورد و نه با آنان می‌نشست و نه سخنی می‌گفت. وقتی به مصر رسیدند و نزد یوسف، حاضر شدند و به وی سلام کردند، یوسف به بنیامین نگاه کرد و او را شناخت.

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۸، ح ۵۶.

بنیامین دورتر از برادرانش نشست. یوسف از او پرسید: تو نیز برادر آنهایی؟ گفت: آری. گفت: پس چرا نزد آنان ننشستی؟ گفت: زیرا اینان برادر تنی مرا بیرون بردند و وقتی برگشتند او را با خود برنگرداندند و چنین وانمود کردند که گرگ او را خورده است؛ پس با خودم عهد بستم تا زنده هستم با آنان در هیچ موضوعی هم پیمان نشوم. یوسف پرسید: آیا ازدواج کرده‌ای؟ گفت: آری. یوسف گفت: بچه‌ای هم داری؟ گفت: آری. یوسف پرسید: چند فرزند داری؟ بنیامین گفت: سه تا پسر دارم. یوسف پرسید: نام آنها را چه نهاده‌ای؟ گفت: اسم یکی را گرگ و یکی دیگر را پیراهن و سومی را خون نامیده‌ام. یوسف پرسید: چرا این نام‌ها را برای فرزندانت انتخاب کرده‌ای؟ بنیامین گفت: برای آن که برادرم را فراموش نکنم و هر وقت هر یک از فرزندانم را صدا می‌زنم، به یاد برادرم بیافتم. یوسف به سایر برادران گفت: بیرون بروید و بنیامین را نزد خود نگه داشت.

وقتی آنان بیرون رفتند، یوسف به برادرش گفت: ای بنیامین! من برادرت یوسف هستم. «فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» سپس یوسف به بنیامین گفت: دوست دارم نزد من بمانی. بنیامین گفت: برادرانم به من این اجازه را نخواهند داد؛ زیرا پدرم از آنان عهد و پیمان خدایی گرفته که مرا نزد او بازگردانند. یوسف گفت: من در این باره چاره‌ای می‌اندیشم، پس اگر متوجه چیزی شدی، انکار نکن و با آنان در این باره چیزی مگو. بنیامین گفت: باشد، چیزی نخواهم گفت: «فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ» و در حق آنان احسان نمود و بارهایشان را آماده ساخت، به یکی از کارگزاران خود گفت: این پیمانه را در بار این فرد بگذار. پیمانه یوسف که با آن کالا را وزن می‌کردند از طلا بود و آن را طوری که برادرانش متوجه نشوند، در بار بنیامین جا دادند. وقتی راهی دیار خود شدند، یوسف گروهی را به دنبال آنان فرستاد و آنها را متوقف ساخت؛ سپس منادی یوسف، بانگ برآورد و گفت: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ». برادران یوسف گفتند: «مَّاذَا تَفْقِدُونَ* قَالُواْ نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاء بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَاْ بِهِ زَعِيمٌ» یعنی من، ضامن آنان هستم.[1]

۱۹) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از حسن بن صیقل نقل کرده است که می‌گوید: به امام

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۹.

صادق علیه السلام عرض کردم: از امام باقر علیه السلام در باره جمله‌ای که یوسف در این آیه گفته: «أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ» روایت شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: به خداوند قسم که آنان دزدی نکرده بودند و یوسف هم دروغ نگفت و ابراهیم علیه السلام گفته است: «بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن کَانُوا یَنطِقُونَ»[1] [گفت: (نه) بلکه آن را این بزرگترشان کرده است. اگر سخن می‌گویند از آنها بپرسید].

امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم، آن بت‌ها چنان نکرده بودند و ابراهیم هم دروغ نگفته بود. راوی گوید: امام صادق علیه السلام در توضیح آن فرمود: ای صیقل نظر شما چیست؟ عرض کردم: ما جز تسلیم و پذیرش به رأی شما، در این باره هیچ نظر و دیدگاهی نداریم. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دو چیز را می‌پسندد و از دو چیز، بیزار است: خرامیدن و خودپسندانه راه رفتن در میان دو لشکر. دروغ مصلحت‌آمیز را هم دوست دارد؛ اما خرامیدن در کوچه و بازار و بین مردم را نمی‌پسندد و از دروغی که برای مصلحت نباشد، بیزار است. وقتی حضرت ابراهیم این جمله «بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هَذَا» را فرمود، تنها قصد اصلاح داشت، به این دلیل که بت‌ها نمی‌توانستند کاری انجام دهند؛ یوسف هم به قصد اصلاح، چنین گفت.[2]

۲۰) و نیز محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از حجّال از ثعلبة بن میمون، از معمر بن عمر، از عطا از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اصلاح‌گر، هیچ وقت دروغگو نیست. سپس حضرت محمد صلی الله علیه و آله آیه «أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ» را تلاوت کرده و فرمود: به خدا قسم آنان دزدی نکردند و یوسف هم دروغ نگفت.

سپس پیامبر این آیه را تلاوت کردند: «بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن کَانُوا

۱- انبیا/ ۶۳.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۵۵، ح ۱۷.

يَنطِقُونَ»[1] [گفت: (نه) بلکه آن را این بزرگترشان کرده است. اگر سخن می‌گویند از آنها بپرسید] و فرمود: قسم به خدا که آنان چنان نکردند و ابراهیم هم دروغ نگفت.[2]

۲۱) و نیز وی از گروهی از شیعیان، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امام علیه السلام فرمود: تقیه، جزیی از دین خداست. عرض کردم: جزیی از دین خداست؟ امام فرمود: آری، به خدا قسم، جزیی از دین خداست؛ یوسف گفته است: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» سپس فرمود: به خدا قسم، چیزی را ندزدیده بودند؛ و ابراهیم هم فرمود: «إِنِّي سَقِيمٌ»[3] [من کسالت دارم] و به خداوند قسم که وی بیمار نبود.[4]

۲۲) ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی- خداوند از وی خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از ابراهیم بن علی، از ابراهیم بن اسحاق، از یونس بن عبد الرحمن، از علی بن حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند و می‌گوید: شنیدم امام علیه السلام می‌فرمود: آن کس که تقیه ندارد، هیچ خیر و برکتی در او نیست؛ [مگر نشنیده‌اید که] یوسف گفته است: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» در حالی که آنان چیزی را ندزدیده بودند.[5]

۲۳) و نیز ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی- خدایش از او خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش از محمد بن ابی نصر، از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه، بخشی از دین خداوند متعال است. من پرسیدم: بخشی از دین خداوند؟ راوی گوید: امام صادق فرمود: آری، به خدا قسم، بخشی از دین خدا است و مگر نشنیده‌اید، یوسف چه گفت:

۱- انبیا/ ۶۳.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۵۶، ح ۲۲.

۳- صافات/ ۸۹.

۴- کافی، ج ۲، ص ۱۷۲، ح ۳.

۵- علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۸، باب ۴۳، ح ۱.

«أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» به خدا قسم که آنان چیزی را ندزدیده بودند.[1]

۲۴) و نیز از وی، از پدرش- خداوند از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این جمله از یوسف «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» فرمود: آنان چیزی ندزدیده بودند و یوسف هم دروغ نگفت.[2]

۲۵) و نیز از وی از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی- خدای از او خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از صالح بن سعید، از یکی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این آیه از سوره یوسف «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» پرسیدم، فرمود: آنان یوسف را از پدر دزدیدند، مگر نمی‌بینی وقتی برادران پرسیدند: دنبال چه می‌گردید؟ گفتند: دنبال پیمانه پادشاه می‌گردیم. و نگفتند: شما پیمانه پادشاه را دزدیده‌اید.[3]

۲۶) و نیز از وی، از پدرش- خداوند او را بیامرزد- از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابو اسحاق ابراهیم بن هاشم، از صالح بن سعید، از مردی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که از امام درباره آیه «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» سؤال کردم، فرمود: آنان یوسف را از پدرش دزدیده بودند.[4]

۲۷) به روایت علی بن ابراهیم برمی‌گردیم: برادران یوسف گفتند: «تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ» یوسف گفت: «فَمَا جَزَآؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ* قَالُواْ جَزَآؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ» پس وی را دستگیر کن و او را به زندان انداز «فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ* فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاء أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَاء أَخِيهِ» بنابراین، برادر یوسف را دستگیر کرده و وی را زندانی کردند. و خداوند در این باره فرموده است: «كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ» این حیله را به

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۸، باب ۴۳، ح ۲.

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۸، باب ۴۳، ح ۳.

۳- علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۸، باب ۴۳، ح ۴.

۴- معانی الاخبار، ص ۲۰۹، ح ۱.

او یاد دادیم «مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلاَّ أَن يَشَاءَ اللّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّن نَّشَاء وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ».

از امام صادق علیه السلام راجع به آیه «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» سؤال شد، فرمود: یوسف دروغ نگفت؛ منظورش تنها این بود که آنان یوسف را از پدرش دزدیده بودند.

اما جمله «أَيَّتُهَا الْعِيرُ» یعنی ای کاروانیان؛ و همین معنا از همان آیه‌ای که با پدرانشان صحبت کرده‌اند، نیز برمی‌آید «وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا» یعنی کاروانیانی که ما نیز در بین آنها بودیم؛ و هنگامی که پیمانه یوسف را از بار برادرش بیرون آوردند، برادران یوسف گفتند: «إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ» مقصودشان یوسف بود، اما یوسف آن را نشنیده گرفت و پروردگار متعال در این باره فرموده است: «فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا وَاللّهُ أَعْلَمْ بِمَا تَصِفُونَ».

۲۸) ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی- خداوند از او خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از احمد بن عبد الله علوی، از علی بن محمد علوی عمری، از اسماعیل بن همام، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه «إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ».

فرمود: اسحاق پیامبر علیه السلام، کمربندی داشت که انبیا و بزرگان، آن را از یکدیگر به ارث می‌بردند. این کمربند، نزد عمه یوسف نگهداری می‌شد و یوسف هم نزد وی بود، او یوسف را دوست داشت، یعقوب کسی را نزد خواهر فرستاد و به او گفت: یوسف را پیش من بفرست، من بعداً او را نزد تو خواهم فرستاد. خواهر، برای یعقوب، پیام فرستاد و از او درخواست کرد: بگذار یوسف، امشب نزد من باشد، دوست دارم او را ببویم؛ فردا صبح او را نزد تو خواهم فرستاد. امام علیه السلام فرمود: وقتی صبح شد، عمه یوسف، کمربندی را برگرفته و آن را در کمر یوسف بست و پیراهنی را نیز بر یوسف پوشاند تا کمربند را مخفی کند؛ آن گاه، یوسف را نزد پدرش فرستاد. وقتی یوسف از نزد او رفت، عمه دنبال کمربند گشت و اعلام کرد که کمربند، دزدیده شده است. چون جستجو کردند، آن را نزد یوسف یافتند و در آن ایام، اگر کسی سرقت می‌کرد، باید به عنوان گروگان، نزد صاحب مال سرقت

شده، باقی می‌ماند و برده او می‌شد.[1]

۲۹) و نیز از وی روایت شده که مظفر بن جعفر بن مظفر علوی- خدای از او خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از عبد الله بن محمد بن خالد، از حسن بن علی وشاء روایت کرده است که شنیدم امام رضا علیه السلام فرمود: در دوران حکومت بنی اسرائیل، اگر کسی، چیزی را می‌دزدید، به خاطر آن به بردگی گرفته می‌شد. یوسف به هنگام کودکی نزد عمه‌اش بود، چرا که یوسف را بسیار دوست می‌داشت. اسحاق، کمربندی داشت که آن را به یعقوب داده بود و آن کمربند، نزد دختر اسحاق یعنی عمه یوسف نگهداری می‌شد. یعقوب از یوسف خواست که آن را از عمه‌اش باز پس گیرد. از این رو، آن زن، غمگین شد و به یعقوب گفت: بگذار تا فردا نزد من بماند، سپس آن را برای تو می‌فرستم. وقتی خواست یوسف را نزد پدر بفرستد، کمربند را به کمر یوسف در زیر لباس‌هایش بست. وقتی یوسف، نزد پدر آمد، عمه‌اش در آن جا حضور یافته و گفت: کمربند، دزدیده شده است و بدن یوسف را گشت و آن را بر کمر یوسف یافت. به همین خاطر، وقتی یوسف، پیمانه را در بار برادرش نهاد، برادران یوسف گفتند: «إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ» یوسف به آنها گفت: کیفر آن کسی که پیمانه نزد او باشد، چیست؟ گفتند: خود، کیفر سرقت خواهد بود. و این بنابر سنتی بود که در میان آنان حاکم بود، بنابراین، یوسف قبل از آن که سراغ بار برادرش برود، بار دیگر برادرانش را جستجو کرد، سپس پیمانه را از داخل بار برادر درآورد. و از همین روی بود که برادران یوسف گفتند: «إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ» منظورشان همین سرقت کمربند است «فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ».[2]

۳۰) علی بن ابراهیم از حسن بن علی، از پدرش، از حسن بن علی بن بنت الیاس و اسماعیل بن همام، از ابو الحسن علیه السلام نقل کرده است که فرمود: در حکومت بنی اسرائیل، اگر کسی مرتکب دزدی می‌شد، به آن دزدی، به بردگی گرفته می‌شد. یوسف به هنگام کودکی، نزد عمه‌اش -که او را دوست می‌داشت- بود. اسحاق، کمربندی داشت که آن را به یعقوب پوشاند و یعقوب آن را نزد

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۲.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۳، باب ۳۲، ح ۶.

خواهرش، عمه یوسف گذاشته بود، یعقوب از یوسف خواست که کمربند را از عمه‌اش بگیرد. عمه یوسف از این موضوع ناراحت شد و گفت: بگذار یوسف نزد من باشد و او را برایت می‌فرستم. سپس کمربند را گرفت و آن را در زیر لباس، به کمر یوسف بست. زمانی که یوسف، خدمت پدرش رسید، عمه، حضور یافت و گفت: کمربند، دزدیده شده است. آن گاه، یوسف را وارسی کرد و کمربند را در زیر لباس‌ها، در کمر یوسف یافت؛ به همین جهت، وقتی یوسف، برادرش بنیامین را بعد از آن که پیمانه را در بار او قرار داد، به زندان انداخت، به برادران گفت: عقوبت آن کس که پیمانه، نزد او باشد، چیست؟ گفتند: خود، کیفر سرقت خویش است؛ یعنی همان روش و سنتی که در میان آنان باب بود و به همین جهت، برادران یوسف گفتند: «إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ».[1]

(۳۱) به روایت علی بن ابراهیم برمی‌گردیم. فرمود: برادران، در حالی که از بدن‌شان خون زرد می‌چکید، نزد یوسف گرد آمده و با یوسف راجع به زندانی شدن بنیامین، جر و بحث می‌کردند. پسران یعقوب، چنان بودند که چون خشم می‌گرفتند، از لباس‌هایشان موی می‌ریخت و از سرشان خونی زرد می‌چکید و می‌گفتند: «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ». پس برادرمان را آزاد کن. وقتی یوسف دید که خیلی اصرار دارند، پاسخ داد: «مَعَاذَ اللَّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلاَّ مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ» و نگفت: مگر آن کسی که پیمانه‌مان را دزدیده باشد. «إِنَّآ إِذاً لَّظَالِمُونَ* فَلَمَّا اسْتَيْأَسُواْ مِنْهُ» و چون خواستند نزد پدر خویش برگردند، لاوی پسر یعقوب، به برادران گفت: «أَلَمْ تَعْلَمُواْ أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم مَّوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ» در این مسئله «وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ فِي يُوسُفَ» شما نزد پدر برگردید، اما من برنخواهم گشت «حَتَّىَ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» سپس به آنان گفت: «ارْجِعُواْ إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُواْ يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلاَّ بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ* وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا» یعنی اهالی این آبادی و مردم این قافله‌ای که ما با آن بودیم «وَإِنَّا لَصَادِقُونَ».

۱ - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۶.

امام علیه السلام فرمود: برادران یوسف، نزد پدر برگشته و یهودا باقی مانند و نزد یوسف آمد و با او صحبت کرد و گفتگوی آنان بالا گرفت. یهودا خشمگین شد. بر روی دوش یهودا، مویی بود و خون از آن موی، سرازیر شد. این خون باز نمی‌ایستاد، تا این که یکی از فرزندان یعقوب، یهودا را لمس کند. امام علیه السلام فرمود: یوسف، پسری داشت که در آن جا حاضر بود. در دست پسر یوسف، اناری از جنس طلا وجود داشت که با آن بازی می‌کرد. وقتی یوسف دید که یهودا عصبانی شده و آن موی، سیخ شده و پیاپی از آن خون می‌ریزد، انار را از دست کودک گرفته و آن را به سوی یهودا غلتاند. کودک، انار را دنبال کرد تا آن را بردارد و در همین حال، دست او با بدن یهودا تماس پیدا می‌کرد و خشمش فرو نشست. امام فرمود: در این لحظه یهودا، دچار تردید شد. کودک همراه با انار به سوی یوسف برگشت؛ اما بار دیگر، جر و بحث میان آن دو بالا گرفت و یهودا بار دیگر خشمگین شد و خون از موی شانه یهودا سرازیر گشت. همین که یوسف، این منظره را مشاهده کرد، انار را به سوی یهودا غلتاند و کودک، آن را دنبال کرد تا بردارد؛ و دستش به بدن یهودا برخورد کرد و خشم او فرو نشست. یهودا گفت: بی‌گمان در این خانه کسی از فرزندان یعقوب حضور دارد. و این کار، سه بار تکرار شد.[1]

۳۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن ابی عمیر، از کس دیگری که نام او را آورده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «إِنَّا نَرَاکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ» فرمود: یوسف، محافل و مجالس بسیار بزرگی برپا می‌داشت و به افراد نیازمند، وام می‌داد و ضعیفان را یاری می‌کرد.[2]

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنفُسُکُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِیلٌ عَسَى اللَّهُ أَن یَأْتِیَنِی بِهِمْ جَمِیعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ (۸۳) وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ یَا أَسَفَى عَلَى یُوسُفَ وَابْیَضَّتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ (۸۴) قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتَّى تَکُونَ حَرَضًا أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهَالِکِینَ (۸۵)

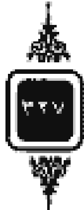
۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۰.

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۶۵، ح ۳.

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶) يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا
مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ
الْكَافِرُونَ (۸۷) فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ
فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (۸۸) قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم
بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ (۸۹) قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ
مَنَّ اللهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۹۰) قَالُوا تَاللهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللهُ
عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ (۹۱) قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ (۹۲) اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ
أَجْمَعِينَ (۹۳) وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ (۹۴) قَالُوا تَاللهِ
إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (۹۵) فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُل
لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۹۶) قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۹۷) قَالَ
سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۹۸) فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ
أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللهُ آمِنِينَ (۹۹) وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا
وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ
السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا
يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۰۰) رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ
فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ
(۱۰۱).

[و از آنان روی گردانید و گفت: ای دریغ بر یوسف و در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورد، چشمانش از اندوه، سپید شد* (پسران او) گفتند: به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار شوی یا هلاک گردی* گفت: من شکایت غم

و اندوه خود را پیش خدا می‌برم و از (عنایت) خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید* ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید؛ زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود* پس چون (برادران) بر او وارد شدند، گفتند: ای عزیز! به ما و خانواده ما آسیب رسیده است و سرمایه‌ای ناچیز آورده‌ایم. بنابراین پیمانه ما را تمام بده و بر ما تصدق کن که خدا صدقه دهندگان را پاداش می‌دهد* گفت: آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟* گفتند: آیا تو خود یوسفی گفت: (آری) من یوسفم و این برادر من است. به راستی خدا بر ما منت نهاده است. بی‌گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند* گفتند: به خدا سوگند که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم* (یوسف) گفت: امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است* این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید (تا) بینا شود و همه کسان خود را نزد من آورید* و چون کاروان رهسپار شد، پدرشان گفت: اگر مرا به کم‌خردی نسبت ندهید، بوی یوسف را می‌شنوم* گفتند: به خدا سوگند که تو سخت در گمراهی دیرین خود هستی* پس چون مژده‌رسان آمد، آن (پیراهن) را بر چهره او انداخت؛ پس بینا گردید. گفت: آیا به شما نگفتم که بی‌شک من از (عنایت) خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید* گفتند: ای پدر! برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم* گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می‌خواهم که او همانا آمرزنده مهربان است* پس چون بر یوسف وارد شدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت و گفت: ان شاء الله با (امن و) امان داخل مصر شوید* و پدر و مادرش را به تخت برنشانید و (همه آنان) پیش او به سجده درافتادند و (یوسف) گفت: ای پدر! این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد؛ آن گاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان (کنعان به مصر) باز آورد. پس از آن که شیطان، میان من و برادرانم را به هم زد. بی‌گمان پروردگار من نسبت به آن چه بخواهد، صاحب لطف است؛ زیرا که او دانای حکیم است* پروردگارا! تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین! تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی مرا مسلمان



بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما]

۱) به روایت علی بن ابراهیم بازمی‌گردیم: وقتی برادران یوسف، نزد پدرشان برگشتند و ماجرای برادرشان بنیامین را به او گفتند، یعقوب گفت: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» سپس فرمود: «تَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ» یعنی چشمانش از شدت گریه کور شده بود «فَهُوَ كَظِيمٌ» یعنی غمگین بود و تأسف خوردن، منتهای اندوه است.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد که یعقوب تا چه اندازه‌ای برای یوسف، غمگین شد؟ فرمود: به اندازه اندوه هفتاد زن که بچه‌هایشان مرده باشند؛ و امام علیه السلام افزود: یعقوب، استرجاع «إنّا لله و إنّا إلیه راجعون» را نمی‌شناخت و به همین خاطر می‌گفت: «یا اسفی علی یوسف» پسران به او گفتند: «تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ» دست از ذکر نام یوسف و یاد او برنمی‌داری «حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا» یعنی بمیری «أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ۞ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ».[1]

۲) حسین بن سعید در کتاب تمحیص، از جابر نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: صبر جمیل چیست؟ فرمود: صبری است که فرد با احدی از مردم، درد دل نمی‌کند. حضرت ابراهیم، یعقوب[2] را نزد یکی از راهبان و عابدان آن روزگار، جهت انجام کاری ارسال کرد. زمانی که آن راهب، یعقوب را مشاهده کرد، خیال کرد که ابراهیم است، پس برجهید و او را در آغوش گرفت و به او گفت: ای خلیل الرحمن! خوش آمدی. یعقوب گفت: من خلیل الرحمن نیستم، من یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم هستم. راهب به او گفت: پس چه شده که این قدر پیر شده‌ای؟ یعقوب گفت: اندوه و غم و بیماری. امام علیه السلام فرمود: هنوز از آستانه در

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۱.

۲- مجلسی رحمه الله در بحار الانوار ج ۱۲، ص ۳۱۱ گفته است: فرستاده شدن یعقوب در سنین بزرگسالی توسط ابراهیم، امری غریب است. شاید این مسئله بعد از فوت ابراهیم بوده باشد. و مأموریت دادن به یعقوب از طرف ابراهیم به شکل وصیت بوده است. در برخی نسخه‌ها چنین آمده است: «ان الله بعث» یعنی خداوند یعقوب را فرستاد که این درست است.

عبور نکرده بود که خداوند متعال به او وحی کرد که: یعقوب! درد دلت را با بندگان در میان گذاشتی؟! یعقوب بلافاصله با صورت بر خاک افتاد و سجده‌کنان گفت: پروردگارا! تکرار نخواهم کرد. پس خداوند به او وحی کرد که: من نیز از تو درگذشتم و تو را آمرزیدم، دیگر چنین مکن. یعقوب، بعد از آن، هرگز از بلاها و سختی‌ها و مصائب روزگار، شکایت نکرد؛ فقط یک روز گفت: «إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ»[1]

۳) ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلویه- خداوند از وی خشنود باد- از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اورمه، از احمد بن حسن میثمی، از حسن واسطی، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: فردی صحرانشین، نزد یوسف آمد که از وی مقداری غذا بخرد؛ یوسف به او فروخت و وقتی از این کار، فارغ شد به او گفت: خانه‌ات کجاست؟ پاسخ داد: در فلان جا. یوسف به او گفت: اگر گذرت به دشت فلان افتاد، بایست و بانگ برآور و بگوی: ای یعقوب! ای یعقوب! خواهی دید که مردی تنومند، خوش‌سیما و زیباروی، نزد تو خواهد آمد؛ به او بگو: با مردی در مصر برخورد کردم که به تو سلام رساند و این پیغام را برای تو داشت. امانتی که نزد خدای متعال گذاشته‌ای، هرگز تباه نخواهد شد.

حضرت فرمود: آن مرد بیابان‌نشین رفت و به آن جا که یوسف گفته بود، رسید و به غلامانش اشاره کرد که مواظب باشید که مبادا از شتر فرو افتم؛ سپس فریاد برآورد و گفت: ای یعقوب! ای یعقوب! پس دید مردی نابینا، بلندقامت، درشت هیکل و زیباروی، دست به دیوار گرفته به سوی او می‌آید؛ چون به او رسید، آن مرد به او گفت: تو یعقوب هستی؟ گفت: آری منم. آن مرد، پیغام یوسف را به یعقوب داد. یعقوب از هوش رفت و بر زمین افتاد. وقتی که به هوش آمد به اعرابی گفت: ای اعرابی! آیا حاجت و تمنایی از خداوند متعال داری؟ گفت: آری. من مردی ثروتمند هستم و دخترعمویی دارم که از من، صاحب فرزند نمی‌شود؛ خوش می‌دارم که از خداوند بخواهی تا به من فرزندی عطا کند. امام فرمود: یعقوب وضو

۱- کتاب التمحیص، که پس از کتاب تحف العقول، چاپ شده است، ص ۴۳۱، ح ۱۴۳، چاپ اعلمی.

ساخت و دو رکعت نماز گزارد و سپس به درگاه خداوند متعال دعا کرد و آن مرد، چهار بار صاحب فرزند شد، یا این که فرمود: شش بار صاحب فرزند شد که همسرش هر بار، دوقلو می‌زایید.

یعقوب می‌دانست یوسف، زنده است و نمرده است و خداوند متعال به او یادآوری کرده بود که بعد از این غیبت، روی او را آشکار خواهد نمود و به پسرانش می‌گفت: «إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» این در حالی بود که فرزندان و خویشاوندان و نزدیکانش او را به خاطر آن که بسیار از یوسف، یاد می‌کرد، ملامت می‌کردند، تا آن که او بوی یوسف را احساس کرد و گفت: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ* قَالُواْ تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلاَلِكَ الْقَدِيمِ* فَلَمَّا أَن جَاء الْبَشِيرُ» که منظور از بشیر، یهودا، پسرش بود. «عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ».[1]

۴) محمد بن یعقوب با سند خود از حسن بن محبوب، از حنان بن سدیر، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که به امام علیه السلام عرض کردم: آیا ممکن است معنای این جمله یعقوب به فرزندانش را برای من توضیح بدهید؟: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ» آیا یعقوب که بیست سال پیش از یوسف، دور شده بود می‌دانست که او زنده است؟ فرمود: آری. من عرض کردم: چطور می‌دانست؟ امام فرمود: در سحرگاهان، دست به دعا گشود و از درگاه خداوند متعال درخواست نمود که فرشته مرگ بر او فرود آید؛ «تربال» فرشته مرگ بر او نازل شد و از یعقوب پرسید: چه درخواستی داری؟ یعقوب گفت: در باره روح مردمان، با من سخن بگوی؛ آیا آنها را گروهی در چنگ می‌گیری یا تک‌تک به سراغ آنها می‌روی؟ تربال گفت: من روح آدمیان را تک‌تک، در چنگ می‌گیرم. یعقوب از او پرسید: آیا در میان ارواحی که تاکنون در چنگ گرفته‌ای، روح یوسف را نیافته‌ای؟ تربال گفت: نه. یعقوب فهمید که یوسف، زنده است و در همین جا به پسرانش گفت: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ».[2]

ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی- خدایش از او خشنود باد- از

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۴۲، باب ۵، ح ۹.

۲- کافی، ج ۸، ص ۱۹۹، ح ۲۳۸.

جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن نصیر، از احمد بن محمد، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از محمد بن اسماعیل، از حنان بن سدیر، از پدرش نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام معنای جمله‌ای را که یعقوب به فرزندانش گفته است پرسیدیم: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ» و حدیث را عیناً ذکر کرد.[1]

۵) علی بن ابراهیم از پدرش، از حنان بن سدیر، از پدرش، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که خدمت امام عرض کردم: چرا یعقوب این چنین با فرزندانش سخن گفت: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ» آیا یعقوب می‌دانست یوسف زنده است، با وجود این که بیست سال از او دور بود و به خاطر گریه زیاد بر او چشمانش را از دست داده بود؟! امام پاسخ داد: بلی، می‌دانست که او زنده است؛ یعقوب در سحرگاه، از درگاه خداوند درخواست کرد که فرشته مرگ بر او نازل شود. پس فرشته مرگ در بهترین شکل و خوشبوترین حالت، بر او نازل شد. یعقوب از او پرسید: تو کیستی؟ گفت: من، فرشته مرگ هستم. مگر تو از درگاه خدا درخواست نکردی که مرا بر تو فرو فرستد؟ گفت: آری، گفت: ای یعقوب! چه درخواستی داری؟ یعقوب گفت: با من در باره ارواح سخن بگو؛ آیا آنها را جداگانه قبض روح می‌کنی یا به صورت دسته‌جمعی. پاسخ داد: مأموران من، آنها را جداجدا قبض روح می‌کنند و سپس به صورت دسته جمعی بر من عرضه می‌گردد. یعقوب گفت: تو را به خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم می‌دهم؛ در میان ارواحی که به تو عرضه شده است، آیا روح یوسف بوده است؟ فرشته مرگ گفت: نه، آن وقت بود که یعقوب فهمید، فرزندش زنده است و بنابراین به فرزندانش گفت: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلاَ تَيْأَسُواْ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِنَّهُ لاَ يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ».

عزیز مصر به یعقوب نامه نوشت: اما بعد؛ پسرت یوسف را به بهایی ناچیز، چند درهم، خریداری کرده و او را به بردگی گرفته‌ام و بنیامین، دیگر فرزندت را نیز که دزدی کرده به بردگی من درآمده است. یعقوب، پیش از آن، هرگز چنین ضربه روحی را تجربه نکرده بود. محتوای نامه، برای او بسیار گران بود؛ بنابراین به پیکی

۱– علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۹، باب ۴۴، ح ۱.

که نامه را آورده بود گفت: این جا بمان تا پاسخ نامه را بنویسم. یعقوب در پاسخ به عزیز مصر نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم؛ از یعقوب، اسرائیل الله (بنده خالص خدا)، فرزند اسحاق بن ابراهیم خلیل الله به عزیز مصر. اما بعد؛ از فحوای نامه چنین برمی‌آمد که پسر مرا خریداری کرده و او را به بردگی گرفته‌ای. گریزی نیست؛ چرا که بلادیدگی، تقدیر آدمیان است. نیای من، ابراهیم علیه السلام نیز توسط پادشاه دنیای آن روز، به آتش درافتاد؛ اما نسوخت و خداوند، آتش را بر او گلستان کرد. خداوند به جدّم ابراهیم فرمان داد که پدرم اسحاق پیامبر را با دستان خود ذبح کند و همین که خواست او را ذبح کند، خداوند، قوچ بزرگی را فدیه او قرار داد. من نیز پسری داشتم که مرا در این دنیا، کسی عزیزتر از او نبود؛ نور چشم و میوه دل من بود. برادرانش او را از من گرفته و با خود بردند و وقتی نزد من برگشتند، چنین ادعا کردند که او را گرگ خورده است. از این خبر، پشتم خم شد و تا بدان جا گریه کردم که سوی چشمانم رفت و نابینا شدم. او برادری از طرف مادر داشت که بعد از وی، مونس من بود. او همراه با دیگر برادران به سوی سرزمین تو آمدند تا غذا و آذوقه‌ای برای ما بیاورند. برادران برگشتند و چنین ادعا نمودند که وی پیمانه شاه را دزدیده است، و تو، او را زندانی کرده‌ای. ما از خانواده‌ای هستیم که دزدی و زشتی در شأن ما نیست و بر ما راست نمی‌آید. من تو را به خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم می‌دهم که بر من منت گذاری و به خاطر رضای خدا، او را آزاد کرده و به من بازگردانی.

وقتی جواب نامه یعقوب به یوسف رسید، آن را برگرفته و بر روی چهره نهاد و بوسید و سخت گریست. سپس به برادران نگاه کرد و گفت: «هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِیُوسُفَ وَأَخِیهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ* قَالُواْ أَإِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ قَالَ أَنَاْ یُوسُفُ وَهَذَا أَخِی قَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَیْنَا إِنَّهُ مَن یَتَّقِ وَیِصْبِرْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ» بنا به فرموده پروردگار، برادران به یوسف گفتند: «لَقَدْ آثَرَکَ اللّهُ عَلَیْنَا وَإِن کُنَّا لَخَاطِئِینَ* قَالَ لاَ تَثْرَیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ» یعنی ملامت و سرزنشی بر شما نیست «یَغْفِرُ اللّهُ لَکُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ».[۱]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۲.

۶) عیاشی از جابر نقل کرده است که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند بر شما رحمت آورد؛ صبر جمیل چیست؟ فرمود: صبری است که انسان در این نوع صبر با بندگان خدا، شکوه نمی‌آورد و درد دل نمی‌کند. ابراهیم، یعقوب را برای انجام کاری نزد راهبی که از پارسایان و عابدان دوران بود، فرستاد. وقتی راهب، یعقوب را ملاحظه کرد، گمان کرد ابراهیم است. با شوق، نزد او رفته و او را در آغوش کشید و گفت: ای خلیل الرحمن! خوش آمدی! یعقوب گفت: نه، من ابراهیم نیستم، بلکه یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم هستم. راهب به او گفت: چه مصیبتی به تو رسیده است که تو را این چنین پیر کرده است؟! گفت: غم و اندوه و بیماری. هنوز یعقوب از آستانه در عبور نکرده بود که خداوند به او وحی کرد که: ای یعقوب! درد دلت را با بندگان در میان نهادی؟! یعقوب در همان جا، در آستانه در، به سجده افتاد و روی بر خاک نهاد و عرض کرد: پروردگارا! من، دیگر هرگز چنین نخواهم کرد. خداوند به او وحی کرد که: تو را آمرزیدم، شایسته نیست دیگر، چنین رفتاری از تو سر بزند. از آن پس، دیگر یعقوب برای بلاها و مصائبی که به او می‌رسید، شکوه نکرد و زبان به گلایه نگشود؛ فقط روزی گفت: «إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ».[1]

۷) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که کسی از وی پرسید: غم و اندوه یعقوب به خاطر یوسف تا کجا رسیده بود؟ فرمود: به اندازه هفتاد زن فرزند مرده و جگر سوخته.[2]

۸) با همین سند از وی نقل شده است که گفت: کسی به امام علیه السلام عرض کرد: چگونه یعقوب به خاطر دوری یوسف، غمگین بود، در حالی که جبرئیل به او خبر داده بود که یوسف نمرده و به زودی نزد او باز خواهد گشت؟ فرمود: یعقوب، این موضوع را فراموش کرده بود.[3]

۹) محمد بن سهل بحرانی از یکی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام نقل



۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۵۷.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۰، ح ۵۸.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۰، ح ۵۹.

کرد که فرمود: افرادی که بسیار گریستند، پنج نفر بودند. آدم علیه السلام و یعقوب علیه السلام و یوسف علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امام سجاد علیه السلام. اما یعقوب در دوری یوسف، آن قدر گریست که کور شد و به او گفتند: «تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ».

۱۰) اسماعیل بن جابر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که یعقوب برای درخواست حاجتش نزد پادشاهی که در آن منطقه حکم می‌راند، رفت. پادشاه از یعقوب پرسید: تو ابراهیم هستی؟ یعقوب گفت: نه. پادشاه پرسید: پس اسحاق فرزند ابراهیمی؟ گفت: نه. پادشاه پرسید: پس تو کیستی؟ گفت: من یعقوب، پسر اسحاق هستم. پادشاه گفت: چگونه است که در عین جوانی، چنین پیر و فرتوت شده‌ای؟ یعقوب گفت: اندوه پسرم یوسف، مرا به چنین روزی درانداخته است. پادشاه گفت: واقعاً غم و اندوه، کار خویش را با تو کرده است. یعقوب گفت: مصیبت و بلا، زودتر از هر چیز دیگری بر ما جماعت پیامبران می‌رسد؛ سپس مردمان دیگر، هرچه به درگاه خداوند مقرب‌تر باشند، بیشتر به بلا مبتلا می‌شوند. آن پادشاه خواسته یعقوب را برآورده کرد و وقتی یعقوب خواست از در کوچک خانه‌اش وارد منزل شود، جبرئیل بر او فرود آمده و گفت: ای یعقوب! پروردگار به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: در پیشگاه مردم شکوه می‌کنی و لب به گلایه می‌گشایی؟! یعقوب بلافاصله، چهره بر خاک مالید و متضرعانه به درگاه پروردگار عرض کرد: پروردگارا! لغزشی از من سر زد، از من درگذر، عهد می‌کنم که از این پس، آن را تکرار نکرده و به چنین رفتاری باز نگردم. سپس بار دیگر جبرئیل نزد او آمده و به او گفت: ای یعقوب! سرت را از خاک بردار؛ زیرا پروردگار به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: از تو درگذشتم، دیگر بار، شکوه به درگاه خلایق مبر و درد دلت را با بندگان در میان مگذار. بعد از آن هرگز دیده نشد که یعقوب، لب به چنین سخنانی بگشاید و زبان به گلایه باز کند و مصائب خویش را بیان کند. تا آن زمان که فرزندانش بدون بنیامین برگشتند؛ پس یعقوب، روی به دیوار کرده و چنین نالید: «إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ».[1]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۰، ح ۶۱.

و نیز در حدیث دیگری از اسماعیل بن جابر چنین نقل شده است که یعقوب برای حاجتی به درگاه نمرود آمد و از آن جا که شباهت زیادی به ابراهیم داشت، چون به نمرود وارد شد، نمرود از او پرسید: تو ابراهیم خلیل الرحمن هستی؟ گفت: نه و... بقیه حدیث.[1]

۱۱) فضیل بن یسار می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: من، غم و اندوه و شکوه خویش را تنها به درگاه خداوند بازگو می‌کنم و سوی او فراز می‌دارم.[2]

۱۲) حنان بن سدیر از پدرش نقل کرده است که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: وقتی یعقوب چنین می‌گفت: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ» مگر می‌دانست یوسف زنده است، در حالی که بیست سال از او دور بود و در فراق او بینایی چشمانش را از دست داده بود؟ فرمود: آری، می‌دانست زنده است. پرسید: چطور می‌دانست زنده است؟ امام فرمود: در نماز صبح از درگاه پروردگار درخواست کرد که فرشته مرگ را نزد او بفرستد. پس فرشته مرگ که «تربال» نام داشت بر او نازل شد و به یعقوب گفت: ای یعقوب! چه درخواستی داری؟ یعقوب گفت: با من درباره ارواح، سخن بگو؛ چون مردمان را قبض روح می‌کنی، روح آنان را جداگانه قبض می‌کنی یا به طور دسته جمعی؟ گفت: به صورت جداگانه، هر روح به طور جداگانه قبض می‌شود یعقوب پرسید: به خاطرت هست که روح یوسف را قبض کرده باشی؟ گفت: نه، چیزی به خاطر ندارم. امام علیه السلام فرمود: در این هنگام بود که یعقوب دانست که یوسف زنده است و به پسرانش گفت: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ» در حدیث دیگری آمده است که فرشته مرگ، عزرائیل بوده است و بقیه حدیث، عیناً همان است.[3]

۱۳) ابو بصیر از امام باقر علیه السلام - به حدیث اول برگشته- نقل می‌کند: یعقوب، آن چنان ناراحت و غمگین شد که پشت او خمیده گشت. از سوی دیگر،

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۱، ح ۶۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۱، ح ۶۳.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۱، ح ۶۴.

دنیا چنان به یعقوب و فرزندانش پشت کرد که در وادی فقر و نیاز درغلتیدند و هر آن چه از آذوقه داشتند، به انتها رسید. در این هنگام، یعقوب به پسرانش گفت: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلاَ تَيْأَسُواْ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِنَّهُ لاَ يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» برخی از پسران یعقوب همراه با مقدار کمی کالا که یعقوب همراه آنان کرد، به سوی مصر روانه شدند. یعقوب نامه‌ای به عزیز مصر نوشت که آن را نیز به پسرانش سپرد تا با خود به مصر ببرند. یعقوب در این نامه، خواهان لطف و مهربانی و عطوفت عزیز مصر بر خویش و پسرانش شده بود. او به فرزندانش سفارش کرد که قبل از کالاها نامه را به عزیز مصر تحویل دهند. یعقوب در آن نامه، این چنین نوشته بود:

بسم‌الله الرحمن الرحیم: خدمت عزیز مصر که آشکار کننده عدل و داد و برپادارنده میزان است. از یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله، همان که در زمان نمرود می‌زیست و نمرود همان بود که هیزم بسیاری گرد آورد و آتش بزرگی برافروخت تا ابراهیم را در آتش بسوزاند؛ اما خداوند، آتش را بر ابراهیم، گلستان کرد و او را از آن نجات بخشید.



– ای عزیز مصر!– به پیشگاه تو بازگو می‌کنم که ما خانواده‌ای کهن هستیم. همواره بلا از سوی خداوند، شتابناک به ما می‌رسد تا خداوند، بدین‌سان ما را در آسایش و دشواری بیازماید. بیست سال است که مصیبت‌های روزگار، پی در پی و متوالی بر من فرود می‌آید. نخستین مصیبت در باب پسرم بود. پسری داشتم که او را یوسف نامیدم. او مایه شادمانی و سُرور من و نور چشم و میوه دلم بود.

برادران ناتنی او از من خواستند که او را برای بازی و گردش در صحرا همراه آنان کنم. پس صبح هنگام، او را با آنان روانه کردم. اما شامگاهان، برادران نزد من آمده و می‌گریستند. آنان پیراهن او را به دروغ به خون آغشته کرده و پیش من آوردند و ادعا می‌کردند که گرگ، یوسف را دریده است. دوری او بر من، سخت گران آمد و در فراق او چنان گریستم که بینایی چشمانم از دست رفت.

یوسف، برادری داشت از خاله‌اش که من او را سخت دوست می‌داشتم و همدم و همراه و مونس تنهایی‌هایم بود. چون یوسف در خاطرم می‌آمد، او را به سینه‌ام می‌فشردم تا زخمی که در سینه‌ام بود، اندکی آرام گیرد. ای عزیز مصر! برادرانش برای من خبر آورده‌اند که تو از ایشان، راجع به این برادرشان پرسیده‌ای و به آنان

فرمان داده‌ای تا او را به نزد تو آورند و تهدید کرده‌ای که اگر او را بـه پیشـگاه تـو نیاورند، ما را از آذوقه که همان گندم سرزمین مصر است، محروم خواهی ساخت. پس او را با ایشان راهی کردم تا برایمان گندم و آذوقه بیاورند. اما ایشان بازگشتند، بی‌آن که او آنان را همراهی کند. پس مرا گفتند که او پیمانه شاهی را به سرقت برده است. ما از خانواده‌ای هستیم که دزدی در خصلت و مرام ما نیست؛ اما تو او را بـه جرم دزدی به حبس انداختی و یک باره مرا به فراق دردناک او مبـتلا سـاختی. از مصیبت فراق او چنان زخمی بر سینه‌ام نشست که پشتم خمیده آمد و بـار انـدوه و مصیبت من، سخت گران شد؛ چرا که این بلاها پی در پی بر من فرود آمدنـد. پـس منت بر من تمام کن و او را از حـبس خـویش، بیـرون آور و راه او را بـاز کـن و برایمان گندمی نیکو فرست و در قیمت، مـدارا کـن و در راهـی کـردن آل یعقـوب شتاب گیر. زمانی که پسران یعقوب به همراه نامـه او بـه سـمت مصـر مـی‌رفتنـد، جبرئیل بر یعقوب فرود آمد و به او گفت: ای یعقـوب! پروردگـارت بـه تـو چنـین می‌گوید: چه کسی تو را به مصیبت‌هایی که با عزیـز مصـر در میـان نهـادی، مبـتلا ساخته است؟

یعقوب گفت: پروردگارا! این تو بودی که برای مجازات و تأدیب من، مـرا بـه وادی بلا مبتلا ساختی. خداوند فرمود: آیا جز من کسی می‌تواند این بلایا را از تـو برگیرد؟ یعقوب گفت: خیر، ای پروردگار! پروردگار فرمود: از من شرم نکـردی کـه زخم‌ها و دردهایت را با کسی غیر از من در میان نهادی و درد و اندوه خـویش بـه پیشگاه من نیاوردی و از من دادخواهی نکردی؟!

یعقوب گفت: پروردگارا، از تو طلب مغفرت نموده و به درگاهت توبه می‌آورم و غم و اندوه خویش را در پیشگاه تو از سینه برون مـی‌ریـزم. خداونـد تبـارک و تعالی فرمود: ای یعقوب! تو و فرزندان خطاکـارت را بـه غایـت ادب کـرده‌ام. اگـر مصیبت‌ها و نگون‌بختی‌هایی که در تقدیر تو آمد، با من در میان می‌گذاشتی و طلب بخشش و استغفار می‌کردی و از گناهت توبه می‌نمـودی، مـن آن مصـائبی کـه در پیشانی نوشت تو نگاشته بودم، از صفحه تقدیر تو برمی‌گرفتم.

اما شیطان، یاد مرا از خاطر تو برد و تو مرا فراموش کردی و از رحمـت مـن ناامید گشتی و حال آن که من همان خداوند بسـیار بخشـنده و کـریم هسـتم و آن گروه از بندگانی را دوست می‌دارم که به درگاه من توبـه مـی‌آورنـد و بـه اسـتغفار

می‌نشینند و به آن چه نزد من است چشم انتظارند.

ای یعقوب! من یوسف و برادرش را به تو باز خواهم گرداند؛ مال و گوشت و خونی که از دست تو رفته است را به تو باز پس خواهم داد؛ نور چشمانت را دوباره به تو خواهم داد و خمیدگی پشت تو را نیز راست خواهم کرد، پس شادمان باش و چشم خویش، روشن بدار که آن چه با تو کردم از باب آن بود که تو را ادب کنم؛ پس ادب مرا بپذیر.

امام فرمود: پسران یعقوب همراه با نامه پدر به سوی مصر روانه شدند. هنگامی که به کاخ پادشاهی رسیدند و بر یوسف وارد شدند، گفتند: «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَآ» درباره برادرمان بنیامین، و این نیز نامه پدرمان یعقوب است که درباره برادرمان بنیامین با تو سخن گفته و از تو درخواست کرده تا بر او منت نهی و راه بنیامین را باز کرده و او را از حبس بیرون کنی. امام علیه السلام فرمود: یوسف، نامه پدرش یعقوب را گرفته و آن را بوسید و بر چشمانش نهاد و چنان گریست و نوحه کرد که پیراهنی که بر تن داشت از اشک‌های او خیس شد. آن گاه، به پیش برادران آمد و به آنان گفت: «هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ» پیش از این «وَأَخِيهِ» پس از وی؟ «قَالُواْ أَإِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَاْ يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيِصْبِرْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ * قَالُواْ تَاللّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّهُ عَلَيْنَا» پس ما را رسوا مکن و از مجازات کنونی ما درگذر و گناهان ما را ببخشای. «قَالَ لاَ تَثْرَيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّهُ لَكُمْ».

ابو بصیر در روایت دیگری، همین حدیث را از امام باقر علیه السلام نقل کرده است.[1]

۱۴) عمرو بن عثمان از برخی از شیعیان روایت کرده است: وقتی برادران یوسف به او گفتند که: «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ» یوسف گفت: نمی‌توان بر خسارت و مصیبت آل یعقوب صبر کرد. پس در این هنگام گفت: «هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ».[2]

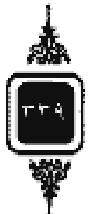
۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۱، ح ۶۵.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۳، ح ۶۶.

۱۵) احمد بن محمد از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: از ایشان در باره آیه: «وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ» پرسیدم. فرمود: مقصود، «مُقْل» است. در این روایت، این تعبیر آمده است: «وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَئَةٍ» فرمود: مقصود از آن بضاعت، «مُقل» است و سرزمین آنان، محل کشت و زرع مُقل بوده است.[1]

۱۶) ابن ابی عمیر از برخی از شیعیان در حدیثی مرفوع، چنین روایت می‌کند: یعقوب پیامبر به یوسف، چنین نامه نوشت: از یعقوب بن اسحاق ذبیح الله، ابن ابراهیم خلیل الله به عزیز مصر. اما بعد، ما خاندانی بلا دیده‌ایم که همواره، بلا و مصیبت، شتابان بر ما فرود می‌آید. جدّم ابراهیم به بلا گرفتار آمد و در آتش افکنده شد. آن گاه، پدرم اسحاق به بریدن سر مبتلا شد. من پسری داشتم که نور چشمانم بود و مایه شادمانی‌ام، من به فراق او گرفتار آمدم و گفتند: گرگ او را خورده است. پس به خاطر اندوه و گریه بر او چشمانم را از دست دادم. وی برادری داشت که بعد از یوسف، او مایه دلخوشی و سُرورم بود؛ اما تو او را به جرم دزدی به حبس انداختی و حال آن که ما خاندانی هستیم که هرگز دزدی نکرده‌ایم و حدیث دزدی ما را کسی نشنیده است. رأی تو راست؛ اگر خواستی بر من منت بگذار و او را از بندِ حبس آزاد کن. امام می‌فرماید: وقتی این نامه به دست یوسف رسید، آن را گشود و خواند و فریاد برآورد؛ سپس برخاست و به اندرونی رفت و آن را خواند و گریست. آن گاه، دست و روی را شست و نزد برادرانش بازگشت و به آنان گفت: «هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ» و پیراهنش را که همان پیراهن ابراهیم بود به آنان داد. یعقوب در منطقه رمله بود، وقتی برادران با پیراهن یوسف از مصر به سوی یعقوب حرکت کردند، یعقوب گفت: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ * قَالُواْ تَاللّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلاَلِكَ الْقَدِيمِ».[2]

۱۷) مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هر یک از فرزندان و نسل فاطمه که دعوت حق را لبیک گوید و از دنیا برود، بی‌گمان به امامت امام زمان خود، اعتراف می‌کند، همان‌طور که فرزندان یعقوب به امامت و



۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۴، ح ۶۷.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۳، ح ۶۸.

بزرگی یوسف اقرار کردند، وقتی که گفتند: «تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَيْنَا».[1]

۱۸) از برادرم مُرازِم از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ» فرمود: وقتی کاروان از مصر به سوی فلسطین حرکت کرد، یعقوب بوی پیراهن ابراهیم را از فلسطین احساس کرد.[2]

۱۹) مفضل جعفی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که شنیدم امام می‌فرمود: آیا می‌دانی پیراهن یوسف چه بود؟ عرض کردم: نه؛ فرمود: وقتی آن آتش مهیب را برای ابراهیم علیه السلام شعله‌ور ساختند، جبرئیل لباسی از لباس‌های بهشت را آورده و بر تن او پوشانید. آن لباس در گرما و سرما هیچ آسیبی به او نمی‌رسانید. چون مرگ ابراهیم فرا رسید، آن را در یک حرز (تعویذه) قرار داد و آن را به بازوی اسحاق آویخت و تا زمانی که اسحق زنده بود، این حرز به بازوی او آویخته باقی ماند و اسحاق نیز آن را به بازوی یعقوب آویخت و وقتی یوسف متولد شد، یعقوب آن حرز در برگیرنده پیراهن ابراهیم را به بازوی یوسف بست و چون یوسف، پیراهن را از حرز، بیرون آورد، یعقوب بوی آن را احساس کرد و گفت: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ» این همان پیراهنی بود که از بهشت فرود آمده بود. عرض کردم: فدایت شوم! آن پیراهن سرانجام از آن چه کسی شد؟ فرمود: به فرزندان یوسف رسید. سپس فرمود: هر پیامبری که دانش یا هر چیز دیگری را به ارث گذاشته است، به حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسیده است.[3]

۲۰) محمد بن اسماعیل بن بزیع با سند خود در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: یعقوب، بوی یوسف را از فاصله ده شبانه‌روز احساس کرد. یعقوب در بیت المقدس بود و یوسف در مصر و پیراهن یوسف، همان پیراهنی بود که خداوند از بهشت برای ابراهیم فرستاد. و ابراهیم آن را به اسحاق و

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۵، ح ۶۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۵، ح ۷۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۵، ح ۷۱.

او نیز پیراهن را به یعقوب داده و یعقوب نیز به یوسف داد.[1]

۲۱) نشیط بن صالح عجلی می‌گوید خدمت امام صادق عرض کردم: آیا برادران یوسف صلوات الله علیه پیامبر بودند؟ فرمود: خیر، آنها حتی نیک و باتقوا نبودند. چگونه ممکن بود از پیامبر یا نیکان باشند، در حالی که با پدرشان این گونه سخن می‌گفتند که: «تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلاَلِكَ الْقَدِيمِ».[2]

۲۲) سلیمان بن عبد الله طلحی می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: پسران یعقوب از نظر ایمانی چگونه بودند، آیا از ایمان به خداوند، برون آمدند؟ فرمود: آری. عرض کردم: درباره حضرت آدم چه می‌گویی؟ فرمود: اکنون سخن آدم را بگذار و از او سخن مگو.[3]

۲۳) برخی از شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که امام فرمود: پسران یعقوب بعد از رفتاری که با یوسف انجام دادند، مرتکب گناه شدند؛ بنابراین آیا می‌توان آنها را پیامبر دانست؟[4]

۲۴) نشیط از کسی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که: از ایشان سؤال کردم: آیا فرزندان یعقوب، پیامبر بودند؟ فرمود: خیر، آنان حتی نیک و باتقوا نبودند. چگونه ممکن بود از پیامبران یا نیکان باشند، در حالی که با پدرشان این گونه سخن می‌گفتند که: «تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلاَلِكَ الْقَدِيمِ».[5]

۲۵) مُقرِن از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که عزیز مصر به یعقوب نوشت: اما بعد، این پسرت، یوسف توست که او را به چند درهم ناچیز خریداری کردم و او را به بردگی گرفتم. این دیگر پسر تو بنیامین است که او را در حین ارتکاب سرقت، دستگیر کردم و او را نیز به بردگی گرفتم. امام علیه السلام فرمود: تا آن لحظه هرگز چنین نامه دردناکی به یعقوب نرسیده بود؛ بنابراین به فرستاده

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۶، ح ۷۳.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۶، ح ۷۴.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۶، ح ۷۵.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۶، ح ۷۶.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۶، ح ۷۷.

عزیز گفت: بمان تا پاسخ او را بدهم. یعقوب به عزیز، چنین نوشت:

اما بعد، از مضمون نامه‌ات چنین فهمیدم که تو فرزندم یوسف را به بهایی اندک، خریداری کرده و او را به بردگی بُرده‌ای و بنیامین، دیگر پسرم را نیز به جرم سرقت به بردگی گرفته‌ای. بدان که ما خانواده‌ای هستیم که دست به سرقت نمی‌آلاییم، اما همواره به بلا و مصیبت گرفتار می‌آییم. پدرمان ابراهیم به آتش مبتلا گشت و خداوند، او را از آتش نجات بخشید. پدرمان اسحاق نیز با قربانی گشتن آزموده شد و خداوند، او را حفظ کرد. من نیز با از دست دادن بینایی‌ام و دور شدن دو پسرم به وادی بلا افتاده‌ام. همه امیدم آن است که خداوند، ایشان را نزد من بازگرداند.

امام می‌فرماید: چون فرستاده عزیز رفت، یعقوب، دست به سوی آسمان، فراز کرده و گفت: ای که همدمی با تو نیکوست و یاری‌ات بزرگوارانه! ای بهترین سخن! گشایش و آرامش را از جانب خویش بر من ارزانی دار. امام می‌فرماید: در این هنگام، جبرئیل بر او نازل شد و به یعقوب گفت: می‌خواهی به تو دعاهایی را بیاموزم که خداوند، با این دعاها بینایی تو را به تو باز پس دهد و دو پسرت را نیز به تو بازگرداند؟ یعقوب گفت: آری. جبرئیل گفت: پس این چنین بگوی: ای پروردگاری که جز خویش، هیچ کس نمی‌داند وی چگونه است و کجاست و اندازه توانایی‌اش تا به کجاست. ای که هوا را با آسمان، مسدود ساخته و زمین را با آب انباشت و بهترین نام‌ها را برای خویش برگزید. از جانب خود آسایش و گشایشی بر من ارزانی دار. هنوز سپیده صبح ندمیده بود و همه جا را روشنایی فرا نگرفته بود که پیراهن یوسف را آوردند و آن را بر صورتش افکندند و خداوند، بینایی او را به او باز پس داد و پسرانش را نیز به او برگرداند.[1]

۲۶) ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که – به همان حدیثی که آن را قطع کرده بود، بازگشت– امام در ادامه فرمود: «قَالَ لاَ تَثْرَيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّهُ لَكُمْ» «اذْهَبُواْ بِقَمِيصِي هَذَا» پیراهن من که با اشک چشمانم خیس شده است «فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً» به محض این که بسوی مرا احساس کند «وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ» سپس یوسف همان روز، همگی آنها را به سوی یعقوب

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۶، ح ۷۸.

روانه کرد و هر آن چه که به آن نیاز داشتند را به آنان داد و هنگامی که کاروان آنها از مصر بیرون آمد و حرکت کرد، یعقوب گفت: من بوی یوسف را احساس می‌کنم. پس به آنان که در حضور او بودند گفت: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ».

فرمود: پسران یعقوب با شادمانی و سرور و سرخوش از منزلت یوسف و پادشاهی - که خداوند به وی عطا کرده بود - و شادمان از عزت و منزلتی که در درگاه یوسف دیده بودند، پیراهن یوسف را شتابان به سوی یعقوب بردند. از مصر تا سرزمین یعقوب نه روز راه بود. زمانی که مژده رسیدن پسران آمد و در پی آن، کاروانیان وارد شدند، پیراهن یوسف را بر روی یعقوب انداختند.

بینایی به چشمان یعقوب باز آمد. یعقوب از پسرانش پرسید: با بنیامین چه کردید؟ گفتند: او را نزد برادر صالح و شایسته او یعنی یوسف قرار دادیم. امام علیه السلام فرمود: سپس یعقوب شکر خداوند متعال را به جا آورد و به درگاه ذات حق سجده شکر کرد. بینایی‌اش به او بازگشت و خمیدگی پشتش نیز راست گشت و به فرزندانش گفت: همین امروز، همگی شما بار سفر به سوی یوسف بربندید. پس همگی آنها همراه با یعقوب و «یامیل» خاله یوسف به سوی یوسف حرکت کردند. آنان با شادمانی و خوشحالی به سوی مصر شتاب کردند و نه روز بعد در مصر بودند.[1]

۲۷) شیخ در کتاب امالی به نقل از گروهی، از ابو مفضل، از محمد بن جعفر رباح اشجعی، از عباد بن یعقوب اسدی، از ارطاة بن حبیب، از زیاد بن منذر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: وقتی همسر عزیز به فقر و نیاز دچار شد، به او گفتند: ای کاش، نزد یوسف می‌رفتی! چرا چنین نمی‌کنی؟ پس برخی از نزدیکان را به مشورت گرفت؛ گفتند: می‌ترسیم او آسیبی به تو برساند. آن زن گفت: هرگز چنین نیست، من از کسی که از خداوند بیم دارد، هراسی ندارم. وقتی زن عزیز بر یوسف وارد شد و او را در آن چنان شکوه و منزلت و حکومت دید، گفت: حمد و سپاس از آن خدایی است که بردگان را با طاعت خویش به پادشاهی رسانید و پادشاهان را در پی نافرمانی خویش به ذلت و بردگی کشانید. پس یوسف با وی ازدواج کرد و دید که باکره است. یوسف به آن زن گفت: آیا این

---

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۷۹.

نیکوتر نیست؟ آیا این زیباتر نیست؟ آن زن گفت: من به واسطه تو با چهار خصلت آزموده شدم: من زیباترین زمانه خود بودم و تو نیز زیباترین زمانه خود بودی؛ من باکره بودم و همسرم در امر زناشویی ناتوان بود.

زمانی که آن حوادث برای برادران یوسف رخ داد، یعقوب که هنوز نمی‌دانست عزیز مصر، فرزند خودش یوسف است، چنین نامه‌ای به او نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم.

از یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله عز و جل به عزیز آل فرعون: سلام علیک. همانا خداوندی را در پیشگاه تو می‌ستایم که هیچ معبودی جز او نیست. اما بعد، ما خانواده‌ای هستیم که به آتش انواع بلا و مصیبت سوخته‌ایم. جدم ابراهیم چون خداوند یگانه را اطاعت می‌کرد، در آتش افکنده شد؛ اما خداوند تبارک و تعالی آتش را بر او گلستان کرد. خداوند متعال به نیای من دستور داد که پدرم را قربانی کند و چون خواست او را ذبح کند، پروردگار به جای او آن قربانی را فرستاد. من نیز پسری داشتم که عزیزترین کس من در این دنیا بود. پس او را از دست دادم و غم و اندوه فراق او سوی چشمانم و نور دیدگانم را از من گرفت. او از طرف مادرش برادری داشت که هر وقت به یاد پسر گم گشته‌ام می‌افتادم، برادرش را به سینه می‌چسباندم تا بخشی از عشق و اشتیاقم به یوسف از بین برود، وی هم اکنون نزد تو به تهمت دزدی زندانی است.

من تو را گواه می‌گیرم که هیچ گاه دستم را به دزدی نیالوده‌ام و هیچ یک از فرزندان من به دزدی آلوده نشده‌اند. چون یوسف نامه یعقوب را خواند، گریست و بانگ برآورد و گفت: «اذْهَبُواْ بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ».[1]

۲۸) و نیز از وی از گروهی از شیعیان از ابو مفضل، از احمد بن محمد بن عبد الخالق، از ابو همام ولید بن شجاع سکونی، از مَخلَد بن حسین، در مِصّیصه[2]، از موسی بن سعید رَقاشی روایت کرده است که امام علیه السلام فرمود: وقتی یعقوب

۱- امالی، ج ۲، ص ۷۱.

۲- مصّیصه شهری است در ساحل جیحان در مرز سوریه میان انطاکیه و سرزمین روم، در نزدیکی طرسوس. «معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۴۴».

نزد یوسف آمد، یوسف همراه با کاروانی به استقبال یعقوب شتافت. در بین راه به زن عزیز که در غرفه خویش مشغول عبادت بود، برخورد کرد. آن زن همین که یوسف را دید، او را شناخت و با صدایی اندوهناک او را صدا زد و گفت: ای آن که بر ما می‌گذری! چه بسیار مرا اندوهگین و غمین ساختی. تقوا و پرهیز چه نیکوست! چه نیکو بردگان را آزاد ساختی! و تو ای گناه! چه زشت و قبیح منظری! ببین چگونه آزادگان را به ذلت و بردگی نشاندی![1]

۲۹) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی - که خدای از او خشنود باد - از احمد بن محمد بن سعید همدانی - از موالی بنی هاشم - از منذر بن محمد، از اسماعیل بن ابراهیم خزاز، از اسماعیل بن فضل هاشمی نقل می‌کند که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: از یعقوب برایم بگو، زمانی که پسرانش به او گفتند: «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي» پس طلب بخشش برای آنها را به وقت دیگر مؤکول کرد. اما یوسف، هنگامی که برادرانش به او گفتند: «تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ* قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؟ امام پاسخ داد: زیرا که قلب جوانان، رقیق‌تر و مهربان‌تر از قلب پیران است و پسران یعقوب در حق یوسف، ستم و جنایت کرده بودند، اما ظلمی که در حق یعقوب کرده بودند، به خاطر ستمی بود که درباره یوسف روا داشتند. از این رو، یوسف در عفو آنها و در گذشتن از حق خویش، شتاب کرد، ولی یعقوب، طلب آمرزش برای آنان را به این خاطر به بعد مؤکول کرد که در گذشتن از آنان منوط به رضای کس دیگری بود؛ بنابراین طلب آمرزش برای فرزندان خود را تا سحر شب جمعه به تأخیر افکند.[2]

۳۰) به روایت علی بن ابراهیم برمی‌گردیم: فرمود: وقتی فرستاده یوسف همراه با نامه یعقوب به سوی وی روانه گشت، یعقوب دو دستش را به سوی آسمان، فراز کرده و گفت: ای که همدمی با تو نیکوست و یاری‌ات بزرگوارانه! ای بهترین سخن! گشایش و آرامش را از جانب خویش بر من ارزانی دار. در این هنگام، جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای یعقوب! دوست داری به تو دعاهایی را بیاموزم که با این

۱- امالی، ج ۲، ص ۷۲.

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۷۱، باب ۴۶، ح ۱.

دعاها خداوند، بینایی تو را به تو باز پس دهد و دو پسرت را نیز به تو بازگرداند؟ گفت: آری. جبرئیل گفت: پس این چنین بگوی: ای خدایی که جز خودش کسی نمی‌داند که وی چگونه است! ای آن که هوا را با آسمان، مسدود ساخته و زمین را با آب انباشت و بهترین نام‌ها را برای خویش برگزید! از جانب خودت آسایش و گشایشی به من ارزانی دار. امام علیه السلام فرمود: هنوز سپیده صبح ندمیده و همه جا را فرا نگرفته بود که پیراهن یوسف بر روی صورت او افکنده شد و خداوند متعال بینایی او را به او باز پس داد و پسرانش را نیز به وی بازگرداند.

امام فرمود: هنگامی که پادشاه مصر دستور داد که یوسف در زندان محبوس شود، خداوند، تعبیر خواب را به وی الهام فرمود؛ بنابراین یوسف، خواب زندانیان را تأویل می‌کرد و وقتی آن دو جوان تعبیر و تفسیر خواب خویش را از یوسف خواستند، یوسف، خواب آنان را تفسیر کرد و به آن که فکر می‌کرد از زندان رهایی می‌یابد، گفت: «اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ»[1] [گفت مرا نزد آقای خود به یاد آور] و در آن شرایط به درگاه خداوند، تضرّع نکرد و خداوند به او وحی کرد که: چه کسی آن خواب را به تو نمایاند؟ یوسف عرض کرد: تو ای خدای من! پروردگار فرمود: چه کسی تو را عزیز پدر و نزد او بسیار محبوب نمود؟ عرض کرد: تو ای خدای من! پروردگار فرمود: چه کسی آن کاروان را که دیدی، به سوی تو روانه کرد؟ عرض کرد: تو ای پروردگار من! فرمود: چه کسی آن دعا را به تو آموخت تا با آن تو را از آن چاه بیرون کشیده و رهایی داد؟ عرض کرد: تو ای خدای من! فرمود: چه کسی آن کودک را به سخن درآورد تا بی‌گناهی تو را ثابت کند؟ عرض کرد: تو ای خدای من! فرمود: چه کسی تفسیر خواب را به تو الهام کرد؟ عرض کرد: تو ای خدای من! فرمود: چگونه جسارت کردی و از غیر من یاری جستی و از من استعانت نخواستی؟ امید به بنده‌ای از بندگانم بستی تا تو را نزد یکی از آفریده‌های من که در چنگ قدرت من، اسیر است، یاد کند و به درگاه من تضرع نکردی و پریشان خاطری خویش را برای من بازگو نکردی؛ پس چند سال در زندان درنگ کن.

یوسف گفت: پروردگارا! تو را به حق همه پدرانم قسم داده و از درگاهت

---

۱ - یوسف/ ۴۲.

مسئلت دارم که در کار من، گشایش آوری. خداوند به یوسف وحی کرد که: یوسف! پدران تو چه حقی بر من دارند؟ اگر منظورت از پدرانت آدم است، که خود با دستانم او را آفریدم و از روح و جان خود در او دمیدم و او را در بهشت خویش سکونت دادم و از او خواستم که به آن درخت نزدیک نشود؛ اما وی از فرمان من سرپیچی کرد و سپس بازگشت و توبه نمود. من نیز توبه‌اش را پذیرفتم. اگر مقصود از پدرانت، نوح است، من خود وی را از میان بندگان و مخلوقاتم برگزیدم و او را فرستاده خود به سوی آنان قرار دادم و هنگامی که مردم از او سرپیچیدند، به درگاه من دعا کرد و من عصیانگران را غرق کردم و نوح و کسانی که با او در کشتی بودند را نجات دادم. اگر مقصودت از پدرانت ابراهیم است، من خود، او را دوست و خلیل خویش برگرفتم و از آتش رهانیدم و آن را بر او گلستان کردم. اگر مقصود از پدرانت، یعقوب است، من به او دوازده پسر دادم و یکی از آنها را از او دور کردم. وی پیوسته گریست تا آن که بیناییش را از دست داد. او بر سر راه می‌نشست و شکایت مرا به پیشگاه خلق می‌برد و با مردمان درد دل می‌کرد. با این اوصاف، پدران تو چه حقی بر من دارند؟ امام فرمود: جبرئیل به یوسف گفت: ای یوسف! بگوی: پروردگارا! من از تو، از لطف و مرحمت سرشار و عظیمت و از احسان قدیمت و از لطف و عنایت فراگیرت، ای رحمان و ای رحیم! درخواست آسایش و گشایش می‌کنم. پس یوسف این جملات را گفت و پادشاه نیز آن خواب را دید و گشایش کار یوسف در همان خواب بود.[1]

(۳۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از عباس بن هلال، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زندانیان به یوسف گفت: من تو را دوست دارم. یوسف گفت: من تنها از راه محبت و دوست داشتن است که بلا دیده‌ام؛ عمه‌ام مرا دوست داشت، تهمت دزدی بر شانه‌ام نهاد. پدرم مرا دوست داشت، برادرانم به من حسادت ورزیدند. همسر عزیز مصر مرا دوست داشت، مرا به حبس افکند.

سپس فرمود: یوسف وقتی در زندان بود، به درگاه خداوند نالید و شکایت کرد و پرسید: پروردگارا! چگونه مستحق زندان گشتم؟ خداوند به او وحی فرمود: تو خود به اختیار خویش بود که زندان را برگزیدی، آن گاه که گفتی: «رَبِّ السِّجْنُ

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۳.

أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» چرا نگفتی: عافیت و سلامت از آن چه که مرا به سوی آن فرا می‌خوانند، دوست‌داشتنی‌تر است؟!

۳۲) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از حسن بن عماره، از ابو سیّار، از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: وقتی برادران یوسف، او را در چاه افکندند، در داخل چاه، جبرئیل نزد او آمده و پرسید: ای جوان! چه کسانی تو را در این چاه انداخته‌اند؟ یوسف گفت: برادرانم؛ زیرا که من نزد پدرم قرب و منزلتی داشتم. پس به من حسادت کردند و مرا در این چاه افکندند. جبرئیل پرسید: دوست داری از آن بیرون بیایی؟ یوسف گفت: این به دست خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب است. جبرئیل گفت: حال که چنین است، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب به تو می‌فرماید که چنین بگویی: پروردگارا! من از درگاهت مسئلت می‌کنم، حمد و ستایش، همه از آن توست. ای خدای مشتاق و منت‌آور! هیچ معبودی جز تو نیست؛ آفریننده آسمان‌ها و زمین و صاحب عظمت و بزرگی هستی. بر محمد و آل محمد درود بفرست و مرا از این گرفتاری‌ها برهان و در کار من گشایشی کن. و از آن جا که در نظرم می‌گنجد یا نمی‌گنجد، به من روزی ده. یوسف با این دعا خدا را صدا زد و خداوند فرج او را در رهایی از آن چاه قرار داد و او را از کید و مکر زن، نجات بخشید و پادشاهی مصر را چونان که در خاطرش نمی‌گنجید، به وی عطا کرد.[1]

۳۳) محمد بن یعقوب از محمد، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از ابو اسماعیل سراج، از بشر بن جعفر، از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که شنیدم امام علیه السلام می‌فرمود: می‌دانی داستان پیراهن یوسف چه بود؟ گفتم: خیر. فرمود: وقتی برای ابراهیم آن آتش را برافروختند، جبرئیل از بهشت برای او لباس آورده و بر تن او پوشاند. چون زمان مرگ ابراهیم فرا رسید، آن لباس را در یک حرز «تعویذه»[2] نهاد و آن را به بازوی اسحاق بست و اسحاق نیز آن را به بازوی یعقوب بست و زمانی که یوسف به دنیا آمد، یعقوب

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۵.

۲- تمیمه آن است که برای دفع چشم زخم بر گردن آویخته شده و یا به بازو بسته می‌شود. «المعجم الوسیط ماده تمیم».

آن را به بازوی یوسف بست و تا آن زمان که آن حوادث برای یوسف پیش آمد، با او بود و وقتی یوسف آن را در مصر از بازوی خویش باز کرد و بیرون آورد، یعقوب رایحه آن را استشمام کرد و گفت: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلاَ أَنْ تُفَنِّدُونِ» پیراهن یوسف همان پیراهنی است که خداوند آن را از بهشت فرود آورده بود. عرض کردم: فدایتان بشوم! آن پیراهن به چه کسی رسید؟ فرمود: به خانواده یوسف رسید. سپس فرمود: هر پیامبری که دانش یا چیز دیگری را به ارث بگذارد، به حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌رسد.[1]

محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات، این حدیث را عیناً از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از ابو اسماعیل سراج، از بشر بن جعفر، از مفضل جعفی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.[2]

همچنین ابن بابویه در کتاب عِلَل، این حدیث را اینچنین روایت کرده است که مظفر بن جعفر بن مظفر علوی- که خدایش از او راضی باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن نصیر، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از محمد بن اسماعیل سراج، از بشر بن جعفر، از مفضل جعفی، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که شنیدم امام می‌فرمود: آیا می‌دانی قصه پیراهن یوسف چه بوده است؟... و حدیث را ذکر کرد.

۳۴) ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی- که خدایش از او خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن نصیر، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از ابراهیم بن ابی بلاد، از کسی که نامش را ذکر کرده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: پیراهنی که برای ابراهیم از بهشت فرود آمد، در یک نی نقره‌ای بود و چون به تن کسی درمی‌آمد، بزرگ و فراخ می‌شد. وقتی پسران یوسف، پیراهن یوسف را از مصر بیرون آوردند، در حالی که یعقوب در رمله و یوسف در مصر بود، یعقوب گفت: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» منظورش بوی بهشت بود، آن گاه که پیراهن یوسف

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۸۱، ح ۵.

۲- بصائر الدرجات، ص ۱۸۹، باب ۴، ح ۵۷.

را از مصر بیرون آوردند؛ زیرا آن پیراهن از بهشت بود.[1]

۳۵) و نیز از وی، از پدرش- که خداوند از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حفص برادر مرازم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ» فرمود: وقتی که کاروان از مصر حرکت کرد، یعقوب که در فلسطین بود، بوی پیراهن یوسف را احساس کرد.[2]

۳۶) علی بن ابراهیم از پدرش، از علی بن مهزیار، از اسماعیل سراج، از یونس بن یعقوب، از مفضل جعفی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان از من پرسید: حکایت پیراهن یوسف را برایم بازگو کن؟ گفتم: نمی‌دانم.

فرمود: وقتی خواستند ابراهیم را با آتش بسوزانند و آتش افروختند، جبرئیل لباسی از لباس‌های بهشتی برای او آورد و آن را بر تن او پوشانید و دیگر گرما و سرما به او آسیب نمی‌رسانید. چون زمان مرگ ابراهیم فرا رسید، آن را در یک تمیمه «حرز یا تعویذه» قرار داد و آن را به گردن اسحاق آویخت. اسحاق نیز آن را به گردن یعقوب آویخت و هنگامی که یوسف به دنیا آمد، یعقوب آن را به گردن یوسف آویخت تا آن زمان که یوسف دچار آن بلاها و مصیبت‌ها شد.

هنگامی که یوسف، پیراهن را از داخل تمیمه بیرون آورد، یعقوب بوی آن را استشمام کرد و گفت: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ». این پیراهن، همان پیراهنی است که از بهشت فرود آمد.

از امام سؤال کردم: فدایتان گردم! این پیراهن سرانجام به چه کسی رسید؟ فرمود: به اهل بیت یوسف رسید. سپس فرمود: هر پیامبری علم و یا چیز دیگری را به ارث بگذارد، به حضرت محمد صلی الله علیه و آله خواهد رسید. یعقوب در فلسطین بود که کاروان از مصر حرکت کرد و یعقوب بوی پیراهن یوسف را از این مسافت احساس نمود. این پیراهن، همان است که از بهشت آمده بود و ما وارثان

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۹، باب ۴۵، حدیث ۱.

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۷۰، باب ۴۵، حدیث ۳.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستیم.[1]

۳۷) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن حسین، از ابن ابی نجران، از فضالة بن ایوب، از سدیر صیرفی نقل کرده است که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: موضوع صاحب الزمان علیه السلام به داستان یوسف شباهت دارد. عرض کردم: مقصود شما حیات امام عصر علیه السلام است یا دوران غیبت وی؟ امام به من فرمود: در این امّت، آنان که منکر آن شوند، خوک‌صفاتی بیش نیستند. برادران یوسف به او به عنوان کالایی تجاری نگریسته و با وی تجارت کردند و او را فروختند. بعدها او را دیده و با وی به گفت‌وگو پرداختند و او نیز با آنان سخن گفت. اما برادران یوسف، او را نشناختند تا آن که گفت: من یوسفم و این نیز برادر من است. چه بسا به خاطر افکاری که این امت ملعون، نسبت به صاحب‌الامر علیه السلام دارند، خداوند تبارک و تعالی، با حجت خویش، آن کند که با یوسف کرد.

یوسف، حکومت مصر را داشت و میان او و پدرش هیجده روز فاصله بود. اگر می‌خواست پدر را با خبر کند، قادر بود این کار را انجام دهد. یعقوب همراه با پسرانش از زمان بشارت تا رسیدن به مصر، نه روز در راه بودند. چرا این امت نمی‌توانند بپذیرند که خداوند متعال می‌تواند همان کاری را با حجت خویش بکند که با یوسف کرد؟ به این معنا که در بازارهایشان راه برود و به فرش‌های آنان گام نهد تا آن که خداوند متعال، این اجازه را به او بدهد، همان طور که این اجازه را به یوسف داد. آنان گفتند: «أَإِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ قَالَ أَنَا یُوسُفُ».[2]

۳۸) و نیز از وی، از برخی از شیعیان، از احمد بن محمد بن خالد، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قرّه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: سحرگاهان بهترین ساعتی است که می‌توانید در آن با خدا راز و نیاز کنید و این آیه را تلاوت فرمود: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی» فرمود: یعقوب، طلب آمرزش برای پسران خود را تا سحر به

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۵.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۷۱، ح ۴.

تأخیر افکند.[1]

۳۹) ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه با سند خود از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره این سخن یعقوب به پسرانش: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيَ» فرمود: یعقوب، طلب استغفار را به وقت سحر، مؤکول کرد.

قبلاً نیز حدیث اسماعیل بن فضل هاشمی را به نقل از امام صادق علیه السلام در همین زمینه آوردیم.[2]

۴۰) طبرسی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: یعقوب، بوی پیراهن یوسف را از لحظه‌ای که کاروان از مصر حرکت کرد، استشمام کرد، در حالی که وی در فلسطین بود که تا مصر، ده شبانه‌روز راه بود.[3]

۴۱) به روایت علی بن ابراهیم باز می‌گردیم: سپس یعقوب و خانواده‌اش بعد از آن که پسران وی همراه با پیراهن یوسف نزد او برگشتند و آن را بر روی او انداختند و بینایی خود را باز یافت، به سوی مصر روانه شد و گفت: «أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ * قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيَ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» امام فرمود: درخواست بخشش و استغفار برای پسرانش را به سحر مؤکول کرد؛ زیرا که دعا و استغفار در سحرگاه، مستجاب است.

زمانی که یعقوب همراه با فرزندانش به مصر وارد شدند، یوسف بر تخت پادشاهی خود نشسته و تاج شاهی را بر سر نهاده بود؛ زیرا می‌خواست پدرش او را در آن جایگاه ببیند. وقتی یعقوب بر او وارد شد، از جایش برنخاست و همگی در مقابل یوسف به سجده افتادند و یوسف گفت: «يَا أَبَتِ هَٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۴۶، ح ۶.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۱۲۴۰.

۳- مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۵۳.

الْحَكِيمُ».[1]

۴۲) علی بن ابراهیم گفت: محمد بن عیسی برای من نقل کرد که یحیی بن اکثم از موسی بن محمد بن علی بن موسی چند مسئله پرسید و وی آن مسائل را بر امام رضا علیه السلام عرضه کرد. یکی از آنها این سؤال بود که در باره معنای آیه: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُ سُجَّدًا» توضیح دهید که آیا یعقوب و پسران او با وجود این که یعقوب و یوسف، پیامبر بودند، برای یوسف سجده کردند؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: سجده آنان در حقیقت برای یوسف نبود؛ بلکه سجده یعقوب بر یوسف به خاطر اطاعت از فرمان خدا بود و نوعی تحیت و درود به یوسف. همان طور که سجده فرشتگان برای آدم، به جهت او نبود؛ بلکه تنها به خاطر اطاعت از خداوند و نوعی سلام دادن به آدم بود؛ بنابراین یعقوب و پسران او همراه با یوسف به خاطر گرد آمدن خانواده و اعتماد ایشان و تشکر از خداوند متعال سجده کردند؛ مگر در نیافتی که یوسف، زبان شکر و سپاس گشود و در همان زمان گفت: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَنتَ وَلِيِّي فِي الدُّنُيَا وَالآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ».

بعد از آن جبرئیل بر یوسف فرود آمد و گفت: ای یوسف! دستان خود را بیرون آور. هنگامی که یوسف چنین کرد، نوری از میان انگشتان او تابیدن گرفت. یوسف از جبرئیل پرسید: ای جبرئیل! این نور چیست؟ گفت: این نور نبوت است. خداوند تو را از آن محروم کرد و از پشت تو بیرون آورد؛ چرا که در مقابل پدر از جای خود برنخاستی. به همین خاطر خداوند، نور او را فرو کشید و نسل او را از رسیدن به مقام نبوت محروم کرد و آن را در صلب و نسل لاوی، برادر یوسف قرار داد؛ زیرا وقتی برادران خواستند یوسف را به قتل برسانند، لاوی گفت: «لاَ تَقْتُلُواْ يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ»[2] [یوسف را مکشید، اگر کاری می‌کنید او را در نهانخانه چاه بیفکنید] از همین روی، خداوند پاداش آن کار را به او داد و زمانی که برادران یوسف خواستند از مصر به نزد پدر برگردند و یوسف برادرش را زندانی کرده بود، لاوی گفت: «فَلَنْ أَبْرَحَ الأَرْضَ حَتَّىَ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللّهُ لِي وَهُوَ

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۶.

۲- یوسف/ ۱۰.

خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»[1] [هرگز از این سرزمین نمی‌روم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است]؛ بنابراین پروردگار متعال پاداش این رفتار او را نیز به وی داد و پیامبران بني اسرائیل همگی از نسل لاوی بودند. موسی از فرزندان اوست و نیای او چنین است: موسی بن عمران بن یصهر بن واهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم. یعقوب از یوسف پرسید: فرزندم! به من بگوی وقتی برادرانت تو را از پیش من بردند، با تو چه کردند؟ یوسف گفت: پدر مرا از شرح آن معذور بدار. یعقوب گفت: بخشی از آن را برای من بازگو کن. گفت: پدرم! وقتی مرا به نزدیک چاه بردند، به من گفتند: پیراهنت را از تن برون کن. من به آنان گفتم: برادران من! از خدا بترسید و مرا عریان نکنید. اما آنان به روی من چاقو کشیده و گفتند: اگر لباس‌هایت را از تن بیرون نکنی، سرت را از تن جدا خواهیم کرد. من پیراهنم را از تن، بیرون آوردم و آنان مرا که عریان بودم، در چاه افکندند. امام فرمود: در این لحظه، یعقوب آهی از نهاد برآورد و بیهوش شد. چون به هوش آمد، به یوسف گفت: فرزندم! برای من بازگو کن. یوسف گفت: ای پدر! تو را به عزت خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسمت می‌دهم که مرا از بیان آن معذور بداری. بدین گونه بود که یعقوب عذر او را پذیرفت.[2]

۴۳) ابن بابویه از پدرش - که خدای او را بیامرزد - از احمد بن ادریس، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی، از یعقوب بن یزید از چند نفر دیگر در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: وقتی یوسف و یعقوب به هم رسیدند، یعقوب به احترام یوسف از مرکب خویش پایین آمد، ولی یوسف پیاده نشد و هنوز معانقه آن دو تمام نشده بود که جبرئیل فرود آمده و به یوسف گفت: یعقوب صدیق به احترام تو از مرکب خویش پایین آمد و پیاده سوی تو شتافت و تو چنین نکردی، پس دستانت را بگشای و یوسف دست‌های خود را باز کرد. پس نوری از کف دستان او بیرون رفت. یوسف به جبرئیل گفت: این چه بود؟ جبرئیل گفت: این مجازات تو بود و بدان که از نسل تو

۱- یوسف/ ۸۰.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۷.

کسی پیامبر نخواهد شد.[1]

۴۴) و نیز از وی، از محمد بن علی ماجیلویه، از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اورمه، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی یعقوب به سوی مصر آمد، یوسف به استقبال یعقوب از شهر بیرون رفت و زمانی که پدرش را دید، خواست به احترام یعقوب پیاده شود، اما وقتی ابهت و قدرت حکومت خود را نگریست، از این کار صرفنظر نمود. هنگامی که به یعقوب سلام داد، جبرئیل بر او نازل شد و به وی گفت: خداوند تبارک و تعالی به تو می‌فرماید: چه چیز مانع از آن شد که به احترام بنده صالح من از مرکب فرود نیایی؟ در چه اندیشه ای هستی تو؟

دستت را بگشا. یوسف دستش را گشود و از میان انگشتان او نوری بیرون آمد. یوسف پرسید: ای جبرئیل! این چه بود؟ گفت: معنای آن چنین بود که از نسل تو هرگز کسی پیامبر نخواهد شد و این مجازات تو بود؛ چرا که با یعقوب، چنان رفتاری کردی و به احترام او از مرکب فرود نیامدی.[2]

۴۵) به روایت علی بن ابراهیم برمی‌گردیم: فرمود: وقتی عزیز مصر- در آن سال‌های قحطی- فوت کرد، همسرش به فقر گرفتار آمد و چنان محتاج گشت که از مردم گدایی می‌کرد. به او گفتند: تو را چه باک از این که به محل گذر عزیز- یوسف در آن هنگام، عزیز نامیده می‌شد- بنشینی؟ وی گفت: از روی وی شرم دارم. اما آنان آنقدر به او اصرار کردند که بر سر راه یوسف نشست. چون یوسف در جمع همراهانش از راه رسید، از جایش برخاسته و گفت: پیراسته است آن خدایی که پادشاهان را به دلیل ارتکاب معصیت و گناه، به بردگی می‌کشاند و بردگان را به دلیل اطاعت به پادشاهی می‌رساند. یوسف به او گفت: تو همانی؟ گفت: بلی، منم- نام وی زلیخا بود- یوسف به او گفت: از من توقعی داری؟ گفت: اکنون که پیر شده‌ام، مرا به تمسخر می‌گیری؟ یوسف گفت: خیر، مرا این قصد نبود. یوسف دستور داد که از وی مراقبت کنند. آن زن را که اکنون پیرزنی بود، به خانه یوسف بردند. یوسف از او پرسید: آیا تو همان کس نبودی که با من چنین و چنان کردی؟

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص ۷۲، باب ۴۷، ح ۱.

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۷۲، باب ۴۷، ح ۲.

گفت: ای پیامبر خدا! مرا سرزنش نکن؛ به مصیبتی مبتلا گشته‌ام که کسی تاکنون به آن گرفتار نیامده است. پرسید: چه مصیبتی؟

به درد عشق تو مبتلا شده‌ام، تو آن کسی هستی که خداوند، برای تو همتا و نظیری نیافریده است و نیز به این بلا مبتلا گشته‌ام که در مصر زنی به زیبایی من و ثروتمندتر از من یافت نشده است. ثروتم را از دست داده و زیبایی‌ام از دست رفت و به همسری که در زناشویی ناتوان بود گرفتار آمدم. یوسف به او گفت: چه درخواستی از من داری؟ گفت: از خدا بخواه که جوانی مرا به من بازگرداند؛ و یوسف از خداوند درخواست نمود و خداوند جوانی او را به وی بازگرداند. یوسف نیز با وی که باکره بود ازدواج کرد. گفته شده است: عزیز مصر که همسر اول او بود، به لحاظ زناشویی ناتوان بود.[1]

۴۶) ابن بابویه، از پدرش- که خدایش بیامرزد- از سعد بن عبد الله، از ابراهیم ابن هاشم، از عبد الله بن مغیره، از کسی که نامش را برده، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: زلیخا خواست که با یوسف دیدار کند. برخی به او گفتند: ما دوست نداریم به خاطر رفتاری که قبلاً با یوسف داشتی، تو را نزد او ببریم. زلیخا گفت: من از کسی که از خدا می‌ترسد، نمی‌ترسم. زمانی که زلیخا نزد یوسف حاضر شد، یوسف به او گفت: تو را چه شده است؟ چرا رنگ چهره‌ات دگرگون شده؟ گفت: پیراسته است آن خدایی که پادشاهان را به خاطر ارتکاب معصیت به بردگی کشاند و بردگان را به دلیل طاعت، به پادشاهی رساند. یوسف به زلیخا گفت: ای زلیخا! چرا با من آن کردی که می‌دانی؟ گفت: زیبایی چهره‌ات، ای یوسف! یوسف به او گفت: اگر پیامبر آخر الزمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله که زیباتر و خوش اخلاق‌تر و سخاوتمندتر است را ببینی، چه می‌کنی؟ زلیخا گفت: راست گفتی. یوسف پرسید: چگونه دریافتی که من راست می‌گویم؟ گفت: زیرا وقتی تو نام او را بردی، محبتش در دل من افتاد. خداوند متعال به او وحی کرد که: او راست می‌گوید، و من او را به خاطر محبت به محمد صلی الله علیه و آله، دوست می‌دارم. پس خداوند متعال به او فرمان داد که با زلیخا ازدواج کند.[2]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲- علل الشرائع، ج ۱، باب ۴۸، ص ۷۳، ح ۱.

۴۷) عیاشی از محمد بن ابی عمیر، از برخی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيَ» فرمود: درخواست بخشش- از درگاه پروردگار را- به سحر شب جمعه مؤکول کرد و عرض کرد: پروردگارا! گناه آنان، میان من و ایشان است. خداوند متعال به یعقوب وحی کرد: من آنان را بخشیده‌ام.[1]

۴۸) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيَ» فرمود: درخواست مغفرت برای فرزندانش را به سحر شب جمعه مؤکول کرد.[2]

۴۹) محمد بن سعید ازدی از یاران موسی بن محمد بن الرضا علیه السلام از موسی روایت کرده است که به برادرش گفت: یحیی بن اکثم به ایشان نامه نوشت و راجع به برخی مسائل پرسید و گفت: در باره مفهوم آیه «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُ سُجَّدًا» برای من سخن بگو که آیا یعقوب و پسرانش برای یوسف سجده کردند؟

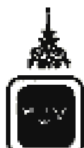
فرمود: آن را از برادرم پرسیدم و فرمود: سجده یعقوب و پسرانش برای یوسف به جهت تشکر از خداوند متعال و به خاطر گرد آمدن خانواده بود. مگر نمی‌بینی که یوسف در همان زمان در مقام شکر و سپاس چنین گفته است: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ».[3]

۵۰) ابو بصیر از امام باقر- به حدیث اول بازگشت- نقل کرده است که فرمود: آنان نه روز در راه بودند تا این که به مصر رسیدند. زمانی که در کاخ عزیز مصر، بر یوسف وارد شدند، یوسف در گردن پدر دست انداخته و او را بوسید و گریست و او و خاله‌اش را بر تخت پادشاهی نشاند؛ سپس وارد اتاق خود شد و سر خود را به روغن اندود و بر چشمان خود سرمه کشید و لباس فاخر عزت و حکومت را پوشید و نزد پدر و خانواده‌اش برگشت. وقتی یعقوب و پسرانش او را مشاهده

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۸۰.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۸۱.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۸۲.



کردند، همگی به خاطر بزرگداشت حضرت باری تعالی و سپاس به درگاه خداوند، سجده کردند. آن گاه، یوسف گفت: «يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي» امام می‌فرماید: یوسف در آن بیست سالی که از پدر جدا بود، سر خویش را روغن اندود نکرده و به چشمانش سرمه نکشیده بود و بوی خوش، استعمال نکرده و نخندیده بود و به سراغ زنان نرفته بود، تا آن زمان که خداوند خانواده آنان را گرد آورده و آنان را به هم رسانده و یوسف را در کنار یعقوب و برادران خویش قرارداد.[1]

۵۱) حسن بن اسباط می‌گوید: از امام رضا پرسیدم: یعقوب همراه با چند نفر از فرزندانش بر یوسف وارد شدند؟ گفت: همراه با یازده نفر از پسرانش. گفته شد: یعنی همان تعداد، اسباط هستند؟ فرمود: آری. از ایشان راجع به یوسف و برادرش پرسیدم که آیا وی برادر مادری یوسف بوده است یا پسر خاله‌اش؟ فرمود: پسرخاله‌اش بود.[2]

۵۲) ابن ابو عمیر از برخی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ» فرمود: منظور از عرش، همان تخت و سریر است. و در توضیح آیه «وَخَرُّواْ لَهُ سُجَّداً» گفت: سجده آنان به جهت پرستش و عبادت خدا بوده است.[3]

۵۳) محمد بن بهروز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی یعقوب و یوسف به هم رسیدند، یعقوب از یوسف پرسید: پسرم! به من بگوی که برادرانت با تو چه کردند؟ یوسف گفت: مرا بردند و بر سر چاه نشاندند و به من گفتند: پیراهنت را از تن بیرون آور. به آنان گفتم: شما را به آبروی پدر بسیار راستگویم یعقوب، قسم می‌دهم که آبروی مرا نریزید و مرا عریان نکنید و لباس از تن من برون نیاورید. یوسف گفت: فلان برادرم به روی من چاقو کشید. در این

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۸۳.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۹، ح ۸۴.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۹، ح ۸۵.

لحظه یعقوب از هوش رفت و وقتی به هوش آمد، یعقوب به او گفت: برای من بگو که دیگر با تو چه کردند؟ یوسف گفت: پدر! خواهش می‌کنم که مرا معذور دارید. یعقوب نیز صرفنظر کرده و دیگر سؤال نکرد.[1]

۵۴) محمد بن مسلم می‌گوید: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: بعد از آن که خداوند در کشور مصر، یوسف و یعقوب را به هم رسانید و تفسیر رؤیای صادقه یوسف را به یعقوب نمایاند، چند سال بعد از آن با یوسف زندگی کرد؟ فرمود: یعقوب دو سال زنده ماند. عرض کرد: حجت خدا بر روی زمین در آن دو سال چه کسی بود، یعقوب یا یوسف؟ فرمود: یعقوب، حجت خدا بود و حکومت از آن یوسف و هنگامی که یعقوب فوت کرد، یوسف، استخوان‌های یعقوب را در تابوتی به سرزمین شام منتقل کرد و او را در بیت المقدس دفن نمود و بعد از آن یوسف، پسر یعقوب، حجت خدا در روی زمین شد.[2]

۵۵) اسحاق بن یسار از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که یوسف زندانی بود، خداوند به وی وحی کرد و فرمود: ای فرزند یعقوب! چه چیز باعث آن شد که همنشین خطاکاران شوی؟ عرض کرد: جنایتم. امام علیه السلام فرمود: یوسف چون به جرم خود اعتراف کرد، از زندان خلاصی یافت و اعتراف کرد که با آن زن، چنان مجالست داشته که یک شوهر با همسرش دارد. بنابراین جبرئیل به یوسف گفت: این چنین دعا کن: ای بزرگ همه بزرگ‌ها، ای آن که هیچ انبازی نداشته و وزیر برنگزیده ای، ای آفریننده آفتاب و ماه تابناک، ای نگاه دارنده پریشان و بینوای کور، ای درهم کوبنده هر ستمگر ویرانگر، ای بی‌نیاز کننده بینوایان فقیر، ای ترمیم کننده استخوان شکسته، ای رهایی بخش به زنجیر کشیده شده و اسیر، به حق محمد و آل محمد از پیشگاه تو درخواست می‌کنم که در کار من، گشایش و راه گریزی قرار دهی و از آن جا که در گمان من می‌گنجد یا در وهم من نمی‌آید، به من روزی بدهی. امام فرمود: چون که یوسف، شب را به صبح رسانید، پادشاه، او را طلبید و راه او را باز کرد و از حبس، بیرون آورد. خداوند، همین حکایت را این چنین از زبان یوسف می‌آورد: «وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ



۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۹، ح ۸۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۰، ح ۸۷.

السِّجْنِ».[1]

۵۶) عباس بن یزید می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان خانواده خود نشسته بود که فرمود: یوسف دوست داشت که از نفس خویش اطمینان حاصل کند. گفتند: چگونه ای رسول خدا؟ فرمود: وقتی عزیز مصر به نفع او از منصب خود کناره گرفت، دو تکه لباس نو- و شاید هم فرمود: لطیف- به تن کرد و به صحرایی بیرون از شهر رفت و چهار رکعت نماز خواند. وقتی نمازش به پایان رسید، دست به سوی آسمان فراز کرد و عرض کرد: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَنتَ وَلِيِّي فِي الدُّنُيَا وَالآخِرَةِ» - و در ادامه فرمود: - جبرئیل نزد یوسف آمده و از وی پرسید: یوسف! حاجت تو چیست؟ گفت: خدایا! «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» امام صادق علیه السلام فرمود: یوسف از فتنه‌ها می‌ترسید.[2]

۵۷) محمد بن یعقوب با سند خود از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از عباس بن هلال شامی، از چاکران امام رضا علیه السلام از ایشان روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدم: فدایت شوم! آن کس که غذای نامطبوع تناول کند و لباس خشن بپوشد و فروتنی کند، چقدر در نظر مردم، خوشایند است. فرمود: مگر نمی‌دانی که یوسف، خود پیامبر و پسر پیامبر است؟! قبایش از حریر بود و با طلا آراسته بود. در محافل آل فرعون حضور می‌یافت و قضاوت می‌کرد. مردم به پوشش او نیازی نداشتند، بلکه به عدل و داد او محتاج بودند؛ بنابراین از امامان این چنین توقع می‌رود که هر گاه سخن بگویند، راست گویند و چون وعده‌ای دهند، صادق باشند و هر گاه قضاوت کنند، عدل و داد را به جای آورند؛ زیرا که پروردگار متعال خوردنی و نوشیدنی حلالی را حرام ننموده و تنها حرام را خواه کم یا زیاد حرام نموده است. خداوند متعال فرموده است: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِيَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ[3]».[1] [(ای پیامبر) بگو: زیورهایی را که خدا برای

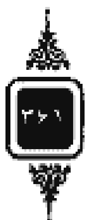
۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۰، ح ۸۸.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۰، ح ۸۹.

۳- اعراف. ۳۲.

بندگانش پدید آورده و (نیز) روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده] این حدیث قبلاً از طریق عیاشی در توضیح آیه «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ» آمده است.[2]

۵۸) و نیز از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه نقل کرده است که: سفیان ثوری خدمت امام صادق علیه السلام رسید و دید که ایشان لباس‌هایی سفید رنگ به روشنی پوسته سفید تخم‌مرغ پوشیده‌اند. وی به امام عرض کرد: چنین لباسی در شأن شما هست؟! امام فرمود: خوب گوش کن و آن چه را به تو می‌گویم به خاطر بسپار؛ چرا که هم برای اکنون تو خیر است و هم برای آینده‌ات، مشروط بر آن که بر اساس حق و سنت از دنیا بروی، نه بر پایه بدعت. بدان که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوران فقر و نداری زندگی می‌کردند، اما اگر دنیا روی آورد و وضعیت معیشت مردم بهبود یابد و دست‌ها گشاده گردد، شایسته ترین مردم برای لذت بردن و بهره‌مندی از دنیا، نیکان هستند، نه بدکاران و فاجران. این حق مؤمنان است که از نعمت‌ها برخوردار گردند، نه منافقان؛ بهره گرفتن از دنیا، شایسته مسلمانان است نه کافران. بنابراین- ای ثوری! - چه چیز را در من ناخوشایند یافتی؟ به خدا سوگند! با وجود شرایطی که تو از من می‌بینی، از زمانی که خود را می‌شناسم، صبح یا شبی سپری نکرده‌ام، مگر آن که حق خداوند را در ارتباط با مال و ثروتم مراعات کرده و حقی بر گردنم باقی نگذاشته‌ام. راوی گوید: گروهی به حضور امام رسیدند که تظاهر به زهد می‌کردند و از مردم می‌خواستند که همچون آنها در زهد و پرهیز از دنیا به سر ببرند. این جماعت به امام اعتراض کردند و امام، استدلال نمود و فلسفه آنان را باطل کرد و به آنان فرمود: ای جماعت! بدانید که من از پدرم شنیدم که از پدرانش روایت می‌کرد که حضرت محمد صلی الله علیه و آله روزی فرمود: من از هیچ چیز به اندازه کار مؤمن و شأن او در شگفت نیستم؛ چرا که اگر بدنش را با قیچی قطعه‌قطعه کنند، برای او خیر است و اگر پادشاهی و سلطنت همه شرق و غرب زمین را به او بدهند، باز هم خیر او در آن است. به‌طور کلی، هر آن چه خداوند در





۱- کافی، ج ۶، ص ۴۵۳، ح ۵.

۲- در حدیث شماره ۱۴ از تفسیر آیه ۳۲ سوره اعراف ذکر شده است.

حق او انجام دهد، برای او خیر خواهد بود. به من بگویید: شما کجا و سلیمان بن داود کجا؟ او از خداوند در خواست کرد که به وی حکومت و ملکی عنایت فرماید که به احدی از جهانیان عطا نکرده باشد و حتی به آنان که پس از وی خواهند آمد، عطا نکند- پس خداوند متعال همه آن چه را که او خواست، به وی عطا فرمود. سلیمان، حق را بیان می‌کرد و به آن عمل می‌نمود و ما سراغ نداریم که خداوند متعال، از سلیمان یا احدی از مؤمنان به خاطر امکانات دنیایی که در اختیار او بوده، عیب گرفته و او را سرزنش کرده باشد- در مورد داود پیامبر که پیش از سلیمان می‌زیست و یا یوسف پیامبر نیز همین مطلب، صادق است. همان که به عزیز مصر گفت: «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَآئِنِ الأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» [مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانا هستم] [1] پس به آن چه که خواست، دست یافت و قدرت پادشاه مصر و سرزمین‌های اطراف آن تا یمن را از آن خود کرد. مردمان این سرزمین‌ها برای دستیابی به آذوقه، نزد او می‌آمدند و به خاطر قحطی که به آن دچار شده بودند، غذایشان را تأمین می‌کردند. یوسف نیز حق می‌گفت و به آن عمل می‌کرد.

اما سراغ نداریم کسی که یوسف را به خاطر چنین امکاناتی عیب کرده باشد. ذوالقرنین نیز چنین بود؛ بنده‌ای که خدا را دوست می‌داشت و خداوند نیز او را دوست داشت و وسایل به قدرت و حکومت رسیدن را برای او فراهم کرده و مالکیت مشرق و مغرب زمین را به او داده بود. وی نیز حق می‌گفت و به آن عمل می‌کرد. کسی را نمی‌یابیم که او را به خاطر داشتن این امکانات عیب کرده باشد.[2]

۵۹) عمر بن ابراهیم اوسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: یعقوب و خاندان او صد و چهل و هفت سال زندگی کردند. وقتی پروردگار خانواده یوسف را نزد او گرد آورد و چشمان یوسف با رسیدن به مرادش روشن شد، از خداوند درخواست نمود که بعد از یعقوب بمیرد و به خدا چنین گفت: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جز یوسف، هیچ یک از پیامبران از خداوند، درخواست مرگ نکرده است.

۱- یوسف/ ۵۵.

۲- کافی، ج ۵، ص ۶۵و ۶۹، ح ۱.

چون زمان مرگ یوسف فرا رسید به برادرانش وصیت کرد که جسد او را به شام ببرند و او را در کنار پدرانش دفن کنند. پس از یوسف، یهودا و سپس روبیل و ریالون و شمعون و معجز و معمائیل و دان و لاوی و شدخ و خبیر و هارون و موسی - که درود خدا بر محمد و آل او و هارون و موسی باد- جانشین او شدند که اینان از نسل لاوی بودند و فاصله زمانی میان ورود یوسف به مصر و ورود موسی به این سرزمین، چهارصد و هشتاد سال بود.

«ذَلِكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲) وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۴) وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵)».

[این (ماجرا) از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم و تو هنگامی که آنان همداستان شدند و نیرنگ می‌کردند نزدشان نبودی* و بیشتر مردم هر چند آرزومند باشی، ایمان‌آورنده نیستند* و تو بر این (کار) پاداشی از آنان نمی‌خواهی، آن (قرآن) جز پندی برای جهانیان نیست* و چه بسیار نشانه‌ها در آسمانها و زمین است که بر آنها می‌گذرند، در حالی که از آنها روی برمی‌گردانند]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: «ذَٰلِكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ» سپس فرمود: «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» فرمود: مقصود از این فرموده پروردگار: «وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ» خورشیدگرفتگی و زلزله و صاعقه است.[1]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۸.

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶)»

[و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز این که (با او چیزی را) شریک می‌گیرند]

۱) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبد الله بن جبله از سماعه، از ابو بصیر و اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: در توضیح آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُشْرِكُونَ» فرمود: منظور آن است که به گونه‌ای از شیطان اطاعت می‌کنند که خود نیز متوجه نمی‌شوند و در نتیجه شرک می‌ورزند.[1]

۲) و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن بکیر، از ضریس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُشْرِكُونَ» فرمود: مقصود، شرک در طاعت است، نه شرک در عبادت.[2]

۳) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر، از فضیل، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُشْرِكُونَ» فرمود: مقصود، شرک در اطاعت است، نه در عبادت؛ و گناهانی که مرتکب می‌شوند، شرک طاعت است؛ یعنی با انجام دادن گناه، از شیطان اطاعت کردند و چون از غیر خدا اطاعت کردند، به خداوند شرک ورزیدند. مقصود، شرک در عبادت نیست که غیر خدا را بپرستند.[3]

۴) عیاشی از زراره نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام روایت شده است که راجع به آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُشْرِكُونَ» فرمود: از جمله نشانه‌های چنین شرکی آن است که فرد، این گونه سوگند یاد کند: نه، به جان تو سوگند که نه.[4]

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۹۲، ح ۳.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۹۲، ح ۴.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۸.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۹۰.

۵) از یعقوب بن شعیب نقل شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مفهوم آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ» چیست؟ فرمود:

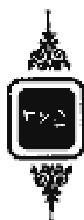
آنان می‌گفتند: به خاطر افتادن آن ستاره است که بر ما باران می‌بارد[1] و به خاطر افتادن فلان ستاره است که بر ما باران نباریده است. «نُمطر بِنَوْء كذا و بنوء كذا لانمطر». حتی برخی از آنان نزد پیشگویان «كُهّان» می‌رفتند و کلامی را که ایشان می‌گفتند، باور می‌کردند.[2]

۶) از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: شرکی است که به مرحله کفر نمی‌رسد.[3]

۷) زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور از شرک در آیه مورد نظر، شرک در اطاعت است، همانند این که کسی بگوید: نه، قسم به خدا و قسم به فلانی. و یا اگر خداوند و فلانی نبودند، چنین تعابیری گناه است.[4]

۸) ابو بصیر از ابو اسحاق روایت می‌کند که مقصود از شرک در این آیه، این است که کسی مثلاً به دیگری بگوید: اگر خداوند و تو نبودید، چنین و چنان برای من پیش نمی‌آمد، یا آن که بگوید: اگر خداوند و تو نبودید، آن مصیبت و گرفتاری از من برطرف نمی‌شد و شبیه به چنین تعابیری.[5]

۹) زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مقصود از شرک، شرک در اطاعت است، نه شرک در عبادت؛ و گناهانی که افراد مرتکب آن



۱- النوء: افتادن ستاره از جایگاه خود در سمت مغرب که همراه سپیده صبح است. طلوع، نام ستاره دیگری از جهت مخالف آن است که در همان لحظه در جهت مشرق در هر شب تا ساعت سیزده روز اتفاق می‌افتد. عرب‌ها باران و باد و گرما و سرما را با افول و افتادن ستاره مرتبط می‌دانستند. اصمعی گفته است: به آن ستاره طلوع کننده از آن منازل در سلطنت و مکنت خویش می‌گویی: به خاطر افتادن آن ستاره به ما باران، ارزانی کن «مطرنا بنوء کذا» جمع آن أنواء و نوآن است. «لسان العرب، ماده نوا».

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۹۱.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۹۲.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۹۳.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۹۴.

می‌شوند و انجام دهنده آنها مستوجب ورود به آتش می‌گردد، شرک اطاعت است. مطیع شیطان شده‌اند و در اطاعت از خداوند به او شرک ورزیده‌اند. منظور، شرک در عبادت نیست که همراه با خداوند، غیر خدا را نیز پرستش کنند.[1]

۱۰) مالک بن عطیه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که راجع به آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ» فرمود: مقصود آن است که فردی بگوید: اگر فلانی نبود، به چنین و چنان دچار می‌شدم و یا اگر فلانی نبود، اهل و عیالم از دست من می‌رفتند. مگر نمی‌بینی که وی برای خداوند، شریک و انباز قرار داده که به او روزی می‌دهد و بلا و مصیبت را از او دور می‌کند.

راوی گوید: به امام عرض کردم: برخی چنین می‌گویند: اگر لطف و مرحمت الهی بر من نبود و فلانی را به کمکم نمی‌فرستاد، هلاک می‌شدم؛ این چنین تعبیری چه حکمی دارد؟ امام فرمود: مشکلی در آن نیست.[2]

۱۱) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: مقصود، شرک در طاعت است، نه در عبادت. گناهانی که مرتکب می‌شوند، شرک در اطاعت است که در این گناهان، مطیع شیطان هستند، و در اطاعت از غیر خدا به خداوند شرک ورزیده‌اند. شرک در عبادت، آن است که غیر خدا را بپرستند.[3]

۱۲) ابن بابویه از معلّی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق - که رحمت خدا بر او باد - از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از پدرش، از حنان بن سدیر نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره عرش و کرسی پرسیدیم. راوی، حدیث را نقل کرده و به این جا رسیده که امام فرمود: برای او نام‌های نیکی است، دیگران به آن نام‌ها نامگذاری نمی‌شوند و خداوند در قرآن به همین موضوع اشاره کرده است: «فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ»[4] [پس او را با آنها بخوانید و کسانی را که در مورد نامهای او

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۹۵.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۹۶.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۲، ح ۹۸.

۴- اعراف/ ۱۸۰.

به کژی می‌گرایند رها کنید] اگر از روی جهالت و نادانی چنین کنند.

پس هر آن کس که از روی نادانی در باب اسامی پروردگار متعال، دچار الحاد شود، بی‌آن که بداند، شرک ورزیده است و به خداوند، کافر شده است، در حالی که فکر می‌کند، نیکوکاری می‌کند. از همین رو است که خداوند فرموده است: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ» پس همین جماعت هستند که از روی جهالت در اسامی خداوند به الحاد دچار می‌شوند و این اسامی را در آن جا که شایسته نیست، می‌نهند.[1] و این حدیث ان شاء الله به طور کامل در توضیح آیه «هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» در سوره نمل خواهد آمد.[2]

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ(۱۰۸)»

[بگو: این است راه من که من و هر کس پیروی‌ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم و منزه است خدا و من از مشرکان نیستم]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از احول، از سلام بن مستنیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِي» فرمود: مقصود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و جانشینان ایشان می‌باشند.[3]

۲) و نیز از وی از علی بن ابراهیم، از پدرش نقل کرده است که علی بن حسّان به امام جواد علیه السلام عرض کرد: سرور من! مردم، کم سن و سال بودن شما را در امر امامت بر شما ایراد می‌گیرند.

فرمود: آن چه را که می‌گویند، اهمیتی ندارد. خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِي»

۱- توحید، ص ۳۲۱، ح ۱.

۲- در حدیث شماره (۱) از تفسیر آیه بیست و ششم سوره نمل خواهد آمد.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۵۲، ح ۶۶.

به خداوند سوگند که جز علی علیه السلام که نُه سال داشت، کسی از او اطاعت نکرد. و من نُه سال دارم.[1]

۳) و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرَید، از ابو عمرو زبیری، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت شده است که در توضیح آیه: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» فرمود: منظورش علی علیه السلام است که اولین کسی بود که به وی ایمان آورد و او را در آن چه که از جانب پروردگار متعال آورده بود، تصدیق کرد؛ آن هم از میان امتی که قبل از آفرینش، محمد صلی الله علیه و آله از بین آنان مبعوث گشته و از ایشان بوده و به سوی آنها فرستاده شده است. علی علیه السلام ازجمله کسانی بود که هرگز به خداوند شرک نورزید و ایمانش به ظلم یا همان شرک آلوده نشد.[2]

۴) علی بن ابراهیم از پدرش، از علی بن اسباط نقل کرده است که به امام جواد علیه السلام عرض کردم: سرور من! مردم به کم سن و سال بودن شما ایراد می‌گیرند.

فرمود: آن چه می‌گویند برای من اهمیتی ندارد. به خدا قسم که پروردگار به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» فرمود: جز علی علیه السلام که نُه سال داشت، کسی از او اطاعت نکرد.- فرمود: - من نیز نُه سال دارم.[3]

۵) ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» فرمود: مقصود، خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، و آن کسی که از او پیروی کرد، علی بن ابی طالب علیه السلام است.[4]

۶) عیاشی از اسماعیل جعفی روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۱۵، ح ۸.

۲- کافی، ج ۵، ص ۱۴، ح ۱.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۹.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۹.

توضیح آیه «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» فرمود: مقصود به طور ویژه، علی بن ابی طالب علیه السلام است که اگر چنین نبود، شفاعت محمد صلی الله علیه و آله شامل من نشود.[1]

۷) علی بن اسباط از ابو الحسن ثانی امام هادی علیه السلام روایت کرده است که از او پرسیدم: فدایتان گردم! مردم می‌گویند شما بسیار جوان هستید. فرمود: آن چه را که می‌گویند، در خور اهمیت نیست؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» به خدا قسم! جز علی علیه السلام که در آن زمان نه سال داشت، کسی از او اطاعت نکرد. پدرم از دنیا رخت بربست و من نه ساله بودم. از آنان انتظار داری که چه بگویند؟! خداوند متعال می‌فرماید: «فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا»[2] [ولی چنین نیست. به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آن که تو را در مورد آن چه میان آنان مایه اختلاف است، داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند][3]

۸) سلام بن مستنیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» فرمود: منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و جانشینان آنها هستند.[4]

۹) ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که در توضیح این آیه «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي» فرمود: یعنی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه اسلام و آنان که از آن دو پیروی کردند که مقصود، آل محمد علیهم السلام هستند.[5]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۲، ح ۹۹.

۲- نساء/ ۶۵.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۲، ح ۱۰۰.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۲، ح ۱۰۱.

۵- مناقب، ج ۳، ص ۷۲.

۱۰) و در روایت دیگری فرمود: منظور از «سبیل» علی علیه السلام است، که جز با ولایت وی نمی‌توان به آن چه نزد خداست، دست یافت.[۱]

۱۱) ابن فارسی در روضه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» فرمود: علی علیه السلام بود که از وی پیروی کرد.[۲]

۱۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از هشام بن حکم نقل کرده که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مقصود از «سُبْحَانَ اللَّهِ» چیست؟ فرمود: مقصود، پیراسته بودن خداوند و فرازخواهی اوست.[۳]

۱۳) و نیز از وی از احمد بن مهران، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از علی بن اسباط، از سلیمان مولی طربال، از هشام جوالیقی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام راجع به عبارت «سُبْحَانَ اللَّهِ» پرسیدم که مقصود از آن چیست؟ فرمود: مقصود از آن، پیراستگی و منزه بودن پروردگار است.[۴]

۱۴) ابن بابویه از پدرش، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از هشام بن حکم نقل می کند که از امام صادق علیه السلام راجع به جمله «سُبْحَانَ اللَّهِ» پرسیدم: فرمود: مقصود، منزه و پیراسته بودن خداوند و فراز خواهی اوست.[۵]

۱۵) و نیز از وی از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین ابن ابی خطاب، از علی بن اسباط، از سلیمان مولی طربال، از هشام جوالیقی نقل می‌کند: از امام صادق علیه السلام در باره «سُبْحَانَ اللَّهِ» پرسیدم که مقصود از آن چیست؟ فرمود: مقصود، تنزیه و پاک دانستن ذات

۱- مناقب، ج ۳، ص ۷۲.

۲- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۸۶، ۳۹۱، ۳۹۲.

۳- کافی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۱۰.

۴- کافی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۱۱.

۵- توحید، ص ۳۱۲، ح ۲.

باری تعالی است.[1]

۱۶) و نیز از وی، از عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب، از ابو الحسن احمد بن محمد بن عبد الله بن حمزه شعرانی عَمّاری، از نوادگان عمّار یاسر- رحمة الله علیه- از ابو محمد عبید الله بن یحیی بن عبد الباقی اَذَنی در اَذَنه[2]، از علی بن حسن معانی، از عبد الله بن یزید، از یحیی بن عُقبة بن ابی عَیزار، از محمد بن حجّار، از یزید بن اَصَمّ روایت شده است که مردی از عمر بن خطّاب پرسید: ای امیر مؤمنان! مفهوم جمله «سُبْحَانَ اللّهِ» چیست؟ عمر گفت: در پشت این دیوار، مردی هست که اگر از او بپرسی، پاسخ می‌گیری و اگر تو سکوت کنی، او سخن آغاز کند. آن مرد وارد شد و یک باره دریافت که وی علی بن ابی طالب علیه السلام است. پس، از علی علیه السلام پرسید: ای ابو الحسن! معنای «سُبْحَانَ اللّهِ» چیست؟ فرمود: تکریم و تعظیم خداوند است و منزه دانستن ذات باری تعالی از آن چه که مشرکان درباره او گفته‌اند و چون بنده‌ای این جمله «سُبْحَانَ اللّهِ» را بگوید، همه فرشتگان به وی درود می‌فرستند.[3]



﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹)﴾

[و پیش از تو (نیز) جز مردانی از اهل شهرها را که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم. آیا در زمین نگردیده‌اند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند، بنگرند، و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزکاری کرده‌اند بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟]

۱) ابن بابویه گوید: از محمد بن قاسم مفسّر معروف به ابو الحسن جرجانی- که خداوند از او راضی باد- از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد سیار، از

۱- معانی الاخبار، ص ۹، ح ۲.

۲- اذنه: شهری است مرزی در نزدیکی مصّیصه که در مرز شام قرار دارد. گروهی از دانشمندان از این شهر برخاسته‌اند و گروهی نیز در آن جا اقامت داشته‌اند. «معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۳۳».

۳- توحید، ص ۳۱۱، ح ۱.

پدران خود، از حسن بن علی، از علی بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن موسی، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد علیهم السلام در حالی که او را مخاطب قرار می‌داد، پرسید: مگر نمی‌دانی که خداوند متعال زمین را هرگز از وجود پیامبر یا امامی که از جنس بشر باشد، خالی نگذاشته است؟ مگر خداوند نفرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ» مقصود این است که به سوی مردم فرستاده است. «إِلاَّ رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَى» مردمان را آگاه فرموده که خداوند تبارک و تعالی فرشتگان را به عنوان پیامبر به زمین ارسال نکرده که امام باشند و حکم دهند، بلکه فرشتگان، فقط به سوی انبیای الهی فرستاده شده‌اند.[1]

﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّواْ أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُواْ جَاءهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَن نَّشَاء وَلاَ يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰)﴾.

[تا هنگامی که فرستادگان (ما) نومید شدند و (مردم) پنداشتند که به آنان واقعاً دروغ گفته شده، یاری ما به آنان رسید. پس کسانی را که می‌خواستیم نجات یافتند؛ و(لی) عذاب ما از گروه مجرمان برگشت ندارد]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند، آنان را به خودشان واگذار کرد؛ بنابراین گمان بردند که شیاطین به شکل فرشته‌ها بر آنها ظاهر شدند.[2]

۲) ابن بابویه از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی- که خدا از او خشنود باد- از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم نقل کرده است که: در مجلس مأمون حضور داشتم و امام رضا علیه السلام نیز نزد او بود. مأمون از او پرسید: ای پسر رسول خدا! مگر شما نگفته‌اید که پیامبران معصومند؟ فرمود: بله. و راوی بقیه حدیث را بیان کرده تا به آن جا رسید که گفت: مأمون به امام رضا علیه السلام عرض کرد: مفهوم آیه «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّواْ أَنَّهُمْ قَدْ

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۴، باب ۲۷، ح ۱.

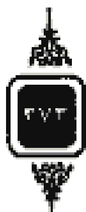
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۹.

كُذِبُواْ جَآءَهُمْ نَصْرُنَا» چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمود: مقصود آن است که خداوند متعال می‌فرماید تا آن وقت که پیامبران علیهم السلام از مردم خویش مأیوس گشتند و مردمان گمان بردند که پیامبران دروغ گفته‌اند، در این جا بود که یاری و نصرت ما به کمک پیامبران آمد.[1]

۳) عیاشی از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّواْ أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُواْ» بدون آن که ذال را با تشدید بخوانند، فرمود: پیامبران خیال کردند که شیاطین به شکل فرشته‌ها بر آنان ظاهر شدند.[2]

۴) ابن شعیب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که منظور آن است که خداوند پیامبران را به مدت کمتر از چشم بر هم زدنی به خودشان واگذار کرد.[3]

۵) یعقوب از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اما اهل دنیا، بی‌تردید، دروغ را اظهار کردند و بی‌گمان، از کسانی بوده‌اند که خداوند، آنان را به خودشان واگذار کرد تا بر آنان منت نهد.[4]





۶) محمد بن هارون از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر توفیق الهی نبود، رسول خدا نمی‌دانست که جبرئیل از جانب خداست.[5]

۷) زراره می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه بیم این مسئله را نداشت که آن چه از جانب خدا برای وی می‌آید، ممکن است از جمله حالاتی باشد که شیطان به او وسوسه می‌کند؟ فرمود: خداوند هر گاه بنده‌ای را به عنوان پیامبر برگزیند، آرامش و وقار را بر او نازل می‌کند و در نتیجه آن چه که از نزد خداوند به سوی او می‌آمد، چونان چیزهایی بود که با چشم عیان می‌دید.[6]

۸) ابو جعفر محمد بن جریر طبری با سند خود از ابو علی نهاوندی، از

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۹، باب ۱۰، ح ۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۳، ح ۱۰۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۳، ح ۱۰۳.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۳، ح ۱۰۴.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۳، ح ۱۰۵.

۶- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۳، ح ۱۰۶.

ابو عبد الله محمد بن احمد قاسانی، از محمد بن سلیمان، از علی بن سیف، از پدرش، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: مردی به حضور امیر مؤمنان علیه السلام رسید و با ایشان از طولانی شدن حکومت ستم و جور شکایت کرد. امیر مؤمنان به او فرمود: به خدا قسم، آن چه شما در ذهن می‌پرورانید، هرگز محقق نخواهد شد، مگر آن که آنان که باطل هستند به هلاکت برسند، و جاهلان، نیست و نابود گردند و با تقوایان، احساس امنیت نمایند و چنین امری به ندرت پیش خواهد آمد، مگر آن که عرصه چنان بر شما تنگ گردد که حتی جای پای شما در پشت سرتان باقی نماند (کسی از شما پیروی نکند) و ارزش شما نزد مردمان از ارزش مرده در نزد صاحبانش کمتر باشد. در چنین حالتی است که ناگهان و به صورت غیرمنتظره نصرت الهی و یاری پروردگار و پیروزی از راه خواهد رسید و خداوند متعال نیز خود فرموده است: «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا». این حدیث را طبری در کتاب ابواب القائم ذکر کرده است.[1]

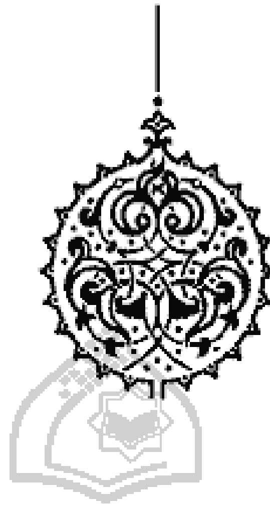
﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (۱۱۱)

[به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است. سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق آن چه (از کتاب‌هایی) است که پیش از آن بوده و روشنگر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می‌آورند، رهنمود و رحمتی است]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» یعنی خردمندان «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى» منظورش قرآن است. «وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» یعنی از میان کتاب‌های پیامبران «وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ».[2]

۱- دلائل الامامة، ص ۲۴۸.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۹.



سوره رعد

سوره رعد مدنی است و تعداد آیات آن ۴۳ و بعد از سوره محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی





فضیلت و ثواب قرائت سوره رعد

۱) ابن بابویه با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس سوره رعد را زیاد بخواند، هرگز دچار صاعقه‌زدگی نخواهد شد، هر چند که ناصبی باشد و اگر مؤمن باشد خداوند، بدون آن که وی را محاسبه کند، او را وارد بهشت می‌کند و شفاعت او در حق تمامی خویشاوندان و دوستان و کسانی که او را می‌شناسند، پذیرفته می‌شود.[1]

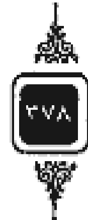
۲) عیاشی از عثمان بن عیسی، از حسین بن علاء، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرموده است: هر کس که سوره رعد را بسیار قرائت کند، هرگز دچار صاعقه نمی‌شود، هر چند که ناصبی باشد؛ زیرا بدتر و نافرجام‌تر از ناصبی کسی نیست. اما اگر مؤمن باشد، خداوند او را بدون محاسبه وارد بهشت کرده و شفاعت وی در حق خویشاوندان و دوستان با ایمان وی مورد قبول واقع می‌شود.[2]

۳) در کتاب خواص القرآن به نقل از حضرت محمد صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، ده برابر آن پاداش ببیند؛ پاداشی به سنگینی ابرهایی که رفته‌اند و آنها که می‌آیند و در روز قیامت در زمره مردمانی که به عهد و پیمان الهی وفادار بوده‌اند، محشور خواهد شد. هر کس این سوره را بنویسد و آن را در شبی تاریک بعد از نماز عشاء در زیر تابش نور قرار دهد و بلافاصله آن را به در منزل حاکم ستمگر و جائری بیاویزد، آن حاکم بمیرد و حکومت او از بین رفته و زایل گردد.

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۳۵.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۱.

۴) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر کس ایـن سـوره را در شبی ظلمانی بعد از نماز عشاء بنگارد و بلافاصله آن را بر در سلطان سـتمگر و جائری آویزان کند، سربازان و مردم او علیه او شورش و قیام کنند و کسی سـخن او را نمی‌شنود و عمرش کوتاه گردد و سینه‌اش تنگ شود. اگر بر در خانه سـتمگر یا کافری یا زندیقی گذاشته شود، این سوره، با فرمان و اذن الهی، موجـب هـلاک و مرگش می‌شود.[1]





۱- مجمع البیان، ج ۶، ص ۵.



تفسیر سوره رعد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«المر»

۱) ابن بابویه، از ابو الحسن محمد بن هارون زنجانی در زمره مطالبی که توسط علی بن احمد بغدادی ورّاق برای من نوشته بود، از معاذ بن مثنی عنبری، از عبد الله بن محمد بن اسماء، از جُوَیریه، از سفیان بن سعید ثوری، نقل کرده است که: به جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب امام باقر علیهم السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! معنی این فرموده خداوند تبارک و تعالی «المر» چیست؟ گفت: «المر» یعنی منم خدای زنده کننده و میراننده و بسیار روزی دهنده.[1]

۲) عیاشی از لبید از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ای ابو لبید! در حروف قرآن دانشی بس فراوان هست، خداوند تبارک و تعالی آیه «الم* ذَلِکَ الْکِتَابُ»[2] [الف لام میم* این است کتابی] را نازل فرمود. پس محمد صلی الله علیه و آله برخاست و نورش آشکار شد و سخنش ثابت گشت و آن روز که بایستی به دنیا می‌آمد، به دنیا آمد.

روز تولد محمد از هزاره هفتم، صد و سه سال گذشته بود. سپس امام فرمود: تبیان و روشنی آن در قرآن در حروف مقطّعه، پدیدار می‌گردد؛ البته اگر آنها را بدون در نظر گرفتن حروف تکراری آن شمارش کنی. هر حرفی از آن حروف روزگارش منقضی شود، حتماً به وقت منقضی شدن دوران آن حرف، کسی از بنی

۱- معانی الاخبار، ص ۲۲، ح ۱.

۲- بقره/ ۲-۱.

هاشم قیام می‌نماید. سپس فرمود: الف یعنی یک، لام یعنی سی، میم معادل چهل است و حرف صاد برابر نود است. بنابراین مجموعاً می‌شود صدو شصت و یک. سپس، آغاز قیام امام حسین بن علی علیه السلام: «الم* اللّهُ»[1] بود و وقتی مدت آن سپری شد، یکی از فرزندان عباس قیام می‌کند و آن آیه «المص»[2] است. و قائم ما به وقت انقضای آن، قیام می‌نماید. «المر» پس آن را خوب بفهم و به یاد داشته باش و آن را کتمان کن.[3]

«المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِيَ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يُؤْمِنُونَ (۱) اللّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الأَمْرَ يُفَصِّلُ الآيَاتِ لَعَلَّكُم بِلِقَاء رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (۲) وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۳)».

[الف لام میم راء، این است آیات کتاب و آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است؛ ولی بیشتر مردم نمی گروند* خدا (همان) کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آنها را ببینید برافراشت. آن گاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید. هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می‌دهند. (خداوند) در کار (آفرینش) تدبیر می‌کند و آیات (خود) را به روشنی بیان می‌نماید. امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید* و اوست کسی که زمین را گسترانید و در آن کوه‌ها و رودها نهاد و از هر گونه میوه‌ای در آن جفت جفت قرار داد؛ روز را به شب می‌پوشاند. قطعاً در این (امور) برای مردمی که تفکر می کنند، نشانه‌هایی وجود دارد]

۱- آل‌عمران/ ۲-۱.

۲- اعراف/ ۱.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۷، ح ۲.

۱) علی بن ابراهیم: یعنی آسمان‌ها را بدون استوانه «ستون» آفرید.

۲) و نیز گفته است: از پدرم، از حسن بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که راوی گفت: به حضرت عرض کردم: راجع به این فرموده خداوند: «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُکِ»[۱] [سوگند به آسمان مشبک] توضیح دهید؛ فرمود: ستون‌های آن به سوی زمین است و سپس انگشتانش را در یکدیگر فرو برد. پرسیدم: چطور ممکن است که ستون‌های آسمان به زمین فرو رفته باشند، در حالی که خداوند می‌فرماید: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» امام فرمود: سبحان الله! مگر خداوند نمی‌فرماید: «بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»؟ عرض کردم: چرا. فرمود: معنایش آن است که عمودهایی هست، اما شما آنها را نمی‌بینید. پرسیدم: فدایت شوم، چگونه؟ راوی گوید: امام دست چپش را باز کرد و سپس دست راستش را روی آنها نهاده و فرمود: این زمین دنیا است که آسمان بر روی آن چونان گنبدی قرار گرفته است و زمین دوم بر روی آسمان دنیا واقع شده و آسمان دوم بالای زمین دوم چونان گنبدی قرار گرفته است. زمین سوم بر فراز آسمان دوم قرار دارد و آسمان سوم مانند گنبدی روی آن قرار گرفته است. زمین چهارم روی آسمان سوم و آسمان چهارم چون گنبدی روی آن و زمین پنجم روی آسمان چهارم و آسمان پنجم چون گنبدی بالای آن و زمین ششم بر روی آسمان پنجم و آسمان ششم چونان گنبدی بر روی زمین ششم واقع گردیده و زمین هفتم بر فراز آسمان ششم و آسمان هفتم مانند گنبدی روی زمین هفتم قرار دارد. عرش پروردگار رحمان بر روی آسمان هفتم است و خود فرموده است: «خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» به صورت طبقه بر روی طبقه «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ»[۲] [هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید. فرمان (خدا) در میان آنها فرود می‌آید] اما صاحب امر همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله است و وصیّ بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی زمین، یا برجاست و «امر» از آسمان بالا از میان آسمان‌ها و زمین‌ها بر او فرود می‌آید. عرض کردم: زیر پای ما یک زمین بیشتر وجود ندارد؟ فرمود: درست است، زیر پای ما یک زمین بیشتر وجود ندارد و شش زمین دیگر بالای سر

۱- ذاریات/ ۷.

۲- طلاق/ ۱۲.

ما هستند.[1]

۳) عیاشی از حسین بن خالد نقل می‌کند که به امام رضا علیه السلام عرض کردم: مقصود پروردگار متعال از عبارت «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُکِ» چیست؟ فرمود: آسمان در زمین، فرو رفته است و انگشتان خود را در یکدیگر فرو برد. عرض کردم چطور ممکن است که آسمان‌ها با زمین، در هم فرو رفته باشند، حال آن که خداوند فرموده است: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» فرمود: سبحان‌الله! مگر خداوند نفرموده است: «بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» عرض کردم: آری. فرمود: پس ستون‌هایی وجود دارند، ولی دیده نمی‌شوند. عرض کردم: چگونه چنین است؟ امام دست چپ خود را گشود و سپس دست راست خود را روی آنها قرار داد و فرمود: این زمین دنیا است و این آسمان دنیا که مانند گنبدی بر روی آن قرار گرفته است.[2]

اما توضیح و تفسیر آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» ان شاء الله در سوره طه خواهد آمد.[3]

«وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۴) وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۵) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ (۶)»

[و در زمین قطعاتی است کنار هم و باغ‌هایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه که با یک آب سیراب می‌گردند و (با این همه) برخی از آنها را در میوه (از حیث مزه و نوع و کیفیت) بر برخی دیگر

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۳.

۳- به هنگام تفسیر آیه پنجم سوره طه.

برتری می‌دهیم. بی‌گمان در این (امر نیز) برای مردمی که تعقل می‌کنند دلایل (روشنی) است* و اگر عجب داری، عجب از سخن آنان (=کافران) است که آیا وقتی خاک شدیم به راستی در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟ اینان همان کسانند که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند و در گردن‌هایشان زنجیرهاست و آنان همدم آتشند و در آن ماندگار خواهند بود* و پیش از رحمت، شتابزده از تو عذاب می‌طلبند و حال آن که پیش از آنان (بر کافران) عقوبت‌ها رفته است]

۱) ابن شهر آشوب از خَرکُوشی در کتاب «شرف المصطفی» و ثعلبی در کتاب «الکشف و البیان» و فضل بن شاذان در کتاب« امالی» که جملات این حدیث از او است، همگی با سند خود از جابر بن عبد الله نقل می‌کنند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السلام می‌فرمود: ای علی! مردم از درختان گوناگونند و من و تو از یک درخت هستیم. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ» به پیامبر و به تو.

راوی گوید: این حدیث را نطنزی به نقل از سلمان در کتاب «خصائص» روایت کرده است و در روایت دیگری حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: من و علی از یک درخت هستیم و مردم از درختان مختلف‌اند.[1]

مؤلف گوید: حدیث منقول از جابر بن عبد الله را طبرسی و علی بن عیسی در کتاب کشف الغمّه روایت کرده‌اند.[2]

۲) عیاشی از خطاب اعور در حدیث مرفوعی از عالمان و فقیهان اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرموده‌اند: «وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ» یعنی زمین پاک و پربار در کنار زمین شوره‌زار قرار دارد، ولی از جنس آن نیست. همان طور که گروهی از انسان‌ها در کنار گروه دیگر قرار دارند، اما از نوع آنها نیستند.[3]

۱- مناقب ابن مغازلی، ص ۳۱۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۲۸۳؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۶۰۵.

۲- مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۱؛ کشف الغمّه، ج ۱، ص ۲۹۵.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۴.

۳) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه «وَفِی الأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ» فرمود: یعنی به همدیگر وصل هستند و منظور از «وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ» یعنی باغ‌ها «وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ» مقصود از «صِنْوَانٌ» نهال درخت خرما و درختان کوچک خرما می‌باشند که از ریشه درخت خرما سر برمی‌آورند و می‌رویند «وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الأُكُلِ» برخی از این میوه‌ها شیرین هستند و برخی ترش و برخی تلخ که همگی با یک آب سیراب شده و آبیاری می‌شود. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ».

سپس پروردگار متعال سخنان قریشیان دهری را نقل کرده و فرموده است: «وَإِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا أَئِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» سپس فرمود: «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ الأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» این جماعت خواهان به جلو انداختن عذاب برای خود بودند و از همین روی، خداوند فرموده است: «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ» یعنی عذاب.[۱]

«وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ»(۶)

[به راستی پروردگار تو نسبت به مردم با وجود ستمشان بخشایشگر است و به یقین پروردگار تو سخت کیفر است]

۱) ابن بابویه از ابو علی حسین بن بیهقی نیشابوری در سال ۳۵۲ هـ از محمد بن یحیی صُولی، از ابن ذکوان، از ابراهیم بن عباس نقل می‌کند که در محضر امام رضا علیه السلام بودم که سخن از گناهان کبیره به میان کشیده شد و عقیده معتزله مطرح شد که آنان می‌گویند: گناه کبیره بخشودنی نیست. امام رضا علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السلام فرموده است: قرآن کریم برخلاف باور معتزله نازل شده است؛ زیرا خداوند فرموده است: «وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ».[۲]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۰.

۲- توحید، ص ۴۰۶، ح ۴.

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (۷).

[و آنان که کافر شده‌اند می‌گویند: چرا نشانه‌ای آشکار از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است؟ (ای پیامبر!) تو فقط هشداردهنده‌ای و برای هر قومی رهبری است]

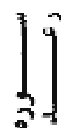
۱) ابن بابویه از احمد بن اسماعیل، از محمد بن هَمّام، از عبد الله بن جعفر حِمیَری، از موسی بن مسلم، از مسعده نقل می‌کند که می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که پیرمردی با پشتی خمیده و تکیه بر عصا، خدمت امام رسید و به امام سلام داد. امام جواب سلام وی را داد و سپس آن پیرمرد گفت: ای پسر رسول خدا! اجازه بدهید که دست شما را ببوسم. امام اجازه داده و پیرمرد بوسید و گریست. امام صادق علیه السلام پرسید: برای چه گریه می‌کنی؟ عرض کرد: فدایتان شوم! صد سال است که در انتظار قائم شما هستم و با خود می‌گویم: قائم، این ماه، قیام خواهد کرد و یا امسال ظهور خواهد نمود. سن من بالا رفته و پوستم نازک شده و استخوان‌هایم باریک گشته و پایان عمرم نزدیک شده است، در حالی که شما را در چنان موقعیتی که دوست دارم، نمی‌بینم؛ می‌بینم که یا کشته و یا آواره شده‌اید و دشمنان شما به اوج قوت و قدرت رسیده‌اند؛ با این اوصاف، چگونه گریه نکنم؟! چشمان امام صادق علیه السلام با شنیدن این سخنان، پر از اشک شد و فرمود: ای پیرمرد! اگر خداوند آن قدر به تو طول عمر داد که امام قائم را ملاقات نمایی، در سَنام اعلی (رفیع‌ترین درجه) با ما خواهی بود؛ اما اگر اجل به تو مهلت نداد و از دنیا، رخت بربستی، بدان که با ثَقَل حضرت محمد صلی الله علیه و آله، همراه خواهی بود و ما اهل بیت، ثقل آن حضرت هستیم؛ چرا که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: من در میان شما دو ثقل را برجای خواهم گذاشت. به آن دو تمسک جویید و چنگ زنید تا هرگز گمراه نشوید. آن دو ثقل عبارتند از: قرآن و اهل بیتم. پیرمرد گفت: بعد از شنیدن این خبر، دیگر هیچ چیزی برای من اهمیت ندارد. امام فرمود: ای پیرمرد! بدان که قائم از نسل امام حسن [عسکری] و حسن از نسل علی است و علی از نسل محمد و محمد از نسل علی و علی از فرزندان این پسرم است- و به پسرش موسی علیه السلام اشاره فرمود- و این از نسل من است. ما دوازده امام هستیم و همگی معصوم و مطهّر هستیم. پیرمرد گفت: سرور من! آیا گروهی از شما از گروه دیگر برتر هستند؟ فرمود: نه! ما در



فضیلت، همانند یکدیگریم، اما برخی از برخی دیگر داناترند. سپس فرمود: ای پیرمرد! به خدا قسم، اگر حتی یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد، خداوند، آن روز را آنقدر طولانی می‌کند تا آن که قائم اهل بیت علیهم السلام قیام نماید. بدان که شیعیان ما در زمان غیبت وی در تحیّر و سرگردانی و فتنه واقع می‌شوند و در چنین شرایطی، خداوند بندگان مخلص خود را با هدایت او، ثابت‌قدم می‌گرداند. پروردگارا! آنان را در این هدف یاری بفرما.

۲) و نیز از وی از علی بن حسن بن محمد، از عُتبة بن عبد الله حِمصی در مکه به سال ۳۸۰، از طریق قرائت این روایت، از علی بن موسی عطفانی، از احمد بن یوسف حمصی از محمد بن عکاشه، از حسین بن زید بن علی، از عبد الله بن حسن، از پدرش، از امام حسن علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی بر منبر خطبه می‌خواند و بعد از حمد و ستایش خداوند و مدح ذات باری تعالی فرمود: ای مردم! فکر می‌کنم که فرا خوانده شده‌ام و بایستی دعوت حق را لبیک گویم. من در میان شما دو چیز با ارزش را بر جای می‌گذارم: کتاب خداوند و عترت، اهل بیتم را. تا زمانی که به این دو تمسّک جویید، و چنگ بزنید، هرگز گمراه نخواهید شد. پس، از اهل بیت بیاموزید، و نخواهید که به آنان بیاموزید؛ زیرا که آنان از شما داناترند و زمین از وجود آنان خالی نمی‌شود، و اگر روزی از وجود آنان خالی گردد، همه مردم را در خود فرو خواهد برد.



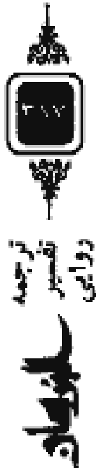


سپس فرمود: پروردگارا! من می‌دانم که دانش، از بین نرفته و منقطع نمی‌گردد و تو زمین را از وجود حجت برای مردم، خالی نخواهی گذاشت، حتی اگر حجتی ظاهر باشد که او را اطاعت نکنند یا ترسانی که در خود فرو هشته و مجال نیافته باشد، چرا که حجت و هدایت تو باطل نشود و دوستان تو پس از آن که آنان را به راه خویش هدایت کردی، از جاده صواب منحرف نگردند. همان دوستانی که به شمارش، اندکند، ولی به قدر و منزلت در پیشگاه تو، در جایگاه رفیعی هستند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمد، به ایشان عرض کردم: ای رسول خدا! مگر شما حجت خداوند بر تمامی مردمان نیستید؟!

فرمود: ای حسن! پروردگار متعال فرموده است: «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» من انذار کننده هستم و علی علیه السلام هادی است. عرض کردم: ای رسولُ

خدا! شما فرمودید: زمین از حجت خدا خالی نمی‌شود؟ فرمود: بله. علی علیه السلام بعد از من، امام و حجت مردم است، و تو بعد از وی امام و حجت هستی، و حسین علیه السلام بعد از تو امام و حجت و جانشین تو خواهد بود. پروردگار لطیف و خبیر به من خبر داد که از نسل حسین علیه السلام پسری به دنیا می‌آید که علی علیه السلام نامیده می‌شود که همنام جدش علی علیه السلام است. وقتی حسین علیه السلام دعوت حق را لبیک گوید، امامت به پسرش که علی نام دارد، می‌رسد و وی امام و حجت بعد از حسین علیه السلام است. آن گاه، خداوند از نسل علی- امام سجاد علیه السلام- پسری را برون می‌آورد که همنام من است و شبیه‌ترین مردمان به من است. علم او علم من و حکم او حکم من است و او پس از پدرش، امام و حجت است. خداوند از نسل محمد- امام باقر علیه السلام- فرزندی برون می‌آورد که جعفر نام دارد و در گفتار و کردار، صادق‌ترین مردمان است. او پس از پدرش، امام و حجت است. خداوند متعال از صلب جعفر، فرزندی برون می‌آورد که موسی نامیده می‌شود که هم نام موسی بن عمران علیه السلام است. او زاهدترین مردمان است و پس از پدرش، امام و حجت مردم است. از صلب موسی فرزندی پای به عرصه حیات می‌نهد که علی نامیده می‌شود. وی کان دانش و انبان حکمت است. وی بعد از پدرش، امام و حجت است. خداوند از صلب علی، مولودی به دنیا می‌آورد که محمد نامیده می‌شود و وی بعد از پدرش امام و حجت است. از نسل محمد، پسری به دنیا می‌آید که او را علی علیه السلام می‌گویند و او پس از پدرش، امام و حجت است. خداوند از صلب علی، پسری برون می‌آورد که حسن نام دارد. او پس از پدرش، امام و حجت است. خداوند از صلب حسن - عسکری علیه السلام- حجت قائم، امام شیعیان را برون می‌آورد که نجات دهنده دوستان خداست. او به محاق غیبت می‌افتد، به طوری که دیده نمی‌شود و از همین روی، گروهی از صف او جدا می‌شوند و گروهی نیز بر دین او ثابت قدم می‌مانند.

«وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»[1] [و می‌گویند اگر راست می‌گویید این وعده چه وقت است] اگر از عمر دنیا فقط یک روز باقیمانده باشد، خداوند، آن



۱- سوره های یونس، / ۴۸؛ انبیا/ ۳۸؛ نحل/ ۷۱؛ سبا/ ۲۹؛ یس/ ۴۸؛ ملک/ ۲۵.

روز را آن قدر طولانی می‌کند که قائم قیام می‌کند و زمین را بعد از آن که پر از ظلم و بیداد شده باشد، سرشار از عدالت و انصاف می‌کند. بنابراین زمین از وجود شما خالی نخواهد بود و خداوند، دانش و درک مرا به شما عطا خواهد فرمود. من از خداوند درخواست کرده‌ام که دانش و فقاهت را در نسل من و نسلِ نسلِ من و ذرّیه من و ذرّیه ذرّیه من قرار دهد.[1]

۳) محمد بن یعقوب از برخی از شیعیان، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید و فضالة بن ایوب، از موسی بن بکر، از فضیل نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام در باره مفهوم آیه «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» پرسیدم. ایشان فرمود: یعنی هر امام، هدایتگر مردمان دوره‌ای است که او در آن است.[2]

۴) و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن عمیر، از ابن اذینه، از برید عجلی، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در توضیح آیه: «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، انذار دهنده است و در هر زمانی، هدایتگری از ما هست که به آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است، هدایت می‌کند. بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام هدایتگر امت است و بعد از علی علیه السلام جانشینان او یکی پس از دیگری، این مسئولیت را بر عهده خواهند گرفت.[3]

۵) نیز از وی، از حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از محمد بن اسماعیل، از سعدان، از ابو بصیر نقل شده است که می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: که معنای آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» چیست؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله انذار دهنده و علی علیه السلام هدایتگر است. اما ای ابو محمد! به من بگوی آیا هم اکنون هدایتگری هست؟ عرض کردم: فدایتان گردم! آری، همیشه از میان شما اهل بیت، هدایتگری و نوری وجود داشته تا به شما- امام صادق علیه السلام- رسیده است. امام فرمود:

۱- کفایة الأثر، ص ۱۶۲.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۱.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۴۸، ح ۲.

ای ابو محمد! خداوند بر تو رحمت آورد، اگر چنین بود که چون آیه‌ای بر مردی نازل می‌شود، با رخت بربستن آن مرد، آن آیه نیز از میان برود، کتاب [خدا]، از میان می‌رفت. اما اینک کتاب، زنده است و در میان آنان که پس از این خواهند آمد، جاری خواهد بود، همان طور که در میان کسانی که تاکنون بوده‌اند، جاری و نافذ بوده است.[1]

۶) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از صفوان، از منصور، از عبد الرحیم قصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله همان بیم دهنده و علی علیه السلام هدایتگر است و به خداوند سوگند که تاکنون هدایت از میان ما برون نرفته و تا قیام قیامت، هدایتگری از میان ماست.[2]

محمد بن حسن صفّار در کتاب بصائر الدرجات، این احادیث را نقل کرده است.[3]

۷) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق- که خدایش بیامرزد- از ابو احمد عبد العزیز بن یحیی بصری، از مغیرة بن محمد، از ابراهیم بن محمد بن عبد الرحمن، ازدی به سال ۱۱۶ هـ از قیس بن ربیع و منصور بن ابی اسود، از اعمش، از منهال بن عمرو، از عباد بن عبد الله نقل می‌کند که علی علیه السلام فرمود: هر آیه‌ای که از قرآن نازل شده است، من می‌دانم که کجا فرو فرستاده شده و درباره چه کسی بوده و در چه موضوعی نازل شده است و نیز می‌دانم در دشت، نازل شده است یا در کوه. کسی به علی علیه السلام عرض کرد: کدام آیه درباره خودت نازل شده است؟ فرمود: اگر شما از من نمی‌خواستید، چنین سخنی را مطرح نمی‌کردم. آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» درباره من نازل شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله انذار دهنده است و من هدایتگرم به سوی آن چه او آورده است.[4]

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۴۸، ح ۳.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۴۸، ح ۴؛ ینابیع المودة، ص ۱۰۰.

۳- بصائر الدرجات، ص ۴۶-۴۵، باب ۱۳، احادیث ۹، ۷، ۶ و ۱.

۴- امالی، ۲۲۷، حدیث ۱۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۰، ح ۴۱۳.

۸) نیز از وی از پدرش، از محمد بن حسن- که خداوند از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب و یعقوب بن یزید، همگی از حماد بن عیسی، از حریز بن عبد الله، از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» سؤال کردم، فرمود: هر امامی هدایتگری هر قومی را در زمان خودش برعهده دارد.[1]

۹) نیز از وی، از پدرش- که خدایش از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از برید بن معاویه عجلی نقل شده است که گوید: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: منظور از آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» چیست؟ فرمود: بیم دهنده، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و هدایتگر، علی علیه السلام است و در هر دوره و زمانی، امامی از ما وجود دارد که مردم را به سوی آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده، هدایت می‌کند.[2]

۱۰) محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود تا «طهور» (آب برای آلایش) بیاورند و چون از آن فارغ شد، دست علی علیه السلام را گرفت و در دست خود نهاد. سپس فرمود: «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ» سپس دست خود را بر سینه علی علیه السلام نهاد و فرمود: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» سپس فرمود: ای علی! تو اصل دین و مناره ایمانی و غایت هدایت و سرکرده سپیدرویان تابناک «الغُرُّ المُحَجَّلين» هستی. من گواه تو بر این مقام هستم.[3]

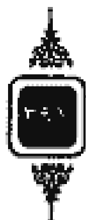
۱۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از حماد، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مقصود از انذار دهنده، رسول خدا صلی الله علیه و آله و منظور از هدایت کننده، امیر مؤمنان علیه السلام و امامان بعد از او علیهم

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۰۵، باب ۵۸، ح ۹؛ ینابیع المودة، ص ۱۰۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۰۵، باب ۵۸، ح ۹؛ ینابیع المودة، ص ۱۰۰.

۳- بصائر الدرجات، ص ۴۶، باب ۱۳، ح ۸.

السلام هستند و خداوند نیز فرموده است: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یعنی در هر زمانی امام هدایت و آشکار کننده وجود دارد. این پاسخی است به آنان که وجود امام در هر دوره و زمان را انکار می‌کنند. و بدان که هیچ گاه زمین از حجت خدا، تهی نخواهد شد، چنان که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: زمین از امامی که حجت خداوند را در زمین برپا دارد، خالی نخواهد بود. حال، این حجت، یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مجال نیافته؛ چرا که اگر چنین نباشد، حجت‌های خداوند و دلایل روشن او باطل خواهد شد. هدایت در قرآن به چند وجه آمده است: یکی از معانی هدایت، ائمه علیهم السلام هستند. و این آیه، ناظر بر این معناست که می‌فرماید: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یعنی امامی آشکار. یکی دیگر از معانی هدایت، بیان است؛ چنان که خداوند فرموده است: «أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ»[1] [آیا برای آنان روشن نگردیده] یعنی برای آنان بیان می‌کند. این آیه نیز به این معنا اشاره دارد: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ»[2] [و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم] یعنی برای آنان بیان کردیم. مانند این مفهوم در قرآن فراوان آمده است. یکی دیگر از معانی هدایت، ثواب اجر است؛ مانند این فرموده خداوند: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»[3] [و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است] البته ما آنها را مأجور خواهیم کرد. دیگر معنی هدایت، نجات است و خداوند فرمود: «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ»[4] [چنین نیست؛ زیرا پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد] یعنی خداوند مرا نجات خواهد داد. دیگر مفهوم هدایت، راهنمایی و دلالت است و در این آیه آمده است: «وَأَهْدِيَكَ إِلَى رَبِّكَ»[5] [و تو را به سوی پروردگارت راه



۱- سجده/ ۲۶.

۲- فصّلت/ ۱۷.

۳- عنکبوت/ ۶۹.

۴- شعراء/ ۶۲.

۵- نازعات/ ۱۹.

نمایم] یعنی تو را راهنمایی می‌کنم.[1]

۱۲) شیخ در کتاب مجالس با سند خود از حسین، از مفضّل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند، هیچ پیامبری را گرامی‌تر از محمد صلی الله علیه و آله مبعوث نکرده است و پیش از او کسی را نیافریده و نیز پیش از محمد صلی الله علیه و آله، هیچ کس، خلق خدا را بیم نداده است. از همین روست که خداوند، فرموده است: «هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَى»[2] [این (پیامبر نیز) بیم‌دهنده‌ای از (جمله) بیم‌دهندگان نخستین است] و فرمود: «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» پیش از محمد صلی الله علیه و آله و پس از او تا قیام قیامت و نیز در هر دوره و زمانی، هیچ کس مورد پیروی و اطاعت قرار نگرفته است تا آن که خداوند، وارث زمین و آنان که بر آن قرار دارند، گردد.[3]

۱۳) سُلَیم بن قیس هلالی در گفت‌وگوی قیس بن سعد با معاویه، نقل کرده که قیس به معاویه گفت: خداوند در شأن امیر مؤمنان علیه السلام، آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» را نازل فرمود.[4]

۱۴) عیاشی از مَسعدة بن صدقه از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش، از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است که امام فرمود: آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» در شأن ما نازل شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من بیم دهنده‌ام و تو- ای علی!- هادی (هدایت کننده) امت هستی. هر هدایت و هر رهایی و هر سعادتی تا روز قیامت از میان ماست.[5]

۱۵) عبد الرحیم قصیر نقل کرده است که روزی نزد امام باقر علیه السلام بودم و به من فرمود: ای عبد الرحیم! عرض کردم: در خدمت شما هستم. فرمود: آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» را رسول خدا چنین توضیح داده‌اند که بیم دهنده

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۰.

۲- نجم/ ۵۶.

۳- امالی، ج ۲، ص ۲۸۲.

۴- ینابیع المودة، ص ۱۰۴، به نقل از کتاب سلیم بن قیس.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۵.

خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و هدایت کننده علی علیه السلام است. اما - ای عبد الرحیم!- اکنون چه کسی هدایت مردم را عهده‌دار است؟ راوی گوید: مدت مدیدی سکوت کرده و سپس سرم بلند کرده و عرض کردم: فدایت شوم! امر هدایت به عهده شماست که از همدیگر به ارث برده‌اید تا به شما رسیده است و شما- فدایتان گردم- اکنون هادی امت هستید. امام فرمود: راست گفتی- ای عبد الرحیم!- قرآن زنده است و نمی‌میرد و آیات قرآن زنده‌اند و نمی‌میرند و اگر می‌خواست آیه‌ای که درباره اقوامی نازل شده است، با مرگ آنها، آیه نیز بمیرد، قرآن تاکنون مرده بود، اما قرآن در میان آیندگان، جاری و نافذ است، هم چنان که در میان امت‌های گذشته که رخت بربسته‌اند، جاری بوده است. عبد الرحیم گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: قرآن، زنده‌ای است که نمرده است و تا آن گاه که شب و روز از پی هم می‌آیند و تا آن زمان که خورشید و ماه، پیوسته در گردشند، جاری است و بر واپسین مردمان، جریان دارد و نافذ است، همان گونه که در پیش‌ترین مردمان، جاری بوده است.[1]



۱۶) حنان بن سدیر از پدرش، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که شنیدم امام در توضیح آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: من آن بیم دهنده‌ام و علیٌ نیز هادی است و هر امامی هدایتگر مردمانی است که در عصر او به سر می‌برند.[2]

۱۷) برید بن معاویه از امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من آن بیم دهنده‌ام و در هر دورانی امامی از ما در بین مردم حضور دارد که آنان را به سوی آن چه که پیامبر خدا آورده، راهنمایی می‌کند و هادیان بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله اولاً علی علیه السلام است و سپس جانشینان او یکی پس از دیگری خواهند بود. قسم به خداوند که امر هدایت از میان ما بیرون نرفته و تا روز قیامت در میان ما خواهد بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله همان بیم دهنده و علی علیه السلام

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۹، ح ۷.

کسی است که اهل هدایت به وی اقتدا می‌کنند.[1]

۱۸) جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: من آن بیم دهنده‌ام و علی هدایت کننده به سوی امر من است.[2]

۱۹) ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن حسین بن شاذان با سند خود، از عبد الله بن عمر نقل کرده که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: توسط من، بیم داده خواهید شد و با علی بن ابی طالب علیه السلام به هدایت خواهید رسید و آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» را قرائت فرمود. با حسن علیه السلام به شما احسان عطا خواهد شد و با حسین علیه السلام به سعادت یا شقاوت خواهید رسید. بدانید که حسین علیه السلام دری از درهای بهشت است و هر کس که با وی دشمنی کند، خداوند رایحه و بوی بهشت را بر او حرام می‌گرداند.[3]

۲۰) حاکم ابو القاسم حَسکانی با سند خود از ابراهیم بن حکم بن ظهیر، از پدرش، از حکیم بن جبیر، از ابو برزه اسلمی، روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله که علی بن ابی طالب علیه السلام در کنارش بود، اشاره کرد تا آب بیاورند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دستان خویش را شست، دست علی علیه السلام را گرفت و آن را به سینه خویش چسبانید و آن گاه فرمود: «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ» یعنی خودش؛ سپس دست‌هایش را بر روی سینه علی علیه السلام نهاد و فرمود: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» و فرمود: ای علی! تو مناره بندگانی، غایت هدایت و امیر قاریانی. من گواهی می‌دهم که در این مقامی.[4]

۲۱) ابن فارس در روضه گفته است: علی علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» مقصود از منذر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقصود از

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۹، ح ۸.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۹، ح ۹.

۳- مائة منقبة، ص ۲۲، ح ۴.

۴- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۰۱، ح ۴۱۴.

«وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» من هستم.[1]

۲۲) ابن شهر آشوب از مسکانی در شواهد التنزیل و مرزبانی در «فی ما نـزل من القرآن فی امیر المؤمنین» نقل کرده است که ابو برزه گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله که علی بن ابی طالب در کنارش بود، فرمان داد تا آب بیاورنـد. پـس از آن که دستان خود را شست، دست علی علیه السلام را گرفت و آن را به سینه خود چسبانید و سپس فرمود: «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ» سپس دسـتش را بـر سـینه علـی علیـه السلام نهاد و فرمود: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» آگاه فرمود: تو مناره بندگان، پرچم هدایت و امین قرآن هستی. من گواهی می‌دهم که تو چنان هستی که گفتم.[2]

۲۳) ثعلبی در «کشف» از عطاء بن سائب، از سعید بـن جبیـر، از ابـن عبـاس روایت می‌کند: زمانی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آلـه دسـتش را بر روی سینه‌اش گذاشت و فرمود: من همان بیم دهنده‌ام، و با دسـتش بـه شـانه علی علیه السلام اشاره کرده و فرمود: ای علی! تو هـدایتگر هستی و بعـد از مـن، دوستداران هدایت به وسیله تو رهنمون می‌شوند.[3]

۲۴) عبد الله بن عطا از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر صـلی الله علیه و آله بیم دهنده است و هدایت شدگان با علی علیه السلام رهنمون می‌شوند.[4]

۲۵) جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله همان بیم دهنده و علی علیه السلام، هدایت کننده است.[5]

۲۶) سعید بن مسیّب از ابو هریره، از رسول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه نقـل می‌کند که از ایشان راجع به مفهوم این آیه پرسیدم. فرمود: هدایت کننده ایـن امـت، علی بن ابی طالب علیه السلام است.[6]

۱- روضة الواعظین، ص ۱۳۱.

۲- مناقب، ج ۳، ص ۸۳.

۳- مناقب، ج ۳، ص ۸۴.

۴- مناقب، ج ۳، ص ۸۴.

۵- مناقب، ج ۳، ص ۸۴.

۶- مناقب، ج ۳، ص ۸۴.

۲۷) ثعلبی از سُدّی، از عبد خیر، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آن که بیم می‌دهد، پیامبر صلی الله علیه و آله است و آن که هدایت می‌کند، فردی از بنی هاشم است. منظور آن حضرت، خودش بود.[۱]

۲۸) ابن عباس و ضحّاک و زجّاج گفته‌اند: مقصود از «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ» رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مقصود از «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» علی بن ابی طالب علیه السلام است. مؤلف گوید: روایت‌های نقل شده از سنی و شیعه از ابن عباس راجع به این آیه بسیار است و اگر آنها را ذکر کنیم، حجم کتاب افزون می‌گردد.[۲]

۲۹) ابن شهر آشوب می‌گوید: احمد بن محمد بن سعید در باره آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» کتابی تألیف کرده و اثبات کرده است که این آیه در شأن امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده است.[۳]

«اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَى وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ (۸) عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (۹)»

[خدا می‌داند آن چه را که هر ماده‌ای (در رحم) بار می‌گیرد و (نیز) آن چه را که رحم‌ها می‌کاهند و آن چه را می‌افزایند و هر چیزی نزد او اندازه‌ای دارد* دانای نهان و آشکار (و) بزرگ بلندمرتبه است]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حریز، از فردی که نامش را برده، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَى وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ» فرمود: «غِيضُ» هر جنینی است که به نه ماهگی نرسیده باشد و «وَمَا تَزْدَادُ» یعنی آن چه بیش از نه ماهگی باشد و اگر زن در دوران بارداری، خون حیض ببیند، به تعداد روزهایی که به هنگام بارداری خون

۱- مناقب، ج ۳، ص ۸۴؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۲۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۴۱۰، ص ۳۰۰، حدیث ۴۱۰، ص ۳۰۰، ح ۴۱۲؛ ینابیع المودة، ص ۹۹.

۲- مناقب، ج ۳، ص ۸۳.

۳- مناقب، ج ۳، ص ۸۳.

دیده، به آن زمان افزوده می‌شود.[1]

۲) عیاشی از حریز در حدیثی مرفوع به نقل از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ» فرمود: مقصود از «غِيض» هر جنینی است که کمتر از نه ماهه باشد و منظور از «وَمَا تَزْدَادُ» آن است که بیش از نه ماهه باشد؛ بنابراین اگر زن به وقت حاملگی، خون حیض ببیند، به تعداد روزهایی که به هنگام بارداری، خون دیده، بر آن زمان افزوده می‌شود.[2]

۳) زُراره از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى» یعنی مذکر یا مؤنث بودن آن «وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ» فرمود: غیض یعنی مدتی که از وقت حاملگی کمتر باشد. «وَمَا تَزْدَاد» فرمود: آن زمانی که از وقت حمل بگذرد؛ یعنی جایگزین روزهایی می‌شود که در دوران حاملگی خون دیده است.[3]

۴) محمد بن مسلم و حمران، زراره از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: «مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى» مذکر یا مؤنث بودن آن «وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ» فرمود: آن چه هنوز بار نگرفته باشد «وَمَا تَزْدَاد» از مؤنث یا مذکر.[4]

۵) محمد بن مسلم می‌گوید: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در معنای آیه «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ» فرمود: مقصود آن است که حامله نباشد و مقصود از «وَمَا تَزْدَادُ» یعنی مذکر و مؤنث بودن آن با همدیگر.[5]

۶) زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «اللَّهُ

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۲، ح ۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۹، ح ۱۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۹، ح ۱۱.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۰، ح ۱۲.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۰، ح ۱۳.

يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَى» فرمود: مذکر یا مؤنث بودن آن «وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ» فرمود: جنینی که کمتر از نه ماه باشد، غیض است. «وَمَا تَزْدَادُ» فرمود: هر وقت زن به هنگام حامله بودن، خون ببیند، آن مدت بر نه ماه افزوده می‌شود. پس اگر پنج روز یا بیشتر یا کمتر خون ببیند، به نه ماه افزوده می‌شود.[1]

۷) ابن بابویه از پدرش- که رحمت خدا بر او باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از ثعلبة بن میمون، از برخی از شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» فرمود: غیب آن چیزی است که نبوده است و شهادت آن است که وجود داشته است.[2]

«سَوَاءٌ مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ (۱۰)».

[(برای او) یکسان است کسی از شما سخن (خود) را نهان کند و کسی که آن را فاش گرداند و کسی که خویشتن را به شب پنهان دارد و در روز آشکارا حرکت کند]

۱) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح این سخن پروردگار متعال که می‌فرماید: «سَوَاءٌ مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِ» فرمود: مخفی و آشکار نزد خداوند یکسان است.[3]

۲) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه «وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ» فرمود: در دل خانه خود پنهان شده است «وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ» یعنی زیر زمین، و همه اینها نزد خداوند متعال یکسان است و همه را می‌داند.[4]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۰، ح ۱۴.

۲- معانی الاخبار، ص ۱۴۶، ح ۱.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۱.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۱.

«لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ»(١١)

[برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند]

۱) علی بن ابراهیم گفت: کسی این آیه را نزد امام صادق علیه السلام تلاوت کرد. امام صادق علیه السلام به قرائت کننده آن فرمود: مگر شما عرب نیستید؟ چطور می‌شود که تعقیب‌کنندگان در پیش روی کسی باشند؟ بی‌گمان، تعقیب کننده در پشت سر شخص قرار می‌گیرد.

آن مرد گفت: فدایت شوم! پس چگونه است؟ فرمود: آیه به این شکل نازل شده است: له معقبات من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظونه بأمر الله و من ذا الذی یقدر ان یحفظ الشیء من أمر الله و هم الملائکة الموکّلون بالناس. [تعقیب کنندگانی از پشت سر و مواظبت کننده‌ای از پیش رو، به دستور خداوند از او محافظت می‌کنند و کیست که بتواند آن را براساس دستور خداوند، حفظ کند؟ و آنان فرشتگان خداوند هستند که کار مردمان به آنها مؤکول شده است.][1]



۲) و در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در توضیح آیه «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ» می‌فرماید: به خواست و فرمان الهی از انسان مواظبت می‌کنند که مبادا در چاه بیفتد یا دیواری بر روی او سقوط کند و یا دچار بلایی شود، مگر آن زمان که تقدیر او باشد؛ در این صورت، او را در اختیار تقدیر قرار می‌دهند و به دست سرنوشت می‌سپارند. آنان دو فرشته‌ای هستند که به هنگام شب از او محافظت می‌کنند و دو فرشته‌ای که به هنگام روز به دنبال او هستند و از او مراقبت می‌کنند و حدیث جابر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توضیح آیه «يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلاَّ غُرُورًا» [(آری) شیطان به آنان وعده می‌دهد و ایشان را در آرزوها می‌افکند و جز فریب به آنان وعده نمی‌دهد] از سوره نساء، پیشتر ذکر شد که براساس آن هر کس دو فرشته دارد که از او محافظت می‌کنند.[1-2]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۱.

۲- در حدیث شماره یک در تفسیر آیه ۱۲۰ سوره نساء آمده است.

۳) عیاشی از بُرَید عجلی روایت کرده است که گفت: مشغول قرائت آیه «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» بودم که امام صادق علیه السلام شنید و سپس فرمود: کافی است! چطور می‌شود که تعقیب کنندگان، روبروی او باشند؛ بی‌گمان، تعقیب کنندگان، پشت سر او هستند و خداوند، آیه را این چنین نازل کرده است: له رقیب من بین یدیه و معقّبات من خلفه یحفظونه بأمر من الله. یعنی هر انسانی محافظانی در پیش رو و تعقیب کنندگانی در پشت سر دارد که به فرمان خداوند از او مواظبت می‌کنند.[۲]

۴) مسعدة بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» فرمود: یعنی به فرمان خدا- سپس فرمود: - بی‌تردید، هر بنده‌ای را دو فرشته نگهبانی می‌کنند و همین که فرمان (تقدیر) از جانب خدا بیاید، نگهبانان، بنده خدا را به امر و مشیّت او می‌سپارند و وامی‌گذارند.[۳]

۵) فضیل بن عثمان سُکَّره از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ» فرمود: آنان پیش فرستنده، پس فرستنده، تعقیب کننده و حفظ کنندگان صالح هستند.[۴]

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ (۱۱)﴾

[در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد، هیچ برگشتی برای آن نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود]

۱) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۰، ح ۱۵.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۰، ح ۱۶.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۰، ح ۱۷.

لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ» گفت: یعنی بازدارنده‌ای ندارند.[1]

۲) عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل می‌کنند که از امام رضا علیه السلام شنیدم که در توضیح آیه «إِنَّ اللَّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءاً فَلاَ مَرَدَّ لَهُ» فرمود: قَدَریّه به بخش اول آیه استدلال می کنند؛ اما آن چه آنان می‌گویند صحیح نیست، مگر نمی‌بینی که خداوند می‌فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءاً فَلاَ مَرَدَّ لَهُ» و نوح هم گفته است: «وَلاَ يَنفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ»[2] [و اگر بخواهم شما را اندرز دهم، در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد، اندرز من شما را سودی نمی‌بخشد] فرمود: امور در دست خداوند متعال است و هر که را بخواهد، هدایت می‌کند.[3]

۳) ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی بن زکریا قطان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از عبد الله بن فضل، از پدرش، از ابو خالد کابلی نقل کرده است که گفت: شنیدم که امام زین العابدین علی بن حسین علیه السلام می‌فرمود: گناهانی که نعمت‌ها را تغییر می‌دهند، عبارتند از: ستم و بغی به مردم، از دست دادن عادت خوب و نیکی کردن، کفران نعمت، ترک کردن شکر و سپاس؛ خداوند متعال فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ».[4]

۴) عیاشی از سلیمان بن عبد الله روایت کرده است که گفت: خدمت امام رضا علیه السلام نشسته بودم که زنی نزد ایشان آمد که صورتش به پشت برگردانده شده بود. امام دست راستش را به روی پیشانی آن زن گذاشت و دست چپش را پشت سر آن زن گذاشت و از سمت راست، صورت آن زن را فشار داد و این آیه را خواند: «إِنَّ اللَّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ» و سپس صورت آن زن به

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۲.

۲- هود/ ۳۴.

۳- قرب الإسناد، ص ۱۵۸.

۴- معانی الاخبار، ص ۲۷۰، ح ۲.

حالت اولیه‌اش بازگشت. امام به آن زن فرمود: مواظب باش که دیگر آن کار را انجام ندهی. از امام پرسیدند که ای پسر رسول خدا! مگر این زن چه کرده است؟ امام فرمود: این موضوع تا زمانی که خود این زن درباره آن صحبتی نکرده است، پنهان خواهد ماند. پس از آن زن سؤال کردند و وی در پاسخ آنان گفت: من هوویی داشتم. برخاستم تا نماز بخوانم، پس به خیالم افتاد که شوهرم با اوست؛ روی برگردانده و به وی نگاه کردم. متوجه شدم وی نشسته است و شوهرم با او نیست. پس صورتش به آن شکل درآمد.[1]

۵) ابو عمرو مدائنی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: پدرم می‌فرمود: پروردگار به قضای قطعی، چنین مقدر فرموده که اگر به بنده‌ای نعمتی اعطا فرماید، قبل از آن که بنده مرتکب گناهی گردد که مستوجب محرومیت خود از آن نعمت شود، وی را از آن نعمت محروم نخواهد کرد. از همین روست که خداوند فرموده است: «إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ».[2]

۶) احمد بن محمد از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه «إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءاً فَلاَ مَرَدَّ لَهُ» فرمود: پس امر، دست خداوند متعال است.[3]

۷) حسین بن مکفوف به امام علیه السلام نامه نوشت و گفت: فدایت شوم، مولای من! به چاکر خویش، دعایی بیاموزید که گوینده‌اش امید اجابت ندارد و اگر کسی آن دعا را بخواند، استجابت آن به تأخیر نیفتد. حدود (تعریف) استغفاری که نوح به آن وعده داد، چیست و استغفاری که گوینده آن به عذاب مبتلا نمی‌شود کدام است؟

مفهوم آیه «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ»[4] [هر کس از خدا پروا کند] چیست؟ «وَمَن يَتَوَكَّلْ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۰، ح ۱۸.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۱، ح ۱۹.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۱، ح ۲۰.

۴- طلاق/ ۲، ۴ و ۵.

عَلَى اللّهِ»[1] [و هر کس بر خدا اعتماد کند] یعنی چه؟ و جمله «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ»[2] [هر کس از هدایتم پیروی کند] و «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي»[3] [هر کس از یاد من دل بگرداند] و «إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ» به چه معناست و چگونه گروهی حال کنونی خود را تغییر می‌دهند؟

امام علیه السلام به او پاسخ داد: خداوند متعال از سوی من، اجر و ثواب شما را دوچندان کند و جزای نیکویتان عطا فرماید. سلام و درود خدا و رحمت و برکاتش بر همه شما باد. اما درباره پاسخ پرسش‌هایت؛ بدان که استغفار، هزار بار است و هر کس که بر خداوند توکل نماید، خداوند، او را کافی است و هر کس که از خداوند، پروا کند، خداوند همیشه راه بیرون شدنی برای او قرار داده و از جایی که در خیالش نمی‌گنجد به او روزی می‌دهد. اما عبارت «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ» یعنی هر کس به امامان معصوم علیهم السلام، ایمان داشته باشد و با حسن اطاعت، تابع اوامر آنان باشد، از هدایت خدا، پیروی کرده است. اما مقصود از تغییر حال کنونی افراد، آن است که خداوند برای هیچ کس بدی نمی‌آورد، مگر آن گاه که خود با گناهان خویش و مرتکب شدن به آن چه خداوند نهی کرده و بازداشته است، وضعیت و حال خود را تغییر دهند. امام علیه السلام این جمله‌ها را با دستخط خود نوشتند.[4]



«هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ (۱۲) وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳)»

[اوست کسی که برق را برای بیم و امید به شما می‌نمایاند و ابرهای گرانبار را پدیدار می‌کند* رعد به حمد او و فرشتگان (جملگی) از بیمش تسبیح می‌گویند و

۱- طلاق/ ۳.

۲- طه/ ۱۲۳.

۳- طه/ ۱۲۴.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۱، ح ۲۱.

صاعقه‌ها را فرو می‌فرستند و با آنها هر که را بخواهد مورد اصابت قرار مـی‌دهـد، در حالی که آنان درباره خدا مجادله می‌کنند و او سخت کیفر است]

۱) ابن بابویه از احمد بن حسن قطان، از محمد بن بَکران نقّـاش و محمـد بـن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که خداوند از آنان خشنود باد- از احمد بن محمد بـن سعید همدانی، از علی بن حسین فضّال، از پدرش نقل کرده است که امام رضا علیـه السلام در توضیح آیه «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا» فرمـود: بـیم و هـراس برای مسافر و امید برای آن کسی است که مُقیم است.[۱]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از هـارون بـن مسـلم، از مسـعدة بـن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امام علی علیه السلام وقتی که باران شروع به باریدن می کرد، زیر آن می‌رفت، به طوری که سرو ریش و لباس ایشان خیس می‌شد. به ایشان گفته مـی‌شـد: ای امیـر المـؤمنین! بـه سـرپناه تشریف ببرید، به سرپناه. امام فرمود: این آب باران به عرش و تخت خدایی نزدیک بوده و فرود آمده است. سپس فرمود: در زیر عرش الهـی دریـایی وجـود دارد کـه روزی حیوانات را می‌رویاند و هر وقت خداوند عز و جل از روی لطف و رحمـت، اراده فرماید که با آن آب چیزی برای آنان بروید، به آن دریا وحی مـی‌کنـد و هـر چقدر بخواهد باران را از آسمانی به آسمان دیگر نازل می‌کند تـا بـه آسـمان دنیـا می‌رسد و- به گمان من- آن آب را در آسمان دنیا در ابری قرار داده و ابر به منزله غربال است. پس خداوند به باد وحی می‌نماید که آن ابر را خرد کرده و ذوب نماید و به صورت آب درآورد. سپس به فلان مکان ببرد و بر سر آنان ببارد. مقـداری از باران آن ابر به تگرگ و غیرتگرگ تبدیل می‌شود و همان گونه که خداونـد بـه آن فرمان داده، بر سر آنان می‌ریزد. همراه با هر قطره‌ای از باران، فرشـته‌ای اسـت کـه مواظب است آن قطره در همان جایی که باید، فرود آیـد. هـر قطـره بـارانی کـه از آسمان می‌بارد، شماره و وزن معلومی دارد، مگر در توفانی که در روزگار نوح علیه السلام وجود داشت. در آن توفان، باران، بی‌حساب و بی‌اندازه فرود آمد.[۲]

۳) و نیز گفته است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پدرم به مـن فرمـود

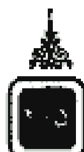
۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص ۲۶۴، باب ۲۸، ح ۵۱.

۲- کافی، ج ۸، ص ۲۳۹، ح ۳۲۶.

که: امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: پروردگار متعال ابرها را به عنوان غربال باران قرار داده و تگرگ را ذوب می‌کند تا به آب تبدیل شود، برای آن که مبادا به چیزی که برخورد می‌کند، ضرری وارد سازد. آن تگرگ‌ها و صاعقه‌هایی را که می‌بینید در حقیقت، نعمت و خشم خداوندند که هر کدام از بندگان را که بخواهد، دچار می‌کند. سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: به باران و به هلال ماه اشاره نکنید؛ زیرا که خداوند، این کار را خوش ندارد.[۱]

حمیری این حدیث را در کتاب قرب الاسناد با سند خود از مسعدة بن صدقه از امام صادق روایت کرده است.[۲]

۴) و نیز از وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل از ابو صبّاح کنانی، از امام صادق روایت می‌کند که: انسان با ایمان ممکن است به هر دلیلی بمیرد جز با صاعقه. انسانی که خدای عز و جل را یاد می‌کند، اسیر صاعقه نمی‌گردد.[۳]



۵) و نیز از وی از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از وهیب بن حفص، از ابو بصیر نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مرگ مؤمن چگونه است؟ فرمود: مؤمن ممکن است که به اشکال گوناگون بمیرد: در آب غرق شود یا دیوار بر او خراب گردد یا به چنگال حیوانات وحشی بیفتد و کشته شود یا بر اثر اصابت به صاعقه بمیرد. اما آن کس که خداوند تبارک و تعالی را یاد می‌کند، به صاعقه نمی‌میرد.[۴]

۶) و نیز از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از برید بن معاویه عجلی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آن کس که خداوند را همیشه ذکر کند، دچار صاعقه نمی‌شود. پرسیدم: مقصودتان از ذاکر و

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۴۰.

۲- قرب الإسناد، ص ۳۵.

۳- کافی، ج ۲، ص ۳۶۳، ح ۱.

۴- کافی، ج ۲، ص ۳۶۳، ح ۳.

یاد کننده خدا چیست؟ فرمود: آن کس که صد آیه قرآن را بخواند.[1]

۷) عیاشی از یونس بن عبد الرحمن، از داود نقل می‌کند کـه گفـت: نـزد امـام صادق علیه السلام بودیم که آسمان غرّش کرد. امام فرمود: منزه است آن خدایی که رعد به تسبیح و تنزیه او مشغول است و فرشتگان از هراس او به تسبیح درآمده‌اند. ابو بصیر از او پرسید: فدایتان شوم! آیا رعد هم سـخن مـی‌گویـد؟ فرمـود: ای ابـو محمد! درباره آن چه که به تو مربوط می‌شود، سؤال کن و آن چه را که به تو ربطی ندارد، رها کن.[2]

۸) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از ایشـان دربـاره رعد پرسیدم که رعد چه می‌گوید: فرمود: رعد، چونان مردی است که گله شتران را ساربانی می‌کند و آنها را به جلو می‌راند و چیزی شبیه این صدا را از خـود بـرون می‌آورد: های، های. گفتم: پس برق چه می‌گوید: فرمود: برق، چونـان دسـتمال یـا پارچه‌ای است که به دست فرشتگان است و با آن، ابرها را می‌زنند و به آن سمت و سویی که خداوند، بارش باران را در آن جا مقدر فرموده می‌رانند.[3]

۹) محمد بن ابراهیم نعمانی با سند خود از اصبغ بن نباته می‌گوید: در حـدیثی از امام علی علیه السلام شنیدم که در توضیح آیـه «وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ» فرمـود: مقصود، مکر و حیله است.[4]

۱۰) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا» فرمود: یعنی گروهی را می‌ترساند و گروهی دیگر نیز به آن امید می‌بندند که بر آنان باران بباراند «وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ» یعنی ابرها را از زمین برمـی‌دارد «وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» همان فرشته‌ای است که ابرهـا را مـی‌رانـد «وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ»

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۶۳، ح ۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۲، ح ۲۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۲، ح ۲۳.

۴- الغیبة، ص ۱۸۶

فرمود: یعنی غضب او بسیار است.[1]

۱۱) شیخ در امالی به نقل از گروهی، از ابو مفضّل، از نصر بن قاسم بـن نصـر ابو لیث فرائضی و عمرو بن ابی حسان زیّادی، از اسحاق بن ابی اسرائیل، از دیلسم بن غزوان عبدی و علی بن ابی ساره شیبانی، از ثابت بُنانی، از اَنَس بـن مالـک روایت شده است که: رسول خدا صـلی الله علیـه و آلـه کسـی را نـزد فرعـونی از فرعون‌های عرب فرستاد و از او خواست که به خدای یگانه ایمان بیاورد. فرعون به فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: این خدایی که مرا به سوی آن دعوت می‌کنید، به من معرفی کنید؛ آیا از جنس نقره است یا از طلا یا از جنس آهن؟

فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ایشان برگشت و آن چه را فرعون گفته بود، به ایشان عرض کرد. حضرت محمد صلی الله علیه و آلـه فرمـود: نـزد او برگرد و او را به توحید دعوت کن. فرستاده عرض کرد: ای پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله! وی عصیانگرتر از این است که به این شیوه هدایت شود. حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: نزد او بازگرد. وی نـزد فرعـون برگشـت و بـاز همـان سخنان را با وی در میان گذاشت. در حالی که داشت با فرعـون سـخن مـی‌گفـت، ناگهان ابر غرش کرد و بر سر فرعون صاعقه‌ای زد و کاسه سـر او را جـدا کـرد. از همین روی، خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ».[2]

﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۱۴)﴾.

[دعوت حق برای اوست و کسانی که (مشرکان) جز او می‌خوانند هـیچ جـوابی بـه آنان نمی‌دهند، مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب بگشاید تا (آب) بـه دهانش برسد در حالی که (آب) به (دهان) او نخواهد رسید و دعای کافران جز بـر هدر نباشد]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۲.

۲- امالی، ج ۲، ص ۹۹.

۱) علی بن ابراهیم در روایتی از ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل کـرده است که در توضیح آیه «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لاَ يَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيْءٍ» فرمـود: خداوند متعال این مثال را برای کسانی که بت پرستند و آنانی که معبودانی جز خـدا را عبادت می‌کنند و توانایی انجام کاری برای آنها را ندارند و هیچ سـودی هـم بـه حال این عبادت‌کنندگان ندارند «إِلاَّ كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاء» تا از مسافتی دور، آب به دهانش برساند و آب به دهان او نمی‌رسد.[1]

۲) و علی بن ابراهیم: در توضیح آیه «وَمَا دُعَاء الْكَافِرِينَ إِلاَّ فِي ضَلاَلٍ» گفتـه است: یعنی در بطلان.[2]

۳) سپس گفت: پدرم برای من از احمد بن نضر، از عمرو بن شِمر، از جـابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! امری عظیم را دیده‌ام. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: چه دیده‌ای؟ عرض کرد: بیماری داشتم که وصف آب چاهی در احقاف (شنزار) را برای او بـه میـان آوردنـد کـه در منطقه برهوت[3] وجود دارد و موجب شفای مریض می‌شود. آن مـرد گفـت: مـن بـا خود مشک و قدحی برداشتم و به آن سوی رفـتم تـا از آب آن چـاه برگیـرم و در مشک بریزم. ناگهان دیدم چیزی همانند زنجیر از آسمان فرود آمد و مـی‌گفـت: ای آن که نامت را نمی‌دانم! به من آب بده، چیزی نمانده که هلاک شوم. سـرم را بلنـد کردم و قدح را به سمت او بردم تا به او آب بدهم. ناگهان مـردی را دیـدم کـه بـر گردنش زنجیری بود. چون خواستم تا قدح آب را به او برسانم، چنان از من گرفتـه شد و به فراز رفت که گویی به خورشید آویخت. سـپس بـه سـمت آب آمـدم کـه مشکم را پر کنم، ناگهان آن فرد دوباره به سمت من پیش آمد و می‌گفـت: عطـش، عطش مرا کشت، ای مرد به من مقداری آب بده. اکنون هـلاک مـی‌شـوم. کاسـه را

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۲.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۲.

۳- برهوت، به فتح باء وراء و ضم هاء و سکون واو، سرزمینی است در یمن که ارواح کـافران در آن است. همچنین گفته‌اند: نام چاهی در حضرموت و نیز گفته‌اند: نام سرزمینی است که این چاه در آن قرار دارد. «معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۰۵».

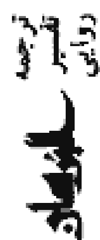
برداشتم که به او آب دهم، اما چنان برگرفته شد و به فراز رفت که گویی به خورشید آویخت. برای بار سوم، این موضوع تکرار شد. من برخاستم و مشک را پر کرده و محکم بستم و به او آب ندادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن مرد، قابیل پسر آدم بود. همان که برادرش را کشت. خداوند در این باره فرمود: «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لاَ يَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيْءٍ إِلاَّ كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاء لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاء الْكَافِرِينَ إِلاَّ فِي ضَلاَلٍ».[1]

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ»(۱۵)

[و هر که در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه با سایه‌هایشان بامدادان و شامگاهان برای خدا سجده می‌کنند]



۱) علی بن ابراهیم: در باره آیه «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ» فرمود: یعنی شامگاهان و فرمود: سایه انسان مؤمن با میل و اطاعت سجده می‌کند و سایه کافر از روی اجبار سجده می‌کند. مقصود از سجده کردن، رشد، جنبش، افزایش و کاهش انسان‌ها است.[2]



۲) و نیز گفته است: ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا» فرمود: اما آن دسته از کسانی که در آسمان‌ها با میل خود خداوند را اطاعت می‌کنند، فرشتگان هستند که از روی میل و رغبت، مطیع خداوند هستند. اما آنان که بر روی زمین از روی رغبت، مطیع خداوند هستند، مسلمانان و کسانی که در اسلام به دنیا آمده‌اند، هستند که از روی میل و رغبت، برای خداوند سجده می‌کنند. اما کسانی که از روی اجبار، سجده می‌آورند، کسانی هستند که اسلام را با زور و تحمیل قبول کرده‌اند. اما آنان که سجده نمی‌کنند و ایمان ندارند، به هنگام صبح و شب، سایه‌هایشان برای خداوند سجده می‌کنند.[3]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۲.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۳.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۳.

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن اسباط، از غالب بن عبد الله، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «وَظِلالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ» فرمود: مقصود، دعا کردن قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آفتاب است که زمان استجابت دعا است.[1]

۴) عیاشی از عبد الله بن میمون قدّاح، از زید بن علی علیه السلام شنیدم که می‌گفت: ای دوستداران ما! آیا احدی از مردم ما را یاری نمی‌کند؟ اگر مردم می‌توانستند ما را دوست بدارند، بی‌گمان دوست می‌داشتند. به خدا سوگند، دوستداران ما را گنجینه‌ای است که از گنجینه‌های طلا و نقره، ارزشمندتر است. خداوند، خلایق را خلق کرد و سپس آنان را سایه‌هایی قرار داد. آن گاه، این آیه را قرائت کرد: «وَظِلالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ» سپس از ما و شیعیان ما پیمان گرفت. پس از شمار آنان کسی را نمی‌کاهد و کسی را نیز بر آن نمی‌افزاید.[2]

«قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ قُلِ اللهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُم مِّن دُونِهِ أَوْلِيَاء لاَ يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلاَ ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُواْ لِلّهِ شُرَكَاء خَلَقُواْ كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ(۱۶)»

[بگو: پروردگار آسمان‌ها و زمین کیست؟ بگو: خدا. بگو: پس آیا جز او سرپرستانی گرفته‌اید که اختیار سود و زیان خود را ندارند؟ بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند یا تاریکی‌ها و روشنایی برابرند یا برای خدا شریکانی پنداشته‌اند که مانند آفرینش او آفریده‌اند و در نتیجه (این دو) آفرینش بر آنان مشتبه شده است؟ بگو: خدا آفریننده هر چیزی است و اوست یگانه قهّار]

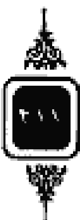
۱) علی بن ابراهیم: «قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ قُلِ اللّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُم مِّن دُونِهِ أَوْلِيَاء لاَ يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلاَ ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الأَعْمَى وَالْبَصِيرُ»

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۷۹، ح ۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۲، ح ۲۴.

گفته است: یعنی مؤمن و کافر «أَمْ هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ» مقصود از تاریکی‌ها، همان کفر است و منظور از نور، همان ایمان است. سپس در آیه دیگری فرمود: «قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ قُلِ اللّهُ» از آیات محکم است.[1]

﴿أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللّهُ الأَمْثَالَ (١٧) لِلَّذِينَ اسْتَجَابُواْ لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُواْ لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي الأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْاْ بِهِ أُوْلَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (١٨)﴾



ترجمه تفسیر روایی البرهان

[(همو که) از آسمان آبی فرو فرستاد؛ پس رودخانه‌هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند و سیل کفی بلند روی خود برداشت و از آن چه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی در آتش می‌گدازند هم نظیر آن کفی برمی‌آید. خداوند حق و باطل را چنین مثل می‌زند. اما کف بیرون افتاده از میان می‌رود ولی آن چه به مردم سود می‌رساند در زمین (باقی) می‌ماند. خداوند مثل‌ها را چنین می‌زند* برای کسانی که پروردگارشان را اجابت کرده‌اند، پاداش بس نیکوست و کسانی که وی را اجابت نکرده‌اند، اگر سراسر آن چه در زمین است و مانند آن را با آن داشته باشند قطعاً آن را برای بازخرید خود خواهند داد. آنان به سختی بازخواست شوند و جایشان در دوزخ است و چه بد جایگاهی است!]

۱) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا» فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: رودخانه‌های بزرگ به اندازه بزرگی آنها و رودخانه‌های کوچک به اندازه کوچکی آنها. «فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ كَذَلِكَ». سپس می‌گوید: این که خداوند متعال می‌فرماید: «أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» فرمود: خداوند حق را از

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۳.

آسمان فرو می‌فرستد و دل‌ها براساس هوای درونی خود، آن را در خود جای می‌دهند. یقین‌داران به اندازه یقین خود، حق را دریافت می‌کنند و دل‌هایی که شک دارند نیز به اندازه شک خود. هوی مقدار زیادی باطل و جفا را دربرمی‌گیرد. بنابراین مقصود از آب در این آیه، همان حق است و وادی‌ها همان دل‌ها هستند. سیل، همان هوی است و زبد (کف) ، باطل است و حلیه و متاع، همان حق است؛ خداوند فرموده است: «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاء وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ» پس کف و جرم آهن، باطل است و کالا و زینت، حق است هر کس که در این دنیا بهره‌اش کف و جرم آهن باشد، سودی نمی‌برد و طرفی نمی‌بندد. هم چنان که آن که باطل می‌آورد، در روز قیامت، سودی نمی‌برد. اما متاع و زینت، همان حق است و آن که صاحب این دو باشد، در دنیا بهره‌مند است و آن که با حق باشد، در قیامت نیز سود خواهد برد. «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللّهُ الأَمْثَالَ».[1]

۲) و نیز گفته است: مقصود از این گفته پروردگار متعال: «أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا» یعنی بلند و مرتفع «وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاء حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ» مقصود، گوهرهایی است که از آب بیرون آورید که این امثال است؛ یعنی حق در دل انسان‌های با ایمان، ثابت می‌شود و در دل کافران، ثابت و استوار نمی‌گردد. «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاء وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ» و این مثالی است برای مؤمنان و مشرکان. خداوند متعال فرموده است: «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللّهُ الأَمْثَالَ * لِلَّذِينَ اسْتَجَابُواْ لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُواْ لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي الأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْاْ بِهِ أُوْلَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ» بنابراین انسان مؤمن، زمانی که این حدیث را می‌شنود، در دلش ثابت و استوار گشته و آن را به جان می‌خرد و به آن ایمان می‌آورد. پس چونان آبی است که در زمین، استوار می‌گردد و به جان زمین فرو می‌رود و گیاهان را می‌رویانند و آن که از این حدیث سودی نمی‌برد، چونان کفی می‌ماند که بادها آن را می‌رانند و نیست و

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۳.

نابود می‌شود.[1]

۳) طبرسی در احتجاج از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است که وی در روایتی که احوال کفار را بیان می‌کند، چنین فرمود: خداوند بزرگ آنان را این چنین مثال زده است: «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ» در این جا مقصود از کف، سخن مُلحدان است که آن را در قرآن استوار کرده‌اند. این سخن به هنگام فراگیری و دستیابی، باطل شده و از بین می‌رود. اما آن چه را که مردم از آن سودمند می‌شوند، تنزیل حقیقی است که باطل را به هیچ روی در آن راهی نیست و از پیش رو و از پشت سر نمی‌توانند در آن نفوذ کنند. دل‌ها آن را می‌پذیرند.

مقصود از زمین در این آیه، آن جایی است که علم و دانش در آن می‌نشیند و استقرار می‌یابد.[2]

۴) طبرسی در توضیح «سُوءُ الْحِسَابِ» از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مقصود آن است که خداوند کارهای نیک را از آنان قبول نمی‌کند و بدی‌های آنان را هم نمی‌آمرزد.[3]

۵) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «وَبِئْسَ الْمِهَادُ» فرمود: در آتش، بستر گسترانیده‌اند.[4]

«أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ (۱۹)»

[پس آیا کسی که می‌داند آن چه از جانب پروردگارت به تو نازل شده حقیقت دارد، مانند کسی است که کوردل است؟ تنها خردمندانند که عبرت می‌گیرند]

۱) ابن شهر آشوب از ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که درباره این آیه: «أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ» فرمود: مقصود، علی

۱- احتجاج، ص ۲۴۹.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۶.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۴.

۴- مناقب، ج ۳، ص ۶۱.

بن ابی طالب علیه السلام است.[1]

۲) محمد بن مروان، از سُدّی، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس نقل کرده است که درباره این فرموده خداوند: «أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ الْحَقُّ» گفت: مقصود، حضرت علی علیه السلام است. «کَمَنْ هُوَ أَعْمَى» گفت: مقصود، اولی است.[2]

۳) محمد بن یعقوب از عبد الله اشعری، از برخی از شیعیان نقل کرده است که در حدیثی مرفوع از هشام بن حکم، از موسی بن جعفر امام کاظم علیه السلام نقل شده است که در حدیثی طولانی فرمود: ای هشام! سپس پروردگار متعال خردمندان و اوصاف آنها را به بهترین القاب بیان فرمود و به بهترین زیور آراست و فرمود: «أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ».[3]

۵) عیاشی از عقبة بن خالد نقل می‌کند که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم. به من اجازه حضور داد، اما امام در اتاق پذیرایی نبود. پس از نزد همسران و از خانه خود بدون آن که جلباب (لباس رسمی) بر تن داشته باشد، سوی ما آمد. وقتی ما را دید، فرمود: ملاقات و دیدار با شما را دوست دارم. سپس نشست و فرمود: شما در قرآن به صاحبان خرد و عقل معرفی شده‌اید؛ خداوند متعال فرموده است: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ».[4]

۶) ابن عباس از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یک ساعت اندیشیدن بهتر است از یک سال عبادت کردن؛ زیرا خداوند فرموده است: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ».[5]

۱- مناقب، ج ۳، ص ۶۰.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۲.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۵، ح ۱۲.

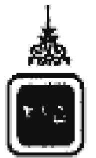
۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۳، ح ۲۵.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۳، ح ۲۶.

«الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَلاَ يِنقُضُونَ المِيثَاقَ(۲۰) وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ(۲۱)».

[همانان که به پیمان خدا وفادارند و عهد (او) را نمی‌شکنند* و آنان که آن چه را خدا به پیوستنش فرمان داده، می‌پیوندند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند]

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشاء، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که رَحِم بر عرش آویزان است و چنین می‌گوید: خداوندا! با آن کس که با من پیوند کند، پیوند کن و با آن کس که پیوند مرا گسسته سازد، پیوندت را بریده کن. این رَحِم اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله است و خداوند نیز در این زمینه فرموده است: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ» رحم هر آن که دارای رحم است.[۱]






۲) و نیز از وی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حَکَم از صَفوان جَمّال نقل کرده که میان امام صادق و عبد الله بن حسن مناقشه‌ای پیش آمد. کار، بالا گرفت و هیاهویی به پا شد و مردم دور آنان جمع شدند، این که سرانجام، به وقت غروب از هم جدا گشته و هر کس به دنبال کار خود رفت. من صبح روز بعد برای انجام کاری از منزل بیرون آمدم. ناگهان دیدم که امام صادق علیه السلام در مقابل منزل عبد الله بن حسن ایستاده و می‌فرمود: ای کنیز! به ابو محمد بگو که بیرون بیاید. وی بیرون آمد و گفت: ای ابو عبد الله! چه شده که چنین زود هنگام شما را به این جا کشانده است؟ امام فرمود: دیشب آیه‌ای از کتاب خداوند متعال را در تلاوت می‌کردم که پریشانم کرده است. پرسید: کدام آیه؟ فرمود: این سخن خداوند عزّ و جلّ که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ». عبد الله گفت: راست گفتی، گویی که من نیز این آیه را به هیچ روی نخوانده بودم. سپس همدیگر را در آغوش گرفته و گریستند.[۲]

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۲۱، ح ۷.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۲۴، ح ۲۳.

۳) و نیز از وی از برخی از شیعیان، از احمد بن ابی عبد الله، از ابن فضّال، از ابن بکیر، از عمر بن یزید، نقل کرده است که از امام صادق در باره توضیح آیه «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ» پرسیدم. حضرت فرمود: مقصود، خویشاوندان تو هستند.[1]

۴) و نیز از وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان و هشام بن حکم و درست بن ابی منصور، از عمر بن یزید نقل شده است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم. مفهوم «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ» چیست؟

فرمود: این آیه درباره صله رحم آل محمد علیهم السلام است و ممکن است در باره خویشاوندانت نیز باشد. سپس فرمود: هرگز از کسانی مباش که بر این باور هستند که هر چیزی فقط یک مفهوم دارد و نمی‌تواند معانی متعدّدی داشته باشد.[2]

۵) و نیز از وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: از جمله مواردی که خداوند تبارک و تعالی در اموال، واجب کرده است- البته غیر از زکات- این آیه است که فرموده است: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ».[3]

۶) و نیز از وی، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی، از حماد بن عثمان نقل شده است که: مردی به خدمت امام صادق علیه السلام رسید و از دست یکی از اصحاب آن حضرت شکایت کرد، هنوز مدتی نگذشته بود که آن کس که از او شکایت شده بود، وارد شد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: چگونه است که فلانی از تو شکایت آورده؟ او به امام صادق علیه السلام عرض کرد: از این شاکی است که من وامی را که به او داده‌ام، خواسته‌ام. امام صادق علیه السلام ناراحت و خشمگین بر زمین نشست. سپس فرمود: گویا اگر حق خویش را درخواست کنی، کاری نابهنجار انجام نداده‌ای؟! آیا دیده‌ای که خدای عز و جل در

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۲۷.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۲۸.

۳- کافی، ج ۲، ص ۴۹۸، ح ۸.

کتاب خویش در این باره چه فرموده است: «یَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» به نظر تو آیا آنان از این هراس داشتند که خداوند به آنان ستم کند؟ نه، به خدا قسم جز پس گرفتن وام و دین، از چیزی دیگر نهراسیدند. خداوند، همین بازپس‌گیری را سوء الحساب «بازخواست سخت» نامیده است. پس چون کسی ادای قرضی را که داده است، طلب کند، کاری سوء انجام داده است.[1]

۷) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رحم آل محمد به عرش آویخته است و می‌گوید: پروردگارا! با آن کس که با من پیوند کند، پیوند کن و با آن کس که پیوند مرا بگسلد، پیوندت را بگسل. این در هر رحمی جاری است. این آیه در شأن آل محمد علیهم السلام و عهدی که با آن در باره آن بسته است و میثاقی که از آنان در عالم ذَرّ گرفته است، نازل شده است. میثاق آنان چنین بوده که ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و امامان پس از وی علیهم السلام را بپذیرند. خداوند در این زمینه چنین می‌فرماید: «الَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلاَ یَنقُضُونَ الْمِیثَاقَ* وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ وَیَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَیَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» سپس دشمنان اهل بیت علیهم السلام را ذکر کرده و فرموده است: «وَالَّذِینَ یَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِیثَاقِهِ»[2] [و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند] یعنی در باره امیر مؤمنان علیه السلام و وی همان کسی است که خداوند از بندگان در عالم ذَرّ برای او پیمان گرفت و حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز در غدیر خم از آنان پیمان و تعهد گرفت. سپس فرمود: «أُوْلَئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»[3] [بر ایشان لعنت است و بد فرجامی آن سرای، ایشان راست].[4]

۸) ابن بابویه از پدرش- که خدایش رحمت کند- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد،از پدرش، از محمد بن یحیی، از حماد بن عثمان، از امام صادق

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۰۰، ح۱؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲- رعد/ ۲۵.

۳- رعد/ ۲۵.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۴.

علیه السلام نقل کرده است که امام علیه السلام به کسی فرمود: بین تو و برادرت چه پیش آمده است؟ عرض کرد: فدایتان شوم! من چیزی نزد او قرض داشتم و حقم را به طور کامل درخواست کردم. امام صادق علیه السلام فرمود: نظرت در باره آیه «یَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» چیست؟ آیا به نظر تو آنان ترسیده‌اند که خداوند به آنان جور و ستم کند؟! چنین نیست؛ بلکه آنان از بازخواست و محاسبه دقیق هراسیده‌اند.[1]

۹) حسین بن سعید از قاسم، از عبد الصمد بن بشیر، از معاویه نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: به جا آوردن صله رحم، حساب روز قیامت را آسان می‌کند. سپس این آیه را قرائت فرمود: «یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ وَیَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَیَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ».[2]

۱۰) عیاشی از علاء بن فضیل، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امام فرمود: رحم در عرش، آویزان است و می‌گوید: پروردگارا! هر کس با من پیوند کند، تو نیز به او بپیوند و هر کس از من گسست، تو نیز از او بگسل. این رحم آل محمد علیهم السلام و رحم همه مؤمنان است. خداوند در این زمینه فرموده است: «الَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ».[3]

۱۱) جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نیکی به پدر و مادر و صله رحم، حساب را آسان می‌نماید. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ وَیَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَیَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ».[4]

۱۲) محمد بن فضیل گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: مقصود از آیه «وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ» همانا رحم آل محمد علیهم السلام است که به عرش آویخته است و چنین می‌گوید: پروردگارا! هر کس با من

۱- معانی الاخبار، ص ۲۴۶، ح ۱.

۲- الزهد، ص ۳۷، ح ۹۹.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۳، ح ۲۷.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۳، ح ۲۸.

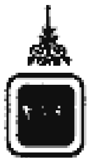
پیوند کند، تو نیز به او بپیوند و هر کس از من بگسلد، تو نیز از او بگسل. این در هر رحمی جاری است.[1]

۱۳) عمر بن مریم گوید: از امام صادق درباره این فرمایش پروردگار پرسیدم: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ» فرمود: از جمله آن صله رحم یا پیوند با خویشاوند است و نهایت تفسیر آن، پیوند با ما اهل بیت است.[2]

۱۴) صفوان بن مهران جَمّال گوید: بین عبد الله بن حسن و امام صادق علیه السلام مناقشه‌ای پیش آمد، به طوری که صدایشان بالا گرفت و مردم، دور آنها جمع شدند. شب هنگام از یکدیگر جدا شدند. صبح که از خواب برخاستم، برای کاری از خانه بیرون آمدم. ناگهان امام صادق علیه السلام را دیدم که در مقابل درب منزل عبد الله بن حسن ایستاده و می‌فرماید: ای کنیز! به ابو محمد بگو که ابو عبد الله در درگاه خانه ایستاده است. سپس عبد الله بن حسن از منزل بیرون آمده و عرض کرد: ای ابو عبد الله! چه شده که چنین زود هنگام، تو را به این جا کشانده است؟ حضرت فرمود: من دیشب، آیه‌ای از کتاب خدا را تلاوت کردم که مرا پریشان کرده است. عبد الله بن حسن عرض کرد: کدام آیه؟ حضرت فرمود: این سخن پروردگار متعال: «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» راوی گوید: سپس آن دو، دست در گردن یکدیگر انداخته و گریستند.

سپس عبد الله بن حسن به امام صادق علیه السلام عرض کرد: به خدا سوگند که راست گفتی ای ابو عبد الله! گویی من هرگز این آیه را نشنیده‌ام.[3]

۱۵) فضل بن شاذان حدیثی را از امام صادق علیه السلام برای ما نوشت و گفت: از ابراهیم بن عبد الحمید، از سالمه، خادمه امّ ولد که برای ابو عبد الله علیه السلام بود، نقل شده است که گفت: امام در حال احتضار بود و من نزد ایشان بودم. ناگهان امام از حال رفت و وقتی به هوش آمد فرمود: به حسن بن علی بن حسین



۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۳، ح ۲۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۳، ح ۳۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۴، ح ۳۱.

که همان اَفطَس «کسی که بینی پهن و فرو رفته دارد» است، هفتاد دینار بدهید.

من عرض کردم: به کسی می‌خواهی پول بدهی که با چاقو به تو حمله کرده است؟! فرمود: وای بر تو باد! آیا قرآن را نخوانده‌ای؟ عرض کردم: چرا. فرمود: آیا این سخن خداوند را نشنیده‌ای که فرمود: «اَلَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ وَیَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَیَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» ....[1]

۱۶) حسن بن موسی از یکی از شیعیان روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ» پرسیدند و ایشان فرمود: مقصود، پرداخت مالی به امام علیه السلام در طول سال است، خواه کم باشد یا زیاد. سپس امام علیه السلام فرمود: من از این پرداخت، فقط تزکیه شما را خواهانم.[2]

۱۷) سماعه گوید: از امام علیه السلام درباره آیه: «اَلَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ» پرسیدم. فرمود: مقصود، حقی است که غیر از زکات، خداوند در اموال هر کس قرار داده است و هر کس حقوق واجب الهی خود را ادا نماید، در حقیقت آن چه بر او واجب بوده را انجام داده است.[3]

۱۸) سماعه از امام نقل می‌کند که فرمود: خداوند متعال از مال ثروتمندان برای بینوایان و فقیران حقی قائل شده که با ادا کردن و پرداخت آن حق، ستوده نمی‌شوند، که مقصود از آن پرداخت زکات است. با پرداخت زکات، خون خویش را نگاه می‌دارند و در زمره مسلمانان درمی‌آیند. ولی پروردگار در مال مسلمان حقوق دیگری غیر از زکات را قرار داده که در این آیه به آن اشاره شده است: «اَلَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ» و هر کس آن چه را که خداوند بر او فرض کرده باشد، ادا نماید، در حقیقت واجبات الهی را ادا نموده و شکر نعمت خداوند را در مال خود بجا آورده است و آن در صورتی است که خدا را به خاطر نعمت‌هایی که به او ارزانی داشته، بستاید و نیز این که به خاطر فراخی روزی که به وی عنایت

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۴، ح ۳۲ و ۳۳.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۳۴.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۳۵.



کرده و بر دیگرانش تفضیل و ترجیح داده و توفیق ادای واجبات و کمک در انجام دادن آنها را به او ارزانی داشته، سپاسگزار پروردگار باشد.[1]

۱۹) ابو اسحاق روایت می‌کند که: شنیدم امام در توضیح «سُوءَ الحِسَابِ» فرمود: خوبی‌های آنان پذیرفته نشود و به خاطر زشتی‌هایی که مرتکب شده‌اند، مؤاخذه خواهند شد.[2]

۲۰) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «يَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» فرمود: بدی‌های آنها محاسبه گردد و خوبی‌های آنان به حساب نیاید که همان بازخواست دقیق است.[3]

۲۱) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح «يَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» فرمود: مقصود از آن بدحسابی و دقت بیش از حد در محاسبه است. و فرمود: بدی‌های آنان حساب می‌شود و خوبی‌های آنان به حساب نمی‌آید.[4]

۲۲) حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امام به مردی فرمود: فلانی! با برادرت چه مشکلی داری؟ عرض کرد: فدایت شوم! حقی بر گردن او داشتم و حق خویش را از او بازخواست کردم. امام صادق علیه السلام فرمود: نظرت راجع به آیه: «وَيَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» چیست؟ آیا به نظر تو از این ترسیده‌اند که نکند خداوند در حق آنها ستم روا دارد یا به آنان ظلم کند؟ نه، به خدا قسم چنین نیست. آنان از بازخواست دقیق و دقت در محاسبه بیم دارند.[5]

۲۳) محمد بن عیسی با همان سند، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که به فردی که یکی از برادرانش از او شکایت داشته است، فرمود: تو را چه شده است؟ چرا فلانی از تو شکایت می‌کند؟ عرض کرد: واقعاً؟! من فقط حق خویش را از او

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۳۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۳۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۳۸.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۳۹.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۶، ح ۴۰.

درخواست کرده‌ام. راوی گوید: امام ناراحت و خشمگین بر زمین نشست و سپس فرمود: گویی تو با این بازخواست حق خویش، کار نابهنجاری نکرده‌ای؟ مگر نمی‌بینی که خداوند تبارک و تعالی چه فرموده است: «وَيَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» آیا آنان ترسیده‌اند که خداوند به آنان ستم کند؟ نه، به خدا قسم، چنین نیست. ترس آنان فقط به خاطر بازخواست دقیق است که خداوند در قرآن از آن به «سُوءَ الحِسَابِ» تعبیر فرموده است. بنابراین هر کس بازخواست دقیق کند، کرداری بد از خود نشان داده است.[1]

۲۴) حسین بن عثمان از کسی که نامش را برده، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: صله رحم، اعمال را تزکیه و پاک کرده و بر اموال می‌افزاید و حساب را آسان می‌کند و بلا را دور می‌گرداند و عمر را زیاد می‌کند.[2]

۲۵) ابن شهر آشوب از محمد بن فضیل، از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ» فرمود: مقصود، رحم آل محمد علیهم السلام است.[3]

۲۶) طبرسی از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مقصود از «سُوءَ الحِسَابِ» آن است که بدی‌های آنان را محاسبه کرده و خوبی‌هایشان را به حساب نیاورد، که این همان بازخواست دقیق است.[4]

«وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (۲۲)»

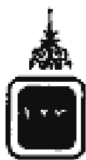
[و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند و نماز برپا داشتند و از آن چه روزیشان دادیم، نهان و آشکارا انفاق کردند و بدی را با نیکی می‌زدایند. ایشان راست فرجام خوش سرای باقی]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۶، ح ۴۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۶، ح ۴۲

۳- مناقب، ج ۲، ۱۶۸.

۴- مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۳.



۱) علی بن ابراهیم: «وَيَدْرَؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» یعنی آن را دفع می‌کنند.[۱]

۲) و نیز از وی، از پدرش، از حمّاد، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! هیچ خانه‌ای نیست که در آن شادمانی و سُرور باشد و در پی آن، غم و اندوه نیاید. هیچ اندوهی نیست، مگر آن که گشایشی در پی دارد، به جز اندوه دوزخیان که آن را پایانی نیست؛ بنابراین هر وقت مرتکب کاری زشت شدی، در پی آن، کار خوبی انجام بده که به سرعت آن را محو کند. بر تو باد کارهای خوب، چرا که مایه بیرون راندن بدفرجامی می‌گردد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخنان را به منظور تربیت مردم و عبرت‌گیری آنان می‌فرمود. نه به این خاطر که علی علیه السلام مرتکب زشتی شده باشد.[۲]

۳) و نیز از وی، از پدرش، از نضر بن سوید، از محمد بن قیس، از ابو سیّار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست بر شانه عباس گذاشته بود، می‌آمد و علی علیه السلام به پیشواز ایشان رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بر گردن او انداخته و میان پیشانی او را بوسید. سپس عباس به علی علیه السلام سلام کرد و علی علیه السلام پاسخ سلام او را به آرامی داد. عباس ناراحت شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! مثل این که علی نمی‌خواهد دست از غرور و تکبّر خود بردارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عباس! راجع به علی علیه السلام این چنین سخن مگو. همین چند لحظه پیش جبرئیل با من دیدار داشت و گفت: دو فرشته موکّل بر علی علیه السلام را دیدم که به من گفتند: از روزی که علی علیه السلام پای به این جهان نهاده است تاکنون، ندیده‌ایم که گناهی از او سر بزند.[۳]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۵.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۵.

«جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (۲۳) سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۲۴)»

[(همان) بهشتهای عدن که آنان با پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان که درستکارند در آن داخل می‌شوند و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی‌آیند* (و به آنان می‌گویند:) درود بر شما به (پاداش) آن چه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه درباره ائمه اطهار علیهم السلام و شیعیانی که شکیبایی ورزیده‌اند، نازل شده است.[۱]

۲) و نیز از وی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ما شکیبا هستیم و شیعیان ما از ما صبورترند؛ زیرا ما می‌دانیم و صبر می‌کنیم؛ اما شیعیان ما بر آن چه که به آن آگاهی ندارند، صبر می‌کنند.[۲]

۳) محمد بن یعقوب از ابو علی اشعری، از معلّی بن محمد، از وشاء، از برخی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ما شکیبایانیم؛ اما شیعیان ما از ما صبورترند. عرض کردم: فدایت گردم! چطور ممکن است که شیعیان شما از شما صبورتر باشند؟ فرمود: زیرا ما بر آن چه که می‌دانیم صبر می‌کنیم و آنان بر آن چه که به آن آگاهی و علم ندارند، صبر می‌نمایند.[۳]

۴) و نیز از وی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از ابو جارود، از اصبغ روایت کرده است که امام علی علیه السلام فرمود: صبر بر دو نوع است: صبر به وقت مصیبت، که نیکو و زیباست؛ اما بهتر از آن، صبر بر آن چیزی است که خداوند متعال بر تو حرام کرده است. ذکر نیز بر دو نوع است: یکی ذکر و یاد خداست به هنگام مصیبت و برتر از آن، ذکر دوم است که یاد خداست به هنگام رویارویی با آن چه بر تو حرام شده است. چنان که این ذکر، دیوار می‌شود در برابر

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۶.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۶.

۳- کافی، ج ۲، ص ۷۴، ح ۱۱.

گناه.[1]

۵) و نیز از وی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از یحیی بن سُلَیم طائفی، از عمرو بن شمر یمانی در حدیث مرفوعی از علی علیه السلام نقل می‌کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صبر بر سه نوع است: صبر به وقت مصیبت و صبر بر طاعت خداوند، و صبر بر معصیت؛ بنابراین هر کس بر مصیبت صبر کند تا با نیک تحمل کردنش آن را برطرف کند و از سر بگذراند، خداوند، سیصد درجه به او عطا فرماید که فاصله میان هر درجه تا درجه دیگر مسافت میان آسمان و زمین است. اما آن کس که بر طاعت الهی صبر کند، خداوند به او ششصد درجه، اجر دهد که فاصله میان درجات آن چونان مسافت از زمین تا عرش خداوند است. اما هر کس که بر گناه و معصیت شکیبایی ورزد، خداوند به اندازه نهصد درجه به او اجر دهد که فاصله میان درجات آن، چونان فاصله میان زمین تا منتهای عرش خواهد بود.[2]

۶) و نیز از وی از علی بن ابراهیم، از ابن ابی عمیر، از سیف بن عمیره، از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر مؤمنی که به گرفتاری و بلایی دچار شود و بر آن صبر نماید، اجر و مزد او برابر با هزار شهید خواهد بود.[3]

۷) و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبد الله بن مرحوم، از ابن سیّار، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: وقتی مؤمن در قبر گذاشته می‌شود، نماز او در سمت راستش قرار می‌گیرد، زکات در سمت چپ او و خوبی‌ها مشرف بر او می‌ایستد. صبر به گوشه‌ای می‌رود و از آنان فاصله می‌گیرد به محض این که دو فرشته‌ای که مسئول پرسش و پاسخ از مرده‌اند، نزد او حضور می‌یابند، صبر به نماز و زکات و نیکی می‌گوید: صاحب خویش را

۱- کافی،ج ۲، ص ۷۵، ح ۱۱.

۲- کافی،ج ۲، ص ۷۵، ح ۱۵.

۳- کافی،ج ۲، ص ۷۵، ح ۱۷.

دریابید؛ اگر از این کار ناتوان بودید و از عهده برنیامدید، من او را کفایت می‌کنم.[1]

۸) عیاشی از حسن بن محبوب، از ابو ولّاد، نقل کرده است کـه خـدمت امـام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم! یکی از شیعیان که پارسـا و مـؤمن و بسیار نمازخوان است، دوستدار لهو و لعب گشته و به غنا گـوش مـی‌سـپارد. امـام پرسید: آیا این کار او، وی را از اقامه نماز به هنگام و یا روزه‌داری و ملاقات بیمار و تشییع جنازه و دیدار با دوستان باز نمـی‌دارد؟ گفـت: عـرض کـردم: خیـر، ایـن موضوع مانع از این نمی‌شود که او در انجام امور خیر و نیـک کوتـاهی کنـد. راوی گفت: حضرت فرمود: این از گام‌های شیطان است. ان شاء الله این کـار او بخشـوده است. سپس فرمود: دسته‌ای از فرشتگان، فرزندان آدم را به خاطر مشـغول گشـتن آنان به انواع لذت‌ها و امیال و شهوات نکوهیدند. مقصودم لذت‌های حلال است نـه حرام. – فرمود:– پروردگار متعال، ایراد گرفتن فرشتگان از فرزندان با ایمان آدم را برنتابید، بنابراین در وجود آن فرشتگان، لذت‌ها و شهوت‌ها را قـرار داد تـا دیگـر، بندگان مؤمن را ملامت نکنند. – حضرت فرمود:– چون این امیال و لذت‌ها در دل و جان آنها استوار شد. به درگاه خداوند تضـرع کـرده و شـکایت آوردنـد و گفتنـد: پروردگارا! از ما درگذر، از ما درگذر و ما را به همان فطرت و سرشتی که ما را بـر آن آفریده بودی، بازگردان. همه ترس ما از آن است کـه در وادی حیـرت و شـبهه بیفتیم. پروردگار آن حالت را از دل و جان ایشان برداشت. امام علیه السلام فرمود: وقتی روز قیامت فرا می‌رسد و بهشتیان وارد بهشت می‌شوند، همین فرشته‌ها اجازه ورود بر بهشتیان را می‌خواهند و خداوند به آنان اجازه ورود به بهشت را می‌دهنـد. آنان بر بهشتیان وارد می‌شوند و بر آنان سلام می‌دهند و می‌گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ» در دنیا در مقابل لذت‌ها و شهوت‌های حلال.[2]

۹) محمد بن هیثم از کسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که منظـور از: «سَلَامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ» شکیبایی آنان بر فقر و تنگدستی در دنیا است «فَنِعْمَ

۱– کافی، ج ۲، ص ۷۳، ح ۸.

۲– تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۶، ح ۴۳.

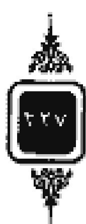
عُقْبَى الدَّار»- فرمود:- منظور، شهیدان هستند.[1]

ان شاء الله توضیح آیه «وَالمَلاَئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَاب» در سوره مریم خواهد آمد، در آیه «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا»[2] [(یاد کن) روزی را که پرهیزکاران را به سوی (خدای) رحمان گروه گروه محشور می‌کنیم]

«وَالَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الأَرْضِ أُوْلَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۲۵)».

[و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آن چه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند، بر ایشان لعنت است و بد فرجامی آن سرای ایشان راست]

اندکی پیش‌تر، حدیثی در معنای همین آیه در توضیح آیه: «الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَلاَ يِنقُضُونَ الْمِيثَاقَ* وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ» به نقل از محمد بن فضیل از امام رضا علیه السلام نقل کردیم.



«اللّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقَدِرُ وَفَرِحُواْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الآخِرَةِ إِلاَّ مَتَاعٌ (۲۶)».

[خدا روزی را برای هر که بخواهد گشاده یا تنگ می‌گرداند و(لی آنان) به زندگی دنیا شاد شده‌اند و زندگی دنیا در (برابر) آخرت جز بهره‌ای (ناچیز) نیست]

۱) طبرسی در مکارم الاخلاق به نقل از عبد الله بن مسعود در حدیثی طولانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که حضرت به وی فرمود: ای ابن مسعود! اگر قرار باشد که فردی در روز قیامت برای همیشه در دوزخ به سر برد، در ناز و نعمت بودن و برخورداری او در دنیا چه فایده‌ای به حال او دارد؟! «يَعْلَمُونَ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۷، ح ۴۴.

۲- مریم/ ۸۵.

«ظَاهِراً مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»[1] [از زندگی دنیا ظاهری را می‌شناسند و حال آن که از آخرت غافلند] در این دنیا، خانه‌ها ساخته و قصرها برافراشته و مساجد را آراسته‌اند، اما با این وصف، مقصودی جز دنیا نداشته‌اند؛ با تمام وجود به دنیا روی آورده و به آن تکیه کرده‌اند و شکم، خدایشان است: در همین زمینه، خداوند فرموده است: «وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ* وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ»[2] [و کاخ‌های استوار می‌گیرید به امید آن که جاودانه بمانید* و چون حمله‌ور می‌شوید (چون) زورگویان حمله‌ور می‌شوید* پس از خدا پروا دارید و فرمانم ببرید] و نیز پروردگار متعال فرموده است: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»[3] [پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد آیا پند نمی‌گیرید] و این، کسی نیست جز منافق. اوست که هوی و هوس خود را دیانت خویش قرار داده و شکم، خدای اوست. هر چه بخواهد، چه حرام و چه حلال، مانعی در رسیدن و استفاده از آن نخواهد دید. خداوند فرموده است: «فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ».[4]

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸) الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ (۲۹)»

[همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد* کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند. خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند]

۱- روم/ ۷.

۲- شعراء/ ۱۳۱-۱۲۹.

۳- جاثیه/ ۲۳.

۴- مکارم الاخلاق، ص ۴۳۸.

۱) علی بن ابراهیم گوید: مقصود از «الَّذِينَ آمَنُواْ» شیعیان هستند و مقصود از «ذِكْرِ اللّهِ» امیر مؤمنان علیه السلام و امامان علیهم السلام هستند. سپس فرمود: «أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ* الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» یعنی خوش سرانجامی.[1]

۲) عیاشی از خالد بن نجیع از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» فرمود: به یاد محمد صلی الله علیه و آله، دل آرام گیرد و این همان ذکر خداوند و حجاب اوست.[2]

۳) از انس بن مالک روایت شده است که از حضرت محمد صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللّهِ أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» سپس به من فرمود: ای فرزند اُمّ سُلَیم! می‌دانی اینها چه کسانی هستند؟ پرسیدم: ای رسول خدا! کیانند؟ فرمود: مقصود، ما اهل بیت و شیعیان ما هستند.

۴) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عبیده، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: طوبی، درختی است در بهشت و در خانه امیر المؤمنین علیه السلام و در خانه هر یک از شیعیان شاخه‌ای از شاخه‌های این درخت و برگی از برگ‌های این درخت هست که زیر سایه آنها ملتی از ملت‌ها می‌آسایند. و فرمود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را زیاد می‌بوسید. عایشه این موضوع را ناخوش می‌داشت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: ای عایشه! وقتی به معراج برده شدم، وارد بهشت گشتم، جبرئیل مرا به نزدیکی طوبی برد و از میوه آن درخت به من داد و من از آن میوه خوردم. خداوند آن میوه را به آبی در پشت من مبدّل ساخت و چون به زمین بازگشتم، با خدیجه همبستر شدم و خدیجه، فاطمه سلام الله علیها را باردار شد. من هر گاه بوسه بر روی فاطمه سلام الله علیها

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۷، ح ۴۵.

می‌زنم، بوی درخت طوبی را از وی استشمام می‌کنم.[1]

۵) و نیز از وی از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بـن سـالم، از امـام صادق علیه السلام روایت شده است که در حدیث معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: یکی از چیزهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در معراج دید، این بود که فرمود: ناگهان با درختی مواجه شدم که اگر پرنده‌ای فرستاده شـود تـا پیرامون ریشه آن بچرخد، حتی بعد از هفتصد سال نیز به این کار موفق نمـی‌شـود. هیچ خانه‌ای در بهشت نیست، مگر آن که شـاخه‌ای از ایـن درخـت، در آن خانـه وجود دارد. به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل! این چیست؟ جبرئیل گفـت: ایـن درخـت طوبی است. خداوند فرموده است: «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآب».[2]

۶) ابن بابویه از مظفر بن جعفری بن مظفر بن علوی- که خداوند از او خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش محمد بن مسعود عیاشی، از جعفر بـن احمد، از عَمرَکی بُوفَکی، از حسن بن علی بن فضّال، از مـروان بـن مسـلم، از ابـو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمـود: خوشـا بـه حـال آن کس که در زمان غیبت قائم ما علیه السلام به ما تمسک جوید و بر اعتقاد به اصول ما ثابت قدم بماند؛ پس بعد از هدایت یافتن، قلب او منحرف نگردد. عـرض کـردم: فدایت شوم! طوبی چیست؟ فرمود: درختی در بهشت است که ریشـه آن در منـزل علی بن ابی طالب علیه السلام است و در خانه هر مـؤمنی در بهشـت، شـاخه‌ای از این درخت وجود دارد. خداوند متعال در این باره فرموده است: «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآب».[3]

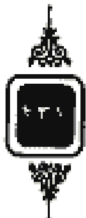
۷) محمد بن یعقوب از برخی از شـیعیان، از احمـد بـن محمـد بـن خالـد، از پدرش، از عبد الله ابن قاسم، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده اسـت که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: مردم دیندار نشانه‌هایی دارند که با آنها شـناخته می‌شوند که عبارتند از: راست‌گویی، امانتداری، وفای به عهد، پیوند با خویشاوندان،

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۶.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۲.

۳- معانی الاخبار، ص ۱۱۲، ح ۱.

مهربانی در حق بینوایان، مجالست اندک با زنان – شاید فرمود: – معاشرت اندک با زنان، نیکی کردن، خوش‌اخلاقی، بردباری و فراخی خلق، جست‌وجوی علم و هر آن چه که موجب نزدیک‌تر شدن به خداوند متعال شود: «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» و طوبی درختی است که اصل آن در خانه پیامبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و در خانه هر مؤمنی- در بهشت- شاخه‌ای از این درخت وجود دارد و در دل مؤمن، هیچ خواهشی پدید نمی‌آید، مگر آن که این درخت، آن خواهش او را فراهم می‌کند. اگر سوار چابکی در سایه این درخت، صد سال حرکت کند، از سایه آن درخت بیرون نمی‌رود. اگر از پایین این درخت، کلاغی پرواز کند، نمی‌تواند به بالای این درخت برسد، مگر آن که پیر شده و سقوط کند. پس بیایید و برای رسیدن به چنین نعمتی رغبت کنید. مؤمن، همواره به خویشتن می‌پردازد و مردم از او در آسایشند. چون شب بر او سایه افکند، چهره بر خاک می‌نهد و با برترین اعضای بدنش(پیشانی) به درگاه خدا سجده می‌آورد و با خداوندی که او را آفریده، راز و نیاز می‌کند تا او را از اسارت برهاند. هان! بیایید و این چنین باشید.[1]



این حدیث را ابن بابویه در امالی چنین نقل کرده است: حسین بن احمد بن ادریس، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از عبد الله بن قاسم، از پدرش، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام از پدران گرامی‌اش علیهم السلام روایت کرد و فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود... و بقیه حدیث را ذکر کرد، جز جمله «معاشرت اندک با زنان» و همین حدیث را با تغییر اندکی در سیاق حدیث ذکر کرده است. این مطالب، همه آن چیزی بود که از نسخه آن کتاب در اختیار من است و در مجلس سی و نهم قرار دارد.[2]

۸) عیاشی از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام نقل می‌کند که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که اُمّ اَیمن نزد ایشان آمد و در لباس زیرین او چیزی بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله از او پرسید: ای ام ایمن! در بالاپوشت چه داری؟ عرض کرد: ای رسول خدا! فلانی، دختر فلان خانم را به عقد کسی درآوردند و بر سرش چیزی

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۸۷، ح ۳۰.

۲- امالی، ص ۱۸۳، ح ۷.

نثار کردند و من از آن مقداری برداشتم. بعد امّ ایمن گریه کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: فاطمه سلام الله علیها را به خانه بخت فرستادی و بر سر او چیزی نثار نکردی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: گریه مکن، به آن خداوندی که مرا به حق، بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث گردانیده است، در عقد فاطمه سلام الله علیها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل همراه با هزاران فرشته حضور یافتند و خداوند به درخت طوبی فرمان داد تا بر سر آنان از زیورآلات بهشت، ابریشم و سندس و استبرق و مروارید و زمرّد و یاقوت و عطر بهشتی نثار کردند و خداوند درخت طوبی را کابین و مهریه فاطمه سلام الله علیها قرار داد و این درخت- در بهشت- در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داد.[1]

۹) ابان بن تَغلِب گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله، فاطمه سلام الله علیها را بسیار می‌بوسید. عایشه ایشان را به این خاطر سرزنش کرد و عرض کرد: ای رسول خدا! تو فاطمه را زیاد می‌بوسی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: وای بر تو باد! زمانی که من به معراج رفتم، جبرئیل مرا به کنار درخت طوبی برد و به من از میوه آن درخت داد و من از آن خوردم. آن میوه در پشت من به آب تبدیل شد و هنگامی که به زمین بازگشتم، با خدیجه همبستر شدم و او فاطمه را باردار شد. من هر وقت فاطمه را می‌بوسم، رایحه درخت طوبی از او به مشامم می‌رسد.[2]

۱۰) ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که: طوبی، درختی است که از بهشت عدن بیرون می‌آید و پروردگار متعال با دست خود آن را کاشته است.[3]

۱۱) ابو قتیبه تمیم بن ثابت، از ابن سیرین نقل کرده است که حضرت در توضیح آیه: «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآب» فرمود: طوبی، درختی است در بهشت که اصل آن در خانه علی علیه السلام است و در تمامی منازل بهشت شاخه‌ای از

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۷، ح ۴۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۸، ح ۴۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۸، ح ۴۸.

شاخه‌های این درخت وجود دارد.[1]

۱۲) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مؤمن چون به برادر مؤمنش برسد و با هم مصافحه کنند، مادامی که مصافحه می‌کنند، گناهانشان چون ریزش برگ درختان بریزد و هنگامی که از هم جدا شوند، دو فرشته موکّل بر آنها می‌گویند: خداوند، جزای خیرتان بدهد. اگر هر یک از دیگری پیوسته مراقبت نماید، منادی بانگ برآورد که: خوشا به حالشان و چه خوش سرانجامی دارند. طوبی، درختی در بهشت است که اصل آن در منزل امیر مؤمنان علیه السلام است و شاخه‌های آن در منازل دیگر بهشتیان. چون از یکدیگر جدا شوند، دو فرشته بزرگوار آن دو را صدا زده و می‌گویند: ای دو ولیّ خداوند! احترام و کرامت الهی بر شما مژده باد و بهشت نیز در پی شماست.[2]

۱۳) ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: امیر مؤمنان می‌فرمود: باتقوایان نشانه‌هایی دارند که با آن شناخته می‌شوند: راستگویی، امانتداری، وفای به عهد، اندک بودن ناتوانی و بخل، صله رحم، مهربانی با بینوایان، معاشرت اندک با زنان، نیکی کردن، خوش‌اخلاقی، بردباری بسیار، پیروی از دانشی که وی را به درگاه خداوند متعال نزدیک‌تر کند: «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» طوبی درختی است در بهشت، اصل آن در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله است و شاخه‌ای از آن در منزل مؤمنان در بهشت وجود دارد که اگر مؤمن را در دل، خواهشی پدید آید، آن شاخه -که در منزل اوست- خواهش او را برآورده کند. اگر سوار چابکی در زیر سایه آن صد سال حرکت کند، از سایه آن بیرون نمی‌رود و اگر کلاغی از پایین آن پرواز آغاز کند، زمانی به بالای آن می‌رسد که پرهایش از پیری، سفید شده باشد. پس بیایید و در دست یافتن و رسیدن به چنین نعمتی رغبت کنید، مؤمن همواره به خویشتن می‌پردازد و مردم از او در آسایشند و چون شب بر او سایه افکند، چهره بر خاک می‌نهد و با برترین اعضای بدنش (پیشانی) به درگاه خداوند سجده می‌آورد و با خداوندی که او را آفریده راز و نیاز می‌کند تا او را از



۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۸، ح ۴۹؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۳۴، ح ۳۱۵؛ الدُرّ المنثور، ج ۴، ح ۶۴۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۸، ح ۵۰.

اسارت برهاند. پس بیایید و این گونه باشید.[1]

۱۴) طبرسی از حاکم ابوالقاسم حَسکانی با سند از امام کـاظم، از پـدرش، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: از رسول خدا صـلی الله علیـه و آله راجع به معنی طوبی پرسیدند. فرمود: درختی است که اصل آن در خانـه مـن و شاخه‌هایش در منزل اهل بهشت است. بار دیگر از ایشان در این بـاره سـؤال شـد، فرمودند: اصل آن در خانه علی علیه السلام است. وقتی از حضرت محمد صـلی الله علیه و آله در باره تفاوت این دو گفتار پرسیدند، فرمـود: منـزل مـن و علـی علیـه السلام در بهشت در یک جا می‌باشد.[2]

۱۵) در کتاب «صفة الجنّة و النّار» با سند از عَوف، به نقـل از جـابر، از امـام باقر علیه السلام و به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایـت شـده اسـت کـه در توضیح آیه «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآب» فرمود: مقصد، خوش سـرانجامی اسـت. امـا طوبی، درختی است در بهشت که تنهٔ آن در منزل حضرت محمد صـلی الله علیـه و آله است و اگر پرنده پروازش را از تنه این درخت آغـاز کنـد، بـه شـاخه‌هـای آن نخواهد رسید که پیری او را از پای درخواهد آورد. بر روی هر برگ ایـن درخـت، فرشته‌ای وجود دارد که به ذکر خداوند مشغول است. در هر یک از خانه‌های اهـل بهشت، شاخه‌ای از شاخه‌های این درخت وجـود دارد و شـاخه‌هـای آن از پشـت باروی باغ بهشت دیده می‌شود که بار آن زیور و زینت و میوه‌هایی است که مؤمنان خواستار آنند. هر چیزی از آن برداشته شود و استفاده گـردد، خداونـد دوبـاره بـه همان حالت اول برمی‌گرداند؛ زیرا که کسب اهالی بهشت – در دنیـا – حـلال بـود، آنان به قصد قربت، انفاق کردند و از زیاده اموالشان بخشیدند؛ پس رستگار شـده و نجات یافتند.[3]

۱۶) شیخ فقیه ابو الحسن محمد بن احمد علی بن حسن بن شـاذان در منقبـت

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۹، ح ۵۱.

۲- مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۴۱۷؛ ینابیع المودة، ص ۹۶.

۳- اختصاص، ص ۳۵۸.

امیر مؤمنان با سند خود از بلال بن حمامه می‌گوید:[1] روزی حضرت محمد صلی الله علیه و آله به سوی ما می‌آمد در حالی که چهره‌اش چونان ماه شب چهارده نورانی و درخشان بود، در این میان، عبد الرحمن بن عَوف برخاسته، از ایشان پرسید: ای رسول خدا! این نور چه معنایی دارد؟ فرمود: از سوی خداوند برای من و برادر و پسرعمویم و دخترم بشارتی رسیده است و آن این است که خداوند متعال، فاطمه سلام الله علیها را به همسری علی علیه السلام درآورد و به رضوان نگهبان بهشت دستور داد و او درخت طوبی را تکان داد. بار آن درخت، امان نامه‌هایی به تعداد دوستداران اهل بیت علیهم السلام است. در زیر آن درخت، فرشتگانی از جنس نور آفریده و به هر فرشته‌ای امان نامه‌ای داد. آن روز که قیامت برپا شود، فرشتگان در میان مردم بانگ برآورند که: ای دوستداران علی بن ابی طالب علیه السلام! بشتابید و بیایید و امانت‌های خود را تحویل بگیرید. پس هر یک از دوستداران ما اهل بیت علیهم السلام را که ببینی، فرشتگان به وی امان نامه‌ای دهند که در آن رهایی او از آتش دوزخ تضمین شده است. بنابراین خداوند به احترام برادرم و پسرعمویم و دخترم، مردان و زنان فراوانی را از آتش دوزخ برهاند. بیان این روایت به نقل از اهل تسنّن نیز خواهد آمد.





۱۷) در کتاب الخرائج آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه! از سوی خداوند راجع به برادرم و پسرعمویم و دخترم بشارتی برای من آمده است و آن این است که پروردگار متعال فاطمه سلام الله علیها را به همسری علی علیه السلام درآورده و به رضوان، نگهبان بهشت فرمان داده و او درخت طوبی را تکان داده است. پس درخت طوبی به تعداد همه دوستداران اهل بیت من، امان نامه‌ای را بر آن نهاده و فرشته‌هایی از جنس نور در زیر این درخت، آفریده و به هر یک از آنها، امان نامه‌ای نگاشته شده، داده است تا آن گاه که قیامت فرا برسد. چون قیامت برپا شد، هر یک از آن فرشتگان به محض دیدار با دوستداران ما، یکی

۱- وی بلال بن رَباح حبشی ابو عبد الله، مؤذن خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسئول و خازن ایشان بر بیت‌المال است. حمامه، نام مادرش است، وی از جمله اولین کسانی است که به اسلام ایمان آورد. در تمامی غزوات همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، در سال ۲۰ هجری قمری در دمشق وفات یافت «اعلام زرکلی، ج ۲، ص ۷۳».

از آن امان نامه‌ها را به وی می‌دهد تا تضمینی برای رهایی او از اسارت آتش جهنم باشد.[1]

۱۸) ابن بابویه با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: هر کس سه نفر مؤمن را اطعام کند، خداوند متعال او را از سه بهشت ملکوت آسمان، بهره‌مند می‌سازد: فردوس، بهشت برین، طوبی. طوبی، درختی است در بهشت برین و خداوند با دست خویش آن را کاشته است.[2]

۱۹) و نیز از وی با سند خود از اصبغ بن نباته نقل شده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:- و تفسیر حروف ابجد را تا آخر آن، بیان کرده است- پس فرمود: اما «طا» یعنی آیه «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآب» و طوبی درختی است که پروردگار متعال آن را کاشت و از روح خود در آن دمید. شاخه‌های آن از آن طرف باروی بهشت دیده می‌شود. از آن زیورآلات و لباس‌های فاخر می‌روید و میوه‌ها بر دهان‌های ایشان، آویخته است.[3]

۲۰) و نیز از وی از حسین بن ابی علاء، از امام صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمود: امّ ایمن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، در حالی که در لباس زیرین او چیزی بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای امّ ایمن! با خود چه داری؟ عرض کرد: فلان دختر را به عقد کسی درآوردند و من از آن چه که بر سرش نثار کردند، چیزهایی برگرفتم. سپس امّ ایمن گریه کرد و عرض کرد: ای رسول خدا! فاطمه را به خانه بخت فرستادی و بر سر او چیزی نثار نکردی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای امّ ایمن! گریه نکن! وقتی که فاطمه را به عقد علی علیه السلام درآوردم، خداوند تبارک و تعالی به درختان بهشت فرمان داد که بر سر آنان زیورآلات و پارچه‌های فاخر و یاقوت و مروارید و زمرّد و حریر بر آن نثار کنند و از آن زیورآلات و جواهر به مقدار غیرقابل شماری

۱- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۳۶، ح ۱۱.

۲- ثواب الاعمال، ص ۱۶۷.

۳- معانی ألاخبار، ص ۴۶.

برگرفتند. خداوند درخت طوبی را کابین فاطمه سلام الله علیها و آن را در منزل علی علیه السلام قرار داد.[1]

۲۱) ابن شهر آشوب، از ابن بُطّه، از ابن مؤذّن و سَمعانی با سند در کتاب‌هایشان، از ابن عباس و انس بن مالک نقل کرده است که گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که علی علیه السلام وارد شد. به او فرمود: ای علی! چگونه است که به این جا آمده‌ای؟ عرض کرد: آمده‌ام که به تو درود بگویم. فرمود: همین الان جبرئیل نزد من آمده بود و به من می‌گفت: خداوند متعال، فاطمه سلام الله علیها را به عقد تو درآورده و هزار فرشته، شاهدان این عقد بوده‌اند. آن گاه، پروردگار متعال به درخت طوبی وحی فرمود تا بر سر حاضران در آن مجلس، مروارید و یاقوت نثار کند. طوبی نیز بر سر آنها دُرّ و یاقوت نثار کرده و حور العین آن مرواریدها و یاقوت‌ها را در سبدها برمی‌گیرند و تا روز قیامت، به همدیگر هدیه می‌دهند. آنان به یکدیگر هدیه می‌دادند و می‌گفتند: این تحفه و هدیه بهترین زنان عالم است.

در روایت ابن بُطّه از عبد الله آمده است که: هر کس در آن روز، چیزی برگیرد و از آن چیزی که دیگری برگرفته بیشتر یا بهتر باشد، روز قیامت بر دوستان خود فخر فروشد و به داشتن آن مباهات کند.[2]

۲۲) خَبّاب بن ارتّ در حدیثی آورده است که: خداوند متعال به جبرئیل وحی کرد که نور را به عقد نور درآور! پس خداوند، ولی بود و جبرئیل، خطیب و میکائیل، منادی و اسرافیل، دعوت کننده و عزرائیل، نثارکننده و فرشتگان آسمان‌ها و زمین‌ها، شاهدان آن بودند. سپس خداوند متعال به درخت طوبی وحی فرمود که باری که بر خود داری بر سر اینان بیفشان. درخت طوبی، مروارید سفید و یاقوت سرخ و زبرجد سبز و گوهر مرطوب بر سر آنان افشاند و حور العین (فرشتگان سیاه چشم) آن را برگرفته و به همدیگر هدیه می‌دادند.[3]

۱- امالی صدوق، ص ۲۳۶، ح ۳.

۲- مناقب، ج ۳، ص ۳۴۶.

۳- مناقب، ج ۳، ص ۳۴۶.

۲۳) کشف الغمّة از جابر بن سمره نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! این علی بن ابی طالب علیه السلام است و شما می‌پندارید این من بودم که فاطمه سلام الله علیها را به عقد او درآوردم؛ اما خود خوب می‌دانید که اشراف قریش، خواستگار او بودند و من دخترم را به عقد آنان درنیاوردم. این کارها همه از آن روی بود که من منتظر آمدن خبری از آسمان بودم. تا آن که جبرئیل در شب بیست و چهارم ماه رمضان بر من فرود آمده و گفت: ای محمد! خداوندِ علی اعلی به تو سلام می‌گوید و همه روحانیان و کرّوبیان را در دشتی به نام افیح، گردآورده که زیر درخت طوبی است و فاطمه سلام الله علیها را به عقد علی علیه السلام درآورده و مرا فرمان داده تا خطبه خوان باشم و خدای عز و جل، خود، ولیّ است. پس به درخت طوبی فرمان داد تا زیورآلات و پارچه‌های زربفت و مروارید و یاقوت، بار گیرد و چون چنان شد، آن را بر سر آنان افشاند و به حور العین فرمان داد تا آنها را گرد آورده و برگیرند و تا روز قیامت به یکدیگر هدیه دهند و بگویند: این نثار روی سر فاطمه سلام الله علیها است.[۱]

۲۴) محمد بن سیرین در توضیح جمله «طوبی لهم» گفته است: درختی است در بهشت که اصل آن در منزل علی علیه السلام است و در هر منزل از منازل بهشت، شاخه‌ای از شاخه‌های آن قرار دارد.[۲]

۲۵) ابن فارسی در کتاب روضه گفته است: ابن عباس در توضیح آیه «طُوبَی لَهُمْ وَحُسْنُ مَآب» گفته است که طوبی درختی است در بهشت و در خانه علی علیه السلام قرار دارد و در خانه هر کدام از بهشتیان، شاخه‌ای از شاخه‌های این درخت وجود دارد. هر آن چه که خداوند آفریده باشد، در زیر این درخت است. زیر این درخت، محل گرد آمدن اهل بهشت است که در این گردهمایی، نعمت خداوند را بر خویش ذکر می‌کنند. هم چنان که در پای درختان این دنیا، توده‌های شن قرار دارد، در زیر درخت طوبی، توده‌هایی است از بوی خوش.[۳]

۱- کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۶۷.

۲- کشف الغمّة، ج ۱، ۳۲۳؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۳۴، ح ۳۱۵.

۳- روضة الواعظین، ص ۱۱۸.

۲۶) ابن بابویه در امالی با سند خود از عبد الله بن سلیمان– که قرائت کننده کتاب بوده– در حدیثی که ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر کرده و این حدیث، قدسی است و از خداوند متعال نقل شده است، آورده که خداوند وصف حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برای عیسی علیه السلام بیان داشته و فرموده است: نه قبل و نه بعد از وی، چونان او دیده نشده است: خوش بوی، بسیار نکاح کننده زنان، دارای نسل اندک و لیکن مبارک که او را خانه‌ای است در بهشت، بی‌آن که هیاهو یا خستگی در آن باشد. او نسل خویش را در پایان دنیا، سرپرستی و ضمانت کند، آن چنان که زکریا، سرپرست مادرت بود. او دو جوان دارد که به شهادت می‌رسند. کلام او قرآن است و دین او اسلام و من خود، سلام هستم. خوشا به حال آن کس که زمانه او را درک کند و در دوران او زنده باشد و سخن او را بشنود. عیسی علیه السلام پرسید: پروردگارا! طوبی چیست؟ فرمود: درختی است در بهشت، من خود آن را کاشته‌ام. این درخت، بر همه بهشت، سایه افکنده و اصل آن از رضوان است؛ آب آن از چشمه تسنیم است و خنکی کافور را دارد و طعم آن زنجبیل است. هر کس جرعه‌ای از آن چشمه بنوشد، دیگر تشنگی را از آن پس، احساس نخواهد کرد. عیسی علیه السلام عرض کرد: خداوندا! مرا از آن آب بنوشان! فرمود ای عیسی! تا زمانی که محمد صلی الله علیه و آله از آن آب ننوشیده، نوشیدن آن بر بنی بشر، حرام است. تا امت آن پیامبر صلی الله علیه و آله از این چشمه ننوشیده‌اند، نوشیدن آن بر دیگر امت‌ها حرام است. ای عیسی! اکنون تو را به سوی خویش، فراز می‌آورم و آن گاه در پایان دنیا، تو را فرود می‌آورم تا از امت این پیامبر صلی الله علیه و آله شگفتی‌ها ببینی و آنان را در مصاف با دَجّال لعین یاری رسانی. تو را در وقت نماز فرود می‌آورم تا با آنان نماز کنی؛ زیرا آنان امتی هستند که خداوند به آنان رحمت آورده است.[1]

۲۷) از طریق مخالفان: روایتی است که موفق بن احمد، آن را در کتاب مناقب آورده است و با سند خود از احمد بن عامر بن سلیمان، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: امام کاظم به نقل از امام صادق، از امام باقر از امام سجاد، از امام حسین از پدرم علی بن ابی طالب علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه

۱- امالی، ص ۲۲۴، ح ۸.

و آله نقل کرده‌اند که فرمود: فرشته‌ای پیش من آمد و عرض کرد: ای محمد! پروردگار متعال به تو درود و سلام می‌گوید و می‌فرماید: فاطمه سلام الله علیها را به عقد علی علیه السلام در آوردم، پس تو نیز او را به همسری علی درآور. من به درخت طوبی دستور داده‌ام که مروارید و یاقوت و مرجان بار گیرد. اهل آسمان از این رخداد میمون شادمان گشته‌اند. از آن دو، پسرانی متولد خواهند شد که سروران جوانان اهل بهشت خواهند بود و ساکنان بهشت با آنان خود را می‌آرایند. پس مژده باد بر تو ای محمد که تو برترین اولین و آخرین هستی.[1] این حدیث را ابن بابویه از طریق خاصّه از امام رضا علیه السلام روایت کرده است.[2]

۲۸) موفق بن احمد با سند خود از بلال بن حمامه نقل می‌کند که: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ما حاضر شد، در حالی که چهره‌اش چون ماه شب چهارده می‌درخشید. عبد الرحمن عَوف برخاسته و از ایشان پرسید: ای رسول خدا! این نور چیست؟ فرمود: تأثیر مژده و بشارتی است که خداوند متعال درباره برادرم، پسرعمویم و دخترم به من داده است. پروردگار متعال، فاطمه سلام الله علیها را به ازدواج علی علیه السلام درآورده و رضوان – خزانه دار بهشت– را فرموده است تا درخت طوبی را تکان دهد. پس این درخت، امان نامه‌هایی – سندهایی– را به تعداد دوستداران اهل بیت من بار گرفت.

در زیر آن درخت، فرشتگانی را از جنس نور آفرید و به هر فرشته‌ای امان نامه‌ای عطا فرمود. چون قیامت فرا رسد و امر آن بر اهل آن استوار گردد، آن فرشتگان در میان خلایق ندا دهند. پس هیچ یک از دوستداران اهل بیت علیهم السلام را نخواهی یافت، مگر آن که به او امان نامه‌ای بدهند که مایه رهایی وی از اسارت آتش باشد. برادرم و پسرعمویم و دخترم، مردان و زنان بسیاری را از امت مرا از آتش دوزخ خواهند رهانید.[3]

۲۹) و نیز از وی با سند خود از امّ سلمه و سلمان فارسی و علی بن ابی طالب

۱– مناقب، ص ۲۴۶.

۲– عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۰، باب ۳۱، ح ۱۲.

۳– مناقب، ص ۲۴۶.

علیه السلام روایت کرده است که همگی گفتند... و حدیث ازدواج علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها را بیان کرد و این که پروردگار متعال وقتی از فرشتگان خواست که شاهد ازدواج علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها باشند، درخت طوبی را فرمود تا بار خود را که زیورآلات و لباس‌های فاخر و پارچه‌های زربفت بود، بر سر آنان بیفشاند و درخت طوبی هر آن چه در دامن داشت، نثار کرد و فرشتگان و حور العین آنها را برگرفته و به همدیگر هدیه دادند و تا روز قیامت به داشتن آن هدایا به همدیگر فخر می‌فروشند.[1]

۳۰) انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: در بهشت درختی هست که طوبی نام دارد و در بهشت، خانه یا کاخ یا حجره یا منزلی نیست، مگر آن که شاخه‌ای از شاخه‌های این درخت در آن باشد. بی‌گمان، اصل این درخت در خانه من است. سپس درباره این درخت- چندان که خدا خواست- سخن گفت، و روزی دیگر با آنان به سخن نشست و فرمود: در بهشت درختی هست که طوبی نام دارد. در همه خانه‌های اهل بهشت، قصرهای آن، حجره‌های آن و منازل آن، شاخه‌هایی از شاخه‌های این درخت وجود دارد و اصل آن در خانه علی علیه اسلام است. در این میان، عمر از جای برخاست و پرسید: ای رسول خدا! مگر شما پیشتر، از این درخت سخن به میان نیاورده و اشاره نکرده‌اید که اصل این درخت در خانه من است؟ حال چگونه است که اکنون می‌گویید در خانه علی علیه السلام است؟! در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله سر خویش بالا آورد و به عمر فرمود: مگر ندانسته‌ای که خانه من و خانه علی علیه السلام یکی است، حجره من و حجره علی یکی است، قصر من و قصر علی یکی است، شأن و مقام من و علی علیه السلام یکسان است و ستر و پوشش ما نیز یکی است؟

عمر گفت: حالا که چنین است، اگر یکی از شما بخواهد، نزد همسر خود برود، چه می‌کند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر یکی از ما بخواهد با همسر خویش باشد، خداوند میان من و میان او، پرده‌ای از نور می‌آورد و چون حاجت خویش برآورده ساختیم، خداوند، پرده را از میان ما برمی‌گیرد. چنین بود که عمر،

۱- مناقب، ص ۲۵۱.

حق علی علیه السلام را شناخت.[1]

(۳۱) تفسیر ثعلبی در روایتی مرفوع از جابر، به نقل از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره طوبی پرسیدند، فرمود: درختی در بهشت است، اصل آن در خانه علی علیه السلام و شاخه‌هایش در منازل اهل بهشت.

پرسیدند: ای رسول خدا! پیشتر ما از شما در این باره پرسیده بودیم و فرمودید: اصل آن در خانه من است. و شاخه‌هایش در منازل اهل بهشت؟ فرمود: خانه من و علی علیه السلام در بهشت در یک مکان قرار دارد.[2]

«كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ(۳۰)».

[بدین گونه تو را در میان امتی که پیش از آن امت‌هایی روزگار به سر بردند، فرستادیم تا آن چه را به تو وحی کردیم بر آنان بخوانی، در حالی که آنان به (خدای) رحمان کفر می‌ورزند. بگو: اوست پروردگار من، معبودی بجز او نیست. بر او توکل کرده‌ام و بازگشت من به سوی اوست]

۱) طَبرسی در مجمع البیان از قتاده و مُقاتِل و ابن جُرَیج در توضیح این سخن پروردگار متعال: «كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ» گفت: این آیه درباره صلح حُدَیبیه نازل شده است، هنگامی که خواستند معاهدهٔ صلح را بنویسند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «بنویس، بسم الله الرحمن الرحیم» پس سُهَیل بن عمرو و مشرکان گفتند: ما فقط حاکم یَمامه – یعنی: مُسَیلَمه کَذّاب– را به عنوان رحمان می‌شناسیم و دیگری را قبول نداریم. چنین بنویس: «باسمک اللّهمّ». مردمان زمان جاهلیت چنین می‌نوشتند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنویس این همان است که محمد رسول خدا بر آن مصالحه کرد. مشرکان قریش گفتند: اگر تو رسول خدا بودی و ما با تو پیکار کرده و راه تو را مسدود

۱- جامع الاخبار، ص ۱۷۴.

۲- عمده، ص ۳۵۱، ح ۶۷۶؛ ینابیع المودة، ص ۹۶.

کرده باشیم، بر تو ستم روا داشته‌ایم. این چنین بنویس: «این همان است که محمد بن عبد الله بر آن مصالحه کرد.» یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: بگذار تا با آنان بجنگیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، چنان که می‌خواهند، بنویسید. چنین بود که خداوند، این آیه را نازل فرمود: «کَذَٰلِکَ أَرْسَلْنَاکَ فِی أُمَّةٍ».

از ابن عباس روایت شده است: این آیه درباره کافران قریش نازل شده است، آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: در مقابل خداوند رحمان سجده آورید. گفتند: رحمان کیست؟[1]

«وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ (۳۱)»

[و اگر قرآنی بود که کوه‌ها بدان روان می‌شد یا زمین بدان قطعه قطعه می‌گردید یا مردگان بدان به سخن درمی‌آمدند]

۱) علی بن ابراهیم گفته است: اگر آیه‌ای از قرآن چنین باشد، همین آیه است.[2]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر- یا شخص دیگری- از محمد بن حماد، از برادرش احمد بن حماد، از ابراهیم، از پدرش، از موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که: خدمت ایشان عرض کردم: فدایتان شوم! در باره پیامبر صلی الله علیه و آله با من بگو، آیا پیامبر از همه پیامبران ارث می‌برد؟ فرمود: آری. پرسیدم: از حضرت آدم تا آن که به خودش منتهی شود؟ فرمود: خداوند، پیامبری را مبعوث نکرده است، مگر آن که محمد صلی الله علیه و آله از او داناتر بوده است. عرض کردم: آیا عیسی بن مریم به اذن خداوند، مردگان را زنده می‌کرد؟ فرمود: بله، راست گفتی، و سلیمان بن داود، زبان پرندگان را می‌دانست. راوی می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون سلیمان بن داود، هدهد را نیافت و در کار او تردید کرد، گفت: «مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ

۱- مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۹.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۶.

الْغَائِبِينَ»[1] [مرا چه شده است که هدهد را نمی‌بینم یا شاید از غایبان است] وقتی وی را ندید، خشم گرفت و گفت: «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ»[2] [قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می‌کنم یا سرش را می‌بُرم، مگر آن که دلیلی روشن برای من بیاورد] سلیمان به این خاطر خشمگین شد که معمولاً هدهد محل آب را به او نشان می‌داد. خداوند به هدهد، قدرتی برای تشخیص آب داده بود که سلیمان آن توانایی را نداشت. بادها، مورچگان، انسان‌ها و جنّیان و شیاطین و همه سرکشان، مطیع سلیمان بودند، ولی جای آب را در زیر آسمان نمی‌دانست و هدهد از آن با خبر بود.

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى» و ما وارث قرآنی هستیم که در آن چنان قدرتی هست که کوه‌ها را روان کرده و سرزمین‌ها را قطعه‌قطعه کرده و مردگان با آن به سخن در می‌آیند. ما آب را در زیر آسمان می‌دانیم. در کتاب خدا آیاتی هست که از این آیات، کاری قصد نمی‌شود، مگر آن که خداوند برای انجام آن کار، اذن می‌دهد، وانگهی، در قرآن، اموری هست که گذشتگان نگاشته‌اند- انجام داده‌اند- و ممکن است خداوند به انجام آنها اذن بدهد و همه این امور را در قرآن برای ما ذکر کرده است. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»[3] [و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر این که در کتابی روشن (درج) است] سپس فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»[4] [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم] ما همانانی هستیم که خداوند، ما را برگزید و این قرآنی که در آن، بیان و توضیح همه چیز هست را ما به ارث برده‌ایم.[5]

۱- نمل/ ۲۰.

۲- نمل/ ۲۱.

۳- نمل/ ۷۵.

۴- فاطر/ ۳۲.

۵- کافی، ج ۱، ص ۱۷۶، ح ۷.

این حدیث را محمد بن حسن صفّار در بصائر الدرجات از محمد بن حسین از حماد، از ابراهیم بن عبد الحمید، از پدرش، از امام موسی بن جعفر علیه السـلام بـا اندکی تغییر نقل کرده است.[۱]

﴿بَل لِلّٰهِ الأَمْرُ جَمِيعاً أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَن لَّوْ يَشَاءُ اللّٰهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعاً وَلاَ يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِّن دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ لاَ يُخْلِفُ الْمِيعَادَ(۳۱) وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ(۳۲) أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لاَ يَعْلَمُ فِي الأَرْضِ أَم بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَن يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ(۳۳) لَّهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُم مِّنَ اللّٰهِ مِن وَاقٍ(۳۴) مَّثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وِظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوا وَّعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ(۳۵) وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الأَحْزَابِ مَن يُنكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللّٰهَ وَلاَ أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ(۳۶)﴾.

[بلکه همه امور بستگی به خدا دارد. آیا کسانی که ایمان آورده‌اند، ندانسته‌اند کـه اگر خدا می‌خواست، قطعاً تمام مردم را به راه می‌آورد و کسانی که کافر شده‌انـد، پیوسته به (سزای) آن چه کرده‌اند، مصیبت کوبنده‌ای به آنان می‌رسـد یـا نزدیـک خانه‌هایشان فرود می‌آید تا وعده خدا فرا رسد. آری، خدا وعـده (خـود را) خـلاف نمی‌کند* و بی‌گمان فرستادگان پیش از تو (نیز) مسخره شدند. پس به کسانی کـه کافر شده بودند، مهلت دادم. آن گاه آنان را (به کیفر) گرفتم. پس چگونه بود کیفر من؟* آیا کسی که بر هر شخصی بدان چه کرده است، مراقب است (ماننـد کسـی است که از همه جا بی‌خبر است) و برای خدا شریکانی قرار دادند. بگو: نامشـان را

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۲۶، باب ۱، ح ۳.

ببرید. آیا او را به آن چه در زمین است و او نمی‌داند، خبر می‌دهید یا سخنی سطحی (و میان تهی) می‌گویید؟ (چنین نیست) بلکه برای کسانی که کافر شده‌اند، نیرنگشان آراسته شده و از راه (حق) بازداشته شده‌اند و هر که را خدا بی‌راه گذارد، رهبری نخواهد داشت* برای آنان در زندگی دنیا عذابی است و قطعاً عذاب آخرت دشوارتر است و برای ایشان در برابر خدا هیچ نگهدارنده‌ای نیست* وصف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده (این است که) از زیر (درختان) آن نهرها روان است. میوه و سایه‌اش پایدار است. این است فرجام کسانی که پرهیزکاری کرده‌اند و فرجام کافران آتش (دوزخ) است* و کسانی که به آنان کتاب (آسمانی) داده‌ایم، از آن چه به سوی تو نازل شده شاد می‌شوند و برخی از دسته‌ها کسانی هستند که بخشی از آن را انکار می‌کنند. بگو: جز این نیست که من مأمورم خدا را بپرستم و به او شرک نورزم. به سوی او می‌خوانم و بازگشتم به سوی اوست]

۱) علی به ابراهیم در توضیح آیه: «أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُواْ أَن لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا» گفت: مقصود آن است که همه آنان را مؤمن می‌کرد. آیه: «وَلاَ يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُواْ تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُواْ قَارِعَةٌ» یعنی عذاب.[۱]

۲) و نیز از وی، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در توضیح آیه: «وَلاَ يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُواْ تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُواْ قَارِعَةٌ» فرمود: منظور، انتقام است «أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ» یعنی به قوم دیگری غیر از آنان فرود می‌آید و اینان شکنجه شدن و عذاب آنها را می‌بینند و آن را می‌شنوند و کسانی که دچار عذاب شده‌اند، عصیانگرانی چون خودشان هستند و از همدیگر عبرت نمی‌گیرند و در چنین شرایطی به سر می‌برند تا آن که وعده الهی فرا می‌رسد؛ همان وعده‌ای که خداوند در آن، قول پیروزی اهل ایمان را داده است و کافران را رسوا و بی‌آبرو کند.[۲]

۳) سپس علی بن ابراهیم در توضیح آیه: «فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ»

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۶.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۷.

گفت: یعنی آرزوهای آنان را دور و دراز کردم و آن گاه هلاکشان کردم.[۱]

۴) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در توضیح آیه: «أَفَمَنْ هُوَ قَآئِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُواْ لِلّهِ شُرَكَاء قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لاَ يَعْلَمُ فِي الأَرْضِ أَم بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ» فرمود: مقصود از ظاهر گفتار، همان رزق و روزی است.[۲]

۵) علی بن ابراهیم در توضیح آیه: «و ما لهم من رزق» گفت: یعنی دفع کننده و بازدارنده‌ای نیست. «و عقبی الذین کفروا النار» یعنی سرانجام ثواب آنـان، دوزخ خواهد بود.[۳]

۶) و نیز از وی: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: آتش دنیوی جزء کوچکی معادل یک هفتادم آتش جهنم است. آن آتش، هفتاد بار با آب خاموش گشته است، اما باز روشن می‌شود و شعله می‌کشد. اگر چنین نبود، آدمی می‌توانست آن را خاموش کند. آتش دنیا را در روز قیامت می‌آورند تـا بـر آتـش جهنم قرار دهند. اما آتش حقیر دنیا، چنان ناله‌ای سر می‌دهد که از وحشت ناله این آتش، فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل، همگی زانو بر خاک می‌نهند.[۴]





۷) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» فرمود: اگر کتاب خداوند بر آنان تلاوت شود، خوشحال گردنـد و خـود چـون آن آیـه را تلاوت کنند، از هراس و اندوه، چشمانشان آکنده از اشک شود. مقصود، علی بن ابی طالب علیه السلام است. در قرائت ابن مسعود چنین آمده است: «و الذی انزلنا الیک الکتاب هو الحق و من یؤمن به» [یعنی کسی که کتاب را به سوی تو فرو فرستادیم، او بر حق است و نیز کسی کـه بـه او ایمـان آورد] مقصـود، علـی بـن ابـی طالـب علیه السلام است که به آن ایمان آورد. «وَمِنَ الأَحْزَابِ مَن يُنكِرُ بَعْضَهُ» تأویلی کـه

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۷.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۷.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۷.

در شأن علی و آل محمد علیهم السلام نازل شده است را انکار کردند و به برخی از آن ایمان آوردند. اما مشرکان، همه قرآن را از ابتدا تا انتها انکار کردند و حتی منکر آن شدند که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست.[1]

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ (۳۸)﴾

[و قطعاً پیش از تو (نیز) رسولانی فرستادیم و برای آنان زنـان و فرزنـدانی قـرار دادیم و هیچ پیامبری را نرسد که جز به اذن خدا معجزه‌ای بیاورد. برای هر زمـانی کتابی است]

۱) محمد بن یعقوب با سند خود از سهل، از حسن بن علی، از عبد الله بن ولید کِندی نقل می‌کند و می‌گویـد: در دوران حکومـت مـروان بـه دیـدار امـام صـادق علیه السلام رفتیم. امام پرسید: شما کیستید؟ عرض کردیم: از اهالی کوفـه هسـتیم. فرمود: شهر کوفه، بیش از دیگر شهرها دوستداران ما را در خود جای داده است. به ویژه این گروه شما که خداوند، شما را به چیـزی هـدایت فرمـوده کـه مـردم از آن غافلند. شما ما را دوست داشتید، در حالی که مردم از امر ما سرپیچیدند. شما ما را تأیید کردید، در حالی که دیگران ما را تکذیب کردند. بنـابراین خداونـد، زنـدگی و مرگ شما را چون زندگی و مرگ ما قرار دهـد. مـن گـواهی مـی‌دهـم کـه پـدرم می‌فرمود: فاصله میان شما و دیدن آن چه که چشمان شما را روشن کند و شـادمان گردید، فقط به اندازه رسیدن نَفَس به این جاست- و با دست به حلقش اشاره کرد- فرمود: خداوند متعال فرموده است: «**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً**» و ما ذُرّیّه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم.[2]

این حدیث را شیخ در امالی با سند خود از عباس، از عبـد الله بـن ولیـد نقـل کرده و آورده است: بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم و به ایشـان سـلام داده و مقابل حضرت نشستیم. از ما پرسید: کیستید؟ عرض کردیم: از کوفه و... بقیه حدیث

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۷.

۲- کافی، ج ۸، ص ۸۱، ح ۳۸.

را ذکر کرده است.[1]

۲) عیاشی از معاویة بن وهب نقل کرده است که: از او شنیدم که می‌فرمود: الحمد لله؛ نافع، غلام خانه عُمر که در خانه حَفصَه بود، (مهمانانی داشت) و گروه گروه برای دیدنش می‌آمدند و هیچ کس بر آنان عیب نمی‌گرفت و این کار را زشت نمی‌شمرد؛ اما اقوامی نزد ما می‌آیند تا پیوند خویش را با رسول الله صلی الله علیه و آله تحکیم بخشند، ولی هراسان و با ترس و لرز می‌آیند؛ چرا که بر آنان عیب می‌گیرند و این کارشان را زشت می‌شمارند؛ حال آن که خداوند فرموده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً».

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز یکی از این پیامبران بود. خداوند برای او همسران و خانواده‌ای قرار داد. وانگهی، هیچ یک از پیامبران، چنین اهل بیتی نداشت تا به آنان ایمان آورد، آن چنان که اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به او ایمان آوردند. خداوند متعال با اعطای چنین اهل بیتی به پیامبر صلی الله علیه و آله، او را گرامی داشته است.[2]

۳) بشیر دَهّان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند، هر چه را که به پیامبران پیشین داده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز اعطا فرموده است. خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را بهره‌مند ساخت، همان طور که پیامبران پیش از وی را برخوردار نمود. سپس این آیه را قرائت کرد: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً».[3]

۴) علی بن عمر بن ابان کلبی از امام صادق نقل می‌کند که فرمود: گواهی می‌دهم که پدرم می‌فرمود: بی‌گمان، فاصله زمانی میان شما و رسیدن به آن چه که مایه شادمانی و روشنی چشم شماست، به اندازه رسیدن نفس به این جاست- و حضرت به حلق خویش اشاره کرد- خداوند در قرآن فرموده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً» پس ما ذرّیه رسول خدا صلی الله علیه و



۱- امالی، ج ۲، ص ۲۹۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۹، ح ۵۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۹، ح ۵۳.

آله هستیم.[1]

۵) مفضّل بن صالح از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بندگانش را به دو بخش تقسیم فرمود: گروهی را از بین برد و گروهی را باقی گذاشت. سپس این بخش از بندگان را به سه بخش تقسیم فرمود و دو سوم آنها را از بین برد و یک سوم آنها را باقی گذاشت. از میان این یک سوم، قریش را برگزید. آن گاه از میان قریش، فرزندان عبد المطّلب را برگزید و از میان پسران عبد المطّلب، رسول خدا صلی الله علیه و آله را اختیار کرد و ما ذرّیّه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم. اما اگر از مردم بپرسی که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله ذرّیّه‌ای داشته است یا نه؟ منکر آن می‌شوند؛ در حالی که خداوند متعال فرموده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً» ما ذرّیّه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستیم. راوی گوید: من عرض کردم: شهادت می‌دهم که شما ذرّیّه حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستید. سپس به ایشان عرض کردم که: فدایت شوم! برای من دعا کنید که خداوند در دنیا و آخرت مرا همراه شما قرار دهد. سپس امام علیه السلام همین دعا را برای من کرد و من کف دست ایشان را بوسیدم.[2]

۶) در روایت شعیب از امام باقر علیه السلام نقل شده است که: ما ذرّیّه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم. به خداوند قسم من نمی‌دانم آنان چرا با ما دشمنی می‌کنند؟ مگر نه این است که به خاطر خویشاوندی ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما دشمن هستند؟[3]

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۳۹)».

[خدا آن چه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد اوست]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۹، ح ۵۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۰، ح ۵۵.

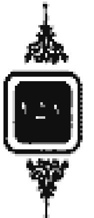
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۰، ح ۵۶.

سالم، از حفص بن بختری و دیگران، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «یَمْحُو اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ» فرمود: آیا خداوند چیزی جز آن چه را که ثابت بوده را محو می‌گرداند و آیا چیزی جز آن چه را که نبوده است، ثابت می‌گرداند.[1]

۲) و نیز از وی، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربعی بن عبد الله، از فضیل بن یسار نقل می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: دانش بر دو نوع است: دانشی که نزد خداوند است و در خزانه غیب الهی است و احدی از مردم به آن آگاهی ندارد و دانشی که خداوند آن را به فرشتگان و پیامبران خود آموخته است. پس آن بخش از دانشی که به فرشتگان و پیامبرانش آموخته است، به وقوع خواهد پیوست. خداوند به خویش و فرشتگان و پیامبرانش نسبت دروغ نمی‌دهد. اما آن بخش از دانش الهی که در گنجینه و خزانه غیب خداوندی پنهان است، به هر اندازه که بخواهد از آن پیش می‌فرستد و هر اندازه که بخواهد به تأخیر می‌افکند و هر آن چه را که بخواهد، اثبات و مستقر می‌گرداند.[2]

۳) و نیز از وی از تعدادی از شیعیان، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از خلف بن حمّاد، از عبد الله بن سنان، نقل کرده است که: وقتی که امام صادق علیه السلام بر ابو عباس (خلیفه عباسی) که در مکانی ما بین حیره[3] و کوفه قرار داشت و ابن شُبرُمه قاضی نیز او را همراهی می‌کرد وارد شد، از امام علیه السلام پرسید: قصد کجا کرده‌ای ای ابو عبد الله؟ امام فرمود: خواستم تو را ببینم. ابو عباس عرض کرد: خداوند، گام‌هایت را کوتاه کند. راوی گوید: سپس امام علیه السلام او را همراهی کرد.

در بین راه، ابن شُبرمه از امام صادق علیه السلام پرسید: ای ابو عبد الله! امیر سؤالی از من پرسیده که چیزی برای پاسخ به او نداشتم، خواستم نظر شما را در این





۱- کافی، ج ۱، ص ۱۱۳، ح ۲.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۱۴، ح ۴.

۳- حیره: شهری در فاصله سه میلی کوفه است. «مجعم البلدان، ج ۲، ص ۳۲۸».

مورد بپرسم. امام فرمود: پرسش چیست؟ قاضی گفت: امیر پرسید: اولین نوشته ای که در روی زمین نگاشته شد کدام بوده است؟ امام فرمود: آری! خداوند متعال همه نسل و ذرّیه آدم را در چشم بر هم زدنی در عالم ذرّ، به وی نشان داد. تک‌تک پیامبران و فرشتگان و مؤمنان و کافران را و چون به داود علیه السلام رسید، آدم پرسید: پروردگارا! این کیست که او را به نبوت و پیامبری برگزیده‌ای و بزرگش داشته و عمرش را کوتاه کرده‌ای؟ خداوند به آدم وحی فرمود که: این پسرت داود است، چهل سال عمر می‌کند. من اجل‌ها را معین کرده و رزق بندگان را در میان آنان تقسیم نموده‌ام؛ هر چه را بخواهم محو خواهم کرد و آن چه را که بخواهم تثبیت می‌کنم و امّ الکتاب، نزد من است. اگر می‌خواهی چیزی از عمرت بکاهی و بر عمر او بیفزایی، چنین می‌کنم. آدم عرض کرد: پروردگارا! من شصت سال از عمر خویش را به او دادم تا صد سال تمام بشود. خداوند متعال به جبرئیل و میکائیل و عزرائیل فرمود: کتباً از او پیمان بگیرید و بنویسید، زیرا که به زودی گفته خود را فراموش خواهد کرد. پس فرشتگان، نوشته‌ای نگاشتند و از او پیمان گرفتند و با بال‌هایشان که از جنس سرشت علیّین است، آن را مُهر کردند. فرمود: زمانی که آدم به احتضار درافتاد، فرشته مرگ نزد او آمد. آدم گفت: ای فرشته مرگ! چه شده که به این جا آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام که تو را قبض روح کنم. آدم گفت: هنوز شصت سال از عمر من باقی مانده است. فرشته مرگ گفت: آن شصت سال را به فرزندت، داود دادی. در این لحظه جبرئیل فرود آمد و پیمان کتبی که از او گرفته بودند را به او نشان داد. امام صادق علیه السلام فرمود: از همین روست که چون سندی به فرد مقروض نشان دهند، ذلیل شود. پس آن فرشته مرگ روح او را قبض کرد.[1]

۴) ابن بابویه از محمد بن موسی بن متوکل- که خدایش بیامرزد- از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از مالک بن عطیّه، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال نام پیامبران و عمر آنان را بر آدم علیه السلام عرضه کرد. وقتی آدم چشمش به نام داود پیامبر افتاد، دید که فقط چهل سال در این دنیا عمر می‌کند. پس به پروردگار عرض کرد: پروردگارا! عمر داود چه اندک است و عمر من چه طولانی

---

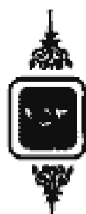
۱ - کافی، ج ۷، ص ۳۷۸، ح ۱.

است! پروردگارا! اگر من از عمر خودم سی سال به عمر داود بیافزایم، آیا برای داود ثبت می‌گردد؟ فرمود: آری، ای آدم! آدم عرض کرد: پس من از عمر خویش، سی سال به داود می‌بخشم. آن را برای داود اجرا کن و در پیش خویش ثبت گردان و از عمر من بکاه. امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند متعال سی سال به عمر داود افزود و آن را برای او ثبت کرد و این امر، نزد خداوند، از پیش ثبت شده بود. خداوند در همین زمینه فرموده است: «يَمْحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» فرمود: خداوند آن مقدار از عمری که برای آدم ثبت کرده بود را محو کرد و کاهش داد و آن چه را که برای داود ثبت نشده بود، ثبت فرمود. حضرت فرمود: چون عمر آدم سپری شد، فرشته مرگ بر او فرود آمد تا روحش را بگیرد. آدم گفت: ای فرشته مرگ! از عمر من هنوز سی سال باقی است! فرشته مرگ به او گفت: ای آدم! مگر آن را به داود پیامبر اختصاص ندادی و از عمر خویش نکاستی، آن گاه که تام پیامبران نسل تو و عمر ایشان بر تو عرضه می‌شد و تو در آن روز در وادی رَوحاء بودی؟ حضرت فرمود: آدم گفت: مرا چیزی به خاطر نیست. فرشته مرگ گفت: ای آدم! راه انکار در پیش مگیر. مگر از خداوند درخواست نکردی که آن را برای داود بنگارد و از عمر تو بکاهد و خداوند نیز آن را برای داود در زَبور ثبت کرد و نگاشت و از عمر تو در ذِکر کاست؟ آدم گفت: باید تأمّل کنم تا آن را به خاطر آورم.

امام باقر علیه السلام فرمود: آدم، راستگو بود، نه به خاطر می‌آورد و نه قصد انکار داشت. به همین روی، از آن پس خداوند متعال، بندگان خود را فرمان داد که اگر وامی به یکدیگر دادند و یا داد و ستد کردند، زمانی را که مورد نظر است، بنویسند، چرا که آدمی فراموشکار است و در اموری که علیه خویش پیمان بسته، راه انکار را در پیش می‌گیرد.[۱]

۵) علی بن ابراهیم از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبد الله بن مُسکان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: چون شب قدر فرا رسد، فرشتگان و جبرئیل و نگارندگان به آسمان دنیا فرود می‌آیند و قضای الهی در آن سال را می‌نویسند. پس اگر پروردگار بخواهد چیزی را پیش آورد یا پس

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۷۳، باب ۳۴۱، ح ۱.



فرستد یا چیزی را بکاهد و یا بر چیزی بیفزاید، به فرشتگان دستور می‌دهد تا آن چه را که خود خواسته است، محو کنند و آن چه را که اراده کرده است، تثبیت کنند. عرض کردم: آیا اندازه و مقدار هر چیزی نزد خداوند، تثبیت گشته است؟ فرمود: آری. عرض کردم: پس آن گاه چه دگرگونی رخ خواهد داد؟ فرمود: پیراسته است خداوند متعال، هر آن چه را که خداوند تبارک و تعالی اراده فرماید، همان خواهد شد.[1]

۶) شیخ در امالی از استادش- که خدایش رحمت کند- از محمد بن محمد، از ابو الحسن احمد بن محمد بن حسن بن ولید، از پدرش، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام راجع به شب قدر پرسیدند. فرمود: فرشتگان و جبرئیل و نگارندگان به آسمان دنیا فرود می‌آیند. پس رخدادهایی که در آن سال روی خواهد داد و آن چه را که بندگان به آن مبتلا می‌گردند، می‌نگارند و همه امور، منوط به مشیّت ذات باری تعالی است و هر آن چه را که بخواهد، پیش می‌فرستد و آن چه را که بخواهد، پس می‌فرستد و پروردگار، خود فرموده است: «یَمْحُو اللّهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ».[2]

۷) و نیز از وی، از گروهی از شیعیان، از ابو مفضّل، از ابراهیم بن عبد الصمد بن موسی هاشمی در سامرا، از عبد الصمد بن موسی، از عمویش عبد الوهّاب بن محمد بن ابراهیم، از پدرش محمد بن ابراهیم نقل می‌کند که ابو جعفر منصور عباسی، کسی را در پی امام جعفر صادق علیه السلام فرستاد و دستور داد که فرش‌هایی را بگسترانند و امام را در کنار خود نشاند و سپس گفت: محمد را پیش من بیاورید، مهدی را پیش من بیاورید و این جملات را تکرار می‌کرد. به منصور گفتند: اکنون خواهد آمد ای امیرالمؤمنین! سبب تأخیر او آن است که بخور می‌دهد. چیزی نگذشت که مهدی رسید و پیش از او بوی بخور به مشام آمد. منصور عباسی پیش امام آمد و گفت: ای ابو عبد الله! راجع به صله رحم، حدیثی برای من بگو و آن را بازگو تا مهدی بشنود. فرمود: بله. پدرم، از پدرش، از جدّش، از امام علی

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲- امالی، ج ۱، ص ۵۹.

علیه السلام نقل کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آدمی آن گاه که صله رحم کند و سه سال از عمرش باقی مانده باشد، خداوند متعال عمر او را به سی سال افزایش دهد و اگر قطع رحم کند و سی سال از عمرش باقی مانده باشد، خداوند آن را به سه سال تقلیل دهد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» منصور عرض کرد: این حدیث، نیکو بود ای ابو عبد الله! ولی آن نبود که من در نظر داشتم. امام صادق علیه السلام فرمود: بله. پدرم، از پدرش، از جدّش، از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: صله رحم، خانه‌ها را آبادان و عمرها را افزون می‌گرداند، هر چند، اهل آن نیکوکار نباشند. منصور عرض کرد: این حدیثی نیکوست ای ابو عبد الله! ولی آن نبود که من در نظر داشتم. امام فرمود: بله، پدرم از پدرش، از جدّش، از علی علیه السلام روایت کرد که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: صله رحم، حساب را آسان می‌گرداند و از مرگ بد، باز می‌دارد. منصور عرض کرد: بله، مراد من همین حدیث بود.[1]

۸) عیاشی از علی بن عبد الله مروان، از ایوب بن نوح، از امام حسن عسکری علیه السلام نقل می‌کند که در مدینه و در حضور ایشان بودم که بدون مقدّمه و قبل از این که سؤالی از ایشان بپرسم، فرمود: ای ایوب! خداوند، پیامبری را به پیامبری برنگزید، مگر این که سه عهد از وی ستاند: اول این که شهادت دهد که هیچ معبودی جز الله جلّ جلاله نیست و دوم آن که همتایانی برای خداوند نگیرد و سوم آن که بر این باور باشد که قضا و قدر، تنها به دست خداوند است و هر آن چه را که بخواهد، پیش فرستد و هر آن چه را که اراده کند، پس فرستد. اما چون اختلافی در میانشان افتد، پیوسته در میانشان خواهد بود تا آن که صاحب الامر علیه السلام قیام کند.[2]

۹) محمد بن مسلم از ابو عبد الله، امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرموده است: خداوند کسی را به پیامبری برنگزید، مگر آن که سه عهد از وی بستاند: اقرار به عبودیت و بندگی برای خداوند، واگذاشتن همتایان برای خدا و باور این که

۱- امالی، ج ۲، ص ۹۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۰، ح ۵۷.

خداوند، هر آن چه را که بخواهد، پیش افکند و هر چه را که بخواهد، پس فرستد.[1]

۱۰) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که از ایشان درباره شب قدر پرسیدم. فرمود: فرشتگان و نگارندگان به آسمان دنیا فرود می‌آیند و رخدادهای آن سال را و آن چه را که بندگان به آن مبتلا می‌گردند، می‌نگارند و همه امور، منوط به مشیت ذات باری تعالی است. هر چیز، بسته به اراده اوست. پس آن چیز را که بخواهد پیش می‌افکند و آن چیز را که بخواهد، پس می‌فرستد. اوست که محو می‌کند و ایجاد می‌کند و امّ الکتاب نزد اوست.[2]

۱۱) زراره از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: امام زین العابدین علیه السلام می‌فرمود: اگر یک آیه در قرآن نمی‌بود، آن چه تا روز قیامت اتفاق می‌افتد را برای شما می‌گفتم. خدمتشان عرض کردم: کدام آیه؟ فرمود: این فرموده پروردگار: «**يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ**».[3]

۱۲) جمیل بن دَرّاج از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «**يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ**» فرمود: مگر به غیر از این است که خداوند، آن چه را که نبوده، تثبیت می‌فرماید و آن چه را که بوده است، محو می‌کند؟![4]

۱۳) فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال هر چیز را که بوده و خواهد بود، در کتاب ثبت فرموده است و همه چیز در مقابل پروردگار گذاشته شده و آن را می‌بیند. پس آن چه را که بخواهد، پیش می‌افکند و آن چه را که اراده نماید، پس می‌فرستد، آن چه را که بخواهد، محو سازد و با آن چه را که بخواهد، هستی می‌دهد و اگر نخواهد، هستی نخواهد یافت.[5]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۱، ح ۵۸.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۱، ح ۵۹.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۱، ح ۶۰.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۱، ح ۶۱.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۱، ح ۶۲.

۱۴) حُمران می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنای «یَمْحُو اللَّهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ» چیست؟ فرمود: ای حُمران! وقتی شب قدر فرا می‌رسد و فرشتگان نگارنده به آسمان دنیا فرود می‌آیند، تمامی رخدادهای آن سال را می‌نگارند. پس اگر خداوند بخواهد چیزی را پیش می‌فرستد یا پس می‌افکند یا از آن می‌کاهد یا به آن می‌افزاید. به فرشته دستور می‌دهد آن چه را که خدا می‌خواهد، محو نماید و هر آن چه را که خدا می‌خواهد، تثبیت کند. گفت: در آن هنگام به ایشان عرض کردم: پس هر آن چه که رخ خواهد داد در کتابی نزد خداست؟ فرمود: آری. عرض کردم: این چنین و آن چنان شود و سپس آن حوادث، رخ دهد تا سال به آخر برسد؟ فرمود: آری. عرض کردم: پس چه چیزی به دست خداوند خواهد بود؟ فرمود: پیراسته و منزه است خدای! سپس خداوند متعال هر آن چه را که اراده فرماید، ایجاد می‌کند.[۱]

۱۵) فضیل می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: علم بر دو نوع است: علمی که خداوند به فرشته‌ها و رسولان و پیامبران خود آموخته و علمی که نزد خداوند در خزانه غیب وجود دارد و کسی از آن آگاه نشده است. هر آن چه را که خداوند اراده فرماید، در آن ایجاد می‌کند.[۲]

۱۶) فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال کتابی را نگاشته که در آن همه اخبار را، اعم از آن چه که بوده و خواهد بود، گنجانده است و آن را در مقابل خویش نهاده و هر چه را اراده فرماید، پیش افکند و هر چه را بخواهد، به تأخیر افکند. آن چه را بخواهد، محو می‌سازد و تثبیت می‌گرداند. آن چه را که بخواهد، هست می‌شود و آن چه را که نخواهد، نیستی می‌گیرد.[۳]

۱۷) فضیل گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: برخی از امور، ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر و حتمی هستند و برخی از امور، بسته به اراده الهی است و

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۱، ح ۶۳.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۲، ح ۶۴.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۲، ح ۶۵.

به مشیت او منوط است؛ در این میان، هر آن چه را که بخواهد، پیش می‌افکند و آن چه را که بخواهد، تثبیت می‌گرداند و کسی را از این علم موقوف، آگاهی نیست. پس آن چه پیامبران آورده‌اند، بوده است. او نه به خویشتن نسبت دروغ می‌دهد و نه به پیامبران و فرشتگان خویش.[1]

۱۸) ابو حمزه ثمالی روایت می‌کند که امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: ای ابو حمزه! اگر ما در باره چیزی به تو گفتیم که از این جا می‌آید و از همان جا آمد، بی‌گمان این خداست که هر آن چه بخواهد، انجام می‌دهد. اگر ما امروز سخنی را با تو در میان گذاشتیم و فردا خلاف آن را گفتیم، بدان چنین است که خداوند، هر آن چه را بخواهد، محو سازد و هر آن چه را بخواهد، تثبیت کند.[2]

۱۹) حماد بن عیسی از ربعی، از فضیل بن یسار نقل می‌کند که شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: علم بر دو نوع است: علمی که نزد خداوند است و در خزانه غیب اوست. هیچ یک از مخلوقات را از آن آگاهی نبوده است. و دیگر، علمی است که آن را به فرشتگان، رسولان و پیامبران خود آموخت. پس آن علم را که به فرشتگان و پیامبران آموخت، علمی است که رخ خواهد داد. خداوند، نه به خود و نه به فرشتگان و نه به پیامبران خویش نسبت دروغ نمی‌دهد. علمی است که نزد او مخزون است و آن چه را که بخواهد، پیش می‌افکند و آن چه را که بخواهد، پس می‌فرستد و آن چه را که اراده کند، محو می‌سازد و چیزی را که اراده کند، تثبیت می‌گرداند.[3]

۲۰) از عَمرو بن حَمِق نقل شده است که گفت: چون بر تارک علی علیه السلام ضربه شمشیر زدند، نزد او رفتم. به من فرمود: ای عمرو! من از میان شما خواهم رفت. سپس فرمود: یک سال تا هفتاد سال، بلا خواهد بود. حضرت این جمله را سه بار تکرار فرمود. عرض کردم: آیا بعد از این بلا، آسایش و راحتی خواهد بود؟ امام پاسخ را نگفت و از هوش رفت. امّ کلثوم گریست و امام به هوش

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۲، ح ۶۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۶۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۶۸.

آمده و فرمود: امّ کلثوم! مرا آزار نده، اگر تو نیز آن چه را که من می‌بینم، ببینی، گریه نمی‌کنی؛ فرشتگان از هفت آسمان پشت سر یکدیگر و پیامبران در پشت سر فرشته‌ها حضور دارند و این حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که دست مرا گرفته و می‌فرماید: ای علی! شتاب کن، چرا که آن چه پیش روی توست، بسی والاتر است از آن چه در آن به سر می‌بری. عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! به من فرمودی که تا هفتاد سال، بلا خواهد بود. آیا بعد از هفتاد سال آسایش و گشایشی در کار خواهد بود؟ فرمود: آری، ای عمرو! همیشه بعد از هر گرفتاری، آسایشی خواهد بود و **«یَمْحُو اللّهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ»**.[1]

۲۱) ابو حمزه ثمالی گوید: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: علی علیه السلام می‌فرمود: تا هفتاد سال، بلا خواهد بود و بعد از هفتاد سال، رفاه و آسایش است. الآن هفتاد سال گذشته و برای آنان خبری از آسایش نیست! امام باقر علیه السلام فرمود: ای ثابت! خداوند متعال زمان آن را در همان هفتاد سال مشخص فرموده بود، ولی هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، خشم پروردگار بر اهل زمین شدت گرفت؛ بنابراین آن را تا یکصد و چهل سال به تأخیر افکند. ما سخن خویش را به شما گفتیم و شما نیز حدیث ما را در میان مردم پراکنده کردید و از رازهای پنهان پرده برداشتند. پس خداوند آن را به تأخیر افکند و برای آن بلا در نزد ما، زمان مشخص تعیین نفرمود. سپس فرمود: **«یَمْحُو اللّهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ»**.[2]

۲۲) ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: خداوند متعال هرگاه نابودی قومی را اراده فرماید، به فلک دستور می‌دهد و او نیز با شتاب بیشتری برای آنان چرخیدن می‌گیرد. پس کاهش عمر آنان، این چنین حاصل می‌شود. اما هرگاه خداوند متعال، ماندگاری قومی را اراده کند، به فلک دستور می‌دهد و او نیز از شتاب خویش می‌کاهد و دوران آنان به کندی پیش می‌رود و در نتیجه، افزایش و زیادتی که درباره آنان اراده کرده است، پیش می‌آید. بنابراین هرگز چنین حقایقی را منکر نشوید؛ زیرا که خداوند هر چه را بخواهد محو

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۶۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۷۰.

می‌سازد و یا اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد اوست «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ».[1]

۲۳) ابن سِنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنـد کـه فرمـود: خداونـد متعال هر آن چه را که بخواهد، پیش فرستد یا به تأخیر افکند و یا محو می‌کند و یا تثبیت می‌نماید و امّ الکتاب نزد اوست. و نیز فرمود: هر امری را کـه اراده فرمایـد، قبل از آن که آن را انجام دهد، در علم او وجود دارد. هیچ چیـزی بـرای او جلـوه نمی‌کند، مگر آن که در علم او بوده است. بی‌گمان، چیزی در نظر خدا جلوه نمی‌کند که پیش از آن، جهل و نادانی بوده باشد.[2]

۲۴) ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کـرده اسـت کـه فرمـود: خداوند تبارک و تعالی، سـایه‌هـایی از فرشـتگان را بـر آدم فـرود آورد و آدم در سرزمینی بود به نام «رَوحاء» که بین طائف و مکّه قرار دارد؛- حضرت ادامه داد:- سپس دستی بر پشت آدم کشید و بر سر نسل او که در عالم ذرّ بودند، فریاد کشـید. - فرمود:- به طوری که تمامی فرزندان آدم چونان بوته‌های نخل کـه از دل خـاک سر برمی‌کشند، از پشت آدم بیرون آمدند و بر لبه آن درّه جمع شدند. خداوند متعال به آدم علیه السلام فرمود: نگاه کن، چه می‌بینی؟ آدم علیه السلام عرض کرد: ذرّات زیادی را بر لبه درّه می‌بینم. خداوند متعال فرمود: ای آدم! اینان ذرّیّه و نسل تواَنـد که آنان را از پشت تو بیرون آوردم تا بر ربوبیّت خویش و نبـوت محمـد صـلی الله علیه و آله پیمـان بگیـرم؛ آن چنـان کـه در آسـمان از ایشـان پیمـان گـرفتم. آدم عرض کرد: خدایا! این همه را چگونه در پشـت مـن گنجانیـدی؟! خداونـد متعـال فرمود: ای آدم! به لطف سر پنجه صُنع و نیروی نافذ خـویش. آدم عـرض کـرد: در این پیمان از آنان چه می‌خواهی؟ خداوند فرمود: این که بر من شـرک نیاورنـد. آدم پرسید: پروردگارا! آن دسته از فرزندان من که فقط تو را بپرستند و اطاعت نماینـد، چه پاداش خواهند دیـد؟ فرمـود: آنـان را در بهشـت خـویش اِسکان دهـم. آدم عرض کرد: آن کس که نافرمانی و عِصیان تو کند، با وی چـه مـی‌کنـی؟ و کیفـر او چگونه مـی‌دهـی؟ فرمـود: او را در آتـش خـویش سـاکن مـی‌کـنم. آدم پرسـید:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۷۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۷۲.

پروردگارا! به حق و عدل بین آنان حکم فرمودی؛ البته ایشان همه تو را عصیان خواهند کرد، اگر تو ایشان را از گناه نگاه نداری. امام باقر علیه السلام فرمود: از آن پس، پروردگار متعال، نام پیامبران را بر آدم عرضه کرد و مقدار عمر آنان را بیان فرمود تا آن که به نام داود پیامبر علیه السلام رسید. آدم از عمر او که چهل سال بود، در شگفت ماند. از خداوند پرسید: پروردگارا! عمر داود، چه اندک و عمر من چه بسیار است! پروردگارا! آیا اگر من از عمر خویش، سی سال بر عمر داود بیفزایم، بر عمر او خواهی افزود؟ خداوند فرمود: بله، ای آدم! بنابراین من از عمر خویش، سی سال بر عمر او افزودم و تو نیز این زیادت را بر عمر او بگذار و آن را نزد خود نگاشته کن و از عمر من بکاه.

فرمود: خداوند تبارک و تعالی سی سال از عمر آدم را به داود داد و آن را اثبات فرمود و این پیشتر نزد خداوند، اثبات نبود. از عمر آدم، سی سال را محو کرد و این سی سال، نزد خداوند برای آدم، اثبات بود. امام باقر علیه السلام فرمود: از همین روست که خداوند فرمود: «یَمْحُو اللّهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ» امام فرمود: پس خداوند، آن چه را که به نام آدم به ثبت رسیده بود، محو کرد و آن چه را که به نام داود اثبات نشده بود، اثبات کرد.



فرمود: وقتی اجل آدم فرا رسید، فرشته مرگ نزد او فرود آمد تا روحش را قبض کند. آدم به او گفت: ای فرشته مرگ! سی سال از عمر من باقی است.

فرشته مرگ گفت: مگر آن را به فرزندت داود پیامبر نبخشیدی و از عمر خویش نکاستی، آن گاه که خداوند، نام پیامبران از نسل خودت را برایت عرضه فرمود و مقدار عمر آنان را برای تو بیان نمود و تو در آن روز در وادی «رَوحاء» بودی؟! آدم گفت: ای فرشته مرگ! من این را از خاطر بردهام. فرشته مرگ به او گفت: ای آدم! به وادی نادانی مرو. مگر از پروردگار متعال درخواست نکردی که آن سی سال را به عمر داود بیفزاید و از عمر تو بکاهد؟ پس آن را به عمر او افزود و در زَبور ثبت کرد و همان را از عمر تو کاست و از ذِکر محو کرد. آدم گفت: نگاشته را بیاور تا بر آن یقین یابم.

امام باقر علیه السلام فرمود: آدم، صادق بود. او چیزی را به خاطر نمیآورد و قصد انکار نداشت. و باز امام باقر علیه السلام فرمود: از آن تاریخ به بعد، خداوند متعال، بندگان خود را فرمود که چون به یکدیگر وام دهند یا معاملهای کنند که تا

زمان مشخصی امتداد می‌یابد، باید آن را بنگارند؛ چرا که آدمی فراموشکار است و عهدی را که علیه خود بسته انکار می‌کند.[1]

۲۵) عمار بن موسی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که وقتی درباره آیه: «یَمْحُو اللَّهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ» سؤال کردند، فرمود: آن کتاب، کتابی است که خداوند هر آن چه را که بخواهد از آن محو می‌کند و هر آن چه را که بخواهد در آن اثبات می‌کند. از جمله آن چه محو می‌کند، دعایی است که قضا و تقدیر را محو می‌گرداند. بر آن دعا چنین نگاشته شده است: «آن چه که تقدیر محو می‌گرداند» چنین نگاشته‌اند تا چون دعا به امّ الکتاب انتقال یابد، برای محو تقدیر به چیزی نیازمند نباشد.[2]

۲۶) حسن بن زید بن علی از جعفر بن محمد از پدرش علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: اگر کسی با خویشاوندان خود پیوند برقرار کند و صله رحم به جا آورد و سه سال از عمرش باقی مانده باشد، خداوند، عمر او را به سی سال امتداد می‌دهد و اگر فردی سی و سه سال از عمرش مانده باشد، چون قطع رحم کند، خداوند، عمر او را به سه سال یا کمتر کاهش می‌دهد. حسین بن زید گفت: امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت می‌فرمود: «یَمْحُو اللَّهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ».[3]

۲۷) نویسنده کتاب «الثاقب فی المناقب» از ابو هاشم جعفر می‌گوید: محمد بن صالح ارضی از ابو محمد یعنی امام حسن عسکری درباره این فرموده خداوند تبارک و تعالی که: «یَمْحُو اللَّهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ» پرسید. امام فرمود: مگر جز این است که خداوند آن چه را که وجود داشته است، محو می‌نماید و آن چه را که نبوده است، اثبات می‌کند؟ من با خود گفتم: این برخلاف سخن هشام است که: خداوند به چیزی علم ندارد، مگر آن که آن چیز وجود پیدا کند. پس امام حسن عسکری علیه السلام به من نگریست و فرمود: خداوند متعال، جبار

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۷۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۷۵.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۷۶.

است. دانای به تمامی چیزها پیش از هستی یافتن آنهاست. او آفریننده است، آن گاه که آفریده‌ای نبود. او پروردگار (ربّ) است، پیش از آن که پرورش یافته‌ای (مربوب) باشد. او قادر است، پیش از آن که کسی که قدرت بر او نفوذ یابد (مقدور علیه) پای به عرصه وجود نهاده باشد. عرض کردم: گواهی می‌دهم که تو حجت خدایی و ولیّ او هستی به عدالت. بی‌گمان، تو بر شیوه امیر مؤمنانی.[1]

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴۱) وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (۴۲)».

[آیا ندیده‌اند که ما (همواره) می‌آییم و از اطراف این زمین می‌کاهیم و خداست که حکم می‌کند. برای حکم او باز دارنده‌ای نیست و او به سرعت حسابرسی می‌کند* و به یقین کسانی که پیش از آنان بودند، نیرنگ کردند؛ ولی همه تدبیرها نزد خداست. آن چه را که هر کسی به دست می‌آورد، می‌داند و به زودی کافران بدانند که فرجام آن سرای از کیست]

۱) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از احمد بن محمد، از محمد بن علی، از کسی که نام او را برده، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که علی بن حسین علیه السلام فرمود: آیه‌ای است در قرآن که موجب شده است که جان خویش را در پنجه سخاوت نهم و شتاب مرگ یا کشته شدن را بخواهم و آن این آیه است: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» که منظور، فقدان دانشمندان باشد.[2]

۲) طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: زمین را با رفتن علما و فقهای آن و بهترین مردمانش می‌کاهیم.[3]

---

۱ - الثاقب فی المناقب، ص ۵۶۶، ح ۵۰۷.

۲ - کافی، ج ۱، ص ۳۰، ح ۶.

۳ - مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۲.

۳) ابن شهر آشوب از تفسیر وکیع و سُفیان و سُدّی نقل کرده است که ابو صالح عبد الله بن عمر این آیه را تلاوت کرد: «أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَأْتِي الأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» که مقصود روزی است که امیر مؤمنان علیه السلام در آن کشته شد و فرمود: ای امیر مؤمنان! تو قسمت اعظم دانش بودی و امروز، دانش اسلام ناقص شد و ستون ایمان از بین رفت.[1]

۴) زعفرانی از مُزَنی، از شافعی، از مالک، از سُدّی، از ابو صالح نقل می‌کند که گفت: زمانی که علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شد، ابن عباس گفت: امروز روزی است که دانش از سرزمین مدینه کاسته شد. سپس گفت: مقصود از نقصان زمین، کاستی علما و نیکوترین مردمان آن است. بی‌گمان، خداوند، دانش را از سینه مردان برنمی‌گیرد، ولی با قبض روح دانشمندان، دانش را برمی‌گیرد تا زمانی که دانشمندی باقی نماند و آن گاه، مردم، افراد نادان را به ریاست خود برمی‌گزینند. آن نادانان نیز در مقام پرسش قرار می‌گیرند و بی‌آن که علم داشته باشند، فتوا می‌دهند؛ پس هم خود به گمراهی می‌افتند و هم دیگران را به گمراهی می‌کشانند.[2]

۵) ابن بابویه در کتاب مَن لایَحضُرهُ الفقیه در حدیثی مُرسَل به نقل از امام صادق علیه السلام می‌گوید که از ایشان درباره این فرموده خدای عزّ و جلّ پرسیدند: «أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَأْتِي الأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» فرمود: منظور، فقدان دانشمندان است.[3]

۶) علی بن ابراهیم در معنای همین آیه گفت: مقصود، مرگ دانشمندان است، در توضیح این آیه گفت: «وَاللّهُ يَحْكُمُ لاَ مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ» یعنی هیچ مدافعی ندارد. و در توضیح آیه: «وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلِلّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا» گفت: مقصود از مکر از جانب پروردگار، همانا عذاب الهی است «وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ» یعنی ثواب و اجر قیامت.[4]

۱- مناقب، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲- مناقب، ج ۳، ص ۳۰۸.

۳- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۵۶۰.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۸.

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (۴۳).

[و کسانی که کافر شدند می‌گویند: تو فرستاده نیستی. بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از افرادی که نام او را ذکر کرده، همگی از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از برید بن معاویه روایت می‌کند که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مفهوم «کَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» چیست؟ فرمود: مقصود از آن، ما هستیم و علی علیه السلام اولین ماست و برترین و بهترین ما بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است.[1]

۲) و نیز از او از احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از عبّاد بن سلیمان، از پدرش، از سَدیر نقل کرده است که گفت: من و ابو بصیر و یحیی بزّاز و داود بن کثیر در مجلس امام صادق علیه السلام منتظر حضور ایشان بودیم. ناگهان دیدیم امام با حالتی ناراحت و خشمگین به مجلس وارد شد و فرمود: در عجب هستم از مردمی که می‌پندارند ما دانای علم غیب هستیم، در حالی که جز خداوند متعال هیچ کس علم غیب را نمی‌داند. من روزی خواستم کنیزم را ادب کنم، از دست من گریخت و من نمی‌دانستم در کدام یک از اتاق‌های خانه پنهان شده است.



ترجمه تفسیر روایی البرهان

سدیر گفت: چون امام از مجلس خویش برخاست و به اندرونی رفت، من و ابو بصیر و میسّر، نزد ایشان رفته و به ایشان عرض کردیم: فدایتان شویم! ما در مجلس شما حضور داشتیم و شنیدیم شما در مورد کنیزتان چنین و چنان فرمودید. ما به خوبی می‌دانیم که شما دانشی وافر و علمی بسیار دارید، اما نسبت دانستن علم غیب را به شما نمی‌دهیم. امام فرمود: ای سدیر! مگر قرآن را نخوانده‌ای؟ عرض کردم: چرا. فرمود: آیا در آن آیاتی که از قرآن خوانده‌ای تا به حال، این آیه را ندیده‌ای: «قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»[2] [کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۶.

۲- نمل/ ۴۰.

خود را بر هم زنی، برایت می‌آورم]. عرض کردم: فدایتان شوم! این آیه را خوانده‌ام. فرمود: آیا می‌دانی که آن شخص، که بود و علمی که از علم کتاب در اختیار داشته، به چه میزان بوده است؟ عرض کردم: مرا از آن آگاه سازید. فرمود: به اندازه یک قطره آب در دریای اَخضَر. پس این مقدار کجا و همه علم کتاب کجا؟! عرض کردم: فدایت شوم! چقدر اندک است! امام فرمود: ای سدیر! این دانش چقدر فراوان خواهد بود اگر خداوند متعال آن را به دانشی که تو را از آن آگاه خواهم ساخت، نسبت بدهد. ای سدیر! آیا در آن چه از قرآن خوانده‌ای، تاکنون به این آیه برخورد کرده‌ای؟: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» عرض کردم: این آیه را خوانده‌ام، فدایت شوم! فرمود: آیا آن کس که همه علم کتاب را در اختیار داشته باشد، داناتر است یا آن کس که بخشی از علم کتاب را بداند؟ عرض کردم: خیر، بلکه آن کس که همه علم کتاب را داشته باشد، داناتر است. سپس امام علیه السلام به سینه خویش اشاره فرموده و گفتند: همه علم کتاب به خدا قسم نزد ما است، همه علم کتاب، به خدا قسم نزد ما است.[1]

این روایت را صفار در بصائر الدرجات با تغییری ناچیز و با اندکی زیاده و نقصان نقل کرده است.[2]

۳) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آن کسی که علم کتاب نزد اوست، امیر مؤمنان علیه السلام است. و از ایشان سؤال شد چه کسی داناتر است؟ کسی که بخشی از علم کتاب نزد اوست، یا کسی که همه علم کتاب نزد اوست؟ فرمود: دانش کسی که بخشی از علم کتاب را دارد، نسبت به کسی که همه علم کتاب را می‌داند، چونان پشه‌ای است که با بال‌های خود از آب دریا برگیرد. و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بدانید دانشی که آدم علیه السلام با خود از آسمان به زمین آورد و همه علومی که پیامبران از آغاز تا خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله به آن فضیلت داده شده‌اند، همگی در عترت (اهل بیت) خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله وجود

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۳.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۰۹، باب ۱، ح ۳.

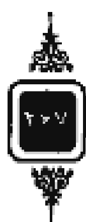
دارد.[1]

۴) محمد بن صفار، از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی بن فضّال، از عبد الله بن بکیر، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: من در حضور ایشان بودم که کسی راجع به حضرت سلیمان ودانش و قدرتی که خداوند به او عطا فرموده بود، سخن به میان آورد. امام به من فرمود: به سلیمان بن داود چه چیزی عطا شد؟ وی تنها حرفی از حروف اسم اعظم پروردگار را می‌دانست. اما این که خداوند درباره‌اش فرموده است: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» به خداوند قسم، علی علیه السلام بود که علم کتاب را می‌دانست. من عرض کردم: فدایتان شوم! به خدا سوگند، راست گفتید.[2]

۵) و نیز از وی، از احمد بن موسی، از حسن بن موسی خشّاب، از عبد الرحمن بن کثیر هاشمی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»[3] [کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی، برایت می‌آورم] راوی گوید: امام صادق علیه السلام انگشتان خود را باز کرده و روی سینه خود نهاد و فرمود: به خدا قسم! همه علم کتاب نزد ما است.[4]

۶) و نیز از وی، از محمد بن حسین، از نضر بن شعیب، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که: شنیدم امام در تفسیر این آیه: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» فرمود: آن کسی که علم کتاب نزد اوست، علی بن ابی طالب علیه السلام است.[5]

۷) و نیز از وی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از جابر نقل کرده است که گفت: ابو جعفر امام باقر علیه السلام درباره این آیه: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» فرمود:



۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۰۹، باب ۱، ح ۱.

۳- نمل / ۴۰.

۴- بصائر الدرجات، ص ۲۰۹، باب ۱، ح ۲.

۵- بصائر الدرجات، باب ۱، ح ۱۹.

وی علی بن ابی طالب علیه السلام است.[1]

۸) و نیز از وی، از محمد بن حسین و یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از برید بن معاویه نقل کرده است که گفت: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ».

فرمود: مقصود از این آیه، ما هستیم و علی علیه السلام اولین ما و برترین ما و بهترین ما، بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.[2]

۹) و نیز از وی، از احمد بن محمد، از برقی، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از یکی از شیعیان نقل کرده است که گفت: در مسجد در نزد امام باقر علیه السلام بودم و با ایشان صحبت می‌کردم که یکی از فرزندان عبد الله بن سلام از کنار ما عبور کرد. عرض کردم: فدایت شوم! این پسر همان کسی است که مردم درباره وی می‌گویند: او علم کتاب را می‌داند. فرمود: خیر. آن کسی که وصف او را آوردی، علی بن ابی طالب علیه السلام است که درباره او پنج آیه فرو فرستاده شد که یکی از آنها آیه: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»[3] می‌باشد.

۱۰) و نیز از وی از، عبد الله بن محمد، از کسی که برای او روایت کرده، از حسن بن علی بن نعمان از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در توضیح آیه: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» فرمود: این آیه راجع به علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. او عالم و دانشمند این است، بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله دانست.[4]

۱۱) و نیز از وی، از ابو الفضل علوی، از سعید بن عیسی کُرَیزی بصری، از ابراهیم بن حَکَم بن ظُهَیر، از پدرش، از شریک بن عبد الله از عبد الاعلی ثعلبی، از ابو تَمّام، از سلمان فارسی- که خدایش بیامرزد- از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که در توضیح این فرموده پروردگار متعال: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي

۱- بصائر الدرجات، باب ۱، ح ۴.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۱۱، باب ۱، ح ۱۱.

۳- بصائر الدرجات، ص ۲۱۱، باب ۱، ح ۱۱.

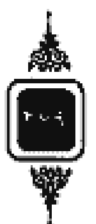
۴- بصائر الدرجات، ص ۲۱۲، باب ۱، ح ۱۱.

وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» فرمود: من همان هستم که علم کتاب نزد اوست و خداوند، او را تأیید کرده و در وصایت (جانشینی) به او «وسیله» اعطا فرموده است. پس امت او نباید از تمسک به «وسیله» برای تقرب به سوی او و به سوی خداوند، غفلت ورزند. پس خداوند فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»[1-2] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و به او (توسل و) تقرب جویید]

۱۲) ابن بابویه از محمد بن موسی بن متوکل، از محمد بن یحیی عطّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از عَمرو بن مُغَلّس، از خَلَف، از عطیه عَوفی، از ابو سعید خُدری، نقل می‌کند که: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آیه: «قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ»[3] [کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود] پرسیدم، فرمود: مقصود از این آیه، وَصی برادرم، سلیمان فرزند داود علیه السلام است. عرض کردم: ای رسول خدا! (صلی الله علیه و آله) پس آیه شریفه: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» راجع به کیست؟ فرمود: مقصود از این آیه، برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است.[4]

۱۳) عیاشی از برید بن معاویه عجلی نقل کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقصود از آیه: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» چیست؟ فرمود: مقصود، ما هستیم. علی علیه السلام اولین ما و برترین ما و بهترین ما، بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.[5]

۱۴) عبد الله بن عطاء، گوید: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم، این شخص، پسر عبدالله بن سلام است و چنین ادعا می‌کند که مقصود از این آیه، پدر وی می‌باشد: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» فرمود:



۱- مائده/ ۳۵.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۱۲، ح ۲۱.

۳- نمل/ ۴۰.

۴- امالي صدوق، ص ۴۵۳، ح ۳.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۷۷.

دروغ می‌گوید. مقصود از این آیه علی بن ابی طالب علیه السلام است.[1]

۱۵) عبد الله بن عجلان گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آیه شریفه: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» پرسیدم، فرمود: این آیه درباره علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وائمه علیهم السلام بعد از علی علیه السلام نازل شده است و این علی علیه السلام بود که علم کتاب نزد او بود.[2]

۱۶) فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» فرمود: این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است و وی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عالِم این امت است.[3]

۱۷) ابن فارسی در کتاب روضه به نقل از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» فرموده است که: منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام است. علم کتاب، از ابتدا تا انتها نزد اوست.[4]

۱۸) طبرسی در کتاب احتجاج آورده است که: از محمد بن ابی عمیر، از عبد الله بن ولید سمّان نقل شده است که گفت: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: مردم درباره اولو العزم و نیز درباره صاحب شما چه می‌گویند؟ منظور از صاحب، امیر مؤمنان علی علیه السلام است. راوی گوید: گفتم هیچ کس را بر اولو العزم مقدّم نمی‌دارند. راوی می‌گوید: پس حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی درباره موسی فرمود: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً»[5] [و در الواح (تورات) برای او در هر موردی پندی و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم] و نفرموده است: کل شیء (همه چیز) . و درباره عیسی فرمود: «وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ»[6] [و تا درباره بعضی از آن چه در آن اختلاف می‌کردید] و نفرموده است: کل تَخْتَلِفُونَ فِيهِ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۶، ۷۸.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۷۹.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۸۰ .

۴- روضة الواعظین، ۱۱۸.

۵- اعراف/ ۱۴۵.

۶- زخرف/ ۶۳.

(همه آن چه را که در آن اختلاف دارید) . اما درباره صاحب شما، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «قُلْ کَفَی بِاللّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ».

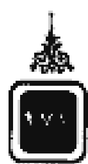
و خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ یَابِسٍ إِلاَّ فِي کِتَابٍ مُّبِینٍ»[1] [و هیچ تر و خشکی نیست، مگر این که در کتابی روشن (ثبتَ) است] و علم این کتاب، نزد اوست.[2]

۱۹) ابن شهر آشوب از محمد بن مسلم و ابو حمزه ثمالی و جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام؛ علی بن فضّال و فضیل بن یسار، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام، احمد بن عمر حلبی و محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام و البته از موسی بن جعفر علیه السلام و زید بن علی و محمد بن حنفیّه و سلمان فارسی و از ابو سعید خدری- که خداوند از آنان خشنود باد- و نیز از اسماعیل سدّی روایت کرده‌اند که همگی در توضیح آیه: «قُلْ کَفَی بِاللّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» گفته‌اند: مقصود، علی بن ابی طالب علیه السلام است.[3]

۲۰) ثعلبی در تفسیر خود و با سند خویش از ابو معاویه، از اعمش، از ابو صالح، از ابن عباس، از عبد الله بن عطاء روایت کرده است که به امام باقر علیه السلام گفته شد: برخی پنداشته‌اند که مقصود از آن کسی که علم کتاب نزد اوست، عبد الله بن سلام است. آیا چنین است؟ فرمود: خیر، وی علی بن ابی طالب است.[4]

۲۱) روایت شده که از سعید بن جبیر درباره آیه: «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» پرسیده شد که آیا مقصود، عبد الله بن سلام است؟ فرمود: خیر، چگونه چنین چیزی ممکن است و حال آن که این سوره مکی است.[5]

۲۲) از ابن عباس روایت شده است که: قسم به خدا که چنین نیست، این فرد کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام نیست. همان کسی که به علوم تفسیر و



۱- انعام/ ۵۹.

۲- احتجاج، ص ۳۸۵.

۳- مناقب، ج ۲، ۲۹.

۴- مناقب، ج ۲، ص ۲۹؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۰۸، ح ۴۲۵.

۵- مناقب، ج ۲، ص ۲۹؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۴۲۷؛ ینابیع المودة، ص ۱۰۴.

تأویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام قرآن آگاه و عالم بود.[1]

۲۳) از ابو حنفیّه روایت شده است که: علی بن ابی طالب علیه السلام است که نزد وی علم کتاب از ابتدا تا انتها وجود دارد. نطنزی این حدیث را در کتاب خصائص نقل کرده است.[2]

۲۴) و از طریق مخالفان: ثعلبی به دو طریق روایت کرده است که در معنای آیه: «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» مقصود، علی بن ابی طالب علیه السلام است.[3]

۲۵) هم چنین فقیه مغازلی شافعی با سند خود از علی بن عباس روایت می‌کند که گفت: من و ابو مریم نزد عبد الله بن عطا حاضر شدیم. ابو مریم گفت: آن روایتی که از امام باقر علیه السلام درباره جدّش، علی علیه السلام برایم نقل کردی، بیان کن. گفت: من نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم که پسر عبد الله بن سلام بر او گذر کرد. من عرض کردم: فدایت شوم! این پسر همان کسی است که علم کتاب را می‌داند؟ فرمود: خیر، آن کس که علم کتاب را می‌داند، مولایتان علی بن ابی طالب علیه السلام است، همان کسی که آیات بسیاری از قرآن در شأن او نازل شده است. «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»[4] [آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از (خویشان) او پیرو آن است] و «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»[5] [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست] از جمله این آیات است.[6]



۱- مناقب، ج ۲، ص ۲۹.

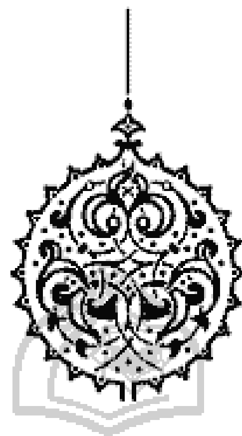
۲- مناقب، ج ۲، ص ۲۹.

۳- مناقب، ج ۲، ص ۲۹.

۴- هود/ ۱۷.

۵- مائده/ ۵۵.

۶- مناقب، ج ۲، ص ۳۱۴

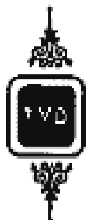


سوره ابراهيم

سوره ابراهيم مکی است به جز دو آیه ۲۸ و ۲۹ که مدنی اند.

این سوره ۵۲ آیه دارد و بعد از سوره نوح نازل شده است.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



فضیلت و ثواب قرائت سوره ابراهیم

۱) ابن بابویه با سند خود از عَنْبَسة بن مُصعَب، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کس دو سوره ابراهیم و حجر را در دو رکعت نماز جمعه بخواند، هرگز به بینوایی و فقر و دیوانگی و مصیبت، دچار نمی‌شود.[۱]

۲) عیاشی، از عَنْبَسَة بن مُصعَب از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: هر کس هر دو سوره ابراهیم و حجر را در نماز جمعه بخواند، هرگز به بینوایی و فقر و دیوانگی و مصیبت دچار نمی‌شود.[۲]

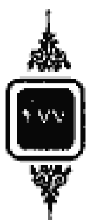
۳) از کتاب خواصّ القرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند به تعداد مردمی که بت‌ها را می‌پرستند و یا نمی‌پرستند، به او حسنه داده می‌شود. هر کس که این سوره را در پارچه‌ای سفید بنویسد و بر گردن کودکی بیاویزد، از گریستن و بی‌تابی و آن چه که کودکان به آن مبتلا می‌شوند، در امان خواهد بود.

۴) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس که این سوره را در پارچه‌ای سفید بنویسد و آن را به گردن کودکی بیاویزد، از گریستن و بی‌تابی و پیامدهای آن در امان خواهد بود و خداوند عزّ و جلّ به لطف خویش، از شیر گرفتن را بر کودک آسان گرداند.

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۳۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۹، ح ۱.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



تفسیر سوره ابراهیم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر (۱) كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۲) الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳)،

[الف لام راء کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آوری به سوی راه آن شکست‌ناپذیر ستوده* همانان که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و مانع راه خدا می‌شوند و آن را کج می‌شمارند. آنانند که در گمراهی دور و درازی هستند]

۱) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* الر كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ» فرمود: بر تو فرستادیم، «لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» یعنی از کفر به سوی ایمان «إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» یعنی راه روشن که همانا امامت امامان علیهم السلام باشد. سپس فرمود: «اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» یعنی عذابی سخت و جانفرسا.[1]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۹.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(٤)»

[و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (حقایق را) برای آنان بیان کند. پس خدا هر که را بخواهد، بی‌راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و اوست ارجمند حکیم]

۱) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که خداوند از او خشنود باشد- از ابو العباس احمد بن اسحاق ماذَرایی در بصره، از ابو قِلابه عبدالملک بن محمد، از غانم بن حسن سَعدی، از مسلم بن خالد مکّی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کتاب و هر وحی را که خداوند بر پیامبرانش نازل فرموده، به زبان عربی بوده است؛ ولی در گوش هر پیامبری، به زبان قوم آن پیامبر شنیده می‌شد، اما در گوش پیامبر ما صلی الله علیه و آله به زبان عربی، شنیده می‌شده است. بنابراین هرگاه هر پیامبری با قوم خود صحبت می‌کرد، به زبان عربی صحبت می‌کرد، اما در گوش مردمان آن قوم به زبان خودشان بود. هر کسی با هر زبانی رسول خدا صلی الله علیه و آله را خطاب می‌کرد، در گوش پیامبر صلی الله علیه و آله به عربی شنیده می‌شد و همه اینها را جبرئیل به خاطر احترام و ارجی که خداوند برای محمد صلی الله علیه و آله قائل بود. برای ایشان به زبان عربی ترجمه می‌کرد.[1]

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُم بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ(٥)»

[و در حقیقت موسی را با آیات خود فرستادیم (و به او فرمودیم) که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آور و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن که قطعاً در این (یادآوری) برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرت‌هاست]

۱) ابن بابویه از احمد بن محمد بن یحیی عطار، از سعد بن عبد الله، از یعقوب

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۵۳، باب ۱۰۳، ح ۸.

بن یزید، از محمد بن حسن میثمی، از مثنی حنّاط، از جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام، از پدرش نقل کرده است که فرمود: ایام الله، سه روز است: روزی که قائم علیه السلام قیام می‌کند و یوم الکرّه (روز رجعت) و روز قیامت.[1]

۲) و نیز از وی، از پدرش- که خداوند او را رحمت کند- از عبد الله بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن ابی عمیر، از مثنی حناط، از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ایام الله، سه روز است: روزی که قائم علیه السلام قیام می‌کند و یوم الکرّه (روز بازگشت) و روز قیامت.[2]

۳) سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی خطّاب و یعقوب بن یزید، از احمد بن حسن میثمی، از ابان بن عثمان، از مثنی حناط نقل کرده است که می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: ایام الله، سه روز است: روزی که قائم علیه السلام قیام می‌کند و یوم الکرّه (روز رجعت) و روز قیامت.[3]

۴) شیخ در امالی خود از یکی از شیعیان، از ابو مفضّل، از ابو احمد عبید الله بن حسن ابراهیم علوی نصیبی در بغداد- که خداوند بر وی رحمت آورد، از جدش ابراهیم بن علی از پدرش عبید الله از دو شیخ نیکوکار از شیعیان، از امام کاظم علیه السلام از پدرش جعفر صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام و پدرش و حسین بن زید بن علی ذوالدمعه، از عمویش عمر بن علی، از برادرش محمد بن علی، از جدش امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله انصاری که در بدر و اُحُد و شجره شرکت داشت و از جمله اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود از یاران خالص و دوستداران واقعی امام علی علیه السلام به شمار می‌رفت، گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با چند تن از اصحاب خود چون ابوبکر، ابو عبیده، عمر و عثمان و عبد الرحمن و دو تن از قاریان که یکی از جمله مهاجران بوده و عبد الله بن امّ عبده نام داشت و دیگری اُبی بن کعب که از انصار بود و هر

۱- خصال، ص ۱۰۸، ح ۷۵؛ ینابیع المودة، ص ۴۲۴.

۲- معانی الاخبار، ص۳۶۵، ج ۱؛ ینابیع المودة، ص ۴۲۴.

۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸؛ ینابیع المودة، ص ۴۲۴.

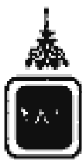
دوی آنها از جمله کسانی‌اند که در جنگ بدر شرکت داشته‌اند، در مسجد بودند و عبد الله شروع به خواندن سوره‌ای کرد که در آن از لقمان، سخن به میان آمده است، تا این که به این آیه رسید: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»[1] [و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است] و اُبی بن کعب سوره‌ای که داستان ابراهیم در آن ذکر شده را خواند تا به این آیه رسید: «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مقصود از ایام الله، نعمت‌های او و بلاهای اوست و عقوبت‌ها و مجازات‌های اوست.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله روی به سوی اصحاب خویش نموده و فرمودند: موعظه و اندرزی به شما ارزانی می‌کنم تا مبادا دچار یکنواختی و ملالت شوید. همانا پروردگار متعال به من وحی نموده است که نعمت‌های الهی را به شما تذکر دهم و براساس آن چه که در قرآن برایتان بیان نموده است، شما را بیم دهم و آن گاه، این آیه را تلاوت فرمود: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ» [و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است] سپس به اصحاب خویش فرمود: اکنون سخن خویش را بگویید. اولین نعمتی که خداوند شما را به آن راغب کرده و شما را با آن آزمود، چه بود؟ یاران رسول خدا همگی مشغول ارائه پاسخ به این سؤال شدند و نعمت‌های فراوانی که خداوند به آنان عطا فرموده بود را ذکر کرده و بر شمردند، نعمت‌هایی چون نعمت زندگی و ثروت، خانواده و همسران و دیگر نعمت‌های ظاهری که خداوند عزّ و جلّ آنان را با این نعمت‌ها در معرض امتحان الهی قرار داد. چون اصحاب، همگی سخن گفتند و مجلس به سکوت گرایید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی علی علیه السلام آمد و فرمود: ای ابو الحسن! سخن بگوی؛ یاران تو هر یک، سخنی به میان آوردند. علی علیه السلام عرض کرد: پدرم و مادرم فدای تو بادا! در محضر تو که ما با تو به راه حق هدایت شده‌ایم، چگونه می‌توان سخن گفت؟ حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: با این همه نظرت را بیان کن ای علی! نخستین نعمتی که خداوند تو را با آن آزمود و آن را به تو عطا فرمود، چیست؟ علی علیه السلام پاسخ داد: نخستین نعمت، آن بود که مرا آفرید. آن گاه که چیزی قابل بیان نبودم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛

۱- لقمان/ ۲۰.

دومین نعمت چه بود؟ علی علیه السلام پاسخ داد: خداوند در حق من محبت فرموده و به من زندگی بخشید و مرا در زمره مردگان قرار نداد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ سومین نعمت کدام است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آن که خداوند جل جلاله، مرا به بهترین شکل و معتدل‌ترین ترکیب آفرید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ چهارمین نعمت کدام است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آن است که به من اندیشه و آگاهی داد و مرا ابله و کودن نیافرید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ پنجمین نعمت کدام است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آن است که مشاعری [حواس] برای من قرار داده که آن چه را که در طلب آن هستم، درک می‌کنم و نیز چراغ روشنی [عقل] برای من قرار داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ ششمین نعمت چیست؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آن است که مرا به سوی دین خود هدایت فرمود و مرا از راه ربوبیت خویش گمراه نساخت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ هفتمین نعمت کدام است: علی علیه السلام پاسخ داد: برای من بازگشتی قرار داد به حیاتی که پایانی ندارد و راهی بی‌انتهاست. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ هشتمین نعمت کدام است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: مرا صاحب اختیار و مالک خویش قرار داد و مرا برده نیافرید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ نهمین نعمت کدام است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آن است که آسمان و زمین و مخلوقات خویش را که در آنند و آفریدگانی را که بین آسمان و زمین قرار دارند، مسخّر من قرار داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ دهمین نعمت کدام است؟ و ایشان پاسخ داد: این که مرا مرد آفرید نه زن، تا مردانگی باشم بر همسرانم و پایه‌ای استوار و اصلاح‌گر در میان آنان. رسول صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ از آن پس چه؟ علی علیه السلام عرض کرد: ای پیامبر خدا! نعمت‌های الهی فراوان آمده و خوشایند شده است، و سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا»[1] [و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار درآورید]

پیامبر صلی الله علیه و آله- در این زمان - لبخند زد و فرمود: ای ابو الحسن!



۱- ابراهیم/ ۳۴ و نحل/ ۱۸.

حکمت بر تو گوارا باد، دانش بر تو گوارا باد، تو وارث دانش من هستی و چون پس از من، امتم به وادی اختلاف درافتند، تو راه راست را به ایشان می‌نمایی و بیان می‌کنی. هر آن کس که تو را دوست داشت و به راه تو در آمد، از زمره کسانی است که به راه راست، هدایت شده است و آن که از هدایت تو روی گرداند و با تو دشمنی آورد و جانب تو را خالی کند، چنان خدا را در روز قیامت ملاقات کند که از خوی و سرشت و راه هدایت، بهره‌ای نداشته است.[1]

۵) عیاشی از ابراهیم بن عمر، از کسی که نامش را برده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ» فرمود: به آلاء الله، یعنی به نعمت‌های خدایی.[2]

۶) علی بن ابراهیم گفته است: ایام الله سه روز است: روز قائم صلوات الله علیه و روز مرگ و روز قیامت.[3]

۷) طبرسی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: مقصود از این آیه آن است که آنان را به نعمت‌های الهی در همه ایام متذکر باش.[4]

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ(۷)»

[و آن گاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، (نعمت) شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود]

۱) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبد الله بن جبله، از معاویة بن وهب، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هر که او را زبان شکر و سپاس داده‌اند، او را نعمتی بیشتر داده‌اند؛

۱- امالی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۹، ح ۲.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۴- مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۹.

چرا که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «لَئِن شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ»[1] [که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، (نعمت) شما را افزون خواهم کرد]

۲) و نیز از وی از تعدادی از شیعیان از احمد بن محمد بن خالد، از یکی از شیعیان، از محمد بن هشام، از میسّر، از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: مقصود از شکر نعمت، دوری گزیدن از محارم است و اوج سپاس و کمال شکر، آن است که شخص بگوید: «اَلْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ».[2]

۳) و نیز از وی، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از اسحاق بن عمار، از دو تن از شیعیان که این حدیث را از امام صادق علیه السلام شنیده‌اند روایت شده است که ایشان فرمود: هرگاه خداوند کسی را از نعمتی برخوردار نماید و وی آن را با دل و جان، قدرشناس بوده و با زبان آشکار، حمد خدای بزرگ را به جای آورد، به محض این که عبارت شکر وی به اتمام رسد، دستور آید که او را بیشتر ببخشند.[3]

۴) و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از علی بن عیینه، از عمر بن یزید، نقل کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: شکر هر نعمتی هر چند که بزرگ و بسیار باشد، آن است که خدای را به خاطر آن نعمت، شکرگویی و سپاس بگزاری.[4]

۵) و نیز از وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از مُعَمَّر بن خَلّاد، نقل کرده است که: شنیدم امام رضا علیه السلام می‌فرمود: هر که خدای را به خاطر نعمت او حمد گوید، او را سپاس گفته است و بی‌گمان، ستایش او از آن نعمت، برتر است.[5]

۶) و نیز از وی با سند خود از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از صفوان

۱- کافی، ج ۲، ص ۷۸، ح ۸.

۲- کافی، ج ۲، ص ۷۸، ح ۱۰.

۳- کافی، ج ۲، ص ۷۸، ح ۹.

۴- کافی، ج ۲، ص ۷۸، ح ۱۱.

۵- کافی، ج ۲، ص ۷۸، ح ۱۳.

جمّال، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که به من فرمود: هرگاه پروردگار متعال، بنده‌ای را از نعمتی کوچک یا بزرگ برخوردار کند، و او بگوید: الحمد لله، در حقیقت، سپاس آن نعمت را به جای آورده است.[1]

۷) و نیز از وی، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از حمّاد بن عثمان، نقل کرده است که امام صادق علیه السلام از مسجد بیرون آمده و مرکبش را گم کرده بود و فرمود: اگر خداوند آن را به من بازگرداند، بی‌گمان، خداوند را آن گونه که شایسته اوست سپاس خواهم گفت. راوی گوید: مدت زیادی نگذشت که مرکبش را آوردند. امام علیه السلام فرمود: «الحمد لله» کسی به امام عرض کرد: فدایت شوم! مگر نفرمودید اگر مرکبم بازگردد، خدا را آن طور که شایسته اوست، سپاس خواهم گفت؟! امام صادق علیه السلام فرمود: مگر نشنیدی که گفتم: «الحمد لله».[2]

۸) و نیز از او، از تعدادی از شیعیان، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر نقل کرده است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا سپاس خدا را به جای آوردن را حدّ و حدودی است که اگر بنده‌ای آن را انجام داد، سپاسگزار قلمداد شود؟ فرمود: آری. عرض کردم: حدّ و مرز آن چیست؟ فرمود: خدا را به خاطر هر نعمتی که به او ارزانی داشته است، اعم از خانواده و مال و ثروت سپاس گوید و اگر در میان نعمت‌هایی که خداوند به وی اعطا فرموده است، حقی برگردن اوست، آن حق را بگزارد و ادا کند. از آن جمله، این است که چنین بگوید: «سُبْحانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ»[3] [پاک است کسی که این را برای ما رام کرد و(گرنه) ما را یارای (رام‌ساختن) آنها نبود] و آن که بگوید: «رَبِّ أَنزِلْنِي مُنزَلًا مُبَارَكًا وَأَنتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ»[4] [پروردگارا! مرا در جایی پر برکت فرود آور (که) تو نیک‌ترین مهمان‌نوازانی] و یا این سخن

۱- کافی، ج ۲، ص ۷۹، ح ۱۴.

۲- کافی، ج ۲، ص ۷۹، ح ۱۸

۳- زخرف/ ۱۳.

۴- مؤمنون/ ۲۹.

پروردگار را بگوید: «رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا»[1-2] [پروردگارا! مرا (در هر کاری) به طرز درست داخل کن و به طرز درست خارج ساز و از جانب خود برای من تسلّطی یاری‌بخش قرار ده]

۹) و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که به ایشان عرض کردم: کفر در کتاب خداوند، چند نوع است؟ فرمود: کفر در قرآن پنج قسم است؛ و حدیث را بیان کرد. ما این حدیث را در توضیح آیه: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ» از سوره بقره را بیان کردیم. در این حدیث امام می‌فرماید: شکل سوم کفر آن است که نعمت‌ها را کفر بورزد؛ زیرا خداوند از زبان سلیمان می‌فرماید: «هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»[3] [این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم؟ و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد؛ و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است] و فرمود: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُواْ لِي وَلاَ تَكْفُرُونِ»[4،5] [پس مرا یاد کنید (تا) شما را یاد کنم و شکرانه‌ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید]

۱۰) شیخ در امالی، از شیخ ابو عبد الله حسین بن عبید الله غضائری- که خداوند او را رحمت آورد- از ابو محمد هارون بن موسی تَلَّعُکبَری، از محمد بن همام، از علی بن حسین همدانی، از ابو عبد الله محمد بن خالد برقی، از ابو قَتاده قمی، از داود بن سِرحان، نقل می‌کند که نزد امام صادق علیه السلام بودیم که سَدیر صیرفی وارد مجلس شد و سلام کرده و نشست. امام علیه السلام فرمود: سَدیرا!

۱- اسراء/ ۸۰.

۲- کافی، ج ۲، ص ۷۸، ح ۱۲.

۳- نمل/ ۴۰.

۴- بقره/ ۱۵۲.

۵- کافی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۱.

ثروت کسی فزونی نیابد مگر آن که حجت خداوند تبارک و تعالی بر وی بزرگ‌تر و گسترده‌تر شود؛ پس اگر می‌توانید حجت خدا را از خویشتن کنار زنید، چنین کنید. سدیر پرسید: ای پسر رسول خدا! چگونه چنین کنیم؟ فرمود: با ثروت خویش، نیازهای برادران دینی خود را برطرف کنید.

سپس فرمود: ای سدیر! نعمت‌ها را با همنشینی و همسایگی خوب با آنها، بیشتر دریافت کنید؛ هر کسی در حق شما نیکی کرد و به شما نعمتی داد، سپاسگزار او باشید و آن کس را که از شما به خاطر لطفی که در حق او کرده‌اید، سپاسگزاری کرد، باز نعمت دهید. اگر چنین کردید از جانب خدای، شایسته زیادت نعمت الهی خواهید شد و از سوی دوستان نیز خیر خواهی خواهید دید. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «لَئِن شَكَرْتُمْ لأَزِيدَنَّكُمْ».[1]

۱۱) و نیز از وی، از جماعتی، از ابو المفضّل، از محمد بن جعفر بن هشام بن بلاس معدّل بغدادی نُمَیری در دمشق، از محمد بن اسماعیل عُلَیّه، از وَهب بن جَریر، از پدرش، از فُضَیل بن یَسار، از ابو جعفر محمد بن علی، امام باقر علیهما السلام فرمود: هر کس که خداوند متعال، توفیق دعا را به او عطا فرموده باشد، از نعمت اجابت دعا محروم نخواهد شد، و به هر کس زبان شکر داده باشند، از زیادت نعمت، محروم نمی‌گردد. آن گاه امام باقر علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لأَزِيدَنَّكُمْ».[2]

۱۲) و نیز از وی، از جماعتی، از ابو مفضّل، از حَیّان بن بشر ابو بشر اسدی قاضی در شهر مِصّیصه، از دایی‌اش ابو عِکرِمه، عامر بن عِمران ضَبّی کوفی از محمد بن مفضّل بن سلمه ضبی، از پدرش مفضّل بن سلمه، از مالک بن اعیَن جُهَنی نقل کرده است که امام زین العابدین علیه السلام به یکی از پسران خود چنین وصیت می‌فرمود: پسرم! شکر خداوند را به خاطر نعمت‌هایی که به تو داده است، به جا آور و هر کس از تو شاکر بود و سپاسگزار، در حقّش نیکی کن؛ چرا که نعمتی که سپاس گزارده شود، هرگز زوال و نیستی نخواهد داشت و چون در حق نعمت، ناسپاسی شود، ماندگار نخواهد شد. انسان سپاسگزار با سپاسگزاری خویش، به

۱- امالی، ج ۱، ص ۳۰۹.

۲- امالی، ج ۲، ص ۶۷.

سعادت و بهره بیشتری خواهد رسید تا دستیابی به نعمتی که شکر آن واجب است. آن گاه امام زین العابدین علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ».[1]

۱۳) عیاشی، از ابو عمرو مدائنی نقل کرده است: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هر بنده‌ای که خداوند به او نعمتی ارزانی کند و او از ژرفای دل، قدرشناس آن نعمت باشد- در روایت دیگری آورده است: خداوند را با زبان خود بستاید- هنوز کلام او پایان نیافته که خداوند فرمان می‌دهد که نعمت او را زیادت بخشند. در روایت ابو اسحاق مدائنی، هنوز کلام او پایان نیافته، خداوند اجازه زیادت نعمت او را می‌دهد. خداوند، خود فرموده است: «لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ».[2]

۱۴) از ابو ولّاد، نقل شده است که می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا چنین است که اگر بر این نعمت‌های آشکار که خداوند به ما ارزانی داشته است، سپاس گوییم و شکر به جای آوریم و او را بر این نعمت‌ها ستایش کنیم، خداوند نعمت‌های ما را فزونی بخشد، چنان که خود فرموده است: «لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»؟ امام فرمود: آری، چنین است؛ هر کسی خداوند را به جهت نعمت‌هایش سپاس گفته و شاکر او باشد و بر یقین باشد که سرچشمه و اصل این نعمت‌ها، خداوند است نه دیگری، خداوند، برخورداری‌های او و نعمت‌هایش را بیفزاید.[3]

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۹).

[آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از

۱- امالی، ج ۲، ص ۱۱۴

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۹، ح ۳ و ۴.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۹، ح ۵.

ایشان بودند (و) کسی جز خدا از آنان آگاهی ندارد، به شما نرسیده است؟ فرستادگانشان دلایل آشکار برایشان آوردند، ولی آنان دست‌هایشان را (به نشانه اعتراض) بر دهان‌هایشان نهادند و گفتند: ما به آن چه شما بدان مأموریت دارید کافریم و از آن چه ما را بدان می‌خوانید، سخت در شکّیم]

۱) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لاَ يَعْلَمُهُمْ إِلاَّ اللّهُ جَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّواْ أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» گفته است: مقصود، دهان پیامبران است «وَقَالُواْ إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ».[1]

«وَمَا لَنَا أَلاَّ نَتَوَكَّلَ عَلَى اللّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۱۲)».

[و چرا بر خدا توکل نکنیم و حال آن که ما را به راه‌هایمان رهبری کرده است و البته ما بر آزاری که به ما رساندید، شکیبایی خواهیم کرد و توکل‌کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند]

۱) عیاشی از حسن بن ظریف، از محمد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «وَعَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» فرمود: مقصود، کشاورزان هستند.[2]

۲) ابن بابویه در کتاب الفقیه در حدیثی مرسل به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «وَعَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» فرمود: مقصود، کشاورزان هستند.[3]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۰، ح ۶.

۳- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۶۰، ح ۷۰۳.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُم مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (۱۳) وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِن بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ (۱۴)».

[و کسانی که کافر شدند به پیامبرانشان گفتند: شما را از سرزمین خودمان بیرون خواهیم کرد، مگر این که به کیش ما بازگردید. پس پروردگارشان به آنان وحی کرد که حتماً ستمگران را هلاک خواهیم کرد* و قطعاً شما را پس از ایشان در آن سرزمین سکونت خواهیم داد. این برای کسی است که از ایستادن (در محشر به هنگام حساب) در پیشگاه من بترسد و از تهدیدم بیم داشته باشد]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش در حدیثی مرفوع از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: هر کس که همسایه‌اش را آزار دهد به قصد آن که به خانه وی دست یابد، خداوند، همسایه‌اش را وارث خانه او خواهد کرد. خداوند در همین زمینه فرموده است: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُم مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ* وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِن بَعْدِهِمْ».[1]

۲) در کتاب تحف العقول از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل است که در یک حدیث طولانی فرموده است: ای جماعت مؤمن! از این شبیخون خدا چونان هراس اهل یقین و تقواپیشگان که از آن در ترس و هراسند، بترسید؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ» پس برحذر باشید از درخشش و طربناکی دنیا و فریب‌ها و شرارت‌های آن، و آسیب‌های پیامد روی آوردن به دنیا را به یاد آورید؛ چرا که بی‌گمان، آراستگی‌های دنیا فریبی بیش نیست و شیفتگی به آن، خطاست.[2]

«وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۱۵)».

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۲- تحف العقول، ص ۱۹۴.

[و (پیامبران از خدا) گشایش خواستند و (سرانجام) هر زورگوی لجوجی نومید شد]

۱) محمد بن یعقوب، از تعدادی از شیعیان، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر، از امام علیه السلام نقل کرده است که: یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که ناگهان علی علیه السلام وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: تو را با عیسی بن مریم، شباهت‌هایی است و اگر چنین نبود که گروه‌هایی از امت من راجع به تو همان بگویند که مسیحیان، راجع به عیسی پسر مریم گفته‌اند، در باره تو چیزهایی می‌گفتم که اگر به گوش توده‌های مردم می‌رسید، خاک زیر پای تو را به عنوان تبرک برمی‌گرفتند.

راوی گوید: دو مرد عرب و نیز مغیرة بن شُعبه و گروهی از قریش که در آن جا بودند، با شنیدن سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شده و گفتند: راضی نشد برای پسرعمویش مثالی بزند، مگر عیسی بن مریم را.

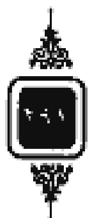
پس خداوند متعال، این آیات را نازل فرمود: «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ* وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ* إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ* وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ»[1] [و هنگامی که (در مورد) پسر مریم مثالی آورده شد، بناگاه قوم تو از آن (سخن) هلهله درانداختند (و اعراض کردند)* و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او؛ آن (مثال) را جز از راه جدل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی جدل‌پیشه‌اند* (عیسی) جز بنده‌ای که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق (و آیتی) گردانیده‌ایم نیست* و اگر بخواهیم قطعاً به جای شما فرشتگانی که در (روی) زمین جانشین (شما) گردند قرار دهیم] راوی گوید: حارث بن عمر فهری از این موضوع عصبانی شد و گفت: پروردگارا! اگر این مسئله حقیقت دارد و از طرف تو است- که بنی هاشم یکی پس از دیگری وارث پیامبر صلی الله علیه و آله خواهند بود- پس، از آسمان بر ما سنگ ببار یا عذابی دردناک بر ما فرو فرست. بعد از آن خداوند درخواست حارث بن عمرو را به اطلاع رسول

۱- زخرف/ ۶۰-۵۷.

خدا صلی الله علیه و آله رسانید و بعد از آن، این آیه نازل شد: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»[1] [و(لی) تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب‌کننده ایشان نخواهد بود].

سپس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای فرزند عمرو! یا به خاطر این گفته‌ات به درگاه خداوند توبه کن و یا از این جا کوچ کن. عمرو گفت: ای محمد! بلکه تو ه از آن چه در دستان توست، تحفه‌ای به سایر قریشیان نیز می‌دهی؛ بنی‌هاشم، همه بزرگی‌ها و فضایل عرب و عجم را از آن خود کرده‌اند!

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: این به اختیار من نیست و به دست خدای متعال است. وی گفت: ای محمد! دلم به توبه رضا نمی‌دهد و سر آن ندارم که توبه کنم، پس از پیش تو می‌روم. پس گفت تا مرکب او را بیاورند که از آن جا برود. وقتی به خارج شهر رسید، تخته سنگی بزرگ بر سر او فرود آمد و او را در هم کوبید. آن گاه، برای پیامبر صلی الله علیه و آله وحی رسید و خداوند متعال فرمود: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ* لِّلْكَافِرِينَ ـ بولاية علي ـ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ»[2] [پرسنده‌ای از عذاب واقع‌شونده‌ای پرسید * که اختصاص به کافران به ولایت علی علیه السلام دارد (و) آن را بازدارنده‌ای نیست* (و) از جانب خداوند صاحب درجات (و مراتب) است] راوی گوید: من به ایشان عرض کردم: فدایت شوم! ما این آیه را این چنین که شما خواندی، تلاوت نمی‌کنیم. فرمود: جبرئیل آیه را این چنین از جانب خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاد و به خدا سوگند که در مصحف فاطمه سلام الله علیها نیز این آیه، به این صورت آمده است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به منافقینی که در اطراف او بودند، فرمود: نزد دوست خود بروید؛ آن چه را که طلب کرد، به او رسید. خداوند متعال در این زمینه فرمود: «وَاسْتَفْتَحُواْ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ»[3]



۱- انفال/ ۳۳.

۲- معارج/ ۳-۱.

۳- کافی، ج ۸، ص ۵۷، ح ۱۸.

۲) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه: «وَاسْتَفْتَحُواْ» دعا کردند «وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» یعنی باخت و زیان دید.[۱]

۳) سپس گفت: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت شده است که عنید، اعراض کننده و روی بر تابنده از حق را گویند.[۲]

﴿مِّن وَرَآئِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِن مَّاءٍ صَدِيدٍ (۱۶) يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِن وَرَآئِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (۱۷)﴾.

[(آن کس که) دوزخ پیش روی اوست و به او آبی چرکین توشانده می‌شود* آن را جرعه جرعه می‌نوشد و نمی‌تواند آن را فرو برد و مرگ از هر جانبی به سویش می‌آید، ولی نمی‌میرد و عذابی سنگین به دنبال دارد]

۱) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه: «مِّن وَرَآئِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِن مَّاءٍ صَدِيدٍ» گفت: مقصود آبی است که از فرج (شرمگاه) زنان زناکار بیرون می‌آید.[۳]

۲) طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: یعنی از خون و چرکی که از شرمگاه زنان زناکار در آتش جهنم بیرون می‌آید، سیراب می‌شود.[۴]

۳) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: «يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ» گوید: کافر را به این آب نزدیک می‌کنند، او آن را ناخوش دارد. وقتی به آن نزدیک می‌شود، رویش را بریان کند و تمامی موی سرش بریزد و وقتی از آن آب بنوشد، تمامی دل و روده‌اش تکه‌تکه گردد و کف پایش پاره شود و از این مردم، همچون رودخانه‌ای چرک و خون ریزد. سپس گفت: آنان آن چنان می‌گریند که اشک‌هایشان به چهره‌هاشان چون جویباری سرازیر گردد. سپس ریزش اشک قطع شود و خون جاری گردد، به گونه‌ای که اگر کشتی بر آن خون روان گردد، حرکت کرده و به راه افتد و خداوند فرموده است: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۴- مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۷.

الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ»[1] [مثل بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده (چون باغی است که) در آن نهرهایی است از آبی که (رنگ و بو و طعمش) برنگشته و جوی‌هایی از شیری که مزه‌اش دگرگون نشود و رودهایی از باده‌ای که برای نوشندگان لذتی است و جویبارهایی از انگبین ناب و در آنجا از هر گونه میوه برای آنان (فراهم) است و (از همه بالاتر) آمرزش پروردگار آنهاست (آیا چنین کسی در چنین باغی دل‌انگیز) مانند کسی است که جاودانه در آتش است و آبی جوشان به خوردشان داده می‌شود (تا) روده‌هایشان را از هم فرو پاشد].[2]

۴) عیاشی از مسعدة بن صدقه، از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام، از جدش علیه السلام نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: وقتی که زَقّوم و ضَریع در شکم دوزخیان، چون آب داغ به جوش آید، درخواست آب کنند؛ پس برای ایشان، مایع غَسّاق (آن چه از پوست بدن دوزخیان، جاری گردد) و چرک و خون آورده می‌شود «يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِن وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ» و حمیم که از زمانی که جهنم آفریده شده است، با حمیم در حال جوشیدن است «كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا»[3,4] [(آبی) چون مس گداخته که چهره‌ها را بریان می‌کند؛ وه چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است].

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَّا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ(۱۸)»

[مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، کردارهایشان به خاکستری می‌ماند

۱- محمد/ ۱۵.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۳- کهف/ ۲۹.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۰، ح ۷.

که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد، از آن چه به دست آورده‌اند هیچ (بهره‌ای) نمی‌توانند برد. این است همان گمراهی دور و دراز]

۱) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: «مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُواْ بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عَاصِفٍ» گفت: آن که به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام اقرار نکند، عملش باطل گردد. مانند خاکستری که چون بادی بر آن گذر کند، آن را با خود ببرد.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم نقل کرده است که: شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: هر کس که با عبادت کردن، سخت خود را به زحمت افکند، ولی هیچ امامی از طرف خداوند نداشته باشد، سعی و تلاش او پذیرفته نیست و او راه گم کرده‌ای سرگردان است و خداوند از او بیزاری می‌جوید. مثل چنین شخصی چونان گوسفندی است که چوپان و گلّه خویش را گم کرده باشد و روز خود را بدون هدف و سردرگم می‌گذراند و به این سو و آن سو می‌رود و چون شب همه جا را فرا می‌گیرد، از دور گلّه‌ای را می‌بیند، اما چوپان آن گله، چوپان او نیست. وی به سوی آن گلّه می‌شتابد و فریب آن را می‌خورد و تا صبح در آغل آنها می‌ماند و صبح روز بعد که چوپان، گلّه را را برای چرا به صحرا می‌برد، این گوسفند راه گم کرده درمی‌یابد که او به این چوپان و گلّه، تعلق ندارد و باز حیران و سرگردان می‌شود و به دنبال چوپان و گلّه‌اش می‌گردد. پس آن گاه چشمانش به گوسفندانی می‌افتد که با چوپان خود می‌گذرند. او به سوی آنان شتاب کرده و به آنان می‌پیوندد و باز در دام فریب می‌افتد. ناگهان چوپان بر سر او بانگ برمی‌آورد و می‌گوید: به چوپان و گلّه خویش بپیوند؛ تو سرگردان و حیران و گم کرده راهی که از چوپان و گلّه‌ات جدا افتاده‌ای. آن حیوان، پریشان گشته و حیران شود و آواره گردد. او را چوپانی نیست که به چراگاه راهنمایی کند و یا به منزل بازگرداند. وی در این حالت سرگردانی به سر می‌برد که گرگ، از فرصت جدا افتادگی و سرگردانی او استفاده می‌کند و او را می‌درد. ای محمد! به خداوند سوگند که این چنین است حال کسی که از میان این امت باشد، ولی امامی که از سوی خداوند

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۰.

منصوب شده باشد و حق را از باطل متمایز کند و عـدالت بیـاورد، نداشـته باشـد. چنین کسی گم کرده راه و سرگردان است و اگر در چنین شـرایطی بمیـرد، چونـان کافران و منافقان مرده است. ای محمد! بدان که حاکمان ستم و پیروان آنان از دیـن خدا، سخت به دور هستند؛ آنان خود به وادی ضلالت در افتاده‌اند و دیگران را نیـز به گمراهی کشانده‌اند. اعمال آنان به خاکستری می‌ماند که باد در یـک روز توفـانی بر آن می‌وزد (و آن را پراکنده و بی‌خاصیت می‌گرداند) و آنان نمی‌توانند از آن چـه کسب کرده‌اند، بهره‌ای برگیرند و این همان گمراهی آشکار و عمیق است.[1]

﴿وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ (۲۱) وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۲)﴾

[و همگی در برابر خدا ظاهر می‌شوند. پس ناتوانان به گردنکشان مـی‌گوینـد: مـا پیروان شما بودیم، آیا چیزی از عذاب خدا را از ما دور می‌کنید؟ مـی‌گوینـد: اگـر خدا ما را هدایت کرده بود، قطعاً شما را هدایت می‌کردیم. چه بـی‌تـابی کنـیم، چـه صبر نماییم، برای ما یکسان است. ما را راه گریزی نیسـت* و چـون کـار از کـار گذشت (و داوری صورت گرفت) شیطان می‌گوید: در حقیقت، خدا به شـما وعـده داد، وعده راست و من به شما وعده دادم و با شما خلاف کردم و مرا بر شـما هـیچ تسلطی نبود، جز این که شما را دعوت کردم و اجابتم نمودیـد. پـس مـرا ملامـت نکنید و خود را ملامت کنید. من فریادرس شما نیستم و شـما هـم فریـادرس مـن نیستید. من به آن چه پیش از این مرا (در کار خدا) شـریک مـی‌دانسـتید، کـافرم.

۱ - کافی، ج ۱، ص ۳۰۶، ح ۲.

آری ستمکاران عذابی پردرد خواهند داشت]

۱) علی بن ابراهیم: در تفسیر این سخن خداوند متعال: «وَبَرَزُواْ لِلّهِ جَمِيعًا» گفته است: مفهوم این جمله، مربوط به آینده است. یعنی با آن که لفظ فعل، ماضی است، اما معنای فعل مضارع «یَبرُزون» را می‌رساند.[1]

۲) سپس گوید: در این آیه: «لَوْ هَدَانَا اللّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ» مقصود از هدایت، همان ثواب است «سَوَاء عَلَيْنَآ أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِن مَّحِيصٍ» یعنی گریزگاه. گفت: اما آیه «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الأَمْرُ» یعنی هنگامی که شیطان از مسائل دنیا و اولیای خویش فارغ شد «إِنَّ اللّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلاَّ أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلاَ تَلُومُونِي وَلُومُواْ أَنفُسَكُم مَّا أَنَاْ بِمُصْرِخِكُمْ» یعنی فریادرس شما نیستم «وَمَا أَنتُمْ بِمُصْرِخِيَّ» شما نیز فریادرس من نیستید «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ» یعنی در دنیا.[2]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال در قرآن از ابلیس یاد کرده که در روز قیامت از انسان‌هایی که او را ولیّ خود در دنیا گرفته‌اند، تبرّی می‌جوید «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ».[3]

۴) عیاشی، از حریز، از کسی که نام او را برده، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الأَمْرُ» فرمود: مقصود، دومی است و هر جا در قرآن، عبارت: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ» باشد، مقصود از آن، دومی است.[4]

۵) ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی روز قیامت فرا رسد، ابلیس را در هفتاد غلّ و هفتاد زنجیر عظیم می‌آورند. پس ابلیس به زُفَر نگاه می‌کند که او را با یکصد و بیست غل و یکصد و بیست زنجیر بزرگ

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۳- کافی، ج ۱، ص۲۸۷ در ضمن حدیث ش ۱.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۰، ح ۸.

می‌آورند. ابلیس می‌گوید: این کیست که خداوند عذابش را دوچندان کرده است، در حالی که من همه این خلق را گمراه کرده‌ام. به او می‌گویند: این زُفَر (شیطان) است. می‌گوید: چرا چنین عذابی برای او تدارک دیده شده است؟ می‌گویند: به خاطر ستمی که بر علی علیه السلام روا داشته است. ابلیس می‌گوید: وای بر تو باد! مرگ بر تو باد! مگر ندانستی که خداوند مرا فرمان داد تا به آدم سجده آورم و من از فرمان او سر بر تافتم و عصیان آوردم و از او خواستم تا به من نیروی آن دهد تا بر محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام و شیعیان ایشان سیطره یابم، اما پروردگار خواسته‌ام را برآورده نکرد و فرمود: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»[1] [در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلّطی نیست، مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند] و با آن که خداوند، آنان را از میان خلق، استثناء کرد، آنان را نشناختم و گفتم: «وَلاَ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»[2] [و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت] اما نفس تو، تو را به وادی غرور و فریب رهنمون گشت که امروز، تو را در مقابل مردمان ایستاده‌اند و عبرت خلق شده‌ای. سپس به او گفت: تو به علی علیه السلام و آنان که راه تو را در پیش گرفتند و در گمراهی در افتادند، چه کرده‌ای که با تو چنین می‌کنند؟ شیطان - که نامش زُفَر است- به ابلیس می‌گوید: تو مرا به آن رفتارها فرمان دادی؟ ابلیس به وی می‌گوید: چرا از فرمان پروردگارت سرپیچی کرده و از من اطاعت کردی؟ زُفَر این سخن خداوند عزّ و جلّ را در پاسخ او می‌گوید: «إِنَّ اللّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلاَّ أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلاَ تَلُومُونِي وَلُومُواْ أَنفُسَكُم مَّا أَنَاْ بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».[3]



۱- حجر/ ۴۲.

۲- اعراف/ ۱۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۰، ح ۹.

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللهُ الأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵)﴾.

[آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده، سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است* میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد و خدا مَثَل‌ها را برای مردم می‌زند، شاید که آنان پند گیرند]

۱) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از احمد بن محمد، از علی بن سیف، از پدرش، از عمرو بن حُرَیث نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «کَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» پرسیدم و ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله اصل و ریشه آن درخت است، امیر مؤمنان، تنه آن است و امامان از نسل علی علیه السلام، شاخه‌های آن و دانش امامان علیهم السلام، میوه‌های آن و شیعیان مؤمن، برگ‌های آن هستند. آیا در این درخت، زیادتی هست؟ عرض کردم: به خدا سوگند که خیر، [زیادتی] وجود ندارد. امام فرمود: به خدا سوگند که هرگاه مؤمنی به دنیا بیاید، برگی از آن درخت می‌روید و چون بمیرد، برگی از آن می‌افتد.[۱]

۲) محمد بن حسن صفّار از حسن بن موسی خشّاب، از عمرو بن عثمان، از محمد بن عُذافِر، از ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «کَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ* تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» پرسیدم و ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من اصل و ریشه آن درخت هستم و علی علیه السلام تنه آن و امامان علیهم السلام شاخه‌های آن و دانش ما، میوه آن و شیعیان ما برگ‌های آن هستند. ای ابو حمزه! آیا در این درخت زیادتی می‌بینی؟ گفتم: خیر، به خدا سوگند که زیادتی در آن نمی‌بینم.

امام فرمود: ای ابو حمزه! به خدا قسم، هر نوزاد مؤمنی که به دنیا می‌آید،

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۸۰.

برگی به آن درخت افزوده می‌شود و چون بمیرد، برگی از آن می‌افتد.[1]

۳) و نیز از وی، از یعقوب بن یزید، از حسن بن محبوب، از احول، از سَلّام بن مستنیر نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام درباره مفهوم آیه «کَشَجَرَة طَیِّبَة أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ* تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» پرسیدم و ایشان فرمود: مقصود از شجره، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که نسب ایشان در بنی هاشم، استوار است. تنه آن درخت، علی علیه السلام است و ریشه آن فاطمه سلام الله علیها است و شاخه‌هایش امامان علیهم السلام می‌باشند و برگ‌های آن شیعیان هستند و هر گاه فردی از آنان بمیرد، برگی از این درخت بیفتد و چون پای به جهان گذارد، برگی بر آن بروید. عرض کردم: فدایت گردم! معنای جمله «تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» چیست؟ فرمود: دستورات و اوامری است از حلال و حرام که امام در هر سال در اختیار شیعیان قرار می‌دهد.[2]

۴) و نیز از وی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از مفضّل بن صالح، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه: «كَشَجَرَة طَيِّبَة أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام ریشه استوار این درخت هستند و شاخه‌های آن کسانی‌اند که در ولایت وارد شوند (آن را بپذیرند).[3]

۵) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که خدایش بیامرزد- از عبد العزیز بن یحیی، از عبد الله بن محمد ضبّی، از محمد بن هلال، از نائل بن نَجیح، از عمرو بن شمر، از جابر جُعفی نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام راجع به این فرموده پروردگار متعال: «كَشَجَرَة طَيِّبَة أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ* تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» پرسیدم و ایشان فرمود: منظور از درخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد و تنه آن علی علیه السلام و شاخه آن فاطمه سلام الله علیها- دختر رسول خدا- و میوه آن، فرزندان فاطمه و برگ‌های

۱- بصائر الدرجات، ص ۷۳، باب ۲، ح ۱.

۲- بصائر الدرجات، ص ۷۳، باب ۲، ح ۲.

۳- معانی الاخبار، ص ۴۰۰، ح ۱۶.

آن، شیعیان می‌باشند. سپس فرمود: چون مؤمنان شیعه ما بمیرند، برگی از آن درخت می‌افتد و چون نوزادی از شیعیان پای به عرصه گیتی نهد، برگی بر آن درخت بروید.[1]

۶) و نیز از وی از برخی از شیعیان، از محمد بن همّام، از جعفر بن محمد بن مالک فَزاری، از جعفر بن اسماعیل هاشمی، از دایی خود محمد بن علی، از عبد الرحمن بن حمّاد، از عمر بن سالم بیّاع سابرِی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره این آیه: «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا» پرسیدم و ایشان فرمود: اصل آن درخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و تنه آن امیر مؤمنان علی علیه السلام و میوه‌هایش حسن و حسین علیهما السلام و نه فرزند حسین، شاخه‌های آن، و شیعیان برگ‌های آن هستند. به خدا قسم! هر وقت انسان مؤمنی می‌میرد، یک برگ از آن درخت می‌افتد. پرسیدم: مفهوم آیه: «تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» یعنی چه؟ فرمود: اوامر و دستوراتی است که امام هر سال در مسائل حج و عمره صادر می‌فرماید.[2]

۷) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو جعفر احول، از سَلّام بن مُستنیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که از ایشان راجع به آیه: «مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً» پرسیدم و ایشان فرمود: درخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اصل آن، نسب اوست که در بنی‌هاشم استوار است و تنه درخت، علی بن ابی طالب علیه السلام است و شاخه آن فاطمه سلام الله علیها است و میوه آن، امامان از نسل علی و فاطمه علیهم السلام هستند و شیعیان آنان برگ‌های آن درختند. فرد مؤمن از شیعیان ما چون بمیرد، برگی از آن درخت بیفتد و چون مؤمن پای به جهان گذارد، برگی بر آن درخت بروید. عرض کردم: نظر شما درباره این فرموده پروردگار متعال «تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» چیست؟ فرمود: منظور از این آیه، فتاوی و نظراتی است که امامان عَلَيْهِمُ السلام برای شیعیان در مسائل حلال و حرام هر حج و عمره صادر می‌کنند. سپس پروردگار متعال دشمنان آل محمد علیهم السلام را چنین مثال زده است: «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِن

۱- معانی الاخبار، ص ۴۰۰، ح ۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۲۴، ج ۲، باب ۳۳، ح ۳۰.

فَوْقِ الأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ».[1]

۸) سپس گفت: در روایت ابو جارود به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است: و نیز کردار کافران به آسمان صعود نمی‌کند و امویان جز تعداد اندکی از آنان خدای را در هیچ مجلس و هیچ مسجدی یاد نمی‌کنند و کردار آنان به آسمان صعود نمی‌کند.[2]

۹) طبرسی می‌گوید: ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: این آیه، مثالی است برای بنی‌امیه.[3]

۱۰) عیاشی از محمد بن علی حلبی، از زُراره و حُمران، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه: «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» فرمودند: مقصود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان بعد از ایشان هستند، که آنان اصل ثابتند و فرع نیز ولایت است برای آن کس که وارد آن گردد و ولایت را بپذیرد.[4]

۱۱) محمد بن یزید نقل می‌کند: از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» پرسیدم و ایشان فرمود: رسول خدا، اصل آن درخت است و امیر مؤمنان علی علیه السلام تنه آن و امامان علیهم السلام که از نسل آن دو هستند، شاخه‌های آن و دانش ائمه علیهم السلام میوه آن، و شیعیان برگ‌های آن درخت هستند. آیا در این درخت، زیادتی می‌بینی؟ عرض کردم: به خدا قسم! خیر. فرمود: به خداوند سوگند! چون مؤمن بمیرد، بی‌گمان، برگی از آن درخت بیفتد و چون مؤمنی زاده شود، برگی بر آن بروید. عرض کردم: آیه: «تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» یعنی چه؟ فرمود: دانش امام است که چون میوه‌ای در اختیار مردمان قرار می‌گیرد، آن هنگام که از وی می‌پرسند و امام علیه السلام پاسخ می‌گوید.[5]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۳- مجمع البیان، ج ۶، ص ۷۵.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۱۰.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۱۱.

۱۲) عبد الرحمن بن سالم اَشَلّ، از پدرش نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره این آیه: «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرة طَیِّبَة أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاء* تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللّهُ الأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ» پرسیدم. فرمود: اینْ مثالیْ است کهُ پروردگار متعال درباره اهل بیت صلی الله علیه و آله زده است و در باره آنان که با پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام دشمنی ورزیدند، فرموده است: «وَمَثلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ».[1]

۱۳) محمد بن یعقوب، از علی بنّ ابراهیم، از پدرش، از نَوفَلی، از سَکونی، از امام باقر، از پدرانش علیهم السلام نقل کرده است که علی علیه السلام راجع به کسی که نذر کرده بود زمانی را روزه بگیرد، فرمود: زمان، برابر با پنج ماه است و حین، شش ماه است. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا».[2]

۱۴) و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از خالد بن جریر، از ابو ربیع، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که از ایشان راجع به حکم فردی که قسم خورده بود که حینی (مدتی) را به خاطر به جا آوردن سپاس نعمت خدا روزه بگیرد، فرمود: فردی که چنین نذری کرده بود، نزد امام علی علیه السلام آمد و امام به وی فرمود: شش ماه روزه بگیر؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» «حین» یعنی شش ماه.[3]

۱۵) عیاشی از اسماعیل بنْ اَبی زیاد سکونی، از امام باقر علیه السلام، از پدرش علیه السلام نقل کرده است که امام علی علیه السلام درباره کسی که نذر کرده بود، زمانی را روزه بگیرد، فرمود: زمان، پنج ماه است و حین، شش ماه است؛

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۱۵.

۲- کافی، ج ۴، ص ۱۴۲، ح ۵.

۳- کافی، ج ۴، ص ۱۴۲، ح ۴.

زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ».[1]

۱۶) حلبی نقل می‌کند که: از امام صادق علیه ألسلام در باره حکم کسی که قسم خورده که به خاطر شکر نعمتی، حینی را روزه بگیرد، فرمود: از علی بن ابی طالب علیه السلام در باره همین موضوع سؤال شد و ایشان فرمود: باید شش ماه، روزه بگیرد؛ زیرا خداوند فرموده است: «تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» و حین، برابر با شش ماه است.[2]

۱۷) خالد بن جریر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره حکم کسی که گفته: به خدا قسم می‌خورم که «حینی» را به خاطر تشکر از خداوند روزه بگیرم پرسیدم. امام صادق علیه السلام فرمود: همین حکم را از امام علی علیه السلام پرسیدند و ایشان فرمود: شش ماه روزه بگیر؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ» مقصود از حین، شش ماه است.[3]

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (۲۷)»

[خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می‌گرداند و ستمگران را بی‌راه می‌گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد]

۱) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از سهل بن زیاد، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر نقل کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هنگامی که انسان را در قبر می‌گذارند، دو فرشته نزد او می‌آیند؛ فرشته‌ای در سمت راست و فرشته‌ای در سمت چپ او می‌ایستد و شیطان را در مقابل او قرار می‌دهند و چشمان شیطان از مس است. از او می‌پرسند که: درباره مردی که در میان شما بود، چه می‌گویی؟ امام فرمود: آن شخص، سخت

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۱۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۱۳.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۱۴.

پریشان و هراسان می‌شود و اگر مؤمن باشد، چنین پاسخ می‌دهد: آیا سؤال شما راجع به محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟ آنان به او می‌گویند: آرام بیارام، چنان که رؤیایی در آن نباشد. آن گاه، قبر او را نه ذراع، فراخ می‌کنند و جایگاه خود را در بهشت می‌بیند و خداوند نیز در این باره فرموده است: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ» اما اگر کافر باشد، به او می‌گویند: درباره مردی که از میان شما بیرون آمد، چه می‌گویی؟ وی می‌گوید: نمی‌دانم و آن دو فرشته، او را با شیطان تنها می‌گذارند.

این حدیث را حسین بن سعید در کتاب زهد روایت کرده و گفته است: نضر بن سوید از عاصم بن حمید، از ابو بصیر نقل کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هنگامی که انسان را در قبر می‌گذارند... و حدیث را تا آخر آن بیان کرد.[1]

۲) و نیز از وی، از محمد بن یحیی، از احمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: وقتی جسد مؤمن از خانه‌اش به سمت قبرستان بیرون برده می‌شود، فرشتگان، جنازه او را تا قبر تشییع می‌کنند و آن گاه، گرداگرد او جمع شده و ازدحام می‌کنند تا او در قبر گذاشته شود. در این هنگام، زمین به او می‌گوید: خوش آمدی، به خداوند سوگند که من دوست داشتم کسانی هم چون تو پای بر من بگذارند و راه بروند. بی‌گمان، تو خواهی دید که برای تو چه می‌کنم. سپس تا آن جا که چشم کار می‌کند، زمین در مقابل او گسترده می‌شود و دو فرشته قبر که قبر نشستگانند و منکر و نکیر نام دارند، وارد قبر او می‌شوند و تا کمر در او روح می‌دمند و او را می‌نشانند و از او می‌پرسند: خدایت کیست؟ می‌گوید: الله جلّ جلاله می‌پرسند: دین تو چیست؟ می‌گوید: اسلام. می‌پرسند: پیامبر تو کیست؟ جواب می‌دهد: محمد صلی الله علیه و آله. می‌پرسند: امام تو کیست؟ جواب می‌دهد: فلانی- حضرت فرمود:- در این لحظه ندا دهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد که: بنده‌ام راست گفت؛ بساط بهشت را در قبرش بگسترانید و از قبر او راهی به بهشت بگشایید و از لباس‌های بهشتی بر تن او بپوشانید تا آن زمان که نزد ما آید.

۱- کتاب زهد، ص ۸۶، ح ۲۳۱.

و البته آن چه نزد ما هست، برای او بسی بهتر و والاتر است. سپس بـه او خطـاب کنند که چونان عروس بخواب که خوابی خوش در پیش داری.

فرمود: اما اگر کافر باشد، فرشتگان او را از خانـه تـا قبرسـتان، لعنـت‌کنـان مشایعت می‌کنند و چون در قبر نهاده شود، زمین خطاب به او می‌گوید: ایـن مکـان بر تو خوشایند مبادا! به خداوند سوگند یاد می‌کنم که بیزار بودم از ایـن کـه کسـانی چون تو، پای بر من نهند، ولی گریزی نیست. بی‌تردید، امروز خواهی دید که با تـو چه خواهم کرد. آن گاه زمین، چنان قبر را بر وی تنگ می‌گرداند کـه دو پهلـوی او به هم می‌رسند. سپس دو فرشته قبر بر او وارد می‌شـوند. آن دو، قبـر نشسـتگانند، همان دو فرشته‌ای که منکر و نکیر نام دارند. ابو بصیر گفت: فدایت شوم! آیا این دو فرشته بر انسان مؤمن و کافر یکسان وارد می‌شوند؟ امام فرمود: خیر.

سپس فرمود: کافر را بر سر جای خود نشانده و سپس تا کمر او روح می‌دمند و به او می‌گویند: پروردگارت کیست؟ وی به لکنت می‌افتد و می‌گوید: شـنیدم کـه مردم می‌گویند. آن دو فرشته به او می‌گویند: فهـم نکـرده‌ای و نمـی‌دانـی خـدایت کیست. سپس از وی می‌پرسند: پیامبرت کیست؟ پاسـخ مـی‌دهـد: شـنیدم مـردم می‌گفتند. آن دو فرشته به او می‌گویند: فهم نکرده‌ای و نمی‌دانی. از آن پس، دربـاره امام زمانش از وی سؤال می‌کنند. – حضرت فرمود:– در این لحظه، ندا دهنده‌ای از آسمان بانگ برآورد که بنده‌ام دروغگو است؛ بساط دوزخ را در قبر او بگسترانید و لباسی از آتش بر او بپوشانید و از قبرش به سوی دوزخ، دری بگشایید، تـا آن روز که نزد ما بیاید و آن چه در آن روز برای او تدارک دیده‌ایم، بسی بدتر از این اسـت که در آن به سر می‌برد. سپس آن دو فرشته با گرزی ستبر، سـه ضـربه بـر او وارد می‌آورند و با هر ضربه‌ای، قبر او آکنده از آتش می‌شود. آن گرز چنان است که اگر کوه‌های منطقه تهامه را با آن گرز بزنند، به خاکستر تبدیل می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند در میان قبر، مارهایی زهرآگین را بر او مسلط می‌گرداند کـه او را قطعه قطعه کنند و شیطان، او را سخت اندوهگین و غمگین سـازد. – حضـرت فرمود:– صدای شکنجه و عذاب او را همه مخلوقات خداوند به جـز جـن و انـس می‌شنوند. – حضرت فرمود:– صـدای پـای آنـان و تکـان دادن دسـت‌هایشـان را می‌شنوند. خداوند متعال در این باره فرموده است: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّـذِينَ آمَنُـواْ بِـالْقَوْلِ

ترجمه تفسیر روایی البرهان

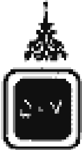
الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ».[1]

۳) و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن عثمان و تعدادی از شیعیان، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، و حسن بن علی همگی از ابو جمیله مفضل بن صالح، از جابر، از عبد الاعلی و علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابراهیم بن عبد الاعلی، از سوید بن غَفَلَه، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی آدمیزاد به آخرین روز عمر خود در این دنیا و اولین روز زندگی خود در آخرت می‌رسد، ثروت او و فرزندان و کردارش در مقابل او مجسم می‌گردد. پس او رو به مال خود کند و بگوید: به خدا قسم که من نسبت به تو حریص و بخیل بودم؛ اکنون برای من چه داری؟ ثروت به او می‌گوید: به اندازه کفنت می‌توانی از من برداری. حضرت فرمود: سپس رو به فرزندان کرده و به آنها بگوید: به خداوند سوگند که من دوستدار شما بودم و از شما حمایت می‌کردم؛ امروز برای من چه دارید؟ می‌گویند: تو را تا قبرستان همراهی کرده و در آن جا دفن می‌کنیم.- حضرت فرمود:- سپس آدمی رو به کردار خود کرده و چنین می‌گوید: به خداوند سوگند که من درباره تو دریغ ورزیدم، هر چند که تو بر من سنگین و سخت بودی. بگو که برای من چه داری؟ عمل وی در پاسخ چنین گوید: من همنشین تو در قبر و روز رستاخیز هستم، تا آن گاه که من و تو، به همراه یکدیگر در پیشگاه خداوند، به نمایش گذاشته شویم. حضرت فرمود: اگر این انسان از جمله ولایتمداران باشد، در این لحظه در قالب خوشبوترین و خوش‌سیماترین مردم و خوش‌لباس‌ترین افراد، نزد خداوند حاضر می‌شود. به او می‌گوید: روح و ریحان و بهشت جاویدان بر تو بشارت باد و تو در مکانی بسیار نیکو و ارجمند پای می‌گذاری. فرزند آدم از او می‌پرسد: کیستی؟ می‌گوید: من کردار نیک توام؛ از دنیا به سوی بهشت کوچ کن. وی غسل دهنده او را می‌شناسد. پس به حمل کنندگان جنازه او دستور می‌دهد و بانگ می‌زند تا در انتقال او شتاب گیرند. چون وارد قبر خویش می‌شود، دو فرشته قبر در حالی که گیسوان خویش را بر زمین نهاده‌اند و به دنبال خود می‌کشانند و زمین را با گام‌های خود می‌شکافند و صدای آنان هم چون تندری کوبنده و چشمانشان هم چون آذرخشی سریع و

۱- کافی، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۱۲.

گذراست، نزد او می‌آیند و از او می‌پرسند: خدایت کیست؟ دینت چیست؟ پیـامبرت کیست؟ وی پاسخ می‌دهد: الله جلّ جلاله، خدای من است، دینم اسلام و پیامبرم نیز محمد صلی الله علیه و آله است. آن دو فرشته به او می‌گویند: خداوند تـو را در آن چه که دوست داری و مایه خشنودی توست، استوار گرداند. خداونـد در ایـن بـاره فرموده است: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ».

سپس قبر او را تا آن جا که چشم کار می‌کند، فراخ کرده و می‌گسـترانند و از قبر او دری به سوی بهشت باز می‌کنند و به او می‌گویند: با دلی آسوده بیارام، گویی جوانی هستی آرام و لطیف و دل آرام؛ زیرا که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِيلًا»[1] [آن روز جایگـاه اهـل بهشـت بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است] امام می‌فرماید: امـا اگـر دشـمن خـدا باشـد، زشت‌ترین خلق خدا از نظر صورت و سیرت و جامگان و نیز بدبوترین آفریده خدا نزد او می‌آید و به او می‌گوید: تو را بشارت بـاد بـه آرامگـاهی در آتـش جهـنم و شعله‌های فروزان دوزخ. وی غسـل دهنده او را می‌شناسـد، پـس بـه حـاملان وی فرمان می‌دهد تا او را نگهدارند (در انتقال او خلل ایجاد کنند) چـون بـه درون قبـر نهاده می‌شود، پرسش کنندگان قبر نزد او می‌آیند و کفن را از وی برمی‌گیرنـد و بـه او چنین می‌گویند: چه کسی خدای تو است؟ دین تو چیست؟ پیـامبرت کیسـت؟ او می‌گوید: نمی‌دانم. آن دو فرشته می‌گوینـد: ندانسـتی و بـه وادی هـدایت رهنمـون نشدی. سپس با گرزی گران که با خود دارند بر فرق سر او چنان می‌کوبند که باعث وحشت و ترس و هراس همه جنبندگان می‌شود و فقط انـس و جـن صـدای آن را نمی‌شنوند. سپس دری از سمت دوزخ به سوی او می‌گشایند و به او می‌گوینـد: بـر ناگوارترین روی بخواب، چنان در تنگنا قرار خواهی گرفت کـه گـویی حدیـده‌ای هستی که با زور و فشار به انتهای نیزه‌ای تو خـالی وارد مـی‌کننـد. تـا آن جـا کـه مغزش از میان ناخن و گوشت او بیرون می‌آید. سپس خداوند، مارها، عقـرب‌هـا و حشرات زمین را بر او مسلط می‌گرداند و از گوشت بدن او می‌خورند تا روزی کـه رستاخیز او فرا برسد و خداوند او را از قبرش برون آورد. حـال ایـن کـافر، چنـان سخت و عذاب وی چنان شدید است که آرزو می‌کند قیامت فرا برسد و از این شـر





۱- فرقان / ۲۴.

رها گردد. جابر گوید که امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: آن هنگام که شبانیِ شتران و گوسفندان را برعهده داشتم، به آنها نگاه می‌کردم. پیامبران همه، چهارپایان را به چوپانی برده‌اند و به این کار اشتغال داشته‌اند. من قبل از آن که به پیامبری برانگیخته شوم به گوسفندان و شتران که در چراگاه مشغول چرا بودند، نگاه می‌کردم. آنان کاملاً آرام و آسوده و بی‌صدا بودند و هیچ چیزی در پیرامون آنها نبود تا آنها را به هیجان بیاورد و باعث هراس و رم کردن آنها شود. تا این که ناگهان می‌ترسند و رم می‌کنند، از این بی‌توجهی به پیرامون و هراس ناگهانی، سخت در شگفت آمدم و گفتم: این چه امر عجیبی است! تا آن که جبرئیل به من چنین گفت: به کافران چنان ضربه‌ای وارد می‌شود که همه مخلوقات و کائنات آن را می‌شنوند و بر دل آنها هراس می‌افتد، مگر جن و انس. پس گفتم: این تأثیر ضربه‌ای است که بر آن کافر وارد آورده‌اند. پس، از عذاب قبر باید به خداوند متعال پناه ببریم.[1]

این حدیث را علی بن ابراهیم از پدرش، از علی بن مهزیار، از عمرو بن عثمان، از مفضل بن صالح، از جابر، از ابراهیم عبد الاعلی، از سوید بن غفله، از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است، با این تفاوت که در پایان روایت محمد بن یعقوب، عبارتی اضافه وجود دارد که آن را ذکر کردیم.[2]

هم چنین این حدیث را شیخ در امالی خود، با سند خود از عباد، از عمویش، از پدرش از جابر، از ابراهیم عبد الاعلی، از سوید بن غفله، نقل کرده و چنین گفته‌اند که: علی بن ابی طالب علیه السلام و عبد الله بن عباس، گفته‌اند که چون آدمیزاد به آخرین روز عمر خود در دنیا و اولین روز زندگی خود در آخرت برسد... و حدیث را تا آخر نقل کرده است.[3]

۴) شیخ در امالی، از حفّار، از اسماعیل، از پدرش، از برادرش دعبل، از شُعبة بن حجّاج، از عَلقَمة بن مَرثَد، از سعد بن عُبَیده، از بَراء بن عازِب، نقل کرده است

۱- کافی، ج ۳، ص ۲۳۱، ح ۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۳- امالی، ج ۱، ص ۳۷۵.

که پیامبر صلی الله علیه و آله در توضیح آیه: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ» فرمود: در قبر و هنگامی که مردگان را سؤال و جواب می‌کنند.[1]

۵) عیاشی از صفوان بن مهران، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: شیطان به وقت مرگ دوستداران ما نزد آنان حاضر شده و از سمت راست و چپ او آمد و شد می‌کند تا ایمان وی را بستاند، اما خداوند نمی‌خواهد که شیطان به خواسته‌اش برسد. خداوند در همین باره فرموده است: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ».[2]

۶) زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که فرموده‌اند: چون کسی را در قبر گذارند، دو فرشته نزد او می‌آیند؛ فرشته‌ای از سمت راست و فرشته دیگری از سمت چپ او و شیطان را در مقابل او می‌ایستانند، چشمان او چونان مس، سرخ است. به آن مرد گویند: درباره این مردی که از میان شما برآمده و ادعا می‌کند رسول خداست، چه می‌گویی؟ ناگهان به لرزه و هراس می‌افتد و اگر مؤمن باشد می‌گوید: او محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست. پس در این صورت به او خواهند گفت: آرام بیارام، بی‌آن که رؤیایی در نظرت آید. آن گاه، قبر او را به اندازه نه ذراع، می‌گسترانند تا آن که از قبر، جایگاه خویش را در بهشت می‌نگرد. خداوند در این باره فرموده است: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ» اما اگر کافر باشد، به او می‌گویند: این مردی که در میان شما بود و ادعا داشت که رسول خداست، کیست؟ او می‌گوید: نمی‌دانم. بعد از آن او را با شیطان تنها می‌گذارند.[3]

۷) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون میّت از منزل خود بیرون برده می‌شود، فرشته‌ها او را تا قبرش مشایعت می‌کنند و بر او رحمت می‌آورند و شفقت می‌کنند تا آن که در قبر نهاده می‌شود. آن گاه، زمین به او

۱- امالی، ج ۱، ص ۳۸۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۱۶.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۱۷.

می‌گوید: خوش آمدی و به جایی فراخ گام نهادی. به خداوند سوگند که من دوست داشتم کسانی هم چون تو، پای بر من بگذارند و راه بروند. بی‌گمان، تو خواهی دید که برای تو چه می‌کنم. سپس تا آن جا که چشم کار می‌کند، جایش پهناور گردد. در این لحظه دو فرشته که قبر نشستگانند و منکر و نکیر نام دارند، بر او وارد می‌شوند و تا کمر او، جان در کالبدش می‌دمند و او را می‌نشانند و از او می‌پرسند: خدای تو کیست؟ می‌گوید خدای من «الله» است. سپس می‌پرسند: دین تو چیست؟ می‌گوید: اسلام است. آن گاه می‌پرسند: پیامبر تو کیست؟ می‌گوید: محمد صلی الله علیه و آله است. سپس می‌پرسند: امام تو کیست؟ جواب می‌دهد: علی علیه السلام است. در این لحظه، منادی از آسمان بانگ برآورد که: بنده‌ام راست گفت؛ بساط بهشت را در قبرش بگسترانید و از لباس‌های بهشتیان بر تن او بپوشانید و از قبر او راهی به بهشت بگشایید، تا آن زمان که نزد ما بیاید و البته، آن چه نزد ماست، برای او بسی بهتر و والاتر است. سپس به او می‌گویند: چونان عروس بخواب، خوابی که دلهره و هراس در آن نیست. اما اگر کافر باشد، فرشتگان او را از خانه تا قبرستان، لعنت‌کنان مشایعت کنند و چون در قبر نهاده شود، زمین به او می‌گوید: این مکان بر تو خوشایند مباد! به خداوند سوگند که بیزار بودم از این که کسانی چون تو پای بر من نهند؛ ولی گریزی نیست. بی‌تردید، امروز خواهی دید که با تو چه خواهم کرد. آن گاه زمین، چنان قبر را بر وی تنگ می‌گرداند که دو پهلوی او به هم می‌رسند. سپس دو فرشته قبر که منکر و نکیر نام دارند و قبر نشستگانند، بر او وارد می‌شوند. راوی گوید: به امام عرض کردم: فدایت شوم! آیا این دو فرشته به انسان مؤمن و کافر، یکسان وارد می‌شوند؟ امام فرمود: خیر. از آن پس، او را می‌نشانند و به او می‌گویند: خدای تو کیست؟ می‌گوید: شنیدم که مردم می‌گفتند. آن دو فرشته می‌گویند: فهم نکرده‌ای و نمی‌دانی. حال بگو که دینت چیست؟ پاسخ می‌دهد: شنیدم که مردم می گفتند و زبانش به لکنت می‌افتد. آن دو فرشته می‌گویند: فهم نکرده‌ای و نمی‌دانی. اکنون بگو که پیامبرت کیست؟ جواب می‌دهد: شنیدم مردم می‌گفتند و زبانش به لکنت می‌افتد. آن دو فرشته می‌گویند: فهم نکرده‌ای و نمی‌دانی. در این لحظه بانگ زننده‌ای از آسمان صدا زند: بنده‌ام دروغ گفت؛ بساط دوزخ را در قبر او بگسترانید و لباسی از آتش بر تن او بپوشانید و از قبرش به سوی دوزخ دری بگشایید تا آن روز که نزد ما بیاید و آن چه را در آن

هنگام برای او تدارک دیده‌ایم، بسی بدتر از این است که اکنون در آن به سر می‌برد. سپس آن دو فرشته با گرزی ستبر، سه ضربه بر او وارد می‌آورند که با هر ضربه، شراره‌های آتش، سراسر قبر او را فرا می‌گیرد و قبرش آکنده از آتش می‌شود. آن گرز، چنان است که اگر کوه‌های منطقه تهامه را با آن گرز بزنند، به خاکستر تبدیل می‌شود. امام صادق علیه السلام در ادامه فرمودند: خداوند، مارها و عقرب‌ها را در قبرش بر او مسلط می‌گرداند تا از بدن او بخورند و شیطان‌ها نیز او را غمگین ساخته و بر اندوهش بیفزایند. صدای شکنجه شدن او را همه خلایق به غیر از جن و انس بشنوند. حتی صدای پای آنان و تکان دست‌های آنان را می‌شنوند. خداوند در این باره فرموده است: «**يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**» فرمود: و به وقت مردنش «**وَفِي الآخِرَةِ**» فرمود: در قبرش «**وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ**».[1]

۸) سوید بن غَفَلَه از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون آدمی زاده به آخرین روز عمر خود در این دنیا و اولین روز عمر خود در آخرت می‌رسد، ثروت او و اولاد او و کردار او را در مقابلش مجسم می‌گردانند. آن گاه آدمیزاد رو به ثروتش کرده و به او می‌گوید: به خدا قسم من نسبت به تو بسیار حریص و بخیل بودم؛ اکنون برای من چه داری؟ ثروت به او می‌گوید: کفنت را از من بگیر. سپس رو به فرزندان خود کرده و به آنها می‌گوید: به خدا قسم که من شما را دوست می‌داشتم و از شما حمایت می‌کردم؛ اکنون برای من چه دارید؟ آنها می‌گویند: تو را تا قبرستان همراهی کرده و در دل خاک مدفون می‌کنیم. سپس رو به کردار خود کرده و می‌پرسد: به خدا قسم که من درباره تو دریغ ورزیدم، هر چند که تو بر من، سخت و سنگین بودی. اکنون برای من چه داری؟ عمل وی در پاسخ چنین گوید: من همنشین تو در قبر و روز رستاخیز هستم، تا آن گاه که من و تو به همراه یکدیگر در پیشگاه خداوند به نمایش درآییم. اگر این میت از ولایتمداران باشد، در این لحظه، خوشبوترین و خوش‌لباس‌ترین مردم نزد او آید و به او بگوید: روح و ریحان و بهشت جاویدان بر تو بشارت باد و تو در مکانی نیکو و بسیار ارجمند پای می‌گذاری.

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۳، ح ۱۸.

آدمی‌زاده از او می‌پرسد: تو کیستی؟ پاسخ می‌دهد من رفتار و کردار شایسته تو هستم. از این دنیا به سوی بهشت رخت بربند و وی غسل دهنده او را می‌شناسد. پس به حمل کنندگان جنازه وی دستور می‌دهد و بانگ می‌زنند تا در انتقال او شتاب گیرند. چون وارد قبر خویش می‌شود، دو فرشته قبر در حالی که گیسوان خویش را به دنبال خویش بر زمین می‌کشانند و زمین را با دندان‌های نیش خویش می‌شکافند و صدای آنان همچون تندری کوبنده و چشمانشان هم چون آذرخشی سریع و گذراست، نزد او می‌آیند و به او می‌گویند: خدای تو کیست؟ دین تو چیست؟ پیامبر تو کیست؟ او پاسخ می‌دهد: «الله» خدای من است، اسلام، دین من است، و پیامبرم محمد صلی الله علیه و آله است. آن دو به او می‌گویند: پروردگار متعال، تو را در آن چه که دوست داری و مایه خشنودی توست استوار گرداند. خداوند نیز در این باره فرموده است: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ» سپس تا آن جا که چشم کار می‌کند، قبرش را بگشایند و از قبر او دری به سوی بهشت باز می‌کنند و به او می‌گویند: با دلی آسوده بیارام، گویی جوانی هستی آرام و لطیف و آسوده خاطر.

چرا که خداوند متعال می‌فرماید: «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا»[1] [آن روز جایگاه اهل بهشت بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است] اما اگر دشمن خدا باشد، در قالب زشت‌ترین خلق خدا از نظر صورت و سیرت و جامگان و نیز بدبوترین آفریده خدا، به پیشگاه پروردگار می‌رود و عمل وی به او می‌گوید: تو را بشارت باد به آرامگاهی در آتش جهنم و شعله‌های فروزان دوزخ. وی غسل دهنده او را می‌شناسد، پس به حاملان وی فرمان می‌دهد تا او را نگهدارند (در انتقال او خلل ایجاد کنند) چون به درون قبر نهاده شود، پرسش کنندگان قبر نزد او می‌آیند و کفن را از وی برمی‌گیرند و به او چنین می‌گویند: خدای تو کیست؟ دین تو چیست؟ پیامبر تو کیست؟ او پاسخ می‌دهد: نمی‌دانم. آنها می‌گویند: ندانستی و به وادی هدایت رهنمون نشدی. آن گاه با گرزی گران چنان بر سر او می‌کوبند که همه خلایق، به جز انس و جن، از شنیدن صدای آن هراسناک می‌گردند. سپس دری به سوی دوزخ به روی او باز می‌شود و خطاب به او می‌گویند: بر ناگوارترین

۱- فرقان/ ۲۴.

روی بخواب، چنان در تنگنا قرار خواهی گرفت که گویی حدیده‌ای هستی که با زور و فشار به انتهای نیزه‌ای تو خالی وارد می‌کنند. تا آن جا که مغزش از لابلای ناخن و گوشت او بیرون می‌ریزد و خداوند مارهای زمین و عقرب‌ها و حشرات آن را بر او مسلط می‌گرداند و آنها از بدن او می‌خورند تا روزی که رستاخیز او فرا برسد و خداوند، او را از قبرش بیرون آورد، حال این کافر، چنان سخت و عذاب وی چنان شدید است که آرزو می‌کند قیامت فرا برسد و از این شرّ خلاصی یابد.

جابر می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من آن هنگام که چوپانیِ گوسفندان را برعهده داشتم، به آنها نگاه می‌کردم. پیامبران همه، چهارپایان را چوپانی کرده و به این کار اشتغال داشته‌اند. من قبل از آن که به پیامبری مبعوث شوم به گوسفندان و شتران که در چراگاه مشغول چرا بودند، نگاه می‌کردم. آنان کاملاً آرام و آسوده و بی‌صدا بودند و هیچ چیزی در پیرامون آنها نبود تا آنها را به هیجان آورد و باعث هراس آنها شود. تا این که ناگهان به هراس می‌افتند. گفتم: این چه امر عجیبی است. تا آن که جبرئیل به من چنین گفت: به کافران چنان ضربه‌ای وارد می‌شود که همه مخلوقات و کائنات، آن را می‌شنوند و بر دل آنها هراس می‌افتد، مگر جن و انس. پس گفتم: این تأثیر ضربه‌ای است که بر آن کافر وارد آورده‌اند. پس، از عذاب قبر باید به خداوند متعال پناه ببریم.[1]

۹) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: چون انسان در قبر گذاشته شود، دو فرشته پیش او می‌آیند یکی در سمت راست و یکی در سمت چپ او و شیطان را نیز در مقابل او می‌ایستانند که چشمان وی از مس است. به او می‌گویند: درباره این مردی که از میان شما برآمده است، چه می‌گویی؟ - حضرت فرمود: این پرسش، آن شخص را به هراس می افکند و -اگر مؤمن باشد- می‌گوید: درباره محمد صلی الله علیه و آله از من سؤال می‌کنید؟ در این حال آن دو فرشته به او می‌گویند: آرام بیارام، بی‌آن که هراس و دلهره‌ای داشته باشی. قبر او را به اندازه نه ذراع می‌گسترانند به طوری که منزلگه خود را در بهشت می‌بیند. اما اگر کافر باشد، از او سؤال می‌شود که: درباره این مردی که از میان شما

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۳، ح ۱۸.

به رسالت برانگیخته شد، چه می‌گویی؟ او پاسخ می‌دهد: نمی‌دانم و آن گاه او را با شیطان تنها می‌گذارند و با گرزی آهنین بر سر او کوبیده می‌شود که صدای آن را همه مخلوقات می‌شنوند. خداوند در این باره فرموده است: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ».[1]

۱۰) از طریق مخالفان حدیثی نقل شده که نطنزی آن را از ابن عباس روایت می‌کند که مقصود از آیه: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ» ولایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام است.[2]

۱۱) ابن بابویه از علی بن عبد الله وراق و محمد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق- که خدایش بیامرزد- از ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از جعفر بن سلیمان بصری، از عبد الله بن فضل هاشمی، نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره این فرموده پروردگار متعال: «مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا»[3] [خدا هر که را راهنمایی کند، او راه‌یافته است و هر که را بی‌راه گذارد، هرگز برای او یاری راهبر نخواهی یافت] سؤال کردم و ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت، ستمگران را از رسیدن به منزلگه کرامت و ارجمندی خویش محروم کند و گمراهشان نماید، اما مؤمنان و صاحبان عمل شایسته را به سوی بهشت خود رهنمون شود. چنان که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» و باز فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»[4] [کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پروردگارشان به پاس ایمانشان آنان را هدایت می‌کند به باغ‌های (پر ناز و) نعمت که از زیر (پای) آنان

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۴، ح ۱۹.

۲- تفسیر حبری، ص ۲۸۸، ح ۴۲؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۴۳۴.

۳- کهف/ ۱۷.

۴- یونس/ ۹.

نهرها روان خواهد بود (در خواهند آمد)][1].

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ (۲۸) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ (۲۹).

[آیا به کسانی که (شکر) نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگریستی؟ (در آن سرای هلاکت که) جهنم است (و) در آن وارد می‌شوند و چه بد قرارگاهی است]

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از بسطام بن مُرّه، از اسحاق بن حسان، از هیثم بن واقد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اسکاف از اصبغ بن نُباته، نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: برخی از مردمان را چه شده که سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تغییر داده‌اند و از جانشین او روی برتافته‌اند؟ آیا نمی ترسند از این که عذاب بر آنان فرود آید؟ و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ» سپس فرمود: ما همان نعمتی هستیم که خداوند، بندگان خود را از آن برخوردار کرد و با ماست که افراد در روز قیامت به رستگاری دست می‌یابند.[2]



۲) و نیز از وی، از حسین بن محمد، از محمد بن معلّی، از محمد بن اُورَمَه، از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر، نقل کند که از امام صادق علیه السلام درباره مفهوم آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا» پرسیدم و ایشان فرمود: مقصود از این آیه همگی قبیله قریش است؛ همه کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی ورزیدند و با ایشان جنگیدند و وصیّت وصیّ او را انکار کردند.[3]

۳) و نیز از وی از حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از وشّاء از ابان

ترجمه روایی البرهان

۱- توحید، ص ۲۴، ح ۱.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۱.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۴.

بن عثمان، از حارث بن مُغیره نصری نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند متعال: «الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْراً» پرسیدم و ایشان فرمود: شما در این باره چه نظری دارید؟ عرض کردم: ما می‌گوییم مقصود از این آیه، بدکارترین عرب، یعنی دو گروه بنی امیه و بنی مغیره هستند. راوی گوید: سپس امام فرمودند: به خدا قسم منظور از این آیه همه قریش است. خداوند تبارک و تعالی پیامبرش را خطاب کرده و به ایشان فرمود: من قریش را بر عرب برتری دادم و نعمت خویش را بر آنان کامل گردانیدم و پیامبر و رسول خود را به سوی آنان ارسال کردم؛ اما آنان این همه نعمت را تغییر داده و نابودی و هلاک را نصیب خود و قوم خود نمودند.[1]

۴) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن عمیر، از عثمان بن عیسی، از امام صادق علیه السلام روایت کند که از امام علیه السلام درباره مفهوم آیه: «الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْراً» سؤال کردم و ایشان فرمودند: این آیه در باره فاجرترین و بدکارترین مردم قریش یعنی بنی امیه و بنی مغیره است. خداوند در جنگ بدر، ریشه فرزندان مغیره را از بیخ و بن کند و نابودشان ساخت؛ ولی امویان تا مدت زمانی برخوردار گشتند. سپس فرمود: اما به خدا سوگند که ما همان نعمت الهی هستیم که خداوند بندگانش را از آن برخوردار کرده است و هر کس که رستگار شود، به پیروی از ما رستگار می‌شود. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «تَمَتَّعُواْ فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ»[2و3] [برخوردار شوید که قطعاً بازگشت شما به سوی آتش است].

۵) سپس علی بن ابراهیم به نقل از پدرش، از اسحاق بن هیثم، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: برخی را چه شده است که سنت و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله را تغییر داده‌اند و از وصی و جانشین او روی برتافته‌اند؟ آیا نمی‌ترسند که عذاب بر آنان فرود آید؟ سپس این آیه را تلاوت فرمود: «الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْراً وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۰۳، ح ۷۷.

۲- ابراهیم/ ۳۰.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۳.

الْبَوَارِ* جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ». بعد فرمود: به خدا قسم – ما اهل بیت علیهم السلام– همان نعمت خدایی هستیم که خداوند، بندگانش را از آن برخوردار کرده است. رستگاریِ رستگاران به خاطر ماست. (با پیروی از راه ما، رستگاری حاصل می‌شود).[1]

۶) عیاشی، از عمر بن سعید نقل می‌کند که از امام صادق درباره این آیه: «الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْراً وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» پرسیدم و ایشان فرمود: شما در این زمینه چه می‌گویید؟ عرض کردم: ما می‌گوییم این آیه درباره بدترین و فاجرترین مردم قریش یعنی بنی امیه و بنی مغیره فرود آمده است. امام فرمود: خیر، این آیه، راجع به همه قریشیان است. پروردگار متعال پیامبرش را مورد خطاب قرار داده و فرمود: من قریش را بر همه عرب برتری دادم؛ نعمت را بر آنان کامل نمودم و رسولی را به سوی آنان گسیل داشتم؛ اما آنان نعمت مرا تغییر داده و پیامبر مرا تکذیب نمودند.[2]

۷) در روایت زید شَحّام از امام صادق علیه السلام نقل شده است که من به ایشان عرض کردم: گفته‌اند که وقتی از امیر مؤمنان (علیه السلام) درباره مفهوم این آیه سؤال شد، امام فرمود: مقصود از این آیه، دو طغیانگر و بدکار قریش یعنی امیّه و مخزوم هستند. خداوند متعال بنی مخزوم را در جنگ بدر نابود کرد و اما امویان تا مدت زمانی بهره‌مند گشتند. امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم که مقصود پروردگار متعال از این آیه، همه قریشیان است؛ همانان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی کرده و با ایشان جنگیدند.[3]

۸) أصبغ بن نباته نقل می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر این سخن پروردگار: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْراً» فرمود: ما همان نعمت خدایی هستیم که خداوند آن را به بندگان خود ارزانی داشت.[4]

۱– تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۳.

۲– تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۶، ح ۲۲.

۳– تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۶، ح ۲۳.

۴– تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۶، ح ۲۴.

۹) ذَریح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که شنیدم می‌فرمود: ابن کَوّا خدمت امیر مؤمنان علیه السلام رسید و از ایشان درباره این فرموده خداوند متعال: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» پرسید و آن حضرت فرمود: مقصود، قبیله قریش است؛ آنان که نعمت خدا را ناسپاسی کردند و به آن کفر ورزیدند و پیامبر او را در روز بدر تکذیب نمودند.[1]

۱۰) محمد بن سابق طلحه انصاری، نقل کرده است که: وقتی ابو الحسن موسی الرضا علیه السلام را نزد هارون الرشید بردند، یکی از پرسش‌هایی که هارون مطرح کرد این بود که: این چه خانه‌ای است و از آن کیست؟ فرمود: برای زمانی از آن شیعیان ماست و برای دیگران مایه آزمون است. هارون گفت: پس صاحب خانه را چه شده است که خانه را از آن خود نمی‌کند؟ حضرت فرمود: خانه را آبادان از او گرفته‌اند و او جز خانه‌ای آبادان را نخواهد ستاند. هارون گفت: شیعیان شما کجایند؟ امام علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «لَم يكُنِ الذينَ كَفَروا مِن اهلِ الكتابِ و المشركينَ منفَكينَ حتى تأتِيَهم البيِّنَة»[2] [کافران اهل کتاب و مشرکان دست بردار نبودند تا دلیلی آشکار برایشان آید] هارون به امام گفت: بنابراین ما کافریم؟ امام فرمود: خیر، اما شما چونان کسانی هستید که خداوند متعال درباره آنها گفته است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ»، هارون وقتی این جملات را از امام شنید، خشمگین شد و بر ایشان سخت گرفت.[3]



۱۱) علی بن حاتم می‌گوید: در نوشته‌های پدرم به نقل از حمزه زیّات، از عمر بن مُرّه، نقل شده که ابن عباس به عمر گفت: ای امیر مؤمنان! مقصود از این آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» چیست؟ گفت: مقصود، دو گروه بدکار و فاجر از قریش هستند؛ دایی‌های من و عموهای تو. اما خداوند نسل دایی‌های مرا در جنگ بدر ریشه‌کن کرد، ولی به عموهای تو تا مدت

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۵.

۲- بینه/ ۱.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۶.

زمانی فرصت فرمود.[1]

۱۲) از مسلم مشوف، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» فرمود: مقصود از این جماعت، بدکارترین و فاسق‌ترین مردم قریش یعنی امویان و بنو مغیره هستند.[2]

۱۳) ابن شهر آشوب، از مجاهد نقل می‌کند که در توضیح آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْراً وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» فرمود: بنی امیه به محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام کفر ورزیدند.[3]

۱۴) ابو طفیل از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است که توضیح آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْراً وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا» را از آن حضرت پرسیدم و ایشان فرمود: این آیه درباره دو گروه از فاجرترین مردم قریش نازل شده است.[4]



﴿قُل لِّعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُواْ يُقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَيُنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَعَلانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لاَّ بَيْعٌ فِيهِ وَلاَ خِلاَلٌ﴾(۳۱).

[به آن بندگانم که ایمان آورده‌اند، بگو: نماز را بر پا دارند و از آن چه به ایشان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا انفاق کنند، پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی باشد و نه دوستی‌ای]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عثمان به عیسی، از سماعة بن مهران، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی حقی را برای بینوایان در مال و ثروت ثروتمندان قرار داده که جز با ادا کردن آن حق که همان زکات دادن باشد، ذمّه آنان بَری نخواهد شد. در حقیقت، با پرداخت همین حق است که خون خویش را پاکیزه می‌کنند و در زمره

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۷.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۸.

۳- مناقب، ج ۳، ص ۹۹.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۳۱.

مسلمانان قرار می‌گیرند. با این وصف، خداوند متعال در اموال ثروتمندان حقی دیگر غیر از زکات نیز نهاده است. خداوند در این باره فرموده است: «وَالَّذِینَ فِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ* لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»[1] [و همانان که در اموالشان حقی معلوم است* برای سائل و محروم] بنابراین آیه، حق معلوم، چیزی غیر از زکات است، یعنی چیزی است که آدمی آن را بر خویش و در مال خویش واجب می‌گرداند که واجب است به اندازه توان مالی و گشاد دستی‌اش آن را بپردازد. پس آن چه را که بر خود واجب گردانیده است، هر روز به جا می‌آورد. اگر خواست، می‌تواند در هر جمعه یا هر ماه آن را به جای آورد. خداوند عزّ و جلّ نیز در این زمینه فرموده است: «وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»[2] [و (آنان که) به خدا وامی نیکو داده‌اند] و این غیر از زکات است. خداوند متعال نیز فرموده است: «وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلاَنِیَةً» ماعون نیز، و آن قرض است که قرض می‌دهد و متاع است که به عاریت می‌دهد و کار نیک است که انجام می‌دهد. از جمله چیزهایی که خداوند بر مال و ثروت واجب گردانیده و غیر از زکات است، این سخن خداوند متعال است که: «وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ»[3] [و آنان که آن چه را خدا به پیوستنش فرمان داده، می‌پیوندند] و هر کس حقی را که خداوند بر او لازم گردانیده، انجام دهد، آن چه بر عهده وی بوده را به جای آورده است و شکر مال و ثروتی که خدای به او عطا فرموده است را نیز گزارده است؛ چرا که او سپاس خدا را به خاطر نعمت‌هایی که به او ارزانی داشته و در این زمینه، او را با دادن وسع در روزی، بر دیگر انسان‌ها ترجیح داده است، به جای آورده است. همچنین به جهت توفیقی که نصیب او گردانیده و او را در انجام وظایف و مسئولیت‌های خویش یاری رسانده، به درگاه خدای متعال سپاس نهاده است.[4]

۲) عیاشی، از زُرعَه، از سَماعه نقل کرده است که گفت: خداوند متعال در

۱- معارج/ ۲۵-۲۴.

۲- حدید/ ۱۸.

۳- رعد/ ۲۱.

۴- کافی، ج ۱، ص ۳۷۳.

ثروت ثروتمندان، حقوقی را برای فقیران واجب گردانیده است که جز بـا ادا کـردن آن حقوق و به جای آوردن آن، خون ایشـان پـاکیزه نگـردد و در زمـره جماعـت مسلمان در نیایند و ستوده نشوند و مقصود از این حـق، همـان زکـات اسـت. امـا پروردگار، حقوقی را در مال ثروتمندان واجب گردانیده که دادن زکات از زمره آنها نیست و خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِراً وَعَلاَنِيَةً».[1]

۳) علی بن ابراهیم: درباره این سخن پروردگار متعـال «يَـوْمٌ لاَّ بَيْـعٌ فِيـهِ وَلاَ خِلاَلٌ» فرمود: یعنی دوستی در کار نیست.[2]

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَّكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الأَنْهَارَ (۳۲) وَسَخَّر لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَآئِبَينَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (۳۳)﴾

[خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرستاد و به وسـیله آن از میوه‌ها برای شما روزی بیرون آورد و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او در دریا روان شود و رودها را برای شما مسخّر کرد* و خورشید و مـاه را کـه پیوسته روانند، برای شما رام گردانید و شب و روز را (نیز) مسخّر شما ساخت]

۱) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «وَسَخَّر لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَآئِبَينَ» گفتـه است: یعنی بر محبت و دوستی.[3] درباره چگونگی آفرینش آسـمان‌هـا و زمین در آغاز سوره هود روایاتی ذکر شد؛ البته آیه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِـي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»[4] [و اوست کسی که آسمان‌ها و زمـین را در شـش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود] و درباره آیه «وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» در آغـاز سوره بقره در توضیح آیه «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ فِرَاشاً وَالسَّمَاء بِنَـاء وَأَنـزَلَ مِـنَ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۸، ح ۲۹.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۳.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۳.

۴- توضیح این مطلب در تفسیر آیه ۷ سوره هود و در احادیث ۱و۲و۳و۵و۶ آمده است.

السَّمَاءِ مَاءً»[1] [همان (خدایی) که زمین را برای شما فرشی (گسترده) و آسمان را بنایی (افراشته) قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد] مطالبی را ذکر کردیم. اما در توضیح معنای آیه: «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» در سوره یونس و در ذیل آیه: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُوراً»[2] [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد] احادیثی را ذکر کردیم. در همه این آیات به چگونگی آفرینش آسمان‌ها و زمین اشاره شده است.

«وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (٣٤) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (٣٥) رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٣٦)»

[و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار درآورید. قطعاً انسان ستم‌پیشه ناسپاس است* و (یاد کن) هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا! این شهر را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار* پروردگارا! آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند. پس هر که از من پیروی کند بی‌گمان او از من است و هر که مرا نافرمانی کند به یقین تو آمرزنده و مهربانی.]

۱) عیاشی از حسین بن هارون- از جمله بزرگان و یاران امام باقر علیه السلام- از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که شنیدم این آیه را می‌خواند: «وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» وی گفت: آن گاه امام باقر علیه السلام فرمود: مقصود، لباس است و آن چه را که از خداوند در خواست نکرده‌اید نیز به شما ارزانی داشته است.[3]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از یکی از شیعیان در حدیثی مرفوع

۱- در حدیث ۱ تفسیر آیه ۲۲ سوره بقره آمده است.

۲- در حدیث ۱ تا ۳ تفسیر آیه پنجم سوره یونس آمده است.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۸، ح ۳.

گفته است که امام زین العابدین علیه السلام هر وقت، این آیه را تلاوت می‌کرد: «وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا» چنین می‌فرمود: پیراسته است آن خداوندی که اگر به بنده‌ای قدرت شناخت و معرفت نعمت‌هایش را بدهد، به تقصیر و کوتاهی خود در معرفت آن نعمت‌ها معترف شود. هم چنان که در زمینه درک و معرفت وی، به همین اندازه به هر کس توان داده است که بداند که نمی‌تواند او را درک کند و به کنه او پی ببرد.

خداوند متعال، شناخت و معرفت عارفان (حق شناسان) را به تقصیر آنان نسبت به معرفت شکرگزاری و سپاس نهادن، سپاسگزار بوده و همین را که حق شناسان به تقصیر خود در شناخت اعتراف می‌کنند، به عنوان تشکر از آنان می‌پذیرد. هم چنان که می‌داند دانشمندان با علم خود او را درک نمی‌کنند، اما همین علم را به عنوان ایمان آنها می‌پذیرد؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی می‌داند که اندازه و میزان توان و طاقت بندگان، همین است و از این فراتر نمی‌رود. هیچ یک از آفریده‌های او به میزان عبادت و پرستش او (چنان که او شایسته عبادت و پرستش است) نمی‌رسد. چگونه ممکن است کسی که اندازه‌ای برای او نیست و از کیف و چگونگی برخوردار نیست، به مرز پرستش پروردگار متعال برسد؟ خداوند از این مراتب، بسیار بالاتر و والاتر است.[1]

حدیثی در مضمون همین آیه در آیه «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللّهِ» قبلاً ذکر شد.[2]

۳) علی بن ابراهیم گفته است: منظور از «بلد» در این آیه که از زبان ابراهیم گفته شده است: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا» مکه است «وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ * رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ» بت‌ها به گمراهی نمی‌کشند و گمراه نمی‌کنند و این مردم هستند که به وسیله آنها گمراه می‌شوند.[3]

۴) عیاشی از زُهری نقل می‌کند: کسی نزد امام صادق علیه السلام آمد و از ایشان درباره موضوعی سؤال کرد. امام به او پاسخی نداد. آن مرد به امام عرض

۱- در حدیث شماره ۴ در تفسیر آیه پنجم همین سوره بیان شد.

۲- کافی، ج ۸، ص ۳۹۴، ح ۵۹۲.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۳.

کرد: اگر تو فرزند پدرانت باشی، از نسل بت‌پرستان هستی.

امام فرمود: دروغ گفتی، پروردگار متعال به ابراهیم دستور داد که اسماعیل را در مکه سکونت دهد، او نیز چنان کرد. ابراهیم چنین دعا نمود: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ» بنابراین آیه، هیچ کدام از فرزندان اسماعیل هرگز بت‌پرست نبوده‌اند، اما این عرب‌ها بوده‌اند که بت پرستیده‌اند. فرزندان اسماعیل گفتند: اینان شفیعان ما در درگاه خداوند هستند. پس کفر ورزیده‌اند، ولی بت‌ها را نپرستیده‌اند.[1]

۵) از ابو عبیده، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر کس که ما را دوست داشته باشد، از زمره ما اهل بیت علیهم السلام خواهد بود. من عرض کردم: فدایت شوم! واقعاً از شمایند؟ فرمود: به خدا قسم که از ما هستند. مگر تو این سخن ابراهیم علیه السلام را نشنیده‌ای: «فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»؟[2]

۶) محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کدام از شما تقوای الهی پیشه کند و خود را اصلاح نماید، بی‌شک از ما اهل بیت خواهد بود. عرض شد: واقعاً از شما اهل بیت علیهم السلام خواهد بود؟! فرمود: البته که از ما اهل بیت است و در این زمینه، ابراهیم علیه السلام فرموده است: «فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي». عمر بن یزید گفت: من به ایشان عرض کردم: یعنی از آل محمد علیهم السلام خواهد بود؟ فرمود: آری، قسم به خدا که از آل محمد به شمار می‌رود، آری قسم به خداوند که از ایشان خواهد بود. مگر این فرموده پروردگار متعال را نشنیده‌ای که: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ»[3] [در حقیقت نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند] و یا سخن ابراهیم علیه السلام را نشنیده‌ای که فرمود: «فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»؟[4]

۷) ابو عمرو زبیری از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۸، ح ۳۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۸، ح ۳۲.

۳- آل‌عمران / ۶۸.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۸، ح ۳۳.

هر کس که آل محمد علیهم السلام را دوست داشته باشد و آنان را به خاطر قرابت آنان با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر همه مردم ترجیح دهد و مقدّم بدارد، چنین کسی از آل محمد خواهد بود؛ زیرا ولایت محمد صلی الله علیه و آله را پذیرفته و آنان را دوست دارد. زیرا اگر کسی قومی را دوست بدارد و از آنان پیروی کند و در پی آنان برود، دقیقاً در زمره آن قوم در خواهد آمد و در جرگه آنها خواهد بود. هم چنین خداوند در کتاب خود این چنین حکم فرموده است: «وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»[1] [و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود] و ابراهیم علیه السلام نیز فرموده است: «فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ».[2]

۸) ابن شهر آشوب نقل کرده است: حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توضیح آیه «وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ» فرمود: این دعا برای من و علی علیه السلام بوده و به ما منتهی گشته است. در خبر و روایت دیگری نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مقصود از دعای ابراهیم، من هستم».

مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از این جمله، پاکان هستند؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: من از صُلب طاهرین به رَحِم طاهرات منتقل شده‌ام و پلیدی جاهلیّت، مرا لمس نکرده است.[3] این روایت را عبد الله بن مسعود در معنای همین آیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده و ما آن را در توضیح آیه: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» از سوره بقره به نقل از شیعه و اهل تسنّن نقل کرده‌ایم.[4]

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ٣٧»

۱- مائده/ ۵۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۹، ح ۳۴.

۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۷۶.

۴- به هنگام تفسیر آیه ۱۲۴ سوره بقره.

[پروردگارا! من (یکی از) فرزندانم را در درّه‌ای بی‌کشت، نزد خانه محترم تو سکونت دادم. پروردگارا! تا نماز را به پا دارند. پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده، و آنان را از محصولات (مورد نیازشان) روزي ده؛ باشد که سپاسگزاری کنند]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از نضر بن سوید، از هشام، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ابراهیم علیه السلام در صحرای شام اقامت داشت و وقتی هاجر، اسماعیل را به دنیا آورد، ساره بسیار غمگین و اندوهناک شد؛ زیرا که ابراهیم از ساره دارای فرزند نبود. به همین خاطر ساره، ابراهیم را به خاطر بچه‌دار شدن هاجر آزار می‌داد و او را ناراحت می‌کرد. ابراهیم از این موضوع به درگاه خداوند شکایت برد. خداوند به ابراهیم وحی کرد: زنان چونان دنده کج می‌مانند، اگر آن را به حال خود واگذاری، از آن بهره‌مند می‌شوی؛ اما اگر بخواهی آن را راست گردانی، خواهد شکست. سپس خداوند به ابراهیم فرمان داد که اسماعیل و مادرش را از شام بیرون ببرد. ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! به کجا بروم؟ فرمود: به مکه برو، به حرم امن من و نخستین بارگاهی که خود بر روی زمین خلق کردم. پس از آن خداوند جبرئیل را همراه با بُراق نزد او فرستاد. پس براق، هاجر و اسماعیل و ابراهیم را سوار کرده و با خود برد. ابراهیم وقتی به جایی رسید که درخت و کشت و زرع می‌دید، می‌پرسید: همین جا توقف کنیم، همین جا ای جبرئیل! جبرئیل می‌گفت: خیر، به راهت ادامه بده، به راهت ادامه بده. تا آن که به مکه رسید و او را در جایی که اکنون خانه کعبه قرار دارد، فرود آورد.

ابراهیم علیه السلام به ساره قول داده بود که به محض این که آنان را در کنار کعبه بگذارد، به سرعت نزد او برگردد. چون در آن مکان که درختی در آن بود، فرود آمدند، هاجر عبایی را که با خود داشت، بر آن درخت نهاد و زیر سایه آن درخت به استراحت پرداختند. وقتی ابراهیم خواست که با آنان خداحافظی کند و به سوی ساره بازگردد، هاجر به او گفت: ابراهیم! چرا ما را در جایی تنها می‌گذاری که نه همدم و نه آب و نه کشت و زرع در آن وجود دارد؟! ابراهیم گفت: این پروردگار بود که به من فرمان داد تا شما را در این مکان بگذارم؛ او خود شما را کافی است و از شما حمایت می‌کند. سپس از آن جا رفت، و وقتی که به کُدی- کوهی در ذی طُوَی - رسید، ابراهیم رو به خانواده خود کرد و گفت: «رَبَّنَا إِنِّی

أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ الصَّلاَةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ» سپس به راهش ادامه داد و هاجر در آن جا باقی ماند.[1] این حدیث طولانی است و ما آن را در سوره بقره در ذیل آیه: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ» به طور کامل ذکر کردیم.[2]

۲) و نیز از وی از پدرش، از حَنان، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي» فرمود: به خدا قسم که ما ادامه آن عترت هستیم.[3]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از فضیل، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که امام به مردمی که خانه خدا را طواف می‌کردند، نگریست و سپس فرمود: در دوران جاهلیّت بدین سان طواف می‌کردند، اما به ایشان فرمان داده شد تا گرد خانه خدا طواف کنند و سپس دسته دسته نزد ما بیایند و ولایت و حجت خود را نسبت به ما اظهار کرده و آمادگی خود را برای یاری رساندن به ما اعلام کنند. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ».[4]

۴) ابن بابویه از علی بن حاتم، از محمد بن جعفر بن سلیمان و آن دو از احمد بن محمد، از امام رضا علیه السلام نقل کرده‌اند، که حضرت از من پرسید: آیا می‌دانید چرا طائف به این اسم نامیده شده است؟ عرض کردم: خیر. فرمود: زیرا زمانی که حضرت ابراهیم از خداوند عزّ و جلّ درخواست نمود تا از همه میوه‌ها به خانواده‌اش روزی دهد، به بخشی از اُردُن فرمان داد که با میوه‌های خود به سوی مکّه روان شود و میوه‌های خویش را به آن جا ببرد. پس میوه‌های خویش را به آن جا برد تا آن که پیرامون خانه خدا طواف نمود و سپس به او دستور داد که به

۱- در حدیث ش چهار در تفسیر آیات ۱۲۹-۱۲۶ سوره بقره بیان شد.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۹.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۳.

۴- کافی، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۱.

موضعی که هم اکنون طائف نام دارد، باز گردد. از همین روی این مکان، طائف نامیده شده است.[1]

۵) و نیز از وی، از پدرش- که رحمت خدا بر او باد- از سعد بن عبد الله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی با سند خود نقل کرده است که امام رضا علیه السلام درباره طائف از من پرسید و فرمود: آیا می‌دانی که چرا این شهر، طائف نامیده شده است؟ عرض کردم: نه. فرمود: ابراهیم از درگاه پروردگار درخواست که به زن و فرزندش از انواع میوه‌ها ارزانی بدارد. خداوند نیز بخشی از سرزمین اردن را جدا کرد و آن قسمت از سرزمین اردن، به سوی مکه آمد و هفت بار به دور کعبه طواف نمود. سپس خداوند آن را جای کنونی‌اش مستقر ساخت. طائف به این خاطر، طائف نامیده شده است، زیرا در آن زمان، خانه خدا را طواف نموده است.[2]

۶) شیخ مفید در کتاب اختصاص از ابو عبد الله محمد بن احمد کوفی خزاز، از احمد بن محمد بن سعید کوفی، از ابن فضّال، از اسماعیل بن مهران، از ابو مسروق فهدی، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه نقل کرده است که سعد بن عبد الملک از جمله فرزندان عبد العزیز بن مروان بود و امام باقر علیه السلام او را سعد خیر (سعد نیک) می‌نامید، بر امام باقر علیه السلام وارد شد و چونان زنان، بغض در گلو داشت و هق‌هق می‌کرد. امام باقر علیه السلام به او فرمود: چه چیز باعث گریستن تو شده است؟ عرض کرد: چگونه گریه نکنم، وقتی می‌دانم که من جزئی از آن درخت ملعونی هستم که در قرآن نام برده شده است؟ امام فرمود: تو از جمله آنان نیستی تو فردی اموی و از ما اهل بیت هستی؛ مگر تو این آیه کریمه را که خداوند به نقل از ابراهیم علیه السلام فرموده نشنیده‌ای: «فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»؟[3] [پس هر که از من پیروی کند، بی گمان او از من است].[4]

۷) عیاشی از کسی که او را نام برده، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است

۱- علل الشرایع، ص ۱۵۰، ج ۲، باب ۱۸۹، ح ۲.

۲- علل الشرایع، ص ۱۴۹، ج ۲، باب ۱۸۹، ح ۱.

۳- ابراهیم/ ۳۶.

۴- اختصاص، ص۸۵.

که در تفسیر آیه: «إِنِّي أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ» فرمود: ما از جمله آنان هستیم، و ما بقیه آن ذریّه هستیم.[1]

۸) و در روایت دیگری از حنان بن سدیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ما بقیه آن عترت هستیم.[2]

۹) فضل بن موسی کاتب، از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی ابراهیم علیه السلام، اسماعیل و هاجر را در مکه اِسکان داد و با آنان خداحافظی کرد و خواست که از آن جا برود، دید که آن دو گریه می‌کنند. پرسید: چرا گریه می‌کنید؟ من شما را در محبوب‌ترین سرزمین خدا و در حرم امن الهی به جای می‌گذارم. هاجر به او گفت: ای ابراهیم! فکر نمی‌کردم پیامبری هم چون تو، چنین کاری با زن و فرزند خود انجام بدهد! ابراهیم گفت: مگر چه کرده‌ام؟ هاجر گفت: تو زنی ضعیف و پسری ناتوان که کاری از آنان برنمی‌آید را بدون هیچ همدم و مونس و بدون آبی در دسترس و بدون کشت و زرعی که آماده محصول باشد و بدون چهارپایی که شیر آن قابل دوشیدن باشد، رها می‌کنی و از این جا می‌روی.

امام علیه السلام فرمود: با شنیدن این سخنان از هاجر، دل ابراهیم به رحم آمد و چشمانش پر از اشک شد و پیش آمد تا به مقابل در بیت الله الحرام رسید. آن گاه، چارچوب کعبه را گرفت و چنین دعا کرد: «إِنِّي أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ» امام رضا علیه السلام فرمود: سپس خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی کرد: از کوه ابو قبیس بالا برو و مردم را صدا بزن و بگو: ای مردم! خداوند، شما را فرمان می‌دهد که در این خانه که در مکه قرار دارد و سرزمینی حرام است، حج بگذارید. این حج برای آن کس که بتواند راهی به سوی آن بجوید و توان آن را داشته باشد، واجب است. – امام فرمود: خداوند، چنان صدای رسایی به ابراهیم بخشید که همه اهالی مشرق و مغرب و آنان که در

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۹، ح ۳۵.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۹، ح ۳۶.

امتداد شرق و غرب قرار دارند و همه نطفه‌هایی که خداوند، مقدر فرموده تا روز قیامت در پشت مردان و رحم زنان باشند، آن صدا را شنیدند. - ای فضل! - از آن زمان بود که حج بر همه خلائق واجب شد. پس لبیک گفتن (پاسخ مثبت دادن) حاجیان در موسم حج، در حقیقت، نوعی پاسخ گفتن به ندای ابراهیم در آن روز است که از جانب خداوند، مردم را به حج بیت الله الحرام فراخواند.[1]

۱۰) احمد بن محمد ابی نصر از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که شنیدم می‌فرمود: ابراهیم علیه السلام وقتی زن و فرزند خود را در جوار بیت الله الحرام اسکان داد، چنین گفت: پروردگارا! از میوه‌های زمین به آنان روزی بده تا سپاسگزار تو باشند؛ بنابراین خداوند به پاره‌ای از سرزمین اردن فرمان داد تا به سمت مکه آمد و هفت بار به دور خانه خدا طواف کرد، سپس خداوند متعال به او دستور داد که بگوید: این طائف است. به همین خاطر، طائف به این نام نامیده شد؛ چرا که به دور خانه خداوند طواف کرده است.[2]

۱۱) از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» فرمود: آگاه باشید که منظور خداوند متعال در این آیه، همه مردم نیستند؛ شما و امثال شما مقصود از این مردم هستید. در واقع، مثال شما در میان مردمان، چونان مویی سپید در بدن گاوی سیاه است و یا مانند مویی سیاه در بدن گاوی سفید. مردم می‌بایستی به قصد حج به سوی کعبه بیایند و آن را تکریم و تعظیم کنند؛ چرا که خداوند، این مکان را ارجمند و مکرّم دانسته است و نیز باید هر جا که ما باشیم، به دیدارمان بیایند. ما راهنمایان به سوی خداوند هستیم.[3]

۱۲) ثعلبة بن میمون از میسّر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: از جمله شرط‌هایی که پدرمان ابراهیم علیه السلام با خداوند در میان گذاشت، این بود که: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ».[4]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۹، ح ۳۷.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۰، ح ۳۸.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۰، ح ۳۹.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۰، ح ۴۰.

۱۳) در روایت دیگری از وی نقل می‌کند که فرمود: در شهر فُسطاط، حدود پنجاه نفر نزد امام باقر علیه السلام بودیم که بعد از سکوتی طولانی از جانب ما، امام نشست و سپس فرمود: شما را چه شده است که سخن نمی‌گویید؟ شاید بر این باورید که من پیامبرم؟! نه، به خدا قسم، من پیامبر نیستم؛ اما مرا، خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله است. من از نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان او هستم. هر آن کس که به این خویشاوند رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوند یابد، بی‌گمان به خداوند پیوند خورده است؛ و هر کس او را دوست داشته باشد، خداوند نیز او را دوست دارد و هر کس او را گرامی بدارد، خداوند نیز او را عزیز و ارجمند خواهد داشت. آیا می‌دانید که کدام منطقه از زمین نزد خداوند، منزلت فزون‌تری دارد؟ هیچ یک از ما حاضران دم برنیاوردیم و سخنی نگفتیم. امام به سؤال خویش پاسخ داد و فرمود: آن منطقه از زمین که نزد خداوند، ارجمندترین است، مکه است، مکه سرزمینی حرام است که خداوند به این خرسند شد که آن را حرم و حریم خود قرار دهد و خانه‌اش را در آن جا بگذارد. سپس امام علیه السلام فرمود: آیا می‌دانید کدام بخش از سرزمین مکه بهتر و والاتر است؟ هیچ یک از ما سخنی نگفت و لب نگشود. سپس امام، خویش زبان به پاسخ گشود و به سؤال خود این گونه پاسخ داد و فرمود: آن جا که میان حجر الاسود و باب کعبه است. آن جا حَطیم خود ابراهیم علیه السلام است که حریم گوسفندانش بود و در آن مکان نماز می‌گزارد. به خداوند سوگند یاد می‌کنم که اگر بنده‌ای در آن مکان، پاهای خویش را به احترام، در کنار یکدیگر نهد و تمام روز را به نماز بگذراند تا شب فرا رسد و بر او خیمه افکند و به هنگام شب نیز، نماز گزارد تا صبح بدمد و روز همه جا را فرا بگیرد، اما هیچ حقی از ما اهل بیت علیهم السلام را نشناسد (باور نداشته باشد) و ما را از حق خویش، محروم سازد، خداوند، هیچ یک از عبادت‌های او را نمی‌پذیرد. پدر ما، ابراهیم علیه السلام از جمله شروطی که با خداوند مطرح کرد آن بود که: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» آگاه باشید که ابراهیم نفرمود: همه مردم. شما همانانی هستید که ابراهیم فرمود و امثال شماها- که خداوند بر شما رحمت آورد. مثال شما در میان مردم چونان تار موی سپیدی است در گاوی سیاه و یا مویی سیاه، در گاوی سفید. مردم باید در این خانه حج بگزارند و قصدآن را کنند و آن را بزرگ بدارند؛ چرا که خداوند، آن را تکریم کرده و بزرگ

و ارجمند داشته است. مردمان باید به هر کجا که ما باشیم، به دیدار ما بیایند؛ چرا که ما راهنمایان به سوی پروردگاریم.[1]

و در روایت دیگری فرمود: آیا می‌دانید که کدام بارگاه و بقعه بیشترین حرمت را در نزد خداوند دارد؟ کسی جوابی نداد و لب به سخن نگشود؛ بنابراین خود به سؤال خویش پاسخ گفت و فرمود: جایی میان حجر الاسود و مقام ابراهیم تا باب کعبه، بیشترین حرمت را دارد. حطیم ابراهیم در آن جا واقع شده و او گوسفندانش را در آن جا نگه می‌داشت. سپس بقیه حدیث را فرمود.[2]

۱۴) فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که امام علیه السلام مردم را که به طواف خانه خدا مشغول بودند، می‌نگریست و فرمود: در دوران جاهلیت به این شکل طواف می‌کردند، اما به ایشان فرمان داده شد تا گرد خانه خدا طواف کنند و سپس دسته دسته نزد ما بیایند و ولایت و محبت خویش را نسبت به ما اظهار کنند و آمادگی خود را برای یاری رساندن به ما اعلام نمایند. سپس این آیه را قرائت فرمود: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» فرمود: آل محمد، آل محمد علیهم السلام- سپس فرمود:- به سوی ما، به سوی ما.[3]

حدیث امام باقر علیه السلام با قتاده در مقدّمات کتاب ذکر شد و همان حدیث مجدداً در توضیح آیه: «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ»[4] [و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم در این (راه) ها شبان و روزان آسوده‌خاطر بگردید] خواهد آمد. همین حدیث در تفسیر آیه: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ» [و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید] سوره آل عمران، به هنگام ذکر حدیث جابر بن عبدالله به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده شد.[5]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۱، ح ۴۱.

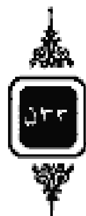
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۱، ح ۴۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۱، ح ۴۳.

۴- هنگام تفسیر آیه‌های ۱۹-۱۵ از سوره سبا.

۵- هنگام تفسیر آیه‌های ۱۰۳ از سوره سبا.

«رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللهِ مِن شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۳۸) الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۹) رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ (۴۰) رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ (۴۱) وَلَا تَحْسَبَنَّ اللهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (۴۲) مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ (۴۳) وَأَنذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُم مِّن قَبْلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٍ (۴۴) وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ (۴۵) وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِندَ اللهِ مَكْرُهُمْ وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (۴۶)»



[پروردگارا! بی‌گمان تو آن چه را که پنهان می‌داریم و آن چه را که آشکار می‌سازیم، می‌دانی و چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند* سپاس خدای را که با وجود سالخوردگی، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. به راستی پروردگار من شنونده دعاست* پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز. پروردگارا، و دعای مرا بپذیر* پروردگارا، روزی که حساب برپا می‌شود بر من و پدر و مادرم و بر مؤمنان ببخشای* و خدا را از آن چه ستمکاران می‌کنند، غافل مپندار. جز این نیست که (کیفر) آنان را برای روزی به تأخیر می‌اندازد که چشم‌ها در آن خیره می‌شود* شتابان سر برداشته و چشم بر هم نمی‌زنند و (از وحشت) دل‌هایشان تهی است* و مردم را از روزی که عذاب بر آنان می‌آید، بترسان. پس آنان که ستم کرده‌اند، می‌گویند: پروردگارا! ما را تا چندی مهلت بخش تا دعوت تو را پاسخ گوییم و از فرستادگان (تو) پیروی کنیم. (به آنان گفته می‌شود) مگر شما پیش از این سوگند نمی‌خوردید که شما را فنایی نیست؟* و در سراهای کسانی که بر خود ستم روا داشتند، سکونت گزیدید و برای شما آشکار گردید که با آنان چگونه معامله کردیم و مثل‌ها برای شما زدیم*

و به یقین آنان نیرنگ خود را به کار بردند و (جزای) مکرشان با خداست. هر چند از مکرشان کوه‌ها از جای کنده می‌شد]

۱) عیاشی از سرّی نقل کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام آیه: «رَبَّنَا إِنَّکَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِن شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ» را قرائت کرده و فرمود: درباره اسماعیل است و آن چه پنهان مانده است، اهل بیت علیهم السلام هستند.[1]

۲) حریز بن عبد الله از کسی که نام او را ذکر کرده است، از امام باقر علیه السلام یا صادق علیه السلام روایت کرده است: ایشان آیه: «اغْفِرْ لِي وَلِوَلَدَيَّ» را قرائت کرد و فرمود: یعنی اسماعیل و اسحاق.[2]

۳) در روایت دیگری از کسی که نام او را ذکر کرده است، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آیه: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ» را قرائت کرد و فرمود: مقصود، آدم و حوّا است.[3]

۴) جابر می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آیه: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ» پرسیدم و ایشان فرمود: این کلمه را نسخه نویسان، تصحیف کرده‌اند و ابراهیم تنها برای پدرش استغفار کرد، آن هم به خاطر قولی که به او داده بود. اصل آیه چنین است که ابراهیم گفت: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَوَلَدَيَّ» [خدایا! من و دو پسرم را بیامرز] مقصود، اسماعیل و اسحاق است و نیز به خدا سوگند که حسن و حسین علیهما السلام، دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.[4]

۵) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ» گفته است: این آیه به این صورت نازل شده است: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَلَدَيَّ» یعنی دو پسرم که مقصود، اسماعیل و اسحاق هستند. و اما درباره آیه: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ» گفته است: چشمان

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۴۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۴۵.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۴۶.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۴۷.

ستمگران از وحشت رؤیت جهنم باز مانده و نمی‌توانند پلک خود را به هم زنند. اما مقصود از این جمله: «وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ» یعنی دل‌های آنها از شدت تپش‌های قلب و کوبه‌های دل تکه تکه می‌شود. سپس گفت: «وَأَنذِرِ النَّاسَ» یعنی ای محمد! مردم را بیم بده «يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُواْ رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُواْ أَقْسَمْتُم مِّن قَبْلُ» یعنی قسم خوردید «مَا لَكُم مِّن زَوَالٍ» یعنی هلاک نمی‌شوید و «وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ أَنفُسَهُمْ» یعنی از کسانی که پیشتر هلاک شدند و مقصود، بنی امیه هستند «وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الأَمْثَالَ* وَقَدْ مَكَرُواْ مَكْرَهُمْ وَعِندَ اللّهِ مَكْرُهُمْ وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» فرمود: مقصود، حیله و مکر بنی فلان است.[1]

۶) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابو صباح بن عبد الحمید، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: به خداوند قسم که کاری که حسن بن علی علیهما السلام انجام داد به نفع امت اسلام بود؛ به نفع همه کسانی که در روی زمین هستند و خورشید بر آنان تابیده است. به خدا قسم، در شأن اوست که این آیه نازل شده است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ»[2] [آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد (فعلاً) دست (از جنگ) بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید] همانا، مقصود، پیروی و اطاعت از امام است. آنان خواستار آن شدند که بجنگند «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ»[3] [و(لی) همین که کارزار بر آنان مقرّر شد] هم همراه با امام حسین علیه السلام «وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ»[4] [و گفتند پروردگارا! چرا بر ما کارزار مقرّر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟] «نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ» آنان چنین راغب بودند که

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۳.

۲- سوره نساء/ ۷۷.

۳- سوره نساء/ ۷۷.

۴- نساء/ ۷۷.

جنگ و جهاد تا ظهور حضرت حجت علیه السلام به تأخیر بیفتد.[1]

۷) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ»[2] [آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد (فعلاً) دست (از جنگ) بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید] مقصود از این آیه، فقط اطاعت از امام است و آنان خواستار آن شدند که بجنگند «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» [و(لی) همین که کارزار بر آنان مقرر شد] همراه با امام حسین علیه السلام «وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ» [و گفتند: پروردگارا! چرا بر ما کارزار مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟] «نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ» آنان، خواستار آن بودند که جنگ و جهاد ایشان تا ظهور امام زمان علیه السلام به تأخیر بیفتند.[3]

۸) سعد بن عمر از چند تن از شاگردان امام صادق علیه السلام نقل کرده است که مردی می‌گفت: خانه صالح و خانه عیسی بن علی، باقی و استوار مانده است– و نام منازل عباسیان را ذکر کرد– مردی گفت: خداوند، ویرانه‌های آن را به ما نمایاند و یا این خانه‌ها را به دست ما ویران کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: چنین مگو؛ چرا که این منازل، خانه و مسکن حضرت قائم علیه السلام و اصحاب او خواهد شد. مگر این آیه را نشنیده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید: «وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ أَنفُسَهُمْ»؟![4]

۹) جمیل بن دَرّاج گفته است: شنیدم امام صادق علیه السلام در توضیح آیه: «وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» یعنی هر چند که مکر و کید عباسیان نسبت به امام زمان علیه السلام به گونه‌ای باشد که دل‌های مردان سست گردد و از بین

۱- کافی، ج ۸، ص ۳۳۰، ح ۵۰۶.

۲- سوره نساء/ ۷۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۴۸.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۳، ح ۵۱.

برود.[1]

۱۰) حارث از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است که فرمود: نمرود خواست که ملک آسمان‌ها را ببیند. بنابراین چهار عقاب را گرفت و آنها را تربیت کرد تا توانا و قدرتمند شدند، سپس صندوقی چوبی درست کرد و مردی را در آن نهاد. پایه‌های صندوقی را به پای کرکس‌ها بست و آن گاه، آنها را به پرواز واداشت. در وسط صندوق چوبی، ستونی را نهاده و بر سر آن ستون، مقداری گوشت قرار داده بود. چون آن پرنده‌ها گوشت را دیدند، به پرواز درآمدند و صندوق و آن مرد را نیز با خود به آسمان بردند و تا آن زمان که خدا خواست در آسمان باقی ماندند. سپس آن مرد سرش را از صندوق بیرون آورد و به آسمان نگاه کرد و دید که آسمان چنان است که بود و از آن ارتفاع، هیچ تغییری نکرده است؛ چون به زمین نگاه کرد، کوه‌ها را هم چون ذره‌ای کوچک دید، پس ساعتی دیگر درنگ کرد و دوباره سر از صندوق بیرون کرده و به آسمان نظری افکند و دید که آسمان، چنان است که بود، بی‌آن که تغییری کند. به زمین نگریست و جز آب، چیز دیگری ندید. پس ساعتی دیگر درنگ کرد و باز به آسمان نگریست و دید که آسمان، چنان است که بود، بی‌هیچ تغییری. به زمین نگاه کرد و دریافت که چیزی نمی‌بیند (فاصله او تا زمین، بسیار شد.) هنگامی که گوشت به پایین ستون رسید و عقابان بر آن شدند تا گوشت را بخورند، کوه‌ها صدای جوش و خروش عقاب‌ها را شنیدند و از آن هراسیدند که آسمان را دگرگونی پیش آید. از همین روست که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ».[2]

۱۱) شیخ در کتاب مجالس، از حسین بن ابراهیم قزوینی، از ابو عبد الله محمد بن وهبان، از ابو القاسم علی بن حبشی از ابو الفضل عباس بن محمد بن حسین، از پدرش، از صفوان، بن یحیی، از حسین بن ابو غندر، از ابو بصیر نقل کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: از خدا بترسید؛ بر شما باد که فرمانبردار امامان علیهم السلام خود باشید و سخنی را بگویید که آنان بر زبان می‌آورند و آن جا که ایشان سکوت اختیار می‌کنند، شما نیز خاموش باشید؛ چرا که همه شما در

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۳، ح ۵۰.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۳، ح ۵۱.

زیر سایه حاکمیّتی به سر می‌برید که خداوند تعالی در وصف ایشان می‌فرماید: «وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» - مقصود امام از حاکمیت، اشاره به فرزندان عباس (عباسیان) است- پس تقوای الهی پیشه کنید و پرهیزکار باشید و بدانید که شما در آرامش و آشتی هستید. با عشایر آنان پیوند داشته باشید و در تشییع جنازه‌هاشان حضور یابید و امانت‌های ایشان را پس بدهید. شما را به حج خانه خدا فرا می‌خوانم. آن قدر حج بگزارید که به آن معتاد شوید. چرا که در اعتیاد به حج، بیرون راندن مصائب دنیوی وهراس و وحشت روز قیامت، نهفته است و چنین بلایایی از سر شما دفع می‌گردد.[1]

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۴۸)»

[روزی که زمین به غیر این زمین و آسمانها (به غیر این آسمانها) مبدّل گردد و (مردم) در برابر خدای یگانه قهّار ظاهر شوند]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سلیمان بن جعفر، از هشام بن سالم، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که ابرش کلبی از ایشان درباره مفهوم آیه: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» سؤال کرد و ایشان فرمود: زمین به نانی خالص تبدیل می‌شود که مردم از آن می‌خورند تا از محاسبه فارغ شوند. ابرش گفت: عرض کردم: مردم در روز قیامت، چنان به کار خویش گرفتارند و دل مشغولی دارند که کسی به فکر خوردن نیست. امام باقر علیه السلام فرمود: مردم حتی آن زمان که در جهنم هستند و عذاب می‌شوند، از خوردن ضریع و نوشیدن حمیم غافل نیستند؛ پس چگونه ممکن است که روز حساب از آن غافل باشند؟![2]

۲) و نیز از وی، از برخی از شیعیان، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از قاسم بن عروه، از عبد الله بن بکیر، از زراره نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره مفهوم آیه: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» فرمود: زمین به نانی

۱- امالی، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲- کافی، ج ۶، ص ۲۸۶، ح ۱.

خالص تبدیل می‌شود که مردم از آن می‌خورند، تا محاسبه روز قیامت به اتمام برسد. کسی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردم در روز حساب چنان به کار خویش گرفتارند و دل مشغولی دارند که کسی به فکر نوشیدن و خوردن نیست. امام فرمود: خدای متعال، آدمی‌زاده را با شکم خالی آفریده است و باید غذا بخورد و آب بنوشد. من از شما می‌پرسم: آیا آنان در چنین روزی بیشتر دغدغه و دل مشغولی دارند یا آن گاه که در آتش هستند و فریادخواهی می‌کنند و یاری می‌طلبند؟! خداوند تبارک و تعالی در این زمینه فرموده است: «وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ»[1،2] [و اگر فریادرسی جویند، به آبی چون مس گداخته که چهره‌ها را بریان می‌کند یاری می‌شوند؛ وه چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است].

۳) و نیز از وی، از برخی از شیعیان، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثابت بن دینار ثمالی، و ابو منصور، از ابو ربیع نقل شده است که گفت: نافع از امام باقر علیه السلام پرسید: درباره این سخن پروردگار برایم بفرمایید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» کدام زمین است که در این روز تبدیل می‌گردد؟ امام باقر علیه السلام فرمود: زمینی تبدیل به نانی می‌شود و مردم از آن می‌خورند تا خداوند متعال از حساب و کتاب آنان فارغ شود. نافع عرض کرد: مردم در این روز چنان سرگرم خود هستند که به خوردن وقعی نمی‌نهند. امام باقر علیه السلام فرمود: آیا مردم در چنین روزی دل مشغولی بیشتری دارند یا آن روزی که در جهنم هستند؟ نافع عرض کرد: البته که در آن روز که در جهنم هستند. امام فرمود: به خداوند قسم که وقتی در جهنم به خوردن فراخوانده شوند و به آنان زقّوم خورانده شود، چیزی آنان را سرگرم نکند و به چیزی مشغول نشوند و چون به نوشیدن فراخوانده شوند و در دهان‌هایشان حمیم بریزند، به چیزی سرگرم نخواهند شد. نافع عرض کرد: راست گفتی ای پسر رسول خدا صلی الله



۱- کهف/ ۲۹.

۲- کافی، ج ۶، ص ۲۸۶، ح ۴.

علیه و آله![1]

۴) ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد- که خدایش از او خشنود باد- از حمزة بن قاسم علوی،از علی بن حسین بن جنید بزّاز، از ابراهیم بن موسی فَرّاء، از محمد بن ثور، از مَعمَر، از یحیی بن ابی کثیر، از عبد الله بن مُرّه، از ثوبان نقل کرده است که یک یهودی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! از تو پرسش می‌کنم و پاسخ آن را به من بگوی. پس ثَوبان با پای خویش به پیامبر صلی الله علیه و آله لگد زد و به او گفت: بگو ای رسول خدا! پس گفت: من او را جز آن چه را که اهلش، او را بدان نام نامیده‌اند، صدا نمی‌زنم. یهودی گفت: آیا این سخن خداوند عز و جل را دیده‌ای: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» پس بگوی که مردمان در آن روز کجا خواهند بود؟ حضرت فرمود: در تاریکی، در برابر رستاخیز. گفت: آن گاه که بهشتیان وارد فردوس برین شوند، نخستین چیزی که می‌خورند، چه خواهد بود؟ حضرت فرمود: جگر نهنگ. گفت: به دنبال این غذا، چه خواهند نوشید؟ حضرت فرمود: سلسبیل را خواهند نوشید. گفت: راست گفتی ای محمد![2]

۵) و نیز از وی، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که خداوند از او خشنود باد- از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن عبد الله بن هلال، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: آن هنگام که خداوند زمین را آفرید، هفت جهان را خلق کرد که آنان از آدمی زادگان نبودند. خداوند، آنان را از پوسته زمین آفرید و آنان را یکی پس از دیگری، همراه با جهان خود، در زمین اسکان داد. سپس خداوند عزّ و جلّ، آدم ابو البشر را خلق کرد و نسل او را از وی آفرید. به خداوند سوگند یاد می‌کنم که بهشت از همان آغاز آفرینش، هیچ گاه از ارواح مؤمنان تهی نبوده و جهنم نیز از آن هنگام که خداوند آن را آفرید، از ارواح کافران و عصیان کنندگان و نافرمانان خالی نبوده است. گویا می پندارید که چون قیامت فرا برسد و خداوند متعال جسم اهل بهشت را با روح ایشان در بهشت پیوند زند و

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۲۰، ح ۹۳.

۲- علل الشرایع، ص ۱۱۹، باب ۸۵، ح ۵.

جسم اهل آتش را به روح ایشان در جهنم ملحق سازد، خداوند عزّ و جلّ در مملکت خویش پرستش نمی‌شود و اساساً خداوند خلقی را نمی‌آفریند تا او را بپرستند و به یکتایی او اقرار آورند و او را بزرگ بدارند! بله، به خدا سوگند، راست همان است که من می‌گویم. بی‌گمان، خداوند خلقی را می‌آفریند که آنان را مردانگی و زنانگی نباشد و او را بپرستند و به یکتایی‌اش اقرار آورند و او را تعظیم کنند و خداوند برای ایشان زمینی را بیافریند که آنان را در خویش جای دهد و آسمانی بیافریند که بر فرازشان سایه افکند. مگر این خداوند نیست که چنین می‌فرماید: «یَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» و نیز فرموده است: «أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ»[1و2] [مگر از آفرینش نخستین (خود) به تنگ آمدیم (نه) بلکه آنها از خلق جدید در شبهه‌اند]

۶) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمد بن نعمان احول، از سلّام بن مستنیر، از ثُوَیر بن ابی فاخته، از علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده است که در حدیثی که به توصیف روز محشر پرداخته، فرموده است: آیه: «یَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ» بدان معناست که این زمین به زمینی تبدیل می‌شود که کسی بر آن زمین مرتکب گناه نشده است. آن زمین، برجسته است و در آن، کوه و گیاه به چشم نمی‌خورد، هم چنان که روز نخست، خداوند آن را گسترانید.[3]

۷) شیخ مفید در ارشاد گفته است: شریف ابو محمد حسن بن محمد، از جدّش، از زبیر بن ابی بکر، از عبد الرحمن بن عبید الله زُهری نقل می‌کند که هشام بن عبد الملک در حالی که بر غلامش، سالم تکیه کرده بود، وارد مسجدالحرام شد و محمد بن علی بن الحسین – امام باقر – علیهم السلام در مسجدالحرام نشسته بود. سالم، غلام هشام گفت: ای امیر مؤمنان! این محمد بن علی بن الحسین است. هشام گفت: همان کسی که مردم عراق شیفته اویند؟ گفت: آری. هشام گفت: نزد او برو و به وی بگو: امیر المؤمنین می‌گوید: مردمان در روز رستاخیز، تا آن زمان که

۱- ق/ ۱۵.

۲- خصال، ص ۳۵۸، ح ۴۵.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۳.

بین آنان جدایی انداخته شود (به حساب آنان رسیدگی کنند) چه می‌خورند و چه می‌نوشند؟ امام باقر علیه السلام فرمود: مردم در آن روز بر روی چیزی هم چون قرص نانی خالص که در آن رودخانه‌هایی جوشان وجود دارد، محشور می‌شوند و می‌خورند و می‌آشامند تا آن که خداوند به حساب آنان رسیدگی کند. راوی گوید: هشام خیال کرد که نقطه ضعفی از امام باقر علیه السلام گرفته و می‌تواند بر او چیره شود، بنابراین گفت: الله اکبر! نزد او برو و از او بپرس: هشام می‌گوید: مردمان در چنین روزی، چنان دغدغه و دل مشغولی دارند که به هیچ روی به خوردن و نوشیدن نمی‌اندیشند. ابو جعفر علیه السلام به او فرمود: مردم در جهنم، بسیار سرگرم‌تر و گرفتارترند، ولی این گرفتاری مانع از آن نیست که بگویند: «أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ»[1] [از آن آب یا از آن چه خدا روزی شما کرده، بر ما فرو ریزید] پس هشام خاموشی گزید ودیگر از او سؤالی نپرسید و بحث را پی نگرفت.[2] طبرسی در کتاب احتجاج از عبد الرحمن عبید الله زُهری چنین نقل کرده است که گفت: هشام بن عبد الملک به حج رفت و... و عین همین حدیث را نقل کرده است.[3]

۸) عیاشی از ثویر بن ابی فاخته از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ» فرمود: یعنی در زمینی که روی آن گناهی صورت نگرفته است و برجسته است بی‌آن که در آن کوه یا گیاه باشد؛ هم چنان که خداوند از همان آغاز، آن را چنین آفریده و گسترانیده بود.[4]

۹) از زراره نقل شده است که گفت: از امام صادق درباره مفهوم این آیه پرسیدم: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ» فرمود: زمین به نانی خالص تبدیل می‌شود که مردم از آن می‌خورند تا آن که خداوند به حساب همگان رسیدگی کند.

۱- اعراف/ ۵۰.

۲- ارشاد، ص ۲۶۴.

۳- احتجاج، ج ۲، ص۳۲۳.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۴، ح ۵۲.

خداوند فرموده است: «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ»[1و2] [و ایشان را جسدی که غذا نخورند، قرار ندادیم]

۱۰) محمد، از محمد بن هاشم، از کسی که از وی نقل کرده، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که ابرش کلبی به ایشان عرض کرد: شنیده‌ام که شما در تفسیر این سخن خداوند: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ» فرموده‌اید زمین به نانی تبدیل می‌شود، آیا صحیح است؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آنان که سخن مرا به تو منتقل کرده‌اند، راست گفته‌اند، در این روز، زمین به نانی خالص در «موقف» (صحرای محشر) تبدیل می‌شود و مردمان از آن می‌خورند. ابرش خندید و پرسید: در آن وانفسا، آنان هیچ دغدغه و دل مشغولی جز خوردن نان ندارند؟ حضرت فرمود: وای بر تو. آنان در کدام جایگاه، مشغول‌تر و گرفتارترند و شرایط ناگوارتری دارند؟ آیا وقتی که در محشر هستند یا آن وقت که در دوزخ عذاب می‌شوند و شکنجه می‌بینند؟ ابرش گفت: البته که در آتش جهنم. امام علیه السلام فرمود: وای بر تو! پروردگار فرموده است: «لَآكِلُونَ مِن شَجَرٍ مِّن زَقُّومٍ* فَمَالِؤُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ* فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ* فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ»[3] [قطعاً از درختی که از زقّوم است خواهید خورد* و از آن شکم‌هایتان را خواهید آکند* و روی آن از آب جوش می‌نوشید* (مانند) نوشیدن اشتران تشنه] راوی گوید: که ابرش در این لحظه، دیگر چیزی نگفت و ساکت شد.[4]

۱۱) در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: مردم با وجود آن که در روز قیامت در عذاب هستند، از خوردن ضریع و نوشیدن حمیم، دست برنمی‌دارند؛ چطور می‌شود که به هنگام محاسبه در محشر از آن دست بکشند؟![5]

۱- انبیا/ ۸.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۴، ح ۵۳.

۳- واقعه/ ۵۵-۵۲.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۴، ح ۵۴.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۵، ح ۵۵.

۱۲) عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح این سخن خداوند تبارک و تبارک: «یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ» فرمود: زمین به نانی تبدیل می‌شود که مردم از آن می‌خورند تا کار حسابرسی به اتمام رسد. کسی به امام صادق علیه السلام گفت: مردم در آن روز، چنان دغدغه دارند و گرفتارند که از خوردن و نوشیدن غافلند. امام به او فرمود: آدمیزاده با شکم تهی، آفریده شده است و باید غذا بخورد و آب بنوشد. آیا مردم که در محشر برای حساب و کتاب نگه داشته شده‌اند، مشغول‌ترند یا آن زمان که در آتش جهنم هستند و از خداوند متعال یاری می‌طلبند و فریادرس می‌خواهند؟ سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَإِن یَسْتَغِیثُوا یُغَاثُوا بِمَاء کَالْمُهْلِ»[۱و۲] [و اگر فریادرسی جویند، به آبی چون مس گداخته که چهره‌ها را بریان می‌کند، یاری می‌شوند]

۱۳) از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: شنیدم ابو جعفر امام باقر علیه السلام می‌فرماید: خداوند، آن هنگام که زمین را آفرید، هفت جهان را خلق کرد که آنان از آدمی زادگان نبودند. خداوند، آنان را از پوسته زمین آفرید وآنان را یکی پس از دیگری همراه با جهان خود در زمین اسکان داد. سپس خداوند عزّ و جلّ، آدم ابوالبشر را خلق کرد و نسل او را از وی آفرید. به خداوند سوگند یاد می‌کنم که بهشت از همان آغاز آفرینش، هیچ گاه از ارواح مؤمنان تهی نبوده و جهنم نیز از آن هنگام که خداوند آن را آفرید، از ارواح کافران و عصیانگران و نافرمانان خالی نبوده است. گویا می پندارید که چون قیامت فرا برسد و خداوند متعال، جسم اهل بهشت را با روح ایشان در بهشت پیوند زند و جسم اهل آتش را با روح ایشان در جهنم ملحق سازد، دیگر خداوند عزّ و جلّ در مملکت خویش پرستش نمی‌شود و اساساً خداوند، خلقی را نمی‌آفریند تا او را بپرستند و به یکتایی او اقرار آورند و او را بزرگ بدارند؟! بله، به خدا سوگند، راست همان است که من می‌گویم. بی‌گمان، خداوند، خلقی را می‌آفریند که آنان را مردانگی و زنانگی نباشد و او را بپرستند و به یکتایی‌اش اقرار آورند و او را تعظیم کنند و خداوند، برای ایشان زمینی را بیافریند که آنان را در خویش جای دهد و آسمانی بیافریند که بر فرازشان سایه

۱- کهف/ ۲۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۵، ح ۵۶.

افکند. مگر این خداوند نیست که می‌فرماید: «یَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» و نیز فرموده است: «أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ»[1و2] [مگر از آفرینش نخستین (خود) به تنگ آمدیم، (نه) بلکه آنها از خلق جدید در شبهه‌اند]

۱۴) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: « «یَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ» گفته است: زمین به نانی سفید و خالص در صحرای محشر تبدیل گشته و اهل ایمان از آن می‌خورند.[3]

﴿وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۴۹) سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ (۵۰) لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۵۱) هَٰذَا بَلَاغٌ لِّلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۵۲)﴾.

[و گناهکاران را در آن روز می‌بینی که با هم در زنجیرها بسته شده‌اند* تن‌پوش‌هایشان از قطران است و چهره‌هایشان را آتش می‌پوشاند* تا خدا به هر کس هر چه به دست آورده است، جزا دهد که خدا زودشمار است* این (قرآن) ابلاغی برای مردم است (تا به وسیله آن هدایت شوند) و بدان بیم یابند و بدانند که او معبودی یگانه است و تا صاحبان خرد پند گیرند]

۱) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» فرموده است: به یکدیگر زنجیر می‌شوند «سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ» فرمود: مقصود از سرابیل، پیراهن‌هاست.[4]

۲) علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در توضیح آیه: «سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ» فرموده است: مقصود فلز برنج

۱- ق/ ۱۵.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۵، ح ۵۷.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۳.

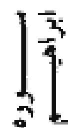
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۴.

داغ و مذاب است که به اوج گرمای خود رسیده است. خداوند متعال فرموده است «وَتَغْشَى وُجُوهَهُمْ النَّارُ» می‌فرماید: آن پیراهن برنجی را به تن آنان می‌پوشانند، به طوری که آتش همه وجود آنان حتی چهره‌شان را نیز فرا می‌گیرد.[1]

۳) علی بن ابراهیم: درباره آیه: «هَـذَا بَلاَغٌ لِّلنَّاسِ» فرموده است: مقصود حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. «وَلِيُنذَرُواْ بِهِ وَلِيَعْلَمُواْ أَنَّمَا هُوَ إِلَـهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ» مقصود، صاحبان عقل و خردمندان هستند.[2]

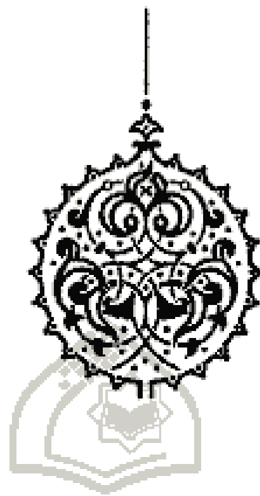






۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۴.

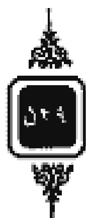
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۴.



سوره حجر

سوره حجر ۹۹ آیه دارد و تمام آیات آن به جز آیه ۸۷ مکی
است و بعد از سوره یوسف نازل شده است


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

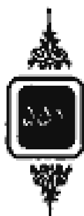


فضلیت و ثواب قرائت سوره حجر

۱) خواص القرآن: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است: هر کس این سوره را بخواند، به تعداد مهاجران و انصار برای او پاداش نوشته می‌شود و اگر با زعفران نوشته و به زنی که شیر او کم است نوشانده شود، شیرش زیاد می‌شود و اگر کسی که در بازار داد و ستد می‌کند، سوره را نوشته و به بازوی خود ببندد، کسب و کار او رونق یافته، مردم به معامله با او راغب‌تر می‌شوند و تا زمانی که سوره همراه اوست به خواست خدا روزی‌اش افزایش می‌یابد.

۲) امام صادق علیه السلام فرموده است: اگر این سوره را با زعفران بنویسند و به زنی که شیر اندکی دارد بنوشانند، شیرش زیاد می‌شود و اگر کاسبی، سوره را نوشته و در جیب خود و یا در صندوقی بگذارد و آن را همراه خود داشته باشد، کسب و کارش بسیار رونق می‌یابد و هیچ‌کس از معامله با او منصرف نمی‌شود و مردم به خرید و فروش با او بسیار راغب می‌گردند.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



تفسیر سوره حجر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

«الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ(١) رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ(٢) ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ(٣)».

[الف لام راء این است آیات کتاب (آسمانی) و قرآن روشنگر * چه بسا کسانی که کافر شدند آرزو کنند که کاش مسلمان بودند * بگذارشان تا بخورند و برخوردار شوند و آرزو(ها) سرگرمشان کند. پس به زودی خواهند دانست]

«الر» پیش‌تر معنای این آیه بیان شده است.[1]

۱) علی بن ابراهیم گفت: پدرم از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن أُذَیْنَه، از رفاعه، از امام صادق علیه السلام روایت کرد: در روز قیامت، منادی از سوی خدا ندا می‌دهد: امروز فقط فرد مسلمان وارد بهشت می‌شود؛ بنابراین کافران آرزو می‌کنند ای کاش مسلمان بودند. سپس فرمود: «ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ» «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ».[2]

۲) سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی خطاب از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از مُنَخَّل بن جمیل، از جابر بن یزید از امام صادق علیه السلام نقل

۱- در حدیث (۱ و ۲) از تفسیر آیات (۲-۱) از سوره یونس، و حدیث (۱) از تفسیر آیات (۶-۱) از سوره هود.

۲- تفسیر قمی ج ۱، ص ۳۷۵.

کرد که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه: «رُبَمَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَوْ کَانُواْ مُسْلِمِینَ» فرمود: «آن گاه که من با شیعیانم و عثمان با طرفداران خود خروج کنیم و بنی‌امیه را بکشیم، کافران آرزو می‌کنند کاش مسلمان بودند.»[1]

۳) و نیز از او روایت شده است که حسن بن علی بن نعمان از پدرش، از عبد الله بن مسکان، از کامل تمّار نقل کرد: امام صادق علیه السلام این آیه را به صورتِ «رُبَمَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَوْ کَانُواْ مُسْلِمِینَ» با فتح سین و تشدید لام خواند.[2]

۴) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَاتَّقُواْ یَوْمًا لاَّ تَجْزِی نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَیْئًا»[3] [و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی (از عذاب خدا) را از کسی دفع نمی‌کند] یعنی از عذابی که هنگام خروج روح از بدن، سزاوار آن است، نجات می‌دهد، «وَلاَ یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»[4] [و نه از او شفاعتی پذیرفته می‌شود] که شفاعت کند مرگ وی به تأخیر افتد «وَلاَ یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ»[5] [و نه به جای وی بدلی گرفته می‌شود] یعنی هیچ فدیه‌ای از او پذیرفته نمی‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن روز، روز مرگ است که شفاعت دیگری و یا تاوان مالی، او را حفظ نمی‌کند. اما در روز قیامت ما و خاندان ما کاملاً از شیعیان خود حمایت می‌کنیم. قطعاً محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و سایر افراد صالح این خاندان در اعراف- میان بهشت و جهنم- می‌ایستند و برخی از شیعیان گناهکار خود را در گرفتاری و تنگنای عرصه قیامت می‌بینیم. پس بهترین یاران خود، سلمان و مقداد و ابوذر و عمّار و آنان را که در قرن‌های بعدی تا روز قیامت حضور داشتند و به مقام و مرتبت این صالحان رسیده‌اند به کمک شیعیان خود می‌فرستیم، آنها همچون باز و عقاب بر این افراد فرود آمده و

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۷۱.

۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸.

۳- بقره/ ۴۸

۴- بقره/ ۴۸

۵- بقره / ۴۸.

آنها را می‌ربایند و به بهشت می‌برند.

سپس ما گروه دیگری را مانند کبوتر می‌فرستیم و آنها شیعیان ما را چون پرنده‌ای که دانه برمی‌چیند، برداشته و در بهشت به نزد ما می‌آورند.

و یکی از شیعیان خطاکار ما را که به ولایت ایمان داشته و تقیّه کرده و حق برادران مؤمن خود را رعایت کرده می‌آورند و در مقابل او صد تا صد هزار ناصبی قرار می‌دهند و به او می‌گویند: اینها، تاوان آزادی تو از آتش جهنم هستند. سپس این مؤمنان به بهشت و آن ناصبی‌ها به آتش جهنم برده می‌شوند و این تعبیر کلام خداوند است که می‌فرماید: «رُبَمَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُواْ» یعنی به ولایت، «لَوْ کَانُواْ مُسْلِمِینَ» یعنی در دنیا مسلمان بوده و مطیع امامت بودند، تا مخالفان آنان، تاوانی باشند برای رهایی آنان از آتش جهنم[1].

۵) عیاشی از عبد الله بن عطاء مکّی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «رُبَمَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَوْ کَانُواْ مُسْلِمِینَ» پرسیدم. فرمود. روز قیامت، منادی آن چنان که همه مردم بشنوند، ندا می‌دهد: امروز به جز فرد مسلمان، هیچ‌کس وارد بهشت نمی‌شود؛ بنابراین غیرمسلمانان آرزو می‌کنند ای کاش ما مسلمان بودیم.[2]

۶) با همین سند از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: پس آن جا مردم آرزو می‌کنند کاش مسلمان بودند.[3]

﴿وَمَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلاَّ وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ (٤) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (٥) وَقَالُواْ يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (٦) لَّوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلائِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (٧) مَا نُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ إِلاَّ بِالحَقِّ وَمَا كَانُواْ إِذًا مُّنظَرِينَ (٨)﴾

[و هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر این که برای آن اجلی معین بود * هیچ امتی از اجل خویش نه پیش می‌افتد و نه پس می‌ماند * و گفتند: ای کسی که قرآن بر

۱- تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۲۴۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۱.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۲.

او نازل شده است! به یقین تو دیوانه‌ای * اگر راست می‌گویی چرا فرشته‌ها را پیش ما نمی‌آوری؟ * فرشتگان را جز به حق فرو نمی‌فرستیم و در آن هنگام دیگر مهلت نیابند]

۱) علی بن ابراهیم: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلاَّ وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ» یعنی اجل و مهلت معینی دارند. سپس کلام قریش به پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل کرده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ(۶) لَّوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلائِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» یعنی؛ چرا فرشتگان و ملائکه به نزد ما نمی‌آیند؟ و خدا در پاسخ آنها فرمود: «مَا نُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ إِلاَّ بِالحَقِّ وَمَا كَانُواْ إِذاً مُّنظَرِينَ» اگر ما ملائکه را بر آنها نازل کنیم، قریش، قادر به دیدن آنان نخواهند بود، بلکه هلاک می‌شوند.[1]

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹)»

[بی‌تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود]

۱) ابن شهر آشوب در تفسیر آیه: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ»[2] [پس اگر نمی‌دانید از پژوهندگان بپرسید] و آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» گفته است: در تفسیر یوسف قطان و وکیع بن جراح و اسماعیل سُدّی و سفیان ثوری از قول حارث آمده است: از امیر المؤمنین علیه السلام درباره این آیه پرسیدم و ایشان فرمود: به خدا سوگند! ما اهل ذکر هستیم، ما اهل علم هستیم، ما معدن وحی و نزول و تفسیر قرآن هستیم.[3]

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الأَوَّلِينَ (۱۰)»

[و به یقین پیش از تو (نیز) در گروههای پیشینیان (پیامبرانی) فرستادیم]

۱) طبرسی در مجمع البیان از عطا، از ابن عباس روایت کرده است: یعنی در

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲- نحل/ ۴۳ و انبیا/ ۷.

۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۹.

امت‌های گذشته.[1]

﴿وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (١٤) لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ (١٥) وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ (١٦) وَحَفِظْنَاهَا مِن كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ (١٧) إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ (١٨)﴾

[و اگر دری از آسمان بر آنان می‌گشودیم که همواره از آن بالا می‌رفتند * قطعاً می‌گفتند: در حقیقت، ما چشم‌بندی شده‌ایم، بلکه ما مردمی هستیم که افسون شده‌ایم * و به یقین، ما در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم* وآن را از هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم * مگر آن کس که دزدیده، گوش فرا دهد که شهابی روشن او را دنبال می‌کند]

۱) علی به ابراهیم: «وَلَوْ فَتَحْنَا» همچنین «عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ* لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ* وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا» یعنی مدارها و برج‌های ماه و خورشید. «وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ» با ستاره‌ها آن را آراست.[2] طبرسی هم از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده است.[3] «وَحَفِظْنَاهَا مِن كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ» معنی کلمه رجیم پیشتر در سوره آل عمران و تفسیر آیه «وإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»[4] [و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می‌دهم] بیان شد.

۲) علی بن ابراهیم: «إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ» همیشه شیاطین به آسمان می‌رفتند و اخبار آسمانی را با جاسوسی به سرقت می‌بردند تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد.[5]

۱- مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۰۵.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۵.

۳- مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۰۷.

۴- آل عمران/ ۳۶.

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۵.

۳) علی ابن ابراهیم: از آمنه مادر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که گفت: زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آبستن بودم، احساس آبستنی نمی‌کردم و همچون زنان دیگر دچار سنگینی حمل نبودم. در خواب دیدم گویا کسی به نزد من آمد و گفت: بهترین انسان‌ها را باردار شده‌ای. پس نوزاد به دنیا آمد و دست‌ها و زانوهایش را به زمین زد و سرش را به سوی آسمان گرفت. نوری از من خارج شد و آسمان و زمین را روشن کرد و شیاطین با ستاره‌ها رانده شدند و از ورود به آسمان منع شدند، قریش وقتی حرکت شهاب‌ها در آسمان و افتادن آنها را دیدند ترسیدند و گفتند: قیامت برپا شده است. همه به دور ولید بن مغیره جمع شدند که پیری باتجربه بود و از او درباره این حوادث پرسیدند. گفت: به آن ستاره‌ای که در ظلمات و تاریکی دریا و خشکی راه را با کمک آن پیدا می‌کنید بنگرید، اگر از بین رفته باشد، قیامت است و اگر در جای خود ثابت باشد، اتفاق مهم دیگری افتاده است.

در مکه، مردی یهودی به نام یوسف بود، وقتی دید ستارگان در آسمان حرکت می‌کنند، به سوی جمع قریش رفت و گفت: ای قریشیان! آیا امشب در میان شما کودکی متولد شده است؟ گفتند: نه. گفت: به تورات قسم که اشتباه می‌گویید، در این شب آخرین و بهترین پیامبر متولد شده است و در کتاب‌های ما، این امر آمده است که اگر این پیامبر به دنیا بیاید، شیاطین با سنگ رانده می‌شوند و از آسمان دور می‌شوند. سپس هر کدام از قریشان به خانه خود برگشت و از اهل خود در این باره پرس‌وجو کرد. گفتند: عبد الله بن عبد المطّلب صاحب پسری شده است. یهودی گفت: او را به من نشان دهید. قریش همراه او به خانه آمنه رفتند و به آمنه گفتند: پسرت را به این یهودی نشان بده! آمنه قنداق نوزاد را آورد. یهودی در چشمان نوزاد نگریست و پوشش شانه او را کناری زد و خال سیاهی دید که چند مو بر آن بود، سپس بیهوش به زمین افتاد. قریشیان به او خندیدند. یهودی گفت: ای قریش! آیا می‌خندید؟! این پیامبرِ شمشیر است و شما را نابود خواهد کرد، پیامبری و نبوت تا ابد از بنی‌اسرائیل خارج شد. مردم پراکنده شدند و اخبار یهودی را در میان همه پخش کردند.

اما رانده شدن از آسمان بر شیاطین سخت و ناگوار بود و لذا به نزد ابلیس رفتند و گفتند: از ورود ما به آسمان ممانعت شد و ما با شهاب سنگ رانده شدیم،

ابلیس گفت: حتماً در دنیا اتفاق مهمی رخ داده داده است، بگردید و آن را بیابید. شیاطین پراکنده شدند و برگشتند و گفتند: ما هیچ چیز ندیدیم. ابلیس گفت: من خود باید به دنبال آن بروم، و میان مشرق و مغرب گشت، تا این که به حرم رسید و آن را پوشیده از ملائکه یافت و جبرئیل را دید که بر در حرم ایستاده و نیزه‌ای به دست دارد. ابلیس خواست وارد حرم شود، جبرئیل بر سر او فریاد زد و گفت: دور شو ای ملعون! ابلیس چون گنجشک[1]، سینه‌خیز از جانب حرا وارد شد و گفت: ای جبرئیل! از تو سؤالی دارم. گفت: چه می‌خواهی؟ پرسید: چه شده؟ برای چه در دنیا اجتماع کرده‌اید؟ گفت: پیامبر این امت متولد شده است و او آخرین و بهترین پیامبران است.

ابلیس پرسید: آیا من سهم و بهره‌ای از او دارم؟ جبرئیل گفت: نه. پرسید: در امت او چطور؟ گفت: آری. و ابلیس گفت: من به این راضی شدم.[2]

۴) ابن بابویه از علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله بَرقی، از پدرش، از احمد بن ابی عبد الله، از احمد بن محمد بن ابی نَصر بَزَنطی، از ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ابلیس (لعنه الله) به آسمان هفتم رفت و آمد می‌کرد. هنگامی که عیسی علیه السلام متولد شد از سه طبقه آسمان منع شد و تا زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد، تا آسمان چهارم رفت و آمد داشت که پس از تولد حضرت کاملاً از هر هفت آسمان رانده شده و با شهاب سنگ و ستارگان از آسمان دور افتاد. قریش گفت: این همان قیامتی است که اهل کتاب درباره آن سخن می‌گفتند. عمرو بن امیّه که از بزرگ‌ترین کاهنان جاهلیت بود گفت: به آن ستارگانی که از روی آنها راه را می‌یابند و زمستان و تابستان را می‌شناسند بنگرید، اگر آنها افتاده باشند، همه چیز هلاک خواهد شد و اگر آنها ثابت باشند و ستارگان دیگر بیفتند، اتفاق مهمی رخ داده است.

بامداد روز تولد پیامبر صلی الله علیه و آله، همه بت‌ها واژگون شده بودند. در آن شب، ایوان کسری به‌شدت لرزید و چهارده کنگره از آن افتاد. آب دریاچه ساوه،

۱- صبرٌ: پرنده‌ای است همچون گنجشک که رنگ آن زرد است «اقرب الموارد، ماده صرر»

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۵.

خشک شد و آب از صحرای سماوه جوشید و آتشگاه‌های فارس که هزار سال روشن بودند، خاموش شدند و موبدان، آن شب در خواب دیدند که گله‌ای از شتران تنومند، در حالی که اسب‌های عربی را رهبری می‌کردند، از دجله گذشتند و در سرزمین آنها پراکنده شدند و طاق کسری از وسط شکست و دجله بصره شکاف برداشت.

در آن شب، نوری از طرف حجاز ظاهر شد و سپس گسترش یافت تا جایی که مشرق را فرا گرفت و تخت تمام پادشاهان زمین واژگون شد و پادشاهان همگی در آن روز لال بودند و سخن نمی‌گفتند. علم کاهنان از آنها گرفته شد و سحر و جادوی ساحران باطل شد و هر کاهنی از همزاد جنّی خود جدا شد و قریش در میان عرب عظمت یافت و آل الله- عزّ و جلّ- نامیده شدند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: تنها به این دلیل که آنها ساکن بیت الله الحرام هستند، آل الله نامیده شدند.

آمنه گفت: به خدا سوگند! فرزندم چون به دنیا آمد دستان خود را به زمین زد و سرش را به سوی بالا گرفت و به آسمان نگریست، پس نوری از من خارج شد که تمام آسمان و زمین را پوشاند و شنیدم در میان آن نور کسی گفت: تو سرور و سید مردمان را به دنیا آورده‌ای، نام او را محمد بگذار. سپس نوزاد را به نزد عبد المطّلب بردند تا او را ببیند که او سخنان آمنه را شنیده بود. عبد المطّلب نوزاد را گرفت و در دامن خود گذاشت و این شعر را سرود:

سپاس خدای را که چنین پسر پاک و طاهری به من عطا کرده است.

در گهواره، سرور همه نوزادان است و شأن و مرتبه او از همه بالاتر است

پس او را در پناه ارکان کعبه قرار داد (تعویذ کرد) و اشعار دیگری خواند.

ابلیس فریادکنان شیاطین دیگر را صدا زد همه به دور او جمع شدند و پرسیدند: سرورمان چه چیزی شما را ترسانده است؟ گفت: وای بر شما! آسمان‌ها و زمین، امشب بسیار مرموز شده است، حتماً در زمین، اتفاق مهمی رخ داده که از زمان تولد عیسی بن مریم نظیر نداشته است؛ بروید و ببینید چه اتفاقی افتاده است؟

شیاطین در زمین پراکنده شدند و سپس نزد او بازگشتند و گفتند: ما چیزی نیافتیم. شیطان گفت: خودم باید این امر را دریابم. پس همه دنیا را گشت تا به مسجد الحرام رسید. دید که حرم، آکنده از فرشتگان الهی است. خواست وارد شود.

بر سر او فریاد کشیدند و او را راندند پس از طرف حرا چون گنجشکی سینه‌خیز وارد شد. جبرئیل گفت: برگرد- خدا تو را لعنت کند- گفت: از تو سؤالی دارم ای جبرئیل! امشب در زمین چه اتفاقی افتاده است؟ جبرئیل گفت: محمد صلی الله علیه و آله به دنیا آمده است. پرسید: آیا من نصیب و بهره‌ای از او دارم؟ گفت: نه. پرسید: از امت او چطور؟ گفت: آری. ابلیس گفت: راضی شدم.[1]

۵) عیاشی از بکر بن محمد اَزدی از عمویش عبد السلام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: ای عبد السلام! از خودت و مردم بر حذر باش. پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت! من می‌توانم از مردم بر حذر باشم، اما از خودم چگونه حذر کنم؟ فرمود: «شیطان پلید به نزد تو می‌آید و کلام تو را می‌دزدد، سپس به شکل انسان در میان مردم ظاهر شده و می‌گوید: عبد السلام چنین گفت. گفتم: پدر و مادرم به فدایت! از این امر گریز و چاره‌ای نیست. فرمود: همین طور است.[2]

﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹) وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ (۲۰)﴾

[و زمین را گسترانیدیم و در آن کوههای استوار افکندیم و از هر چیز سنجیده‌ای در آن رویانیدیم* و برای شما و هر کس که شما روزی‌دهنده او نیستید، در آن وسایل زندگی قرار دادیم]

۱) علی بن ابراهیم: در تفسیر «وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ» گفته است: رواسی یعنی کوهها. «وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ* وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ» یعنی برای هر موجود زنده‌ای تقدیری را معین کرده‌ایم.[3]

۲) ابو جارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِن

۱- امالی، ص ۲۳۵، ح ۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۳.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۷.

كُلُّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ» نقل کرده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی در کوه‌ها معادن طلا و نقره و جواهر و برنج و مس و آهن و سرب و سنگ سرمه و ارسنیک قرار داده که هر یک از این مواد به کیلو و وزن داد و ستد می‌شوند.[1]

«وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ (۲۱)»

[و هیچ چیز نیست، مگر آن که گنجینه‌های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ای معین فرو نمی‌فرستیم]

۱) علی بن ابراهیم: خزانه آبی است که از آسمان نازل می‌شود و برای هر موجود زنده‌ای آن مقدار از غذا را که خدا برایش مقدر کرده، می‌رویاند.[2]

۲) ابن فارسی در (الروضه) از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدّ بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده است که: صورت و تمثال تمام مخلوقات خدا چه در دریا باشند و چه در خشکی، در عرش الهی موجود است و این تأویل کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ»، وسعت عرش چنان است که اگر فاصله میان یک پایه عرش تا پایه دیگر را پرنده‌ای سریع السیر پرواز کند، هزار سال به طول انجامد. عرش الهی هر روز با هفتاد رنگ نور پوشانده می‌شود که هیچ یک از مخلوقات توان نگریستن به آن را ندارند و تمام این اشیاء در عرش الهی چون انگشتری در بیابان است.

خداوند سبحان فرشته‌ای دارد به نام حزقائیل، که هیجده هزار بال دارد و فاصله دو بال او از هم ۵۰۰ سال می‌باشد روزی با خود گفت: آیا بالاتر از عرش الهی چیزی قرار دارد؟ خداوند به همان تعداد بال به او داد و به او وحی کرد ای فرشته! پرواز کن. او به مدت بیست هزار سال پرواز کرد، اما به فراز ستونی از ستون‌های عرش نرسید. پس خداوند، تعداد بال‌ها و توان و قدرت او را دو چندان کرد و امر کرد تا پرواز کند، او سی هزار سال دیگر پرواز کرد و باز نرسید. خداوند به او فرمود: ای فرشته! اگر تا روزی که در صور دمیده شود با بال‌ها و تمام قدرت

---

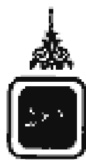
۱ - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۷.

خود پرواز کنی، به یکی از پایه‌های عرش نیز نخواهی رسید. فرشته گفت: سبحان ربّی الاعلی: پاک و منزه است پروردگار بلند مرتبه‌ام. و خدا آیه «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی»[1] [نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای] را نازل کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن را در سجده‌هایتان بخوانید.[2]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صَدَقَه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امام علی علیه السلام در زیر اولین قطرات باران ایستاد تا این که سر و ریش و لباس حضرت خیس شد و چون از او خواسته شد که پناه بگیرد، فرمود: به راستی که این آب با عرش الهی نو آشناست. سپس فرمود: زیر عرش، دریایی است که روزی زندگان را می‌رویاند، هرگاه خداوند اراده کند به واسطه آن آب، آن چه را می‌خواهد برای مخلوقات برویاند و به آنها رحمت آورد، به آن دریا امر می‌کند و دریا به اندازه‌ای که خدا مقدر کرده از آسمانی به آسمانی می‌بارد تا این که خدا به باد امر می‌کند که ابرها را خرد کن و همچون آب، ذوب بگردان و به فلان جا و فلان جا ببر و بر ساکنان آنها ببار و به فلان مکان، باران زیاد بباران و غیره. پس باد به همان صورت که خدا امر کرده، ابرها را می‌باراند و به همراه هر قطره باران، فرشته‌ای وجود دارد تا آن را در مکان خود قرار دهد. تعداد و وزن قطرات باران، معین و مشخص است، به جز در هنگام وقوع طوفان نوح که بدون وزن و عدد، آب از آسمان، ریزان بود.[3]

۴) همچنین از او روایت کرده است که: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم از امیر المؤمنین علیه السلام و او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای من نقل کرد و فرمود: خداوند عزّ و جلّ ابرها را غربالی برای باران قرار داده که تگرگ و برف را آب می‌کنند تا وقتی می‌بارند به چیزی آسیب نرسد و این تگرگ و صاعقه که می‌بینید، عذابی از سوی خداوند است که هر کس را اراده کند، به آن دچار می‌سازد. سپس فرمود: به باران و هلال ماه اشاره نکنید که خداوند این امر را



۱- اعلی/ ۱.

۲- روضة الواعظین، ص ۵۶.

۳- کافی، ج ۸، ص ۲۳۹، ح ۳۲۶.

دوست نمی‌دارد.[1]

همچنین حِمیَری در قرب الإسناد، با سند خود از مسعدة بن صدقه همین حدیث را از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.[2]

۵) ابن بابویه از جعفر بن محمد بن مسرور، از حسین بن محمد بن عامر، از عموی خود، عبد الله بن عامر، از حسن بن محبوب، از مُقاتل بن سلیمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی موسی علیه السلام به کوه طور رفت، عرض کرد: ای پروردگار من، خزائن خود را به من نشان بده! خداوند فرمود: ای موسی! خزائن من آن است که وقتی وجود چیزی را اراده کنم و بگویم باش! ایجاد می‌شود.[3]

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲)﴾

[و بادها را باردارکننده فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم و شما خزانه‌دار آن نیستید]

۱) علی به ابراهیم: بادهایی که درختان را بارور می‌سازند.[4]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب و هشام بن سالم، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در جواب سؤالی درباره انواع بادها فرمود: خداوند عزّ و جلّ باد رحمت و بارورکننده و... دارد که با رحمت خود آنها را می‌پراکند. برخی از آنها ابرها را برای بارش آماده می‌کنند و برخی دیگر، ابرها را بین آسمان و زمین نگه می‌دارند و برخی به اذن خدا باعث بارش ابرها می‌شوند.[5]

۳) عیاشی از ابن وکیع، از جمعی از مردم، از امیر المؤمنین علیه السلام، از

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۴۰، ح ۳۲۶.

۲- قرب الاسناد، ص ۳۵.

۳- توحید، ص ۱۳۳، ح ۱۷.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۵- کافی، ج ۸، ص ۹۱، ح ۶۳.

پیامبراکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که باد را دشنام ندهید، زیرا برخی از آنها بشارت بارش باران‌اند و برخی بیم دهنده از عذاب و برخی بارورکننده، پس از خدا خیر و برکت آنها را بخواهید و از شرّ آنها به خدا پناه ببرید.[1]

۴) ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ، بادهای رحمت و بارورکننده درختان را دارد که با رحمت خود آنها را در زمین پراکنده می‌سازد.[2]

«فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲) وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ (۲۳)».

[و از آسمان آبی نازل کردیم پس شما را بدان سیراب نمودیم و شما خزانه‌دار آن نیستید* و بی‌تردید این ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و ما وارث (همه) هستیم]

۱) علی بن ابراهیم: در تفسیر «فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ» فرمود: یعنی شما نمی‌توانید آن آب را ذخیره کنید «وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ» یعنی ما وارث زمین و هر چه در آن است، می‌باشیم.[3]

«وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (۲۴)».

[و به یقین پیشینیان شما را شناخته‌ایم و آیندگان (شما را نیز) شناخته‌ایم]

۱) عیاشی از جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور، مؤمنان امت مسلمان هستند.[4]

۲) شیبانی در نهج البیان گفته است: از امام صادق علیه السلام روایت شده که

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۰، ح ۵.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۰، ح ۶.

مستقدمین، نیکوکاران و مستأخرین، بدکاران هستند.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ(۲۶)»

[و در حقیقت، انسان را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو آفریدیم]

۱) علی بن ابراهیم: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ» از آب و گل و «مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ» از لجن گندیده.[۱]

۲) محمّد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از نضر بن شعیب، از عبد الغفار جازی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ، مؤمنان را از خاک بهشت و کافران را از خاک جهنم آفریده است. هرگاه خداوند بنده‌ای را نیکو و صالح بخواهد، روح و جسد او را پاک و طاهر می‌گرداند، هم چنان که او هرگاه خیر و نیکی ببیند و بشنود، آن را می‌شناسد و هرگاه بدی و شرّی ببیند، از آن بیزاری می‌جوید. خاک‌ها بر سه نوعند: اول خاک پیامبران، و مؤمنان هم از همین خاکند، اما پیامبران از بهترین و برگزیده‌ترین بخش آن هستند. زیرا انبیا، اصل‌اند و بر دیگران فضیلت دارند و مؤمنان فرع‌اند و از گل چسبنده هستند و به این ترتیب، خداوند بین پیامبران و یاران آنها فرقی نمی‌گذارد. نوع دوم، گل ناصبی‌ها است که از لجن گندیده و تغییر یافته می‌باشد. نوع سوم، مستضعفان هستند که از خاک معمولی آفریده شده‌اند. هیچ مؤمنی از ایمان خود باز نمی‌گردد و هیچ ناصبی عقیده خود را رها نمی‌کند و خداوند مشیّت و تقدیر خود را درباره هرگروهی جاری کرده است.[۲]

۳) عیاشی از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند به فرشتگان فرمود: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ* فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»[۳] [من بشری را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید* پس وقتی آن را

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲، ح ۲.

۳- حجر / ۲۹-۲۸.

درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید] و این کلام خدا نوعی مقدّمه چینی و اتمام حجت بر فرشتگان است؛ زیرا خداوند، تنها در صورتی در قومی تغییر حاصل می‌کند که بیم و حجت را بر آنها تمام کرده باشد. سپس خداوند با دست راست، مشتی از آب شیرین فرات را برداشت- و هر دو دست خدا البته راست است[1]- و آن را در دست خود خشک کرد، تا سفت و محکم شد، سپس سپس فرمود: پیامبران و فرستادگان و بندگان صالح خود و امامان صالح که مردم را به بهشت دعوت می‌کنند و پیروان آنها را، تا روز قیامت، از تو خلق می‌کنم و برای من فرقی ندارد و من درباره آن چه انجام می‌دهم، بازخواست نمی‌شوم؛ اما آنها بازخواست می‌شوند.

پس مشتی از آب شور و تلخ را با دست دیگر برداشت و آن را در دست خود خشک کرد تا سفت و محکم شد، آن گاه فرمود: ستمگران و فرعونیان و متجاوزان و برادران شیطان و رهبران کفر که به آتش هدایت می‌کنند و پیروان آنها را تا روز قیامت از تو خلق می‌کنم و برای من فرقی ندارد و من درباره آن چه انجام می‌دهم بازخواست نمی‌شوم؛ اما آنها بازخواست می‌شوند.

و خداوند در آفرینش این گروه بداء را شرط کرد، اما درباره اصحاب یمین چنین شرطی نکرد. پس هر دو آب را در کف دست با هم مخلوط کرد و خشک نمود و آن را جلوی عرش خود آویخت که رطوبتی از گِل هستند.[2]

وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ ﴿۲۷﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿۲۸﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿۲۹﴾

۱- علامه مجلسی در البحار گفته، از آنجا که دست، نماد قدرت است، شاید در این جمله، منظور از یمین (راست) قدرت بر رحمت و فضل و بخشش نعمت باشد و منظور از شمال (چپ) قدرت بر عذاب و قهر. در این صورت، معنی جمله چنین است که امراض و مرگ و مصائب و بلایا، همه لطف و رحمت خداوند و شامل حکمت خفیه الهی و مصلحت عامّه‌اند. با این دیدگاه معنی جمله: و الخیر فی یدیک، «همه خیر در دستان توست» که بخشی از دعاست، مشخص می‌شود. «بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۳۸».

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۰، ح ۷.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۳۰) إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَن يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۱) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۲) قَالَ لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ (۳۳) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۳۴) وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۳۵)»

[و پیش از آن جن را از آتشی سوزان و بی‌دود خلق کردیم * و (یاد کن) هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من بشری را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید * پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید* پس فرشتگان همگی یکسره سجده کردند * جز ابلیس که خودداری کرد از این که با سجده‌کنندگان باشد* فرمود: ای ابلیس! تو را چه شده است که با سجده‌کنندگان نیستی؟ * گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو آفریده‌ای، سجده کنم * فرمود: از این (مقام) بیرون شو که تو رانده شده‌ای* و تا روز جزا بر تو لعنت باشد]

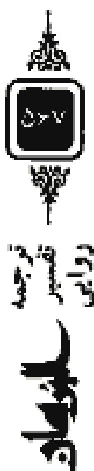
۱) در تحفة الاخوان آمده است: برخی از مفسران با حذف اسناد از ابو بصیر روایت کرده‌اند که او از امام صادق علیه السلام پرسید: در باره خلقت آدم برایم بگویید، خداوند چگونه آدم را خلق کرد؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی وقتی آتش سَمُوم را آفرید و آن آتشی است که گرما و دود ندارد، از آن آتش، جان را آفرید و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید «وَالْجَآنَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ» و نام او را مارِج گذاشت و از خود او برایش همسری آفرید و او را مارجه نامید. سپس آن دو صاحب فرزندی به نام جانّ شدند. پس این جانّ، صاحب فرزندی شد و آن را جنّ نامید که تمام قبائل جنّ از نسل او هستند. از جمله ابلیس لعین. جانّ همیشه صاحب فرزند دو قلو می‌شد، یکی مذکر و دیگری مونث. جنّ نیز چنین بود. تا این که تعداد آنها به هفتاد هزار مذکر و مؤنث رسید و هم چنان زیاد شد تا این که به تعداد شن‌های بیابان رسید. ابلیس با زنی از فرزندان جانّ به نام لهبا دختر دوحا بن سلبائیل ازدواج کرد، لهبا در یک شکم، بلقیس و طونه را زایید، سپس شعلا و شعیله، دوهر و دوهره، شوظا و شیظه و فقطس و فقطسه را. تعداد فرزندان ابلیس آنقدر زیاد شد که از شماره خارج گردید. آنها همانند غبار، مورچه، پشه و

ملخ و پرنده‌ها و مگس، آواره و سرگردان بودند و در بیابان‌ها و آبگیرها و جنگل‌ها و زباله‌دان‌ها و اصطبل‌ها و رودها و چاه‌ها و تابوت‌ها و هر جای بیغوله و خرابه‌ای زندگی می‌کردند تا این که زمین از وجود آنها پر شد و پس از آن به شکل اسب و قاطر و خر و شتر و بز و گاو و گوسفند و سگ و درنده و خزنده به چشم فرزندان آدم نمودار شدند.

وقتی زمین از فرزندان و نسل ابلیس پر شد، خدا جانّ را در هوا، زیر آسمان اقامت داد. و فرزندان جنّ در آسمان دنیا ساکن شدند و خداوند به آنها امر کرد که او را بندگی و عبادت کنند و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»[1] [و جنّ و انس را نیافریدم، جز برای آن که مرا بپرستند].

آسمان به زمین فخر می‌فروخت که خداوند، مرا بر تو برتری داده و بالای تو برافراشته است. من جایگاه ملائکه هستم، عرش و کرسی و خورشیده و ماه و ستارگان و خزائن رحمت، همه در من است و وحی از سوی من نازل می‌شود. زمین گفت: خداوند مرا گسترده است و ریشه گیاهان و درخت‌ها و چشمه‌ها را به من سپرده است، میوه‌ها و رودها و درخت‌ها بر روی من است. آسمان گفت: هیچ کس بر روی تو نیست که خدا را ذکر کند. زمین گفت: خدایا، آسمان بر من فخر می‌فروشد که بر روی من هیچ کس نیست که تو را ذکر بگوید. ندا آمد: آرام باش ای زمین! من از خاک تو صورتی می‌آفرینم که هیچ جنّی چنان نیست و به او عقل و علم و کتاب و زبان عطا می‌کنم و کلام خودم را به او نازل می کنم، سپس شرق و غرب و زیر و روی تو را از آنها پر می‌کنم که از جنس خاک تو هستند و رنگ و درون و برون آنها از جنس تو است، پس به خاطر این امر به آسمان افتخار کن ای زمین! پس زمین، آرام شد و از خدا خواست، خلقی را بر روی او فرود آورد. خدا به او اذن داد، به شرط آن که خداوند را بندگی کنند و در برابر او عصیان نکنند. سپس جنّ و ابلیس به زمین آمدند و ساکن شدند و به آن عهد به خوبی عمل کردند و آن گاه همه آنها که هفتاد هزار قبیله بودند، به زمین آمدند و تا زمانی طولانی، خدا را آن گونه که شایسته مقام حضرت حق است، عبادت کردند.

پس ابلیس به خاطر کثرت عبادتش به آسمان دنیا ارتقا یافت و هزار سال آن



۱- ذاریات/ ۵۶.

جا خدا را عبادت کرد و به آسمان دوم رفت و هزار سال آن جا خدا را عبادت کرد و به آسمان سوم رفت و همین طور تا این که به آسمان هفتم رسید و اولین روزی که به آسمان دنیا رفت، شنبه بود و اولین روزی که به آسمان دوم رفت، یکشنبه بود و همین طور، تا این که روز جمعه به آسمان هفتم رسید و خدا را آن گونه که سزاوار حق است، عبادت می‌کرد و به یگانگی او اقرار می‌کرد. او به چنان مقام عظیمی رسیده بود که وقتی جبرئیل و میکائیل از کنار او می‌گذشتند، به همدیگر می‌گفتند: به این بنده، چنان قدرت و توانی برای عبادت خدا داده شده که به هیچ فرشته‌ای آن گونه عطا نشده است.

بعد از گذشت زمانی طولانی، خداوند به جبرئیل امر کرد به زمین فرود آید و از شرق و غرب و پستی و بلندی آن مشتی خاک بیاورد تا خدا با آن، مخلوق جدید بیافریند و او را اشرف مخلوقات قرار دهد.

۲) و نیز روایت کرده است که: ابن عباس گفته است: ابلیس- که نفرین خدا بر او باد- به زمین آمد و وسط زمین ایستاد و گفت: ای زمین! من به نزد تو آمده‌ام تا به تو نصیحتی بکنم، خداوند تبارک و تعالی می‌خواهد از تو مخلوقی بیافریند و آن را اشرف همه مخلوقات قرار دهد و من می‌ترسم این مخلوق، امر خدا را نافرمانی کند. خدا جبرئیل را به سوی تو فرستاده است. هرگاه جبرئیل بر تو فرود آمد، او را به خدا سوگند بده که چیزی از تو برندارد. چون جبرئیل به امر خدا به زمین فرود آمد، زمین او را صدا کرد و گفت: ای جبرئیل! به حق آن که تو را به سوی من فرستاده، چیزی از من برندار، من می‌ترسم این مخلوق در برابر امر خدا نافرمانی کند و خدا او را با آتش عذاب دهد. جبرئیل از این قسم به خود لرزید و به آسمان برگشت و چیزی از زمین برنداشت و ماجرا را به خداوند خبر داد. خداوند، بار دوم، میکائیل را فرستاد و دوباره همان واقعه تکرار شد. سپس خدا عزرائیل، ملک الموت را فرستاد. وقتی خواست مشتی از زمین بردارد، زمین آن چه به جبرئیل و میکائیل گفته بود، تکرار کرد. عزرائیل جواب داد: به عزت پروردگارم سوگند، امر خداوند را نافرمانی نمی‌کنم. سپس مشتی خاک از شرق و غرب و شیرین و تلخ و پاک و شور و قعر و فراز زمین برداشت و آن را آورد و چهل سال همانطور ایستاده بود و سخن نمی‌گفت. ندا آمد: ای ملک الموت چه کردی؟ و او هر چه اتفاق افتاده بود را بیان کرد.

خداوند به او فرمود: به عـزت و جلالـم سـوگند مـی‌خـورم، از آن روی کـه دلسوزی تو اندک است، مسئولیت قبض روح این مخلوق را به تو می‌سپارم و تو را بر آن قادر می‌سازم.

پس خداوند، نصف آن یک مشت خاک را در بهشت قرار داد و نصف دیگر را در آتش. و نیز گفته است: خداوند آدم را از طبقات هفت‌گانه زمین آفرید، سرش را از طبقه اول، گردن را از طبقه دوم و سینه را از طبقـه سـوم، دسـت‌هـا را از طبقـه چهارم و پشت و شکم را از طبقه پنجم و ران و کفل را از طبقه ششم و ساق و قدم را از طبقه هفتم.

۳) و او از ابن عباس روایت کرده است کـه: خداونـد، آدم علیـه السـلام را از خاک اقلیم‌های مختلف آفرید. سرش را از خاک کعبه و سینه‌اش را از خـاک دیـار بنی‌تمیم و پشت و شکمش را از خاک هند و دستانش را از خاک مشرق و پاهایش را از خاک مغرب آفریده است. او نُه منفذ دارد: هفت تا در سرش، و آنهـا عبارتنـد از: دو چشم و دو گوش و دو سوراخ بینی و [یک] دهـان؛ و دو منفـذ در بـدنش و آنها عبارتند از: پس و پیش؛ و برای او حواس را آفرید. حـسّ بینـایی در چشـم و شنوایی در گوش و بویایی در بینی و چشایی در دهان و لامسه در دستان، قدرت و رفتن و پیمودن در پاها، و خدا، زبان را آفرید که سخن بگویـد و بـرای او دنـدان خلق کرد. چهار دندان پیش و چهار کرسی و چهار نیش و شانزده دنـدان آسـیاب. پس در گردن او هشت مهره و در پشت او چهارده مهره و طرف راست، هشت دنده و طرف چپ، هفت دنده قرار داد و یک دنده کج؛ زیرا پیشتر مـی‌دانسـت کـه از آن حوّا را خلق خواهد کرد.[1]

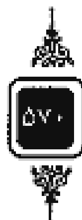
پس خدا قلب را آفرید و در طرف چپ، سینه گذاشت و معده را جلوی قلـب قرار داد و ریه را که در حکم- دستگاه تهویه و خنک‌کننده قلـب اسـت- آفریـد و کبد را در طرف راست نهاد و کیسه صفراء را بر روی آن نصب کرد و طحـال را در طرف چپ، موازی کبد قرار داد و یک کلیه را بالای کبد و دیگری را بالای طحـال گذاشت و مابین این جوارح را پرده‌ها و امعاء و احشاء قـرار داد. سـپس اسـتخوان

[1] . در روایات ذیل آیه اول سوره نساء ، این سخن که حوا از دنده کج آدم خلق شـده اسـت، مـردود اعلام شد (مترجمان).

سینه را در جای خود گذاشت و آن را با دنده‌ها پیوند زد، یک استخوان برای کتف، دو استخوان برای بازوها و پنج استخوان در کف دست و سه استخوان برای هر انگشت آفرید، به جز انگشت ابهام که دو استخوان دارد و دو استخوان در زانوها.

پس به خلق رگ‌ها پرداخت و مهم‌ترین رگ را آئورت قرار داد؛ رگی که چون مخزنی خون از آن به همه جای بدن جاری می‌شود. چهار رگ برای مغز و چهار رگ برای چشم‌ها و چهار رگ برای گوش‌ها و چهار رگ برای بینی و چهار رگ برای لب‌ها و دو رگ برای گیجگاهی و دو رگ برای زبان و دو رگ برای فاصله دندان‌ها تا مغز. هفت رگ برای گردن و هفت رگ برای سینه، ده رگ برای پشت و ده رگ برای شکم. برای سایر اعضای بدن هم رگ‌های بسیاری قرار داد که جز او که خالق است، هیچ کس تعداد دقیق آنها را نمی‌داند.

زبان، وسیله بیان؛ چشم‌ها، همچون دو چراغ؛ و گوش‌ها وسیله شنوایی؛ بینی همچون دو سوراخ؛ و دست‌ها [همچون] دو بال؛ و پاها وسیله رفت و آمد است. کبد محل رحمت و طحال محل خنده، کلیه‌ها محل مکر و حیله‌اند. ریه محل سرزندگی و نشاط است؛ زیرا در حکم تهویه و خنک‌کننده قلب می‌باشد. معده، مخزن است و قلب، ستون بدن است که سلامتی بدن به سلامتی آن بستگی دارد.





وقتی خداوند به این شکل آدم را آفرید، به ملائکه امر کرد و آنها او را برداشته و به آستانه بهشت بردند. آدم، جسدی بی‌روح بود. ملائکه از شکل و صورت و ویژگی‌های او تعجب می‌کردند؛ زیرا هرگز چنین چیزی ندیده بودند، این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا»[۱] [ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس] یعنی هیچ چیز قابل وصفی نبود، ابلیس از جمله کسانی بود که به مدت طولانی در آدم می‌نگریست و می‌گفت: خدا حتماً این را برای امری مهم آفریده است. من می‌توانم از دهان او وارد و خارج شوم. به نظر می‌آید مخلوق ضعیفی است که از گل آفریده شده و درون او خالی است، پس باید غذا بخورد. آورده‌اند: یک روز ابلیس به فرشتگان گفت: آیا می‌دانید چرا این مخلوق بر شما فضیلت دارد؟ گفتند: ما امر پروردگار را اطاعت می‌کنیم و با او مخالفت نمی‌کنیم، ابلیس گفت: اگر این

۱- انسان/ ۱.

مخلوق بر من فضیلت یابد، در برابر او مخالفت می‌کنم و اگر من بر او فضیلت یابم، او را نابود می‌کنم.

وقتی خداوند خواست روح در آدم بدمد، روحی خلق کرد که از روح تمام مخلوقات و ملائکه، برتر و بالاتر بود و لذا می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» [پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید] و خداوند متعال می‌فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» [و درباره روح از تو می‌پرسند. بگو: روح از (سنخ) فرمان پروردگار من است][1]

بعد از آن که خدا روح آدم علیه السلام را آفرید، به او امر کرد در همه نورها فرو رود و پس آرام‌آرام بدون هیچ عجله‌ای در کالبد آدم وارد شود. روح وقتی منافذ تنگ و تاریک کالبد را دید گفت: خدایا چگونه از این فضای لایتناهی وارد این مکان تنگ و تاریک شوم؟ ندا آمد: گرچه تو را ناخوشایند است، باید وارد شوی!

روح از فرق سر به چشم‌های جسد رفت. آدم چشم‌هایش را گشود و نگاهی به بدن خود کرد، بی‌آن که بتواند کلامی بگوید و نگاهی به سرادق عرش انداخت، دید بر آن جا نوشته شده است: لا إِلهَ إِلَّا الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله. روح به گوش‌ها رسید، آدم صدای تسبیح ملائکه را شنید، روح در سر و مغز چرخید، ملائکه به آدم، چشم دوخته و منتظر بودند تا فرمان سجده بیاید و بر او سجده کنند. ابلیس اما نیت دیگری در دل می‌پروراند. خدا پیش از خلق آدم، ملائکه را برای این لحظه آماده کرده بود. «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِن طِينٍ* فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»[2] [آن گاه که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بشری را از گل خواهم آفرید* پس چون او را (کاملاً) درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده‌کنان برای او (به خاک) بیفتید]

روح با عطسه‌ای مجاری بسته بینی را باز کرد و به دهان رسید. آدم گفت: «الحمد لله الذی لم یزل» سپاس تنها مخصوص خداوند ابدی و ازلی است.

۱- اسراء/ ۸۵.

۲- ص/ ۷۲-۷۱.

و این اولین جمله‌ای بود که آدم گفت. خداوند به او فرمود: خدایت تو را رحمت کند ای آدم! که برای همین تو را خلق کرده‌ام و این رحمت مخصوص تو و فرزندان تو و هرکس که چنین سخنی بگوید، می‌باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ چیز برای شیطان ناگوارتر و بدتر از دعای شخص عطسه کننده نیست. سپس روح در بدن آدم جاری شد تا به ساق‌ها و پاها رسید و آدم بعد از ظهر روز جمعه روی پاهای خود ایستاد.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: روح، صد سال در سر، و صد سال در سینه، و صد سال در پشت، و صد سال در شکم، و صد سال در کفل تا زانو، و صد سال تا قدم آدم باقی ماند.

پس از آن که آدم کاملاً ایستاد، ملائکه در او نگریستند. او همچون نقره‌ای سفید می‌درخشید. آن گاه خدا به آنها امر کرد به او سجده کنند. اولین فرشته‌ای که سجده کرد، جبرئیل بود، سپس میکائیل و عزرائیل و اسرافیل و همه فرشتگان مقرب بر او سجده آوردند. سجده ملائک بر آدم، بعد از ظهر روز جمعه بود و تا عصر طول کشید و خدا جمعه را برای آدم و فرزندان او عید گرداند و مقدّر فرمود اگر آدم در روز جمعه دعایی کند، اجابت فرماید، روز و شب جمعه بیست و چهار ساعت است و در هر ساعت از شب و روز آن، هفتاد هزار بنده از آتش جهنم آزاد شوند.

۴) و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ابلیس به خاطر تکبّر و غرور و حسادت از سجده بر آدم امتناع کرد و خدا فرمود: «مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ﴿ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ»[۱] [چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرتِ خویش خلق کردم، سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی یا از (جمله) برتری‌جویانی؟﴿ گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل آفریده‌ای] و آتش خاک را می‌خورد. من زمانی طولانی قبل از این که این مخلوق را بیافرینی، تو را عبادت و بندگی کرده‌ام و مرا با پَر و نورَ پوشانده‌ای، من در همه جای آسمانها همراه کرّوبیان و صافّین و مسبّحین و روحانیان و مقرّبان، تو را

۱- ص/ ۷۶-۷۵.

عبادت و بندگی کرده‌ام.

خداوند فرمود: با علم قدیم خود، اطاعت و فرمانبری ملائکه و نافرمانی تو را می‌دانستم. عبادت‌های طولانی برای تو سودی ندارد. تو را تا ابد لعنت کرده و از رحمت خود ناامید می‌گردانم. از این پس شیطان مذموم و لعین و رانده شده خواهی بود، و بلافاصله خلقت نیکوی ابلیس تغییر کرده به موجودی زشت و نفرت‌انگیز و بدبخت تبدیل شد. ملائکه نفرین‌کنان با نیزه‌های خود او را راندند. اول ملکی که با نیزه او راند، جبرئیل بود. بعد از او میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و همه فرشتگان از هر طرف او را راندند، شیطان همواره از دست آنها می‌گریخت تا این که او را در دریای آتش انداختند و آنقدر با نیزه‌های آتشین زدند تا به قعر دریا رفت و از چشم آنها ناپدید شد به خاطر جرأت او در نافرمانی امر خدا، همه ملائکه مشوّش و مضطرب بودند و آسمان‌ها به لرزه افتاده بود.

خداوند می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا»[1] [و (خدا) همه (معانی) نامها را به آدم آموخت] یعنی زبان‌ها را به او آموخت حتی زبان مار و قورباغه و... و هر چه در آسمان‌ها و زمین بود.



ابن عباس گفته است: آدم علیه السلام هفتصد میلیون زبان آموخت که بهترین آنها عربی بود. خداوند به ملائکه امر کرد آدم علیه السلام را بر دوش خود بگذارند تا بالاتر و برتر از همه آنها قرار بگیرد. ملائکه گفتند: پاک و منزه و مقدّس هستی ای پروردگار ما! هرگز از امر تو نافرمانی نمی‌کنیم. آنها آدم را بر دوش گرفته او را در تمام راه‌های آسمان گرداندند. همه ملائکه در برابر آنها به صف ایستاده بودند. آدم از مقابل هر صفی که می‌گذشت می‌گفت: ای فرشتگان پروردگارم! درود و رحمت خدا بر شما باد! وآنها در جواب می‌گفتند: و درود و سلام خدا بر تو باد ای برگزیده خدا و روح و فطرت او!

در آسمان اعلی برای او گنبدی از یاقوت سرخ و زبرجد سبز ساخته شد، هرگاه از جایگاه پیامبران و ملائکه می‌گذشت، اسم آنها و اصحابشان را بیان می‌کرد.

آدم علیه السلام آن روز لباسی از ابریشم سبز به لطافت هوا بر تن داشت.

۱- بقره/ ۳۱.

گیسوان بلندش که با دُرّ و جواهر بافته شده و عبیرآمیز گشته بود تا پای او می‌رسید. بر سرش تاجی چهارگوشه از طلا مرصّع با جواهر و فیروز سبز و عنبر داشت و در هر گوشه آن، مرواریدی بزرگ که درخشش نور آن، نور ماه و خورشید را می‌پوشاند؛ در هر انگشت او انگشتر کرامت و عزّت بود و کمربند رضوان به کمر بسته بود که نور آن قصرها و غرفه‌های بهشت را فرا می‌گرفت. با این زیور و آراستگی بر منبر ایستاد. خدا همه اسماء را به او آموخته بود و عصایی از نور به او داده بود. ملائکه مات و مبهوت در برابرش ایستاده، گفتند: خدایا! آیا تا به حال مخلوقی شریف‌تر و بهتر از این آفریده‌ای؟ خداوند فرمود: آن چه را به دست خود می‌آفرینم با آن چه به او می‌گویم باش! و ایجاد می‌شود، برابر نیست.

آدم بر منبرش ایستاد، گفت: سلام و برکت و رحمت خدا بر شما، ای فرشتگان پروردگارم!

ملائکه گفتند: و سلام و رحمت و برکت خدا بر تو باد. ندا آمد: ای آدم! برای همین تو را خلق کرده‌ام و این سلام، تا قیامت برای تو و فرزندان تو تحیّت و برکت خواهد بود.



پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: هرگاه سلام در میان قومی رایج و زیاد باشد، از عذاب ایمن می‌شوند و اگر به این کار اقدام و مبادرت کنید، وارد بهشت می‌شوید.

و فرموده است: آیا می‌خواهید کاری را به شما بیاموزم که با انجام آن به بهشت وارد شوید؟ گفتند: آری، یا رسول الله صلی الله علیه و آله! فرمود: به دیگران طعام دهید، بین خود صلح و صفا و سلام را رواج دهید، شب در حالی که همه خوابند برای نماز برخیزید که اگر چنین کنید، ایمن و سلامت وارد بهشت شوید.

و فرموده است: وقتی مؤمنی بر برادر مؤمن خود سلام می‌دهد، ابلیس (که نفرین خدا بر او باد) می‌گرید و می‌گوید: واویلاه و قبل از آن که آن دو از هم جدا شوند، خدا هر دو را می‌آمرزد.

آدم علیه السلام خطبه خود را شروع کرد و گفت: «الحمد لله» و این قول برای فرزندان او سنت شد. خدا را آنگونه که شایسته اوست حمد و سپاس گفت و سپس علم آسمان‌ها و زمین و هر چه که خدا میان آن دو خلق کرده است را بیان کرد. در

این حال خداوند به ملائکه فرمود: «أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلاءِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»[1] [اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید] ملائکه علیه خود گواهی داده و اقرار نمودند و گفتند: «سُبْحَانَكَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»[2] [منزّهی تو ما را جز آن چه (خود) به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست. تویی دانای حکیم] خداوند فرمود: «يَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ»[3] [ای آدم! ایشان را از اسامی آنان خبر ده] آدم نام هر چیز پیدا و پنهان و ریز و درشتی را به آنها گفت: حتی نام ذرّات و پشه را. ملائکه از این امر تعجب کردند، خداوند فرمود: «أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ»[4] [فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می‌دانم و آن چه را آشکار می‌کنید و آن چه را پنهان می‌داشتید، می‌دانم]

آدم علیه السلام از منبر خود فرود آمد، خدا حُسن و جمال او را چندین برابر کرد. برایش خوشه‌ای انگور سفید آوردند و او میل کرد. انگور اولین طعام بهشتی بود که خورد. وقتی خوشه را کامل خورد، گفت: «الحمد لله ربّ العالمین» خداوند فرمود: ای آدم! برای همین تو را خلق کرده‌ام و این سخن تا ابد سنت تو و فرزندان توست. سپس احساس خواب‌آلودگی کرد؛ که بعد از خوردن، تمام راحت جان در خواب است.

ملائکه ترسیدند و گفتند: خواب، همان مرگ است. ابلیس وقتی شنید آدم غذا می‌خورد، خوشحال شد و اندکی از جوشش و غلیان درونش فرو نشست و گفت: او را فریب خواهم داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: خواب از نشانه‌های مرگ، و بیداری از نشانه‌های قیامت است. بنی اسرائیل از موسی علیه السلام پرسیدند: آیا خداوند ما می‌خوابد؟ خداوند به او وحی کرد: اگر می‌خوابیدم آسمان‌ها بر زمین می‌افتاد.

۱- بقره/ ۳۱.

۲- بقره/ ۳۲

۳ - بقره/ ۳۳

۴- بقره/ ۳۳

یهودیان از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا پروردگارت می‌خوابد؟ خداوند جبرئیل را با این آیه فرستاد: «اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلاَ نَوْمٌ»[1] [خداست که معبودی جز او نیست. زنده و برپادارنده است؛ نه خوابی سبک او را فرو می‌گیرد و نه خوابی(عمیق)] پرسیدند: آیا اهل بهشت می‌خوابند؟ فرمود: نه نمی‌خوابند؛ زیرا خواب، برادر مرگ است و اهل بهشت نمی‌میرند، اهل جهنم هم نمی‌میرند، بلکه دائماً در عذابند.

۵) و او از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی آدم علیه السلام خوابید، خداوند از دنده چپ مشرف بر شکم او که کج است، حوّا را آفرید و چون حوّا از موجود زنده آفریده شد، حوّا نامیده شد. همانطور که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا»[2] [ای مردم! از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را (نیز) از او آفرید پرهیز کنید.]

حوّا در شکل و حسن و زیبایی، شبیه آدم علیه السلام بود. هفتصد گیسوی بافته شده با یاقوت و لؤلؤ و جواهرات آمیخته با مشک و عبیر داشت. چشمانش درشت و سیاه بود. طنّاز و لطیف بود و پوستی سفید داشت. بر دست‌هایش، حنا بسته شده بود و صدای زیورهای طرّه‌اش شنیده می‌شد. تاجی از جواهرات بر سر گذاشته، کاملاً شبیه آدم علیه السلام بود، فقط پوشش او لطیف‌تر، رنگ رخساره‌اش شفاف‌تر و روشن‌تر، صدایش شیرین‌تر و نیکوتر، چشمانش درشت‌تر و سیاه‌تر، بینی‌اش باریک‌تر و دندان‌هایش سفیدتر، سن او کمتر، موهایش نرم‌تر، دستانش لطیف‌تر بود، وقتی خدا او را خلق کرد، حوا بالای سر آدم نشست، دید آدم در خواب است و محبت او بر دلش نشست. آدم از خواب بیدار شد. پرسید: خدایا این کیست؟ فرمود: این کنیز من حوّا است. پرسید: او را برای چه کسی آفریده‌ای؟ فرمود: برای هر کس که او را امانت بگیرد و شکر و سپاس را مهر و کابین او کند. عرض کرد: خدایا! من او را با این مهر می‌پذیرم و قبل از ورود به بهشت با حوا ازدواج کرد.

۱- بقره/ ۲۵۵.

۲- نساء/ ۱.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آدم علیه السلام در خـواب دیـد حـوا بـه او می‌گوید: من کنیز خدا و تو بنده او هستی؛ مرا از پروردگارت خواستگاری کـن و امام فرمود: عقد و نکاح را نیک بدانید، زنان در برابر مردان برای خود صاحب هیچ نفع و ضرری نیستند. آنها امانت خدا نزد شما هستند، آنها را آزار ندهید و بـه آنهـا سخت نگیرید.

۶) او از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آدم علیه السلام حوّا را در خواب دید. وقتی برخاست، پرسید: خدایا! این کیست کـه مـن بـا وجـودش آرامش گرفتم؟ خدا فرمود: این کنیز من است و تو بنده‌ام هستی، ای آدم! اگـر مـرا عبادت و اطاعت کنید؛ هیچ مخلوقی در نظرم به اندازه شما دو تـن عزیـز نخواهـد بود. برای شما خانه‌ای ساخته‌ام و آن را بهشت خود نامیده‌ام، هر کـس بـه آن وارد شود، حقیقتاً دوست من خواهد بود و هر کس به آن وارد نشود، دشمن مـن اسـت. آدم پرسید: پروردگار من! آیا تو دشمنی هم داری؟ تو که خداوند آسمان‌ها هستی؟ فرمود: ای آدم! اگر می‌خواستم می‌توانستم همه مخلوقات را دوست خود بیـافرینم، اما آن چه را که مصلحت بدانم و اراده کنم، انجام می‌دهم. آدم پرسید: ای خدا! قلب من به این کنیز تو، حوّا مایل گشته، او را برای چه کسی آفریده‌ای؟ فرمود: برای تـو تا در دنیا آرامش یابی و در بهشت، تنها نباشی. عرض کرد: خدایا! او را به عقد من درآور. فرمود: به شرط این که مسائل دینی را به او بیاموزی و مرا به خاطر او شکر کنی. آدم شرط را پذیرفت، ملائکه جمع شدند و خدا به جبرئیـل امـر کـرد خطبـه بخواند. خداوند، ولیّ حوا بود و جبرئیل عاقد و ملائکه مقرّب شـاهد و آدم علیـه السلام پدر پیامبران، زوج، که به صداق اطاعت و تقوا و عمل صالح با حـوا ازدواج کرد و ملائکه از گل‌ها و جواهرات بهشتی بر سر آن دو پاشیدند.

ابن عباس گفته است: بدانید، عقد و نکاح، سنّت پدرتان آدم علیه السلام است. هیچ امر مباحی نزد خدا محبوب‌تر و پسندیده‌تر از ازدواج نیست، وقتی مرد مـؤمن از حلال خود غسل می‌کنـد، شـیطان مـی‌گریـد و مـی‌گویـد: ای وای، ایـن بنـده، پروردگارش را اطاعت کرد و گناهانش آمرزیده شد. هـیچ امـر مبـاحی نـزد خـدا زشت‌تر از طلاق نیست. امام صادق علیه السلام فرموده است: خدا لعنت کند زن یـا مردی را که دائم طلاق گرفته و ازدواج می‌کنند.

۷- و او از ابو بصیر نقل کرده است که: از امام صادق پرسیدم: آدم علیه السلام

چگونه از بهشت بیرون شد؟ امام علیه السلام فرمود: بعد از ازدواج آدم با حوّا خدا به او فرمود: ای آدم! نعمت‌ها و الطاف من نسبت به خودت را به یاد آور. من تو را مخلوقی از فطرت خود گرداندم و با اراده خود، تو را به صورت بشری راست قامت آفریدم و از روح خودم در تو دمیدم و همه ملائکه‌ام را بر سجده به تو واداشتم و تو را بر دوش آنها نهادم. تو برای آنها خطبه خواندی و من همه زبان‌ها را به تو آموختم. همه این امور را برایت مظهر شرافت و فخر قرار دادم و ابلیس لعین را که نپذیرفت بر تو سجده کند، راندم و از رحمت خود ناامید کردم. تو را مایه عزت و شرافت کنیزم و او را نعمتی برای تو قرار دادم که هیچ نعمتی بهتر از همسر صالح نیست، هرگاه به او بنگری شاد می‌شوی. بهشت را هزار سال قبل از آن که شما را بیافرینم، خانه‌ای برای شما ساختم، تا به شرط رعایت عهد و امانت من بر آن وارد شوید. خدا این امانت را بر آسمان‌ها و زمین و همه ملائکه عرضه کرد که در برابر آن نیکی و احسان کنند و از بدی رویگردان باشند، اما آنها از قبول آن امتناع کردند. سپس خدا آن را بر آدم علیه السلام عرضه کرد و آدم آن را پذیرفت و ملائکه از جرأت آدم در قبول امانت تعجب کردند. خداوند می‌فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»[1] [ما امانت (الهی و بار تکلیف) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند. و(لی) انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود] فاصله بین این قبول امانت و نافرمانی و عصیان آدم به اندازه ظهر تا عصر بود. خداوند ابلیس لعین را برای آدم و حوا نمایاند تا زشتی و نفرت‌انگیزی او را ببینند، و به آدم گفته شد: «هَذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى»[2] [این (ابلیس) برای تو و همسرت دشمنی (خطرناک) است؛ زنهار تا شما را از بهشت به در نکند تا تیره‌بخت گردی].

پس خداوند به آنها گفت: عهد من با شما این است که به بهشت وارد شوید و از هر چه خواستید بخورید و به این درخت نزدیک نشوید و گرنه ظالم و ستمگر

۱- احزاب/ ۷۲.

۲- طه/ ۱۱۷.

خواهید بود، آن دو کاملاً این عهد را پذیرفتند و خدا فرمود: ای آدم! اگر امر مرا اطاعت کنی و عهد مرا محترم بشماری و سرکش و کافر نباشی، در نظرم از فرشتگان برتر خواهی بود، آدم این عهد را پذیرفت و از خدا توفیق نخواست و ملائکه بر عهد او شاهد شدند.

سپس آدم و حوا که تاج عزت و کرامت بر سر داشتند، بر بهشت وارد شده در وسط بهشت عدن ایستادند؛ آدم تختی دید از جواهر، که هفتصد پایه داشت. هر پایه از جواهرهای مختلف ساخته شده بود و پرده‌های متنوع و رنگارنگ بر آن افکنده شده بود. فرش‌های آن تخت از ابریشم و زربفت بود. در میان دو بستر، تپه‌هایی از مشک و کافور و عنبر قرار داشت، تخت، چهار گنبد داشت، رضوان و غفران، خلد و کرم. تخت به آدم علیه السلام گفت: به سوی من بیا ای آدم! من برای تو خلق شده‌ام و به خاطر تو زینت داده شده‌ام. بعد از آن که آن دو همه جای بهشت را گشتند، آدم از اسب خود و حوا از ناقه‌اش به زیر آمده بر روی تخت نشستند. برای آنها انگور بهشتی و سایر میوه‌ها آورده شد. بعد از میل کردن میوه‌ها به سوی گنبد کرم که زیباترین گنبد بود رفتند. برطرف راست آن کوهی از مشک و بر طرف چپ آن کوهی از عنبر بود، درخت طوبی بر آن سایه افکنده بود. آدم به حوا راغب شد و از همین روی، گنبدها پرده‌های خود را فرو افکندند و درب‌ها بسته شد. آدم معادل پانصد سال دنیا در بهترین لذت‌ها و خوشی‌ها با حوا بود. از تخت پایین می‌آمد و در منبرهای بهشتی قدم می‌زد و حوا پشت سر او حرکت می‌کرد و دامن لباسش بر زمین کشیده می‌شد. هرگاه به قصری از قصور بهشت نزدیک می‌شدند، انواع میوه‌های بهشتی به آنها تقدیم می‌شد. در بهشت می چرخیدند و گشت و گذار می‌کردند و به سریر خود باز می‌گشتند. ابلیس از آن چه بر او گذشته بود و از این که ملائکه با نیزه او را زده و رانده بودند، بسیار ترسیده و خود را از آدم و حوا پنهان کرده بود. ناگهان صدای بلندی، ندا داد: ای اهل آسمان‌ها! آدم و حوا عهد و پیمان بسته و در بهشت ساکن شده‌اند؛ هر چه در بهشت است بر آنها حلال گردانده‌ام، به جز درخت خلد را، که اگر به آن نزدیک شوند و از آن بخورند، از ظالمان و ستمکاران خواهند بود. ابلیس وقتی این سخن را شنید به شدت خوشحال شد، گفت، آنها را از بهشت بیرون خواهم کرد. سپس پنهانی از راه‌های آسمانی آمد تا به درب بهشت رسید، طاووس را دید که از بهشت خارج شده بود. طاووس، دو

بال بلند داشت که اگر یکی از آنها را می‌گشود، درخت سدرة المنتهی را می‌پوشاند. دمی از زمرّد زرد داشت مرصّع به انواع جواهر، بر روی هر جواهر پری سفیدرنگ، خوش‌آوازترین پرنده بهشت بود و با دلنوازترین و نیکوترین صوت و آواز، خداوند را حمد و ثنا می‌گفت. طاووس گاهی از بهشت خارج شده در آسمان‌های هفت‌گانه می‌خرامید و آوای زیبایش در آسمان‌ها طنین می‌انداخت. همه ملائکه از زیبایی صورت و الحان خوش او لذت می‌بردند. و سپس به بهشت برمی‌گشت. وقتی ابلیس او را دید با چرب‌زبانی گفت: ای پرنده زیبا و خوش‌رنگ و خوش آواز! آیا تو از پرندگان بهشت هستی؟ طاووس گفت: من طاووس بهشتم، تو کیستی؟ گویی ترسیده‌ای، کسی به دنبال توست؟

گفت: من ملکی از ملائکه‌های صفیح اعلی هستم، از کرّوبیانی که لحظه‌ای دست از حمد و تسبیح برنمی‌دارند. آمده‌ام به بهشت تا آن چه خدا برای اهل آن آماده کرده نظری بیندازم. می‌توانی مرا به بهشت ببری؟ در آن صورت سه کلمه به تو می‌آموزم که اگر آنها را بگویی پیر و بیمار نمی‌شوی و نمی‌میری. طاووس گفت: وای بر تو، مگر اهل بهشت می‌میرند؟! ابلیس گفت: آری می‌میرند، پیر و بیمار می‌شوند، مگر کسی که این کلمه‌ها را بداند؛ و برای اثبات گفته خود، سوگند خورد. طاووس به او اعتماد کرد و گمان نکرد کسی به دروغ به نام خدا سوگند بخورد. گفت: من احتیاجی به این کلمه‌ها ندارم، اما می‌ترسم که رضوان، فرشته نگهبان بهشت از من درباره تو بپرسد. من می‌روم و مار را نزد تو می‌فرستم. او برترین حیوان جنگل است. طاووس به بهشت رفت و آن چه دیده بود را برای مار تعریف کرد. مار گفت: من به تو و آن کلمات احتیاجی ندارم. طاووس گفت: با او عهد کرده‌ام تو را نزد او بفرستم، قبل از این که کسی پیشدستی کند و نزد او برود، سریعاً پیش او برو، آن زمان، مار ظاهر و خلقتی هم چون شتر داشت. دارای دست و پا، پرهایی نرم رنگارنگ، سیاه و سفید و سرخ و... زرد بود. عطری داشت هم چون مشک آمیخته با عنبر، خانه‌اش در جنّة المأوی بود، در ساحل نهر کوثر می‌خوابید و کلامش ذکر و تسبیح و ستایش خداوند ربّ العالمین بود. خدا صد سال قبل از خلقت آدم او را آفریده بود، با آدم علیه السلام و حوّا انس و الفت داشت، درباره درخت‌های بهشتی برایشان سخن می‌گفت.

مار شتابان به در بهشت رفت و ابلیس را آنگونه که طاووس توصیف کرده بود



یافت. او به مار نزدیک شد و با چرب زبانی آن چه به طاووس گفته بود به مار هم گفت. مار پرسید: چگونه تو را به بهشت ببرم؟ تو اجازه نداری بر پشت من بنشینی. ابلیس گفت: می‌بینم میان دندان‌های نیش تو فضای خالی است، بدان که همان برای من کافی است؛ مرا همان جا بگذار و به بهشت ببر تا آن کلمات را به تـو بیـاموزم. مار گفت: اگر تو را به دهان بگیرم، چگونه با نگهبان بهشت صحبت کـنم؟ [ابلـیس] لعین گفت: نترس! من از اسماء پروردگار چیزهایی می‌دانم که اگر آنها را بـه زبـان آورم، هیچ کس با تو یا من سخن نمی‌گوید. ملائکه از گفتگوی آن دو غافل بودنـد. حوا در بهشت به دنبال مار می‌گشت و آن را پیدا نمی‌کرد. به خاطر خـوش زبانی مار، حوا؟ بسیار با او مأنوس بود. آن قدر ابلیس ملعون سوگند خورد و دروغ گفـت تا مار سخن او را باور کرد و دهان خود را باز کرد. ابلیس بین دندان‌های او پرید و بویی از او متصاعد شد که باعث زهراگین شدن ابدی دندان‌های مار شد. مـار او را به بهشت برد. به اقتضای قضا و قدر و علم قدیم خدای رحمان، رضوان کلمه‌ای بـا مار سخن نگفت تا به وسط بهشت رسید. مار به ابلیس گفت: از دهانم خـارج شـو قبل از آن که رضوان از وجودت آگاه شود. ابلـیس گفـت: عجلـه نکـن! منظـور و خواسته من از بهشت آدم و حوا؟ هستند. می‌خواهم از دهان تـو بـا آن دو صـحبت کنم، اگر این کار را بکنی آن سه کلمه را به تو مـی‌آمـوزم. مـار گفـت: آن گنبـد و بارگاه حوا است، برو با او صحبت کن. گفت: نه فقـط از دهـان تـو بـا او صـحبت می‌کنم. مار او را نزد حوا برد. ابلیس از زبان مار چنـین گفـت: ای حـوا؟ ای زینـت بهشت! آیا جز این است که من در بهشت همواره همراه شما بوده‌ام و از آن چـه در بهشت است، برایتان گفته‌ام؟ هر چه گفته‌ام همه راست و درست است. حـوا گفـت: همین طور است که می‌گویی، از تو جز راستگویی ندیدم. گفت: ای حوا! به من بگو چه چیزی این جا برایتان حلال است و چه چیز حرام! حوا او را از آن چه خدا آنها را منع کرده بود، آگاه کرد. پرسید: چرا خدا شما را از آن درخت منع کـرده اسـت؟ گفت: نمی‌دانم. ابلیس گفت: من می‌دانم: خدای شما تنها به این دلیـل شـما را نهـی کرده تا با شما کاری را بکند که می‌خواست با آن بنده‌ای کـه زیـر درخـت مسـکن دارد بکند؛ کسی که هزار سال قبل از شما او را به بهشت وارد کرده اسـت. حـوا از جای پرید تا آن بنده مذکور را بنگرد، ابلیس مثل برقی از دهان مار بیرون جهیـد و زیر درخت نشست. حوا به نزد او رفت و او را دید و پرسید: تو کیستی؟ گفت: مـن

مخلوقی از مخلوقات خداوندم. من هزار سال است که در بهشتم. مرا نیز همچون شما به دست خود آفرید و از روح خود در من دمید، ملائکه را به سجده من واداشت و در بهشت جایم داد و از خوردن میوه این درخت منع کرد. من هم از آن نمی‌خوردم تا این که روزی یکی از ملائکه مرا نصیحت کرد و گفت، از میوه این درخت بخور، زیرا هر کس از آن بخورد، تا ابد در بهشت جاویدان خواهد بود و برایم سوگند خورد که خیر و صلاح مرا می‌گوید. من به سوگند او اعتماد کرده و از میوه درخت خوردم و تا امروز که تو مرا می‌بینی در این بهشت هستم و از پیری و بیماری و مرگ و اخراج از بهشت ایمن شده‌ام. او ادامه داد: به خدا سوگند، خدا تنها به این دلیل شما را از خوردن میوه این درخت منع کرده که مبادا ملک و فرشته‌ای شوید یا برای ابد در بهشت جاویدان شوید. ای حوا! از آن بخور خواهی دید که بهترین و گواراترین میوه بهشت است. برای خوردن آن عجله کن و از همسرت پیشی بگیر؛ زیرا هر کس زودتر بر این کار اقدام کند، فضیلت و بهره بیشتری خواهد داشت؛ ببین من چگونه از آن می‌خورم!

مار ایستاده بود و گفته‌های ابلیس به حوا را می‌شنید. حوا رو به او کرد و گفت: ای مار! از روزی که وارد بهشت شده‌ام همراه من بودی، اما این راز را به من نگفته بودی؟ مار ساکت بود و ندانست ابلیس در جواب حوا چه گفت که حوا از سخن با او منصرف شد. مار داشت به آن سه کلمه‌ای می‌اندیشید که ابلیس قول داده بود به او بیاموزد.

حوا مسرور و شادمان از گفته‌های مار و ابلیس نزد آدم رفت، و هر چه آن دو گفته بودند و سوگندهای ابلیس را که خیرخواه آنهاست، همه را برای آدم تعریف کرد: «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»[1] [و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم].

قضا و قدر حتمی و اخراج آدم و حوا از بهشت نزدیک شد، آن دو به گفته‌های ابلیس و سوگندهای او اعتماد کردند، حوا نزدیک رفت. تعداد شاخه‌های درخت غیرقابل شمارش بود. بر هر شاخه سنبله‌ها و خوشه‌هایی قرار داشت که هر دانه آن خوشه‌ها به اندازه یک کوزه بود و همچون مشک اذفر خوشبو بود، سفیدتر

۱- اعراف/ ۲۱.

از شیر و شیرین‌تر از عسل. حوا هفت خوشه از هفت شاخه را کند. ابلیس گفت: بخور حوا، ای زینت بهشت! حوا یکی را خورد و یکی را به او داد و پنج خوشه برای آدم آورد. آدم او را به کاری امر یا از آن نهی نکرد، زیرا علم قدیم و تقدیر خداوند در کار بود و آن گاه که آسمان به زمین تفاخر کرد و زمین به خدا شکایت برد، خدا فرمود: ای زمین! آرام باش، و به ملائکه گفت: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً»[1] [من در زمین جانشینی خواهم گماشت] آدم یک خوشه از دست حوا گرفت و عهد و پیمان خود را فراموش کرد؛ «فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»[2] [پس فراموش کرد و ما برای او عزم و اراده‌ای نیافته‌ایم] آدم نیز همچون حوا از میوه آن درخت چشید. از همین روست که خداوند می‌فرماید: «فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا»[3] [پس چون آن دو از (میوه) آن درخت (ممنوع) چشیدند، برهنگی‌هایشان بر آنان آشکار شد]

۸) و او از ابن عباس- که خدای از او خشنود باد- نقل کرده است: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: سوگند به آن که جانم در دست اوست هنوز آدم از آن خوشه‌ها یکی را نبلعیده بود که تاجش از سرش بلند شد و لباس‌هایش فرو ریخت و انگشترهایش از دست او بیرون آورده شد و همه زینت و زیورها و لباس‌های حوا فرو افتاد. تاج و لباس آدم به او گفتند: ای آدم! غم و اندوهت طولانی و حسرتت زیاد و مصیبت تو بزرگ شد. بدرود، این لحظه جدایی بین ماست، تا آن که روزی دوباره همدیگر را ببینیم؛ چرا که خداوند بلندمرتبه بر ما عهد کرده تنها در خدمت بندگان مطیع و خاشع او باشیم. تخت و سریر به هوا برخاست و گفت: آدم برگزیده، خدای رحمان را نافرمانی و شیطان را اطاعت کرد؛ درّ و جواهر و زینت طرّه‌ها و کمربند حوّا از او گرفته شد و گفتند: مصیبت و گرفتاری شما زیاد، غم‌تان طولانی شد. هیچ لباسی بر تن آنها نماند: «وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُل

۱- بقره/ ۳۰.

۲- طه/ ۱۱۵.

۳- اعراف/ ۲۲.

لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ»[1] [و به چسبانیدن برگ(های درختان) بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است؟]

ابن عباس گفته است: خداوند همان طور که به آدم هشدار داد، به فرزندان او هم هشدار داده و فرمود: «يَا بَنِي آدَمَ لاَ يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا»[2] [ای فرزندان آدم! زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد، چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند و لباسشان را از ایشان برکند] چشم هریک از آن دو به عورت همسر خود افتاد. ابلیس به سرعت از آن جا گریخت و در یکی از راه‌های آسمان پنهان شد، همه چیز آدم را عاصی و گناهکار می‌خواند. اهل بهشت، چشمان خود را بر روی آنها بستند و گفتند: خود را از بهشت خویش اخراج کردید!

اسب آدم، میمون نام داشت، خدا او را از مشک بهشت و همه عطرها و کافور و زعفران و عنبر آفریده و با آب حیوان آمیخته بود؛ یالش از مرجان و پیشانی‌اش از یاقوت، سم‌هایش از زبرجد سبز، زینش از زمرد و لگامش از یاقوت بود. بال‌هایش مرصع به انواع جواهر بود. در بهشت، جز بُراق هیچ حیوانی نیکوتر از آن نبود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: فضیلت بُراق بر سایر حیوانات بهشت، مانند فضیلت من بر سایر پیامبران است.

ابن عباس گفته است: خدا، میمون را پانصد سال قبل از خلق آدم علیه السلام آفریده بود.

اسب به آدم گفت: ای آدم! این بود عهد و پیمان میان تو و خدایت؟

درختان بهشتی شاخ و برگ خود را جمع کردند تا آن دو نتوانند خود را با برگ‌های آنها بپوشانند. هرگاه به درختی نزدیک می‌شدند، می‌گفت: ای گنه‌کار! از من دور شو. وقتی سرزنش‌ها و توبیخ‌ها زیاد شد، آدم به سمت درخت اقاقیا گریخت، درخت بر پاهای او پیچید و با شاخه‌هایش او را نگه داشت و گفت: ای گنه‌کار! به کجا می‌گریزی؟ آدم هراسان و مبهوت ایستاد. گمان کرد عذاب او

۱- اعراف/ ۲۲.

۲- اعراف/ ۲۷.

فرارسیده است، پس فریاد زد: الامان، الامان،

حوا تلاش می‌کرد خود را با موهایش بپوشاند، اما موفق نمی‌شد و موها به کنار می‌رفتند. چون تلاش زیادی کرد، موهایش به او گفتند: ای نمایانگر زشتی! گمان می‌کنی می‌توانی با من خود را بپوشانی، در حالی که تو امر پروردگار را عصیان کرده‌ای؟ حوا زیر درخت نشست و چانه‌اش را به زانوهایش گذاشت تا کسی او را نبیند. آدم ایستاده بود، شاخه‌های اقاقیا به پاهایش پیچیده بود.

ابن عباس گفته است: ندا آمد: ای جبرئیل! دیدی آن مخلوق بی‌نظیر که بر فطرت خود او را آفریده بودم چگونه برابر من عصیان کرد؟! ای جبرئیل! دیدی کنیز من حوا چگونه با من مخالفت کرد و دشمن من ابلیس را اطاعت کرد؟ جبرئیل امین وقتی ندای پروردگار جهانیان را شنید، مضطرب و هراسان شد و به سجده افتاد. حاملان عرش که دائماً می‌گفتند: سبحانک، قدوس، قدوس، سبوح، سبوح، الامان الامان از جنب و جوش و حرکت باز ایستادند. جبرئیل، نعمت‌های خدا را به آدم گوشزد کرد و او را به خاطر گناهش توبیخ نمود. آدم مضطرب و هراسان بود و از ترس می‌لرزید. زبانش بند آمده و قادر به سخن گفتن نبود. با اشاره به جبرئیل فهماند بگذار از ترس پروردگار و شرم از او از بهشت بگریزم. جبرئیل گفت: به کجا بگریزی ای آدم؟ پروردگار تو از همه کس به تو نزدیک‌تر است و هر کس را که بگریزد، به چنگ می‌آورد، آدم گفت: ای جبرئیل! بگذار آخرین بار به بهشت بنگرم و با آن وداع کنم و دائماً به چپ و راست خود می‌نگریست. جبرئیل لحظه‌ای از او جدا نشد تا او را به در بهشت رساند. آدم پای راست را از بهشت بیرون گذاشته هنوز پای چپش را برنداشته بود که ندا آمد: جبرئیل او را بر در بهشت نگه دار تا دشمنانش که او را به خوردن از درخت واداشتند، با او از بهشت اخراج شوند تا ببیند در حق آنها چه حکمی داده می‌شود. جبرئیل او را نگه داشت. خداوند به آدم گفت: ای آدم! تو را خلق کرده بودم تا بنده شکرگزار من باشی نه بنده کافر و ناسپاس. آدم گفت: خدایا! از تو می‌خواهم مرا همان گونه که بودم به خاکی برگردانی که مرا از آن خلق کردی. خداوند فرمود: ای آدم! بسیار پیشتر از این در علم خویش حک کرده‌ام و در لوح نوشته‌ام که بهشت و جهنم را از فرزندان خلف تو پر خواهم کرد. آدم ساکت شد.

ابن عباس گفته است: وقتی به حوا امر شد از بهشت خارج شود، به سوی

برگی از برگ‌های درخت انجیر رفت که طول و عرض آن را جز خدا هیچ کس نمی‌داند و خواست با آن خود را بپوشاند. وقتی برگ را برداشت، از دستش افتاد و گفت: ای حوا! بی‌گمان، در اندیشه‌ای واهی هستی! حال که با امر پروردگارت مخالفت کردی، هیچ چیز در بهشت تو را نمی‌پوشاند. حوا به شدت گریه کرد. خدا به برگ امر کرد که خواسته او را اجابت کن. او خود را با برگ پوشاند. جبرئیل پیشانی حوا را گرفت و او را به نزد آدم آورد که در آستانه در بهشت ایستاده بود. وقتی نگاه او به آدم افتاد، فریاد بلندی کشید و گفت: چقدر حسرت‌آور است! ای جبرئیل! بگذار من آخرین بار به بهشت بنگرم و با آن وداع کنم و با حرکات سر و دست به چپ و راست بهشت اشاره می‌کرد و با حسرت به آن می‌نگریست. هر دو از بهشت اخراج شدند، در حالی که ملائکه صف اندر صف ایستاده بودند- چنان که جز خدا هیچ کس عدد آنها را نمی‌داند- و به آنها می‌نگریستند.

پس از آن دو طاووس را آوردند. ملائکه او را چنان با نیزه زده بودند که همه پرهایش ریخته بود. جبرئیل او را کشان کشان آورد و گفت: ناامیدانه از بهشت بیرون برو که تو تا ابد بدیمن و شوم خواهی بود. تاجش را از او گرفتند و بال‌هایش از ریشه برکنده شد. ابن عباس گفته است: در نظر شیطان، دوست‌داشتنی‌ترین پرنده، طاووس و بدترین پرنده، خروس است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در خانه‌هایتان زیاد خروس نگه دارید؛ به خانه‌ای که خروس کاکلی داشته باشد، ابلیس وارد نمی‌شود و فرموده است: در دنیا چهار چیز را دوست دارم: اسبی که با آن در راه خدا بجنگم و گوسفندی که با شیرش افطار کنم و شمشیری که با آن از خانواده‌ام دفاع کنم و خروسی که مرا از خواب برای نماز بیدار کند. همچنین فرموده است: هرگاه سحرگاه، خروس بخواند منادی از بهشت ندا می‌دهد که کجا هستند آنان که در برابر حق خاشع و ذلیلند و او را بسیار یاد می‌کنند و رکوع و سجود کرده، طلب مغفرت می‌نمایند؟ اولین کسی که این ندا را می‌شنود ملکی از ملائکه آسمان است که به صورت خروس خلق شده، پرهای سفیدی دارد و سر او زیر عرش و پاهایش در پایین‌ترین طبقه زمین قرار گرفته و بال‌هایش پهن و گسترده است، وقتی این ندا را بشنود، بال‌هایش را به هم می‌زند و می‌گوید: ای کسانی که غافلید، خداوند متعال را یاد کنید که رحمت او همه چیز را شامل می‌شود.

آن گاه که پرندگان یکجا گرد آمدند، سلیمان نبی دوست داشت با پرندگان صحبت کند. گردآورندگان مرغان، جبرئیل و میکائیل بودند. جبرئیل مرغان صحراهای شرق و غرب و میکائیل پرندگان هوا و کوه‌ها را جمع کرد. سلیمان بر خلقت عجیب هر یک و اختلاف رنگ و نوع آنها می‌نگریست و از هر یک سؤالاتی می‌پرسید و آنها او را از لانه‌سازی و محل زندگی و تخمگذاری خود و... آگاه می‌کردند. آخرین پرنده‌ای که نزد او آمد، خروس بود که با زیبایی و جمال برابر او ایستاد و گردن را بالا گرفت و بال‌هایش را بر هم زد و بانگی برآورد و ملائکه و مرغان و همه حاضران را با خبر کرد که ای غافلان! خدا را یاد کنید، آن گاه گفت: ای پیامبر خدا! همراه پدرت آدم بودم و او را برای نماز بیدار می‌کردم. همراه نوح علیه السلام در کشتی بودم و همراه ابراهیم خلیل آن گاه که بر دشمن خویش، نمرود پیروز شد و خدا با پشه‌ای او را علیه نمرود یاری کرد. بسیار می‌شنیدم که پدرت ابراهیم علیه السلام آیه: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلَىٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ »[1] [بگو: بار خدایا! تویی که فرمانفرمایی، هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی و هر که را خواهی، عزت بخشی و هر که را خواهی، خوار گردانی. همه خوبی‌ها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی] را می‌خواند. بدان ای پیامبر خدا! که هر صبحگاه و شامگاهی که من بخوانم، جنّ و شیاطین می‌گریزند و ابلیس ذوب می‌شود، چنان که سرب در اندرون آتش ذوب می‌گردد.

پس مار را آوردند. ملائکه او را به شدت می‌کشیدند و دست و پایش را قطع کردند. مار، بی‌دست و پای با صورت بر زمین کشیده می‌شد و شکمش پهن می‌گشت و بدنش شرحه شرحه شده، امتداد می‌یافت. او را از سخن گفتن بازداشتند، پس لال و شکافته زبان شد. ملائکه به او گفتند: خدا به تو و آن کس که به تو رحم کند، رحم نمی‌آورد. آدم و حوا بر او می‌گریستند و ملائکه از هر سو او را می‌راندند.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: هر کس ماری را بکشد، هفت

۱- آل‌عمران/ ۲۶.

ثواب و حسنه برایش نوشته می‌شود و هر کس از ترس شرّش آن را رها کند و نکشد، برای او ثوابی نوشته نمی‌شود. هر کس مارمولک را بکشد، برای او یک ثواب نوشته می‌شود و هر کس ماری را بکشد، برای او ثواب مضاعف نوشته می‌شود. ابن عباس- که خدای از او خشنود باد- گفته است: در نظر من کشتن مار از کشتن کافر، دوستی‌داشتنی‌تر است.

آدم از بهشت بیرون شد. جبرئیل او را به آسمانها برد و حوا را نزد او آورد. ملائکه به آدم نگاه کردند که عریان بود. حوا هراسناک شد و به پیشگاه پروردگار، چنین ناله کرد و عرض نمود: خدایا! این آدم است، مخلوق بی‌نظیری از فطرت تو، او را خوار مکن و از رنج او بکاه. آدم دست راست را بر در بهشت و دست چپش را بر شرمگاه خود نهاده و اشک بر گونه‌هایش جاری بود. خدای متعال ندا داد: ای آدم! آدم عرض کرد: لبیک ای پروردگار من و سید و مولا و خالق من! که مرا می‌بینی و من تو را نمی‌بینم. تو بر هر غیبی آگاه هستی. فرمود: ای آدم! در علم قدیم من نقش بسته است که هرگاه گنه‌کاری توبه کند، از رحمت خود بر او فضل و احسان می‌کنم. ای آدم! چقدر بندگان من در نظرم پست و حقیرند آن گاه که امر مرا نافرمانی کنند و چقدر عزیز و شریف‌اند، وقتی از من اطاعت کنند.

آدم گفت: تو را به حق آن که شریف‌تر و بزرگ‌ترین بنده است، سوگند می‌دهم که از گناهم درگذری و مرا ببخشی. ندا آمد: ای آدم! آن کیست که مرا به حق او می‌خوانی؟ گفت: ای معبود و سرور و مولای من! آن شخص، برگزیده و دوست تو و مقرب تو و پیامبر تو، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است. دیدم که نامش بر عرش و لوح محفوظ و پهنه آسمان‌ها و درهای بهشت‌ها نوشته شده بود. دانستم که بی‌تردید، او نزد تو بسیار بزرگ و کریم و شریف است که در حق او چنین کرده‌ای. ابن عباس گفت: ندا آمد: ای حوا! عرض کرد: لبیک لبیک، ای سید و مولا و پروردگار من! هیچ معبودی جز تو نیست؛ همه زینتم از دست رفت، رنج و مصیبتم زیاد شد و سیه‌روزی و بیچارگی گریبانگیر من است. عریان مانده‌ام و هیچ چیز در بهشتِ تو مرا نمی‌پوشاند. فرمود: ای حوا! چه کسی آن نعمت‌ها و زیورهایت را از تو گرفت؟ عرض کرد: الهی این گناه و قصور من است. ابلیس با حرف‌های واهی‌اش مرا فریفت و گمراه کرد و به عزت و حقّانیّت تو سوگند خورد که خیرخواه من است. من گمان نمی‌کردم بنده‌ای به دروغ به نام تو سوگند بخورد.

فرمود: اکنون برای همیشه از بهشت بیرون شو که عقل و دین و میراث و شهادت و ذِکر تو را ناقص قرار دادم. خمیده قامت و خیره چشم خواهی بود. در همه ایام زندگی‌ات اسیر خواهی بود. بهترین امور یعنی: (امامت) جمعه و جماعت و (حق پیش‌دستی در) سلام و تحیّت را بر تو حرام گرداندم و برایت ناپاکی، خون حیض، سختی بارداری و زایمان را مقدّر کردم. با هر زایمانی طعم مرگ را می‌چشی؛ غم و اندوهت بیشتر و قلبت شکننده‌تر، گریه‌هایت افزون‌تر خواهد بود. تو را همیشه غمگین گرداندم. از میان شما هیچ حاکمی نخواهد بود و نه هیچ پیامبری. آدم عرض کرد: خدایا! مرا از بهشت بیرون کردی و می‌خواهی مرا با دشمنم ابلیس لعین یک جا جمع کنی، پس مرا علیه او قوّت و یاری ده! فرمود: ای آدم! با یکتاپرستی‌ات و یاد و نام من و این که بگویی: لا إلهَ إلاّ الله محمّدٌ رسولُ الله علیه او نیرو و قوّت می‌گیری و بر او پیروز می‌شوی. این جمله را بسیار بگو که برای دشمن من و تو، مثل شهاب کشنده است. ای آدم! مسکن تو را مسجد قرار می‌دهم. طعام حلالت آن است که نام من بر او گفته شود. نوشیدنی تو، آبی است که از چشمه‌ها بجوشد. باید ورد زبانت، یاد من باشد و پوششت آن چیز که به دست خود بافته‌ای. آدم عرض کرد: خدایا! بر من بیفزا. فرمود: با ملائکه‌ام از تو حفاظت می‌کنم. عرض کرد: خدایا! بیشتر ببخش. فرمود: هرگاه فرزندی برای تو زاده شود، ملائکه را به نگهبانی از او می‌گمارم. عرض کرد:خدایا! بیشتر ببخش. فرمود: تا زمانی که تو و فرزندانت توبه کنید، شما را از آن محروم نمی‌کنم. عرض کرد: خدایا! بیشتر ببخش. فرمود: تو و فرزندان تو را می‌آمرزم و مرا از این کار ابایی نیست که من پروردگار بلندمرتبه‌ام.

پس حوا عرض کرد: خدایا! مرا از دنده کج آفریدی و عقل و دین و شهادت (گواهی) و میراث و ذکر مرا ناقص گرداندی و بهترین چیزها را بر من حرام کردی و بارداری و زایمان و نجاست را ملازم من گردانیدی. چگونه از بهشت خارج شوم در حالی که همه خوبی‌ها و نیکی‌ها را بر من حرام کردی؟ فرمود: من قلب بندگانم را با شما مهربان و نرم می‌سازم. ابن عباس گفته است: میان مردان و زنان، انس و الفتی گذاشته شده است، پس زنان را در خانه حبس کنید و تا می‌توانید به آنها نیکی کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: زن، دنده شکسته و کج است، با مهربانی آن را ترمیم کنید. همچنین فرموده است: زن، ریحانه است و پهلوان نیست.

و فرموده: هر زن نیکوکاری که پروردگارش را بندگی کند و واجباتش را انجام دهد و از همسرش فرمان برد، به بهشت وارد می‌شود.

و ندا آمد که ای حوا! از بهشت بیرون شو که من اراده کرده‌ام از نسل شما بهشت و جهنم را پر کنم. آنان که بهشت را پر کنند: پیامبران و راستگویان و شهیدان و آمرزیده شدگان هستند و کسانی که بر شما درود بفرستند و برایتان طلب آمرزش کنند.

امام علیه السلام فرموده است: هرگاه زن یا مرد مؤمنی برای آدم و حوا علیهما السلام طلب آمرزش کنند، این دعا به آن دو عرضه می‌شود و شادمان می‌گردند و می‌گویند: خدایا! این فرزند ماست که برای ما طلب رحمت کرده و بر ما درود فرستاده است؛ پس تو به او احسان و تفضّل کن و از کرم و لطف خود بیشتر بر او ببخش. روایت شده که هر کس نام آن دو را بیان کند، اما بر آنها درود و تحیت نفرستند. به آن دو بی‌احترامی کرده است.

حوّا عرض کرد: خدایا! از تو می‌خواهم آن گونه که به آدم عطا کردی به من نیز ببخشی. فرمود: من حیاء و مهربانی و شفقت و انس و الفت را به تو عطا می‌کنم، اگر ثواب ابدی و نعمت پایدار و ملک بزرگی را که به پاداش غسل و زایمان برایت نوشتم می‌دیدی، قطعاً چشمانت روشن می‌شد. ای حوا! هرگاه زنی هنگام زایمان بمیرد، او را با شهدا محشور می‌کنم و هرگاه زنی دچار درد زایمان شود، برای او پاداش شهید نوشته‌ام. اگر آن درد را تحمل کند و فرزندش به دنیا بیاید، همه گناهانش را می‌آمرزم، حتی اگر به اندازه کف دریاها و ریگ صحراها و برگ درختان باشد و اگر بمیرد شهید محسوب می‌شود. ملائکه هنگام قبض روح او حاضر شده به او مژده بهشت می‌دهند و تا ابد به همسری زوج خود درآمده و از سایر حور العین هفتاد مرتبه بهتر و بالاتر خواهد بود. حوا گفت: آن چه عطا کردی برایم کافی است.

ابلیس لعین گفت: خدایا! مرا گمراه و ملعون کردی و از رحمت خود ناامید گرداندی. تو با علم قدیم خود می‌دانستی که چنین می‌شود، پس تا روز قیامت به من مهلت بده؛ فرمود: «فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ* إِلَی یَومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» یعنی تا زمانی که اولین بار در صور دمیده شود. گفت: «فَبِمَا أَغْوَیْتَنِی لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ* ثُمَّ لآتِیَنَّهُم مِّن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَیْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ

تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»[1] [شیطان گفت: پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی، من هم برای (فریفتن) آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست، آن گاه از پیش رو و از پشت‌سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت]. خداوند به او گفت: «قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُومًا مَدْحُورًا لَمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمْ أَجْمَعِينَ»[2] [خداوند فرمود: نکوهیده و رانده از آن (مقام) بیرون شو که بی‌تردید هر که از آنان از تو پیروی کند، جهنم را از همه شما پر خواهم کرد].

گفت: تو به من مهلت دادی، اما اگر به زمین بروم مسکن و مأوای من کجا خواهد بود؟ فرمود: زباله‌دان‌ها. پرسید: ورد زبان و سخن من چیست؟ فرمود: شعر. پرسید: مؤذن من چیست؟ فرمود: نی. پرسید: غذای من چیست؟ فرمود: هر آن چه نام من بر آن برده نشده باشد. پرسید: نوشیدنی‌ام چیست؟ فرمود: همه انواع خَمرها.

پرسید: خانه‌ام کجاست؟ فرمود: حمّام. پرسید: مجلس من کجاست؟ فرمود: بازارها و مجلس زنان نوحه‌گر. پرسید: شعار من چیست؟ فرمود: آواز و غنا. پرسید: پوشش من چیست؟ فرمود: خشم و غضب من. پرسید: دام و تله من چیست؟ فرمود: زنان. گفت: هرگز محبت زنان از قلب من و بنی آدم خارج نمی‌شود.

ندا آمد: ای ملعون! من بنی آدم را تا زمان مرگ از توبه بی‌نصیب و محروم نمی‌کنم؛ از بهشت بیرون برو که تو رانده شده‌ای.

آدم عرض کرد: خدایا! این دشمن من و توست، تو به او مهلت داده‌ای و او به عزت تو سوگند خورده فرزندان مرا گمراه کند، با چه وسیله‌ای از دام و حیله‌های او برهم؟ فرمود: ای آدم! با سه ویژگی بر تو منت نهادم؛ یکی از آن من و یکی از آن تو، و یکی بین من و توست. آن چه مخصوص من است این است که مرا بپرستی و هیچ چیز را شریک من قرار ندهی و آن چه مخصوص توست این است که هر نیکی کوچک و بزرگی که انجام دهی، ده برابر آن و صد برابر و هزار برابر آن را پاداش می‌دهم و آن را به اندازه کوه‌های سر به فلک کشیده برایت می‌افزایم و اگر

۱- اعراف/ ۱۷-۱۶.

۲- اعراف/ ۱۸.

گناهی مرتکب شوی تنها یک مجازات می‌بینی و اگر از آن توبه کنی و از من طلب آمرزش نمایی آن را می‌آمرزم، که من آمرزنده و مهربانم. اما آن صفتی که بین من و توست این که است که تو دعا و درخواست کنی و من آن را اجابت کنم. پس دست‌هایت را بگشا و از من بخواه که من نزدیک تو هستم و دعایت را اجابت می‌کنم.

ابلیس وقتی این سخن را شنید، از شدت حسادت، بلندترین فریاد را کشید و گفت: اکنون چگونه بنی آدم را فریب بدهم؟! ندا آمد: ای ملعون! «وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلاَّ غُرُورًا»[1] [و با سواران و پیادگانت بر آنها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی‌دهد]

ابلیس گفت: خدایا! بیشتر ببخش. فرمود: هرگاه برای آدم یک فرزند زاده شود، برای تو هفت فرزند زاده می‌شود. گفت: بر من بیفزای. فرمود: همچون خون در رگ‌های بنی‌آدم جریان می‌یابی و آنها را وسوسه می‌کنی و در قلب‌هایشان پنهان می‌شوی و در سینه‌هایشان خانه می‌کنی. ابلیس گفت: خدایا! با چه چیزی به زمین فرود آیم؟ فرمود: با ناامیدی از رحمت من. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: گمان و طمع ابلیس را در آن چه از خدا خواسته، ناامید سازید. دام او در اموال حرام و اولاد حرام است. عقد و نکاح را به نیکی انجام دهید و از زنا بگریزید. و فرموده است: هرگاه با همسرانتان بودید، خدا را در هر حال بسیار یاد کنید وگرنه ابلیس لعین با او مجامعت می‌کند. و فرموده است: وقتی ابلیس یاد و تسبیح ذکر خدا را بشنود، ذوب می‌شود همانند نمکی که در آب حل می‌شود. و فرموده است: خداوند به امت من دو سوره عطا کرده که اگر کسی آن دو را قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن بخواند، ابلیس لعین از او می‌گریزد و دور می‌شود در حالی که همانند سگی پارس می‌کند. آن دو سوره، معوذتین (سوره‌هایی که با عبارت «قل اعوذ» آغاز می‌شود) هستند.

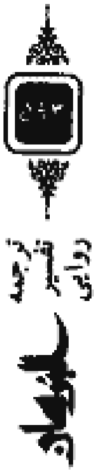
ابن عباس گفته است: وقتی سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»[2] نازل شد، جبرئیل گفت:

۱- اسراء/ ۶۴.

۲- اخلاص/ ۱.

ای محمد بعد از نزول این سوره شریفه دیگر برای امت خود نگران نباش. ای محمد! هر کس از امت تو با ایمان و یقین به ثوابش این سوره را بخواند، وارد بهشت می‌شود. ای محمد! هر کس این سوره را بخواند، میان او و شیاطین حجابی کشیده می‌شود. ای محمد! هر کس این سوره را بخواند، از فرو رفتن در زمین و ابتلا به مسخ و غرق شدن و رعشه ایمن می‌شود.

وقتی خواسته هر یک از آنها داده شد، آدم نگاهی به مار انداخت و گفت: خدایا! این ملعون به دشمن من کمک کرد وقتی او را هم به زمین فرستادی با چه چیزی بر او غلبه کنم؟ فرمود: من خانه او را تاریکی و غذایش را خاک قرار داده‌ام؛ هرگز به او اعتماد نکن و هرگاه او را دیدی، سرش را از تن جدا کن. ابن عباس گفته است: خدا رحمت کند آن کس را که ماری بکشد. اگر ابلیس میان دندان‌های مار نمی‌نشست، زهرآگین نمی‌شدند. هر جا مار دیدید، آن را بکشید. به طاووس گفتند: مسکن تو در چهارسوی زمین است، از آن چه در زمین روییده، روزی می‌خوری و محبت تو در قلب بنی‌آدم افکنده شده است تا تو را نکشند.



۹) و نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی هر چه لازم بود به آنها داده شد، امر شد که به زمین بیایند. خداوند می‌فرماید: «اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ»[1] [فرود آیید که بعضی از شما دشمن بعضی (دیگر)ید و برای شما در زمین تا هنگامی (معین) قرارگاه و برخورداری است] و مستقر در این جا یعنی قبر و حین یعنی قیامت. آدم علیه السلام از در توبه، از بهشت به زمین آمد، حوا از در رحمت و شفقت و ابلیس از در لعنت و نفرین و طاووس از در غضب و مار از در خشم، هبوط آنان در زمان عصر بود که همزمان با هبوط آنها، توبه و رحمت و لعنت و خشم و غضب نیز نازل شد.

۱۰) امام علیه السلام فرموده است: آدم روز جمعه خلق شد. در همان روز روح وارد کالبدش شد. در همان روز با حوا ازدواج کرد و به بهشت وارد شد و نصف روز، معادل پانصد سال از سال‌های دنیا در بهشت ماند و بین ظهر تا عصر از دری که مبرم نامیده می‌شود، هبوط کرد. مبرم دری است در پایین بیت المعمور و گفته شده است که از در معارج هبوط کرد و به سرزمین هند بر روی کوهی به نام

۱- اعراف/ ۲۴.

«بود» فرود آمد و آن کوهی است که اطراف هند را فراگرفته است. حوا در جدّه در رستمسام و مار در اصفهان و طاووس در اطراف دریا به زمین آمدند. در آن حال هیچ یک دیگری را نمی‌دید. تنها پوشش آدم برگی از برگ‌های بهشت بود که به پوست او چسبیده بود. باد آن را در سرزمین هند انداخت و معدن همه عطرهای آن سرزمین شد.

آدم صد سال در شوق فراق بهشت گریست در حالی که ایستاده بود و از ترس خدای متعال سرش را پایین انداخته بود و چنان می‌گریست که از اشک چشم راستش دجله و از اشک چشم چپش فرات پر شد. اشک‌هایش در زمین مجراها و نهرهایی را جاری ساخت و رگ‌های پاهایش در زمین نفوذ کرد و مدت نهصد و سی سال زندگی کرد، اما هرگز از غم و اندوه فراق بهشت رها نشد و از این غم مرد.

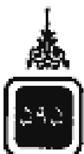
خدا از اشک‌های او چندان عود تازه و صندل و کافور و سایر عطرها را آفرید که آن وادی از درختان خوشبو پر شد. حوا نیز می‌گریست و از اشک‌های او زنجبیل و یاس و هل و چنین مواد خوشبویی رویید. باد صدای آدم و حوا را به گوش یکدیگر می‌رسانید و اینگونه هر یک به دیگری احساس نزدیکی می‌کرد، هرچند میان آنها مسافتی طولانی وجود داشت. آنقدر گریستند تا ملائکه بر آنها ترحم کردند. حوا سال‌ها به خدای متعال خیره شده و دستانش را بر سرش گذاشته بود که این صفت او را دخترانش از او به ارث برده‌اند.

۱۱) و نیز از ابن عباس نقل کرده است که: اولین موجودی که هبوط آدم را دریافت، عقاب بود که به نزد آدم آمد و با او گریست. عقاب در دنیا تنها بود و به ساحل دریا رفت و نهنگ را دید که در آب بالا و پایین می‌رفت. از آن جا که مأنوس و همدمی نداشت با نهنگ الفت گرفت. وقتی ماجرای هبوط آدم علیه السلام را فهمید، نهنگ را از آن مطلع کرد و گفت: امروز موجود بزرگی را دیدم که جمع می‌شد و می‌نشست و بلند می‌شد و می‌خورد و می‌نوشید و می‌خوابید و بیدار می‌شد، ادرار و غائط داشت، می‌رفت و می‌آمد، راست قامت بود، پوستش آشکار و صورتش زیبا بود. نهنگ گفت: اگر اینگونه است که تو می‌گویی، نزدیک است که با وجود او من در دریا و تو در آسمان آرامش نداشته باشیم و این لحظه وداع بین ماست. و در برخی روایت‌ها آمده است که نهنگ گفت: تو مرا از وجود مخلوق

بزرگی که می‌خورد و می‌آشامد، آگاه کردی؛ اگر کلام تو راست باشد، او مرا از دریا و تو را از آسمان خواهد گرفت. در روایتی دیگر آمده است: وقتی آدم از بهشت هبوط کرد، فرشته‌ای ندا داد: ای زمین و اهل آن! کسی که عهد پروردگارش را فراموش کرده و انسان نامیده شده، به میان شما آمده است. اولین موجودی که این ندا را شنید عقاب بود که به سمت نهنگ رفت و او را با خبر کرد. نهنگ ترسید و هر یک به دیگری گفت: این لحظه وداع بین ماست، وای بر حیوانات دریا و خشکی از دست این انسان.

آدم هم چنان به حالت سجده می‌گریست تا این که پرندگان اشک‌هایش را نوشیدند و درخت‌ها روییدند و همان گونه که درختان در زمین ریشه می‌دوانند، رگ‌های پای آدم بر زمین نفوذ کرد. درندگان با او می‌گریستند و هرگاه او را می‌دیدند، از او می‌گریختند و می‌گفتند: ای آدم! ما ساکنان پیشین زمین هستیم، ما را ترساندی و با گریه‌هایت ما را گریاندی و غم و حزن طولانی به قلب ما وارد کردی. لذا حیوانات با بنی‌آدم مأنوس نشدند. گفته شده: همه پرندگان از او گریختند به جز عقاب که به انسان کمک می‌کرد. سپس خدای برای آدم ریش و مو رویاند و آدم قبل از آن بدون ریش و همچون نقره سفید می‌درخشید. آدم نگاهش به ریش‌هایش افتاد و پرسید: خدایا! این چیست که در بهشت وجود نداشت و همانند آن را ندیدم. فرمود: این ریش تو و زینت توست. تا به واسطه آن مرد از زن باز شناخته شود و روایت شده که آدم سیصد سال می‌گریست و سرش را به سوی آسمان نمی‌گرفت و می‌گفت: با کدام روی به آسمان بنگرم در حالی که عریان و گنهکار از آن جا به زمین هبوط کرده‌ام؟! همه چهارپایان و پرندگان زمین و کروبیان و ملائک آسمان‌ها به حال او گریستند و گفتند: خدایا! از خطای او درگذر که قلب او به خاطر گناهش می‌سوزد.

و امام علیه السلام فرموده است: اگر گریه‌های یعقوب برای یوسف و گریه همه مخلوقات تا روز قیامت یک جا جمع شود، گریه آدم از همه آنها بیشتر است؛ زیرا اشک‌های آدم بعد از پایان گریه‌هایش صد سال در زمین باقی ماند و حیوانات و پرندگان از آن نوشیدند، اشک‌های آدم همچون مشک خوشبو بود و لذا در هند عطر و طیب بسیار زیاد است. در این حال خداوند به جبرئیل علیه السلام فرمود: آدم از سرشت و فطرت بی‌همتای من است، اهل آسمان‌ها و زمین را گریانده و هیچ



کس جز مرا نخوانده، از هیچ کس جز من نمی‌ترسد و گناهش قلب او را سوزانده است، او اولین کسی است که مرا عبادت کرد و مرا با اسماء حُسنی خواند. من بخشنده‌ای هستم که رحتم بر خشمم پیشی می‌گیرد و با علم قدیم خود چنین مقدر کرده‌ام که هر کس پشیمان از گناهش، با آه و ناله مرا بخواند، با رحمت خود او را می‌پوشانم. من خصوص او کلماتی دارم که با آنها توبه کند و از ظلمت به سوی نور درآید. جبرئیل که نور با خود داشت، آن کلمات را برای آدم آورد. او شاد و مسرور بود و به آدم مژده و بشارت می‌داد.

گفت: سلام بر تو ای آن که حزن و غمت طولانی شده است. آدم به خاطر غلیان احساساتش و حزن و اندوهش، صدای او را نمی‌شنید. جبرئیل با صدای بلندتری او را صدا کرد و گفت: سلام بر تو ای آدم! خدا توبه تو را پذیرفته و گناه و خطای تو را بخشیده است. سپس پر خود را به صورت و سینه آدم زد تا گریه‌اش آرام گرفت و هیجان و احساسش فرو نشست و صدای او را شنید. آدم گفت: سلام بر تو ای دوست من! آیا این شروع خشم و غضب است یا احسان و آمرزش؟ جبرئیل گفت: البته که رحمت و آمرزش است. ای آدم! تو اهل آسمان‌ها و زمین را گریاندی؛ این جملات را بیاموز که اینها، جمله‌های توبه و رحمت و غفران است.

گفته شده: آن کلمات همان چند جمله‌ای است که یونس در تاریکی گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»[1] [معبودی جز تو نیست، منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم]

عبد الله بن عمرو بن عاص[2] گفته است: منظور آیه «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»[3] [پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود] و گفته

۱- انبیا/ ۸۷.

۲- عبد الله بن عمرو بن عاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم، ابو محمد قرشی. قبل از پدرش اسلام آورد و همراه معاویه جنگ صِفّین را دید. معاویه مدتی کوتاه او را به ولایت کوفه منصوب کرد. در سال ۶۵ هـ و در سن ۷۲ سالگی درگذشت «الاصابة، ج ۲، ص ۳۵ و دائرة المعارف، ج ۱۲، ص ۳۴۷».

۳- اعراف/ ۲۳.

شده: «سُبحانَکَ لا إلهَ إلاّ أنت، عَمِلتُ سُوءاً و ظَلَمتُ نَفسِی، فَتُب عَلَیَّ یا خَیرَ التَّوّابِینَ». [پاک و منزه هستی تو، هیچ معبودی جز تو نیست، من عمل زشتی انجام داده و به خود ظلم کردم، توبه مرا بپذیر ای بهترین توبه‌پذیر!] و خداوند درباره همین کلمات فرموده است: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَبِّهِ کَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ»[1] [سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و (خدا) بر او ببخشود]

وقتی آدم در سجده‌اش این جملات را گفت: طنین صدایش در آفاق پیچید، زمین و کوه‌ها و دریاها و درختان و پرندگان به او گفتند: ای آدم! چشمت روشن، پذیرفته شدن توبه‌ات را به تو تبریک و تهنیت می‌گوییم. خدا امر کرد که این کلمات را به حوّا برساند. آدم، حوا را به خاطر آورد. باد کلمات را به حوا رساند و او با شنیدن آنها خوشحال و شادمان شد و گفت: این جملات را تا به حال نشنیده بودم. خدای ارحم الراحمین آنها را برای توبه و رحمت فرستاده است. حوا آن جملات را خواند و سجده کرد و این توبه او بود. وقتی خواندن جمله‌ها تمام شد، جبرئیل به او گفت: سرت را بلند کن و او چنین کرد. ناگهان حجابی از نور او را در برگرفت و درهای آسمان برایش گشوده شد و خداوند مژده توبه و آمرزش به او داد.





وقتی به آدم گفته شد، خدا توبه تو را پذیرفت، خواست برخیزد و راه برود، نتوانست چون پاهایش مانند ریشه درختان در زمین فرو رفته بود. جبرئیل آنها را از ریشه کند. آدم از درد فریاد کشید و گفت: گناه با ما چه کرد؟! ملائکه به او نگریستند. رنگش تغییر کرده و جسمش ضعیف و لاغر شده، نور و فرّ و زیبایی اش از بین رفته بود، گویی اشک‌ها بر گونه‌هایش نهر کنده بودند. ملائکه گفتند: ای آدم! بعد از آن همه زیبایی و بهجت، این چه دگرگونی و تغییر حال است؟ نور بهشت کجا رفت؟ و لباس‌های بهشتی‌ات کو؟ آدم گفت: آن وعده خداوند با من بود در بهشت. هنگامی که فرمود: «إِنَّ لَکَ أَلَّا تَجُوعَ فِیهَا وَلَا تَعْرَی* وَأَنَّکَ لَا تَظْمَأُ فِیهَا وَلَا تَضْحَی»[2] [در حقیقت برای تو در آن جا این (امتیاز) است که نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی* و (هم) این که در آن جا نه تشنه می‌گردی و نه آفتاب‌زده]

جبرئیل به فرشتگان گفت: آدم را رها کنید و او را به خاطر گناهش سرزنش و

۱- بقره/ ۳۷.

۲- طه/ ۱۱۹-۱۱۸.

توبیخ نکنید، گناهش محو و خطایش آمرزیده شده است. در این حال ملائکه برایش طلب آمرزش کردند. جبرئیل بال رحمت به زمین زد و چشمه‌ای جوشید خوشبوتر از مشک. آدم خود را در آن آب شست و عرض کرد: خدایا! مرا از گناهم پاک و طاهر گردان و از غم و اندوه نجات ده. پس با دو حلّه ابریشمین از بهشت او را پوشاندند.

خدا میکائیل را نزد حوا فرستاد و به او مژده داد و او را پوشاند. وقتی دانست توبه‌اش پذیرفته شده به سوی ساحل رفت و خود را شست و از شوق دیدار آدم علیه السلام می‌گریست. هر قطره از اشک او که در دریا افتاد، مروارید و مرجان و یاقوت شد، پس به جای خود بازگشت و منتظر آدم شد. آدم از جبرئیل درباره حوا پرسید. جبرئیل گفت: خدا توبه او را پذیرفته، و به او مژده داد که خدا آن دو را در شریف‌ترین مکان و بهترین عید به هم می‌رساند و به او گفت: خداوند امر کرده که آدم خانه‌ای بسازد و در آن طواف و سعی به جا آورد و نماز بخواند، همان گونه که دیده بود ملائکه در آسمان بر گرد بیت المعمور طواف و سعی می‌کنند. ابلیس در آن جا نزد او آورده خواهد شد؛ باید آدم او را با سنگ بزند و براند. همان گونه که وقتی از سجده بر آدم امتناع کرد، ملائکه او را راندند. آدم خندید و برخاست. سرش تا آسمان می‌رسید. خدا به ملائکه و همه حیوانات حتی مورچه و ملخ و پشه امر کرد تا قبولی توبه آدم را به او تبریک بگویند و همه چنین کردند و به جبرئیل امر کرد قدمش را بر سر آدم بگذارد تا از قد او کاسته شود. آدم از این کار غمگین شد؛ زیرا دیگر صدای تسبیح ملائکه را نمی‌شنید. جبرئیل امین به او گفت: اندوهگین نباش، خداوند تبارک و تعالی هر چه را بخواهد و اراده کند، انجام می‌دهد و به او امر کرد، خانه‌ای بسازد که شبیه بیت المعمور بوده و در راستای آن قرار داشته باشد تا او و فرزندانش پیرامون آن طواف کنند، همان گونه که ملائکه پیرامون بیت المعمور طواف می‌کنند. بیت المعمور خانه‌ای است به اندازه خانه کعبه و در راستای آن و در آسمان چهارم قرار دارد.

جبرئیل همراه با آدم به مکان آن خانه رفتند. هرگاه آدم قدم در جایی می‌گذاشت آن جا شهر و آبادی می‌شد و فاصله میان دو قدم او صحرا باقی می‌ماند تا این که به مکه رسیدند و آن را ساختند و [آن جا] اولین آبادیی است که بنا شد و اولین خانه‌ای که ساخته شد. سپس خدا به آدم امر کرد که ای آدم! اکنون در

زمین خانه‌ای را بساز که هزار سال پیش از خلقت تو وجود آن را مقدر کرده‌ام و من به ملائکه امر کرده‌ام تو را در این کار کمک کنند هرگاه آن را ساختی اطراف آن طواف کن و مرا تسبیح بگو، و نام مرا یاد کن و تقدیس نما؛ نگران همسرت حوا نباش و برای او بی‌تابی مکن، من شما را در مشعر خانه‌ام یک جا جمع می‌کنم و این خانه را قبله‌ای بزرگ برای پیامبرم محمد قرار می‌دهم. ای آدم! برای شرافت تو محمد به تنهایی کافی است و من می‌دانم در قلب تو و حوّا نسبت به یکدیگر چه محبت و دوستی وجود دارد. هر گاه او را دیدی با او بسیار مهربان باش که من او را مادر پیامبران قرار داده‌ام.

آدم در برابر پروردگارش به سجده افتاد و عرض کرد: خداوندا! از فضیلت و مناسک این خانه آن چه گفتی، برایم کافی است. آدم خانه را ساخت و ملائکه به او کمک کردند وقتی ساختن خانه به پایان رسید، جبرئیل همه مناسک را به او آموخت و خدا آدم و حوّا را در کوه عرفات به یکدیگر رساند و آن دو یکدیگر را شناختند و آن روز، روز جمعه بود و «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

۱۱- ابن بابویه از محمد بن قاسم مفسر معروف به ابو الحسن جرجانی- که خدای از او خشنود باد - از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیّار، از پدران خود، از حسن بن علی، از پدرش علی بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن موسی الرضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، امام صادق علیهم السلام این حدیث را بیان کرده است. آن دو از امام پرسیدند: بنابراین ابلیس از جمله ملائکه و فرشتگان نبود؟ فرمود: نه، بلکه او از جنّیان است. آیا نشنیده‌اید که خداوند فرموده «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ»[1] [و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، پس (همه) جز ابلیس سجده کردند که از (گروه) جن بود]

و خداوند متعال فرموده است که او از جنیان است «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ»[2]

۱۲) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ»

۱- کهف/ ۵۰.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۴، باب ۲۷، ح ۱.

گفته است: جانّ، پدر ابلیس است و جنّ از فرزندان جانّ است. برخی از آنها مؤمن و برخی کافرند و برخی یهودی و برخی مسیحی‌اند و ادیان مختلفی دارند. شیاطین از فرزندان ابلیس‌اند و در میان آنها تنها یک مؤمن وجود دارد به نام هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس، که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر او را دید. بسیار عظیم الجثه و بزرگ و ترسناک بود. پرسید: تو کی هستی؟ عرض کرد: من هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس هستم. روزی که قابیل، هابیل را کشت پسر چند ساله بودم و از پرهیزکاری نهی می‌کردم و امر به فاسد کردن طعام می‌کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: سوگند به جانم که چه بد جوانی هستی که امیدها به اوست و چه بد میانسالی که چنین فرمان‌ها می‌دهد.

عرض کرد: ای محمد! از این سخن‌ها بگذر که من به دست نوح علیه السلام توبه کرده‌ام و همراه او در کشتی بودم و وقتی قوم خود را نفرین کرد او را سرزنش کردم آن گاه که ابراهیم در آتش انداخته شد، همراه او بودم که خدا آتش را برای او سرد و سلامت گرداند. آن گاه که موسی فرعون را غرق کرد و بنی اسرائیل نجات یافتند، همراه او بودم. من نزد هود بودم، و آن گاه که قومش را نفرین کرد، او را سرزنش نمودم و همراه صالح بودم و او را به خاطر نفرین قومش سرزنش کردم و من همه کتاب‌ها را خوانده‌ام؛ همه آنها آمدن تو را مژده و بشارت داده‌اند و پیامبران همه به تو سلام رسانده‌اند و می‌گفتند که تو بهترین و بلندمرتبه‌ترین پیامبر خدا هستی. پس از آن چه خدا به تو نازل کرده چیزی به من بیاموز. پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به او بیاموز! هام عرض کرد: ای محمد! من تنها از پیامبر یا جانشین او اطاعت می‌کنم، این کیست؟ فرمود: این برادر و جانشین و وارث من علی بن ابی طالب علیه السلام است. عرض کرد: بلی، اسم او را در کتاب‌های الیا آمده است. امیر المؤمنین علیه السلام به او آموخت و در شب هریر، در جنگ صِفّین نزد حضرت آمد.[1] حدیث هام بن هیم بن لاقیس، مکرراً در کتاب‌ها آمده، صفّار در البصائر[2] از امام صادق و سایر محدّثین آن را روایت کرده‌اند که در این جا مجال ذکر آنها نیست.

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲- بصائر الدرجات، ص ۱۰۶، باب ۱۸، ح ۸.

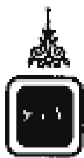
۱۳) محمد بن یعقوب از چند تن از یاران ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از احول نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره روحی که در آدم علیه السلام دمیده شده پرسیدم، آن جا که خداوند می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي».

فرمود: این روح، مخلوقی است جدا از آن روحی که در عیسی علیه السلام دمیده شد.[1]

۱۴) و نیز او از چند تن از یاران ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجّال، از ثعلبه از حمران نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ «وَرُوحٌ مِّنْهُ»[2] [روحی از او] پرسیدم، فرمود: این روح خدا و مخلوق است، که خدا آن را در آدم علیه السلام و عیسی علیه السلام خلق کرد.[3]

۱۵) و نیز او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از قاسم بن عروه، از عبد الحمید طائی، از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي» و چگونگی دمیدن روح پرسیدم و ایشان فرمود: روح همانند باد در حرکت است و به این دلیل است که اسم روح از باد (ریح) مشتق شده و به این نام نامیده شده است. علت این اشتقاق آن است که روح از جنس باد است و این که خدا روح را به خودش نسبت داده و به ضمیر یاء افزوده، به خاطر آن است که آن روح را بر سایر ارواح فضیلت داده و از میان همه ارواح آن را انتخاب کرده است، همانطور که خداوند به خانه خاصی می‌گوید خانه من، یا به پیامبر خاصی می‌گوید پیامبر من و... و همه این پدیده‌ها مخلوق خدا و پرورده و مربوب اویند و او آنها را به تدبیر خود پدید آورده است.[4]

۱۶) و نیز او از چند تن از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبد الله بن بحر، از ابو ایوب خزّاز، از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام



۱- کافی، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۱.

۲- نساء/ ۱۷۱.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۲.

۴- کافی، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۳.

صادق علیه السلام درباره این عقیده که: خدا تبارک و تعالی آدم علیه السلام را شبیه خود آفریده است، پرسیدم: فرمود: منظور شکل مخلوق است که خدا آن را ایجاد کرد و بر سایر شکل‌ها برتری داد و آن را از میان همه صورت‌های مختلف انتخاب کرد، پس آن را به خود افزود و نسبت داد؛ همانطور که درباره کعبه گفته:« بیتی» و آن را به خود نسبت داده و یا روح را به خود نسبت داده و فرموده است: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي»[1]

۱۷) ابن بابویه از حمزة بن محمد علوی- که رحمت خدا بر او باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام درباره آیه «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي» پرسیدم و ایشان فرمود: روحی است که خداوند آن را انتخاب کرده و از میان ارواح دیگر برگزیده و خلق کرده است، سپس آن را به خود نسبت داده و به ضمیر یاء افزوده و بر همه ارواح فضیلت داده و امر کرده است تا از آن در آدم علیه السلام دمیده شود.[2]

۱۸) و او از پدرش از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، از حلبی و زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی، یگانه و بی‌همتا و بی‌نیاز است. او اندرون و داخل ندارد و روح تنها یکی از مخلوقات و یاری و حمایتی از سوی اوست که آن را در قلب پیامبران و مؤمنان قرار داده است.[3]

۱۹) و او از محمد بن موسی بن متوکل از علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از ابو جعفر اصمّ نقل کرده است: از امام محمد باقر علیه السلام درباره روح حضرت آدم علیه السلام و روح عیسی علیه السلام پرسیدم: فرمود: آن دو روح مخلوق خدایند که خداوند آنها را انتخاب کرد و برگزید، روح

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۴.

۲- توحید، ص ۱۷۰، ح ۱.

۳- توحید، ص ۱۷۱، ح ۲.

آدم و روح عیسی صلوات الله علیهما.[1]

۲۰) و او از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس، از علی بن اسباط، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي» فرمود: یعنی از قدرت و توان خود در او دمیدم.[2]

۲۱) و او از محمد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مُکَتِّب و علی بن احمد بن محمد بن عمران- که خدای از او خوشنود باد- از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس، از عُبَیس بن هشام، از عبد الکریم بن عمرو از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي» فرمود: خداوند عزّ و جلّ ابتدا پیکر و کالبدی را (آدم) آفرید و سپس روح را آفرید؛ آن گاه به فرشته‌ای امر کرد روح را در آن مخلوق بدمد و اینگونه نیست که چیزی از قدرت خدا کم شده باشد و در آدم دمیده شده باشد، بلکه این امر هم از قدرت و توان خداوند است.[3]

۲۲) عیاشی از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام درباره آیه «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ» پرسیدم، فرمود: منظور، روحی است که خدا آن را خلق کرده و از آن در آدم دمیده است.[4]

۲۳) از محمد بن اُورَمه از ابو جعفر احول روایت شده است که از امام صادق علیه السلام درباره روحی که در کالبد آدم دمیده شده و تفسیر آیه «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي» پرسیدم و ایشان فرمود: این روح یکی از آفریده‌های خداوند است و روح عیسی بن مریم علیه السلام هم آفریده و مخلوق دیگر خداوند

۱- توحید، ص ۱۷۱، ح ۴.

۲- توحید، ص ۱۷۲، ح ۵.

۳- توحید، ص ۱۷۲، ح ۶.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۸.

است.[۱]

۲۴) از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که درباره تفسیر آیه «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي» فرمود: خداوند یک پیکر و یک روح خلق کرد، پس به فرشته‌ای امر کرد تا روح را در آن پیکر بدمد و اینگونه نیست که چیزی از خدا کاسته شده باشد، بلکه این از قدرت خدای تبارک و تعالی است.[۲]

۲۵) و در روایت سماعه آمده است که [امام صادق] علیه السلام فرمود: آدم را آفرید و در او دمید. و در جواب سؤالی از روح فرمود: روح از قدرت خداوند و از ملکوت است.[۳]

﴿قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۳۶) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ (۳۷) إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۸)﴾

[گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده* فرمود: تو از مهلت‌یافتگانی* تا روز (و) وقت معلوم]

۱) ابن بابویه از علی بن حُبشی بن قونی (رحمه الله) از حُمَید بن زیاد از قاسم بن اسماعیل از محمد بن سلمه، از یحیی بن ابو العلاء رازی نقل کرده است که مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: فدایت شوم! در باره سخن خداوند به ابلیس که فرمود: «فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ* إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» برایم بگویید؛ فرمود: یعنی تا زمان معینی تا روزی که در صور یک بار دمیده می‌شود و ابلیس فاصله بین دمیدن اول در صور و دمیدن بار دوم می‌میرد.[۴]

۲) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از محمد بن یونس نقل کرده است که مردی از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه «فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» پرسید، فرمود: تا روزی معین، روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۱۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۱۱.

۴- علل الشرایع، ص ۱۰۵، باب ۱۴۲، ح ۲.

آله ابلیس را بر روی سنگی که در بیت المقدس است سر بُرد.[1]

۳) سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از موسی بن سعدان، از عبد الله بن قاسم حَضْرَمی، از عبد الکریم بن عمر خَثْعَمی نقل کرده است که: امام صادق علیه السلام فرمود: ابلیس گفت: خدایا! به من تا روز رستاخیز مهلت بده؛ اما خداوند چنین نکرد فرمود: «إِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ».

وقتی آن روز معین برسد، ابلیس با همه یاران خود که از زمان خلقت آدم علیه السلام تا به آن روز داشته، ظاهر می‌شود و آن روز آخرین حمله و نبرد امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود.

پرسیدم یعنی چندین بار حمله می‌کند؟ فرمود: آری، چندین و چند بار، هر امامی در عصر خود حمله می‌کند و همه بدکاران و نیکوکاران زمان او همراه او حمله می‌کنند.

تا این که خدا مؤمنان را بر کافران پیروز می‌گرداند. وقتی آن روز معین برسد، امیر المؤمنین علیه السلام همراه یاران خود علیه ابلیس و یاران او حمله می کنند. مکان این نبرد در منطقه رَوحاء از زمین‌های فرات نزدیک کوفه است. آن دو گروه چنان می‌جنگند که از زمانی که خدا دو جهان را آفریده، چنین جنگی و نبردی واقع نشده است. گویا می‌بینم آن لحظه‌ای را که یاران امیر المؤمنین علیه السلام صد قدم به عقب برمی‌گردند و گویا می‌بینم که پای برخی از آنها به آب فرات می‌خورد. در این حال است خداوند جبّار عزّ و جلّ هبوط می‌کند[2] «فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الأَمْرُ»[3] [و فرشتگان در (زیر) سایبانهایی از ابر سپید به سوی آنان بیایند و کار (داوری) یکسره شود]

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روبروی او ایستاده و نیزه‌ای از نور به دست دارد. وقتی نگاه ابلیس به حضرت بیفتد، روی برگردانده و عقب‌نشینی می کند. یارانش به او می‌گویند: کجا می‌روی، تو پیروز شده‌ای؟ جواب می‌دهد: من چیزی

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲- در تفسیر آیه ۲۱۰ سوره بقره، در حدیث (۱) تأویل جمله بیان شده است.

۳- بقره/ ۲۱۰.

را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از پروردگار عالمیان می‌ترسم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله او را تعقیب می‌کند و نیزه‌ای بین دو کتفش می‌زند که در اثر آن خود و یارانش هلاک می‌شوند، پس از آن، تنها خدا پرستش می‌شود و هیچ چیز را شریک او نمی‌سازند.

امیر المؤمنین علیه السلام آن روز چهل و چهار هزار سال دارد و حتی مردی از شیعیان علی علیه السلام صاحب هزار پسر از صلب خود می‌شود و هر سال یک پسر، در این هنگام دو باغ «مُدْهَامَّتَانِ»[۱] [که از (شدت) سبزی سیه‌گون می‌نماید] نزدیک مسجد کوفه و اطراف مسجد ظاهر می‌شوند.[۲]

۴) عیاشی از ابان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که وقتی علی بن حسین علیه السلام به مُلْتَزَمْ[۳] می‌رسید، می‌فرمود: خدایا! من گناهان و خطاهای زیادی مرتکب شده‌ام و تو رحمت و مغفرت بسیار داری، ای کسی که خواسته بدترین مخلوق خود را اجابت کردی آن گاه که او گفت: «أَنظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» [مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده][۴]

۵) حسن بن عَطِیّه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ابلیس در آسمان چهارم با دو رکعت نماز، شش هزار سال خدا را عبادت کرد و خدا به خاطر این عبادت به او تا روز معین مهلت داد.[۵]

۶) وَهب بن جُمَیع مولای اسحاق بن عمّار نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره سخن ابلیس که گفته بود: «رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» پرسیدم و گفتم: فدایت شوم! منظور از آن چه روزی است؟ فرمود: ای وهب! گمان می‌کنی منظور از آن روز رستاخیز

۱- رحمن/ ۶۴.

۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۶.

۳- الملتزم: فاصله بین حجر الاسود و درب کعبه است از جانبی که به سمت مکه است، و مَدْعی و مُتَعوَّذ هم نامیده می‌شود. «مراصد الاطلاع، ج ۳، ص ۱۳۰۵»

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۱۲.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۲، ح ۱۳.

مردم است؟ خدا تا روزی که قائم ما ظهور کند، به ابلیس مهلت داده است. وقتی قائم ما ظهور کند در مسجد کوفه، ابلیس به نزد حضرت آمده در مقابل او زانو می‌زند، و می‌گوید: وای از این روز، حضرت پیشانی او را گرفته و گردنش را می‌زند، و آن روز، روز معیّن خواهد بود.[1]

۷) شرف الدین نجفی با حذف سند در حدیث مرفوعی از وَهب جُمَیع نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه پرسیدم: فرمود: آیا گمان می‌کنی آن روز، روزی است که خدا مردم را از قبرها بیرون می‌آورد؟! نه، بلکه خدا تا روزی که قائم آل محمد علیهم السلام ظهور کند به ابلیس مهلت داد و آن حضرت موی پیشانی ابلیس را گرفته و گردنش را قطع می‌کند و آن روز، روز معیّن است.[2]

۸) در تحفة الاخوان با حذف سند از محمد بن یونس از قول مردی آمده است: امام صادق علیه السلام فرمود: روز معیّن، روزی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابلیس را بر روی سنگی در بیت المقدس سر می‌بُرد.

۹) طبرسی در احتجاج آورده است: امام علی علیه السلام در حدیثی طولانی فرموده است: هر کس کارها را به مالک حقیقی آن بسپارد، در کارش دچار غرور و تکبّر نمی‌شود؛ آن گونه که ابلیس در سجده بر آدم مغرور شد و یا بیشتر امت‌ها در اطاعت از پیامبران خود متکبّر گشتند. در این حال توحید و یکتاپرستی هم سودی به حال آنها نداشت، هم چنان که تنها بهره ابلیس از آن سجده طولانی چهار هزار ساله، زیور پوچ دنیا و مهلتِ ماندن در آن بود. بنابراین نماز و روزه تنها با حرکت در مسیر نجات و حق و حقیقت مفید خواهد بود. خداوند با فرستادن پیامبران و آیات خود عذری برای بندگان باقی نگذاشته و حجت را بر آنها تمام کرده و زمین او از عالِمی که بندگان به او محتاجند و متعلّمی که راه نجات را بیاموزد، خالی نیست و اینان بسیار اندکند.[3]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۲، ح ۱۴.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۰۹، ح ۱۲.

۳- احتجاج، ص ۲۴۷.

﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹)﴾

[گفت: پروردگارا! به سبب آن که مرا گمراه ساختی، من (هم گناهانشان را) در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت]

۱) امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه فرمود: ای بندگان خدا! از دشمن خدا بر حذر باشید مبادا شما را به بیماری خودش مبتلا کند، با ندای خود شما را به حرکت درآورد، با کمک لشکرهای سواره و پیاده‌اش شما را به سوی خود بکشد، به جان خودم سوگند! او تیری خطرناک برای شکار کردن شما در چله کمانش گذاشته و آن را با همه توان کشیده و از نزدیکترین مکان به سوی شما پرتاب می‌کند؛ چرا که گفته است: «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»[1]

﴿قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (۴۱) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (۴۲)﴾

[فرمود: این راهی است راست (که) به سوی من (منتهی می‌شود) * در حقیقت تو را بر بندگان من تسلّطی نیست، مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند]

۱) محمد بن یعقوب: از احمد بن مهران، از عبد العظیم، از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ» این راه مستقیم علی است.[2]

۲) سعد بن عبد الله از موسی بن جعفر بن وَهب بغدادی، از علی بن اسباط، از محمد بن فضیل از ابوحمزه ثُمالی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ» پرسیدم. فرمود: به خدا سوگند منظور علی علیه السلام است که او میزان و صراط مستقیم است.[3]

۱- نهج البلاغه، ص ۳۹۶، خطبه ۱۹۰.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۵۱، ح ۶۳.

۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۸.

۳) ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن حسین بن شاذان در «صد فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام» چنین آورده است: فضیلت پنجاه و هشتم: جعفر بن محمد از پدرش از علی بن حسین علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت کرده است که عمر، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: تو همیشه می‌گویی: ای علی! تو برای من همانند هارون برای موسی هستی، حال آن که خدا نام هارون را در قرآن آورده است، اما نام علی را در قرآن نیاورده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای تندخو! ای بادیه نشین! نشنیده‌ای که می‌فرماید: «هَـٰذَا صِرَاطٌ عَلِيٌّ مُسْتَقِيمٌ»[1]

۴) عیاشی از ابو جمیله از عبدالله بن ابی جعفر از برادرش امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ» فرمود: منظور امیر المؤمنین علیه السلام است.[2]



۵) از جابر روایت شده است: از امام محمد باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» پرسیدم. فرمود: خداوند به ابلیس فرمود: تو نمی‌توانی آنها را به بهشت یا جهنم وارد کنی.[3]

۶) علی بن نعمان از یکی از یاران ما از امام صادق علیه السلام درباره آیه «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» نقل کرده است که فرمود: مخصوصاً بر این گروه تسلطی ندارد. پرسیدم: فدایت شوم! چگونه چنین چیزی ممکن است و حال آن که بسیاری از افراد فاسق در این گروه (شیعه) وجود دارند؟ فرمود: آیه به این معنا که تو فکر می‌کنی نیست؛ بلکه مقصود از آیه «عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» این است که نمی‌توانی کفر را در نظرشان دوست داشتنی و ایمان را زشت جلوه دهی.[4]

۷) از ابو بصیر روایت شده است: امام صادق علیه السلام فرمود: ما اهل بیت

۱- مائة منقبة، ص ۱۶۰، ح ۸۵.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۲، ح ۱۵.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۲، ح ۱۶.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۲، ح ۱۷.

رحمت و نعمت و برکت هستیم. ما در زمین، اساس و بنیان مـی‌باشـیم و شـیعه مـا تکیه‌گاه و پایه و اساس اسلام است. دعوت ابراهیم علیـه السـلام تنهـا بـرای مـا و شیعیان ما بوده و خداوند متعال، ما و شیعیان ما را تا روز قیامـت از فریـب ابلـیس استثنا کرده و فرموده است: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»[1].

۸) محمد بن یعقوب از چند تن از یاران ما، از سهل بـن زیـاد، از محمـد بـن سلیمان، از پدرش نقل کرده است: نزد امام صادق علیه السلام بـودم کـه ابـو بصـیر وارد شد، در حالی که به شدت نفس‌نفس می‌زد. وقتی در جای خود نشسـت، امـام فرمود: ای ابا محمد! چرا این گونه نفس‌نفس می‌زنی؟

ای ابا محمد! خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود از شما سـخن گفـت و فرمـود: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» قطعاً منظور خـدا از ایـن سـخن جـز ائمـه و شیعیان آنها کس دیگری نبوده است.[2] ابن بابویه در فضائل شیعه این حدیث را بیان کرده است.

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۳) لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (۴۴)﴾

[و قطعاً وعده‌گاه همه آنان دوزخ است* (دوزخی) که برای آن هفت در است و از هر دری بخشی معین از آنان (وارد می‌شوند)]

۱) ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی بـن زکریـا قطّـان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از محمد بن عبد الله، از علی بن حکم، از ابان بن عثمـان، از محمد ابن فُضَیل زُرَقی از امام صادق علیه السلام از پـدرش از جـد بزرگـوارش علیهم السلام روایت کرده است که: آتش جهنم هفـت در دارد: از یکـی، فرعـون و هامان و قارون وارد می‌شوند.از یکی، مشرکان و کافرانی که حتی لحظه‌ای بـه خـدا ایمان نداشتند وارد می‌شوند، و از یکی بنی امیه؛ آن در مخصوص بنی امیه اسـت و هیچ کس همراه آنان بر آن در ازدحام نمی‌کند. آن در، در لَظَی و سَقَر و هاویه است که هفتاد سال در آن جا سقوط می‌کنند و سپس شراره و شدت گرما آنهـا را هفتـاد

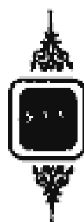
[1] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۳، ح ۱۸.

[2] - کافی، ج ۸، ص ۳۳، ح ۶.

سال به بالا پرتاب می‌کند و آنها دائماً در آن حالت باقی می‌مانند؛ و از یکی هم دشمنان و کینه‌ورزان ما وارد می‌شوند و آن در، بزرگ‌ترین و سوزاننده‌ترین درهاست.

محمد بن فضیل زُرَقی گفته است: پرسیدم آن دری که فرمودید مخصوص بنی امیه است، آیا مشرکان بنی‌امیه از آن وارد جهنم می‌شوند یا مسلمانان بنی امیه؟ فرمود: بی مادر! آیا نشنیدی مشرکان و کفّار از دری دیگر وارد می‌شوند؟ از این در، هر مشرک و کافری که به روز قیامت ایمان ندارد، وارد جهنم می‌شود، اما از این در تنها بنی‌امیه وارد می‌شوند. این در مخصوص ابوسفیان و معاویه و آل مروان است که از این در وارد می‌شوند و آتش همچون هیزمی آنها را می‌خورد و هیچ کس صدای آنها را نمی‌شنود. در آن جا نه می‌میرند و نه زنده هستند.[1]

۲) و او از احمد بن حسن قطّان از احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیبی، از محمد بن عبد الله، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از محمد بن فضیل زرقی، از ابو عبد الله، از پدرش، از پدرش از علی علیهم السلام نقل کرده است که: بهشت هشت در دارد: از یکی، پیامبران و راستگویان و از یکی، شهیدان و صالحان وارد می‌شوند و از پنج در دیگر، شیعیان و دوستداران ما.



من دائماً بر صراط ایستاده و می‌گویم: خدایا! شیعه و مُحِبّ و یار من و هر کس که در دنیا مرا ولیّ خود می‌دانست را ایمن و سلامت بدار. ناگهان ندایی از عرش می‌رسد، دعای تو را پذیرفتم و تو را شفیع شیعیانت قرار دادم. آن گاه هر یک از شیعیان من و آن که ولایت مرا پذیرفته و مرا یاری کرده و آن که با قول و فعل با دشمنان من جنگیده، همراه هفتاد هزار از همسایه‌ها و خویشانش شفاعت می‌شود و از در آخر، سایر مسلمانان که به یگانگی خداوند شهادت داده‌اند و ذرّه‌ای از بغض و کینه ما را در دل ندارند وارد می‌شوند.[2]

۳) عیاشی از ابو بصیر از جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است که: جهنم را می‌آورند که هفت در دارد: درِ اول برای زُرَیق؛ درِ دوم برای حَبْتَر؛ و درِ سوم از آنِ سومین نفر؛ و درِ چهارم برای معاویه؛ و پنجمین در برای عبد الملک؛

۱- خصال، ص ۳۶۱، ح ۵۱.

۲- خصال، ص ۴۰۷، ح ۶.

ششمین در برای عسکر بن هوسر؛ و هفتمین در برای ابو سلّامه است، و به دنبال آن پیروانشان وارد می‌شوند.[1]

۴) احمد بن محمد بن ابی نصر گفته است: مردی از امام رضا علیه السلام درباره جزء و جزء چیزی پرسید: امام فرمود: یعنی از هفت یکی، همان طور که خداوند فرمود: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ».[2]

۵) اسماعیل بن هَمّام کوفیّ می‌گوید: مردی درباره جزئی از مال خود وصیت کرده بود. امام رضا علیه السلام فرمود: یعنی یک بخش از هفت قسمت؛ زیرا خداوند در کتاب خود می‌فرماید: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ».[3]

۶) علی بن ابراهیم: یعنی از هر در، اهل یک مذهب وارد می‌شوند و بهشت هشت در دارد.[4]

۷) سپس آورده است: در روایت ابو جارود از امام جعفرصادق علیه السلام آمده است: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ* لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ»: شنیده‌ام- و خدا عالم است- خداوند جهنم را در هفت درجه و مرتبه مختلف آفریده است که بدترین و سوزاننده‌ترین آن جحیم است که اهل آن بر روی آتش سوزان و خالص ایستاده‌اند و مغزشان در سرشان می‌جوشد، همان گونه که آب یا غذا در دیگ می‌جوشد. دومین درجه لَظَی است و می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّهَا لَظَى* نَزَّاعَةً لِلشَّوَى* تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى* وَجَمَعَ فَأَوْعَى»[5] [نه چنین است (آتش) زبانه می‌کشد *پوست سر و اندام را برکننده است* هر که را پشت کرده و روی برتافته* و گرد آورده و انباشته (و حسابش را نگاه داشته) فرا می‌خواند]

سومین درجه: سَقَر است؛ می‌فرماید: «لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ* لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ* عَلَيْهَا

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۳، ح ۱۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص۲۶۳، ح ۲۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص۲۶۴، ح ۲۱.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۸.

۵- معارج/ ۱۸-۱۶.

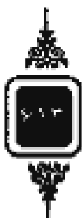
تِسْعَةَ عَشَرَ»[1] [نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند* پوستها را سیاه می‌گرداند* (و) بر آن (دوزخ) نوزده (نگهبان) است].

چهارم حُطَمه است «إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ * كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ»[2] [(دوزخ) چون کاخی (بلند) شراره می‌افکند* گویی شترانی زرد رنگند]

هر کس در آن بیفتد همانند سرمه پودر می‌شود، اما روحش نمی‌میرد، و هر بار که پودر شود و بسوزد، دوباره به حالت اول برمی‌گردد.

پنجم: هاویه است که نگهبان دارد، جهنمیان از او کمک خواسته می‌گویند: ای مالک! آبی به ما بده! مالک برای آنها ظرفی از آتش می‌برد که در آن صدید ریخته شده؛ صدیدآبی است که از پوست سوخته جهنمیان جاری می‌شود و شبیه فلز مذاب یا قیر است.[3]

هرگاه بخواهند از آن بنوشند از شدت حرارت آن، گوشت صورت‌هایش فرو می‌ریزد، همان گونه که می‌فرماید: «وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا»[4] [و اگر فریادرسی جویند، به آبی چون مس گداخته که چهره‌ها را بریان می‌کند، یاری می‌شوند. وه چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است]



هر کس در آن جا بیفتد، هفتاد سال در آتش سقوط می‌کند و هر قدر پوستش بسوزد، پوست جدیدی برایش می‌روید.



ششم: سَعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش است و در هر یک سیصد قصر و در هر قصر سیصد اتاق آتش، در هر اتاق سیصد نوع عذاب. در آن جا مارها و مجموعه‌هایی از آتش عقرب‌ها و غل و زنجیرهایی از آتش وجود دارد؛ همانطور که خداوند می‌فرماید: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا»[5] [ما

۱- مدثر/ ۳۰-۲۸.

۲- مرسلات/ ۳۳-۳۲.

۳- المهل: برنج یا آهن گداخته، نوعی قطران، قیر «لسان العرب ماده مهل»

۴- کهف/ ۲۹.

۵- انسان/ ۴.

برای کافران زنجیرها و غلها و شعله‌های سوزان آتش آماده کرده‌ایم]

هفتم: جهنم است و چاه فلق در آنجاست. وقتی دهان باز کند، آتشی به شدت شعله‌ور از آن زبانه می‌کشد که سوزنده‌ترین آتش است و کوه صعود از مس گداخته و آتش در وسط جهنم قرار دارد و وادی أثام از مس مذاب در اطراف آن کوه است که به راستی که آن سخت‌ترین عذاب و بدترین آتش است.[1]

۸) ابن طاووس در (الدروع الواقیه) آورده است: ابو محمد جعفر بن احمد قمی در کتاب زهد النبی علیه السلام نوشته است: وقتی این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، حضرت به شدت گریست و یاران و صحابه بـه همـراه او گریسـتند و نمی‌دانستند جبرئیل چه چیزی بر حضرت نازل کرده است و هیچ کس نتوانست بـا حضرت سخنی بگوید. ازآنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه با دیدن فاطمـه سلام الله علیها خوشحال می‌شد، یکی از اصحاب به در خانـه فاطمـه رفـت و دیـد خانم نشسته ودر مقابلش مقداری جو است و او آنها را آسیاب می‌کند و می‌گویـد: «وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى»[2] [آن چه پیش خداست بهتر و پایدارتر است] آن صحابی به حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهـا سـلام داده و او را از حـال پیـامبر و گریـه حضرت مطلع کرد. فاطمه (س) برخاست و ردای[3] کهنه[4]ای به سر کرد که در دوازده نقطه با برگ خرما پینه خورده بود. وقتی بیرون آمد، سلمان بـه ردای فاطمـه (س) نگریست و گریست و گفت: واحزناه، قیصر و کسری حریر و ابریشم می‌پوشند، ولی دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ردای پشمین کهنه‌ای به سـر کـرده کـه دوازده پینه دارد.

وقتی فاطمه (س) نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت: عرض کرد: یـا رسـول الله! سلمان از لباس من تعجب می‌کند. سوگند به آن که تو را به حق به پیامبری مـا

۱- تفسیر قمی، ج ۱،ص ۲۸۷.

۲- قصص/ ۶۰.

۳- شملة: عبایی ازیشم یا مو «المعجم الوسیط، ماده شمل»

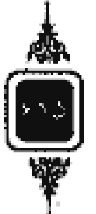
۴- الخَلَق: لباس و پوست و... کهنه و مندرس. «المعجم الوسیط، ماده خلق»

فرستاده، پنج سال است که تنها دارایی من و علی پوست[1] گوسفندی است که روزها با آن به شتر خود علف می‌دهیم و شب در بستر انداخته بر روی آن می‌خوابیم و بالش[2] ما از پوست و درونش لیف خرما است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای سلمان! دخترم در زمره پیشتازان است.

پس فاطمه (س) عرض کرد: فدایتان شوم پدر جان! چرا گریه می‌کنید؟ پیامبر دو آیه‌ای را که جبرئیل به حضرت نازل کرده بود، برای فاطمه (س) خواند. فاطمه با صورت بر زمین افتاد و دائماً می‌گفت: وای، وای بر هر که وارد آتش جهنم شود. سلمان گفت: ای کاش برای خانواده‌ام گوسفندی بودم؛ آنها گوشتم را می‌خوردند و پوستم را پاره می‌کردند، ولی توصیف آتش جهنم را نمی‌شنیدم. ابوذر گفت: کاش مادرم نازا بود و مرا نمی‌زایید تا توصیف آتش جهنم را نمی‌شنیدم.

عمار گفت: کاش پرنده‌ای بودم و در صحراهای خشک پرواز می‌کردم و هیچ حساب و کتابی به عهده من نبود و نام و توصیف آتش جهنم را نمی‌شنیدم. علی علیه السلام فرمود: ای کاش درندگان، گوشت مرا دریده بودند و از مادر زاده نشده بودم تا توصیف آتش جهنم را نمی‌شنیدم. پس دست خود را بر سرش گذاشت و گریست و فرمود: امان از سفر طولانی، امان از کمی زاد و توشه، به سفر قیامت می‌روند و در آتش می‌افتند و ناگهان با قلاب‌های آتش ربوده می‌شوند، بیمارانی که مرضشان علاج نمی‌شود و مجروحانی که زخم‌هایشان مداوا نمی‌شود، اسیرانی که آزاد نمی‌شوند، از آتش می‌خورند و می‌آشامند و بین طبقات آتش زیر و رو می‌شوند و بعد از آن که لباس‌هایی از جنس پنبه و کتان پوشیدند قطعه‌های آتش می‌پوشند و بعد از هم آغوشی با همسرانشان با شیاطین همنشین می‌شوند.



«ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ (۴۶)»

[به آنان گویند) با سلامت و ایمنی در آن جا داخل شوید]

۱) محمد بن ابراهیم، از پدرش از ابن محبوب، از علی بن رئاب و یعقوب

۱- المَسْک: پوست «المعجم الوسیط، ماده مسک»

۲- المرفقة: هرچیزی که بر آن تکیه داده شود «المعجم الوسیط ماده رفق»

سرّاج از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: امیر المؤمنین علیه السلام برای مردم خطبه خواند و فرمود: بدانید که تقوی برای اهلش مرکبی رام و راهوار است. لگام آن را رها و آزاد می‌گذارند و آنها را به بهشت وارد می‌کند و درهای بهشت برای آنها باز می‌شود و بوی بهشت را می‌شنوند و به آنها گفته می‌شود: «**ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ**»[1]

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (۴۷)﴾

[و آن چه کینه (و شائبه‌های نفسانی) در سینه‌های آنان است، برکنیم؛ برادرانه بر تختهایی روبروی یکدیگر نشسته‌اند]

۱) علی بن ابراهیم گفته است: منظور، عداوت و دشمنی است.[2]

۲) محمد بن یعقوب از چند تن از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد ابن سلیمان از پدرش نقل کرده است که نزد امام صادق علیه السلام بودیم. ابو بصیر وارد شد - و جمله‌ای گفت- امام فرمود: ای ابا محمد! خداوند در کتاب خود از شما سخن گفته و فرموده است: «**إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ**» به سوگند، به جز شما کس دیگری مدنظر خدا نبوده است[3]، ابن بابویه در کتاب فضائل الشیعة همین حدیث را روایت کرده است[4]

۳) و او از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر، از عمرو بن ابو المقدام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: همراه پدرم از منزل خارج شدیم و عده‌ای از شیعیان را دیدیم که میان قبر پیامبر و منبر حضرت نشسته بودند. پدرم به آنها سلام کرد و فرمود: به خدا سوگند، من روح و بوی شما را دوست می‌دارم؛ پس باتقوا و پرهیزکاری و تلاش مرا در این امر کمک کنید و بدانید که دوستی ما جز با تقوا و تلاش حاصل نمی‌شود. هر کدام از شما اگر به کسی اقتدا کرد باید مانند او

۱- کافی، ج ۸، ص ۶۷، ح ۲۳.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۹.

۳- کافی، ج ۸، ص ۳۵.

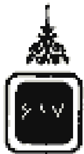
۴- فضائل الشیعه، ص ۶۱، ح ۱۸.

عمل کند، شما شیعه خدا و یاران او هستید، شما السابقون الأوّلون و السابقون الآخِرون هستید. در دنیا بر همه پیشی گرفته و در آخرت پیشتازتر از همه به سوی بهشت هستید، با تعهد خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله ما بهشت را برای شما ضمانت کرده‌ایم. به خدا سوگند در بهشت درجه و مقام هیچ روحی به مقام شما نمی‌رسد، پس برای کسب فضیلت هر درجه بر هم سبقت بگیرید؛ شما و همسرانتان پاک و طیّب هستید. هر زن مؤمنی از شما حور العین و هر مرد مؤمنی، صدّیق است. امیر المؤمنین علیه السلام به قنبر فرمود: ای قنبر! شادباش و مژده بده که به خدا سوگند! پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که به جز شیعیان، از همه امت خشمگین بود.

بدانید که هر امری عزت و افتخاری دارد و عزت اسلام، شیعه است و هر امری پشتیبانی دارد و پشتیبان اسلام، شیعه است. هر امری، قله و اوجی دارد و اوج اسلام، شیعه است، هر امری شرفی دارد و شرف اسلام، شیعه است. هر امری، سید و پیشوایی دارد، پیشوای مجالس اسلام، مجلس شیعه است. هر امری امام و رهبری دارد، امام کلّ زمین، زمینی است که شیعه در آن ساکن است. اگر کسی از شما در زمین نبود؛ هیچ چشمه‌ای گیاهی نمی‌رویاند و خدا به مخالفان شما هیچ نعمتی نمی‌داد و از لذایذ هیچ به دست نمی‌آوردند و نه از دنیا بهره‌ای داشتند و نه از آخرت. هر ناصبی هر چقدر هم که عبادت کند مشمول این آیه است «عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ * تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً»[1] [که تلاش کرده رنج (بیهوده) برده‌اند* (ناچار) در آتشی سوزان درآیند]

و عمل هر ناصبی سختکوشی چون غبار هواست، شیعیان ما با نور خداوند عزّ و جلّ سخن می‌گویند و مخالفان آنها نامعقول و اشتباه سخن می‌گویند.

به خدا سوگند! هرگاه یکی از شیعیان ما بخوابد، خدا روح او را به آسمان می‌برد و آن را متبرک می‌سازد و اگر زمان مرگ او رسیده باشد، آن روح را در گنج‌ها و خزانه‌های رحمت و باغ‌های بهشت و در سایه عرش خود می‌گذارد و اگر هنوز اجل او نرسیده باشد، خدا روحش را همراه ملائکه امین باز می‌گرداند تا آن را به کالبدش بازگردانند تا در آن آرامش یابد. به خدا سوگند! حاجیان شما و آن



۱- غاشیه/ ۴-۳.

که حج عمره به جا می‌آورد در نظر خدا خواص‌اند. فقیران شما بی‌نیاز و ثروتمندان شما اهل قناعت‌اند و همه شما اهل دعا و اجابت هستید[1].

۴) و نیز از چند تن از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمُّون، از عبد الله بن عبد الرحمن، از عبد الله بن قاسم، از عمرو بن ابو المقدام از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده و افزوده است: بدانید که هر چیز اصل و جوهری دارد و جوهر فرزندان آدم، محمد صلی الله علیه و آله، ما و شیعیان ما هستند. خوشا به حال شیعیان ما چقدر به عرش الهی نزدیکند! و خدا روز قیامت چه نیکو در حق آنها احسان می‌کند.

به خدا سوگند! اگر بر مردم سنگین نمی آمد و یا آنها [شیعیان] دچار نخوت و تکبر نمی شدند، ملائکه پیش روی شیعیان ایستاده و به آنها سلام می‌دادند، به خدا سوگند! هرگاه یکی از شیعیان ما ایستاده در نماز خود قرآن بخواند، به ازای هر حرف، صد پاداش و اگر نشسته در نمازش قرآن بخواند به ازای هر حرف ۵۰ حسنه برایش نوشته می‌شود و اگردر غیر موقع نماز قرآن بخواند برای هر حرف، ده پاداش برایش ثبت می‌شود و اگر شیعه ما ساکت باشد برایش اجر مخالفی نوشته می‌شود که قرآن می‌خواند. به خدا سوگند، آن گاه که در بستر خود خوابیده‌اید، اجر مجاهدان را دارید و آن گاه که نماز می‌خوانید، پاداش مجاهدان صف کشیده در راه خدا را دارید و به خدا سوگند! شما همان کسانی هستید که خدا درباره ایشان فرموده است: «وَنَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ» شیعیان ما چهار چشم دارند؛ دو چشم در سر و دو چشم در قلب، البته همه مردم اینگونه‌اند، ولی خدا چشم آنها را کور کرده و چشم شیعیان را باز و بینا نموده است.[2]

۵) عیاشی از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ» روایت کرده است که فرمود: به خدا سوگند منظور آیه جز شما هیچ

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۱۲، ح ۲۵۹.

۲- کافی، ج ۸، ص ۲۱۲، ح ۲۵۹.

کس دیگری نیست.[1]

۶) عمرو بن ابی مقدام از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: به خدا سوگند، شما همان کسانی هستید که خدا درباره ایشان فرموده است: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ»

شیعیان ما چهار چشم دارند؛ دو چشم در سر و دو چشم در قلب. البته همه خلائق اینگونه‌اند؛ اما خدا چشمان شما را بینا و چشمان آنها را کور گردانده است.[2]

۷) محمد بن مروان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: برای هر یک از زنان و مردان شما شیعیان، ملائکه سلام و درود و تحیّت می‌آورد و شما همان کسانی هستید که خدا فرموده است: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ»[3]

۸) و از طریق مخالفان: ابو نُعَیم حافظ از مردان خود، از ابو هُرَیره نقل کرده است که: علی علیه السلام پرسید: یا رسول الله! میان من و فاطمه کدامیک برای تو محبوب‌تر هستیم؟ فرمود: فاطمه سلام الله علیها در نظرم از تو محبوب‌تر است و تو از او عزیزتر هستی. پس فرمود: گویی اکنون می‌بینم که در کنار حوض من ایستاده‌ای و از مردم حمایت و پشتیبانی می‌کنی. به تعداد ستارگان آسمان در آن جا جام وجود دارد. من و تو و حسن و حسین علیهم السلام و حمزه و جعفر در بهشت «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ» هستیم. تو و شیعیانت همراه من هستید. پس فرمود: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ» هیچ یک از شما پشت سرِ همراهِ خود را نگاه نمی‌کند.

۹) احمد بن حنبل در مسند خود، در حدیثی که سند آن را به زید بن ابی اوفی رسانده، آورده است: در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نزد حضرت رفتم، پس تعریف می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله میان اصحابش دو به دو پیمان برادری بست.

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۴، ح ۲۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۴، ح ۲۳.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۴، ح ۲۴.

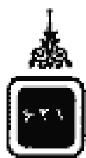
علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی دیدم در حق اصحاب خود به جز من چه کردی، روح از کالبدم خارج شد و کمرم شکست، اگر این امر به خاطر نارضایتی و خشم شما از من است، بخشش و کرامت و رضایت از شماست. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن که مرا به حق به پیامبری مبعوث کرد، تو را برای خود نگه داشته‌ام، تو برای من همانند هارون برای موسی هستی، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست و تو برادر و وارث من خواهی بود. پرسید: یا رسول الله! من چیزی را از شما به ارث می‌برم؟ فرمود: آن چه را که پیامبران پیش از من به ارث گذاشتند. پرسید: پیامبران قبل از شما چه چیزی به ارث گذاشتند؟ فرمود: کتاب خدا و سنت پیامبرانشان را؛ تو و دخترم فاطمه سلام الله علیها در قصرم در بهشت، همراه من خواهید بود. تو برادر و دوست و یاور من هستی، سپس تلاوت کرد: «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» کسانی که به خاطر خدا با یکدیگر دوستی می‌کنند و به همدیگر می‌نگرند.

۱۰) ابن مَغازلی شافعی در (المناقب) در حدیثی که سند آن را به زید بن ارقم می‌رساند آورده است: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم، فرمود: آن گونه که خداوند میان ملائکه پیمان اخوت بسته من نیز بین شما پیمان اخوت برقرار می‌کنم، پس به علی علیه السلام فرمود: تو برادر و رفیق و یاور من هستی، سپس آیه: «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» را تلاوت فرمود و گفت: برای رضای خدا با هم دوست و همدل‌اند و به همدیگر می‌نگرند.

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (۴۸) نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۴۹) وَ
أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (۵۰) وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ (۵۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا
قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (۵۲) قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۵۳) قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ
مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ (۵۴) قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ (۵۵) قَالَ وَمَنْ
يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (۵۶) قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۵۷) قَالُوا إِنَّا أَرْسَلْنَا
إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۵۸) إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۹) إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ

(۶۰) فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ (۶۱) قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۶۲) قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا
فِيهِ يَمْتَرُونَ (۶۳) وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۶۴) فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ
أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (۶۵) وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ
دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ (۶۶) وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ (۶۷) قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي
فَلَا تَفْضَحُونِ (۶۸) وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ (۶۹) قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ (۷۰) قَالَ هَؤُلَاءِ
بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۷۱) لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۲).

[نه رنجی در آن جا به آنان می‌رسد و نه از آن جا بیرون رانده می‌شوند* به بندگان من خبر ده که منم آمرزنده مهربان* و این که عذاب من عذابی است دردناک * و از مهمانان ابراهیم به آنان خبر ده * هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند: (ابراهیم) گفت: ما از شما بیمناکیم* گفتند: مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می‌دهیم* گفت: آیا با این که مرا پیری فرا رسیده است بشارتم می‌دهید؟ به چه بشارت می‌دهید؟* گفتند: ما تو را به حق بشارت دادیم. پس از نومیدان مباش* گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش نومید می‌شود؟* (سپس) گفت: ای فرشتگان (دیگر) کارتان چیست؟* گفتند: ما به سوی گروه مجرمان فرستاده شده‌ایم* مگر خانواده لوط که ما قطعاً همه آنان را نجات می‌دهیم * جز آنش را که مقدر کردیم او از بازماندگان (در عذاب) باشد* پس چون فرشتگان نزد خاندان لوط آمدند* (لوط) گفت: شما مردمی ناشناس هستید* گفتند: (نه) بلکه برای تو چیزی آورده‌ایم که در آن تردید می‌کردند* و حق را برای تو آورده‌ایم و قطعاً ما راستگویانیم* پس پاسی از شب (گذشته) خانواده‌ات را حرکت ده و (خودت) به دنبال آنان برو و هیچ یک از شما نباید به عقب بنگرد و هر جا به شما دستور داده می‌شود: بروید* و او را از این امر آگاه کردیم که ریشه آن گروه صبحگاهان بریده خواهد شد* و مردم شهر شادی‌کنان روی آوردند* (لوط) گفت: اینان مهمانان منند، مرا رسوا مکنید* و از خدا پروا کنید و مرا خوار نسازید* گفتند: آیا تو را (از مهمان کردن) مردم بیگانه منع نکردیم* گفت: اگر می‌خواهید (کاری مشروع) انجام دهید، اینان دختران منند (با آنان ازدواج کنید) *به جان تو سوگند که آنان در مستی خود سرگردان بودند]





۱) علی بن ابراهیم: این آیه: «لاَ یَمَسُّهُمْ فِیهَا نَصَبٌ» یعنی رنج و سختی نمی‌بینند و «نَبِّئْ عِبَادِی» یعنی بندگانم را باخبر و آگاه کن «أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ * وَ أَنَّ عَذَابِی هُوَ الْعَذَابُ الأَلِیمَ * وَنَبِّئْهُمْ عَن ضَیْفِ إِبْرَاهِیمَ» که اخبار آنها را نوشتیم.[1]

۲) علی بن ابراهیم: این آیه: «وَقَضَیْنَا إِلَیْهِ ذَلِکَ الأَمْرَ» یعنی آنها را از این امر آگاه کردیم «أَنَّ دَابِرَ هَؤُلاء» یعنی قوم لوط «مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِینَ» و «لَعَمْرُکَ» یعنی سوگند به جای تو ای محمد! «إِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ» و این نشان دهنده فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله بر سایر انبیا است.[2]

۳) عیاشی از محمد بن قاسم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ساره، همسر ابراهیم علیه السلام به او گفت: تو پیر شده‌ای، اگر دعا کنی، خدا فرزندی به ما عطا کند، چشمان ما روشن می‌شود؛ تو دوست و خلیل خدا هستی و او ان شاء الله دعای تو را اجابت می‌کند. ابراهیم علیه السلام از خدا خواست که پسری دانا به او عطا کند، پس وحی آمد: من پسری بردبار و صبور به تو خواهم داد و اطاعت و فرمانبرداری‌ات از من را با او امتحان خواهم کرد. بعد از سه سال از این مژده، دوباره مژده تولد اسماعیل از سوی خدا برای ابراهیم علیه السلام آمد.[3]

۴) ابو بصیر گفته است از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: خدا شما را حفظ کند! آیا پیامبر صلی الله علیه و آله از بخل به خدا پناه می‌برد؟ فرمود: آری، ای ابا محمد، هر روز و هر شب، و ما هم از بخل به خدا پناه می‌بریم.

و خداوند در کتاب خود فرموده است: «وَمَن یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»[4] [و هر کس از خسّت نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارانند]

و من تو را از عاقبت بخل‌ورزی آگاه خواهم کرد. قوم لوط اهل یک قریه بوده

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۹.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۹.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۴، ح ۲۵.

۴- حشر / ۹۰ و تغابن / ۱۶.

و نسبت به طعام دادن به دیگران بسیار بخیل و حریص بودند. خدا در مجازات آنها چنین مقرر فرمود که در شرمگاهشان بیماری لاعلاجی باشد. پرسیدم: چگونه آنها را مجازات کرد؟ فرمود: روستای قوم لوط در مسیر شام و مصر بود رهگذران و مسافران در آن روستا اتراق کرده و میهمان آنها می‌شدند. وقتی تعداد این مسافران و میهمانان، زیاد شد؛ به خاطر بخل و تنگ‌چشمی از آنها به ستوه آمدند و بخل، آنان را بر آن داشت که اگر میهمانی به خانه ایشان آمد، او را رسوا کنند بدون آن که شهوتی نسبت به او داشته باشند و تنها دلیل آنها برای این کار منصرف کردن رهگذران از آمدن به خانه ایشان بود. آوازه کارشان در روستاهای دیگر پیچید و مسافران از ماندن در آن جا حذر کردند. بخل دستاوردی برایشان داشت که دیگر نمی‌توانستند آن را از سر خود باز کنند، بدون این که ابتدا میلی به آن داشته باشند. تا این که از مردان سرزمین‌های دیگر در ازای پول و اجرت آن عمل را می‌خواستند. پس کدام بیماری از بخل مُسری‌تر و کشنده‌تر و بدفرجام‌تر و نزد خدا زشت‌تر است؟ ابو بصیر می‌گوید: پرسیدم: خدا شما را حفظ کند، آیا همه مردان قبیله لوط به این بیماری مبتلا بودند؟ فرمود: آری، به جز اهل خانه‌ای از مسلمانان. آیا نشنیده‌ای خداوند فرمود: «فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ* فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ»[1] [پس هر که از مؤمنان در آن (شهرها) بود بیرون بردیم* و(لی) در آن جا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم]

سپس امام فرمود: لوط سی سال در میان آن قوم بود و آنها را به خدا دعوت می‌کرد و از عاقبت کارشان و عذاب الهی بیم می‌داد. قوم لوط از نجاست و جنابت طهارت نمی‌کردند و لوط و آل او این امور را رعایت می‌کردند. لوط و ابراهیم با همدیگر پسر خاله بودند و همسر ابراهیم علیه السلام، ساره، خواهر لوط علیه السلام بود، و ابراهیم علیه السلام و لوط علیه السلام هر دو فرستاده و پیامبر خدا بودند تا مردم را بیم دهند.

لوط علیه السلام مردی بخشنده و کریم بود و اگر میهمانی به خانه‌اش می‌آمد، از او پذیرایی می‌کرد و او را از قومش برحذر می‌داشت. قوم لوط وقتی این گونه دیدند، گفتند: ما تورا از رویارو شدن با مردم دیگر نهی می‌کنیم، نباید از میهمانی که

---

۱ - ذاریات/ ۳۶-۳۵.

به منزلت می‌آید پذیرایی کنی. اگر این کار را بکنی، میهمانت را رسوا می‌کنیم و تو را در برابر او خوار و ذلیل می‌گردانیم. از همین روی بود که وقتی به خانه لوط، میهمان می‌آمد، حضورش را از دیگران پنهان می‌کرد از ترس این که مبادا قومش او را رسوا و بی‌آبرو کنند؛ زیرا لوط هیچ قوم و خویشی در میان آنها نداشت.

لوط و ابراهیم منتظر بودند عذاب الهی بر قوم لوط نازل شود. آن دو نفر نزد خدا منزلت و مقام والا و شریفی داشتند و هرگاه خداوند قصد می‌کرد قوم لوط را عذاب کند، دوستی ابراهیم و محبت لوط را ملاحظه می‌کرد و عذابشان را به تأخیر می‌انداخت.

وقتی خشم خدا بر قوم لوط بیشتر و عذاب آنها به قضا و قدر الهی حتمی شد، خداوند خواست به جبران عذاب قوم لوط، پسری خوش خلق و شکیبا دهد تا غم هلاکت قوم لوط را با وجود آن پسر تسلّی دهد، خداوند فرستادگانی را نزد ابراهیم فرستاد تا به او مژده تولد اسماعیل را بدهند. فرستادگان، شبانگاه نزد ابراهیم رفتند. ابراهیم ترسید که مبادا آنها دزد باشند. وقتی آنان دیدند او ترسیده است، «قَالُواْ سَلاَمًا قَالَ سَلاَمٌ»[1] [سلام گفتند پاسخ داد سلام].

«قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ* قَالُواْ لاَ تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلاَمٍ عَلِيمٍ»

امام صادق علیه السلام فرموده است: غلام علیم همان اسماعیل پسر هاجر است.

پس ابراهیم به فرستادگان گفت: «أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَن مَّسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ* قَالُواْ بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ»

و گفت: «فَمَا خَطْبُكُمْ»؟ یعنی بعد از بشارت به من، کار و وظیفه شما چیست؟

«قَالُواْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ» گفتند: ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم. آنها قومی بدکار هستند تا آنها را از عذاب پروردگار جهانیان بیم دهیم. ابراهیم علیه السلام گفت: «إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ»[2] [لوط (نیز) در آنجاست. گفتند: ما بهتر می‌دانیم چه کسانی در آن جا هستند. او و کسانش را جز زنش که از باقی ماندگان (در خاکستر

۱ - هود/ ۶۹.

۲ - عنکبوت/۳۲.

آتش) است، حتماً نجات خواهیم داد]

«فَلَمَّا جَاء آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ* قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ* قَالُواْ بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُواْ فِيهِ يَمْتَرُونَ»

یعنی از عذاب خدا، تا قومت را از عذاب بیم دهی.

«فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ» [پس پاسی از شب گذشته خانوادهات را حرکت ده] «وَلاَ يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلاَّ امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ»[1] [هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد مگر زنت که آن چه به ایشان رسد، به او (نیز) خواهد رسید. بی‌گمان وعده‌گاه آنان صبح است. مگر صبح نزدیک نیست]

امام صادق علیه السلام فرمود: برای قوم لوط مقدّر کردند «ذَلِكَ الأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلاء مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ» در روز هشتم هنگام طلوع فجر، خداوند فرستادگانی را نزد ابراهیم فرستاد؛ آنها او را به تولد اسحاق بشارت دادند و به خاطر هلاکت قوم لوط به او تعزیت و تسلیت گفتند. هم چنان که خداوند در سوره هود می‌فرماید: «وَلَقَدْ جَاءتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُواْ سَلاَمًا قَالَ سَلاَمٌ فَمَا لَبِثَ أَن جَاء بِعِجْلٍ حَنِيذٍ»[2] [و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند. سلام گفتند. پاسخ داد: سلام، و دیری نپایید که گوساله‌ای بریان آورد]. «فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُواْ لاَ تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ* وَامْرَأَتُهُ قَآئِمَةٌ»[3] [و چون دید دست‌هایشان به غذا دراز نمی‌شود، آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت. گفتند: مترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم* و زن او ایستاده بود]

امام علیه السلام فرمود: منظور، ساره است که او را به تولد اسحاق مژده دادند.

«بِإِسْحَاقَ وَمِن وَرَاء إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ* قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَاْ عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ* قَالُواْ أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ رَحْمَتُ اللّهِ وَبَرَكَاتُهُ

۱- هود/ ۸۱.

۲- هود/ ۶۹.

۳- هود/ ۷۱-۷۰.

عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»[1] [پس وی را بـه اسـحاق و از پـی اسـحاق بـه یعقوب مژده دادیم* (همسر ابراهیم) گفت: ای وای بر من! آیا فرزند آورم با آن کـه من پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است؟* گفتند: آیا از کـار خـدا تعجـب مـی‌کنـی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان (رسالت) باد؛ بی‌گمان او ستوده‌ای بزرگـوار است]

و فرمود: وقتی بشارت و مژده تولد اسحاق را شنید، ترس او از بـین رفـت، و شروع به دعا در حق قوم لوط کرد و از خدا خواست عذاب را از آنهـا دور سـازد. خداوند فرمود: «يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَـذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ»[2] [ای ابراهیم از این (چون و چرا) روی برتاب که فرمـان پروردگـارت آمده و برای آنان عذابی که بی‌بازگشت است، خواهد آمد][3]

در تفسیر سوره ذاریات این ماجرا را با اسناد و قول ابن بابویه به طور مفصّـل بیان خواهیم کرد.

۵) از صَفوان جمّال روایت شده است: پشت سر امام صادق علیه السلام نمـاز خوانـدم، بعـد از پایـان نمـاز، امـام سـرش را پـایین انـداخت و سـپس گفـت: «اللّهُمَّ لا تُقنِطنِي مِن رَحمَتِک» [خدایا! مرا از رحمت خود ناامید نکـن!] سـپس بـا صدای بلندتر گفت: «وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلاَّ الضَّآلُّونَ»[4]

﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ (۷۵) وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ (۷۶)﴾

[به یقین در این (کیفر) برای هوشیاران عبرت‌هاست* و (آثار) آن (شهر هنـوز) بـر سر راهی (دایر) برجاست]

۱) محمد بن یعقوب از احمد بن مهران از عبد العظیم بن عبد الله حَسَنی، از ابن ابی عُمَیر، از اَسباط بیّاع زُطّی نقل کرده است که: نزد امام صادق علیه السلام بـودم،

۱- هود/ ۷۳-۷۱.

۲- هود/ ۷۶.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۴، ح ۲۶.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۷، ح ۲۷.

مردی از او درباره آیه «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ» پرسید و ایشان فرمود: متوسّمان ما هستیم و راه درست، راه ماست.[1]

۲) و او از محمد بن یحیی، از سَلَمَة بن خَطّاب، از یحیی بن ابراهیم، از اسباط بن سالم نقل کرده است که: نزد امام صادق علیه السلام بودم و مردی از اهالی هیت وارد شد و پرسید: خدا به شما خیر دهد! درباره آیه «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ» چه می‌فرمایید؟ فرمود: آن هوشمندان و متوسّمان ما هستیم و راه درست، راه ماست.[2]

۳) و او از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از ربعی بن عبد الله، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» فرمود: منظور ائمه اطهار علیهم السلام هستند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه فرمود: از فراست و زیرکی مؤمن بترسید که او با نور خداوند عزّ و جلّ می‌بیند.[3] محمد بن حسن صفّار در بصائر الدّرجات، از عباس بن معروف، از حمّاد بن عیسی، از ربعی، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام همین تفسیر را بیان کرده است.[4] همچنین شیخ مفید در کتاب اختصاص با همین متن و سند حدیث را روایت کرده است.[5]

۴) و نیز او از احمد بن ادریس و محمد بن یحیی از حسن بن علی کوفی از عُبَیس بن هِشام، از عبد الله بن سلیمان نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند همان گونه که به سلیمان بن داود اختیار داده بود و کارها را به ایشان سپرده بود، به شما هم اختیار داده است؟ فرمود: آری، در این حال مردی از حضرت سؤالی پرسید و حضرت پاسخ او را داد. شخص دیگری همان سؤال را پرسید: به او پاسخ دیگری داد، پس شخص سومی همان سؤال را پرسید؟ و امام

۱- کافی، ج ۱، ص۱۶۹، ح ۱.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۷۰، ح ۲.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۷۰، ح ۳.

۴- بصائر الدرجات، ص ۱۵، ح ۴.

۵- الاختصاص، ص ۳۰۷.

پاسخ متفاوت با دو جواب اول به او داد. سپس فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَعْطِ بِغَيْرِ حِسَابٍ» [این بخشش ماست (آن را) ببخش یا بی شمار اعطاء کن] در قرائت علی علیه السّلام چنین است.

پرسیدم: خدا به شما خیر دهد! آیا امام آنها را می‌شناسد که اینگونه به آنها پاسخ می‌دهد؟ فرمود: سبحان الله آیا نشنیده‌ای خداوند فرموده است: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»؟ منظور، ائمه اطهار علیهم السلام است و راه درست راه آنهاست و هیچ‌گاه از آنها جدا نمی‌شود، آری. حقیقتاً، امام هرگاه کسی را ببینید او را و دین او را می‌شناسد و اگر از پشت دیواری صدای کسی را بشنود، او و عقیده‌اش را می‌شناسد، خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالِمِينَ»[1] [و از نشانه‌های (قدرت) او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شماست. قطعاً در این (امر نیز) برای دانشوران نشانه‌هایی است].

و هرگاه سخن او را بشنود، می‌فهمد که او از نجات‌یافتگان است یا هلاک‌شوندگان؛ بنابراین آن گونه که دیدی به سؤال آنها جواب می‌دهد.[2]

صفّار این حدیث را چند جای در بصائر الدرجات به اسناد عبد الله بن سلیمان از امام صادق علیه السلام آورده است.[3]

۵) محمد بن حسن صفار از سِندی بن ربیع، از حسن بن علی بن فضّال، از علی بن رِئاب از ابو بکر حَضرَمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: میان چشمان هر مخلوقی نوشته شده که او مؤمن است یا کافر، و این امر از شما پوشیده است، اما از ائمه اطهار علیهم السلام پوشیده نیست. هر کس نزد آنها بیاید، می‌فهمد آیا او مؤمن است یا کافر؛ پس این آیه را تلاوت کرد «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» و فرمود: آنها همان متوسّمان هستند.[4]

۱- روم/ ۲۲.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۶۴، ح ۳.

۳- بصائر الدرجات، ص ۳۳۶، ح ۱.

۴- بصائر الدرجات، ص ۳۳۰، باب ۱۶، ح ۱.

۶) احمد بن حسین، از احمد بن ابراهیم و حسن بن بَراء از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر نقل کرده است که: همراه امام صادق علیه السلام حج گزاردم، در مسیر بازگشت، امام بر کوهی رفت و به حاجیان نگریست و فرمود: چقدر سر و صدا و جمعیت زیاد است و چقدر حاجی کم است! داود رَقّی پرسید: ای پسر رسول خدا! آیا خدا دعای همه افراد این جمع را اجابت می‌کند؟ فرمود: وای بر تو! - ای ابا سلیمان! - خداوند شرک به خود را نمی‌بخشد و کسی که ولایت علی علیه السلام را انکار کند همانند بت‌پرست است. پرسیدم: فدایتان شوم! آیا شما دشمنان و دوستان خود را می‌شناسید؟ فرمود: ای ابا سلیمان! هر بنده‌ای که متولد می‌شود در میان دو چشمش (پیشانی‌اش) نوشته شده که او مؤمن است یا کافر، و هرگاه شخصی نزد ما بیاید و اظهار دوستی با ما و بیزاری از دشمنان ما بکند، می‌بینیم که بر پیشانی او نوشته مؤمن است یا کافر. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» ما دوست و دشمن خود را می‌شناسیم.[1]



۷) ابن بابویه از تمیم بن عبد الله بن تمیم قُرَشی - که خدای از او خوشنود باد - از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از حسن بن جَهْم نقل کرده است که: روزی به مجلس مأمون رفتم، امام رضا علیه السلام در آن جا حضور داشت و فقها و اهل کلام همه فرقه‌ها و مذاهب جمع بودند. یکی از آنها پرسید: یا بنَ رسول الله! آن که ادعای امامت می‌کند با چه چیزی گفته‌اش اثبات می‌شود؟ فرمود: با نصّ و دلیل. پرسید: دلیل امامت چیست؟ فرمود: علم و اجابت دعایش. پرسید: چگونه از آینده خبر می‌دهید؟ فرمود: این عهد و پیمانی است که پیامبر بر عهده ما گذاشته است. پرسید: چگونه از اسرار قلبی مردم با خبرید؟ فرمود: آیا نشنیده‌اید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: از فراست و زیرکی مؤمن بترسید که او با نور خدا می‌بیند. عرض کرد: شنیده‌ام. فرمود: هر مؤمنی به اندازه ایمان و علم و بصیرتش زیرکی و فراست دارد و با نور خدا می‌نگرد و خدا همه آن درک و بصیرت و فراست که میان مؤمنان گذاشته، در ما ائمه یک جا جمع کرده است و خداوند در کتاب خود می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» اولین نفر از این هوشمندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، سپس امیر المؤمنین علیه السلام

۱- بصائر الدرجات، ص ۳۳۴، باب ۱۷، ح ۱۵.

و سپس حسن و حسین و ائمه علیهم السلام از نسل حسین علیه السلام تا روز قیامت.[1]

۸) و نیز از ابو علی احمد بن یحیی مُکَتِّب، از احمد بن محمد وَرّاق، از بشر بن سعید بن قیلویه مُعَدَّل در رافقه،[2] از عبد الجبار بن کثیر تَمیمی یَمانی، از محمد بن حرب هلالی- امیر مدینه- نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! در ذهنم سؤالی دارم و می‌خواهم از شما بپرسم. فرمود: اگر بخواهی قبل از سؤال کردن تو را از آن آگاه کنم و اگر مایلی خود، بپرس. پرسیدم: ای پسر رسول خدا! چگونه قبل از پرسش می‌فهمید سؤال من چیست؟ فرمود: با فراست و تأمّل، آیا نشنیده‌ای خداوند فرمود: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ» و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از فراست و زیرکی مؤمن بترسید که او با نور خدا می‌نگرد؟!

گفتم: ای پسر رسول خدا! سؤال مرا برایم بگویید. فرمود: می‌خواستی از من بپرسی، هنگام شکستن بت‌های کعبه، چرا شانه علی علیه السلام تاب تحمل نگهداشتن پای پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشت؟ ابن حرب هلالی بعد از حدیث مفصّل و طولانی می‌گوید: به خدا سوگند! این همان سؤالی بود که می‌خواستم از شما بپرسم. این حدیث بسیار مفصّل است.[3]

۹) ابن فارسی در روضة الواعظین آورده است که: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی قائم آل محمد علیه السلام ظهور کند، همانند داود علیه السلام میان مردم حکم می‌کند و احتیاجی به بیّنه و دلیل و اثبات ادّعای طرفین وجود ندارد؛ خداوند به او الهام می‌کند و او با علم خود حکم می‌کند و هر گروه را از آن چه در دل می‌پرورانند، آگاه می‌کند و با فراست و زیرکی، دوست را از دشمن می‌شناسد؛ همانطور که خدا فرموده است: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ* وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۷، باب ۳۹، ح ۱.

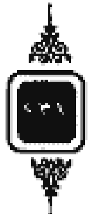
۲- الرافقه نام روستایی چسبیده به رقّه است و هر دو در ساحل فرات قرار دارند. رافقه همچنین: نام یکی ازروستاهای بحرین است. «معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۵»

۳- علل الشرایع، ص ۲۰۶، باب ۱۳۹، ح ۲۱.

مُقیم».[1]

۱۰) شیخ در کتاب امالی از ابو محمد فحّام با سند خـود از امـام محمـد بـاقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از فراست و زیرکی مؤمن بر حـذر باشـید؛ زیرا او با نور خدای عزّ و جلّ می‌نگرد و سپس تلاوت فرمود: «إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ».[2]

۱۱) شیخ مفید در کتاب اختصاص، از سِندی بن ربیع بغـدادی، از حسـن بـن علی بن فضّال، از علی بن غُراب، از ابو بکر بن محمد حَضرَمی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: در پیشانی هر مخلوقی نوشته شده که مـؤمن است یا کافر، شما نمی‌توانید آن را ببینید؛ اما بر ائمه اطهـار علیـه السـلام پوشـیده نیست، لذا هر کس که به نزد آنها برود، او را می‌شناسند و می‌دانند مـؤمن اسـت یـا کافر. پس این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ» ائمـه اطهـار علیه السلام همان هوشیاران و متوسّمان هستند.[3]



۱۲) و او از محمد بن حسین بن ابی خطّاب و ابراهیم بن هاشم، از عمـرو بـن عثمان خزّاز، از ابراهیم بن ایّوب، از عمرو بن شِمْر، از جابر بن یزید از امـام جعفـر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه بود، زنی وارد شد و علیه شوهرش از امام یاری خواست. امام به سود شـوهر و علیه او رأی داد؛ زن خشمگین شد و گفت: نه، به خدا عادلانه و بر اسـاس حـق قضاوت نکردی و میان رعیّت، عدالت را رعایت ننمودی. خدا از حکمـی کـه دادی قطعاً راضی نیست. امام علیه السلام مدتی طولانی به او نگـاه کـرد و فرمـود: دروغ می‌گویی ای گستاخ! ای فحّاش! و ای سلیطه کـه از پشـت حـیض مـی‌شـوی و از جایی که دیگر زنان آبستن می‌شوند، نمی‌شوی. زن گریزان و ولولـه‌کنـان برگشـت و دائماً با خود می‌گفت: وای، وای، وای، ای پسر ابو طالـب، رازی را کـه پنهـان بـود آشکار کردی. عمرو بن حُرَیث او را دید و گفت: ای کنیـز خـدا! کلامـی را از مـن

۱- روضة الواعظین، ص ۲۹۱.

۲- امالی، ج ۱، ص ۳۰.

۳- اختصاص، ص ۳۰۲.

پنهان داشتی و نزد علی رفتی و او آن راز را برایت فاش کرد که تو از او می‌گریزی ولوله به پا کرده‌ای؟ زن گفت: علی به درستی رازی را گفت که من آن را از پدر و مادرم و بعد از ازدواج از همسرم پنهان کرده بودم. عمرو پیش امیر المؤمنین علیه السلام رفت و هر چه زن به او گفته بود برای امام بازگو کرد و سپس عرض کرد: نمی‌دانستم که تو کاهن و پیشگو هستی! علی علیه السلام پاسخ داد: وای بر تو! این به خاطر آن نیست که من کاهنم، بلکه خداوند هزار سال قبل از خلق کالبدها، ارواح را آفریده و هنگامی که هر روحی را در کالبد خود فرو برده، ایمان و کفرشان و دردها و بلاهایی را که به آن مبتلا خواهند شد و گناهان و نیکی‌هایی که انجام خواهند داد حتی اگر اندازه گوش موشی باشد، بر پیشانی‌شان نوشته است. سپس این امر را در قرآن نازل کرده و فرموده است: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» رسول الله صلی الله علیه و آله هوشیار و زیرک بود، پس از او من و امامان بعد از من علیهم السلام همه با فراست و زیرک هستند. وقتی در آن زن نگریستم از چهره‌اش خواندم که چه بیماری دارد.[1] صفّار در بصائر الدرجات همین حدیث را روایت کرده است[2].

۱۳) حسن بن موسی خشّاب، از علی بن حسّان و احمد بن حسین، از احمد بن ابراهیم و حسن بن براء، از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر نقل کرده‌اند که گفت: همراه امام صادق علیه السلام حج به جا آوردم، در راه امام علیه السلام بر روی کوهی رفت و به حاجیان نگاه کرد و فرمود: چقدر سر و صدا و جمعیت، زیاد است و چقدر حاجی کم است! داود بن کثیر رَقّی پرسید: ای فرزند رسول خدا! آیا خداوند دعای همه اینها را برآورده می‌کند؟ فرمود: وای بر تو! ای ابا سلیمان! خداوند شرک به خود را نمی‌بخشد و منکر ولایت علی علیه السلام در حکم بت‌پرست است. پرسیدم: جانم به فدایتان! آیا شما دشمنان و دوستان خود را می‌شناسید؟ فرمود. ای ابا سلیمان! هر بنده‌ای که به دنیا بیاید بر پیشانی‌اش نوشته شده که مؤمن است یا کافر. هرگاه کسی نزد ما بیاید و اظهار دوستی کند و از دشمنان ما بیزاری بجوید، می‌بینیم که در پیشانی او نوشته شده مؤمن است. خداوند

۱- اختصاص، ص ۳۰۲؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۲۳، ح ۴۴۷.

۲- بصائر الدرجات، ص ۳۳۱، باب ۱۷، ح ۲.

عزّ و جلّ می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» ما دوست و دشمن خود را می‌شناسیم.[1]

۱۴) یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر، از اسباط بن سالم بیّاع زُطّی نقل کرده است: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهالی هیت[2] از او درباره «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ * وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ»؛ پرسید و حضرت فرمود: ما همان هوشیاران و متوسّمان هستیم و راه درست، راه ماست.[3]

۱۵) حسن بن علی بن مغیره، از عُبَیس بن هِشام، از عبد الصّمد بن بشیر، از عبد الله بن سلیمان نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا خدا همان گونه که به سلیمان علیه السلام اختیار داده بود، به شما هم داده است؟ فرمود: آری و از جمله مصادیق آن، این است که: شخصی از او سؤالی پرسید و پاسخ شنید. دیگری همان سؤال را پرسید، پاسخ دیگری شنید و شخص سوم، همان پرسش را پرسید و پاسخی متفاوت از دو نفر اول شنید؛ سپس فرمود: «هَٰذَا عَطَاؤُنَا فامسک أو أعط بِغَيْرِ حِسَابٍ» این عطای ماست به هر که خواهی بی‌حساب ببخش و از هر که خواستی منع کن[4]، پرسیدم: خدا به شما خیر دهد! آیا امام وقتی به آنها پاسخ می‌دهد، آنها را می‌شناسد؟ فرمود: سبحان الله، آیا نشنیده‌ای خداوند در کتاب خود فرموده است: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»؟! منظور از متوسّمین، ائمه اطهار علیهم السلام است و می‌فرماید: «وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ» راه درست، راه آنهاست و هرگز از آن عدول نمی‌کنند. سپس فرمود: آری، وقتی امام به شخصی بنگرد، او و راه و عقیده‌اش را می‌شناسد و اگر کلامش را از پشت دیواری بشنود، او را کاملاً می‌شناسد که خداوند فرموده است: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ



۱- اختصاص، ص ۳۰۳.

۲- هیت: نام روستایی در فرات نزدیک انبار، و همچنین یکی از روستاهای حوران دمشق است. «معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۲۱».

۳- اختصاص، ص ۳۰۳.

۴- ص/ ۳۹ در قرآن کریم آمده است: «هَٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»

أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ»[1] [و از نشانه‌های (قدرت) او آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شماست. قطعاً در این (امر نیز) برای دانشوران نشانه‌هایی است] و ائمه علیهم السلام همان عالِمان هستند. هر گاه صدای کسی و سخن او را بشنوند، می‌فهمند که او نجات یافته است یا هلاک شده و به خاطر آن جواب‌های مختلف مناسب برای سؤال آنها می‌دهند.[2]

۱۶) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ» فرمود: منظور، ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: مراقب زیرکی مؤمن باشید؛ چرا که او به یاری نور خدا می‌نگرد؛ زیرا خداوند فرموده است: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ».[3]

۱۷) اسباط بن سالم گفته است: مردی از اهالی هیت از امام صادق علیه السلام درباره آیه «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ» پرسید. امام فرمود: ما اهل بیت و ائمه علیهم السلام، همان هوشیاران و متوسّمان هستیم و راه درست، راه ماست.[4]

۱۸) عبد الرحمن بن سالم اشل در حدیثی مرفوع درباره «لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ» روایت کرده است که حضرت فرمود: منظور، امامان و اوصیای آل محمد علیهم السلام است.[5]

۱۹) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در امام آیه و نشانه‌ای است برای متوسّمان و هوشیاران، و امام همان راه ثابت و دائمی است که به یاری نور خدا می‌بیند و از جانب خدا صحبت می‌کند و هرگاه اراده کند، هیچ چیز از او دور و پنهان نمی‌ماند.[6]

۱- روم/ ۲۲.

۲- اختصاص، ص ۳۰۶.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۷، ح ۲۸.

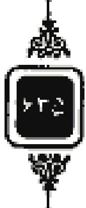
۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۷، ح ۲۹.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۸، ح ۳۰.

۶- تفسیر عیاشی، ج ۳، ص ۲۶۸، ح ۳۱.

۲۰) جابر بن یزید جُعفی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه نشسته بود و شمشیرش را بر روی دو زانویش نهاده و عمامه‌اش را بر پشت خود انداخته بود. زنی نزد حضرت آمد و علیه شوهرش از حضرت یاری خواست. امام علیه السلام به سود شوهر و به ضرر زن رأی داد. زن عصبانی شد و گفت: به خدا قسم! آن گونه که تو حکم کردی نیست و تو حکم عادلانه ندادی و میان رعیّت، عدالت را رعایت نکردی و خدا از این حکم تو راضی نیست. امیر مؤمنان علیه السلام مدتی در او نگریست و سپس فرمود: دروغ می‌گویی ای گستاخ! ای فحّاش! ای بد زبان! و ای سلیطه که از جایی حیض می‌بینی که معمول نیست.

زن ولوله‌کنان گریخت و دائماً با خود می‌گفت: وای بر من، وای، وای؛ عمرو بن حُرَیث به او گفت: ای کنیز خدا! سؤالی دارم؟ زن گفت: در سر کوچه و بازار، مردان را با زنان چه کار؟



گفت: کلامی را از ما پوشیده و پنهان داشتی و نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام رفتی، آن گاه امیر المؤمنین علیه السلام با گفتن کلمه‌ای تو را ملامت و سرزنش کرده و تو ولوله‌کنان برگشتی؟ گفت: پسر ابو طالب درباره صفتی در من و رازی سخن گفت که آن را از زمان ازدواجم از شوهرم مخفی داشته بودم، نه به خدا سوگند! تا کنون از جای معمول، خون حیض ندیده‌ام. عمرو بن حریث نزد امیر المؤمنین علیه السلام رفت. عرض کرد: به خدا قسم، ای امیر المؤمنین! ما شما را پیشگو نمی‌دانستیم. امام علیه السلام فرمود: همین طور هم هست. گفت: ای امیر المؤمنین! این زن گفت شما درباره بیماری و رازش با او سخن گفته‌اید که او از طریق معمول خون حیض نمی‌بیند. امام فرمود: وای بر تو! ابن حریث، خدای تبارک و تعالی هزار سال قبل از خلق کالبدها، ارواح را آفریده، آن گاه که هر روحی را در کالبدش قرار داده بر پیشانی او نوشته که کافر است یا مؤمن و این که تا روز قیامت به چه بیماری و مصائبی مبتلا خواهد شد؛ سپس این امر را در قرآن خود به پیامبرش نازل کرده و فرموده است: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» رسول الله صلی الله علیه و آله، هوشیار و متوسّم بود، سپس من و امامان و اوصیای بعد از نسل من چنین هستیم. وقتی آن زن را دیدم، اندکی در او دقت کردم و از

رازش با او سخن گفتم و دروغ نگفتم[1].

۲۱) شرف الدین نجمی، از فضل بن شاذان- که رحمت خدا بر او باد- با سند خود، از عمار بن ابی مطروف از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بر روی پیشانی هر کس نوشته که او مؤمن است یا کافر، جز ائمّه و اوصیا (علیهم السلام) هیچ کسی نمی‌تواند آن را ببیند، اما از آنها پوشیده نیست. سپس خواندند: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» سپس فرمود: ما همان متوسّمان و هوشیاران هستیم. به خدا سوگند! هرگاه کسی به نزد ما بیاید با این ویژگی و توانایی او را می‌شناسیم[2].

۲۲) علی بن ابراهیم: یعنی: ما همان متوسّمان و زیرکان و هوشیاران هستیم و راه بهشت، راه ماست[3].

«وَإِن كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ (۷۸)»

[و راستی اهل أیکه ستمگر بودند]

۱) علی بن ابراهیم: اصحاب أیکه، قوم شعیب هستند.[4]

«وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ (۸۰)»

[و اهل حجر (نیز) پیامبران (ما) را تکذیب کردند]

۱) علی بن ابراهیم: در روستا و شهر هود پیامبر، رودی به نام حِجْر وجود داشته که خدا نام آن را این جا آورده است[5]. پیشتر در سوره هود، داستان قوم

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۸، ح ۳۲.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۵۱، ح ۱۰.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۹.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۰.

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۲.

صالح را بیان کردیم[1].

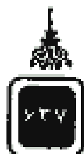
«فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ(۸۵)»

[پس به خوبی صرف نظر کن]

۱) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از احمد بن محمد بن سعید همدانی، از علی بن حسین بن فَضّال، از پدرش نقل کرده است که: امام رضا علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است: یعنی گذشت و بخشش بدون هیچ ملامت و سرزنشی.[2]

«وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ(۸۷)»

[و به راستی به تو سبع المثانی (=سوره فاتحه) و قرآن بزرگ را عطا کردیم]



۱) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از محمد بن علی بن محجوب، از عباس، از محمد بن ابی عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا سبع المثانی و قرآن عظیم همان فاتحة الکتاب است؟ فرمود: آری. پرسیدم: آیا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ جزء سبع المثانی است؟ فرمود: آری. برترین آن هفت آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است[3].

۲) ابن بابویه از محمد بن قاسم مفسّر معروف به ابو الحسن جُرجانی- که خدای از او خشنود باد- از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد ابن سیّار و آن دو از پدران خود، از حسن به علی، از پدرش علی بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن موسی الرضا، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام، از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یکی از آیه‌های سوره حمد (فاتحة الکتاب) است و سوره حمد، هفت آیه دارد و

۱- در تفسیر آیه ۱۶ سوره هود در احادیث ۳ و ۴ عنوان شد.

۲- معانی الاخبار، ص ۳۷۳، ح ۱.

۳- تهذیب، ج ۲، ص ۲۸۹، ح ۱۱۵۷.

کامل‌ترین آن جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی به من فرمود: ای محمد! «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» و به خاطر منّتش بر من، سوره حمد را جداگانه بیان کرد و آن سوره معادل قرآن عظیم است.[1]

۳) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از محمد بن سِنان، از سَورَة بن کُلَیب، از ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ما آن مثانی هستیم که خداوند به پیامبر ما صلی الله علیه و آله ما عطا کرد و ما صورت خدا در زمین هستیم، میان مردم زندگی می‌کنیم، هر کس ما را بشناسد، پیش رویش یقین است و هر کس ما را نشناسد، آتش‌سوزان در پیش خواهد داشت.[2]

۴) عیاشی از سَورَة بن کُلَیب نقل کرده است که: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ما همان مثانی هستیم که به پیامبر صلی الله علیه و آله اعطا شده است.[3]

۵) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام و یا از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي» یعنی سخن در فاتحة الکتاب به دو بخش تقسیم می‌شود.[4]

۶) ابو بکر حَضرَمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هرگاه حاجتی داشتی، سوره مثانی و سوره دیگری را بخوان و دو رکعت نماز به جای آور و خواسته‌ات را از خدا بخواه. پرسیدم: خدا به شما خیر دهد! مثانی چیست؟ فرمود: «فاتحة الکتاب» است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۞ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ[5]»[1]

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۶۰.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۳۳.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۳۴.

۵- فاتحه / ۲-۱.

۷) سَورَة بن کُلَیب از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ما همان مثانی هستیم که به پیامبرمان صلی الله علیه و آله عطا شد و ما صورت خدا در زمین هستیم و میان شما زندگی می کنیم. هر کس ما را بشناسد، به یقین می‌رسد و هر کس ما را انکار کند، آتش سوزان پیش روی اوست.[۲]

۸) یونس بن عبد الرحمن از کسی که آن را بیان کرده، در حدیثی مرفوع روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ» پرسیدم، فرمود: ظاهر آیه به سوره حمد دلالت دارد و باطن آن فرزندانِ فرزندان است و هفتمین آنها قائم علیه السلام است.[۳]

۹) حسّان عامِری گفته است: از امام محمد باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه «وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ» پرسیدم، فرمود: تنزیل آن این گونه نیست، بلکه «وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ السَّبْعَ مِّنَ الْمَثَانِی» ما اهل بیت هستیم، و «وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ» یعنی: فرزندانِ فرزندان.

۱۰) قاسم بن عروه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور، هفت امام و قائم (عَجَّلَ اللهُ تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ) می‌باشد.[۴]

۱۱) سُدّی از شخصی، از امام علی علیه السلام نقل کرده است که «سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی» یعنی فاتحة الکتاب.[۵]

۱۲) سَماعه از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که ابو الحسن علی علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: «وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ» از میان پیامبران تنها به حضرت محمد صلی الله علیه و آله اعطا شد. منظور از سَبعاً مِنَ المَثانی همان هفت امام هستند که هستی به خاطر آنان در جریان است «وَ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۳۵.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۳۶.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۰، ح ۳۷.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۰، ح ۳۹.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۰، ح ۴۰.

القُرآنَ العَظِیمَ»، یعنی محمد صلی الله علیه و آله.[1]

«لاٰ تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلیٰ مٰا مَتَّعْنٰا بِهِ أَزْوٰاجاً مِنْهُمْ وَ لاٰ تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنٰاحَکَ لِلْمُؤْمِنِینَ(۸۸)».

[و به آن چه ما دسته‌هایی از آنان (=کافران) را بدان برخوردار ساخته‌ایم، چشم مدوز و بر ایشان اندوه مخور و بال خویش برای مؤمنان فرو گستر]

۱) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی این آیه: «لاٰ تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلیٰ مٰا مَتَّعْنٰا بِهِ أَزْوٰاجاً مِنْهُمْ وَ لاٰ تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنٰاحَکَ لِلْمُؤْمِنِینَ» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به واسطه وقار و متانت خداوندی صبور نباشد و آرامش نیابد، در اثر حسرت‌های دنیا جانش فرسوده و تکّه‌تکّه می‌شود. هر کس چشم به مال مردم بدوزد، غم و اندوهش زیاد می‌شود و خشم و عصبانیّت وی تمام نمی‌شود. هر کس خوراک و پوشاکش را نعمت خدا بر او نداند، عملش کم و عذابش نزدیک می‌شود. هر کس غم دنیا را بخورد، بر خدا خشم می‌گیرد. هر کس از مصیبتی که بر او نازل شده، شکایت کند، از خدا شکایت می‌کند. هر کس از این امت که قرآن خوان باشد و به جهنم وارد شود، آیات خدا را به تمسخر گرفته است و هر کس به طمع مال برای آدم متموّل و ثروتمند اظهار خشوع و فروتنی کند، یک سوم دین خود را از دست می‌دهد. سپس فرمود: عجله نکن! منظورم این نیست که وقتی کسی به دیگری نیکی کرد، او نباید به او احترام بگذارد و او را بزرگ بدارد که این کار بر او واجب است، بلکه می‌بینی آن شخص با اظهار خشوع دروغین هم پاداش از خدا می‌خواهد و هم بر آن است تا آن چه در دست ثروتمند است، به حیله خارج کند.[2]

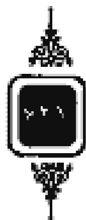
۲) عیاشی، از حمّاد، از یکی از یاران خود، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه: «لاٰ تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلیٰ مٰا مَتَّعْنٰا

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۰، ح ۴۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۳.

بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ» فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله دچار تنگدستی شد و از یک یهودی پولی به عنوان قرض خواست. یهودی گفت: محمد نه گوسفندی دارد نه شتری، برای چه به او پول قرض بدهم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من امین خدا در آسمان‌ها و زمین او هستم، اگر اطمینان می‌کرد و چیزی به من می‌داد به او برمی‌گرداندم. سپس سپری از پوست را نزد او گرو گذاشت و خداوند این آیه را نازل کرد:[1] «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»[2]

۳) حسین بن سعید در کتاب (الزهد)، از نضر، از دُرُست، از اسحاق بن عمّار، از مُیَسِّر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی آیه «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله صاف نشسته و فرمود: هر کس به واسطه شرافت و عزت خداوندی، شریف و عزیز نشود، به خاطر حسرت‌های دنیوی جانش فرسوده و تکه‌تکه می‌شود؛ و هر کس به مالی که دست مردم است چشم بدوزد، غم و اندوهش زیاد می‌شود و هرگز خشم و غضبش کم نمی‌شود؛ و هر کس از نعمت‌های خدا بر او تنها خوردنی‌ها و نوشیدنی‌هایش را ببیند، عملش اندک و عذابش نزدیک می‌شود.[3]



«الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (۹۱) فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۹۲) عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۳)»

[همانان که قرآن را جزء جزء کردند (به برخی از آن عمل کردند و بعضی را رها نمودند) * پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید* از آن چه انجام می‌دادند]

۱) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» یعنی قرآن را تقسیم و پراکنده کردند و به آن صورت که خدا نازل کرده بود، جمع‌آوری و تألیف نکردند و لذا خداوند می‌فرماید: «لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»[4].

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۱، ح ۴۲.

۲- طه/ ۱۳۱.

۳- کتاب الزهد، ص ۴۶، ح ۱۳۵.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۰.

۲) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «الَّذِینَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِینَ» یعنی قریش.[۱]

۳) زُراره و حُمران و محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که فرموده‌اند: منظور، قریش است.[۲]

﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۹۴) إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (۹۵)﴾

[پس آن چه را بدان مأموری، آشکار کن و از مشرکان روی برتاب* که ما (شرّ) ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد]

۱) ابن بابویه، از محمد بن حسن، از سعد بن عبد الله و محمد بن حسن صفّار و هر دو از محمد بن حسین بن ابی خطّاب و محمّد بن عیسی بن عُبَید، از صفوان بن یحیی، از عبد الله بن مُسکان، از محمد بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله پنج سال در مکه از ترس خود را پنهان کرده بود و رسالتش را آشکار نمی‌کرد. علی علیه السلام و خدیجه سلام الله علیها همراه او بودند تا این که خدا به حضرت امر کرد آن چه به آن مأمور شدی، آشکار کن و بیرون آمد و امر خدا را آشکار کرد.[۳]

۲) و او از پدرش و محمد بن حسن - که خدای از او خشنود باد - از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری و محمد بن یحیی عطّار و احمد بن ادریس، هر چهار تن از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسین بن ابی خطّاب و ابراهیم بن هاشم، هر سه نفر از حَسَن بن محبوب، از علی بن رِئاب، از عبید الله بن علی حلبی، نقل کرده است: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از این که از جانب حق بر او وحی شد، سیزده سال در مکه بود، سه سال را پنهان بود و امر خود را از مردم پوشیده بود تا این که خداوند عزّ و جلّ به او فرمود

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۱، ح ۴۳.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۱، ح ۴۴.

۳- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۲۳، ح ۲۸.

امر خود را آشکار کن و ایشان چنین کردند.[1]

۳) و او از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدای از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابان بن عثمان احمر در حدیثی مرفوع نقل کرده است که: «المستهزئون» مسخره‌کنندگان، پنج نفر بودند: ولید بن مُغیره مَخزومی، عاص بن وائل سَهمی، اسود بن عبد یَغُوث زُهری، اَسوَد بن مُطَّلِب وحارث بن طُلاطِله ثَقفی.[2]

۴) و او از احمد بن حسن قطّان، از ابو القاسم عبد الرحمن بن محمد حسینی، از ابو العباس محمد بن علی خراسانی، از ابو سعید سهل بن صالح عبّاسی، از پدرش و ابراهیم بن عبد الرحمن آملی، از موسی بن جعفر بن محمّد، از پدرش محمد بن علی، از علی بن حسین، از حسین بن علی علیهم السلام روایت کرده است: امیر المؤمنین علیه السلام در جواب سؤال دانشمند یهودی شامی فرمود: خداوند درباره مسخره‌کنندگان فرموده است: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»، خداوند هر پنج نفر آنها را کُشت و در یک روز هر یک از آنها را با روشی متفاوت با دیگران به قتل رساند. ولید بن مُغیره در راه با تیر مردی از بنی خُزاعه کشته شد، مرد به تیر خود، پر بسته بود. ترکشی از آن به ولید اصابت کرد و رگ بالای ساعد او را کاملاً قطع کرد. ولید از پای درآمد، در حالی که می‌گفت: خدای محمد مرا کُشت.

عاص بن وائلِ سهمی برای کاری به گردنهٔ کَداء[3] رفت. سنگی از زیر پایش لغزید و او سقوط کرد و تکه‌تکه شد و هلاک شد، در حالی که می‌گفت: خدای محمد مرا کُشت.

اسود بن عبد یَغُوث می‌خواست همراه غلامش نزد پسرش زَمعه برود، اندکی در زیر گردنه کداء بر سایه درختی نشست. جبرئیل آمد و سر او را محکم به درخت کوبید. اسود به غلامش گفت: مرا از دست او نجات بده. گفت: من که کسی را جز شما نمی‌بینم، خودتان، سرتان را به درخت می‌کوبید. او هم هلاک شد، در

۱- كمال الدين و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۲۳، ح ۲۹.

۲- خصال، ص ۲۷۸، ح ۲۴.

۳- كَداء: گردنه‌ای در بالای مکه در نزدیکی مُحَصَّب است. «معجم البلدان، كداء، ج ۴، ص ۴۳۹».

حالی که می‌گفت: خدای محمد مرا کشت.

نویسنده این کتاب گفته است: درباره اسود گفته شده: پیامبر او را نفرین کرد که چشمانش کور شود و داغ پسرش را ببیند. در آن روز وقتی به گردنه کداء رسید، جبرئیل علیه السلام برگ سبزی به صورت او زد و او کور شد و آنقدر زنده ماند تا این که خداوند روز بدر او را به داغ فرزند مبتلا کرد، سپس هلاک شد.

حارث بن طُلاطِله وقتی که بادی گرم و سوزان می‌وزید، از خانه بیرون آمد و به یک مرد حبشی سیه چرده تبدیل شد. وقتی به خانه برگشت و گفت: من حارثم، خشمگین شدند و او را کشتند. او نیز هلاک شد، در حالی که می‌گفت: خدای محمد مرا کشت.

اسود بن مُطَّلِب: ماهی شوری خورد و مرض استسقاء گرفت و آنقدر آب خورد تا شکمش شکافت و هلاک شد، در حالی که می‌گفت: خدای محمد مرا کشت. همه اینها در عرض یک ساعت بود.

آنها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، گفتند: ای محمد! تا ظهر منتظر می‌مانیم اگر از سخنان خود بازگشتی که هیچ و گرنه تو را می‌کشیم، پیامبر صلی الله علیه و آله که از سخن آنها غمگین شده بود، به خانه رفت و در را بست. در ساعت مقرّر جبرئیل علیه السلام نزد حضرت آمد و گفت: ای محمد! خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» یعنی رسالت خود را برای اهل مکه آشکار کن، «وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! با تهدید مسخره‌کنندگان چه کنم؟ گفت: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» فرمود: ساعتی پیش نزد من بودند. گفت: شرّ آنها از تو دور شد و بدین سان پیامبر رسالتش را آشکار کرد.[1]

۵) عیاشی از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آیه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ»، آیه «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِكَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا»[2] [و نمازت

۱- خصال، ص ۲۷۹، ح ۲۵.

۲- اسراء/ ۱۱۰.

را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن] را نَسخ کرده است.[1]

۶) ابان بن عثمان احمر در حدیثی مرفوع آورده است: مستهزئون پنج نفر از قریش بودند: ولید بن مُغیره مَخزومی، عاص بن وائلِ سهمی، حارث بن حنظلة، اسود بن عبد یَغوث بن وهب زُهری و اسود بن مُطَّلِب بن اسد. وقتی خداوند فرمود: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» پیامبر صلی الله علیه و آله فهمید خداوند آنها را خوار کرده و به بدترین شکل آنها را کشته است.[2]

۷) محمد بن علی حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله چند سالی در مکه رسالتش را از مردم پنهان می‌کرد. علی علیه السلام و خدیجه همراه او بودند. سپس خداوند به او امر کرد که مأموریت خود را آشکار کند و پیامبر چنین کرد. او به نزد قبایل عرب می‌رفت و سخن خویش را برای آنان عرضه می‌کرد. آنها با دیدن حضرت می‌گفتند: ای دروغگو! از این جا برو.[3]

۸) طبرسی در کتاب احتجاج از موسی بن جعفر، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام، از امام حسین علیه السلام روایت کرده است: یکی از دانشمندان یهود، تورات و انجیل و زبور و سایر کتاب‌های پیامبران را خواند و آیات و نشانه‌های آنها را شناخت، سپس به مسجد آمد و نشست. اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن عباس و ابو مَعْبَد جُهَنی در آن جا بودند. یهودی گفت: هر درجه و فضیلتی نزد هر پیامبری دیدید، آن را به پیامبر خود نسبت دادید؛ آیا در این باره کسی از شما پاسخی دارد؟ اصحاب از او می‌ترسیدند و حذر می‌کردند، علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: آری، خداوند هر فضیلت و مرتبتی که به هر پیامبری داد، همه آن فضایل را در محمد صلی الله علیه و آله جمع کرد و فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله را نسبت به سایر پیامبران چند برابر بیشتر گرداند. یهودی گفت: تو می‌خواهی پاسخ مرا بدهی؟ فرمود: آری و

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۱، ح ۴۵.

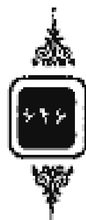
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۱، ح ۴۶.

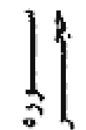
۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۲، ح ۴۷.

امروز از فضایل رسول خدا صلی الله علیه و آله آن قـدر برایـت بگـویم کـه چشـم مؤمنان روشن شود و شک و تردید متردّدان از بین برود. پیـامبر وقتـی فضـیلتی از فضایل را بیان می‌کرد، می‌فرمود: «بی‌هیچ فخر و غروری»، و من امـروز فضـایل او را برایت عنوان می‌کنم، بدون این که سایر انبیا را کوچک بشـمارم و یـا از مرتبـت آنها بکاهم، بلکه خدا را شکر که هر چه به آنها داد، به محمد صلی الله علیـه و آلـه هم بخشید و افزود و چند برابر کرد.

یهودی گفت: جواب‌هایت را آماده کن تا از تو سؤال کنم. علـی علیـه السـلام فرمود، آماده‌ام، بپرس. یهودی فضایل انبیـا پیشـین و معجـزات آنهـا را مـی‌گفـت، امیر المؤمنین علیه السلام هم آن چه را که خدا در برابر آن فضیلت و بلکه افزون‌تر از آن به پیامبر عطا کرده بود، برمی‌شمرد.

ازجمله این که یهودی گفت: خداوند، موسی بن عمران را نزد فرعون فرستاد و موسی آیت و معجزه بزرگ را به او نشان داد. علی علیه السلام فرمـود: بلـه همـین طور است. و خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را نـزد چنـدین فرعـون فرسـتاد، کسانی مانند ابو جهل بن هشام، عُتبة بن ربیعه، شَیبه، ابو البَختَری، نَضر بن حـارث، اُبَیّ بن خَلَف، مُنَبّه و نَبیه پسران حَجّاج، آن پنج نفر مسخره کننده، ولیـد بـن مُغیـره مَخزومی و عاص بن وائلِ سهمی و اسوَد بن عبد یَغوث زُهری و اسوَد بن مُطَّلِـب و حارث بن طُلاطِله. پیامبر صلی الله علیه و آله به همه اینها معجزات و نشانه‌هایی در آفاق و درون خودشان نشان داد تا فهمیدند که حق با اوست.





یهودی گفت: خداوند انتقام موسی را از فرعـون گرفـت. علـی علیـه السـلام فرمود: همینطور است، خداوند انتقام محمـد صـلی الله علیـه و آلـه را هـم از ایـن فرعون‌ها گرفت و اما آن پنج نفری که پیامبر را مسخره می‌کردند، خداونـد فرمـود: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» و هر پنج نفر را کشت.همه را در یک روز، و هر کـدام را به شیوه‌ای متفاوت از دیگری؛ ولید بن مُغیره با تیر مردی از خُزاعه مرد، مرد بـر آن تیر پر بسته و آن را در راه گذاشته بود. تکه‌ای از آن بـه ولیـد خـورد و سـیاهرگ ساعد وی را بُرید و در اثر خونریزی مُرد، در حالی که می‌گفت: خدای محمـد مـرا کشت.

عاص بن وائلِ سهمی برای کاری به جایی رفت، سنگی از زیر پایش لغزیـد و او بر زمین افتاد و تکه‌تکه شد و به هلاکت رسید، در حالی کـه مـی‌گفـت: خـدای

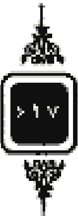
محمد مرا کشت.

اسود بن عبد یَغُوث، برای دیدن پسرش زَمعه می‌رفت. در زیر سایه درختی نشست و جبرئیل سر او را گرفت و بارها بر درخت کوبید. اسود به غلامش گفت: مرا از دست این نجات بده. گفت: من که جز تو کسی را نمی‌بینم. خودت سرت را بر درخت می‌کوبی. اسود به هلاکت رسید، در حالی که می‌گفت: خدای محمد مرا کشت.

اما اسود بن مُطَّلِب؛ پیامبر او را نفرین کرد که خدا چشمان او را کور کند و داغ فرزند به او بچشاند. در آن روز، از خانه بیرون آمد تا جایی برود، جبرئیل برگ سبزی را به صورت او زد و کور شد. و آن قدر زنده ماند تا داغ فرزندش را دید. حارث بن طُلاطِلِه در یک روز که باد گرم و سوزان می‌وزید، از خانه بیرون آمد و به یک مرد حبشی و سیه چرده تبدیل شد. وقتی به خانه برگشت و گفت: من حارثم، از او خشمگین شدند و او را کشتند، در حالی که می‌گفت: خدای محمد مرا کشت. روایت شده است که اسود بن مطّلب ماهی شوری خورد و مرض استسقاء و عطش شدید گرفت و آنقدر آب خورد تا شکمش شکاف برداشت و به هلاکت رسید، در حالی که می‌گفت: خدای محمد مرا کشت.

همه این امور در یک ساعت و همزمان اتفاق افتاد؛ زیرا آنها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و گفتند: ای محمد! تا ظهر به تو مهلت می‌دهیم؛ اگر دست از این گفته‌ها برداشتی که هیچ، وگرنه تو را می‌کشیم. پیامبر صلی الله علیه و آله غمگین از گفته آنها به خانه رفت و در را بست. جبرئیل در ساعت مقرّر از سوی خدا نزد حضرت آمد و گفت: ای محمد! خدایت به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» یعنی رسالت خود را برای اهل مکه آشکار کن و آنها را به اسلام و ایمان بخوان. فرمود: ای جبرئیل! با آنان که مرا مسخره می‌کنند و به قتل تهدید کرده‌اند، چه کنم؟ جبرئیل گفت: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ».

پیامبر گفت: الآن آنها نزد من بودند! جبرئیل گفت: از شرّ آنها مصون شده‌ای. بدینسان بود که حضرت، رسالت خود را آشکارا اعلام کرد. بقیه متکبّران و فرعون‌ها هم روز بدر با شمشیر کشته شدند و خدا جمع آنها را متفرق کرد و یا



کشته شدند یا گریختند.[۱]

۹) علی بن ابراهیم: این آیه، سه سال بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه مبعوث شد و علی علیه السلام روز سه شنبه اسلام آورد، سپس خدیجه بنت خُوَیلِد، همسر پیامبر، اسلام را پذیرفت. ابو طالب همراه جعفر نزد پیامبر آمد و دید حضرت نماز می‌خواند و علی علیه السلام کنار او ایستاده است. به جعفر گفت: کنار پسر عمویت نماز بگزار. جعفر سمت چپ ایستاد و پیامبر صلی الله علیه و آله میان علی علیه السلام و جعفر قرار گرفت. پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می‌خواند و علی علیه السلام و جعفر و زید بن حارثه و خدیجه به حضرت اقتدا می‌کردند. بعد از سه سال خداوند فرمود: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ* إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ».

آنان که پیامبر صلی الله علیه و آله را مسخره می‌کردند، پنج نفر بودند: ولید بن مُغیره، عاص بن وائل، اسود بن مُطَّلِب و اسود بن عبد یَغُوث و حارث بن طُلاطِله خُزاعی. به خاطر شدت آزار و اذیتی که ولید نسبت به پیامبر روا می‌داشت، حضرت او را نفرین کرد و گفت: «خدایا چشمش را کور کن و داغ فرزند را به او بچشان» چشمان او کور شد و فرزندش در جنگ بدر کشته شد.

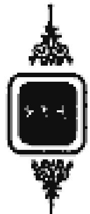
همچنین حضرت اسود بن عبد یغوث و حارث بن طلاطله خزاعی را هم نفرین کرد. ولید بن مغیره از کنار پیامبر گذشت و جبرئیل کنار حضرت بود، گفت: ای محمد! این ولید بن مغیره و یکی از کسانی است که تو را مسخره می‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. مردی از خُزاعه کنار مسجد نشسته و به تیرهایش پر می‌بست، ولید بر روی تیر پا گذاشته و قطعه‌ای از آن در پاشنه پایش فرو رفته بود و خونریزی داشت. جبرئیل به آن نقطه اشاره کرد. ولید به منزل رفت و بر بستر خود خوابید. دخترش پایین‌تر از او خوابیده بود. ناگهان خون از آن پاشنه مجروحی که جبرئیل به آن اشاره کرده بود، فوران زد تا به بستر دخترش رسید. دختر متوجه رطوبت و خیسی شد و گفت: ای کنیز، بند مشک پاره شده است. ولید گفت: این بند مشک نیست که پاره شده، بلکه خون پدرت است، پسران و

۱- احتجاج، ص ۲۱۰.

برادرزاده‌هایم را این جا جمع کن که من از دنیا خواهم رفت. دختر چنین کرد. ولید به عبد الله بن ربیعه گفت: عُمارة بن ولید در حبشه و در خانه‌ای تنگ زندگی می‌کند؛ نامه‌ای از محمد برای نجاشی بگیر تا او را برگرداند و به پسرش هاشم که کوچک‌ترین پسرش بود گفت: پسرم پنج وصیت به تو می‌گویم آنها را انجام بده. اول آن که ابو دِرهَم دَوسی را بکش؛ زیرا او همسر من را که دختر او بود به زور از من گرفت، در حالی که اگر او و شوهرش را به حال خود رها می‌کرد، برای من پسری چون تو زاده بود. انتقام خون مرا از خُزاعه بگیر، هرچند متعمّداً مرا نکشتند، اما می‌ترسم بعد از من آن را فراموش کنید. انتقام مرا از بنی خُزَیمة بن عامر بگیر، و در ثقیف دیه‌هایی دارم، آنها را بگیر و دویست دینار به اسقف نَجران مقروض هستم، آن را بپرداز. آن گاه جان داد. اسود بن مُطَّلِب از کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت و جبرئیل به چشمان او اشاره‌ای کرد. او کور شد و به هلاکت رسید. همچنین جبرئیل اشاره‌ای به شکم اسود بن عبد یغوث کرد و وی مرض استقساء و عطش شدید گرفت تا این که شکمش پاره شد. به پاهای عاص بن وائل اشاره‌ای کرد و چوبی در گودی کف پایش فرو رفت و از روی پا بیرون آمد و هلاک شد. به صورت حارث بن طُلاطِله اشاره‌ای کرد، حارث به کوه‌های تهامه رفت، باد گرم و سوزان بر او وزیدن گرفت و وی دچار عطش فراوان شد تا این که شکمش پاره شد و مرد، و این معنی آیه «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» می‌باشد.

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و بر روی سنگی ایستاد و فرمود: ای قریشیان! ای عرب! از شما می‌خواهم که شهادت دهید معبودی جز الله وجود ندارد و من فرستاده و پیامبر اویم، بت‌ها و هر چه را شریک خدا می‌دانید، رها کنید و خواسته و فرمان مرا بپذیرید تا بر همه عرب مسلط شوید و عجم تابع و مطیع شما شود و شما در بهشت هم پادشاهی کنید. قریشیان خندیدند و او را مسخره کردند و گفتند: محمد بن عبد الله، دیوانه و مجنون شده است، اما به خاطر موقعیت و جایگاه ابو طالب، جرأت و جسارت بیشتری نکردند.

قریشیان نزد ابو طالب رفتند و گفتند: ای ابو طالب! برادرزاده تو، عقیده و باورهای ما را احمقانه می‌داند و به بت‌ها و معبودان ما دشنام و نفرین می‌گوید و جوانان ما را فاسد می‌کند و اجتماع ما را پراکنده و متفرق می‌سازد. اگر فقر او را به این کار واداشته، مالی برای او جمع می‌کنیم تا ثروتمندترین شخص قریش بشود و



هر زنی را که بخواهد به عقد او درمی‌آوریم. ابو طالب از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای پسر برادرم! این حرف‌ها که می‌گویی چیست؟ فرمود: این دین خداست که خدا آن را برای پیامبران و فرستادگان خود پسندیده، خداوند مرا به پیامبری به سوی مردم فرستاده است. ابو طالب گفت: قوم تو، قریش پیش من آمده بودند و از من خواستند تا به تو بگویم آنها را رها کن و به حال خود بگذار. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمو جان نمی‌توانم با خواسته خدا مخالفت کنم. ابو طالب دیگر چیزی نگفت. قریشیان دوباره نزد ابو طالب جمع شدند و گفتند: تو بزرگ ما هستی؛ محمد را به ما واگذار تا او را بکشیم و در ازای آن، تو پادشاه و سلطان ما باش. ابو طالب قصیده‌ای طولانی در جواب آنها سرود که برخی از ابیات آن چنین است:

چون دیدم که هیچ دوستی و محبتی برای قریش باقی نمانده و همه پیوندها و دستاویزها را گسسته‌اند.

دروغ می‌گویید، به خدای کعبه سوگند! محمد خوار و مقهور نمی‌شود، هنوز ما پیشاپیش او با شمشیرها و نیزه‌ها نجنگیده‌ایم.

تنها در صورتی دست از او برمی‌داریم که در اطراف او به خاک افتاده و کشته شده و زنان و فرزندان را فراموش کرده باشیم.

وقتی همه قریش در قتل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اجماع کردند و پیمان نامه‌ای لازم‌الاجرا نوشتند، ابو طالب، بنی‌هاشم را جمع کرد و آنها را به کعبه و رکن و مقام و مشعر سوگند داد که اگر خاری به پای محمد صلی الله علیه و آله خلید، همه شما به حمایت از او بیایید. پس پیامبر صلی الله علیه و آله را به شِعب بُرد و چهار سال شب و روز، شمشیر به دست بالای سر حضرت مواظب او بود. وقتی از شعب بیرون آمدند، ابو طالب وفات یافت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دائماً می‌گفت: ای عموجان فدایتان شوم! نزد ابو طالب آمد و گفت: «ای عموجان کودکی را تربیت کردی و یتیمی را کفالت نمودی؛ خداوند به جای من پاداش نیک و خیر به تو عطا کند، کلمه‌ای را بگو تا به واسطه آن نزد خداوند برایت شفاعت کنم» روایت شده است که ابو طالب تا پیامبر صلی الله علیه و آله را راضی نکرد از دنیا نرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر در مقام محمود بیایستم، برای پدر و مادر و عمو و برادری که در جاهلیت با هم پیمان اخوت بسته

بودیم، شفاعت خواهم کرد.

۱۰) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از سیف ابن عَمِیره و عبد الله بن سنان و ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پیامبر در حِجَّةُالوَداع در منطقه ابطَح اتراق کرد. بالشی گذاشتند حضرت بر روی آن نشست، دستانش را به سوی آسمان گرفت و به شدت گریست. سپس گفت: خدایا! تو به من وعده دادی که پدر و مادر و عمویم را در آتش عذاب نمی‌کنی. سپس به حضرت وحی شد؛ من بر خودم سوگند خوردم که تنها کسی وارد بهشت من شود که بگوید: «لا إلهَ إلاّ الله، وأنّک عَبدِی و رسولی» [هیچ معبودی جز الله نیست و تو بنده و فرستاده من هستی]، اما به شِعب برو و آنها را صدا کن. اگر به صدای تو جواب دادند، رحمت من بر آنها واجب می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و به شِعب رفت و آنان را صدا کرد و فرمود: ای پدر و مادر و عمویم! هر سه از قبر بیرون آمدند و خاک را از سر خود تکاندند. پیامبر پرسید: آیا این کرامتی که خدا به من عطا کرده و مرا شرافت داده، می‌بینید؟ گفتند: شهادت می‌دهیم که معبودی جز الله نیست و تو بی‌تردید رسول و فرستاده خدا هستی و هر چه از جانب خدا آورده‌ای، همه حق و حقیقت است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به قبرها و آرامگاه‌های خود برگردید. پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه برگشت و علی علیه السلام از یمن بازگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: مژده‌ای برایت دارم ای علی! علی علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم فدایتان! همیشه خوش خبر باشید، فرمود: ببین خداوند در این سفر حج چه به ما عطا کرد! و او را از ما وقع آگاه کرد. علی علیه السلام گفت: الحمدُ لله. پیامبر، پدر و مادر و عمویش را در قربانی حج شریک کرد.[1]

﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ (۹۷) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ (۹۸)﴾

[و قطعاً می‌دانیم که سینه تو از آن چه می‌گویند، تنگ می‌شود* پس با ستایش

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۲.

پروردگارت تسبیح گوی و از سجده‌کنندگان باش]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن محمد قاسانی، همه از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث نقل کرده‌اند: امام صادق علیه السلام فرمود: ای حفص هر کس صبر کند، زمانی کوتاه را صبر کرده است و هر کس بی‌تابی کند، زمانی کوتاه را بی‌تابی کرده است.

سپس فرمود: در همه امور و کارهایت صبر پیشه کن. خدای عزّ و جلّ محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد و به او امر نمود تا صبر پیشه کند و با مردم مدارا نماید و فرمود: «وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ۞ وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ»[1] [و بر آن چه می‌گویند شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر۞ و مرا با تکذیب‌کنندگان توانگر واگذار] و فرموده است: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ۞ وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»[2] [دفع کن آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است گویی، دوستی یکدل می‌گردد۞ و این (خصلت) را جز کسانی که شکیبا بوده‌اند نمی‌یابند و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ نخواهد یافت]

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنقدر در برابر مشرکان صبر کرد که او را با استخوان زدند و راندند. در این هنگام کاسه صبر حضرت لبریز شد و به ستوه آمد و خداوند به او فرمود: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ۞ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ»[3]

۲) علی بن ابراهیم: سپس خدای متعال فرمود: : «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ» یعنی به خاطر این که تو را تکذیب می‌کنند و خدا را یاد می‌کنند «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ»[4]

۱- مزمل/ ۱۱-۱۰.

۲- فصلت/ ۳۵-۳۴.

۳- کافی، ج ۲، ص ۷۱، ح ۳.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۳.

«وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹)».

[و پروردگارت را پرستش کن تا این که مرگ تو فرا رسد]

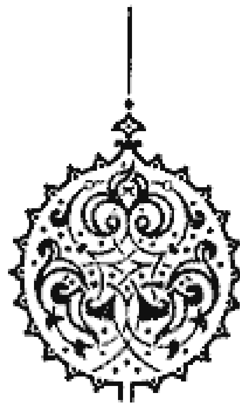
۱) در کتاب مصباح الشریعه آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: عاملان همه هلاک شدند به جز آنان که عملشان عبادت و بندگی بود، عابدان همه هلاک شدند، به جز آنان که عبادتشان از سر علم و آگاهی بود. عالمان همه هلاک شدند، به جز آنان که در علم، صادق و راستگو بودند. صادقان همه هلاک شدند، به جز آنان که اخلاص داشتند. مخلصان همه هلاک شدند، به جز آنان که پرهیزکار بودند و تقوا داشتند. با تقوایان همه هلاک شدند، به جز آنها که یقین داشتند؛ آنان که به یقین رسیده‌اند بر خُلق و سرشتی عظیم و بزرگ دست یافته‌اند، خدای تبارک و تعالی فرموده است: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ».[1]





۱ - مصباح الشریعه، ص ۳۷.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



سوره نحل

سوره نحل مکی است، به جز سه آیه آخر آن که مدنی است.

این سوره ۱۲۸ آیه دارد و بعد از سوره کهف

نازل شده است


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فضیلت و ثواب قرائت سوره نحل

۱) ابن بابویه با سند خود از عاصم بن حُمَید حنّاط، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کس در هر ماه، سوره نحـل را بخواند، از ضرر و زیان مصون می‌ماند. همچنین هفتاد نوع از بلایـا و مصـائب از او دور می‌شود، که ساده‌ترین آنها جنون، جذام، بَرَص اسـت و مسـکن و مـأوایش در بهشت عَدن خواهد بود که در وسط بهشت‌ها قرار دارد.[1]

۲) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کس در هر ماه، سوره نحل را بخواند، خداوند زیان و ضرر و هفتاد نـوع مصیبت و بلا را از او دور می‌کند که ساده‌ترین آنها، جنون و جذام و برص اسـت و مسکن او در بهشت عدن خواهد بود و امام صادق علیه السلام فرموده است: بهشت عدن، مرکز همه بهشت‌ها است.[2]

۳) در کتاب خواصّ القرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است کـه فرمود: هر کس این سوره را بخواند، خداوند نعمت‌هـایی را کـه بـه او عطـا کـرده، محاسبه نمی‌کند و اگر در روز یا شبی که سوره را خوانده است از دنیا برود، پاداش کسی را دارد که به نیکی وصیت کرده و سپس از دنیا رفته است. اگر آن را نوشته و در باغی دفن کنند، همه درخت‌ها می‌سوزد و اگر در خانه‌ای گذاشته شود، پـیش از پایان سال همه اهل خانه هلاک می‌شوند.

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۳۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۵، ح ۱.

۴) و امام صادق علیه السلام فرموده است: اگر این سوره را نوشته و در دیوار باغی بگذارند، همه درختانی که ثمر داده‌اند، میوه‌های خود را می‌ریزند و اگر در منزلی گذاشته شود تمام افراد آن تا پایان سال هلاک می‌شوند. پس باید که از خدا پروا نمود و این کار را جز در حق ظالم روا نداشت.[1]





۱- مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۳۵.

تفسیر سوره نحل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
أَتَىٰ أَمْرُ اللّٰهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱) يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ (۲)

۱) محمد بن ابراهیم نعمانی، از علی بن احمد، از عبید الله بن موسی علـوی، از علی بن حسین، از علـی بـن حسّـان، از عبـد الـرحمن بـن کثیـر، از امـام صـادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «أَتَىٰ أَمْرُ اللّٰهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» فرمـوده است: منظور، امر ماست؛ خداوند حکم کرده است که درباره آن نباید عجله شود تـا آن را با سه لشکر یاری رساند: با ملائکه، مؤمنان و ترس و رعب، خروج قـائم مـا همانند ظهور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. همان گونه که خداونـد فرمـوده است: «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ»[1] [همان گونه که پروردگارت تـو را از خانه‌ات به حق بیرون آورد].[2] شیخ مفید در کتاب (الغیبة) همین روایت را بـا سـند خود از عبد الرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

۲) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در مسـند فاطمـه سـلام الله علیهـا، از ابـو مفضّل محمد بن عبد الله، از محمد بن همّام، از جعفر بن محمد بن مالک، از علی بن

۱ - انفال / ۵.

۲ - الغیبة، ص ۱۶۲.

یونس خزّاز، از اسماعیل بن عمر، از ابان، از پدرش، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی خداوند ظهور قائم علیه السلام را اراده کند، جبرئیل علیه السلام را به صورت پرنده‌ای سفید رنگ می‌فرستد که یک پایش را بر کعبه و دیگری را در بیت المقدس قرار می‌دهد و سپس با بلندترین صوت ندا می‌دهد: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ» سپس قائم علیه السلام کنار مقام ابراهیم دو رکعت نماز به جا می‌آورد و آن گاه به راه می‌افتد. سیصد و سیزده نفر از اصحاب حضرت، اطراف او را گرفته‌اند، در میان آنها کسانی‌اند که شبانه بستر خود را ترک کرده و به سوی او روان می‌شوند. حضرت قائم علیه السلام خروج می‌کند، در حالی که در دست خویش، سنگی دارد که آن را بر زمین می‌افکند و همه جا را سرسبز می‌کند.[1]

۳) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که خدای از او خشنود باد- از محمد بن حسن صفّار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از ابان بن تَغلِب، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اولین کسی که با قائم علیه السلام بیعت می‌کند، جبرئیل علیه السلام است که به صورت پرنده‌ای سفید نزد حضرت آمده با او بیعت می‌کند، سپس یک پایش را بر بیت الله الحرام و دیگری را بر بیت المقدس می‌گذارد؛ سپس با صدای بلندی که همگان آن را می‌شنوند ندا می‌دهد: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ»[2]

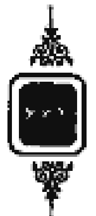
۴) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از حسین بن ابی العلاء، از سعد اسکاف نقل کرده است که گفت: شخصی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و از او درباره روح پرسید؟ که آیا روح همان جبرئیل نیست؟ حضرت علیه السلام فرمود: «جبرئیل از ملائکه است، روح غیر از جبرئیل است» و این جمله را برای او تکرار کرد. آن مرد عرض کرد: کلام بزرگی می گویید، هیچ کس نمی گوید روح، مخلوقی غیر از جبرئیل است. امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: «تو گمراهی، و از گمراهان روایت می‌کنی؛ خداوند به پیامبرش فرمود: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا

۱- دلائل الامامة، ص ۲۴۹.

۲- کمال الدین، تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۰۸، باب ۵۸، ح ۱۸.

یُشْرِکُونَ* یُنَزِّلُ الْمَلاٰئِکَةَ بِالْرُّوحِ» پس روح، مخلوقی غیر از ملائکه است.[1]

۵) سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید و محمد بن حسین و موسی بن عمر بن یزید صَیقَل از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «یُنَزِّلُ الْمَلاٰئِکَةَ بِالْرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَی مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» فرمود: جبرئیل، کسی است که بر پیامبران نازل می‌شود، روح همیشه همراه پیامبران و اوصیا است، از آنها جدا نمی‌شود، و از جانب خدا به آنها تعلیم داده و آنها را هدایت می‌کند. و با دو جمله لا اله الا هو محمد رسول الله، خدا پرستش می‌شود و بنده، مطیع و منقاد او می‌شود، چه جن، چه انس و چه مَلَک؛ و هر مَلَک، انس و جنّی تنها با شهادت به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله خدا را می‌پرستد و عبادت می‌کند و خدا همه مخلوقات را تنها برای عبادت خویش خلق کرده است.[2]



۶) عیاشی از هشام بن سالم، از یکی از یاران ما روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «أَتَی أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ» پرسیدم: فرمود: هرگاه خداوند از وقوع امری تا وقت معین به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر می‌داد، می‌فرمود: «أَتَی أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ» تا این که آن وقت مقرر فرا می‌رسید؛ و فرموده است: هرگاه خداوند خبر می‌داد که امری به وقوع می‌پیوندد چنان بود که گویی واقع شده است.[3]

ترجمه تفسیر روایی البرهان

۷) ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اولین کسی که با قائم علیه السلام بیعت می‌کند، جبرئیل علیه السلام است که به صورت پرنده‌ای سفید بر حضرت نازل شده و با او بیعت می‌کند، پس یک پایش را بر بیت الله الحرام و دیگری را بر بیت المقدس می‌گذارد و با صدای بلندی که همگان می‌شنوند، ندا می‌دهد: «أَتَی أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ»[4]

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۱۵، ح ۶.

۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۳.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۵، ح ۲.

۴- تفسیرعیاشی، ج ۲، ص ۲۷۵، ح ۳.

و در روایتی دیگر از ابان، از امام محمد باقر علیه السلام همین حدیث روایت شده است.[1]

۸) علی بن ابراهیم: وقتی قریش از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند عذاب خدا بر آنها نازل شود، خداوند این آیه را نازل فرمود: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ» و «يُنَزِّلُ الْمَلاَئِكَةَ بِالْرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ» یعنی با نیرویی که خدا در آنها قرار داده است.[2]

۹) و نیز: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام درباره آیه «عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنذِرُواْ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنَاْ فَاتَّقُونِ» آمده است: یعنی با کتاب و پیامبری.[3]

«خَلَقَ الإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ (٤) وَالأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (٥) وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ (٦)»

[انسان را از نطفه‌ای آفریده است. آن گاه ستیزه‌جویی آشکار است* و چارپایان را برای شما آفرید. در آنها برای شما (وسیله) گرمی و سودهایی است و از آنها می‌خورید* و در آنها برای شما زیبایی است؛ آن گاه که (آنها را) از چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که (آنها را) به چراگاه می‌برید]

۱) علی بن ابراهیم: «خَلَقَ الإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ» یعنی او را از یک قطره آب پست آفرید. پس انسان دشمنی متکلّم و بلیغ شد.[4]

۲) سپس از قول ابو جارود درباره آیه «وَالأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ» و گفته است: دفء یعنی کرک و پشم شتر و یا هر آن چه با آن گرم می‌شوند مثل خانه، لباس.[5]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۶، ح ۴.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۴.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۴

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۴

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۴

۳) علی بن ابراهیم: «دفء» یعنی هر چه که خود را با آن گرم می‌کنند مثل پشم و موی چهارپایان.[1]

۴) و نیز: «وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ» یعنی آن گاه که از چراگاه برمی‌گردند، «وَحِينَ تَسْرَحُونَ» یعنی آن گاه که به چراگاه می‌روند.[2]

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ(۷).

[و بارهای شما را به شهری می‌برند که جز با مشقت بدن‌ها بدان نمی‌توانستید برسید. قطعاً پروردگار شما رئوف و مهربان است]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن عبد الجبّار، از صفوان بن یحیی، از عبد الله بن یحیی کاهلی، از امام صادق علیه السلام در توصیف حج نقل کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حج، یکی از دو جهاد است، حج، جهاد ضعیفان است و ما ضعفاییم، به جز نماز، هیچ چیز برتر و بالاتر از حج نیست، در این حج نماز هم وجوددارد، اما در نماز، پیش از این حج وجود نداشت، و مبادا وقتی توانایی به جا آوردن حج را داری درباره آن کوتاهی کنی، مگر نمی‌بینی که در راه حج، موی سرت ژولیده و آشفته و پوستت چرکین و کثیف می‌شود و از نگاه به زنان منع می‌شوی، ما که اینجا، و به کعبه نزدیک هستیم و آب جاری در دسترس داریم، با سختی و مشقت به حج می‌رویم؛ وضع شما که دور هستید چگونه خواهد بود؟

هیچ پادشاه و رعیتی به حج نمی‌رسد، مگر این که سختی و مشقت بسیاری تحمل کند، مثل تغییر غذا و خوراک و تحمل باد و سوزش آفتابی که توان گریز از آن و دفع آن را ندارد و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ».[3]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۴

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۴

۳- کافی، ج ۴، ص ۲۵۳، ح ۷.

۲) عیاشی از کاهلی نقل کرده است: شنیدم امام صادق علیه السلام در توصیف حج می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حج، یکی از دو جهاد است، حج، جهاد ضعیفان است و ما ضعیفانیم، به جز نماز هیچ چیز برتر و بالاتر از حج نیست. این جا درحج نماز هم وجود دارد، اما در نماز پیش از این حج وجود نداشت. مبادا وقتی توانایی به جا آوردن حج را داری، درباره آن کوتاهی کنی، مگر نمی‌بینی که در راه حج، موی سرت ژولیده و آشفته و پوستت چرکین و کثیف می‌شود و از نگاه به زنان منع می‌شوی، ما که این جا و به کعبه نزدیک هستیم و آب جاری در دسترس داریم، با سختی و مشقت به حج می‌رسیم؛ وضع شما که دور هستید چگونه خواهد بود؟

هیچ پادشاه و رعیتی به حج نمی‌رسد مگر این که سختی و مشقت بسیاری تحمل کند، مثل تغییر غذا و خوراک و تحمل باد و آفتابی که نمی‌تواند آن را از خود دور کند یا از آن بگریزد و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید:
«وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُواْ بَالِغِيهِ إِلاَّ بِشِقِّ الأَنفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»[1]

۳) علی بن ابراهیم در توضیح معنای این آیه گفته است: یعنی به مکه و مدینه و همه شهرها[2].

﴿وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ (۸) وَعَلَى اللهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَآئِرٌ وَلَوْ شَاء لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۹) هُوَ الَّذِي أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَّكُم مِّنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ (۱۰) يُنبِتُ لَكُم بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالأَعْنَابَ وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۱) وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالْنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۲) وَمَا ذَرَأَ

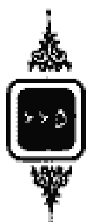
۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۶، ح ۵.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۴.

لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (١٣) وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيّاً وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (١٤) وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَاراً وَسُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (١٥)»

[و اسبان و استران و خران را (آفرید) تا بر آنها سوار شوید و (برای شما) تجملی (باشد) و آنچه را نمی‌دانید می‌آفریند *و نمودن راه راست بر عهده خداست و برخی از آن (راه‌ها) کژ است و اگر (خدا) می‌خواست مسلّماً همه شما را هدایت می‌کرد* اوست کسی که از آسمان، آبی فرود آورد که (آب) آشامیدنی شما از آن است و روییدني(هایی) که (رمه‌های خود را) در آن می‌چرانید (نیز) از آن است* به وسیله آن کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از هر گونه محصولات (دیگر) برای شما می‌رویاند. قطعاً در اینها برای مردمی که اندیشه می‌کنند، نشانه‌ای است* و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید و ستارگان به فرمان او مسخّر شده‌اند. مسلّماً در این (امور) برای مردمی که تعقّل می‌کنند، نشانه‌هاست * و (همچنین) آن چه را در زمین به رنگ‌های گوناگون برای شما پدید آورد (مسخّر شما ساخت). بی‌تردید در این (امور) برای مردمی که پند می‌گیرند، نشانه‌ای است * و اوست کسی که دریا را مسخّر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید و پیرایه‌ای که آن را می‌پوشید، از آن بیرون آورید و کشتی‌ها را در آن شکافنده (آب) می‌بینی و تا از فضل او بجویید و باشد که شما شکر گزارید * و در زمین کوه‌هایی استوار افکند تا شما را نجنباند و رودها و راه‌ها (قرار داد) تا شما راه خود را پیدا کنید]

۱) عیاشی از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نقل کرده است: از امام درباره ادرار اسب و قاطر و الاغ پرسیدم و امام علیه السلام آن را ناپسند و مکروه دانست. پرسیدم: آیا گوشت این حیوان‌ها حلال نیست؟ فرمود: آیا خداوند برای شما مشخص نکرده است:«وَالأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ





وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ»؟[1] [و چارپایان را برای شما آفرید در آنها برای شما (وسیله) گرمی و سودهایی است و از آنها می‌خورید] و درباره اسب و قاطر و الاغ فرموده است: «لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً» لذا خداوند حیواناتی را که در قرآن نام برده است برای خوردن، و اسب و قاطر و الاغ را برای سوار شدن تعیین کرده است. خوردن گوشت این سه حیوان حرام نیست، ولی مردم از آن صرف‌نظر کرده‌اند.[2]

۲) شیخ در تهذیب، با سند خود از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از قاسم بن عروه، از ابن بُکَیر، از زراره نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام درباره حکم ادرار چهارپایان اگر با لباس برخورد کند پرسیدم، امام آن را مکروه دانست، پرسیدم: آیا گوشت آنها حلال نیست؟ فرمود: بلی، حلال است، اما از جمله حیواناتی نیستند که خداوند برای خوردن تعیین کرده است.[3]

۳) علی بن ابراهیم: «لترکبوها و تأکلوها» همان طور که در سوره انعام فرموده است: «وَيَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» عجائبی که خداوند در دریا و خشکی آفریده است «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ» یعنی راه و طریق «هُوَ الَّذِي أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَّكُم مِّنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ» یعنی کشت و زرع می‌کنید. «يُنبِتُ لَكُم بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالأَعْنَابَ وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ» یعنی باران. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» سپس گفته است: «وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الأَرْضِ» یعنی خلق کرد و از زمین خارج کرد، «مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ».

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُواْ مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُواْ مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا» یعنی از دریا انواع جواهر را بیرون می‌آورد. «وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ» یعنی کشتی‌ها، «وَأَلْقَى فِي الأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ» یعنی کوه‌ها. «وَأَنْهَارًا وَسُبُلاً» یعنی راه‌ها. «لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» یعنی تا هدایت شوید.[4]

۱- نحل / ۵.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۶، ح ۶.

۳- تهذیب، ج ۱، ص ۲۶۴، ح ۷۷۲.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۴.

﴿وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (۱۶)﴾

[و نشانه‌هایی (دیگر نیز قرار داد) و آنان به وسیله ستاره (قطبی) راه‌یابی می‌کنند]

۱) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از ابو داود مُسترِق، از داود جصّاص نقل کرده است که امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» فرمود: منظور از نجم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقصود از علامات، ائمه معصومین علیهم السلام هستند.[1]

۲) و نیز از او، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از اسباط بن سالم نقل کرده است که هیثم از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» پرسید و من در آن جا حضور داشتم. حضرت فرمود: ما ائمه، همان علامات، و رسول خدا صلی الله علیه و آله نجم است. پس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نجم، و ائمه معصومین علیهم السلام علامات هستند.[2]

۳) و او از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء نقل کرده است: از امام رضا علیه السلام درباره آیه «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» پرسیدم فرمود: ما همان علامت و رسول خدا صلی الله علیه و آله نجم است.[3]

۴) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سُوَید، از قاسم بن سلیمان، از معلّی بن خُنَیس، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: نجم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علامات، ائمه علیهم السلام می‌باشد.[4]

۵) و او از پدرش، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» علامات، اوصیا و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله، و نجم رسول خدا صلی الله علیه و آله است.[5]

۶) شیخ در کتاب امالی از محمد بن محمد، از ابو القاسم جعفر بن محمد بن



۱- کافی، ج ۱، ص ۱۶۰، ح ۱.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۲.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۳.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۵.

۵- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۱.

قولویه- که رحمت خدا بر او باد- از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از منصور بن بُزُرج، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» فرمود: نجم، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و علامات، امامان بعد از او هستند.[1]

۷) عیاشی از مفضّل بن صالح، از یکی از یاران خود از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» فرمود: منظور، امیر المؤمنین علیه السلام است.[2]

۸) معلّی بن خنیس از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نجم، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و علامات، امامان علیهم السلام و جانشینان او هستند که مردم با آنها هدایت می‌شوند.[3]

۹) ابو مَخْلَد خیّاط نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» پرسیدم، فرمود: نجم محمد صلی الله علیه و آله و علامات، اوصیا و جانشینان اویند.[4]

۱۰) محمد بن فضیل از امام رضا علیه السلام درباره آیه فرموده است: ما همان علامات هستیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله نجم است.[5]

۱۱) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در آیه: «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» منظور [از علامات] ائمه علیه السلام هستند.[6]

۱۲) اسماعیل بن ابی زیاد از جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش از امام علی بن ابی طالب (علیهم السلام) نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» منظور [از نجم] ستاره جَدی (شمال) است که هیچ

۱- امالی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۶، ح ۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص۲۷۷، ح ۸.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص۲۷۷، ح ۹.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۷، ح ۱۰.

۶- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۷، ح ۱۱.

وقت ناپدیده نمی‌شود و قبله را با آن می‌شناسند و در خشکی و دریـا بـا آن راه و جهت خود را پیدا می‌کنند.[1]

۱۳) اسماعیل بن ابی زیاد از امام صادق علیه السلام روایـت کـرده اسـت کـه درباره آیه: «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» فرمود: ظـاهر و بـاطنی دارد مقصـود، جَدی است، ستاره‌ای که قبله را با آن می‌شناسند و مردم در دریا و خشـکی، راه و جهت خود را از طریق آن پیدا می‌کنند؛ زیرا هیچ وقت ناپدید نمی‌شود.[2]

۱۴) طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ما امامان، علامات هستیم و رسول خدا صلی الله علیه و آلـه نجـم اسـت و فرمـود: خداونـد ستارگان را مایه امنیت و پناه اهل آسمان، و اهل بیت علیهم السلام را مایه امنیت و حفاظت و پناه اهل زمین قرار داده است.[3]



«وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللهَ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۸)»

[و اگر نعمت(های) خدا را شـماره کنیـد، آن را نمـی‌توانیـد بشـمارید؛ قطعـاً خـدا آمرزنده مهربان است]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از یکی از یاران خود در حدیثی مرفوع نقل کرده است که هرگاه امام زین العابدین علیـه السـلام ایـن آیـه را مـی‌خوانـد، می‌فرمود: پاک و منزه است خدایی که چنین مقدر کرده که نهایت شناخت بندگان او از نعمت‌هایش، علم آنها به ناتوانی‌شان در شناخت نعمت‌های اوست، هم چنان کـه نهایت درک بندگان از او، علم به این امر است که نمی‌توانند او را درک کنند و جـلّ جلاله علم بندگان خود به ناتوانی در شناخت شکر و سپاس او را ستوده و علم آنها به ناتوانی‌شان را شکر و سپاس آنها نسبت به خود قرار داده است.

هم چنان که آگاهی عالمان را به این که نمـی‌تواننـد او را درک و فهـم کننـد، ایمان آنها قرار داده است؛ زیرا او می‌دانست که خود، توانایی بندگان را مقدر کـرده

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۷، ح ۱۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۷، ح ۱۳.

۳- مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۱۰.

و از آن توانایی تجاوز نمی‌کند و بیشتر مکلف نمی‌کند. هیچ یک از بندگانش نمی‌تواند به آخرین حدّ عبادت او برسد و او را آن گونه که شایسته اوست، عبادت کند و چگونه می‌توان به آخرین حد عبادت او رسید، در حالی که حدّ و چگونگی ندارد، شأن و مرتبه خداوند از این امور بسیار بالاتر و برتر است.[1]

در تفسیر آیه «وَآتَاكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا» [و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت‌خدا را شماره کنید نمی‌توانید آن را به شمار درآورید] سوره ابراهیم، این حدیث و سایر احادیث در این زمینه عنوان شد.[2]

«وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ (۲۰) أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۲۱) إِلَـهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ (۲۲) لاَ جَرَمَ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (۲۳) وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ قَالُواْ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ (۲۴) لِيَحْمِلُواْ أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلاَ سَاء مَا يَزِرُونَ (۲۵)».

[و کسانی که جز خدا را می‌خوانند چیزی نمی‌آفرینند، در حالی که خود آفریده می‌شوند* مردگانند نه زندگان و نمی‌دانند کی برانگیخته خواهند شد* معبود شما معبودی است یگانه. پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل‌هایشان انکارکننده (حق) است و خودشان متکبرند* شک نیست که خداوند آن چه را پنهان می‌دارند و آن چه را آشکار می‌سازند، می‌داند و او گردنکشان را دوست نمی‌دارد* و چون به آنان گفته شود: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟ می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است* تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند و (نیز) بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می‌کنند. آگاه باشید چه بد باری را می‌کشند]

۱- کافی، ج ۸، ص ۳۹۴، ح ۵۹۲.

۲- در حدیث ۲ تفسیر آیات ۳۶-۳۴ سوره ابراهیم عنوان شد.

۱) علی بن ابراهیم: این پاسخ به بت‌پرستان است. علی بن ابراهیم گوید: و این آیه که «وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ» درباره علی علیه السلام «قَالُواْ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ» یعنی دروغ‌های ملت‌های پیشین.[1]

۲) علی بن ابراهیم، از جعفر بن محمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام درباره این آیه می‌فرمود: «فَالَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بالآخِرَةِ» یعنی این که آنان ایمان ندارند که رجعت، حق است و واقع می‌شود، «قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ» یعنی دل‌هایشان کافر است و ایمان ندارند «وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ» آنان از ولایت علی علیه السلام روی گردانند «لاَ جَرَمَ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» خدا آنان را که ولایت علی علیه السلام را نمی‌پذیرند، دوست ندارد و فرموده است: این آیه به این صورت نازل شده است: «وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ» – فی علیّ – «قَالُواْ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ»[2]

۳) عیاشی از جابر نقل کرده است: از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ * أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْيَاء وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: «الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ» یعنی ابو بکر و عمر و عثمان، که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را که فرمود: «علی علیه السلام را ولیّ خود قرار داده از او پیروی کنید» دروغ پنداشتند، و با علی علیه السلام دشمنی کردند و دوست و یاور و پشتیبان او نشدند و مردم را به ولایت خودشان فراخواندند و این تفسیر کلام خداست که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ» اما این قسمت از آیه که می‌فرماید: «لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئًا» یعنی چیزی را عبادت نمی‌کنند و نمی‌پرستند «وَهُمْ يُخْلَقُونَ» یعنی آنها پرستیده می‌شوند «أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْيَاء» یعنی کافرند و مؤمن نیستند «وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ» یعنی آنها ایمان نمی‌آورند و مشرک هستند «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» حکم، همان است که خداوند فرموده است. «فَالَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ» یعنی آنها ایمان ندارند که رجعت و بازگشت، حقیقت است اما این قسمت از آیه: «قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ» یعنی این که

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۵.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۵.

قلب‌های آنها کافر است. «وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ» یعنی آنها ولایت علی علیه السلام را نمی‌پذیرند و لذا خداوند در تهدید آنها فرموده است: «لاَ جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» خدا کسانی را که از ولایت علی علیه السلام سرپیچی کنند، دوست ندارد.[1]

ابو حمزه ثمالی نیز از امام محمد باقر علیه السلام چنین حدیثی را روایت کرده است.[2]

۴) مَسعَدة بن صدقه روایت کرده است که امام حسین علیه السلام در راه چند نفر از مساکین و فقرا را دید که ردایی انداخته و قطعه‌ای نان در آن گذاشته‌اند. آنها با دیدن امام علیه السلام او را بر سر سفره دعوت کردند و گفتند: بفرمایید یا بن رسول الله! (صلی الله علیه و آله) امام علیه السلام نشست و همراه آنها غذا خورد و فرمود: «إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ». سپس به آنها فرمود: من دعوت شما را پذیرفتم، شما هم دعوت مرا بپذیرید. گفتند: بر روی چشم. برخاستند و همراه امام علیه السلام به منزل او آمدند. امام به همسر خود فرمود: هر چه در خانه داریم برایشان آماده کن.[3]

۵) ابو حمزه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل آیه را به این صورت نازل کرده است «وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ» - في عليّ - «قَالُواْ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ» و منظور از اولین یعنی بنی اسرائیل.[4]

۶) جابر از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ» درباره علی علیه السلام «قَالُواْ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ»، در جاهلیت عرب سخنانی را به صورت نثر مسجّع و موزون می‌گفتند و این معنای أَساطيرُ الأَوّلينَ است. امّا «لِيَحْمِلُواْ أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی تا روز قیامت کفر خود را کامل کنند «وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ» یعنی کفر کسانی که به

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۷، ح ۱۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۱۴.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۱۵.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۹، ح ۱۷- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۴۵۶.

آنها حاکمیت دارند و حکومت می‌کنند را هم بر دوش می‌کشند و خدا مـی‌فرمایـد: «أَلاَ سَاءَ مَا یَزِرُونَ»[۱].

۷) علی بن ابراهیم: خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «لِیَحْمِلُواْ أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِینَ یُضِلُّونَهُم بِغَیْرِ عِلْمٍ» فرمـود: یَحملـون آثـامهم یعنـی کسانی که حقّ امیر المؤمنین علیه السلامَ را غصبْ کردنـد، گنـاه خودشـان و گنـاه پیروان خود را به دوش می‌کشند. امام صادق علیه السلام در همـین زمینـه فرمـوده است: گناه هر خونی که به ناحق ریخته شده حتـی اگـر بـه انـدازه شـاخ (ظـرف) حِجامت باشد و یا تفرقه‌ای که میان امت ایجاد شده یا به زنی تجاوز شده یـا مـالی از راه حرام کسب شده باشد بر گردن آن دو نفر (ابو بکر و عُمَر) است بدون این کـه از گناه فاعلان آن اعمال چیزی کاسته شود.[۲]

۸) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از وشّـاء، از ابان، از عُقبة بن بشیر اسدی، از کُمَیت بن زید اسدی نقل کرده اسـت: نـزد امـام محمد باقر علیه السـلام رفتم. فرمود: ای کُمَیت! به خدا اگر مالی داشتم، از آن به تـو عطا می‌کردم، اما کلامی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسّـان بـن ثابـت فرمود، به تو می‌گویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمـانی کـه از مـا دفاع می‌کنی، روح القدس همراه توست». عـرض کـردم: دربـاره آن دو نفـر بـرایم بگویید. امام علیه السلام بالش را برداشت و تا کرد و مقابل سـینه خـود گذاشـت و فرمود: به خدا سوگند، ای کمیت! گناه خونی که بریزد، حتی اگـر بـه انـدازه شـاخ حِجامت باشد، یا مالی که از راه حرام به دست آید و یا سنگی از روی سنگی دیگر واژگون شود، برعهده آن دو نفر است.[۳]

۹) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابـن ابـی عمیـر، از جمیـل، از امـام صـادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پس از آن که مردم بـا امیـر المـؤمنین علیـه السلام بیعت کردند، امام علیه السلام پنج روز بعد از بیعت، خطبه‌ای را خوانـد و در

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۶، ح ۱۸.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۵.

۳- کافی، ج ۸، ص ۱۰۲، ح ۷۵.

آن فرمود: بدانید که هر حقی طالب، و هر خونی مُنتقِمی دارد. هر کس برای گرفتن حقّ ما قیام کند، همانند آن است که برای گرفتن خون ما قیام کرده است، و آن حاکمی که به درون خویش بنگرد و درباره خویش قضاوت کند، از جاده عدالت منحرف نخواهد شد و تنها توانمندی که به کسی ظلم و جور نمی‌کند، خداوند واحد و قهّار است.

بدانید هر کسی که بدعتی می‌گذارد، بار گناه و سنگینی آن و هر که بعد از او به آن راه برود، بر عهده اوست، بدون این که چیزی از گناه عاملان اصلی کاسته شود. خداوند با لقمه‌های تلخ و شراب‌های تلخ و سیاه از آنان که به ظلم، لقمه‌ای را خورده و یا نوشیدنی ای را آشامیده‌اند، انتقام خواهد گرفت. بگذار آنان جام‌های شراب آمیخته با زهر را بنوشند و ردای ترس را زمانی طولانی بپوشند. آنان بسیار افزون‌تر از ظلم و ستمی که روا داشتند و بدعتی که آوردند و سیاهی‌هایی را که روی هم انباشتند، مجازات خواهند شد. آگاه باشید که از زمستان ایشان جز سرمایی سخت و از تابستانشان جز خوابی کوتاه باقی نمانده است. وای بر آنها که توشه‌ای برای خود نیندوختند اما گناهان و خطاها را بر پشت خود جمع کردند! ای حاملان گناهان! ای مسافران ناراستی و دروغ! ای بارکشان گناهان ظالمان! بشنوید و تأمّل کنید و توبه کنید و بر خودتان بگریید؛ به زودی ظالمان خواهند دانست که به چه کیفرگاه و دوزخی باز می‌گردند.

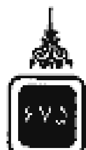
سوگند می‌خورم و سوگند می‌خورم که بنی امیّه بعد از من ردای خلافت را به دوش خواهد گرفت و بی‌تردید، اندکی بعد، آن را در خانه کس دیگری می‌بینند. خدا تنها ظالم را از بین می‌برد و کسی که اولین بار بدعت را گذاشته و راه خطا و گناه دیگران را هموار کرده، به اندازه وزر و گناه آنها که پیروی‌اش کردند، گناهکار است و گناه کسانی که تا روز قیامت به این کژ راهه بروند و کسانی که مردمان را بدون علم و آگاهی گمراه کنند نیز به دوش می‌کشد. بدانید که باری بد، سنگین و سخت را به دوش کشیده‌اند.[1]

۱۰) ابن بابویه از پدرش (رحمه الله) از سعد بن عبد الله، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیّاری، از محمد بن عبد الله بن مهران کوفی، از حَنان بن سَدیر از

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۵.

پدرش، از ابو اسحاق لیثی نقل کرده است: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! آیا مؤمن بصیر و با فِراست که به کمال فهم و معرفت رسیده است، مرتکب زنا می‌شود؟ فرمود: نه پرسیدم: آیا لِواط می‌کند؟ فرمود: نه. پرسیدم: آیا دزدی می‌کند؟ فرمود: نه. پرسیدم: آیا شراب می‌خورد؟ فرمود: نه پرسیدم: آیا از این قبیل گناهان کبیره انجام می‌دهد؟ فرمود: نه. پرسیدم: آیا اصلاً گناهی مرتکب می‌شود؟ فرمود: آری. او مؤمن گُنه‌کار مُلِمّ است. پرسیدم: مُلِمّ یعنی چه؟ فرمود: یعنی خطایی انجام می‌دهد اما بر آن مداومت ندارد و تکرار نمی‌کند. عرض کردم: سبحان الله! چقدر عجیب است! زنا و لواط و دزدی نمی‌کند، و شراب نیز نمی‌نوشد و هیچ یک از گناهان کبیره را هم مرتکب نمی‌شود. فرمود: از امر خدا تعجب نکن؛ خدای عزّ و جلّ هر چه بخواهد انجام می‌دهد و درباره افعالش مؤاخذه نمی‌شود، بلکه این مردم هستند که درباره فعل خود مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند. ای ابراهیم! تو از چه چیزی تعجّب می‌کنی؟ بپرس و از سؤال خودداری و حیا نکن، که این علم را افراد خَجول و متکبّر نمی‌آموزند. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! در میان شیعیان شما کسانی را می‌بینم که شراب می‌خورند، راهزنی می‌کنند و راه‌ها را مخوف می‌سازند، زنا و لواط می‌کنند، ربا می‌خورند و گناهان زشت بسیار مرتکب می‌شوند. نماز و روزه و زکات را سبک و خوار می‌شمارند، صله رحم را قطع می‌کنند و گناهان کبیره انجام می‌دهند، این چرا و چگونه امکان دارد؟ امام فرمود: ای ابراهیم! آیا چیز دیگری جز این تو را متأثّر ساخته است؟ عرض کردم: آری. ای فرزند رسول خدا! چیزی بزرگ‌تر از آن چه عرض کردم. پرسید: آن چیست ابراهیم؟ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! می‌بینم دشمنان شما و ناصبی‌ها بسیار نماز می‌خوانند و روز می‌گیرند و زکات می‌دهند و پیوسته حج و عمره به جا آورده برای جهاد اشتیاق دارند و با عزمی جزم، نیکی و احسان و صله رحم به جا می‌آورند و حق برادران خود را به جا می‌آورند و با مال خود به آنان کمک و مساعدت می‌نمایند و از شرب خمر و زنا و لواط و سایر گناهان اجتناب می‌کنند؛ چرا این گروه چنین هستند و آن گروه چنان که گفتم؟! این مسئله را برایم روشن کنید که به خدا! فکر و اندیشه‌ام در این باره افزون شده و شب‌ها را بیدارم و سینه‌ام تنگ گشته است و به ستوه آمده‌ام.

امام باقر علیه السلام تبسمی کرد و فرمود: برای سؤالت جواب قانع‌کننده‌ای





خواهم گفت که از اسرار خفیّه الهی و علوم خزائن باری تعالی است. به من بگو ای ابراهیم! هر یک از آن گروه را در پایبندی به عقیده خود چگونه می‌بینی؟ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! با وجود آن افعالی که شیعه و مُحِبّ شما انجام می‌دهد، اگر مشرق تا مغرب زمین را از طلا و نقره پر و انباشته سازند و به یکی از آنها بدهند تا دست از ولایت و محبت شما بردارد و ولایت و محبت دیگری را بپذیرد، یا حتی اگر بینی او را ببرند و او را بکشند، از ولایت و محبت شما باز نمی‌گردد.

با وجود تمام آن اعمال و صفاتی که برای ناصبی برشمردم، اگر مشرق تا مغرب زمین را از طلا و نقره پر کنند و به یکی از آنها دهند تا دست از محبت طاغوت بردارد و ولایت شما را بپذیرد قبول نمی‌کند و اگر در راه محبت طاغوت راه نَفَس و بینی آنها بریده شود و یا کشته شوند، از عقیده خود باز نمی‌گردد. اگر یکی از آنها فضیلت شما را بشنود، منزجر می‌شود و رنگش تغییر می‌کند و نفرت در چهره‌اش آشکار می‌گردد؛ آن هم به خاطر کینه‌ای است که از شما دارد و محبتی که به طاغوت احساس می‌کند. امام باقر علیه السلام تبسّمی کرد و فرمود: همین جا ناصبی هلاک می‌شود، به آتش فروزان دوزخ درمی‌آید و از چشمه آب گرم جهنم می‌نوشد و خداوند تبارک و تعالی درباره او فرموده است: «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا»[1] [و به هر گونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را (چون) گردی پراکنده می‌سازیم]

وای بر تو، ای ابراهیم! آیا می‌دانی علت این کار چیست که بر مردم پوشیده است؟ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آن را برایم توضیح دهید و آشکار سازید.

فرمود: ای ابراهیم! خدای تبارک و تعالی همیشه عالِم و قدیم است و اشیاء را از هیچ خلق کرده است و هر کس گمان کند خداوند هستی را از چیزی خلق کرده، کافر است؛ زیرا اگر چنین باشد، پس آن چیز در ازل همراه خدا بوده و ازلی بوده است و چنین نیست، بلکه خداوند عزّ و جلّ همه چیز را از هیچ آفریده و از جمله آن چه خدا خلق کرده، زمینی پاک است؛ پس خدا در آن آبی زلال و شیرین روان ساخت. سپس ولایت ما اهل بیت را بر آن زمین عرضه داشت و زمین آن را

---

۱ - فرقان/ ۲۳.

پذیرفت آن آب هفت روز در آن زمین جاری شد تا آن را کاملاً پوشاند و سپس آب در زمین فرو رفت وخدا از پاک‌ترین و ناب‌ترین بخش آن زمین، گلی را برداشت و گِل ائمه علیهم السلام قرار داد. پس از باقی مانده آن گِلی برداشت و شیعه ما را از آن خلق کرد؛ اگر خدا گِل و سرشت شما را همچون گِل وسرشت ما به حال خود رها می‌کرد، اکنون ما و شما یک چیز بودیم. پرسیدم: خدا با سرشت ما چه کرد؟ فرمود: خداوند پس از آن، زمینی شوره‌زار و پلید و لجن خلق کرد و در آن هفت روز آب جاری کرد تا این که کاملاً آب، آن زمین را پوشانده و فراگرفت. سپس آب، در زمین فرو رفت و خدا از گل آن برداشته طاغوت و رهبران آنها را آفرید، پس گل شما و آنها را به هم آمیخت که اگر چنین نمی‌شد و گل آنها با سرشت شما نمی‌آمیخت، آنها هرگز شهادتین را نمی‌گفتند و نماز و روزه و زکات و حج به جا نمی‌آوردند و امانتدار نبودند و در شکل و ظاهر شبیه شما نبودند که هیچ چیز برای مؤمن سخت‌تر از آن نیست که صورت دشمنش را شبیه خود ببیند.

پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! خداوند سپس با آن دو گِل چه کرد؟ فرمود: آن گاه، آن دو گِل را با آب اول و دوم در آمیخت و مانند پوست دبّاغی شده آن را مالش داد.

پس مشتی از آن برداشت و فرمود: این به سوی بهشت خواهد رفت و برای من هیچ فرقی نمی‌کند و مشتی دیگر برداشت و فرمود: این به سوی جهنم خواهد رفت و برای من هیچ فرقی نمی‌کند و سپس آن دو گِل را در آمیخت؛ و لذا از اصل و سرشت مؤمن در سرشت کافر آمیخته شد و از اصل و سرشت کافر در سرشت مؤمن آمیختهٔ گشت. آن اعمال زنا و لواط و ترک نماز و روزه و حج و جهاد و جرم و جنایت و گناهان کبیره که شیعه ما مرتکب می‌شود از طینت و سرشت ناصبی است که در شیعه ما آمیخته است؛ زیرا انجام گناهان و زشتی‌ها از اصل و جوهره ناصبی است؛ اما آن التزام ناصبی به نماز و روزه و زکات و حج و جهاد و نیکی کردن‌ها همه و همه از اصل و گِل مؤمن است که در سرشت او آمیخته است؛ زیرا انجام حسنات و پرهیز از گناه از جوهره و اصل مؤمن است. وقتی این اعمال به پیشگاه حق تعالی عرضه شود، می‌فرماید: من عادلی هستم که جور و ستم نمی‌کنم، منصفی هستم که ظلم نمی‌کنم و حاکمی هستم که بی‌عدالتی نمی‌کنم، جانب

کسی را نمی‌گیرم و تعدّی و تجاوز نمی‌کنم، اعمال زشتی را که مؤمن انجام داده است، به سرشت و اصل ناصبی ملحق کنید و اعمال نیکی که ناصبی انجام داده به اصل و جوهره مؤمن بیفزایید. هر یک را به اصل خود بازگردانید. من الله هستم؛ هیچ معبودی جز من وجود ندارد و من از اسرار و پنهان همه چیز آگاهم و می‌دانم در قلب بندگانم چه می‌گذرد. بی‌عدالتی و ظلم نمی‌کنم و هر کس را به هر عملی که پیش از خلق و آفرینش او ، آن را شناخته‌ام و از آن آگاهم، ملزم می‌دارم.

پس امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابراهیم! این آیه را بخوان، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! کدام آیه را؟ فرمود: « قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلاَّ مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ إِنَّآ إِذًا لَّظَالِمُونَ »[1] [(یوسف) گفت: پناه بر خدا! او آقای من است؛ به من جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند] این آیه در ظاهر همان است که شما از آن می‌فهمید، اما به خدا در باطن به همین امر دلالت دارد. ای ابراهیم! قرآن ظاهر و باطن، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ دارد. سپس فرمود: ای ابراهیم! به من بگو: آن گاه که خورشید طلوع می‌کند و شعاع‌های آن در شهرها می‌تابد، آیا آن شعاع از خورشید برآمده است یا نه؟ عرض کردم: در هنگام طلوع از آفتاب برآمده است. فرمود: آیا آن گاه که خورشید غروب می‌کند، این پرتو به خورشید متصل نگشته و به آن باز نمی‌گردد؟ عرض کردم: آری، همین طور است. فرمود: به همین صورت، هر چیزی به اصل و جوهر خود باز می‌گردد. وقتی قیامت برپا می‌شود، خداوند آن گل و سرشت ناصبی را با همه گناهان و سنگینی‌های آن از مؤمن، برون کرده و آن را به ناصبی ملحق می‌کند، و سرشت و طینت مؤمن را با همه خوبی‌ها و حسنات آن از ناصبی، برون کرده و به مؤمن می‌افزاید، آیا به نظر تو این جا ظلمی واقع می‌شود؟ عرض کردم: نه، ای فرزند رسول خدا!

فرمود: به خدا قسم! این قضای قطعی و حکم قاطع و عدل آشکار است. خداوند درباره آن چه انجام می‌دهد، مؤاخذه و بازخواست نمی‌شود، ولی بندگان درباره عملشان مؤاخذه می‌شوند. ای ابراهیم! این از جانب پروردگارت بوده و حق و حقیقت است؛ به آن شک و تردید نداشته باش و این از جمله حُکم ملکوت است. پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! حکم ملکوت چیست؟ فرمود: حکم خدا و پیامبران

۱- یوسف/ ۷۹.

او و آن چه در قصه خضر و موسی علیه السلام است. وقتی موسی با خضر همراه شد، خضر به او گفت: «إِنَّکَ لَن تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً* وَکَیْفَ تَصْبِرُ عَلَی مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً»[1] [تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی* و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری، صبر کنی؟!] ای ابراهیم نیک بیندیش، موسی کارهای خضر را زشت و بد می‌دانست و آنها را ستمگرانه می‌دید، تا این که خضر به او گفت: ای موسی! آن چه انجام دادم از پیش خودم نبود. بلکه تنها امر خداوند سبحان را انجام دادم. ای ابراهیم! قرآن تلاوت می‌شود و اخباری از خداوند تبارک و تعالی نقل می‌شود که هر کس حرفی از آن را نپذیرد، کافر و مشرک است و خداوند عزّ و جلّ را نپذیرفته است.

لیثی گفت: چهل سال قرآن می‌خواندم، گویی هرگز در آنها نیندیشیده بودم، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چقدر عجیب است که نیکی‌ها و حسنات دشمنان شما به شیعیان شما داده می‌شود و گناهان دوستداران و شیعیانتان به دشمنان شما! فرمود: آری، سوگند به خدایی که جز او هیچ معبودی نیست؛ شکافنده دانه و آفریننده نسیم و خالق زمین و آسمان است که من حقیقتی را به تو گفتم و آن چه به تو گفتم، راست بود و خدا به آنها ظلم نمی‌کند. خدا نسبت به بندگان خود ظالم نیست. آن چه به تو گفتم، در قرآن وجود دارد. پرسیدم: به همین صورت در قرآن وجود دارد؟ فرمود: بلی، در بیش از سی آیه قرآن آمده است. آیا دوست داری آن را برایت بخوانم؟ عرض کردم: البته ای فرزند رسول خدا! فرمود: خداوند سبحان می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِیلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَایَاکُمْ وَمَا هُم بِحَامِلِینَ مِنْ خَطَایَاهُم مِّن شَیْءٍ إِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ* وَلَیَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَّعَ أَثْقَالِهِمْ»[2] [و کسانی که کافر شده‌اند به کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌گویند: راه ما را پیروی کنید و گناهانتان به گردن ما و(لی) چیزی از گناهانشان را به گردن نخواهند گرفت. قطعاً آنان دروغگویانند* و قطعاً بارهای گران خودشان و بارهای گران (دیگر) را با بارهای گران خود برخواهند گرفت] آیا باز هم برایت بگویم؟ عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا! فرمود: «لِیَحْمِلُواْ أَوْزَارَهُمْ کَامِلَةً

۱- کهف/ ۶۸-۶۷.

۲- عنکبوت/۱۳-۱۲.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلاَ سَاء مَا يَزِرُونَ» آیا می‌خواهی بیشتر برایت بگویم، عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا! فرمود: «فَأُوْلَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيمًا»[1] [پس خداوند بدیهایشان را به نیکیها تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزنده و مهربان است] خداوند گناهان شیعیان ما را به نیکی و حسنه تبدیل می‌کند و نیکی‌های دشمنان ما را به گناه و زشتی مبدل می‌سازد و این از عدل خداوند عزّ و جلّ است و قضا و قدر او هیچ بازگشتی ندارد و هیچ کس نمی‌تواند قضای حتمی او را بازگرداند و یا از او به خاطر حکمش بازجویی کند و او شنوای دانا است. آیا می خواهی آن دو طینت و سرشت را هم با قرآن برایت توضیح و تفسیر کنم؟ عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا! فرمود: ای ابراهیم! آیه «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ»[2] [آنان که از گناهان بزرگ و زشتکاری‌ها جز لغزش‌های کوچک خودداری می‌ورزند، پروردگارت (نسبت به آنها) فراخ آمرزش است. وی از آن دم که شما را از زمین پدید آورد، به شما آگاهتر است] یعنی از زمین پاک و طیّب و یا از زمین پلید و لجن آفرید «فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى»[3] یعنی هیچ کدام از شما به کثرت نماز و روزه و زکات و عبادتش افتخار نکند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌داند کدام یک از شما باتقواتر است و این به خاطر طینت و سرشت شماست؛ آیا می‌خواهی بیشتر برایت بگویم؟ عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا! فرمود: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ * فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلاَلَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاء مِن دُونِ اللّهِ»[4] [همان گونه که شما را پدید آورد (به سوی او) برمی‌گردید* (در حالی که) گروهی را هدایت نموده و گروهی گمراهی بر آنان ثابت شده است؛ زیرا آنان شیاطین را به جای خدا دوستان (خود) گرفته‌اند] یعنی به جای امامان بر حق علیهم السلام رهبران ستمگر

۱- فرقان/ ۷۰.

۲- نجم/ ۳۲.

۳- نجم/ ۳۲.

۴- اعراف/ ۳۰-۲۹.

را مقتدای خود قرار دادند و گمان کردند آنها هدایت یافته‌اند. ای ابا اسحاق! این حدیث را بیاموز و بدان که از جمله بهترین احادیث ما و از پوشیده‌ترین اسرار ما و از خزائن محفوظ ماست. مواظب باش جز مؤمن بصیر، کسی را از این راز آگاه نکنی که اگر راز ما را برملا کنی، در جان و مال و اهل و فرزندت، دچار مصیبت می‌شوی».[1]

﴿قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِن فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (٢٦)﴾

[پیش از آنان کسانی بودند که مکر کردند، و(لی) خدا از پایه بر بنیانشان زد در نتیجه از بالای سرشان سقف بر آنان فرو ریخت و از آن جا که حدس نمی‌زدند عذاب به سراغشان آمد]



۱) ابن بابویه با سند خود از امام رضا علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: روز چهارشنبه، سقف بر سر آنها فرو ریخته است.[2]

۲) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «قَد مَکَرَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم فَأَتَی اللهُ بُنیانَهُم مِنَ القَواعِدِ فَخَرَّ عَلَیهِمُ السَّقفُ مِن فَوقِهِم وَ أَتهُمُ العَذابُ مِن حَیثُ لا یَشعُرُونَ» روایت کرده است که فرمود: در خانه مکر و فریبشان مُردند و خدا آنها را در آتش انداخت و این مَثَلی برای دشمنان اهل بیت محمد علیهم السلام است.[3]

۳) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «فَأَتَی اللّهُ بُنیانَهُم مِّنَ القَواعِدِ» فرمود: خانه مکر و حیله آنها بود که در

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۲۲، باب ۳۸۵، ح ۸۱.

۲- خصال، ص ۳۸۸، ح ۷۸.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۶.

آن جمع می‌شدند.[1]

۴) ابو سفاتج آورده است: امام صادق علیه السلام آیه را به صورت «فَأَتَى اللَّهُ بَيْتَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ» تلاوت فرمود یعنی خانه مکر و نیرنگ آنها را خراب کرد.[2]

۵) کُلَیب روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ» پرسیدم و ایشان فرمود: نه، «فَأَتَى اللَّهُ بَيْتَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ» زیرا یک خانه بود.[3]

۶) حسن بن زیاد صَیقَل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: شنیدم آن حضرت فرمود: «قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» و آنان که ایمان آورده‌اند، ندانسته‌اند «فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ» محمد بن کُلَیب از پدرش از امام علیه السلام نقل کرده است که فرمود: زیرا یک خانه بود.[4]

۷) محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ» خانه مکر و فریب بوده که هرگاه می‌خواستند نقشه شوم و پلیدی بکشند، در آن جا جمع می‌شدند.[5]

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (۲۷) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۲۹)،

[سپس روز قیامت آنان را رسوا می‌کند و می‌گوید: کجایند آن شریکان من که درباره آنها (با پیامبران) مخالفت می‌کردید. کسانی که به آنان علم داده شده است

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۹، ح ۱۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۹، ح ۲۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۹، ح ۲۱.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۹، ح ۲۲.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۰، ح ۲۳.

می‌گویند: در حقیقت امروز، رسوایی و خواری بر کافران است* همانان که فرشتگان جانشان را می‌گیرند، در حالی که بر خود ستمکار بوده‌اند. پس از در تسلیم درمی‌آیند (و می‌گویند): ما هیچ کار بدی نمی‌کردیم. آری خدا به آن چه می‌کردید، داناست* پس از درهای دوزخ وارد شوید و در آن همیشه بمانید و حقا که چه بد است جایگاه متکبران]

۱) علی بن ابراهیم: درباره این سخن خداوند متعال: «ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالْسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ» فرمود: «الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ»: ائمه معصومین علیهم السلام‌اند که به دشمنان خود می‌گویند: شرکاء شما و آنها که در دنیا از آنها اطاعت کردید، کجا هستند؟ سپس درباره ایشان فرمود: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوُاْ السَّلَمَ»: در برابر بلایی که بر سرشان می‌آید، سر تسلیم فرود می‌آورند. سپس می‌گویند: «مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوءٍ» و خداوند متعال در جواب آنها می‌فرماید: «بَلَى إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ* فَادْخُلُواْ أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ».[1]



وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْاْ مَاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ قَالُواْ خَيْرًا لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (۳۰) جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللّهُ الْمُتَّقِينَ (۳۱) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُواْ الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۲) هَلْ يَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلآئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۳۳) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ (۳۴) وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُواْ لَوْ شَاء اللّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ نَّحْنُ وَلا آبَاؤُنَا وَلاَ حَرَّمْنَا مِن دُونِهِ مِن

۱- تفسیر قمی، ج ۱،ص ۳۸۷.

شَيْءٍ كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۳۵) وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۳۶) إِن تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَن يُضِلُّ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ (۳۷)».

[و به کسانی که تقوا پیشه کردند، گفته شود: پروردگارتان چه نازل کرد؟ می گویند: خوبی برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند (پاداش) نیکویی است و قطعاً سرای آخرت بهتر است و چه نیکوست سرای پرهیزکاران* بهشت‌های عدن که در آن داخل می‌شوند. رودها از زیر (درختان) آنها روان است. در آن جا هر چه بخواهند برای آنان (فراهم) است. خدا این گونه پرهیزکاران را پاداش می‌دهد* همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند، می‌ستانند (و به آنان) می‌گویند: درود بر شما باد به (پاداش) آن چه انجام می‌دادید به بهشت درآیید* آیا (کافران) جز این که فرشتگان (جان‌ستان) به سویشان آیند یا فرمان پروردگارت (دایر بر عذابشان) در رسد، انتظاری می‌برند؟ کسانی که پیش از آنان بودند (نیز) این گونه رفتار کردند و خدا به ایشان ستم نکرد، بلکه آنان به خود ستم می‌کردند* پس (کیفر) بدی‌هایی که کردند به آنان رسید و آن چه مسخره‌اش می‌کردند، آنان را فرا گرفت* و کسانی که شرک ورزیدند، گفتند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را غیر از او نمی‌پرستیدیم و بدون (حکم) او چیزی را حرام نمی‌شمردیم. پیش از آنان (نیز) چنین رفتار کردند و(لی) آیا جز ابلاغ آشکار بر پیامبران (وظیفه‌ای) است؟* و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم (تا بگوید:) خدا را بپرستید و از طاغوت (=فریبگر) بپرهیزید. پس از ایشان کسی است که خدا (او را) هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است. بنابراین در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است* اگر (چه) بر هدایت آنان حرص ورزی، ولی خدا کسی را که فرو گذاشته است، هدایت نمی‌کند و برای ایشان یاری کنندگانی نیست]

۱) شیخ در امالی از ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان (رحمه الله)، از

ابوالحسن علی بن محمد بن حُبَیش کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبد الله بن محمد بن عثمان، از علی بن محمد بن ابی سعید، از فضیل بن جَعْد، از ابو اسحاق همدانی، از امیر المؤمنین در نامه‌ای که برای محمد بن ابی بکر و اهل مصر نوشته بود و او را به ولایت مصر منصوب کرده بود- در حدیثی طولانی- گفته است: «ای بندگان خدا! زمانی که بنده‌ای برای خدا و بر اطاعت او عمل می‌کند و در بازگشت به خدا اخلاص می‌ورزد، از هر زمان دیگری به مغفرت و رحمت خدا نزدیک‌تر است. از خدا پروا کنید و تقوا داشته باشید که تقوا همه خیرها را در خود دارد و جز آن هیچ خیری نیست و با آن خیری از دنیا و آخرت به دست می‌آید که به جز آن با هیچ وسیله‌ای نتوان چنین خیری به دست آورد که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْاْ مَاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ قَالُواْ خَيْراً لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ».[1]

۲) عیاشی از ابن مُسکان از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ» یعنی دنیا.[2]

۳) علی بن ابراهیم: سپس خداوند مؤمنان را توصیف کرده و فرموده است: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ طَيِّبِينَ» و «طيّبين» منظور مؤمنان هستند، کسانی که در دنیا زاد و ولدشان پاک و طاهر است.

و گفته است: منظور از: «هَلْ يَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلآئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ» یعنی عذاب و مرگ و ظهور قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف «كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَلكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»

اما این گفته خداوند: «فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» یعنی عذاب در رجعت سپس فرمود: «وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُواْ لَوْ شَاء اللّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ نَّحْنُ وَلا آبَاؤُنَا وَلاَ حَرَّمْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبِينُ» این آیه محکم است، سپس درباره آیه «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ» فرمود: یعنی بت‌ها

۱- امالی، ج ۱، ص ۲۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۰، ح ۲۴.

«فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللّهُ وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ فَسِيرُواْ فِي الأَرْضِ فَانظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ» یعنی در اخبار کسانی که پیش از شما هلاک شدند، بنگرید.[1]

۴) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: تا قبل از ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف هر پرچمی که برافراشته شود، صاحب آن طاغوت است که به جای خدا پرستیده می‌شود.[2]

۵) عیاشی از خطّاب بن مَسلَمه، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند هر پیامبری را که مبعوث کرد، بر اساس ولایت ما و برائت از دشمنان ما بود و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللّهُ وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ» به خاطر این که آل محمد علیهم السلام را تکذیب کردند. «فَسِيرُواْ فِي الأَرْضِ فَانظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ».[3]

۶) علی بن ابراهیم: «إِن تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ» خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است «فَإِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي» یعنی پاداش نمی‌دهد «مَن يُضِلُّ» به کسی که عذاب و مجازات شده است.[4]

«وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللّهُ مَن يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ (۳۸) لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَاذِبِينَ (۳۹)».

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۷.

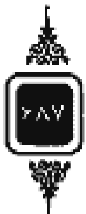
۲- کافی، ج ۸، ص ۲۹۵، ح ۴۵۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۰، ح ۲۵.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۷.

[و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد بر نخواهد انگیخت. آری (انجام) این وعده بر او حق است، لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند* تا (خدا) آن چه را در (مورد) آن اختلاف دارند، برای آنان توضیح دهد و تا کسانی که کافر شده‌اند، بدانند که آنها خود دروغ می‌گفته‌اند]

۱) محمد بن یعقوب با سند خود از سهل، از محمد، از پدرش از ابو بصیر نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَأَقْسَمُواْ بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: ای ابا بصیر درباره این آیه چه می‌گویی؟ گفتم: مشرکان ادّعا می‌کردند و برای پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند می‌خوردند که خدا مردگان را دوباره زنده نمی‌کند. فرمود: وای بر هر کس که چنین تفسیری را گفته است! آیا مشرکان به خدا سوگند می‌خوردند یا به لات و عُزّی؟ عرض کردم: فدایتان شوم! پس آن را برایم معلوم و روشن کنید؛ فرمود: ای ابا بصیر! هرگاه که قائم ما ظهور کند، خداوند گروهی از شیعیان ما را زنده می‌کند، کسانی که قبضه شمشیرهایشان پیوسته بر دوششان است. خبر این امر به تعدادی از شیعیان ما که هنوز زنده‌اند، می‌رسد و می‌گویند: فلانی و فلانی و فلانی از قبر خود برخاسته‌اند و همراه قائم عجّل الله تعالی فرجه الشریف هستند و همچنین این خبر به گروهی از دشمنان ما می‌رسد و می‌گویند: ای شیعیان! چقدر شما دروغگو هستید. این دولت شماست و شما درباره آن هر دروغی بخواهید می‌گویید. به خدا هرگز چنین کسانی نه زنده بوده‌اند و نه تا قیامت، زندگی خواهند کرد و لذا خداوند در این جا سخن آنها را حکایت کرده است: «وَأَقْسَمُواْ بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ».[1]



۲) علی بن ابراهیم درباره این آیه «وَأَقْسَمُواْ بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ» گفته است: پدرم از یکی از مردانش، در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مردم درباره این آیه چه می‌گویند؟ عرض کرد: می‌گویند: درباره کفّار نازل شده است. فرمود: کفّار که به خدا سوگند نمی‌خوردند، قطعاً این آیه درباره گروهی از قوم محمد صلی الله علیه و آله نازل شده که به آنها گفته شده است: بعد از مرگ

۱- کافی، ج ۸، ص ۵۰ ح ۱۴.

و قبل از قیامت دوباره به دنیا برمی‌گردید، اما آنها سوگند می‌خوردند که برنخواهند گشت و خداوند در پاسخ به آنها چنین فرمود: «لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَاذِبِينَ» یعنی در رجعت اختلاف نظر دارند. خدا آنها را باز می‌گرداند و می‌کشد تا قلب مؤمنان از این واقعه شاد و مسرور شود.[1]

۳) عیاشی از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللّهُ مَن يَمُوتُ» روایت کرده است که فرمود: مردم درباره این آیه چه نظری دارند؟ عرض کردم: می‌پندارند مشرکان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند می‌خوردند که خدا مردگان را زنده نمی‌کند؛ فرمود: خدا نابود کند آن کس را که چنین می‌گوید! وای بر آنها! آیا مشرکان به خدا سوگند می‌خوردند یا به لات و عزّی؟ عرض کردم: فدایتان شوم! آن را برای من توضیح دهید تا بدانم. فرمود: وقتی قائم ما عجّل الله تعالی فرجه الشّریف ظهور کند، خداوند گروهی از شیعیان ما را زنده می‌کند؛ کسانی که قبضه شمشیرهایشان پیوسته بر دوش آنهاست و خبر این واقعه به شیعیان زنده ما می‌رسد و می‌گویند: فلان کس و فلان کس زنده شده‌اند و همراه قائم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف هستند. وقتی این خبر را گروهی از دشمنان ما بشنوند، می‌گویند: ای شیعیان! شما چقدر دروغگو هستید! این دولت شماست و شما درباره آن دروغ می‌گویید! نه به خدا سوگند، چنین کسانی نه زیسته‌اند و نه تا قیامت زندگی خواهند کرد. و خدا در این جا قول آنها را حکایت کرده است: «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ».[2]

۴) ابو عبد الله صالح بن مثیم آورده است که از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا»[3] [هر که در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است] پرسیدم، فرمود: آن زمانی است که علی علیه السلام می‌فرماید: من از همه مردم به این آیه اولی و سزاوارترم: «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللّهُ مَن يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۷.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۰، ح ۲۶.

۳- آل عمران/ ۸۳.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ* لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ».[1]

۵) سیرین گفته است: نزد امام صادق علیه السلام بودم و امام پرسید: مردم درباره این آیه چه می‌گویند: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ»؟ عرض کردم: می‌گویند: یعنی نه قیامت است نه رستاخیر و نه روز محشر. فرمود: به خدا دروغ می‌گویند! این امر مربوط به ظهور قائم عجّل الله تعالی فرجه الشریف است که هرگاه ظهور کند و جنگجویان و دلیران همراه او هجوم ببرند و حمله کنند، دشمنان می‌گویند: ای شیعیان! دولت شما برپا شده و این از دروغ‌های شماست که می‌گویید: فلانی و فلان کس بازگشته‌اند، نه، به خدا، خدا مردگان را زنده نمی‌کند، و آیا نمی‌بینی خداوند فرموده است: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ»؟ مشرکان بسیار لات و عُزّی را بزرگ می‌دانستند و جز به آن دو سوگند نمی‌خوردند، و خداوند فرموده است: «بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا» «لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ * إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَن نَّقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ»[2] [تا (خدا) آنچه را در (مورد) آن اختلاف دارند برای آنان توضیح دهد و تا کسانی که کافر شده‌اند بدانند که آنها خود دروغ می‌گفته‌اند* ما وقتی چیزی را اراده کنیم همین قدر به آن می‌گوییم باش، بی‌درنگ موجود می‌شود][3]

۶) فُضَیل گفته است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آن زمان که سُفیانی خروج کند مرا به چه کاری امر می‌کنید؟ فرمود: در آن زمان برای تو نامه‌ای می‌نویسم. عرض کردم: به من نشانه نامه تان را بگویید. فرمود: برایت چنین و چنان علامت را می‌نویسم و آیه‌ای از قرآن را تلاوت فرمود. از فضیل پرسیدم: آن آیه کدام است؟ گفت: جز بُرَید عِجْلی به هیچ کس در این مورد چیزی نگفته‌ام. زُراره گفت: من آن را به تو خواهم گفت: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» تا آخر،

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲،ص ۲۸۰، ح ۲۷.

۲- نحل/ ۴۰-۳۹.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۱، ح ۲۸.

فضیل ساکت بود و حرف او را ردّ یا تأیید نکرد.[1]

۷) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در مسند فاطمه سلام الله علیها، از حسن علی بن هبة الله، از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمّی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابو عُمَیر، از عُمَر بن اُذَیْنَه، از فُضَیل بن یَسار نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر سفیانی خروج کند، مرا به چه کاری امر می‌کنید؟ فرمود: در آن صورت برای تو می‌نویسم. عرض کردم: نامه شما چه نشانه ای دارد؟ فرمود: چُنین و چُنان را به علامت برایت می‌نویسم و آیه‌ای از قرآن را خواند. از فضیل پرسیدم: آن چه آیه‌ای بود؟ گفت: جز بُرَید عِجْلی برای هیچ کس نگفته‌ام. زُراره گفت: من آن را برایت می‌گویم: «وَأَقْسَمُواْ بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا» فضیل ساکت بود و حرف او را ردّ یا تأیید نکرد.[2]

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَن نَّقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ (۴۰) وَالَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُواْ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ (۴۱)

[ما وقتی چیزی را اراده کنیم همین قدر به آن می گوییم باش؛ بی‌درنگ موجود می‌شود* و کسانی که پس از ستمدیدگی در راه خدا هجرت کرده‌اند، در این دنیا جای نیکویی به آنان می‌دهیم و اگر بدانند، قطعاً پاداش آخرت بزرگتر خواهد بود]

۱) محمد بن یعقوب، از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبّار، از صَفوان بن یحیی نقل کرده است که از امام رضا علیه السلام پرسیدم: از اراده برایم بگویید از اراده خدا و اراده خلق؟ فرمود: اراده خلق یعنی یک امر ذهنی و آن چه بعد از مرحله تفکر به وقوع و فعلیّت می‌رسد؛ اما اراده خداوند، مساوی با حدوث امر است و نه چیز دیگر؛ زیرا خداوند درباره مسئله‌ای نمی‌اندیشد و آن را بررسی نمی‌کند و به آن فکر نمی‌کند. خدا از این صفات بَری است و این افعال و صفات مخصوص خَلق است. اراده خدا مساوی فعل است نه چیز دیگر، می‌گوید باش!

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۱، ح ۲۹.

۲- دلائل الامامة، ص ۲۴۵.

موجود می‌شود و این گفتن هم به زبان و سخن و قصد و تفکر و بیان چگونگی نیست، همان طور که خداوند کیفیّت و چگونگی ندارد.[1]

۲) علی بن ابراهیم: «وَالَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي اللّهِ» یعنی در راه خدا ترک وطن کرده و کفّار را رها می‌کنند «لَنُبَوِّئَنَّهُمْ» یعنی قطعاً به آنها عطا خواهیم کرد «فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ».[2]

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلاَّ رِجَالاً نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ(۴۳) بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ(۴۴)»

[و پیش از تو (هم) جز مردانی که بدیشان وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم، پس اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی جویا شوید* (زیرا آنان را) با دلایل آشکار و نوشته‌ها (فرستادیم) و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آن چه را به سوی ایشان نازل شده است، توضیح دهی و امید که آنان بیندیشند]

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از مُعَلّی بن محمد، از وشّاء، از عبد الله بن عَجْلان، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است: در تفسیر آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من ذکر هستم و ائمه معصومین علیهم السلام اهل ذکر هستند. امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ»[3] [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکری است و به زودی (در مورد آن) پرسیده خواهید شد]

۱- کافی، ج ۱، ص ۸۵، ح ۳.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۸.

۳- زخرف/۴۴.

فرمود: ما قوم پیامبر هستیم و ما در قبال آن مسئول و پاسخگو هستیم.[1]

۲) و او از حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمَه، از علی بن حَسّان، از عمویش عبد الرحمن بن کثیر نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: ذکر محمد صلی الله علیه و آله است و ما اهل بیت او همان کسانی هستیم که باید از آنها پرسیده شود. سپس از حضرت درباره «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ»[2] [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکری است و به زودی (در مورد آن) پرسیده خواهید شد] پرسیدم: فرمود: منظور، ما هستیم، ما اهل ذکر و مسئول هستیم.[3]

۳) و او از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء نقل کرده است که از امام رضا علیه السلام درباره آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: ما اهل ذکر هستیم و ما آن کسانی هستیم که باید از آنها پرسید. عرض کردم: شما مسئول و پاسخگو هستید و ما باید بپرسیم؟ فرمود: آری. عرض کردم: این بر ما واجب و لازم است که از شما بپرسیم؟ فرمود: آری. عرض کردم: این بر شما واجب است که پاسخگو باشید؟ فرمود: نه، این به ما بستگی دارد، اگر خواستیم، پاسخ می‌دهیم و اگر نخواستیم نه. آیا نشنیده‌ای خداوند فرموده است: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؟[4] [(گفتیم) این بخشش ماست (آن را) بی‌شمار ببخش یا نگاه دار].[5]

۴) و او، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از ابو بکر حَضْرَمی نقل کرده است: نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم که وَرد، برادر کُمَیت وارد شد و عرض کرد: فدایتان شوم! هفتاد سؤال

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۶۳، ح ۱.

۲- زخرف/۴۴.

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۶۴، ح ۲.

۴- ص/ ۳۹.

۵- کافی، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۳.

داشتم و می‌خواستم از شما بپرسم، ولی حتی یکی را به خاطر نمی آورم. فرمود: حتی یکی را؟ عرض کرد: آری، یکی را به خاطر آوردم. امام پرسید: آن چیست؟ عرض کرد: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» منظور چه کسانی هستند؟ فرمود: «ما، اهل ذکر هستیم و از ما باید سؤال شود. من عرض کردم: شما پاسخگو و مسئول هستید و ما سؤال‌کنندگان؟ فرمود: بله. پرسیدم: بر ما واجب است که از شما سؤال کنیم؟ فرمود: آری. پرسیدم: و بر شما واجب است که جواب و پاسخ ما را بدهید؟ فرمود: این به خواست ما بستگی دارد.[1]

محمد بن حسن صفّار در بصائر الدرجات از محمد بن حسین، با همین سند و اندکی تغییر در متن، این حدیث را روایت کرده است.[2]

۵) و او از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رَزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: برخی گمان می‌کنند منظور از «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» یعنی یهود و نصاری. فرمود: آنها شما را به دین خود فرا می‌خوانند، سپس با دست به سینه‌اش اشاره کرد و فرمود: «ما اهل ذکر هستیم و از ما باید بپرسید».[3]

این حدیث را محمد بن عبّاس، از علی بن سلیمان رازی، از محمد بن خالد طیالِسی، از علاء بن رَزین قَلّاء، از محمد بن مُسلم، از امام محمد باقر علیه السلام به همین صورت نقل کرده است.

۶) و او از چند تن از یاران ما، از احمد بن محمد، از وشّاء نقل کرده است که ابو الحسن امام رضا علیه السلام فرمود: امام زین العابدین علیه السلام فرموده است: اموری بر ائمه علیهم السلام واجب است اما بر شیعیان نه، و اموری بر شیعیان ما واجب است و بر ما نیست، خداوند عزّ و جلّ به آنها امر کرده از ما بپرسند و فرموده است: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» خدا به آنها امر کرده از ما بپرسند، اما بر ما واجب نیست به آنها پاسخ دهیم، اگر خواستیم جواب می‌دهیم و

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۶.

۲- بصائر الدرجات، ص ۵۲، باب ۱۹، ح ۱.

۳- کافی، ج ۱، ص۱۶۵، ح ۷.

اگر نخواستیم نه.[1]

۷) احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نَصْر نقل کرده است که به امام رضا علیه السلام نامه‌ای نوشتم و سؤالاتی پرسیدم. در بخشی از جوابی که امام نوشته بود، آمده بود: خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» و فرموده است: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»[2] [و شایسته نیست مؤمنان همگی (برای جهاد) کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا (دسته‌ای بمانند و) در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند؛ باشد که آنان (از کیفر الهی) بترسند] بر شما واجب است که از ما سؤال کنید و بر ما جواب، واجب نیست که خداوند می‌فرماید: «فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ»[3] [پس اگر تو را اجابت نکردند بدان که فقط هوس‌های خود را پیروی می‌کنند و کیست گمراه‌تر از آن که بی‌راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟][4] صفّار از احمد بن محمد با همین متن و سند، این دو حدیث را روایت کرده است.[5]

۸) و او از محمد بن حسین، و غیر او، از سَهل، از محمد بن عیسی و محمد بن یحیی و محمد بن حسین، همگی از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عَمْرو، از عبد الحمید بن ابی دَیلَمْ، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»: قرآن، ذکر است و آل بیت محمد علیهم السلام اهل آن ذکر هستند که خداوند عزّ و جلّ امر کرده از آنها سؤال شود و نه از جاهلان. خداوند خود، قرآن

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۶۵، ح ۸.

۲- توبه / ۱۲۲.

۳- قصص / ۵۰.

۴- کافی، ج ۱، ص ۱۶۵، ح ۹.

۵- بصائر الدرجات، ص ۵۲، باب ۱۹، ح ۲ و ۳.

را ذکر نامیده و فرموده است «وَأَنزَلْنَا إِلَيْکَ الذِّکْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» و فرموده است: «وَإِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّکَ وَلِقَوْمِکَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ»[1] [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکّری است و به زودی (در مورد آن) پرسیده خواهید شد][2]

۹) و او از محمد، از احمد، از ابن فَضّال، از ابن بُکیر نقل کرده است که حمزة بن طیّار برای امام جعفر صادق علیه السلام برخی از خطبه‌های پدرش را بیان می‌کرد تا این که به جایی از آن رسید و حضرت فرمود: کافی است، چیزی نگو. پس فرمود: وقتی از آیات قرآن چیزی را ندانستید، باید که سکوت کنید و جواب را به ائمه معصومین علیهم السلام بسپارید تا آنها شما را به مقصد برسانند و جهل شما را برطرف کنند و حقیقت را به شما بنمایانند که خداوند می‌فرماید: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»[3].

۱۰) سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن عیسی، از حمّاد طَنافِسی، از کَلبی نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُوْلِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْکُمْ ذِکْراً * رَسُولًا»[4] پرسیدم و ایشان فرمود: ذکر یکی از نام‌های حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و ما اهل ذکر هستیم، ای کلبی! از هر چه خواستی و سؤال داشتی، از ما بپرس. کلبی گفته: به خدا! همه قرآن را فراموش کردم و هیچ حرفی از آن را به یاد ندارم تا درباره آن از حضرت بپرسم.[5]

۱۱) محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از ابان بن عثمان، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است: ایشان درباره آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»

۱- زخرف/ ۴۴.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۳۴، بخشی از حدیث ۳.

۳- کافی، ج ۱، ص ۴۰، ح ۱۰.

۴- طلاق/ ۱۱-۱۰.

۵- مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۸.

فرمود: ذکر یعنی قرآن و آل رسول الله صلی الله علیه و آله اهل ذکرند و باید از آنها سؤال کرد.[1]

۱۲) و او از محمد بن حسین، از ابو داود سلیمان بن سفیان، از ثعلبة بن میمون، از زُراره نقل کرده است: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: منظور آیه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» چه کسانی هستند؟ فرمود: ما. پرسیدم: شما پاسخگو و مسئول و سؤال شونده هستید؟ فرمود: آری. پرسیدم: و ما سؤال کننده‌ایم؟ فرمود: آری. پرسیدم: بر ما واجب است که از شما بپرسیم؟ فرمود: آری. عرض کردم: و بر شما واجب است که به ما جواب دهید؟ فرمود: نه، این به نظر ما بستگی دارد، اگر خواستیم جواب می‌دهیم، اگر نخواستیم نه. پس این آیه را قرائت فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»[2] [(گفتیم) این بخشش ماست (آن را) بی‌شمار ببخش یا نگاه دار][3]

این حدیث را علی بن ابراهیم، از محمد بن جعفر، از عبد الله بن محمد، از ابو داود سلیمان بن سفیان، از ثعلبه، از زراره نقل کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام درباره آیه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»، پرسیدم که منظور چه کسانی‌اند؟ فرمود: والله! که منظور از آن ما هستیم. پرسیدم: شما مسئول و سؤال شونده هستید؟ فرمود: آری، و حدیث را به همان شکل که پیشتر گفتم تا به آخر آورده است، جز این که گفته است: «و ان شئنا ترکنا» اگر بخواهیم جواب نمی‌دهیم... ادامه حدیث.[4]

۱۳) ابن بابویه از علی بن حسین بن شاذویه مؤدِّب و جعفر بن محمد بن مسرور– که خدای از او خشنود باد – هر دو از محمد بن عبد الله بن جعفر حِمیَری، از پدرش، از رَیّان بن صَلت نقل کرده‌اند: امام رضا علیه السلام در مرو در مجلس مأمون حاضر شد. گروهی از علمای عراق و خراسان در آن جا جمع بودند که این

۱- بصائر الدرجات، ص ۵۶، باب ۱۹، ح ۲۳.

۲- ص/ ۳۹.

۳- بصائر الدرجات، ص ۵۶، باب ۱۶، ح ۲۵.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۲.

سخن در آن جا ذکر شد که امام علیه السلام فرمود: ما اهل ذکر هستیم همان کسانی که خدا در کتاب خود فرمود: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» ما اهل ذکر هستیم، اگر نمی‌دانید از ما بپرسید.

علما گفتند: منظور خداوند از آیه، یهود و نصاری بوده است. امام فرمود: سبحان الله، آیا چنین چیزی جایز است؟! در آن صورت آنها ما را به دین خود دعوت خواهند کرد و خواهند گفت: این دین ما از اسلام بهتر است. مأمون پرسید: ای ابا الحسن! آیا تو برای آیه شرحی جز آن چه علما گفتند، می‌دانی؟ فرمود: آری. ذکر، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما اهل او هستیم و خداوند در سوره طلاق این مسئله را بیان کرده و فرموده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا* رَّسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ»[1] [ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید. راستی که خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است* پیامبری که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می‌کند] پس ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و ما اهل او هستیم.[2]

۱۴) شیخ در امالی، با سند خود از هشام نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» پرسیدم که منظور چه کسانی هستند؟ فرمود: ما. عرض کردم: بر ما واجب است که از شما بپرسیم؟ فرمود: آری. عرض کردم: بر شما واجب است که به ما جواب دهید؟ فرمود: این به نظر ما بستگی دارد.[3]

۱۵) شیخ مفید در کتاب ارشاد از شریف ابو محمد حسن بن محمد، از جدّش، از یکی از شیوخ ری، از یحیی بن عبد الحمید حِمّانی، از معاویة بن عمّار دُهنی، از امام محمد بن علی بن حسین (علیهم السلام) روایت کرده است: آن حضرت درباره آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» فرمود: ما اهل ذکر هستیم.

۱- طلاق/ ۱۱-۱۰.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۶، باب ۲۳، ح ۱.

۳- امالی، ج ۲، ص ۲۷۸.

شیخ مفید از شیخ رازی[1] نقل کرده است: از محمد بن مقاتل درباره آیه: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» پرسیدم، در این مورد نظر خود را بیان کرد و فرمود: منظور، همه عالمان هستند. من سخن او را برای ابو زُرعه[2] تعریف کردم؛ بسیار از شنیدن آن متعجب شد و آن چه از یحیی بن عبد الحمید شنیده بودم، برایش تعریف کردم. گفت: امام محمد باقر علیه السلام راست گفته که آنها اهل ذکر هستند. به جان خودم سوگند! که ابا جعفر محمد بن علی علیه السلام از بزرگ‌ترین عالمان روزگار خود بود، که او اخبار پیشینیان و پیامبران را بیان کرد و مردم از او اندرزها و حکمت‌ها نوشته و سنت‌ها از او بر جای ماند، در مناسک و مراسم حج به آن شیوه که او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده، اعتماد کرده و به او اقتدا نمودند و از او تفسیر قرآن نوشتند و خاصّه و عامّه، اخبار بسیاری از او روایت کردند و علماء بسیاری با او مناظره نمودند و مردم از او بسیار علم کلام حفظ کردند.[3]

۱۶) محمد بن عباس، از احمد بن محمّد بن سعید، از احمد بن حسن، ازپدرش از حُصَین بن مُخارق، از سعد بن طَریف، از اَصبَغ بن نُباته از امام علی امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» فرمود: ما اهل ذکر هستیم.[4]

۱۷) عیاشی از حمزة بن محمد طیّار آورده است، سخنی از سخنان پدرم را برای امام صادق علیه السلام بیان کردم، فرمود: بنویس، هرگاه درباره آیاتی که بر شما نازل شده، چیزی نمی‌دانستید، باید که درباره آن سکوت کرده و جواب آن را

۱- محمد بن ادریس بن داود بن مهران حنظلی، ابو حاتم رازی متولد سال ۱۹۵ و متوفی به سال ۲۷۷، از حافظان قرآن و بسیار مورد وثوق عامّه و در علم و فضل سرآمد بود. «دائره المعارف شیعی چاپ اعلمی، ج ۶، ص ۳۳۹».

۲- ابو زرعة: عبید الله بن عبد الکریم بن یزید بن فرّوخ، ابو زرعه رازی، از حافظان حدیث و اهل ری است، ابو حاتم رازی، دوست او بوده است، وفات او به سال ۲۶۴ هـ است «سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۶۵، ت۴۸».

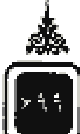
۳- ارشاد، ص ۲۶۴.

۴- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲.

از ائمه معصومین علیهم السلام بخواهید تا آنها شما را به قصد اصلی آیه راهنمایی کنند و جهل شما را در آن باره از بین ببرند؛ زیرا که خداوند فرموده است: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ».[1]

۱۸) حمزة بن طیّار نقل کرده است: بعضی از خطبه‌های پدرم را به امام صادق عرضه داشتم تا این که به مسئله‌ای رسیدم و ایشان فرمود: دست نگه دار. من ساکت شدم، سپس امام به من فرمود: «بنویس»، او برای من دیکته کرد. هرگاه درباره آیه‌ای....» تا آخر حدیث.[2]

۱۹) محمد بن مسلم نقل کرده است: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: برخی از علما گمان می‌کنند منظور از آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» یهودیان و مسیحیان هستند. ایشان فرمود: در آن صورت آنها شما را به دین خود می‌خوانند. سپس با دستش به خویش اشاره کرد و فرمود: ما اهل ذکر هستیم و باید از ما بپرسید. راوی گفت: امام فرموده است: ذکر یعنی قرآن.[3]



۲۰) احمد بن محمد نقل کرده است: امام رضا علیه السلام در نامه‌ای به من نوشته است: خداوند ما و شما را به نیکی حفظ کند. شیعه ما کسی است که تابع و پیرو ما باشد و با ما مخالفت نکند و هرگاه که ما ترسیدیم او نیز بترسد و هر گاه ما ایمن بودیم، او نیز ایمن باشد، خداوند فرموده است: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» و نیز فرموده: «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ»[4] [پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا (دسته‌ای بمانند و) در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند] بر شما واجب شده که از ما سؤال کنید و بر ما جواب شما واجب نیست. آیا از کثرت سؤال نهی نشدید و خود از این که به سؤالاتتان پایان دهید، امتناع کردید؟ شما را از این کار برحذر می‌دارم. کسانی که پیش از شما بودند، تنها به خاطر

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۱، ح ۳۰.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲، ح ۳۱.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲، ح ۳۲.

۴- توبه/ ۱۲۲.

کثرت سؤال از پیامبرانشان هلاک شدند؛ خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ»[1] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را اندوهناک می‌کند، مپرسید][2].

۲۱) ابن شهر آشوب، از تفسیر یوسف قطّان، از وکیع، از ثوری، از سُدّی نقل کرده است: نزد عمر بن خطّاب بودم. کعب بن اشرف و مالک بن صَیف و حُیَیّ بن اخطب به نزد عُمَر آمدند و گفتند: «در کتاب شما آمده است: « وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ»[3] [و بهشتی که پهنایش (به قدر) آسمان‌ها و زمین است] اگر وسعت یکی از بهشت‌ها به اندازه هفت آسمان و هفت زمین باشد، پس روز قیامت بقیه بهشت‌ها کجا جا خواهند گرفت؟ عمر گفت: نمی‌دانم. در همان حال علی علیه السلام وارد شد و پرسید: بحث شما بر سر چیست؟ یهودیان همان موضوع را از او سؤال کردند. فرمود: به من بگویید وقتی شب می‌شود، روز کجا می‌رود و وقتی روز می‌شود، شب به کجا می‌رود؟ گفتند: خدا می‌داند. علی علیه السلام فرمود: مکان آن بهشت‌ها را هم تنها خدا می‌داند. علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و حضرت را از آن چه بین آنان رخ داده بود، آگاه کرد: و آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» نازل شد.[4]

۲۲) شرف الدین نجفی از جابر بن یزید و محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ما اهل بیت، اهل ذکر هستیم.[5]

۲۳) و از طریق مخالفان، حافظ محمد بن مؤمن شیرازی در کتاب (المُستَخرَج من التفاسیر الاثنی عشر)؛ در تفسیر آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ» نقل کرده است: منظور؛ اهل بیت نبوت علیهم السلام است که معدن رسالت و محل رفت و آمد ملائکه‌اند و خدا تنها به خاطر کرامت و تکریم علی بن ابی طالب علیه السلام مؤمن

۱- مائده/ ۱۰۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲، ح ۳۳.

۳- آل عمران/ ۱۳۳.

۴- مناقب، ج ۲، ص ۳۵۲.

۵- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۵۵، ح ۷.

را مؤمن نامیده است.

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُواْ السَّيِّئَاتِ أَن يَخْسِفَ اللهُ بِهِمُ الأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَشْعُرُونَ (۴۵) أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ (۴۶) أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ (۴۷).

[آیا کسانی که تدبیرهای بد می‌اندیشند ایمن شدند از این که خدا آنان را در زمین فرو ببرد یا از جایی که حدس نمی‌زنند عذاب برایشان بیاید؟* یا در حال رفت و آمدشان (گریبان) آنان را بگیرد و کاری از دستشان برنیاید؟* یا آنان را در حالی که وحشت زده‌اند، فرو گیرد؟ همانا پروردگار شما رئوف و مهربان است]

۱) عیاشی از ابراهیم بن عمر، از کسی که از امام صادق علیه السلام شنیده بود، نقل کرده است که آن حضرت فرمود: پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله نزد علی بن حسین علیه السلام پس از محمد بن علی علیه السلام می‌باشد. خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد، پس همراه آنها باش می‌بینی که مردی از آنها همراه سیصد نفر خروج می‌کند، در حالی که پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله را به دست دارد و به سوی مدینه می‌رود تا این که به بَیداء می‌رسد و می‌گوید: این مکانی است که قومی در آن جا به عذاب دچار شده و به زمین فرو رفته‌اند و این معنی آیه‌ای است که می‌فرماید: «**أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُواْ السَّيِّئَاتِ أَن يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَشْعُرُونَ* أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ**»[۱]

۲) ابن سنان گفته است: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «**أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُواْ السَّيِّئَاتِ أَن يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الأَرْضَ**» سؤال شد: فرمود: آنها دشمنان خدا هستند. آنها مسخ می‌شوند و دور افکنده می‌شوند و در زمین سرگردانند.[۲]

۳) جابر جُعفی در حدیثی طولانی از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲، ح ۳۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۳، ح ۳۵.

است که فرمود: از منحرفان و کژاندیشان آل محمد برحذر باشید که آل محمد علیهم السلام و علی علیه السلام پرچم و بیرقی دارند، و دیگران هم عَلَم و بیرق‌هایی دارند؛ شما بر جای خود بنشینید و هرگز هیچ یک از آنها را پیروی نکنید تا این که می‌بینی مردی از فرزندان حسین، در حالی که عهد و پرچم و سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله را به دست دارد، خروج می‌کند. عهد و پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله نزد علی بن حسین علیهما السلام و سپس نزد محمد بن علی علیهما السلام است و خدا هر چه بخواهد، انجام می‌دهد. همیشه ملازم اینان باش و از آن که پیشتر برایت گفتم، برحذر باش. مردی از اینها، همراه سیصد و ده نفر و اندی ظهور می‌کند، در حالی که پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را به دست دارد و به سوی مدینه می‌رود و چون به بیداء می‌رسد، می‌گوید: این مکانی است که قومی در آن به عذاب دچار شدند و به زمین فرو رفتند و این معنای آیه‌ای است که می‌فرماید: «أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُواْ السَّيِّئَاتِ أَن يَخْسِفَ اللّهُ بِهِمُ الأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَشْعُرُونَ* أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ».[1]

۴) علی بن ابراهیم: «أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُواْ السَّيِّئَاتِ» یعنی ای محمد! و جمله استفهام و پرسش است «أَن يَخْسِفَ اللّهُ بِهِمُ الأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَشْعُرُونَ* أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ» فرمود: آن هنگام که برای تجارت و اعمال خویش، آمد و شد می‌کنند، در آن حالت آنها را می‌گیرد، «أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ» یعنی در حالت بیداری و هوشیاری «فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ».[2]

أَوَلَمْ يَرَوْاْ إِلَى مَا خَلَقَ اللّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلاَلُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالْشَّمَآئِلِ سُجَّدًا لِلّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ (۴۸) وَلِلّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ مِن دَآبَّةٍ وَالْمَلآئِكَةُ وَهُمْ لاَ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۸۳، ح ۱۱۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۸.

يَسْتَكْبِرُونَ(۴۹) يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ(۵۰) وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ(۵۱)﴾

[آیا به چیزهایی که خدا آفریده است، ننگریسته‌اند که (چگونه) سایه‌هایشان از راست و (از جوانب) چپ می‌گردد و برای خدا در حال فروتنی سر بر خاک می‌سایند؟* و آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده می‌کنند و تکبر نمی‌ورزند* از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست، می‌ترسند و آن چه را مأمورند، انجام می‌دهند* و خدا فرمود: دو معبود برای خود مگیرید. جز این نیست که او خدایی یگانه است. پس تنها از من بترسید]

۱) علی بن ابراهیم: «أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ» گفته است: تغییر و دگرگونی هر نوع سایه‌ای که مخلوق خداست، در حکم سجده آن برای خداست؛ زیرا هر چیزی سایه‌ای متحرک دارد. این حرکت و جابه‌جایی سایه یعنی سجده آن. «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِن دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ* يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» آن چه خدا برای ملائکه مقدّر کرده به همان مأمورند. سپس خداوند برای بت‌پرستان و مشرکان، حجت و برهان آورده و می‌فرماید: «لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ»[1].

۲) طبرسی در کتاب احتجاج نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام سؤال شد، چرا جایز نیست بگوییم جهان بیش از یک آفریدگار داشته است؟ فرمود: آن چه از این سخن متصوّر می‌شود، چند حالت است: اول این که، آن دو خالق هر دو قوی و ازلی‌اند یا هر دو ضعیف‌اند یا یکی قوی و دیگری ضعیف است. اگر هر دو را قوی بپنداریم، چرا هر کدام دیگری را به کناری نمی‌زند تا خود به تنهایی مقام ربوبیّت را داشته باشد؟! اگر یکی را ضعیف و دیگری را قوی تصوّر کنی، در واقع یک خدا داری؛ چون خودت به ضعف دیگری معترف هستی و اگر بگویی، هر دو به یک اندازه نیرو دارند و از هر جهت همسان و شبیه‌اند یا کاملاً دو نیروی متفاوت

۱- تفسی قمی، ج ۱، ص ۳۸۸.

با همدیگر هستند؛ آن چه از نظم هستی می‌بینیم این نظریه را نقض می‌کند؛ زیرا نظم مخلوقات و مدارات آسمانی و تفاوت و توالی شب و روز و ماه و خورشید، دلالت بر هماهنگی تدبیر امور دارد. پس مدبّر یکی است.[1]

۳) عیاشی از ابو بصیر نقل کرده است: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «لاَ تَتَّخِذُواْ إِلهَیْنِ اثْنَیْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلهٌ وَاحِدٌ» یعنی نباید دو امام و رهبر داشته باشید، بلکه امام و رهبر هم یکی است.[2]

«وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللّهِ تَتَّقُونَ (۵۲) وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ (۵۳) ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنكُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۵۴) لِيَكْفُرُواْ بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُواْ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۵۵) وَيَجْعَلُونَ لِمَا لاَ يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ (۵۶) وَيَجْعَلُونَ لِلّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُم مَّا يَشْتَهُونَ (۵۷) وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالأُنثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (۵۸) يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلاَ سَاء مَا يَحْكُمُونَ (۵۹) لِلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلّهِ الْمَثَلُ الأَعْلَىَ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۰) وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَآبَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ (۶۱) وَيَجْعَلُونَ لِلّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى لاَ جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُم مُّفْرَطُونَ (۶۲)».

[و آن چه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست و آیین پایدار (نیز) از آن اوست. پس آیا از غیر خدا پروا دارید؟* و هر نعمتی که دارید از خداست. سپس چون آسیبی به شما رسد، به سوی او روی می آورید (و می‌نالید) * و چون آن آسیب را از شما برطرف کرد، آن گاه گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌ورزند*

۱- احتجاج، ص ۳۳۳.

۲- تفسیرعیاشی، ج ۲، ص ۲۸۳، ح ۳۶.

(بگذار) تا آن چه را به ایشان عطا کرده‌ایم ناسپاسی کنند. اکنون برخوردار شوید و(لی) زودا که بدانید* و از آن چه به ایشان روزی دادیم نصیبی برای آن (خدایانی) که نمی‌دانند (چیست) می‌نهند. به خدا سوگند که از آن چه به دروغ برمی‌بافتید، حتماً سؤال خواهید شد* و برای خدا دخترانی می‌پندارند. منزه است او و برای خودشان آن چه را میل دارند (قرار می‌دهند) * و هرگاه یکی از آنان را به دختر مژده آورند. چهره‌اش سیاه می‌گردد، در حالی که خشم (و اندوه) خود را فرو می‌خورد* از بدی آن چه بدو بشارت داده شده از قبیله (خود) روی می‌پوشاند. آیا او را با خواری نگاه دارد یا در خاک پنهانش کند وه چه بد داوری می‌کنند* وصف زشت برای کسانی است که به آخرت ایمان ندارند و بهترین وصف از آن خداست و اوست ارجمند حکیم* و اگر خداوند مردم را به (سزای) ستمشان مؤاخذه می‌کرد، جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت، لیکن (کیفر) آنان را تا وقتی معین بازپس می‌اندازد و چون اجل‌شان فرا رسد، ساعتی آن را پس و پیش نمی‌توانند افکنند* و چیزی را که خوش نمی‌دارند برای خدا قرار می‌دهند و زبانشان دروغ‌پردازی می‌کند که (سرانجام) نیکو از آن ایشان است. حقّا که آتش برای آنان است و به سوی آن پیش فرستاده خواهند شد]

۱) عیّاشی از سَماعه نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره «وَلَهُ الدِّینُ وَاصِبًا» پرسیدم فرمود: یعنی واجب است[۱].

۲) علی بن ابراهیم: «وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا» یعنی واجب. سپس لطف و مرحمت خود را توضیح داده می‌فرماید: «وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ» یعنی می‌ترسید و برمی‌گردید و نعمت سلامتی و آسودگی و راحتی و عافیت را بیان می‌کند «ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنكُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ* لِيَكْفُرُواْ بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُواْ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ». گفت: اما این فرموده خداوند متعال: «وَيَجْعَلُونَ لِمَا لاَ يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ» و آنها همان عدّه از عرب‌اند که بخشی از کشت و زرع خود و شتر و رمه خود را به عنوان سهم بت‌ها قرار می‌دادند و خدا در پاسخ و ردّ این کار آنها فرمود: «تَاللّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ* وَيَجْعَلُونَ لِلّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُم مَّا يَشْتَهُونَ».

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۳، ح ۲۷.

۳) و نیز علی بن ابراهیم نقل کرده است که قریش معتقد بودند ملائکه، دختران خدا هستند و آن چه را خود نمی‌پسندیدند به خدا نسبت می‌دادند و لذا خداوند فرمود: «وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُم مَّا يَشْتَهُونَ»[۱] یعنی پسران. پس فرمود: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالأُنثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ* يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ» به خاطر آن خوار و حقیر شود «أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلاَ سَاء مَا يَحْكُمُونَ» پس در جواب اینها می‌گوید: «لِلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الأَعْلَىَ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»[۲].

۴) ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق -که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن ابو عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از پدرش، از حنان بن سَدیر نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام در باره عرش و کرسی پرسیدم، پس حدیثی طولانی نقل می‌کند تا این که می‌گوید: «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الأَعْلَى» کسی که هیچ چیز شبیه او نیست و نمی‌توان او را وصف کرد و یا در ذهن و خیال تداعی کرد، و این معنای الْمَثَلُ الأَعلَی است.[۳] این حدیث طولانی است و ان شاء الله تعالی به طور مفصّل در تفسیر آیه «هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» از سوره نمل بیان خواهد شد.[۴]

۵) علی بن ابراهیم، از حُمَید بن زیاد، از محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طَلحة بن زید، از جعفر بن محمد، از پدرش علیهم السلام نقل کرده است که در آخر حدیثی در تفسیر آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ»[۵] [خدا نور آسمان‌ها و زمین است، مَثَل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه‌ای است] آورده است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! می‌گویند: مَثَل نورِ ربّ؟ فرمود: سبحان الله!

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۸.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۸.

۳- توحید، ص ۳۲۱، ح ۱.

۴- هنگام تفسیر آیه ۲۶ نمل عنوان خواهد شد.

۵- در حدیث ۹ از تفسیر آیه ۳۵ سوره نور عنوان خواهد شد.

برای خدا هیچ مثلی نیست. خداوند فرموده است: «فَلاَ تَضْرِبُواْ لِلّهِ الأَمْثَالَ»[1] [پس برای خدا مَثَل نزنید][2]

۶) علی بن ابراهیم: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم» یعنی هنگام و لحظه گناه و ظلم آنها «مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَآبَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ».[3]

۷) عیاشی از حُمران، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اجل و مهلتی که در شب قدر معین می‌شود، همان اجلی است که خدا می‌فرماید: «فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ»[4] در تفسیر آیه «قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسمًّى عِندَهُ» [آن گاه مدتی را (برای شما عمر) مقرّر داشت و اجل حتمی نزد اوست] از سوره انعام، حدیث حُمران از قول امام صادق علیه السلام در معنای اجل عنوان شد.[5]

۸) علی بن ابراهیم: «وَيَجْعَلُونَ لِلّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ» زبان آنها دروغگو است «أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى لاَ جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُم مُّفْرَطُونَ» یعنی در آن عذاب و شکنجه می‌بینند.[6]



«وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلاَّ لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(٦٤)»

[و ما (این) کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای این که آن چه را در آن اختلاف کرده‌اند، برای آنان توضیح دهی و (آن) برای مردمی که ایمان می‌آورند،

۱- نحل/ ۷۴.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۹.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۸.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۳، ح ۳۸.

۵- در تفسیر آیه ۲ سوره انعام.

۶- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۹.

رهنمود و رحمتی است]

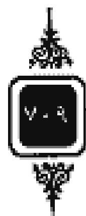
۱) عیاشی از اَنَس بن مالک نقل کرده است: پیامبر صلّی الله علیه و آله به من فرمود: برای من در ظرف، آب برای وضو بریز. من رفتم و برای حضرت آب در ظرف ریختم و به ایشان اطلاع دادم؛ پیامبر از اتاق خارج شد و وضو گرفت و سپس دوباره به جای خود بازگشت، پس رو به من کرد و فرمود: ای انس! اولین کسی که از این در وارد شود، امیر مؤمنان و مولای مسلمانان و پیشوای بی‌نظیر است. با خود اندیشیدم و گفتم: کاش آن مرد از قوم من باشد. در همان حال در خانه رسول خدا (صلّی الله علیه و آله) کوبیده شد، من رفتم و در را باز کردم و دیدم علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد و به سوی پیامبر رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله با دیدن او از جایش پرید و مسرور و خوشحال همانطور ایستاد تا علی علیه السلام به اتاق وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را در آغوش گرفت، دیدم که دست خود را به صورت خود و سپس به صورت علی علیه السلام می‌کشد و صورت علی علیه السلام را لمس کرده دستش را به صورت خود می‌کشد. علی علیه السلام فرمود: یا رسولَ الله! امروز با من چنان رفتار می‌کنید که تا به حال نظیر و سابقه نداشته است، فرمود: چرا چنین نکنم. تو جانشین و خلیفه من هستی. کسی که بعد از من اختلافات مردم را رفع می‌کند و اگر در مسئله‌ای دچار اختلاف نظر بودند، آن را توضیح می‌دهد و تو نقش من را ایفا می‌کنی و رسالت مرا به گوش آنها می‌رسانی.[1]

۲) و از طریق عامّه: امام حافظ ابو نُعَیم احمد بن عبد الله بن احمد با سند خود در کتاب حلیه خود، از انس نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس! برای من در ظرف آب بریز تا وضو بگیرم. سپس دو رکعت نماز بجا آورد و فرمود: ای انس! اولین کسی که از این در وارد شود، امیر مؤمنان، مولای مسلمانان، و رهبری بی‌نظیر و خاتم اوصیا است. با خود گفتم: خدایا! کاش آن شخص یکی از انصار باشد. در آن حال، علی علیه السلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: انس! این کیست که وارد شد؟ عرض کردم: علی علیه السلام است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله خوشحال و مسرور برخاست و علی علیه السلام

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۳، ح ۳۹.

را در آغوش کشید. پس عرق روی خود را به صورت علی مالید و عرق روی علی علیه السلام را به صورت خود مالید. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسولَ الله! قبلاً هرگز چنین رفتاری نسبت به خودم را از شما ندیده بودم؛ فرمود: چرا چنین نکنم؛ تو جانشین من هستی و صدای مرا به گوش آنها خواهی رساند و بعد از من در هر چیز اختلاف داشته باشند، تو آن را حل می‌کنی.[1]

علمای عامّه هم این حدیث را روایت کرده‌اند. موفق بن احمد در کتاب (فضائل امیر المؤمنین علیه السلام) همین حدیث را از انس به آن صورت که در حلیه آمده است، بدون هیچ تغییری روایت کرده است.[2]





«وَاللَّهُ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (٦٥) وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِّلشَّارِبِينَ (٦٦) وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (٦٧)».

[و خدا از آسمان آبی فرود آورد و با آن زمین را پس از پژمردنش زنده گردانید. قطعاً در این (امر) برای مردمی که شنوایی دارند، نشانه‌ای است* و در دامها قطعاً برای شما عبرتی است از آن چه در (لابلای) شکم آنهاست. از میان سرگین و خون شیری ناب به شما می‌نوشانیم که برای نوشندگان گواراست* و از میوه درختان خرما و انگور باده مستی‌بخش و خوراکی نیکو برای خود می گیرید. قطعاً در این(ها) برای مردمی که تعقّل می‌کنند، نشانه‌ای است]

۱) علی بن ابراهیم: درباره این سخن خداوند: «وَاللَّهُ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» گفته است: آیه، محکم است، «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِّلشَّارِبِينَ» گفته است: فَرث یعنی آن چه که در

۱- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۴۲.

شکمبه حیوان است.[1]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نَوفَلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هیچ کس از نوشیدن شیر، گلوگیر نمی‌شود؛ زیرا خداوند فرموده است: «لَبَنًا خَالِصًا سَآئِغًا لِلشَّارِبِينَ»[2].

۳) علی بن ابراهیم: «وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا» گفته است: یعنی سرکه «وَرِزْقًا حَسَنًا» فرمود: یعنی کشمش.[3]

۴) عیاشی از سعید بن یسار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند به نوح امر کرد از هر چیزی یک جفت در کشتی گرد آورد. نوح خرمای فَحل و عَجوَه[4] را در کشتی آورد که زوجند. وقتی آب در زمین فرو رفت خدا به نوح امر کرد که تاک را بکارد. ابلیس آمد و مانع کشت آن شد و گفت: این برای تو و یاران تو نیست، بلکه مال من و یاران من است، آن دو بر سر آن چه خدا خواسته بود، کشمکش کردند. سپس نوح پذیرفت که یک سوم آن از آن ابلیس و یک سوم از آن نوح باشد و خدا در کتاب خود به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا» و مسلمانان خمر می‌نوشیدند تا این که خداوند آیه تحریم را نازل کرد: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ* إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللّهِ وَعَنِ الصَّلاَةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ»[5] [شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند (و) از عمل شیطانند. پس از آنها دوری گزینید باشد که رستگار شوید* همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. پس آیا شما دست برمی‌دارید] ای سعید! این آیه تحریم است و

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲- کافی، ج ۶، ص ۳۳۶، ح ۵.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۹.

۴- نوعی از بهترین خرمای مدینه است. «لسان العرب، ماده عجو»

۵- مائده/ ۹۱-۹۰.

آیه دیگری را نَسخ کرده است.[۱]

«وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ(۶۸) ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ(۶۹)»

[و پروردگار تو به زنبور عسل وحی (=الهام غریزی) کرد که از پاره‌ای کوهها و از برخی درختان و از آن چه داربست (و چفته‌سازی) می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن* سپس از همه میوه‌ها بخور و راه‌های پروردگارت را فرمانبردارانه بپوی. (آن گاه) از درون (شکم) آن شهدی که به رنگ‌های گوناگون است بیرون می‌آید، در آن برای مردم درمانی است. راستی در این (زندگی زنبوران) برای مردمی که تفکّر می‌کنند نشانه (قدرت الهی) است]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن علی وشّاء، از مردی، از حَریز بن عبد الله، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: ما آن نحل (زنبور عسل) هستیم که به آن وحی کرد: **«أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا»** و به ما امر کرده که میان عرب‌ها برای خود شیعیانی انتخاب کنیم **«وَمِنَ الشَّجَرِ»** و از میان عجم‌ها. **«وَمِمَّا يَعْرِشُونَ»** و از میان مَوالی **«يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ»** آن علم ماست که شما از آن استفاده می‌کنید.[۲]

۲) عیاشی از مَسعَدة بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه **«وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ* ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»** فرمود: نَحل، ائمّه معصومین هستند و جبال یعنی عَرب و شَجَر یعنی بردگان آزاد شده و مِمّا یَعرِشُونَ یعنی فرزندان و بندگانی که آزاد نیستند و همین گروه از الله و پیامبر صلی

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۸۴، ح ۴۰

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۹.

الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام پیروی می‌کنند.

و الثَّمَرَاتِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ: انواع علومی که ائمّه علیهم السلام به شیعیان خود می‌آموزند، «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» که در آن علم شفاء و فایده‌ای بسیار برای مردم است. النّاس، شیعیان هستند و مابقی مردم را خدا می‌داند که چیستند. حضرت فرمود: و اگر منظور آیه آن طور که مردم فکر می‌کنند عسلی باشد که از آن می‌خورند، پس هرگاه مریضی از آن بخورد، باید از بیماری رهایی یابد، آن گونه که خدا می‌فرماید: «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ»؛ زیرا در وعده خدا خُلفی وجود ندارد و هرگاه وعده دهد، محقّق می‌شود، بلکه شفا تنها در علم قرآن است همان گونه که می‌فرماید: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»[1] [و ما آن چه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم] و قرآن حتماً برای اهلش شفا و رحمت است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست و اهل آن: ائمه معصومین علیهم السلام هستند که خداوند می‌فرماید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»[2] [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم][3].

۳) در روایت ابو ربیع شامی از امام صادق علیه السلام آمده است که درباره این آیه فرمود: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» نَحل یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله «أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا» یعنی با زنانی از قریش ازدواج کن، «وَمِنَ الشَّجَرِ» و زنانی از عرب «وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» و زنانی از موالی، «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» انواع علم که برای مردم مفید و شفا است.[4]

۴) ابن شهر آشوب از امام رضا علیه السلام در تفسیر این آیه نقل کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام امیر بنی هاشم است و لذا به نام

۱- اسراء/ ۸۲.

۲- فاطر/ ۳۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۵، ح ۴۳.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۵، ح ۴۴.

اَمیرُ النَّحل نامیده شد.[1]

۵) در اَغانی ابو الفَرَج در حدیثی از معلّی بن طَریف آمده است که پرسیدم درباره آیه «وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» چه می‌گویید؟ بشّار بن بُرد گفت: منظور همان زنبور عسل است. گفت: هیهات، ای ابا مُعاذ! نَحل یعنی بنی هاشم «يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» یعنی علم.[2]

۶) حسن بن ابی الحسن دَیلَمی با سند خود از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» فرمود: زنبور عسل را با وحی چه کار؟ بلکه این آیه درباره ما نازل شده است و نحل، ما هستیم و ما به امر خدا در زمین او ساکن و مُقیم هستیم و جبال یعنی شیعه ما و شَجَر یعنی زنان مؤمن.

۷) عیاشی از محمد بن یوسف، از پدرش نقل کرده است که امام محمد باقر علیه السلام درباره «وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» پرسیدم و ایشان فرمود: منظور از وحی، الهام است.[3]

۸) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: لیسیدن عسل، شفابخش است، همان گونه که فرموده است: «مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ».[4]

۹) سیف بن عَمیرَه، از شیخی از یاران ما نقل کرده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودیم، پیرمردی پرسید: من درد و بیماری دارم و به خاطر مداوای آن شراب می‌نوشم و عالِمی آن را برای من تجویز کرده است. امام به او فرمود: چه چیز باعث می‌شود که آب ننوشی که خداوند، همه چیز را از آب، زنده گردانیده است عرض کرد: به مزاجم سازگار نیست. امام فرمود: پس چرا از عسل استفاده نمی‌کنی؟ چرا که خداوند فرموده است: «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» عرض کرد: آن را

۱- مناقب، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲- اغانی، ج ۳، ص ۳۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۴، ح ۴۱.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۵، ح ۴۲.

نمی‌یابم. فرمود: چرا شیر نمی‌خوری که از آن گوشت بر تن تو می‌روید و استخوان‌هایت قوی می‌شود؟ عرض کرد: به مزاجم سازگار نیست. امام به او فرمود: آیا می‌خواهی به تو امر کنم (اجازه دهم) شراب بنوشی؟ نه، به خدا هرگز چنین چیزی به تو نمی‌گویم.[1]

۱۰) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از قاسم بن یحیی از جدّش حسن بن راشد، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خوردن عسل شفاء هر بیماری است. خداوند می‌فرماید: «يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» خوردن عسل و تلاوت قرآن و جویدن کُنْدُر[2]، بلغم را از بین می‌برد.[3]

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ(۷۰)»

[و خدا شما را آفرید سپس (جان) شما را می‌گیرد و بعضی از شما تا خوارترین (دوره) سال‌های زندگی (فرتوتی) بازگردانده می‌شود، به طوری که بعد از (آن همه) دانستن (دیگر) چیزی نمی‌دانند. قطعاً خدا دانای تواناست]

۱) علی بن ابراهیم از محمد بن جعفر، از محمد بن احمد، از عباس، از ابن ابی نَجران، از محمد بن قاسم، از علی بن مغیره، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هرگاه کسی به صد سالگی برسد می‌گوییم به اَرذَل عمر (خوارترین دوره زندگی) رسیده است.[4]

۲) طبرسی از امام علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ارذل عمر، سن هفتاد و پنج سالگی است و از پیامبر صلی الله علیه و آله هم این گونه روایت شده

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۶، ح ۴۵.

۲- لُبان نوعی سقز است که از صمغ گیاهی گرفته می‌شود و کُنْدُر نیز نامیده می‌شود. «لسان العرب ماده لبن، و المعجم الوسیط ماده لبن»

۳- کافی، ج ۶، ص ۳۳۲، ح ۲.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۳.

است.[1]

﴿وَاللهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللهِ يَجْحَدُونَ (۷۱) وَاللهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (۷۲)﴾

[و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است، و(لی) کسانی که فزونی یافته‌اند، روزی خود را به بندگان خود نمی‌دهند تا در آن با هم مساوی باشند. آیا باز نعمت خدا را انکار می‌کنند؟* و خدا برای شما از خودتان همسرانی قرار داد و از همسرانتان برای شما پسران و نوادگانی نهاد و از چیزهای پاکیزه به شما روزی بخشید. آیا (باز هم) به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت خدا کفر می‌ورزند؟]

۱) علی بن ابراهیم: «لِكَيْ لاَ يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا» یعنی وقتی بزرگ شود، نمی‌داند پیشتر چه چیزی آموخته است. «وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَآدِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ» جایز نیست مرد به تنهایی چیز مخصوصی را بخورد، بدون اهل و عیالش «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا» یعنی حوا که از آدم علیه السلام خلق شد، «وَحَفَدَةً» یعنی دو خواهر.[2]

۲) طبرسی در معنای حَفَدَة آورده است: منظور از حفده، نوه‌های دختری مرد می‌باشد. وی گفته است: این معنا از امام صادق علیه السلام روایت شده است.[3]

۳) عیاشی از عبد الرحمن اَشَل نقل کرده است: امام صادق علیه السلام درباره «وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةً» فرمود: حَفَده: یعنی نوه دختری و ما، حفده

۱- مجمع البیان، ج ۶،ص ۱۷۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۹.

۳- مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۷۷.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم.[1]

۴) از جمیل بن درّاج، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که درباره آیه: «وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةً» فرمود: آنها حفده و یاور و پشتیبان آنها هستند، یعنی پسران.[2]

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَّا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَن رَّزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۷۵) وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۷۶)﴾

[خدا مثلی می‌زند، بنده‌ای است زرخرید که هیچ کاری از او برنمی‌آید؛ آیا (او) با کسی که به وی از جانب خود روزی نیکو داده‌ایم و او از آن در نهان و آشکار انفاق می‌کند، یکسانست، سپاس خدای راست. (نه) بلکه بیشترشان نمی‌دانند*و خدا مثلی (دیگر) می‌زند: دو مردند که یکی از آنها لال است و هیچ کاری از او برنمی‌آید و او سربار خداوندگارش می‌باشد هر جا که او را می‌فرستد، خیری به همراه نمی‌آورد. آیا او با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است یکسان است]

۱) شیخ طوسی در تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از محمد بن مسلم نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره مردی که کنیزش را برای مردی دیگر عقد کرده است، پرسیدم که آیا اگر بخواهد، می‌تواند بین آن دو جدایی افکند و طلاق او را بگیرد؟ فرمود: اگر آن مرد مملوک او باشد، باید هر وقت خواست، بین آن دو جدایی افکند. خداوند می‌فرماید: «عَبْداً مَّمْلُوكاً لَّا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» مملوک هیچ اختیاری از خود ندارد و اگر شوهر او آزاده باشد،

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۶، ح ۴۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۶، ح ۴۷.

طلاق کنیز همان آزاد کردن اوست.[1]

۲) و او با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از شعیب بن یعقوب عَقرقُوفی نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره طلاق برده (کنیز) سؤال شد، و من آن جا حضور داشتم، امام فرمود: طلاق و نکاحی برای کنیز وجود ندارد. آیا نشنیده‌اید که خداوند فرموده است: «عَبْداً مَّمْلُوكًا لاَّ يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» کنیز خود قادر به طلاق و نکاح نیست مگر به اذن مولا و اربابش.[2]

۳) و او با سند خود از علی بن اسماعیل میثمی، از حسن بن علی بن فَضّال، از مُفضّل بن صالح، از لیث مرادی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره برده (کنیز) پرسیدم که آیا طلاق دادن او جایز است؟ فرمود: اگر کنیز تو باشد، نه، زیرا خداوند تعالی می‌فرماید: «عَبْداً مَّمْلُوكًا لاَّ يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ»، اما اگر کنیز کسان دیگری باشد یا زن آزاد باشد، طلاق جایز است.[3]

۴) و او با سند خود از حسین بن سعید، از حسن بن علی بن فَضّال، از ابن بُکَیر، از حسن عطّار نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی به مملوک (برده) خود دستور داده است تا حج عمره را به حج تمتع تبدیل کند، آیا باید به جای او قربانی کند؟ فرمود: نه، زیرا خداوند می‌فرماید: «عَبْداً مَّمْلُوكًا لاَّ يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ»[4]

۵) عیاشی از محمد بن مسلم نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی می‌خواهد کنیز خود را به ازدواج مرد دیگری درآورد. آیا می‌تواند چنین کند و سپس طلاق او را بگیرد؟ حضرت فرمود: «اگر مملوک باشد می‌تواند هر وقت که خواست، طلاق او را بگیرد و آن دو را از یکدیگر جدا کند؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «عَبْداً مَّمْلُوكًا لاَّ يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» بنده هیچ اختیاری از خود

۱- تهذیب، ج ۷، ص ۳۴۰، ح ۱۳۹۲.

۲- تهذیب، ج ۷، ح ۳۴۷، ح ۱۴۲۱.

۳- تهذیب، ج ۷، ص ۳۴۸، ح ۱۴۲۳.

۴- تهذیب، ج ۵، ص ۲۰۰، ح ۶۶۵.

ندارد، و اگر همسر کنیز آزاد باشد، طلاق دادن کنیز مساوی آزاد کردن اوست.

۶) محمد بن مسلم نقل کرده است: جوانی بر امام صادق علیه السلام گذر کرد. امام او را به نزد خود خواند و فرمود: ای جوان! فلان کنیز را به تو باز می‌گردانم اگر برایمان یک درهم خربزه[۱] بخری. گفتم: فدایتان شوم! ما گمان می‌کردیم و شنیده‌ایم که کنیزی به علی علیه السلام هدیه شد یا برایش خریده شد. امام از او پرسید: تو فارغ (مجرّد) هستی یا مشغول (شوهر داری)؟ گفت: مشغول هستم (شوهر دارم). امام ۵۰۰ درهم به همسر او داد و زن را از او خرید. امام صادق علیه السلام فرمود: به علی علیه السلام دروغ بسته‌اند و متوجه نبوده‌اند. آیا نشنیده‌ای خداوند می‌فرماید: «ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لاَّ يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ»[۲].

۷) زراره از امام محمد باقر و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: طلاق یا نکاح برای مملوک جایز نیست، مگر به اذن مولا و اربابش. پرسیدم: و اگر مولا خود زوج باشد، طلاق دست کیست؟ گفت: به دست مولا «ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لاَّ يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ»؛ مگر طلاق، شیء محسوب نمی‌شود؟![۳]

۸) ابو بصیر گفته است: از امام علیه السلام پرسیدم: آیا مردی که کنیزش را به عقد مرد دیگری درمی‌آورد، می‌تواند هر وقت خواست آن دو را از هم جدا کند و طلاق او را بگیرد؟ فرمود: اگر آن مرد هم مملوک باشد، هر وقت سیّد بخواهد می‌تواند آن دو را از هم جدا کند؛ زیرا خداوند فرموده است: «عَبْدًا مَّمْلُوكًا لاَّ يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» بنده اختیاری ندارد و اگر همسرِ کنیز، آزاد بود، مولای کنیز هر وقت بخواهد می‌تواند آن دو را جدا کند.[۴]

۹) عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هرگاه مردی کنیزش را به غلامش داد، هر وقت بخواهد می‌تواند آن دو را جدا

۱- در متن عربی، کلمه «خربز» آمده است و نشان می‌دهد این کلمه در آن زمان در مدینه، رواج داشته است. (مترجمان)

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۶، ح ۴۸.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۵۰.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۵۱.

کند.[1]

۱۰) حلبی از امام صادق علیه السلام درباره مردی که کنیزش را به عقد غلامش درآورده، روایت کرده است که فرمود: هرگاه بخواهد آن دو را از هم جدا می‌کند، بی‌آن که طلاقی در کار باشد؛ زیرا خداوند فرموده است: «عَبْداً مَمْلُوكاً لاَ يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ».[2]

۱۱) احمد بن عبد الله علوی از حسن بن حسین، از حسین بن زید بن علی، از جعفر بن محمد، از پدرش (علیهما السلام) روایت کرده است که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوكاً لاَ يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» برای بنده و برده، طلاق و نکاح جایز نیست و این امور به دست مولای اوست؛ ولی مردم خلاف آن را معتقدند و اگر مولایی به برده‌اش اذن نکاح داد، می‌گویند دیگر او حقی برای طلاق بین زوج و زوجه را ندارد.[3]

۱۲) شیخ طوسی در تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابی عُمَیر، از ابن اُذَیْنَه، از زُراره، از امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نکاح و طلاق برای مملوک جایز نیست، مگر با اجازه مولاشان. پرسیدم: اگر زوج او را به عقد درآورده باشد، طلاق به دست کیست؟ فرمود: به دست سیّد و اربابش «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوكاً لاَ يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» شی یعنی طلاق.[4]

۱۳) علی بن ابراهیم: درباره آیه «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوكاً لاَ يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» فرمود: یعنی نه می‌تواند ازدواج کند و نه طلاق بدهد. پس مثلی برای کفّار زده و فرموده است: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لاَ يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لاَ يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» چگونه این دو می‌توانند با هم برابر باشند؟! و آن که به عدل و

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۵۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۵۳.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۵۴.

۴- تهذیب، ج ۷، ص ۳۴۷، ح ۱۴۱۹.

عدالت امر می‌کند، امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام هستند.[1]

۱۴) ابن شهر آشوب از حمزة بن عَطاء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است: آن حضرت درباره آیه «هَلْ یَسْتَوِی هُوَ وَمَن یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» فرمود: منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است که به عدل امر می‌کند و صراط مستقیم است.[2]

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۷۸﴾ أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۷۹﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿۸۰﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴿۸۱﴾»

[و خدا شما را از شکم مادرانتان در حالی که چیزی نمی‌دانستید بیرون آورد و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد. باشد که سپاسگزاری کنید* آیا به سوی پرندگانی که در فضای آسمان رام شده‌اند، ننگریسته‌اند؟ جز خدا کسی آنها را نگاه نمی‌دارد. راستی در این (قدرت‌نمایی) برای مردمی که ایمان می‌آورند، نشانه‌هایی است* و خدا برای شما خانه‌هایتان را مایه آرامش قرار داد و از پوست دام‌ها برای شما خانه‌هایی نهاد که آن(ها) را در روز جابجا شدنتان و هنگام ماندنتان سبک می‌یابید و از پشمها و کرکها و موهای آنها وسایل زندگی که تا چندی مورد استفاده است (قرار داد) * و خدا از آن چه آفریده به سود شما سایه‌هایی فراهم آورده و از کوهها برای شما پناهگاه‌هایی قرار داده و برای شما تن‌پوش‌هایی مقرر کرده که شما را از گرما (و سرما) حفظ می‌کند و تن‌پوشها

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲- مناقب، ج ۲، ص ۱۰۷.

(=زره‌ها)یی که شما را در جنگتان حمایت می‌نماید. این گونه وی نعمتش را بر شما تمام می‌گرداند. امید که شما (به فرمانش) گردن نهید]

۱) علی بن ابراهیم درباره: «وَاللّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ الْسَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ* أَلَمْ يَرَوْاْ إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاء مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ اللّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» گفته است: آیه از آیات محکم است. «وَاللّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَنًا» یعنی خانه و منزل. «وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ الأَنْعَامِ بُيُوتًا» یعنی خیمه، «تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ» یعنی در سفرهایتان «وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ» وقتی که جایی مقیم و ساکن شدید، «وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ»[1].

۲) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود آمده است که درباره این آیه فرمود: «أَثَاثًا» یعنی مال «وَمَتَاعًا» یعنی منافع و سود و بهره، «إِلَى حِينٍ»: یعنی تا زمان رسیدن آن.[2]

۳) علی بن ابراهیم: «وَاللّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلاَلاً» یعنی آن چه در سایه آن می‌نشینند. «وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ» یعنی لباس و پیراهن. «وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ» یعنی زره.[3]

۴) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از سلیمان بن خالد نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره گرما و سرما پرسیدم و ایشان فرمود: ای ابا ایوب! مریخ سیاره‌ای بسیار داغ و گرم و زحل سیاره‌ای بسیار سرد است؛ هرگاه مریخ بالاتر بیاید، زحل به سمت پایین و افق می‌رود، شروع این جابه‌جایی‌ها در بهار است و این دو سیاره دائماً همین طور نسبت به زمین جابه‌جا و دور و نزدیک می‌شوند. به مدت سه ماه دائماً مریخ یک درجه به زمین نزدیک می‌شود و زحل یک درجه به افق نزدیک‌تر و از زمین دور می‌شود تا این که مریخ کاملاً در آسمان بالا آمده و قابل رؤیت می‌شود و زحل

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۰.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۰.

کاملاً دور می‌شود و هوا گرم می‌شود. در اواخـر تابسـتان و اوایـل پـاییز، جریـان برعکس این حرکت اتفاق می‌افتد. زحل به زمین نزدیک و مریخ از آن دور می‌شود و در اول زمستان، مریخ کاملاً از زمین دور است و زحل نزدیک، و لـذا هـوا سـرد می‌شود. اما اگر در تابستان، روزی سرد داشتیم به علت تأثیر ماه است. هـم چنـان که اگر در زمستان روز گرمی وجود داشته باشد، به علت تـأثیر خورشـید اسـت، و این تقدیر و قانون خداوند توانا و عزیز است و من بنده پروردگار جهانیان هستم.[1]

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ (۸۳)»

[نعمت خدا را می‌شناسند، اما باز هم منکر آن می‌شوند و بیشترشان کافرند]

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمـد، از معلّـی بـن محمـد، از احمـد بـن محمد، از حسن بن محمد هاشمی، از پدرش، از احمد بن عیسی از امام صادق علیه السـلام، از پدرش، از جدّش علیه السلام نقل کرده است کـه دربـاره آیـه «يَعْرِفُـونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا» فرمود: وقتی آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّـهُ وَرَسُـولُهُ وَالَّـذِينَ آمَنُـوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»[2] [ولـیّ شـما تنهـا خـدا و پیـامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا مـی‌دارنـد و در حـال رکوع زکات می‌دهند] نازل شد، گروهی از یاران پیـامبر صـلی الله علیـه و آلـه در مسجد مدینه جمع شدند و به یکدیگر گفتند: درباره این آیه چه می‌اندیشید؟ گفتند: اگر این آیه را انکار کنیم، به کل قرآن کافر می‌شویم و اگر به آن ایمان بیاوریم و آن را بپذیریم باید آن هنگام که علی بن ابی طالب علیه السلام بر ما مسـلّط شـد از او اطاعت کنیم. می‌دانیم که محمد صلی الله علیه و آلـه هـر چـه مـی‌گویـد راسـت و حقیقت است. ما از او اطاعت می‌کنـیم، امـا امـر او دربـاره علـی علیـه السـلام را نمی‌پذیریم. سپس این آیه نازل شد «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا» منظور ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است «وَأَكْثَرُهُمُ الْكَـافِرُونَ» یعنـی ولایـت را انکـار

۱- کافی، ج ۸، ص ۳۶۰، ح ۴۷۴.

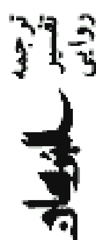
۲- مائده/ ۵۵

می‌کنند.[1]

۲) علی بن ابراهیم از پدرش، از اسحاق بن هیثم، از سعد بن ظریف، از اصبغ بن نباته، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آن قومی که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تغییر داده و از وصیّت او عُدول کردند، چه می‌اندیشند؟ آیا نمی‌ترسند از این که عذاب بر آنها نازل شود؟ سپس این آیه را تلاوت نمود: «أَلَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْراً وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ* جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ»[2] [کسانی که (شکر) نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگریستی* (در آن سرای هلاکت که) جهنم است (و) در آن وارد می‌شوند و چه بد قرارگاهی است] سپس فرمود: به خدا ما همان نعمت خدا هستیم که خدا به بندگانش عطا کرده، و هر کس رستگار شد با پیروی از ما رستگار شده است.[3]



۳) ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ» فرمود: یعنی پیامبر صلّی الله علیه و آله ولایت علی علیه السلام را به آنها شناساند و آنها را به پذیرفتن آن امر کرد، اما بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله آن را انکار کردند.[4]



۴) عیاشی از جعفر بن احمد، از عَمرکی نیشابوری، از علی بن جعفر بن محمد، از برادرش امام موسی بن جعفر (علیهم السلام) روایت کرده است که درباره آیه «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» فرمود: یعنی ابتدا او را شناختند و سپس آن را انکار کردند.[5]

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۷۷.

۲- ابراهیم/ ۲۹-۲۸.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۳.

۴- مناقب، ج ۳، ص ۹۹.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۵۵.

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۸۴) وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۵) وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِن دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ (۸۶) وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۸۷) الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ (۸۸) وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ... (۸۹)».

[و (یاد کن) روزی را که از هر امتی گواهی برمی‌انگیزیم، سپس به کسانی که کافر شده‌اند رخصت داده نمی‌شود و آنان مورد بخشش قرار نخواهند گرفت* و چون کسانی که ستم کرده‌اند عذاب را ببینند (شکنجه) آنان کاسته نمی گردد و مهلت نمی‌یابند* و چون کسانی که شرک ورزیدند شریکان خود را ببینند، می گویند: پروردگارا! اینها بودند آن شریکانی که ما به جای تو می‌خواندیم و(لی شریکان) قول آنان را رد می کنند که شما جداً دروغگویانید* و آن روز در برابر خدا از در تسلیم درآیند و آن چه را که برمی‌بافتند، بر باد می‌رود* کسانی که کفر ورزیدند و از راه خدا باز داشتند، به (سزای) آن که فساد می کردند، عذابی بر عذابشان می‌افزاییم* و (به یاد آور) روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم و تو را (هم) بر این (امت) گواه آوریم]

۱) علی بن ابراهیم: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا» هر امتی در هر زمانی امام و پیشوایی دارد و هر امتی به همراه امام خودْ مبعوث می‌شود. «الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ» یعنی بعد از پیامبر کافر شدند و از امیر المؤمنین روی برگرداندند «زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ».

پس فرموده است: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم» یعنی ائمه و امامان معصوم علیه السلام. سپس به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَجِئْنَا بِكَ» ای محمد! «شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ» یعنی شاهد و گواه بر ائمه، پس رسول خدا

صلی الله علیه و آله بر امامان گواه است و امامان بر مردم شاهد و گواهند.[1]

۲) طبرسی: از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: هر زمان و هر امتی امام خود را دارد و هر امتی همراه امام خود مبعوث می‌شود.[2]

...وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۸۹).

[و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم]

۱) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضّال، از حمّاد بن عثمان، از عبد الاعلی بن اعین نقل کرده است: شنیدیم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و کتاب خدا را می‌دانم، در کتاب خدا آغاز آفرینش و جریان هستی و هر چه در آن وجود دارد تا روز قیامت آمده است. اخبار آسمان و زمین در آن است و اخبار بهشت و جهنم و هر چه هست و هر چه باید باشد. همه این اخبار را همانند کف دست خود می‌شناسم که خداوند فرمود: در آن کتاب بیان و توضیح هر امری وجود دارد.[3]





۲) و او از چند تن از یاران ما، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از یونس بن یعقوب، از حارث بن مغیرة، و چند تن از یاران ما، از جمله عبد الاعلی و ابو عبیده، عبد الله بن بِشر خَثعَمی همه از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند: «من آن چه در آسمان‌ها و زمین است می‌دانم و آن چه در بهشت و جهنم و آن چه بوده و خواهد بود». پس اندکی سکوت کرد و دید باور این امر برای شنوندگان دشوار است. فرمود: من این امور را از کتاب خداوند عزّ و جلّ آموخته‌ام که خداوند عزّ و جلّ خود فرموده است: توضیح و بیان هر امری در این کتاب آمده است.[4]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۰.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۸۸.

۳- کافی، ج ۱، ص ۵۰، ح ۸.

۴- کافی، ج ۱، ص ۲۰۴، ح ۲.

۳) محمد بن حسن صفّار از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن عمر، از عبد الله بن ولید سَمّان، نقل کرده است: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: ای عبد الله! شیعه درباره علی و موسی و عیسی علیه السلام چه می‌گویند؟ عرض کردم: فدایتان شوم! درباره کدام مورد از من می‌پرسید؟ فرمود: درباره علم. عرض کردم: می‌گویند: موسی و عیسی علیهما السلام از امیر المؤمنین علیه السلام برتر هستند.

فرمود: به خدا سوگند! او از آنها عالم‌تر است. آیا نمی‌گویند، هر چه را که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله داده، به امیر المؤمنین علیه السلام هم بخشیده است؟، فرمود: آری، چنین است. فرمود: پس به آنها بگو: خداوند تبارک و تعالی به موسی علیه السلام فرمود: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَيْءٍ»[1] [و در الواح (تورات) برای او در هر موردی نگاشتیم] پس دانستیم که خداوند همه چیز را برای او توضیح نداده است و درباره پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»[2].

۴) و او از، علی بن اسماعیل، از محمد بن عمرو زیّات، از عبد الله بن ولید نقل کرده است: امام صادق علیه السلام از من پرسید: شیعیان ما درباره عیسی و موسی و امیر المؤمنین علیه السلام چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند: موسی و عیسی علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام برتر هستند. پرسید: آیا معتقدند آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌دانست، امیر المؤمنین علیه السلام هم می‌دانست؟ عرض کردم: آری، اما هیچ کسی را بر پیامبران اولو العزم مقدّم نمی‌شمارند. امام فرمود: با استفاده از کتاب خدا به آنها پاسخ بگو. پرسیدم: چگونه به آنها پاسخ دهم؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی درباره موسی علیه السلام فرموده است: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَيْءٍ»[3] [و در الواح (تورات) برای او در هر موردی نگاشتیم] پس دانستیم که خداوند همه چیز را برای موسی ننوشته است، و خدا برای

۱- اعراف/ ۱۴۵.

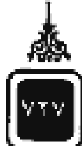
۲- بصائر الدرجات، ص ۲۲۲، باب ۵، ح ۳.

۳- اعراف/ ۴۵.

عیسی علیه السلام فرموده است: «وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ ٱلَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ»[1] [و تا درباره بعضی از آنچه در آن اختلاف می‌کردید] و برای محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَـٰٓؤُلَآءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبَ تِبْيَـٰنًا لِّكُلِّ شَىْءٍ»[2].

۵) علی بن محمد بن سعد، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از عبد الله بن محمد یمانی، از مسلم بن حجّاج، از یونس، از حسین بن عُلوان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند پیامبران اولو العزم را آفرید و به آنها علم عطا کرد و این گونه آنان را بر همه برتری داد و علم آنها و فضیلت آنها را ما به ارث بردیم و در علم بر آنها فضیلت یافتیم و پیامبر صلی الله علیه و آله آن چه را که آنها نمی‌دانستند، می‌دانست و ما علم آنها را آموخته‌ایم.[3]

۶) و او از محمد بن حسین، از احمد بن ابی بشیر، از کثیر بن ابی حُمران، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: موسی از دانشمندی سؤالی پرسید که او جواب آن را نمی‌دانست، سپس او از موسی علیه السلام سؤالی پرسید که موسی علیه السلام پاسخ آن را نمی‌دانست. اگر من در آن جا بودم پاسخ سؤال هر دو آنها را می‌دانستم و از آنها سؤالی می‌پرسیدم که هیچ یک پاسخ آن را نمی‌دانستند.[4]



۷) و او از محمد بن حسین، از عثمان بن عیسی، از ابن مُسکان، از سَدیر، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی موسی علیه السلام آن عالم را دید و با او سخن گفت و از او سؤال پرسید؛ چشمش به پرنده‌ای افتاد که آواز می‌خواند و در آسمان پرواز می‌کرد و در دریا فرو می‌رفت. عالم از موسی علیه السلام پرسید: آیا می‌دانید این پرنده چه می‌گوید؟ پرسید: چه می‌گوید؟ گفت: می‌گوید: علم هر دو نفر شما نسبت به علم پروردگارم همانند- قطره‌ای است که از

۱- زخرف/ ۶۳.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۲۱، باب ۵، ح ۱.

۳- بصائر الدرجات، ص ۲۲۲، باب ۵، ح ۲.

۴- بصائر الدرجات، ص ۲۲۳، باب ۶، ح ۱.

این دریا به منقار خود برمی‌دارم. سپس امام علیه السلام فرمود: اگر من در آن جا حضور داشتم، از هر دو نفر سؤالی می‌پرسیدم که هیچ یک پاسخ آن را نمی‌دانستند.[1]

۸) و او از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از سیف تمّار نقل کرده است که گفت: در محضر امام صادق علیه السلام در حجره نشسته بودیم، امام علیه السلام سه بار به خدای کعبه سوگند خورد و فرمود: اگر نزد موسی و خِضر بودم، به آنها می‌گفتم که از آنها عالم‌تر هستم و آنها را از آن چه نمی‌دانستند، آگاه می‌کردم.[2]

۹) و او از احمد بن حسین، از حسن بن راشد، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، همه از عده‌ای از یاران ما، از عبد الله بن حمّاد، از سیف تمّار، نقل کرده است که گفت: در محضر امام صادق علیه السلام در مقام حِجر نشسته بودیم. فرمود: آیا کسی به ما می‌نگرد و مراقب ما است. نگاهی به چپ و راست انداختم و عرض کردم: هیچ کس به ما نمی‌نگرد؛ فرمود: سوگند به خدای کعبه - سه بار - اگر نزد خضر و موسی علیهما السلام بودم، آنها را آگاه می‌کردم که از آن دو عالم‌تر هستم و درباره آن چه نمی‌دانستند برایشان می‌گفتم.[3]

۱۰) محمد بن یعقوب، از احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از عبد الله بن حمّاد، از سیف تمّار نقل کرده است: به همراه عده‌ای از شیعیان در مقام حِجْر در محضر امام صادق علیه السلام بودیم، پرسید: آیا کسی مراقب ماست؟ نگاهی به چپ و راست انداختیم و کسی را ندیدیم و عرض کردیم: هیچ کس ما را نمی‌نگرد؛ امام فرمود: سوگند به خدای این مقام! سوگند به خدای کعبه! - سه بار - اگر نزد موسی و خِضر علیه السلام بودم، آن دو را آگاه می‌کردم که من از آنها عالِم‌ترم و درباره آن چه نمی‌دانستند برایشان می‌گفتم؛ زیرا خِضر و موسی تنها علم آن چه بود و گذشته و آن چه پیش از این

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۲۴، باب ۶، ح ۲.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۲۴، باب ۶، ح ۳.

۳- بصائر الدرجات، ص ۲۲۴، باب ۶، ح ۴.

بوده است را می‌دانستند و از علم حال و آینده تا روز قیامت آگاهی نداشتند، و ما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله کامل به ارث برده‌ایم.[1]

۱۱) و او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از عبد الله بن سلیمان، از حُمران بن اَعیَن، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: جبرئیل، دو انار برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله یکی را خورد و دیگری را به دو نیم کرد و نیمی را خود خورد و نیمی از آن را به علی علیه السلام داد و فرمود: برادرم! آیا می‌دانی این دو انار چیست؟ عرض کرد: نمی‌دانم، فرمود: اولی نبوت بود که تو بهره‌ای از آن نداشتی و دومی علم بود که تو در آن شریک من هستی. عرض کردم: خدا به شما خیر دهد! چگونه امام علیه السلام در علم پیامبر صلی الله علیه و آله شریک او بود؟ فرمود: خداوند هر علمی که به محمد صلی الله علیه و آله آموخت؛ به او امر کرد آن را به علی علیه السلام نیز بیاموزد.[2]

۱۲) و او از علی، از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از ابن اُذَینه، از زُراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل از بهشت برای پیامبر صلی الله علیه و آله دو انار آورد و به حضرت داد. پیامبر صلی الله علیه و آله یکی را خورد و دیگری را به دو نیم کرد و نیمه آن را به علی علیه السلام داد و امام آن را خورد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی جان! اولین انار که من آن را خوردم، نبوت بود که تو از آن نصیبی نداری و دومی علم بود که تو در آن با من شریک هستی.[3]

۱۳) و او از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از محمد بن عبد الحمید، از منصور بن یونس، از ابن اُذَینه، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: جبرئیل از بهشت دو انار برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. علی علیه السلام حضرت را ملاقات کرد و پرسید: این دو انار که در دست

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۱.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۰۵، ح ۱.

۳- کافی، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۲.

دارید، چیست؟ فرمود: این یک نبوت است که تو بهره‌ای از آن نداری، و دیگری علم است. سپس دومین انار را دو نیم کرد و نیمی از آن را به علی داد و نیم دیگر را خود برداشت و سپس فرمود: من و تو در این انار، شریک همدیگر هستیم. سپس فرمود: به خدا! هر آن چه را که خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله آموخت، همه را ایشان به علی علیه السلام آموختند و سپس آن علم به ما رسید. و در این حالت امام علیه السلام دست خود را بر سینه‌اش گذاشت.

۱۴) عیاشی از یونس، از چند تن از یاران ما، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: من اخبار آسمان و زمین را و اخبار آن چه بوده و آن چه واقع خواهد شد را می‌دانم، گویی که در کف دستم نوشته شده است.[1]

۱۵) منصور، از حَمّاد لَحّام، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: به خدا سوگند! ما اخبار آسمان‌ها و زمین و بهشت و جهنم و هر چه در بین آنهاست را می‌دانیم. حیران و متحیّر به امام می‌نگریستم و امام سه بار فرمود: ای حمّاد! همه آن چه گفتم در کتاب خدا وجود دارد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» این علم از کتابی است که توضیح و بیان هر چیزی در آن یافت می‌شود.[2]

۱۶) عبد الله بن ولید از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند درباره موسی فرمود: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَيْءٍ»[3] [و در الواح (تورات) برای او در هر موردی پندی و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم] یعنی خداوند همه چیز را برای موسی ننوشت و درباره عیسی علیه السلام فرمود: «وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ»[4] [و تا درباره بعضی از آن چه در آن اختلاف می‌کردید برایتان توضیح دهم] و درباره محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «وَجِئْنَا

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۵۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۵۷.

۳- اعراف/ ۱۴۵.

۴- زخرف/ ۶۳

بِکَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلاء وَنَزَّلْنَا عَلَيْکَ الْکِتَابَ تِبْيَانًا لِّکُلِّ شَيْءٍ»[1].

۱۷) از عبد الملک بن سلیمان نقل شده است: در گنجینه زمازی پوست نازکی یافت شد که تاریخ هزار و دویست ساله آن با خط سریانی همراه با ترجمه و تفسیر آن به زبان عربی نوشته شده بود. بخشی از آن تاریخ چنین بود: وقتی که میان موسی بن عمران و خضر علیهما السلام درباره مسئله کشتی و آن جوان و دیوار بحث شد- همان گونه که خداوند در سوره کهف فرمود- و سپس موسی به سوی قوم خود بازگشت. برادرش هارون درباره آن چه از خضر آموخته بود، پرسید. موسی گفت: علمی که ندانستن آن ضرری ندارد، اما چیزی عجیب‌تر از این همه دیدم. پرسید: چه چیزی دیدی؟ گفت: وقتی که ما در ساحل دریا ایستاده بودیم، پرنده‌ای شبیه به پرستو در دریا فرو رفت و قطره‌ای آب برداشت و آن را در شرق انداخت و پس قطره‌ای دیگر برداشته و در غرب انداخت و قطره‌ای در جنوب و قطره‌ای در شمال و قطره‌ای در آسمان و قطره‌ای در زمین و قطره‌ای در دریا افکند و سپس دو بال خود را باز کرد و پرید و ما مبهوت و حیران ماندیم و ندانستیم که منظور از این حرکات چه بوده که خداوند ملکی را به شکل آدمی برای ما فرستاد و گفت: چه شده؟ چرا حیران و متحیّر هستید؟! گفتیم: منظور پرنده از این کارها چه بود؟! گفت: متوجه نشدید؟ گفتیم: خدا عالم است. گفت: می‌خواست بگوید: به حق آن که شرق و غرب را گسترد و آسمان را برافراشت و زمین را هموار و گسترده کرد سوگند می‌خورم که خدا در آخر الزّمان پیامبری به نام محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث می‌کند که وصیّ و جانشینی به نام علی علیه السلام دارد و علم هر دو نفر شما در مقایسه با علم آن دو همانند این قطره از آب دریاست.[2]

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (۹۰)»

[در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۵۸.

۲- بحار، ج ۴۰، ص ۱۷۷، ح ۶۰.

و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد، به شما اندرز می‌دهد. باشد که پند گیرید]

۱) علی بن ابراهیم: عدل یعنی شهادت به این که: هیچ معبودی جز الله وجود ندارد و محمد صلی الله علیه و آله رسول و فرستاده اوست. احسان یعنی امیر المؤمنین علیه السلام، و فحشا و مُنکَر و بَغی، یعنی فلان و فلان و فلان.[۱]

۲) و او از محمد بن ابی عبد الله، از موسی بن عمران، از حسین بن یزید، از اسماعیل بن مسلم نقل کرده است: مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و من آن جا حضور داشتم، پرسید: یا بن رسول الله! خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» و می‌فرماید: «أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ»[۲] [دستور داده که جز او را نپرستید]؟ امام فرمود: بله، تنها امر خداوند به بندگانش، اجرای عدل و احسان است. دعوت از جانب خدا عامّ است، ولی هدایت خداوند، مخصوص بندگان خاصّی است و او می‌فرماید: «وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»[۳] [و هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند][۴]

۳) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن ابی عبد الله، از عبد الرحمن بن عباس بن فضل بن عباس بن ربیعة بن حارث بن عبد المُطَّلِب، از صَبَّاح بن خاقان، از عمرو بن عثمان تَیمی قاضی نقل کرده است که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام نزد یاران خود رفت و دید آنها درباره مروّت گفتگو می‌کنند، پرسید: درباره کتاب خدا چه می‌گویید؟ پرسیدند: در چه موردی؟ فرمود: درباره آیه «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ»، عدل یعنی انصاف، احسان یعنی بخشش و نیکی.[۵]

۱- تفسیر قمی، ج ۱،ص ۳۹۰.

۲- یوسف/ ۴۰.

۳- یونس/ ۲۵.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۱.

۵- معانی الاخبار، ص ۲۵۷، ج ۱.

۴) عیاشی از سعد، از امام محمد باقر علیه السلام درباره «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ» پرسید. حضرت فرمود: ای سعد! خداوند به عدل و انصاف دستور می‌دهد و منظور از آن محمد صلی الله علیه و آله و به احسان امر می‌کند که منظور از آن علی علیه السلام است و ایتاء ذی القُربی یعنی نسبت خویشاوندی ما؛ خداوند بندگان را امر می‌کند به دوستی ما و از فحشا و منکر باز می‌دارد و نیز از ظلم و ستم بر اهل بیت و دعوت به دوستی کسانی غیر از اهل بیت.[۱]

۵) اسماعیل حریری نقل کرده است که برای امام صادق علیه السلام آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ» را خواندم و معنای آن را پرسیدم. امام فرمود: ای اسماعیل! آن گونه که به تو می‌گویم آیه را بخوان: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى حَقَّهُ» عرض کردم: فدایتان شوم! با قرائت زید، ما این گونه نمی‌خوانیم. فرمود: اما ما به قرائت علی علیه السلام این گونه می‌خوانیم. پرسیدم: عدل یعنی چه؟ فرمود: یعنی این که شهادت دهیم به لا إله إلا الله. پرسیدم: احسان یعنی چه؟ فرمود: شهادت به این که محمد صلی الله علیه و آله فرستاده و رسول خدا است. عرض کردم: منظور از ایتاء ذی القُربی حقّه چیست؟ فرمود: یعنی این که بعد از هر امام، امامت به امام بعدی برسد؛ «وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ»: یعنی ولایت فلانی و فلانی.[۲]

۶) عمرو بن عثمان نقل کرده است که علی علیه السلام نزد یاران خود رفت، دید آنها درباره مردانگی و دلیری و مروّت سخن می‌گویند. پرسید: چه می‌گویید؟ آیا فراموش کرده‌اید در کتاب خدا در این باره چه آمده است؟ پرسیدند: در کدام آیه؟ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ» عدل یعنی انصاف، و احسان یعنی فضل و بخشش.[۳]

۷) عامِر بن کثیر که دعوتگر و مبلّغ حسین بن علی[۴] بود، از موسی بن ابی

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص۲۸۸، ح ۵۹.

۲- تفسیرعیاشی، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۶۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۹، ح ۶۱.

۴- حسین بن علی بن حسن (مثلّث) بن حسن (مثنّی) بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام)، معروف به صاحب فخ.

غدیر، از عطاء هَمدانی، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى» عدل یعنی گواهی به این که جز الله هیچ معبودی وجود ندارد، و احسان یعنی ولایت امیر المؤمنین علیه السلام، و از فحشا و منکر و بغی نهی می‌کند یعنی: از نفر اول و دوم و سوم.[1]

۸) در روایت سَعد اسکاف از امام محمد باقر علیه السلام آمده است: ای سعد! «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» عدل یعنی محمد صلی الله علیه و آله، و هر کس از او اطاعت کند عدل ورزیده و «إِحْسَانِ» یعنی علی علیه السلام، هر کس ولایت او را بپذیرد، احسان ورزیده و در بهشت، نیکوکار و محسن خواهد بود. «وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى» یعنی نزدیکی و خویشاوندی ما. خداوند، بندگان را به دوستی ما امر کرده و آنها را از فحشا و منکر و ستم بر اهل بیت و دعوت به افرادی غیر از ما، نهی کرده است.[2]

۹) حسن بن ابی الحسن دیلمی با سند خود از عطیّة بن حارث، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ» فرمود: عدل یعنی شهادت به یگانگی خدا و این که محمد فرستاده خداوند است و احسان یعنی ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، و ایتاء ذی‌القربی: یعنی حسن و حسین و امامان از نسل او علیهم السلام «وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ» یعنی نهی از ظلم به آنها و قتل آنها و غصب حق آنها و دوستی با دشمنان آنها که این کارها زشتی شنیع و امری قبیح است.

﴿وَأَوْفُواْ بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ وَلاَ تَنقُضُواْ الأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿۹۱﴾ وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۳، ص ۶۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۹، ح ۶۳.

أَنكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳) وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدتُّمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴) وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِندَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵) مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۶)»،



[و چون با خدا پیمان بستید، به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای (خود را) پس از استوار کردن آنها مشکنید با این که خدا را بر خود ضامن (و گواه) قرار داده‌اید؛ زیرا خدا آن چه را انجام می‌دهید، می‌داند* و مانند آن (زنی) که رشته خود را پس از محکم بافتن (یکی یکی) از هم می‌گسست، مباشید که سوگندهای خود را میان خویش وسیله (فریب و) تقلب سازید (به خیال این) که گروهی از گروه دیگر (در داشتن امکانات) افزونترند. جز این نیست که خدا شما را بدین وسیله می‌آزماید و روز قیامت در آن چه اختلاف می‌کردید، قطعاً برای شما توضیح خواهد داد* و اگر خدا می‌خواست قطعاً شما را امّتی واحد قرار می‌داد، ولی هر که را بخواهد بیراه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و از آن چه انجام می‌دادید، حتماً سؤال خواهید شد* و زنهار سوگندهای خود را دستاویز تقلب میان خود قرار مدهید تا گامی بعد از استواریش بلغزد و شما به (سزای) آن که (مردم را) از راه خدا باز داشته‌اید دچار شکنجه شوید و برای شما عذابی بزرگ باشد* و پیمان خدا را به بهای ناچیزی مفروشید؛ زیرا آن چه نزد خداست اگر بدانید، همان برای شما بهتر است* آن چه پیش شماست تمام می‌شود و آن چه پیش خداست پایدار است و قطعاً کسانی را که شکیبایی کردند به بهتر از آن چه عمل می‌کردند، پاداش خواهیم داد]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس از زید بن جَهْم هِلالی. از ابو عبد الله علیه السلام نقل

کرده است که شنیدم می‌فرمود: وقتی ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امارت و رهبری مؤمنین را به علی تبریک بگویید. دلیل این که خداوند آن روز این امر را به آن دو نفر تأکید کرد، کلام رسول خدا است که فرمود: برخیزید و رهبری مؤمنان را به علی تبریک بگویید. آن دو پرسیدند: آیا این امر خدا است یا رسول خدا؟ فرمود: امر خدا و پیامبر اوست. آن گاه خدا فرمود: «وَلاَ تَنقُضُواْ الأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» یعنی کلام پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو نفر و سخن آن دو که گفتند: آیا این امر خداست یا رسول خدا؟ «وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» «أَن تَكُونَ أَئِمَّةٌ هِيَ أَزْكَى مِنْ أَئِمَّتِكُمْ» که رهبرانی بهتر و بالاتر از رهبران شما باشند.

عرض کردم: فدایتان شوم! آیا کلمه ائمّه است یا امّه؟ فرمود: به خدا سوگند که ائمه است. گفتم: ما آن را « أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» می‌خوانیم فرمود: وای بر تو! اربی یعنی چه؟- و با دست خود آن را رد کرد- «إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللّهُ بِهِ» یعنی با علی علیه السلام «وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴿ وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِن يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ» در روز قیامت، «عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴿ وَلاَ تَتَّخِذُواْ أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا» یعنی بعد از این که پیامبر این سخن را درباره علی علیه السلام فرمود «وَتَذُوقُواْ الْسُّوءَ بِمَا صَدَدتُّمْ عَن سَبِيلِ اللّهِ» یعنی به علی علیه السلام پشت کردید «وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»[1].

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش در حدیث مرفوعی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی امر ولایت نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرمود: رهبری مؤمنان را به علی تبریک بگویید، پرسیدند: آیا این امر و خواسته خداست یا رسول او؟ فرمود: البته که چنین است. قطعاً امر خدا و رسول خداست. او امیر مؤمنان و پیشوای متّقیان و رهبر شریف است. خداوند روز قیامت او را در صراط مستقیم می‌ایستاند و دوستان او را به بهشت و دشمنان او را به جهنم وارد می‌کند؛ چرا که خداوند فرمود: «وَلاَ تَنقُضُواْ الأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ

۱- کافی، ج۱، ص ۲۳۱، ح۱.

اللّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» یعنی این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امر خدا و پیامبر اوست. پس برای آنها مثلی زد «وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ».[1]

۳) علی بن ابراهیم از روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: این داستان زنی به نام رَبطة بنت کعب بن سَعْد بن تَیم بن کَعب بن لؤیّ بن غالب است که نخ می‌ریسید و سپس دوباره آن را باز می‌کرد و دوباره می‌ریسید. «كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» و خداوند تبارک و تعالی به وفا و عدم پیمان‌شکنی امر کرده و این مثال را زده است.

۴) به روایت علی بن ابراهیم برمی‌گردیم که امام فرمود: این که آنها پیشوایانی بهتر از رهبران و امامان شما باشند؛ سپس گفته شد: ای فرزند رسول خدا! ما آیه را به این صورت می‌خوانیم: «هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» فرمود: وای بر تو! اَربی یعنی چه؟- با دست آن را رد کرد- «إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللّهُ بِهِ» یعنی با علی بن ابی طالب علیه السلام شما را می‌آزماید «وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ* وَلَوْ شَاء» یعنی اگر خدا می‌خواست «لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» امتی با یک مذهب واحد و بر یک امر و یک عقیده واحد «وَلكِن يُضِلُّ مَن يَشَاءُ» و به خاطر پیمان‌شکنی آنها را شکنجه می‌دهد «وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ» یعنی به هر که بخواهد پاداش می‌دهد. «وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ* وَلاَ تَتَّخِذُواْ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» این مثلی است برای امیر المؤمنین علیه السلام «فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا» یعنی بعد از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به ولایت علی علیه السلام امر کرد «وَتَذُوقُواْ الْسُّوءَ بِمَا صَدَدتُّمْ عَن سَبِيلِ اللّهِ» یعنی از علی علیه السلام روی گرداندید «وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

«وَلاَ تَشْتَرُواْ بِعَهْدِ اللّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» معطوف است بر جمله: «وَأَوْفُواْ بِعَهْدِ اللّهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ» سپس فرمود: «مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ اللّهِ بَاقٍ» نعمت و اموالی که دارید از بین رفتنی و فانی است، خیر و شرّی که از پیش می‌فرستید و نزد خدا حفظ می‌شود، همه باقی و ابدی است.[2]

۵) عیاشی از زید بن جَهْم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که

۱- تفسیر قمی، ۱، ص ۳۹۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۱.

فرمود: وقتی رهبری مؤمنان را به علی علیه السلام تبریک گفتند، پیامبر صلی الله علیه و آله به نفر اول فرمود: برخیز و رهبری مؤمنان را به علی تبریک بگوی. وی پرسید: آیا این امر خداست یا رسول خدا؟ فرمود: امر خدا و پیامبر او. سپس به دوست او فرمود: برخیز و رهبری مؤمنان را به علی تبریک بگوی. پرسید: این امر خداست یا رسول خدا؟ فرمود: البته امر خدا و پیامبرش؛ ای مقداد برخیز و رهبری مؤمنان را به علی تبریک بگوی. وی برخاست و چنین کرد، و آن گونه که دو نفر پیشین گفتند، نگفت؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: برخیز و رهبری مؤمنان را به علی تبریک بگوی. وی چنین کرد و سپس به سلمان فرمود: برخیز و رهبری مؤمنان را به علی تبریک بگوی. وی برخاست و چنین کرد.

تا این که آن دو نفر از نزد پیامبر بیرون آمدند و به همدیگر می‌گفتند: نه، ابداً آن چه را گفت، نمی‌پذیریم و تسلیم او نمی‌شویم؛ و خداوند این آیه را بر پیامبرش نازل کرد و فرمود: «وَلاَ تَنقُضُواْ الأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا» با این گفته‌ها که: این امر و خواسته خداست یا رسول خدا؟ «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ* وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» تا ائمه و رهبرانی پاک‌تر از رهبران و امامان شما باشند.

عرض کردم: فدایتان شوم! ما آن را به صورت «أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» می‌خوانیم، فرمود: وای بر تو ای زید! اربی یعنی چه؟! بلکه منظور صحیح آن چنین است: «أن تكونَ أئمة هي أزكى مِن أئمتكم» «إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ» یعنی با علی علیه السلام «وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ* وَلَوْ شَاء اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلكِن يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ* وَلاَ تَتَّخِذُواْ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا» یعنی بعد از آن که رهبری را به علی علیه السلام تبریک گفتید «وَتَذُوقُواْ الْسُّوءَ بِمَا صَدَدتُّمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی بعد از آن که از علی علیه السلام روی برگرداندید «وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

پس فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و ولایت او را آشکارا اعلام کرد، هر دو نفر آنها گفتند: این امر از جانب خدا نیست، محمد صلی الله علیه و آله تنها می‌خواهد پسر عموی خودش را بر ما مسلّط کند، پس خدا این آیه را بر او نازل کرد: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ* فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ* وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ

لِلْمُتَّقِينَ* وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ»[1] [و اگر (او) پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود* دست راستش را سخت می‌گرفتیم* سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم* و هیچ یک از شما مانع از (عذاب) او نمی‌شد* و در حقیقت (قرآن) تذکاری برای پرهیزکاران است* و ما به راستی می‌دانیم که از (میان) شما تکذیب‌کنندگانی هستند] منظور، فلانی و فلانی هستند «وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ* وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ» [و آن واقعاً بر کافران حسرتی است* و این (قرآن) بی‌شبهه حقیقتی یقینی است] منظور علی علیه السلام است «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ»[2] [پس به (پاس) نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی][3]

۶) عبد الرحمن بن سالم أشلّ از امام صادق روایت کرده است که فرمود: آن که پشمش را می‌ریسید و باز می‌کرد، عایشه بود که پیمان‌شکنی کرد.[4]

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۷)﴾

[هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات (حقیقی) بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آن چه انجام می‌دادند، پاداش خواهیم داد]

۱) علی بن ابراهیم: منظور، قناعت به رزق و روزی است که خدا مقدّر کرده است.[5]

۲) ابن بابویه از محمد بن حسن بن ولید- که خدای از او خشنود باد- از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از یکی

۱- حاقه/ ۴۹-۴۴.

۲- حاقه/ ۵۲-۵۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۶۴.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۱، ح ۶۵.

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۲.

از یارانش، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: به امام عرض شد: ابو خطّاب از شما نقل می‌کند که به او گفته‌اید: اگر حق را شناختی، هر چه خواستی انجام بده. فرمود: خداوند ابو خطّاب را لعنت کند! سوگند به خدا که من به او چنین نگفتم، بلکه گفتم: هرگاه حق را شناختی؛ هر چه خواستی کار خیر و نیک انجام بده که از تو پذیرفته می‌شود؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» [هر که کار شایسته کند چه مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد، در نتیجه آنان داخل بهشت می‌شوند و در آن جا بی‌حساب روزی می‌یابند][1] و در این جا می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً».[2]

۳) شیخ در کتاب امالی از ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی فحّام در سامرّا، از ابو الحسن محمد بن احمد بن عبید الله بن منصور، از امام علی بن محمد، از ابو محمد بن علی، از علی بن موسی، از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امام صادق علیه السلام فرمود: «فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً» یعنی قناعت و رضایت به آن چه خدا مقدّر فرموده است.[3]

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰)»

[پس چون قرآن می‌خوانی، از شیطان مطرود به خدا پناه بر* چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکّل می‌کنند، تسلّطی نیست* تسلّط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی‌گیرند و بر کسانی که آنها به او (=خدا) شرک می‌ورزند]

۱- غافر/ ۴۰.

۲- معانی الاخبار، ص ۳۸۸، ح ۲۶.

۳- امالی، ج ۱، ص ۲۸۱.

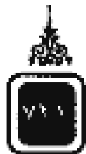
۱) علی بن ابراهیم: رجیم، پلیدترین شیطان است: پرسیدم: چرا آن را بـه ایـن اسم نامیده‌اند؟ فرمود: زیرا به طرف او سنگ پرتاب می‌شود و رانده می‌شود.[۱]

پیشتر در تفسیر آیه «وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»[۲] از سوره آل عمران، حدیث مسندی در معنای رجیم عنوان شد.

۲) ابن بابویه، از ابو احمد هانی بن محمد بن محمود عبدی، از ابو محمـد بـن محمود با سند خود در حدیث مرفوعی از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایـت کرد که در پاسخ سؤال رشید، فرمود: اعوذ بالله مـن الشـیطان الـرجیم. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» سپس آیه‌ای را تلاوت فرمود: این حدیث، طولانی اسـت و پیشـتر در تفسـیر آیه «وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلاَيَتِهِم مِّن شَيْءٍ» از آخـرین آیات سوره انفال عنوان شد.[۳]

۳) علی بن ابراهیم گفته است: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» یعنی شیطان رجیم نمی‌تواند آنها را از ولایت جدا کند، اما می‌توانـد آنها را به گناهان وسوسه کند، همان گونه که دیگر شیاطین می توانند.[۴]

۴) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از علی بن حسن، از منصور بن یونس، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: از امام علیه السـلام دربـاره آیه «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ * إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» پرسیدم. فرمود: ای ابا محمد! بـه خـدا سـوگند! شیطان بر بدن مؤمن مسلّط می‌شود، اما بر دین او مسلّط نمی‌شود، همانطور کـه بـر بدن ایّوب علیه السلام مسلّط شده و ظاهر او را زشت کرد، اما بر دیـن و عقیـده او نتوانست سلطه یابد. گاهی شیطان بر بدن مؤمنان مسلط می‌شود، اما بر دینشان نـه. پرسیدم: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ» یعنـی چـه؟ فرمود: یعنی آنان که به خدا شرک می‌ورزند، شیطان بر جسم و روح و دین و عقیده



۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۲.

۲- آل عمران/ ۳۶.

۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، باب ۷، ح ۹.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۲.

آنها سلطه یافته است.[1]

۵) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که درباره این آیات، چنین فرمود: ای ابا محمد! شیطان رجیم بر جسم مؤمن مسلط می‌شود، اما بر دین و روح و عقیده‌اش سیطره نمی‌یابد، همان طور که جسم ایوب را زشت گرداند، اما به دین او لطمه‌ای وارد نکرد «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ» منظور کسانی هستند که به خدا شرک ورزیدند. شیطان بر جسم و عقیده آنها مسلط می‌شود.[2]

۶) سَماعه از امام صادق علیه السلام روایت کرد که درباره آیه «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»، از امام پرسیدم: چه بگوییم؟ فرمود: می‌گویی: «أَستَعِيذُ بِاللهِ السَّمِيعِ العَلِيمِ مِنَ الشَّيطَانِ الرَّجِيمِ» و فرمود: رجیم، پلیدترین شیطان است. پرسیدم: چرا به این نام نامیده می‌شود؟ فرمود: زیرا با سنگ رانده می‌شود. پرسیدم: آیا راه گریزی از این سنگ‌ها پیدا کرد؟ فرمود: نه. عرض کردم: پس چگونه به نام رجیم خوانده شد در حالی که هنوز رانده نشده بود؟ فرمود: خداوند با علم قدیم خود می‌دانست که او رانده خواهد شد.[3]

۷) حلبی آورده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا هنگام شروع هر سوره‌ای باید جمله استعاذه را بگوییم؟ فرمود: آری، از شیطان رجیم به خدا پناه ببر. نیز فرمود که رجیم، پلیدترین شیطان است. پرسیدم: چرا رجیم نامیده شد؟ فرمود: زیرا رانده می‌شود. پرسیدم: وقتی که رانده شد، به چیزی دیگری تبدیل شد؟ فرمود: نه. ولی در علم خداوند بود که او رانده خواهد شد.[4]

۸) حمّاد بن عیسی در حدیث مرفوعی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از امام درباره آیه «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ» پرسیدم و آن

۱- کافی، ج۸، ص ۲۸۸، ح ۴۳۳.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۱، ح ۶۶.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۱، ص ۶۷.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۲، ص ۶۸.

حضرت فرمود: شیطان رجیم نمی‌تواند مؤمنان را از ولایت جدا کند، اما همانند دیگر مردم آنها را برای گناهان دیگر وسوسه می‌کند.[1]

﴿وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲)﴾

[و چون حکمی را به جای حکم دیگر بیاوریم و خدا به آن چه به تدریج نازل می‌کند داناتر است. می‌گویند: جز این نیست که تو دروغ‌بافی؛ (نه) بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند* بگو آن را روح القدس از طرف پروردگارت به حق فرود آورده تا کسانی را که ایمان آورده‌اند، استوار گرداند و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است]

۱) علی بن ابراهیم: وقتی آیه‌ای نسخ می‌شد، به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفتند: تو دروغگو هستی. خداوند در پاسخ به آنها فرموده است: ای محمد! به آنها بگو: «نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ» یعنی جبرئیل علیه السلام «لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ».[2]

۲) و نیز وی در روایتی از ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رُوحُ الْقُدُسِ» یعنی جبرئیل علیه السلام و القُدُس یعنی پاک و طاهر «لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا» منظور آل محمد علیهم السلام است «وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ».[3]

۳) عیاشی از محمد بن عُذافر صَیرَفی، از کسی که برای او روایت کرده است، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی، روح القدس را خلق کرد و هیچ کس از او به خداوند نزدیک‌تر نیست و او گرامی‌ترین

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۲، ص ۶۹.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۲.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۲.

خلق خداوند نیست، هرگاه امری را اراده کند آن را به او القا می‌کند، پس آن امر را به ستارگان القا کرد و ستارگان به وسیله او به حرکت درآمدند.[1]

﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳)﴾

[و نیک می‌دانیم که آنان می گویند: جز این نیست که بشری به او می‌آموزد (نه چنین نیست. زیرا) زبان کسی که (این) نسبت را به او می‌دهند، غیر عربی است و این (قرآن) به زبان عربی روشن است]

۱) علی بن ابراهیم: مقصود، زبان ابو فُکَیهَه مولی بنی حَضْرَمی است. او زبان غیر عربی داشت و از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کرده و به او ایمان آورد و او از اهل کتاب بود. قریش گفتند: به خدا! این شخص به محمد صلی الله علیه و آله تعلیم می‌دهد و زبان خود را به او می‌آموزد؛ خداوند فرمود: «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ»[2]

﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۰۵)﴾

[تنها کسانی دروغ‌پردازی می کنند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان خود دروغگویانند]

۱) عیاشی، از عباس بن هلال نقل کرده است که امام رضا علیه السلام از مردی دروغگو سخن می‌گفت و سپس فرمود: «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ».[3]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۲، ح ۷۰.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۲، ح ۷۱.

﴿مَن كَفَرَ بِاللهِ مِن بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ وَلَـكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ(۱۰۶) ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّواْ الْحَيَاةَ الْدُّنْيَا عَلَى الآخِرَةِ وَأَنَّ اللهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ(۱۰۷) أُولَـئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَـئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ(۱۰۸) لاَ جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرونَ(۱۰۹) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِن بَعْدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَاهَدُواْ وَصَبَرُواْ إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ(۱۱۰)﴾

[هر کس پس از ایمان آوردن خود به خدا کفر ورزد، (عذابی سخت‌خواهد داشت) مگر آن کس که مجبور شده، و(لی) قلبش به ایمان اطمینان دارد. لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد، خشم خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود* زیرا آنان زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند و (هم) این که خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند* آنان کسانی‌اند که خدا بر دلها و گوش و دیدگانشان مهر نهاده و آنان خود غافلانند* شک نیست که آنها در آخرت همان زیانکاراناند* با این حال پروردگار تو نسبت به کسانی که پس از (آن همه) زجر کشیدن هجرت کرده و سپس جهاد نمودند و صبر پیشه ساختند، پروردگارت (نسبت به آنان) بعد از آن (همه مصایب) قطعاً آمرزنده و مهربان است]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرَید، از ابو عَمرو زُبَیری از امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی نقل کرده است که فرمود: ایمانی که خداوند بر قلب‌ها واجب کرده است، اقرار به حق، معرفت، پیمان، رضایت و تسلیم در برابر این امر که هیچ معبودی جز الله نیست، او یگانه است و هیچ شریکی ندارد، خدای یگانه‌ای که همسر و فرزند ندارد و این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و اقرار به کتاب‌های آسمانی و پیامبران خدا می‌باشد و اقرار و معرفت، همان وظیفه‌ای است که خدا بر قلب، واجب گردانده و عمل قلب محسوب می‌شود و خداوند در این زمینه می‌فرماید:

«إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ وَلَكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا»[1]

۲) و نیز وی از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مَسعَدة بن صدقه نقل کرده است: به امام صادق علیه السلام گفته شد: مردم از علی علیه السلام روایت می‌کنند که او در منبر کوفه فرموده است: ای مردم! به زودی به شما امر می‌شود مرا دشنام دهید، چنین کنید. پس امر می‌شود از من بیزاری بجویید، اما از من بیزار نباشید، فرمود: مردم چه دروغ‌های بسیاری به علی علیه السلام نسبت می‌دهند! سپس حضرت فرمود: علی علیه السلام فرمود: به زودی به شما امر می‌شود، مرا دشنام دهید، چنین کنید، سپس به بیزاری از من فراخوانده می‌شوید، بدانید که من بر دین محمد صلی الله علیه و آله هستم. ایشان نفرمود: از من بیزار نباشید. آن شخص پرسید: آیا به نظر شما قتل بدون بیزاری امکان‌پذیر است؟ فرمود: به خدا، داستان او همانند داستان عمّار بن یاسر است که اهل مکه او را وادار به انکار دین کردند در حالی که در قلب او ایمان و اطمینان وجود داشت و خداوند فرمود «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ» و پیامبر صلی الله علیه و آله با نزول این آیه به عمّار فرمود: ای عمّار! اگر برگشتند، تو هم برگرد، که خداوند عزّ و جلّ عذر و دلیل تو را نازل کرده و به تو امر کرده که اگر برگشتند تو هم برگردی.[2]

۳) و نیز از علی، از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از جمیل، از محمد بن مروان نقل کرده است که امام صادق علیه السلام به من فرمود: چه چیزی میثم تمّار را از تقیّه منع کرد؟ به خدا او می‌دانست که این آیه درباره عمّار و اصحابش نازل شد: «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ».[3]

۴) عبد الله بن جعفر حِمیَری با سند خود، از بکر بن محمد، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: تقیّه، سپر مؤمن است، هر کس تقیّه نکند، ایمان ندارد. گفتم: فدایتان شوم! آیا منظور شما آیه «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۸، ح ۱.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۷۳، ح ۱۰.

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۷۴، ح ۱۵.

مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ» می‌باشد؟ فرمود: آیا تقیّه، چیزی جز این است؟[1]

۵) عیاشی از محمد بن مروان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: چه چیزی میثم را از تقیّه منع کرد؟ به خدا می‌دانست این آیه «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ» درباره عمّار و یاران او نازل شده است.[2]

۶) عیاشی از مُعَمَّر بن یحیی بن سام نقل کرده است: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: اهل کوفه از علی علیه السلام روایت می‌کنند که فرموده است: به زودی به شما امر می‌شود مرا دشنام دهید و بیزاری بجویید. اگربه دشنام امر شدید، چنین کنید و اگربه شما گفتند از من بیزاری بجویید، از من بیزار نباشید و بدانید که من بر دین محمد صلی الله علیه و آله هستم. امام علیه السلام فرمود: چه دروغ‌های زیادی را به علی علیه السلام نسبت می‌دهند! امام علی علیه السلام فقط فرموده است: به زودی به شما امر می‌شود، مرا دشنام داده و از من بیزاری بجویید، اگر به دشنام من امر شدید، چنین کنید و اگر به بیزاری از من امر شدید، من بر دین محمد صلی الله علیه و آله هستم، ایشان نفرمود: از من بیزار نباشید. پرسیدم: آیا امکان دارد کسی، دیگری را بکشد بدون این که از او بیزار باشد؟ فرمود: به خدا سوگند نه، مگر این که به شیوه عمّار عمل کند که خدا درباره او فرموده است: «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ» پس در ادامه حدیث، فقط این جمله را فرمود: تقیّه در شرایط اضطرار و ضروری است.[3]

۷) ابو بکر گفته است به امام صادق علیه السلام گفتم: «حَروریه» [نام گروهی منحرف] چیست؟ قبلاً اینها از ما دور بودند، اما امروز در خانه‌های ما هستند؛ به نظر شما اگر ما را درباره سوگند خوردن تحت فشار قرار دهند، باید چه کار کنیم؟ سپس راوی می‌گوید: حضرت به من اجازه داد که برای آنان به آزاد کردن بنده و طلاق، سوگند یاد کنم و از این طریق، خودم را نجات بدهم. یکی از ما پرسید: برای شما، تن به کشتن دادن، دوست‌داشتنی‌تر است یا برائت جستن از علی علیه

۱- قرب الاسناد، ص۱۷.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۲، ح ۷۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۳، ح ۷۳.

السلام؟ حضرت فرمود: راه گریز داشتن (تقیه کردن) نزد من دوست‌داشتنی‌تر است، مگر این سخن خداوند را درباره عمار نشنیده‌ای که فرمود: «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ».[1]

۸) عمرو بن مروان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چهار خصلت و ویژگی از امت من برطرف شده است: آن چه اشتباه کنند، آن چه فراموش کنند، آن چه بر انجام آن مجبور باشند، آن چه بالاتر از حدّ توان آنان باشد. همان گونه که خداوند می‌فرماید: «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ».[2]

۹) عبد الله بن عَجلان نقل کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ضحّاک به کوفه آمده و نزدیک است ما را وادارد از علی علیه السلام بیزاری بجوییم، چه کنیم؟ فرمود: همان کار را بکن. پرسیدم: کدام کار در نظر شما بهتر است؟ فرمود: این که درباره این موضوع همانند عمّار بن یاسر عمل کنید که در مکه دستگیر شد و به او گفتند: از رسول الله برائت بجوی و او چنان کرد و خداوند عذر و دلیل او را نازل کرد «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ».[3]

۱۰) علی بن ابراهیم: درباره آیه «مَن كَفَرَ بِاللَّهِ مِن بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ» گفته است: منظور عمّار بن یاسر است که قریش او را گرفتند و با آتش شکنجه دادند تا آن چه آنها خواستند به زبان آورد، در حالی که قلب او مالامال از ایمان بود «وَلَكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا» منظور عبد الله بن سعد بن ابی سرح بن حارث[4] از بنی لؤی است.

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۳، ح ۷۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۴، ح ۷۵.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۴، ح ۷۶.

۴- عبدالله بن سعد بن ابی سرح بن حارث عامری، برادر رضاعی عثمان، قبل از فتح مکه اسلام آورد و سپس مرتد شد. در روز فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان قتل او را داد، سپس بعد از آن که به عثمان پناه برد، او را بخشید. عثمان در سال ۲۵ هـ او را والی مصر کرد و بعد از کشته شدن عثمان نزد معاویه رفت. درسال ۳۷ هـ در عسقلان درگذشت. «اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۷۳».

خداوند می‌فرماید: «فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ* ذٰلِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّواْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الآخِرَةِ وَأَنَّ اللهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ* ذلک بِأَنَّ الله خَتَمَ عَلَى سَمعِهم و أبصارهم و قُلوبهم وَأُولَئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ* لاَ جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» این قرائت ابن مسعود است و «أُولَئِکَ الَّذِينَ طَبَعَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ» تا آخر آیه، به قرائت مشهور است، همه این آیات درباره عبد الله بن سعد بن ابی سرح، کارگزار عثمان بن عفّان در مصر نازل شد. همچنین آیه «وَ مَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنَزلَ اللّهُ وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ[1]»[2] [و آن کس که می‌گوید به زودی نظیر آنچه را خدا نازل کرده است نازل می‌کنم و کاش ستمکاران را در گردابهای مرگ می‌دیدی]

۱۱) عیاشی از اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله یاران خود را به خدا دعوت می‌کرد. هر کس که برای او خیر می‌خواست، کلام او را می‌شنید و پیام او را درک می‌کرد و هر کس برای او شرّ می‌خواست، بر قلبش مُهری زده می‌شد، کلام او را نمی‌شنید و درک نمی‌کرد، و این است معنای آیه: «أُولَئِکَ الَّذِينَ طَبَعَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ».[3]

۱۲) علی بن ابراهیم: سپس خداوند درباره عمّار فرمود: «ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِن بَعْدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَاهَدُواْ وَصَبَرُواْ إِنَّ رَبَّکَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ».[4]

«وَضَرَبَ اللهُ مَثَلاً قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللهِ فَأَذَاقَهَا اللهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ (۱۱۲)»

[و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود (و) روزیش از هر سو فراوان می‌رسید. پس (ساکنانش) نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند و خدا هم به سزای آن

۱ - انعام/ ۹۳.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۳.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۴، ح ۷۷.

۴ - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۳.

چه انجام می‌دادند، طعم گرسنگی و هراس را به (مردم) آن چشانید]

۱) علی بن ابراهیم: این آیه درباره قومی نازل شده که رودی پرآب به نام ثرثار داشتند و سرزمین آنان بسیار بارور و حاصلخیز و پر برکت بود. آنها با خمیر آرد، مقعد خود را تمیز می‌کردند و می‌گفتند: خمیر نرم و راحت است. آنان این‌گونه، نعمت خدا را کفران می‌کردند و خوار و خفیف می‌شمردند. خدا آب رود ثرثار را از آنها دریغ ورزید و دچار قحطی و خشکسالی شدند. چنان که خدا آنها را به همان خمیرهایی که با آن نظافت می‌کردند، محتاج نمود و بر سر آن مخاصمه می‌کردند.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از عمرو بن شمر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: من هنگام غذا خوردن، خورشتی که به انگشتم مالیده را می‌لیسم به طوری که می‌ترسم همسایه‌ام ببیند و گمان کند علت این کار، گرسنگی و حرص و طمع است؛ در حالی که چنین نیست، خداوند نعمت‌های بی‌شمار و خیر و برکت بسیار به قوم ثرثار داد و آنها از مغز گندم، نان و خمیری درست می‌کردند و طهارت فرزندان خود را با آن انجام می‌دادند؛ چنان که از آن نان و خمیرها به اندازه کوهی جمع شد، روزی مرد صالحی از آنها گذر کرد و دید زنی مقعد فرزندش را با خمیر تمیز کرد. آن مرد گفت: وای بر شما! از خداوند بترسید و نعمت او را اینگونه ناپاک نسازید. زن گفت: گویا ما را از گرسنگی می‌ترسانی تا زمانی که این رود ثرثار در جریان است، ما از گرسنگی نمی‌ترسیم. خداوند بر آنها خشم گرفت و آب رود کم شد تا آن که خشکید و آسمان قطره‌ای بر آنها نبارید و زمین گیاهی نرویاند تا به همان کوه نان و خمیر محتاج شدند و ترازویی گذاشته آن را بین خود تقسیم کردند.[2]

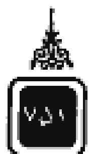
۳) عیاشی، از حفص بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند به قومی از بنی اسرائیل آن قدر نعمت و غذا داد که آن را به صورت مجسّمه‌ها و شمایل‌هایی درآورده و در شهرهای خود قرار دادند و با آنها طهارت می‌کردند. خداوند بر آنها سخت گرفت تا آن که مجبور شدند عکس ها و پیکره‌ها

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۳.

۲- کافی، ج ۶، ص ۳۰۱، ح ۱.

را تمیز کنند و بخورند و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»[1].

۴) زید شحّام از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پدرم از این که با دستمالی دستان خود را پاک کند که در آن نان و غذا باشد، ابا می‌کرد، به خاطر این که حرمت غذا و طعام را نگاه می‌داشت؛ مگر این که یا خود آن را می‌مکید و یا اگر بچه‌ای در کنار او نشسته بود، آن را می‌مکید. حضرت فرمود: من نیز چون می‌بینم که خرده نانی از سفره به زمین ریخته، آن را برمی‌دارم و خادم می‌خندد. پیش از شما خداوند، نعمت‌های خود را برای قومی گسترده بود. آنها در برابر آن همه نعمت طغیان کردند و به همدیگر گفتند: اگر با خمیر، خود را تمییز و طهارت کنیم، نرم است و از سنگ بهتر خواهد بود. وقتی این کار را کردند، خداوند حشراتی کوچک‌تر از ملخ بر سرزمین آنها گمارد. حشرات هر درخت و گیاه و رویبدنی که آن جا یافتند خوردند و هیچ چیز برایشان باقی نگذاشتند و ساکنان آن سرزمین چنان دچار گرسنگی و رنج شدند که به سوی همان مواد خوراکی که خود را با آن تمیز کرده بودند، روی آورده از آن خوردند؛ این همان شهری است که خداوند فرموده است: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»[2].



﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۵)﴾

[جز این نیست که (خدا) مردار و خون و گوشت خوک و آن چه را که نام غیر خدا بر آن برده شده، حرام گردانیده است (با این همه) هر کس که (به خوردن آنها) ناگزیر شود و سرکش و زیاده‌خواه نباشد، قطعاً خدا آمرزنده مهربان است]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۵، ح ۷۸.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۵، ح ۷۹.

۱) عیاشی، از منصور بن حازم نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مُحرِمی که مجبور است یا صید کند یا گوشت مردار بخورد، کدام را انجام دهد؟ فرمود صید کند. عرض کردم: مگر خداوند، مردار را بر مضطرّ حلال نکرده است؟ فرمود: آری، اما آیا نمی بینی که از مال خود می‌خورد؟ صید می‌کند و می‌خورد و سپس فدیه می‌دهد.[۱]

۲) شیخ در کتاب تهذیب با سند خود از موسی بن قاسم، از محمد، از سیف بن عَمیره، از منصور بن حازم روایت کرده است که از امام پرسیدم: مُحرِمی که مجبور است یا صید کند یا گوشت مردار بخورد، کدام را انجام دهد؟ فرمود: تو دوست داری کدام را بخورد؟ عرض کردم: مردار را؛ زیرا صید بر مُحرِم حرام است. فرمود: تو دوست داری از مال خودت بخوری یا از مردار؟ عرض کردم: از مال خودم. فرمود: «پس صید را بخور و سپس فدیه بده.»[۲] تفسیر این آیه، پیشتر عنوان شده است.[۳]

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَٰذَا حَلَالٌ وَهَٰذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ
الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (۱۱۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ (۱۱۷) وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۸) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا
إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹) إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰) شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱) وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً
وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲) ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۵، ح ۸۰.

۲- تهذیب، ج ۵، ص ۳۶۸، ح ۱۲۸۲.

۳- در تفسیر آیه ۱۷۳، سوره بقره.

الْمُشْرِكِينَ(۱۲۳) إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ(۱۲۴).

[و برای آن چه زبان شما به دروغ می‌پردازد، مگویید این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ بندید؛ زیرا کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند* (ایشان راست) اندک بهره‌ای و(لی) عذابشان پر درد است* و بر کسانی که یهودی شدند، آن چه را قبلاً بر تو حکایت کردیم، حرام گردانیدیم و ما بر آنان ستم نکردیم، بلکه آنها به خود ستم می‌کردند* (با این همه) پروردگار تو نسبت به کسانی که به نادانی مرتکب گناه شده سپس توبه کرده و به صلاح آمده‌اند، البته پروردگارت پس از آن آمرزنده مهربان است* به راستی ابراهیم پیشوایی مطیع خدا (و) حق‌گرای بود و از مشرکان نبود* (و) نعمتهای او را شکرگزار بود (خدا) او را برگزید و به راهی راست هدایتش کرد* و در دنیا به او نیکویی و (نعمت) دادیم و در آخرت (نیز) از شایستگان خواهد بود* سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حق‌گرای پیروی کن (چرا که) او از مشرکان نبود* (بزرگداشت) شنبه بر کسانی که درباره آن اختلاف کردند، مقرر گردید و قطعاً پروردگارت روز رستاخیز میان آنها درباره چیزی که در مورد آن اختلاف می‌کردند، داوری خواهد کرد]

۱) علی بن ابراهیم: «وَلاَ تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَـذَا حَلاَلٌ وَهَـذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُواْ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ» منظور آن سخنی بود که یهودیان گفتند: «مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا»[۱] [آن چه در شکم این دامهاست اختصاص به مردان ما دارد و بر همسران ما حرام شده است]. «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلّهِ حَنِيفًا» یعنی پاکیزه و مطهّر است «اجْتَبَاهُ» یعنی او را انتخاب کرده است. «وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» یعنی به راهی روشن و آشکار. پس به پیامبر خود صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» منظور، مناسک ده‌گانه ابراهیمی است که ابراهیم علیه السّلام آن را به عنوان سنت به جا گذاشته است؛ پنج سنت در بدن و پنج سنت در سر. اما آن سنت‌هایی که

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۳.

مربوط به بدن است عبارتند از: غسل جنابت، طهارت با آب و کوتاه کردن ناخن، از بین بردن موی بدن، ختنه کردن. اما سنت‌های سر عبارتند از: کوتاه کردن موی سر و ریش و سبیل، مسواک و خلال که تا روز قیامت این سنت‌ها پا برجاست.

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد عیسی، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از سماعه بن مهران نقل کرده است که امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود: ای سماعه! آنان در بسترهایشان ایمن بودند و مرا ترساندند. به خدا سوگند در تمام دنیا و ما فیها تنها یک نفر خدا را می‌پرستید و اگر به جز او کس دیگری هم بود حتماً خداوند نام او را در کنار ابراهیم ذکر می‌کرد، آن جا که می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» و او بر این امر بسیار صبر کرد تا این که خداوند اسماعیل و اسحاق را با او همراه کرد و همدم او قرار داد و سه نفر شدند. اما به خدا سوگند که مؤمن بسیار اندک و اهل کفر و کافر بسیار زیاد است. آیا می‌دانی چرا؟ عرض کردم: فدایتان شوم! نمی‌دانم. فرمود: آنان همدم مؤمنان شدند و مؤمنان آن چه را در دل‌هایشان بود برای آنان بازگو می‌کردند و به این ترتیب، آرام می‌گرفتند و آرامش پیدا می‌کردند.[1]

۳) و او از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امت یکی است و سپس افزایش می‌یابد. همان طور که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ» یعنی مطیع خداوند عزّ و جلّ بود.[2]

۴) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که درباره این آیه فرمود: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا» یعنی ابراهیم بر دین و عقیده‌ای بود که جز او هیچ کس چنین عقیده‌ای نداشت و عقیده و شیوه او تنها و بی‌نظیر بود «قَانِتًا» یعنی مطیع و فرمانبردار «حَنِيفًا» یعنی مسلمان و تسلیم در برابر امر خدا.[3]

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۹۰، ح ۵.

۲- کافی، ج ۵، ص ۶۰، ح ۱۶.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۴.

۵) عیاشی از زُراره و حُمران و محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا» فرمودند: فضیلتی است که خدا تنها به ابراهیم بخشید و او را بر افراد دیگر برتری داد.[1]

۶) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه فرمود: خدا ابراهیم را امّت نامیده است.[2]

۷) یونس بن ظَبیان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا» یعنی امت واحد.[3]

۸) سماعة بن مهران نقل کرده است که امام موسی کاظم علیه السلام می‌فرمود: در تمام دنیا و مافیها تنها ابراهیم خدا را می‌پرستید؛ زیرا اگر کسی علاوه بر او وجود داشت، خداوند حتماً آن را بیان می‌کرد. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» و ابراهیم بر این عقیده و آن چه خدا می‌خواست صبر کرد تا این که خداوند اسماعیل و اسحاق را به او عطا کرد و در این راه سه نفر شدند.[4]

۹) علی بن ابراهیم: «إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» آن چه در آن اختلاف داشتند این بود که موسی علیه السلام به قومش دستور داد، یک روز از هفت روز هفته را به خدا اختصاص دهند و به جز خدا به هیچ چیز نپردازند و آنها بر سر این دچار اختلاف شدند.[5]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۸۱

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۸۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۸۳.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۸۴.

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۴.

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۵)»

[با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به (شیوه‌ای) که نیکوتر است مجادله نمای. در حقیقت پروردگار تو، به (حال) کسی که از راه او منحرف شده داناتر، و او به (حال) راه‌یافتگان (نیز) داناتر است]

۱) علی بن ابراهیم: «وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» یعنی با قرآن.[1]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرَید، از ابو عمرو زُبَیری از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره این آیه فرمود: یعنی با قرآن با آنها بحث و مجادله کن.[2]

۳) امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که در محضر امام صادق علیه السلام بیان شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام از جدال و بحث در امر دین نهی فرموده‌اند، امام فرمود: نه؛ آنها از مطلق جدال نهی نکرده‌اند، بلکه از جدال با غیر آن چه برتر از همه است نهی کرده‌اند آیا نشنیده‌اید که خداوند می‌فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»؟[3] و یا می‌فرماید «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، علما اینگونه بحث و جدل را به دین نزدیک می‌دانند و جدل به غیر این صورت را حرام می‌شمارند؛ خدا آن را بر شیعیان ما حرام کرده است؛ اما چگونه ممکن است خداوند همه نوع جدل را حرام بکند، در حالی که خود می‌افزاید: «وَ قَالُواْ لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَن كَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَى»[4] [و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن که یهودی یا ترسا باشد] پس فرموده است:

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۴.

۲- کافی، ج ۵، ص ۱۳، ح ۱.

۳- عنکبوت/ ۴۶.

۴ - بقره/ ۱۱۱.

«تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»[1] [این آرزوهای (واهی) ایشان است. بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل خود را بیاورید]. بنابراین خدا علم راستین و حقیقت و ایمان را با برهان، و مدلّل معین کرده است؛ و آیا جز این است که در جدل بهترین برهان و دلیل آورده می‌شود؟ سؤال شد یا بن رسول الله! جدل با برهان که از همه برتر است، یعنی چه؟ و با آن چه برتر نیست چگونه است؟ فرمود: «جدل با غیر برهان برتر یعنی این که تو با یک شخص یاوه‌گو وارد مباحثه شوی، و او تو را وادارد که به دروغ و باطل متوسّل شوی به جای این که به او با برهان‌هایی که خدا معین کرده پاسخ دهی؛ لذا تو یا کلام او را انکار می‌کنی یا حقّی را که آن دروغگو می‌خواهد با آن باطل خود را ثابت کند، از ترس این که مبادا دروغگو از آن حق علیه تو استفاده کند انکار می‌کنی؛ زیرا نمی‌دانی چگونه می‌توانی از آن رهایی یابی، و بر شیعه ما حرام است که برای برادران ضعیف خود و علیه یاوه‌گویان، مصیبت و محنتی باشند، اما یاوه‌گویان، ضعف شما و ضعف برهان شما را دلیل بر باطل بودن عقیده شما و حجتی بر باطل خود قرار می‌دهند، و اما ضعیفان هنگامی که ضعف مُحِقّ را در برابر یاوه‌گو می بینند، قلبشان اندوهناک می‌شود.

اما جدل با برهان برتر همان است که خداوند به پیامبرش امر کرده است که با آن برهان، با منکران معاد و رستاخیز مجادله کند، لذا خداوند باری تعالی داستان آن منکر معاد را نقل کرده و فرموده است: «وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» [و برای ما مَثَلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است، زندگی می‌بخشد؟] و در پاسخ به او فرموده است: «قُلْ» ای محمد! بگو: «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ* الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ»[2] [بگو همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر (گونه) آفرینشی داناست* همو که برایتان در درخت سبزفام اخگر نهاد که از آن (چون نیازتان افتد) آتش می‌افروزید] تا آخر سوره یعنی خداوند از پیامبرش صلی الله علیه و آله

---

۱ - بقره/ ۱۱۱.

۲- یس/ ۸۰-۷۹.

می‌خواهد با آن یاوه‌گویی که گفته است: چگونه ممکن است خدا این استخوان پوسیده را زنده کند؟ مجادله نماید، لذا فرموده است: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» آیا کسی که آن استخوان را از عدم و هیچ آفرید، نمی‌تواند بعد از پوسیده شدن دوباره آن را به صورت اول بازگرداند؟! آفرینش آغازین و خلق از عدم، نزد خود شما از دوباره آفریدن سخت‌تر است! پس فرمود: «الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ» حال، خداوندی که آتش سوزان را در دل درخت سبز و تازه و مرطوب پنهان کرده و از آن استخراج می‌کند، به شما خبر می‌دهد که او به بازگرداندن آن چه کهنه و پوسیده شده، تواناتر است.

پس فرموده است: «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ»[1] [آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده توانا نیست که (باز) مانند آنها را بیافریند؟ آری؛ اوست آفریننده دانا] وقتی در نظر خودتان خلق آسمان‌ها و زمین امری عظیم‌تر و باابهت‌تر و غیر ممکن‌تر از بازگرداندن یک شیء پوسیده است، پس چرا و چگونه است خلق این امر عظیم و عجیب (آسمان) و به نظر خودتان سخت را به دست خدا، امکان‌پذیر می‌دانید، اما خلق آن که آسان‌تر است، یعنی بازگرداندن استخوان پوسیده را غیرممکن می‌شمارید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: این همان جدل با برهان برتر است؛ زیرا به این وسیله دستاویز و تکیه‌گاه کافران از هم می‌گسلد و بی‌اساس می‌شود و شبهه آنان از میان می‌رود. اما نتیجه جدل با غیر برهان برتر آن است که تو حق را انکار کنی؛ چون نمی‌توانی بین حق و باطل طرف جدل خود فرقی بگذاری، لذا حق را انکار می‌کنی، و تنها راه رد باطل یاوه‌گو، انکار حق است و این عمل حرام است، چون تو شبیه او می‌شوی، او یک حقی را رد می‌کند و تو، حق و حقیقت دیگری را انکار می‌کنی.

مردی برخاست و پرسید: ای پسر رسول خدا! آیا رسول خدا هم مجادله می‌کرد؟ فرمود: درباره پیامبر صلی الله علیه و آله هر گمانی می‌کنی، بکن؛ اما هرگز مپندار او با امر خدا مخالفتی بکند؛ آیا خداوند تعالی نفرموده است: «وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» و یا نفرموده: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»[2] [بگو: همان

۱- یس/ ۸۱.

۲- یس/ ۷۹.

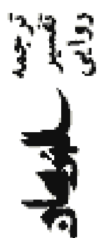
کسی که نخستین بار آن را پدید آورد] خطاب به آن که بـرای خـدا مثلـی زد. آیـا گمان می‌کنی پیامبر با امر خداوند مخالفت کرده و آن گونه کـه خداونـد بـه او امـر کرده، مجادله نکرده و از آن چه خدا به او امر کرده، خبر نداده است؟![1]

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۲۶)﴾

[و اگر عقوبت کردید، همان گونه که مورد عقوبت قرار گرفته‌اید (متجاوز را) بـه عقوبت رسانید، و اگر صبر کنید، البته آن برای شکیبایان بهتر است]

۱) علی بن ابراهیم: مشرکان، شهدای جنگ اُحُد از جمله حمزه سیّد الشّهداء را مُثله کردند؛ مسلمانان گفتند: به خدا سوگند! اگر خدا ما را بر آنها پیروز گرداند، مـا هم افراد مهم و برجسته آنها را مُثله خواهیم کرد. خداوند این آیه را نـازل کـرد: «وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُواْ بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ» یعنی با مردگان آنها، مقابله به مثـل کنیـد «وَ لَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ»[2]





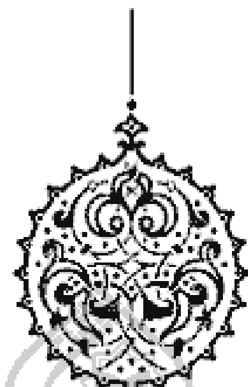
۲) عیاشی از حسین بن حمزه، از امام صادق علیـه السـلام روایـت کـرده کـه فرمود: «وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کرد که چگونه بدن حمزة بن عبد المطّلب را مثله کرده‌اند، گفت: خدایا! شکر و سپاس مخصـوص توسـت و بـه تـو شکایت می‌کنم و از تو برای آن چه می‌بینم یاری می‌خواهم، سپس فرمود: اگـر بـر آنها پیروز شوم، حتماً مقابله به مثل می‌کنم؛ و خداوند فرمود: «وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَـاقِبُواْ بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ» پیامبر خدا صلّی الله علیه و آلـه فرمود: صبر می‌کنم، صبر می کنم.[3]

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۵۲۷، ح ۳۲۲.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۴.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۸۵.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



سوره اسراء

سوره اسراء مکی است، به جز آیات ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۵۷ و آیات ۷۳ تا ۸۰ که مدنی هستند؛ ۱۱۱ آیه دارد و بعد از سوره قصص نازل شده است


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فضیلت و ثواب قرائت سوره اسراء

۱) ابن بابویه، با سند خود از حسین بن ابی العلاء، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر کس در هر شب جمعه سوره اسراء را بخواند، آنقدر زنده می‌ماند تا ظهور قائم علیه السلام را ببیند و یکی از اصحاب او باشد.[۱]

۲) عیاشی از حسن بن علی بن ابی حمزه ثمالی، از حسین بن ابی العلاء، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس سوره بنی اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند، آنقدر زنده می‌ماند تا قائم را ببیند و یکی از یاران او باشد.[۲]

۳) از [کتاب] خواص القرآن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند و در هنگام یاد کردن والدین، دلش نرم و مهربان شود، برایش قنطاری در بهشت خواهد بود و هر قنطار معادل هزار و دویست اوقیه می‌باشد و هر اوقیه از دنیا و هر چه در آن است بهتر است؛ و هر کس این سوره را بنویسد و در ردای حریر سبزی قرار دهد و به آن پناه برد و تیری بیندازد، حتماً بدون خطا به هدف می‌زند و اگر در ظرف آبی نویسد و از آب آن بنوشد، سخن گفتن برایش دشوار نمی‌شود و همیشه زبانش سخن درست را می‌گوید و فهم و درکش زیاد می‌شود.

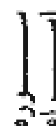
۴) و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر کس آن را در ردای حریر سبزی بنویسد و به عنوان حرز آن را بپوشد و بر خود بیاویزد و تیری



۱- ثواب الاعمال، ص ۱۳۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۹، ح ۱.

بزند، حتماً بدون هیچ خطایی به هدف می‌زند، و اگر کودکی قادر بـه سـخن گفـتن نباشد، این سوره را با زعفران برایش بنویسد و آب آن را بخورد، خداوند بـه اذن و اراده خود زبان او را باز می‌کند و سخن می‌گوید.



تفسیر سوره اسراء

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾(۱).

[منزه است آن (خدایی) که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم سیر داد تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، بُراق را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند. یکی لگام و دیگری رکاب را گرفت و پیامبر سوار شد و دیگری لباس او را مرتب کرد. بُراق چموشی کرد و جبرئیل به صورت او سیلی زد و گفت: آرام باش ای براق! قبل از این هیچ پیامبری بر پشت تو سوار نشده است و بعد از او هم هرگز همانند او، سوار بر تو نمی‌شود. بُراق اندکی پیامبر صلی الله علیه و آله را بالا بُرد، البته نه خیلی زیاد و جبرئیل علیه السلام همراه او بود و آیات آسمان‌ها و زمین را به او نشان می‌داد.

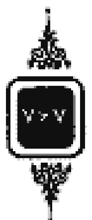
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در راه، کسی از سمت راست مرا صدا کرد: ای محمد! من پاسخی ندادم و توجهی به او نکردم، پس کسی از سمت چپ مرا صدا کرد، ای محمد! من به او پاسخی ندادم و توجهی به او نکردم، سپس زنی از روبروی من آمد که دست‌هایش تا آرنج عریان بود و از همه زینت‌های دنیا به خود

آویخته بود و گفت: ای محمد! به من نگاه کن تا با تو صحبت کنم. اما توجهی به او نکردم و به راه خود ادامه دادم تا این که صدایی شنیدم که مرا ترساند. جلوتر رفتم. جبرئیل نزد من آمد و گفت: نماز بگزار. پایین رفتم و نماز خواندم. پرسید: می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه. گفت: تو در طور سینا، جایی که خداوند با موسی سخن گفت، نماز خواندی. دوباره سوار بر براق شدم و حرکت کردیم. جبرئیل دوباره گفت: پایین بیا و نماز بگزار چنین کردم. پرسید می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت: تو در بیت لحم نماز خواندی، بیت لحم نزدیک بیت المقدس است و زادگاه عیسی بن مریم علیها السلام می‌باشد، پس دوباره سوار شدم و به سمت بیت المقدس رفتیم، براق را به حلقه‌ای که پیامبران مرکب خود را به آن می‌بستند بستم، وارد مسجد شدم، جبرئیل همراه من بود، دیدیم ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و هر کدام از پیامبران که خدا اراده کرده، همه نزد من آمدند و نماز برپا شد. شک نداشتم که جبرئیل جلوتر از همه، و به امامت نماز خواهد ایستاد، وقتی صفها مرتب شد، جبرئیل بازوی مرا گرفت و جلوتر از همه ایستانید و من امام [نماز جماعت] آنها شدم و افتخار نمی‌کنم.

پس خازن سه ظرف برای من آورد: در یکی شیر، در یکی آب و در دیگری شراب بود. شنیدم کسی گفت: اگر ظرف حاوی آب را بردارد خودش و امّتش غرق می‌شوند و اگر ظرف حاوی شراب را بردارد خود و امّتش هدایت می‌شوند. من ظرف شیر را برداشتم و از آن نوشیدم، جبرئیل گفت: تو و امّت تو هدایت شدید، سپس پرسید؛ در راه چه دیدی؟ گفتم: کسی از سمت راست مرا صدا کرد. پرسید: به او جواب دادی؟ گفتم: نه، توجهی به او نکردم؛ گفت: آن داعی یهود بود، اگر به او پاسخ می‌دادی، بعد از تو امّتت همه یهودی می‌شدند. پرسید: دیگر چه دیدی؟ گفتم: کسی از سمت چپ مرا صدا کرد. پرسید: به او جوابی دادی؟ گفتم: نه، توجهی به او نکردم، گفت: آن داعی مسیحیت بود، اگر به او پاسخ می‌دادی، بعد از تو امّتت مسیحی می‌شدند. پرسید: چه چیز از روبرو به استقبال تو آمد؟ گفتم: زنی که بازوانش تا آرنج عریان بود و از همه زینت‌های دنیا به خود آویخته بود، [به من] گفت: ای محمد! به من بنگر تا با تو سخن بگویم، پرسید: آیا با او صحبت کردی؟ گفتم: نه، هیچ سخنی نگفتم و توجهی به او ننمودم؛ گفت: آن دنیا بوده اگر با او کلمه‌ای می‌گفتی، امّت تو دنیا را بر آخرت ترجیح می‌داد.

سپس صدایی ترسناک شنیدم، جبرئیل گفت: ای محمد! می‌شنوی؟ گفتم: آری، گفت: هفتاد سال پیش از دهانه جهنم سنگی را به درونش انداختم، اکنون به قعر آن رسید. گفتند: پیامبر تا زمانی که جان به جان آفرین تسلیم کرد هرگز نخندید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سپس همراه با جبرئیل به آسمان دنیا صعود کردیم، ملکی به نام اسماعیل در آن جا بود، همان صاحب خَطفه که خداوند می‌فرماید: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ»[1] [مگر کسی که (از سخن بالاییان) یکباره استراق سمع کند که شهابی شکافنده از پی او می‌تازد] و هفتاد هزار ملک تحت امر او، هر ملکی هم هفتاد هزار ملک تحت امرش. پرسید: ای جبرئیل! این شخص که همراه توست، کیست؟ پاسخ داد: محمد پیامبر خداست. پرسید: مبعوث شده است؟ گفت: آری. سپس او در آسمان را گشود و من به او سلام دادم و او پاسخ آن را داد، و برای هم طلب مغفرت کردیم و گفت: خوش آمدی ای برادر ناصح و پیامبر صالح! با همه آنها دیدار و مصافحه کردم و وارد آسمان دنیا شدم، همه ملائکه با چهره‌ای خندان و مژده خیر از من استقبال کردند به جز یکی که بسیار غول‌پیکر، زشت منظر، و عصبانی بود، همانند سایر ملائکه در حق من دعا کرد، اما نه با خنده و روی گشاده، پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ من از آن ترسیدم! گفت: باید از آن بترسی، همه ما از آن می‌ترسیم، این مالک، خازن جهنم است، تا به حال هرگز نخندیده و از زمانی که خداوند او را بر جهنم گماشته است، روز به روز خشم و غضبش نسبت به دشمنان خدا و گنهکاران بیشتر و بیشتر می‌شود، خدا به دست او از دشمنانش انتقام می‌گیرد، اگر پیش از تو با کسی خندیده بود، یا بعد از این با کسی می‌خندید، امروز با تو هم می‌خندید، اما او هرگز نمی‌خندد، من به او سلام دادم او پاسخ سلام مرا داد و به من بشارت بهشت داد. به جبرئیل که طبق فرموده خداوند: «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ»[2] [در آنجا (هم) مطاع (و هم) امین است] گفتم: آیا به او امر می‌کنی جهنم را به من نشان دهد؟ جبرئیل به او گفت: مالک! جهنم را به محمد نشان بده، او پوشش جهنم را برداشت و دری از درهای آن را باز کرد. آتشی از آن بیرون آمد و به آسمان زبانه کشید. من بسیار





۱- صافات/ ۱۰.

۲- تکویر/ ۲۱.

ترسیدم و گمان کردم اکنون این آتش مرا در بر می‌گیرد.

گفتم: ای جبرئیل! به او بگو: پوشش آتش را بر روی آن بیندازد، و جبرئیل چنین کرد، و مالک به آتش گفت: برگرد، و آتش به جای خود برگشت.

جلوتر رفتم، مردی بزرگ و درشت هیکل و گندمگون[1] دیدم، پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: پدرت، آدم است. ناگهان نسل و ذریّه‌اش به او نشان داده شد و می‌فرمود: روحی پاک و عطری خوشبو از کالبدی پاک، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سوره مطفّفین را از انتهای آیه ۱۷ تا آخر تلاوت کرد: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ۞ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ۞ كِتَابٌ مَرْقُومٌ»[2] [نه چنین است در حقیقت کتابِ نیکان در علّیّون است۞ و تو چه دانی که علّیّون چیست؟۞ کتابی است نوشته‌شده]. پس به همدیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت نمودیم. آدم علیه السلام گفت: خوش آمدی ای پسر صالح و پیامبر صالح و شایسته که در زمان نیک و صالح مبعوث شده‌ای.

سپس به فرشته‌ای از ملائکه برخوردم که در جایگاهی نشسته بود و همه عالم در میان دو زانوی او بود و در دستش، لوحی از نور داشت که در آن چیزهایی نوشته شده بود و او در آن می‌نگریست و به راست و چپ و اطرافیان خود توجهی نمی‌کرد و غمگین و حزین نشسته بود، پرسیدم: جبرئیل! این کیست؟ گفت: این ملک الموت است، سختکوش و جدّی در قبض ارواح. گفتم: نزدیک‌تر برویم تا با او صحبت کنم، نزدیک شدیم و به او سلام دادم، جبرئیل به او گفت: این محمد، پیامبر رحمت است که خدا او را بر بندگان فرستاد؛ او هم به من خوشامد گفت و با سلام و تحیّت از من استقبال کرد؛ و گفت: ای محمد! بشارت می‌دهم که من همه چیز را در امت تو می‌بینم؛ گفتم: سپاس خداوندی را که صاحب نعمت و احسان نسبت به بندگانش است، این ناشی از فضل و رحمت پروردگارم نسبت به من است، جبرئیل گفت: در عمل، او خشن‌ترین ملک است: پرسیدم: آیا روح هر کس که تا به حال مرده و یا بعد از این خواهد مرد، تو قبض می‌کنی؟ گفت: آری، پرسیدم: هرکجا باشند آنها را می‌بینی و خودت مشاهده می‌کنی؟ گفت: آری. ملک الموت

۱- الآدم من الناس: گندمگون، سبزه‌رو «لسان العرب- ماده أدم»

۲- مطفّفین/ ۲۰-۱۸.

گفت: همه دنیا که خدا آن را برای من مسخّر کرده و مرا بر آن مسلّط داشته، همانند درهمی در دست شخصی است که هرگونه بخواهد آن را می‌چرخاند. هر روز پنج بار بر هر خانه‌ای سر می‌زنم و هرگاه صاحبان عزایی بر مرده خود بگریند، به آنها می‌گویم: برای او گریه نکنید، من بارها و بارها سراغ شما خواهم آمد تا هیچ یک از شما باقی نماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرگ بلایی برتر از همه بلاها است، ای جبرئیل. جبرئیل گفت: آن چه بعد از مرگ وجود دارد خیلی بیشتر از مرگ، سخت و ناگوار است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سپس جلوتر رفتیم و گروهی را دیدیم که در برابر آنها سفره‌هایی انداخته شده و در آن گوشت پاک و گوشت کثیف و ناپاک قرار داشت و آنها گوشت پاک را رها کرده از غذای ناپاک می‌خوردند. پرسیدم: اینها کیستند؟ جبرئیل گفت: اینها گروهی از امت تو هستند که مال حرام می‌خورند، سپس ملکی را دیدم که خلقت او بسیار عجیب بود، نیمی از جسد او آتش و نیم دیگر یخ بود، نه آتش یخ را آب می‌کرد نه یخ آتش را خاموش می‌کرد، و او با صدای بلند می‌گفت: پاک و منزه است خدایی که این آتش را مهار کرده و آتش یخ را ذوب نمی‌کند و سرمای این برف را از این که گرمای این آتش را خاموش کند منع کرد، بار خدایا! ای آن که بین یخ و آتش انس و الفت برقرار کرده‌ای، در قلب بندگان مؤمن خود هم، الفت و انس برقرار کن. پرسیدم: این کیست؟ جبرئیل گفت: این ملک را خداوند بر همه اطراف و اکناف آسمان‌ها و زمین‌ها موکّل ساخته است، او خیرخواه‌ترین ملک خدا نسبت به بندگان مؤمن است و از زمانی که خلق شده است، همان دعایی را که شنیدی، در حق آنها می‌خواند. و دو ملک در آسمان هستند یکی از آنها دائماً می‌گوید: خدایا! بخشش و انفاق هر کس که انفاق می‌کند را به او برگردان، و دیگری می‌گوید: خدایا! نابودی و هلاکت را نصیب بخیل گردان.

جلوتر رفتم، گروهی را دیدم که لب‌هایی شبیه لب‌های[1] شتر داشتند، گوشت پهلوهایشان را کنده و به دهانشان می‌ریختند، پرسیدم: اینها کیستند؟ جبرئیل گفت:

۱- المشافر: جمع مشفر: و مِشفَر برای شتر، همانند لب برای انسان است. «لسان العرب - مادة شفر».

اینها عیب‌جویان و سخن‌چینان هستند، و گروهی را دیدم که سرهایشان با سنگ کوبیده می‌شد. پرسیدم: اینها کیستند؟ جبرئیل گفت: اینها کسانی‌اند که از نماز عشا غفلت می‌کردند و به آن اهمّیّتی نمی‌دادند، و گروهی را دیدم که آتش در دهانشان ریخته و از مخرج آنها بیرون می‌آمد. پرسیدم: اینها کیستند؟ گفت: اینها «اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا»[1] [در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند].

گروهی را دیدم که چون می‌خواستند برخیزند، شکم بزرگ‌شان مانع می‌شد. از جبرئیل درباره آنها پرسیدم؛ گفت: اینها «اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لاَ يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»[2] [کسانی که ربا می‌خورند، (از گور) برنمی‌خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است] این رباخواران همانند آل فرعون هر صبح و شب در آتش انداخته می‌شوند و می‌گویند: خدایا! قیامت کی فرا می‌رسد؟ پس زنانی را دیدم که بر سینه‌هایشان آویخته شده بودند پرسیدم، اینها کیستند؟ جبرئیل گفت: اینان، زنان زناکار هستند، کسانی که مال شوهرانشان را به فرزندان کس دیگری به ارث می‌رساندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خشم خدا نسبت به زنی که کسی غیر از قومی را میان آنها وارد می‌کند و او بر عورات آنها آگاه شده و از خزانه آنها می‌خورد، زیاد است. پس گروهی از ملائکه را دیدم که خداوند عزّ و جلّ آنها را به صورتی که اراده کرده خلق نموده بود و چهره‌هایشان را به صورتی که اراده فرموده قرار داده بود. هر جزء از پیکر آنها با صدایی متفاوت خدا را ذکر و تسبیح می‌گفت، صدایشان به حمد و ثنا بلند بود و از ترس خدا گریه می‌کردند، درباره آنها از جبرئیل پرسیدم؛ گفت: آن گونه که می‌بینی خلق شده‌اند، از خوف خدا، هیچ یک از آنها با ملکی که در کنار اوست، هرگز کلمه‌ای سخن نگفته و هرگز سر خود را بلند نکرده و یا بیشتر از آن که هست خم ننموده است؛ به آنها سلام کردم، و به علت خضوع و خشوع، با اشاره سر پاسخ مرا دادند، جبرئیل گفت: این، محمد، پیامبر رحمت است که خدا او را به

۱- نساء/ ۱۰.

۲- بقره/ ۲۷۵.

عنوان پیامبر به سوی بندگان خود فرستاده است، او خاتم پیامبران و سیّد آنهاست، آیا با او سخن نمی‌گویید؟ با شنیدن این سخن به سوی من آمدند و سلام و تحیّت گفتند، و به من و امّتم بشارت خیر دادند.

پس به آسمان دوم بالا رفتیم، دو مرد کاملاً شبیه یکدیگر دیدم، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیستند؟ گفت: دو پسرخاله، عیسی و یحیی. به آن دو سلام کردم، پاسخ مرا دادند و برای هم طلب مغفرت نمودیم، گفتند: خوش آمدی ای برادر و پیامبر صالح! در آن جا هم فرشتگانی دیدم همانند آنان که در آسمان اول دیده بودم، همه در حال حمد و ثنای خداوند، هر یک با صدایی متفاوت از صدای دیگران، و خداوند آنها را همان گونه که اراده کرده بود، خلق نموده بود. سپس به آسمان سوم صعود کردیم، مردی را دیدم که از شدت زیبایی نسبت به دیگران، چون ماه بدر بود در میان ستارگان؛ از جبرئیل درباره او پرسیدم، گفت: او برادرت، یوسف است. به او سلام دادم، پاسخ مرا داد و برای هم طلب مغفرت نمودیم. گفت: خوش آمدی، ای برادر و پیامبر صالح که در زمانی نیک و صالح مبعوث شدی. در آن جا هم همانند آسمان اول و دوم ملائکه را در حال خضوع و خشوع دیدم، جبرئیل سخنانی را که درباره من به آنها گفته بود به این ملائکه هم گفت و اینها هم همان کاری را کردند که ملائکه پیشین انجام داده بودند.

سپس به آسمان چهارم بالا رفتیم، در آن جا مردی را دیدم، از جبرئیل درباره او پرسیدم، گفت: این ادریس است که خداوند به او مقام و مرتبه عالی و رفیع عطا کرده است؛ به همدیگر سلام کرده و برای هم طلب مغفرت نمودیم، در آن جا هم مانند طبقات پیشین آسمان، ملائکه را در حال خضوع و خشوع و عبادت دیدم که به من و امّتم بشارت خیر دادند. سپس ملکی را دیدم که بر تختی نشسته و هفتاد هزار ملک روبه‌روی او هستند و هر ملکی هم هفتاد هزار ملک تحت امر دارد، پس در دل رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین افتاد که این فرشته باید همان باشد، پس جبرئیل بر آن ملک فریادی کشید و گفت: برخیز! و او تا روز قیامت ایستاده خواهد بود. پس به آسمان پنجم رفتیم؛ مردی میان سال و درشت چشمی را دیدم که تا به حال میان سالی بزرگتر از او ندیده بودم. گروهی از یارانش در کنار او بودند از کثرت آنها تعجب کردم. پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: هارون بن عمران، محبوب در میان قوم خود. به همدیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت

کردیم. در آن جا هم مانند آسمان‌های پیشین ملائکه‌ای را در حال خضوع و عبادت دیدم.

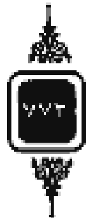
سپس به آسمان ششم صعود کردیم، مردی دیدم گندمگون و بلند قامت، و اگر او دو پیراهن به تن می‌کرد، باز موهایش در هر دوی آنها نفوذ می‌کرد. شنیدم که می‌گفت: بنی اسرائیل گمان می‌کند که من برترین و بزرگوارترین فرزند آدم ابو البشر هستم، اما این مرد از من بزرگوارتر و ارجمندتر است. از جبرئیل پرسیدم: این کیست؟ گفت: برادرت موسی بن عمران. به همدیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت نمودیم، در آن جا هم ملائکه‌ای را دیدم که همانند آن چه در آسمان‌های پیشین دیده بودم در حال خضوع و خشوع و عبادت پروردگار بودند، سپس به آسمان هفتم صعود کردیم، به هر ملکی که گذر کردم گفت: ای محمد! حِجامت کن و امّت خود را به حجامت امر کن. و در آن جا هم مردی را دیدم که موی سر و ریش او سیاه و سفید[1] بود و بر تختی نشسته بود. پرسیدم: ای جبرئیل! این مرد کیست که در آسمان هفتم و بر در بیت المعمور و جوار باری تعالی ساکن است؟ گفت: این پدرت، ابراهیم است، و این مقام و محل تو و پرهیزکاران امت تو هم خواهد بود، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خواند: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»[2] [در حقیقت، نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده‌اند؛ و خدا سرور مؤمنان است]. سپس به همدیگر سلام دادیم و ابراهیم علیه السلام گفت: خوش آمدی ای پیامبر و فرزند صالح که در زمانی نیک و صالح مبعوث شده‌ای! در آن جا هم، همانند آسمان شش‌گانه پیشین ملائکه را در حال سجود و خشوع دیدم که به من و امتم بشارت خیر دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آسمان هفتم دریاهایی از نور دیدم بسیار درخشان و متلالاء، نزدیک بود از درخشش آن چشم‌ها کور شوند، و دریاهایی تاریک، و دریاهای برف و یخ که رعد و برق می‌زد، و هر بار که می‌ترسیدم از جبرئیل می‌پرسیدم، و جبرئیل می‌گفت: مژده و بشارت باد بر تو ای محمد! و

۱- الشَمَط في الرأس: دارای دو رنگ متفاوت سیاه و سفید. «لسان العرب، ماده شمط»

۲- آل‌عمران / ۶۸.

کرامت پروردگارت را شکر کن، و به خاطر لطف پروردگارت، حمـد و ثنـای او را بجا آور؛ خداوند با قدرت و مساعدت خود، به مـن قـوت قلـب و ثبـات داد و از جبرئیل بسیار سؤال‌ها پرسیدم و بسیار از آن چه دیدم تعجب نمودم. جبرئیل گفت: ای محمد! آن چه می‌بینی بـه نظـرت بـزرگ و عظـیم اسـت؟! ایـن تنهـا یکـی از آفریده‌های پروردگار توست، پس آن خالقی که چنین مخلـوقی را آفریـده چگونـه است؟! و آفریده‌هایی بزرگ و عظیمی که تو نمی‌بینی [چگونه است]؟!

میان خداوند و خلق او هفتاد هزار حجاب وجود دارد و نزدیک‌ترین مخلـوق خدا به او من و اسرافیل هستیم که بین ما و خدا چهار حجاب وجود دارد: حجـابی از نور، حجابی از ظلمت و تاریکی، حجـابی از ابـر و حجـابی از آب. و از جملـه مخلوقات عجیبی که خداوند آفریده و به آن صورت که اراده کرده آن را شکل داده بود، خروسی بود که پاهایش در پایین‌ترین حدّ زمین هفتم و سرش در عرش بـود، و یکی از ملائکه الهی به شمار می‌رفت که خداوند به اراده خود او را بـه آن شـکل آفریده بود؛ پاهایش در آخرین حدّ زمین هفتم بود، سپس بالاتر آمده و بـه آسـمان هفتم رسید و هم چنان جلوتر رفت تا تاجش به عرش الهی رسید؛ و دائماً می‌گوید: هرکجا که باشم پروردگارم پاک و منزه است.





دو بال بزرگ داشت که اگر آنها را می‌گسترد شرق و غرب را مـی‌پوشـاند، در هر سحرگاه این خروس بال‌هایش را باز می‌کند و بر هم می‌زند و بـا صـدای بلنـد تسبیح می‌گوید: «پاک و منزه است خداوند، مالک آسمان‌ها و زمین، پاک و مقدّس است، پاک و منزه است خداوند بزرگ و متعال، هیچ معبودی جز الله نیست، زنـده و پا برجاست». با این کار او، همه خروس‌های زمین، زبان به تـسبیح مـی‌گشـایند و بال‌هایشان را برهم زده و فریاد سر می‌دهند؛ وقتی این خـروس در آسـمان سـاکت شود، خروس‌های روی زمین هم ساکت می‌شوند. در زیر بال‌های سـفید رنـگ آن خروس، پر و کرک‌هایی سبز پررنگ و غلیظ وجود داشت و من هرگز چنین رنـگ سبزی ندیده بودم. سپس همراه جبرئیل به راه افتاده به بیت المعمور وارد شدم، و دو رکعت نماز خواندم، همراه من گروهی از یاران من بودند که لباس‌هـایی تـازه و نـو پوشیده بودند و گروهی دیگر لباس‌های کهنه پوشیده بودند، ابتدا آنان که لباس نو و تازه پوشیده بودند آمدند و سپس آنان که لباس کهنه پوشیده بودند نشستند.

سپس دو نهر برایم آشکار شد، یکی به نام کوثر و دیگری رحمت، مـن از آب

کوثر نوشیدم و در نهر رحمت غسل کردم، سپس آن نهرها مطیع من شدند تا این که وارد بهشت شدم. در ساحل و کناره‌های آن رودها در بهشت، خانه‌های من و همسران من بود خاک آن جا همچون مشک خوشبو بود. یک حوری را دیدم که در نهرهای بهشتی شنا می‌کرد، از او پرسیدم: برای چه کسی خلق شده‌ای؟ گفت: برای زید بن حارثه؛ و صبحگاهان، من به زید مژده و بشارت او را دادم. [در آن جا] پرندگانی همانند شتران خراسان، و انارهایی مانند دلوهای بزرگ آویخته از درختان [وجود داشت] و نیز در آن جا درختی دیدم که اگر پرنده‌ای هفتصد سال به دور تنه آن پرواز می‌کرد، باز به نقطه شروع نمی‌رسید؛ در هر منزلی در بهشت شاخه‌ای از این درخت وجود داشت. از جبرئیل پرسیدم: این چیست؟ گفت: این درخت طوبی است که خداوند فرمود: «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ»[1] [خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند].

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی وارد بهشت شدم، به خود آمدم و از جبرئیل درباره آن دریاها و بزرگی و خلقت شگفت‌انگیز آنها پرسیدم، گفت: آنها سراپرده‌های حجابی‌اند که خداوند به آن خود را می‌پوشاند، اگر آن حجاب‌ها نبود، نور عرش الهی همه چیز را نابود می‌کرد، به سدرة المنتهی رسیدم، هر برگی از آن بر امّتی سایه انداخته بود، نسبت به آن، آن گونه بودم که خدا می‌فرماید: «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»[2] [تا (فاصله‌اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد] خداوند مرا صدا کرد: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ»[3] [پیامبر (خدا) بدان چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است] در سوره بقره در این باره سخن گفتیم- پس پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: خدایا! به پیامبرانت فضایل و مراتبی عطا کرده‌ای، پس به من هم عطا کن. فرمود: دو جمله از عرش خود را به تو عطا کردم، لا حول و لا قوة إلاّ بالله، لا منجی منک إلاّ إلیک، یعنی هیچ نیرو و قدرتی جز قدرت خدا وجود ندارد و تنها مفرّ و پناه از خدا، خودِ

۱- رعد/ ۲۹.

۲- نجم/ ۹.

۳- بقره/ ۲۸۵.

خداوند است.

و ملائکه دعاها و کلماتی به من آموختند که هر صبح و شب آنها را می‌خوانم: «خدایا! از ظلم و ستم خود به عفو و بخشش تو پناه می‌آورم و از گناه خود به مغفرت، و از ذلّت و پَستی خود به عزّت تو، و از فقر خود به غِنا و بی‌نیازی تو پناه می‌آورم و چهره فانی به چهره جاودان و ابدی تو که هیچ فنایی ندارد پناه می‌آورد».

سپس صدای اذان را شنیدم، ملکی در آسمان اذان می‌داد که پیش از آن شب هرگز دیده نشده بود. گفت: اللهُ أکبَر، اللهُ أکبَر، خداوند فرمود: بنده‌ام راست می‌گوید، من بزرگ‌تر و برتر هستم. گفت: أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ الله، أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ الله، باری تعالی فرمود: بنده‌ام راست می‌گوید، من الله هستم هیچ معبودی جز من وجود ندارد. گفت: أشهَدُ أنَّ محمّداً رسولُ الله، أشهَدُ أنَّ محمّداً رسولُ الله. خداوند فرمود: بنده‌ام راست می‌گوید، محمد، بنده و پیامبر من است، من او را انتخاب کرده و مبعوث کرده‌ام. سپس[فرشته مؤذّن] گفت: حَیَّ عَلَی الصَّلاة، حَیَّ عَلَی الصَّلاة. خداوند فرمود: بنده‌ام راست می‌گوید و همه را به سوی انجام فریضه من فرا می‌خواند، و هر کس با میل قلبی برای انجام نماز اقدام کند و به آن اهتمام بورزد، کفّاره گناهان او خواهد بود. سپس گفت: حَیَّ عَلَی الفَلاح، حَیَّ عَلَی الفَلاح. خداوند فرمود: نماز، صلاح و پیروزی و رستگاری است؛ پس همان طور که در بیت المقدس امام جماعت نماز پیامبران بودم در آسمان هم امام جماعت نماز ملائکه گشتم. سپس مِهی مرا پوشاند و من به حالت سجده افتادم؛ خداوند مرا صدا کرد و گفت: من به هر پیامبری پیش از تو پنجاه نوبت نماز واجب کردم، همان را بر تو و امت تو واجب می‌گردانم؛ پس تو در میان امت خود به آن اقدام کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برگشتم و به ابراهیم رسیدم او چیزی از من نپرسید، پس به موسی رسیدم، گفت: ای محمد! چه کردی؟ گفتم: خداوند فرمود: به هر پیامبری که پیش از تو بود پنجاه نوبت نماز واجب کردم، همان را بر تو و امّت تو واجب گردانده‌ام، موسی گفت: ای محمد! امّت تو آخرین امت و ضعیف‌ترین آنهاست، و خداوند از آن سودی به تو نمی‌رساند، و امّت تو توان انجام این مقدار را ندارد، به نزد خداوند برگرد و برای امت خود در امر نماز تخفیف بخواه، به نزد خداوند برگشتم تا به سدرة المنتهی رسیدم و به سجده افتادم و عرض کرم: خدایا! بر من و

امّتم پنجاه نوبت نماز واجب کرده‌ای، نه من و نه امتم هیچ یک توان آن را نداریم، آن را برایم سبک‌تر کن، ده نوبت آن را کاست، به نزد موسی برگشتم و او را از ما وقع آگاه کردم، گفت: برگرد، طاقت آن را نداری. برگشتم و دوباره از خدا خواستم از آن بکاهد و خدا ده نوبت را کم کرد، نزد موسی برگشتم و به او خبر دادم، گفت: برگرد، هر بار برمی‌گشتم و در محضر خدا سجده می‌کردم، خداوند متعال ده نوبت از آن می‌کاست تا این که به ده نوبت رسید. نزد موسی برگشتم و او را باخبر کردم، گفت: طاقت آن را نداری، نزد پروردگار برگشتم و پنج نوبت از آن کاست. نزد موسی برگشتم. گفت: طاقت آن را نداری، گفتم: من از پروردگارم شرم دارم، پس به همین مقدار صبر می‌کنم، منادی ندا داد، حال که بر آن صبر می‌کنی، من اجر این پنج نوبت را پنج برابر می‌افزایم، هر نمازی معادل ده نماز. هر کس از امّت تو عمل نیکی انجام دهد، آن را برایش ده برابر می‌نویسم و اگر قصد کند و انجام ندهد، آن را یک کار نیک انجام یافته می‌نویسم و اگر یکی از امّت تو قصد انجام عمل بدی را داشته و آن را انجام دهد، یک گناه و اگر انجام ندهد، هیچ چیز برایش نمی‌نویسم. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از جانب این امّت به موسی خیر عطا کند. و این تفسیر آیه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا» تا آخر آیه می‌باشد.[1]

۲) علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: در حالی که من در ابطح خوابیده بودم و علی در سمت راست و جعفر در سمت چپ و حمزه در مقابل من بود، به ناگاه خود را پوشیده در بال ملائکه دیدم، یکی پرسید: ای جبرئیل! تو به سوی کدام یک فرستاده شده‌ای؟ گفت: به سوی این -و به من اشاره کرد- پس گفت: این سرور و سیّد فرزندان آدم است، و این دیگر وصیّ و جانشین و وزیر و داماد و خلیفه او در میان امّت اوست، و این عموی او سید الشهداء، حمزه است و دیگری پسرعموی او جعفر است، دو بال خضاب شده دارد که در بهشت همراه ملائکه پرواز می‌کند، او را رها کن تا چشم‌هایش بخوابد و گوش‌هایش بشنوند، و قلبش اطمینان و آرامش یابد و برای او مثالی بزنید: پادشاهی که خانه و قصری می‌سازد و میهمانی و ضیافتی برپا می‌کند و یکی را به میهمانی دعوت می‌کند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۵.

پادشاه، خداوند است و آن سرای و قصر، دنیاست و میهمانی و ضیافت، بهشت است و آن میهمان من هستم. فرمود: سپس جبرئیل او را به سوی بُراق برد و شبانه او را به بیت المقدس برد، و محراب‌ها و معجزات پیامبران را به او نشان داد، و در آن جا نماز خواند و سپس همان شب او را به مکّه برگرداند، در راه بازگشت به کاروانی از قریش برخورد که در ظرفی آب داشتند، پیامبر از آن آب نوشید و بقیه آن را ریخت، افراد کاروان یکی از شتران خود را گم کرده بودند و به دنبال آن می‌گشتند، وقتی صبح دمید و روز فرا رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به قریش فرمود: دیشب خداوند مرا شبانه تا بیت المقدس برد، و محراب انبیا و آیات و نشانه‌های آنها را به من نشان داد، من در فلان مکان به یکی از کاروان‌های شما برخوردم، ظرف آبی به همراه داشتند، مقداری از آن نوشیدم و مابقی را زمین ریختم و آنها شتری را گم کرده بودند.

ابو جهل گفت: فرصت خیلی خوبی فراهم آمده است، از او بپرسید در بیت المقدس چند ستون و قندیل وجود دارد؟ گفتند: ای محمد! در بین ما کسی است که به بیت المقدس رفته است، به ما بگو تعداد ستون‌ها و قندیل‌ها و محراب‌های آن جا چندتاست؟ جبرئیل آمد و تصویر بیت المقدس را در برابر دیدگان حضرت قرار داد و پیامبر هم پاسخ سؤال آنها را داد، بعد از آن گفتند: صبر می کنیم تا کاروان بیاید و درباره آن چه گفتی از آنها بپرسیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دیگر نشانه و دلیل راستی سخن من این که کاروان همراه با طلوع آفتاب به این جا خواهد رسید و پیشاپیش آنها شتر سرخی حرکت می‌کند. صبحگاهان از خانه بیرون آمده به گردنه نگاه می‌کردند و می گفتند: این هم خورشید که هم اکنون طلوع می‌کند؛ در همان حال کاروان همراه با طلوع خورشید از راه رسید، در حالی که پیشاپیش آن شتری سرخ مو در حرکت بود. از کاروان درباره هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود پرسیدند. گفتند: همین‌گونه بود، یکی از شتران ما در فلان جا گم شده بود، ما آب را بر زمین گذاشتیم و صبحگاه آب بر زمین ریخته شده بود. امّا این اخبار و گفته‌ها تنها باعث سرکشی بیشتر قریش شد.[1]

۳) محمد بن حسن صفّار، از علی بن محمد بن سعید، از حَمدان بن سلیمان، از

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۴.

عبد الله بن محمد یَمانی، از مَنیع، از یونس، از صَبّاح مُزَنی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله صد و بیست بار به معراج رفت و هر بار خداوند، پیامبر را به ولایت علی علیه السلام و ائمّه بعد از او سفارش کرد، بیشتر از آن که او را به واجبات سفارش کند.[1]

۴) عیّاشی از هشام بن حکم روایت کرده که گفته است: از امام صادق علیه السلام درباره گفته خداوند: «سُبْحَانَ» پرسیدم: فرمود: «أَنَفَةَ الله». (عزّت و حمیّت خداوند) و در روایت دیگری از هشام، از امام صادق علیه السلام نظیر همین حدیث آمده است.[2]

۵) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن أُذَیْنَة، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ناصبی در این باره چه می‌گویید؟ پرسیدم: فدایتان شوم! درباره چه امری؟ فرمود: درباره اذان و رکوع و سجودشان. عرض کردم: می‌گویند: أُبَیّ بن کَعْب آن را در خواب دیده است. فرمود: دروغ می‌گویند، قطعاً دین خداوند عزّ و جلّ مهم‌تر و برتر از آن است که در خواب دیده شود. سَدیر صَیرَفی پرسید: فدایتان شوم! شما خود آن را برایمان بگویید. امام علیه السلام فرمود: وقتی خداوند عزّ و جلّ پیامبر صلی الله علیه و آله را در آسمان‌های هفتگانه‌اش به معراج برد، در آسمان اول بر مَجد و کَرامت و شرف او افزود، در آسمان دوم، فرائض و واجبات را به او آموخت و خداوند مَحمِلی از نور نازل کرد که در آن چهل نوع نور بود که به عرش خداوند خیره شده بودند و چشم ناظران را خیره می‌کرد؛ یکی از آنها به رنگ زرد است و رنگ زرد در دنیا از آن ناشی شده و یکی به رنگ سرخ است و رنگ سرخ در دنیا از آن ناشی شده و دیگری به رنگ سفید است و رنگ سفید در دنیا از آن ناشی شده است و بقیّه به رنگ سایر رنگ‌هایی است که خدا از نور خلق کرده است و رنگ‌ها در این محل حلقه‌ها و زنجیرهایی از جنس نقره بودند.

سپس به آسمان عروج کرد و ملائکه به گوشه و کنار آسمان گریختند و به سجده افتادند و گفتند: پاک و منزه است پروردگار ما، چقدر این نور به نور

۱- بصائر الدرجات، ص ۹۰، باب ۱۰، ح ۱۰.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۹، ح ۲.

پروردگار ما شبیه است! جبرئیل گفت: اللهُ أکبر، اللهُ أاکبر، سپس درهای آسمان باز شد و ملائکه گرد آمده، گروه گروه بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام دادند و گفتند: ای پیامبر خدا! حال برادرت چگونه است؟ هرگاه به زمین برگشتی، سلام ما را به او برسان، پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا او را می‌شناسید؟ گفتند: چگونه او را نشناسیم، در حالی که برای تو و او و شیعه او تا روز قیامت از ما بیعت گرفته شده است تا هر روز پنج بار با شیعیان او مصافحه کنیم- منظور در وقت نمازهای پنجگانه است- و بر تو و او درود فرستیم؟!

سپس خداوند چهل نوع نور به من بخشید که به نورهای اولین [مَحْمِل] شبیه نبودند و همچنین از آن حلقه‌ها و زنجیرها به من بخشید و مرا به آسمان دوم عروج داد، وقتی به درِ آسمان دوم رسیدم، ملائکه به گوشه و کنار آن گریختند و به سجده افتادند و گفتند: پاک و منزه و مقدّس است خداوند و پروردگار ملائکه و روح، چقدر این نور به نور پروردگارمان شبیه است! جبرئیل گفت: أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ الله، أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ الله، ملائکه جمع شدند و گفتند: ای جبرئیل! این شخص کیست که همراه توست؟ گفت: این، محمد صلی الله علیه و آله است، پرسیدند: آیا مبعوث شده است؟ گفت: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس پیکرهایی شبیه اسب‌های نیکو نزد من حاضر شدند و به من سلام کرده و گفتند: سلام ما را به برادرت برسان، گفتم: آیا او را می‌شناسید؟ گفتند: چگونه او را نشناسیم که تا روز قیامت برای تو و او و شیعیان او از ما بیعت گرفته‌اند و ما در هر شبانه‌روز پنج بار با شیعیان او مصافحه می‌کنیم؟! و منظور آنها در زمان هر نمازی است. پس پروردگارم چهل نوع نور از انواع نور را به من بخشید که به نورهای اولین [مَحْمِل] شبیه نبودند؛ آن گاه به آسمان سوم عروج کردم، ملائکه گریختند و به سجده افتادند و گفتند: پاک و منزه و مقدس است پروردگار ملائکه و روح، این نور چیست که بسیار به نور پروردگار ما شبیه است؟! جبرئیل گفت: أشهَدُ أنَّ محمَّداً رسولُ الله، أشهَدُ أنَّ محمَّداً رسولُ الله، گواهی می‌دهم که محمد پیامبر و فرستاده خداست. ملائکه گرد آمدند و گفتند: خوش آمدی ای اول و ای آخر و ای گردآورنده و ای نشردهنده! محمد بهترین نبیّ و پیامبر، و علی بهترین وصیّ و وزیر است. پس به من سلام داده و از حال برادرم پرسیدند. گفتم: او در زمین است، آیا او را می‌شناسید؟ گفتند: چگونه او را نشناسیم، در حالی که ما هر سال بیت المعمور را زیارت

می‌کنیم؟! در آن جا صفحه سفیدی است که بر آن نام محمد و علی و حسن و حسین و امامان علیهم السلام و شیعه آنها تا روز قیامت نوشته شده است، و ما هر شب و روز پنج بار برای آنها دعا می‌کنیم تا برکت و مجد و کرامت بیشتری یابند، - منظور آنها در زمان نمازهای پنجگانه است - و با دست خود سر آنها را مسح می‌کنیم.

سپس خداوند چهل نوع نور دیگر به من بخشید که به نورهای پیشین شبیه نبودند - و آن گاه به آسمان چهارم عروج کردم، ملائکه در آن جا هیچ نگفتند - و من صدای مبهمی شنیدم، گویی از درون سینه زمزمه می‌شد، ملائکه جمع شدند و درهای آسمان باز شد و پیکره‌هایی شبیه اسب‌های نیکو نزد من حاضر شدند، جبرئیل گفت: حَیَّ عَلَی الصَّلاة، حَیَّ عَلَی‌الصَّلاة، حَیَّ عَلَی الفَلاحِ، حَیَّ عَلَی الفَلاحِ. ملائکه گفتند: این دو جمله مقرون به هم و آشنا هستند. جبرئیل گفت: قَد قامَتِ الصَّلاةُ، قَد قامَتِ الصَّلاةُ: ملائکه گفتند: این جمله تا روز قیامت از آن شیعه او خواهد بود، پس دور هم گرد آمده پرسیدند: حال برادرت چگونه است؟ گفتم: مگر شما او را می‌شناسید؟! گفتند: او و شیعه او را [می‌شناسیم]، آنها در اطراف عرش الهی نورهایی هستند و در بیت المعمور صفحه سفیدی از نور وجود دارد، که در آن مکتوبی از نور وجود دارد؛ در آن اسم محمد و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعه آنها تا روز قیامت نوشته شده است، نه کسی به آنها افزوده می‌شود و نه کسی از آن کم می‌شود، و این عهد و میثاق ما است و هر روز جمعه آن مکتوب بر ما خوانده می‌شود. سپس به من گفته شد: ای محمد! سرت را بالا بگیر. چنین کردم، دیدم طبقات آسمان شکافته شده و پرده‌های حجاب به کنار رفته است، سپس به من گفت: سرت را پایین بینداز! چه می‌بینی؟ سرم را پایین انداختم، خانه‌ای همانند کعبه دیدم و حرمی شبیه به حرم خانه کعبه؛ اگر چیزی از دست می‌افتاد، حتماً بر روی همان خانه می‌افتاد. گفته شد: ای محمد! این حرم و تو مُحرِم هستی، هر مثلی تمثالی دارد. سپس خداوند به من وحی کرد: ای محمد! به صاد نزدیک شو و اعضای سجده خود را بشوی و مطهّر گردان و برای پروردگارت نماز بگزار. پیامبر به صاد نزدیک شد، صاد نام آبی است که از طرف راست عرش جاری است، پیامبر صلی الله علیه و آله با دست راست آبی برداشت، به همین خاطر وضو با دست راست آغاز می‌شود، سپس خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرد که صورت خود را

بشوی؛ چرا که تو به عظمت من می‌نگری، سپس ساعدهای راست و چپ را تا آرنج بشوی؛ زیرا تو با دستان خود کلام مرا دریافت می‌کنی. سپس با آن آبی که بر دست تو مانده سر و روی پاهایت را تا محل برآمدگی مسح کن که من آن را برایت مبارک می‌گردانم و من راه تو را چنان هموار و مهیّا می‌کنم که تا به حال جز تو هیچ کس در آن راه قدم نگذاشته است؛ و این علّت اذان و وضو است.

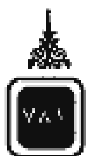
پس خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرد: ای محمد! حجر الاسود را استقبال کن و به تعداد حجاب‌هایم مرا تکبیر بگو. به همین دلیل، تعداد تکبیرها هفت عدد شد، چون تعداد حجاب‌ها هفت عدد است و هنگام پایان یافتن حجاب‌ها، افتتاح را آغاز کرد؛ به همین خاطر افتتاح سنّت شد و آن حجاب‌ها با هم مساوی و بر هم مطابق‌اند و میان آنها دریاهایی از نور وجود دارد و این همان نوری است که خدا به محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد. فلذا سه بار افتتاح سنت شد، به خاطر افتتاح سه مرتبه حجاب‌ها، پس تکبیر هفت مرتبه و افتتاح سه مرتبه شد، وقتی تکبیر و افتتاح را به پایان رساند، خداوند به او وحی کرد که نام مرا یاد کن. به همین دلیل، در ابتدای سوره [حمد]، عبارت «بِسمِ الله الرَّحمنِ الرَّحِیمِ» را قرار داد.

پس به او وحی کرد: حمد و ثنای مرا بگو، گفت: «اَلحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العَالَمِینَ» و پیامبر با خود گفت: شکر و سپاس خدای را، به او وحی شد: ذکر و یاد مرا بُریدی، پس نام مرا یاد کن. از همین روست که «الرحمنِ الرحِیمِ» را در حمد قرار داد. وقتی به «وَ لاَ الضَّالِّینَ» رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: اَلحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العَالَمِینَ شُکراً. دوباره وحی شد که ذکر و نام مرا بُریده و منقطع کردی، پس دوباره مرا یاد کن. به همین خاطر در اول سوره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را قرار داد.

پس خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرد: ای محمد! نسبت پروردگارت را بخوان: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ* لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ* وَلَمْ یَکُن لَّهُ کُفُوًا أَحَدٌ»[1] [بگو: اوست خدای یگانه* خدای صمد (ثابت متعالی) * (کسی را) نزاده و زاده نشده است* و هیچ کس او را همتا نیست]

سپس وحی قطع شد و پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: الوَاحِدُ الأَحَدُ الصَّمَدُ، یگانه و بی‌نظیر و بی‌نیاز است، خداوند به او وحی کرد «لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ* وَلَمْ یَکُن

۱- اخلاص/ ۴-۱.



لَهُ كُفُواً أَحَدٌ» [(کسی را) نزاده و زاده نشده است* و هیچ کس او را همتا نیست] پس وحی قطع شد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کَذَلِکَ اللهُ رَبُّنا. کَذَلِکَ اللهُ رَبُّنا: پروردگار ما چنین است.

و خدا به او وحی کرد: ای محمد! برای پروردگارت رکوع کن، و پیامبر رکوع کرد و خدا در حالی که او در رکوع بود به او وحی نمود که بگو: سُبحانَ رَبّیَ العَظیمِ [پاک و منزه است پروردگار بلندمرتبه‌ام]، و پیامبر سه بار این جمله را گفت. سپس به او وحی کرد: ای محمد! سرت را بلند کن، و پیامبر از رکوع برخاست و راست ایستاد و خدا به او وحی کرد: ای محمد! برای پروردگارت سجده کن و پیامبر صلی الله علیه و آله به سجده افتاد و خداوند [در حالی که او در سجده بود] به او وحی کرد: بگو: سبُحانَ رَبّیَ الأعلَی. [پاک و منزه است پروردگار عالی مرتبه‌ام]. و پیامبر سه بار این عبارت را گفت، سپس خداوند به او وحی کرد: برخیز و بنشین، ای محمد! و پیامبر چنین کرد، وقتی سر از سجده برداشت و نشست، به عظمت الهی که برایش متجلّی شده بود نگریست و به اراده خود دوباره به سجده افتاد، نه از روی امر و فرمانی، و سه بار تسبیح گفت: خداوند به او وحی کرد: برخیز و بایست، حضرت ایستاد و دیگر آن عظمت متجلّی را ندید، فلذا نماز یک رکعت و دو سجده شد.

سپس خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرد: حمد و ثنای الله را بخوان؛ او همان گونه که بار اول خوانده بود دوباره خواند و سپس خداوند به او وحی کرد: بخوان «اِنّا أنزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ»[1] [ما (قرآن را) در شب قدر نازل کردیم] که این نسبت تو و اهل بیت تو تا روز قیامت است؛ و همانند رکعت اول رکوع به جای آورد، سپس یک سجده انجام داد و وقتی سربرداشت تجلّی عظمت باری تعالی را دید و به اراده خود و بی‌هیچ امر و دستوری به سجده افتاد و باری تعالی را تسبیح گفت. سپس خدا به او وحی کرد: سرت را بلند کن و برخیز که پروردگارت به تو ثبات و آرامش داد؛ وقتی خواست برخیزد و بایستد خداوند به او فرمود: ای محمد! بنشین، و او نشست. خداوند فرمود: ای محمد! حال که به تو نعمت داده‌ام، پس نام مرا تسبیح گوی. پس به او الهام شد که بگوید: بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللهِ، وَ لا إلهَ إلاّ اللهُ، و

۱- قدر/ ۱.

الأسماءُ الحُسنَى كُلُّها لِلّهِ، سپس خدا به او وحی کرد: ای محمد! بر خود و اهل بیت خودت درود بفرست. پیامبر گفت: صَلَّی اللهُ عَلَیَّ وَ عَلَی أهلِ بَیتِی: درود خدا بر من و اهل بیت من. و خداوند دعای او را اجابت فرمود: سپس برگشت و صف‌های ملائکه و پیامبران و فرستاده‌ها را دید، گفته شد: ای محمد! بر آنها درود فرست، گفت: اَلسَّلامُ عَلَیکُم وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُه، خداوند به او وحی کرد: سلام و تحیّت و رحمت و برکت، تو و نسل و ذرّیّه تو هستید. سپس به او وحی کرد: به سمت چپ التفات مکن.

اولین آیه‌ای که بعد از «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ» شنید آیه: «أَصْحَابُ الْيَمِينِ»[1] و «أَصْحَابُ الشِّمَالِ»[2] بود. فلذا سلام در مقابل قبله یکی است و تکبیر در سجده‌ها حمد و شکر است.

و اما این عبارت: سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ، به خاطر آن گفته شد که پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد و ناله حمد و تسبیح و تهلیل ملائکه را شنید و این جمله را گفت: سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ. از همین روست که اگر در دو رکعت اول، حدثی پیش بیاید، شخص باید آن دو رکعت را اعاده کند و این اولین واجب در نماز زوال یعنی ظهر است.[3]

ابن بابویه در کتاب علل الشرایع از پدرش و محمد بن حسن بن احمد بن ولید و آن دو از سعد بن عبد الله، از محمد بن عیسی بن عُبَید، از محمد بن ابی عُمَیر و محمد بن سنان، از صبّاح مُزَنی، و سَدیر صَیرَفی، و محمد بن نُعمان مؤمن الطّاق، و عمر بن اُذَینه، از امام صادق علیه السلام این حدیث را روایت کرده است. و محمد بن حسن بن احمد بن ولید– که خدای از او خشنود باد– از محمد بن حسن صفّار و سعد بن عبد الله، هر دو از محمد بن حسین بن ابی خطّاب و یعقوب بن یزید و محمد بن عیسی، از عبد الله بن جَبَله، از صبّاح مُزَنی و سَدیر صیرفی و محمد بن نعمان احول و عمر بن اذینه گفته‌اند: در محضر امام صادق علیه السلام بودند و این

۱- واقعه/ ۲۷.

۲- واقعه/ ۴۱.

۳- کافی، ج ۳، ص ۲۹۹، ح۲.

حدیث را بیان کرده‌اند، اما در روایت ابن بابویه آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: و خداوند فرمود: ای محمد! سلام و درود بفرست. گفتم: اَلسَّلامُ عَلَیکُم وَ رَحمَةُ الله وَ بَرَکاتُه. خدا فرمود: ای محمد! من همان سلام هستم، و تو و ذرّیه تو، تحیّت و رحمت و برکت هستید.[1]

۶) ابن بابویه از پدرش، از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از ابن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی که خداوند پیامبر را به بیت المقدس بُرد، جبرئیل حضرت را بر بُراق سوار کرده و هر دو به بیت المقدس آمدند و جبرئیل محراب‌های انبیا را به حضرت نشان داد و پیامبر در آن جا نماز خواند و جبرئیل پیامبر را بازگرداند، در راه بازگشت، پیامبر با یکی از کاروان‌های قریش برخورد کرد، آنها در ظرفی آب داشتند و شتری را گم کرده و در جستجوی آن بودند، پیامبر از آن آب نوشید و باقیمانده آب را بر زمین ریخت، وقتی صبح شد پیامبر صلی الله علیه و آله به قریش فرمود: خداوند جلّ جَلالُه دیشب مرا به بیت المقدس برد و آثار و منزل و محراب پیامبران را به من نشان داد. من با کاروانی از قریش در فلان جا برخورد کردم، آنها شتری را گم کرده بودند، من از آب آنها نوشیدم و باقیمانده آن را ریختم. ابوجهل گفت: فرصت خوبی برایتان پیش آمده است؛ از او بپرسید تعداد ستون‌ها و قندیل‌های بیت المقدس چند تا است؟

گفتند: ای محمد! در میان ما کسی هست که به آن جا رفته است، پس بگو تعداد ستون‌ها و قندیل‌ها و محراب‌های آن جا چند تا است؟ جبرئیل تصویر بیت المقدس را در برابر دیدگان حضرت قرار داد و حضرت به رسول آنها پاسخ گفت: سپس گفتند: صبر می‌کنیم کاروان بیاید و از آنها سؤال می‌کنیم. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: دلیل راستی و صدق کلام من این است که کاروان، همزمان با طلوع آفتاب به این جا می‌رسد و شتری به رنگ خاکستری[2] پیشاپیش کاروان حرکت می‌کند. فردا صبح از خانه بیرون آمده و به گردنه می‌نگریستند و می‌گفتند: خورشید هم اکنون طلوع می‌کند، در همان حال و همزمان با طلوع قرص خورشید

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۵، باب ۱، ح ۱.

۲- الاورق من‌الابل: شتری که به رنگ سیاه و سفید است «لسان العرب، ماده رق»

کاروان از گردنه پیدا شد، در حالی که شتری خاکستری جلوی آنها حرکت می‌کرد، از کاروانیان درباره آن چه پیامبر فرموده بود پرسیدند، گفتند: همین طور است، در فلان جا شتری را گم کرده بودیم، آب را بر زمین گذاشتیم، وقتی صبح شد بر زمین ریخته بود. اما این خبرها تنها سرکشی و مخالفت قریش را بیشتر کرد.[1]

۷) و او با سند خود از عبد الرحمن بن غُنم گفته است: جبرئیل مَرکبی کوچک‌تر از قاطر و بزرگ‌تر از الاغ آورد که پاهایش بزرگ‌تر از دست‌هایش بود با یک گام تا آن جا که چشم می‌دید راه می‌پیمود، وقتی پیامبر خواست سوار شود، اسب چموشی کرد، جبرئیل گفت: این محمد است، آن گاه مرکب آنقدر خم شد که به زمین چسبید. و پیامبر سوار شد. وقتی پایین می‌آمد دست‌هایش بلندتر و پاهایش کوتاه‌تر می‌شد و وقتی بالا می‌رفت پاهایش بلند و دستانش کوتاه می‌شد. در تاریکی شب، پیامبر بر الاغی بار زده شده برخورد، الاغ از صدای حرکت بال‌های بُراق رَم کرد، مردی در آخر کاروان غلامش را که در اول کاروان بود صدا کرد و گفت: فلانی الاغ رَم کرد و گریخت و فلان شتر وضع حمل کرد و دستش شکست، و آن الاغِ گریخته، مال ابوسفیان بود. پس پیامبر، سوار بر براق به راه خود ادامه داد، وقتی به وادی بَلقاء[2] رسید، فرمود: ای جبرئیل! من تشنه هستم.

جبرئیل کاسه آبی آورد و پیامبر آن را نوشید و به راه ادامه دادند و به قومی رسید که از پی و عصب پاشنه‌هایشان بر قلاب‌هایی از آتش آویخته شده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! اینها کیستند؟ [جبرئیل] گفت: کسانی که خدا به آنها روزی حلال داده است، اما به دنبال مال حرام رفتند. جلوتر رفتند: گروهی را دید که پوستشان با سوزن‌هایی از آتش دوخته می‌شد، فرمود: ای جبرئیل! اینها کیستند؟ گفت: کسانی که با زنانی که بر آنها حلال نبودند، فعل حرام انجام داده‌اند. جلوتر مردی را دید که بسته‌ای هیزم را بلند می‌کند، اما موفق نمی‌شود، هر بار که موفق نمی‌شود بر آن بسته هیزم افزوده می‌شود، از جبرئیل درباره او پرسید گفت: این شخص مقروض و مدیون است، می‌خواهد وام و قرض خود را ادا کند، اما هر بار که نتواند بر میزان آن افزوده می‌شود. سپس رفت و در

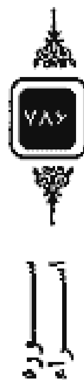
۱- امالی صدوق، ص ۳۶۳، ح ۱.

۲- بلقاء: شهرستانی از توابع دمشق، بین شام وادی‌القری. «معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۸۹».

کوه شرقی بیت المقدس، حضرت باد گرمی احساس کرد و صدایی شنید، پرسید: ای جبرئیل! این صدا و این باد از کجاست؟ گفت: این جهنم است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از جهنم به خدا پناه می‌برم. سپس از سمت راست بادی با رایحه‌ای خوش، استشمام کرد و صدایی شنید، پرسید: ای جبرئیل! این بوی خوش که استشمام می‌کنم و این صدا که می‌شنوم چیست؟ گفت: این بهشت است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از خداوند بهشت را درخواست می‌کنم.

جلوتر رفت تا به دروازه شهر بیت المقدس رسید که در آن هِرَقل بود، هر شب دروازه‌های شهر بسته می‌شد و کلیدهای آن بالای سر او گذاشته می‌شد. آن شب هر چه کردند دروازه شهر بسته نشد. او را از این ماجرا با خبر کردند، گفت: تعداد نگهبان‌ها را بیشتر کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به بیت المقدس وارد شد. جبرئیل به سراغ سنگی رفت و آن را بلند کرد و از زیر آن سه جام و قدح بیرون آورد، قدحی از شیر، قدحی از عسل و دیگری از شراب، و قدح شیر را به پیامبر داد و حضرت آن را نوشید، و به او قدح عسل داد و حضرت نوشید، سپس خَمْر داد، فرمود: ای جبرئیل! من سیراب شدم؛ گفت: اگر آن را می‌نوشیدی، امت تو گمراه شده و از تو جدا می‌شدند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله در بیت المقدس امام جماعت نماز هفتاد پیامبر و نبیّ شد. همراه جبرئیل مَلَکی به زمین آمد که پیش از آن هرگز به زمین قدم نگذاشته بود؛ او کلیدهای خزائن زمین را در دست داشت و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می‌رساند و می‌گوید: این کلید خزائن زمین است، اگر می‌خواهی و مایل هستی، پیامبریْ بنده باش و اگر می‌خواهی پیامبریْ مَلَک شو. جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! متواضع باش. حضرت فرمود: می‌خواهم پیامبری بنده باشم.

سپس به آسمان صعود کرد، وقتی به درهای آسمان رسید، جبرئیل از نگهبانان خواست درب‌ها را بگشایند، پرسیدند: این کیست؟ گفت: این محمد است. گفتند: خوب میهمانی آمده است؛ پس به هر گروه از ملائکه که گذر کرد، به او سلام دادند و برای او دعا کردند و ملائکه مقرّب او را همراهی نمودند تا این که به پیری رسید که زیر درختی نشسته و اطفالی اطراف او هستند: پرسید: ای جبرئیل! این شیخ کیست؟ گفت: این پدرت، ابراهیم علیه السلام است پرسید: و آن اطفال کیستند؟ گفت: فرزندان مؤمنان در اطراف او هستند، و او آنها را غذا می‌دهد. سپس به



شیخی برخورد که بر کرسی و تختی نشسته بود، وقتی بر سمت راست خود می‌نگریست خوشحال و شادمان می‌شد و وقتی به سمت چپ خود می‌نگریست، غمگین و گریان می‌گشت. پرسید: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این پدرت، آدم است، وقتی ذرّیّه خود را می‌بیند که به بهشت رفته‌اند خوشحال و خندان می‌شود و وقتی فرزندان خود را در جهنم می‌بیند، غمگین و گریان می‌شود.

جلوتر، ملکی را دید که بر کرسی نشسته بود. به او سلام داد اما آن بشاشت و شادی که در چهره ملائکه دیگر دیده بود در چهره او ندید، فرمود: ای جبرئیل! به هر مَلَکی برخوردم او را بسیار محبوب و دلنشین یافتم، به جز این ملک، این کیست؟ گفت: این مالک، خازن جهنم است. او در میان ملائکه نیکوترین و گشاده‌ترین چهره را داشت، ولی از وقتی به عنوان خازن و نگهبان جهنم قرار داده شد و احوال جهنم و آن چه خدا برای اهل آتش آماده کرده را دید، دیگر نخندید. سپس جلوتر رفت و به جایی برخورد که پنجاه نماز بر او واجب شد، پس در راه برگشت با موسی علیه السلام برخورد کرد، پرسید: ای محمد! چه تعداد نماز بر امت تو واجب شد؟ فرمود: پنجاه نماز، گفت: برگرد و از پروردگارت بخواه که به امت تو تخفیف دهد، سپس دوباره موسی علیه السلام را دید، پرسید: چه تعداد نماز برای امت تو واجب شده است؟ فرمود: فلان مقدار. موسی گفت: امت تو ضعیف‌ترین امت‌هاست، به سوی خدا برگرد و از او بخواه از وظیفه امت تو بکاهد، من در میان بنی اسرائیل بودم آنها کمتر از این مقدار را تحمل می‌کردند.

پیامبر دائماً به سوی خدا باز می‌گشت تا این که تعداد نمازها به پنج نوبت رسید، سپس موسی علیه السلام پرسید: چه تعداد نماز بر امت تو واجب شد؟ فرمود: پنج نوبت. گفت: برگرد و از خدا بخواه از وظیفه امت تو بکاهد: فرمود: از خداوند شرم دارم که دوباره به سوی او برگردم برای این امر.

سپس به راه خود ادامه داد، ابراهیم خلیل الرحمن را دید، ابراهیم از پشت سر، او را صدا کرد و گفت: ای محمد! به امت خود از جانب من سلام برسان و به آنها بگو: آب بهشت شیرین و گوارا، خاکش خوشبو و زمین‌هایش صاف و هموار و سفید است، کشت نهال آن با سُبحانَ اللهِ، وَ الحَمدُ لِلّهِ، وَ لا إلـهَ إلاّ اللهُ، وَ اللهُ أکبَرُ وَ لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ إلاّ بِاللهِ العَلِیِّ العَظِیمِ است، به امت خود امر کن که در آن جا بسیار کشت کنند.

پس برگشت و در راه به کاروانی برخورد که جلوی آن شتری خاکستری رنگ در حرکت بود. وقتی به مکه رسید، از سیر شبانه‌اش به آنها خبر داد، در مکه گروهی از قریش به بیت المقدس رفته بودند، پیامبر آنها را از ما وقع آگاه کرد و فرمود: دلیل صدق قول من این که هم اکنون همزمان با طلوع خورشید، کاروان به این جا می‌رسد، در حالی که شتری خاکستری جلوی کاروان حرکت می‌کند. نگاه کردند و دیدند همزمان با طلوع خورشید کاروان رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: که او دیشب ابوسفیان را دیده که در پاسی از شب شترش رَم کرده و گریخته بود و او به غلامش که در ابتدای کاروان بود می‌گفت: شتر فرار کرده و فلان شتر وضع حمل نموده و دستش شکسته و قریش از ابوسفیان پرسیدند و دریافتند هر آن چه پیامبر فرموده است، حقیقت دارد.[1]

نویسنده کتاب گوید: تبدیل ۵۰ نوبت نماز به پنج نوبت با شفاعت موسی علیه السلام در اخبار و احادیث معراج پیامبر متکرّر است و ما در این جا به خاطر ترس از اطاله کلام به همین مقدار اکتفا می‌کنیم، و علت آن است که:

۸) محمد بن علی بن بابویه در کتاب مَن لا یَحضُرُهُ الفَقیه، از زید بن علی بن حسین، روایت کرده است که گفت: از پدرم سید العابدین، امام سجاد علیه السلام پرسیدم: پدر جان! به من بگویید: وقتی جدّ ما رسول خدا صلی الله علیه و آله به آسمان عروج کرد و خداوند به او امر فرمود که ۵۰ نوبت نماز بخواند، چرا حضرت خود، از خدا نخواست از مقدار آن بکاهد؟ تا این که موسی بن عمران علیه السلام به او گفت: «برگرد به نزد پروردگارت و از او بخواه از مقدار آن بکاهد؛ زیرا امت تو طاقت آن را ندارد». فرمود: فرزندم! پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را به خدا پیشنهاد نمی‌کند، و اگر خدا چیزی را به او امر کند، پیامبر از آن رجوع و برگشت نمی‌نماید. اما وقتی موسی علیه السلام چنین کاری از او خواست و برای امت محمد صلی الله علیه و آله شفیع گشت، جایز نبود پیامبر صلی الله علیه و آله شفاعت برادرش، موسی علیه السلام را رد کند، لذا پیامبر به سوی پروردگارش برگشت و از او خواست تخفیف دهد، تا این که به پنج نوبت رسید.

پرسیدم: پدر جان! چرا پیامبر برنگشت و نخواست که همین پنج نوبت را هم

---

۱ - امالی صدوق، ص ۳۶۴، ح ۲.

کم کند، در صورتی که موسی از او خواست برگردد و باز از خدا بخواهد این مقدار را هم کم کند؟ فرمود: فرزندم! پیامبر می‌خواست برای امت خود تخفیف بگیرد، اما اجر و پاداش ۵۰ نوبت نماز را داشته باشند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»[۱] [هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت] همانطور که می‌بینی وقتی پیامبر به زمین بازگشت، جبرئیل علیه السلام بر حضرت نازل شد: ای محمد! پروردگارت سلام می‌رساند و می‌گوید: این پنج نوبت، معادل ۵۰ نوبت است. «مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ»[۲] [پیش من حکم دگرگون نمی‌شود و من (نسبت) به بندگانم بیدادگر نیستم] پرسیدم: پدر جان! آیا جز این است که خداوند جا و مکان ندارد؟ فرمود: آری، خداوند از این امور بسیار برتر و بالاتر است. پرسیدم: پس معنی سخن موسی علیه السلام چیست که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: به سوی پروردگارت برگرد. فرمود: همان است که ابراهیم علیه السلام فرمود: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ»[۳] [من به سوی پروردگارم رهسپارم، زودا که مرا راه نماید] و همان است که موسی علیه السلام فرمود: «وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى»[۴] [و من ای پروردگارم! به سویت شتافتم تا خشنود شوی] و یا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ»[۵] [پس به سوی خدا بگریزید] یعنی در خانه خدا، حج بجا آورید. ای فرزندم! کعبه، خانه خداست و هر کس حجّ و زیارت خانه خدا را به جا آورد، در اصل خداوند قصد و هدف اوست؛ مسجدها خانه خدا هستند و هر کس به سوی مساجد بشتابد، به سوی خدا شتافته و او را قصد کرده است، و نمازگزار مادام که در حال نماز است، در برابر و محضر خدا ایستاده است. خداوند تبارک و تعالی در آسمان‌ها هم اماکنی دارد که هر کس به آن بقعه‌ها عروج کند، در اصل به سوی خدا شتافته و او را قصد

۱- انعام/ ۱۶۰.

۲- ق/ ۲۹.

۳- صافات/ ۹۹.

۴- طه/ ۸۴.

۵- ذاریات/ ۵۰.

کرده است. آیا نشنیده‌ای خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ»[1] [فرشتگان و روح به سوی او بالا می‌روند] و در داستان عیسی بن مریم علیه السلام فرموده است: «بَل رَّفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ»[2] [بلکه خدا او را به سوی خود بالا بُرد] و یا فرموده است: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»[3] [سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد][4].

۹) و او با سند خود از ثابت بن دینار روایت کرده است که از زین العابدین، علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند عزّ و جلّ جا و مکان دارد؟ فرمود: نه، خداوند از این صفت‌ها برتر است. پرسیدم: پس چرا پیامبرش را به آسمان برد؟ فرمود: تا ملکوت آسمان‌ها و عجایب و شگفتی‌های خلقتش را به او نشان دهد. پرسیدم: پس کلام خداوند که می‌فرماید: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»[5] [سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد* تا (فاصله‌اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد] یعنی چه؟ فرمود: منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به حجاب‌های نور نزدیک شد و ملکوت آسمان‌ها را دید، پس به پایین آورده شد و به پایین نگریست تا ملکوت زمین را ببیند تا آن جا که گمان کرد فاصله او تا زمین به اندازه دو کمان یا نزدیک‌تر از آن است.[6]

۱۰) و نیز او با سند خود از عبد الله بن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: وقتی به آسمان هفتم عروج کردم و از آن جا به درخت سدرة المنتهی و از آن جا به حجاب‌های نور رسیدم، پروردگار عزّ و جلّ به من فرمود: ای محمد! تو بنده من هستی و من پروردگار تو هستم، پس برای من

۱- معارج/ ۴.

۲- نساء/ ۱۵۸.

۳- فاطر/ ۱۰.

۴- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۲۶، ح ۶۰۳.

۵- نجم/ ۹-۸.

۶- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۵۹، باب ۱۱۲، ح ۱.

خضوع کن و تنها مرا عبادت کن و فقط بر من توکل کن و به من اعتماد کن. رضای من آن است که تو بنده و حبیب و رسول و نبیّ من باشی، و برادرت، علی خلیفه و باب الله باشد، او حجت من بر بندگانم و امام و رهبر مخلوقات من است و دوستان و دشمنان من به وسیله او از همدیگر شناخته می‌شوند، به واسطه او حزب شیطان از حزب من بازشناخته می‌شود، دین من به دست او اقامه می‌شود و حدود من حفظ می‌شود و احکام من اجرا می‌شود. به واسطه تو و او و امامانی از نسل او، من به بندگان و کنیزان خود رحم می‌کنم و با قائم شما زمین خود را به تسبیح و تهلیل و تقدیس و تکبیر و حمد و ثنایم آباد می‌سازم، و به دست او زمین را از دشمنانم پاک می‌کنم و به اولیاء و دوستان خود به ارث می‌دهم، به دست او کلام کافران را پست و کلام خود را در عالی‌ترین مرتبه قرار می‌دهم و با اعطای علم خود به او، بندگان و سرزمین‌هایم را زنده می‌گردانم، و با اراده خود، گنج‌ها و ذخایر را برای او آشکار می‌سازم و به اراده و خواست خود، اسرار و پنهان‌ها را برای او ظاهر می‌کنم و با ملائکه خود، او را یاری می‌رسانم تا او را در اجرای امر اعتلای دینم مساعدت کنند و او ولیّ بر حق و هدایت کننده حقیقی بندگان من است.[1]

۱۱) و نیز او از حمزة بن محمد علوی (رحمه الله) از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن مَعبَد، از حسین بن خالد، از محمد بن حمزه روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا نماز صبح و مغرب و عشا با صدای بلند خوانده می‌شود، اما بقیه نمازها مثل نماز ظهر و عصر با صدای بلند خوانده نمی‌شود؟ و چرا ذکر تسبیح در دو رکعت آخر نماز از خواندن [حمد و سوره] بهتر و افضل است؟

امام علیه السلام فرمود: زیرا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان عروج کرد، اولین نمازی که خدا بر او واجب کرد، نماز ظهر روز جمعه بود، سپس خداوند عزّ و جلّ به ملائکه امر کرد پشت سر حضرت نماز بگزارند و به پیامبرش امر کرد نماز را با صدای بلند قرائت کند تا فضل و مرتبت او برای ملائکه آشکار شود، سپس نماز عصر را بر او واجب کرد، اما هیچ یک از ملائکه را به همراهی او امر نکرد و به پیامبر امر کرد حمد و سوره نماز را با صدای آرام قرائت کند؛ زیرا کسی

۱- امالی، ص ۵۰۴، ح ۴.

در پشت سر حضرت نبود. سپس نماز مغرب را بر او واجب کرد و ملائکه را با او همراه کرد و به او امر کرد با صدای بلند حمد و سوره را قرائت کند و همین طور نماز عشا را. وقتی فجر نزدیک شد، خدا نماز صبح را بر پیامبر واجب کرد و به او امر کرد آن را با صدای بلند بخواند تا فضل و مرتبت او برای مردم آشکار شود، همان گونه که برای ملائکه آشکار شد. به همین علت نماز صبح با صدای بلند خوانده می‌شود.

پرسیدم: چرا در دو رکعت آخر نماز تسبیح از قرائت [حمد و سوره] افضل و بهتر است؟

فرمود: زیرا وقتی پیامبر در دو رکعت آخر نماز بود، عظمت متجلّی شده پروردگار را به یاد آورد و متحیّر شد و گفت: سُبحانَ اللهِ وَ الحَمدُ لِلّهِ وَ لا إلهَ إلاّ اللهُ وَ اللهُ أکبَر. به همین خاطر ذکر تسبیح از قرائت بهتر است.[1]

۱۲) و نیز او از علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسن بن ولید، از حسین بن ابراهیم، از محمد بن زیاد، از هِشام بن حَکَم روایت کرده است که از امام ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: چرا تعداد هفت تکبیر در شروع نماز بهتر است؟ چرا در رکوع سُبحانَ رَبّیَ العَظِیمِ وَ بِحَمدِهِ و در سَجده، سُبحانَ رَبّیَ الأعلَی وَ بِحَمدِهِ گفته می‌شود؟

فرمود: ای هِشام! خداوند تبارک و تعالی آسمان‌ها و زمین را در هفت طبقه آفرید و هفت حجاب خلق نمود؛ وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت و آن گاه که فاصله او از خداوند به اندازه (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر بود، یکی از حجاب‌ها کنار رفت؛ رسول خدا تکبیر گفت و جملاتی را که در افتتاح گفته می‌شود، خواند. وقتی دومین حجاب کنار رفت، حضرت تکبیر گفت و جملاتی را که در افتتاح گفته می‌شود، خواند. وقتی سومین حجاب کنار رفت، حضرت تکبیر گفت: و همین طور ادامه یافت تا این که هفت حجاب کنار رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله هفت بار تکبیر گفت؛ به همین دلیل در ابتدا و شروع نماز هفت بار تکبیر گفته می‌شود.

سپس وقتی عظمت خدا را به یاد آورد بسیار ترسید و بر زانوهایش خم شد و

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۶، باب ۱۲، ح ۱.

گفت: سُبحانَ ربّی العَظِیمِ وَ بحَمدِهِ. وقتی از رکـوع سـر برداشـت و راسـت ایسـتاد خداوند را برتر و با عظمت‌تر یافت، بر سجده افتاد در حالی که مـی‌گفـت: سُبحانَ ربّی الأعلَی وَ بحَمدِهِ. وقتی هفت بار این قول را گفت تـرس او آرام گرفـت و ایـن قول سنت شد.[1]

۱۳) و نیز او از محمد بن علی ماجیلَوَیه، از عمویش محمـد بـن ابوالقاسـم، از محمد بن علی کوفی، از صَبّاح حَذّاء، از اسحاق بن عمّار روایت کرده اسـت کـه از امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چـرا نمـاز یـک رکعـت و دو سجده دارد؟ و چگونه است وقتی دو سجده شد دو رکعت نشد؟

فرمود حال که درباره امری سؤالی کردی، خوب دقت کن تـا جـواب را نیـک بفهمی، اولین نمازی که پیامبر صلی الله علیه و آله خوانـد، در آسـمان و در محضـر خداوند تبارک و تعالی و جلوی عرش الهی بود. وقتی خداوند پیامبر را بـه معـراج برد و وقتی حضرت به عرش خداوند رسید، خداوند فرمـود: ای محمـد! بـه صـاد نزدیک شو و مواضع و جـوارح سـجده خـود را بشـوی و پـاکیزه گـردان و بـرای پروردگارت نماز بگزار. پیامبر به آن جا که خدا امر کرده بود رفت و وضو گرفـت، وقتی وضویش کامل شد به سوی خداوند تبارک و تعالی برگشت و ایستاد، خدا بـه او امر کرد شروع (افتتاح) نماز را بخواند و حضـرت چنـین کـرد، سـپس خداونـد فرمود: ای محمد! بخوان: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَـالَمِينَ» [بـه نام خداوند رحمتگر مهربان* ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است] تا آخر سوره حمد، و حضرت چنین کرد سپس امر کرد کـه نسـبتِ پروردگـار متعـالش را بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ» [به نـام خداونـد رحمتگر مهربان* بگو: اوست خدای یگانه* خدای صمد (ثابت متعـالی)] سـپس خداوند وحی را قطع کرد و پیامبر خواند: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ» و خداوند فرمود: بگو: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ* وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ». سـپس وحـی قطـع شـد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارِ من، الله، چنـین اسـت، پروردگـار من، الله، چنین است؛ سپس خداوند فرمود: ای محمد! برای پروردگارت رکوع کـن. و پیامبر رکوع کرد، و خداوند در حال رکوع او به آن حضرت فرمود: بگو: سُبحانَ

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۷، باب ۳۰، ح ۴.

رَبّیَ العَظیمِ وَ بِحَمدِهِ، و حضرت سه بار این جمله را تکرار کرد، خداوند فرمود: ای محمد! سرت را بلند کن. پیامبر صلی الله علیه و آله سربرداشت و راست در مقابل خداوند عزّ و جلّ ایستاد. خداوند فرمود: ای محمد! برای پروردگارت سجده کن. پیامبر به زمین افتاد و سجده کرد، خداوند فرمود: بگو: سُبحانَ رَبّیَ الأعلَی وَ بِحَمدِهِ، و پیامبر صلی الله علیه و آله چنین گفت. خداوند فرمود: ای محمد! برخیز و صاف بنشین، حضرت نشست؛ وقتی آرام گرفت، جلال عظمت و خداوند عزّ و جلّ را به یاد آورد و به میل خود بدون آن که خداوند به او امر کند به سجده رفت و سه بار جمله تسبیح را تکرار کرد. خداوند فرمود: برخیز و بنشین، و حضرت چنین کرد، و دیگر آن عظمت و تجلّی پروردگار را ندید، خداوند به او فرمود: ای محمد! بخوان: و همان کار را که در رکعت اول انجام دادی دوباره تکرار کن. پیامبر چنان کرد و وقتی به سجده رفت و سربرداشت، دوباره جلال و عظمت پروردگار را به یاد آورد و با میل خود بی‌آن که خدا به او امر کند به سجده رفت و تسبیح را خواند. خداوند به او فرمود: سرت را بلند کن، خداوند به تو آرامش و استقرار داده است و گواهی بده که هیچ معبودی جز الله نیست و محمد پیامبر و فرستاده خداست و قیامت حتماً واقع خواهد شد بی‌هیچ شک و تردیدی، و خداوند هر کس را که در قبرها باشد محشور می‌گرداند. خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و بر محمد و آل محمد رحم کن، هم چنان که بر ابراهیم و آل او درود فرستادی و بر آنها رحم کردی و برکت دادی. تو ستوده صفت و صاحب مجد و عظمت هستی، خدایا! شفاعت محمد در حقّ امتش را بپذیر و درجه و مقام او را بالا ببر. حضرت چنین گفت. خداوند فرمود: ای محمد! سلام بده. پیامبر صلی الله علیه و آله رویش را به خدای تبارک و تعالی کرد و سر به زیر انداخت و گفت: اَلسَّلامُ عَلَیکَ. خداوند در جواب او فرمود: و سلام بر تو - ای محمد! - با نعمت من بر طاعت من نیرو یافتی و به خاطر رحمتم تو را به عنوان پیامبر و دوست خود برگزیدم.

پس امام علیه السلام فرمود: «نمازی که خدا به پیامبر امر فرمود که بخواند دو رکعت بود با دو سجده، و پیامبر صلی الله علیه و آله همانطور که برایت گفتم در هر رکعت دو سجده به جا آورد؛ زیرا عظمت پروردگارش را به یاد آورد و خداوند، آن را برای او واجب گرداند. پرسیدم: فدایتان شوم! صاد چیست که خدا به پیامبر صلّی الله علیه و آله دستور داد با آن خود را بشوید و وضو بگیرد؟ فرمود: صاد چشمه‌ای

است که از یکی از ارکان عرش می‌جوشد، به آن آب حیات گفته می‌شود، و آن چشمه همان است که خداوند فرمود: «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ»[1] [صاد، سوگند به قرآن پُر اندرز] و خدا به پیامبر امر کرد که وضو بگیرد و نماز بگزارد.[2]

۱۴) و نیز او از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب و علی بن عبد الله وَرّاق و احمد بن زیاد بن جعفر هَمدانی- که خدای از او خشنود باد- همگی از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از یحیی بن ابی عمران و صالح بن سِندی، از یونس بن عبد الرحمن، روایت کرده است که از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چرا خداوند پیامبر خود را به آسمان و از آن جا به سدرة المنتهی و از آن جا به حجاب‌های نور عروج داد و در آن جا او را مخاطب قرار داده و با او صحبت کرد، در حالی که خداوند مکان و جا ندارد؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند مکان و جا ندارد و زمان بر او نمی‌گذرد، اما خداوند می‌خواست او را بر ملائکه و ساکنان آسمان‌ها برتری دهد و با مشاهده و زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را اکرام نماید و عجایب عظمتش را به او نشان دهد که بعد از آن که پیامبر به زمین بازگشت، خبر دهد. و آن گونه که شبهه‌اندازان در دین می‌گویند نیست و خدا از آن چه آنها می‌گویند مبرّا و پاک و منزّه است.[3]

۱۵) عیاشی از عبد الله بن عطاء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: جبرئیل علیه السلام بُراق را نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آورد، آن مرکب کوچک‌تر از قاطر و بزرگ‌تر از الاغ بود، دو گوشش می‌جنبید، چشمانش به روی سُم‌هایش بود و با هر گام که برمی‌داشت تا آن جا که چشم می‌دید می‌پیمود.[4]

۱۶) هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله با بُراق به معراج رفت، جبرئیل و میکائیل و

۱- ص/ ۱.

۲- علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۹، باب ۳۲، ح ۱.

۳- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۰، باب ۱۱۲، ح ۲.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۹، ح ۳.

اسرافیل همراه او بودند، یکی از آنها رکاب بُراق را نگه داشت، دیگری افسار آن را گرفت، دیگری لباس حضرت را مرتب کرد، وقتی حضرت سوار آن شد مَرکب، چموشی و ناآرامی کرد. جبرئیل به صورت او زد و گفت: آرام باش ای براق! تاکنون همانند او سوار بر تو نشده و بعد از این هم کسی چون او بر تو سوار نخواهد شد. اما در عین حال برای او چموشی کرد.[1]

۱۷) و در روایتی دیگر از هشام، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که حضرت فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت و وقت نماز فرا رسید، جبرئیل اذان داد و برای نماز ایستاد و گفت: ای محمد! جلوتر بایست. حضرت فرمود: تو جلوتر بایست، ای جبرئیل! جبرئیل گفت: از وقتی که به ما امر شد به آدم سجده کنیم، هرگز بر انسان و آدمی پیش‌دستی نمی‌کنیم.[2]

۱۸) هارون بن خارجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای هارون! فاصله خانه تو از مسجد جامع چقدر است؟ عرض کردم: نزدیک است، فرمود: یک میل است؟ عرض کردم: شاید از آن هم نزدیک‌تر؛ پرسید: آن وقت تو همه نمازها را در آن جا نمی‌خوانی؟ عرض کردم: به خدا سوگند! نه، فدایتان شوم! چه بسا بعضی وقت‌ها از آن غافل می‌شوم، فرمود: اگر من نزدیک مسجد بودم، همه نمازها را در آن جا می‌خواندم.

سپس در حالی که دست خود را حرکت می‌داد فرمود: هر مَلَک مقرّب و هر پیامبر و بنده صالحی در مسجد کوفان [کوفه] نماز خوانده است، حتی وقتی محمد صلّی الله علیه و آله به معراج می‌رفت، جبرئیل او را از این مسجد عبور داد و گفت: ای محمد! این مسجدِ کوفان است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به من اجازه بده تا دو رکعت در این مسجد نماز بخوانم، و جبرئیل به او اذن داد و حضرت پایین آمد و در آن جا دو رکعت نماز خواند. سپس امام فرمود: آیا نمی‌دانی در طرف راست آن مسجد یکی از باغ‌های بهشت و در طرف چپ آن هم یکی از باغ‌های بهشت قرار دارد و نماز واجبی که در آن جا خوانده می‌شود، معادل هزار رکعت نماز در جای دیگر، و نماز نافله در آن جا معادل پانصد نماز در جای دیگر است و

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۹، ح ۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۵.

نشستن در آن جا بدون این که قرآن خوانده شود، عبادت محسوب می‌شود؟! سپس انگشت اشاره خود را تکان داد و فرمود: بعد از مسجد الحرام و مسجدالنّبی هیچ مسجدی با فضیلت‌تر از مسجدِ کوفان نیست.[1]

۱۹) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل، پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی کرد تا در آسمان به نقطه‌ای رسیدند که جبرئیل او را رها کرد و گفت: هرگز هیچ کس تا به آن جا که تو ایستاده‌ای گام نگذاشته است.[2]

۲۰) ابن بُکَیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان دنیا عروج کرد، به هر مَلَکی که رسید با دیدن او شادمان می‌شد و با روی گشاده از حضرت استقبال می‌کرد به جز، مالک، نگهبان جهنم؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل! به هر ملکی گذر کردم با دیدن من شادمان شد، به جز این ملک، این مَلَک کیست؟ گفت: این مالک، خازن و نگهبان جهنم است، و خدا او را اینگونه آفریده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از او بخواه تا آتش را به من نشان دهد، جبرئیل گفت: ای مالک، این محمد، پیامبر خداست، به من شکایت کرده و گفته است: به هر ملکی رسیدم از دیدن من شادمان شد و به من سلام داده به جز این ملک. من به او گفتم: خداوند او را اینگونه آفریده است، و از من خواست که از تو بخواهم جهنم را به او نشان دهی. مالک، یک طبقه از طبقات آتش را به او نشان داد و پیامبر تا آن لحظه که جان به جان آفرین تسلیم کرد هرگز خندان دیده نشد.[3]

۲۱) حَفص بن بَختَری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به معراج رفت، وقت نماز رسید و جبرئیل اذان گفت، وقتی گفت: اللهُ أکبَر، اللهُ أکبَر، ملائکه گفتند: اللهُ اکبَر، اللهُ اکبَر، وقتی گفت: أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ الله. گفتند: بت‌ها و الهه‌ها نابود شدند؛ وقتی گفت: أشهَدُ أنَّ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۸.

محمَّداً رسولُ الله، گفتند: پیامبری است که مبعوث شده است؛ وقتی گفت: حَیَّ عَلَی الصَّلاة؛ گفتند: به عبادت پروردگارش تشویق و ترغیب نمود؛ وقتی گفت: حَیَّ عَلَی الفَلاح؛ گفتند: هر کس از او تبعیت کند، رستگار می‌شود.[1]

۲۲) هِشام بن حَکَم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به قریش فرمود: دیشب به معراج رفته بودم، به همدیگر گفتند: بهترین فرصت برای غلبه بر او به دست آمده است، از او درباره شهر اَیْله[2] بپرسید. آنها درباره آن شهر از پیامبر پرسیدند، پیامبر سر به زیر انداخت و مَکث و درنگ کرد؛ جبرئیل علیه السلام نزد حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا! سرت را بلند کن، خداوند شهر اَیله را برای تو آشکار کرده است، و به هر درّه‌ای و گودالی امر کرده تا برآید و هر کوه و تپّه‌ای امر کرده است فرو رود. پیامبر سرش را بلند کرد و شهر ایله را دید که برای او مرتفع و آشکار شده است، آنها از حضرت سؤال کردند و حضرت پاسخ آنها را می‌داد، در حالی که به آن شهر می‌نگریست، سپس فرمود: علامت و نشانه صدق کلام من این است که کاروانی از آنِ ابوسفیان که بار گندم دارد و شتری کاملاً سرخ رنگ در جلوی آن حرکت می‌کند، فردا همزمان با طلوع آفتاب به شهر وارد می‌شود. قریش افرادی را فرستادند و به آنها گفتند: هرکجا کاروان را دیدید همان جا نگه دارید تا سخن پیامبر دروغ از آب درآید و به درستی تعبیر نشود، خداوند سر قافله را به سمت ساحل برگرداند. مردم صبحگاه از خانه بیرون آمده بودند. امام فرمود: تا به آن روز، مکه هرگز ندیده بود آنقدر زن و مرد از خانه بیرون آیند، تا آن چه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود را ببینند. ناگاه شتری از سوی ساحل پیدا شد. کسی گفت: شتر، آفتاب است، آفتاب، شتر است. حضرت فرمود: آفتاب و شتر هر دو با هم در آن شهر طلوع کردند (نمایان شدند).[3]

۲۳) هِشام بن حَکَم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۹.

۲- ایله: شهری است در ساحل دریای قلزم در نزدیکی شام. «معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۹۲».

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۱۰.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز عِشاء آخر، و نماز فجر را در شبی که به معراج رفته بود، در مکه خواند.[1]

۲۴) زُراره و حُمران بن اَعیَن و محمد بن مُسلِم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: ابو سعید خُدری گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل در شب معراج همراه من بود، وقتی برگشتم، گفتم: ای جبرئیل! آیا امر و خواسته‌ای داری؟ گفت: خواسته من آن است که از جانب من و خدا به خدیجه سلام برسانی و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله خدیجه را دید و کلام جبرئیل را برایش گفت.خدیجه در پاسخ گفت: خداوند، خود سلام است و سلام از اوست و به اوست، و بر جبرئیل سلام و درود باد.[2]

۲۵) سالم حَنّاط از مردی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کدام مساجد فضیلت بیشتری دارند؟ فرمود: مسجد الحرام و مسجد النّبی. پرسیدم: مسجد الاقصی چطور؟ فدایتان شوم! فرمود: آن در آسمان است، رسول خدا به سوی آن شبانه به معراج رفت. عرض کردم: مردم می‌گویند: آن در بیت المقدس است؟ فرمود: فضیلت مسجد کوفه از آن بیشتر است.[3]

۲۶) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت به جایی رسیدند که جبرئیل گفت: بایست که پروردگارت نماز می‌خواند. پرسیدم: فدایتان شوم! نماز خدا چگونه است؟! فرمود: می‌فرمود: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ المَلائِكَةِ وَ الرُّوحِ، سَبَقَت رَحمَتِی غَضَبِی» [پاک و منزّه و مقدّس است پروردگارِ ملائکه و روح، رحمت من بر غضب من پیشی گرفته است].[4]

۲۷) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت، جبرئیل با دو انگشت خود او را بلند کرد

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱۳.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۱۴.

و دو انگشت را بر پشت حضرت قرار داد، چنان بود که حضرت سردی آنها را در سینه خود احساس کرد و چیزی در سینه حضرت وارد شد، فرمود: ای جبرئیل! آیا در این مکان است؟ گفت: آری، این مکانی است که پیش از تو هرگز کسی در آن جا گام نگذاشته بود و بعد از تو نیز گام نخواهد گذاشت. خداوند به اندازه سر سوزنی از عظمت خود را به حضرت نمایاند و او آن چه خدا اراده کرده بود از آن عظمت باری تعالی را دید، و جبرئیل به او گفت: بایست، ای محمد! و دقیقاً همان چه در حدیث پیشین آمده بیان کرده است.[1]

۲۸) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در شب معراج پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل تا جایی همراه حضرت بود، پس او را رها کرد و تنها گذاشت. حضرت فرمود: ای جبرئیل! آیا در چنین حالتی مرا تنها می‌گذاری؟! گفت: برو، به خدا سوگند! تو به جایی قدم گذاشته‌ای که هیچ بشری در آن قدم ننهاده و پیش از این پای هیچ بشری به آن نرسیده است.[2]

۲۹) و او از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد جوهری، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر از آن حضرت پرسید: فدایتان شوم! پیامبر چند بار به معراج برده شد؟ فرمود: دوبار، و جبرئیل او را در جایی ایستاند و گفت: بایست، ای محمد! تو در جایی ایستاده‌ای که تا به حال هیچ مَلَک و پیامبری نایستاده است. پروردگار تو نماز می‌خواند. پرسید: ای جبرئیل! چگونه نماز می‌خواند؟ گفت: می‌گوید:« پاک و منزّه و مقدّس هستم و من پروردگار ملائکه و روح‌ام، رحمت من بر خشم و غضبم پیشی گرفته است». و پیامبر [به خداوند] عرض کرد: خدایا! عفو و بخشش تو را می‌طلبم، عفو و بخشش تو را می‌طلبم. و پیامبر در جایی ایستاده بود که خداوند می‌فرماید: «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»[3] [تا

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۱۵.

۲- کافی، ج ۱، ص ۴۶۷، ح ۱۲.

۳- نجم/ ۹.

(فاصله‌اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد].

ابو بصیر پرسید: فدایتان شوم!« قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» یعنی چه؟ فرمود: یعنی فاصله‌ای به اندازه دو طرف کمان خمیده و برگشته تا سر آن. پس فرمود: میان پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت حق باری تعالی تنها حجابی رخشان و تابناک، حائل بود- و چیزی نمی‌دانم جز این که گفته: از جنس زبرجد بود- پس پیامبر از نقطه‌ای مثل سوراخ سوزن نگریست به آن مقدار از نور و عظمتی که خداوند اراده کرده بود. خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای محمد! عرض کرد: لبّیک، ای پروردگارم! فرمود: بعد از تو چه کسی رهبر امت توست؟ پیامبر عرض کرد: خداوند عالِم‌تر است. فرمود: [او] علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان و سرور و سیّد مسلمانان و رهبری بی‌نظیر است. سپس امام صادق علیه السلام به ابو بصیر فرمود: ای ابا محمد! به خدا سوگند! ولایت علی علیه السلام از زمین نیامده است، بلکه از آسمان آمده است.[1]

۳۰) خَصیبی در کتاب هدایت با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در شب معراج پیامبر صلی الله علیه و آله در راه شام یکی از کاروان‌های قریش را در مکانی دید، صبحگاهان به قریش فرمود: ای قریشیان! خداوند تبارک و تعالی دیشب مرا از مسجد الحرام به مسجد الاقصی عروج داد. من بر بُراق سوار شدم، جبرئیل آن را برایم آورد، حیوانی بود کوچک‌تر از قاطر و بزرگ‌تر از الاغ، با هر گام تا آن جا که چشم می‌دید می‌پیمود، وقتی بر آن نشستم به آسمان صعود کردم و با همه پیامبران و ملائکه نماز خواندم و بهشت و آن چه در آن است و جهنم و آن چه در آن است را دیدم و بر همه هستی وقوف یافتم. گفتند: ای محمد! هر بار دروغ پشت سر دروغ از تو می‌شنویم، اگر این سخنان را پایان نبخشی و رها نکنی، به بدترین شکل تو را خواهیم کُشت، می‌خواهی ما را از خدایان خود بازداری و از آن چه پدران شریف و بزرگوار ما می‌پرستیدند بازداری؟ فرمود: ای قوم من! من تنها خیر برایتان آورده‌ام؛ اگر آن را بپذیرید، و اگر نپذیرید، برگردید و برای من در کمین، مترصّد فرصت باشید، من هم برای شما در کمین خواهم بود و امیدوارم آن چه از خدا امید و آرزو دارم درباره شما محقّق شود، و

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۶۷، ح ۱۳.

به زودی خواهید فهمید. ابوسفیان گفت: ای محمد! ما پیشتر از راه شام رفت و آمد کرده‌ایم، اگر راست می‌گویی درباره راه شام و آن چه در آن دیدی برای ما بگو، ما می‌دانیم تو پیشتر به شام نرفته‌ای، پس اگر از نشانه‌های آن راه برایمان بگویی، می‌فهمیم تو پیامبر و فرستاده هستی. فرمود: به خدا سوگند! قطعاً هم اکنون شما را از آن چه به چشم خود دیده‌ام آگاه می‌کنم، ای ابو سفیان! در فلان مکان کاروان تو را دیدم که بیست و سه شتر بود و شتری خاکستری[1] رنگ جلوی آن بود و دو عبای سفید با پرزهای کوتاه بر روی آن انداخته شده بود و در آن دو عبا، دو غلام تو بودند یعنی: صَبیح و ریاح. ای هشام بن مغیره! در فلان مکان کاروان تو را دیدم که سی شتر داشت و شتری سرخ، جلوی آن بود. سه گماشته تو، میسره، سالم و یزید در آن کاروان بودند و کاروان در اختیار آنان بود، و در فلان روز و فلان ساعت به این جا خواهند آمد و تمام آن چه که آنها در بیت المقدس دیده بودند برایشان توصیف کرد.

ابوسفیان گفت: آن چه درباره بیت المقدس گفتی درست بود، اما درباره کاروان ادّعایی کردی که اگر راست و درست محقّق نشود، می‌فهمیم تو دروغگو هستی و آن چه ادّعا می کنی باطل است. وقتی روزی که پیامبر رسیدن کاروان را پیشگویی کرده بود فرا رسید، ابوسفیان و هشام بن مغیره از خانه بیرون آمدند تا کاروان را ببینند. کاروان‌ها دقیقاً همان زمان که پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داده بود رسیدند و آنها از غلامان خود درباره ماوَقَع پرسیدند و آنها همان سخنانی را گفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرموده بود، وقتی نزد پیامبر آمدند، پرسید چه کردید؟ گفتند: هر آن چه گفته بودی محقّق شد، هیچ کس جز تو این سِحر را نمی داند. تو حتماً همزاد دانایی داری که از همه این امور به تو خبر می‌دهد؛ به خدا اگر ما ببینیم ملائکه از آسمان به تو نازل می‌شوند باز هم تو را تصدیق نمی‌کنیم و نمی‌گوییم تو پیامبر خدا هستی و به آن چه می‌گویی ایمان نمی‌آوریم، و تو چه ما را پند دهی و چه پند ندهی، برایمان یکسان است.[2]

---

۱ – الجمل الأرمک: شتری که در رنگش تیرگی وجود دارد. «لسان العرب، رمک، ج ۱۰، ص ۴۳۴».

۲ – الهدایة الکبری، ص ۵۷، ح۱۲.

۳۱) عیاشی از عبد الصَّمد بن بشیر روایت کرده است که نزد امام صادق علیه السلام درباره شروع و پیدایش اذان سخن به میان آمد و گفته شد: مردی از انصار اذان را در خواب دید و آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله تعریف کرد و پیامبر به او امر کرد آن را به بلال بیاموزد. امام صادق علیه السلام فرمود: دروغ می‌گویند! پیامبر صلی الله علیه و آله در سایه کعبه در خواب بود جبرئیل نزد پیامبر آمد، در حالی که ظرف آب بهشتی در دست داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله را بیدار کرد و به او امر کرد با آن آب، خود را بشوید، سپس پیامبر را در مَحمِلی که هزاران هزار رنگ نور داشت سوار کرد و به آسمان برد تا این که به درهای آسمان رسیدند. حدیث ادامه دارد.[1]

۳۲) از عبد الصمد بن بشیر روایت شده که گفته است: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در ابطح بود، جبرئیل برایش بُراق را آورد. بُراق از قاطر کوچک‌تر و از الاغ بزرگ‌تر بود و هزاران هزار هَودَج نور بر پشت او بود. وقتی پیامبر به او نزدیک شد تا سوار شود، بُراق چموشی کرد. جبرئیل چنان به صورت او سیلی زد که او عرق کرد، سپس گفت: آرام باش، او محمد است. سپس به سرعت از بیت المقدس حضرت را به آسمان برد حدیث ادامه داد. این حدیث و حدیث شماره ۳۱، بیشتر به طور مفصّل در تفسیر آیه: «لِّلَّهِ ما فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَإِن تُبْدُواْ مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللّـهُ» [آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است از آن خداست؛ و اگر آن چه در دلهای خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند] از آیات پایانی سوره بقره بیان شد.[2]

۳۳) طبرسی در احتجاج: از موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش، از پدرانش، از حسین بن علی علیه السلام از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت با فردی یهودی مجادله کرد و یهودی فضایل انبیاء یهود را بیان می‌کرد و امیر المؤمنین علیه السلام نیز فضایل رسول خدا صلی الله علیه و آله را ذکر می‌کرد و این که خداوند، بیش از دیگر پیامبران به محمد صلی الله

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۵۳۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۵۳۲.

علیه و آله فضیلت بخشیده است. از جمله مواردی که یهودی عنوان کرد این بود که گفت: باد برای سلیمان بن داود مسخّر شده بود و او سوار بر باد در سرزمین‌هایش می‌گشت، صبحگاهان به شهری و شب‌هنگام در شهری دیگر. امام علی علیه السلام به او فرمود: همین طور است که می‌گویی و برتر و بهتر از این به محمد صلی الله علیه و آله عطا شد. او مسافت یک ماه مسجد الحرام تا مسجد الاقصی مسیر پنجاه هزار ساله ملکوت آسمان‌ها را در کمتر از یک سومِ یک شب پیمود و به ساق عرش الهی رسید. حدیث ادامه دارد.[1] حدیث به طور مفصّل در تفسیر آیه «لِّلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ» و ادامه آیه[2] بیان شد.

۳۴) علی بن ابراهیم با سند خود از ابو بَرزه اَسلَمی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرمود: ای علی! خداوند تبارک و تعالی در هفت جا تو را با من همراه نمود. اول: در شبی که به معراج رفتم، جبرئیل از من پرسید: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: از خدا بخواه او را برایت حاضر کند، و من دعا کردم، ناگهان مثال و شبیه تو را همراه خود یافتم و دیدم ملائکه صف به صف ایستاده‌اند، گفتم: ای جبرئیل! اینها کیستند؟ گفت: آنها کسانی‌اند که خداوند روز قیامت به واسطه تو به آنها مباهات می‌کند. من نزدیک شدم و درباره آن چه بوده و تا قیامت خواهد بود برایشان صحبت کردم.

دوم: وقتی برای بار دوم به معراج رفتم، جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: از خدا بخواه او را با تو همراه کند، و من دعا کردم، خدا مثال تو را برایم حاضر کرد و حجاب ها از آسمان‌های هفتگانه برایم کنار رفت و من همه ساکنان و اهل آسمان را دیدم، هر ملکی را در جای خودش.

سوم: وقتی به سوی جنّ فرستاده شدم، جبرئیل گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم گفت: از خدا بخواه او را با تو همراه کند، و من دعا کردم، و ناگهان تو را همراه خود یافتم، و هر چه من به آنها گفتم و هر پاسخی که

۱- احتجاج، ص ۲۲۰.

۲- در تفسیر آیات ۲۸۶-۲۸۴ سوره بقره.

آنها دادند، همه را تو شنیدی. چهارم: ما برای لیلة القدر برگزیده شدیم و تو همراه من بودی، و هیچ کس جز ما نبود.

پنجم: برای تو دعا کردم و خدا هر چه به من عطا کرده بود به تو هم بخشید، به جز نبوّت را که خداوند فرمود: ای محمد! تو را به پیامبری برگزیدم و با تو پیامبری به پایان می‌رسد.

ششم: وقتی به آسمان عروج کردم خداوند همه پیامبران را برای من جمع کرد و من برایشان نماز خواندم، در حالی که مثال تو پشت سر من بود. هفتم: هلاکت احزاب به دست ما بود.[1]

محمد بن حسن صفّار در بصائر الدّرجات از ابو داود سَبیعی، از بُرَیده اَسلَمی، این حدیث را روایت کرد.[2]

۳۵) شیخ در کتاب مجالس، از گروه و جماعتی و آنها از ابو المفضّل، از ابو القاسم جعفر بن محمد بن عبد الله موسوی در سال ۳۲۰ در مکّه در خانه خود، از مؤدّبی عبید الله بن احمد بن نَهیک کوفی، از محمد بن زیاد بن ابی عُمَیر، از علی بن رئاب، از ابو بصیر، از ابو عبد الله جعفر بن محمد، از پدرانش، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی! وقتی من به آسمان عروج کردم ملائکه در هر آسمان به من بشارت و مژده خیر دادند تا این که جبرئیل همراه گروهی از ملائکه مرا ملاقات کرد و گفت: ای محمد! اگر همه امت حُبّ علی [در دل] داشتند، خداوند عزّ و جلّ جهنم را نمی‌آفرید.

یا علی! خداوند در هفت مکان تو را با من همراه کرد تا قلبم به وجود تو آرام گرفت. اول: شبی که به معراج رفتم، جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: دعا کن خدا او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و از خدا خواستم، ناگهان دیدم مثال تو همراه من است، و ملائکه صف به صف ایستاده‌اند؛ از جبرئیل پرسیدم: اینها کیستند؟ گفت: خداوند روز قیامت به خاطر تو به آنها مباهات می‌کند؛ من نزدیک‌تر رفتم و از آن چه بوده و هست و تا قیامت

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۲.

۲- بصائر الدّرجات، ص ۱۱۳، باب ۲۰، ح ۳.

خواهد بود برای آنها سخن گفتم. دوم: وقتی به نزد صاحب عرش و جلال و جبروت عروج یافتم، جبرئیل از من پرسید: ای محمد! برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: دعا کن تا خدا او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و ناگهان مثال تو را دیدم که خدا آن را با من همراه کرد، حجاب از آسمان‌های هفتگانه کنار رفت و من ساکنان و اهل آسمان‌ها را دیدم و هر مَلَکی را در جای خود.

سوم: وقتی به سوی جنّ مبعوث شدم، جبرئیل پرسید: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم؛ گفت: از خدای عزّ و جلّ درخواست کن او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و ناگهان تو را همراه خود یافتم، و هر چه به جنیّان گفتم و هر چه آنها پاسخ دادند، همه را تو شنیدی و درک کردی. چهارم: ما برای شب قدر برگزیده شدیم و تو همراه من بودی و هیچ کس جز ما نبود. پنجم: با خداوند عزّ و جلّ مناجات می‌کردم و مثال تو همراه من بود، من از خدا برای تو صفات و ویژگی‌هایی مسئلت کردم که خدا همه را به تو عطا کرد جز پیامبری و نبوّت را، و خدا فرمود: نبوّت را مخصوص تو گردانده‌ام و با تو پیامبری را به پایان بردم. ششم: وقتی بیت المعمور را طواف می‌کردم مثال تو همراه من بود. هفتم: هلاکت احزاب به دست من و تو بود. ای علی! خداوند بر دنیا نظر کرد و مرا بر همه مردان جهانیان برتری داد، پس بار دوم نظر کرد، تو را بر همه مردان جهانیان برتری داد. و بار سوم که نظر کرد، فاطمه را بر همه زنان جهانیان برتری داد و بار چهارم که نظر کرد، حسن و حسین و امامان از نسل حسین را بر مردان جهانیان برتری داد.

ای علی! من در چهار جا اسم تو را مقرون و همراه اسم خود یافتم و با نگاه به آن آرامش یافتم: در شب معراجم به آسمان وقتی به بیت المقدس رسیدم در آن جا دیدم که بر روی سنگی نوشته شد: لا إلهَ إلاّ الله، محمَّداً رسولُ الله، هیچ معبودی جز الله نیست، محمد رسول و پیامبر اوست، و من او را با وزیر و وصیّ‌اش یاری و مساعدت می‌رسانم، پرسیدم: ای جبرئیل! وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام. وقتی به سدرة المنتهی رسیدم مکتوبی را دیدم که بر آن نوشته شده بود: هیچ معبودی جز الله نیست، من تنها و یگانه هستم و محمّد برگزیده من از میان خلقم است، او را با وزیر و وصیّ‌اش یاری و مساعدت رساندم. گفتم: ای جبرئیل! وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب؛ وقتی از سدرة المنتهی گذشتم و به

عرش پروردگار جهانیان رسیدم، در یکی از ستون‌های عرش مکتوبی آویخته دیدم که بر آن نوشته شده بود: من الله هستم، هیچ معبودی جز من، به تنهایی، وجود ندارد، محمد، حبیب و برگزیده من از میان خلقم است، من او را با وزیر و برادرش یاری کردم. ای علی! خداوند عزّ و جلّ هفت صفت و فضیلت در مورد تو به من عطا کرده است: اولین کسی که از قبر بیرون می‌آید من هستم و تو همراه من هستی، تو اولین کسی هستی که همراه من بر پل صراط می‌ایستی و به آتش می‌گویی: بگیر این را، آن سهم توست و این برای تو نیست، آن گاه که من پوشانده می‌شوم تو اولین کسی هستی که پوشانده می‌شوی؛ و آن گاه که زنده شوم، تو اولین کسی هستی که زنده می‌شوی و اولین کسی هستی که همراه من در سمت راست عرش الهی می‌ایستی و اولین کسی هستی که همراه من، در بهشت را می‌کوبی و اولین کسی هستی که همراه من در اعلی علّیّین ساکن می‌شوی و اولین کسی هستی که همراه من از رحیق مختوم که ختامش مشک است می‌نوشی؛ و در این موارد اگر می‌توانند پس با تو رقابت کنند.[1]

۳۶) شیخ در امالی با سند خود از حفّار، از ابن جعابی، از ابو عثمان سعید بن عبد الله بن عجب انباری، از خَلَف بن دُرُست، از قاسم بن هارون، از سهل بن سُفیان، از هَمّام، از قَتاده، از اَنس روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی به آسمان عروج کردم و به پروردگار عزّ و جلّ نزدیک شدم تا آن جا که فاصله من با حضرت حق به اندازه طول دو انتهای کمال یا نزدیک‌تر بود فرمود: ای محمد! از میان خلق چه کسی را دوست داری؟ عرض کردم: خدایا! علی را بیشتر دوست دارم، فرمود: برگرد، ای محمد! به سمت چپ نگاه کردم و علی بن ابی طالب را دیدم.[2]

۳۷) بُرسی از ابن عباس روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را در آسمان دید و به آنها سلام کرد، در حالی که در زمین از آنها جدا شده بود.

۳۸) شیخ مفید در کتاب اختصاص از احمد بن عبد الله از عبید الله بن محمد

---

۱ - امالی، ج ۲، ص ۲۵۵.

۲ - امالی، ج ۱، ص ۳۶۲.

عَیشی، از حمّاد بن سلمه، از اَعمَش، از زیاد بن وَهب، از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که نزد فاطمه صلوات الله علیها رفتم و پرسیدم: شوهرت کجاست؟ فرمود: جبرئیل او را به آسمان عروج داده است. پرسیدم: برای چه؟ فرمود: گروهی از ملائکه بر سر مسئله‌ای مشاجره می‌کردند، از انسان‌ها داوری خواستند، خداوند به آنها وحی کرد که یکی را انتخاب کنید و آنها علی بن ابی طالب را انتخاب کردند.[1]

وصف بُراق

۱) در صحیفة الرضا علیه السلام آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، بُراق را برای من مسخّر کرد و آن یکی از حیوانات بهشت است، نه کوتاه و نه خیلی بلند، اگر خدا به او اذن کند، در یک لحظه همه دنیا و آخرت را می‌گردد، و براق خوش‌رنگ‌ترین حیوان است.[2]

۲) ابن فارسی در کتاب روضه در حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصف بُراق روایت کرده است که فرمود: چهره او شبیه چهره انسان، و گونه آن شبیه گونه اسب است، یالش از رشته‌های مروارید و دو گوشش از دو زبرجد سبز و چشمانش همانند دو ستاره زهره درخشان و نورانی است که پرتو آنها چون پرتو خورشید است. از گردن و سینه‌اش مرواریدها آویزان‌اند، خوش‌تراش و زیبا، دست‌ها و پاهایش بلند و کشیده، همانند انسان جان و روح دارد و کلام را می‌شنود و می‌فهمد، بزرگ‌تر از الاغ و کوچک‌تر از قاطر است.[3]

۳) بُرسی از ابن عباس روایت کرده است که گفت: وقتی در شب معراج، جبرئیل، بُراق را برای پیامبر آورد و از جانب خدا به حضرت امر کرد که سوار شود، پرسید: این چیست؟ گفت: حیوانی که به خاطر تو خلق شده است و هزار سال در بهشت عدن بوده است، پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: این حیوان چگونه مسیر می‌پیماید؟ گفت: اگر بخواهی با آن آسمان‌های هفت‌گانه و زمین

۱– اختصاص، ص ۲۱۳.

۲– صحیفه امام رضا علیه السلام، ص ۱۵۴، ح ۹۵.

۳– روضة الواعظین، ص ۱۲۲.

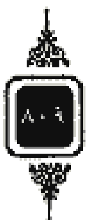
هفتگانه را بپیمایی، مسیر هفتاد هزار سال را هزار بار در چشم به هم زدنی می‌پیماید.[1]

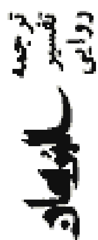
«وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا(۲)».

[و کتاب آسمانی را به موسی دادیم و آن را برای فرزندان اسرائیل رهنمودی گردانیدیم که زنهار غیر از من کارسازی مگیرید]

۱) علی بن ابراهیم گفته است: آیه محکم است.

«ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا(۳)».





[(ای) فرزندان کسانی که (آنان را در کشتی) با نوح برداشتیم راستی که او بنده‌ای سپاسگزار بود]

۱) ابن بابویه از پدرش- که خدای از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، از ابان بن عثمان، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام تنها به این دلیل عبد شکور نامیده شده است که هر روز صبح و شب می‌گفت: خدایا! من تو را شاهد می‌گیرم به این که هر نعمتی که صبح و شب به من می‌رسد و عافیت و سلامت دین و دنیایم، همه از جانب توست، تو یگانه هستی، هیچ شریکی نداری، حمد و سپاس تنها مخصوص توست، و شکر و سپاس آن نسبت به تو بر عهده من است تا این که راضی شوی و حتی بیشتر از آن.[2]

۲) علی بن ابراهیم از پدرش، از احمد بن نضر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام هر صبح و شب می‌گفت: گواهی می‌دهم که هر نعمتی از دین و دنیا که به من می‌رسد از

۱- مشارق انوار الیقین، ص ۲۱۸.

۲- علل الشرایع، ج ۱، ص ۴۲، باب ۲۲، ح ۱.

خداست، خداوند یکتاست، هیچ شریکی ندارد، بسیار حمد و سپاس او بر گردن من است و خدا این آیه را نازل کرد: «إِنَّهُ كَانَ عَبْداً شَكُوراً» و این شکر و سپاس او بود.[1]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن رئاب، از اسماعیل بن فضل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر صبح و شام ده بار بگو: خدایا! هر نعمتی از سلامتی دین و دنیا که به من برسد از جانب تو است، تو یکتا و یگانه هستی، حمد و سپاس تو، به خاطر این نعمت‌ها، به عهده من است تا آن جا که راضی شوی و بیشتر از آن. با گفتن این جملات، حمد و سپاس نعمت‌هایی که خدا در آن روز و شب به تو عطا کرده را به جا می‌آوری.[2]

۴) و ابن ابی عُمَیر، از حَفص بن بَختَری از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام هر صبح و شب این را می‌گفت، و به خاطر همین عبد شکور نامیده شد، و فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس را که خدا تأیید و تصدیق کند، رستگار و نجات یافته است.[3]

۵) و نیز او از علی بن محمد، از یکی از یارانش، از محمد بن سنان، از ابو سعید مُکاری، از ابو حمزه روایت کرده است که از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: منظور باری تعالی از این که درباره نوح علیه السلام فرمود: «إِنَّهُ كَانَ عَبْداً شَكُوراً» چیست؟ فرمود: منظور جملاتی هستند که نوح بسیار آنها را می‌گفت. پرسیدم: چه جملاتی؟ فرمود: هر صبحگاه می‌گفت: خدایا! تو را گواه می‌گیرم که هر نعمتی که به من رسیده و سلامتی و عافیت دین و دنیایم همه و همه از جانب توست، تو تنها و یگانه هستی، هیچ شریکی نداری، برای این نعمت‌ها شکر و سپاس بی‌حد و حساب مخصوص توست، او هر صبح و شب سه بار این جملات را

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۵.

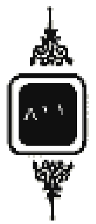
۲- کافی، ج ۲، ص ۸۱، ح ۲۸.

۳- کافی، ج ۲، ص ۸۱، ح ۲۹.

می‌گفت.[1]

۶) عیاشی از حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام هر روز صبح می‌گفت: خدایا! هر نعمت و سلامتی در دین و دنیا که به من می‌رسد از جانب توست، تو خدای یکتا هستی و هیچ شریکی نداری، پادشاهی از آن توست، و شکر و سپاس این نعمت‌های تو، بر عهده من است تا آن جا که تو راضی شوی و حتی بیشتر از آن.[2]

۷) حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام به این خاطر بنده سپاسگزار نامیده شده است که هر روز و شب می‌گفت: خدایا! هر نعمتی که روز و شب به من می‌رسد و یا عافیت و سلامتی دین و دنیایم همه از جانب توست، تو خدای یگانه و یکتا هستی و هیچ شریکی نداری، حمد و سپاس این نعمت‌های تو بر عهده من است تا این که تو راضی شوی و حتی بیشتر از آن. نوح علیه السلام هر روز شب و شب ده بار این جملات را می‌گفت:[3]



۸) جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «کَانَ عَبْدًا شَکُورًا» فرمود: نوح هر روز و شب می‌گفت: [خدایا!] تو را گواه می‌گیرم که هر نعمتی که به من رسیده یا سلامتی و عافیت دین و دنیایم همه از جانب الله است، خدای یکتا و یگانه که هیچ شریکی ندارد و به خاطر این نعمت‌ها شکر و سپاس بی‌حد و حساب مخصوص خداوند است.[4]

۹) ابو حمزه ثمالی گفته است که از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: منظور خداوند از این که به نوح علیه السلام گفته است: «إِنَّهُ کَانَ عَبْدًا شَکُورًا» چیست؟ فرمود: جملاتی که نوح بسیار آنها را می‌گفت، نوح هر صبح و شب می‌گفت: خدایا! تو را گواه می‌گیرم به این که هر نعمتی که من دارم و دین و دنیایم همه ازجانب توست، تو خدای یکتا هستی بی‌هیچ شریک و همتایی،و حمد و

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۸۸، ح ۳۸.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۱۶.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۱۷.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۱۸.

سپاس از تو به خاطر آن نعمت‌ها بر عهده من است تا این که تو راضی شوی و حتی بیشتر از آن. و به خاطر همین نوح بنده‌ای بسیار شاکر و سپاسگزار نامیده شده است.[1]

﴿وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا(٤) فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا(٥) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا(٦)﴾

[و در کتاب آسمانی(شان) به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که: قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد، و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خاست* پس آن گاه که وعده (تحقق) نخستین آن دو فرا رسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها(یتان برای قتل و غارت شما) به جستجو درآیند و این تهدید تحقق یافتنی است* پس (از چندی) دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و (تعداد) نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم]

۱) محمد بن یعقوب از چند تن از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمّون، از عبد الله بن عبد الرحمن اصَمّ، از عبد الله بن قاسم بَطَل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبِيراً». فرمود: «منظور از مَرَّتَين: قتل علی بن ابی طالب و نیزه خوردن امام حسن علیه السلام است، «وَلَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبِيراً» یعنی قتل امام حسین علیه السلام و «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولاهُمَا» یعنی وقتی یاری دهنده خون حسین علیه السلام بیاید «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» یعنی که خدا قبل از ظهور حضرت قائم علیه السلام آنها را مبعوث می‌سازد و آنها هر ظالمی که به خاندان محمد ظلم کرده را یافته و می‌کشند

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۴، ح ۱۹.

«وَكَانَ وَعْداً مَّفْعُولًا» یعنی خروج قائم علیه السلام «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» یعنی خروج امام حسین علیه السلام همراه هفتاد تن از یارانش، آنها کلاه‌خود زَراندود دو رو دارند و به مردم می‌گویند: این حسین است که خروج کرده است تا این که مؤمنان در این باره هیچ شکّی نداشته باشند و بدانند او دجّال و شیطان نیست و حجت قائم عَجَّلَ اللهُ تَعالَى فَرَجَهُ الشَّرِيف در میان آنهاست، وقتی قلب مؤمنان به یقین می‌رسد که او حسین علیه السلام است، حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف جان به جان آفرین تسلیم می‌کند و کسی که او را می‌شوید و کفن می‌کند و حنوط می‌زند و او را در قبر می‌گذارد، حسین بن علی علیه السلام است؛ زیرا به دنبال هر امامی، امام می‌آید.[1]

۲) ابو جعفر محمد بن جریر در مُسنَد فاطمه سلام الله علیها از ابو مُفضَّل، از علی بن حسن مِنقَری کوفی، از احمد بن زید دَهّان، از مُخَوَّل بن ابراهیم، از رستَم بن عبد الله بن خالد مَخزومی، از سلیمان اَعمَش، از محمد بن خَلَف طاطِری، از زاذان، از سلمان روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: خداوند تبارک و تعالی برای هر پیامبری که مبعوث کرده دوازده پیشوای قوم اختیار کرده است. عرض کردم: ای رسول خدا! می‌دانستم که برای اهل کتاب چنین است، پرسید: ای سلمان! آیا پیشوایان قوم مرا هم می‌شناسی و می‌دانی کدام دوازده نفر را خداوند بعد از من برای قوم من انتخاب کرده است؟ عرض کردم: خدا و پیامبرش عالم‌ترند.

فرمود: ای سلمان! خدا من را از خالصِ نور خود خلق کرد و مرا خواند و من او را اطاعت کردم، و علی را از نور من خلق کرد، سپس او را خواند و علی خدایش را اطاعت کرد، سپس از نور من و علی فاطمه را خلق کرد و او را فراخواند، و فاطمه خدایش را اطاعت کرد، سپس از نور من و علی و فاطمه، حسن را خلق کرد و او را فراخواند، و حسن خدایش را اطاعت کرد و سپس از نور من و علی و فاطمه، حسین را خلق کرد و او را صدا کرد و حسین خدایش را اطاعت کرد، سپس پنج نام از نام‌های خود را بر ما نهاد، خدا محمود است و من محمد، خدا علی است، و علی نیز همین نام را دارد، خدا فاطر است و این فاطمه، خدا

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۰۶، ح ۲۵۰.

احسان است و این حسن و خدا محسن است و این حسین، سپس از ما و از نور حسین علیه السلام نُه امام را خلق کرد و آنها را فراخواند و آنها خدا را اطاعت کردند قبل از این که خداوند آسمان برافراشته و زمین گسترده و یا مَلَک و بشر را خلق کند، ما نورهایی بودیم که خدا را تسبیح می‌گفتیم و به او گوش می‌دادیم و اطاعت می کردیم.

عرض کردم: فدایتان شوم! اجر و پاداش کسی که اینها را بشناسد چیست؟ فرمود: ای سلمان! هر کس آن گونه که شایسته است آنها را بشناسد و به آنها اقتدا کند و آنها را دوست بدارد و از دشمنان آنها بیزاری بجوید، به خدا سوگند او از ماست هر کجا که ما وارد شویم، وارد می‌شود و هر کجا که ما ساکن شویم، ساکن می‌شود، عرض کردم: ای رسول خدا! آیا می‌شود بدون شناخت نام آنها و نَسَبشان به آنها ایمان داشت؟ فرمود: نه، ای سلمان!

عرض کردم: سایر امامان را چگونه بشناسیم؟ من تنها، تا حسین علیه السلام را می‌شناسم، فرمود: پس از حسین، سیّد عابدان، علی بن حسین، سپس پسرش، محمد بن علی، شکافنده علم اولین تا آخرین پیامبر، سپس جعفر بن محمد، زبان راستگو و صدّیق خداوند، سپس موسی بن جعفر، فرو برنده خشم و غضب به خاطر صبر در راه خداوند عزّ و جلّ، سپس علی بن موسی، راضی به امر خداوند، سپس محمد بن علی، برگزیده از میان خلق خدا، سپس علی بن محمد هدایت کننده به سوی خدا، سپس حسن بن علی، رازدار و امین اسرار خدا، سپس محمد بن حسن الهادی المهدی الناطق القائم به امر خدا. سپس فرمود: ای سلمان! قطعاً تو او را درک می‌کنی و هر کس که مانند تو باشد و با معرفت حقیقی و راستین، ولایت او را بپذیرد. خدا را بسیار شکر کردم و عرض کردم: ای رسول خدا! یعنی من تا زمان او مهلت می‌یابم؟ فرمود: ای سلمان! آیه: «**فَإِذَا جَاء وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَّنَا أُوْلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُواْ خِلاَلَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْداً مَّفْعُولاً* ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً**»

گریه و شوق من بسیار زیاد شد، سپس عرض کردم: ای رسول خدا! شما این را تضمین می‌کنید؟ فرمود: آری، سوگند به آن که مرا به حق فرستاد، از من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نُه امام از نسل حسین و هر کس که از ما است و همراه ماست و در راه ما به او ظلم و ستم شده، آری، به خدا سوگند ای سلمان!



ابلیس و لشکریانش و هر کس که به طور کامل کافر است و یا هر کس که کاملاً ایمان آورده است، همه قطعاً حاضر می‌شوند تا انتقام مظلومان و خون آنها گرفته شود و خداوندِ تو، به هیچ کس ظلم نمی‌کند و این تأویل آیه‌ای است که خداوند فرموده است: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴿﴾ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ»[1] [و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم﴿﴾ و در زمین قدرتشان دهیم و (از طرفی) به فرعون و هامان و لشکریانشان آن چه را که از جانب آنان بیمناک بودند بنمایانیم] سلمان گفت: از مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستم، و دیگر برای سلمان مهم نبود چه زمانی مرگ را می‌بینند یا مرگ او را می‌بیند.[2]

۳) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قُولَوَیه، از محمد بن جعفر قُرَشی رَزّاز، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از موسی بن سَعدان حَنّاط، از عبد الله بن قاسم حَضرَمی، از صالح بن سهل روایت کرده است که امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» فرموده است: یعنی قتل امیر المؤمنین علیه السلام و نیزه خوردن امام حسن بن علی علیه السلام. «وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيراً» یعنی قتل حسین علیه السلام «فَإِذَا جَاء وَعْدُ أُولاهُمَا» یعنی هنگامی که یاری حسین علیه السلام فرا رسد «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُواْ خِلاَلَ الدِّيَارِ» منظور قومی است که خدا قبل از قیام قائم آنها را می‌فرستد و آنها همه ظالمان به آل محمد را به سزای عملشان می‌رسانند. «وَكَانَ وَعْداً مَّفْعُولاً».[3]

۴) و نیز او از محمد بن جعفر کوفی رَزّاز، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از موسی بن سعدان، از عبد الله بن قاسم حَضرَمی، از صالح بن سَهل، از امام صادق

۱- قصص/ ۶-۵.

۲- دلائل الامامة، ص ۲۳۴.

۳- کامل الزیارات، ص ۶۲، ح ۱.

علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» فرمود: یعنی: قتل علی علیه السلام و نیزه خوردن امام حسن علیه السلام «وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيراً» یعنی: قتل امام حسین علیه السلام[1].

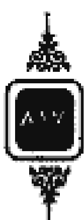
۵) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در مسند فاطمه سلام الله علیها از ابو عبد الله محمد بن سهل جَلُودی، از ابو الخیر احمد بن محمد بن جعفر طائی کوفی. در مسجد ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام از محمد بن حسن بن یحیی حارثی، از علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی- سخن گفتن و ملاقات خود با حضرت قائم (علیه السلام) را ذکر کرده است- از حضرت قائم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هان! برایت می‌گویم: آن گاه که صبی از پای نشست و مغربی به حرکت درآمد و عُمانی خروشید و با سفیانی بیعت شد، خداوند به من اذن خروج می‌دهد و من همراه سیصد و سیزده مرد همانند، در میان صفا و مروه ظهور می‌کنم و به کوفه می‌آیم و مسجد آن را خراب می‌کنم، آن را همانند بنای اول آن می‌سازم، سپس هر چه ستمکاران پیرامون آن ساخته‌اند را ویران می‌کنم و حج واقعی و حقیقی اسلام را همراه مردم به جا می‌آورم، و به یثرب می‌آیم و حُجره را خراب می‌کنم و هر کس در آنجاست بیرون می‌آورم آن دو تازه و سالم هستند، آن دو را روبروی بقیع می‌برم، و به دو چوبی که بر آن دو آویخته و صلیب شدند امر می‌کنم که از زیر آن دو، برگ داده و سبز می‌شوند، بیشتر از فتنه اول، مردم به این دو فریفته می‌شوند، پس منادی از آسمان ندا می‌دهد: ای آسمان نابود کن و ای زمین بگیر! آن روز جز مؤمنی که قلبش را برای ایمان خالص کرده باشد، هیچ کس بر روی زمین باقی نمی‌ماند. پرسیدم: سرورم! بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: حمله و حمله، بازگشت و رجعت، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً»[2]

۶) عیاشی از صالح بن سهل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» منظور قتل علی علیه السلام و نیزه خوردن امام حسن علیه السلام «وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيراً»

۱- کامل الزیارات، ص ۶۴، ح ۷.

۲- دلائل الامامة، ص ۲۹۲.

یعنی قتل حسین علیه السلام. «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولاهُمَا» یعنی وقتی یاری دهنده خون حسین علیه السلام بیاید. «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» منظور قومی‌اند که خدا قبل از قیام قائم علیه السلام آنها را مبعوث می‌کند و آنها از همه ظالمان نسبت به حق محمد صلی الله علیه و آله انتقام می‌گیرند «وَكَانَ وَعْداً مَّفْعُولًا» یعنی قیام قائم علیه السلام «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً» یعنی خروج امام حسین همراه با هفتاد تن از یارانش که با او شهید شدند. کلاه خودهای زراندود دو رویه دارند، به مردم خبر می‌دهند: حسین همراه یارانش خروج کرده است تا مؤمنان درباره او شک نداشته باشند، و بدانند او دجّال و شیطان نیست، آن روز حجت قائم در میان مردم است، وقتی مؤمنان یقین کردند که او حسین علیه السلام است و همه مؤمنان او را تصدیق کردند؛ حجت قائم علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم می‌کند، و آن که او را غسل داده و کفن می‌کند و حنوط می‌زند و در قبر می‌گذارد، امام حسین علیه السلام است، بعد از هر امامی، امام می‌آید، امام را امام غسل می‌دهد، سپس حسین علیه السلام عهده‌دار حکومت خواهد بود تا زمانی که ابروانش بر روی چشمانش قرار گیرد (بریزد).[1]



۷) حُمران از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ» منظور قائم علیه السلام و یاران اوست، مردانی جنگجو و نیرومند.[2]

۸) مسعدة بن صدقه، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدّش علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه خود فرمود: ای مردم! قبل از این که مرا از دست دهید و نیابید، از من سؤال کنید، علم بسیار زیادی در سینه من است، بپرسید قبل از این که فتنه شرقی دامنگیر شما شود. این فتنه، لگام زده حرکت می‌کند، بانگ‌زننده و مولا و آن کس که افسار آن را از جلو می‌کشد و آن که از پشت، آن را به جلو می‌راند و هر کس که به آن پناه ببرد ملعون هستند. چه بسیار کسانی که دُمش را بالا برده بودند، اما آرزوی مرگ او را دارند،

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۴، ح ۲۰.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۵، ح ۲۱.

در کنار دجله و یا پیرامون آن وجود دارد. نه مأوایی است تا او را پناه دهد و نه کسی به او رحم می‌کند. آن گاه که چرخ فلک چرخید، می‌گویید: مُرد بلکه هلاک شد و چه راه‌هایی پیمود. در این هنگام در آرزوی فَرَج می‌نشینید، و این تأویل کلام خداست که می‌فرماید: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً» سوگند به آن که دانه را شکافت و نسیم را آفرید، در آن هنگام پادشاهان در نعمت زندگی خواهند کرد و هیچ مردی از آنها نمی‌میرد مگر این که از صلب او هزار پسر زاده شود، از هر نوع بدعتی و آفتی ایمن هستند و به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل می‌کنند، حال آنکه آفات و شبهات از آنها برطرف شده است.[1]

۹) رفاعة بن موسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اولین کسی که دوباره به دنیا برمی‌گردد حسین بن علی علیه السلام و یاران او، و یزید بن معاویه و یاران او هستند؛ سپس تک‌تک آنها را می‌کُشد.[2] سپس امام آیه «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً» را تلاوت کرد.[3]

۱۰) سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از عمر بن عبد العزیز، از مردی، از جمیل بن دَرّاج، از مُعَلّی بن خُنَیس، و زید شَحّام از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: اولین کسی که در رجعت باز می‌گردد، حسین بن علی علیه السلام است و چهل سال در زمین می‌ماند تا این که به خاطر کهولت سن، ابروهایش بر روی چشم‌هایش می‌ریزد.[4]

۱۱) و نیز او از احمد بن محمد بن عیسی و محمّد بن عبد الجبّار و احمد بن حسن بن علی بن فضّال و آنها از حسن بن علی بن فضّال، از ابو مَغرا حُمَید بن

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۵، ح ۲۲.

۲- القذّ: پر پرندگانی چون عقاب و باز وقتی صاف شده و برای بستن روی تیر آماده می‌شوند. در حدیث آمده «لترکبن سنن من کان قبلکم حذو القذه بالقذه» مثلی است که برای دو چیز کاملاً مساوی و بی‌هیچ تفاوتی گفته می‌شود «المعجم الوسیط ماده قذذ».

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۵، ح ۲۳.

۴- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸.

مُثنّى، از داود بن راشد، از حُمران بن اعیَن، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: حتماً همسایه شما حسین بن علی- هزاران صلوات و درود بر آنها باد- برمی‌گردد و عهده‌دار حکومت خواهد بود تا اینکه به خاطر کهولت سن، ابروانش بر روی چشمانش قرار گیرد.[1]

۱۲) و او از احمد بن محمد بن عیسی و محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، از محمد بن مُسلِم، از حُمران بن اعیَن و ابو خطّاب- پیش از آن که ابو خطّاب، آن چه را که آورد، بیاورد- از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: اولین کسی که زمین شکافته می‌شود و به دنیا برمی‌گردد، حسین بن علی علیه السلام است و رجعت یک امر عام نیست، بلکه مخصوص کسانی است؛ تنها کسانی که کاملاً و صد در صد ایمان خالص دارند و یا کاملاً کافرند برمی‌گردند.[2]

۱۳) و او از ایوب بن نوح و حسن بن علی بن عبد الله بن مغیره، از عبّاس بن عامر قَصَبانی، از سعد، از داود بن راشد، از حمران بن اعین، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: اولین کسی که برمی‌گردد قطعاً همسایه شما حسین بن علی (علیهما السلام) است، او عهده‌دار حکومت خواهد بود تا این که از شدت کهولت، ابروهایش بر روی چشم‌هایش قرار گیرد.[3]

۱۴) و او از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی، از نضر بن سُوَید، از یحیی بن عِمران حَلَبی، از مُعَلّی بن عثمان، از مُعلّی بن خُنَیس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اول کسی که به دنیا برمی‌گردد حسین بن علی (علیهما السلام) است، سپس او مالک و رئیس خواهد بود تا اینکه به خاطر کهولت سن ابروهایش بر روی چشم‌هایش قرار گیرد. سپس امام درباره آیه: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ»[4] [در حقیقت همان

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۲.

۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۴.

۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۷.

۴- قصص/ ۸۵.

کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده‌گاه بـازمی‌گردانـد] فرمود: یعنی پیامبر شما به سوی شما باز می‌گردد.[1]

۱۵) و نیز او از محمد بن عیسی بن عُبَید، از حسین بن سُفیان بَـزّاز، از عمـرو بن شِمر، از جابر بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است کـه فرمـود: علی علیه السلام و پسرش حسین علیه السلام دوباره به زمـین برگشـته و حملـه و نبردی خواهند داشت؛ پرچم او را به دست می‌گیرد تا انتقام او را از بنی امیّه معاویه و آل ثقیف و هر کس که در جنگ با او حضور داشته بگیرد، سپس خداونـد یـاران آنها را برایشان مبعوث می‌کند، سی هزار نفر از اهل کوفه و هفتاد هزار نفر از میـان سایر مردم، سپس حضرت در صِفّین با آنها رویرو شده و همه را مـی‌کشـد و هـیچ یک حتی پیکی از آنها باقی نمی‌ماند، سـپس خداونـد آنهـا را برانگیختـه و همـراه فرعون و آل فرعون در بدترین عذاب می‌اندازد. سپس نبرد دیگری همراه با رسـول خدا صلی الله علیه و آله در می‌گیرد، تا این که حضرت رسول صلی الله علیه و آلـه در روی زمین خلیفه باشد و ائمه علیهم السلام کارگزاران او باشند و خدا آشکارا او را مبعوث می‌کند و عبادت خدا در زمین آشکارا خواهد بود، سپس فرمود: آری، به خدا سوگند! و چند برابر آن و آن را با دست نشان داد.

خداوند پادشاهی و ملک تمام اهل دنیا را، از روزی که خدا دنیا را خلق کرده تا روزی که آن را به پایان می‌رساند، به پیامبر خود صلی الله علیه و آله می‌دهد تـا وعده‌ای را که در کتابش به او داده است محقق سازد، آن جا که می‌فرماید: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»[2] [تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند][3]

۱۶) و نیز او از محمد بن حسن بن ابی خطّاب، از موسی بن سَعدان، از عبـد الله بن قاسم، از حسین بن احمد معروف به مِنقَری، از یونس بن ظَبیان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کسی که قبـل از فـرا رسـیدن قیامـت بـه

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۸.

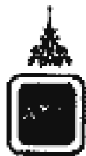
۲- توبه/ ۳۳- صف/ ۹.

۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۹.

حساب مردم می‌پردازد حسین بن علی علیه السلام است. اما در روز قیامت، اوست که موجب به بهشت و یا به جهنم رفتن مردم می شود.[1]

«إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوؤُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا (۷) عَسَى رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۸)».

[اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده‌اید، و اگر بدی کنید، به خود (بد نموده‌اید). و چون تهدید آخر فرا رسد (بیایند) تا شما را اندوهگین کنند و در معبد(تان) چنان که بار اول داخل شدند (به زور) درآیند و بر هر چه دست یافتند یکسره (آن را) نابود کنند* امید است که پروردگارتان شما را رحمت کند، و(لی) اگر (به گناه) بازگردید (ما نیز به کیفر شما) بازمی‌گردیم، و دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم]



۱) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطّان و محمد بن بکران نقّاش، و محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که خدای از او خشنود باد- از احمد بن محمد بن سعید همدانی، از علی بن حسن بن علی بن فضّال، از پدرش، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس مصائب ما را ذکر کند و بگرید و یا بگریاند، در روزی که چشم‌ها گریان می‌شوند، چشم‌های او نمی‌گرید؛ و هر کس در مجلسی بنشیند که امر ما در آن زنده می‌شود، در روزی که قلب‌ها می‌میرند، قلب او نمی‌میرد؛ و امام علیه السلام درباره آیه: «إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» فرموده است: یعنی اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید، خداوندی دارد که آن را می‌بخشد.[2]

۲) علی بن ابراهیم درباره آیه «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ» گفته است: یعنی قائم علیه السلام و یارانش «لِيَسُوؤُوا وُجُوهَكُمْ» یعنی تا چهره‌هایشان را سیاه کنند

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۷.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۴، باب ۲۸، ح ۴۸ و ۴۹.

«وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ» منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش و امیر المؤمنین علی علیه السلام همراه با یارانش است «وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيراً» بر شما غلبه یافته و شما را می‌کشند، سپس دوباره سخن درباره آل محمد علیهم السلام است، می‌فرماید: «عَسَى رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ» یعنی شما را علیه دشمنانتان یاری دهد. سپس بنی امیّه را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: «وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا» یعنی اگر شما با سُفیانی برگردید، ما نیز با قائم آل محمد علیهم السلام باز می‌گردیم «وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيراً» یعنی جهنم را زندانی می‌سازیم که در آن محبوس و حصر می‌شوند.[1]

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يِهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً(۹)».

[قطعاً این قرآن به (آیینی) که خود پایدارتر است راه می‌نماید، و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند، مژده می‌دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرَید، از ابو عمرو زُبَیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» فرمود: یَهْدِی یعنی فرا می‌خواند.[2]

۲) و نیز او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از موسی بن اُکیل نُمَیْری، از علاء بن سَیابه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» فرموده است: یعنی به سوی امام هدایت می‌کند.[3]

۳) ابن بابویه از احمد بن محمد بن عبد الرحمن مُقْرِئ، از ابو عمرو محمد بن جعفر مُقْرِئ جرجانی، از ابو بکر محمد بن حسن مَوصِلی در بغداد، از محمد بن عاصِم طَرِیفی، از عباس بن یزید بن حسن کحّال مولای زید بن علی، از پدرش، از

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۶.

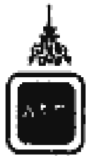
۲- کافی، ج ۵، ص ۱۳، ح ۱.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۲.

موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین (علیهم السلام) روایت کرده است که فرمود: امامان از خاندان ما همه معصوم هستند و عصمت در چهره و ظاهر نیست تا شخص به واسطه آن شناخته شود و معصوم فقط از جانب خدا معیّن و مشخص می‌شود.

سؤال شد: یا بن رسول خدا! معصوم یعنی چه؟ فرمود: معصوم کسی است که به ریسمان الهی چنگ زده و ریسمان خدا همان قرآن است و آن دو تا روز قیامت از هم جدا نمی‌شوند، و امام به سوی قرآن هدایت می‌کند و قرآن به سوی امام هدایت می‌کند و این معنی کلام خداست که می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يِهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ».[1]

۴) سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از موسی بن اکیل نُمَیری، از علاء بن سَیابه، از امام صادق علیه السلام درباره آیه «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يِهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» روایت کرده است که فرمود: یعنی به سوی امام هدایت می‌کند.[2]



۵) عیاشی، از ابو اسحاق روایت کرده است: [آیه] «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يِهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» یعنی: به سوی امام هدایت می‌کند.[3]

۶) فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یعنی به سوی ولایت هدایت می‌کند.[4]

﴿وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۰) وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (۱۱)﴾

[و این که برای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند عذابی پُر درد آماده کرده‌ایم* و انسان (همان گونه که) خیر را فرا می‌خواند (پیشامد) بد را می‌خواند و

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۵.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۲۴.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۲۵.

انسان همواره شتابزده است]

۱) علی بن ابراهیم درباره آیه «وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً» گفته است: منظور، آل محمد علیهم السلام است. سپس به بنی امیه پرداخته و فرموده است: «وأَنَّ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بالآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» سپس فرموده است: «وَيَدْعُ الإِنسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الإِنسَانُ عَجُولًا».[۱]

۲) عیاشی از سلمان فارسی روایت کرده است که گفت: در هنگام آفرینش آدم، اولین عضوی که خدا خلق کرد چشم‌های او بود. سپس آدم به خلقت سایر اعضای خود می‌نگریست، وقتی به پاهایش رسید خواست که برخیزد، اما نتوانست و این معنی کلام خداست که می‌فرماید: «وَكَانَ الإِنسَانُ عَجُولًا» و وقتی خدا آدم را آفرید و روح را در او دمید، آدم درنگ و صبر نکرد تا خوشه‌های انگور برسد وسپس آن را بخورد.[۲]

۳) هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی خدا آدم را خلق کرد و از روح خود در او دمید، [آدم] خواست قبل از تکمیل خَلقش برخیزد، اما به زمین خورد، سپس خداوند فرمود: «وَكَانَ الإِنسَانُ عَجُولًا».[۳]

۴) شیخ در کتاب امالی با سند خود از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی خدا آدم را آفرید و از روح خود در او دمید، آدم خواست قبل از این که دمیدن روح تمام شود، برخیزد، اما به زمین خورد و خدا فرمود: «وَكَانَ الإِنسَانُ عَجُولًا».[۴]

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً﴾(۱۲)

[و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم. نشانه شب را تیره‌گون و نشانه روز را

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۲۶.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۲۷.

۴- امالی، ج ۲، ص ۲۷۳.

روشنی‌بخش گردانیدیم تا (در آن) فضلی از پروردگارتان بجویید، و تا شماره سالها و حساب (عمرها و رویدادها) را بدانید و هر چیزی را به روشنی باز نمودیم]

۱) ابن بابویه از حسین بن یحیی بن ضُرَیس بَجَلی، از پدرش، از ابو جعفر محمد بن عُماره سُکَّری سِریانی، از ابراهیم بن عاصم در قزوین، از عبد الله بن هارون کَرخی، از ابو جعفر احمد بن عبد الله بن یزید بن سلام بن عُبید الله بنده آزاد شده رسول خدا، از پدرش عبد الله بن یزید، از یزید بن سلّام روایت کرده است که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چرا قرآن را فرقان نامیده‌اند؟ فرمود: زیرا آیات و سوره‌های آن متفرق و پراکنده است و بدون این که در لوح و مکتوب باشد نازل شد، حال آن که مصحف‌های دیگر مثل تورات و انجیل و زبور همه به صورت یکپارچه و مکتوب در لوح و ورق نازل شدند.

پرسید: چرا نور ماه و خورشید با هم برابر و یکسان نیست؟ فرمود: وقتی خداوند آن دو را آفرید، هر دو خدا را اطاعت کرده و در هیچ امری از فرمان خدا سرپیچی ننمودند، خداوند به جبرئیل علیه السلام امر کرد نور ماه را محو کند و او چنین کرد این پاک کردن و محو کردن نور ماه، لکه‌های سیاهی در روی آن بجا گذاشت، اگر ماه به همان حالت نورانی و درخشندگی باقی می‌ماند و نور آن محو نمی‌شد، شب؛ از روز باز شناخته نمی‌شد و روز از شب؛ روزه‌دار نمی‌فهمید چه تعداد روزه گرفته، و مردم تعداد سال‌ها و حساب را نمی‌دانستند، و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُواْ فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُواْ عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ».

یزید [بن سلّام] عرض کرد: راست گفتی: ای محمد! به من بگو که چرا شب را لیل نامیده‌اند؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ شب را مایه انس و الفت و لباس و ساتری قرار داده است. و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا* وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا»[1] [و شب را (برای شما) پوششی قرار دادیم* و روز را (برای) معاش (شما) نهادیم]. عرض کرد: راست گفتی.[2]

۱- نبأ/ ۱۱-۱۰.

۲- علل الشرایع، ج ۲، باب ۲۲۲، ص ۱۹۰، ح ۳۳.

۲) علی بن ابراهیم درباره آیه «فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ» گفت: این محو در ماه اتفاق افتاده [و از نورش کاسته شده است].[۱]

۳) و نیز او از پدرش، از حسن بن محبوب، از عبد الله بن سنان، از معروف بن خَرَّبوذ، از حَکَم بن مُستَنیر، از علی بن حسین (علیهما السلام) روایت کرده است که فرمود: یکی از زمان‌هایی که خداوند به خاطر نیاز مردم به آن مقدّر فرموده، دریایی است که خداوند بین آسمان و زمین خلق کرد، سپس مدار خورشید و ماه و ستارگان و سیّارات را در آن دریا قرار داد، پس همه این مجموعه را در فَلَک قرار داد. سپس مَلَکی را که هفتاد هزار مَلَک تحت امر او بودند بر فلک گماشت، و آن هفتاد هزار ملک، فلک را می‌چرخانند. این چرخش خورشید و ماه و ستارگان و سیارات در پی چرخش فلک، باعث می‌شود آنها در هر روز و شب در آن منزلی که خدا مقدّر فرموده قرار بگیرند.

وقتی گناه بندگان زیاد شود و خداوند بخواهد با آیتی از آیاتش آنها را مؤاخذه کند، به مَلَکی که بر فلک گماشته شده است، امر می‌کند فلکی را که مدار خورشید و ماه و ستاره و سیاره در آن است از مجرا و محل همیشگی خود منحرف کند. آن ملک به هفتاد هزار ملائکه تحت امرش همین دستور را می‌دهد و آنها اطاعت می‌کنند، در نتیجه خورشید به آن دریایی که فلک در آن جاری است، می‌افتد و دما و حرارتش از بین می‌رود و رنگش تغییر می‌کند. و هرگاه خداوند بخواهد آن آیت و نشانه را عظمت بیشتری بدهد، خورشید در آن دریا کاملاً فرو می‌رود، به خاطر این که خداوند می‌خواهد با این نشانه خلق خود را بترساند و بیم دهد. این حالتی است که کسوف کامل اتفاق می‌افتد و همین اتفاق در مورد ماه هم به وقوع می‌پیوندد، سپس وقتی خدا اراده کند آن دو را درآورد و در مدار خود قرار دهد، به ملک مسئول امر می‌کند خورشید را به مدار خود برگرداند و ملک، فلک را بر مجرای خود بازمی‌گرداند و خورشید از آب درمی‌آید در حالی که کدر و تیره‌رنگ است؛ و همین طور است درباره ماه. سپس امام علی بن حسین علیه السلام فرمود: تنها شیعیان ما از این دو آیت و نشانه - کسوف و خسوف - می‌ترسند. پس وقتی این واقعه رخ می‌دهد، از خدا بترسید و به سوی او بازگردید.

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۶.

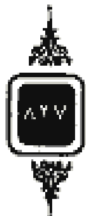
امام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: مسافت کل زمین پانصد سال راه است؛ صد سال مسافت و اندازه آبادی‌ها و شهرها و چهارصد سال مسافت و اندازه صحراها و کوه‌ها و مناطق غیر مسکونی، و اندازه خورشید شصت فرسخ در ششصد فرسخ، و اندازه ماه چهل فرسخ در چهل فرسخ است، درون ماه و خورشید برای اهل آسمان‌ها می‌درخشد و نور می‌دهد و برون و قشر آنها برای اهل زمین نور می‌دهد، و سیارات به اندازه بزرگ‌ترین کوه‌های روی زمین هستند و خورشید قبل از ماه خلق شده است.[1]

۴) سَلّام بن مُستنیر گفته است: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: چرا خورشید داغ‌تر از ماه است؟ فرمود: خداوند خورشید را از نور آتش و زلالیّت آب آفرید، یک لایه از این و یک لایه از آن، وقتی به طبقه و لایه هفتم رسید لایه و پوششی از آتش بر روی آن کشید؛ لذا خورشید داغ‌تر از ماه است. پرسیدم: ماه چطور؟ فرمود: خداوند ماه را از نور آتش و زلالیّت آب آفریده است، یک لایه از این و یک لایه از آن، وقتی به طبقه و لایه هفتم رسید، پوششی از آب بر روی آن کشید؛ لذا ماه سردتر از خورشید شد.[2]

۵) عیاشی از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ» فرمود: منظور، لکّه سیاهی است که بر روی ماه وجود دارد.[3]

۶) نصر بن قابوس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: [لکّه] سیاهی که بر روی ماه است، محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد.[4]

۷) از ابو طُفَیل روایت شده است که در مسجد کوفه بودم، شنیدم علی علیه السلام بر روی منبر سخن می‌فرمود: ابن کَوّاء از آخر و انتهای مسجد او را صدا کرد و پرسید: ای امیر المؤمنین! به من بگویید سیاهی ای که بر روی ماه است،



۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۶.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۲۸.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۲۹.

چیست؟ امام فرمود: همان است که خداوند فرموده است: «فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ.[1]

۸) از ابو طفیل روایت شده است که امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: از من درباره کتاب خدا بپرسید، من می‌دانم تک‌تک آن آیه‌ها روز نازل شده یا شب، در دشت نازل شده یا در کوه. ابن کوّاء پرسید: آن سیاهی ای که بر روی ماه است، چیست؟ امام فرمود: کوری درباره نابینایی دیگر پرسید، آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً»؟! آن سیاهی همان محو است که خدا فرموده است. و خدا می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا»[2] [آیا به کسانی که (شکر) نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند، ننگریستی* (در آن سرای هلاکت که) جهنم است (و) در آن وارد می‌شوند] و امام فرمود: این آیه درباره دو فاجر قریش نازل شده است.[3]

﴿وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنشُوراً﴾(۱۳)

[و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته‌ایم، و روز قیامت برای او نامه‌ای که آن را گشاده می‌بیند، بیرون می‌آوریم]

۱) علی بن ابراهیم گفته است: منظور قضا و قدر و سرنوشت انسان است که خدا برایش مقدّر کرده است.[4]

۲) عیاشی از زُراره و حُمران و محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» فرمودند: یعنی سرنوشت و قضا و قدر انسان که خدا برایش مقدّر کرده است.[5]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۳۰.

۲- ابراهیم/ ۲۹-۲۸.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۳۱.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۸.

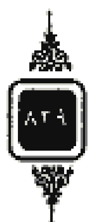
۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۳۲.

۳) در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که درباره آیه: «وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» فرموده است: یعنی انسان هر کجا باشد خیر و شرّ او همراه اوست، و انسان نمی‌تواند از آن جدا شود، تا این که روز قیامت نامه اعمال او را به او بدهند.[1]

۴) ابن بابویه، با سند خود از سَدیر صَیرفی روایت کرده است که گفته است: من و مُفَضَّل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تَغلِب نزد سَرورمان امام صادق علیه السلام رفتیم. سپس حدیث را ذکر می‌کند و امام درباره آیه فرمود: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» و منظور از آن ولایت است.[2]

«اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا(۱۴)»

[نامه‌ات را بخوان؛ کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی]



۱) حسین بن سعید در کتاب (الزهد)، از قاسم، از علی، از ابو بصیر روایت کرده است: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: روز قیامت به دست مؤمن، نامه‌ای گشوده می‌دهند که در آن نوشته شده است: حکم خداوند توانا و حکیم؛ فلانی را به بهشت داخل کنید.[3]

۲) عیّاشی از خالد بن نَجیح از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» فرمود: هر چه را که بنده انجام داده و آن چه برایش مقدّر شده بود، به یادش آورده می‌شود، چنان که گویی همان ساعت آن را انجام داده است. به همین خاطر می‌گویند: «يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»[4] [ای وای بر ما! این چه نامه‌ای است که هیچ (کار) کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز این که همه را به حساب

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۸.

۲- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۳۰، ح ۵۰.

۳- کتاب الزهد، ص ۹۲، ح ۲۴۷.

۴- کهف/ ۴۹.

آورده است]».[۱]

۳) در بستان الواعظین آمده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: نامه اعمال همه انسان‌ها زیر عرش الهی است. در روز قیامت خداوند بادی را می‌فرستد. باد، نامه‌ها را به چپ و راست می‌برد؛ اولین جمله‌ای که در آنها نوشته شده این است: «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا».

«مَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا (۱۵)».

[هر کس به راه آمده تنها به سود خود به راه آمده، و هر کس بیراهه رفته تنها به زیان خود بیراهه رفته است و هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد، و ما تا پیامبری برنیانگیزیم، به عذاب نمی‌پردازیم]

احادیث مربوط به تفسیر آیه، در آخر سوره انعام بیان شده است.

«وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا (۱۶) وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِن بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۱۷) مَّن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا (۱۸) وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا (۱۹) كُلًّا نُّمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (۲۰) انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا (۲۱) لَّا تَجْعَل مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا (۲۲)».

[و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وا می‌داریم تا در آن به انحراف (و فساد) بپردازند، و در نتیجه عذاب بر آن (شهر) لازم گردد، پس آن را

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۳۳.

(یکسره) زیر و زبر کنیم* و چه بسیار نسلها را که ما پس از نوح به هلاکت رساندیم، و پروردگار تو به گناهان بندگانش بس آگاه و بیناست* هر کس خواهان (دنیای) زودگذر است، به زودی هر که را خواهیم (نصیبی) از آن می‌دهیم، آن گاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد، برای او مقرّر می‌داریم* و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد، آنانند که تلاش آنها مورد حق‌شناسی واقع خواهد شد* هر دو (دسته) اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می‌بخشیم، و عطای پروردگارت (از کسی) منع نشده است* ببین چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم، و قطعاً درجات آخرت و برتری آن بزرگتر و بیشتر است* معبود دیگری با خدا قرار مده تا نکوهیده و وامانده بنشینی]

۱) عیاشی از حُمران، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام آیه را به صورت «وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَّرْنَا مُتْرَفِيهَا» مُشدد و منصوب خوانده و در تفسیر امَّرنا، فرموده است: یعنی: افزودیم، و فرمود قرائت آن به صورت مخفف نیست.[1]

۲) حمران از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا» فرموده است: یعنی به بزرگان و اکابر آن امر می‌کنیم.[2]

۳) علی بن ابراهیم درباره آیه: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا» گفته است: یعنی ظلم و ستمگری‌هایش را می‌افزاییم. سپس گفته است: «مَّن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ» یعنی اموال دنیا. «عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ» یعنی در دنیا «ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ» یعنی در آخرت «يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا» یعنی در آتش انداخته می‌شود، سپس از کسانی که برای آخرت عمل کرده‌اند سخن گفته است، و فرموده است: «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا» سپس فرموده است: «كُلًّا نُّمِدُّ هَٰؤُلَاءِ وَهَٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ» یعنی هر کس که دنیا و آخرت را بخواهد و نُمِدُّ: یعنی عطا می‌کنیم «وَمَا كَانَ عَطَاءُ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۳۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۳۵.

رَبِّکَ مَحْظُوراً» یعنی ممنوع. سپس فرموده است: «لاَ تَجْعَل مَعَ اللّهِ إلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا» یعنی در آتش؛ مخاطب ظاهری کلام، پیامبر است، اما در اصل مخاطب حقیقی، مردم هستند؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبرش را اینگونه مبعوث کرد، به در می‌گویم دیوار بشنود».[1]

﴿وَقَضَى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلاَهُمَا فَلاَ تَقُل لَّهُمَا أُفٍّ وَلاَ تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلاً كَرِيمًا (۲۳) وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (۲۴)﴾

[و پروردگار تو مقرّر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر (خود) احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها (حتی) «اوف» مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی* و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو: پروردگارا! آن دو را رحمت کن چنان که مرا در خُردی پروردند]

۱) ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان، از حسن بن علی سُکّری، از محمد بن زکریّا جوهری، از عباس بن بکّار ضَبّی، از ابو بکر هُذَلی، از عِکرِمه از ابن عباس طی حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است: شیخ پرسید: ای امیر مؤمنان! منظور از قضا و قدر چیست که ما را به پیش رانده‌اند و ما از هیچ وادی فرود نیامده و از هیچ تپه‌ای بالا نرفته‌ایم مگر به خاطر آن دو؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یعنی امر و حکم خدا. سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَقَضَى رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» [و پروردگار تو مقرّر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر (خود) احسان کنید].[2]

۲) طبرسی در کتاب احتجاج از یزید بن عُمَیر بن معاویه شامی روایت کرده است که در مرو نزد امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتم و پرسیدم: ای پسر

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۸.

۲- توحید، ص ۳۸۲، ذیل حدیث ۲۸.

رسول خدا! برای ما از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام روایت شده است که فرمود: نه جبر و نه اختیار، بلکه ما بین این دو امر؛ معنی این سخن چیست؟ فرمود: هر کس گمان کند خداوند اعمال ما را انجام می‌دهد، سپس ما را به خاطر آنها مجازات می‌کند، به جبر معتقد است و هر کس گمان کند خداوند امر و روزی مخلوقات خود را به حجت‌های خود علیهم السلام سپرده، به اختیار معتقد است، و معتقد به جبر، کافر است و معتقد به تفویض و اختیار مشرک. پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! امری ما بین این دو یعنی چه؟ فرمود: یعنی وجود راهی برای انجام آن چه حجت‌ها و پیامبران الهی به آن امر شده‌اند و ترک آن چه از آن نهی شده‌اند. پرسیدم: آیا در این، اراده و مشیّت الهی وجود دارد؟ فرمود: درباره طاعات و عبادات، اراده خدای متعال و مشیّت او همان، امر به انجام آنها، رضا و خشنودی از آنها، و مساعدت در انجام آنهاست؛ در معاصی هم نهی از انجام آنها، غضب و خشم از آنها و خفّت و شکست آنها اراده و مشیّت الهی است. پرسیدم: آیا قضای الهی هم در این زمینه وجود دارد؟ فرمود: آری، هر عملی که بندگان انجام می‌دهند چه خیر و چه شرّ، با قضای الهی است. پرسیدم: معنی این قضا یعنی چه؟ فرمود: یعنی در دنیا و آخرت به عذاب و پاداشی که استحقاق آن را دارند، حکم می‌کند.[1]



۳) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش، همگی، از حسن بن محبوب، از ابو ولّاد حنّاط روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» پرسیدم که این احسان یعنی چه؟ فرمود: احسان یعنی به نیکی و نرمی با آن دو صبحت کنی و برعهده آنها نگذاری چیزی که احتیاج دارند از تو بخواهند، حتی اگر ثروتمند و غنی باشند، آیا جز این است که خدا فرمود: «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ»[2] [هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آن چه دوست دارید انفاق کنید]. سپس امام فرمود: و اما این که خداوند فرمود: «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلاَهُمَا فَلاَ تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلاَ تَنْهَرْهُمَا» یعنی اگر تو را ناراحت کردند و آزردند تو، به آنها اُفّ هم نگو، و اگر تو را زدند بر سر آنها داد و فریاد نکن و آنها را را از

۱- احتجاج، ص ۴۱۴.

۲- آل عمران/ ۹۲.

خود مَران. «وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» یعنی اگر تو را زدند به آنها بگو: خداوند شما را ببخشد و بیامرزد؛ و این همان قول کریم و سخن محبت‌آمیز توست. «وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» یعنی تنها با نگاهی حاکی از رحمت و عطوفت و رأفت به آنها بنگر، و صدای خود را از صدای آنها بلندتر نکن، و بالای دست آنها کاری انجام نده و پیشاپیش آنها حرکت نکن.[1]

ابن بابویه در کتاب (الفقیه) با سند خود از حسن بن محبوب، از ابو ولّاد حنّاط، روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» پرسیدم، و عیناً همین حدیث را ذکر فرمود.[2]

۴) و نیز او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمد بن سنان، از حدید بن حکیم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کمترین نافرمانی فرزند در برابر [پدر و مادرش]، گفتنِ اُف است و اگر چیزی کمتر از این حد وجود داشت، حتماً خداوند از آن نهی می‌کرد.[3]

۵) و نیز او با سند خود از یحیی بن ابراهیم ابی بلاد، از پدرش، از جدّش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اگر چیزی کمتری از اُف وجود داشت، قطعاً خداوند از آن نهی می‌کرد و این اُف گفتن، کمترین نافرمانی و عِصیان در برابر والدین است، و از موارد دیگر عصیان، آن است که انسان به والدین خود خیره‌خیره و با خشم بنگرد.[4]

۶) و نیز او از ابو علی اشعری، از احمد بن محمّد، از محسن بن احمد، از ابان بن عثمان، از حدید بن حکیم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کمترین نافرمانی در برابر والدین گفتن آه و اُف است و اگر باز چیزی کمتر از این وجود داشت، خداوند از آن نهی می‌فرمود.[5]

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۲۶، ح ۱.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۹۱، ح ۸۸۰.

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۶۰، ح ۱.

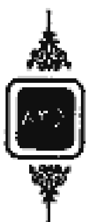
۴- کافی، ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۷.

۵- کافی، ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۹.

۷) حسین بن سعید در کتاب (الزهد)، از ابراهیم بن ابی بلاد، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امام فرمود: اگر چیزی کمتر از آه و اُف وجود داشت، خداوند از آن نهی می‌کرد و این اُف گفتن، کمترین و کوچک‌ترین مصادیق نافرمانی و عِصیان در برابر والدین است و از جمله موارد دیگر آن است که انسان به پدر و مادر خود خیره‌خیره و با خشم بنگرد.[۱]

۸) عیاشی از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام، والدین را ذکر کرد و فرمود: آن دو، همان آنهایی هستند که خدا فرموده است: «وَقَضَى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»[۲].

۹) جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام درباره آیه: «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلاَهُمَا فَلاَ تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلاَ تَنْهَرْهُمَا» فرمود: اُفّ یا آه، کمترین حدّ است و خدا آن را حرام کرده و آن چه بیشتر از این باشد نیز حرام است.[۳]



۱۰) از حَریز روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: کمترین حدّ عصیان و نافرمانی، اُف گفتن است و اگر چیزی کمتر از این بود، خدا از آن هم نهی می‌کرد.[۴]

ترجمه تفسیر روایی البرهان

۱۱) از ابو وَلّاد حَنّاط روایت شده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» پرسیدم: فرمود: احسان یعنی به نیکی و نرمی با آنها صحبت کنی و به عهده خود آنها نگذاری اگر به چیزی احتیاج داشتند از تو بخواهند، حتی اگر آنها ثروتمند و غنی بودند، آیا جز این است که خداوند فرموده است: «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ»[۵] [هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آن چه دوست دارید انفاق کنید] پس امام فرمود: و اما کلام خدا که می‌فرماید:

۱- کتاب الزهد، ص ۳۸، ح ۱۰۳.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۸، ح ۳۶.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۸، ح ۳۷.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۸، ح ۳۸.

۵- آل عمران/ ۹۲.

«إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلاَهُمَا فَلاَ تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ» یعنی اگر تو را رنجاندند و ناراحت کردند به آنها آه و اُف نگو، اگر تو را زدند، آنها را از خودت مران و بر سرشان فریاد نکش «وَقُل لَّهُمَا قَوْلاً كَرِيمًا» یعنی بگو: خدا شما را ببخشاید و بیامرزد، و این از جانب تو کلامی محبت‌آمیز محسوب می‌شود «وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» یعنی: جز با نگاهی حاکی از رحمت و رأفت و عطوفت به آنها ننگر و صدایت را از صدای آنها بلندتر نکن و بالادست آنها کاری نکن و پیشاپیش آنها راه نرو.[1]

۱۲) طبرسی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدرش، از جدّش امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اگر خداوند چیزی کوچک‌تر و مختصرتر از لفظ اُف در ترک نافرمانی والدین می‌شناخت، حتماً بندگان خود را از آن نهی می‌کرد.[2]

۱۳) و نیز طبرسی گفته است: در روایت دیگری از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمود: کمترین حدّ نافرمانی، گفتن اُف است و اگر خدا چیزی کمتر از این می‌شناخت، حتماً از آن نهی می‌کرد.[3]

«رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِن تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا(۲۵)»

[پروردگار شما به آن چه در دلهای خود دارید آگاه‌تر است اگر شایسته باشید، قطعاً او آمرزنده توبه‌کنندگان است]

۱) طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اَوّاب یعنی بنده بسیار توبه کننده و پرهیزکار، آن که از گناه خود به سوی خدا باز می‌گردد.[4]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن اسماعیل قُمّی، از علی بن حَکَم، از سَیف بن عَمیره در حدیثی مرفوع روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۸، ح ۳۹.

۲- مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۴۰.

۳- مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۴۰.

۴- مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۴۱.

السلام مردی را در مسجد کوفه دید که میانه روز نماز می‌خواند که حضرت با تازیانه کوچک پهلوی او را فشرد و فرمود: نماز اوّابین[1] را از بین بردی، خدا تو را بکشد. مرد گفت: آیا آن را ترک کنم؟ فرمود: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى* عَبْدًا إِذَا صَلَّى»[2] [آیا دیدی آن کس را که باز می‌داشت* بنده‌ای را آن گاه که نماز می‌گزارد]

امام صادق علیه السلام فرمود: نکوهش و سرزنش علی علیه السلام برای نهی از عملی کفایت می‌کند.[3]

۳) عیاشی از اَصبَغ روایت کرده است که همراه علی علیه السلام وارد مسجد شدم، امام وسط مسجد نشست، گروهی را دیدیم که هنگام طلوع خورشید هم نماز نافله می‌خواندند، امام فرمود: نماز اوّابین را از بین بردند، خدا اینها را از بین ببرد، پرسیدم: چگونه از بین بردند؟ فرمود: در انجام آن تعجیل کردند. پرسیدم: ای امیر مؤمنان! نماز اوّابین چگونه است؟ فرمود: دو رکعت است.[4]

۴) عبد الله بن عطا مکّی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: با هم به کنار آن دیوار برویم؛ سپس قاطر و الاغی خواست، و پرسید: کدام یک را ترجیح می‌دهی؟ عرض کردم: الاغ را، فرمود: دوست دارم اجازه دهی من بر آن سوار شوم. عرض کردم: قاطر را بیشتر می‌پسندم. امام بر الاغ سوار شد و من بر قاطر نشستم. در راه الاغ چموشی کرد چنان که شانه‌های امام علیه السلام به شدت تکان می‌خوردند، لذا امام خم شد و قاشِ[5] پالان الاغ را گرفت، عرض کردم: فدایتان شوم! گویی دچار درد شکم شده‌اید، فرمود: اینگونه به نظر می‌رسد؟ رسول خدا الاغی به نام عَفیر داشت، هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن سوار می‌شد الاغ از شادی و خوشحالی چموشی می‌کرد، چنان که شانه‌های حضرت صلی الله



ترجمه تفسیر روایی البرهان

۱- نماز اوّابین، نمازی است نافله که بعد از مغرب اقامه می‌شود.

۲- علق/ ۱۰-۹.

۳- کافی، ج ۳، ص ۴۵۲، ح ۸.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۸، ح ۴۰.

۵- قَرَبوس: قاش زین، زین دو قاش دارد، برآمدگی قسمت جلو و عقب. «لسان العرب- مادة قربس».

علیه و آله در اثر آن به شدت تکـان مـی‌خـورد و قـاشِ پـالان را مـی‌چسـبید، و می‌گفت: خدایا! تقصیر من نیست، بلکه به خاطر الاغ است. الاغ من هم بـه خـاطر شادی و سُرور از این که من سوارش شده‌ام، چموشی کـرد و مـن قـاشِ پـالان را گرفتم و گفتم: خدایا! تقصیر از من نیست به خاطر الاغ است. سپس امام فرمود: ای ابن عطاء! به نظرت آفتاب برگشته است؟ عرض کردم: فدایتان شوم! من نمی‌دانم هر چه شما بفرمایید؛ فرمود: نه، نچرخیده اما نزدیک است. سـپس بـه راه خـود ادامـه دادیم سپس فرمود: آفتاب چرخید، پرسیدم: در این مکان سرخ؟ فرمود: در این جـا نماز خوانده نمی‌شود، این جا درّه است، این جا نمی‌تـوان نمـاز خوانـد. سـپس بـه زمینی سفید رسیدیم، فرمود: اینجا شوره‌زار است و نمی‌تـوان بـر آن نمـاز خوانـد، سپس به زمینی از شن و ریگ رسیدیم و فرمود: همین جا است، و از مرکـب پیـاده شد و من هم پیاده شدم.

فرمود: ای پسر عطاء! آیا به عراق رفته‌ای و آن گروهی را که بـین آن سـتونها در مسجد کوفه نماز می‌خوانند دیده‌ای؟ گفتم: آری، فرمود: آنها شیعیان پدرم علـی هستند و این نماز، نماز اوّابین است که خـدا فرمـوده اسـت: «فَإِنَّـهُ كَـانَ لِلأَوَّابِـينَ غَفُوراً».[1]

۵) از ابو بصیر روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که درباره آیه: «فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُوراً» فرمود: آنان بسـیار توبـه کننـده و پارسـا و پرهیزکار هستند.[2]

۶) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده اسـت کـه فرمـود: ای ابـا محمد! بر شما باد به تقوا، سعی و تلاش، امانت داری، راستگویی، و خوش رویی با همراهان و اطرافیان خود و سجده‌های طولانی، که این اعمال از ویژگی‌های اوّابـین است. ابو بصیر گفته است: اوّابون یعنی: بسیار توبه‌کنندگان.[3]

۷) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمـود: هـر

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۸، ح ۴۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۴۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۴۳.

کس چهار رکعت نماز بخواند و در هر رکعت پنجاه بار سوره اخلاص یعنی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند، نماز حضرت فاطمه سلام الله علیها را خوانده و این همان نماز اوّابین است.[1]

۸) محمد بن حَفْص بن عُمَر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «نماز اوّابین: پنجاه [رکعت] نماز است که باید در هر رکعت بعد از حمد، سوره اخلاص خوانده شود.[2]

۹) ابن بابویه در کتاب (الفقیه) گفته است: محمد بن مسعود عیّاشی (رحمه الله) در کتاب خود، از عبد الله بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن سِماک، از ابن ابی عُمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس چهار رکعت نماز بخواند و در هر رکعت پنجاه بار «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بگوید، نماز فاطمه سلام الله علیها را خوانده و این همان نماز اوّابین است.[3]



﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا (۲۶) إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (۲۷)﴾

[و حق خویشاوند را به او بده و مستمند و در راه‌مانده را (دستگیری کن) و ولخرجی و اسراف مکن* چرا که اسرافکاران برادران شیطان‌هایند، و شیطان همواره نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن محمد بن عبد الله، از یکی از یاران ما به گمانم از سیّاری از علی بن اسباط روایت کرده است: وقتی امام رضا علیه السلام بر مهدی (عباسی) وارد شد، دید که او حقی را که به ظلم غصب شده به صاحب حقیقی آن بازمی‌گرداند، پرسید: ای امیرمؤمنان! آن چه از ما به ظلم غصب شده چرا به ما بازگردانده نمی‌شود؟ پرسید: ای ابا الحسن! آن کدام حق است؟ فرمود: وقتی خداوند تبارک و تعالی فدک و حوالی آن را برای پیامبر خود صلی الله علیه و آله

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۴۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۴۵.
۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۵۶، ح ۱۵۶۰.

فتح نمود، از آن جا که برای فتح آن اسب و مرکبی رانده نشده بود، به پیامبر خود صلی الله علیه و آله وحی کرد که: «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» و پیامبر ندانست که منظور، چه کسانی هستند و لذا در این باره از جبرئیل پرسید و جبرئیل از خداوند پرسید و خدا به او وحی کرد که فدک را به فاطمه بده؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه را صدا کرد و فرمود: ای فاطمه! خدا به من امر کرده است که فدک را به تو بدهم. فاطمه گفت: من آن را از خدا و از تو می‌پذیرم. در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه وکلای فاطمه سلام الله علیها در آن جا بودند، وقتی ابو بکر به خلافت رسید، وکلا و گماشته‌های فاطمه را از آن جا بیرون کرد، فاطمه نزد ابو بکر آمد و از او خواست فدک را به او بازگرداند، ابو بکر گفت: سرخ یا سیاه بیاور تا برای اثبات گفته‌ها و ادعایت شهادت بدهد، فاطمه امیر المؤمنین علیه السلام و اُمّ اَیمَن را آورد و آنها به سود او شهادت دادند، ابو بکر نوشت که باید متعرّضان، فدک را ترک کنند و به فاطمه تحویل دهند. فاطمه سلام الله علیها در حالی که نامه ابو بکر را در دست داشت بیرون آمد، در راه عُمَر او را دید و پرسید: این چیست در دست تو ای دختر محمد؟ فاطمه سلام الله علیها فرمود: نامه‌ای که ابن ابی قُحافه برای من نوشته است. گفت: نشانم بده، فاطمه سلام الله علیها امتناع کرد، عمر آن را از دست فاطمه گرفت و نگاهی به آن انداخت، سپس در آن تف کرد و نوشته‌ها را محو نمود و نامه را پاره کرد، و به فاطمه گفت: این ملکی است که برای فتح آن اسب و مرکبی رانده نشده، پس ریسمان[1] را در گردن ما قرار بده.

مهدی گفت: ای ابا الحسن! حدود آن ملک را برایم معین کن: فرمود: یک سوی آن کوه احد و یک طرف آن شهر عرش[2] مصر و یک طرف آن ساحل دریا،

۱- علامه مجلسی(ره) در بحار، ج ۴۸، ص ۱۵۷، ح ۲۹، به صورت الجبال آورده: فضعی الجبال گفته است. در بعضی نسخه‌ها با حاء مهمله آمده در این صورت امکان دارد کنایه از دعوا به نزد حاکم بردن باشد، که عمر این سخن را برای تحقیر و ناتوانی فاطمه سلام الله علیها گفته است، یا به این معنی است که اگر فدک به تو داده شود، بند بندگی را بر گردن ما می‌اندازی، یا به این معنی است که حال که حکم می‌دهی هر چه اسبی برای فتحش تاخته نشده ملک توست، یکباره حکم کن مالک گردن‌های ما هستی، در بعضی نسخه‌ها با جیم آمده، یعنی اگر می‌توانی در مجازات آن چه در حق تو می‌کنیم کوه‌ها را بر گردن ما بگذاری، برو و همان کار را بکن.

۲- غریش مصر: شهری که اولین بخش مصر بوده از ناحیه شام تا ساحل دریای روم. «مراصد

و یک سوی دیگر آن دومَة الجَندَل[2] است.

مأمون گفت: همه اینها را که گفتی؟! فرمود: آری- ای امیر المؤمنین!- همه اینها که گفتم، همه اینها که بر شمردم پیامبر صلی الله علیه و آله برای فتح آنها اسب و مرکبی نتاخته است. مهدی گفت: زیاد است، باید در این باره بیشتر بیندیشم.[3]

۲) ابن بابویه از علی بن حسین بن شاذویه مؤدِّب و جعفر بن محمد بن مسرور- که خدای از او خشنود باد- از محمد بن عبد الله بن جعفر حِمْیَری، از پدرش، از ریّان بن صَلْت، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» فرمود: این ویژگی را خداوند عزیز و جبّار، مخصوص ذا القربی قرار داده و آنها را از میان امت انتخاب کرده و برگزیده است. وقتی این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، فرمود: فاطمه را نزد من بیاورید. وقتی فاطمه سلام الله علیها نزد حضرت آمد، فرمود: ای فاطمه! عرض کرد: لبیک ای رسول خدا! فرمود: این فدک است که برای فتح آن هیچ اسب و مرکبی رانده نشده و مخصوص من است و دیگر مسلمانان سهمی از آن ندارند و من به خاطر این که خداوند به من امر کرده است، آن را به تو می‌دهم، آن را بگیر برای تو و فرزندانت.[4]

۳) و نیز او از محمد بن ابراهیم بن اسحاق- که رحمت خدا بر او باد- از عبد العزیز بن یحیی بصری، از محمد بن زکریا، از احمد بن محمّد بن یزید از ابونُعَیم، از حاجب عُبید الله بن زیاد، از امام علی بن حسین علیه السلام روایت کرده است که به مردی شامی فرمود: آیا آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» را خوانده‌ای؟ عرض کرد: آری، فرمود: ما همان ذا القربی هستیم.[5]



الاطلاع، ج ۲، ص ۹۳۵».

۱- سیف البحر: ساحل دریا. «المعجم الوسیط- ماده سیف».

۲- دومة الجَندَل: گفته شده از بخش‌های مدینه است، قلعه‌ای هفت منزل دورتر از دمشق، بین مدینه و دمشق واقع شده است. «مراصد الاطلاع، ج ۲، ص ۵۴۲»

۳- کافی، ج ۱، ص ۴۵۶، ح ۵، باب الفیء والانفال.

۴- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۱، باب ۲۳، ح ۱.

۵- امالی، ص ۱۴۱، ح ۳.

۴) و از طریق مخالفان، روایتی است که ثعلبی از سُدّی، از ابن دیلمی، از امام زین العابدین نقل کرده است که به مرد شامی فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟ عرض کرد: آری، فرمود: آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» از سوره بنی اسرائیل خوانده‌ای؟ عرض کرد: شما خویشاوندانی هستید که خداوند امر کرده حقشان پرداخته شود؟ فرمود: آری.[۱]

۵) عیاشی از عبد الرحمن، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! مسکین را می‌شناسم، اما ذَوی القُربَی چه کسانی هستند؟ گفت: آنها نزدیکان و خویشاوندان تو هستند؛ سپس پیامبر، حسن و حسین و فاطمه را فراخواند و به آنها فرمود: خداوند به من امر کرده از اموالی که بدون جنگ به من بخشیده است به شما بدهم، و من فدک را به شما دادم.[۲]

۶) ابان بن تَغلِب گفته است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا پیامبر فدک را به فاطمه بخشید؟ فرمود: پیامبر آن را وقف کرد، پس از این که خداوند آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» را نازل کرد، پیامبر حق فاطمه سلام الله علیها را به او داد. پرسیدم: پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه سلام الله علیها بخشید؟ فرمود: نه، خدا فدک را به او بخشید.[۳]

۷) از ابان بن تغلب روایت شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله، فدک را به فاطمه بخشید؟ فرمود: فدک را خدا برای فاطمه تعیین کرده بود.[۴]

۸) جمیل بن دَرّاج از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: فاطمه سلام الله علیها نزد ابو بکر آمد و فدک را از او مطالبه کرد. ابو بکر گفت: شاهدی از سرخ و سیاه بیاور تا برای اثبات مطالبه‌ات شهادت دهد. فاطمه: امّ اَیْمَن

۱- تفسیر طبرسی، ج ۱۵، ص ۵۳.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۴۶.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۴۷.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۴۸.

را آورد، ابو بکر از او پرسید: شهادت تو چیست؟ گفت: شهادت می‌دهم که جبرئیل علیه السلام نزد محمد صلی الله علیه و آله آمد و گفت: خداوند به تو امر می‌کند که «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» و محمد صلی الله علیه و آله ندانست منظور چه کسانی هستند. لذا به جبرئیل فرمود: از پروردگارت بپرس آنها کیستند؟ گفت: فاطمه همان ذَوی القُربَی است. و پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه سلام الله علیها داد و آورده‌اند که عمر نامه‌ای را که ابو بکر به سود فاطمه نوشته بود محو و نابود کرد.[1]

۹) از عطیّه عَوفی روایت شده است که وقتی پیامبر(خدا) خیبر را فتح کرد و خدا اموال آن جا را برای رسول خدا غنیمت قرار داد، و آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» را نازل کرد، پیامبر فرمود: ای فاطمه! فدک را به تو می‌دهم.[2]

۱۰) از عبد الرحمن بن صالح روایت شده است که مأمون طی نامه‌ای از عبید الله بن موسی عَبْسی خواست تا داستان فدک را برایش بگوید، و عبید الله بن موسی هم برای او روایت را از فضل بن مرزوق، از عطیّه نوشت و مأمون فَدک را به فرزندان فاطمه صلی الله علیه و آله بازگرداند.[3]

۱۱) ابو طُفَیل از علی علیه السلام روایت کرده است که روز شورا فرمود: آیا کسی در میان شما هست که نور او از طرف آسمان، کامل و تمام شده باشد آن گاه که خدا فرمود: «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ»؟ گفتند: نه.[4]

۱۲) از عبد الرحمن بن حَجّاج روایت شده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيراً» پرسیدم، فرمود: «هر کس چیزی را جز در اطاعت از امر خدا، ببخشد اسرافکار است، و هر کس مالی را در راه خیر و نیکی بدهد، مقتصد و معتدل است.[5]

۱۳) از ابو بصیر روایت شده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۴۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۵۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص۳۱۱، ح ۵۱.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص۳۱۱، ح ۵۲.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص۳۱۱، ح ۵۳.

«وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيراً» پرسیدم، فرمود: یعنی این که انسان هر چه دارد ببخشد، سپس بدون هیچ مال و سرمایه‌ای بیکار و خانه‌نشین شود. پرسیدم: آیا در مال حلال هم اسراف ممکن است؟ فرمود: آری.[1]

۱۴) از عامر بن جُذاعه روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: از خدا بترسید و در بذل مال اسراف و کوتاهی نکنید، بلکه میانه این دو، و معتدل رفتار کنید، بذل بیش از حد مال، اسراف است و خدا فرموده است: «وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيراً». خداوند متعال، آن را که اعتدال و میانه‌روی داشته باشد، عذاب نمی‌کند.[2]

۱۵) جمیل از اسحاق بن عمّار، از عامر بن جُذاعه روایت کرده است که مردی بر امام صادق علیه السلام وارد شد و عرض کرد: ای ابا عبد الله! به من وام ده تا آن زمان که گشاده دست شوم، آن را به تو بازگردانم. حضرت فرمود: به هنگام برداشت محصول، دستت باز خواهد شد؟ عرض کرد: به خدا سوگند که خیر. پس فرمود: تا آن زمان که به تجارت بپردازی و از آن فارغ شوی، توانایی بازپرداخت وام را داری؟ عرض کرد: به خدا سوگند که خیر. حضرت فرمود: آن زمان که مستغلّات یا اموالت را به فروش برسانی، قدرت بازپرداخت را خواهی داشت؟ عرض کرد: به خدا سوگند که خیر. در این هنگام امام علیه السلام فرمود: پس تو از جمله کسانی هستی که خداوند در اموال ما برای او حقّی قرار داده است. سپس حضرت فرمود تا برایش کیسه‌ای درهم آورند و دست در آن کرد و یک مشت برداشت و به آن مرد داد و فرمود: از خدا بترس، و اسراف و بُخل نداشته باش و میانه این دو معتدل عمل کن، که بذل و بخشش زیاده از حد، اسراف است و خدا فرموده است: «وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيراً». و فرمود: خداوند تبارک و تعالی آن کسی را که میانه‌روی و اعتدال داشته باشد، عذاب نمی‌کند.[3]

۱۶) جمیل از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که درباره «وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيراً»

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص۳۱۱، ح ۵۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص۳۱۱، ح ۵۵.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۵۶.

گفته است: یعنی در ولایت و دوستی علی علیه السلام اسراف و زیاده‌روی نکن.[1]

۱۷) از بشر بن مروان روایت شده است که نزد امام صادق علیه السلام رفتیم و امام برای پذیرایی فرمود تا خرما بیاورند. یک نفر بعد از خوردن خرما هسته آن را دور می‌انداخت. امام علیه السلام دست او را گرفت و فرمود: این کار را نکن، که اسراف است و خداوند تبارک و تعالی، فساد و خرابکاری و تباهی را دوست ندارد.[2]

۱۸) احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش، از علی بن حدید، از منصور بن یونس، از اسحاق بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيراً» فرمود: یعنی در ولایت علی علیه السلام اسراف و زیاده‌روی نکنید.[3]

۱۹) علی بن ابراهیم درباره آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ» گفته است: منظور از ذا القربی، خویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه و آله است و درباره فاطمه سلام الله علیها نازل شده است. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به او داد. مسکین نیز یعنی درماندگان فرزندان فاطمه سلام الله علیها و ابن السبیل یعنی در راه ماندگان آل محمد علیهم السلام و فرزندان فاطمه سلام الله علیها. و گفته است: «وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيراً» یعنی مالی را در راهی که اطاعت خدا در آن نیست، انفاق نکن «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُواْ إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ». مخاطب ظاهری آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله و مخاطَب حقیقی آن مردم هستند. سپس درباره والدین به مخاطبان فرموده است: «وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ» یعنی اگر خود اهل و عیال داشتی و عائله‌مند و یا فقیر یا بیمار بودی و از والدین دوری کردی «فَقُل لَّهُمْ قَوْلاً مَّيْسُوراً» یعنی کلام نیک و نرم و خوشایند به آنها بگو، اگر قادر نیستی به آنها احسان و خدمت کنی، پس از خدا بخواه به آنها رحمت آورد.[4]



۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۵۷.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۵۸.

۳- محاسن، ص ۲۵۷، ح ۲۹۸.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۸.

۲۰) ابن شهر آشوب از کتاب شیرازی نقل کرده است: وقتی فاطمه سلام الله علیها سختی معیشت و کار و حال خود را برای پیامبر صلی الله علیه و آله گفت و کنیزی برای مساعدت خواست، پیامبر گریست و فرمود: ای فاطمه! سوگند به آن که مرا به حق فرستاد که در مسجد چهار صد مرد هستند که غذا و لباس ندارند، و اگر من از خصلتی نمی‌ترسیدم، حتماً آن چه می‌خواستی به تو عطا می‌کردم؛ ای فاطمه! من نمی‌خواهم به خاطر وجود کنیز، اجر و پاداش خود را از دست بدهی. می‌ترسم روز قیامت علی بن ابی طالب علیه السلام در محضر خدا از تو شکایت کند و حقش را بخواهد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه، تسبیحات نماز را آموخت. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: رفتی و از رسول خدا دنیا را خواستی، اما خداوند ثواب آخرت را به ما عطا کرد.

ابوهُرَیره گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از نزد فاطمه سلام الله علیها بیرون آمد، خداوند عزّ و جلّ آیه «وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا» را نازل کرد؛ یعنی: اگر از خویشان و کسان خود و دخترت فاطمه. «ابْتِغَاء» یعنی طلب و درخواست «رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ» یعنی رزق و روزی از پروردگارت «تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا» یعنی کلامی نیکو. وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا (ص) کنیزی را برای مساعدت و خدمت برای فاطمه سلام الله علیها فرستاد و آن را فِضّه نامید.[۱]

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾(۲۹)

[و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار (هم) گشاده‌دستی منما تا ملامت‌شده و حسرت‌زده بر جای مانی]

۱) علی بن ابراهیم گفته است: سبب نزول آیه این است که: هرگاه کسی چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست و پیامبر قدرت بخشش آن را داشت، هرگز او را دست خالی رد نمی‌کرد. روزی کسی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و چیزی خواست. پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی در دست نداشت و فرمود: ان

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۴۱.

شاء الله درست می‌شود. مرد گفت: یا رسول الله! پیراهنتان را به من بدهید و پیامبر صلی الله علیه و آله که هرگز کسی را دست خالی رد نمی‌کرد، پیراهن خود را به او داد. خداوند فرمود: وَلاَ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ» و ادامه آیه. و پیامبر صلی الله علیه و آله را نهی کرد از این که اسراف کند و بدون پیراهن بماند، و امام صادق علیه السلام فرمود: المحسور: یعنی عریان.[1]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از نَضر بن سُوَید،از موسی بن بَکر، از عَجلان روایت کرده است که نزد امام صادق علیه السلام بودم و سائلی آمد، امام بر سر زنبیلی[2] از خرما رفت و دستش را پر از خرما نمود و به او بخشید. سپس دیگری آمد و از حضرت کمک خواست و حضرت برخاست و با دست خود خرما برداشت و به او داد. اندکی بعد، دیگری آمد و چیزی خواست و امام با دست خود خرما برداشت و به او بخشید و سپس دیگری آمد و چیزی خواست؛ امام با دست خود خرما برداشت و به او بخشید. آن گاه، دیگری آمد. امام فرمود: «خداوند به تو به ما روزی و رزق دهد». آن گاه فرمود: هرگاه کسی چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست هرگز پیامبر او را دست خالی رد نمی‌کرد و حتماً چیزی به او می‌داد. زنی پسرش را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد و به او گفت: برو و از پیامبر چیزی بخواه و اگر گفت من هم چیزی ندارم، بگو: پیراهن خود را به من بده. پیامبر پیراهنش را درآورد و آن را به طرف آن پسر انداخت. پس خداوند به او میانه‌روی و اعتدال را آموخت؛ و فرمود: «وَلاَ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا».[3]

۳) و نیز او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت کرده که درباره آیه «وَلاَ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» فرمود: احسار یعنی: فقر و

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۹.

۲- المِکتَل: شبیه زنبیل است و پانزده صاع ظرفیت دارد. «القاموس المحیط و اللسان- ماده کتل».

۳- کافی، ج ۴، ص ۵۵، ح ۷.

نیازمندی.[1]

۴) و نیز او از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: سپس خداوند به پیامبر خود آموخت چگونه انفاق کند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله مقداری طلا داشت، اما از این که آنها را نزد خود نگه دارد، کراهت داشت. لذا همه را صدقه داد و هیچ چیز برایش باقی نماند. سائلی نزد حضرت آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ چیز نداشت. سائل، آن حضرت را ملامت کرد و پیامبر از این که چیزی برای بخشش نداشت، ناراحت و غمگین شد؛ زیرا بسیار رقیق القلب و مهربان بود، خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم داد و فرمود: «وَلاَ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا».

می‌فرماید: مردم از تو کمک و مساعدت می‌خواهند و عذر تو را نمی‌پذیرند؛ اگر هرچه داری ببخشی، تهیدست[2] و بی‌چیز خواهی شد.[3]

۵) عیاشی از عَجلان روایت کرده است: نزد امام صادق علیه السلام بودم که سائلی آمد. امام برخاست و مشتی از زنبیل خرما برداشت و به او داد. سپس دیگری آمد و امام برخاست و دستش را پر کرد و به او داد. سپس دیگری آمد و چیزی خواست. امام فرمود: «خدا به ما و شما روزی دهد». سپس فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله چنان بود که اگر کسی چیزی از او می‌خواست، حتماً به او عطا می‌کرد. روزی زنی پسرش را نزد پیامبر فرستاد و به او گفت: نزد پیامبر برو و از او چیزی بخواه؛ اگر گفت: هیچ چیز برای بخشش ندارم، بگو: پیراهنت را به من بده. پیامبر صلی الله علیه و آله پیراهنش را درآورد و به او داد؛ و خداوند اعتدال و میانه‌روی را به او آموخت و فرمود: «وَلاَ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا».[4]

۱- کافی، ج ۴، ص ۵۵، ح ۶.

۲- حَسَرَ القومُ فلاناً: قوم از او چیزی خواستند و او آن قدر به آنها عطا کرد که هیچ چیز برایش باقی نماند. «المعجم الوسیط- ماده حسر».

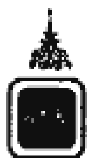
۳- کافی، ج ۵، ص ۶۷، ح ۱.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۵۹.

۶) از ابن سنان روایت شده است: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَلاَ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ» دستش را مشت کرد و فرمود: «این گونه» و در تفسیر آیه «وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ» دست خود را باز کرد و فرمود: یعنی این گونه.[۱]

۷) محمد بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آیه «وَلاَ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» فرمود: إحسار یعنی: مضیقه و حَرَج و فقر.[۲]

۸) ابن شهر آشوب گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر چه داشت بخشید حتی پیراهنش را، پس عریان در خانه‌اش بر روی حصیری نشست. بلال نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسولَ الله! برای نماز بیایید. آن گاه، خدا این آیه را نازل کرد: «وَلاَ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» و خداوند از بهشت برای حضرت حُلّه‌ای آورد.



وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُم إنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْءًا كَبِيرًا (۳۱)

وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاء سَبِيلاً (۳۲)

[و از بیم تنگدستی فرزندان خود را مکشید. ماییم که به آنها و شما روزی می‌بخشیم. آری کشتن آنان همواره خطایی بزرگ است* و به زنا نزدیک مشوید، چرا که آن همواره زشت و بد راهی است]

۱) علی بن ابراهیم درباره آیه «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ» گفته است: یعنی از ترس فقر و گرسنگی؛ زیرا أعراب به این دلیل فرزندان خود را می‌کشتند، بنابراین خداوند فرمود: «نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُم إنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْءًا كَبِيرًا».[۳]

۲) عیاشی از اسحاق بن عمّار، از امام ابو ابراهیم (علیه السلام) روایت کرده

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۶۰.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۶۱.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۹.

است که فرمود: حاجی هرگز دچار اِملاق نمی‌شود. پرسیدم: املاق چیست؟ فرمود: یعنی اِفلاس و بی‌چیزی و فقر. سپس فرمود: «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلاَدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُم».[1]

۳) و اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: حاجی هرگز دچار املاق نمی‌شود. پرسیدم: املاق یعنی چه؟ فرمود: یعنی افلاس و فقر؛ سپس فرمود: «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلاَدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُم».[2]

۴) علی بن ابراهیم گفته است: «وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاء سَبِيلًا» از آیات محکمات است.[3]

۵) سپس گفته است که در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده است: «وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً» فاحشه یعنی گناه و دشمنی با خدا. نزد خداوند این کار بسیار مبغوض و منفور است «وَسَاء سَبِيلًا» عذاب زناکار از همه گنهکاران بیشتر است و زنا یکی از گناهان کبیره است.[4]

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا(۳۳)»

[و نفسی را که خداوند حرام کرده است، جز به حق مکشید و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم. پس (او) نباید در قتل زیاده‌روی کند؛ زیرا او (از طرف شرع) یاری شده است]

۱) علی بن ابراهیم: درباره آیه «وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالحَقِّ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا» فرمود: یعنی تسلط بر قاتل «فَلاَ يُسْرِف فِّي

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۶۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۶۳.

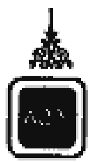
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۹.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۹.

الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» فرزند مقتول، علیه قاتل یاری و مساعدت می‌شود.[1]

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از قاسم بن عُروه، از ابو العباس و سایرین، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اگر چند نفر در کشتن کسی مشارکت داشته باشند، ولیّ دَم مقتول می‌تواند هر یک از آنها را که بخواهد بکشد، اما نمی‌تواند بیشتر از یک نفر را بکشد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَمَن قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ».[2]

۳) و نیز او از علی بن محمد، از یکی از یارانش، از محمد بن سلیمان، از سیف بن عَمیره، از اسحاق بن عمّار از ابا الحسن امام علی علیه السلام پرسیدم: خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود می‌فرماید: «وَمَن قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» این اسراف که خدا از آن نهی کرده چیست؟ فرمود: خداوند از این که کسی غیر از قاتل را بکشند یا قاتل را مُثله کنند، نهی فرموده است. پرسیدم: پس معنی «إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» چیست؟ فرمود کدام یاری و مساعدتی بزرگ‌تر از این که قاتل را به اولیای دَم مقتول بسپارند تا او را بکشند، و در دنیا و در آخرت هیچ کس او را بابت این کشتن مؤاخذه نمی‌کند؟[3]



۴) و نیز او از علی بن محمد، از صالح، از حجّال، از یکی از یارانش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از امام درباره آیه «وَمَن قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ» پرسیدم، فرمود: درباره امام حسین علیه السلام نازل شده است که اگر تمام اهل زمین به قصاص قتل حسین کشته شوند، اسراف و زیاده‌روی نیست.[4]

۵) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از قاسم عروه، از ابو عباس و سایرین، از امام صادق علیه السلام روایت کرده

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۹.

۲- کافی، ج ۷،ص ۲۸۴، ح ۹.

۳- کافی، ج ۷، ص ۳۷۰، ح ۷.

۴- کافی، ج ۸، ص ۲۵۵، ح ۳۶۴.

که فرمود: اگر چند نفر، یکی را به قتل برسانند، ولیّ دَم مقتول می‌تواند هر یک از آنها را که بخواهد بکشد، اما بیشتر از یک نفر را نمی‌تواند بکشد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ» و اگر سه نفر یکی را کشته باشند؛ ولیّ دَم می‌تواند هر یک را که خواست بکشد و دو نفر دیگر باید یک‌سوم دیه او را به ورثه‌اش بدهند.[1]

۶) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قُولَوَیه، از محمد بن حسن بن احمد، از محمد بن حسن صفّار، از عبّاس بن معروف، از محمد بن سِنان، از مردی روایت کرده است: از امام صادق درباره آیه «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً»، پرسیدم؛ فرمود: منظور قائم آل محمد علیه السلام است که قیام می‌کند و قصاص خون حسین علیه السلام را می‌گیرد و اگر تمام اهل زمین را به این قصاص بکشد، اسراف و زیاده‌روی نکرده است و آیه «فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ» کاری انجام نداده است که اسراف باشد.

سپس امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند قائم عَجَّلَ اللهُ تَعالَى فَرَجَهُ الشَّریف فرزندان و ذرّیّه قاتلان حسین علیه السلام را به قصاص جُرم پدرانشان می‌کشد.[2]

۷) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - که خدای از او خشنود باد - از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد السلام بن صالح هروی نقل کرده است که از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول الله! حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت شده است: وقتی که قائم علیه السلام قیام کند، فرزندان و ذرّیّه قاتلان امام حسین علیه السلام را به قصاص جُرم پدرانشان می‌کشد. شما در این باره چه می‌فرمایید؟ فرمود: همین طور است. پرسیدم: پس این که خداوند می‌فرماید: «وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»[3] [و هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد] یعنی چه؟ فرمود: همه آن چه خداوند فرموده است، راست و حقیقت

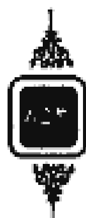
۱- تهذیب، ج ۱۰، ص ۲۱۸، ح ۸۵۸.

۲- کامل الزیارات، ص ۶۳، ح ۵.

۳- اسراء/ ۱۵، فاطر/ ۱۸ و زمر/ ۷.

است، اما فرزندان قاتلان حسین علیه السلام از عمل پدران خود خشنودند و به آن افتخار می‌کنند و هر کس از وقوع فعلی راضی باشد، مانند کسی است که آن را انجام داده است. اگر کسی در شرق کشته شود و کسی در غرب از مرگ او خشنود باشد، در نزد خداوند، شریک عمل قاتل محسوب می‌شود. قائم علیه السلام تنها به این دلیل آنها را می‌کشد که آنها از کار و فعل پدرانشان راضی و خشنودند. پرسیدم: اولین کاری که قائم شما علیه السلام بعد از قیام انجام می‌دهد، چیست؟ فرمود: از بنی شَیبه شروع می‌کند و دستان آنها را قطع می‌کند؛ زیرا آنها سارقان بیت الله عزّ و جلّ هستند.[1]

۸) علی بن ابراهیم از پدرش، از عثمان بن سعید، از مفضّل بن صالح، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» فرموده است: درباره امام حسین علیه السلام نازل شده است.[2]



۹) عیاشی از مُعَلّی بن خُنَیس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که شنیدم امام می‌فرمود: هر کس نفسی را که خدا حرام کرده بکشد، به راستی حسین علیه السلام را در میان اهل بیتش کشته است.[3]

۱۰) جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که این آیه درباره حسین علیه السلام نازل شده است و «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ» قاتل حسین «إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» فرمود: یعنی حسین علیه السلام.[4]

۱۱) ابو عباس از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که اگر عده‌ای کسی را بکشند، ولیّ دم مقتول می‌تواند هر یک از آنها را که خواست بکشد. اما تنها یک نفر را می‌تواند بکشد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَد جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» و اگر سه نفر، یکی

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۶، باب ۲۸، ح ۵.

۲- در تفسیر قمی که در دسترس ماست، آن را نیافتیم.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۶۴.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۶۵.

را بکشند، ولیّ دم می‌تواند هر یک از آن سه نفر را که خواست بکشد و دو نفر دیگر هر یک، یک سوم دیه او را به ورثه‌اش می‌دهند.[1]

۱۲) سَلّام بن مستنیر از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» روایت کرده است که فرمود: منظور حسین بن علی علیه السلام است که مظلومانه کشته شد و ما ولیّ دم او هستیم و قائم ما وقتی ظهور کند، انتقام خون حسین علیه السلام را می‌گیرد و آنقدر می‌کشد تا گفته شود: در کشتن زیاده‌روی کرد. نیز فرمود: مقتول، حسین علیه السلام است و ولیّ او قائم علیه السلام و اسراف در قتل یعنی کشتن کسی غیر از قاتل «إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» یعنی: دنیا به پایان نمی‌رسد تا این که مردی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به پیروزی می‌رسد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.[2]

۱۳) از ابو عباس روایت شده است که از امام صادق علیه السلام درباره حکم دو نفری که یکی را به قتل برسانند پرسیدم. ایشان فرمود: ولیّ دَم او مخیّر است هر کدام از آنها را که خواست بکشد و دیگری نصف دیه او را به ورثه‌اش می‌دهد، و نیز اگر مردی زنی را بکشد و اولیای دم زن، دیه او را بپذیرند، دیه می‌دهد و گرنه، اولیای دم زن باید نصف دیه مرد را بدهند و سپس او را بکشند و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ».[3]

۱۴) از حُمران روایت شده است که به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! فرزندان حسن علیه السلام معتقدند قائم از میان آنها خواهد بود و آنها صاحب امر خواهند بود و فرزندان ابن حَنَفیّه نیز همین عقیده را دارند. فرمود: خداوند عمویم حسن علیه السلام را رحمت کند! وقتی امیر المؤمنین علیه السلام زخمی شد، او چهل هزار شمشیر را غلاف کرد و خلافت را به معاویه تسلیم کرد و محمد بن علی علیه السلام هفتاد هزار جنگجو داشت که اگر دستور

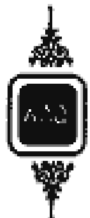
۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۶۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۶۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۶۸.

نبرد می‌گرفتند، وارد میدان می‌شدند و تا سرحدّ مرگ می‌جنگیدند. این در حالی بود که حسین علیه السلام همراه هفتاد نفر خروج کرد و در راه خدا جان خود را از دست داد؛ چه کسی بیشتر از ما به گرفتن انتقام خون او سزاوارتر است؟ به خدا سوگند که ما صاحب‌الامر هستیم و قائم از میان ما است و سفّاح و منصور از میان ماست و خداوند فرموده است: «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا» ما اولیا و ولیّ دم حسین بن علی علیه السلام هستیم و بر دین او هستیم.[1]

۱۵) شرف‌الدین نَجفی، از یکی از ثِقات با سند خود از یکی از یاران ما روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» پرسیدم و ایشان فرمود: درباره حسین علیه السلام نازل شده است. اگر ولیّ دم او در قصاص خون او همه اهل زمین را بکشد، اسراف و زیاده‌روی نکرده است؛ و ولیّ دم او قائم علیه السلام خواهد بود.[2]



«وَلاَ تَقْرَبُواْ مَالَ الْيَتِيمِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُواْ بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤُولاً(۳۴) وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَزِنُواْ بِالقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً(۳۵)»

[و به مال یتیم جز به بهترین وجه نزدیک مشوید تا به رشد برسد و به پیمان (خود) وفا کنید؛ زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد* و چون پیمانه می‌کنید، پیمانه را تمام دهید و با ترازوی درست بسنجید که این بهتر و خوش فرجام‌تر است]

۱) عیاشی از عبد الله بن سِنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که نَجده حَروری برای ابن عباس نامه‌ای نوشت و چندین سؤال از او پرسید، از جمله این که: یتیم یعنی چه؟ و چه زمانی یتیمی او تمام می‌شود؟ ابن عباس برای او

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۶۹.

۲- تأویل الأیات، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۱۰.

نوشت: پایان انتهای یتیمی او زمانی است که به بلوغ برسد؛ یعنی محتلم شود.[1]

۲) و در روایتی دیگر عیاشی از عبد الله بن سنان نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: نزد پدرم بودم که از پدرم درباره یتیم سؤال شد و این که چه زمانی از حکم یتیم بودن خارج می‌شود؟

فرمود: وقتی که به بلوغ کامل برسد. پرسیدم: بلوغ کامل چه زمانی است؟ فرمود: وقتی محتلم شود. پرسیدم: گاهی پسری تا دوازده سالگی و کمتر یا بیشتر از آن محتلم نمی‌شود؟ فرمود: هرگاه پسر به سن سیزده سالگی برسد، حسنه و گناه او نوشته می‌شود و از حکم یتیم بودن خارج می‌شود، مگر این که سفیه یا ضعیف باشد.[2]

۳) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: انسان در سنّ سی و سه سالگی به بلوغ کامل می‌رسد و وقتی به چهل سالگی برسد به اوج و از چهل و یک سالگی رو به نقصان است و برای ۵۰ ساله شایسته است که همانند کسی باشد که در حال جان کندن است.[3]

۴) عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که زمان بلوغ، احتلام است در ۱۳ سالگی.[4]

۵) علی بن ابراهیم گفته است: «وَلاَ تَقْرَبُواْ مَالَ الْيَتِيمِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» یعنی به نیکی و بدون اسراف «وَأَوْفُواْ بِالْعَهْدِ» یعنی اگر با انسانی عهدی بستی به آن عهد وفا کن «إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤُولاً» یعنی روز قیامت. و فرموده است: «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَزِنُواْ بِالقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ» یعنی راست و درست.[5]

۶) ابو بصیر گفته است: در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۷۰.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۷۱.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۷۲.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۷۳.

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۹.

آمده است که «قِسطاس مستقیم یعنی ترازو و میزانی که زبان دارد».[1]

﴿وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً(٣٦)﴾

[و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد]

۱) علی بن ابراهیم: درباره آیه «وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» گفته است: یعنی کسی را به چیزی که درباره آن علمی نداری متهم نکن، و فرمود که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس به مرد یا زن مؤمنی بهتان و تهمت بزند در طینة خَبال(چرکِ اهل دوزخ) می‌ماند تا این که از آن چه گفته است، پاک شود.[2]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیّه، از ابن ابی یعفور، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس به زن یا مرد مؤمنی بهتان بزند و به دروغ افترایی بر او ببندد، خداوند او را در طینة خَبال(چرکِ اهل دوزخ) می‌اندازد تا از آن چه گفته است، پاک شود.

پرسیدم: طینه خبال یعنی چه؟ فرمود: یعنی چرکی آمیخته به خون که از شرمگاه زنان بدکاره خارج می‌شود.[3]

۳) و نیز او از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مَسْعَدَة بن زیاد روایت کرده است که نزد امام صادق علیه السلام بودم. مردی به امام عرض کرد: فدایتان شوم! همسایه‌هایی دارم که کنیزکان مطرب و آوازه‌خوان دارند. وقتی من به مستراح می‌روم، چه بسا عَمداً مدت بیشتری می‌نشینم تا صدای آواز آنان را بشنوم. امام فرمود: چنین نکن. آن مرد عرض کرد: به خدا نزد آنها نمی‌روم و با آنها برخوردی

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۹.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۰.

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۶۶، ح ۵.

نداشته‌ام، تنها با گوش خود صدایی را می‌شنوم. امام فرمود: از خدا بترس. آیا نشنیده‌ای خداوند می‌فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؟ مرد عرض کرد: آری به خدا، گویی تا به حال از هیچ عرب و عجمی این آیه را نشنیده بودم. با وجود این ان شاء الله دیگر عمل خود را تکرار نمی‌کنم و از خداوند طلب توبه و استغفار می‌نمایم. امام به او فرمود: برخیز و غسل کن و نماز شکر بجای آور که تو در امر خطیری واقع شده بودی، اگر در همان حال می‌مردی، چقدر حال و روزگار تو بد می‌بود. خدا را شکر کن و از او توبه و بازگشت از آن چه او نمی‌پسندد، مسئلت نما که خداوند، فقط زشتی‌ها را نمی‌پسندد، زشتی را برای اهلش بگذار، که هر امری اهل خود را دارد.[1-2]

۴) و او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرَید، از ابو عمرو زُبیری- طی حدیثی طولانی- از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بر گوش واجب است که از شنیدن حرام دوری کند، و از آن چه خدا برایش حلال ندانسته و او را از آن نهی کرده و شنیدن آن چه خدای عزّ و جلّ را به خشم می‌آورد، اعراض نماید، چرا که خداوند در این باره فرمود: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»[3] [و البته (خدا) در کتاب (قرآن) بر شما نازل کرده که هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند] سپس خداوند، فراموشی را از این حکم استثناء کرده و فرموده است: «وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»[4] [و اگر شیطان تو را (در این باره) به فراموشی انداخت، پس از توجه (دیگر) با قوم ستمکار منشین] و فرمود: «فَبَشِّرْ عِبَادِ* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

۱- الكنيف: سایبانی که بالای در خانه زده می‌شود، مستراح. «المعجم الوسيط، ماده كنف».

۲- کافی، ج ۶، ص ۴۳۲، ح ۱۰.

۳- نساء/ ۱۴۰.

۴- انعام/ ۶۸.

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»[1] [پس بشارت ده به آن بندگان من که* به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند. اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان] و خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ»[2] [به راستی که مؤمنان رستگار شدند* همانان که در نمازشان فروتنند* و آنان که از بیهوده رویگردانند* و آنان که زکات می‌پردازند] و فرمود: «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ»[3] [و چون لغوی بشنوند از آن روی برمی‌تابند و می‌گویند: کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست] و فرموده است: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»[4] [و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می‌گذرند] و این وظیفه‌ای است که خدا بر گوش واجب کرده که بر آن چه بر او حلال نیست، گوش نسپارد و این عمل گوش است و نشانه ایمان است.

خدا بر چشم واجب کرده که: بر آن چه خدا حرام کرده ننگرد و از آن چه که خدا برای او حلال ندانسته، اعراض کند و این وظیفه چشم است و نشانه ایمان است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»[5] [به مردان با ایمان بگو دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند] و آنها را از نگریستن بر عورات همدیگر نهی کرده است. مرد نباید که بر عورت برادرش بنگرد و عورت خود را نیز از نگاه دیگران مصون بدارد. و فرمود: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»[6] [و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را (از هر نامحرمی) فرو بندند و پاکدامنی ورزند]. یعنی از این که یکی به شرمگاه

۱- زمر / ۱۸-۱۷.

۲- مؤمنون / ۴-۱.

۳- قصص / ۵۵.

۴- قصص / ۵۵.

۵- فرقان / ۷۲.

۶- نور / ۳۱.

خواهرش بنگرد و باید که شرمگاه خویش را از نگاه دیگران مصون بدارد. و فرمود: هر آیه‌ای که در قرآن برای حفظ فرج آمده، درباره زناست به جز این آیه که در باره نگاه است.

پس واجبات قلب و زبان و گوش و چشم را در آیه دیگر به صورت منظم بیان کرده و فرموده است: «وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ»[1] [و (شما) از این که مبادا گوش و دیدگان و پوستتان بر ضد شما گواهی دهند (گناهانتان را) پوشیده نمی‌داشتید] مقصود از جلود، شرمگاه و ران‌ها می‌باشد. و فرموده است: «وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولًا».

و این وظیفه‌ای است که خدا بر چشم‌ها واجب کرد که حرام خدا را ننگرند و این وظیفه و عمل چشم‌هاست و نشانه ایمان است. این حدیث، طولانی است که ما آن را به طور مفصّل در تفسیر آیه «وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا» آخرین آیه سوره برائت بیان کردیم.[2] [3]

۵) ابن بابویه، از ابو القاسم علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق - که خدای از او خشنود باد - از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از عبد العظیم حسنی، از امام علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام، از پدرش، از پدرانش، از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابو بکر برای من همچون گوش و عمر همچون چشم و عثمان همچون قلب است. فردای آن روز نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم. امیر المؤمنین علیه السلام و ابو بکر، عمر و عثمان نزد او بودند. گفتم: پدر جان! شنیده‌ام درباره این یارانت سخنی گفته‌ای، آن چه سخنی است؟ فرمود: آری. سپس با دست به آنها اشاره کرد و گفت: اینها گوش و چشم و قلب من هستند و از آنها درباره ولایت این جانشین و وصیّ من خواهند پرسید و به علی بن ابی طالب علیه السلام

۱- فصلت/ ۲۲.

۲- در تفسیر آیات ۱۲۵-۱۲۴ سوره برائت.

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۸، ح ۱.



اشاره کرد و سپس فرمود: خداوند عزّ و جلّ خود فرموده است: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» سپس فرمود: قسم به عزت پروردگارم که همه امت من روز قیامت ایستانیده می‌شوند و درباره ولایت او مورد سؤال و بازخواست واقع می‌شوند و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ»[1] [و بازداشتشان نمایید که آنها مسؤولند][2].

۶) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنده در روز قیامت در محضر خدا نمی‌تواند قدم از قدم بردارد، مگر این که از او درباره چهار امر سؤال شود: عمرت را چگونه به سر بردی؟ کالبد و جسمت را در چه راهی فرسودی؟ مال خود را از چه راهی کسب کردی و کجا خرج کردی؟ و نیز از محبّت ما اهل بیت پرسیده می‌شود.[3]

۷) عیاشی از حسن روایت کرده است: نشستن در مستراح[4] را طولانی می‌کردم تا صدای غنا و آواز یکی از همسایه‌ها را بشنوم. نزد امام صادق علیه السلام رفتم و ایشان به من فرمود: ای حسن! «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» گوش از آن چه شنیده و چشم از آن چه دیده و قلب از آن چه که بدان معتقد است،[مسئول است].[5]

۸) حسین بن هارون از امام صادق علیه السلام روایت کرده که درباره آیه «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» فرمود: گوش از آن چه شنیده و چشم از آن چه دیده و قلب از معتقداتش، سؤال می‌شوند.[6]

۹) از ابو جعفر روایت شده که گفته است: نزد امام صادق علیه السلام بودم.

۱- صافات/ ۲۴.

۲- معانی الاخبار، ص ۳۸۷، ح ۲۳.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۰.

۴- المَخْرج: مستراح «مجمع البحرین، ماده خرج»

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۷۴.

۶- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۷۵.

مردی به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایتان! همسایگانی دارم که کنیزان آوازه‌خوان و مطرب دارند و من وقتی در خانه خود به مستراح می‌روم چه بسا عمداً به مدت طولانی آن جا می‌نشینم تا صدای کنیزان را بشنوم. امام فرمود: چنین نکن. مرد عرض کرد: به خدا سوگند! هرگز نزد آنها نرفته‌ام، فقط صدایی به گوشم می‌خورد. امام فرمود: آیا نشنیده‌ای خداوند فرموده: «**إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**»؟! عرض کرد: آری به خدا، گویی هرگز این آیه کتاب خدا را از هیچ عرب و عجمی نشنیده بودم، با این وجود ان شاء الله دیگر کار خود را تکرار نمی‌کنم و از خدا طلب استغفار و بخشش خواهم کرد. امام فرمود: برخیز و غسل کن و نماز شکر بجا بیاور که تو در امر خطیری بودی و اگر همین گونه می‌مردی، چقدر حال و روز تو بد بود! خدا را شکر کن و از او توبه و انابه از آن چه او نمی‌پسندد مسئلت کن که خدا تنها زشتی‌ها را نمی‌پسندد، زشتی را به اهلش بسیار که هر عملی اهل خود را دارد.[1]

۱۰) ابو عَمرو زُبَیری از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی ایمان را بر جوارح و اعضای بنی آدم واجب کرده و آن را میان جوارح تقسیم نموده و لذا هر عضوی از اعضای انسان بر ایمانی موظّف است که با ایمان اعضای دیگر فرق می‌کند. از جمله این اعضا، چشمان اوست که با آنها می‌نگرد و پاهای اوست که با آنها راه می‌رود. خدا بر چشم واجب کرده که بر حرام خدا ننگرد و بر آن چه خدا او را نهی نموده و برایش حلال نیست، بسته شود. این عمل، وظیفه چشم است که نشانه ایمان است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «**وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**» پس این دیده فرو بستن از حرام خدا که خدا بر چشم واجب کرده، عمل چشم است و نشانه ایمان است. نیز خداوند بر دو پای انسان واجب کرده که هرگز در راه گناه قدم نگذارند و در راستای انجام واجبات الهی گام بردارند. و فرموده است: «**وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا**»[2] [و در (روی) زمین به نخوت گام برمدار، چرا که هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت و

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۷۶.

۲- اسراء/ ۳۷.

در بلندی به کوهها نمی‌توانی رسید] و فرموده است: «وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»[1] [و در راه رفتن خود میانه‌رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خران است].[2]

۱۱) شیخ طوسی در کتاب تهذیب از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که مردی نزد حضرت آمد و عرض کرد: من همسایگانی دارم که کنیزان آوازه‌خوان و مطرب عود نواز دارند، چه بسا وقتی به مستراح می‌روم مدت نشستن را طولانی می‌کنم تا صدای آنها را بشنوم. امام صادق علیه السلام فرمود: چنین نکن. عرض کرد: به خدا سوگند! هرگز پای در آن مجلس نگذاشته‌ام، تنها صدای آنها به گوشم می‌خورد. امام صادق علیه السلام فرمود: از خدا بترس! آیا نشنیده‌ای که خدای عز و جلّ می‌فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولًا»؟! آن مرد عرض کرد: گویی هرگز این آیه کتاب خداوند را از هیچ عرب و عجمی نشنیده بودم. بنابراین این کار را رها می‌کنم و از خدا طلب مغفرت می‌نمایم. امام علیه السلام به او فرمود: برخیز و غسل کن و نماز بخوان به خاطر آن چه که برایت آشکار شده که در امر خطیری واقع شده بودی. اگر بر همان حال می‌مردی، چه بد حال و روزی می‌داشتی! از خدا مغفرت و توبه و انابه از آن چه او نمی‌پسندد، طلب کن که خدا تنها زشتی‌ها را نمی‌پسندد و زشتی و پلیدی را به اهلش واگذار کن که هر امری اهل خود را دارد.[3]

﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (۳۷) كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِندَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (۳۸) ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا (۳۹) أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا (۴۰)﴾.

۱- لقمان/ ۱۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۷۷.

۳- تهذیب، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۳۰۴.

[و در (روی) زمین به نخوت گام برمدار، چرا که هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت و در بلندی به کوهها نمی‌توانی رسید* همه این (کارها) بدش نزد پروردگار تو ناپسندیده است* این (سفارشها) از حکمتهایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است و با خدای یگانه معبودی دیگر قرار مده و گرنه حسرت‌زده و مطرود در جهنم افکنده خواهی شد* آیا (پنداشتید که) پروردگارتان شما را به (داشتن) پسران اختصاص داده و خود از فرشتگان، دخترانی برگرفته است؟ حقا که شما سخنی بس بزرگ می‌گویید]

۱) علی بن ابراهیم: «وَلاَ تَمْشِ فِي الأَرْضِ مَرَحًا» یعنی متکبر و سرخوش. «إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ» یعنی به همه آن نمی‌رسی «وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» و نمی‌توانی به قلّه کوه‌ها برسی[1].

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرَید، از ابو عَمرو زُبَیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند بر دو پای انسان واجب کرده که به سوی گناه و معصیت امر الهی نروند، بلکه در راستای انجام واجبات خداوند عزّ و جلّ گام بگذارند «وَلاَ تَمْشِ فِي الأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» و فرموده است: «وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»[2] [و در راه رفتن خود میانه‌رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خران است][3].

۳) و علی بن ابراهیم: «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» منظور، قرآن و اخبار موجود در آن است. سپس فرموده است: «وَلاَ تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا» مخاطب ظاهری پیامبر صلی الله علیه و آله و مخاطب اصلی و حقیقی مردم هستند. و فرموده است: آیه «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلآئِكَةِ إِنَاثًا» پاسخی به سخن قریش است که می‌گفتند: ملائکه

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۰.

۲- لقمان/ ۱۹.

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۸، ح ۱.

دختران خدا هستند.[1]

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا(۴۱) قُل لَّوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَّابْتَغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا(۴۲)».

[و به راستی ما در این قرآن (حقایق را) گونه‌گون بیان کردیم تا پند گیرند و(لی) آنان را جز نفرت نمی‌افزاید* بگو: اگر چنان که می‌گویند با او خدایانی (دیگر) بود، در آن صورت حتماً در صدد جستن راهی به سوی (خداوند) صاحب عرش برمی‌آمدند]

۱) عیاشی از علی بن ابی حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا» فرمود: یعنی: ما علی علیه السلام را در قرآن ذکر کردیم و او ذکر است، اما آنها بیشتر گریزان شدند.[2]

۲) علی بن ابراهیم: «وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا» یعنی هرگاه قرآن را می‌شنوند از آن می‌گریزند و آن را تکذیب می‌کنند. سپس خداوند عزّ و جلّ برای کافران بت‌پرست، برهان و دلیل می‌آورد و می‌فرماید: «قُل» به آنها بگو: ای محمد! «لَّوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَّابْتَغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا» اگر بت‌ها آن گونه که شما می‌پندارید، خدا و معبود بودند باید به عرش صعود می‌کردند. سپس می‌فرماید: پس به این دلیل است که: «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا».[3]



«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا(۴۴)».

[آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می‌گویند و هیچ چیز نیست، مگر این که در حال ستایش، تسبیح او می‌گوید؛ ولی شما تسبیح

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۰.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۶، ح ۷۸.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۰.

آنها را درنمی‌یابید. به راستی که او همواره بردبار (و) آمرزنده است]

۱) محمد بن یعقوب از یکی از یاران خود، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از داود رَقّی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از امام درباره این آیه: «وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَكِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» پرسیدم و ایشان فرمود: صدایی که در اثر شکاف[۱] و سستی دیوارها از آنها شنیده می‌شود، تسبیح آنها است.[۲]»

۲) عیاشی از ابو صبّاح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که به امام گفتم: معنی آیه «وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَكِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» چیست؟ فرمود: همه چیز خدا را تسبیح می‌گوید و فرمود: و ما می‌بینیم که دیوار، شکاف برداشته و صدا می‌دهد. این همان تسبیح و ذکر دیوار است.[۳]

۳) در روایت حسین بن سعید از امام صادق علیه السلام روایت شده است که درباره آیه: «وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَكِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» فرمود: همه چیز خدا را تسبیح می‌گوید، و فرمود وقتی می‌بینیم که دیوار شکافته شده و صدا می‌دهد، این صدا همان تسبیح و ذکر اوست.[۴]

۴) حسن، از نوفلی، از سکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله از داغ گذاشتن بر صورت چهار پا و زدن صورت آن، نهی فرمود، زیرا آن حیوان حمد و سپاس پروردگارش را به جای می‌آورد.[۵]

۵) اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: صید شدن هر پرنده‌ای چه در خشکی و چه در دریا و شکار شدن هر حیوان وحشی به

۱- تنقض البیت: شکاف برمی‌دارد، ترک می‌خورد و صدای آن شنیده می‌شود «اقرب الموارد، ماده نقض».

۲- کافی، ج ۶، ص ۵۳۱، ح ۴.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۶، ح ۷۹.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۶، ح ۸۰.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۷، ح ۸۲.

خاطر آن است که در تسبیح و ذکر خداوند اهمال ورزیده‌اند.[1]

۶) مَسْعَدَة بن صدقه از جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش علیه السلام، روایت کرده است که فرمود: مردی نزد امام آمد و عرض کرد: فدایتان شوم! خداوند در کتاب خود فرمود: «وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَكِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» معنی این آیه چیست؟ امام فرمود: همان است که خدا فرموده است. پرسید: یعنی درخت خشک خدا را تسبیح می‌گوید؟ امام فرمود: آری، آیا نشنیده‌ای چوب‌های سقف خانه چگونه صدای شکستن و خش‌خش دارند؟ این همان تسبیح آنهاست، در هر حال خداوند، پاک و منزه است.[2]

۷) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: حیوان بر صاحبش شش حق دارد: بیشتر از توانش بر او بار نکند، در حالی که سوار بر او است برای صحبت با دیگران توقف نکند، وقتی پیاده شد، حیوان را علف بدهد، بر صورتش داغ و علامت نگذارد و آن را نزند؛ زیرا آن حیوان نیز خدا را تسبیح می‌گوید و هر گاه بر آب گذر کرد، آن را بر حیوان عرضه کند.[3]

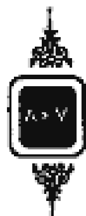
۸) و نیز او از چند تن از یارانش از احمد بن محمد، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: بر صورت حیوانات نزنید؛ زیرا حمد و ثنای و تسبیح خدا را می‌گویند. و نیز گفته است: در حدیث دیگری آمده است که فرمود: بر صورت حیوان داغ نگذارید.[4]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۷، ح ۸۳.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۷، ح ۸۴.

۳- کافی، ج ۶، ص ۵۳۷، ح ۱.

۴- کافی، ج ۶، ص ۵۳۸، ح ۴.



﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا(۴۵) وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا(۴۶)﴾

[و چون قرآن بخوانی میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم* و بر دلهایشان پوششها می‌نهیم تا آن را نفهمند و در گوشهایشان سنگینی (قرار می‌دهیم) و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی، با نفرت پشت می‌کنند]

۱) علی بن ابراهیم: «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا» یعنی خداوند میان تو و شیاطین حجابی قرار می‌دهد «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً» یعنی پوششی «أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا» وَقر یعنی کَر. درباره آیه «وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در تهجّد و شب زنده‌داری‌اش قرآن می‌خواند به خاطر صوت زیبایی که حضرت داشت، قریش به صدای او گوش می‌دادند و هرگاه که می‌خواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آنان می‌گریختند.[۱]

۲) طبرسی در کتاب احتجاج، از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: مردی یهودی به امیر المؤمنین علیه السلام گفت: ابراهیم با سه حجاب از چشم نمرود پوشیده شد، امام علی علیه السلام فرمود: بله همین طور است و محمد صلی الله علیه و آله با پنج حجاب از چشم آنان که قصد کشتن او را داشتند، پوشیده ماند؛ سه حجاب آن معادل سه حجابی که ابراهیم پوشانده شد و دو دیگر بیشتر از او است. خداوند عزّ و جلّ در توصیف این حجاب‌ها می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا» [و (ما) فراروی آنها سدّی و پشت‌سرشان سدّی نهادیم] این حجاب اول است «وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا» [و پرده‌ای بر (چشمان) آنان فرو گسترده‌ایم] حجاب دوم «فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»[۲] [در نتیجه نمی‌توانند ببینند] و این

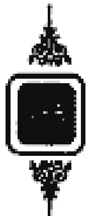
۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۰.

۲- یس/ ۹.

حجاب سوم است. سپس می‌فرماید: «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُوراً» و این حجاب چهارم، سپس فرموده: «فَهِيَ إِلَى الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ»[1] [به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته‌اند] و اینها حجاب‌های پنج گانه‌اند.[2]

۳) عیاشی از زید بن علی روایت کرده است: نزد امام محمد باقر علیه السلام رفتم. امام «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفت و سپس فرمود: می‌دانی در باره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چه آیه‌ای نازل شده است؟ گفتم: نه. فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در قرائت قرآن زیباترین صورت را داشت، حضرت در صحن و حیاط کعبه با صدای بلند نماز می‌خواند، و عتبة بن ربیعه و شیبة بن ربیعه و ابو جهل بن هشام و گروهی دیگر از آنها به صدای قرائت او گوش می‌دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را زیاد تکرار می‌کرد و آن را با صدای بلند می‌خواند. آنها می‌گفتند: محمد نام خداوندش را بسیار تکرار می‌کند، او قطعاً پروردگارش را بسیار دوست می‌دارد. لذا به دیگرانی که ایستاده و صدای پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌شنیدند، می‌گفتند: هرگاه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را گفت و تمام شد و آیه‌های دیگر را شروع کرد، ما را خبر کنید تا ما هم بیاییم و صدای او را بشنویم. آن گاه خدا این آیه را نازل کرد «وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ- وَلَّوْاْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُوراً».[3]

۴) زراره از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده که درباره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» فرمود: این آیه بیش از هر آیه دیگری شایسته آن است که با صدای بلند خوانده شود. پس هنگام قرائت آن صدایت را بلند کن. این همان آیه‌ای است که خداوند فرمود: «وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ- وَلَّوْاْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُوراً» مشرکان به قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله گوش می‌دادند، وقتی به قرائت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌رسید



۱- یس/ ۸.

۲- احتجاج، ج ۱، ص ۲۱۳.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۷، ح ۸۵.

می‌گریختند و دور می‌شدند و وقتی قرائت آن تمام می‌شد بازمی‌گشتند و گوش می‌دادند.[1]

۵) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی همراه مردم نماز می‌خواند آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را با صدای بلند قرائت می‌کرد و منافقان که پشت سر حضرت ایستاده بودند از صف‌های نماز کنار می‌رفتند و وقتی قرائت آیه تمام می‌شد، به جای خود باز می‌گشتند و به همدیگر می‌گفتند: محمد صلی الله علیه و آله نام پروردگارش را بسیار ذکر می‌کند، حتماً بسیار او را دوست دارد، و خدا این آیه را نازل کرد «وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْاْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا».[2]

۶) از ابو حمزه ثمالی روایت شده است: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: ای ثمالی! شیطان در کنار امام جماعت می‌ایستد و از او می‌پرسد: آیا نام پروردگارش را ذکر کرده است؟ اگر بگوید آری، دُم خود را میان پاهایش گذاشته و می‌رود[3] و اگر بگوید نه، بر دوش امام سوار می‌شود و امام جماعت مردم می‌شود تا این که نماز تمام شود. پرسیدم: فدایتان شوم! معنی ذکر پروردگار چیست؟ فرمود: یعنی با صدای بلند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را خواندن.[4]

نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلاَّ رَجُلاً مَّسْحُورًا(۴۷) انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُواْ لَكَ الأَمْثَالَ فَضَلُّواْ فَلاَ يَسْتَطِيعْونَ سَبِيلاً(۴۸) وَقَالُواْ أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا(۴۹) قُلْ كُونُواْ حِجَارَةً أَوْ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۸، ح ۸۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۸، ح ۸۷.

۳- اکتسع الفحل: دمش را میان پاهایش گذاشت «القاموس المحیط ماده کسع»

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۸، ح ۸۸.

حَدِيدًا (۵۰) أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَن يَكُونَ قَرِيبًا (۵۱)»،

[هنگامی که به سوی تو گوش فرا می‌دارند ما بهتر می‌دانیم به چه (منظور) گوش می‌دهند و (نیز) آن گاه که به نجوا می‌پردازند. وقتی که ستمگران گویند: جز مردی افسون‌شده را پیروی نمی‌کنید* ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند، در نتیجه راه به جایی نمی‌توانند ببرند* و گفتند: آیا وقتی استخوان و خاک شدیم، (باز) به آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم؟!* بگو سنگ باشید یا آهن* یا آفریده‌ای از آن چه در خاطر شما بزرگ می‌نماید (باز هم برانگیخته خواهید شد) پس خواهند گفت: چه کسی ما را بازمی‌گرداند؟ بگو: همان کس که نخستین بار شما را پدید آورد. (باز) سرهای خود را به طرف تو تکان می‌دهند و می‌گویند: آن کی خواهد بود؟ بگو: شاید که نزدیک باشد]

۱) علی بن ابراهیم: درباره آیه «نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى» گفته است: یعنی وقتی آنها در پنهان می‌گویند: او ساحر و جادوگر است، و این معنی کلام خداست که می‌فرماید: «إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلاَّ رَجُلًا مَّسْحُورًا». سپس خداوند سخن دهریّه کافر را برای پیامبر خود صلی الله علیه و آله بیان می‌کند و می‌فرماید: «وَقَالُواْ أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا». آن گاه در پاسخ به آنها می‌فرماید: «قُل كُونُواْ حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا* أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ» و نغض یعنی تکان دادن سر، «وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَن يَكُونَ قَرِيبًا».[1]

۲) و نیز گفته است: در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که فرمود: «خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ» یعنی مرگ.[2]

۳) عیّاشی از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اُبیّ بن خَلَف نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و استخوان پوسیده‌ای از دیوار

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۱.

برداشت و آن را پودر و خرد کرد و عرض کرد: ای محمد! آن گاه که استخوان پوسیده‌ای شدیم، آیا ما مبعوث می‌شویم؟! خداوند این آیه را نازل فرمود: «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»[1] [چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است زندگی می‌بخشد* بگو همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر (گونه) آفرینشی داناست].[2]

﴿وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا(۵۳) وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا(۵۵)﴾

[و به بندگانم بگو آن چه را که بهتر است بگویند که شیطان میانشان را به هم می‌زند، زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است* و پروردگار تو به هر که (و هر چه) در آسمان‌ها و زمین است داناتر است و در حقیقت بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیدیم و به داود زبور دادیم]

۱) علی بن ابراهیم: درباره آیه «وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ» فرمود: یعنی به میان آنها می‌آید و آنها را به انجام گناه وامی‌دارد. و فرمود: آیه «رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِن يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ» تا آن جا که می‌فرماید: «زَبُورًا»؛ از آیات محکمات است.[3]

۲) ابن شهر آشوب از ابو معاویه ضَریر، از اعمش، از ابو صالح درباره آیه «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ» روایت کرده است: خداوند، با علم و عقل پیامبر صلی الله علیه و آله را بر همه پیامبران و انبیا فضیلت داد و علی علیه السلام را بر همه صدّیقین.[4]

۱- یس/ ۷۹-۷۸.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۸۹.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۱.

۴- مناقب، ج ۳، ص ۹۹.

﴿قُلِ ادْعُواْ الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ فَلاَ يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنكُمْ وَلاَ تَحْوِيلاً(۵۶)﴾

[بگو کسانی را که به جای او (معبود خود) پنداشتید، بخوانید (آنها) نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه (آن که بلایی را از شما) بگردانند]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبد الرحمن بن ابی نَجران و ابن فضّال، از یکی از یاران ما، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام در هنگام بیماری و کسالت می‌گفت: خدایا! تو گروهی را سرزنش و نکوهش کردی و فرمودی: «قُلِ ادْعُواْ الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ فَلاَ يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنكُمْ وَلاَ تَحْوِيلًا» پس ای آن که جز او هیچ کس نمی‌تواند سختی و غم مرا از بین ببرد و آن را از من باز دارد، بر محمد و آل محمد درود بفرست و غم و ناراحتی مرا از بین ببر و آن را گریبانگیر کسی ساز که به جای تو دیگری را می‌پرستند؛ خدایی جز تو وجود ندارد.[1]

۲) طبرسی: از ابن عباس و حسن درباره آیه «ادْعُواْ الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ» نقل کرده است که منظور از کسانی جز خدا، ملائکه و مسیح و عُزَیر است.[2]

﴿وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا(۵۸)﴾

[و هیچ شهری نیست، مگر این که ما آن را (در صورت نافرمانی) پیش از روز رستاخیز به هلاکت می‌رسانیم یا آن را سخت عذاب می‌کنیم. این (عقوبت) در کتاب (الهی) به قلم رفته است]

۱) علی بن ابراهیم: درباره آیه «وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا» گفته است: یعنی اهل قریه، «قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» یعنی با فرو رفتن و

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۱۰، ح ۱.

۲- مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۶۲.

مرگ و نابودی «کَانَ ذَٰلِکَ فِی الْکِتَابِ مَسْطُوراً» یعنی مکتوب.[1]

۲) ابن بابویه در حدیثی مرسل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از امام علیه السلام درباره آیه «وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» سؤال شد و ایشان در پاسخ فرمود: یعنی نابودی با مرگ.[2]

۳) عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرد: از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» سؤال کردم: فرمود: امّت محمد صلی الله علیه و آله تنها یکی از امت‌هاست و هر کس که مرد، هلاک شد.[3]

۴) ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که درباره «وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» فرمود: یعنی نابودی با مرگ و بلاهای دیگر.[4]

۵) و در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که درباره آیه «وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» فرمود: یعنی با قتل و کشتار و مرگ و بلاهای دیگر.[5]

«وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالآيَاتِ إِلاَّ أَن كَذَّبَ بِهَا الأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالآيَاتِ إِلاَّ تَخْوِيفًا(۵۹)»

[و (چیزی) ما را از فرستادن معجزات باز نداشت، جز این که پیشینیان آنها را به دروغ گرفتند و به ثمود ماده‌شتر دادیم که (پدیده‌ای) روشنگر بود و(لی) به آن ستم کردند و ما معجزه‌ها را جز برای بیم‌دادن (مردم) نمی‌فرستیم]

۱) علی بن ابراهیم: این آیه: «وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالآيَاتِ إِلاَّ أَن كَذَّبَ بِهَا

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۱.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۵۶۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۹۰.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۹۱.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۹۲.

الأوّلُونَ» درباره قریش نازل شده است، و «وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالآيَاتِ إِلاَّ تَخْوِيفًا» عطف به ابتدای آیه است که می‌فرماید: «وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالآيَاتِ».[1]

۲) و نیز گفته است: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که درباره آیه «وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالآيَاتِ» فرموده است: قوم محمد صلی الله علیه و آله از او خواستند معجزه‌ای به آنها نشان دهد، جبرئیل علیه السلام آمد و گفت: خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالآيَاتِ» تا آن جا که می‌فرماید: «إِلاَّ أَن كَذَّبَ بِهَا الأَوَّلُونَ» ما هرگاه برای امتی آیه و معجزه‌ای فرستادیم و آنها به آن ایمان نیاوردند، ما آنها را هلاک کردیم؛ و لذا معجزه و آیات را برای قوم تو به تأخیر انداختیم.[2]

«وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلاَّ طُغْيَانًا كَبِيرًا(۶۰)».

[و (یاد کن) هنگامی را که به تو گفتیم: به راستی پروردگارت بر مردم احاطه دارد و آن رؤیایی را که به تو نمایاندیم و (نیز) آن درخت لعنت شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم و ما آنان را بیم می‌دهیم، ولی جز بر طغیان بیشتر آنها نمی‌افزاید]

۱) عیّاشی از حَریز، از کسی که شنیده است، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً» فتنه‌ای است برای آنها تا در آن سرگردان باشند «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» یعنی بنی‌امیّه.[3]

۲) علی بن سعید گفته است: در مکه بودم که مَعروف بن خَرَّبوذ نزد من آمد و گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: علی علیه السلام به عمر گفت: ای ابا حَفص! آیا می‌خواهی آن چه درباره بنی‌امیه نازل شده را برایت بگویم؟ گفت: آری.

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۱.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۹۳.

فرمود: درباره آنها خداوند فرموده است: «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» عمر خشمگین شد و گفت: دروغ می‌گویی، بنوامیه از تو بهتر هستند، و صله رحم بیشتری انجام می‌دهند.[1]

۳) حَلَبی از زُراره و حُمران و محمد بن مُسلِم نقل کرده است که گفته‌اند: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ» پرسیدیم و ایشان فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید که مردانی بر روی منبرها می‌روند و مردم گمراهانه تکرار می کنند: زُرَیق، و زُفَر. و سخن خداوند متعال: «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» امام علیه السلام فرمود: منظور بنی‌امیّه هستند.[2]

۴) و در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردانی از آتش را بر روی منبرهایی از آتش دید که مردم را به قهقهرا می‌بردند، و ما نامی از کسی به میان نمی‌آوریم.[3]

۵) در روایت سلام جعفی، از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: ما نامی از کسی به میان نمی‌آوریم، اما پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید قومی بر منبر او هستند که مردم را به قهقرا کشانده و گمراه می‌کنند.[4]

۶) قاسم بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله روزی غمگین و بی‌عمامه شده بود. سؤال شد: یا رسول الله! چه شده است؟ فرمود: دیشب در خواب دیدم فرزندان بنی‌امیّه بر منبر من می‌نشینند. پرسیدم: خدایا! اینها در زمان من چنین خواهند کرد؟ فرمود: نه، اما بعد از تو می‌آیند.[5]

۷) ابو طفیل گفته است: در مسجد کوفه بودم، دیدم علی علیه السلام بر روی منبر است و ابن کوّاء از آخر مسجد او را صدا کرد و گفت یا امیر المؤمنین! به من

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۹۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۹۵.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۹۶.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۹۷.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۱، ح ۹۸.

بگو آیه «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» یعنی چه؟ فرمود: منظور همان دو فاجر از قریش و بنی امیه است.[1]

۸) عبد الرحیم قصیر از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ» روایت کرده که فرمود: مردانی از بنی تمیم و عَدِی بر منبرهایی دیده شدند که مردم را به سیر قهقهرا کشانده بودند، پرسیدم: «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» یعنی چه؟ فرمود: منظور بنی‌امیه است، خداوند می‌فرماید: «وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلاَّ طُغْيَانًا كَبِيرًا».[2]

۹) یونس از عبد الرحمن اَشَلّ روایت کرده است که از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ» پرسیدم و ایشان فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید بنی‌امیه از منبرها بالا می‌روند. هر گاه یکی از آنها بر منبر بالا می‌رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله ذلّت و بیچارگی را می‌دید و آشفته از خواب می‌پرید. پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده نفر از بنی‌امیه را در خواب دید و جبرئیل این آیه را برای پیامبر آورد و گفت: بنی‌امیه هر چیز به دست آورند، اهل بیت چند برابر آن را به دست می‌آورند.[3]

۱۰) طبرسی گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید بوزینه‌هایی از منبر او بالا و پایین می‌روند. این خواب، او را بسیار غمگین و اندوهناک ساخت. سهل بن سعید این ماجرا را از پدرش تعریف کرده و سپس گفته است: این حدیث از امام محمد باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده است. و گفته‌اند: بر اساس این تأویل در آیه «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» منظور، بنو امیّه است.[4]

۱۱) و در نهج البیان آمده است: در اخبار ما از امام صادق علیه السلام روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه در خواب دید که چهارده میمون از منبر او بالا می‌روند یکی بعد از دیگری. وقتی بیدار شد رؤیایش را برای یارانش

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۱، ح ۹۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۱، ح ۱۰۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۱، ح ۱۰۱.

۴- مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۶۶.

تعریف کرد. آنها از تعبیر خواب پرسیدند و فرمود: بعد از من، بر این منبر گروهی از قریش می‌نشینند که اهل و شایسته آن نیستند. امام صادق علیه السلام فرمود: منظور، بنی امیّه است.

۱۲) علی بن ابراهیم: این آیه وقتی نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید میمون‌هایی از منبرش بالا می‌روند؛ این خواب، بسیار بسیار او را غمگین و حزین کرد، پس خداوند این آیه را نازل کرد و فرمود: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي القُرآنِ»، اینگونه نازل شد، و منظور بنی امیّه است.[1]

۱۳) و از طریق مخالفان: ثعلبی در تفسیر خود در حدیث مرفوعی از رشید، از سعید بن مُسَیّب، نقل می‌کند که درباره آیه «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ» و ادامه آیه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیّه بر منبرها بالا می‌روند و از این امر غمگین شد. سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شد که تنها دنیا نصیب آنها می‌شود، و از این رو غم و اندوه[2] پیامبر صلی الله علیه و آله برطرف شد «إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ» یعنی بلاء و مصیبتی برای مردم.[3]

۱۴) و در تفسیر ثعلبی همچنین در حدیث مرفوعی از سَهل بن سَعد، آمده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله در خواب دید بنی امیّه مانند بوزینگان از منبر او بالا و پایین می‌روند؛ این خواب او را غمگین کرد، و دیگر تا زمانی که از دنیا رفت، خوشحال و خندان دیده نشد؛ و این آیه نازل شد.[4]

۱۵) در کتاب «فضیلت حسین و حکایت مصیبت و قتل او» حدیثی مرفوع آمده است که ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: در خواب دیدم فرزندان حَکَم یا بنی عاص همانند بوزینگان از منبر من بالا و پایین می‌روند؛ حضرت بسیار خشمگین شد و پیامبر دیگر بعد از آن خندان دیده نشد تا

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۱.

۲- سُرِّیَ عنه: غم و اندوه او بر طرف شد. «لسان العرب، ماده سرا».

۳- الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۱۰.

۴- الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۰۹

این که از دنیا رفت.

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا(۶۱) قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا(۶۲) قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا(۶۳) وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا(۶۴)»

[و هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس (همه) جز ابلیس سجده کردند، گفت: آیا برای کسی که از گِل آفریدی سَجده کنم؟* (سپس) گفت: به من بگو این کسی را که بر من برتری دادی (برای چه بود) اگر تا روز قیامت مهلتم دهی، قطعاً فرزندانش را جز اندکی (از آنها) ریشه‌کن خواهم کرد* فرمود: برو که هر کس از آنان تو را پیروی کند، مسلماً جهنم سزایتان خواهد بود که کیفری تمام است* و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگانت بر آنها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده؛ و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی‌دهد]

۱) و علی بن ابراهیم: سپس خداوند خبر ابلیس را بیان می‌کند و می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَآئِكَةِ اسْجُدُواْ لَآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ» تا آن جا که می‌فرماید: «لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلاَّ قَلِيلًا» یعنی جز تعداد اندکی همه را فاسد می‌کنم، و می‌فرماید: «اذْهَبْ فَمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمْ جَزَاءً مَّوْفُوراً» آیه محکم است «وَاسْتَفْزِزْ» گفته: یعنی خدعه و نیرنگ کن «مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الأَمْوَالِ وَالأَوْلَادِ» فرمود: شیطان در هر مال حرامی سهم و بهره‌ای دارد و اگر با آن اموال حرام کنیزی خریده شود و با او ازدواج کند و او برایش فرزندی بیاورد، در او برای شیطان بهره‌ای است؛ مانند فرزندی که از او به دنیا می‌آید و وقتی مرد با او همبستر شود، فرزندی که از نطفه آن کنیز و آن مرد به دنیا بیاید، حرامزاده است. در حدیثی دیگر آمده است: هرگاه مردی با همسر خود همبستر شود و نام خدا را بر زبان نیاورد، شیطان در این کار با

او مشارکت خواهد کرد.[1]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، از چند تن از یاران ما، از احمد بن ابی عبد الله، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در معنای این آیه فرمود: در آن برای شیطان سهمی و بهره‌ای قرار نده، پرسیدم: چگونه شیطان در این کار سهم و بهره‌ای می‌یابد؟ فرمود: وقتی نام خدا ذکر شود، شیطان از آن جا می‌گریزد و گرنه؛ شیطان در آلت رجولیّت او وارد می‌شود و عمل از هر دوی آنها واقع می‌شود، در حالی که نطفه یکی است.[2]

۳) و نیز او از حسین بن محمّد از مُعَلّی بن محمد و چند تن از یاران ما، از احمد بن ابی عبد الله، همگی از وشّاء، از موسی بن بکر، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای ابا محمد! وقتی همسر یکی از شما به نزد او می‌آید، او چه می‌گوید؟ پرسیدم: فدایتان شوم! آیا مرد می‌تواند چیزی بگوید؟ فرمود: آیا می‌خواهی به تو یاد دهم؟ عرض کردم: آری، فرمود: بگو؛ با کلمات خدا فرج او را حلال کرده‌ام، با امانت خدا او را گرفته‌ام. خدایا! اگر در رحم او برای من چیزی قرار دادی، آن را نیکو و پرهیزکار بگردان و او را مسلمانی میانه‌رو و در مسیر مستقیم قرار بده و در او هیچ بهره‌ای از شیطان نباشد. عرض کردم: دلیل و نشان این امر چیست؟ فرمود: آیا کتاب خدا را نخوانده‌ای؟ سپس تلاوت آغاز کرد و فرمود: «وَشَارِكْهُمْ فِي الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ» شیطان می‌آید و همانند مرد در کنار زن قرار می‌گیرد. و همانند او با زن درمی‌آمیزد. گفتم: علامت و نشانه این امر چیست؟ فرمود: دوستی و دشمنی با ما، هر کس از نطفه مرد مؤمن باشد، ما را دوست دارد و هر کس از نطفه شیطان باشد، با ما دشمنی می‌کند.[3]

۴) و نیز او از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از حمزة بن عبد الله، از جمیل بن درّاج، از ابو ولید، از ابو بصیر، از امام صادق علیه

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۲.

۲- کافی، ج ۵، ص ۵۰۱، ح ۳.

۳- کافی، ج ۵، ص ۵۰۲، ح ۲.

السلام روایت کرده که فرمود: ای ابا محمد! وقتی به نزد همسرت می‌روی، چه دعایی می‌گویی؟ پرسیدم: فدایتان شوم! آیا می‌توانم دعایی بکنم؟ فرمود: آری، بگو، خدایا! من با کلمات تو فرج او را حلال نمودم و با امانت تو او را گرفتم؛ اگر در رحم او چیزی قرار دادی، پرهیزکار و مهذّب گردان و برای شیطان در او سهمی قرار نده. عرض کردم: فدایتان شوم! شیطان در آن سهمی دارد؟ فرمود: آری، آیا نشنیده‌ای خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَشَارِكْهُمْ فِي الأَمْوَالِ وَالأَوْلَادِ» آری شیطان می‌آید و همانند آن مرد در کنار زن قرار می‌گیرد و مانند او با زن درمی‌آمیزد و پرسیدم: علامت و نشانه آن چیست؟ فرمود: با حُبّ و دوستی و یا دشمنی با ما.[1]

۵) حسین بن سعید در کتاب (الزهد) از عثمان بن عیسی، از عمر بن اذینه، از سلیمان بن قیس نقل کرده است که شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: خداوند بهشت را بر هر فحّاشِ بدزبان بی‌حیایی حرام کرده است، برای او مهم نیست چه می‌گوید و چه می‌شنود. اگر در امر او تحقیق کنی، متوجه می‌شوی که او ولد زنا است یا شیطان سهمی در او دارد، مرد پرسید: یا رسولَ الله! شیطان در مردم سهم دارد؟ حضرت فرمود: آیا نخوانده‌ای خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَشَارِكْهُمْ فِي الأَمْوَالِ وَالأَوْلَادِ». و گفته شد(سؤال شد): آیا در میان مردم کسانی هستند که توجه نمی‌کنند چه می‌گویند و چه می‌شنوند؟ حضرت فرمود: بله. هر کس که خود را وارد مسائل زندگی مردم کند و درباره آنان سخن بگوید و حال آن که می‌داند آنان او را رها نخواهند کرد، برای چنین کسی مهم نیست که چه می‌گوید و چه می‌شنود.[2]

۶) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که از امام درباره سهم و بهره و مشارکت شیطان پرسیدم که در آیه «وَشَارِكْهُمْ فِي الأَمْوَالِ وَالأَوْلَادِ» آمده است. فرمود: هر مال حرامی سهم و بهره شیطان است و همراه مرد و در وجود او خواهد بود تا مجامعت کند. پس فرزند از نطفه شیطان و

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۰۳، ح ۵.

۲- کتاب الزهد، ص ۷، ح ۱۲.

مرد خواهد بود، اگر از مال حرام باشد.[1]

۷) زراره نقل کرده است: یوسف ابو حجّاج دوست علی بن حسین علیه السلام بود. روزی به نزد همسرش- امّ حجّاج- رفت و خواست او را در آغوش بگیرد. زن گفت: زمان تو فلان ساعت است، یوسف نزد علی بن حسین علیه السلام آمد و او را از آن چه واقع شد، باخبر ساخت و امام به او امر کرد که امّ حجّاج را رها کند و او چنین کرد، اما آن زن، حجّاج را به دنیا آورد، و او پسر شیطان ذی الرَّدهَه[2] است.[3]

۸) عبد الملک بن اعْیَن، گفته است: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود: وقتی که مردی زنا می‌کند، شیطان در آلت رجولیت او وارد می‌شود و هر دو با هم با زن درمی‌آمیزند و دو نطفه با هم مخلوط می‌شوند و خدا از آن مرد و شیطان، جنینی را خلق می‌کند؛ این مشارکت و بهره شیطان است.[4]

۹) سُلَیم بن قَیس هِلالی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بهشت را بر هر فحّاش بدزبان بی‌حیایی که بی‌توجه هر سخنی را می‌گوید و می‌شنود، حرام کرده است. اگر در کار او تحقیق کنی، حتماً می‌فهمی که او یا ثمره زناست یا شیطان در آن سهم و مشارکت داشته است. سؤال شد: یا رسولَ الله! آیا شیطان در انسان سهم و مشارکت دارد؟ فرمود: آیا نخوانده‌ای که خداوند می‌فرماید: «وَشَارِكْهُمْ فِى الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ».[5]

۱۰) یونس از ابی ربیع شامی روایت کرده است که شب نزد امام علیه السلام

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۱، ح ۱۰۲.

۲- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۳، ص ۱۲۷، گفته است: گروهی گفته‌اند شیطان ردهه: پستانداری صاحب نهروان است، گروهی گفته‌اند: یکی از ابلیسان طغیانگر و سرکش از یاران دشمن خدا ابلیس است، گروهی نیز گفته‌اند طاغی و سرکشی است که به صورت مار تصور می‌شود و در ردهه می‌باشد.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۱، ح ۱۰۳.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۱، ح ۱۰۴.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۲، ح ۱۰۵.

بودم. امام درباره شرک و سهم شیطان سخن گفت و بسیار در آن مبالغه کرد، چنان که ترسیدم و عرض کردم: فدایتان شوم! چاره این امر چیست؟ و ما چه بکنیم؟ فرمود: هرگاه خواستی مجامعت کنی، بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست آفریننده آسمان‌ها و زمین است، خدایا! اگر امشب برای من چیزی مقدّر فرمودی، برای شیطان مشارکت سهم و نصیبی در آن قرار نده و نسل او را بنده‌ای صالح، خالص و مخلص و نیکوکار قرار بده، حمد و ثنای تو بلند و عالی است.[1]

۱۱) از سلیمان بن خالد روایت شده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: درباره آیه «وَشَارِكْهُمْ فِي الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ» چه می‌فرمایید؟ فرمود: در این مورد بگو: از شرّ شیطان رانده شده به خدا پناه می‌برم.[2]

۱۲) از علاء بن رَزین، از محمد، از امام صادق علیه السلام و یا امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: مشارکت شیطان یعنی این که: مال حرامی که انسان دارد، نصیب و بهره شیطان است و هرگاه مرد از طریق حرام مجامعت کند، نطفه شیطان همراه نطفه او خواهد بود. حضرت فرمود: هر دوی نطفه‌ها با هم آمیخته می‌شوند و آن جنین یا نتیجه یکی از این نطفه‌هاست یا هر دوی آنها.[3]

۱۳) صفوان جمّال گفته است: نزد امام صادق علیه السلام بودم. عیسی بن منصور اجازه ورود خواست. امام به او فرمود: تو را با فلانی چه کار، ای عیسی! او تو را دوست ندارد! عیسی عرض کرد: پدر و مادرم فدایتان! او اعتقاد ما را دارد و هر کس را ما دوست داریم و ولایتش را پذیرفته‌ایم، او هم دوست دارد و ولایتش را پذیرفته است. امام به او فرمود: او نخوت ابلیس را دارد. عرض کردم: پدر و مادرم فدایتان! آیا جز این است که ابلیس گفته: «خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ»[4] [مرا از آتش آفریدی و او را از گِل آفریدی] امام فرمود: آیا جز این است که خدا

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۲، ح ۱۰۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۳، ح ۱۰۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۳، ح ۱۰۸.

۴- اعراف/ ۱۲ و ص/ ۷۶.

فرموده است: «وَشَارِكْهُمْ فِي الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ» شيطان به اين ترتيب در ميان فرزندان آدم، تخم‌گذاری می‌کند- و امام عليه السلام دو انگشت خود را در کنار يکديگر قرار داد.[1]

۱۴) زراره از امام محمد باقر عليه السلام روايت کرده که فرمود: حجّاج پسر شيطان است. شيطان در ذی الرّدهه تخم گذاری می‌کند؛ سپس فرمود: يوسف نزد امّ حجّاج رفت، و خواست با او همبستر شود، زن گفت: مگر عهد و زمان تو فلان ساعت نبود؟ و او دست از او برداشت و زن، حجّاج را به دنيا آورد.[2]

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلاً (۶۵)﴾

[در حقيقت تو را بر بندگان من تسلّطی نيست و حمايتگری (چون) پروردگارت بس است]

۱) عياشی از جعفر بن محمد خُزاعی، از پدرش روايت کرده است که شنيدم امام صادق عليه السلام در بيان حديث غدير خم می‌فرمود: وقتی پيامبر صلی الله عليه و آله هر آن چه را که بايد، درباره علی عليه السلام فرمود و او را ميان مردم برپا کرد، ابليس فرياد بلندی کشيد و همه عفريت‌ها را جمع کرد و گفتند: سرور ما! علت اين فرياد چيست؟ گفت: وای بر شما! امروز همانند روز عيسی است. به خدا سوگند که مردم را نسبت به (حق) او گمراه خواهم کرد. و آن حضرت فرمود: پس اين آيه از قرآن نازل شد: «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ»[3] [و قطعاً شيطان گمان خود را در مورد آنها راست يافت و جز گروهی از مؤمنان (بقيّه) از او پيروی کردند]. ابليس فرياد بلندی کشيد و عفريت‌ها نزد او بازگشتند. گفتند: سرور ما! دوباره چرا فرياد کشيديد؟ گفت: وای بر شما! خداوند سخن مرا در قرآن حکايت کرده است، و بر او نازل شد: «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» پس سرش را به آسمان بلند کرد و گفت به

۱- تفسير عياشی، ج ۲، ص ۳۲۳، ح ۱۰۹.

۲- تفسير عياشی، ج ۲، ص ۳۲۳، ح ۱۱۰.

۳- سبأ/ ۲۰.

عزت و جلال تو سوگند که آن گروه را نیز به دیگران ملحق خواهم کرد.

فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بسم‌الله الرحمن الرحیم «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»، ابلیس فریاد بلندی کشید و عفریت‌ها نزد او آمدند و گفتند: ای بزرگ ما و سرور ما! سومین فریاد برای چه بود؟ گفت: به خدا به خاطر یاران و اصحاب علی علیه السلام بود. ولی پروردگارا! به عزت و جلالتت سوگند که گناهان را برای آنها زینت خواهم داد تا آنها را دشمن تو بکنم. امام صادق علیه السلام فرمود: قسم به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرده است، ابلیس‌ها و عفریته‌ها بیشتر از آن که مگس بر روی گوشت بنشیند، در اطراف مؤمن جمع می‌شوند، اما مؤمن سخت‌تر از کوه است؛ زیرا کوه را می‌توان با تیشه زد و آن را تراشید، ولی نمی‌توان از دین مؤمن کاست.[1]

۲) عبد الرحمن بن سالم، درباره آیه «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا» گفته است: آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و ما امیدواریم درباره هر بنده مسلمانی که خدا را دوست دارد مصداق یابد.[2]

﴿رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۶۶) وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا (۶۷) أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا (۶۸) أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (۶۹)﴾

[پروردگار شما کسی است که کشتی را در دریا برای شما به حرکت در می‌آورد تا از فضل او برای خود بجویید، چرا که او همواره به شما مهربان است* و چون در دریا به شما صدمه‌ای برسد، هر که را جز او می‌خوانید ناپدید (و فراموش) می‌گردد و چون (خدا) شما را به سوی خشکی رهانید، رویگردان می‌شوید و انسان

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۳، ح ۱۱۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۴، ح ۱۱۲.

همواره ناسپاس است* مگر ایمن شدید از این که شما را در کنار خشکی در زمین فرو برد یا بر شما طوفانی از سنگریزه‌ها بفرستد سپس برای خود نگاهبانی نیابید* یا (مگر) ایمن شدید از این که بار دیگر شما را در آن (دریا) باز گرداند و تندبادی شکننده بر شما بفرستد، و به سزای آن که کفر ورزیدید، غرقتان کند. آن گاه برای خود در برابر ما کسی را نیابید که آن را دنبال کند]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند فرمود: «رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ» منظور کشتی‌ها در دریا است «لِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا* وَإِذَا مَسَّكُمُ الْضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلاَّ إِيَّاهُ» هر کس را جز خدا بخوانید، باطل است، «فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الإِنْسَانُ كَفُورًا» سپس آنها را می‌ترساند و می‌فرماید: «أَفَأَمِنتُمْ أَن يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا» یعنی عذاب و هلاک، «ثُمَّ لاَ تَجِدُواْ لَكُمْ وَكِيلًا* أَمْ أَمِنتُمْ أَن يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى» یعنی یک بار دیگر، «فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفا مِّنَ الرِّيحِ» یعنی بادی که از هر طرف می‌وزد، «فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لاَ تَجِدُواْ لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا»[1].

۲) و نیز علی بن ابراهیم آورده است که در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که درباره آیه «قَاصِفا مِّنَ الرِّيحِ» امام فرمود: یعنی طوفان، و «تَبِيعًا» یعنی وکیلاً و گفته شده: یعنی کفیلاً و نیز گفته شده: یعنی انتقام گیرنده.[2]

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً (۷۰)».

[و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکبها) برنشاندیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم]

۱) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمد

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۲.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۲.

بن علي، از محمد بن فُضَيل، از ابو حمزه ثمالي، از امام محمـد بـاقر عليـه السـلام روايت كرده است كه فرمـود: خداونـد روح كـافر را عزيـز نمـى‌دارد، بلكـه ارواح مؤمنان را اكرام كرده و عزيز مى‌دارد. كرامت تن و خون در گرو كرامت روح اسـت، و رزق طيّب يعنى علم.[1]

۲) شيخ در كتاب امالي، از گروهي، از ابو مُفضّل، از علي بن محمد بن حسـن بن كاس قاضي نَخَعي در شهر رمله[2]، از جدّش سُلَيم بن ابراهيم بن عبيد مُحاربي، از نصر بن مُزاحم مِنقَري، از ابراهيم بن زبرقان، از ابو خالد، از زيد بن علي، از پـدرش عليه السلام روايت كرده كه درباره آيه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» فرمود: يعني بنـى‌آدم را بر همه مخلوقات فضيلت و برتري داده‌ايم. «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» يعني تـر و خشك «وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ» يعني همه ميوه‌هاى پـاک و نيكـو «وَفَضَّلْنَاهُمْ» فرمود: هيچ حيوان و پرنده‌اى براى خوردن و نوشيدن دست به دهان نمى‌برد، به جز آدمى كه غذايش را با دست خود در دهان خويش مى‌گذارد و اين، نشان از فضيلت يافتگى او دارد.[3]

۳) و نيز او از جماعتي، از ابو مفضّل، از عبد الله بن محمد بن عبد العزيز بَغوى، از يحيى بن عبد الحميد حِمّانى، از حجّاج بن تميم، از ميمـون بـن مهـران، از ابـن عباس- كه رحمت خدا بر او باد- درباره آيه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَـاهُمْ فِـي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَـا تَفْضِـيلًا» گفتـه است: هر حيوان و مخلوقى با دهانش غذا مى‌خورد به جز انسان كه با دستش غـذا مى‌خورد.[4]

۴) و نيز او از گروهي، از ابو مُفَضّل، از احمد بن حسن بن هارون بن سـليمان صَباحى، از يحيى بن سَرِى ضَرير، از محمد بن خازم ابو معاويـه ضـرير نقـل كـرده است كه گفت: نزد هارون الرشيد رفتم، در برابر او سفره غذايى وجود داشت، از من

۱- تفسير قمى، ج ۱، ص ۴۱۲.

۲- رمله: شهرى در فلسطين. «معجم البلدان، ج ۳، ص ۶۹».

۳- امالى، ج ۲، ص ۱۰۳.

۴- امالى، ج ۲، ص ۱۰۳.

درباره تفسیر این آیه پرسید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ» و ادامه آیه. گفتم: یا امیر المؤمنین! جدّ شما عبد الله بن عباس تأویل آن را گفته است؛ حجّاج بن ابراهیم خوزی، از میمون بن مهران، از ابن عبّاس درباره این آیه: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ» برای من نقل کرد: همه جانوران و حیوانات با دهان غذا می‌خورند، به جز انسان که با انگشت خود غذا می‌خورد. ابو معاویه گفت: به من خبر رسید که او قاشق نقره‌ای را بر زمین گذاشت و با انگشت غذا خورد.[1]

۵) عیاشی از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» روایت کرده که فرمود: همه مخلوقات واژگون خلق شده‌اند، به جز انسان که ایستاده و قائم و سراپا خلق شده است.[2]

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۷۱)

[(یاد کن) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم. پس هر کس کارنامه‌اش را به دست راستش دهند. آنان کارنامه خود را می‌خوانند و به قدر نخک هسته خرمایی به آنها ستم نمی‌شود]

۱) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از ربعی بن عبد الله، از فُضَیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با یارانش، علی علیه السلام همراه با یارانش، حسن علیه السلام همراه با یارانش، و حسین علیه السلام همراه با یارانش می‌آید و هر کسی که در میان قومی مُرده است، همراه او می‌آیند.[3]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن

۱- امالی، ج ۲، ص ۱۰۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۴، ح ۱۱۳.

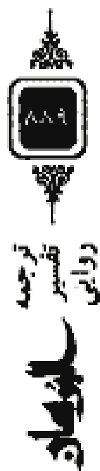
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۳.

بن محبوب، از عبد الله بن غالب، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی آیه: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» نازل شد، مسلمانان گفتند: یا رسول الله! آیا تو امام همه مردم نیستی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من پیامبر و فرستاده خدا به سوی همه مردم هستم، اما بعد از من مردم از سوی خدا، از اهل بیت من علیهم السلام امامانی خواهند داشت که در میان مردم خواهند آمد و تکذیب می‌شوند و سردمداران کفر و طرفداران آنها، به این امامان ظلم خواهند کرد، هر کس با آنها دوستی کند و ولایت آنها را بپذیرد و پیرو آنها باشد، او از من است، همراه من خواهد بود و مرا ملاقات خواهد کرد؛ اما هر کس به آنها ظلم کند و آنها را تکذیب نماید، از من و همراه من نخواهد بود و من از او بیزارم.[۱]

محمد بن حسن صفّار از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبد الله بن غالب، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام مانند این حدیث را روایت کرده است.[۲] و همچنین احمد بن محمد بن خالد برقی، از ابن محبوب، از عبد الرحمن بن غالب، از جابر بن یزید جُعفی، از امام محمد باقر علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است.[۳]

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از نضر بن سُوَید، از ابن مسکان، از یعقوب بن شعیب روایت کرده که گفته است: از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پرسیدم، فرمود: خداوند هر نسل از این امت را با رهبر و امامش فرا می‌خوانَد. عرض کردم: یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله با نسل خود و علی علیه السلام همراه با نسل خود و حسن علیه السلام با نسل خود و حسین علیه السلام با نسل خود و هر امامی همراه با نسلی که در میان آنها کشته شده است؟ فرمود: آری.[۴]

۴) ابن بابویه از ابو الحسن محمد بن علی بن شاه فقیه مَرورَوذی، در شهر



۱- کافی، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۱.

۲- بصائر الدرجات، ص ۴۸، باب ۱۶، ح ۱.

۳- محاسن، ص ۱۵۵، ح ۸۴.

۴- محاسن، ص ۱۴۴، ح ۴۴.

مرورود[1]، در خانه‌اش، از ابو بکر محمد بن عبد الله نیشابوری، از ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر بن سلیمان طائی در بصره، از پدرش در سال ۲۶۰، از علی بن موسی الرضا علیه السلام، سال ۲۹۴ در نیشابور.

و ابو منصور احمد بن ابراهیم بن بکر خوزی در نیشابور، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن هارون خوزی، از جعفر بن محمد بن زیاد فقیه خوزی در نیشابور، از احمد بن عبد الله هَرَوی شیبانی، از علی بن موسی الرضا علیه السلام از ابو عبد الله حسین بن محمد اُشنانی رازی عدل در بلخ، از علی بن محمد بن مَهرویه قزوینی، از داود بن سلیمان فرّاء. از علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدرش، از پدرانش، از علی بن ابی طالب علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره آیه: «یَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» روایت کرده است که فرمود: هر قومی با امام زمان و کتاب پروردگارشان و سنت پیامبرشان فرا خوانده می‌شود.[2]

۵) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از مُعَلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از صفوان بن یحیی، از محمد بن مَروان، از فُضَیل بن یَسار گفته است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «یَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پرسیدم. فرمود: ای فضیل! امام خود را بشناس اگر امام خود را بشناسی تَقَدّم و تأخّر این امر هیچ ضرری به تو نمی‌رساند، هر کس امام خود را بشناسد، سپس قبل از قیام قائم صاحب الامر علیه السلام بمیرد، همانند کسی است که در میان لشکر اوست؛ نه، بلکه همانند کسی است که زیر پرچم او نشسته است. گفت: و یکی از یاران امام گفته است: همانند کسی است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگیده و شهید شده است.[3]

۶) و نیز او از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از حمّاد، از عبد الاعلی روایت کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: شنیدن و اطاعت کردن درهای رحمت‌اند، آن که بشنود و اطاعت کند،

۱- مَرْوُ الرُّوذ: شهری نزدیک به مرو شاهجان و مرو شاهجان معروف‌ترین شهر خراسان است. «مراصد الاطلاع، ج ۳، ۱۲۶۲».

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۶، باب ۳۱، ح ۶۱.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۲.

هیچ عذری بر او نیست، و آن که بشنود و مخالفت کند، هیچ عذر و بهانه‌ای ندارد، امام مسلمین روزی که خدا را ملاقات می‌کند حجت و برهانش کامل است، سپس فرمود: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ».[1]

۷) و نیز او از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمّون، از عبد الله بن عبد الرحمن، از عبد الله بن قاسم بَطَل، از عبد الله بن سنان روایت کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» یعنی چه؟ فرمود: منظور امامی است که در میان آنهاست و قائم اهل زمان خود است.[2]

۸) عیاشی از فُضیل روایت کرده است که از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پرسیدم، فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله همراه با قوم خود و علی علیه السلام همراه با قوم خود و حسن علیه السلام همراه با قوم خود و حسین علیه السلام همراه با قوم خود، و هر کس در زمان امامی مرده است، همراه او می‌آید.[3]

۹) ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در روز قیامت هر کس با امامی که در عصر و زمان آن امام مرده است محشور می‌شود، اگر امام او را تأیید کند، نامه‌اش را به دست راستش می‌دهند، همانطور که خدا می‌فرماید: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولَئِکَ یَقْرَؤُونَ کِتَابَهُمْ» و یمین یعنی تأیید امام؛ زیرا او کتابی است که آن را می‌خوانند، خداوند می‌فرماید: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُوا کِتَابِیَهْ* إِنِّی ظَنَنتُ أَنِّی مُلَاقٍ حِسَابِیَهْ»[4] [اما کسی که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود، گوید: بیایید و کتابم را بخوانید* من یقین داشتم که به حساب خود می‌رسم]

و کتاب یعنی امام که هر کس را به پشت سر خود بیندازد، به آن اهمیتی ندهد

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۱۷.

۲- کافی، ج ۱، ص ۴۵۱، ح ۳.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۴، ح ۱۱۴.

۴- حاقّه/ ۲۰-۱۹.

و از آن اعراض کند؛ آن گونه که خدا می‌فرماید: «فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»[1] [پس آن (عهد) را پشت سر خود انداختند] و هر کس که امام را انکار کند از اصحاب شمال است، کسانی که خداوند می‌فرماید: «مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ* فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ* وَظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ»[2] [یاران چپ* در (میان) باد گرم و آب داغ* و سایه‌ای از دود تار] تا آخر آیه.[3]

۱۰) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از امام درباره آیه: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پرسیدم، فرمود: منظور از امام کسی است که در دنیا به او اقتدا کرده‌اند، خورشید و ماه را می‌آورند و به همراه هر کس که آن دو را پرستیده در جهنم می‌اندازند.[4]

و جعفر بن احمد، از فضل بن شاذان روایت کرده است که او نامه و مکتوبی به خط پدرش یافته که همین حدیث در آن نوشته شده بود.[5]

۱۱) از ابو بصیر روایت شده است که از امام صادق علیه السلام درباره کلام امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدم که فرمود: اسلام غریبانه آغاز شده و دوباره غریب خواهد شد، همان گونه که بود، خوش به حال غُرباء. فرمود: ای ابا محمد! داعی و [قائم] ما دین جدیدی می‌آورد، آن گونه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد، من پای امام را گرفته و گفتم: شهادت می‌دهم شما امام من هستید. فرمود: خداوند قطعاً هر کس را با امام و رهبرش فرا می‌خوانند، خورشید پرستان را با خورشید، ماه پرستان را با ماه، آتش پرستان را با آتش، و سنگ و بت پرستان را با بت‌هایشان.[6]

۱۲) عمّار ساباطی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

۱- آل عمران/ ۱۸۷.

۲- واقعه/ ۴۳-۴۱.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۵، ح ۱۱۵.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۵، ح ۱۱۶.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۵، ح ۱۱۷.

۶- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۵، ح ۱۱۸.

زمین هرگز از امامی که حلال خدا را حلال کند و حرام خدا را حرام خالی نمی‌شود و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پس فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس بمیرد بدون این که امام خود را بشناسد، به مرگ جاهلیّت از دنیا رفته است. حاضران از تعجب گردن کشیدند و چشم گرد کردند، امام فرمود: منظور، جاهلیت جَهلاء نیست. وقتی از نزد امام خارج شدیم، سلیمان به ما گفت: به خدا سوگند! منظور امام علیه السلام همان جاهلیّت جَهلاء بود، اما وقتی امام تعجّب شما را دید که گردن کشیدید و چشم گرد کردید، به شما چنان فرمود.[1]

۱۳) بشیر دَهّان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: به خدا سوگند! شما بر دین خدا هستید. پس این آیه را تلاوت فرمود: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پس فرمود: علی امام ماست و رسول الله امام ماست، چه بسیار پیشوایان و رهبرانی که روز قیامت به صحرای محشر می‌آیند و یاران خود را نفرین می‌کنند و آنها هم به او لعنت و نفرین می‌گویند، ما نسل محمد صلی الله علیه و آله هستیم و فاطمه سلام الله علیها مادر ماست.[2]

۱۴) جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی این آیه نازل شد، مسلمانان گفتند: ای رسول خدا! آیا تو امام همه مسلمانان نیستی؟ فرمود: من فرستاده خدا به سوی همه مردم هستم، اما بعد از من، از جانب خدا، از میان اهل بیت من، امامانی برای مردم خواهد بود، مردم آنها را تکذیب می‌کنند و آنها مورد ظلم و ستم واقع می‌شوند، بدانید هر کس دوستی و ولایت آنها را بپذیرد، او از من است و با من است و به زودی مرا ملاقات خواهد کرد، و بدانید هر کس به آنها ظلم کند یا یاریگر ظالم آنها باشد و آنها را تکذیب کند، از من نیست و همراه من نخواهد بود و من از او بیزارم.

و در حدیثی این جمله هم آمده است: و رهبران و سردمداران کفر و گمراهی

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۶، ح ۱۱۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۶، ح ۱۲۰.

و یارانشان به این امامان ظلم می‌کنند.[1]

۱۵) از عبد الاعلی روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: شنیدن و اطاعت کردن، درهای بهشت هستند، علیه شنونده مطیع عذر و بهانه‌ای نیست، حجت و برهان امام مسلمانان، آن روز که خدا را ملاقات می‌کند کامل است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «یَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ».[2]

۱۶) بشیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ما بین هر کدام از شما و خوشحالی و خرسندی فاصله‌ای نیست، مگر به اندازه این که جانش به این جا برسد و با انگشت به حنجره خود اشاره فرمود، سپس کلام خود را با آیاتی از کتاب خدا تأویل و تبیین نمود و فرمود: «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ»[3] [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] و «مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ»[4] [هر کس از پیامبر فرمان بَرَد در حقیقت، خدا را فرمان برده] و «إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ»[5] [(بگو): اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد] و سپس فرمود: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله امام شماست و چه بسیار رهبران و پیشوایانی که روز قیامت می‌آیند و اصحاب خود را نفرین می‌کنند و آنها او را نفرین می‌کنند.[6]



۱۷) محمد از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از امام درباره آیه: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» سؤال شد، فرمود: امام کسی است که در دنیا به او اقتدا می‌کردند؛ و خورشید و ماه را می‌آورند و به

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۶، ح ۱۲۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۶، ح ۱۲۲.

۳- نساء/ ۵۹.

۴- نساء/ ۸۰.

۵- آل عمران/ ۳۱.

۶- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۶، ح ۱۲۳.

همراه هر کس که آن دو را پرستیده است، در آتش می‌اندازند.[1]

۱۸) اسماعیل بن همّام از امام رضا علیه السلام درباره این آیه روایت کرده است که امام فرمود: روز قیامت خداوند می‌فرماید: آیا از عدل پروردگارتان نیست اگر او روز هر قومی را به کسی بسپارد که در دنیا ولایت و حکومت او را پذیرفته بودند؟ می‌گویند: بله، البته عادلانه است، و خدا می‌فرماید: پس از هم جدا شوید و آن گاه هر قوم از دیگران جدا می‌ایستند.[2]

۱۹) محمد بن حُمران از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اگر می‌خواهید روز قیامت همراه ما باشید، همدیگر را نفرین نکنید، از خدا بترسید و او را اطاعت کنید که خدا می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ».[3]

۲۰) ابن شهر آشوب گفته است که خاصّ و عامّ از امامُ رضا علیه السلام، از پدرانش علیه السلام، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: هر قومی همراه امام زمانشان و کتاب پروردگارشان و سنّت پیامبرشان فرا خوانده می‌شوند.[4]

۲۱) و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: آیا خدا را شکر نمی‌کنید که روز قیامت هر قومی همراه کسانی که ولایتشان را پذیرفته فرا خوانده می‌شوند؟ ما به پیامبر پناه می‌بریم و شما به ما.[5]

۲۲) یوسف قَطّان در تفسیر خود از شعبه، از قتاده، از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس روایت کرده است که در تفسیر آیه: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» گفته است: وقتی روز قیامت فرا رسد خداوند آن امامان هادی، و روشنگران تاریکی‌ها و اسوه‌های پرهیزکاری و تقوا، امیر المؤمنین، حسن و حسین را می‌آورد و سپس به آنها گفته می‌شود: شما و شیعیانتان از پل صراط بگذرید و بی‌حساب وارد بهشت

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۱۲۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۱۲۵.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۱۲۶.

۴- مناقب، ج ۳، ص ۶۵.

۵- مناقب، ج ۳، ص ۶۵.

شوید، سپس امامان و رهبران فِسق و پلیدی را- که به خدا سوگند!- یزید یکی از آنهاست، می‌آورند و به او گفته می‌شود: دست یارانت را بگیر و بی‌حساب به جهنم بروید.[1]

۲۳) راوندی در کتاب (الخرائج)، از ابو هاشم، از ابو محمد عسکری علیه السلام روایت کرده است که از امام درباره آیه: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ»[2] [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم، پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه‌رو و برخی از آنان در کارهای نیک پیشگامند] سؤال کردم، فرمود: همه اینان از آل محمد علیهم السلام هستند، و ظالم به نفس خود کسی است که به وجود امام اعتراف و اقرار نمی‌کند، و مقتصد کسی است که امام را می‌شناسد و سابق بالخیرات، یعنی امام. با خود اندیشیدم چقدر آن چه خدا به آل محمد بخشیده عظیم است، و گریستم، امام به من نگریست و فرمود: حقیقت عظمت و شأن آل محمد علیهم السلام از آن چه تو با خود اندیشیدی بزرگ‌تر است، خدا را شکر کن که به ریسمان آنها چنگ زده‌ای، و روز قیامت آن گاه که هر کس با امام خود فرا خوانده شود، تو با آل محمد فرا خوانده می‌شوی، قطعاً تو در راه خیر هستی.[3]

۲۴) طبرسی، بعد از آن که چند قول مختلف را درباره این آیه بیان کرده گفته است: اینها گفته‌هایی است که خاصّ و عامّ آن را از علی بن موسی الرضا علیه السلام با سندهایی صحیح روایت کرده‌اند که امام رضا علیه السلام، از پدرانش علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: همه مردم با امام زمان خود، کتاب پروردگار خود و سنت پیامبر خود فرا خوانده می‌شود.[4]

۲۵) شیخ مفید در کتاب (الاختصاص) از مُعَلّی بن محمد بَصری، از بسطام بن

۱- مناقب، ج ۳، ص ۶۵.

۲- فاطر / ۳۲.

۳- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۸۷، ح ۹.

۴- مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۷۵.

مُرّه، از اسحاق بن حَسّان، از هَیثَم بن واقد، از علی بن حسن عبدی، از سعد بن طَریف، از اصبغ بن نُباته روایت کرده است: امیر المؤمنین علیه السلام به ما امر فرمود از کوفه به مدائن برویم، یک روز راه رفتیم، عمرو بن حُرَیث همراه هفت نفر عقب ماندند و به جایی در حیره به نام خَوَرنَق[1] رفتند و گفتند: این جا گردش می‌کنیم، روز چهارشنبه ما به علی علیه السلام ملحق شدیم قبل از آن که آنها برسند، صبحگاهان آنها کفتاری را دیدند و آن را کشتند، عمرو بن حریث دست کفتار را گرفت و گفت: بیعت کنید این امیر المؤمنین است؛ آن هفت نفر با کفتار بیعت کردند و عمرو هشتمین نفر بود، شب چهارشنبه به راه افتادند و روز جمعه به مدائن رسیدند، در حالی که امیر المؤمنین در مسجد خطبه می‌خواند آنها از همدیگر جدا نشدند و همگی به در مسجد آمدند، وقتی وارد مسجد شدند، امیر المؤمنین نگاهی به آنها انداخت و فرمود: ای مردم! رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار راز به من گفته که در هر یک از آنها هزار درب و در هر در، هزار کلید وجود دارد، و من شنیدم خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» و من برای شما به خدا سوگند می‌خورم که روز قیامت هشت نفر از میان شما مبعوث می‌شوند، در حالی که امامشان کفتار است و اگر می‌خواستم، نام آنها را برایتان می‌گفتم. ابن نباته گفته است: اگر عمرو بن حُرَیث را می‌دیدی، [مشاهده می‌کردی] که چگونه از ترس به خود می‌لرزید.[2-3]

۲۶) علی بن ابراهیم درباره آیه: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» گفته است: روز قیامت منادی ندا می‌دهد: ابو بکر و یارانش برخیزند، عُمَر و یارانش و عثمان و یارانش، و علی با یارانش. و گفته است: درباره آیه: «وَلاَ يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» گفت: فتیل به پوسته نازکی می‌گویند که روی هسته خرما را پوشانده است.[4]

۱- خَوَرنَق: مکانی است در کوفه، و معروف است که نام قصری است در پشت حیره «مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۴۸۹».

۲- نَفَطَ الرَّجُلُ: خشمگین شد، و إنّه لِيَنفِط غضباً: می‌لرزید، به خود می‌پیچید. «لسان العرب، ماده نفط»

۳- اختصاص، ص ۲۸۳.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۳.

«وَمَن كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً (۷۲)»

[و هر که در این (دنیا) کور(دل) باشد، در آخرت (هم) کور(دل) و گمراهتر خواهد بود]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَمَن كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» پرسیدم، فرمود: منظور کسی است که آن قدر حج را به امروز و فردا می‌اندازد تا مرگش فرا برسد.[1]

۲) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علاء بن رَزین، از محمد بن مسلِم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَمَن كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» فرمود: منظور کسی است که آفرینش آسمان‌ها و زمین و گذر متوالی روز و شب و چرخش فلک و خورشید و ماه و نشانه‌های عجیب او را به وجود امری بزرگ‌تر از او راهنمایی نمی‌کند. «فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا».[2]

۳- و نیز او از ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه قمّی ایلاقی- که خدای از او خشنود باد- از ابو محمد حسن بن محمد بن علی بن صَدَقَه قمّی، از ابو عمرو محمد بن عمرو بن عبد العزیز انصاری، از کسی که از حسن بن محمد نوفلی هاشمی شنیده است، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که به عمران صابی فرموده است: از سخنان جاهلان و کوردلان و گمراهان بر حذر باش، [همان] کسانی که گمان می‌کنند خداوند، در آخرت برای حساب و ثواب و پاداش و عذاب وجود دارد، اما در دنیا برای اطاعت و امید وجود ندارد؛ اگر در وجود خداوند عزّ و جلّ نقص و کاستی وجود داشت، هرگز در آخرت هم وجود نداشت، بلکه این گروه گمراه شدند و از شنیدن و دیدن حق کور و کرند و نمی‌فهمند و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَمَن كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»

۱- کافی، ج ۴، ص ۲۶۸، ح ۲.

۲- توحید، ص ۴۵۵، ح ۶.

یعنی از دیدن حقایق موجود کورند و به راستی خردمندان می‌دانند که دلایل اثبات وجود خدا در آخرت همان دلایل اثبات وجود خدا در دنیا است، و هر کس این موضوع را تفسیر به رأی کند و بخواهد وجود خدا را با استفاده از دلایلی جز اینها اثبات کند یا بفهمد، تنها از حقیقت دور شده است؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی علم به این امور را به طور مخصوص در اختیار عاقلان و عاملان و اندیشمندان قرار داده است.[1]

۴) علی بن ابراهیم از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یَمانی، از ابو طُفَیل، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی نزد پدرم علی بن حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: ابن عباس می‌پندارد که می‌داند هر آیه قرآن چه روزی و درباره چه امری نازل شده است، پدرم فرمود: از او بپرس آیه: «وَمَن كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» و آیه: «وَلاَ يَنفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ اللّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ»[2] [و اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد، اندرز من شما را سودی نمی‌بخشد] و آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ»[3] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید] درباره چه کسانی نازل شده‌اند.

آن مرد نزد ابن عباس رفت و از او پرسید. ابن عباس گفت: دوست داشتم آن کس که به تو چنین چیزی را گفته خود، روبرو این سؤال‌ها را از من می‌پرسید، پس تو نزد او برو و از او درباره عرش بپرس، که خدا آن را از چه خلق کرده و چه زمانی خلق کرده و کمّ و کیف آن چگونه است؟ [آن مرد] نزد پدرم بازگشت، پدرم پرسید: آیا او به سؤال‌های تو درباره آیات پاسخ داد؟ عرض کرد: نه، پدرم فرمود: اما من با نور و علمی که ادّعایی و مسروقه نیست به تو جواب می‌دهم؛ آیه: «وَمَن كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» درباره او و پدرش نازل شده

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۵، باب ۱۲، ح ۱.

۲- هود/ ۳۴.

۳- آل عمران/ ۲۰۰.

«وَلاَ يَنفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدتُ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ»[1] [و اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد] درباره پدرش نازل شده و آیه بعد هم درباره پسرش و ما نازل شده است. و آن رباط و مرزبانی که به آن امر شده‌ایم، نبوده است. از نسل ما مُرابط و مرزبان و نیز از نسل او مُرابط وجود خواهد داشت.

اما آن چه او از عرش پرسیده است که: خدا از چه چیز آن را خلق کرد؟ خداوند عرش را یک بخش از چهار بخشی قرار داده که پیشتر از عرش سه قسمت آن را خلق کرده بود. هوا و قلم و نور، پس عرش را از انواع نورهای مختلف و رنگارنگ آفرید: ازجمله نور سبز، لذا رنگ سبز عینیت یافت و زرد و سرخ و سفید و همه این رنگ‌ها به همین صورت مصداق و عینیت یافتند و به این رنگ درآمدند و نور سفید، نور الانوار است و نور روشنی روز از جمله آن نور است، پس عرش را هفتاد هزار طبقه گرداند، غلظت تمام طبقات آن یکسان و شبیه هم است و تا اسفل السافلین امتداد یافت، تمام این طبقات حمد و ثنای پروردگار را می‌گویند و با صداهای مختلف و زبان‌های گوناگون او را تقدیس می‌کنند، اگر به یکی از زبان‌ها گوش داده می‌شد و آن چه در زیر آن وجود دارد را می‌شنید، کوه‌ها و شهرها و قلعه‌ها خراب می‌شد و دریاها می‌شکافت و هرچه در زیر آن است هلاک می‌شد. عرش هشت رکن دارد، هر رکن آن را ملائکه‌ای حمل می‌کنند که تعداد آنها را تنها خدا می‌داند، روز و شب خداوند را تسبیح می‌گویند و هرگز خسته نمی‌شوند و اگر آن چه که فوق آن قرار دارد را احساس کند، حتی برای چشم بر هم زدنی در جایگاه خود باقی نمی‌ماند، اما جبروت و کبریاء و عظمت و قدس و رحمت و علم که پس از آن دیگر چیزی به گفتار در نیاید، مانع از چنین احساسی می‌شود.

به راستی که آن سرگشته، بیهوده طمع ورزیده است. از صُلب او ودیعه‌ای است که برای آتش جهنم خلق شده است، گروهی که از دین خدا خارج می‌شوند و زمین از خون برخی از فرزندان (جوجه‌ها) آل محمد علیهم السلام رنگین می‌شود. این فرزندان در غیر زمان مناسب قیام می‌کنند و بی‌آن که به نُضج و پختگی رسیده باشند، حق را طلب می‌کنند تا روزی که خدا میان ما حُکم کند که خدا بهترین حکم

---

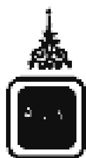
۱ - هود/ ۳۴.

کنندگان است.[1]

مفید این حدیث را در کتاب (الاختصاص) از محمد بن حسن، از محمد بن حسن از محمد بن حسن صفّار، از علی بن اسماعیل، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عُمَر یَمانی، از فضیل بن یسار، از امام صادق علیه السلام از عبارتِ« مردی نزد پدرم آمد» تا «او بهترین حاکمان است» دقیقاً به همین صورت آورده است.[2]

۵) علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام همچنین فرموده است که آیه: «وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» درباره کسی است که آنقدر حج را به تأخیر می‌اندازد تا از دنیا برود، بدون این که حج بگزارد و از یکی از واجبات الهی چشم‌پوشی می‌کند.[3]

۶) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن عیسی بن عبید، از علی بن حَکَم، از مثنّی بن ولید حَنّاط، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» فرمود: درباره رجعت است.[4]



۷) عیاشی از ابو بصیر روایت کرده است که از امام علیه السلام درباره آیه: «وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» پرسیدم، فرمود: منظور کسی است که حج را به تأخیر می‌اندازد و دائم هر سال می‌گوید: امسال به حج می‌روم، امسال به حج می‌روم تا این که مرگش فرا می‌رسد.[5] محمد بن فضیل از امام رضا علیه السلام همین گونه روایت کرده است.[6]

۸) ابو طُفَیل عامِر بن واثله از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی نزد پدرم آمد و عرض کرد: ابن عباس گمان می‌کند که او می‌داند هر

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۳.

۲- اختصاص، ص ۷۱.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۴.

۴- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۱۲۷.

۶- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۱۲۸.

کدام از آیات قرآن در چه روزی و درباره چه کسی نازل شده است. پدرم به او فرمود: از او بپرس آیه: «وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» و آیه: «وَلَا يَنفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ»[1] [و اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد، اندرز من شما را سودی نمی‌بخشد] و آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا»[2] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید] درباره چه کسانی نازل شده است؟ مرد نزد ابن عباس رفت و از او سؤال کرد، ابن عباس خشمگین شد و گفت: دوست داشتم آن کس که تو را به این جا فرستاده است، خود با من روبه‌رو می‌شد و از او سؤال می‌کردم، اما تو از او بپرس که: عرش از چه چیزی و در روی چه چیزی خلق شده و کَمّ و کیف آن چگونه است؟ آن مرد نزد پدرم بازگشت و آن چه ابن عباس گفته بود برای پدرم بازگو کرد، پدرم پرسید: آیا او به سؤال‌های تو درباره آیات پاسخ داد؟ مرد عرض کرد: نه، پدرم فرمود: اما من با نور و علمی که پوشالی و ادّعایی و مسروقه نیست به تو جواب می‌دهم، دو آیه اول درباره او و پدرش نازل شده است و آیه آخر درباره پدرش و ما نازل شده است، و زمان آن رباط که به آن امر شده‌ایم هنوز نیامده است، از نسل ما و از نسل او مُرابِط خواهد بود.[3]

۹) کُلَیب روایت کرده است: ابو بصیر در حالی که من می‌شنیدم به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردی است که صد هزار [دینار] دارد و هر سال می‌گوید: امسال به حج می‌روم، اما مرگ به سراغ او می‌آید، در حالی که هنوز فریضه حج را بجا نیاورده است. امام علیه السلام فرمود: ای ابا بصیر! آیا نشنیده‌ای خداوند می‌فرماید: «وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» یعنی نسبت به یکی از واجبات خداوند کور شده است.[4]

۱- هود/ ۳۴.

۲- آل عمران/ ۲۰۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۸، ح ۱۲۹.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۸، ح ۱۳۰.

۱۰) علی بن حلبی، از ابو بصیر، از امام محمد باقر یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آیه: «وَمَن كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» درباره رجعت است.[1]

﴿وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا (۷۳) وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا (۷۴) إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (۷۵) وَإِن كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَّا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (۷۶)﴾

[و چیزی نمانده بود که تو را از آن چه به سوی تو وحی کرده‌ایم گمراه کنند تا غیر از آن را بر ما ببندی، و در آن صورت تو را به دوستی خود بگیرند* و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم، قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی* در آن صورت حتماً تو را دو برابر (در) زندگی و دو برابر (پس از) مرگ (عذاب) می‌چشانیدیم، آن گاه در برابر ما برای خود یاوری نمی‌یافتی* و چیزی نمانده بود که تو را از این سرزمین برکنند تا تو را از آن جا بیرون سازند و در آن صورت آنان (هم) پس از تو جز (زمان) اندکی نمی‌ماندند]

۱) محمد بن عباس بن علی بن مروان بن ماهیار، ابو عبدالله بزّاز، معروف به ابن جُحام که در میان اصحاب و یاران ما بسیار بسیار مورد وثوق و نیک اندیش و صاحب‌نظر است، احادیث بسیاری دارد، کتابی دارد درباره آیاتی از قرآن که در منزلت و شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده‌اند، برخی از یاران معتقدند هرگز کتابی شبیه به این در این معنا نگاشته نشده است و گفته شده: هزار صفحه است؛ این مؤلف از احمد بن قاسم (ره) از احمد بن محمد سیّاری، از محمد بن خالد برقی، از ابن فضیل، از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آیه: «وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» درباره علی بن ابی

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۸، ح ۱۳۱.

طالب علیه السلام نازل شده است.[1]

۲) و نیز او از محمد بن همّام، از محمد بن اسماعیل عَلَوی، از عیسی بن داود نجّار، از ابو الحسن موسی بن جعفر، از پدرش (صلوات‌الله علیهما) روایت کرده است که فرمود: قریش می‌خواست پیامبر صلی الله علیه و آله را در رأی و نظرش نسبت به علی دچار تردید و شک نماید تا پیامبر صلی الله علیه و آله دست از علی علیه السلام بردارد و او را رها کند، حتی برخی از زنان حضرت در این باره بسیار بر او اصرار ورزیدند و نزدیک بود پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها اعتماد کند، که خداوند نازل کرد: «وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» درباره علی «لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لاَّتَّخَذُوكَ خَلِيلًا* وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا».

محمد بن عباس گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله معصوم است، و این آیه هشدار و تحذیری برای مؤمنان است تا مبادا مؤمنی به مشرکی اعتماد کند.[2]

۳) علی بن ابراهیم گفته است: آیه: «وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ» یعنی امیر المؤمنین علیه السلام «وَإِذًا لاَّتَّخَذُوكَ خَلِيلًا» یعنی اگر کس دیگری به جز علی را انتخاب می‌کردی با تو دوستی می‌کردند. پس گفته است: «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا* إِذًا لَّأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ» از روز مرگ تا آن که لحظه قیامت فرا برسد. سپس گفته: «وَإِن كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الأَرْضِ» یعنی اهل مکه «إِذًا لاَّ يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلاَّ قَلِيلًا» که در بدر کشته شدند.[3]

۴) ابن بابویه از تمیم بن عبد الله بن تمیم قُرَشی - که خدای از او خشنود باد - از پدرش، از حَمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جَهم، از امام رضا علیه السلام درباره آن چه مأمون از حضرت پرسیده بود روایت کرده است: مأمون

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۲۰.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۲۱.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۴.

گفت: درباره آیه: «عَفَا اللَّهُ عَنکَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ»[1] [خدایت ببخشاید، چرا به آنان اجازه دادی؟] به من بگو. امام رضا علیه السلام فرمود: این آیه از جمله مواردی است که مصداق ضرب المثل «به در می‌گویم دیوار بشنود» می‌باشد. خداوند عزّ و جلّ ظاهراً پیامبرش را مخاطب قرار داده است، اما منظور حقیقی او امّت پیامبر است و لذا می‌فرماید: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»[2] [اگر شرک ورزی، حتماً کردارت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد] و یا می‌فرماید: «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» مأمون گفت: راست گفتی، ای پسر رسول خدا![3]

۵) عیاشی از ابو یعقوب روایت کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» پرسیدم، فرمود: وقتی پیامبر مکه را فتح کرد بت‌هایی را از مسجد الحرام بیرون ریخت، قریش در مَروه بتی داشت، از پیامبر خواست آن را به حال خود باقی بگذارد، پیامبر از رد آن حیا کرد و تصمیم گرفت آن را رها کند، اما سپس به شکستن آن امر کرد. و این آیه نازل شد.[4]

۶) عبد الله بن عثمان بَجَلی از مردی روایت کرده است: رؤسای قریش و صحابه نزد پیامبر جمع شدند و با او درباره علی علیه السلام صحبت کردند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها بسیار نرم و رئوف برخورد کرد و خداوند این آیه را نازل کرد: «لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا * إِذًا لَّأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لاَ تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا» سپس دیگر جانشینی مانند علی (علیه السلام) نخواهی یافت.[5]

۱- توبه/ ۴۳.

۲- زمر/ ۶۵.

۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۰، باب ۱۵، ح ۱.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۹، ح ۱۳۲.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۹، ح ۱۳۳.

«سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً (۷۷)»

[سنتي كه همواره در ميان (امتهاى) فرستادگانى كه پيش از تو گسيل داشته‌ايم (جارى) بوده است، و براى سنت (و قانون) ما تغييرى نخواهى يافت]

۱) عياشى از يكى از ياران ما، از امام محمد باقر عليه السلام يا امام صادق عليه السلام روايت كرده است كه فرمود: خداوند اختلاف و تفرقه را ميان خلقش مقدر فرموده و اين امر را خداوند با علمش در ميان امت‌هاى قبل از شما هم مقدر كرده و اين سنت‌ها و امثالى است كه خداوند در ميان مردم برقرار كرده و بر ما هم جارى خواهد شد، همان گونه كه بر امت‌هاى قبل از ما جارى شد، و كلام خداوند حق است كه به محمد صلى الله عليه و آله فرموده است: «سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا» و فرموده است: «فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»[۱] [پس آيا جز سنت (و سرنوشت شوم) پيشينيان را انتظار مى‌برند؟ و هرگز براى سنت خدا دگرگونى نخواهى يافت] و فرموده است: «فَهَلْ يَنتَظِرُونَ إِلاَّ مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْاْ مِن قَبْلِهِمْ قُلْ فَانتَظِرُواْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ»[۲] [پس آيا جز مانند روزهاى كسانى را كه پيش از آنان درگذشتند، انتظار مى‌برند؟ بگو: انتظار بريد كه من (نيز) با شما از منتظرانم] و فرموده: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»[۳] [آفرينش خداى تغيير پذير نيست].

و خداوند براى موسى عليه السلام مقدر كرد، او همراه قومش بود و آيات و معجزات بسيارى به آنها نشان داد، سپس وقتى چشم‌شان به قومى بت‌پرست افتاد، «قَالُواْ يَا مُوسَى اجْعَل لَّنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»[۴] [گفتند: اى موسى! همان گونه كه براى آنان خدايانى است براى ما (نيز) خدايى قرار ده. گفت: راستى شما نادانى مى‌كنيد] و موسى هارون را ميان آنها جانشين خود كرد، آنها بتى

۱- فاطر / ۴۳.

۲- يونس / ۱۰۲.

۳- روم / ۳۰.

۴- اعراف / ۱۳۸.

ساختند از «عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى»[1] [پس برای آنان پیکر گوساله‌ای که صدایی داشت بیرون آورد و (او و پیروانش) گفتند: این خدای شما و خدای موسی است] و هارون را رها کردند، هارون گفت: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي* قَالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى»[2] [ای قوم من! شما به وسیله این (گوساله) مورد آزمایش قرار گرفته‌اید و پروردگار شما (خدای) رحمان است پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا پذیرا باشید* گفتند: ما هرگز از پرستش آن دست بر نخواهیم داشت تا موسی به سوی ما بازگردد] خداوند مثل‌هایی زده و برایتان مشخص کرده که با آنها چه کرده است.

و فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنقدر زنده ماند تا امر علی علیه السلام را به مردم اعلام کرد، و فرمود: هر کس که من مولایش هستم، علی مولایش است و فرمود: علی برای من به منزله هارون برای موسی است به جز این که بعد از من پیامبری نیست. علی علیه السلام در همه جا صاحب پرچم پیامبر بود، همیشه در مسجد همراه او بود، در همه حال با پیامبر همراه بود، اولین کسی بود که به او ایمان آورد، وقتی پیامبر از دنیا رفت به خاطر آن اختلافی که خدا مقدر فرموده بود، شد آن چه که شد، عمر برخاست و با ابو بکر بیعت کرد، در حالی که رسول خدا هنوز دفن نشده بود. علی علیه السلام وقتی چنین دید که مردم با ابو بکر بیعت کرده‌اند ترسید فتنه در میان مردم به پا شود، لذا به قرآن پناه برد و شروع به جمع کردن آن نمود، ابو بکر کسی را به دنبال علی علیه السلام فرستاد که بیاید و بیعت کند علی علیه السلام فرمود: تا این قرآن را جمع نکنم از این جا خارج نمی‌شوم، دوباره کسی را فرستاد، امام همان را پاسخ داد و بار سوم عمر کسی به نام قُنفُذ را فرستاد، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست تا بین او و علی علیه السلام مانع و میانجی باشد، قنفذ او را [سیلی] زد، و بدون این که علی را با خود ببرد برگشت، سپس ترسید که مردم اطراف علی علیه السلام تجمع کنند، امر کرد هیزم آوردند و هیزم‌ها را گرداگرد خانه علی گذاشت، عمر آتش آورد و خواست

۱- طه / ۸۸.

۲- طه / ۹۱-۹۰.

خانه علی علیه السلام را بسوزاند و به آتش بکشد، در حالی که علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین (صلوات الله علیهم) در آن جا بودند، وقتی علی علیه السلام اوضاع را چنین دید، از خانه بیرون آمد و با اکراه و نارضایتی با او بیعت کرد.[1]

۲) ابو العباس از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ مِن رُّسُلِنَا» روایت کرده است که فرمود: منظور سنت محمد صلی الله علیه و آله و پیامبران پیش از اوست و منظور اسلام است.[2]

«أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا(۷۸)»

[نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار، و (نیز) نماز صبح را؛ زیرا نماز صبح همواره (مقرون با) حضور (فرشتگان) است]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، همگی، از حمّاد بن عیسی، از حَریز، از زراره روایت کرده است که از امام محمد باقر علیه السلام درباره نمازهای واجب پرسیدم. فرمود: پنج نماز در هر شب و روز. پرسیدم: آیا خداوند در کتاب خود از آنها نام برده و آنها را مشخص کرده است؟ فرمود: آری، خداوند تبارک و تعالی به پیامبر فرموده است: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» دلوکِ خورشید یعنی زوال آن و وقت ظهر، از این زوال تا نیمه شب چهار نماز واجب است که خدا آنها را توضیح و تبیین کرده و وقت آنها را مشخص نموده است و غَسَق اللّیل یعنی نیمه شب؛ پس باری تعالی می‌فرماید: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا».[3]

ابن بابویه در کتاب عِلَل الشرایع از پدرش (ره) از سعد بن عبد الله، از احمد بن

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۹، ۱۳۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۰، ۱۳۵.

۳- کافی، ج ۳، ص ۲۷۱، ح ۱.

محمد بن عیسی، از علی بن حدید و عبد الرحمن بن ابی نَجران، از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبد الله سجستانی، از زرارة بن اعین نقل کرده که گفت: از امـام محمـد باقر علیه السلام سؤال شد... و سپس این حدیث را روایت کرده است.[1]

همچنین وی در کتاب (الفقیه) با سند خود از قول زراره گفته است که به امـام محمد باقر علیه السلام گفته شد... و ادامه حدیث را روایت کرده است.[2]

۲) و نیز او از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از یزید بن خلیفه روایت کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کـردم: عمـر بـن حنظلـه از جانب شما برای ما درباره وقت نماز صحبت کرده است. فرمود: پس هـیچ دروغـی نگفته است. عرض کردم: برایمان گفت: شما فرموده‌اید: اولین نمـازی کـه خـدا بـر پیامبرش واجب کرد نماز ظهر بود؛ زیرا خداوند فرموده است: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِـدُلُوکِ الشَّـمْسِ» و چون آفتاب زوال یافت فقط مانع از نماز نافله می‌گردد. آن گـاه وقـت برای نمازِ هست تا زمانی که سایه به اندازه قامت کامل انسان شود، در وقت زوال و ظهر است و چون سایه کامل شد، عصر شروع می‌شود و عصر ادامه دارد تا این کـه سایه به اندازه دو برابر قد برسد، که آن را شامگاه و یا مساء می‌گوییم. امام فرمـود: راست گفته است.[3]





۳) و نیز او با سند خود از ابن محجوب، از هشام بن سـالم، از ابـو حمـزه، از سعید بن مسیّب روایت کرده است که از امام علی بن حسین علیه السـلام پرسـیدم: روزی که امام علی بن ابی طالب علیه السلام اسلام آورد چند سال داشت؟ فرمـود: آیا علی هرگز کافر بود؟! روزی که خداوند، رسول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه را مبعوث کرد علی علیه السلام فقط ده سال داشت و در آن زمـان کـافر نبـود، او بـه خداوند تبارک و تعالی و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و در ایمان بـه خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و بر پا داشتن نماز، سه سال بـر همـه مـردم سبقت گرفت. اولین نمازی که همراه رسول خدا به جا آورد دو رکعت نماز ظهر بود

۱- علل الشرایع: ج ۲، ص ۵۲، باب ۶۷، ح ۱.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۱،ص ۱۲۴، ح ۶۰۰.

۳- کافی، ج ۳، ص ۲۷۵، ح ۱.

و به این ترتیب خداوند در مکه بر هر کـه اسـلام آورد دو رکعـت دو رکعـت نمـاز واجب می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله مدت ده سـال در مکـه نمـاز ظهـر را دو رکعت به جا می‌آورد و علی علیه السلام همراه او بود تا این کـه پیـامبر بـه مدینـه هجرت کرد و علی علیه السلام را برای انجـام امـوری [در مکـه] بـه جـای خـود گذاشت که جز او هیچ کس نمی‌توانست عهده‌دار آن بشود.

پیامبر صلی الله علیه و آله روز پنجشنبه، اول ربیع الاول سال سـیزده بعثـت از مکه خارج شد ، و ظهر دوازدهم ربیع الاول وارد مدینه شد و در قبا[1] فـرود آمـد و دو رکعت نماز ظهر و دو رکعت نماز عصر بجا آورد و همانجـا منتظـر علـی علیـه السلام ماند و همه نمازهای پنج‌گانه را دو رکعت به جا می‌آورد، پیامبر بر فرزنـدان عمرو بن عَوف وارد شده بود، مدت ده روز و اندی نزد آنها ماند، گفتند: آیـا همـین جا نزد ما می‌مانی تا مکان و مسجدی برایت بسازیم؟ فرمود: نه، من منتظر علی بن ابی طالب هستم و به او گفته‌ام به من ملحق شود و تا زمان آمدن او این جا خـواهم بود و تنها تا رسیدن او در منزلی خواهم ماند و ان شاء الله بـه زودی مـی‌رسـد. تـا زمان آمدن علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه عمـرو بـن عـوف ماند.

وقتی علی علیه السلام رسید، پیامبر از قُبا به سوی بنی سالم بن عـوف رفـت، در روز جمعه و همزمان با طلوع خورشید، در حالی که علی علیه السـلام همـراه او بود، پیامبر نقشه مسجدی را برای آنها کشید و قبله آن را معین کرد و برای آنهـا دو رکعت نماز جمعه و دو منبر خطبه خواند.

پس همان روز سوار بر ناقه‌اش که با آن به قُبا آمده بود، به سوی مدینه به راه افتاد و علی علیه السـلام همراه او بود و از او جدا نمی‌شد و هر جا پیامبر می‌رفـت، او هم می‌رفت؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به هر محله‌ای که قدم می‌گذاشت، انصـار همه نزد حضرت آمده و می‌خواستند به خانه آنها برود. پیامبر بـه آنهـا فرمـود: راه ناقه‌ام را باز کنید که او مأمور است. پیامبر زمام و افسار آن را بر گردنش انداخت و

۱ – قبا: روستایی نزدیک مدینه، محل سکونت، عمرو بن عوف از انصار پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، دو میل با مدینه فاصله دارد. مسجد تقویٰ در این روستا است «مراصد الاطـلاع، ج ۳، ص ۱۰۶۱».

او حضرت را به این جا که می‌بینی آورد. حضرت با دست خود به در مسجد پیامبر که در آن جا بر مردگان نماز می‌خواندند اشاره کرد. ناقه همانجـا ایسـتاد و سـپس خوابید و گردن و سینه‌اش را بر زمین گذاشت.[1] پیامبر پایین آمد و ابو ایّوب زودتـر از همه جلو آمد تا اسباب و رحل پیامبر را بردارد و پیامبر صلی الله علیـه و آلـه را به خانه خود ببرد، پیامبر به خانه او رفت و علی علیه السلام همراه او بود تا این که مسجد پیامبر ساخته شد و خانه‌های او و علی علیه السلام آماده شد و هر یـک بـه خانه خود رفتند. سعید بن مسیّب از علی بن حسین علیـه السـلام پرسـید: فـدایتان شوم! وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مدینه حرکت کرد ابو بکـر همـراه او بود، کجا از پیامبر جدا شد؟ فرمود: وقتی پیامبر به قُبا رسید و در آن جا فرود آمـد و منتظر رسیدن علی علیه السلام شد، ابو بکر به او گفت: برخیزید به مدینـه بـرویم مردم منتظر شما هستند و از دیدن شما خوشحال می‌شوند، برخیز تا برویم، این جـا منتظر رسیدن علی نباشید، گمان نمی‌کنم که او تا یک مـاه دیگـر ایـن جـا برسـد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه، به زودی می‌رسد، من هم این جا می‌مانم تا پسر عمویم و برادر دینی‌ام و محبوب‌ترین افراد خانـدانم بـه ایـن جـا بیایـد، او خودش را به خطر انداخت و مرا از مشرکان نجات داد؛ امام فرمود: در این حال ابو بکر خشمگین و مشمئز شد، و به این دلیل نسبت به علی دچار حسادت شـد. ایـن اولین بار بود که ابو بکر درباره علی علیه السـلام بـا پیـامبر مخالفـت کـرد و اولـین مخالفت او با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، ابو بکر خودش به راه افتاد و بـه مدینه رفت و رسول خدا در قُبا منتظر علی علیه السلام ماند.

پس، از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چه زمانی فاطمه را به عقد علی علیه السـلام درآورد؟ فرمـود: یـک سـال بعـد از هجرت به مدینه، فاطمه در آن زمان نُه سال سن داشت.

امام فرمود: فاطمه علیها السلام تنها فرزند پیامبر بود که خدیجه بعد از ظهـور اسلام او را به دنیا آورد، و خدیجه یک سال قبل از هجرت از دنیا رفته بـود و ابـو طالب یک سال بعد از مرگ خدیجه از دنیا رفت، لذا ماندن در مکـه بـرای پیـامبر بسیار سخت و ناگوار شد و بسیار اندوهگین گشت و از کفار قریش بر جـان خـود

۱- جرانُ البَعیر: زیر گردن شتر؛ جمع آن: اجرنة و جرن است «المعجم الوسیط ماده جرن».

بیمناک شد و از این امر به جبرئیل شکایت کرد، خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرد: از این شهر که اهل آن ظالم هستند بیرون برو و به سوی مدینه حرکت کن. که تو امروز در مکه هیچ یاوری نداری و علیه مشرکان جنگ برپا کن. در این زمان، پیامبر به سمت مدینه حرکت کرد. پرسیدم: نماز به این صورت و ترتیبی که امروز است چه زمانی بر مسلمانان واجب شد؟ فرمود: در مدینه، وقتی دعوت کاملاً آشکار شد و اسلام قوی شد و خدا جهاد را برای مسلمانان واجب فرمود، پیامبر صلی الله علیه و آله هفت رکعت به نمازها افزود: دو رکعت به نماز ظهر و عصر، یک رکعت به نماز مغرب و دو رکعت به نماز عشا افزود و نماز صبح را به همان صورت که واجب شده بود دو رکعت باقی گذاشت، به خاطر این که ملائکه شب و ملائکه روز، همراه با پیامبر در نماز صبح شرکت می‌کردند و [نیز] ملائکه روز برای نزول از آسمان و ملائکه شب برای عروج به آسمان تعجیل دارند. لذا خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» مسلمانان و ملائکه روز و شب، در نماز او شرکت می‌کنند.[1]

ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از سعید بن مسیّب روایت کرده است که از علی بن حسین علیه السلام پرسیدم: چه زمانی نماز به این شکل که امروز است بر مسلمانان واجب شد؟ فرمود: در مدینه، وقتی که دعوت پیامبر کاملاً آشکار شد و اسلام قوی گشت. و ادامه آن چه در حدیث پیش آمده را ذکر کرده است.[2]

۴) شیخ طوسی در کتاب تهذیب، با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ضحّاک بن یزید، از عُبَید بن زُراره، از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» روایت کرده است که فرمود: خداوند چهار نماز را از زوال آفتاب تا نیمه شب واجب کرده است، از جمله آن دو نماز: یکی در زمان زوال آفتاب یعنی ظهر و دیگری در هنگام

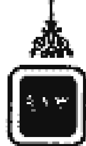
۱- کافی، ج ۸، ص ۳۲۸، ح ۵۳۶.

۲- علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۶، ح ۱.

غروب آفتاب است.[1]

۵) و نیز او با سند خود از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبد الرحمن بن سالم، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: بهترین زمان برای خواندن نماز صبح کدام است؟ فرمود: زمان طلوع فجر، خداوند باری تعالی فرموده است: «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً» یعنی نماز صبح، ملائکه روز و ملائکه شب در این نماز حاضر می‌شوند و وقتی بنده‌ای نماز صبح را هنگام طلوع فجر بخواند دو بار برای او ثبت می‌شود، ملائکه شب و ملائکه روز برای او آن را ثبت می‌کنند.[2]

ابن بابویه در علل الشرایع از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر حدیث را با همین سند و متن تا آخر بیان کرده است.[3] و کُلَینی از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر حدیث را عیناً به همین صورت بیان کرده است.[4]



۶) شیخ در کتاب مجالس، با سند خود از رُزَیق روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در تاریکی آخر شب[5] نزدیک طلوع فجر حقیقی، در ابتدای طلوع آن قبل از آن که کاملاً گسترده شود، نماز می‌خواند و می‌فرمود: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً». در هنگام طلوع فجر ملائکه شب به آسمان می‌روند و ملائکه روز به پایین می‌آیند، من دوست دارم ملائکه شب و ملائکه روز نماز مرا ببینند و گواه بر آن باشند و نماز مغرب را هنگام غروب کامل خورشید قبل از ظهور ستاره‌ها می‌خواند.[6]

۷) عیاشی از زُراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از

۱- تهذیب، ج ۲، ص ۲۵، ح ۷۲.

۲- تهذیب، ج ۲، ص ۳۷، ح ۱۱۶.

۳- علل الشرایع، ج ۲، باب ۳۴، ص ۳۲، ح ۱.

۴- کافی، ج ۳، ص ۲۸۲، ح ۲.

۵- الغَلَس: تاریکی آخر شب «المعجم الوسیط، ماده غلس».

۶- امالی، ج ۲، ص ۳۰۶.

امام درباره نمازهای واجب پرسیدم: فرمود نمازهای پنج گانـه در هـر شـبانه روز. عرض کردم: آیا خداوند نامی از آنها در کتاب خود آورده و آنها را برای پیـامبرش توضیح داده است؟ فرمود: آری، خداوند به پیامبرش فرمـوده اسـت: «أَقِـمِ الصَّـلاَةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» دُلوک آفتاب یعنی زوال آن، میان زوال آفتـاب تـا نیمه شب چهار نماز واجب وجود دارد که خدا، هم نام آنها را بیان کرده و هم آنهـا را توضیح داده و هم زمان آنها را تعیین کرده است، و غَسَق اللّیل، یعنی نیمه شب، و «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» این هم پنجمین نماز است.[1]

۸) از زُراره روایت شده است که از امام صادق علیه السلام دربـاره ایـن آیـه: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» پرسیدم، فرمود: دُلوک الشمس، یعنـی زوال آفتاب در وسط آسمان، «إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» یعنی تا نیمه شب، خدا ما بین ایـن دو زمان، چهار نماز را واجب کرده اسـت: ظهـر، عصـر، مغـرب و عِشـا، «وَقُـرْآنَ الْفَجْرِ» یعنی قرائت «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْـهُودًا». فرمـود: در زمـان نمـاز صـبح ملائکه نگهبان شب و روز جمع می‌شوند و وقتی آفتـاب از نیمـروز بگـذرد، زمـان نماز ظهر و عصر فرا می‌رسد. و نافله و مستحبی نیست مگر نماز مستحبی که سنت است پیش از آن (نماز ظهر) خوانده شود.

«وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» فرمود: منظور، دو رکعت نماز صبح است، رسول خدا صلی الله علیه و آله این نمازها را تعیین کرده و وقت آن را برای مردم مشخص کرده است.[2]

۹) زُراره از امام محمد باقر علیه السـلام دربـاره آیـه: «أَقِـمِ الصَّـلاَةَ لِـدُلُوکِ الشَّمْسِ» روایت کرده است که فرمود: یعنی زوال آفتاب «إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» یعنی تـا نیمه شب، و این چهار نماز را رسول خدا صلی الله علیه و آله تعیین کرده و وقـت و زمان آنها را برای مردم مشخص کرده است. «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» یعنی نماز صبح.[3]

۱۰) محمد حلبی از امام صادق علیه السلام یا امام محمـد بـاقر علیـه السـلام روایت کرده است که فرمود: غسق اللیل یعنی نیمه شب یا بعد از آن که شب از نیمه

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۱۳۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۱۳۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۱۳۸.

گذشت، سپس خداوند نماز صبح را جداگانه بیان کرده و فرموده است: «وَقُرآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً» ملائکه شب و روز در دو رکعت نماز صبح حاضر می‌شوند.[1]

۱۱) از سعید اَعرَج روایت شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام رفتم و دیدم امام خشمگین است، چند تن از یاران ما نزد امام بودند، امام می‌فرمود: قبل از زوال آفتاب نماز می‌خوانید؟ آنها ساکت بودند، من عرض کردم: خدا به شما خیر دهد! وقتی نماز می‌خوانیم که موذّن مکه اذان گفته باشد؛ فرمود: عیبی ندارد، اما او وقتی اذان بگوید، آفتاب زوال کرده است. پس فرمود: خداوند می‌فرماید: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» در میان این دو وقت چهار نماز وارد شده است، و خدا نماز صبح را جداگانه عنوان کرده و فرموده است: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً» هر کس قبل از زوال خورشید نماز بخواند، گویی نمازی نخوانده است.[2]

۱۲) زراره و حمران و محمد بن مسلم از امام محمد باقر و امام صادق علیه السلام درباره آیه: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» روایت کرده اند که ایشان فرمودند: همه نمازها در [این آیه] جمع شده‌اند، دلوک الشمس: یعنی زوال آفتاب و غسق اللیل: یعنی نیمه شب. و فرمود: منادی در هر نیمه شب از آسمان ندا می‌دهد: هر کس تا این ساعت از نماز عشا غافل شده، چشمانش دیگر نخوابد «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ»: یعنی «نماز صبح» و اما این که خداوند می‌فرماید: «كَانَ مَشْهُوداً» یعنی: ملائکه شب و ملائکه روز در آن حضور می‌یابند.[3]

۱۳) سعید بن مسیّب روایت کرده است که گفت: از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدم: چه زمانی نماز به این صورت که امروز می‌خوانیم بر مسلمانان واجب شد؟ فرمود: در مدینه، وقتی دعوت پیامبر آشکار و رسمی شد و اسلام قوی گشت، و خدا بر مسلمانان جهاد را واجب نمود، رسول خدا هفت رکعت نماز به

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۱۳۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۱۴۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۱۴۱.

نمازهای موجود افزود: دو رکعت بر هر کدام از نمازهای ظهر و عصر و عشا و یک رکعت در نماز مغرب، و نماز صبح را به همان دو رکعتی که در مکه بر او واجب شده بود باقی گذاشت، به خاطر تعجیل در نزول ملائکه روز به زمین و عروج ملائکه شب به آسمان؛ زیرا این ملائکه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز صبح حضور می‌یافتند، به همین علت خداوند می‌فرماید: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» یعنی مسلمانان و ملائکه روز و شب در آن حضور یافته و شاهد آن هستند.[1]

۱۴) عبید بن زُراره از امام صادق علیه السلام درباره آیه «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» روایت کرده است که فرمود: خداوند چهار نماز را واجب نموده است، اولین وقت آن زوال آفتاب، و آخر آن نیمه شب است. از جمله: زمان دو نماز از زوال آفتاب تا غروب آن است و یکی قبل از دیگری، و زمان دو نماز دیگر، از غروب آفتاب تا نیمه شب است، یکی قبل از دیگری.[2]

۱۵) ابو هاشم خادم، از امام ابو الحسن ماضی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: فاصله غروب آفتاب تا غروب کامل ماه را غَسَق می‌گویند.[3]

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا (۷۹)»

[و پاسی از شب را زنده بدار، تا برای تو (به منزله) نافله‌ای باشد، امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند]

۱) علی بن ابراهیم گفته است: منظور، نماز شب است و گفته است: خواندن نماز در دل شب، نور و روشنایی روز قیامت خواهد بود.[4]

۲) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رضی الله عنه) از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از عثمان بن

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۱۴۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۳، ح ۱۴۳.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۱۴۴.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۵.

عبد الملک، از ابو بکر روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام از من پرسید: آیا می‌دانی حکمت وجود نمازهای مستحبی چیست؟

عرض کردم: فدایتان شوم! نمی‌دانم. فرمود: آن برای شما اختیاری و داوطلبانه است و برای انبیا نافله محسوب می‌شود؛ آیا می‌دانی برای چه وضع شده است؟ عرض کردم: فدایتان شوم! نمی‌دانم، فرمود: برای این که اگر در نماز واجب نقصی وجود داشته باشد، نماز مستحبی بر روی آن گذاشته می‌شود تا کامل شود. خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش (صلّی الله علیه و آله) می‌فرماید: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ».

۳) شیخ در کتاب امالی از جماعتی، از ابو مفضّل، از یحیی بن علی بن عبد الجبّار سَدوسی، در سیرجان، از عمویش محمد بن عبد الجبّار، از حمّاد بن عیسی، از عُمَر بن اُذَینه، از عبد الرحمن بن اُذَینه عَبدی، از پدرش و مولایشان ابان، از انس بن مالک روایت کرده که گفته است: روزی دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که این آیه را می‌خواند نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و فرمود: یا علی! خداوند برای شفاعت از یکتاپرستان امت مسلمان، به من اختیار کامل داده است، اما این نعمت را در حق منکران تو و فرزندان تو منع کرده است.[1]

۴) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از محمد بن احمد بن یحیی، از حسن بن علی بن عبد الله، از ابن فضّال، از مروان، از عمّار ساباطی روایت کرده که گفت: در مِنی نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم، مردی پرسید: درباره نافله‌ها چه می‌فرمایید؟ امام فرمود: واجب هستند. ما و آن مرد بسیار ترسیدیم؛ امام فرمود: قصد و منظور من، تنها نماز شب است که بر پیامبر واجب بود. خداوند می‌فرماید: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ».[2]

۵) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از زُرعه، از سَماعه روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره شفاعت پیامبر در روز قیامت پرسیدیم، فرمود: روز قیامت، مردم به شدت عرق می‌کنند، چنان که عرق در دهانشان پُر می‌شود و مانع تکلم آنها می‌گردد؛ می‌گویند: نزد آدم برویم تا برایمان

۱- امالی، ج ۲، ص ۷۰.

۲- تهذیب، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۹۵۲.

شفاعت کند، و چنین می‌کنند و می‌گویند: ای آدم! برای ما نزد پروردگارت شفاعت کن. آدم علیه السلام می‌گوید: من گناه و لغزشی دارم، نزد نوح بروید؛ نزد نوح می‌روند، نوح آنها را به پیامبر بعد از خود توصیه می‌کند و همین طور هر پیامبری آنها را به پیامبر بعد از خود توصیه می‌کند تا به عیسی علیه السلام می‌رسند؛ او هم می‌گوید: نزد محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله بروید، همه خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسانند و از او شفاعت می‌طلبند، می‌فرماید: به دنبال من بیایید، سپس همراه آنها به در بهشت می‌رود و روبروی باب رحمت به سجده می‌افتد و تا آن زمان که خدا بخواهد، به همان حال باقی می‌ماند تا این که خداوند به او می‌گوید: سرت را بلند کن، و شفاعت کن که پذیرفته است و بخواه که عطا می‌شوی؛ و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا»[1].

۶) و نیز او از پدرش از محمد بن ابی عمیر، از معاویه و هشام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: آن گاه که در مقام محمود بایستم، برای پدر و مادر و برادری که در جاهلیّت داشتم شفاعت خواهم کرد.[2]

۷) شیخ در کتاب امالی از فحّام، از منصوری، از عموی پدرش، از امام علی بن محمد علیه السلام، با سند خود از امام محمد باقر علیه السلام، از جابر، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: روز قیامت وقتی مردم محشور می‌شوند، منادی مرا ندا می‌دهد: ای رسول خدا! خداوند جلّ و جلاله به تو در جزا دادن دوستداران خود و اهل بیتت قدرت و اختیار داده است که دوستی کنندگان و دشمنی کنندگان به خاطر اهل بیتت را هر طور که می‌خواهی جزایشان ده؛ و من می‌گویم: خدایا! بهشت، سپس به من ندا می‌شود: هر کجای بهشت که می‌خواهی آنها را ساکن گردان؛ و این مقام محمود

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۵.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۵.

است که به من وعده داده شده است.[1]

۸) ابن بابویه با سند خود، از ابن عباس روایت کرده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! روز قیامت شیعیان تو همان رستگاران هستند؛ هر کس به یکی از آنها توهین کند، به تو توهین کرده و هر کس به تو توهین کند به من اهانت کرده و هر کس به من اهانت کند، خداوند تبارک و تعالی او را در آتش جهنم جاودانه می‌سازد و چه بد سرنوشتی است! ای علی! تو از من هستی و من از تو، روح تو از روح من است و سرشت تو از طینت و سرشت من، و شیعیان تو، از باقیمانده گِل ما آفریده شده‌اند، هر کس آنها را دوست بدارد، ما را دوست داشته و هر کس با آنها دشمنی کند، با ما دشمنی کرده و هر کس به آنها کینه بورزد، با ما کینه‌توزی کرده و هر کس با آنها دوستی بکند، با ما دوستی کرده است. ای علی! بی‌تردید، شیعیان تو هرچه نقص و گناه داشته باشند، آمرزیده خواهد شد. ای علی! روز قیامت وقتی در مقام محمود بایستم، برای شیعیان تو شفاعت خواهم کرد؛ پس این بشارت را به آنها بده. ای علی! شیعیان تو شیعه خدا هستند و یاران تو، یاران و انصار خدا و دوستداران و اولیاء تو اولیاء خدا، و حزب تو حزب خداست، ای علی! هر کس دوستی و ولایت تو را بپذیرد، سعادتمند می‌شود و هر کس با تو دشمنی کند، بدبخت و شقی می‌گردد. ای علی! تو در بهشت صاحب گنج هستی و تو ذو القرنین بهشت هستی.[2]

۹) عیاشی از خَیثَمه جُعفی روایت کرده است: من و مفضّل بن عُمَر شبی نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم، و جز ما کس دیگری آن جا نبود؛ مفضّل جُعفی عرض کرد: فدایتان شوم! حدیثی برایمان بگویید تا به شنیدن آن شاد و مسرور شویم. امام فرمود: آری، وقتی روز قیامت بر پا شود، خداوند همه خلایق را در زمین بلندی سراپا برهنه و غُرل محشور می‌کند، پرسیدم: فدایتان شوم! غُرل یعنی چه؟ فرمود: یعنی همان گونه که روز اول متولد شدند، و آنقدر می‌ایستند تا عرق به دهان‌هایشان برسد، می‌گویند: کاش خداوند میان ما حکم کند حتی اگر جهنم باشد؛ زیرا می‌بینند در آتش جهنم بودن از آن حالتی که دارند راحت‌تر است،

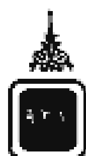
۱- امالی، ج ۱، ص ۳۰۴.

۲- امالی صدوق، ص ۲۳، ح ۸.

سپس نزد آدم علیه السلام می‌آیند و می‌گویند: تو پدر ما و پیامبر خدا هستی، از پروردگارت بخواه میان ما حکم کند، حتی اگر به سوی جهنم برویم؛ آدم علیه السلام می‌گوید: من صاحب شما نیستم، پروردگارم مرا به دست خود آفرید و بر عرش خود حمل کرد و ملائکه را امر کرد بر من سجده کنند، سپس به من امر و دستوری داد، و من معصیت و نافرمانی کردم، اما شما را به سوی پیامبری راستگو راهنمایی می‌کنم که نهصد و پنجاه سال میان قوم خود ماند و آنها را به خدا دعوت کرد، و هر چه بیشتر او را تکذیب کردند، راستی و حقیقت امرش بیشتر آشکار شد؛ او نوح، پیامبر خداست. مردم نزد نوح علیه السلام می‌روند و می‌گویند: از پروردگارت بخواه برای ما حکم کند، حتی اگر جهنم باشد؛ نوح می‌گوید: من صاحب شما نیستم، من پسر کافرم را از اهل خود دانستم، اما شما را به سوی کسی راهنمایی می‌کنم که خدا او را در دنیا دوست خود قرار داده بود: نزد ابراهیم علیه السلام بروید. سپس مردم نزد ابراهیم علیه السلام آمده و او می‌گوید: من صاحب شما نیستم، من به بت‌پرستان دروغ گفتم که من بیمار هستم، اما شما را به سوی پیامبری راهنمایی می‌کنم که خدا با او سخن گفته است: منظورم موسی علیه السلام است، مردم نزد موسی علیه السلام می‌آیند و خواسته خود را به او می‌گویند، موسی نیز می‌گوید: من صاحب شما نیستم، من کسی را کشته‌ام، اما شما را نزد کسی می‌فرستم که به اذن و اراده خدا خلق می‌کرد، و بیماران کور مادرزاد و مبتلایان به پیسی را به امر خدا شفا می‌داد، به نزد عیسی علیه السلام بروید، مردم نزد عیسی می‌آیند و او می‌گوید: من صاحب شما نیستم، اما شما را به سوی پیامبری راهنمایی می‌کنم که در دنیا وجود او را به شما بشارت دادم؛ نزد احمد بروید.

هر پیامبری که از زمان آدم علیه السلام تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متولد شده، تحت لوای محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود. مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آیند و می‌گویند: ای محمد! از پروردگارت بخواه برای ما حکم کند حتی اگر جهنم باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: آری، من صاحب شما هستم؛ و به دار الرّحمن که همان باغ عَدن است می‌رود که در آن، از شرق تا به غرب وسعت دارد، و یکی از حلقه‌های در را می‌کوبد، گفته می‌شود: کیستی؟ در حالی که او را بهتر از همه می‌شناسد، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: من محمد هستم؛ گفته می‌شود: در را برای او باز کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمود: پس آن در برایم باز می‌شود، وقتی خدایم را بنگرم چنان او را تمجید و اکرام می‌گویم که پیش از من هیچ کس خدا را چنین حمد و ثنا نگفته است و بعد از من هم نخواهد گفت؛ سپس به سجده می‌افتم، خداوند می‌فرماید: سرت را بلند کن و برخیز، بگو، هر چه بگویی شنیده می‌شود و شفاعت کن که پذیرفته می‌شود و بخواه که عطا می‌شوی؛ آن گاه که سر بردارم و به پروردگارم بنگرم، دوباره او را بهتر و برتر از بار اول، تمجید و تقدیس می‌گویم و به سجده می‌افتم؛ خداوند می‌فرماید: برخیز و بگو، سخن تو شنیده می‌شود، شفاعت کن پذیرفته می‌شود و بخواه عطا می‌شوی، آن گاه که سربردارم و به پروردگارم بنگرم، او را بهتر و برتر از بار اول و دوم، تمجید و تقدیس می‌گویم و به سجده می‌افتم، خداوند می‌فرماید: سربردار و بگو سخن تو شنیده می‌شود، شفاعت کن پذیرفته می‌شود و آن گاه که سربردارم می‌گویم: خدایا! برای بندگانت حکم کن حتی اگر جهنم باشد، و خدا می‌فرماید؛ بسیار خوب ای محمد! سپس ناقه‌ای از یاقوت سرخ با لگامی از زبرجد سبز می‌آورند تا من سوار شوم. سپس به مقام محمود می‌آیم و آن جا می‌ایستم، آن مقام تلّی از مشک اذفر است و روبروی عرش الهی قرار دارد. سپس ابراهیم فرا خوانده می‌شود و بر ناقه‌ای مانند آن سوار می‌شود و می‌آید تا بر سمت راست پیامبر می‌ایستد و سپس پیامبر، دستش را بلند می‌کند و بر شانه علی بن ابی طالب می‌زند، پیامبر فرمود: آن گاه به خدا سوگند، ناقه‌ای شبیه به آن که من سوار شدم برای تو می‌آورند و تو سوار می‌شوی و می‌آیی تا میان من و پدرت، ابراهیم قرار می‌گیری، آن گاه منادی از سوی خدای رحمان ندا می‌دهد و می‌گوید: ای مردم! آیا عدل پروردگارتان نیست اگر امروز هر قومی را همان کس ولی و سرپرست باشد که در دنیا بود؟ می‌گویند: آری، و جز این چه چیزی عادلانه است؟ پس شیطانی که مردم را گمراه کرده و به آنها باورانده بود عیسی، خدا و پسر خداست، برمی‌خیزد و پیروانش به دنبال او به جهنم می‌روند، و شیطانی که گروهی را گمراه کرده بود، چنان که گمان می‌کردند عُزَیر، پسر خداست، برمی‌خیزد و یارانش به دنبال او به سوی جهنم می‌روند، سپس همین طور هر شیطانی که قومی را گمراه کرده برمی‌خیزد و آن قوم به دنبال او به سوی جهنم می‌روند تا این که تنها امت مسلمان باقی می‌ماند، سپس منادی از جانب خدا ندا می‌دهد و می‌گوید: ای مردم! آیا عدل پروردگارتان نیست اگر امروز هر فرقه از شما را همان کسی امام و رهبر باشد که



در دنیا بود؟ می‌گویند. بلی، و کدام عدل از این برتر و بهتر؟! پس شیطانی برمی‌خیزد و گروه و یارانش به دنبال او می‌روند پس شیطان دیگر برمی‌خیزد و یاران و پیروانش به دنبال او می‌روند، سپس شیطان سوم برمی‌خیزد و یارانش به دنبال او می‌روند آن گاه معاویه برمی‌خیزد و هر که با او بود به دنبالش می‌رود و علی برمی‌خیزد و شیعیانش به دنبال او می‌روند و سپس یزید برمی‌خیزد و یارانش به دنبالش و حسن برمی‌خیزد و هر آن که شیعه او بود به دنبالش حرکت می‌کنند و سپس حسین برمی‌خیزد و یارانش به دنبال او می‌روند، آن گاه مروان بن حکم و عبد الملک برمی‌خیزند و یاران و طرفدارانشان به دنبال آنها، پس علی بن حسین برمی‌خیزد و هر کس شیعه اوست به دنبال او می‌رود، سپس ولید بن عبد الملک برمی‌خیزد و یارانش به دنبال او، سپس محمد بن علی برمی‌خیزد و شیعیانش به دنبال او، آن گاه من برمی‌خیزم و شیعیان من به دنبالم، و گویی می‌بینم که شما دو تن همراه من هستید، و سپس آورده می‌شویم و بر عرش پروردگار خود می‌نشینیم، و نامه‌های اعمال را می‌آورند و در آن جا قرار می‌دهند و آنها علیه دشمنان ما شهادت می‌دهند، و ما برای شیعیان مُرهَق خود شفاعت می‌کنیم؛ پرسیدم: فدایتان شوم! مُرهَق یعنی چه؟ فرمود: یعنی گنه‌کار، اما شیعیان پرهیزکار و خداترس ما را خداوند با رستگاری و سعادتمندی خودشان نجات داده است، هیچ بدی و گزند و غمی به آنها نمی‌رسد، در این حال کنیزی نزد امام آمد و به امام گفت: فلان شخص قریش دمِ در [ایستاده] است، امام فرمود: بگویید داخل بیاید، و به ما فرمود: دیگر چیزی نگویید.[1]

۱۰) محمد بن حکیم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر در مقام محمود بایستم برای پدر و مادر و عمویم و برادری که در جاهلیت داشتم شفاعت می‌کنم.[2]

۱۱) عِیص بن قاسم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گروهی از بنی هاشم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و از ایشان خواستند تا صدقات چهارپایان را به آنان بسپارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فرزندان عبد

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۳، ح ۱۴۵.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۱۴۶.

المطّلب! صدقه برای من و شما حلال نیست، اما به من وعده شفاعت داده شده است امام فرمود: به خدا سوگند که خدا به او وعده شفاعت داده بود و شما ای فرزندان عبد المطّلب! گمان نکنید وقتی حلقه در رحمت الهی را گرفتم دیگران را بر شما ترجیح می‌دهم؟

پس فرمود: روز قیامت جنّ و انس در یک سطح می‌نشینند، وقتی وقوفشان آن جا طول می‌کشد، به دنبال شفاعت و شفیع می‌گردند و می‌گویند: به چه کسی پناه ببریم؟ نزد نوح علیه السلام می‌روند و از او شفاعت می‌طلبند، نوح می‌گوید: هیهات، من، خود به دیگری محتاجم[1]. می‌پرسند به چه کسی پناه ببریم؟ می‌گویند: به ابراهیم؛ نزد ابراهیم می‌آیند و از او شفاعت می‌خواهند، ابراهیم می‌گوید: هیهات، من به دیگری محتاجم. پرسیدند به چه کسی پناه ببریم؟ می‌گوید: نزد موسی بروید؛ می‌روند و از او شفاعت می‌خواهند، موسی می‌گوید: هیهات، من، خود به دیگری محتاجم، پرسیدند به چه کسی پناه ببریم؟ گفته می‌شود: نزد عیسی بروید، مردم سوی عیسی می‌روند و از او شفاعت می‌خواهند. او می‌گوید: هیهات، من به دیگری محتاجم. می‌پرسند به چه کسی پناه ببریم؟ می‌گوید: نزد محمد صلی الله علیه و آله بروید، نزد محمد می‌آیند و از او شفاعت می‌خواهند، با خوشایندی و رضایتمندی برمی‌خیزد و جلو می‌آید و چون به در بهشت می‌رسد، حلقه در را می‌گیرد و می‌کوبد، سؤال می‌شود: کیستی؟ می‌گوید: احمد. به او خوش آمد می‌گویند و در را باز می‌کنند، وقتی به بهشت می‌نگرد به سجده افتاده و پروردگارش را بسیار اکرام و تمجید می‌کند، ملکی نزد او آمده می‌گوید: سرت را بلند کن، و بخواه که عطا می‌شوی، و شفاعت کن که پذیرفته می‌شود، پیامبر سر برمی‌دارد و وارد بهشت می‌شود، و دوباره به سجده می‌افتد و مجد و عظمت پروردگارش را ذکر می‌کند. ملکی می‌آید و می‌گوید [ای محمد!] سرت را بلند کن، و بخواه که عطا می‌شوی و



ترجمه تفسیر روایی البرهان

---

۱ - قد رَفَعتُ حاجتی: مجلسی (ره) گفته: یعنی من حاجت خود را به دیگری عرضه کرده‌ام، یعنی من هم از دیگری شفاعت خواسته‌ام و نمی‌توانم برای شما شفاعت کنم. البته می‌توان فعل را مجهول خواند که در این صورت کنایه از پایان یافتن امید است، یعنی به خاطر این که ترک اولی کرده‌ام، هیچ امیدی به من نیست و نمی‌توانم حاجتی را بخواهم. «بحار الانوار، ج ۸، ص ۴۸».

شفاعت کن که پذیرفته است و پیامبر برمی‌خیزد و یک ساعت در بهشت راه می‌رود سپس به سجده می‌افتد و پروردگارش را بسیار تمجید و تعظیم می‌کند، ملکی می‌آید و می‌گوید: سرت را بلند کن و بخواه که عطا می‌شوی و شفاعت کن که پذیرفته می‌شوی، برمی‌خیزد و هرچه بخواهد به او عطا می‌شود.[1]

۱۲) یکی از یاران ما از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام درباره آیه «عَسَى أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» روایت کرده که فرمود: یعنی شفاعت.[2]

۱۳) صفوان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من از خدا چهار نفر را می‌خواهم، آمنه بنت وَهب، عبد الله بن عبد المطّلب، و ابو طالب و مردی که بین من و او اخوّت بود، و از من خواست تا از خدا بخواهم او را به من ببخشد.[3]

۱۴) عبید بن زراره روایت کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره شفاعت از مؤمن سؤال شد، فرمود: آری از مؤمن هم شفاعت می‌شود. مردی برخاست و پرسید: آیا آن روز مؤمن به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله نیازمند است؟ فرمود: آری مؤمنان خطا و گناهانی دارند، همه کس آن روز به شفاعت محمد محتاجند و گفته است: مردی درباره کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: من سید فرزندان آدم هستم بی هیچ فخری، سؤال کرد. فرمود: آری، پیامبر حلقه در بهشت را می‌گیرد و آن را می‌گشاید و به سجده می‌افتد، خداوند می‌فرماید: سر بر دار و برخیز، شفاعت کن که پذیرفته می‌شود، طلب کن که عطا می‌شوی، حضرت سرش را بلند می‌کند و دوباره به سجده می‌افتد، خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: سرت را بلند کن و شفاعت کن که پذیرفته می‌شود و هر چه می‌خواهی طلب کن که به تو عطا می‌شود، پس پیامبر سر برمی‌دارد، و شفاعت می‌کند و شفاعتش پذیرفته می شود و هر چه طلب می‌کند به او عطا

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۶، ح ۱۴۷.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۷، ح ۱۴۸

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۷، ح ۱۴۹.

می‌شود.[1]

۱۵) سماعة بن مهران از ابو ابراهیم علیه السلام درباره آیه: «عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» روایت کرده که فرمود: روز قیامت مردم به اندازه چهل روز سراپا می‌ایستند، به خورشید امر می‌شود بر سر بندگان بتابد و عرق تا دهان‌هایشان می‌رسد و به زمین امر می‌شود، چیزی از عرق آنها را فرو نبرد، مردم نزد آدم علیه السلام می‌روند و از او شفاعت می‌خواهند، آدم علیه السلام آنها را نزد نوح علیه السلام می‌فرستد، نوح نزد ابراهیم، ابراهیم علیه السلام نزد موسی علیه السلام، موسی نزد عیسی علیه السلام، و عیسی علیه السلام آنها را نزد محمد صلی الله علیه و آله می‌فرستد و می‌فرماید: نزد محمد خاتم پیامبران بروید، محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید: من شفاعت می‌کنم، و به راه می‌افتد تا به در بهشت می‌رسد و در راه می‌کوبد؛ سؤال می‌شود: کیستی؟- والله اعلم- می‌گوید: محمد؛ گفته می‌شود: در را برای او بگشایید، وقتی در گشوده می‌شود پیامبر با پروردگارش روبرو می‌شود و برای او سجده می‌کند و سر برنمی‌دارد تا این که به او گفته می‌شود: بگو و بخواه که عطا می‌شوی، و شفاعت کن که پذیرفته است. پیامبر سرش را بلند می‌کند و با خدایش روبرو می‌شود و دوباره به سجده می‌افتد، دوباره همان جمله‌ها به او گفته می‌شود، پیامبر سربلند می‌کند و شفاعت می‌کند، حتی برای آن که در آتش سوخته، هیچ کس آن روز سربلندتر از محمد صلی الله علیه و آله نیست و این معنی کلام خداست که می‌فرماید: «عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا».[2]



«وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا(۸۰)»

[و بگو: پروردگارا! مرا (در هر کاری) به طرز درست داخل کن و به طرز درست خارج ساز و از جانب خود برای من تسلطی یاری‌بخش قرار ده]

۱) علی ابن ابراهیم گفته است: این آیه در روز فتح مکه و هنگامی که پیامبر

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۷، ح ۱۵۰.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۷، ح ۱۵۱.

صلی الله علیه و آله می‌خواست وارد مکه شود نازل شد؛ «وَقُل» ای محمد! بگو: «رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ» و ادامه آیه. و گفته: «سُلْطَانًا نَصِيرًا» یاری دهنده و کمک.[1]

۲) عیاشی از ابو جارود، از زید بن علی علیه السلام، درباره آیه: «وَاجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا» گفته است: یعنی شمشیر.[2]

۳) ابن شهر آشوب از کتاب ابو بکر شیرازی، از ابن عباس روایت کرده است: «وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ» یعنی مکه. «وَاجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا» گفته است: خداوند دعای پیامبرش را اجابت نمود و علی بن ابی طالب را به عنوان یاور او داد تا او را علیه دشمنانش یاری دهد.[3]

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾(۸۱)

[و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است]

۱- محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسن بن عبد الرحمن، از عاصم بن حُمَید، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام درباره این آیه روایت کرده که فرمود: وقتی که قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، دولت باطل را از میان می‌برد.[4]

۲) شرف الدین نجفی از شیخ طوسی- که رحمت خدا بر او باد- با سند خود، از مردانش، از نُعَیم بن حکیم، از ابو مریم ثقفی، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: همراه رسول خدا راه افتاده تا به کعبه رسیدیم، پس به من فرمود: بنشین، من کنار کعبه نشستم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی شانه من رفت، پس فرمود: برخیز، برخاستم و وقتی پیامبر ضعف و ناتوانی من در حمل او را دید فرمود: بنشین، آن گاه پایین آمد و به من فرمود: ای علی! تو بر روی شانه من برو،

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۱۵۲.

۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۶۷.

۴- کافی، ج ۸، ص ۲۸۷، ح ۴۳۲.

و من چنین کردم و رسول خدا صلی الله علیه و آله از جا برخاست و ایستاد و من گمان می‌کردم اگر بخواهم می‌توانم به افق آسمان دست بزنم. پس بر روی خانه کعبه رفتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله عقب‌تر ایستاد و به من فرمود: بت بزرگشان را بینداز. بتی از جنس مس که با میخ‌های آهنین به زمین میخکوب شده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: آن را تکان بده، من آن را تکان می‌دادم و پیامبر صلی الله علیه و آله آیه: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» را تلاوت می‌فرمود؛ من آنقدر بت را تکان دادم تا از جا کنده شد، پیامبر به من فرمود: آن را پایین بینداز.

بت را پایین انداختم و تکه تکه شد. از بام کعبه پایین آمدم و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله روانه شدیم در حالی که می‌ترسیدم کسی از قریش یا دیگران در آن حال ما را ببیند.[1]

۳) ابن بابویه از ابو علی احمد بن یحیی مکتّب، از احمد بن محمد ورّاق، از بشر بن سعید بن قیلویه مُعدَّل در رافقه، از عبد الجبار بن کثیر تمیمی یمانی، از محمد بن حرب هلالی امیر مدینه روایت کرده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ای پسر رسول خدا! در ذهن من سؤالی است که می‌خواهم از شما بپرسم، فرمود: اگر بخواهی، پیش از آن که بپرسی، به تو بگویم سؤال تو چیست؟ عرض کردم: ای پسر رسول خدا! چگونه پیش از پرسیدن می‌دانید سؤال من چیست؟ فرمود: با کیاست و فراست. آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»؟[2] [به یقین در این (کیفر) برای هوشیاران عبرتهاست]

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده: از فراست و زیرکی مؤمن بپرهیزید که او با نور خدا می‌نگرد.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! پس به من بگویید سؤالم چیست؟ فرمود: می‌خواستی از من بپرسی: چرا امیر المؤمنین علیه السلام با آن همه توان و قدرت که توانست درِ قموصِ خیبر را بکند و چهل ذراع آن طرف‌تر بیندازد- دری را که چهل نفر توان بلند کردنش را نداشتند- در هنگام شکستن بت‌ها نتوانست پیامبر را

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۶۲۸، ح 62

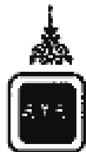
۲-حجر/ 75

بر روی دوش خود نگهدارد، حال آن که پیامبر صلی الله علیه و آله بر شتر و ناقه و مرکب سوار می‌شد و شب معراج بر بُراق نشست و همه این مرکب‌ها قطعاً توان و قدرتی کمتر از علی علیه السلام دارند.

عرض کردم: به خدا سوگند همین مسئله را می‌خواستم از شما بپرسم، پس جواب مرا بگویید. فرمود: آری، علی علیه السلام به کمک پیامبر دارای افتخار شد و به مقامات والا رسید و به یاری او به آن جا رسید که آتش شرک را خاموش کرد و هر معبودی جز خداوند عزّ و جلّ را باطل ساخت. و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بر دوش علی علیه السلام بالا می‌رفت تا بت‌ها را بشکند؛ آن وقت پیامبر صلی الله علیه و آله به کمک علی علیه السلام بالا می‌رفت و موفق به شکستن بت‌ها می‌شد؛ و اگر چنین می‌شد، علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برتر بود. آیا نشنیده‌ای که علی علیه السلام فرموده است: وقتی بر دوش پیامبر بالا رفتم، آن قدر اوج گرفتم که اگر می‌خواستم می‌توانستم به آسمان دست بزنم. آیا نمی‌دانی که در اصل با چراغ در ظلمت شب راه را می‌یابند و فرع از اصل منشعب می‌شود؟ و علی علیه السلام فرموده است: نسبت من با پیامبر صلی الله علیه و آله همانند نوری است که از نور دیگر باشد. آیا نمی‌دانی که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هزار سال قبل از خلقت مخلوقات، نوری در مقابل خداوند بودند؟ ملائکه چون در آن نگریستند نوری را دیدند که اصلی دارد و شعاع درخشانی از آن منشعب شده است. همه گفتند: ای خدا و ربّ ما! این نور چیست؟ خداوند تبارک و تعالی به آنها وحی کرد: این نوری از نور من است، اصل آن نبوت و فرع آن امامت است، نبوت برای محمد، بنده و پیامبر من است، و امامت، برای علی، حجت و ولیّ من است، اگر این دو نبودند من هستی را خلق نمی‌کردم؛ آیا نمی‌دانی پیامبر صلی الله علیه و آله روز غدیر خم آن قدر دست علی علیه السلام را بالا برد که مردم سفیدی زیر بغل هر دو را دیدند، آن وقت علی علیه السلام را مولا و امام مسلمین تعیین کرد، و روز حظیره بنی نجار، پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را بر دوش نشاند و وقتی یکی از یاران گفت: اجازه بده یکی را من دوش بگیرم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوب سوارانی هستند و پدرشان از این دو هم بهتر است. و پیامبر همراه یاران نماز می‌خواند، یکی از سجده‌هایش بسیار طول کشید. بعد از نماز پرسیدند: ای رسول خدا! چرا این سجده

را طولانی کردی؟ فرمود: پسرم بر پشت من سوار شد و من دوست نداشتم او را پایین بیاورم تا خود پایین آمد. پیامبر با این گفته‌ها و رفتارها تنها قصد ارج نهادن و منزلت بخشیدن به آنها را داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله هم امام بود و هم پیامبر، و علی علیه السلام تنها امام بود و پیامبر نبود و طاقت تحمل سنگینی بار نبوت را نداشت.

محمد بن حرب هلالی گفته است: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بیشتر برایم بگویید. فرمود: تو شایسته بیشتر شنیدن و دانستن هستی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را بر دوش خود بلند کرد تا بگوید: او پدر فرزندانش است و امام امامانی از صلبش، همان گونه که در نماز طلب باران، ردایش را برگرداند تا به یارانش بفهماند با این کار قحطی و خشکی را به سرسبزی و حاصلخیزی تبدیل کرده است. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! برایم بیشتر بگویید. فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را بر دوش خود بلند کرد تا به یارانش بفهماند که علی علیه السلام کسی است که دین و تعهد پیامبر را از دوش او برمی‌دارد و بعد از او آنها را ادا می‌کند.



عرض کردم: ای پسر رسول خدا! بیشتر بگویید. فرمود: او را به دوش گرفت تا به مردم بفهماند که او را به دوش گرفته تنها به خاطر این که معصوم است و هیچ گناهی ندارد و افعال و کردارش نزد مردم، [همه] حکمت و صواب است. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! خداوند تبارک و تعالی گناه شیعیان تو را بر دوش من گذاشت و سپس آنها را بر من بخشید، و خداوند می‌فرماید: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»[1] [تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند] وقتی خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد: «عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ»[2] [به خودتان بپردازید] پیامبر به آنها فرمود: ای مردم! خود را محکم نگه دارید، اگر شما راه هدایت را بیابید، آنان که

۱- فتح/ ۲.

۲- مائده/ ۱۰۵.

گمراه شده‌اند هیچ ضرری به شما نمی‌رسانند.[1] علی، جان من و برادر من است، از علی پیروی کنید که او معصوم و مطهّر است، گمراه نمی‌شود و ظلم و ستم نمی‌کند؛ پس این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُم مَّا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»[2] [بگو خدا و پیامبر را اطاعت کنید، پس اگر پشت نمودید (بدانید که) بر عهده اوست آن چه تکلیف شده و بر عهده شماست، آن چه موظف هستید و اگر اطاعتش کنید، راه خواهید یافت و بر فرستاده (خدا) جز ابلاغ آشکار (مأموریتی) نیست]

محمد بن حرب هلالی گفته است: پس امام صادق علیه السلام فرمود: ای امیر! اگر بیشتر از این درباره حکمت و معنی عمل پیامبر که علی را در هنگام شکستن بت‌ها از روی کعبه بر دوش خود بلند کرد، برای تو بگویم قطعاً خواهی گفت: جعفر بن محمد دیوانه است. پس آن چه گفتم و شنیدی برایت کافی است. آن گاه من برخاستم و بر سر امام بوسه‌ای زدم و گفتم: خدا بهتر می‌داند رسالت خود را کجا قرار دهد.[3]

۴) ابن شهر آشوب از ابو بکر شیرازی درباره نزول قرآن در شأن امیر المؤمنین علیه السلام، از قتاده، از ابن مُسَیَّب، از ابو هریره، از جابر بن عبد الله روایت کرده است: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مکه شدیم، حدود سیصد و شصت بت در خانه کعبه بود، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها امر فرمود و همه واژگونه به زمین افتادند، بر روی بام کعبه بتی بلند و بزرگ بود به نام هُبَل، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نگاه کرد و فرمود: ای علی! آیا تو بر روی دوش من می‌روی یا من بر دوش تو بروم و هبل را از بام کعبه به زمین اندازم؟ علی علیه السلام عرض کرد: یا رسولَ الله! البته که شما بر دوش من بروید.

امام علی علیه السلام فرمود: وقتی پیامبر بر دوش من بالا رفت به خاطر سنگینی نبوت نتوانستم او را نگه دارم، عرض کردم: ای رسول خدا! بهتر است من

۱- تضمین شده از سوره مائده، آیه ۱۰۵.

۲- نور / ۵۴.

۳- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۰۶، باب ۱۳۹، ح ۱.

از دوش شما بالا بروم، پیامبر خندید و پایین آمد و پشت خود را خم کرد من بر پشت او رفتم، سوگند بر آن که دانه را شکافت و نسیم را خلق کرد، اگر می‌خواستم در آن حال می‌توانستم آسمان را با دست خود بگیرم، سپس هبل را از بام کعبه به زمین انداختم، و خداوند این آیه را نازل کرد: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» و ادامه آیه.[1]

۵) ابن شهر آشوب گفته است: روز فتح مکه، علی علیه السلام در کار بزرگی نیابت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر عهده گرفت.

چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و علی علیه السلام بر روی کتف او بالا رفت و خود را به لب دیوار کعبه آویخت و به بام کعبه رسید. بت‌ها را چنان از جا می‌کند که دیواره‌های کعبه می‌لرزید، سپس آنها را بر زمین انداخت و تکه‌تکه کرد.[2]





احمد بن حنبل و ابو یَعلَی مَوصلی در مُسندشان[3]، ابو بکر خطیب در تاریخ خود[4]، خطیب خوارزمی در کتاب اربعینش، محمد بن صبّاح زعفرانی در کتاب فضائل، و ابو عبد الله نطنزی در کتاب خصائص، این حدیث را روایت کرده‌اند.

۶) سید رضی در کتاب (المناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة)، با سند خود از مجاهد، از ابن عباس روایت کرده که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به داخل کعبه می‌رفت، مشک‌های[5] کوچک آبی را آویزان دید که از آنِ ابن مسعود بودند، به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای علی! یکی از اینها را برایم بیاور، حضرت یکی را آورد، پیامبر از آن نوشید و وضو گرفت، پس نگاهی به ابن مسعود کرد و فرمود: این کهنگی[6] و ماندگی چیست که در مشک آب تو وجود دارد؟ ابن

۱- مناقب، ج ۲، ص ۱۳۵، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۴۸۰.

۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۳۵.

۳- مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۴، مسند ابی یعلی الموصلی، ج ۱، ص ۲۵۱، ح ۲۹۲.

۴- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۰۲.

۵- اداوه: ظرفی کوچک از پوست که برای آب استفاده می‌شود «لسان العرب، ماده أدو».

۶- الاخلاق: جمع خلق، لباس و پوست و... کهنه و مندرس «المعجم الوسیط، ماده خلق».

مسعود عرض کرد: پدر و مادرم فدایتان! یافتن آب در مکه برای من دشـوار اسـت، لذا خرماهای کوچکی در آن خیسانده‌ام تا آب گوارا شود. پیامبر صـلی الله علیـه و آله فرمود: حلال است و آب پاک و گوارایی است.

سپس برخاست و کلید خانه را از شَیبه گرفت، و درب آن را گشود، عباس بن عبد المطّلب عرض کرد : ای رسول خدا! آیا من عموی تو و برادر پـدرت نیسـتم؟ فرمود: آری، عمو جان! خواسته‌ات چیست؟ عرض کرد: می‌خواهم کلید کعبه را بـه من بدهید. پیامبر فرمود: بفرمایید، عمو جان! این کلید مال شما. جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: امانت‌ها را به صـاحبان اصـلی آن بسپار. پیامبر کلید را از عباس گرفت و به شیبه بازگرداند و داخل کعبه شـد؛ در آن جا تمثال و صورتی از ابراهیم علیه السـلام را دیـد، فرمـود: صُـوَر و تمثـال‌هـا را نپرستید که خداوند متعال این صُوَر و سازنده آنها را دشمن می‌دارد؛ با گوشـه ردای خود، آن تصویر را به کناری انداخت و وقتی از کعبه بیرون آمد به شیبه فرمـود: در را ببند.

سپس سرش را بلند کرد و دید بر روی بام کعبه بتی وجود دارد، به علی علیـه السلام فرمود: ای علی! با این بت چه می‌کنی؟ علی علیه السـلام عـرض کـرد: یـا رسول الله! من برای شما خم می‌شوم، بر روی پشت من بروید تا به آن دست یابیـد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! اگر همه امت مـن از نفـر اول تـا آخـر تلاش کنند تا عضوی از اعضای مرا حمل کنند نمی‌توانند، با این حال نزدیک‌تر بیا، ای علی! علی علیه السلام فرمود: جلوتر رفتم، پیـامبر دسـت بـه سـاق پـای مـن انداخت و مرا از زمین کند و بلند کرد، ناگهان خود را بر روی دوش‌هـای او یـافتم. به من فرمود: ای علی! به نام خدا،آن بت را بگیر، من بـت را برداشـته و بـه زمـین انداختم که شکست و سه قسمت شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمـود: ای علـی! آن گاه که بر روی دوش من بودی چه دیدی؟ عرض کردم: پدر و مادرم فدایتان ای رسول خدا! خیر است، اگر می‌خواستم، آسمان را با دست می‌گرفتم؛ پیامبر فرمـود: ای علی! خداوند شرفی و مرتبتی دیگر به شرافت‌های تو افزود.

سپس از آن زیر به کناری رفت و من به زمین پریدم و خندیدم، پیامبر پرسید، ای علی! چه چیز تو را خنداند؟ عرض کردم: فدایتان شوم! از بالای کعبه بـه زمـین پریدم، اما ذرّه‌ای درد احساس نکردم، پیامبر فرمود: ای علی! چـرا دردی احسـاس

کنی، در حالی که محمد تو را بر دوش گرفته و بالا برده و جبرئیل تو را بـر زمـین آورده است. پیامبر به راه خود ادامه داد. عباس با فخر و غرور گفـت: مـن سـید و آقای قریشم و اصل و نسبم از همه کس بالاتر و مـرکبم از همـه فـاخرتر اسـت و سقایت حُجّاج به دست من است و نه هیچ کس دیگر، شیبه گفت: نـه، مـن سید و آقای قریشم و پرده‌داری و کلیدداری کعبه به دست من است نه هـیچ کـس دیگـر. علی علیه السلام فرمود: با این حرف‌های خود مرا خشـمگین کردیـد، مـن سـید و آقای شما و تمام اهل زمینم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله. من بودم که بـر چهره شما زدم تا ایمان آورده و اقرار کردید که محمد صلی الله علیه و آلـه رسـول خداست، آن دو از کلام امام عصبانی شدند و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدنـد و آن چه علی علیه السلام فرموده بود به حضرت اطلاع دادند. جبرئیل علیه السـلام نازل شد و گفت: ای محمد خداوند به تو سلام می‌رساند و مـی‌فرمایـد بـه شـیبه و عباس بگو: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لاَ يَسْتَوُونَ عِندَ اللَّهِ»[1] و ادامه آیه [آیا سـیراب سـاختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند (کار) کسی پنداشته‌اید کـه بـه خـدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می‌کند (نه این دو) نزد خـدا یکسـان نیستند] ای محمد! علی از هر دو نفر آنها بهتر است.

۷) عیاشی، از حمدویه، از یعقوب بن یزید، از یکی از یاران ما روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره شطرنج پرسیدم، فرمود: شطرنج از جملـه اعمـال باطل است.[2]

«وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلاَ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إَلاَّ خَسَارًا(۸۲)»

[و ما آن چه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قـرآن نـازل مـی‌کنـیم و(لی) ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید]

۱- مسعدة بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمـود: شـفاء

۱- توبه/ ۱۹.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۱۵۳.

تنها در علم قرآن است، زیرا خداوند می‌فرماید: «مَا هُوَ شِفَاء وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» یعنی برای اهل خود، و هیچ شک و تردیدی در آن نیست و اهل آن، ائمه معصومین هستند؛ همان کسانی که خداوند درباره آنها فرموده است: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»[1] [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم].[2]

۲) محمد بن ابی حمزه در حدیثی مرفوع از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل این آیه را برای محمد صلی الله علیه و آله آورد: «وَلاَ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ» در حق آل محمد «إَلاَّ خَسَارًا»[3]

۳) محمد بن عباس از محمد بن خالد برقی، از محمد بن علی صیرفی، از ابن فُضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاء وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلاَ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ» به حق آل محمد «إَلاَّ خَسَارًا».[4]

۴) و نیز او از محمد بن همّام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از ابو الحسن موسی، از پدرش علیه السلام روایت کرده که فرمود: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاء وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلاَ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ» نسبت به آل محمد «إَلاَّ خَسَارًا»[5]

«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلاً (۸۴)»

[بگو: هر کس بر حسب ساختار (روانی و بدنی) خود عمل می‌کند و پروردگار شما به هر که راه‌یافته‌تر باشد داناتر است]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از

۱- فاطر/ ۳۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۱۵۴.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۱۵۵

۴- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۹۰، ح ۲۸.

۵- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۹۰، ح ۲۹.

منقری، از سفیان بن عُیَیْنه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: نیت از عمل بهتر و مهمتر است، حتی نیت همان عمل است؛ سپس کلام خدا را تلاوت فرمود: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»: یعنی براساس نیّتش.[1]

۲) و نیز او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از احمد بن یونس، از ابو هاشم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اهل جهنم در آن جاویدان و ابدی می‌شوند؛ زیرا در دنیا قصد و نیتشان این بود که اگر در آن ماندگار شوند، خدا را نافرمانی کنند و اهل بهشت در آن جاویدان می‌شوند؛ زیرا در دنیا قصد و نیتشان این بود که اگر در آن ماندگار شوند، خدا را بندگی کنند، هر یک از این دو به خاطر نیتشان ابدی و جاویدان شدند. سپس تلاوت فرمود: «كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» و فرمود: یعنی براساس نیتش.[2]

۳) علی بن ابراهیم، از پدرش، از جعفر بن ابراهیم، از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: روز قیامت خداوند مؤمن را در برابر خود می‌ایستاند و خود، حساب او را انجام می‌دهد و اعمال او را در نامه عملش به او نشان می‌دهد، اول چیزی که می‌بیند گناهان خود است و لذا رنگ از رخش می‌پرد و زانوهایش می‌لرزد و نفسش می‌گیرد و سپس ثواب و نیکی‌هایش را می‌بیند و چشمش روشن می‌شود و نفس راحتی می‌کشد و روحش شاد می‌گردد؛ سپس به پاداشی که خداوند به او عطا می‌کند می‌نگرد و خوشحالی‌اش بیشتر می‌شود. سپس خداوند به ملائکه می‌فرماید: نامه اعمالی را که انجام نداده بیاورید، نامه را می‌خوانند، سپس می‌گویند: به عزت تو سوگند، که تو می‌دانی ما هیچ یک از اعمال را انجام نداده‌ایم، خداوند می‌فرماید: راست می‌گویید، اما نیت و قصد انجام آن را داشتید، پس ما آن را برایتان نوشتیم، و به خاطر آن پاداش می‌گیرید.[3]

۴) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از فضاله، از حمّاد ناب، از حَکَم بن حَکَم روایت کرده است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۴.

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۹، ح ۵

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۶.

می‌فرمود درباره نماز در کلیساها و کنیسه ها از ایشان پرسیده شد، فرمود: در آن جا نماز بخوان، من آن جا را دیده‌ام، چقدر تمیز است! گفتم: حتی اگر آنها در آن جا نماز بخوانند، من آن جا نماز بخوانم؟ فرمود: آری، آیا نخوانده‌ای خداوند می‌فرماید: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا»؟ و به سوی قبله نماز بخوان و آنها را رها کن.[1]

۵) عیاشی از حمّاد، از صالح بن حکم روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره حکم نماز خواندن در کلیساها و کنیسه ها سؤال شد، فرمود: در آن جا نماز بخوان، من آن جا را دیده‌ام و چقدر تمیز است! پرسیدم: آیا وقتی آنها در آن جا نماز می‌خوانند من هم بخوانم؟ امام فرمود: آری، حتی اگر در آن جا نماز بخوانند؛ آیا نخوانده‌ای که خدا فرموده است: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا»؟ تو به سمت قبله نماز بخوان و آنها را رها کن.[2]

۶) از ابو هاشم روایت شده است: از امام صادق علیه السلام درباره علت جاودانگی در بهشت و جهنم پرسیدم، فرمود: اهل جهنم تنها به این علت در آتش جاودانه شدند که در دنیا نیت و قصدشان آن بود که اگر تا ابد در دنیا بمانند، امر خدا را نافرمانی کنند، و تنها دلیل جاودانگی اهل بهشت در بهشت آن است که قصد و نیت آنها آن بود که اگر تا ابد در دنیا بمانند، خدا را اطاعت کنند؛ به خاطر نیت‌شان این دو گروه در آتش و یا نعمت و جنت جاودان می‌شوند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» و فرمود: یعنی براساس نیتش.[3]

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۸۵﴾﴾

[و درباره روح از تو می‌پرسند، بگو: روح از (سنخ) فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن

۱- تهذیب، ج ۲، ص ۲۲۲، ح ۸۷۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۱۵۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۹، ح ۱۵۸.

مسکان، از ابو بصیر، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» پرسیدم، فرمود: روح مخلوقی بزرگ‌تر از جبرئیل علیه السّلام و میکائیل است و همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان می‌باشد و از عالم ملکوت است.[1]

۲) و نیز او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از ابو ایّوب خزّاز، از ابو بصیر، روایت کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» می‌فرمود: روح مخلوقی بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است، از میان گذشتگان جز محمد صلی الله علیه و آله همراه هیچ کس دیگر نبوده، او همراه امامان علیهم السلام است و آنها را راهنمایی می‌کند و اینگونه نیست که امام هرگاه بخواهد او را بیابد.[2]

۳) و نیز او از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از حسین بن ابی العلاء، از سعد اسکاف روایت کرده است: مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و از او درباره روح پرسید که آیا روح همان جبرئیل علیه السلام نیست؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام از ملائکه است و روح مخلوقی غیر از جبرئیل است، و این قول را برای آن مرد تکرار کرد، مرد عرض کرد: سخن عظیمی فرمودی، هیچ کس گمان نمی‌کند روح غیر از جبرئیل باشد، امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: تو گمراه شدی و از گمراهان روایت می‌کنی، خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده است: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ* يُنَزِّلُ الْمَلاَئِكَةَ بِالْرُّوحِ»[3] [(هان) امر خدا در رسید، پس در آن شتاب مکنید او منزه و فراتر است از آن چه (با وی) شریک می‌سازند* فرشتگان را با روح به فرمان خود، بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند] روح غیر از ملائکه است.[4]



۱- کافی، ۱، ص ۲۱۵، ح ۳.

۲- کافی، ۱، ص ۲۱۵، ح ۴.

۳- نحل/ ۲-۱.

۴- کافی، ج۱، ص ۲۱۵، ح ۶.

۴) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: روح فرشته‌ای بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و همراه امامان علیهم السلام می‌باشد.[1]

۵) سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت کرده که شنیدم امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» فرمود: روح مخلوقی بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است، از گذشتگان جز محمد صلی الله علیه و آله همراه هیچ کس نبوده، همراه امامان است و آنها را راهنمایی کرده و موفق می‌گرداند، چنین نیست که هرگاه او را طلب کند، بیابد.[2]

۶) عیاشی از زراره روایت کرده است که از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» پرسیدم، فرمود: یکی از مخلوقات خداوند است، و خدا هرچه را که بخواهد می‌آفریند.[3]

۷) از زُراره و حُمران روایت شده است که از امام محمد باقر و امام صادق علیه السلام درباره آیه: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» پرسیدند، فرمودند: خداوند تبارک و تعالی، احد و صمد است، و صمد یعنی آن که درون و جَوْف ندارد، روح تنها یکی از مخلوقات خداست، که چشم (بصیرت) و قوّت و پشتیبانی و تأیید دارد و خداوند آن را در قلب پیامبران و مؤمنین قرار می‌دهد.[4]

۸) از ابو بصیر روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام درباره این آیه می‌فرمود: روح، مخلوقی بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است، از گذشتگان تنها همراه محمد صلی الله علیه و آله بوده و همراه ائمه علیهم السلام می‌باشد و آنها را راهنمایی می‌کند، اینگونه نیست که هرگاه او را بطلبد بیابد.[5]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۳.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۹، ح ۱۵۹.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۹، ح ۱۶۰.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۹، ح ۱۶۱.

۹) و در روایت ابو ایوب خزّاز آمده که امام علیه السلام فرمود: مخلوقی بزرگ‌تر از جبرئیل است، و آن گونه که تو می‌پنداری نیست.[۱]

۱۰) ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده که از امام علیه السلام درباره کلام خداوند متعال که فرموده است: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» پرسیدم که روح چیست؟ فرمود: آن که در حیوان و انسان است. عرض کردم: و آن چیست؟ فرمود: از ملکوت است، از قدرت است.[۲]

۱۱) عمرو بن شمر از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که درباره آیه: «وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلًا» فرمود: در باطن و اصل تفسیر آن یعنی: خداوند به مردمان کمی علم داده است و فرمود: «وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلًا» اندکی از شما.[۳]

۱۲) اسباط بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: روح مخلوقی بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است و همراه ائمه (علیهم السلام) می‌باشد و به آنها تعلیم می‌دهد و از عالم ملکوت است.[۴]

«وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (۸۶)»

[و اگر بخواهیم، قطعاً آن چه را به تو وحی کرده‌ایم می‌بَریم، آن گاه برای (حفظ) آن در برابر ما، برای خود مدافعی نمی‌یابی]

۱) سیوطی در کتاب الدُّرُ المنثور در حدیث مرفوعی از ابن عباس آورده است: هیئتی از یمن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و به پیامبر گفتند: از لعن و نفرین به دور باشی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سبحان الله! این کلام را به پادشاهان می‌گویند و من پادشاه نیستم، من محمد بن عبد الله هستم. گفتند: ما

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۹، ح ۱۶۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۹، ح ۱۶۳.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۶۴.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۳، ح ۱۶۵.

نمی‌توانیم تو را به نامت صدا کنیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من ابو القاسم هستم. گفتند: ای ابو القاسم ما برای تو چیزی را مخفی کرده‌ایم (تا بگویی که آن چیست؟).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سبحان خدا! این کارها را برای کاهنان انجام می‌دهند، کاهن و پیشگو و رمّال همگی، جایگاهشان در آتش است؛ یکی از آنها به پیامبر گفت: چه کسی شهادت می‌دهد که تو رسول الله هستی؟ پیامبر دست بر زمین برد و مشتی ریگ برداشت و فرمود: اینها گواهی می‌دهند من پیامبر خدا هستم، ریگ‌ها در دست او ذکر و تسبیح آغاز کردند و گفتند: گواهی می‌دهیم تو پیامبر خدا هستی، گفتند: یکی از آن سخنان را که بر تو نازل می‌شود برایمان بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله خواند. «وَالصَّافَّاتِ صَفًّا» تا این سخن خداوند «فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ»[1] [شهابی شکافنده از پی او می‌تازد] پیامبر چنان آرام و بی‌حرکت بود که حتی رگش هم نمی‌زد، و اشک‌هایش [آرام آرام] بر روی صورت و ریشش فرو می‌ریخت، پرسیدند: تو را گریان می‌بینیم! آیا از ترس آن که تو را مبعوث کرده می‌گریی؟ فرمود: البته که از ترس آن که مرا مبعوث کرده است می‌گریم، او مرا بر راهی چون لبه تیغ فرستاده که اگر ذرّه‌ای از آن منحرف شوم، هلاک خواهم شد. پس خواند: «وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لاَ تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا».[2]

۲) ابن بابویه، از ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه - که خدای از او خشنود باد - از ابو محمد حسن بن محمد بن علی بن صَدَقه قُمّی، از ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز انصاری کجّی، از شنونده‌ای، از حسن بن محمد نَوفَلی در حدیثی طولانی روایت کرده که سلیمان مَروَزی متکلّم خراسان به امام رضا علیه السلام درباره اراده الهی گفت: خداوند خود را چنین توصیف کرده که او مُرید است، امام علیه السلام فرمود: اما این توصیف دلیل بر آن نیست که او اراده است و یا اراده یکی از نام‌های او می‌باشد؛ سلیمان گفت: زیرا اراده خدا، علم اوست. امام علیه السلام فرمود: یعنی هرگاه چیزی را بداند آن را اراده کرده؟ سلیمان گفت:

۱- صافات/ ۱-۱۰.

۲- الدُرُّ المَنثور، ج ۵، ص ۳۳۴.

البته. امام فرمود: اگر چیزی را اراده نکند، آن را نمی‌داند. سلیمان گفت: البته. امام فرمود: این حرف را از کجا می‌گویی و دلیل این که اراده او علم اوست، چیست؟ حال آنکه او آن چه را که اراده نمی‌کند هم می‌داند، و خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» خدا می‌داند چگونه او را ببرد، اما هرگز آن را نبرد.[1]

«إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷)»

[مگر رحمتی از جانب پروردگارت (به تو برسد)، زیرا فضل او بر تو همواره بسیار است]

۱) طبرسی در مجمع البیان از ابن عباس در تفسیر آیه «إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيراً» گفته است: یعنی این که تو را سیّد فرزندان آدم و خاتم پیامبران قرار داده و مقام محمود را به تو عطا کرده است.[2]

«قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۸۸)»

[بگو: اگر انس و جنّ گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی (دیگر) باشند]

۱) علی ابن ابراهیم گفته است: ظهیر یعنی پشتیبان و یاور.[3]

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۸۹)»

[و به راستی در این قرآن از هر گونه مَثَلی، گوناگون آوردیم، ولی بیشتر مردم جز

۱- توحید، ص ۴۵۱.

۲- مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۸۹.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۵.

سرِ انکار ندارند]

۱) محمد بن یعقوب، از احمد، از عبد العظیم، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل این آیه را به این صورت آورد: «فَأَبَی أَکْثَرُ النَّاسِ – بولایة علیّ – إلاَّ کُفُوراً».[1]

۲) محمد بن عباس (ره) از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم ثقفی، از علی بن هلال اَحمَسی، از حسن بن وهب بن علی بن بَحیره، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه:«فَأَبَی أَکْثَرُ النَّاسِ إلاَّ کُفُوراً»: روایت کرده که فرمود: درباره ولایت علی (علیه السلام) نازل شده است.[2]

۳) و نیز او از احمد بن هَوْذَه، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبد الله بن حمّاد انصاری، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «فَأَبَی أَکْثَرُ النَّاسِ» بولایة علی (علیه السلام) «إلاَّ کُفُوراً».[3]

۴) عیاشی از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل آیه را به این صورت نازل کرد: «فَأَبَی أَکْثَرُ النَّاسِ – بولایة علیّ – إلاَّ کُفُوراً».[4]

وَقَالُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا (۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا (۹۱) أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا (۹۲) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا (۹۳) وَمَا

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۵۱، ح ۶۴.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۹۰، ج ۳۰، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۵۳، ح ۴۸۲.

۳- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۳۱.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۶۶.

مَنَعَ النَّاسَ أَن يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَن قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَّسُولًا(۹۴) قُل لَّوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَّسُولًا(۹۵)»

[و گفتند: تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد * یا (باید) برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آنها جویبارها روان سازی، * یا چنان که ادعا می‌کنی، آسمان را پاره پاره بر (سر) ما فرو اندازی، یا خدا و فرشتگان را در برابر (ما حاضر) آوری، * یا برای تو خانه‌ای از طلا(کاری) باشد، یا به آسمان بالا روی، و به بالا رفتن تو (هم) اطمینان نخواهیم داشت، تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم. بگو: پاک است پروردگار من، آیا (من) جز بشری فرستاده هستم؟ * و (چیزی) مردم را از ایمان آوردن باز نداشت، آن گاه که هدایت برایشان آمد، جز این که گفتند: آیا خدا بشری را به سِمَتِ رسول مبعوث کرده است؟ * بگو: اگر در روی زمین فرشتگانی بودند که با اطمینان راه می‌رفتند، البته بر آنان (نیز) فرشته‌ای را بعنوان پیامبر از آسمان نازل می‌کردیم]



۱) امام حسن بن علی عسکری علیه السلام فرموده است: از پدرم علی بن محمد علیه السلام پرسیدم: آیا وقتی مشرکان با سؤال‌های زیاد خود و رفتارشان پیامبر را می‌آزردند و با او بحث می‌کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله هم با آنها مناظره می‌کرد؟ فرمود: آری، بارها و بارها، از آن جمله نمونه‌ای را خداوند حکایت کرده و فرموده است: «وَقَالُوا مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا * أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا» [و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشدار دهنده باشد؟ * یا گنجی به طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از (بار و بر) آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: جز مردی افسون شده را دنبال نمی‌کنید][1]

«وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» [و گفتند: چرا این

۱- فرقان/ ۷-۸.

قرآن بر مردی بزرگ از (آن) دو شهر فرود نیامده است؟][1]

«وَقَالُواْ لَن نُّؤْمِنَ لَکَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الأَرْضِ يَنبُوعًا * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الأَنْهَارَ خِلالَهَا تَفْجِيراً * أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللّهِ وَالْمَلآئِكَةِ قَبِيلاً * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ» و در نهایت هم به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: اگر تو پیامبر بودی مانند موسی به خاطر سؤال‌هایی که از تو می‌پرسیم، صاعقه‌ای بر سر ما فرود می‌آمد؛ چون آن چه ما از تو می‌پرسیم سخت‌تر از آن چیزی است که قوم موسی از موسی می‌خواستند. و داستان از این قرار است که پیامبر صلی الله علیه و آله روزی در حیاط کعبه نشسته بود، عدّه‌ای از رؤسا و سران قریش، ازجمله ولید بن مغیره مخزومی، ابو البَختری بن هشام، ابو جهل بن هشام، عاص بن وائل سهمی، عبد الله بن ابی امیّه مخزومی و تعداد زیادی از اطرافیان و سایر رؤسا آن جا جمع شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله هم در جمع عدّه‌ای از یاران خود بود و برای آنها قرآن می‌خواند و امر و نهی کتاب خدا را به آنها ابلاغ می‌فرمود، مشرکان به همدیگر گفتند: ماجرای محمد جدّی و خطرناک شده و مسئله‌اش بزرگ و مهم شده است، بیایید، او را بکوبیم و سرکوب و سرزنش کنیم، و علیه گفته‌هایش حجّت و برهان بیاوریم. و آن چه می‌گوید را باطل سازیم تا نزد اصحاب و یارانش خوار و بی‌مقدار شود و شأن و منزلت خود را از دست بدهد و چه بسا که این عمل، او را از گمراهی و سرکشی و طغیان و فساد باز دارد، اگر به این وسیله کار خود را رها کند که هیچ، وگرنه با شمشیر بُرّان با او معامله و رفتار خواهیم کرد.

ابو جهل گفت: چه کسی می‌خواهد با او سخن بگوید و مجادله کند؟ عبد الله بن ابی امیّه مخزومی گفت: من این کار را انجام می‌دهم؛ آیا مرا در شرافت و مجادله همپایه و کفو[2] او نمی‌بینی؟ ابو جهل گفت: البته، سپس همه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، عبد الله بن ابی امیّه مخزومی گفت: ای محمد! تو ادّعای

۱- زخرف/ ۳۱.

۲- القِرن للإنسان. همانند و هم‌آورد او در شجاعت، قدرت، علم و جنگاوری و سایر موارد (المعجم الوسیط، ماده قرن).

بزرگی می‌کنی و کلام و سخن بزرگ و خطیری می‌گویی، می‌پنداری تو فرستاده و پیامبر پروردگار جهانیان هستی؛ امّا برای خداوند پروردگار جهانیان و خالق همه هستی شایسته نیست چون تویی فرستاده و پیامبر او باشد، تو انسانی، همانند ما هستی، همانند ما می‌خوری و می‌آشامی، و در بازار راه می‌روی؛ حال آن که پادشاه روم و فارس وقتی فرستاده و سفیری می‌فرستند؛ فرستاده آنها، مال بسیار دارد، شأن و عظمتش بسیار است، قصرها و خانه‌ها و چشمه‌ها و بندگان و بردگان و خدم و حشم فراوان دارد، پروردگار جهانیان از همه این پادشاهان بالاتر است و اینها همه بندگان اویند. اگر تو پیامبر بودی، باید یک ملکی همراه تو بود تا تو را تصدیق و تأیید کند و ما باید او را مشاهده می‌کردیم، بلکه حتی اگر خدا می‌خواست برای ما پیامبری بفرستد، حتماً ملک و فرشته‌ای را می‌فرستاد نه یک بشری همانند خودمان را. تو ای محمد! فقط جادو شده‌ای و پیامبر نیستی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا چیز دیگری هم مانده که بگویی؟ گفت: آری. اگر خداوند می‌خواست برای ما پیامبری بفرستد، قطعاً آن کس را که در میان ما از همه بلندمرتبه‌تر و ثروتمندتر، دارای شأن و منزلت بالاتر و نیکوتر بود را انتخاب می‌کرد؛ پس چرا این قرآن که تو می‌پنداری خدا بر تو نازل کرده و تو را به واسطه آن به عنوان پیامبر مبعوث کرده، به مردان بزرگ و عظیمی از مکه یا مدینه نازل نشد؟ به ولید بن مغیره از مکه یا عروة بن مسعود ثقفی از طائف.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید ای عبد الله! آیا چیز دیگری هم هست. گفت: آری، ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این که از زمین مکه چشمه‌ای برای ما جاری سازی؛ زیرا این زمین سنگ‌ها و کوه‌های بزرگی دارد، تو آن را بشکن و زمین را حفر کرده چشمه‌های پر آب را جاری کن که ما به آن بسیار محتاجیم، یا این که باید تو باغ‌های خرما و انگور داشته باشی تا ما از آن بخوریم و باید از بین درختان خرما و انگور آن، چشمه‌ها و رودها جاری باشد، یا باید آن گونه که علیه ما می‌پنداری آسمان به زمین بیفتد، چون تو به ما گفتی: «وَإِن يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ»[1] [و اگر پاره‌سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند می‌گویند: ابری متراکم است] چه بسا شاید ما این سخن را بگوییم، سپس گفت: و

۱ - طور/ ۴۴.

ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، یا باید خدا و ملائکه را در مقابل ما ظاهر کنی، و یا تو باید خانه‌ای مزیّن و آراسته داشته باشی و از آن آن قدر به ما بدهی تا غنی شویم، شاید در آن حال باز طغیان و عصیان کنیم، زیرا تو به ما گفتی: «كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَى ❊ أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى»[1] [حقّا که انسان سرکشی می‌کند ❊ همین که خود را بی‌نیاز پندارد] پس گفت: «أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ» یعنی در آسمان بالا رود و صعود کند «وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ» از سوی خداوند عزیز حکیم به عبد الله بن ابی امیّه مخزومی و هر کس که همراه اوست: به محمد بن عبد الله بن عبد المطّلب ایمان بیاورید که او فرستاده و رسول من است و هرچه می‌گوید را تصدیق کنید، که کلام او از جانب من است، ای محمد! با این وجود هم، اگر همه این اعمال را انجام دهی نمی‌دانم آیا به تو ایمان می‌آورم یا نه، حتی اگر تو ما را به آسمان ببری و درهای آن را بگشایی و ما وارد آن جا شویم، به تو خواهیم گفت: تو چشمان را مدهوش ساخته و ما را جادو کرده‌ای.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای عبد الله آیا حرف دیگری هم داری؟ گفت: ای محمد! آیا آن چه گفتم کافی و وافی نبود؟ دیگر سخنی نمانده، حال تو جواب را بگو و اگر حجت و برهان و دلیلی داری آشکارا توضیح بده و یا آن چه از تو خواستیم برایمان آماده کن. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا! تو شنونده هر سخنی هستی و بر همه چیز عالم و دانایی و آن چه را بندگانت گفتند، می‌دانی. خداوند برای او نازل کرد: ای محمد! «وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ» [و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد؟] تا آن جا که می‌فرماید: «رَجُلًا مَّسْحُورًا» پس باری تعالی فرمود: «انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا»[2] [بنگر چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند در نتیجه نمی‌توانند راهی بیابند] پس فرمود: ای محمد! «تَبَارَكَ الَّذِي إِن شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّن ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَل لَّكَ قُصُورًا»[3] [بزرگ (و خجسته)

۱- علق/ ۶-۷.

۲- اسرا/ ۴۸ و فرقان/ ۹.

۳- فرقان/ ۱۰.

است کسی که اگر بخواهد بهتر از این را برای تو قرار می‌دهد باغ‌هایی که جویبارها از زیر (درختان) آن روان خواهد بود و برای تو کاخ‌ها پدید می‌آورد] و فرمود: ای محمد! «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ»[1] [و مبادا تو برخی از آن چه را که به سویت وحی می‌شود ترک گویی و سینه‌ات بدان تنگ گردد] و فرمود: ای محمد! «وَلَلَبَسْنَا عَلَیْهِم مَّا یَلْبِسُونَ»[2] [و امر را هم چنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم]

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای عبد الله! این که گفتی: چرا من همانند شما غذا می‌خورم، و گمان کردی پس به همین خاطر جایز نیست من رسول الله و فرستاده او باشم، بدان که امر و اراده، از آن خداوند هست و هرچه بخواهد انجام می‌دهد و هرگونه بخواهد حکم می‌کند، او ستوده و شایسته نیایش و سپاس است، نه تو و نه هیچ کس دیگر حق ندارد به او اعتراض کند و بگوید: چرا و چگونه؟ آیا نمی‌بینی که خداوند چگونه یکی را فقیر و یکی را ثروتمند، یکی را عزیز و دیگری را ذلیل می‌سازد، و یکی را سالم و سلامت و دیگری را بیمار می‌کند، یکی را شریف و بلندمرتبه و دیگری را پست می‌آفریند، اما همه اینها قوت و غذا می‌خورند؟! از این گذشته: فقیران حق ندارند به خدا بگویند: چرا ما را فقیر ساختی و آن دیگری را غنی و ثروتمند؟ و یا افراد پایین رتبه نمی‌توانند بگویند: چرا ما را دون و فلانی را شریف و عالی گرداندی؟ و یا بیماران[3] و ناتوانان نمی‌توانند بگویند: چرا ما گرفتار و ناتوانایم اما دیگران سالم و سلامت؟ و افراد ذلیل نمی‌توانند بپرسند: چرا ما ذلیل‌ایم و دیگران عزیز؟ و یا آنانکه زشت هستند، نمی‌توانند بگویند: چرا ما را زشت آفریدی و دیگران را زیبا؟ که اگر سرکشی کنند و چنین بگویند: خدای خویش را به مبارزه می‌خوانند و در احکام خدا با او منازعه و دشمنی می‌کنند و نسبت به او کافر می‌شوند، و جواب و پاسخ خدا به آنها این خواهد بود: من پادشاه، رفعت‌دهنده و خوارکننده و بی‌نیاز سازنده و محتاج و

۱- هود/ ۱۲.

۲- انعام/ ۸-۹.

۳- الزَّمْنَی: جمع زَمِن: کسی که به بیماری و مرضی طولانی مدت و مزمن دچار است. «المعجم الوسیط، ماده زمن».

فقیرکننده‌ام؛ عزت دهنده و ذلیل کننده، سلامتی‌دهنده و بیمار کننده هستم، شما بندگان من هستید، وظیفه شما تنها تسلیم در برابر من و اطاعت و انقیاد از احکام و خواسته من است؛ اگر تسلیم من باشید، بنده مؤمن خواهید بود، وگر نه، نسبت به من کافر و مرتد هستید و با عذاب و عقوبت من در زمره هلاک‌شوندگان خواهید بود.

سپس خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد: ای محمد! «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»[1] [بگو: من هم مثل شما بشری هستم] یعنی همانند شما طعام و غذا می‌خورم. «يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»[2] [به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است] یعنی به آنها بگو: من همانند شما انسانم و بُعد بشری و آدمی من همانند شماست؛ اما خداوند علاوه بر آن مرا مخصوص نبوّت و رسالت خود گردانده، اما شما را نه. همان گونه که می‌پذیرید برخی ثروتمند، سلامت و زیبا باشند، برخی دیگر نه، پس پیامبر بودن مرا هم انکار نکنید. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: و اما این که گفتی: فرستاده و سفیر پادشاه روم و فارس ثروتمند و رفیعْ منزلت و صاحب قصر و خانه و خیام و بنده و غلام و خدم و حَشَم است، حال آن که خداوند از این پادشاهان برتر و بلندمرتبه‌تر هست و همه اینها بنده اویند. بدان خداوند صاحب حکمت و تدبیر است و اساس گمان و فکر و پیشنهاد تو کاری انجام نمی‌دهد، بلکه آن چه بخواهد انجام می‌دهد و آن گونه که بخواهد حکم می‌کند و او پسندیده و سزاوار سپاس است.

ای عبد الله! خداوند تنها به این دلیل پیامبر می‌فرستد که دین را به مردم بیاموزد و آنها را به [راه] پروردگارشان دعوت کند، و تمام روز و شب خود را وقف این کار بکند، اگر صاحب قصر و خانه باشد خود را در آنها از چشم مردم پنهان می‌کند، و بنده و غلامش او را از چشم مردم و دسترس آنها دور می‌سازند؛ در این صورت آیا رسالت تباه نمی‌شود و رشته امور از هم نمی‌گسلد؟ آیا ندیده‌ای پادشاهان وقتی در قصرها از مردم دورند و پنهان، چگونه فساد و زشتی همه‌گیر می‌شود، آن گونه که نمی‌فهمند آبشخور آن از کجاست، ای عبد الله! خداوند من فقیر

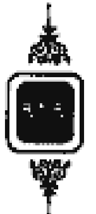
۱- کهف/ ۱۱۰ و فصلت/ ۶.

۲- کهف/ ۱۱۰ و فصلت/ ۶.

را به پیامبری مبعوث کرده تا قدرت و قوّتش را به شما بنمایاند که خدا خود، یاری دهنده پیامبر خود است. شما نه می‌توانید او را بکشید و نه از رسالتش منعش کنید و این کاملاً نماینده و نشانگر قدرت او و ناتوانی شماست؛ به زودی خداوند مرا علیه شما پیروز می‌گرداند و دست من بر قتل و اسارت شما باز خواهد بود و سپس مرا بر سرزمین شما پیروز و مسلط می‌سازد و مؤمنان را بر آن می‌گمارد، نه شما را و نه کسانی را که به دین شمایند.

پس فرمود: اما این که گفتی: اگر تو پیامبر بودی، باید فرشته‌ای همراه تو بود که تو را تصدیق می‌کرد و ما او را می‌دیدیم، بلکه اگر خداوند می‌خواست پیامبری برای ما بفرستد، حتماً یک فرشته‌ای را می‌فرستاد، نه بشری مثل خود ما را. بدان که: حواس شما قادر به درک و مشاهده مَلَک نیست؛ زیرا او از جنس این هواست و قابل دیدن نیست. اگر هم قدرت بینایی شما آنقدر بالا می‌رفت که او را می‌دیدید می‌گفتید: این که فرشته نیست، بلکه انسان است، زیرا باید به صورت انسان که برای شما صورت آشنا و مأنوسی است درآید تا بتوانید کلام او را بفهمید و منظور و مراد او را بشناسید. در آن صورت چگونه می‌فهمید او ملک است و آن چه می‌گوید راست است؟ بلکه خداوند تنها بشری را به عنوان پیامبر فرستاده و به دست او معجزاتی را محقق ساخته، اعمالی که در توان بشر نیست، و شما در درون و قلب آنها را می‌شناسید، و می‌دانید از آوردن آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده، عاجزید؛ کار او معجزه است و دلیل و گواهی است از جانب خدای متعال در تأیید صدق و راستی او، اگر ملکی نزد شما بیاید و کاری انجام دهد که بشر نمی‌تواند انجام دهد، چه فایده‌ای برای شما دارد؟ او که در میان همجنسان ملک خود نیست تا کارش معجزه به شمار رود، آیا نمی‌بینید وقتی پرنده‌ای پرواز می‌کند کارش معجزه نیست؛ زیرا همه پرندگان دیگر هم کار او را انجام می‌دهند، اما اگر انسانی همانند پرنده‌ای پرواز کند، کار او میان انسان‌ها معجزه است. خداوند کار را برای شما راحت کرده و چنان قرار داده که برایتان حجت و برهان باشد، آن وقت شما عمل مشکل و سختی را پیشنهاد می‌کنید که هیچ حجت و برهانی هم برایتان محسوب نمی‌شود.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما این که می‌گویی: تو فقط یک انسان سحر شده‌ای هستی؛ چطور چنین می‌توانم باشم، در حالی که شما می‌دانید من از



نظر درک و عقل بالاتر از شما هستم. آیا از ابتدای خلقتم تا به امروز که چهل سال دارم تا به حال از من جرم و دروغ و اشتباه و فحش[1] شنیده‌اید یا سفاهت رأی دیده‌اید؟ یا فکر می‌کنید آیا مردی در طول این مدت به خواست و قدرت خود از گناه و زشتی پرهیز می‌کند یا به حول و قوت خداوند؟ و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُواْ لَكَ الأَمْثَالَ فَضَلُّواْ فَلاَ يَسْتَطِيعْونَ سَبِيلًا»[2] [ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند، در نتیجه راه به جایی نمی‌توانند ببرند] نمی‌توانند کورکورانه برای تو حجت و برهانی را ثابت کنند الاّ آن ادّعاهای باطلی که بطلان آنها برایت آشکار و واضح است. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما این که می‌گویی: «لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ»[3] [چرا این قرآن بر مردی بزرگ از (آن) دو شهر فرود نیامده است؟] یعنی ولید بن مغیره از مکه و عروة بن مسعود از طائف؛ بدان که خدای تبارک و تعالی آن چنان که مال و دنیا برای تو بزرگ و مهم است، برای او اهمیتی ندارد، و اگر همه دنیا در نظر خدا به اندازه بال پشه‌ای ارزش داشت یک ذرّه از آن را به کافران و مخالفان خود نمی‌داد؛ تقسیم رحمت الهی به دست تو نیست، خداوند تقسیم‌کننده رحمت و لطف خود است، هرچه بخواهد در حق بندگان و کنیزانش انجام می‌دهد و مثل تو از مال و حال کسی نمی‌ترسد و به مال و مکنت کسی چون تو طمع نمی‌ورزد تا او را به پیامبری برگزینند، و همانند تو کسی را براساس هوی و هوس دوست ندارد تا چیزی را که لیاقتش را ندارد به او تقدیم کند، بلکه او عادلانه معامله می‌کند.

خداوند فقط کسی را به بالاترین مراتب دین خود می‌رساند که در اطاعت از امر او و خدمت به او بسیار کوشا و ساعی باشد و همچنین کسی را از وصول به مراتب بالای دین و ایمان باز می‌دارد که در طاعت او، بیشتر از همه کاهلی و سستی می‌کند، با این حساب دیگر به مال و حال کسی نگاه نمی‌کند، چون این مال و حال فضل و لطفی از سوی اوست و هیچ یک از بندگان نمی‌تواند گریبان او را

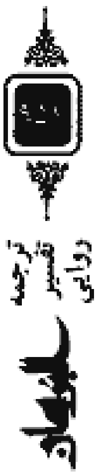
۱- خَنا: فحش در کلام. «لسان العرب ،ماده خنا».

۲- اسراء/ ۴۸ و فرقان/ ۹.

۳- زخرف/ ۳۱.

بگیرد،[1] و به او گفته نمی‌شود: اگر به فلان بنده مال و ثروت بخشیدی باید نبـوت و رسالت هم ببخشی. هیچ کس نمی‌تواند او را برخلاف مرادش به امـری وادارد، و او را به فضل و بخششی ملزم بدارد؛ زیرا پیشتر با نعمت‌های خویش بر او منت نهـاده است.

ای عبد الله! آیا نمی‌بینی خداوند چگونه یکی را ثروتمند می‌کند، اما صـورتش را زشت می‌آفریند و چگونه صورت یکی را زیبا می‌آفریند، اما او را فقیر می‌کند؟ و چگونه یکی را شریف، اما فقیر می‌گرداند و دیگری را غنی اما پست می‌گردانـد؟ و آن ثروتمند را نشاید که بگوید: باید زیبایی فلان کس را بـه راحتـی و رفـاه خـود بیفزایم؛ و زیبارو را نشاید که بگوید: باید مال فلانی را به زیبایی خود بیفزایم و نـه آن شریف می‌تواند بگوید: باید مال فلانی را به شرفم بیفزایم و نـه آن شـخص دون می‌تواند بگوید: باید شرف فلانی را به مال خود بیفزایم، حکم از آن خداونـد اسـت هرگونه بخواهد تقسیم می‌کند و هرگونه بخواهد انجـام مـی‌دهـد. او در کارهـایش حکیم است و در اعمالش سزاوار سپاس، و این کلام خداوند است کـه مـی‌فرمایـد: «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِـيمٍ» و خداونـد مـی‌فرمایـد: «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ اللهِ» ای محمد! «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الـدُّنْيَا»[2] و [ما (وسایل) معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم] و ما مردمان را به همدیگر محتاج نمودیم، یکی را به مال دیگری محتاج کردیم و آن را بـه کـالای دیگری و یا به خدمت او، می‌بینی قدرتمندترینِ پادشاهان و ثروتمندترینِ اغنیا بـاز به نوعی به فقرا محتاجند، یا به کالایی که فقیر می‌فروشـد و یـا بـه خـدمتی کـه او توانش را دارد و کار ملک جز به آن خدمت سامان نمی‌یابد و یـا آن فقیـر گنجینـه علم و حکمت است و پادشاه باید از علم او استفاده کند، پس ایـن عـالم فقیـر، بـه ثروت پادشاه محتاج است و پادشاه، به علم و اندیشه و معرفت او، پادشاه نمی‌تواند بگوید: چرا علم و رأی او را به ملک و مال خود نیفزایم؟ و فقیر نمی‌توانـد بگویـد: چرا مال این پادشاه را به علم و اندیشه و انواع حکمتِ خود نیفزایم؟ پـس خداونـد



۱- هذا الأمر ضربةُ لازبٍ: یعنی ضروری و سخت اسـت. «لسـان العـرب، مـاده لـزب، ج ۱، ص ۷۳۸».

۲- زخرف/ ۳۲.

می‌فرماید: «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِیًّا»[1] [و برخی از آنان را از (نظر) درجات، بالاتر از بعضی (دیگر) قرار داده‌ایم تا بعضی از آنها بعضی (دیگر) را در خدمت گیرند] پس فرموده است: ای محمد! به آنها بگو: «وَرَحْمَتُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِّمَّا یَجْمَعُونَ»[2] [و رحمت پروردگار تو از آن چه آنان می‌اندوزند بهتر است] رحمت خدا از مال دنیا که اینها جمع می‌کنند بهتر است.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما این که می‌گویی: ما به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که زمین را بشکافی و برای ما چشمه جاری کنی و الی آخر آن چه گفتی، در اصل تو به محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا چند پیشنهاد دادی، که اگر یکی را پیامبر برایت انجام دهد دلیل پیامبریش نخواهد بود و رسول خدا ابا دارد از این که جهل جاهلان را مغتنم بشمارد و دلیل و حجتی برایشان بیاورد که در اصل برهان نیست، و دیگری را اگر پیامبر انجام دهد، تو هلاک می‌شوی، حال آن که پیامبر حجت و دلیل می‌آورد تا بندگان خدا ایمان بیاورند نه این که آنها را با آن هلاک کند، تو هلاکت خود را پیشنهاد دادی، اما خداوند نسبت به بندگانش ارحم الراحمین است و مصلحت آنها را بهتر از خودشان می‌داند و عالم‌تر از آن است که آنها را مطابق پیشنهاد خودشان هلاک کند و ازجمله پیشنهادهای تو هم، امر محال و غیرممکنی است که وقوع آن اصلاً جایز و صحیح نیست و پیامبر پروردگار جهانیان تو را از آن آگاه می‌کند و راه عذر و بهانه را بر روی تو می‌بندد، راه مخالفت تو را تنگ و باریک می‌گرداند و با حجت‌ها و برهان‌های الهی، تو را وادار به تصدیق خود می‌نماید. تا تو هیچ مفرّ و گریزی از آن نداشته باشی و از آن جمله این که خودت اعتراف کردی که تو دشمن و معاند و سرکش هستی، حجتی را قبول نمی‌کنی و به برهانی گوش نمی‌دهی و هر کس اینگونه باشد، دوای او تنها عذاب خداوند است که از آسمانش نازل شود یا در جهنمش گریبان آنها را بگیرد یا با شمشیر اولیای خدا به آن دچار شود.

اما این که گفتی: به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که در مکه برایمان چشمه‌ای بجوشانی، این زمین مکه را که سنگ‌ها و صخره‌های بزرگی دارد باید بشکافی و

۱- زخرف/ ۳۲.

۲- زخرف/ ۳۲.

آن را حفر کنی تا چشمه‌هایی را جاری سازی که ما به آنها سخت محتاجیم، تو چنین درخواستی می‌کنی، اما از دلایل خداوند تبارک و تعالی غافل و جاهلی، تو گمان می‌کنی اگر من چنین کاری انجام دهم، به خاطر آن، پیامبر خدا بودنم ثابت خواهد شد؟! طائف را که می‌شناسی، آن جا باغ‌ها و بستان‌ها داری، آیا در طائف زمین‌های بایر و خشک و لم یزرع نبود که تو آن جا را آباد کردی، زمین را نرم و صاف کردی، شکافتی و چشمه آب درآوردی؟ گفت: آری، فرمود: آیا جز تو کس دیگری هم چنین کاری کرده است؟ گفت: آری؛ فرمود: آیا با این کار تو و آنها پیامبر خدا شدید؟ گفت: نه؛ فرمود: پس در این صورت اگر محمد هم چنین کند، این کار دلیلی بر نبوت محمد نخواهد بود؛ این کلام تو همانند آن است که بگویی ما به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که برخیزی در زمین راه بروی، یا غذا بخوری، آن گونه که مردم می‌خورند، اما این که می‌گویی، باید باغی از خرما و انگور داشته باشی، از آن بخوری و به ما هم بخورانی و رودها و نهرها در زیر آن درختان بجوشد و جاری شود، آیا تو و یاران و دوستان تو در طائف چنین باغ‌های خرما و انگوری ندارید که از آن می‌خورید و به دیگران هم می‌دهید، و زیر درختان آن نهرها جاری است؟ آیا با وجود این باغ‌ها شما پیامبر هستید؟ گفت: نه؛ فرمود: پس چرا به رسول خدا پیشنهاداتی می‌دهید که اگر به تحقق بپیوندد؛ دلیل بر حقّانیّت او نخواهد بود، بلکه حتی اگر رسول خدا به آن کارها که شما می‌خواهید اقدام کند، عمل او دلیل بر کذب او خواهد بود؛ زیرا به حجت و برهانی پناه می‌برد که هیچ حجّت ندارد و ضعیفان در دین و عقل را فریب می‌دهد، شأن و منزلت پیامبر پروردگار جهانیان از اینگونه امور بالاتر و والاتر است.

پس فرمود: ای عبد الله! و اما این که می‌گویی: یا پاره‌ای از آسمان بر سر ما سقوط کند، زیرا تو گفته‌ای: «وَإِن يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ»، بدان که اگر پاره‌ای از آسمان بر سر شما سقوط کند، هلاک خواهید شد؛ تو از رسول خدا می‌خواهی با این کار، تو را نابود و هلاک کند، حال آن که رسول خدا بیش از این نسبت به تو مهربان است و تو را نابود نمی‌کند، بلکه او برهان‌های خدا را برایت بیان می‌کند و حجت خدا برای پیامبرش براساس پیشنهادات بندگانش نیست، زیرا بندگان نسبت به مصلحتِ جایز و فسادِ ممنوع و حرام، جاهلند و گاهی گفته‌های آنها چنان دچار تعارض و تضاد است که وقوع آن

غیرممکن است؛ مثلاً اگر خواسته و پیشنهاد بندگان محقق می‌شد، جایز بود تو بگویی: آسمان باید به زمین بیاید و دیگری بگوید: نه، آسمان نباید به زمین بیفتد، بلکه زمین باید تا آسمان بالا برود و آسمان بر آن منطبق شود، چنین حالتی و امری متضاد، و پر از اختلاف است و تحقق آن غیرممکن می‌باشد و تدبیر خداوند تبارک و تعالی براساس امر مُحال واقع نمی‌شود.

ای عبد الله! آیا دیده‌ای طبیب براساس خواسته و پیشنهاد بیماران، به آنها دوا دهد؟ بلکه طبیب، تنها کاری را می‌کند که می‌داند به صلاح بیماران است، چه بیمار از آن خوشش آید چه ناراضی باشد؛ شما در حکمِ همان بیمار و خداوند در حکمِ آن طبیب است. اگر از دوایی که خدا فرموده اطاعت کردید، شفا و بهبودی می‌یابید و اگر عصیان و گردنکشی کردید، هم چنان بیمار خواهید ماند؛ گذشته از این، ای عبد الله! تو کی دیده‌ای حاکم، مدّعیِ حق را مجبور کند تنبیه و شاهدی برحسب پیشنهاد مدّعی علیه بیاورد؟ در این صورت هیچ وقت حقّی و ادّعای کسی علیه دیگری ثابت نخواهد شد و بین ظالم و مظلوم و صادق و کاذب هیچ فرقی باقی نمی‌ماند.

سپس فرمود: اما این که می‌گویی: تو باید خدا و فرشتگان را در مقابل ما حاضر کنی تا ما آنها را ببینیم، این خواسته شما بی‌هیچ پرده‌پوشی، محال است، پروردگار ما (عزّ و جلّ) که همانند مخلوقات نیست که رفت و آمد کند، حرکت کند، با چیزی روبرو شود، تا بتوان او را به این جا و یا به جایی برد، شما امر محالی درخواست می‌کنید، این توصیف که گفتی همه، مال بت‌های ضعیف و ناقص شما هستند که نه می‌بینند و نه می‌شنوند، و نه چیزی می‌دانند و نه سود و زیانی به شما می‌رسانند و نه به هیچ کس دیگر. ای عبد الله! آیا تو در طائف و مکه مِلک و باغ و زمین داری یا نه؟ و آیا تو بر آنها گماشته‌ای داری یا نه؟ گفت: آری؛ پرسید: آیا تو همه امورات آنها را خودت تحت نظر داری و انجام می‌دهی و همیشه خودت در همه حال بر سر گماشته‌هایت حاضر می‌شوی، یا پیک و سفیری داری؟ گفت: پیک و سفیر دارم، فرمود: اگر، گماشتگان تو به سفیران و فرستادگان تو بگویند: این پیام را که آورده‌اید و دستوری که می‌دهید به شرطی می‌پذیریم که بروید و عبد الله بن ابی امیّه را این جا بیاورید تا ما او را ببینیم و آن چه را از جانب او می‌گویید مستقیماً از خود او بشنویم، آیا تو این کار آنها را جایز می‌دانی و چنین اجازه‌ای به

آنها می‌دهی؟ گفت: نه، فرمود: در این صورت سفیران تو چه باید بکنند؟ آیا جز این است که علامت و نشانه‌ای از جانب تو برای آنها می‌برند تا صدق گفتارشان برای آنها ثابت شود و آنها هم باید این سفیران را تصدیق کنند؟ گفت: آری؛ پرسید: به نظر تو اگر آن سفیر با شنیدن خواسته آنها نزد تو بیاید و بگوید برخیز به همراه من بیا، آنها پیشنهاد داده‌اند و خواسته‌اند تو را با خود ببرم، آیا این امر مخالف خواسته تو نیست؟ و تو به او نمی‌گویی: تو تنها فرستاده هستی نه مشاور و فرمانده؟ گفت: آری همین طور است. فرمود: پس چگونه تو به پیامبر پروردگار جهانیان پیشنهاد می‌دهی در حالی که نمی‌پذیری گماشتگان تو آن پیشنهاد و خواسته را از سفیران و فرستادگان خودت طلب کنند؟ و چگونه چیزی را از رسول و فرستاده خداوند جهانیان می‌خواهی که اجازه آن را به سفیران خودت نمی‌دهی؟! ای عبد الله! این حجت قاطعی است برای ابطال هرچه گفتی و خواستی.

اما این که می‌گویی: تو باید خانه‌ای آراسته و پیراسته و از طلا داشته باشی، آیا شنیده‌ای عظیم مصر خانه‌هایی از طلا داشت؟ گفت: آری. فرمود: با این وجود او پیامبر بود؟ گفت: نه. فرمود: پس اگر محمد هم مثل آنها را داشته باشد الزاماً پیامبر نخواهد بود، و محمد با حجت‌های الهی، جهل تو را غنیمت نمی‌شمارد.

و اما این که می‌گویی: تو باید به آسمان صعود کنی، و سپس می‌گویی، البته ما صعود تو به آسمان را باور نخواهیم کرد مگر این که از آسمان برای ما کتاب مکتوبی بیاوری تا آن را بخوانیم. ای عبد الله! صعود به آسمان سخت‌تر از نزول از آنجاست، پس وقتی تو خودت اعتراف می‌کنی، اگر من به آسمان هم بروم تو باور نخواهی کرد، حکم نزول هم همین خواهد بود و آن را باور نخواهی کرد و باز می‌گویی: مگر این که کتابی برای ما بیاوری تا آن را بخوانیم و باز بعد از آن نمی‌دانم آیا به تو ایمان خواهم آورد یا نه؛ ای عبد الله! تو خود اقرار می‌کنی به این که با همه برهان و دلایل خدا دشمنی خواهی کرد و برای تو هیچ چاره و درمانی نیست جز این که به دست اولیاء خدا چه بشر و چه نگهبانان جهنم ادب شوی، که خدای تبارک و تعالی کلمه‌ای جامع بر من نازل کرده که بر آن چه تو گفتی خط بطلان می‌کشد باری تعالی می‌فرماید: «قُل» ای محمد! «سُبْحَانَ رَبّی هَلْ كُنتُ إِلاَّ بَشَراً رَّسُولًا»؟ چقدر دور و بعید است شأن پروردگارم از این که براساس بایدها و نبایدهای عدّه‌ای جاهل، کاری انجام دهد! «هَلْ كُنتُ إِلاَّ بَشَراً رَّسُولًا» تنها کاری که

می‌توانم انجام دهم اقامه و بیان حجت و برهان خداوند است که به من عطا کرده است، من نمی‌توانم به پروردگار خود امر و نهی کنم و مشاوره بدهم، که در آن صورت مانند فرستاده‌ای خواهم بود که پادشاهی او را به سوی عده‌ای از مخالفانش فرستاده و او نزد پادشاه برمی‌گردد و به او دستور می‌دهد و خواسته مخالفان را انجام می‌دهد.

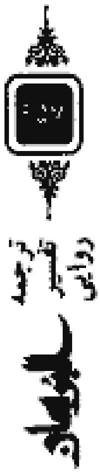
ابو جهل گفت: ای محمد! در این جا مسئله‌ای هست، آیا تو نگفتی قوم موسی با صاعقه‌ای سوخته، زیرا از موسی خواسته بودند آشکارا خدا را به آنها نشان دهند؟ فرمود: آری، گفت: اگر تو پیامبر بودی، ما هم‌اکنون سوخته بودیم، چون آن چه از تو خواستیم به مراتب سخت‌تر از خواسته قوم موسی است؛ زیرا آنها گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده و ما گفتیم: به شرطی به تو ایمان می‌آوریم که خدا و ملائکه را نزد ما بیاوری تا آنها را ببینیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابو جهل! آیا تو قصه ابراهیم خلیل علیه السلام را نشنیده‌ای وقتی به ملکوت آسمان برده شد؟ هم چنان که خداوند فرمود: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»[1] خداوند وقتی او را به آسمان برد چنان قدرت بینایی او را قوی کرد که چون به زمین نگاه کرد پنهان و پیدای آن را به وضوح می‌دید، او مرد و زنی را دید که در حال انجام گناه بودند، دعا کرد که خدا آن دو را هلاک کند، و خدا دعایش را اجابت کرد و سپس دو نفر دیگر را دید، و دعا کرد که هلاک شوند، آن دو هم هلاک شدند، پس دو نفر دیگر را دید، خواست نفرین کند که خدا به او وحی کرد: ای ابراهیم! دست نگه دار، و بندگان و کنیزان مرا نفرین نکن، که من خداوند آمرزنده و مهربان، جبّار و صبور هستم، گناه بندگانم ضرری به من نمی‌رساند هم چنان که طاعت و فرمانبری آنها نفعی برای من ندارد و من همانند تو با خشم و انتقام گرفتن از بندگان، آنها را اداره نمی‌کنم؛ دست از نفرین بندگان و کنیزان من بردار چون تو تنها بنده‌ای بیم‌دهنده هستی، شریک من در مملکتم نیستی، و بر من و بندگانم، سلطه‌ای نداری، معامله من و بندگانم به سه صورت است: یا توبه می‌کنند و به سوی من باز می‌گردند و من هم توبه آنها را پذیرفته گناهان آنها را می‌بخشم و عیب آنها را



۱- انعام/ آیه ۷۵.

می‌پوشانم، یا این که چون می‌دانم از نسل و ذریّه آنها مؤمنانی متولد خواهند شد، عذابم را از آنها بازمی‌دارم و با پدران کافر مدارا می‌کنم و با مادران کافر، صبر و حوصله می‌کنم، و تا زمانی که این مؤمنان از صُلب آنها خارج شوند، عذابم را از آنها برمی‌دارم، پس بعد از آن که امر و اراده من محقق شد و آن مؤمنان از کنار اینها رفتند عذاب بر اینها نازل می‌شود و بلا و مصیبت من آنها را احاطه می‌کند. در غیر این دو صورت عذابی که برایشان مهیا کرده‌ام از عذابی که برایشان می‌خواهی بزرگ‌تر و سخت‌تر است که عذاب من برای بندگانم، برحسب جلال و کبریای من است. ای ابراهیم! بندگانم را به من بسپار که من از تو برای آنها مهربان‌تر هستم، بندگانم را به من بسپار که من جبار، صبور، داننده غیب‌ها و حکیم هستم، با علم خود آنها را اداره می‌کنم و قضا و قدرم را میان آنها جاری می‌سازم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابو جهل! خداوند تنها به این دلیل عذاب را از تو دور کرده که می‌داند از صلب تو ذریّه پاک و طیّب به دنیا می‌آید، منظورم پسرت عِکرِمَه[1] است، در امر مسلمانان وقایعی رخ می‌دهد که اگر اوامر خدا را در آن اطاعت کند، نزد خداوند، جلیل القدر و عظیم خواهد بود، وگرنه، عذاب الهی بر تو نازل می‌شد. همین طور سایر قریش که چنین سؤالی دارند، بدانند تنها به این دلیل به آنها مهلت و فرصت داده می‌شود که خداوند می‌داند بعضی از آنها به محمد صلی الله علیه و آله ایمان خواهند آورد و به سعادت خواهند رسید و خداوند بر او بخل نمی‌ورزد و او را از این سعادت محروم نمی‌کند، و یا گروهی هم، صاحب فرزندان مؤمن خواهند شد و خداوند به خاطر سعادتمندی فرزند، به پدر مهلت می‌دهد و اگر چنین نبود، قطعاً عذاب الهی بر همه شما نازل شده بود، پس به آسمان بنگر، ابو جهل به آسمان نگریست، ناگهان دید درهای آسمان باز و گشوده است و آتش از



۱- عِکرِمه پسر ابوجهل عمرو پسر هشام مخزومی قریشی، از دلاوران قریش در زمان جاهلیت و اسلام بود، او و پدرش ازجمله دشمنان سرسخت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. عکرمه بعد از فتح مکه اسلام آورد و در جنگ‌های زیادی شرکت کرد و به عنوان عامل و کارگزار، عهده‌دار وظایفی شد تا این که در یرموک یا جنگ برج الصفر در سال ۱۳ هـ کشته شد. «اصابه، ج ۲، ص ۴۹۶».

آن فرود می‌آید، درست مقابل و بالای[1] سر این گروه، و هر لحظه نزدیک‌تر می‌شود، چنان که آنها گرمای آن را میان کتف‌هایشان احساس کردند، زانوان ابو جهل و سایرین از شدت ترس به لرزه افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: نترسید، خداوند با آن شما را هلاک نمی‌کند، بلکه تنها برای پند و عبرت شما آن را به شما نشان داد، پس دیدند از پشت سرشان نوری برآمد و با آتش روبه‌رو شد و آن را به بالا برد تا به آسمان بازگرداند همان گونه که از آن جا آمده بود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بخشی از این نورها ناشی از آن بود که خداوند می‌دانست که او پس از این از میان شما کسانی را با ایمانِ به من سعادتمند خواهد کرد و بخشی دیگر از این انوار نسل پاکی است که از شما به دنیا خواهد آمد و اگر او خود ایمان نیاورد، نسل و ذرّیه‌اش مؤمن خواهند بود.[2]

۲) علی بن ابراهیم روایت کرده است: این آیات درباره عبد الله بن ابی امیّه، برادر امّ سَلَمه رحمة الله علیها نازل شده است و عبد الله این سخنان را قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه به او گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله برای فتح مکه آمد، عبد الله بن ابی امیّه به استقبال پیامبر آمد و به حضرت سلام داد، پیامبر صلی الله علیه و آله جوابی به او نداد، و روی از او برگرداند و چیزی به او نگفت، خواهرش، امّ سلمه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، عبد الله نزد او رفت و گفت: ای خواهر! رسول خدا اسلام همه مردم را پذیرفته است، اما اسلام مرا به من بازگرداند و همچون دیگران از من نپذیرفت، وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله نزد امّ سلمه رفت، پرسید: پدر و مادرم فدایتان! ای رسول خدا! همه مردم به واسطه تو سعادتمند شدند، بجز برادرم که از میان قریش و عرب، اسلام او را نپذیرفتی، اما اسلام همه مردم را پذیرفتی.

فرمود: ای امّ سلمه! برادرت چنان مرا تکذیب کرده که هیچ کس چون او عمل نکرد، او کسی بود که به من گفت: به تو ایمان ن می‌آفرینند مگر این که از زمین چشمه‌ای بجوشانی یا باغی از درختان خرما و انگور داشته باشی که میان درختانش نهرها در جریان است یا قطعه‌ای از آسمان، آن گونه که گفتی بر سرِ ما

۱ - سامَتَه مسامتةً: مقابل و روبروی او درآمد و با او رودررو شد، «المعجم الوسیط، ماده سمت».

۲ - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام، ص ۵۰۰، ح ۳۱۴.

بیفتد، یا خدا و ملائکه را نزدیک ما بیاوری، یا خانه‌ای از طلا داشته باشی، یا به آسمان بروی، و باز ما این صعود تو به آسمان را باور نمی‌کنیم، مگر این که کتاب و مکتوبی از آن جا بیاوری تا آن را بخوانیم. امّ سلمه گفت: فدایتان شوم! آیا نفرمودید اسلام می‌پوشاند هرچه را که پیش از آن بود؟

پیامبر فرمود: آری، پس اسلام او را قبول کرد.[1]

۳) و گفته است: در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه‌السلام آمده که فرمود: آیه: «حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الأَرْضِ يَنبُوعًا» یعنی چشمه‌ای «أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ» یعنی باغ و بوستانی «مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الأَنْهَارَ خِلالَهَا تَفْجِيرًا» یعنی از آن چشمه‌ها «أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا» زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله [به آنها] فرموده بود: پاره‌ای از آسمان سقوط خواهد کرد، زیرا خداوند فرموده: «وَإِن يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ»[2] و آیه: «أَوْ تَأْتِيَ بِاللّهِ وَالْمَلآئِكَةِ قَبِيلًا» و القبیل یعنی کثیر و زیاد، «أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ» یعنی مزیّن به طلا. «أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ» در آن نوشته شده: از سوی خدا به عبد الله بن ابی امیّه که محمد راستگو است، و من او را مبعوث کرده‌ام و همراه او چهار تن از ملائکه می‌آیند تا شهادت دهند خدا این نامه را نوشته است. و خداوند عزّ و جلّ نازل فرمود: «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إَلاَّ بَشَرًا رَّسُولًا.»[3]

۴) عیاشی از عبد الحمید بن ابی دیلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «قَالُواْ أَبَعَثَ اللّهُ بَشَرًا رَّسُولًا»: یعنی گفتند: جن پیش از ما در زمین بود، خداوند برای آنها فرشته‌ای فرستاد، پس اگر می‌خواست برای ما هم پیامبری بفرستد، قطعاً مَلَکی از ملائکه را مبعوث می‌کرد و این معنی کلام خداست که فرموده: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَن يُؤْمِنُواْ إِذْ جَاءهُمُ الْهُدَى إِلاَّ أَن قَالُواْ أَبَعَثَ اللّهُ بَشَرًا

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲- طور/ آیه ۴۴.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۷.

رَسُولًا.»[1]

۵) علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن نَضْر، از عمرو بن شِمْر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل علیه السلام در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که نگاهی به آسمان انداخت و رنگش پرید[2] و به رنگ زعفران[3] شد و به رسول خدا پناه برد. پیامبر به آن جا که جبرئیل نگریسته بود نگاهی کرد، چیزی را دید که بین شرق و غرب را پر کرده و به زمین می‌آید، آن قدر پایین آمد که به اندازه کمانی[4] از زمین فاصله داشت، پس گفت: ای محمد! من از سوی خدا نزد تو فرستاده شده‌ام تا تو را مخیّر سازم میان این که ملکی رسول بودن محبوب‌تر است برایت یا بنده ای رسول، پیامبر به جبرئیل که اکنون حال خود را باز یافته بود نگاه کرد، جبرئیل گفت: بگو: البته این که بنده ای رسول باشم، آن فرشته، پای راستش را برداشت و در سینه آسمان دنیا گذاشت و پای چپش را در آسمان دوم گذاشت، سپس پای راست را برداشت و در آسمان سوم گذاشت و همین طور رفت تا به آسمان هفتم رسید، هر طبقه آسمان را با یک گام پیمود و هر چه بالاتر رفت، کوچک‌تر شد تا این که همانند گنجشک[5] شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی جبرئیل علیه السلام برگشت و فرمود: تو را بسیار ترسان و آشفته دیدم، و هیچ چیز مرا بیشتر از تغییر رنگ تو نترساند. جبرئیل گفت: ای نبی خدا! مرا سرزنش نکن، می‌دانی این مَلَک که بود؟ فرمود: نه، گفت: این اسرافیل، حاجب پروردگار بود؛ از زمانی که خدا آسمان‌ها و زمین را آفریده است، هرگز از جایگاهش فرود نیامده بود، وقتی دیدم فرود می‌آید، ترسیدم که قیامت واقع شده باشد، و لذا آن ترس و رنگ‌پریدگی که دیدی به این علت بود؛

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۶۷.

۲- امتقع لونُه: از غم یا ترس رنگ چهره‌اش تغییر کرد. «لسان العرب، ماده مقع»

۳- کرکُمة: مفرد آن کُرکُم؛ به معنی زعفران، و گفته شده: شیره گل عُصفُر که در رنگرزی به کار می‌رود و گفته شده: چیزی مانند وَرْس است و آن کلمه‌ای فارسی است که معرب شده است. «النهایة، ج ۴، ص ۱۶۶.»

۴- قاب: مقدار و اندازه، و در کمان فاصله بین سر تا دسته کمان «المعجم الوسیط، ماده قاب.»

۵- صر: گنجشک، یا پرنده‌ای به اندازه آن، به رنگ زرد، «مجمع البحرین، ماده صرر.»

اما وقتی دیدم خداوند به خاطر تو او را فرستاده است، حال خود را باز یـافتم، آیـا ندیدی هرچه بالاتر می‌رفت کوچک‌تر می‌شد؛ زیرا هر چیزی که بـه خـدا نزدیـک شود، در اثر عظمت خدای تعالی کوچک می‌شود. ایـن فرشـته حاجـب خداونـد و نزدیک‌ترین مخلوق به خداوند است، و لـوح کـه از یـاقوت سـرخ اسـت در برابـر دیدگان اوست. هرگاه خداوند وحی کند، وحی بر آن لوح نقش می‌بنـدد و او در آن می‌نگرد پس آن را به ما می‌دهد و ما در آسمان‌ها و زمین آن را عملی مـی‌سـازیم، این فرشته از همه مخلوقات به خدا نزدیک‌تر است و بین خدا و او، هفتـاد حجـاب از نور است و این فاصله را که قابل اندازه‌گیری نیست و نمـی‌تـوان آن را توصـیف کرد، می‌پیماید.

و من از همه مخلوقات به او نزدیک‌ترم و میان مـن و او مسـافت هـزار سـال وجود دارد.[1]

۶) علی بن ابراهیم گفته: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَن يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَن قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَّسُولًا». یعنی: کفّار گفتند: چرا خداوند ملائکه را به پیـامبری، برای ما نفرستاد. خداوند عزّ و جلّ فرموده است: اگر ما ملکـی را بـه سـوی اینهـا می‌فرستادیم، ایمان نمی‌آوردند، بلکه قطعاً هـلاک مـی‌شـدند و اگـر زمـین، محـل سکونت ملائکه بود و ملائکه به جای بشر در آن راه می‌رفتنـد و بـا اطمینـان گـام برمی‌داشتند، حتماً از آسمان، ملکی را به عنوان پیامبر برای آنها می‌فرستادیم.[2]

﴿وَمَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷)﴾

[و هر که را خدا هدایت کند او رهیافته است، و هر که را گمراه سازد، در برابـر او برای آنان هرگز دوستانی نیابی و روز قیامت، آنها را کـور و لال و کـر، بـه روی چهره‌شان درافتاده برخواهیم انگیخت. جایگاهشان دوزخ است هر بار کـه آتـش آن فرو نشیند، شراره‌ای (تازه) برایشان می‌افزاییم]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۸.

۱) علی بن ابراهیم گفته است: درباره این فرموده خداوند: «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا» گفت: بر پیشانی‌های آنها «مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيراً» یعنی هرگاه آن آتش خاموش شود.[۱]

۲) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از سیف بن عمیره، در حدیثی مرفوع از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: در جهنم درّه ای وجود دارد به نام سعیر، هرگاه جهنم خاموش شود، سعیر گشوده می‌شود؛ و این معنی کلام خداوند است که فرموده است: «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيراً».[۲]

۳) عیّاشی از ابراهیم بن عمر، طی حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ» روایت کرده که فرمود: یعنی بر روی چهره و پیشانی‌شان.[۳]

۴) بکر بن بکر در حدیثی مرفوع از امام علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: در جهنم درّه‌ای به نام سَعیر وجود دارد، هرگاه آتش جهنم خاموش شود، سعیر گشوده می‌شود؛ و این معنی کلام خداوند است که فرموده است: «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيراً».[۴]

﴿قُل لَّوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحْمَةِ رَبِّيٓ إِذًا لَّأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنفَاقِ وَكَانَ الْإِنسَانُ قَتُورًا (۱۰۰)﴾.

[بگو: اگر شما مالک گنجینه‌های رحمت پروردگارم بودید، باز هم از بیم خرج کردن قطعاً امساک می‌ورزیدید، و انسان همواره بخیل است]

۱) علی بن ابراهیم گفته: اگر اموال و دارایی دنیا به دست مردم بود، از ترس

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۹.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۹.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۶۸.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۶۸.

فقر هیچ چیزی به دیگری نمی‌داد. «وَكَانَ الإِنسَانُ قَتُورًا» یعنی بخیل.[1]

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا(١٠١) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا(١٠٢)».

[و در حقیقت، ما به موسی نُه نشانه آشکار دادیم- پس، از فرزندان اسرائیل بپرس آن گاه که نزد آنان آمد و فرعون به او گفت: ای موسی! من جداً تو را افسون شده می‌پندارم * گفت: قطعاً می‌دانی که این (نشانه‌ها) را که باعث بینشهاست جز پروردگار آسمان‌ها و زمین نازل نکرده است، و راستی ای فرعون! تو را تباه شده می‌پندارم]



۱) عبد الله بن جعفر حِمْیَری از حسن بن ظریف ، از مَعْمَر، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام موسی بن جعفر روایت کرده که فرمود: وقتی طفلی پنج ساله بودم، روزی نزد پدرم امام صادق علیه السلام بودم که گروهی از یهودیان نزد امام صادق علیه السلام آمدند – و حدیث را روایت کرده تا آن جا که فرموده – پرسیدند به ما بگو: آن نُه معجزه‌ای که موسی آورد چه بود، گفتم: عصا، بیرون آوردن دست خود از یقه در حالی که می‌درخشید، ملخ، شپش، قورباغه، خون، رفع طُور، شهد و عسل و مرغ بریان که هر دو یکی حساب می‌آیند و شکافتن دریا، گفتند: راست گفتی.[2]

۲) ابن بابویه از پدرش- که خدای از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از محمد بن نعمان، از سلّام بن مستنیر، از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» روایت کرده که فرمود: منظور طوفان، ملخ، شپش، قورباغه، خون، سنگ و

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۹.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۹.

دریا، عصا و دستش است.[1]

۳) و نیز او از پدرش- که خدای از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خَطّاب، از ابو اسحاق یزید بن اسحاق- لقب او شعر است- از هارون بن حمزه غَنَوی صَیرَفی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره نُه معجزه‌ای که موسی آورد پرسیدم، فرمود: ملخ، شپش، قورباغه‌ها، خون، طوفان، دریا، سنگ، عصا و دستش.[2]

۴) علی بن ابراهیم گفته است: طوفان، ملخ‌ها، شپش، قورباغه‌ها، خون، سنگ، عصا، دستش و سنگ.[3]

۵) عیاشی از سلّام از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» روایت کرده که فرمود: منظور، طوفان، شپش، قورباغه، خون، سنگ، دریا، عصا، و دستش است.[4]

۶) علی بن ابراهیم قول موسی را حکایت کرده و گفته: «وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً» یعنی هلاک شده و واویلاگویان.[5]

۷) عیاشی از عباس بن معروف از امام رضا علیه السلام روایت کرده که درباره آیه: «يَا فِرْعَوْنُ» فرموده: یعنی ای عاصی.[6]

«فَأَرَادَ أَن يَسْتَفِزَّهُم مِّنَ الأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ جَمِيعاً (۱۰۳) وَقُلْنَا مِن بَعْدِهِ لِبَنِي
إِسْرَائِيلَ اسْكُنُواْ الأَرْضَ فَإِذَا جَاء وَعْدُ الآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفاً (۱۰۴) وَبِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ
نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلاَّ مُبَشِّراً وَنَذِيراً (۱۰۵) وَقُرْآناً فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ

۱- خصال، ص ۴۲۳، ح ۲۵.

۲- خصال، ص ۴۲۳، ح ۲۴.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۹.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۷۰.

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۹.

۶- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۷۱.

تَنزِيلًا (١٠٦) قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا (١٠٧) وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا (١٠٨) وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (١٠٩)»

[پس (فرعون) تصمیم گرفت که آنان را از سرزمین (مصر) برکند پس او و هر که را با وی بود همه را غرق کردیم* و پس از او به فرزندان اسرائیل گفتیم در این سرزمین ساکن شوید پس چون وعده آخرت فرا رسد شما را همه با هم محشور می‌کنیم* و آن (قرآن) را به حق فرود آوردیم و به حق فرود آمد و تو را جز بشارت‌دهنده و بیم‌رسان نفرستادیم* و قرآنی (با عظمت را) بخش بخش (بر تو) نازل کردیم تا آن را به آرامی به مردم بخوانی و آن را به تدریج نازل کردیم* بگو: (چه) به آن ایمان بیاورید یا نیاورید بی‌گمان کسانی که پیش از (نزول) آن دانش یافته‌اند چون (این کتاب) بر آنان خوانده شود، سجده‌کنان به روی درمی‌افتند* و می گویند: منزه است پروردگار ما که وعده پروردگار ما قطعاً انجام‌شدنی است* و بر روی زمین می‌افتند و می گریند و بر فروتنی آنها می‌افزاید]

۱) علی بن ابراهیم گفته است: در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که درباره آیه: «فَأَرَادَ أَن يَسْتَفِزَّهُم مِّنَ الْأَرْضِ» فرمود: یعنی خواست، آنها را از زمین بیرون کند و فرعون و قوم او می‌دانستند که این آیات را جز خدا هیچ کس دیگری نازل نکرده است و آیه: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا» یعنی: همگی.[1]

۲) و در روایت علی بن ابراهیم آمده است: «فَأَرَادَ» یعنی فرعون «أَن يَسْتَفِزَّهُم مِّنَ الْأَرْضِ» که آنان را از مصر اخراج کند «فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ جَمِيعًا» «وَقُلْنَا مِن بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا» یعنی از هر طرف و سمت و سو. و فرمود: آیه: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ» یعنی به آرامی «وَنَزَّلْنَاهُ تَنزِيلًا» پس گفته است: ای محمد! «قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۹.

تُؤْمِنُواْ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِ» یعنی از اهل کتاب کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند «إِذَا یُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّدًا» گفته است: یعنی بر روی چهره و صورت «سُبْحَانَ رَبِّنَا إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا * وَيَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا» و آنها قوم و گروهی از اهل کتاب بودند که به خدا ایمان آوردند.[1]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، با سند خود روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام سؤال شد، مردی در پیشانی‌اش زخم و مرضی دارد که قادر نیست بر آن سجده کند، چه باید بکند. فرمود: باید چانه‌اش را بر روی زمین بگذارد، زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّدًا».[2]

۴) علی بن ابراهیم از پدرش، از صبّاح، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: بین دو چشم مردی زخمی دارد و نمی‌تواند بر آن سجده کند، [او چه باید کند؟]، فرمود: باید بر آن قسمتی که نزدیک موی سر است سجده کند و اگر نتوانست، بر روی ابروی راست و اگر نتوانست، بر روی ابروی چپ و اگر نتوانست، بر روی چانه‌اش سجده کند. عرض کردم: بر روی چانه‌اش؟! فرمود: آری؛ آیا نخوانده‌ای که خداوند می‌فرماید: «يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّدًا»؟![3]

«قُلِ ادْعُواْ اللّهَ أَوِ ادْعُواْ الرَّحْمَـنَ أَيًّا مَّا تَدْعُواْ فَلَهُ الأَسْمَاء الْحُسْنَى وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِكَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً (۱۱۰)».

[بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید، برای او نامهای نیکوتر است و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن، و میان این (و آن) راهی (میانه) جوی]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از عثمان بن

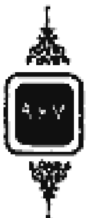
۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۹.

۲- کافی، ج ۳، ص ۳۳۴، ح ۶.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲۰.

عیسی، از سَماعة روایت کرده است که از امام [صادق علیه السلام] درباره آیه: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» پرسیدم. فرمود: مُخافته: یعنی کمتر از حد شنیده شدن، و جَهر یعنی صدایت را به شدت بلند کنی.[1] شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه این حدیث را روایت کرده و گفته است: از امام صادق علیه السلام درباره این کلام خدا پرسیدم، و حدیث را تا به آخر روایت کرده است.[2]

۲) و نیز او از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از عبد الله بن سنان روایت کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا امام جماعت باید چنان بلند بخواند که هر کس پشت سر او ایستاده صدایش را بشنود حتی اگر تعداد آنها زیاد باشد؟ فرمود: باید صدایش در حدّ متوسط باشد، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا.[3]»



۳) علی بن ابراهیم از پدرش، از صَبّاح، از اسحاق بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» فرمود: جَهر: یعنی بلند کردن صدا و تَخافُت: یعنی چنان آرام که با گوش شنیده نشود، پس باید حدّ بین این دو خوانده شود.[4]

۴) و نیز او از پدرش، از صَبّاح، از اسحاق بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» فرمود: جَهر: یعنی بسیار بلند کردن صدا، و مُخافَتَه: یعنی چنان که خودت با گوش نشنوی.[5]

۵) علی بن ابراهیم گفته است: از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» روایت شده است که فرمود: جهر: یعنی چنان صدا را بلند کنی که کسی بعد از تو ایستاده بشنود و مُخافته: یعنی آن که همراه تو

۱- کافی، ج ۳، ص ۳۱۵، ح ۲۱.

۲- تهذیب، ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۱۱۶۴.

۳- کافی، ج ۳، ص ۳۱۷، ح ۲۷.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۹.

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲۰.

ایستاده به سختی صدایت را بشنود.[1]

۶) عیّاشی از مفضّل روایت کرده است که شنیدم از امام علیه السلام سؤال شد: آیا امام جماعت باید صدایش را به هر کس که پشت سر اوست برساند حتی اگر تعداد آنها زیاد باشد؟ فرمود: باید صدای قرائت او درحدّ متوسط باشد؛ خداوند تبارک و تعالی فرموده: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا».[2]

۷) سَماعة بن مهران از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» فرمود: مُخافته: یعنی خود، قادر به شنیدن آن نیستی، و جهر: یعنی به شدت صدایت را بلند کنی.[3]

۸) از عبد الله بن سنان، روایت شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا امام جماعت باید صدایش را به همه کسانی که پشت سر او ایستاده‌اند برساند حتی اگر تعداد آنها زیاد باشد؟ فرمود: باید صدای قرائت او درحدّ متوسط باشد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا».[4]



۹) زُراره و حُمران و محمد بن مسلِم، از امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که درباره آیه: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَیْنَ ذَلِکَ سَبِیلًا» فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی در مکه نماز می‌خواند، با صدای بلند قرائت می‌کرد، مشرکان از مکان او با خبر شده و او را اذیت می‌کردند، پس در این باره خداوند این آیه را نازل کرد.[5]

۱۰) ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آیه: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» به وسیله آیه: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ»[6] نسخ شد.[7]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲۰.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۷۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۷۳.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۷۴.

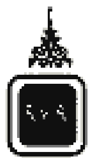
۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۷۵.

۶- حجر / ۹۴.

شد.[1]

۱۱) سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیـه: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» فرموده است: جَهر: یعنـی بـا صـدای بسیار بلنـد قرائت کردن، و مُخافته: یعنی گوش خودت هم نمی‌شنود، پس ما بین این دو حالـت چنان که گوش خودت بشنود، بخوان.[2]

۱۲) ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که از امـام محمـد بـاقر علیـه السـلام درباره [این] آیه پرسیدم، فرمود: تفسیر آن این گونه است: ولایت علی علیه السـلام را و اکرامی را که در حق او روا کرده‌ام، آشکار نکن تا زمانی که تو را به ایـن کـار امر کنم «وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» یعنی اما آن را از علی علیه السلام پنهـان نکـن و او را از اکرام من در حق او با خبر کن.[3]



۱۳) حَلَبی از یکی از یاران ما روایت کرده است کـه امـام محمـد بـاقر علیـه السلام به امام صادق علیه السلام فرمود: فرزندم! بر تو باد انجام کار نیک و حسـنه میان دو گناه که آثار آن گناهان را از میـان مـی‌بـرد؛ [امـام صـادق علیـه السـلام] پرسیدند: پدرجان! این چگونه ممکن است؟ فرمود: آن گونه که مثلاً خداونـد عـزّ و جلّ فرموده است: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا»، «لاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ» سیّئه و گناه «وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» هم سیّئه و گناه است «وَابْتَغِ بَیْنَ ذَلِکَ سَبِیلًا» حسنه و کار نیک است. و نیز می‌فرماید: «وَلاَ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَـی عُنُقِـکَ وَلاَ تَبْسُـطْهَا کُـلَّ الْبَسْطِ»[4] [و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار (هم) گشاده‌دستی منما] و نیـز می‌فرماید: «إِذَا أَنفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا» هرگاه اسراف کنند سیّئه و گناه است و هرگاه بخل بورزند نیز گناه است «وَکَانَ بَیْنَ ذَلِکَ قَوَامًا»[5] حسنه و کار نیک اسـت،

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۷۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۱، ص ۱۷۷.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۱۷۸.

۴- اسراء/ ۲۹.

۵- فرقان/ ۶۷.

پس بر تو باد همواره، انجام کار نیک و حسنه میان دو گناه.[1]

۱۴) از جابر روایت شده است که از امام محمد باقر علیه السلام درباره تفسیر این آیه در کلام خداوند که می‌فرماید: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِکَ سَبِيلًا» پرسیدم، فرمود: یعنی ولایت علی علیه السلام را آشکار نکن و این همان نماز است، همچنین آن اکرامی که من در حق او مقدر کرده‌ام را آشکار نکن تا من زمان آن را به تو بگویم، و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ». اما این که می‌فرماید: «وَ لاَ تُخَافِتْ بِهَا» یعنی این اکرام را از علی علیه السلام پنهان نکن، و اکرام را که برایش مقدر کرده‌ام به او بگو و او را آگاه کن. اما این که می‌فرماید: «وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِکَ سَبِيلًا» یعنی: از من بخواه که به تو اجازه دهم امر ولایت علی علیه السلام را آشکار کنی، که در روز غدیر خم، خداوند این اجازه را به پیامبر صلی الله علیه و آله داد و او در آن روز [به خداوند متعال] عرض کرد: «خدایا! هر کس که من مولای او هستم، پس این علی مولای اوست، خدایا! هر کس که او را دوست بدارد، دوست بدار و با دشمنان او دشمن باش.[2]

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُن لَّهُ وَلِيٌّ مِّنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا (۱۱۱)

[و بگو: ستایش خدایی را که نه فرزندی گرفته و نه در جهانداری شریکی دارد و نه خوار بوده که (نیاز به) دوستی داشته باشد و او را بسیار بزرگ شمار]

۱) علی بن ابراهیم گفته است: یعنی خداوند، ذلیل و حقیر نبوده تا احتیاج به یاری و نصرت یاوری داشته باشد.[3]

۲) عیّاشی از نوفلی، از سکونی، از جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یکی از یاران، مدتی از نزد

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۱۷۹.

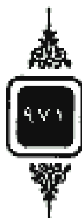
۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۱۸۰.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲۰.

پیامبر صلی الله علیه و آله غایب بود، حضرت وقتی او را دید از او پرسید: چه چیز تو را از ما دور کرده است؟ عرض کرد: بیماری و اهل و عیال، فرمود: می‌خواهی کلماتی به تو بیاموزم که چون خدا را با آن کلمات بخوانی و دعا کنی، بیماری و فقر را از تو دور کند؟ بگو: لاَ حَولَ وَ لاَ قُوَّةَ إلاَّ بِاللّٰهِ العَلِيِّ العَظِيمِ، تَوَكَّلتُ عَلَى الحَيِّ الَّذِي لاَيَمُوتُ وَ الحَمدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَم يَتَّخِذ وَلَداً وَ لَم يَكُن لَهُ شَرِيكٌ فِي المُلكِ، وَ لَم يَكُن لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرهُ تَكبِيراً.[1]

۳) عبد الله بن سنان گفته است: به امام صادق علیه‌السلام شکایت کردم، فرمود: می‌خواهی دعایی به تو بیاموزم که با خواندن آن، قرض و دَینت ادا شود و حال خود و زندگی‌ات نیکو بشود؟ عرض کردم: چقدر به این دعا احتیاج دارم! فرمود: بعد از نماز صبح بگو: تَوَكَّلتُ عَلَى الحَيِّ الَّذِي لاَ يَمُوتُ وَ الحَمدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَم يَتَّخِذ وَلَداً وَ لَم يَكُن لَهُ شَرِيكٌ فِي المُلكِ، وَ لَم يَكُن لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرهُ تَكبِيراً، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ البُؤسِ وَ الفَقرِ، وَ مِن غَلَبَةِ الدَّينِ وَ السُّقمِ، وَ أَسأَلُكَ أَن تُعِينَنِي عَلَى أَداءِ حَقِّكَ إِلَيكَ وَ إِلَى النَّاسِ».[2]





۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۳، ح ۱۸۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۴۳، ح ۱۸۲.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی